

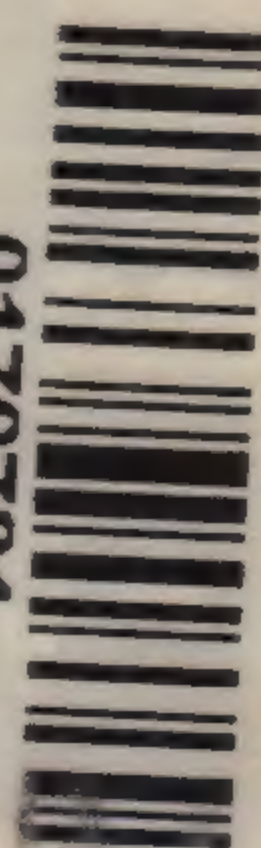
گذشته

چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا
۱۲۹۹-۱۳۳۲



0170781



Bibliotheca Alexandrina

گذشته چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

۱۲۹۹-۱۳۳۲

گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹ / پژوهش از
جامی، [ویرایش ۲] - تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.

ISBN: 964-311-135-0

۶۹۶ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیرنویس.

چاپ ششم.

۱. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷. ۲. نفت - ایران - صنعت و تجارت - ملی شدن.
۳. حزب توده ایران، ۴. جبهه ملی ایران، ۵. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ - کودتای
۲۸ مرداد، ۱۳۳۲. الف. عنوان: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا، ۱۳۳۲-۱۲۹۹.

۹۵۵/۰۸۲

DSR۱۴۷۶/گ۴

۱۳۷۷

۱۵۳۰۷-۷۷م

کتابخانه ملی ایران

گذشته چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

۱۲۹۹-۱۳۳۲

پژوهش از جامی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

* * *

گذشته چراغ راه آینده است

پژوهش از جامی

چاپ ششم

۳۰۰۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۷۷

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۱۳۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴

ISBN: 964-311-135-0

Printed in Iran

فهرست

آغاز سخن.....	۹
۱. اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین	۱۱
اوضاع جهان در آستانه اشغال نظامی ایران	۱۱
دنیا پس از جنگ جهانی اول.....	۱۱
اروپا در چنگال فاشیسم	۱۶
نقشه آلمان برای تصرف خاورمیانه و نفوذ به خلیج فارس	۱۸
وضع دشوار اتحاد جماهیر شوروی.....	۲۰
اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت رضاشاه.....	۲۳
اوضاع اقتصادی	۲۳
ساختمان راه آهن سراسری ایران.....	۲۹
الغای امتیاز داری و تمدید امتیاز نفت جنوب	۳۱
سابقه اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران و ادامه آن تا انعقاد قرارداد جدید	۳۴
اوضاع سیاسی	۴۶
کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، سرآغاز به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی ..	۴۶
سید ضیاءالدین کی بود؟.....	۵۱
سیاست خارجی نزدیکی به آلمان نازی	۶۸
ستون پنجم آلمان در ایران.....	۶۹
هدفهای استراتژیک متفقین در ایران.....	۷۸
۲. سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی	۸۳
سوم شهریور و حوادث آن.....	۸۳
استعفای رضاشاه و کناره گیری او از سلطنت	۸۷
املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد رضاشاه.....	۹۵
مطبوعات و سقوط دیکتاتوری.....	۱۱۰

۱۱۵	۳. کارنامه دولت فروغی.....
۱۲۵	انتخابات دوره سیزدهم.....
۱۳۰	پیمان اتحاد با متفقین.....
۱۳۱	گرانی هزینه زندگی و افزایش فقر عمومی.....
۱۳۴	دولت فروغی و تعقیب مسئولین جنایات دوره رضاشاه.....
۱۳۵	حال ببینیم استرداد املاک اختصاصی به کجا انجامید؟.....
۱۳۶	تشکیل حزب توده ایران.....
۱۴۵	محاكمه جلادان نظمیه رضاشاه.....
	اوضاع عمومی کشور: ورشکستگی اقتصادی و شیوع قحطی، بیماری و فقر
۱۵۲	عمومی در سرتاسر کشور.....
۱۵۸	بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱.....
۱۶۴	مستشاران آمریکایی در ایران.....
	رشد و اعتلای نیروهای دموکراتیک در ایران، یورش ارتجاع جهت محو آثار
۱۷۳	دموکراسی و اعاده دیکتاتوری.....
۱۷۷	انتخابات دوره چهاردهم.....
۱۸۱	تشکیل اولین کنگره حزب توده ایران.....
۱۸۸	یورش ارتجاع.....
۱۹۵	۴. امتیاز نفت شمال ایران.....
۱۹۷	موضع حزب توده ایران قبل از درخواست امتیاز از جانب شوروی.....
۲۰۲	حزب توده ایران و امتیاز نفت.....
۲۱۱	پایان اولین مرحله مسئله نفت.....
۲۲۰	روش سیاسی دولت شوروی در ایران.....
۲۲۵	۵. اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان.....
۲۳۱	موضع ارتجاع بعد از پایان جنگ جهانی دوم.....
۲۳۲	موضع آزادیخواهان بعد از پایان جنگ.....
۲۳۸	حوادث خراسان.....
۲۳۹	حقیقت واقعه چه بود؟.....
۲۴۳	۶. نهضت دموکراتیک آذربایجان.....
۲۴۳	آذربایجان در دوره دیکتاتوری رضاشاه.....

آذربایجان پس از سقوط رضاشاه.....	۲۴۷
تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان.....	۲۵۳
زمینه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان.....	۲۶۱
فرقه دموکرات آذربایجان چگونه حزبی بود و چه هدفهایی را تعقیب می کرد؟.....	۲۶۶
ضرورت تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان.....	۲۷۷
حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم ایران.....	۲۹۸
آیا حفظ آزادی آذربایجان، بدون آزاد ساختن سراسر ایران مقدور بود؟.....	۳۰۷
آیا آنچه در آذربایجان می گذشت آشوب معدودی ماجراجویان و اشرار بود یا یک نهضت واقعی؟.....	۳۱۲
کنفرانس مسکو.....	۳۱۴
فرقه دموکرات کردستان (کومله) و خودمختاری کردستان.....	۳۱۹
آذربایجان در نخستین ماههای استقرار حکومت ملی.....	۳۲۰
دولت حکیمی در تزلزل و تردید.....	۳۲۶
حکومت ملی و حل مسئله ارضی در آذربایجان.....	۳۲۸
تشکیل اولین کنگره دهقانی.....	۳۳۳
۷. دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان.....	۳۳۹
احمد قوام (قوام السلطنه) کی بود؟.....	۳۳۹
مذاکرات قوام السلطنه با استالین و مولوتف در مسکو.....	۳۴۳
انعکاس عدم تخلیه ایران در میان مردم کشور، مجامع بین المللی و قدرتهای بزرگ جهانی.....	۳۴۷
قوام السلطنه و حل مسئله آذربایجان.....	۳۶۴
سازش قوام با حکومت ملی آذربایجان و امضای موافقت نامه.....	۳۷۲
این موافقت نامه جهت تأمین آزادی آذربایجان و سراسر ایران چه نتایجی دربر داشت؟ ...	۳۷۴
تشدید فعالیت های استعماری در جنوب کشور.....	۳۷۸
سیاست نیرنگ و فریب قوام السلطنه - اغتنام فرصت جهت تحکیم سنگرهای ارتجاع و اغفال جبهه آزادی ایران.....	۳۸۰
«نهضت جنوب»: هوس «دموکراسی و عدالت اجتماعی» خان را بيقرار کرد.....	۳۸۸
چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟.....	۴۲۶
۸. اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان.....	۴۳۷
حزب توده ایران و احزاب آزادیخواه پس از شکست نهضت آذربایجان.....	۴۳۷
کردستان و شکست نهضت آذربایجان.....	۴۴۸

- انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی ۴۵۰
- رد موافقتنامه نفت ایران و شوروی ۴۵۳
- تشدید رقابت انگلستان و آمریکا در ایران ۴۵۹
- محمدرضا شاه پهلوی در صحنه سیاست ۴۶۴
- افزایش فشار و اختناق و خطر برقراری دیکتاتوری - اوج مبارزات ملی ضد استعماری ۴۷۲
- حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ۴۸۴
- بهره‌برداریهای سیاسی از حادثه ۱۵ بهمن ۴۸۷
۹. نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور ۴۹۹
- رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در
سراسر کشور ۴۹۹
- ترور رزم‌آرا و انعکاس خبر ملی شدن صنعت نفت در جهان ۵۱۳
- حسین علاء عامل سرشناس انگلستان در مقام نخست‌وزیری ۵۲۰
- حزب توده ایران و مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» ۵۲۵
- جبهه ملی از نظر حزب توده ایران ۵۲۷
- روش حزب توده ایران در مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» ۵۳۱
۱۰. دکتر مصدق بر سریر قدرت ۵۴۱
- دکتر مصدق کی بود؟ ۵۴۱
- کوشش دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ۵۴۵
- این حادثه خونین چگونه بوجود آمد؟ ۵۵۰
- قیام ملی سی‌ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق ۵۷۲
- تشدید فعالیت مشترک انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت
ملی ایران ۵۹۵
۱۱. کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران ۶۲۳
- مسئولیت جبهه ملی در شکست نهضت ملی ایران ۶۲۸
- مسئولیت حزب توده ایران در شکست نهضت ملی ایران ۶۳۱
۱۲. کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۶۵۱
- نمایه کسان و نسبتها ۶۶۷
- نمایه جایها، گروهها و موضوعات ۶۸۱
- نمایه کتب و نشریات ۶۹۱

آغاز سخن

«ما باید از آن چیزهایی سخن به میان آوریم که همه می‌دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست.»
تولستوی
از نامه او به کنگره صلح استکهلم

اوج نوین جنبش آزادی در کشور ما پس از سالهای تلخ تجربه و آزمایش، نامرادیها و ناکامیهای مکرر نهضت آزادی ایران به قیمت از دست رفتن نسلی از برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان خلق - که به واقع بزرگترین ثروت ملی ما بودند - و تشدید فشار و اختناق کم نظیر و توانفرسایی از جانب ارتجاع داخلی و امپریالیسم بر مردم ستمکش ما بحق می‌بایست مبارزین راه آزادی کشور را به این نتیجه برساند که برای پیروزی بر دشمنان آزادی خلق و سرسپردگان استعمار و اجتناب از ناکامیهای دیگر داشتن مشی صحیح انقلابی - مشی‌ای که به اتکاء تجربیات انقلابی - تاریخی کشور ما و دستاوردهای ملل سراسر جهان در راه نیل به آزادی و دموکراسی و استقلال تنظیم گردد - ضرورتی قطعی و حیاتی است.

برای داشتن چنین مشی صحیح انقلابی باید قبل از همه دورنمای کم و بیش روشنی از مبارزات گذشته مردم کشور در برابر مبارزین قرار گیرد، تا راه آینده را روشن سازد. بدون آموختن تجارب و سنن انقلابی رهروان آزادی مردم این سرزمین، بدون بررسی نسبتاً جامعی از گذشته و آگاهی از نکات مثبت و منفی فعالیت گذشتگان، مبارزین امروز نمی‌توانند ادامه دهندگان واقعی مبارزه پیشینیان باشند. حال آنکه ریشه نهال آزادی که امروز در بطن اجتماع ما رشد می‌کند در گذشته ما، در تاریخ ماست. و نهالی که پیوند خویش را با ریشه‌اش بگسلد، محکوم به زوال و نیستی است.

طی ربع قرن اخیر کسانی که این مسئولیت اساسی را به گردن داشته و برای انجام آن امکان و فرصت کافی نیز دارا بوده‌اند، خواه به اقتضای منافع شخصی و خواه به مراعات منافع دیگران، نه فقط از روشن ساختن حوادث و مبارزات گذشته و افشاء حقایق اجتناب نموده‌اند بلکه در مواردی به تحریف حقایق و جعل تاریخ نیز پرداخته‌اند.

لذا این وظیفه به گردن کسانی می‌افتاد که مسئولیت تاریخی خود را در برابر نسل حاضر و مبارزان جوان راه دموکراسی و آزادی خلق ما درک کنند و با تحمل سختیها و دشواریها قدمهایی هر چند

ناقص و حقیر در این راه بردارند.

تنها هدف مقدسی که ما را در تنظیم این کتاب و جمع‌آوری اسناد و مدارک و کسب اطلاع و نظر از مبارزینی که خود در جریان حوادث دخالت داشته و شاهد آن بوده‌اند - شهادتی که حکم تاریخ را دارد - تشویق نموده، کمک به روشن ساختن دوره بسیار پراهمیتی از تاریخ معاصر کشور ماست تا چراغ راهنمایی برای جویندگان حقیقت و رهروان راه آزادی و دموکراسی و استقلال کشور ما گردد. خلق ما برای کسب این تجربیات بهای بس گرانی پرداخته است. لذا برای اجتناب از تکرار اشتباهات و گمراهیها و به منظور اینکه حداقل قربانی در وصول به مقصود داده شود، باید تجربیات گذشتگان در اختیار آیندگان قرار گیرد. زیرا برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی تنها داشتن صداقت و نیتی پاک و آمادگی برای نثار جان و مال در رسیدن به هدف مقدس رهایی خلق از قید اسارت ارتجاع و استعمار کافی نیست. راه را باید بدرستی شناخت و تجربیات تلخ و شیرین پیشینیان را بدقت و صحت آموخت. بدیهی است بی‌آنکه بدانیم چرا مردم ما در مبارزه‌ای شکست خورد و در پیکاری دیگر پیروز گردید، امکان پیشروی نداریم.

ما بر این عقیده‌ایم که تهمت و افترا و ناسزا به نویسندگان این کتاب دردی را دوا نمی‌کند و به روشن شدن حقایق تاریخی کوچکترین مددی نمی‌رساند. لکن چنانچه مدارک ارزنده‌ای ارائه شود که نادرستی پاره‌ای از نظرات ابراز شده در این کتاب را به ثبوت رساند، با سپاسگزاری از کسانی که ما را در رسیدن به مقصود یاری نموده‌اند، از آنها استفاده خواهیم کرد.

اما آنچه از منادیان آزادی زحمتکشان جهان و طرفداران واقعی ملل مظلوم و اسیر انتظار داریم این است که آنها نیز از گذشته پند گیرند و تذکرات دوستانه و صادقانه ما را که ناشی از نامرادیهای جنبش آزادی ایران است با خرسندی پذیرا شوند. زیرا در هر حال این وظیفه ماست که مصالح مردم زحمتکش خود را بی‌پرده و آشکار بیان کنیم و راه نجات خلق ایران را هموار سازیم. «ما علی الرسول الالبلاغ»

جامی

اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین

اوضاع جهان در آستانه اشغال نظامی ایران

دنیا پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول که به منظور دستیابی به منابع مواد خام و بازارهای فروش و تقسیم مجدد کره زمین جهت غارت ستمگرانه ملتها بین امپریالیستها آغاز گردیده بود، با نتایج جالب و پیش‌بینی نشده‌ای پایان پذیرفت. زیرا در یک ششم کره زمین، برای اولین بار در تاریخ، حکومت کارگری، بر سر جای امپراتوری استعمارگر تزاری استقرار یافت و در سراسر جهان بریژه در قلب اروپا جنبشهای کارگری اوج گرفت.

جهان زیر پای امپریالیستها می‌لرزید و سرمایه‌داران که تا آن زمان تسلط بی‌چون و چرایسی بر سراسر جهان داشتند، از مشاهده افول قدرت خود و نضج نهضت کارگری دچار وحشت و هراس شدند و برای حفظ و ادامه فرمانروایی ظالمانه خویش، انجام دو امر اساسی ذیل را وجهه همت خود قرار دادند:

۱. واژگون ساختن حکومت شوروی.

۲. سرکوبی نهضت‌های کارگری.

در فاصله بین دو جنگ جهانی، بافت اصلی کلیه تشبثات و اقدامات فاتحان جنگ جهانی اول را انجام این دو منظور اساسی تشکیل می‌داد.

واژگون ساختن حکومت شوروی برای امپریالیستها به شکل آرزویی باقی ماند. ولی آنها موفق شدند از یک طرف نهضت‌های کارگری و جنبشهای ملی ضد استعماری را، با بهره‌جویی از تفرقه و خیانت، سرکوب نمایند و فاشیسم را در ایتالیا و آلمان به قدرت رسانیده، به زعم خود شرایط نابودی آتی حکومت شوروی را فراهم سازند و از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی را در محاصره دولتهای میلیتاریستی ضدشوروی قرار دهند.

اینک نگاهی گریزان به اروپای بعد از جنگ جهانی اول می‌افکنیم:

فرانسه پس از جنگ، از نظر سیاسی و نظامی به قدرت مسلط اروپا مبدل گردید و برای جلوگیری

از جنگ انتقامی آلمان و حفظ امتیازاتی که کسب کرده بود، پایه و مبنای سیاست خود را بر حفظ «امنیت» قرار داد و در این راه گروهی از کشورهایی را که علاقه‌مند به نگهداری پیمان صلح ورسای بودند (بلژیک، لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی) دور خود جمع نمود. انگلستان از تسلط فرانسه بر اروپا دل خوشی نداشت. لذا نسبت به فرانسه لحنی انتقادآمیز لیکن در برابر آلمان - دشمن سابق خود - روشی دوستانه نشان می‌داد. به علاوه انگلستان حساب می‌کرد که اگر با آلمان رفتاری خشونت‌آمیز و ناروا در پیش گرفته شود ممکن است نسبت به دولت شوروی نزدیکتر گردد و حتی در آن کشور حکومت کارگری زمام امور را به دست گیرد.

اما دولت آمریکا که از دور دستی به آتش داشت، پس از جنگ، بانکدار حقیقی جهان شد، زیرا از طرفی متفقین جنگ اول یعنی انگلستان، فرانسه، ایتالیا و غیره بابت مبالغ گزافی که در جریان جنگ از آمریکا وام گرفته بودند به آن کشور بدهکار بودند و از طرف دیگر دولت آلمان برای پرداخت غرامت بسیار سنگین و کمر شکن که برابر پیمان صلح ورسای به عهده گرفته بود (۶,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ)، دست نیاز به سوی آمریکا دراز می‌کرد و اقساط غرامت جنگی را از محل وامهای دریافتی از آمریکا پرداخت می‌نمود.

در سایر نقاط اروپا، فضا از نارضایتی عمیقی پر بود و آتش انقلاب و خطر انفجار روز بروز نزدیکتر و بیشتر می‌شد. ملت آلمان زیر بار سنگین غرامت جنگی، ورشکستگی اقتصادی، تورم پول و فقر عمومی از پای در می‌آمد. نهضت انقلابی کارگران آن چنان در آن کشور اوج گرفته بود که به نظر می‌رسید بزودی زمام قدرت در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

ولی خیانت سوسیال دموکراتها موجب شکست این نهضت گردید و به ارتجاعیترین طبقات اجتماع فرصت داد تا در رأس حکومت قرار گیرند.

پیدایش اتحاد جماهیر شوروی، به منزله نخستین کشور سوسیالیستی جهان، بزرگترین و نمایانترین حادثه جنگ جهانی اول بود.

دولت شوروی به عنوان حکومت کارگری نه فقط زحمتکشان جهان را به برقراری حکومت سوسیالیستی ترغیب و تشویق می‌نمود، بلکه با مخالفت و ممانعت از اجرای طرحهای استعماری امپریالیستها، موجبات ناراحتی آنان را فراهم می‌کرد.

سیاست خارجی شوروی با تمام کشورها از آن جمله کشور ما ایران، سیاست صلح و دوستی بود. دولت نو بنیاد شوروی تمام معاهدات ظالمانه دولت تزاری را ملغی نمود و با کشورهای همسایه، پیمانهای دوستی بر اساس حقوق مساوی منعقد ساخت.

انعقاد این پیمانها پیروزی بزرگ سیاست شوروی و شکست سیاست انگلستان بود.

به علاوه برقراری حکومت کارگری در روسیه، جنبشهای ملی ضد استعماری را در سراسر جهان نیرو بخشید و این امر بیش از همه منافع بریتانیای کبیر را مورد تهدید قرار داد.

دولت شوروی در داخله کشور نیز کوشش می‌کرد که ضایعات را جبران کند و کار عظیم نوسازی کشور را بر پایه طرحهای سوسیالیستی سازمان دهد.

استعمارگران و امپریالیستها از بلشویکها و دولت شوروی به منزله دشمنان آشستی‌ناپذیر خود نفرت داشتند. لذا در ابتدا به پرچمداری انگلستان کوشیدند که با دخالت نظامی و به‌زور اسلحه دولت شوروی را سرنگون سازند ولی قدرت کارگری در روسیه پا برجا ماند و به حیات خود ادامه داد و امپریالیستها موجودیت آن را به اکراه پذیرفتند.

اما چون بیش از همه، از نشر افکار سوسیالیستی و احتمالاً برقراری حکومت‌های کارگری دیگری در کنار حکومت شوروی بیم داشتند، بعد از شکست مداخله نظامی خط زنجیری از کشورهای کوچک ضدشوروی به نام «کمربند قرنطینه»^۱ دور اتحاد جماهیر شوروی کشیدند تا از نفوذ افکار کمونیستی جلوگیری نمایند. حکومت رضاشاه نیز یکی از حلقه‌های همین زنجیر بود. امپریالیستها سپس به سرکوب ساختن جنبشهای کارگری پرداختند و این امر در عمل به شکل برقراری فاشیسم جلوه گر شد.

فاشیسم به مثابه دیکتاتوری نظامی آشکار و بی‌پرده، با استفاده از غیرانسانیت‌ترین و وحشیانه‌ترین وسایل اعمال زور و با سودجویی از اغفال و فریب مردم، در برقراری قدرت سرمایه‌داری است. فاشیسم به زورگویی و خشونت مباحات دارد. چنانچه موسولینی در آنسیکلوپدیا ایتالیا می‌نویسد:

فاشیسم به ضرورت و مفید بودن صلح عقیده ندارد. به این جهت، با روح مسالمت‌جویی که صرف‌نظر کردن از مبارزه و ترس از فداکاری را توصیه می‌کند مخالف است. جنگ و فقط جنگ است که نیروهای بشری را به حد اعلا پرورش می‌دهد و به کسانی که جرئت و شهامت پذیرفتن آن را دارند اشرافیت می‌بخشد. تمام آزمایشهای دیگر به جای جنگ فاقد ارزش است زیرا فرد را در مقابل مسئله انتخاب مرگ یا زندگی قرار نمی‌دهد.

و «جیووانی جنتل» فیلسوف رسمی فاشیسم نیز غلبه‌جویی بی‌بندوبار این مکتب شیطانی را چنین بیان می‌کند:

هر نیرویی، نیروی اخلاقی است به شرط آنکه بتواند در اراده اثر بگذارد، و هر وسیله می‌تواند برای رسیدن به منظور مفید واقع شود چه استدلال، چه سوگند و چه چماق.

فاشیسم ابتدا از ایتالیا که کارگران در آنجا آماده انقلاب بودند آغاز گردید و سپس در سال ۱۹۳۳ در آلمان پیروز گشت و در هر دو کشور از هولناکترین و ددمنشانه‌ترین روشها برای درهم کوبیدن نهضت کارگری استفاده نمود.

هیتلر برنامه خود را به صورت هفت جوشی عوام‌فریبانه جهت جلب کارگران، دهقانان و طبقات متوسط و تهیدست تنظیم کرده بود. مثلاً در ماده ۱۱ برنامه حزب، از میان بردن عوایدی را که از راه

کار کردن به دست نیامده، پیشنهاد می نمود و در ماده ۱۲ ملی کردن تراستها را طلب می کرد و در ماده ۱۴ خواستار نسخ اجاره ارضی بود.

ولی در باطن، مالکان عمده و صاحبان صنایع بزرگ بودند که از برنامه وی سود می بردند و لذا کیسه های پول را به سوی صندوقهای حزب نازی سرازیر می ساختند، همچنان که ثروتمندان ایتالیا از فاشیستها حمایت می کردند. زیرا بدرستی می دانستند که این شعارها جملاتی است تو خالی و تهی، ولی استفاده از آنها برای اغفال توده ها و آرام کردن آنها و صیانت سرمایه داران از قیام زحمتکشان ضروری است.

آلمان سرعت از لحاظ نظامی و اقتصادی رشد می یافت و سرمایه داران انگلیس، فرانسه و آمریکا نه تنها مانع رشد اقتصاد جنگی آلمان نبودند بلکه از این نظر که وجود آلمان مسلح در برابر پیشرفت کمونیسم سدی خواهد بود، عمداً مجال رشد بیشتری به آن می دادند.

سرمایه داران و انحصارطلبان آلمان هم از ترس اینکه جناح میهن پرست و آزادیخواه ملت آلمان، در برابر توسعه طلبی آنها مقاومت کرده و نقشه های تجاوزکارانه شان را نقش بر آب سازد، با تفویض حکومت به دار و دسته هیتلر و تقویت تروریسم، زمینه بلامعارضی جهت تسلط شوم خود فراهم می کردند. بدین ترتیب چرخ سیاست داخلی و خارجی آلمان به دست گردانندگان صنایع نظامی و ارتجاعیترین گروه های مالی افتاد و همبستگی اولیگارش های مالی آلمان و دار و دسته نازی را عناصر نوکیسه و تازه به دوران رسیده ای چون گورینگ و هیتلر محکمتر ساختند.

هرمان گورینگ که ثروت اندوزی را پیشتر از همه شروع نموده بود، از غارت سرمایه های مردم به اصطلاح غیرآریایی، پس اندازی به مبلغ ۶۰۰۰ میلیون مارک (R.M) در آلمان و ثروتی بیش از ۳,۵۰۰,۰۰۰ دلار در آمریکا گرد آورد.

خود پیشوا نیز که در رأس قدرت قرار داشت به یکی از سرمایه داران بزرگ تبدیل شد. وی در ماه مه ۱۹۳۳ مؤسسه مالی به نام «صندوق آدولف هیتلر برای اقتصاد آلمان» را تشکیل داد که سرمایه آن از مالیات اجباری بر حقوق و دستمزدها فراهم می شد. درآمد این صندوق در سال اول به ۸,۴۰۰,۰۰۰ مارک (R.M) و در سال دوم به بیست میلیون مارک رسید.

سرمایه داران اروپا و آمریکا در حمایت از دار و دسته هیتلر آن چنان زیاده روی کردند که حتی نازیسم را نوعی دموکراسی معرفی نمودند. چنان که دکتر شاخت بانکدار مشهور آلمانی که پس از قدرت یافتن نازیها به عنوان توریست به ایالات متحده سفر کرد تا حمایت نمایندگان مالی بزرگترین کشور سرمایه داری را نسبت به هیتلر جلب نماید در سخنرانیهای خود موعظه می کرد که: «رژیم فاشیسم ظریفترین نوع دموکراسی است.»

سرمایه داران آمریکا نیز از حمایت هیتلر و دار و دسته اش دریغ نورزیدند و سرمایه های کلان خود را در صنایع نظامی آلمان بکار انداختند. به عنوان مثال فقط جنرال موتورز، سی میلیون دلار در

صنایع نظامی آلمان سرمایه گذاری کرد که از این مبلغ بیست میلیون دلار در صنایعی که گورینگ سرپرستی آن را عهده دار بود بکار افتاد.^۱

هیتلر پس از پیروزی و رسیدن به قدرت، توضیح سیاست خارجی خود را با «نطق صلح» در برابر رایشتاک آغاز نمود. وی در پاسخ پیام روزولت به سران دول مبنی بر صلح و خلع سلاح با کلماتی شیرین و دلنشین چنین گفت:

پیشنهاد روزولت که دیشب از آن آگاه شدم با گرمترین سپاسهای دولت آلمان روبروست. دولت آلمان آماده موافقت با این شیوه فائق آمدن بر بحران بین‌المللی است... پیشنهاد رئیس‌جمهور برای همه آنان که خواستار همکاری در راه نگهداری صلح هستند پرتو امید بخشی است... آلمان از هر جهت آماده است که همه سلاحهای تعرضی را از میان ببرد به شرط آنکه از سوی دیگر، ملل مسلح سلاحهای تعرضی خود را نابود کنند... و نیز آلمان کاملاً آماده است که تمامی سازمان نظامی خویش را منحل کند و اندک اسلحه‌ای که برای او به جا مانده است از میان ببرد، مشروط بر آنکه کشورهای همسایه نیز چنین کنند... آلمان حاضر است با هر پیمان عدم تجاوز شرافتمندانه‌ای موافقت کند زیرا در اندیشه حمله نیست بلکه فقط در فکر حفظ امنیت است.

او از صلح سخن می‌گفت و مخفیانه آماده جنگ می‌شد. تجدید تسلیحات آلمان در تمام زمینه‌ها به قدری شدت گرفته بود که کتمان آن از سایر دول مقدور نبود، ولی دولت انگلستان مایل بود که تجدید تسلیحات آلمان را به عنوان امری انجام یافته بپذیرد. چنان که وزیر خارجه آن دولت، سرجان سیمون، در ماه مه ۱۹۳۴ عملاً به آلمان پیشنهاد کرد که در زمینه تسلیحات، هم‌تراز دول فاتح شود و بدین ترتیب پیمان ورسای نقض گردید.

در تمام مدتی که هیتلر آماده جنگ می‌شد، دولت انگلیس به نخست‌وزیری چمبرلن با سیاست تسلیم‌طلبانه خود عملاً به تیز کردن سلاح فاشیسم پرداخت و در راه استحکام و تقویت آن از هیچ کوششی فروگذار ننمود.

به عنوان مثال در یادداشت‌های رئیس اداره سیاسی وزارت خارجه آلمان چنین می‌خوانیم:

از انگلیس، خواستار مستعمرات و آزادی عمل در شرقیم... نیاز انگلیس به آرامش عظیم است. سودمند خواهد بود که بدانیم انگلیس برای چنین آرامشی حاضر است چه بهایی پردازد.

پاسخ این سؤال را در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آلمان پیدا می‌کنیم.

این سند که حاوی مذاکرات لرد هالیفاکس وزیر خارجه انگلستان و فرستاده چمبرلن از یک طرف و هیتلر از طرف دیگر می‌باشد بهایی را که باید پرداخت شود تعیین می‌کند:

چمبرلن سخت مشتاق است که با آلمان کنار بیاید... و در عوض حاضر است به هیتلر در مورد مستعمرات و اروپای شرقی امتیازهایی بدهد.

۱. کتاب اسرار جنگ جهانی دوم - ژرژ ج. دبورین، متن انگلیسی، چاپ مسکو، ۱۹۷۱، صفحات ۱۳ و ۱۴.

اروپا در جنگال فاشیسم

آلمان نازی که پس از نقض عهدنامه ورسای، تجاوز خود را از تصرف ناحیه رن در سال ۱۹۳۶ آغاز کرده بود، در سال بعد داتریک را به اتکای نیروی نظامی در اختیار گرفت و در سال ۱۹۳۸ وارد اتریش شد و اتحاد اتریش و آلمان را عملی ساخت. جالب است بدانیم که چمبرلن بعد از تجاوز آلمان به اتریش، در مجلس عوام انگلستان نطقی ایراد کرد و گفت:

آنچه به وقوع پیوست صرفاً این بود که دو سیاستمدار برای بهبود روابط دو کشور خود درباره اقدامات خاصی توافق کردند... از این رو مشکل می توان اصرار کرد که چون فقط دو سیاستمدار درباره پاره‌ای تحولات داخلی در یکی از دو کشور توافق کرده‌اند - تحولاتی که از لحاظ روابط آنها پسندیده و مطلوب است - یکی از دو کشور از استقلال خود به نفع دیگری دست شسته است.

در حالی که شهادت‌های انجام یافته در دادگاه نورنبرگ نشان می‌دهد که دول بزرگ از آن جمله دولت انگلستان از جزئیات اولتیماتوم و تجاوز هیتلر به اتریش آگاه بودند.

از سوی دیگر دولت ایتالیا تحت صدارت موسولینی در سال ۱۹۳۶ با وجود توسل هیلاسلاسی به جامعه ملل، حبشه را شکست داد و آن کشور را به مستعمرات خود افزود و جامعه ملل همچنان که در مورد تجاوز ژاپن به منچوری در سال ۱۹۳۱ اقدامی نکرده بود، در این مورد نیز از هر اقدام مؤثری خودداری نمود.

همان سال (۱۹۳۶) در اسپانیا جنگ داخلی بین جمهوریخواهان - که در انتخابات پیروز شده بودند - و سلطنت‌طلبان به رهبری فرانسیسکو فرانکو آغاز گردید و در اثر دخالت نظامی مستقیم آلمان و ایتالیا به نفع فرانکو و اعلان بیطرفی و حتی منع اکید صدور اسلحه به اسپانیا - که سخت مورد نیاز دولت قانونی جمهوریخواهان اسپانیا بود - از طرف دولت‌های انگلیس و فرانسه و آمریکا، کشور اسپانیا تحت استیلای فاشیسم در آمد.

در همین اوان توافقی بین هیتلر و موسولینی به عمل آمد که به نام محور رم - برلین نامیده شد. کمی بعد دولت ژاپن نیز به این توافق پیوست، و با همکاری این سه قدرت که در مخالفت با کمونیسم اتفاق نظر داشتند، اتحاد فاشیستی پایداری تحت عنوان «پیمان ضد کمینترن» بوجود آمد. در خاور دور دولت ژاپن، هجوم تمام عیاری را به سال ۱۹۳۷ به خاک چین آغاز نمود و با وجود مقاومت دلیرانه چینیها، ژاپن قسمت اعظم خاک چین را قبضه کرد. جامعه ملل اقدام ژاپن را فقط تقبیح نمود ولی از هر اقدام عملی عاجز ماند.

در اروپا انگلستان و فرانسه به امید روانه کردن قوای هیتلری به سوی شرق و نابود ساختن کمونیسم و دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی، در مونیخ به خواسته‌های هیتلر گردن نهادند و با وجود پیمان اتحاد بین چکسلواکی و فرانسه و تضمین کشور اخیر به دفاع از متحد خود در صورت تهاجم آلمان به آن کشور، چکسلواکی را پیش پای آلمان هیتلری قربانی کردند و دولت شوروی را که

در این موقع حاضر بود با همکاری انگلستان و فرانسه و به زور اسلحه مانع توسعه طلبی آلمان گردد به کنفرانس مونیخ راه ندادند. متعاقب کنفرانس مونیخ، چکسلواکی در ماه مارس ۱۹۳۹ کاملاً به تصرف آلمان درآمد.

دیری نگذشت که آلمان ممل^۱ را از لیتوانی گرفت و مدعی دالان لهستان گردید. و موسولینی با استفاده از ضعف سیاسی دول غرب در سال ۱۹۳۹ آلبانی را متصرف شد. دولت شوروی با توجه به سیاست دشمنانه انگلستان و فرانسه و درک اینکه دول مزبور در تلاشند که فشار عظیم قوای هیتلری را متوجه شرق سازند در اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز را با دولت آلمان منعقد ساخت.

دولت آلمان که نقشه استیلا بر سراسر جهان را در آستین داشت در سال ۱۹۳۹ به خاک لهستان هجوم برد و به فاصله یک ماه قسمت اعظم خاک این کشور را اشغال نمود. دولت شوروی نیز براساس یک پیمان سری دو هفته بعد از تهاجم آلمان، قسمت شرقی لهستان یعنی در حقیقت قسمتی از خاک روسیه را که دولت لهستان در ۱۹۲۰ از آن کشور جدا ساخته بود به استیلای خود درآورد. انگلستان و فرانسه پس از حمله آلمان به لهستان تحت فشار مردم و مجلس عوام انگلیس به آلمان رسماً اعلان جنگ دادند. در آوریل و مه ۱۹۴۰ آلمان ناگهان به کشورهای نروژ، دانمارک و هلند حمله کرد و آن کشورها را نیز به امپراتوری رایش سوم ملحق ساخت. سپس در یک حمله برق آسا بلژیک را وادار به تسلیم نمود و بالاخره نوبت فرانسه رسید. این کشور نیز به فاصله یک ماه سقوط کرد. بدین ترتیب «نژاد برتر جهان» اروپا را تحت فشار سخت ترین قساوتها و کشتارها قرار داد و کوره های آدم سوزی برپا داشت تا نژادهای «پست» را از روی زمین براندازد و حاکمیت مطلق نژاد «برتر» را بر سراسر جهان استوار سازد.

اینک اژدهای فاشیسم که با کمک و همدردی انگلستان و همفکرانش قد برافراشته بود به امپراتوری بریتانیای کبیر چنگ و دندان نشان می داد.

آلمان هیتلری پس از تسلط بر اروپا، انگلستان را که نخست وزیرش چمبرلن در کنفرانس مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۸) چکسلواکی را دو دستی تسلیم هیتلر نموده و در بازگشت از آلمان با مسرت تمام چنین اعلام داشته بود: «همراه خویش سندی آورده ام که ضامن بقای صلح در دوران زندگی ماست»، زیر ضربات سهمگین حملات هوایی قرار داد.

گرچه بمبارانهایی که شدت آن در تاریخ بشری سابقه بود شیرازه نظم زندگی را در انگلستان بر هم زد و هزاران نفر از ساکنین بی دفاع شهرها را نابود کرد، ولی موفق به گسیختن مقاومت انگلستان نگردید.

قوای ایتالیا نیز در سپتامبر ۱۹۴۰ با استفاده از گرفتاریهای دولت انگلستان، وارد شمال آفریقا شد و تا خاک مصر رخنه نمود. گرچه سپاهیان انگلیسی آنها را به عقب راندند ولی ورود نیروی تازه نفس

آلمانی به فرماندهی مارشال رومل سربازان انگلیسی را مجبور به عقب‌نشینی کرد. منظور اصلی از حمله به شمال آفریقا تصرف کانال سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس بود تا هم منابع نفتی خاورمیانه از دست انگلستان خارج شود و هم امکان دستیابی به هندوستان فراهم آید.

نقشه آلمان برای تصرف خاورمیانه و نفوذ به خلیج فارس

نیروی دریایی آلمان که نسبت به اجرای نقشه معروف به «بارباروسا» (نقشه حمله به شوروی) بی‌میل بود به هیتلر تأکید می‌کرد که بزرگترین بهره‌ر را از وضع دولت انگلستان در اروپا و خاورمیانه برگیرد و ترتیب تعرض قطعی به مصر و سوریه را بدهد.

ستاد نیروی دریایی آلمان معتقد بود که با تصرف سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس انگلستان از نیروی حیاتی خود محروم خواهد گشت و به قول دریاسالار ایش رایدن: «این ضربه برای امپراتوری بریتانیا مرگ‌آورتر از تسخیر لندن خواهد بود».

در آن هنگام، پایان ماه مه ۱۹۴۱، هیتلر می‌توانست با استعمال قسمتی از نیروهای خود ضربت سهمگین و شاید مهلکی بر امپراتوری بریتانیا وارد آورد. هیچ‌کس این موضوع را بهتر از چرچیل که سخت در فشار بود، تشخیص نمی‌داد. وی در پیام ۴ مه خود به پرزیدنت روزولت اذعان کرده است که اگر مصر و خاورمیانه از دست برود، ادامه جنگ قضیه‌ای خواهد بود سخت طولانی و ظلمانی، حتی اگر ایالات متحده هم وارد کشمکش شود.^۱

وی خطاب به رئیس‌جمهور آمریکا نوشت: «آقای رئیس‌جمهور، من ملت‌مسانه به شما می‌گویم که عواقب وخیم سقوط خاورمیانه را دست‌کم نگیرید».^۲ اینک نظری کوتاه به اوضاع خاورمیانه می‌اندازیم:

امپریالیسم انگلیس که تحت لوای «مأموریت مقدس ترویج تمدن» بساط استعمارگرانه خود را در سراسر جهان گسترده، و به یاری نیروی نظامی و در پوشش تزویرها و ریاکاریهای وقیحانه، شیره حیات ملل استعمارزده را می‌مکید و سرزمینهای آنها را به تباهی و ویرانی می‌کشید، بحق مورد نفرت ملل شرق بود.

فاشیستها با وقوف به این امر، مبارزات ضد استعماری ملل شرق را متحد طبیعی خود به حساب آورده، می‌خواستند با سوء استفاده از این مبارزات، طعمه‌های چربتری در تقسیم مجدد دنیا به دست آورند.

لذا اینکه بخشی از نیروهای ملی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره در مبارزات ملی خود تحت تأثیر تبلیغات فاشیستها قرار گرفته دست یاری به سوی آنها دراز کردند، به هیچ وجه تعجب‌آور نیست. چنین وضعی در عراق پیش آمد. در مارس ۱۹۴۱ (اواخر سال ۱۳۱۹) رشید عالی گیلانی که

۱. ظهور و سقوط رایش سوم، صفحه ۸۹۰

۲. همان کتاب، صفحه ۸۸۹

با آلمانیها روابط نزدیکی داشت نخست‌وزیر عراق شد و امیرعبدالله نایب‌السلطنه عراق که طرفدار انگلیسیها بود از بغداد فرار کرد. در این هنگام دولت انگلیس برای محافظت پایگاه هوایی خود در بندر بصره، به استناد قرارداد منعقد شده بین عراق و انگلیس در سال ۱۹۳۰، نیروی تقویتی وارد آن بندر نمود.

ولی دولت عراق با این اقدام موافقت نکرد و جنگ بین نیروهای عراقی و انگلیسی درگرفت. پس از شروع جنگ رشید عالی‌گیلانی از هیتلر تقاضای کمک نمود و هیتلر به این تقاضا پاسخ مثبت داد. با توجه به اینکه حکومت ویشی (حکومت دست‌نشانده آلمانیها در فرانسه) به دولت آلمان حق استفاده از فرودگاههای سوریه، مستعمره خود را واگذار کرده بود و از آن طریق آلمانیها می‌توانستند نیروهای خود را وارد سوریه و عراق نمایند، آشکارا منافع حیاتی انگلستان در این منطقه با خطر عظیمی مواجه بود. زیرا با از دست رفتن ترعه سوئز و نفت خاورمیانه امپراتوری بریتانیای کبیر به حال احتضار می‌افتاد. دولت انگلیس منتهای کوشش خود را به عمل آورد تا از نفوذ آلمان به آن نواحی جلوگیری کند. در پیام هشتم ماه مه چرچیل به رؤسای ستاد ارتش چنین می‌خوانیم:

باید هر چه از دستمان برمی‌آید انجام دهیم تا نگذاریم آلمانیها در سوریه مستقر گردند. آنها ابتدا با نیروی کم وارد این سرزمین خواهند شد و بعداً قوای خود را افزایش خواهند داد و از سوریه به عنوان پایگاهی برای حمله به عراق و ایران استفاده خواهند کرد.^۱

و اینک فرمان هیتلر در مورد خاورمیانه:

فرمان شماره ۳

جنبش استقلال‌طلبی اعراب در خاورمیانه متحد طبیعی ما در این منطقه علیه انگلستان است. به این منظور لازم است که اغتشاشاتی در عراق روی دهد و علیه انگلستان شورش شود. این شورش به ماوراء مرزهای عراق گسترده خواهد شد و نتیجه آن تمرکز نیروهای انگلیسی در خاورمیانه خواهد شد و مانع عملیات زمینی و دریایی بریتانیا در نقاط دیگر خواهد گردید. لذا من تصمیم گرفته‌ام با دخالت در عراق توسعه شورش را در خاورمیانه تسهیل کنم. آیا بعداً ممکن است موقعیت انگلستان را در مناطق بین مدیترانه و خلیج فارس به کلی متزلزل کرد و به کانال سوئز حمله ور گردید؟ همه اینها از اسرار خدایی است.^۲

جنگ عراق و انگلیس در سی‌ام ماه مه ۱۹۴۱ (نهم خردادماه سال ۱۳۲۰) با شکست نیروهای عراقی و امضای قرارداد متارکه پایان یافت و رشید عالی‌گیلانی، سفرای آلمان و مفتی اعظم فلسطین با همراهان به ایران پناهنده شدند.

در سوریه نیز با شروع حمله مشترک نیروهای انگلیسی و فرانسه آزاد، نیروهای ویشی تقاضای متارکه کردند و سوریه به تصرف دولت انگلیس در آمد.

۲. همان کتاب، صفحه ۱۷۰.

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، صفحه ۲۱۲.

وضع دشوار اتحاد جماهیر شوروی

هیتلر در اوج سازش با استالین، فکر نابودی روسیه شوروی را حتی یک لحظه از خود دور نمی‌کرد. لذا «با سقوط فرانسه و راندن ارتش بریتانیا به آن سوی کانال مانش و احتمال سقوط زودگاه انگلستان» خود را در غرب آزاد می‌انگاشت و فکر اصلی او متوجه درهم شکستن روسیه شوروی بود تا هم به آرزوی دیرینه خود آن چنان که در کتاب نبرد من می‌گوید: «پایان روسیه به منزله یک کشور» جامه عمل بپوشاند و هم با منکوب ساختن روسیه شوروی آخرین امید انگلستان را بر باد دهد. ارتش هیتلری در آرزوی دستیابی به این هدف، بامداد یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیرماه ۱۳۲۰) در جبهه‌ای به طول یک هزار میل وارد عمل شد. لشکرهای زره پوش و سیل نیروهای مکانیزه آلمان، مرزهای شوروی را شکافت و بسرعت پیش رفت.

ارتش سرخ، به رغم همه هشدارها و نشانه‌های هشداردهنده، همان گونه که ژنرال هالدِر رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان روز اول جنگ در دفترچه خاطرات خود نوشت: «از لحاظ تاکتیک، در سراسر جبهه غافلگیر شد...» و باز به قول او: «واقعیت این است که در بسیاری از نقاط سرحدی، شوروی‌ها برای اقدامات نظامی، حتی صف‌آرایی هم نکرده بودند و پیش از آنکه بتوانند به فکر مقاومت افتند، سیل خروشان ارتش آلمان از سر ایشان گذشت.»

تمامی پل‌های اولیه، دست نخورده به چنگ سپاهیان هیتلر افتاد و صدها هواپیمای جنگی شوروی، در فرودگاه‌ها خرد و نابود شد. در دو سه روز، سربازان نازی ارتشهای کامل شوروی را به محاصره افکندند و دهها هزار اسیر گرفتند. چنین به نظر می‌رسید که جنگ برق‌آسای آلمان در لهستان، با همه خصوصیات و آثار و نتایج آن بار دیگر در شوروی تکرار شده است. هالدِر که همیشه مردی محتاط و دور اندیش بود، در دفترچه خاطرات خود نوشت: «دیگر می‌توان گفت که جنگ برق‌آسا در روسیه، طی چهارده روز به نتیجه رسیده است.»

و افزود «تا چند روز دیگر کار بکلی تمام است.»^۱

همان روز سر وینستون چرچیل ضمن تقبیح حمله وحشیانه آلمان هیتلری به کشور شوروی تصمیم دولت انگلستان را به شرح ذیل از رادیوی لندن اعلام نمود:

... ما تصمیم گرفته‌ایم که هیتلر را نابود کنیم و تمام بقایای رژیم نازی را از بین ببریم. هرگز با هیتلر وارد مذاکره نخواهیم شد و هرگز با او یا یکی از افراد گروهی که او تشکیل داده قرار و پیمان صلح امضاء نخواهیم کرد.

... هر کس، هر ملتی که علیه رژیم نازی بجنگد مورد پشتیبانی ما قرار خواهد گرفت. هر کس و هر ملتی که با هیتلر موافقت کند دشمن ما محسوب می‌گردد.

... لذا شکست روسیه، شکست ما و شکست آمریکاست و مبارزه‌ای که هر فرد روسی به خاطر

۱. «از مسکو تا لنینگراد»، ویلیام شایرر، کتاب هفته، شماره ۲۷، صفحه ۱۱۱.

خانه و کاشانه خود می‌کند مبارزه‌ای است که ما اکنون دنبال می‌کنیم.^۱

چرچیل با اعتماد تمام به پشتیبانی آمریکا این نطق را ایراد نمود زیرا چنانچه خود در خاطراتش می‌نویسد:

سفیر کبیر آمریکا پاسخ روزولت را در جواب تلگراف من مبنی بر تدارک حمله قریب‌الوقوع آلمان به شوروی چنین اعلام داشته بود: «اگر آلمانیها به روسیه حمله کنند، وی علناً از هر گونه تصمیمی که نخست‌وزیر برای کمک به روسیه اتخاذ کند پشتیبانی خواهد کرد».^۲

هیتلر جنگ با روسیه شوروی را ورای سایر جنگها می‌پنداشت. به نظر او این یک نبرد قطعی بین دو مرام بود. لذا می‌بایست عملیات جنگی - یعنی عملیاتی که فقط به موجب قانون بین‌المللی صحیح است - در روسیه با معیارهای کاملاً متفاوتی سنجیده شود، لذا می‌بایست در تسخیر روسیه از هیچ اقدامی پرهیز نشود و اعمال جنایتکارانه با وسایل حیوانی در آن کشور به مرحله اجرا گذاشته شود.^۳

اینک دستور معروف به «فرمان کمیسرها» را که از طرف هیتلر به عنوان دستورالعمل ژنرالها صادر شده نقل می‌کنیم:

جنگ علیه روسیه باید چنان باشد که به هیچ وجه ارتباطی با رفتار جوانمردانه نداشته باشد. این کشمکش مربوط است به اختلاف مرامی و نژادی و باید با خشونت شدید و بی‌سابقه اجرا شود. تمام افسران باید خود را از قید افکار کهنه برهانند.

من می‌دانم که احتیاج به اعمال چنین ملاحظاتی در جنگ، از دایره فهم ژنرالها بیرون است، اما... کاملاً اصرار دارم که اوامر من بدون نقص اجرا شوند.

کمیسرها دارندگان مرامهایی هستند که مستقیماً معارض ناسیونال سوسیالیسم است. بنابراین، کمیسرها را باید از میان برد. سربازان آلمانی بزهکار از لحاظ قانون بین‌المللی... بخشیده خواهند شد. روسیه در قرارداد لاهه شرکت نکرده و از این رو دارای حقی برای بهره‌ور شدن از آن نیست.^۴

بلافاصله پس از حمله آلمان به شوروی دولت انگلستان و شوروی در برابر آلمان هیتلری به دو متحد نظامی مبدل گردیدند. استالین در پیامی که در جواب پیام چرچیل ارسال داشته، وضع شوروی را پس از حمله آلمان چنین توصیف می‌کند:

اولاً... وضع جبهه روسیه طوری است که دائماً باید کمکهای ضروری از لحاظ نیروی هوایی به ما بشود و ثانیاً وضع در جبهه‌های اساسی مثلاً در اوکراین و لنینگراد طی سه هفته اخیر به مراتب بدتر

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، وینستون چرچیل، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۴۹، جلد سوم کتاب اول.

۲. همان کتاب، همان جلد، صفحه ۲۴۶.

۳. توضیح از کایتل رئیس کمیته اجراییه شورای دفاع آلمان در دادگاه نورنبرگ.

۴. ظهور و سقوط رایش سوم، صفحه ۸۶۱.

شده است. تثبیت وضع جبهه که اخیراً موفق به انجام آن شده بودیم ظرف هشت روز اخیر بکلی از میان رفته، آلمانیها ۳۰ تا ۴۰ لشکر پیاده تازه نفس به جبهه شرق منتقل کرده‌اند و نیروهای زرهی و توپخانه خود را افزایش داده‌اند و فعالیت بیست لشکر رومانی نیز فوق‌العاده توسعه یافته است... ما نصف اوکراین را از دست داده‌ایم و دشمن به دروازه‌های لنینگراد رسیده است. در نتیجه این وضع، ما معادن آهن حوزه کربوی روک و بعضی از کارخانه‌های پولادسازی اوکراین را از دست داده‌ایم. ما چندین کارخانه آلومینیوم‌سازی را که در اوکراین بود به عقب جبهه منتقل کرده‌ایم ولی این کارخانه‌ها تا مدتی قادر بکار نخواهند بود و برقرار کردن آنها هفت تا هشت ماه وقت لازم دارد. قدرت مقاومت ما ضعیف شده و اتحاد جماهیر شوروی با تهدید مرگ روبرو شده است.

... اگر به شوروی... کمک نشود اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا چنان ضعیف خواهد گشت که تا مدتی نخواهد توانست با عملیات جنگی کمکی به متفقین خود در مبارزه با هیتلریسم بنماید.^۱

دولتین آمریکا و انگلستان که مصمم به رساندن کمک نظامی به شوروی بودند، در آن موقع از سه طریق می‌توانستند مهمات جنگی و ذخایر سوق‌الجیشی را به روسیه برسانند:

۱. ارسال مهمات از بندر سائفرانسیسکو به بندر مورمانسک و یا یکی از بنادر سیبری با گذشتن از آبهای ژاپن. گرچه دولت ژاپن با روسیه روابط دوستانه و بیطرفی داشت ولی در همان موقع با دولتهای آمریکا و انگلیس در حال جنگ بود و با آلمان پیمان دوستی منعقد ساخته بود. لذا اجازه نمی‌داد که کشتیهای آمریکایی و انگلیسی از آبهای ژاپن بگذرند.

۲. رساندن تجهیزات از طریق شمال روسیه و بندر آرخانگلسک. ولی در این راه دو اشکال بزرگ وجود داشت: یکی اینکه زیردریایهای آلمان در دریای شمال فنلاند مراقب عبور کشتیها بودند و از این جهت خطرات بزرگی کشتیهای متفقین را تهدید می‌نمود. دوم اینکه این راه به واسطه سرما و یخبندان قسمت عمده‌ای از سال مسدود و عبور و مرور کشتیها از آن غیر مقدور بود.

۳. بهترین راهی که متفقین می‌توانستند با استفاده از آن آزادانه به دولت شوروی کمک نظامی برسانند راه ایران بود. بدین معنا که کشتیهای دولتین آمریکا و انگلستان کالاهای جنگی را در یکی از بنادر جنوب ایران تخلیه نموده، به وسیله راه آهن و یا از طریق شوسه به خاک شوروی بفرستند. لذا براساس توافقی که بین دولتهای انگلستان، آمریکا و شوروی در ژوئیه ۱۹۴۱ (تیرماه ۱۳۲۰) به عمل آمد راه خلیج فارس و ایران بهترین و باصرفه‌ترین راه رسانیدن کمک نظامی به اتحاد جماهیر شوروی تشخیص داده شد و نمایندگان دولتهای انگلستان و شوروی برای یافتن بهترین طریق اجرای این تصمیم و ممانعت از خرابکاری آلمانیها در جریان امر، به دولت ایران مراجعه نمودند.

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، جلد سوم، کتاب دوم، صفحه ۶۶.

اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در دوران حکومت رضاشاه اوضاع اقتصادی

اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستایی تشکیل می‌داد و سلطهٔ فئودالیسم همچنان در دهات ایران حکمفرما بود. اکثریت تام کشاورزان فاقد زمین بودند و از محصولی که به دست می‌آوردند یک دوم تا چهار پنجم به آنان تعلق می‌گرفت و بقیه را مالک تصاحب می‌کرد. به علاوه کشاورز مجبور بود که به مالک زمین بیگاری بدهد و عوارض جنسی نظیر مرغ، گوسفند، تخم مرغ، روغن و هیزم و غیره را مجاناً برای مالک فراهم کند. حق تعیین کدخدا جزو حقوق مالک بود و کشاورزان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند. عمده‌ترین ابزارهای کار در کشاورزی مانند سابق، خیش، شن‌کش با دندان‌های چوبی و گاهی فلزی، بیل و کلوخ‌کوب بود و ماشین‌آلات کشاورزی جدید به‌ندرت دیده می‌شد.

کشاورزان از مؤسسات بهداشتی و فرهنگی محروم بودند و به حالت نیمه‌گرسنه به حیات خود ادامه می‌دادند. در جنوب و جنوب شرقی ایران، وضع زارعین به مراتب دشوارتر بود. در سواحل خلیج فارس و بلوچستان و سایر نواحی جنوبی کشور، بسیاری از کشاورزان چند ماه از سال را با خوردن آرد هستهٔ خرما، ملخ خشک شده و علف سد جوع می‌کردند.

حکومت رضاشاه در وضع دهقانان، چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب رعیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. برعکس ورود سرمایه‌های بازرگانی و انتفاعی به دهات، به استثمار و بهره‌کشی به حد قابل توجهی افزود. طبق آمار رسمی، وضع آبادترین روستای ایران (دماوند تهران) در آن موقع به شرح زیر بود: دهقانان بی‌زمین ۶۰٪، از بقیه ۴۰٪ بیش از ۲۵٪ دارای قطعه زمینی کمتر از یک هکتار که با وضع زراعتی آن روزی حاصل کارشان زندگی بخور و نمیری را به زحمت تأمین می‌نمود. از ۱۵٪ بقیه تنها ۵٪ دارای بیش از سه هکتار زمین بودند. چنین و بدتر از این بود وضع دهقانان که بیش از ۷۰٪ اهالی کشور را تشکیل می‌دادند.

بهره‌کشی بویژه در املاک اختصاصی رضاشاه شدیدتر بود. دهقانان این املاک در واقع وابسته به زمین بودند. هیچ بنگاه محتاج به کارگر، حق پذیرفتن دهقانانی که املاک اختصاصی را ترک می‌کردند، نداشت. حتی راه‌آهن ایران در بخش مازندران مجبور بود کارگرانی از نقاط دیگر ایران استخدام نماید.^۱

اقتصاد کشور در مجموع به دست طبقهٔ فئودال - مالک با همکاری بورژوازی بزرگ تازه به دوران رسیده اداره می‌شد و سیاست کشاورزی حکومت رضاشاه که خود به لحاظ داشتن املاک وسیع بزرگترین مالک کشور بود در جهت تحکیم همه‌جانبهٔ مالکیت‌های بزرگ و رشد املاک وسیع کشت و زرع کالایی به منظور تأمین مواد خام کشاورزی هم برای صنایع ملی نوپا و هم برای نیازهای صادراتی تنظیم شده بود. همچنین اکثریت قوانینی که در زمان رضاشاه دربارهٔ زمین و کشاورزی به تصویب رسید، بجز تحکیم مالکیت اربابان بر زمین و آب و تشدید استثمار دهقانان هدف دیگری

۱. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، صفحه ۴۸، نوشتهٔ عبدالصمد کامبخش.

نداشت. مثلاً در دوره رضاشاه مالیات ارضی را لغو نمودند و این کار را به نام حمایت از رنجبران انجام دادند تا دهقانان با مأمورین مالی تماس پیدا نکنند و به جای آن مالیات صدی سه را گذاشتند. نتیجه این شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف گردید و در عوض اگر دهقانی کوزه ماستی و یا مرغی برای فروش به شهر می‌آورد، می‌بایست مالیات صدی سه پرداخت می‌نمود. بدیهی است کسی را جرئت دریافت مالیات از املاک اختصاصی نبود.

از نظر دامداری سیاست اسکان عشایر حکومت رضاشاه، صدمات بزرگی به دامداری کشور، که صادرکننده دام بود، وارد آورد. اینک قسمتی از فجایعی را که به نام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامه نیمه رسمی اطلاعات که در وابستگی آن به هیئت حاکمه شبهه‌ای نیست نقل می‌کنیم:

اغلب خانواده‌های عشایر پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر، این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخان نظامی به خرج خود خانه‌های دهقانی ساخته، تخته قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به اجرای این امر نبودند، لذا مأمورین اسکان چادرهای آنان را آتش زده، و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممر معاش آنها به ثمن بخش، خانه‌های گلین برایشان ساختند. این خانه‌های مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه عشایر حاضر می‌شدند به هر قیمتی که شده، خود را از این زندان نجات داده به زندگی سابق خویش برگردند.

ولی مأمورین اسکان به آنها اجازه ییلاق - قشلاق کردن نمی‌دادند مگر با دریافت مبالغی به عنوان «پول جواز». در یکی از سالها بار سنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقایی، طاقت‌فرسا شد و قادر به تأدیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می‌کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به حکم طبیعت و بادهای سرد پاییز و طلیعه زمستان حرکت نموده و زنهای پابرنه در عقب سر آنها به راه افتادند. مردها برای تصفیة (حق و حساب) با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فروشنانیدن اشتهای آقای «ایلخان نظامی» کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد که ایل را از وسط راه سردسیر عودت دهند.

گرچه عشایر موفق شدند تعدادی از گوسفندهای خود را بگریزانند، مع هذا متجاوز از یکصد هزار گوسفند، هفت هشت هزار مادیان و تعداد بیشماری از سایر دامها را برگردانیدند.

... این همه اغنام تا دانه آخر فنا و نابود و عده‌ای از زنهای مستحفظ آن نیز قربانی شدند! نگارنده سال بعد در حول و حوش یک قریه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای عربی را با چشم خود دیدم که در زیر برف جان سپرده بودند.

آقای مدیر اگر من بخواهم فجایعی را که در سنوات گذشته فقط نسبت به عشایر جنوب ایران به عمل آمده و شخصاً ناظر قسمت عمده آن بوده‌ام به رشته تحریر در آورم قطعاً کتابی به قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد ...^۱

۱. اطلاعات روزانه شماره ۲۰/۸/۲۸-۴۷۱ «رفع شبهه بین دامپروری ...» ا. شیروانی.

عباس مسعودی در این مورد می‌نویسد:

... شاید باور نکنید، یک عده از سرمایه‌دارها و ملاکین عشایر که به لذت زندگانی آرام و فواید کشاورزی پی برده و دهات خوب و بااسلویی ساخته طایفه و عشیره خود را شخصاً یا به کمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغیر نژاد و بومی نمودن آنها به هوای سردسیر و گرمسیر می‌دادند، به قدری مورد بغض و ایذاء مأمورین اسکان و هم‌دستان محلی آنها واقع می‌شدند که بالاخره از هستی ساقط و منضم به سایرین می‌گردیدند. ... برای اجرای این منویات بدو چادرهای سیاه را آتش زدند ... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می‌آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفه چادرهای سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می‌بافند که نفوذناپذیر است و این چادر در تمام فصول آنها را در برابر باد و باران حفظ می‌کند. در داخل آن آتش روشن می‌کنند. در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است. ... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو به زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه نتیجه آن طرز حکومت بودا ... و اگر بدین منوال پیش می‌رفت، چیزی نمی‌گذشت که کشور تولیدکننده و پرورش دهنده دام، مجبور می‌شد گوسفند را هم از آرژانتین یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید.^۱

از نظر رشد مناسبات نوین سرمایه‌داری در کشور ما در فاصله سالهای ۱۳۰۹-۱۳۲۰ شمسی، اقتصاد سرمایه‌داری به علل زیر پیشرفت نسبتاً قابل توجهی نمود:

۱. نیرو گرفتن حکومت مرکزی و برقراری امنیت داخلی موجب شد سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه فرار خود را در خرید املاک و استفاده از وجود شرایط استثمار در روستا یافته بود بتدریج متوجه صنایع گردد.

۲. رضاشاه در آزمندی خود به غصب املاک اکتفا نمی‌کرد. تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا می‌شد به خود اختصاص داد و از این راه بدل به یکی از سرمایه‌داران عمده کشور شد. بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدی‌اش برابر یک سوم کلیه کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق یافته بود.

۳. فشار بورژوازی رشد یابنده و منافع شخصی رضاشاه به عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ، گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می‌شد که خود این نیز انگیزه بعدی سرمایه‌گذاری در صنایع بود. این عوامل موجب رشد نسبتاً سریع صنایع داخلی در دهه ۱۳۱۰-۱۳۲۰ گردید. چنان که طبق آمار بانک ملی ایران تعداد شرکتهای به ثبت رسیده در این مدت از ۹۳ به ۱۷۳۵ و سرمایه آنها از ۱۴۳ میلیون به ۱۸۶۳ میلیون رسید. اگر به این رقم کارخانه‌های دولتی و نظامی جدید نیز اضافه گردد، رشد قابل توجهی را نشان خواهد داد.^۲

تذکر این نکته ضروری است که بورژوازی ملی نوپای ایران با زمینداری مالکی همبستگی و

۱. اطلاعات شماره ۷۰۱-۷۰۸/۱۷-۲۰ سرمقاله «سیاه چادر» نوشته عباس مسعودی.

۲. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، صفحه ۴۶، نوشته عبدالصمد کامبخش.

پیوند شدیدی داشت و این امر تا حد قابل ملاحظه‌ای از نقش ترقیخواهانه آن در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور می‌کاست.

از طرف دیگر طبقه کارگر ایران نیز در کارخانه‌ها و مراکز جدید صنعتی بوجود آمده شروع به رشد نمود. به طوری که در آستانه جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول بکار بودند. در زمان حکومت رضاشاه، طبقه کارگر در صنایع ایران وضع رقت‌باری داشت. زیرا با وجود دو برابر شدن هزینه زندگی طی ده سال، دستمزد کارگر تغییری نکرده بود. حداکثر دستمزد ۸-۵ ریال در برابر ۱۲-۱۴ ریال حداقل هزینه روزانه پس از یک روز کار که غالباً از طلوع تا غروب آفتاب بود، پرداخت می‌گردید. ضمناً زنان و کودکان نیز با نازلترین دستمزد مجبور به کار بودند.

راجع به سیاست بازرگانی دولت آنچه باید گفت اینکه حکومت رضاشاه از سیاست اقتصادی انحصار تجارت که سلاخی در دست دولتهاست، نه در راه پیشرفت و ترقی کشور و رفاه مردم و بلکه برای ارضاء سودجویی دربار و جبران کسر بودجه ناشی از مخارج بی‌حساب آن حکومت استفاده کرد و در اجرای این منظور ابتدا تجارت خارجی و سپس بازرگانی داخلی را به انحصار خود در آورد و بدین ترتیب تجارت خارجی و داخلی کشور ما در دست دولت متمرکز گردید. روزنامه ایران طی یک سلسله مقالات، سیاست بازرگانی رضاشاه را چنین شرح می‌دهد:

یکی از علل عمده پریشانی تجارت و اقتصاد، انحصارهای دولتی است. دولت شصت تا هفتاد درصد بازرگانی کشور از قبیل قند، شکر، چای، پنبه، تریاک و غیره را به نام انحصار به دست ناآزموده خود گرفت. خیلی مسخره است که دولت این انحصار بازیها را به بهانه دلسوزی به حال مردم و جلوگیری از اجحاف و گرانفروشی تجار و بالاخره به منظور تنزل دادن کالا و تأمین آسایش عمومی به خود اختصاص داد. ولی در عمل معلوم شد که منظوری جز انباشتن جیب خود نداشت...

سابق بر این معامله چیت آزاد بود و بازرگانان آن را ... متری یک ریال و نود دینار الی دو ریال می‌فروختند. دولت دلش به حال ملت سوخت و خواست که مردم چیت را به بهایی ارزانتر از این نرخ بخرند و جلوگیری از گرانفروشی واردکنندگان بکند. دولت به این منظور فریبده چیت را به انحصار خود در آورد. اول قدمی که در این راه برداشت تحمیل ۱۵ درصد بر چیت به نام حق انحصار بود. دولت دید این معامله دخل رایگانی می‌دهد حق انحصار را به ۲۵ درصد بالا برد، باز هم دید عجب منفعت فراوان و آسانی است. باز هم ترقی داد و به ۵۰ درصد رسانید تا بالاخره امروز همان چیت را متری ۶ ریال می‌خریم. یعنی عاقبت در نتیجه فداکاری و مصلحت اندیشی و ملت دوستی دولت چیت ۳۰۰ درصد گران و کمرشکن شد. دولت با همین یک فقره انحصاربازی در مورد چیت صدها تاجر واردکننده، هزاران بنکدار، کاسب و خرده فروش، میلیونها مصرف‌کننده را به زحمت انداخت، متضرر ساخت و بالاخره سیصد درصد بر میزان هزینه عمومی افزود. تصور می‌فرمایید سایر انحصارها، انحصار قند و شکر و اتومبیل و ... غیر از این بود؟ خیر همه آنها همین نتیجه شوم را بخشید. با این کیفیت دولت از یک طرف بیش از نصف بازرگانی و کسب و کار را از دست بازرگانان ربود و از میزان فعالیت و استفاده مشروع و قانونی آنها کاست، از طرف دیگر عوارض و مالیاتهای روزافزون، کمرشکن و عجیب و غریبی وضع کرد و بر آنها تحمیل نمود. مثلاً در اداره پسته و هنر (که امروز وزارتخانه شده است) شعبه‌ای به نام «اداره ترویج منسوجات داخلی» تأسیس کرد. با این عنوان

فریبنده و جذاب که حس میهن‌پرستی و خیرخواهی را در هر شنونده‌ای تحریک می‌کند و در راه پیشرفت آن حاضر از برای هر گونه فداکاری می‌شود، ده درصد مالیات بر اجناس پشمی بر خرازی، کلاه، لوازم توالت و غیره وضع کردند. مردم همه این مالیات را در راه این منظور «مقدس» پرداختند و هنوز هم می‌پردازند. ولی آیا می‌دانید که این مالیات نوعی پرورانه به جیب کی فرو می‌رفت؟ این مالیات به نام کمک هزینه به کارخانه ابریشم چالوس پرداخت می‌شد. در صورتی که اجناس ابریشمی خارجی تا روزی که آزاد بود و با هزاران تحمیلات وارد کشور می‌شد متوی سی ریال در همین بازار به فروش می‌رسید و با این نرخ نازل واردکننده استفاده می‌کرد. این کالا را صد درصد گرانتر بر مردم تحمیل کردند. تعجب در این است که تا این اندازه اجحاف را کافی ندانسته ده درصد هم به نام این حسن خدمت و این فداکاری بر سایر کالاهای مورد احتیاج عامه تحمیل کردند.

انحصار پنبه موجب شد که هر بقچه پنبه از سی ریال به صد ریال برسد. انحصار فرش نه تنها ضرر به بازار فرش و پشم خام زد، بلکه رمه‌داری را هم از میان برد. دولت قیمتی بر پشم و پوست گذاشت. این قیمت مطابقت با بازار عرضه و تقاضا نداشت. این دو کالا را در خارجه، در ممالک همجوار بهتر و بیشتر می‌خریدند. نتیجه چه شد؟ رمه‌های ما دسته دسته با هزاران هزار گوسفند از کشور خارج شد و از دست رفت. معروف است که تا چند سال پیش فارس دارای چندین میلیون گوسفند بود. ولی امروز نیم میلیون هم دارا نیست. بدین ترتیب نه فقط پشم خام بلکه خوراک مردم از قبیل گوشت و روغن و شیر نیز در بازار ایران کمیاب شد.^۱

«انحصار تجارت خارجی توأم با عناد و لجاج و نفع‌پرستی منجر به آن گردید که مقدار هنگفتی از اموال بازرگانان در انبارهای گمرک فاسد شده از بین برود.»^۲ «چنان که ... به خاطر شرکت حریربافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً اجازه ورود داشته در انبار توقیف کردند و موجب ورشکستگی واردکنندگان گردیدند.»^۳ دولت برای اجرای سیاست انحصار بازرگانی داخلی چهار محصول عمده کشور، برنج، توتون، چای و ابریشم را که بیشتر در گیلان کشت می‌شود تحت انحصار و کنترل سخت قرار داد. ولی از این عمل کشاورزان متضرر شدند و قیمتی کمتر از سابق به دست آنها رسید.

به علاوه کشت پاره‌ای از این محصولات در مازندران به املاک اختصاصی رضاشاه تخصیص داده شد. در نتیجه با وجود اینکه برنج و چای گیلان مرغوبتر از برنج و چای مازندران است علی‌هذا در اجرای مقاصد سوء دربار به قیمت کمتری از طرف وزارت دارایی خریداری شد.

ابریشم هم که مورد احتیاج کارخانه حریربافی رضاشاه در چالوس بود، به قیمت دلخواه خریداری و به آن کارخانه تحویل داده می‌شد.^۴

علاوه بر این اقدامات که طوری روغن زده بودند که در نظر سطحی به خیر و صلاح مملکت جلوه گر می‌شد، دولت به بهانه تعادل تجارت خارجی و به دست‌آویز اینکه خارجی‌ان نتوانند سرمایه

۱. روزنامه ایران، شماره ۲۰/۷/۴-۶۶۸۳ و ۲۰/۷/۵-۶۶۸۴.

۲. تجدد ایران، شماره ۲۰/۸/۲۰-۳۲۷۶ به نقل از نامه بازرگانان کشور به مجلس شورای ملی.

۳. ستاره، شماره ۱۱۹۵ به تاریخ ۲۰/۸/۱۷ از مقاله «رفع اشتباه یا دفاع از آزادی» نوشته ارسلان خلعتبری.

۴. تجدد ایران، شماره ۲۰/۸/۲۹-۳۲۸۵ از مقاله «حقایق گیلان».

خود را از ایران خارج نمایند، کنترل ارز برقرار کرد:

اما قصد حقیقی در برقراری کنترل ارز و مخصوصاً تنزل نرخ حقیقی لیره از ۱۲۰ ریال به ۸۰ ریال، به شهادت همان اشخاصی که حسب الامر این قانون را به تصویب رساندند، در درجه اول حفظ منافع شاه در تبدیل عایدات ریالی او به ارز و فرستادن به خارجه و در درجه دوم واردات دولتی از محل صادرات بازرگانی بود. و این منظور را به جایی رساندند که بر خلاف مقررات همان قانون که خودشان به تصویب رسانیده و اجرا می نمودند ارزهای متعلق به صادرکنندگان را که در بانکهای مجاز به امانت سپرده شده بودند، به مصرف احتیاجات دربار و دولت رساندند ... در نتیجه ابر و باد و مه خورشید و فلک به کار افتادند تا ناودان ارز به جیب شاه سابق و صندوق انحصار سرازیر و کشور ما در فقر و نیستی غوطه ور گردد ... بدین ترتیب مبلغ هنگفتی دسترنج توده ایرانی به وسیله همین کنترل ارز توسط شاه سابق و متنفذین با شرایط سهل و ارزانی، به ارز تبدیل و از کشور خارج گردید و وزارت دارایی با استفاده از همین ارز و انحصار ورود کالا تحمیلات بیشتری بر مصرف کننده به عمل آورد.^۱

ولی توازن واقعی صادرات و واردات عملی نگردید. زیرا چون امکان کاستن از واردات وجود نداشت، بی توجه به بالا بردن تولید داخلی، صادرات کشور را افزایش دادند تا از این راه به اصطلاح تعادل بازرگانی برقرار نمایند، «ولی چون مقدار کالاهای تولید شده در کشور به زحمت نیازمندیهای داخلی را جبران می نمود و حتی بعضی از اقلام آن کفاف مصرف داخلی را نمی داد، لذا این اقدام دولت موجب افزایش قیمت کالاها در داخل کشور گردید.»^۲

کشور ما در دوره رضاشاه، همچنان به صورت زاینده مولد مواد خام به بازارهای جهانی سرمایه داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند. به علاوه این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً وابسته به تجهیزات و وسایلی بود که از خارج وارد می گردید و کار آنها نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی مخصوصاً آلمانی بود. لذا در عین حال که ایران هنوز به طور عمده به صورت میدان فعالیت سیاست استعماری انگلستان باقی مانده بود، در اثر همراهی و مساعدت رضاشاه دولت آلمان هیتلری نیز موفق به کسب مقام مهمی در اقتصاد کشور شد چنان که در آستانه سال ۱۹۴۱ (۱۳۱۹ شمسی) سهم آلمان در تجارت خارجی ایران بالغ بر ۴۵/۵ تا ۴۸ درصد گردید.

لکن مؤسسات صنعتی که بتوانند به ساختن وسایل تولید پردازند، در کشور ایجاد نشد و در اجرای طرح کارخانه ذوب آهن، که در دوره رضاشاه سفارش آن به آلمان داده شده بود، به هیچ وجه شرایط ضروری جهت برقراری و ادامه کار آن منظور نشد. زیرا کارخانه ذوب آهن اصولاً باید در مراکزی نصب گردد که تأمین سنگ آهن از آن مراکز به طور متوسط برای مدت پنجاه سال ممکن

۱. تجدد ایران، شماره ۳۲۷۶-۲۰/۸/۲۰ از نامه عده کثیری تجار مطلع به مجلس شورای ملی.

۲. تجدد ایران، شماره ۳۲۷۳-۲۰/۸/۱۷ به قلم م. فرمند کارمند اداره مطالعات بانک ملی.

شود. حال آنکه در کرج، که به منظور نصب کارخانه ذوب آهن در نظر گرفته شده بود، ذخیره سنگ آهن اساساً وجود نداشت.

ساختمان راه آهن سراسری ایران

میهن ما از نظر دارا بودن کوتاهترین راه بین اروپا و نواحی پر نعمت آسیای جنوبی و جنوب شرقی اهمیت بزرگی را حائز است و از قدیم راههای کشور ما که سهل العبور بوده و نواحی مهمتری را به یکدیگر مربوط می ساخته، بیشتر مورد توجه بوده است. لذا از میان آنها دو راه - راه آسیای مرکزی شرقی و جنوبی، و راه آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپا - همیشه اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده است.

عباس اقبال آشتیانی ضمن بررسی در انتخاب بهترین راهی که خط آهن ایران باید از آن بگذرد، می نویسد:

«بزرگترین و مهمترین راههای آینده ایران دو راه است: اول راه بغداد، همدان، قزوین و انزلی، دوم راه تبریز، تهران و مشهد که راه کاروانی قدیم چین به آن متصل می شد.» و در ذکر اهمیت هر یک می گوید: «راه بغداد - انزلی که از طریق بغداد به خط آهن معروف بغداد - اسلامبول وصل می شود که اگر راه آهن در آن کشیده شود در میان طرق ارتباطیه عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبریز - تهران - مشهد که اروپا را به آسیای مرکزی و جنوبی مربوط می سازد.»^۱

به هر حال خط آهنی که به لحاظ کسب عایدات بیشتر و ترقی کشور برای ایران مفیدتر بوده خط بین شرق و غرب بوده نه شمال و جنوب. حال آنکه منافع استعماری دولت انگلیس برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل و به منظور استفاده از خط آهن در حمله احتمالی به خاک اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب کبیر، ایجاب می کرد که خط آهن ایران شمالی - جنوبی کشیده شود نه غربی - شرقی.

اینک مدارک تاریخی مربوط به این امر را از نظر می گذرانیم:

فقره دوم امتیاز نامه رویترا که در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی) به دست ناصرالدین شاه کلیه منابع زیرزمینی، مالی و صنعتی کشور را به بارون ژولیوس رویترا، تبعه دولت انگلیس اعطا نمود، حاکی است: «دولت علیه ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه آهن بحر خزر الی خلیج فارس را به بارون ژولیوس رویترا، به شرکاء یا به وکلاء اعطا و واگذار می نماید...»^۲

در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۱ شمسی) که در مجلس عوام انگلستان گفتگو بر سر راه آهن

۱. شفق سرخ، حوت ۱۳۰۲، شماره های ۲۱۶ تا ۲۲۱، «طرح راه آهن ایران».

۲. عصر بی خبری، صفحه ۱۰۸، ابراهیم تیموری.

سرتاسری ایران به میان آمد، لرد کرزن وزیر خارجه اسبق انگلستان گفت:

در مدت بیست سال تصدیق شد که هندوستان باید محاط باشد در یک حلقه جبال و صحاری که بدون تلفات زیاد قشون و پول، غیرقابل عبور باشد. به حق یا باطل این بوده است سیاست تغییرناپذیر حکومت هند. در طول زیاده‌ترین قسمت یک قرن و از بیست و پنج سال به این طرف بزرگترین احزاب سیاسی این مملکت آن را قبول کرده‌اند. این سیاست، هندوستان را از هر حمله‌ای حراست کرده و هیچ ملتی عبور از این منطقه حمایت شده را نیازموده است. اما اگر این راه (راه‌آهن غربی - شرقی ایران) ساخته شود، آن وقت تمام آن سیاست به خطا بوده، به ما می‌گویند این اصول را نپذیرید که سیاست حقیقی هند عبارت است از باز کردن سرحدات آن به طرف مغرب.^۱

حسین مکی در کتاب «مختصری از زندگی سلطان احمدشاه» با اشاره به راه‌آهن ایران می‌نویسد: پس از جنگ بین‌المللی اول و تصرف بین‌النهرین به دست دولت انگلیس، آن دولت در نظر گرفت راه‌آهن بغداد - بصره را به پایان رسانده و آن را تا نقطه مرزی «قری‌تو»، نقطه مرزی ایران و عراق امتداد دهد و میل داشت که دولت ایران را وادار سازد که این رشته راه‌آهن را تا تهران و از آنجا تا دریای خزر ادامه دهد.

این پیشنهاد انگلیسیها به احمدشاه گفته شد، وی چنین اظهار داشت:

«راه‌آهنی که به صلاح و صرفه ایران است، راه‌آهنی است که از دزداب (زاهدان فعلی) شروع بشود و مسیر آن به اصفهان و تهران باشد و از آنجا به اراک و کرمانشاهان متصل بشود، یعنی از شرق به غرب ایران. چنان که از زمان داریوش کبیر هم راه تجارت هندوستان به آسیا و سواحل مدیترانه همین راه بوده است و این راه برای ملت ایران نهایت صرفه را از لحاظ تجارت خواهد داشت ولی راه‌آهن عراق - قری‌تو - بحر خزر فقط جنبه نظامی و سوق‌الجیشی دارد و من نمی‌توانم پول ملت را گرفته یا از کشورهای خارج وام گرفته صرف راه‌آهنی که فقط جنبه نظامی دارد بنمایم»^۲

حتی «نقشه راه‌آهن از بحر خزر به خلیج فارس» در تاریخ ۱۹۱۷ یعنی آغاز انقلاب روسیه در کتابی به اسم «سیاست انگلیس در ایران روشن شد» به وسیله یک نفر هلندی که عضو سفارت آلمان در ایران بوده است ... در آمستردام انتشار یافته که یک نسخه آن در کتابخانه سلطنتی بلژیک موجود می‌باشد ... این نقشه را یکی از محصلین اعزامی به اروپا به نام مهندس عطایی که در سالهای ۱۳۰۵-۱۳۰۶ در برلین بوده، به دست آورده و در سال ۱۳۰۸ انتشار داد و بلافاصله حقوقش قطع شد و چنان تحت فشار قرار گرفت که به فاصله کمی در اتاق انتظار سفارت ایران در برلین خودکشی کرد.^۳

هنگامی که لایحه ساختمان راه‌آهن سراسری ایران در دوره ششم مجلس شورای ملی مطرح

۱. روزنامه تجدد ایران، شماره ۳۳۲۲-۶/۱۰/۲۰، محمد فرهمند لیسانسیه علوم سیاسی.

۲. روزنامه داد، شماره ۴۶۲-۱۱/۳/۲۴، «مختصری از زندگی سلطان احمد شاه».

۳. مرد امروز، شماره ۴۰ سال سوم ۲۴/۴/۲۳، سرمقاله.

گردید، دکتر مصدق نظر مخالف خود را چنین بیان داشت:

... اگر راه آهن ما یک فایده ببرد از ترانزیت مال التجاره اروپا به آسیا خواهد بود و این خطی که امروز اجازه داده می شود که نقشه کشی بکنند، کاملاً برخلاف مصالح مملکت است. زیرا خط بین المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل می کند. امروز که می خواهید سی میلیون پولی را که در دست مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت را به یک راهی صرف کنید، یک قدر دقت کنید...

در توضیح همین مطلب دکتر مصدق در جلسه مورخه ۲۴/۷/۴ مجلس شورای ملی گفت:

... راه آهن ما، راه آهن استراتژیک بوده و من در این مجلس به کرات و مرات در این باب صحبت کرده و نطق کرده ام و همه آقایانی که در دوره پنجم و ششم بوده اند می دانند که من صحبت کرده ام، به خاطرشان می آید و ورقه کبود هم دادم - من گفتم این راه آهن، راه آهنی است استراتژیکی - دولت ایران اگر راه آهن می خواست بکشد باید راه آهنی باشد که غرب ایران را به شرق ایران مربوط کند که ترانزیت هم داشته باشد و مال التجاره و مسافری اروپا دیگر نباید از بحر احمر و دریای هند بروند به بمبئی، بلکه از این راه سه روزه آنها را ببرند هندوستان، ولی راه آهن شمالی - جنوبی ساختند و آن راهی که مفید بود که زاهدان را به غرب ایران متصل کند کشیده نشد و این نظر عملی نشد و من می دانستم که این خرجی که می شود برخلاف مصالح مملکت است...

درست است که راه آهن سراسری ایران با استفاده از امکانات مالی داخلی و بی دریافت وام از خارج کشیده شد^۱ لکن با کمال تأسف اقامی بود در تأمین منافع استراتژیک استعمارگران که با صرف دارایی و هستی ملت و بی توجه به منافع حیاتی آن انجام گرفت و اگر در این راه کسی را افتخاری نصیب شود، افتخار خدمتگزاری استعمار است نه سرفرازی خدمت به ملت!

الغای امتیاز داری و تمدید امتیاز نفت جنوب

کشور ما یکی از بزرگترین و پرارزترین منابع نفتی جهان را داراست و چاه های نفتی آن از جمله پرمحصولترین چاه های نفت دنیا می باشد. چنان که از برخی چاه های نفت هفتگل واقع در پنجاه و شش کیلومتری جنوب شرقی مسجد سلیمان روزانه ۳۲۰۰ تن نفت استخراج می شود.^۲ حال آنکه

۱. روزنامه ستاره، شماره، ۱۴۴۰/۸/۲۱ از نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۳۲ مجلس شورا.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم صفحه ۸۵ از نطق دکتر مصدق در مجلس.

۳. در تاریخ ۱۳۰۴/۳/۹ قانونی از مجلس گذشت که از هر سه کیلو قند و شکر و چای که به ایران وارد می شد یا در کشور تولید می گردید، دو ریال عوارض برای ساختمان راه آهن بگیرند و بدین وسیله هزینه ساختمان راه آهن سراسری فراهم شد و در تاریخ ۱۳۰۶/۷/۲۳ شروع به ساختن آن گردید.

۴. صفحه ۴۱ کتاب پنجاه سال نفت ایران - نگارش مصطفی فاتح.

مصطفی فاتح فارغ التحصیل رشته اقتصاد از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۳۰۰ شمسی وارد خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران شد و در سال ۱۳۲۶ شمسی به مقام معاونت کل آن شرکت در ایران نائل گردید. وی تا اجرای قانون ملی شدن نفت در این سمت انجام وظیفه می کرد.

در ایالات متحده آمریکا معدل روزانه یک چاه نفت، یک تن و نیم و در ونزوئلا بیست و نه تن می‌باشد.^۱

مقام و اهمیت اقتصادی، سیاسی و نظامی نفت آن چنان آشکار و مبرهن است که لزومی به توضیح ندارد. ولی در بیان اینکه چرا وجود این منابع عظیم ثروت در کشور ما به جای خوشبختی و رفاه، موجب اسارت و بدبختی و فلاکت ملت شده است، فقط به نقل گوشه‌ای از مصاحبه بون وزیر خارجه اسبق انگلیس و لیبر حزب کارگر آن کشور با روزنامه‌نگاران ایرانی اکتفا می‌کنیم.

در این مصاحبه که در حضور تقی‌زاده سفیر کبیر ایران انجام گرفت، خلیل ملکی پس از انتقاد شدید از هیئت حاکمه ایران و ذکر مفاسد و مظالم، دزدیها و هرج و مرجها در کشور ما، به عنوان اینکه دولت انگلیس موجد و بانی تمام این گرفتاریها در ایران است، با تأثر شدید گفت:

«شما از جان ما چه می‌خواهید، چرا نمی‌گذارید مردم این کشور روی آسایش ببینند؟ چرا این باندهای فاسد و سیاهکار را تقویت می‌کنید؟ چرا نمی‌گذارید یک حکومت ملی و علاقه‌مند و دلسوز به حال ملت ایران تشکیل گردد و چرا هر روز شکاف بین حکومتها و ملت را زیادتر می‌کنید چرا و چرا و چرا... از جان ما چه می‌خواهید؟»

بون در قبال این اعتراضات و تندیهها، با خونسردی مخصوص انگلیسی و لبخندی ملیح و با کمال سادگی و وضوح گفت: «اوایل، اوایل، اوایل» «نفت، نفت، نفت».^۲

امتیاز استخراج نفت و کلیه معادن زیرزمینی به استثنای معادن طلا و نقره و جواهر، اولین بار در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به ژولیوس روتر، یهودی آلمانی، که تابعیت انگلیسی داشت، واگذار گردید. راجع به این امتیاز لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان و سیاستمدار مشهور انگلیسی چنین نوشته است:

وقتی که امتیاز روتر منتشر گشت، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود و این کاری بود که هیچ‌گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن را هم کسی نمی‌دیده است...^۳

لکن این امتیاز در اثر اعتراضات رجال و علمای کشور و مخالفت روسیه تزاری به علت رقابت با دولت انگلیس در غارت منابع ملی ما به مرحله اجرا در نیامد و ملغی گردید.

سپس ویلیام دارسی تبعه انگلیس در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) امتیازی حاوی «اجازه اختصاصی و انحصاری جستجو، استخراج، توسعه و تهیه و حمل و فروش گاز طبیعی و نفت و

۱. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۱۲۷.

۲. نقل از کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران»، نوشته ابوالفضل لسانی، مقدمه، صفحه ز.

۳. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۴۵.

اسفالت و مومیایی تمام و سراسر مملکت، به استثنای ولایات آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد را برای مدت شصت سال^۱ از مظفرالدین شاه گرفت.

دولت ایران بابت حق امتیاز، ۱۶٪ سود خالص سالیانه تمام شرکتهایی را که در موضوع امتیاز مشغول به کار بودند، به اضافه سالیانه دو هزار تومان دریافت می‌داشت. صاحب امتیاز در تمام مدت قرارداد از پرداخت مالیات، عوارض و حقوق گمرکی برای کلیه اراضی، ماشین‌آلات و وسایل و مواد لازمی که وارد کشور می‌کرد و جمیع محصولات نفتی که صادر می‌نمود، معاف می‌گردید. اختلاف طرفین به حکمیت مراجعه می‌شد و دارنده امتیاز تعهد می‌کرد که بعد از انقضای مدت قرارداد «تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت به جهت استخراج و انتفاع معادن» را به دولت ایران تحویل دهد و هیچ گونه غرامتی مطالبه نکند.

برای بهره‌برداری از این امتیاز، اولین شرکت در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد. ولی در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و ایران تمام حقوق و تعهدات ناشی از امتیاز را از شرکت اولیه خریداری نموده خود عهده‌دار گردید. در بدو امر اکثریت سهام شرکت اخیر به لرد استراتکونا کمیسر عالی انگلستان در کانادا و قسمتی هم به کمپانی نفت برمه تعلق داشت. ولی پس از آنکه وزارت دریاداری انگلیس به اهمیت اقتصادی و نظامی نفت پی برد و درصدد به دست آوردن «نفت ارزان و کم خرج» و انبار کردن آن در زمان صلح برای مصارف کشتیهای جنگی در موقع جنگ برآمد، با شرکتی که امتیاز نفت داری را در اختیار داشت وارد مذاکره شده معادن نفت ایران را بررسی نمود و تصمیم به خرید سهام شرکت مزبور گرفت.

در اجرای این منظور «در سال ۱۹۱۴ میلادی مجلس مبعوثان قانونی وضع کرد و به دولت اجازه داد که قسمتی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری نماید و متعاقب آن قراردادی بین دولت انگلستان و شرکت مزبور منعقد گردید. به موجب این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس مقادیر عمده نفت سوخت را به نیروی دریایی انگلستان به قیمت نازلی می‌فروخت و دولت انگلیس دو نفر از مدیران شرکت را تعیین می‌نمود که عضو هیئت مدیره شرکت باشند...»^۱

راجع به قیمت نازل سوخت که شرکت به دولت انگلستان فروخته، اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط چرچیل در کتاب «بحران جهانی» خود می‌نویسد:

در چهار سال جنگ اول، ادارات دولتی انگلیس در اثر استفاده از مواد قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس و خرید نفت به قیمت نازلتر از بازار ۷,۵۰۰,۰۰۰ لیره نفع برده‌اند.

تردیدی نیست که تعهد شرکت درباره فروش نفت به دولت انگلیس به قیمت نازلتر از قیمت بازار یک نقض عهده با دولت ایران بود زیرا طبق امتیاز داری، شانزده درصد از سود خالص شرکت سهم ایران بود و چنین قراردادی موجب نکث درآمد بود و خسارات زیادی به دولت و ملت ایران وارد آورد.

۱. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵.

چنان که گفتیم دولت انگلیس با خرید اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران سهامدار اصلی شرکت گردید.^۱

و در اهمیت نفت ایران برای دولت انگلیس همین بس که مخبر رویتز صریحاً اعلام نمود:

نفت ایران صدی هفتاد و پنج دستگاه صنعتی و وسایل نقلیه امپراتوری انگلستان را به گردش درمی آورد. روزی که این معادن تعطیل شود، هفتاد و پنج درصد صنایع و کشاورزی از بین رفته و به همین نسبت دریانوردی و آسمان پیماییهای ما تعطیل خواهد یافت.^۲

سابقه اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران و ادامه آن تا انعقاد قرارداد جدید

با وجودی که دولت انگلیس در جریان جنگ بین‌المللی اول برای اجرای مقاصد نظامی و سیاسی خود از نفت ایران بزرگترین بهره‌بردارها را نمود، لکن نه فقط ملت ایران از آن سودی نبرد، بلکه شرکت نفت انگلیس و ایران به بهانه خرابکاری در لوله‌های نفت که هنگام جنگ توسط عمال آلمانی به عمل آمده بود، از ایران ۶۱۴ هزار لیتر خسارت مطالبه کرد (۱۰۰ هزار لیتر برای تعمیر لوله و ۵۱۴ هزار لیتر برای کار نکردن طی چند ماه). بحث و مذاکره راجع به اختلافات دولت ایران و شرکت نفت جنوب سالها ادامه داشت تا نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینه وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۹ مسافرتی به لندن کرد و بنا به توصیه دولت انگلیس یکی از کارمندان عالیرتبه خزانه‌داری انگلستان را به نام ارمیتاژ اسمیت به سمت مستشار مالیه ایران استخدام نمود و درباره اختلافات موجود بین دولت ایران و شرکت نفت جنوب با وی مشورت به عمل آورد.

نصرت‌الدوله بر حسب سفارش ارمیتاژ اسمیت، مکین تاک حسابدار قسم خورده انگلیسی را به نمایندگی دولت ایران جهت رسیدگی به حسابهای شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین نمود و مکین تاک در گزارشی که به دولت ایران تسلیم کرد، اعلام داشت که «شرکت نفت جنوب حقوق حقه دولت را بابت حق امتیاز کاملاً نپرداخته و ۵۳۵,۰۰۰ لیتر کمتر پرداخته است - به علاوه تبدیل پایه حق الامتیاز از ۱۶٪ سود خالص به مبلغی معین در هر تن (چیزی که مورد درخواست شرکت نفت جنوب بود) به صرفه دولت نیست».

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزراء جدید مشیرالدوله (حسن پیرنیا) که نمی‌خواست ارمیتاژ اسمیت در امور دارایی دخالت نماید، او را جهت رسیدگی به اختلافات ایران با شرکت نفت به لندن فرستاد. ارمیتاژ اسمیت توافقهایی با شرکت نفت در لندن به عمل آورد. ولی دولت ایران این توافقه را هیچ‌گاه تصویب نکرده به رسمیت نشناخت. علی‌هذا عمل احتساب حق امتیاز تا موقع لغو امتیاز داری براساس آن صورت می‌گرفت.

۱. انتون موه‌ر در کتاب «جنگ نفت» سهم دولت انگلیس را در حدود ۶۵٪ می‌نویسد.

۲. کتاب طلای سیاه یا بلای ایران، صفحه ۲.

ضمناً ارمیتاژ اسمیت در گزارش خود به دولت ایران نوشت که: مبنای احتساب حق امتیاز از ۱۶٪ عواید خالص نباید تغییر کند، مگر آنکه شرکت حاضر شود برای هر تن، شش شیلینگ پردازد و اطلاع داد که به نظر وی شرکت حاضر خواهد شد که برای هر تن پنج شیلینگ پردازد. به علاوه او مخالفت خود را با تمدید قرارداد اظهار داشته اذعان نمود که شرکت در معاملات خود با دولت ایران رویه عادلانه و منصفانه‌ای نداشته است.

بنابه نوشته مصطفی فاتح، رضاشاه نیز عدم رضایت خود را از امتیاز داری ضمن پیامی که پس از مسافرت به خوزستان در آبان‌ماه سال ۱۳۰۷ شمسی به هیئت مدیره شرکت در لندن فرستاد بدین شرح بیان داشت:

... اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت و ملت ایران از امتیاز نامه داری راضی نیستند و باید هر چه زودتر امتیاز جدیدی که منافع ایران را به نحو اکمل تأمین نماید تنظیم گردد. این نکته را دولت در گذشته چند بار متذکر شده است و اکنون من صراحتاً می‌گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر پردازند. چنان که غفلتی کنند مسئولیت عواقب امر، متوجه خود آنها خواهد بود...^۱

در اوایل سال ۱۹۲۹ (اواخر سال ۱۳۰۷) رئیس هیئت مدیره شرکت نفت، جان کدمن مسافرتی به تهران کرده پیشنهادهایی جهت رفع اختلافات و تجدید نظر در قرارداد داری تقدیم دولت ایران نمود. دولت ایران نیز پیشنهادهای متقابلی داد.

چنان که از نامه تیمورتاش وزیر دربار وقت به عیسی فیض کمیسر نفت ایران در لندن مستفاد می‌شود، موارد توافق بین دولت ایران و شرکت نفت به قرار ذیل بوده:

۱. الغاء امتیاز داری و تصویب قرارداد جدید.
۲. محدود کردن منطقه امتیاز به یکصد هزار میل مربع.^۲
۳. اخذ دو شیلینگ از هر تن نفت خام که شرکت استخراج کند.
۴. الغای انحصار لوله نفت در جنوب (لوله کشی به خلیج فارس).

و موارد اختلاف به شرح زیر:

۱. شرکت پیشنهاد می‌نمود که بیست درصد از سهام شرکت مجاناً به دولت ایران واگذار شود مشروط به اینکه دولت حق انتقال آن را به غیر نداشته باشد. ولی دولت ایران بیست و پنج درصد از سهام را خواستار بود.

۲. شرکت نفت می‌خواست که مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۰ تمدید شود و در سال ۱۹۶۱ (یعنی موقع ختم امتیاز داری) چنانچه شرکت مایل باشد بتواند آن را فسخ کند. ولی دولت ایران ضمن

۱. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۸۶.

۲. کاهش حوزه امتیاز زبان مهمی به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب نمی‌شد زیرا شرکت در انتخاب منطقه امتیاز آزادی کامل داشت و می‌دانست که بزرگترین ذخایر نفتی در کجاست.

قبول تمدید امتیاز، پیشنهاد می‌کرد که در پایان مدت امتیاز داری (۱۹۶۱ میلادی) هر دو طرف حق فسخ قرارداد را داشته باشند.

۳. دولت ایران می‌خواست که حق انتخاب دو نفر مدیر در هیئت مدیره شرکت نفت را داشته باشد، مدیرانی که از لحاظ حقوق با مدیران منتخب انگلیس برابر باشند. این مذاکرات از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۱ (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ شمسی) بین لندن و تهران ادامه داشت و در تمام مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران تمایل خود را به تمدید مدت امتیاز ابراز می‌داشت.

در ماه ژوئن ۱۹۳۲ (خرداد ۱۳۱۱ شمسی) که بیان شرکت نفت برای سال ۱۹۳۱ منتشر شد، معلوم گردید که حق امتیاز دولت ایران نسبت به سالهای گذشته به میزان فاحشی تقلیل یافته است. اینک حق امتیاز دریافتی دولت ایران را در فاصله سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۱ میلادی ذیلاً نقل می‌کنیم:

از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰	۱۰۰۰۰۰۰
۱۹۲۰	۴۹۶۰۰۰
۱۹۲۱	۵۸۵۰۰۰
۱۹۲۲	۵۹۳۰۰۰
۱۹۲۳	۵۳۳۰۰۰
۱۹۲۴	۴۱۱۰۰۰
۱۹۲۵	۸۳۱۰۰۰
۱۹۲۶	۱۰۵۴۰۰۰
۱۹۲۷	۱۴۰۰۰۰۰
۱۹۲۸	۱۰۳۱۰۰۰
۱۹۲۹	۱۴۳۷۰۰۰
۱۹۳۰	۱۲۸۸۰۰۰
۱۹۳۱	۳۰۷۰۰۰

شرکت نفت جنوب علت تقلیل عایدات را تنزل قیمت نفت در دنیا و رقابت نفت روسیه با نفت جنوب معرفی می‌کرد. در صورتی که حقیقت امر چنین نبود، زیرا محصول نفت جنوب در سال ۱۹۳۰ که ۱,۲۸۸,۰۰۰ لیتره بابت حق الامتیاز به دولت ایران داده شده در حدود ۵,۷۹۷,۰۰۰ تن بوده و حال آنکه در سال ۱۹۳۱ که حق الامتیاز به ۳۰۷,۰۰۰ لیتره تقلیل یافت، محصول نفت جنوب به ۶,۵۴۰,۰۰۰ تن رسیده بود و با اینکه محصول سال ۱۹۳۱ قریب ۸۰۰ هزار تن اضافه بر محصول ۱۹۳۰ بود، پس چرا حق الامتیاز دولت ایران به میزان عجیبی کاهش یافت؟

توجه به این نکته ضروری و لازم است:

کمپانی جمع کل عایدات نفت خود را در سال نامبرده ۳,۶۳۶,۸۹۳ لیره تعیین نموده و از این مبلغ معادل ۲۲۰,۶۴۸ لیره بابت حقوق رؤسای اولیه و مضحکتر و عجیبتر ۸۹۴,۰۲۷ لیره بابت مالیات بر عایدات به دولت انگلیس (که خود سهامدار اصلی بود) کسر نمود و نتیجتاً سهم دولت ایران به مبلغ ناچیزی رسید.^۱

به محض اینکه خبر کاهش حق امتیاز ایران به تهران رسید، دولت از تصویب قراردادی که تنظیم شده بود خودداری کرد و از شرکت نفت خواست که نماینده‌ای برای توضیحات به تهران بفرستد ولی شرکت از این کار ابا نمود.

اینکه چه حوادث پشت پرده‌ای سبب گردید که صحنه‌سازیهایی عوامفریبانه‌ای تحت عنوان «الغاء» امتیاز داری برای استیفای حقوق ملت ایران (۱) در مجلس و مطبوعات به راه افتد، هنوز کاملاً روشن نیست. ولی آنچه مبرهن است اینکه در خواست الغاء امتیاز داری اولین بار از حلقوم علی دشتی و عباس مسعودی که مزدوران شناخته شده امپریالیسم انگلستان می‌باشند، شنیده شد. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۸ آبان‌ماه سال ۱۳۱۱ تحت عنوان الغاء امتیاز نامه داری نوشت:

هفته گذشته روزنامه شریفة ایران تحت عنوان «سوغات شاهانه» موضوع را مورد بحث قرار داده و به نام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنی کرده بود که نسبت به الغاء امتیاز نامه داری اقدام فرمایند...^۲

و روز سوم آذرماه ۱۳۱۱ علی دشتی در مجلس شورای ملی گفت: امروز که دولتها معاهده ورسای را لغو می‌کنند، دولت ما نبایستی نسبت به یک امتیاز نامه پوسیده که تمام یکطرفه است سهل‌انگاری کند و من می‌دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی به عمل نیاورده است و چرا دولت در الغاء امتیاز نامه داری مسامحه می‌کند.^۳

آنچه مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر وقت درباره الغاء امتیاز داری می‌نویسد چنین است:

... در سال ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، دویست هزار لیره شده است. در صورتی که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا یک میلیون بود. تیمورتاش به لندن رفت که ضمن کارها با رئیس کل نفت صحبت کند. نتیجه به دست نیامد. در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد. معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم از پاکروان برده شد. پس از مراجعت تیمورتاش، کدمن رئیس کل نفت (در کارهای ایران) به تهران آمد. در هر موقع که به تهران می‌آید تیمورتاش از او مهمانی می‌کند. این نوبت چون نوبتهای دیگر من هم بودم و بعد از شام نمی‌ماندم. در روز بعد در ملاقات شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می‌کرد؟ عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت

۲. همان کتاب، صفحه ۱۴۸.

۱. کتاب طلای سیاه یا بلای ایران، صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳. کتاب طلای سیاه یا بلای ایران، صفحه ۱۴۸.

نیست و بعد از شام من نبودم.

شاه دوسیه نفت را خواسته است، ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیئت آورد، شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می‌سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید. تشریف بردند، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم، وزیر خارجه به جکمن مدیر مقیم اخطار کرد، از سفارت اعتراض آمد، تیمورتاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد. نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست. جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.^۱

مصطفی فاتح در تأیید نوشته مهدی قلی هدایت می‌نویسد:

مطلبی را که هدایت راجع به سوزاندن پرونده نفت نوشته است کاملاً صحیح است و چون در پرونده مزبور همه نامه‌های مبادله بین وزیر دربار و شرکت بود. موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه‌های شرکت را برای تأیید اظهارات خود در شورای جامعه ملل ارائه دهند ملاحظه کردند، اسناد مهمی را از دست داده‌اند.^۲

بدین ترتیب دولت ایران بی‌آنکه اختلافات خود را برابر قرارداد به حکمیت مراجعه کند، روز ششم آذرماه سال ۱۳۱۱ الغاء امتیاز نامه داری را اعلام نمود. این عمل موجب واکنش محافل دولتی و غیردولتی انگلستان گردید و پس از مبادله چند یادداشت موضوع از طرف دولت انگلیس به شورای جامعه ملل ارجاع شد. نامه هیئت اعزامی ایران به جامعه ملل، ضمن توضیح شرایط اعطای امتیاز به داری در کشوری که به مناطق نفوذ انگلیس و روس تقسیم شده بود و عدم تصویب آن قرارداد در مجلس شورای ملی پس از استقرار مشروطیت در ایران و ذکر تخلفاتی که شرکت نفت انگلیس و ایران از مواد همین قرارداد غیرعادلانه به عمل آورده بود، حکایت می‌کرد از اینکه دولت انگلیس تا سال ۱۹۲۶ از منابع نفتی ایران بیش از چهل میلیون لیره استرلینگ نفع برده است و حال آنکه ما از ابتدای امتیاز نامه تا سال ۱۹۳۳ فقط ۱۱ میلیون لیره دریافت داشته‌ایم و اگر دولت ایران منابع نفتی خود را به رایگان تقدیم شرکت نفت انگلیس و ایران می‌نمود و فقط عوارض مالی از او می‌گرفت، بابت حقوق گمرکی از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲ مبلغ ۱۹,۹۹۸,۵۰۹ لیره و ۱۶ شیلینگ از شرکت دریافت می‌داشت.^۳

پس از مباحثات طولانی و اقامه دلایل که طرفین در جامعه ملل به عمل آوردند، بالاخره دکتر بنش مخبر جامعه ملل در جلسه سوم فوریه ۱۹۳۳ اعلام داشت که طرفین موافقت کردند فعلاً از تعقیب قضیه در شورای جامعه ملل خودداری نمایند و جهت حل اختلاف و انعقاد امتیازنامه جدید

۱. کتاب خاطرات و خطرات، چاپ دوم، صفحه ۳۹۵ نوشته مهدی قلی هدایت.

۲. پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۹۷، حاشیه.

۳. کتاب طلای سیاه یا بلای ایران صفحات ۱۷۷ و ۲۰۱، در ذکر این مطالب و ارقام به کتاب وینستون چرچیل وزیر مالیه انگلیس و اسناد اداره گمرکات ایران استناد شده است.

وارد مذاکره شوند. در اجرای توصیه‌ی جامعه ملل، مذاکرات جهت حل اختلافات و انعقاد قرارداد جدید بین نمایندگان ایران و نمایندگان نفت جنوب مجدداً در تهران شروع شد ولی پس از چند جلسه طرفین به توافق نرسیدند. هنگامی که نمایندگان نفت جنوب به علت قطع مذاکرات آماده‌ی ترک تهران می‌شدند، رضاشاه که قبلاً تقاضای ملاقات کدمن رئیس هیئت نمایندگی شرکت را رد کرده بود ناگهان وی را به حضور پذیرفت و بنابه نوشته مصطفی فاتح، کدمن در مراجعت از دربار ملاقات خود را با شاه چنین توصیف کرد:

شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل اینکه هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد درباره‌ی پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من به او گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت به اندازه‌ای سنگین است که شرکت نمی‌تواند آنها را بپذیرد و لذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی‌نهایت تعجب کرد و گفت که خود او بین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه‌ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد.

عصر آن روز لرد کدمن و مستر فریزر و دکتر یانک به دربار رفته و پس از مراجعت لرد کدمن با مسرت زایدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان داشت:

فروغی و تقی‌زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آنکه پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که حق‌الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فواید پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح دادم و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه خیلی ناراحت شد و نمی‌خواست آن را قبول کند ولی من به او گفتم که بدون تمدید کار به انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.^۱

بدین ترتیب امتیاز نفت جنوب که تا پایان آن فقط ۲۸ سال باقی مانده بود به دستور مستقیم رضاشاه تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید.

سید حسن تقی‌زاده وزیر دارایی وقت و امضاءکننده امتیاز نامه جدید راجع به این قرارداد در مجلس شورای ملی گفت:

من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده نقص بر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود... من خود شخصاً با اقرار به اینکه در صورت امکان بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیر اختیاری دور و بی‌دخالت در آن بماند...^۲

علی‌هذا دستگاه زور و قلدری رضاشاه مردم را وادار ساخت که جهت سپاسگزاری از استیفای حقوق ملی (۱) به دست توانای اعلیحضرت همایونی، کوچه و بازار را چراغانی کرده، نمایشها ترتیب دهند و شادمانیها نموده، مراتب شکرگزاری خود را در صفحات مطبوعات منعکس سازند. و سپس بنابه نوشته محمود - محمود «هر گفتگویی بود تمام شد. به جراید نیز اخطار شد که

۱. صفحه ۳۰۱ کتاب پنجاه سال نفت ایران.

۲. طلای سیاه یا بلای ایران، صفحه ۱۳۷ از نطق تقی‌زاده.

دیگر در اطراف نفت چیزی ننویسند. حتی قدغن شد کتاب «جنگ نفت» هم که در روزنامه اطلاعات به طبع می‌رسید موقوف شده و از سال ۱۳۱۲ دیگر از نفت ایران احدی جرئت نداشت صحبت کند...»^۱

جهت روشن شدن ماهیت و صحت و سقم اقدام دولت ایران در لغو قرارداد داری و انعقاد امتیازنامه جدید، ما قسمتهای اساسی نظرات اظهار شده درباره این اقدام را ذیلاً نقل می‌کنیم. مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» می‌نویسد:

قبل از الغای امتیاز داری دولت ایران موقعیت فوق‌العاده مستحکمی در قبال شرکت داشت که متأسفانه زمامدار وقت آن را کاملاً درک نکرده بود و اگر به آن پی برده بود می‌توانست بدون ایجاد جنجال و هياهو استیفای حقوق ایران را بنماید. موقعیت دولت و دلایل مشروع و مستدل آن برای احقاق حق خود در آن موقع به شرح زیر بود:

۱. خسارت وارده به دولت ایران در نتیجه فروش نفت ارزان از طرف شرکت به دولت انگلیس یکی از ادعاهای مشروع و دنیا پسندی بود که در هر جایی طرح می‌شد به محکومیت شرکت و پرداخت خسارت منتهی می‌گردید.

۲. در امتیازنامه داری حق‌الامتیاز از روی مبنای ۱۶٪ از درآمد خالص بدون هیچ قید و شرطی بایستی وصول گردد و به عبارت دیگر دولت ایران در عواید شرکت سهام بود و بالطبع حق داشت که مانع حساب‌سازی و هزینه‌های غیر مشروع شود. دولت می‌توانست سهام بودن در منافع را وسیله قرار داده و در اقلام خرج شرکت نظارت کامل برقرار کند و مدعی شود که کلیه درآمد بدون هیچ کم و کسری بابت ذخیره یا پرداخت سود قروض و یا عناوین دیگر (به نسبت ۱۶٪ متعلق به ایران و ۸۴٪ متعلق به شرکت) بین طرفین تقسیم گردد. دامنه اعمال نظر در این کار به حدی وسیع بود که ممکن بود مشکلات بسیاری را برای شرکت فراهم نماید و شرکت را وادار به این کند که تقاضای مشروع دولت را به سهولت بپذیرد.

۳. امتیازنامه داری شرکت نفت را از پرداخت مالیات بر درآمد و مالیاتهای مشابه آن به هیچ وجه معاف نکرده بود. زیرا ماده هفت آن امتیاز، فقط اراضی را که شرکت استملاک کرده و محصولاتی را که به خارج صادر می‌کرد و اثاثیه‌ای را که برای عملیات خود به ایران وارد می‌نمود از پرداخت مالیات معاف کرده بود. بنابراین دولت می‌توانست به سهولت مالیات بر درآمد مناسبی از شرکت علاوه بر حق امتیاز وصول نماید و جای هیچ گونه اعتراض قانونی برای شرکت موجود نبود.

۴. دولت می‌توانست به وسیله وضع قوانین مخصوص که متناقض با امتیاز داری نباشد هر سال عواید هنگفت دیگری از شرکت به دست آورد و برای تأیید این نکته شرح زیر را از نطق لرد کدمن که در مجمع سالیانه شرکت پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳ ایراد کرده است شاهد می‌آوریم:

«ما به فوریت احتیاج داشتیم که در مورد مالیات بر درآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول و ارز و گمرک و عوارض داخلی و تعادل بازرگانی وضع ثابتی برای خود برقرار نماییم و نسبت به هر یک از آنها حدود و مشخصاتی تنظیم نماییم. زیرا تمام قوانین مزبور موجب تهدید بوده و اختلافاتی را بوجود می‌آورد.»

از بیان فوق بخوبی واضح است که اولیای شرکت کاملاً به مخاطراتی که در پیش داشتند توجه

۱. کتاب «جنگ نفت»، نوشته انتون موهر، ترجمه محمود - محمود. از مقدمه مترجم.

داشته و از عقد قرارداد ۱۹۳۳ که همه آنها را مرتفع می‌کرد چه اندازه خرسند بودند.
۵. دولت می‌توانست اجرای کامل تعهدات شرکت را درباره افزایش مستخدمان ایرانی تقاضا کرده و به وسیله وضع قوانین مخصوص بیمه کارگران و کارمندان - افزایش حقوق آنها - ایجاد مسکن و خانه وسایل آسایش آنها را تأمین نماید بدون اینکه قوانین مزبور معارض با مواد امتیاز نامه باشد.^۱

دکتر مصدق اولین کسی بود که پس از سقوط رضاشاه، نطق مشروح و مستدلی درباره الغاء امتیاز داری و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ در جلسه هفتم آبان‌ماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی ایراد نمود که به لحاظ اهمیت آن قسمت اعظم نطق مزبور را ذیلاً می‌آوریم:

... از نظر منافع و مضار برای امتیازنامه جدید باید دو دوره قایل شد. دوره اول که از تاریخ امضاء آن شروع و با انقضای مدت قرارداد داری خاتمه می‌یابد. در این مدت دولت ناچار بود که خوب یا بد آن را اجرا کند. چنانچه در این مدت شرایط امتیازنامه جدید به حال مملکت مفیدتر است، امضاءکننده خدمتی بسزا نموده است. و دوره دوم که از انقضای مدت امتیاز نامه داری شروع و در ۱۹۹۳ ختم می‌شود، دولت تعهدی نداشت که کمپانی حقی داشته باشد.
در این صورت نباید گفت که کمپانی به دولت چیزی داده بلکه از ضرری که به ملت رسانیده باید جامعه را آگاه کرد.

دوره اول ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ - ۲۸ مه ۱۹۶۱.

امتیاز نامه جدید دارای ۲۶ ماده است که مواد مهم آن مربوط است به حق الامتیاز و مالیات و عوارض دولتی و غیره که هر یک را جداگانه عرض می‌نمایم:

۱. حق الامتیاز قرارداد داری سهمیه دولت ایران را صدی شانزده از محل عایدات خالص شرکت‌های اصلی و تابعه قرارداده بود، در صورتی که قرارداد جدید آن را تغییر داد و ماده ۱۰ آن نیز از این قرار است «مبالغی که بر حسب این قرار داد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده» به شرح ذیل تعیین می‌گردد:

الف) حق الامتیاز سالیانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع می‌شود مبلغ چهار شیلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب) پرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصد آنچه بر ۶۷۱,۲۵۰ لیره به صاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع می‌گردد و الی آخر.

بر طبق این ماده حق امتیاز دولت از دو محل پرداخته می‌شود. از هر تن نفتی که از مملکت خارج شود یا در خود مملکت به مصرف برسد چهار شیلینگ و از منافع خالص که باید بین صاحبان سهام تقسیم شود، اول ۶۷۱,۲۵۰ لیره برای صاحبان سهام عادی موضوع می‌کنند پس از آن صدی بیست آن را برای حق الامتیاز به حساب دولت ایران می‌گذارند. جزء ج ماده ۱۰ برای عایدات سالیانه دولت حداقلی قایل شده که از این قرار است:

مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزءهای الف و ب از طرف کمپانی به دولت ایران تأدیه می‌شود نباید هرگز از ۷۵۰ هزار لیره کمتر باشد که به عقیده من این حداقل برای ما مفید نیست و باید دانست که دولت از صدی ۱۶ عایدات خالص بیشتر استفاده می‌نمود یا از چهار شیلینگ برای هر تن نفت. چون قبل از قرارداد جدید، کمپانی حاضر بود برای هر یک تن نفتی که به خارج حمل

و یا در داخل مملکت مصرف می‌شود پنج شیلینگ بدهد به شرط اینکه برای حق الامتیاز حداقل تعهد نکند. بنابراین اخذ چهار شیلینگ از هر تن و تعیین ۷۵۰ هزار لیره به عنوان حداقل در صلاح مملکت نبوده است و به‌طوری که عرض شد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به حد متوسط در هر سال ۸۲۵ هزار لیره به دولت رسیده که از حداقل کمپانی ۲۵ هزار لیره بیشتر است و با تردیدی هم که در این حد متوسط است بهتر این بود که یا حد متوسط عایدات یازده ساله را مأخذ قرار دهند و یا از حداقل صرف‌نظر کنند و به جای چهار شیلینگ از هر تن نفت پنج شیلینگ برای حق دولت تعیین کنند. تعیین حداقل بیشتر از این نظر است که دولت در محاسبات کمپانی تفتیش نکند و برای هر سال مبلغی سر بسته بگیرد، و پی کار خود برود و هر وقت هم که اختلافی بین کمپانی و دولت روی داده است بدون اینکه در حساب وارد شوند و سر از کار کمپانی در آورند مبلغی مقطوعاً پرداخته شود کما اینکه از بابت محاسبات پنج ساله تا ۱۹۲۰ یک میلیون لیره و از بابت حق الامتیاز ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ نیز به همین طریق عمل کرده است و ماده ۲۳ امتیاز نامه جدید از این قرار تنظیم شده: «از برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد به استثنای آنچه مربوط به مالیاتهای ایران است» کمپانی به شرح ذیل اقدام می‌کند:

الف) به فاصله ۳۰ روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ خواهد پرداخت و به علاوه در بند (ب) مبالغ لازم‌التأدیه به دولت را باید عملکرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکوره در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز داری پس از وضع ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ که به رسم مساعده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و ۱۱۱,۴۰۳ لیره و ۳ شیلینگ و ۱۰ پنس که به اختیار دولت قبلاً ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

و اینکه در جزو (ب) فوق‌الذکر کمپانی از اساس امتیازنامه داری امتناع نموده و اساس ماده ۱۰ امتیاز نامه جدید را قبول می‌کند اقوی دلیل است که اساس امتیاز نامه داری برای دولت نافعتر است. ۲. مالیات و عوارض - موقعی که به داری امتیاز داده شده در ایران غیر از گمرک و مالیات ارضی، مالیات دیگر نبود. امتیازنامه کمپانی را از گمرک صادرات و واردات معاف نمود.

قانون ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ که تصویب شد بر طبق ماده ۲ آن، دولت از عواید خالص کمپانی که در عملیات و یا محصولات به دست آمده در ایران تحصیل می‌کند مالیات و عوارضی که کمپانی باید بدهد به طریق ذیل قطع نمود: کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع شده معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به دولت تأدیه خواهد نمود:

الف) در مدت پانزده سال اول این قرارداد به تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۳۴ نه پنس بابت هر تن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء الف از ماده ۱۰ می‌گردد و شش پنس بابت هر تن نفتی اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود. ب) کمپانی تأمین می‌کند مبالغی را که بر طبق جزءهای فوق‌الذکر تأدیه می‌نماید هیچ وقت از مبلغ ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

ج) در مدت پانزده سال بعد یک شیلینگ بابت هر تن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء الف از ماده ۱۰ می‌گردد و نه پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د) کمپانی تضمین می‌کند مبالغی را که بر جزء (ج) ماقبل، تأدیه می‌نماید هیچ وقت از سیصد هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

بنابر آنچه مذکور شد برای مدت سی سال اول کمپانی حداقل برای هر نوع مالیات تعهد نموده و آن

مبلغ ۲۶۲,۵۰۰ لیوه است و برای ۳۰ سال دوم قسمت آخر ماده ۱۱ این طور می‌گوید:

«قبل از سنه ۱۹۶۳ راجع به میزان مبالغی که کمپانی در ازاء معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هر گونه مالیاتی به نفع دولت و یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی به سنه ۱۹۹۳ می‌شود نباید بپردازد. طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.»

نتیجه این است که تا سال ۱۹۶۳ کمپانی از هر قانونی که وضع شود خصوصاً از صدی هشتاد قانون جدید مالیات بردرآمد معاف است و از آن به بعد هم کمپانی برای خود و این مردم فکری خواهد نمود.

۳. جلوگیری از گرانفروشی - ماده ۱۹ امتیاز نامه جدید مقرراتی وضع نموده که از این قرار است:

«در اول هر سال کمپانی معدل قیمت‌های فوب مکزیک راجع به بنزین و نفت و لامپ (kerosene) و مازوت و معدل قیمت‌های فوب مکزیک راجع به هر یک از مواد مزبور نسبت به مدت دوازده ماه گذشته از تاریخ سی‌ام آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدل مذکور اختیار و اساس قیمت‌ها برای سالی که از اول ژوئن شروع می‌گردد قرار داده می‌شود. قیمت‌های اساسی به منزله قیمت در تصفیه‌خانه تلقی می‌گردد.»

بر طبق قسمت آخر ماده ۱۹ کمپانی به قیمت‌های فوق مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه محصولات مزبور را اضافه می‌کند و به دولت برای احتیاجات خود ولی نه برای فروش به دیگران با تخفیف ۲۵٪ و سایر مصرف‌کنندگان با تخفیف ۱۰٪ می‌فروشد. باید دانست که احتیاجات دولت بر دو قسم است اول اموری که دولت به سمت نماینده قوای عمومی تصدی می‌کند مثلاً مصرف نفت در بحریه و برای کارهایی که دولت از نظر اقتصادی مباشرت می‌نماید مثلاً راه‌آهن و چراغ برق و غیره. چنانچه قسمت اخیر مشمول به تخفیف ۲۵٪ نباشد گذشت کمپانی بسیار کم است و تخفیف ۱۰٪ به سایر مصرف‌کنندگان هم با رقابت نفت شوروی مؤثر نیست.

وقتی که نفت قفقاز در جنوب ایران از شمال ارزانتر فروخته شود کمپانی نفت چطور می‌تواند که قیمت‌ها را بالا ببرد. ای کاش همان ملاحظه‌ای که کمپانی از دولت انگلیس می‌کند از دولت ایران هم که نفت مال اوست می‌کرد. بنا به اظهارات جناب چرچیل وزیر دریاداری انگلیس صرفه‌جویی بحریه انگلیس تا ۱۹۲۵ به واسطه تخفیفی که کمپانی به آن دولت داده هفت میلیون و پانصد هزار لیوه بوده که به ضرر ایران و شرکاء تمام شده است.

۴. حکمیت - ماده ۲۲ امتیازنامه جدید برای تشکیل محکمه و جریان محاکمه آیین‌نامه مفصلی تنظیم نموده که نواقص قرارداد داری را رفع نموده است ولی ماده ۲۶ راجع به صلاحیت محکمه روشن نیست و چون پنجاه سال دیگر به انقضای مدت امتیاز مانده است هرگاه آقای تقی‌زاده که امتیازنامه را امضاء نموده‌اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارند نظریات خود را در تنظیم ماده مزبور اظهار کنند ظن قوی آن است که به پاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و ماده ۲۶ از این قرار است: «قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتی که کمپانی مطابق ماده ۲ آن را ترک کند و یا اینکه محکمه حکمیت بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آن را اعلام بدارد. تخلف به معنای مذکور در فوق منحصر به موارد زیر است:

الف) هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری یا اجباری کمپانی گرفته شود در مورد تخلفاتی که نسبت به مقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیتها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد نمود.»

دوره دوم ۱۹۶۱-۱۹۹۳

بر طبق امتیازنامه داری سال ۱۹۶۱ که قرارداد منقضی می‌شود کلیه اموال شرکت متعلق به دولت ایران است. در امتیازنامه جدید هم مقررات ماده ۲۰ از این قرار است:

۱. الف) در مدت ده سال آخر و یا در فاصله دو سال پس از اطلاع قبلی راجع به ترک امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده می‌شود، کمپانی جز به شرکتهای تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیرمنقول خود را که در ایران موجود است ندارد و در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آنکه اشیاء مذکور از حیز انتفاع افتاده باشد. ب) در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه‌ای از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمی‌تواند انتقال دهد و همچنین هیچ یک از اموال منقول خود را نیز به استثناء آنچه غیرمفید و یا آنکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی‌تواند خارج نماید.

۲. در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به واسطه انقضای عادی مدت یا به هر نحو دیگری پیش‌آمد کرده باشد تمام دارایی کمپانی در ایران به‌طور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران می‌گردد.

۳. جمله تمام دارایی مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریایی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پلها و رشته‌نقهای فاضلاب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و گاری و آیروپلان) تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می‌نماید.

باید دانست که این ماده و نظیر آن که در تمام امتیازنامه‌هاست از چه نظر تنظیم شده همان‌طور که ملک خرابی را مالک به ثمن بخش اجاره می‌دهد که در تمام مدت اجاره مستأجر با سرمایه خود قنات آن را آباد کند و مساکنی که لازم است در آن بسازد و رعیت بیاورد و آن را قابل کشت و زرع کند و در مدت اجاره از آن استفاده نماید و در انقضای آن را به مالک آباد تحویل دهد و از آن به بعد تمام عایدات ملک یعنی مال الاجاره سابق و نفعی که مستأجر از آن می‌برد متعلق به مالک شده و مستأجر باید برود جای دیگر برای خود کار تهیه کند، همان‌طور هم در امتیازاتی که دولتها می‌دهند صاحبان امتیاز تمام حسابهای خود را می‌کنند و دانسته و فهمیده سرمایه خود را به کار می‌برند و به جای اینکه اگر سرمایه را به یک بانکی بدهند و بیش از چهار درصد از آن استفاده نکنند تا صدی بیست هم که در سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت انگلیس و ایران بهره‌دار از آن استفاده می‌کنند و در آخر مدت هم برای نفع سرشاری که برده‌اند از امتیاز دهنده تشکر می‌کنند و مورد امتیاز را با تمام لوازم و اسباب کار به او تحویل می‌دهند و برای خود فکر کار دیگری می‌کنند.

اگر امتیاز داری تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها به صدی شانزده عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود. فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچ وقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه داری از حیث منافع دولت مساوی باشد یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامه داری برابری کند. بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در سال ۱۹۶۱ حق دولت می‌شود بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می‌برد. ۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از ۱۲۸ ریال ۱۶۰,۱۲۸,۰۰۰,۰۰۰ ریال می‌شود و تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!

از تمدید مدت نه تنها دولت ایران از این مبلغ محیرالعقول محروم شد، بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد و بعد از سال ۱۹۶۱ بلامتکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید بکار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند و از همه مضحکتر این است که ماده ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۲۱ در چهار خرداد از مجلس این طور گذشته است:

الف. مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می‌شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آمده است از قبیل اعزام هیئتی به ژنو برای مدافعه حقوق مذکور و استشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و به خرج منظور دارد.^۱

آنچه از اسناد و مدارکی که در صفحات قبل ارائه شد بر می‌آید این است که:

۱. شرکت نفت انگلیس و ایران و سهامدار اصلی آن دولت انگلیس از جنگ اول بین‌المللی به بعد چندین مرتبه جهت تغییر مبنای احتساب حق امتیاز و تبدیل آن از ۱۶٪ سود خالص به مبلغ معینی در هر تن چندین مرتبه به دولت ایران مراجعه کرده بود. لکن تمام متخصصینی که طرف مشورت دولت قرار گرفته بودند، این امر را به زیان ملت ایران تشخیص داده و دولت را از آن منع کرده بودند.^۲ از آن جمله مک لین تاک حسابدار قسم خورده انگلیسی و ارمیتاژ اسمیت مستشار مالیه ایران نیز صراحتاً اعلام داشته بودند که این اقدام صرفه و صلاح ایران نیست. با وجود این قرارداد جدید ۱۶٪ سود خالص را لغو نموده پرداخت مبلغ معینی برای هر تن را پذیرفت.

۲. شرکت نفت حاضر بود برای هر تن نفت استخراج شده پنج شیلینگ بپردازد به شرط اینکه حداقلی جهت حق امتیاز تعیین نشود (ارمیتاژ اسمیت به دولت ایران پیشنهاد کرده بود که به هر تن شش شیلینگ بگیرد). لکن قرارداد جدید با قبول پرداخت چهار شیلینگ به هر تن، حداقل حق امتیاز را در ۷۵۰ هزار لیره محدود ساخت. حال آنکه حد وسط حق امتیاز دریافتی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ از قرار ۱۶٪ سود خالص ۸۲۵ هزار لیره بود.

۳. رضاشاه با سوزاندن و از بین بردن پرونده نفت نه فقط مدارک پر ارزش و مهمی را که ملت ایران در احقاق حق خود می‌توانست از آنها بهره‌برداری کند، هنگام اقامه دعوی در جامعه ملل از اختیار ملت خارج ساخت، بلکه نسلهای آتی مردم کشور ما را نیز از آن محروم کرد.

۴. بنابه دلایلی که ذکر گردیده، دولت می‌توانست برابر قرار داد با مراجعه به حکمیت و بدون بر پا ساختن جار و جنجال ساختگی از منافع ملت ایران دفاع نماید. ولی رویه دولت منجر به تضییع منافع مردم گردید.

۵. اگر امتیاز داری لغو و مدت قرارداد تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ میلادی دولت نه تنها به

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، از صفحه ۱۶۷ تا ۱۷۸ جلد اول.

۲. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۸۲.

صدی شانزده عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات به اضافه «تمام ابنیه و ادوات موجوده» شرکت به جهت استخراج و انتفاع معادن نفت» بدون پرداخت هیچ گونه غرامتی حق دولت بود. لذا شبهه‌ای نیست که لغو امتیاز داری و تمدید قرارداد شرکت نفت جنوب که به دستور شخص رضاشاه انجام گرفت، خواه با تبانی قبلی و خواه در اثر جهل و استبداد رأی، در هر حال به زیان ملت ایران و به سود استعمارگران بوده، و امپریالیسم انگلستان را در تشدید تاراج هستی ملت ما و غارت منابع نفتی کشور به میزان و مدت زیادتری آزاد گذاشت.

اینک این قسمت را که مشحون از مدارک انکارناپذیری است، بی هیچ گونه حب و بغضی با کلمات نویسنده کتاب «پنجاه سال نفت ایران» که خود یکی از گردانندگان شرکت نفت انگلیس و ایران بود به پایان می‌رسانیم:

... اینک که بیست و دو سال از تاریخ انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ می‌گذرد^۱ و قرارداد مزبور در چند سال قبل ملغی شده و مدفون گشته است، بهتر می‌توان درباره لغو امتیاز داری قضاوت کرد. حوادث بسیاری از آن تاریخ رخ داده و تحولات بسیاری در امور نفت خاورمیانه و بخصوص ایران روی داده است. نکته‌ای که در آن وقت در فکر من نقش بسته و هنوز هم زایل نشده، این است که هر وقت مقدرات مردمی به دست فردی افتاده و جامعه‌ای به آن درجه از انحطاط رسید که سرنوشت آن بسته به دست یک نفر بود - هر قدر هم آن فرد وطن‌پرست و مردم‌دوست و خیره‌خواه باشد - امید رستگاری برای چنین مردمی نیست. گذشته باید درس عبرتی برای آینده باشد و به هر ترتیبی هست باید از پیدایش حکومت‌های فردی اجتناب کرد.^۲

اوضاع سیاسی

برای درک صحیح اوضاع سیاسی ایران در دوران مورد بحث، لازم است کمی به عقب برگردیم و به‌طور اجمال چگونگی استقرار و استحکام حکومت رضاشاه را از مد نظر بگذرانیم.

کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، سرآغاز به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی

انقلاب سوسیالیستی اکبر، صفحه جدیدی در تاریخ میهن ما گشود. زیرا قبل از سقوط امپراتوری تزاری، کشور ما عملاً تحت تصرف دو قدرت بزرگ استعماری انگلیس و روس درآمده و از استقلال آن جز نامی باقی نمانده بود. قزاق‌های دست‌پرورده تزاریسم در شمال و پلیس جنوب انگلیسیها در جنوب تسلط داشتند، امتیاز کشتیرانی کارون در دست انگلیسیها و حق کشتیرانی در کرانه‌های بحر خزر در اختیار روسها بود. روسها گمرکات شمال را اداره می‌کردند و انگلیسیها گمرکات جنوب

۱. کتاب در سال ۱۳۳۵ شمسی نوشته شده است.

۲. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳.

را، بانک شاهی به نمایندگی دولت انگلیس و بانک استقراضی و رهنی روس از طرف دولت تزاری زنجیرهای اسارت اقتصادی را بر دست و پای مردم کشور ما می‌بستند و چنانچه ملاحظه می‌گردد در آن هنگام، روسیه تزاری و دولت انگلستان در مسابقه استعمار و تجاوز به حقوق مردم ایران، همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند.

طلوع انقلاب اکتبر و برقراری قدرت شوراهای در روسیه، این تعادل اهریمنی را برهم زد. دولت شوروی به منظور بر ملا ساختن ماهیت غارتگرانه سیاست دول امپریالیستی در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین، کلیه قراردادها و موافقت‌نامه‌های محرمانه‌ای را که بین دولت تزاری با سایر دول امپریالیستی منعقد شده بود منتشر ساخت که موافقت‌نامه سری روسیه تزاری با انگلستان در سال ۱۹۱۵ مبنی بر تقسیم منطقه بیطرف ایران نیز جزو این اسناد بود.^۱

بیانیه شورای کمیساریای ملی خطاب به کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق می‌گوید:

شورای کمیساریای ملی با اشغال اراضی دیگران مخالف است... قرارداد مربوط به تقسیم ایران را پاره و نابود شده اعلام می‌کند و به محض اینکه عملیات جنگی قطع شود قشون ما از ایران خارج می‌شود و حق تعیین آزادانه سرنوشت خود، برای ایرانیان تأمین می‌گردد.^۲

تخلیه سربازان روس از ایران در ژانویه ۱۹۱۸ (دی‌ماه ۱۲۹۶ شمسی) شروع و در مارس (فروردین) همان سال به پایان رسید. فقط گارد سفید ژنرال باراتوف که به خدمت انگلیسیها درآمده بود در ایران باقی ماند. بلافاصله دولت شوروی یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد که در آن الغاء کلیه قراردادها و موافقت‌نامه‌های نابرابری را که به نحوی از انحاء حقوق مردم ایران را برای بهره‌مند شدن از زندگی آزاد و مستقل محدود می‌کرد اعلام می‌نمود.

سیاست برادرانه و آزادیخواهانه دولت شوروی مواضع مردم ایران را در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس استحکام بخشید و موجب رشد جنبش آزادیخواهی در ایران شد.

مردم ایران در وجود دولت شوروی، یار و متحد ملل مظلوم و استعمار زده را مشاهده کردند.^۳ مأمور سیاسی موقت دولت شوروی در تهران می‌نویسد:

۱. قرارداد ۱۹۱۵ علاوه بر اجرای مواد عهدنامه ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، منطقه بیطرف مذکور در عهدنامه اخیر را نیز از بین برده بود.

ضمناً مطابق قرارداد ۱۹۱۵ دولت روسیه حق داشت که در منطقه نفوذ خویش یک عده قوای ایرانی موسوم به قزاق تحت نظارت و فرماندهی افسران روسی تشکیل داده و به نام قیمومیت دولت ایران از قوای مزبور به هر ترتیبی که صلاح بداند استفاده نماید و مخارج آن را نیز جزو قروض دولت ایران محسوب دارد.

دولت انگلیس نیز مجاز بود که عین همین عمل را در جنوب کشور به نام پلیس جنوب انجام دهد. مالیه کشور نیز تحت کنترل کمیسرین مختلط انگلیس و روس قرار گیرد و بدین طریق قیمومیت ایران به وسیله دو دولت مذکور عملی شود.

۲. تاریخ معاصر ایران، ابوانف صفحات ۲۷ و ۲۸، چاپ مسکو.

۳. همان جا.

تهران بر اثر تظاهرات و مسرت عمومی واقعاً تکان خورده است. آنها حتی در کوچه و خیابان مرا با کف زدن‌ها استقبال می‌کنند.^۱

ولی دولت ایران زیر فشار انگلیسیها از شناسایی رسمی مأمورین شوروی امتناع می‌ورزید و با فون‌اتر سفیر تزاری مناسبات رسمی داشت.

دولت انگلیس که آرزوی نابودی دولت شوروی را در سر می‌پرورانید، با غیبت روسیه تزاری از صحنه سیاست ایران، خود را در اجرای نقشه‌های استعمارگرانه‌اش آزاد و یک‌ه‌تاز یافت.^۲ لذا در ماه‌های فروردین و اردیبهشت سال ۱۲۹۶ (مارس و مه ۱۹۱۸) به بهانه نبرد با سپاهیان آلمانی و ترک، قسمت غربی آذربایجان ایران را اشغال نمود و ژنرال «دنسترویل» با قوای خود از طریق همدان - قزوین - منجیل - رشت عازم نواحی شمالی ایران گردید تا از این راه باکو و تفلیس را به تصرف درآورد.

سپاهیان ژنرال مالسون نیز برای تصرف نواحی ماوراء بحر خزر به سوی شمال شرقی ایران رهسپار گردیدند. در داخل کشور کنترل بریگاد قزاق به دست افسران انگلیسی افتاد و بدین ترتیب ایران عملاً تحت اشغال نظامی انگلستان درآمد. در ۱۲ اوت (۲۲ مردادماه) همان سال وثوق‌الدوله که یکی از عوامل سرشناس انگلیس و چهره درخشان لژ بیداری ایران بود^۳ بر سر کار آمد. دولت وثوق‌الدوله به دستور انگلیسیها از شناسایی رسمی هیئت دیپلماتیک شوروی که در ژوئیه سال ۱۹۱۸ (مرداد ۱۲۹۶) به سرپرستی کولومبی تسف به تهران آمده بود امتناع ورزید و در دوم نوامبر (۱۱ آبان‌ماه) همان سال انگلیسیها به اتفاق گاردهای سفید محل میسیون شوروی را منهدم ساخته و اعضاء میسیون را اسیر کرده به هندوستان بردند. تنها کولومبی تسف^۴ موفق شد در دام اسارت نیفتد و خود را به مسکو برساند.^۵

با وجود این دولت شوروی به‌رغم سیاست خصمانه دولت وثوق‌الدوله نسبت به آن دولت در ژوئن ۱۹۱۹ (خرداد ۱۲۹۷) طی یادداشتی مجدداً به دولت و ملت ایران اعلام داشت که از کلیه

۱. تاریخ معاصر ایران نوشته م. س. - ایوانف صفحه ۲۷ و ۲۸ متن روسی.

۲. این امر در آن هنگام در مطبوعات کشور به درستی انعکاس یافت. اینک قسمتی از مقاله علی دشتی را از روزنامه شفق سرخ نقل می‌کنیم:

«بعد از محو شدن آثار سیاست روسیه از ایران دولت انگلیس پرده از روی مقاصد خود برداشته و با یک قیافه خشنتر و حریصانه‌تر از سابق جانشین حکومت تزاری گردید و از آن تاریخ به بعد مقاصدی را که یک وقتی روسیه در ایران تعقیب می‌کرد و بعد از آن با شرکت انگلیسیها انجام می‌داد، انگلیس به تنهایی و به‌طور شدت متظاهر به آن شد.»
شماره ۱۴۱ مورخه ۱۲ ثور ۱۳۰۲ از مقاله باز اعتراض سفارت انگلیس.

۳. فراموشخانه و فراماسونری در ایران نوشته اسماعیل رابین، جلد اول صفحه ۶۶.

۴. کولومبی تسف در ژوئیه ۱۹۱۹ به سمت نماینده تام‌الاختیار دولت شوروی مجدداً عازم ایران گردید ولی وی در سر راه خود در جزیره آشوراده به دستور انگلیسیها و به دست قزاقهای ایرانی دستگیر و اعدام شد.

۵. تاریخ معاصر ایران نوشته ایوانف، چاپ مسکو متن روسی صفحه ۳۱.

امتیازنامه‌ها و مزایایی که تزارسم در ایران کسب کرده صرفنظر می‌نماید و تمام اموال و تأسیسات متعلق به سرمایه‌داران و دولت تزاری را در ایران به ملت ایران واگذار می‌کند و حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را ملغی شده اعلام می‌دارد.^۱ ولی دولت انگلستان و چاکران حلقه به گوشش از اجرا و تحکیم سیاست استعماری انگلیس در کشور ما آنی غفلت نمی‌ورزیدند. لذا در ۱۸ مردادماه ۱۲۹۷ (نهم اوت ۱۹۱۹) و ثوق‌الدوله با دریافت ۱۳۰ هزار لیره انگلیسی از سرپرسی کاکس نماینده عالی امپراتوری انگلیس در بغداد قراردادی با آن دولت منعقد ساخت^۲ که عنوان رسمی آن «موافقت‌نامه درباره کمک بریتانیا به منظور مساعدت به ترقی و رفاه ایران» بود ولی عملاً کشور ما را به صورت تحت‌الحمایه انگلستان در می‌آورد. اینک چند ماده از آن قرارداد:

ماده اول - دولت انگلستان با قاطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می‌کند.

ماده دوم - دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کتترات اجیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

ماده سوم - دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را در نظر دارد تهیه خواهد کرد، عده و مقدار ضرورت صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.^۳

در واقع قرارداد دارای دو ماده بود: نظارت و کنترل دولت انگلیس بر دارایی و ارتش. انگلیسیها، بی‌آنکه در انتظار تصویب قرارداد از طرف مجلس شورای ملی بمانند شروع به اجرای مفاد آن کردند. بلافاصله گروه مالی ارمیتاژ اسمیت به ایران آمد و اسمیت به سمت بازرس کل امور مالی ایران منصوب و مالیه کشور را تحت کنترل گرفت. همزمان با آن هیئت نظامی مرکب از ژنرال «دیکسن»، ژنرال «آیرون ساید»، کلنل «اسمیت»، کلنل «اسمایلز» و چند نفر از افسران انگلیسی وارد ایران گردیدند و مقامات حساسی را در سازمان نظامی ایران اشغال کردند. مثلاً ژنرال دیکسن به سمت مستشار وزارت جنگ، کلنل اسمیت مستشار ژاندارمری و غیره.

ولی مخالفت ملت ایران با قرارداد ۱۹۱۹ و فشار افکار عمومی موجب سقوط دولت و ثوق‌الدوله گردید و مشیرالدوله که مخالف قرارداد بود بر سر جای وی نشست. بدین ترتیب اوج نهضت آزادیبخش در آذربایجان و گیلان و مخالفت شدید افکار عمومی با قرارداد ۱۹۱۹، به اضافه

۱. همان کتاب، «اسناد سیاست خارجی شوروی»، جلد دوم، صفحه ۱۹۹.

۲. روزنامه طوفان (فرخی یزدی) از مقاله «سیاست خارجی ما»، شماره ۱۷ سال اول مورخه ۲۲ صفر ۱۳۴۰ برابر ۲۴ اکتبر. ۳. سیاست موازنه منفی نوشته حسین کی‌استوان، صفحه ۲۶، جلد اول.

سیاست دوستانه دولت شوروی که اثر عمیقی بر مردم کشور ما داشت و مخالفت سردمداران از آنجمله احمد شاه^۱ با قرارداد و اعلامیه دولت آمریکا در رد قرارداد مزبور نقشه دولت انگلیس را در ایران مواجه با شکست ساخت.

در همان موقع وزیر مختار ایران در مسکو مشاور الممالک انصاری به دولت ایران اطلاع داد که قرارداد مربوط به لغو کلیه معاهدات و موافقت نامه های نابرابر و اعلام بطلان کلیه قروض ایران به روسیه تزاری و تحویل تمام تأسیسات آن دولت به ایران، اعلام برابری حقوق در کشتیرانی بحر خزر، بازگشت جزایر آشوره و فیروزه به ایران و لغو حق قضاوت کنسولی آماده امضا می باشد.

چنانچه دیدیم قرارداد ۱۹۱۹ که برای تسلیم سرنوشت مردم ایران به دست انگلیس تنظیم شده بود بر اثر اعتراضات و تنفر ملت ایران عملی نگردید و سیاست انگلستان به سنگ خورد و چون انگلیسیها دیدند قراردادی را که با وثوق الدوله بسته اند به آن صورت و اساس اجرا شدنی نیست و ملت ایران جام زهری را که تا لب برده بود به زمین نهاد، طرح نقشه نمودند تا آن را به طور دیگر به حلق ایرانیها فرو ریزند.^۲ زیرا اهمیت سوق الجیشی ایران جهت دولت انگلیس به عنوان کشوری که با دولت شوروی بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد بیش از هر زمان دیگری مطرح بود.

بر این اساس دولت انگلیس به اجرای سیاست نوینی همت گماشت که برخلاف روش سنتی آن دولت دایر به تضعیف حکومت مرکزی، این سیاست بر استقرار حکومت مرکزی مقتدری که در عین حال خدمتگزار امپریالیسم انگلستان باشد مبتنی بود.

اجرای این سیاست به دست احمد شاه که به قرارداد ۱۹۱۹ روی خوش نشان نداده بود و با توجه به ضعف و بی اعتبار بودن خاندان قاجاریه مقدور نبود. لذا امپراتوری بریتانیای کبیر در صدد انجام کودتا و تغییر سلطنت برآمد.

اولین کسی که نامزد کودتا شد سردار اسعد بختیاری بود که رضاشاه به انتقام این نامزدی وی را در زندان قصر به قتل رساند. نصرت الدوله کاندیدای منتخب لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس برای انجام کودتا بود اما مستر نرمان وزیر مختار انگلیس در ایران با توافق ژنرال آیرون ساید، سید ضیاءالدین طباطبایی را جهت این کار در نظر گرفته بود. بنابه قراردادی که مابین نصرت الدوله و انگلیسیها منعقد شده بود کودتا بایستی چند روز پیش از سوم حوت واقع شود.^۳

ولی وی در اثر کولاک سخت و برف شدید از کرمانشاه به این طرف مجبور شد چندین شب و روز با همراهان خود که از جمله ذکاءالملک (محمدعلی فروغی) بودند در بین راه توقف نماید.

۱. چون احمد شاه قاجار در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد با اینکه ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود شاه مقاومت کرد و قرارداد را به رسمیت نشناخت. (از نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۲/۱۲/۱۶ مجلس شورای ملی دوره چهاردهم).

۲. روزنامه کار (ابوالفضل لسانی)، شماره ۲۰، مورخه ۸ ثور ۱۳۰۲.

۳. روزنامه کار (ابوالفضل لسانی)، شماره ۲۰، مورخه ۸ ثور ۱۳۰۲.

همین تأخیر ورود موجب شد که سیدضیاءالدین قبل از او دست به کودتا بزند و در این انتخاب بود که (نصرت‌الدوله) چندین سال بعد به دست دژخیمان به قتل رسید.^۱

سید ضیاءالدین کی بود؟

سید ضیاءالدین طباطبایی آخوندزاده‌ای بود در کسوت آخوندها، پدرش سید علی یزدی از مزدوران دربار محمد علی‌شاه بود. پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان سید ضیاءالدین شغل روزنامه‌نگاری را انتخاب کرد ولی در این کار توفیق چندانی به دست نیاورد. وی مدتی به سیاست تزاری تمایل داشت، بعد دفاع از متفقین جنگ جهانی اول و بدگویی به آزادیخواهان کشور را عهده‌دار شد و پس از انقلاب اکتبر خود را به دامن سیاست انگلستان انداخت.

علی دشتی در روزنامه شفق سرخ تحت عنوان «آقای سید ضیاءالدین مدیر رعد» وی را چنین معرفی می‌کند:

در اینکه سیدضیاءالدین یک وقتی حامی سیاست روس و پس از آن مدافع سیاست انگلیس بوده به دلیل اوراق رعد که مظهر این سیاستها بود هیچ جای شبهه نیست و به همین دلیل روزنامه رعد در ولایات نه تنها مورد توجه افکار عمومی نبوده بلکه مردم با یک قیافه خیلی عبوس و نفرت‌آمیزی آن را تلقی می‌کردند... در موقع تشکیل پلیس جنوب رعد نسبت به آن موافق بود... بعد از جنگ عمومی و تشکیل کابینه مشنوم وثوق‌الدوله و آن میدانداریهایی که سید ضیاءالدین بر ضد مهاجرین و عناصر آزادیخواه و لیدرهای محبوب‌المله و رئیس‌الوزراهای پاکدامن می‌کرد و از شخص وثوق‌الدوله با کمال جرئت حمایت می‌نمود بر انزجار حسیات عمومی نسبت به رعد و صاحبش افزوده این انزجار و تنفر وقتی به سرحد کمال رسید که قرارداد شوم وثوق‌الدوله با کاکس منعقد و متعاقب آن نه مقاله پر حرارت ولی بی‌منطق و مشتمل به مدیحه‌سرایی نسبت به وثوق‌الدوله به قلم سیدضیاءالدین در رعد منتشر گردید. سید ضیاءالدین برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ در جریده رعد نوشت: «وثوق‌الدوله، خدایت خیر دهادا»^۲

در ایران کمتر جریده‌ای به صراحت و تهور رعد متظاهر به حمایت سیاستهای خارجه شده و از همین لحاظ خیلی در افکار آزادیخواهان منفور واقع شده بود...

به عقیده من ابداً شبهه و تردیدی در این مسئله نیست که سید ضیاءالدین قبل از کودتا منفور افکار عمومی و احرار و صلحا و منورالفکرهای پاکدامن بوده است. همچنان که شبهه ندارد از اول کابینه وثوق‌الدوله تا زمانی که خودش رئیس‌الوزراء شد یکی از آنگلوفیلهای فعال و عوامل متعصب انگلیسی بوده است و کتابچه‌ای که می‌گوید در قفقاز نشر داده نیز یکی از دلایل انگلیسی‌مآبی اوست...^۳

۱. مهر ایران شماره ۲۲۱ به تاریخ ۲۱/۶/۱۷ از مقاله «مقدمات کودتای ۱۲۹۹» حسین مکی. منظور از مهاجرین دسته‌ای از آزادیخواهان کشور است که در جنگ جهانی اول تحت فشار دولتهای روس و انگلیس از ایران مهاجرت کردند تا کوششهای خود را در خارج از کشور ادامه دهند.

۲. شماره ۱۳۸ اول ثور ۱۳۰۲ شفق سرخ به قلم علی دشتی.

۳. شفق سرخ، شماره مسلسل ۱۳۷، مورخه ۲۹ حمل ۱۳۰۲، به قلم علی دشتی.

وی در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ در کتابی که در قفقاز به نام «دوره جدید در حیات ایران و معاهده انگلیس و ایران» منتشر کرده می نویسد:

دوره تجدد ایران از روز عقد قرارداد ایران و انگلیس شروع خواهد شد.^۱

حسین مکی طی سلسله مقالاتی تحت عنوان «مقدمات کودتای ۱۲۹۹» با استناد به کتاب مورد اعتماد احمد شهرپور راجع به سید ضیاء توضیحات ذیل را دارد:

سید ضیاءالدین در زمان حکومت وثوق الدوله به واسطه عواید و منافعی که از خارج به او می رسید زیاده از حد در روزنامه خود راجع به قرارداد دولت ایران و انگلیس (۱۹۱۹) که آقای وثوق الدوله منعقد کرده بود جانفشانیها می نمود.

حتی در چندین شماره از روزنامه رعد، ادله و براهینی بر وجوب انعقاد چنین قراردادی اقامه نمود و بالنتیجه خاطر طرف متعاهد قرارداد را کاملاً بر خود جلب کرده بود.^۲

قبل از کودتا سید ضیاءالدین ریاست کمیته ای را که از قره نوکران انگلیس و داشناکها در تهران تشکیل شده و به نام «کمیته آهن» نامیده می شد عهده دار بود. اعضای همین کمیته پس از کودتا به مقامات حساسی رسیدند.

در همین اوان دولت سست بنیاد سپهدار بر سر کار بود که به علت ضعف سیاسی و مالی تحت فشار دولت انگلیس جهت قبولاندن درخواستهای خود مبنی بر اینکه «۱. قوای قزاقخانه بایستی در تحت فرماندهی و نظارت خرج مأمورین انگلیسی درآید. ۲. چنانچه دولت ایران با ما دوستی نکند از مساعدت مالی ما محروم خواهد شد»^۳ قادر به ادامه کار نبود. لذا فرصت مناسبی جهت اجرای کودتای مورد نظر دولت انگلیس پیش آمده بود.

... در مسئله ریاست دولت و تشکیل کابینه توسط آقای سید ضیاءالدین کاملاً توافق حاصل شده بود. در مسئله فرماندهی قوای قزاق که باید به تهران حمله نماید ابتدا با مازور فضل الله خان (که بعدها سرلشکر زاهدی شد) وارد مذاکره شدند و پس از جلب نظر سید ضیاءالدین مشارالیه را از تهران به قزوین برده به نام کوماندان آن ویل (حکومت شهر) چند روزی او را نگهداری کردند ولی بعداً در اثر مخالفت کلنل کاظم خان (سیاح وزیر جنگ کودتا) با شخص نامبرده ژنرال آیرون ساید را از این فکر منصرف کردند و مازور فضل الله خان (زاهدی) روانه تهران گردید. سپس به غلامرضا خان میرپنج تکلیف شد که فرماندهی قوای قزاق مهاجم را عهده دار شود. ولی مشارالیه از قبول این کار سرباز زده و زیر بار نرفت. بعداً به آقای امیر موثق (نخجوان) پیشنهاد و تکلیف شد و مشارالیه زیر بار نرفت ولی

۱. روزنامه کار، شماره ۱۸ مورخه سوم ثور ۱۳۰۲ (ابوالفضل لسانی).

۲. روزنامه مهر ایران، شماره ۲۲۱، مورخه ۲۰/۶/۱۷.

۳. مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی. توضیح: کشور تحت استیلای نظامی و اقتصادی انگلستان دچار ورشکستگی شده و خزانه تهی گشته بود. لذا بودجه دولت به مبلغ دویست هزار تومان ماهیانه از طرف سفارت انگلستان پرداخت می شد.

چون این موضوع را حتمی‌الوقوع می‌دانست آقای رضاخان میرپنج^۱ را معرفی کرده و اظهار داشت که این کار فقط از عهده ایشان ساخته است. بدیهی است با سوابق تهوری که قبلاً از آقای رضاخان میرپنج در آق بابا دیده بودند مشارالیه مورد قبول واقع گردید.

ثالثاً بایستی در مرکز زمینه‌طوری آماده باشد که بدون مصادمه و بدون جنگ و خونریزی بین قوای قزاق و ژاندارمری ملی ساخلوی تهران با قوای مهاجم عمل ورود آنها انجام شود.

برای این کار و جلوگیری از این تصادف قبلاً آقا سید ضیاءالدین به وسایل ممکنه ذهن مرحوم احمد شاه را حاضر کردند که چون عده‌ای از افسران ژاندارم با عده‌ای از دولتیها متحد شده و خیال کودتا دارند خوب است اعلیحضرت برای جلوگیری از این امر دستور بدهد تعداد پانصد نفر از قزاقهایی که در قزوین هستند به تهران آمده مواظبت کامل بنمایند که حوادث سوئی رخ ندهد تا اگر شاه حاضر به این بهانه شد، به نام پانصد نفر تعداد ۲۵۰۰ نفر از قزاقها برای حرکت به تهران حمله نمایند.

همین که با این تظاهر به احمد شاه فهمانند که ژاندارمها چنین قصدی دارند شاه متوحش شده فوراً موافقت نمود و محرمانه دستور داد که پانصد نفر از افراد قزاق که در قزوین هستند به طرف تهران حرکت نمایند و بهانه آنها این باشد که برای دیدن خانواده و دریافت حقوق خود می‌آیند.

به علاوه شاه را مجبور کردند که چون ممکن است دولت وقت از ورود آنها جلوگیری نماید به بعضی از افسران سوئدی ارشد ژاندارم ملی، شاه شخصاً محرمانه دستور دهد که از ورود قزاقها جلوگیری ننمایند.^۲

... ناگفته نگذاریم موقعی که به آقای رضاخان تکلیف شد که فرماندهی قوای مهاجم را عهده‌دار شود مشارالیه ابتدا اندکی وحشت داشت و تصور نمی‌کرد که جریان حمله به تهران و تصرف آن به این سادگی صورت بگیرد لذا زیر بار نمی‌رفت ولی بعداً مطالب را به وی حالی کردند و از جریان دستور محرمانه و تلگراف شاه او را آگاه نمودند تا بالاخره قبول کرد.

... به علاوه برای پیش‌بینی از حوادث غیرمنتظره و اتفاقات غیرمترقبه دستور دادند که تعدادی از گرد آرمه قزوین را به کرج حرکت داده و در آنجا متوقف شدند که احياناً بین افسران و افراد ژاندارم و قزاق تهران با قوای مهاجم که از قزوین وارد می‌شوند نزاعی در گرفت قوایی که در کرج هستند به حمایت قزاقهای مهاجم حرکت کرده و در تصرف شهر تهران کمکهای لازمه را بنمایند.^۳

... روز ۲۵ برج دلو، آقا سید ضیاءالدین طباطبایی مخفیانه و بدون آنکه حتی اعضاء روزنامه رعد هم متوجه شوند برای دومین مرتبه از تهران به طرف قزوین حرکت کرد که در آنجا مقدمات حمله قزاقها را به تهران فراهم نماید. روز اول حوت خبر رسید که قزاقهای همدان به سرکردگی رضاخان میرپنج با چهار ارابه توپ و مقداری تجهیزات از قزوین حرکت و عازم تهراند و در بین راه سیمهای تلگراف و تلفن بین تهران و قزوین را قطع کرده‌اند.^۴

... سپهدار که از جریان پشت پرده اطلاعی نداشت مصمم شد که از ورود قوای قزاق به شهر

۱. رضا فرزند داداش بیگ اهل مازندران جزو قشون داوطلب (ابواب جمعی امیر مؤید سواد کوهی) از مادری گرجی که زن دوم داداش بیگ بود. وی از دوران جوانی در بریگارد قزاق ایران تحت سرپرستی افسران روسی مشغول خدمت بود و پس از انقلاب اکتبر در روسیه به همراه سپاهیان انگلیسی در مبارزه علیه جنگلیها شرکت نمود. «دوران کودکی رضاشاه» تلخیص از خواندنیهای سال چهارم شماره ۳۴.

۲. روزنامه مهر ایران شماره ۲۲۳ مورخه ۲۱/۶/۱۹ از «مقاله مقدمات کودتای ۱۲۹۹».

۳. روزنامه مهر ایران شماره ۲۲۴۳ مورخه ۲۱/۶/۲۰، «مقدمات کودتای ۱۲۹۹».

۴. شماره ۲۲۱ مهر ایران مورخه ۲۱/۶/۱۷، حسین مکی، «مقدمات کودتای ۱۲۹۹».

جلوگیری نماید. در شهر حکومت نظامی اعلام کرد و سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق را به منظور جلوگیری پیش آنها فرستاد. (او را در بین راه قزاقها توقیف و پس از توهین به وی مرخص کردند). بعد دستور داد که دو نفر از افسران انگلیسی به اتفاق معاون هیئت وزرا آقای ادیب السلطنه و معین الملک برای اخذ توضیحات و مذاکرات لازم از تهران حرکت کنند و به جلوی قزاقها که گویا در مهرآباد اردو زده بودند بشتابند و به هر طریق که ممکن است از ورود آنها به شهر جلوگیری به عمل آورند. ولی از این عده فقط آقای ادیب السلطنه از جریان پس پرده و بازی خطرناک آن که حوادث کودتای مصنوعی بود اطلاعی نداشت. زیرا سایر همراهان از جزئیات قبلاً مطلع بودند. لذا از مذاکرات نتیجه مثبتی گرفته نشد. سپهدار به فکر فرار افتاد و گویا چند ساعتی هم به سفارت انگلیس تحصن اختیار کرد.^۱

... در حدود نصف شب ناگهان قزاقها به شهر وارد شدند و با اینکه عده ژاندارمهای ملی ساخلوی تهران به اندازه‌ای بود که کاملاً بتوانند از ورود آنان جلوگیری نمایند و تمام آن عده را اسیر کنند مع هذا بر اثر تبانیهای قبلی با رؤسای ژاندارم در موقع ورود هیچ گونه مقاومتی به عمل نیامد و قزاقها نیز بدون سر و صدا و تصادمی از بیرون دروازه قزوین وارد شهر شدند.

اولین اقدام رؤسای قزاق دستگیری نفرات پلیس و اشغال کلانتریها بود که فقط در مرکز شهربانی (میدان توپخانه) مقاومتی به وقوع پیوست که منجر به قتل دو نفر پاسبان و سه نفر قزاق و مجروح شدن یک نفر قزاق شد و این خونریزی در اثر سوء تفاهم انجام وظیفه پاسبانان روی داد، زیرا از یک طرف احکام و اوامر قطعی از طرف پلیس صادر نشده بود که با قزاقها مقاومت نشود و از طرف دیگر عصر همان روز دستوراتی برای حفظ امنیت صادر شده بود.

در این هنگام ملاقاتی بین رئیس کل شهربانی و رؤسای قزاق مهاجم دست داد و از طرف رؤسای قزاق به رئیس شهربانی تکلیف شد که دستور دهد افراد شهربانی با افراد قزاق همکاری نمایند ولی رئیس شهربانی پاسخ داد که بایستی صبح زود از شاه اجازه تحصیل شود و در صورتی که شاه اجازه داد آن وقت پلیس در حفظ انتظامات شرکت خواهد نمود. به علاوه از رئیس شهربانی قول گرفته شد که مطلقاً در جریان وقایع جدید مداخله ننماید.

از آن طرف ژاندارمها همین که قزاقها وارد شهر شدند آنان نیز به آسایشگاههای خود واقع در باغ شاه و یوسف‌آباد رفته استراحت نمودند.

صبح زود رئیس شهربانی نزد شاه رفت و از جریان مذاکرات شب شاه را آگاه گردانید. مرحوم احمد شاه نیز اجازه داد که پاسبانان با قزاقها در حفظ انتظام شهر و آسایش عمومی شرکت نمایند.

صبح چهارم حوت در دروازه‌های شهر یک عده قراول ایستاد تا از ورود و خروج مردم جلوگیری نماید، از ورود اعضای ادارات و وزارتخانه‌ها به طور عموم جلوگیری به عمل آمد و در تمام وزارتخانه‌ها و ادارات را بستند. کلیه جراید مرکز و حتی روزنامه رعد توقیف شد. تمام تلفنهای شهر را قطع، همچنین کلیه تلفنهای نقاط خارج از تهران را نیز مهر کردند تا کسی نتواند با نقاط خارج از

مرکز صحبت نماید.

در این هنگام چندین نفر به سفارت آمریکا پناهنده شدند و خود سپهدار هم پیاده بدون اینکه کسی متوجه شود به سفارت انگلیس شتافت. منتهی در آنجا به مرحوم سپهدار خبر رسید که نام او جزو اسامی دستگیر شونده‌ها نیست لذا همان روز از سفارت خارج گردید.

روز چهارم از همان اول آفتاب مشغول گرفتن اشخاص شدند و عده‌ای را به زندانهای مختلف برده زندانی نمودند. عصر روز چهارم حوت مردم سید ضیاءالدین را دیدند که در اتومبیل ریاست وزراء سوار است در حالی که سر و صورت را اصلاح نموده و عمامه را برداشته کلاه پوست بر سر گذاشته بود و در خیابانهای تهران ایاب و ذهاب می‌نمود و با همین وضعیت در حدود دو ساعت به غروب به قصر فرح‌آباد رفت و دستخط ریاست وزرایی خود را و حکم ریاست دیویزیون قزاق و لقب سردار سپه را برای رضاخان میرپنج از شاه گرفته به شهر مراجعت کرد.

... ظرف مدت پنج یا شش روز اول در حدود شصت یا هفتاد نفر از معاریف و آزادیخواهان و متنفذین و مخالفین و معترضین قرارداد ۱۹۱۹ و برخی از علماء را دستگیر و زندانی کردند.

اشخاصی که در قزاقخانه زندانی بودند تحت نظر نایب کریم آقا محبوس بودند که روز دوم کودتا کریم آقا به درجه سروانی ارتقاء یافت (بعدها سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری شد) و چون صورتی تهیه شده بود که از اغلب دستگیر شدگان پول مطالبه نمایند فقط یک نفر حاضر شد که مبلغ بیست و پنج هزار تومان که قبلاً تعیین شده بود بدهد، بقیه امتناع کردند.

یک ماه که از عمر کابینه سید ضیاءالدین گذشت عده دیگری از آزادیخواهان و شاگردان مدرسه سیاسی و مدیران جراید و غیره را که شئون اجتماعی و سیاسی کشور خود را در خطر می‌دیدند و بر علیه کابینه تظاهراتی می‌کردند، بنا به امر سید ضیاءالدین قریب هشتاد نفر را دستگیر و زندانی نمودند. ... رضاخان برای اینکه قشون مهاجم را از خود راضی کرده باشد قبل از حرکت قوای مهاجم از قزوین پول زیادی از بانک گرفت و بین افسران و افراد قزاق به نسبتهای مختلفی تقسیم کرد.

همچنین پس از آنکه قزاقها تهران را مصنوعاً فتح کردند. روز دوم کودتا آقای سید ضیاءالدین نیز مبلغ هشتصد هزار ریال پول نقد از بانک شاهی (بانک انگلیس و ایران) و از موجودی خزانه دولت گرفت و بین افسران و افراد قزاق به نسبتهای مختلفی تقسیم کرد و مازاد آن را نیز بین پاسبانان شهر تهران به‌طوری تقسیم کرد که به هر یک نفر مبلغ یکصد ریال به‌نام انعام داده شد.^۱

کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی که برخی آن را انقلاب سفید نیز نام نهادند، مقدمه اسف‌انگیز وضع نوینی بود در تاریخ چندین هزار ساله ایران که حوادث مهمی ایجاد کرد و منتهی به اختناق تدریجی و انقلاب خونین گردید که بر اثر آن مردان پاک‌سرشت و آزادیخواه ایران را در کام ازدهای ارتجاع و بیداد نابود ساخت.^۲

امیل لوسوتور، استاد سابق دانشکده حقوق تهران نیز در کتاب «وقایع ایران» راجع به کودتای

۱. روزنامه مهر ایران شماره‌های ۲۷۷ به تاریخ ۲۱/۶/۲۴ و ۲۲۸ به تاریخ ۲۱/۶/۲۵ و ۲۳۲ به تاریخ ۲۱/۶/۳۰ مقدمات کودتای ۱۲۹۹ حسین مکی.

۲. روزنامه مهر ایران، شماره ۲۲۶ به تاریخ ۲۱/۲/۲۳ حسین مکی، «مقدمات کودتای ۱۲۹۹».

سوم اسفند ۱۲۹۹ توضیحات ذیل را دارد:

... قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است به راه افتاده‌اند. کدام احمق باور می‌کند در شهری که همه چیز حتی نام کوچه‌ها انگلیسی شده است، انگلیسیها از عزیمت ۲۵۰۰ سرباز بی‌خبر و از نیت ایشان بی‌اطلاع بوده و نتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری به عمل آورند؟

به اضافه چند روز پیش از خروج این «عاصیان ساختگی» سه هزار نفر سرباز انگلیسی به قزوین احضار شدند که جای خالی قزاقها را پر کنند. دیکتاتور (سید ضیاء) مرتباً از سفارت انگلیس دستور می‌گیرد و پنهان هم نمی‌کند. هر روز اتومبیلش با یک اسکورت سوار مسلح (اسکورت مرکب از دانشاکیها) داخل پارک سفارت انگلیس می‌شود.^۱

سید ضیاءالدین به منظور فریب افکار عمومی، الغاء قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام نمود ولی همچنان که امیل لوسوتور بدرستی بیان می‌کند «... وقتی صحبت تجدید تشکیلات ارتش به میان آمد بالطبع طرخی را که وابسته سفارت انگلیس قبلاً تهیه کرده بود برگزیدند. تشکیلات مالیه هم می‌بایستی تجدید شود. کارمندان آن را اخراج کردند و وزیر جدید عیسی‌خان که مورد اعتماد وزارت خارجه انگلیس بود فقط کارمندان مطمئن را نگه داشت و از کارشناسان انگلیسی که هنوز تمامیشان به کشور خویش عودت نکرده بودند استمداد جست.»^۲

به علاوه سید ضیاءالدین پس از کودتا ارمیتاژ اسمیت را که بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مستشار مالیه ایران شده بود و در آن زمان در لندن بسر می‌برد به تهران دعوت نموده مجدداً به همان سمت منصوب نمود.

به این طریق با اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ «دو مزیت اصلی که موجب قرارداد ۱۹۱۹ برای بریتانیای کبیر قائل شده بودند (یعنی کنترل ارتش و مالیه) عملاً تأیید گشت و به موقع اجرا گذاشته شد.»^۳

و همچنان که بالفور وزیر امور خارجه وقت انگلستان در نوشته‌های خود اعتراف می‌کند «سیاست کابینه سید ضیاءالدین همان بود که در موافقتنامه ۱۹۱۹ ایران و انگلیس پیش‌بینی شده بود.»^۴

توضیح روزنامه شفق سرخ در مورد الغاء قرارداد ۱۹۱۹ توسط سید ضیاءالدین نیز روشنگر این واقعیت، است:

علی دشتی در شماره ۱۳۸ مورخه ثور ۱۳۰۲ روزنامه شفق سرخ چنین می‌نویسد:

۱. نقل از خواندنیها، شماره ۳۴، سال چهارم.
۲. نقل از خواندنیها، شماره ۳۴ سال چهارم.
۳. نقل از خواندنیها، شماره ۳۴ سال چهارم.

قرارداد مرده بود و هر کس می‌توانست آن را الغاء کند ولی انگلیسیها با وجود آنکه رفته رفته از اجرای آن مأیوس شده بودند مانع بودند از اینکه یکی از کابینه‌ها آن را لغو نماید زیرا اگر بلاعوض لغو می‌شد تمام سیاست دوسالۀ آنها به هدر رفته بود. لذا سعی می‌کردند که روح قرارداد یعنی به دست گرفتن مالیه و نظام ایران و بالتیجه تحکیم سیاست خود در ایران اجرا شود. این نقطه نظر سیاسی انگلستان باعث این بود که به مشیرالدوله که کاملاً مخالف قرارداد بود اجازه ندادند قرارداد را لغو نماید و به سید ضیاءالدین که دو سال قبل با کمال شدت برای اجرای قرار داد کار می‌کرد و مقاله می‌نوشت اجازه دادند لغو نماید. زیرا می‌دانستند اگر مشیرالدوله آن را لغو می‌نمود دیگر ارمیتاژ اسمیت و جنرال دیکسن را در ایران نگاه نمی‌داشت و سید ضیاءالدین آنها را تثبیت می‌کرد...

گرچه افتخار انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی بین سید ضیاءالدین و رضاشاه مورد منازعه است چنانچه سید ضیاءالدین در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورا هنگام طرح اعتبارنامه نمایندگیش آن را از اقدامات افتخارآمیز خود شمرد و محمدرضاشاه در صفحه ۵۷ کتاب «مأموریت برای وطنم» آن را از اقدامات مشعشعانه پدر تاجدار خود می‌داند ولی هیچ‌یک را از این افتخار کوچکترین نصیبی نیست. زیرا مذاکرات درباره این قرارداد بین دولتهای ایران و شوروی مدتها قبل شروع و پیش از کودتا پایان پذیرفته و جهت امضاء آماده شده بود و در فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) فقط از نظر تشریفاتی در کابینه سید ضیاءالدین به امضاء رسید و چون دولت شوروی یک بار در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ (دی‌ماه ۱۲۹۶) و بار دوم در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (تیرماه ۱۲۹۷) طی یادداشت‌هایی به دولت ایران اعلام داشته بود که آن دولت از رژیم کاپیتولاسیون و از تمام امتیازنامه‌ها و مزایایی که تزاریسم در ایران کسب نموده صرف‌نظر می‌نماید لذا جلوگیری از امضای آن از نظر افکار عمومی غیرمقدور بود. با وجود اینکه سید ضیاءالدین با توقیف عده‌ای از اشراف و اعیان و سرسپردگان سیاست انگلیس به همراه مخالفین سیاست استعماری انگلستان و اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹، قراردادی که عملاً مرده بود و تظاهر به نزدیکی به حکومت جدید شوروی و امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، برای جلب اعتماد عمومی مردم ایران کوشید ولی وی رسواتر و شناخته‌تر از آن بود که بتواند به سیما و وجهه‌ای ملی و قابل اعتماد تبدیل گردد. لذا پس از سه ماه حکومت از مقام خود عزل و از کشور اخراج گردید و در همان حال ۲۵ هزار تومان از خزانه مملکتی برداشت نمود.^۱ در حقیقت سید ضیاءالدین کابینه محلی تشکیل داد تا مردم به سردار سپه روی آورند و او و اربابش آسانتر به مقصود خود برسند.

رضاخان با اخراج سید ضیاءالدین، عامل سرشناس انگلیس، نسبت به خود جلب اعتماد نمود تا خود بتواند مجری نامرئی سیاست انگلستان شود و گرنه بین او و سید ضیاءالدین از نظر مقاصد سیاسی اختلافی وجود نداشت. شخص رضاخان نیز از اقرار به اینکه دولت انگلستان وی را بر سر کار آورده است ابایی نداشت. اینک شهادت دکتر مصدق را در این باب به یاری می‌طلبیم:

۱. سید ضیاءالدین در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس شورای ملی خود این امر را اذعان نموده است.

... خاطر دارم سردار سپه رئیس‌الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و دولت‌آبادی و منبر السلطنه و تقی‌زاده و علاء اظهار داشت که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سر و کار پیدا کرد - آن وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.^۱

یحیی دولت‌آبادی هم که خود از حاضرین در آن مجلس بود اظهارات فوق را در کتاب تاریخ معاصر یا حیات یحیی عیناً تأیید کرده است.^۲

اعترافات صریح محمدرضا شاه نیز در صحت مراتب فوق شکی باقی نمی‌گذارد. وی می‌گوید: «... به عقیده من پدرم با سیدضیاءالدین نه از نظر افکار سیاسی و اقتصادی بلکه از نظر تشخیص موقع و طرز عمل موافقت نداشت.»^۳

بدین ترتیب کلیه صحنه‌سازیه‌ها و تعزیه‌گردانی‌هایی که از اخراج سیدضیاءالدین تا به سلطنت رسیدن رضاخان به عمل آمد، مراحل بود که به منظور فریب مردم ایران و سازمان‌های مترقی و آزادیخواهان کشور انجام یافت. یکی از بزرگترین این صحنه‌سازیه‌ها «لشکرکشی» علیه شیخ خزعل بود که به اجمال ذکر می‌گردد:

بعد از انقلاب مشروطیت و نابسامانی‌هایی که در جنوب ایران پیش آمد، دولت انگلیس سران عشایر جنوب را تحت نفوذ و اختیار خود در آورد تا امنیت منطقه را از نظر استخراج و صدور نفت تأمین نماید. از آن جمله در سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی) با شیخ خزعل حاکم محمره (خرمشهر فعلی) موافقت‌نامه‌ای منعقد ساخت که بر اساس آن حق عبور لوله نفت، ایجاد پالایشگاه و انبار و مخازن در آبادان به شرکت نفت جنوب اعطا گردید. در عوض مقرری سالیانه‌ای جهت شیخ برقرار و دولت انگلیس حق حکمرانی وی و جانشینانش را بر محمره تضمین کرد.^۴ این موافقت‌نامه در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴ میلادی) مجدداً تأیید گشت و تا آذرماه ۱۳۰۳ شمسی (دسامبر ۱۹۲۴) شیخ خزعل عملاً حکمران اهواز بود.

علی‌هذا بنابه سیاست کلی انگلستان در ایران چون حفظ و اداره‌چاه‌های نفت چه از نظر امنیت و چه به لحاظ هزینه‌های پرداختی به دست حکومت مقتدر مرکزی سهلتر و باصرفه‌تر بود، لذا درباره‌ی خلع شیخ از حکمرانی اهواز و برقراری نظم در آن ناحیه توافق به عمل آمد. چنانچه چمبرلن در پاسخ سؤال آنتونی ایدن راجع به شیخ خزعل در مجلس عوام انگلستان اظهار داشت:

موضوع رفع اختلافات میان شیخ و رئیس‌الوزراء ایران (رضاخان سردار سپه) در دسامبر ۱۹۲۴

۱. از مذاکرات مجلس شورای ملی - کتاب سیاست موازنه منفی جلد اول صفحه ۳۴.

۲. تاریخ عصر معاصر، صفحات ۳۲۵-۳۴۳.

۳. کتاب «مأموریت برای وطنم»، صفحه ۵۵.

۴. کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ»، صفحات ۱۷-۱۸، نوشته بنیامین شواداران، متن انگلیسی، چاپ نیویورک ۱۹۷۴.

مورد موافقت قرار گرفته و ... دولت انگلستان از دولت ایران خواسته است که امور مربوط به شیخ را منصفانه و عادلانه حل و فصل نماید.^۱

رضاخان سردار سپه نیز در کتاب «سفرنامه خوزستان» در این باره می‌نویسد:

... آژانس رویتز این خبر را منتشر نموده که سفیر انگلیس سر پرسی لرن از جانب دولت متبوعه خود مأموریت دارد که در بوشهر فی‌مابین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند، و بین او را با من صلح دهد...^۲

منتها از این سازش استفاده دیگری هم به عمل آمد و بنابه نوشته حسین مکی «برای جلب توجه همسایه شمالی یک پرده نمایش بسیار ماهرانه بازی شد که یک عده کهنه کار ایرانی تعزیه گردان این بازی بود. برای پیشرفت این بازی سیاسی، قضیه شیخ خزعل و نهضت او را بهانه قرار داده و چنین وانمود کرد که خزعل به تحریک دیگران می‌خواهد خوزستان را از ایران مجزا نموده حکومت مستقلی تشکیل دهد. لذا روز ۱۳ عقرب ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۴ میلادی) ظاهراً به عزم لشکرکشی و جنگ با خزعل به صوب خوزستان حرکت و فروغی وزیر مالیه را به سمت کفالت هیئت وزراء تعیین نمود.»^۳ کما اینکه شیخ خزعل با وساطت دولت انگلیس بدون جنگ و خونریزی تسلیم و به تهران اعزام گردید.

رضاخان به منظور بهره‌برداری از افکار عمومی در بر انداختن سلطنت قاجاریه، شعار جمهوری را پیش کشید و از این راه پایگاه اجتماعی خود را وسیعتر ساخته راه رسیدن به قدرت را هموارتر نمود.

ولی پس از رسیدن به قدرت، به شعارهای سابق خود وفادار نماند و راهی در پیش گرفت که جاه‌طلبی و آزمندی شخص وی و سیاست استعماری انگلیس پیش پایش قرار می‌داد.

علی‌هذا مانورهای رضاخان، وی را در نظر اکثریت مردم به عنوان شخصی جلوه‌گر ساخت که بی‌وابستگی به طبقه اشراف و فتودال از میان توده مردم برخاسته و دارای روح وطن‌پرستی و ضد استعماری است. از دیدگاه مردم ایران، وی کسی بود که دست سیدضیاءالدین، خدمتگذار امپریالیسم انگلیس را از ایران کوتاه کرد، اقداماتی برای تقویت حکومت مرکزی و برقراری آرامش و امنیت به عمل آورد و راه را جهت فعالیت افراد و سازمانهای ملی متمدن ساخت.

این ارزیابی نادرست نه فقط از جانب توده مردم بلکه به وسیله سازمانهای متمدن و ملی نیز به عمل آمد حتی دولت شوروی نیز در ارزیابی حکومت رضاخان دچار اشتباه گردید.

در حزب کمونیست شوروی دسته‌ای به ریاست ویسانوف مدعی بودند که فکر تغییر رژیم ایران

۱. کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» صفحه ۷۲ حواشی فصل سوم.

۲. روزنامه ستاره ۱۴۵۴ به تاریخ ۲۵/۸/۲۱ نقل از کتاب سفرنامه خوزستان به قلم سردار سپه.

۳. روزنامه ستاره ۱۴۵۴ به تاریخ ۲۵/۸/۲۱ اسناد تاریخی - رسیدن به سلطنت و شیخ خزعل.

با جلب نظر و نظارت مستقیم انگلیسها بوده و بالتیجه یک فکر ارتجاعی است که برای تقویت و ادامه حیات فئودالیسم ایجاد گشته است. افراد این دسته معتقد بودند که باید با رژیم رضاخان مبارزه کرده راه رشد نهضت دهقانی را در ایران هموار ساخت.

دسته دیگر به پیشوایی گئورگو کریاژین می گفتند که تغییر رژیم یک قدم به سوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. بالاخره نظریه اخیر در حزب مزبور پذیرفته شد. در همان زمان مجله «شرق جدید» تحت عنوان «روابط شوروی و ایران در پنج سال» به قلم ایرانی‌سکی نوشت:

رضاشاه از میان مردم برخاسته و نهضتی که او پیشوای آن می باشد موجب پیشرفت امور بازرگانی و صنعتی و فرهنگی در ایران خواهد بود و سبب خواهد شد که ایران از مرحله فئودالیسم خارج شده و موجودیت جدی در اقتصاد و سیاست به دست آورد.^۱

ملک الشعراء بهار نیز در این باره، در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی می نویسد:

... من بارها با رفیق «داویتان» وزیر مختار سویت در ایران درباره سردار سپه گفتگو کردم. آنها او را یک مرد وطن پرست و مخالف فاناتیسم و تعصبات مذهبی و دشمن خرافات و سرمایه داران و خوانین و تشخصات و مخالف مداخله انگلیس در امور ایران می شناختند. خاصه بعد از مباحثات راجع به بحرین و دستگیری شیخ خزعل، دوست معروف و قدیم انگلستان، این عقیده در نهاد سیاسیون مسکو راسخ گردید و بالجمله در روزهایی که هنگامه جمهوری بلند شد و جراید، مخالفان سردار سپه را اجنبی پرست معرفی می کردند (یعنی طرفدار انگلیس) روس سویت نیز باور کرده و از طرف آنها با دولت مرکزی مساعدتهای قیمتی به عمل آمد و لحن جراید مسکو همواره به نفع سردار سپه و به زیان مدرس و مخالفان سردار سپه بود و این معنی را جراید انگلستان با کمال زبردستی دریافته و گاهی با نوشتن مقالاتی که موضوع شکایت از سردار سپه بود این خیال را قوت می دادند.^۲

حال آنکه دولت انگلستان سیاست سنتی خود را که به خشونت صرف و جلوگیری از تمرکز نیرو در دست حکومت مرکزی و تضعیف و تهدید آن از طریق ایجاد تفرقه و مسلح ساختن عشایر و ایلات و سرگرم داشتن حکومت مرکزی با کشمکشهای داخلی مبتنی بود بعد از استقرار حکومت کارگری در روسیه به ایجاد حکومتهای ظاهراً ملی متمرکز و نیرومند در مرزهای شوروی تغییر داده بود تا از این راه ضمن فریفتن و سرکوب کردن نیروهای ملی حلقه محاصره کشور شوراهای را مستحکمتر سازد. دولت انگلستان با کتمان خطوط اصلی همین سیاست توانست مدت مدیدی مردم و نیروهای مترقی کشور ما را گمراه ساخته در اجرای سیاست استعماری جدید خود توفیق یابد.

در تشریح سیاست دولت انگلستان در ایران روز ۲۰/۸/۱۴ رادیوی لندن گفتار جالبی تحت

۱. مجله «شرق جدید»، جلد چهارم، صفحه ۲۱۸.

۲. روزنامه مهر ایران، شماره ۸۳ به تاریخ ۲۱/۱/۲۱.

عنوان «خطاب به ملت ایران» پخش نمود. این گفتار که یکی از بی‌پروا ترین و صریح‌ترین اعترافات دولت انگلستان راجع به سیاست استعمارگرانه خود در کشور ماست به قول مصطفی فاتح «بهترین سندی است که ثابت می‌کند انگلستان در روابط خود با ایران پای‌بند به قوانین و سنن بین‌المللی نبوده و تشخیص خود را ملاک عمل خویش قرار می‌داده است.»^۱ در آن بیانیه چنین گفته می‌شود:

کشور ایران را علی‌الاصول ملت ایران به توسط امنای خود باید اداره کند. بنابراین لازم است که از سیاست داخلی و خارجی مملکت خود آگاه باشد و می‌دانیم که شما از سیاست دولت انگلیس در ایران بدرستی آگاه نیستید و در آن باب اشتباهات دارید به این جهت لازم می‌دانیم فکر شما را در این خصوص روشن کنیم.

بسیار اتفاق می‌افتد که چیزی از غایت سادگی و روشنی در پرده خفا می‌ماند. مثلاً ظرف بلورین که پر از آب زلال باشد اگر کسی سابقه نداشته باشد گمان می‌کند خالی است و آب را به واسطه روشنی نمی‌بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و از بس ساده و روشن است کسی به آن پی نمی‌برد. آن سیاست چیست؟

سیاست انگلیس در ایران مبنی بر دوستی است. دوستی دو قسم است: دوستی بی‌غرض و دوستی با غرض.

... دوستی بی‌غرض به ملت ایران مخصوص دانشمندان است...

... اما دوستی دولت انگلیس نسبت به ایران و نسبت به هیچ کشور دیگر دوستی بی‌غرض نیست و نمی‌تواند باشد. در سیاست بی‌غرض نمی‌توان بود. نهایت اینکه غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مبنی بر غرض صالح است. به این معنی که ما مصلحت خود را چنین تشخیص داده‌ایم که ایران باید مستقل و تمامیت خاکی او محفوظ و نظم و امنیت در آنجا مستقر باشد چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است بلکه دروازه تمام آسیاست و عدم استقلال و بی‌نظمی و اغتشاش در آنجا برای ما مضر بلکه خطرناک است. این است وجه دوستی ما نسبت به ایران که از روی غرض است. اما غرضی است صالح و این فقره مبنای سیاست دولت انگلیس است در ایران. بنابراین دولت انگلیس حتی الامکان از مداخله در کارهای ایران احتراز دارد...

این است خلاصه حقیقت سیاست انگلیس در ایران. اکنون اگر به این حقیقت پی‌بردید نسبت به عملیات دولت انگلیس در ایران چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده بخوبی می‌توانید نکته سنجی و قضاوت کنید و بر می‌خورید به اینکه دولت انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی‌شود و در کار ایران مداخله نمی‌کند مگر به یکی از دو علت. یکی اینکه مایوس شود از اینکه دولت ایران بر پای خود بماند دیگر اینکه منافع حیاتی خود را در ایران در مخاطره ببیند. در آن صورت چاره ندارد از اینکه هر دست و پایی می‌تواند بکند و کسی هم حق ندارد که بر او ملامت کند. مثلاً قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزاری روس در سر ایران بستیم و آن را به منطقه‌های نفوذ تقسیم کردیم از جهت این بود که آن زمان پس از چندین سال مجاهده مایوس شده بودیم از اینکه دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و می‌دیدیم که سرعت زیر دست دولت تزاری می‌رود. پس به واسطه آن قرارداد خواستیم یک اندازه از تجاوزات روسیه تزاری جلوگیری کنیم. همچنین در زمان جنگ بین‌الملل، ما در

کارهای ایران مداخله کردیم چون که به سبب شیطنتهای آلمانها و عثمانیها منافع خودمان را در خطر می‌دیدیم و نیز در ۱۹۱۹ قراردادی که با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود در آوریم به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله مأیوس شده بودیم که ایرانیها بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می‌داند قرارداد را لغو کردیم و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سرش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول زمامداری خود به اصلاح امور کشور پرداخت و اقداماتی که برای ترقی و پیشرفت مین لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم و گمان می‌کنیم ایرانیهای میهن‌پرست هم راضی بودند. لکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هر چه قدرتش بیشتر شد از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به کارهای بی‌قاعده دست برد و ملت ناراضی شد و گمان نکنید ما هم راضی بودیم. اما چه می‌توانستیم بکنیم؟ دشمنان ما به شما القائات سوء می‌کردند که رضاشاه را ما اداره می‌کنیم و هر چه می‌کند به دستور ماست. ولی چنین نبود. او به حرف کسی گوش نمی‌داد و اگر می‌خواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم می‌بایست به زور پیش بیایم و در کار مملکت شما مداخله کنیم و این مصلحت نبود. و بر خلاف سیاست ما بود و تا ممکن بود از این کار خودداری کردیم، تا وقتی که باز دیدیم شیطنت آلمانها و غفلت شاه منافع ما را دارد به خطر می‌اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر را کردیم و می‌دانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیت ما را می‌خواهد از بین ببرد و مجبوریم تا جان داریم بکوشیم و به شما اطمینان می‌دهیم که به محض اینکه مخاطره فعلی رفع شد خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار بگذاریم. و دولت شوروی هم که با ما متحد است همین نیت را دارد و از هر جهت به اتفاق و به شراکت یکدیگر کار خواهیم کرد.

اما ارزیابی نادرست طراحان سیاست خارجی شوروی از حکومت رضاخان و روشی که نسبت به آن حکومت از طرف دولت شوروی در پیش گرفته شد در تفرقه و اضمحلال نیروهای متمدنی داخلی اثرات انکارناپذیری بر جای گذاشت.

دولت شوروی از همان آغاز قدرت یافتن رضاخان از او به عنوان «تبلور آرزوهای بورژوازی ملی ایران» و از نقش «آزادگرانه» کودتای وی دفاع نموده و به تقویت و تحکیم حکومت رضاخان پرداخت. و با وجود اینکه حزب کمونیست ایران در قطعنامه دومین کنگره حزبی^۲ با اتکاء به انبوه مدارک و واقعیات نقش «ملی - آزادگرانه» حکومت رضاشاه را رد نموده ماهیت استعمارگرانه آن را افشا کرد، جانبداری حکومت شوروی از رضاشاه تا سرکوب نیروهای متمدنی کشور ادامه یافت.

ولی صحنه‌سازیها و عوامفریبیهای رضاشاه مدت مدیدی به طول نینجامید. وی با سرکوب ساختن آزادیخواهان و سازمانهای متمدنی، تجاوز به آزادیهای فردی و اجتماعی، دخالت در انتخابات مجلس شورای ملی و محروم ساختن مردم از انتخابات آزاد نمایندگان خود چهره واقعی خودش را

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۲۰۵ به تاریخ ۲۷/۸/۲۰.

۲. دومین کنگره حزب کمونیست ایران به قلم آ. سلطانزاده به نقل از کتاب اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد چهارم، صفحه ۱۱۶، انتشارات مزدک.

نشان داد.

... معروف است که بعد از خاتمه انتخابات دوره هفتم مرحوم مدرس از رئیس شهربانی وقت پرسید که در دوره ششم من قریب چهارده هزار رأی داشتم. در این دوره اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأی که من به خودم دادم کجا رفت؟^۱

بتدریج رضاشاه به دیکتاتور قهاری مبدل گردید که آزادی و حقوق اجتماعی، عقیده و مذهب، مال و امنیت، عفت و آسایش مردم ایران را ملعبه دست خود قرار داد. با تصرف اموال و املاک مردم بزرگترین مالک ایران شد و تمام چرخهای حیاتی کشور را در جهت تأمین منافع شخصی خود به حرکت در آورد و سراسر کشور به زندان تاریکی بدل گشت که در آن هر صدای مخالفی با دستهای جنایتکار دیکتاتور و عمالش خفه می شد. حتی هر سوءظن بی موردی می توانست خانواده ای را متلاشی کند. مثلاً دادستان قوچان را بدون اعلام اتهام و بی قرار توقیف بدان جهت در زندان افکند که «می گفتند نامه ای از قوچان برای رضاشاه رفته بود که از ظلم و تعدیهایی که در قوچان به مردم وارد می آید در آن گله و شکایت می شد!؟»

عجب در این است که به جای رسیدگی در اطراف آن نامه و جلوگیری از عدوان در مقام تعقیب نویسنده بر آمدند و عجبتر آنکه چون نویسنده را نیافتند دادستان قوچان را توقیف کردند و این جوان بیگناه در زندان بود تا در شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید.^۲

در زندان «غار وزراء» به عنوان آخرین منزل محکوم، «اتاق قبالة» برای امضای قبالة و فروش املاک کسانی که حاضر نبودند آنها را دو دستی به «شاهنشاه عظیم الشان» تقدیم دارند، «در علیم الدوله» برای کسانی که آمپول هوای پزشک احمدی در انتظارشان بود و سلولهای پر از شپش آلوده به تیفوس جهت فراهم کردن مرگی «کاملاً طبیعی» برای آزادمردان آماده بود. می گویند وقتی زندانیان جان سخت از شر این فشارها جانی بدر می بردند و به عرض شاه می رساندند، می گفت: «مگر هنوز او زنده است؟ ده سال کافی برای مردن او نیست؟ مگر مهمانخانه ساخته ام؟»^۳ و این هم خبری تحت عنوان «کشف آثار دیکتاتوری» از شماره ۵۳-۱۲/۱۰/۲۰ ستاره هفتگی:

چندی قبل در عمارتی که تا سه ماه پیش در اجاره بهداری شهربانی در خیابان سوم اسفند بود بقایایی از اسکلت انسانی که مربوط به سه نفر می باشد در یکی از باغچه ها پیدا کردند. این بقایا استخوانهای که بوده است؟ چرا در آنجا چنین چیزی پیدا گردید؟ مگر بهداری شهربانی در عین حال قبرستان معصومین هم بوده است؟ آیا این بقایای استخوانهای فرخی و امثال اوست که در آن محل نابودشان می کردند و برای اختفای جنایات در باغچه دفن می نمودند؟ معلوم می شود که اداره بهداری شهربانی سابق یک نوع اداره متوفیات مخفی بیش نبوده است. قضیه فعلاً در دادرسی تهران شعبه هفت بازپرسی زیر رسیدگی است.

۱. سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۳۲، از نطق دکتر مصدق در مجلس ۲۲/۱۲/۱۶.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۲۰۴ به تاریخ ۲۶/۸/۲۰، به قلم عمیدی نوری.

۳. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۷۰-۲۰/۷/۲۰، سرمقاله به قلم گوشه گیر.

از طرف دیگر به علت کثرت تبعیدشدگان و لزوم امضای روزانه دفاتر در شهربانیها دولت مردم را مجبور می ساخت که جهت مسافرت از شهری به شهر دیگر در داخل کشور پروانه مسافرت دریافت دارند. اینک آگهی مربوط به لغو پروانه مسافرت پس از سقوط رضاشاه از روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۲۹ به تاریخ ۲۰/۷/۳:

آگهی از طرف اداره کل شهربانی

برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانه مسافرت از طرف اداره کل شهربانی ملغی شده است و مردم می توانند بدون پروانه در داخل کشور مسافرت نمایند. پاسهای جاده های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه مسافرین تأسیس شده بود از امروز برچیده شد.

کفیل اداره شهربانی^۱

جهت جلوگیری از ارسال نامه هایی که احیاناً آسایش دیکتاتور را بر هم زند بازرسان مخصوصی در کنار صندوقهای پست و ادارات پست گمارده بودند تا حتی امکان تظلم موجود نباشد. خبر مربوط به برداشتن مأمورین سانسور نامه ها در ادارات پست و صندوقهای پست خود به قدر کافی گویاست:

چون از سابق مأمورین مخصوصی برای بازرسی مراسلات پستی در هر یک از کلانتریها جنب صندوقهای پست گذاشته شده بود که پاکتهای ارسالی را موقع انداختن به صندوق بازرسی می نمودند و این کار اسباب زحمت عامه شده بود از طرف اداره کل شهربانی برای رفع این مزاحمت از عامه مردم از روز گذشته دستور داده شد که این بازرسی موقوف و مأمورین از نقاط مزبور برداشته شدند.^۲

ما نمی گوییم که رضاشاه برای ایران هیچ کاری انجام نداد. وی در سالهای اول حکومت خود اقداماتی به عمل آورد که به ظاهر تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را منظور داشت اما در باطن جز رفورمها و مانورهایی جهت فریب و اغفال نیروهای ملی و مترقی ایران نبوده و با سیاست استعماری جدید انگلستان نیز هیچ گونه مبیعتی نداشت. از جمله این اقدامات اخراج مستشاران انگلیسی از ارتش و ادارات دولتی، برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک با دولت شوروی، مبارزه با تمایلات تجزیه طلبی خوانین و سران عشایر، برقراری اصول جدید اداری و سیاست مرکزیت، تنظیم سیستم پولی و اقتصادی، ایجاد مدارس و دانشگاهها، تشکیل ارتش منظم، راه سازی و ایجاد صنایع کوچک ملی را می توان نام برد.

ولی به قول عمیدی نوری مدیر روزنامه داد:

گرچه وی زحمت زیاد کشید که ایران را به ظاهر کشوری مترقی جلوه دهد، اما در برابر تبهکاریهای

۱. روزنامه ایران شماره ۶۶۸۳ به تاریخ ۲۰/۷/۴.

۲. شماره ۴۶۶۰ مورخه ۲۰/۷/۳ اطلاعات روزانه.

او خدمات او خیلی ناچیز است و کفه زشتکاریهایش به مراتب می‌چرید. حکومت زور و ترور مردم را به روز سیاه نشانید. هر چه داشتند از دست دادند.

مردم روشنفکر و دانا یا کناره‌گیری نمودند یا در گوشه‌های زندان جان سپردند. فساد اخلاق عجیبی در کشور پدیدار شد و بنایی که بنیادش بر آب بود رضاخان شب و روز رنگ و روغن می‌زد... این مسلم بود که عاقبت روزی این بنا فرو خواهد نشست و ناپایداری این دستگاه هویدا خواهد شد.^۱

اینک با نقل قسمتهایی از سلسله مقالات پر مغز ارسلان خلعتبری در روزنامه ستاره تحت عنوان «رفع اشتباه یا دفاع از آزادی» این قسمت را به پایان می‌بریم:

پس از خاتمه جنگ (اول جهانی) اوضاع دگرگون گردید و ... ایران روابط جدیدی با همسایگان خود و دول دیگر شروع نمود. بهترین فرصت برای اصلاح و ترقی پیش آمد و مردم با حسن نیت دور شاه سابق جمع شدند زیرا طالب اصلاحات بودند. اما هزار افسوس که او نفع شخصی خود را بر نفع مردم ترجیح داد و برای همیشه به مردم این کشور فهماند که دیکتاتوری بلای جامعه است و باید حکومت به دست مردم باشد و فریب دیکتاتور را نباید خورد. مسلم است در این بیست سال کارهایی صورت گرفته که در جای خود مهم است.

آیا تصور می‌کنید اگر آن شاه سابق نبود این کارها صورت نمی‌گرفت. اوضاع بین‌المللی بعد از جنگ نه فقط به کشور ما بلکه به همه کشورهای کوچک فرصت ترقی و پیشرفت داد. هر کشوری به تناسب موقعیت و توانایی خود ترقی کرده است.

اگر آن روز شاه سابق را به سلطنت بر نمی‌گزیدیم تصور می‌کنید خدمت نظام وظیفه در ایران مستقر نمی‌شد، راههای شوسه ساخته نمی‌شدند، بانک ملی تأسیس نمی‌گردید، تلگراف بی‌سیم و رادیو به این کشور نمی‌آمد، تکلیف ایلات بالاخره معلوم نمی‌شد، اختیار اسکناس به دست بانک شاهنشاهی باقی می‌ماند، کاپیتولاسیون الغاء نمی‌گردید (آیا در الغاء کاپیتولاسیون جز این بود که دول حسن نیت داشتند و الا مگر ما قدرت فوق‌العاده داشتیم که به آنها عقیده خود را تحمیل کنیم) کارخانه وارد نمی‌کردیم؟ (کارخانه بیش از آنچه در کشور هست وارد می‌کردیم و کارخانه‌های نخ و چیت و چوب و پارچه و حریربافی و غیره در انحصار شاه نمی‌شد).

آیا تصور می‌کنید که اگر شاه سابق اجازه می‌داد وکلاء مجلس آزاد باشند، قوانینی که با شور حقیقی آنها می‌گذشت به مراتب بهتر از قوانین فعلی نمی‌شد؟ اگر می‌گذاشت صاحب‌منصبان قشون نظر در اداره کردن قشون داشته باشند، قشون به طرز بهتری اداره نمی‌گردید؟

... آیا افراد کارآزموده و فکور ملت ما نمی‌فهمیدند که بانک کشاورزی مفید است، اولین فکرشان این نمی‌شد که بایستی در کشور دانشگاه بزرگی باشد، به فکر نمی‌افتادند که راهها باید امن باشد، نمی‌دانستند باید مدارس را زیاد نمود، محصل به اروپا فرستاد؟

اگر این اصلاحات در لوای حکومت ملی صورت می‌گرفت دارای اساسی هم می‌شد زیرا فکر نفع شخصی دیگر در آن راه نمی‌یافت. برای برنج انحصار درست نمی‌کردند که اولاً کشت برنج در اصفهان و سایر جاها ممنوع شود و ثانیاً کسی که برنج کشور به استثناء مقدار کمی بقیه مال اوست بتواند با

قیمتهای گزاف بی دردرس برنج خود را یکجا بفروشد.

برای پنبه و خیلی چیزهای دیگر به همین جهت انحصار نمی ساختند، به خاطر شرکت حریر بافی چالوس ابریشمهایی را که قبلاً اجازه ورود داشته در انبار توقیف نمی کردند، تثبیت غله، گندم آن شخص را مجبور نمی شد چند برابر قیمت واقعی بخرد و بعد برای جبران خسارت و مافات نانوایان به خاک آره و جو و شن متوسل شوند و چهار پنج سال شن و نمک و جو و خاک آره به مردم بیچاره بدهند. کامیونهای دولتی و شهرداری سنگکشی برای قصور شخصی نمی کرد. مردم آن لباسهای بلند و مختلف را با میل از تنشان بدر می کردند. مگر لباس در روحیه و اخلاق و اصول اصلاحات مدخلیتی دارد. مگر همین ایرانیها نبودند که با قباهای سه چاک دراز و ریش و سبیل به فتح هندوستان هم نائل شدند و آن مصافهای بزرگ را دادند.

گمان می کنید اگر حکومت ملی می شد مردم دست از پاره ای خرافات بر نمی داشتند. مثلاً تعزیه خوانی و آخوندبازیهای بیجا که هیچ ارتباطی به اصول و اساس مذهب نداشت تا حال باقی می ماند؟

آن نسلی که تربیت شده حکومت مشروطه بود به این خرافات و موهومات عقیده نداشت، آن نسل سابق هم به مرور از بین می رفت.

در دوره شاه سابق مقداری از کارها صورت گرفت ولی متأسفانه چون نفع شخصی همیشه غلبه داشت فقط از لحاظ ظاهر فرق کرد، بناهای بزرگ و عمارات قشنگ ساخته شد.

... عمارت شهرانی بسیار مجلل و آبرومند بود اما آن عمارت در آن موقع برای سلب آسایش از مردم بود نه حفظ آن. گفتند که بهداری ترقی و عظمت یافته اما حقیقت جز آن بود که نمایش داده می شد... ارتش بزرگی ایجاد گردید البته همه می دانیم همان طوری که بعضی از آنها به فکر خود بودند عده ای از صاحب منصبان لایق و وطن پرست هم داشتیم ولی متأسفانه تشکیلات اساسی و صحیحی در بین نبود و ما به چشم خود شاهد این قضیه بودیم. یک نفر مخصوصاً وقتی تمام اوقاتش متوجه نفع شخصی خودش باشد چگونه می تواند هم ارتش و هم مالیه و هم صنایع و همه چیز کشور را اداره کند؟

وزارت صنعت و فلاح ایجاد شد اما ببینید کارهایش برای که و برای چه بود؟ این راههای زیادی که برای شمال ساخته شد دقت کنید برای چه منظوری بوده؟

... آیا گمان می کنید تأسیس دانشگاه یا اداره ثبت اسناد و املاک و مؤسسات جدید از آن قبیل فکر خود آن شخص بود؟ کسی که نمی دانست دانشگاه چیست و از اداره ثبت اسناد خبری نداشت چگونه چنین فکری را می داد؟ این افکار از دیگران بود منتهی همه می خواستند همه چیز به نام یک نفر تمام شود و در مقابل آن یک نفر کسی اظهار وجود نکند.

... کسی که تا دو سال قبل از تغییر کلاه به شاپو، به معاون مدعی العموم که در مدرسه امنیه حین تدریس سر برهنه بود می گفت: «مگر اینجا هتل دو فرانس است که سر برهنه هستید» و وزیر وقت مجبور می شد آن مستخدم بیچاره را به مأموریت بوشهر بفرستد که یک نوع تبعیدی باشد چگونه دو سال بعد به فکر خودش دستور می داد که همه باید کلاه و رسم سابق را عوض کنند؟... از آن وقتی که همه چیز در ایران مخصوص یک نفر شد، متصدیان امور دولت بر جان و مال و حیثیت مردم چیره شدند. احترام حقوق فردی از میان رفت. از مال یتیم و پیرزن صرف نظر نشد، وجوه عمومی بی حساب و مؤاخذه صرف هوسهای شخصی شد، نصف مردم تهران از تشنگی سوختند که بادمجانههای فرح آباد

تر و تازه بماند^۱ و در حقیقت ارزش افراد از بادمجان هم کمتر شد، بارهای مردم در میدانهای پایین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی‌بایستی به فروش برود... حتی سیمان را که مورد احتیاج عموم بود همان جاها منحصراً خریداری و بعد سه برابر قیمت خریداری به مردم می‌فروختند. حتی خرید و فروش اتومبیل نیز می‌بایستی نفعی به یکی از آقازاده‌ها بدهد.

... وقتی وقایع اخیر بروز کرد احساسات مردم دیگر حاضر به قبول آن شاه نبود. آن شاه با آن رژیم دیکتاتوری دیگر نمی‌توانست با وجود آن وقایع در برابر احساسات مردم دوام داشته باشد. ... در اثر حادثه (سوم شهریور) دوره خوشی و آسایش یک شخص و عده‌یی که از او استفاده به ضرر مردم می‌کردند خاتمه یافت.

... اگر فعلاً در کشور وقایعی روی می‌دهد که موقتاً باعث نگرانی شده به واسطه سوءسیاست شاه سابق و تعدیات او و عمالش بر مردم و نبودن تشکیلات صحیح هنگام بروز حوادث اخیر بود.

نویسنده در مقایسه دوره رضاشاه با دوران شانزده ساله انقلاب مشروطیت تا آغاز سلطنت پهلوی و در جواب کسانی که آزادی مطبوعات و اجتماعات و انتقاد از کارهای گذشته منافع پلید آنها را دچار مخاطره می‌ساخت می‌نویسد:

... اگر راههای آن موقع (شانزده ساله بعد از انقلاب مشروطیت) امن نبود شخص می‌دانست که با یک دسته دزد طرف است و دزد به نام دزد رسماً مال مردم را در راهها می‌گرفت.

اما در این بیست سال به نام قانون، به دست دفتر اسناد رسمی و مأمورین ثبت اسناد و شهرستانی که هر کدام به نوبه خود حافظ حقوق و اموال مردم بودند مال و هستی مردم را می‌گرفتند و گرنه ممتنع را به زندان می‌انداختند و به سرش آنچه را می‌آوردند که یک ماه و نیم است در جراید می‌خوانید.

... در آن شانزده سال چه وقت شاهزادگان برای تعقیب دختران و زنان حتی به خانه مردم وارد می‌شدند؟... آیا هیچ وزیری یا متهم سیاسی بدون محاکمه و ثبوت تقصیر در زندان کشته شد؟ از طرف شاه کوچکترین تعدی بر جان یا مال مردم به عمل آمد؟

در آن شانزده سال... مردم بدون رسیدگی به تقصیرشان سالها در زندان نمی‌خوابیدند. رئیس دیوان عالی تمیز را به جرم اینکه مستشاران تمیز حکم برائت وزیر بی‌تقصیری را داده‌اند از مقام خود برداشته بیکارش نمی‌کردند.

... در صحن حضرت رضا آن همه نفوس بی‌گناه را به شصت تیر نمی‌بستند و مرده و زنده را روی هم نمی‌ریختند.

همه چیز در کشور فرغ امنیت (اجتماعی) است. اگر امنیت (اجتماعی) باشد، کوچه تنگ خاکی به از خیابان سنگی یا آسفاته است، قاطر لنگ به از اتومبیل لوکس سواری است، عمارت یک طبقه خشتی به از عمارت چهار طبقه سنگی است، لباس بلند بی‌قواره به از لباس تنگ آخرین مد است و چراغ نفتی به از چراغ برقی است.

... آزادی یک حق طبیعی است. این حق طبیعی از ما به وسیله دیکتاتوری گرفته شده، ما که آزادی نداشتیم و مثل یک فرد زنده دارای حقوق اجتماعی نبودیم این مملکت با یک قفس برای ما چه فرقی داشت.

... حکومت جابرانه دیکتاتوری در این بیست سال ما را خفه کرد و کشت و احساسات ما را از بین

۱. طبق نوشته مطبوعات ۴۶ سنگ آب جنوب شهر را بریده و برای زراعت فرح آباد اختصاص داده بودند.

برد و فقط حکومت ملی است که ما را زنده خواهد کرد.
... اکنون که آزادی دوباره به دست آمده به هیچ قیمت نباید از دست داده شود. تنها حافظ این آزادی حکومت ملی است.^۱

سیاست خارجی نزدیکی به آلمان نازی

رضاشاه در آخرین سالهای حکومتش تمایل شدیدی به آلمان نازی پیدا کرد و این تمایل براساس امتیازات و منافعی بود که دولت آلمان در آن هنگام جهت شخص دیکتاتور فراهم می‌کرد و گرنه مردم ایران را از این امر بهره‌ای نبود. از سال ۱۳۱۵ همراه با هرکارخانه‌ای که باز می‌شد دهها و صدها نفر آلمانی به نام کارشناس و متخصص وارد ایران می‌شدند تا با نفوذ در منابع حیاتی و نقاط حساس کشور سلطه اقتصادی و سیاسی خود را توسعه دهند. در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) «لیندنبلات» آلمانی به جای میلسپو مستشار مالی ایران گردید. وی بعدها مدیر بانک ملی ایران شد. کمپانی آلمانی یونکرس در ایران خطوط هوایی دایر کرد.

دولت ایران در همان سال به پیمان ضد شوروی سعدآباد پیوست و در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۹) امتیاز نامه مناطقی را که در مجاورت مرزهای شوروی قرار داشت به مؤسسه هلندی «آلگمن اکسپلوراتس ماچاپای» واگذار نمود. این مؤسسه از انشعابات کنسرسیوم نفتی انگلیس و هلند «رویال دوچ شل» بود و در رأس آن «دتردینک» که یکی از الهام‌بخشندگان مداخله نظامی در شوروی بود قرار داشت.^۲

در حالی که دولت ایران در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۷ میلادی) از امضاء قرارداد بازرگانی با شوروی امتناع ورزید، در همان سال آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را کسب نمود و سهمی معادل ۴۱/۵٪ در این زمینه به خود اختصاص داد و در سالهای ۴۱-۱۹۴۰ میلادی برابر ۱۳۲۰ شمسی سهم آلمان در تجارت خارجی ایران به ۴۵/۵٪ رسید.^۳

در تاریخ هشتم اکتبر ۱۹۳۹ بین آلمان و ایران یک پروتکل محرمانه دربارهٔ صدور ۲۲,۵۰۰ تن پنبه و شش هزار تن پشم از ایران به آلمان به امضاء رسید. در آن ایام این محصولات برای آلمان دارای اهمیت فراوانی بود. چنانچه در اسناد رسمی آلمان هیتلری اعتراف شده است، ایران در آن هنگام برای آلمان یگانه منبعی بود که می‌توانسته مواد استراتژیک نظیر پنبه و پشم را در اختیارش بگذارد. از طرف دیگر آلمانیها که از حرص و ولع سیری‌ناپذیر رضاشاه بخوبی آگاه بودند لذا در مقام استفاده از آن برآمدند. آنها با فروش کارخانه‌های صنعتی به قیمت ارزان و مناسب به شخص رضاشاه و صنعتی نمودن قسمت عمده املاک اختصاصی و همچنین خرید محصول آن املاک مانند پنبه و

۱. روزنامه ستاره از شماره ۱۱۹۳ مورخه ۲۰/۸/۱۵ الی شماره ۱۱۹۸ مورخه ۲۰/۸/۲۰.

۲. تاریخ معاصر ایران، نوشته م. ایوانف چاپ مسکو صفحه ۸۹ سال ۱۹۶۵ متن روسی.

3. *Statistique annuelle du commerce extérieur de l'Iran en 1319*, P. 3.

برنج و امثال آن به قیمتهای فوق العاده خوب و با شرایط رضایتبخش و پرداخت قیمت آنها به لیره طلا، دیکتاتور ایران را کاملاً به خود مجذوب نمودند.

بدین طریق در آستانه جنگ جهانی دوم هر چند که ایران همچنان عرصه تاخت و تاز سیاست استعماری انگلستان بود و دژهای محکمی نظیر شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهی هنوز در دست آن دولت قرار داشت، علی هذا زندگی اقتصادی و سیاسی کشور بیش از پیش تحت تأثیر دولت آلمان نازی درآمد.

آلمانیها در ایجاد و بنای فرودگاهها، راه آهن سرتاسری ایران، کارخانههای اسلحه سازی و مؤسسات صنعتی، نقش درجه اول را به عهده داشتند و کلیه لوازم و تجهیزات مؤسسات مزبور منحصرأ از آلمان وارد می شد. بدیهی است که در اکثر مؤسسات صنعتی، مخابراتی و حمل و نقل کارشناسان آلمانی مستقر بودند و در میان این کارشناسان و مشاوران و همچنین بازرگانان آلمانی، عوامل سرشناس نازی مانند مایر، گاموتا و ایلرس به چشم می خوردند.

ستون پنجم آلمان در ایران

اصطلاح «ستون پنجم» اولین بار در اسپانیا مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب که در مراحل آخر جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹ میلادی) هنگامی که ژنرال فرانکو با چهار ستون به جانب مادرید پیش می راند، اظهار داشت که با چهار ستون از خارج شهر و یک «ستون پنجم» در داخل آن حمله می کند. از آن موقع این اصطلاح در توصیف کسانی به کار رفت که حاضر بودند با نیروی متجاوز به میهن یا کشور اقامتگاه آنها همکاری نمایند.

آلمانیها به ستون پنجم اهمیت بزرگی قائل بودند و در جریان جنگ دوم جهانی از آن استفاده های شایان توجهی بردند. آنها برای تشکیل ستون پنجم در کشورهای مختلف، از روشها و سیاستهای گوناگونی استفاده می کردند: مثلاً در اتریش با استفاده از کسانی که موافق الحاق اتریش به آلمان بودند، ستون پنجمی تشکیل دادند که قبل از اشغال اتریش به وسیله آلمانیها، دولفوس صدراعظم آن کشور را در کاخ صدارت عظمی به قتل رساندند و خبر آن را از ایستگاه رادیو پخش نمودند.

در بعضی از کشورها با دادن وعده و وعیدها و حتی وجه نقد، عمال خود را از میان عناصر ناراضی و یا اشخاص جاه طلب و یا جنایتکاران و دشمنان خلق انتخاب می کردند. به عنوان مثال روسهای سفید مهاجر و تمام کسانی که انقلاب اکتبر به نحوی از انحاء منافع آنان را پایمال کرده بود بالقوه نامزد شرکت در ستون پنجم بودند.

در کشورهای استعمارزده، فاشیسم چهره نجات بخش و ضد استعمار به خود می گرفت تا مبارزان راه استقلال ملی را به خود جلب نماید. مثلاً در خاورمیانه با دادن شعارهایی علیه دولت انگلیس، که قدرت مسلط استعماری آن زمان در این نواحی بود و با بهره گیری از نفرت بحق مردم

نسبت به استعمارگران، حس دوستی و همدردی آنها را برمی‌انگیخت. از آن جمله در ایران، تبلیغات فاشیستی قالب مخصوص خود را داشت، که ذیلاً شمه‌ای از آن را ذکر می‌نماییم: از سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۲ شمسی به بعد، تبلیغات فاشیستی و دفاع از نظریه نژادی و جلوه‌گر ساختن هیتلر به عنوان قهرمانی که به نجات دنیا کمر بسته است، در ایران رواج یافت. نامه ایران باستان به مدیریت سیف آزاد، آدلف هیتلر را به هموطنان ما چنین معرفی می‌کرد:

یکی از بزرگترین مردان نامی دنیا آدلف هیتلر - این مرد دانشمند آریان‌نژاد، نقشه دوپست سالة یهودیها را که بر علیه ملیت دنیا، ناسیونالیسم، خصوصاً آریان‌نژادهای روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پرده جنایتکارانه، با جلوه‌گریهای حیرت‌انگیز و اسامی عجیب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضد کاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه شدن با کارگران و زحمتکشان، برادری و برابری، کمونیستی، اسپراتو و دموکرات داشتند، آن حجاب مهیب را دریده برای دنیای نو روزی نو ایجاد نمود...^۱

و به مناسبت نطق هیتلر در کارخانه زیمنس چنین می‌نوشت:

... ما از صمیم دل پیشرفت و موفقیت هیتلر و تمام ملت آلمان را در پیشرفت مقاصد ملی و انجام خدمات عالی به عالم انسانیت از خداوند متعال تمنا... داریم.^۲

در جواب سؤالی مبنی بر اینکه چرا در تمام شماره‌های روزنامه عکسهای مربوط به آلمان و هیتلر را انتشار می‌دهند این جملات را می‌خوانیم:

... این سؤالی است که اغلب از ما می‌شود و گاهی هم دوستان کتباً این موضوع را می‌پرسند. در اینجا لازم دانستیم جواب سؤال فوق و دلایل خودمان را در این باب اجمالاً خاطر نشان خوانندگان محترم نماییم.

انتشار تصویرهای مربوط به آلمان چند سبب دارد:

۱. موضوع نهضت ملی آلمان و افکار فاشیستی است که مورد توجه ملل متمدن است و از مهمترین وقایع روزانه محسوب می‌شود.
۲. کوشش و جد و جهد امروز آلمان برای بازگشت عظمت دیرین آن مملکت، ایجاد غرور ملی، نفرت از اجنبی و جلوگیری از تقلبات و خیانت‌های اجانب و جهودها در مملکت آلمان است که از این جهات ما هم با آنها دارای مقصود واحد هستیم. مگر اینکه قدری شدت و ضعف یا اختلاف در طرز اجرای فکر بین ما و آنها موجود است...^۳

و علامت صلیب شکسته، به علامت ویژه ایرانیان و کلیه آریان‌زادان، که نشانه خوشبختی و نجات است، مبدل گردید:

۱. نامه ایران باستان، شماره ۲۱، به تاریخ ۱۳۱۲/۴/۸.

۲. همان منبع، شماره ۴۳ - بیست و هفتم آبان‌ماه سال ۱۳۱۲.

۳. نامه ایران باستان، شماره ۱۶ - بیست و هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۲.

این علامتی است که آریانه‌ها، ایرانیان دو هزار سال پیش از مسیح برای خود قرار داده و علامت خوشبختی و نژادی خود شمرده‌اند.

... حقیقتاً جای خوشوقتی است که علامت ایران در دو هزار سال قبل از مسیح، امروز مایه افتخار آلمان (که با ما یک نژاد و یک تیره هستند) شمرده می‌شود.^۱

و بدین ترتیب نه فقط آلمان نازی بلکه مدافعان ایرانی فاشیسم از طرف مردم ایران نیز ندای برتری سر دادند. چنان که همان روزنامه «تحت عنوان ما چرا برتریم؟» چنین نوشت:

... علامت فاتحیت آریا (صلیب شکسته) همه جا آریایی و محترم است چه بر روی کاشیهای مسجد شاه اصفهان و در روی ستونهای دروازه دولت (در تهران) باشد و چه بر روی پرچم آلمان قرار گیرد یا بازوی هیتلر را مزین کند.

جامه سیاه از قدیم خاص نژاد ایرانی بوده است. اگر سایر ملل نیز آن را لباس رسمی قرار داده یا مثلاً فاشیستهای ایتالیا آن را علامت مشخصه خود محسوب نموده‌اند، باید دانست که مطابق اصل مسلم تاریخ این یک فکر ایرانی بوده است که پدر تمام ملل متمدنه آریا است.^۲

این وسوسه‌ها در افکار عمومی مردم ایران بی‌اثر نبود زیرا خاطره زورگوییهای دو همسایه قدرتمند و خصوصاً قرارداد ۱۹۰۷ و سازش دولتهای انگلستان و روسیه تزاری بر سر تقسیم ایران این اندیشه را در ذهن مردم ما بیدار کرده بود که نیروی سومی را به یاری طلبند تا از این طریق ناتوانی خود را در برابر دو قدرت بزرگ جبران نمایند. لذا این تبلیغات چنین رؤیایی را نیرو می‌بخشید و جانبداری افکار عمومی مردم ایران را از آلمان هیتلری برمی‌انگیخت.

ولی مردم ایران از انگیزه‌های نیرومندی که آلمان هیتلری را به سوی ایران می‌کشاند بی‌اطلاع بود و دولت وقت نیز این بی‌اطلاعی را دامن می‌زد و در کتمان حقایق می‌کوشید.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که آلمان هیتلری بعد از قطع امید از خاورمیانه و از آن جمله ایران، مردم ما را که آن همه در آریان‌نژاد بودنش داد سخن داده بودند جزو نژاد پست قرار داد و با ایرانیان مقیم آلمان رفتاری نمود که ذیلاً می‌خوانید:

در این بین اداره نژاد حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان ملتهای جهان را از نظر نژادی طبقه‌بندی کرده و ملتهای خاوری را به استثنای ژاپن در ردیفهای پست گذاشته بود.

ازدواج دختران آلمانی با ایرانیان قذغن شده بود، حتی کسانی که اولاد پیدا کرده بودند نمی‌توانستند با نامزد خود ازدواج کنند... به کلیه دبستانهای دخترانه متحدالمال صادر گشت که از معاشرت با خاوریان خودداری کنند... وگرنه به بازداشتگاه‌های تأدیبی فرستاده خواهند شد. در خیابان کورفورسندام و کافه‌های برلن هر ایرانی که حتی با زن خود دیده می‌شد مورد حمله قرار می‌گرفت.^۳

۱. نامه ایران باستان، شماره ۲۸ - بیست و یکم مرداد ۱۳۱۲.

۲. همان منبع، شماره ۳۵ - بیست و دوم مهرماه ۱۳۱۲.

۳. از مقاله «خاکسترگرم» به قلم بهرام شاه‌رخ، روزنامه مرد امروز، شماره ۱۳۹.

در ایران ستون پنجم آلمان نازی را عده‌ای از افراد ورزیده و فعال آلمانی که تحت عناوین کارشناس فنی، مشاور و بازرگانان وارد ایران شده بودند به اضافه طرفداران ایرانی آنها تشکیل می‌دادند.

برابر اسناد سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا، این وزارتخانه جهت کسب اطلاع موثق از صحت و سقم وجود ستون پنجم آلمان نازی در ایران در تاریخ دوم مردادماه سال ۱۳۲۰ (۲۴ ژوئیه ۱۹۴۱) به وزیر مختار خود چنین می‌نویسد:

... وزارت خارجه علاقه‌مند است که شما به سعی و اهتمام خود برای به دست آوردن اطلاعات موثق و قطعی و مشخصی درباره خصوصیات و وسعت دامنه فعالیت شایعه وجود ستون پنجم آلمان در ایران ادامه دهید و تعیین نمایید دولت ایران برای جلوگیری از این فعالیتها چه اقداماتی به عمل آورده است.

ولز^۱

وزیر مختار آمریکا در ایران دریفوس، در تاریخ سی‌ام مرداد ۱۳۲۰ (۲۱ اوت ۱۹۴۱) گزارش ذیل را در جواب نامه مذکور به وزارت خارجه آمریکا ارسال می‌دارد:

«... این سفارت حقایق قابل اعتماد زیر را به دست آورده است:

در ایران دو هزار الی دو هزار و پانصد نفر آلمانی که شامل خانواده‌های آنها نیز می‌باشند وجود دارد - یک هزار نفر از آنها شاید سرپرست خانواده باشند و از آنها هفتصد نفر در استخدام دولت می‌باشند. از این عده هیچ کدام جهانگرد نیست و یا تازه وارد نشده است. غالب آنها مشاغل قانونی دارند. اگر چه معدودی از آنها تحت عنوان استخدام از طرف مؤسسات تجاری آلمانی مشغول تبلیغات و کارهای سازمانی می‌باشند.

فعالیت‌های ستون پنجم از سفارت آلمان اداره می‌گردد. دو نفر از رهبران آنها مایر و کاموتا از افراد سپاه طوفان می‌باشند و شغل پر مسئولیت در شرکت شنکرس دارند.

تبلیغات اکثراً به وسیله «ایلس» باستان‌شناس که مدتهای مدیدی است در ایران زندگی می‌کند اداره می‌گردد. هم اوست که یکی از مؤلفان و طراحان تبلیغات آلمانی در خاور نزدیک می‌باشد. آلمانیها در نقاط حساس سوق‌الجیشی، در ایستگاه رادیو و خطوط آهن و خدمات عمومی دیگر قرار گرفته و به عنوان نمایندگان سازمانهای تجارتی مانند شرکت شنکرس و شرکت فروستال در سراسر کشور پخش شده‌اند. بنابراین در تمام سرویسهای مهم عمومی و در تمام نقاط ایران عمال آلمانی وجود دارند. مرکز سازمان آنها در یک باشگاه آلمانی در تهران به نام خانه قهوه‌ای (برون هوس) است. این باشگاه سابقاً مرکز تمرینهای نظامی و تمرینهای نشانه‌گیری بود. ولی مقامات ایرانی از آنها جلوگیری به عمل آوردند. سازمان مزبور گفته می‌شود فعال و توانا و دارای انضباط و دیسیپلین است و هر یک از افراد آن برای وظایف خویش که انجام خرابکاری و یا در صورت حمله به ایران کمک به نیروهای آلمانی است خوب تربیت شده و تعلیم یافته‌اند.

یک آمریکایی مجرب که کارشناس رادیو است و برای دولت ایران اسباب و ادوات رادیویی نصب

۱. اسناد مهم سیاسی از وقایع شهریور ۱۳۲۰، بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۵.

می‌کند اطمینان حاصل کرده است که آلمانی‌هایی که در ایستگاه رادیوی دولتی مشغول کار می‌باشند اسباب و لوازم مخصوصی برقرار کرده و آن وسایل را برای اداره کردن امواج پارازیت ناشی از برلن و متوجه ساختن آن امواج به سوی برنامه‌های رادیویی متفقین در سراسر این ناحیه بکار می‌برند. این مطلب تازه به اطلاع وزیر مختار انگلیس رسانیده شد و او تاکنون از این مطلب اطلاعی حاصل نکرده بود...

دریغوس^۱

مایر، که نام وی در گزارش فوق ذکر گردیده، عضو مورد اعتماد گروه «اس اس» آلمان و فردی به غایت کاری و زبردست بود که ریاست جاسوسان آلمانی را در ایران به عهده داشت. وی به سمت نمایندگی کمپانیهای تجارتي و بیمه آلمان در تمام ادارات و وزارتخانه‌ها و نقاط حساس و حیاتی کشور رفت و آمد داشت.

به علاوه استفاده از پول و تملق در برابر رضاشاه و فراهم ساختن سایر وسایل سرگرمی برای درباریان و خصوصاً علیرضا پهلوی به اضافه دوستی و آشنایی او با رجال کشور و عناصر ذینفوذ، وی را در وصول به مقاصد خود یاری می‌نمود.

در مورد طرفداران ایرانی ستون پنجم نازی رشته سخن را به دست بهرام شاهرخ سخنگوی مشهور رادیوی برلین می‌سپاریم:

در سال ۱۳۱۹ ... هر فن هتیک، رئیس اداره شرق وزارت خارجه آلمان ... روزی به من گفت در موضوع محرمانه‌ای لازم است با شما مشورت کنم: چند ماه پیش شخصی از تهران به اینجا آمد و اظهار داشت که کمیته سری و مخفی از اشخاص متنفذ و مقتدر در تهران تشکیل شده که می‌خواهند و می‌توانند کودتا کرده و زمام امور را به دست گیرند ولی اصرار دارند قبلاً دولت آلمان به آنان اطمینان بدهد که در صورت بروز اشکالاتی پس از چنین کودتایی مساعدت لازمه را به ایشان بنماید. البته ما نمی‌توانستیم به او بگوییم که دولت آلمان با برکنار شدن رضاشاه موافق نیست. ولی در عین حال هم چون هنوز اطمینان کامل به سیاست دولت ایران نداریم مایل هستیم بدانیم اگر روزی تصمیم به تغییراتی در ایران بگیریم به نظر شما در تهران قابل اجرا و عمل خواهد بود؟

کمی فکر کرده و پاسخ دادم که این موضوع بسته به اشخاصی است که چنین کمیته‌ای را تشکیل داده باشند.^۲

در اواسط سال ۱۳۱۹ نماینده مخصوص کمیته سری تهران دوباره وارد برلن شد.

وی حسینعلی قراگوزلو (فتح السلطنه) بود. فن هتیک، از قراگوزلو پرسید از تهران چه خبر با خود آورده‌اید؟

... قراگوزلو پاسخ داد که اوضاع خوب نیست و نارضایتی مردم به منتهای شدت رسیده به طوری که ممکن است منجر به پیش‌آمدهای ناگواری گردد. محافل سیاسی نگرانند که در صورت چنین پیش‌آمدهایی اختیار کار از دست برود و به زیان ایران تمام شود. فن هتیک پرسید چه می‌شود کرد؟

۱. اسناد وزارت خارجه آمریکا - بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۹.

۲. مقاله «خاکستر گرم» شماره ۱۳۲ مورخه ۲۶/۱۰/۱۲، روزنامه مرد امروز.

قراگوزلو پاسخ داد دوستان ما معتقدند که تا دیر نشده بایستی تحولی بوجود آورد که آینده را تأمین کند و گمان دارند اگر کودتایی شود و زمام امور به دست اشخاص با فکر بیفتد می‌توان هنوز امیدوار بود. من پرسیدم دوستان شما چه اشخاصی هستند؟

قراگوزلو پاسخ داد من به نمایندگی از طرف یک کمیته سری آمده‌ام. که در رأس آن یکی از بافکرترین سیاستمداران ایران قرار دارد که مدتهاست در ظاهر از میدان سیاست خارج است. گفتم برای کودتا فقط فکر و نقشه کافی نیست. چگونه خواهید توانست نقشه خود را عملی کنید؟ پاسخ داد در این کمیته دو تن از سران ارتش عضویت دارند و نقشه انجام آن کاملاً طرح شده است. فن هنتیک اظهار داشت واضحتر صحبت کنید تا بتوان به نتیجه رسید.

قراگوزلو پاسخ داد در صورتی که دولت آلمان شرایط ما را بپذیرد در نظر گرفته شده یک شب در تهران به وسیله افسرانی که در گارد سلطنتی رخنه خواهند کرد رضاشاه را توقیف و زمام امور را به دست گیرند. فن هنتیک پرسید شرایط کمیته سری چیست؟

قراگوزلو گفت که البته ما نسبت به واکنش دولتهای انگلیس و جماهیر شوروی در مقابل چنین تحولی نگران هستیم وگرنه تا به حال اقدام لازمه را کرده بودیم. کمیته سری تهران اطمینان می‌خواهد که دولت شوروی رعایت دوستی و حقوق ایران را بنماید و به بهانه پیمان ۱۹۲۱ وارد ایران نشود. اگر از روش (آن) دولت اطمینان داشته باشیم خود ما خواهیم توانست با سیاست انگلستان مواجه شویم. چون روابط بین دولتهای آلمان و جماهیر شوروی دوستانه است تصور می‌کنیم که دولت آلمان می‌تواند در مورد ایران با جماهیر شوروی توافق نظر و برای ما اطمینان لازمه را تأمین کند. در آن صورت دولت آینده حاضر خواهد بود همکاری بسیار نزدیک با دولت آلمان بنماید و حتی اگر انگلستان روش خصمانه‌ای پیش گیرد به آن جواب متقابل بدهد...

وزیر خارجه با پیشنهاد کمیته سری تهران روی موافق نشان نداد ولی محافل ارتش با دقت بیشتری آن را مورد توجه قرار دادند.

... در این موقع کنت شولنبرگ که سابقاً وزیر مختار آلمان در تهران و در این اوقات سفیر کبیر آلمان در مسکو بود برای گزارشی به برلن آمده بود. بدون اینکه تصمیم وزیر خارجه آلمان نسبت به پیشنهاد کمیته سری تهران تغییری کرده باشد موافقت شد که مع هذا کنت شولنبرگ در مراجعت به مسکو نظریات دولت شوروی را نسبت به ایران کسب کند. کنت شولنبرگ پس از دو سه هفته به برلن برگشت و گزارش داد که در نخستین ملاقات با مولوتف موضوع ایران را به میان گذاشته بود. مولوتف خندیده و به شولنبرگ پاسخ داده بود که دولت شوروی نظر سوئی به ایران ندارد و سیاست جاری خود را تعقیب خواهد کرد. کنت شولنبرگ به من گفت که رابطه خودش با مولوتف بسیار دوستانه است و می‌تواند این اظهارات او را قبول کند ولی اگر تحولات احتمالی لزوم مداخله‌ای را ایجاب نماید نمی‌توان امروز روش قطعی دولت شوروی را پیش‌بینی کند.

... به هر حال اظهارات مولوتف به شولنبرگ و پشتیبانی او و ارتش و فن هنتیک برای جلب موافقت وزیر امور خارجه با پیشنهاد کمیته سری تهران کافی نبود. فقط ریین تروپ موافقت کرد جواب قطعی به تهران داده نشود تا جریان سیاست ایران روشنتر گردد.

... با شروع جنگ روسیه موضوع ایران اهمیت بیشتری یافت و مذاکرات بین رضاشاه و وزیر مختار آلمان تسریع می‌شد...^۱

۱. مقاله «خاکستر گرم» به قلم بهرام شاه‌رخ، شماره ۱۳۶ - مورخه ۲۶/۱۱/۳ روزنامه مرد امروز.

سپس می نویسد:

... موافقت شد که پیک ویژه‌ای با پیام دولت آلمان به تهران عزیمت کند. در این پیام تذکر داده شده بود که در تابستان ارتش آلمان به مرز ایران خواهد رسید و دولت آلمان انتظار دارد کمیته سری مزبور اقدامات لازمه را برای کمک به آلمان در داخله ایران بنماید. ... پیام بر روی دو فیلم ریز که اندازه آن تقریباً سه میلیمتر مربع بود عکس برداری شد. پنهان ساختن چنین فیلمهای کوچکی مشکل نبود و پیک ویژه سالم به تهران رسید و پیام را به رئیس کمیته سری تسلیم کرد. کمیته سری هنوز در آن موقع متحد بود و مقامات حساس کشور را در اختیار داشت. ... پیک ویژه در تهران به مایر پیوست و یکی از ارکان مهم ستون پنجم شد و حتی تا چندی پس از رفتاری مایر فرستنده بختیاری را با دو نفر آلمانی دیگر اداره می کرد.^۱

سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان وظیفه داشت که با کمک و راهنمایی همکاران ایرانی اش در جنوب کشور فرودگاههای متعددی بوجود آورد، مؤسسات نفتی خوزستان را منهدم سازد و به محض رسیدن نیروهای نظامی به مرزهای ایران از طریق قفقاز، قدرت دولتی را در کشور ما به دست گرفته، ایران را متحد جنگی آلمان نماید.

گرچه اشغال ایران به وسیله متفقین در سال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ میلادی)، مانع از آن گردید که مقاصد آنها به مرحله اجرا در آید، ولی سازمان مزبور را از تعقیب هدفهای خود منصرف نساخت. مایر، گاموتا و شولتسه که رهبری عملیات را به عهده داشتند به پناهگاه ها خزیدند تا نقشه های خود را به دست همکاران ایرانی شان انجام دهند.

روزنامه دیلی نیوز راجع به این مطلب توضیحات ذیل را دارد:

... در ژانویه ۱۹۴۲ (دی ماه ۱۳۲۰) یک دسته از امراء ارتش ایران با فرانتس مایر تماس گرفته از او خواستند تا مرکز مقاومتی علیه متفقین در ایران بوجود آورند. مایر موفق شد تشکیلاتی به نام «نهضت ملیون ایران» ایجاد نماید. شولتسه به وسیله حبیب الله نوبخت نماینده مجلس به میان ایل قشقایی برده شد تا آنان را بشوراند و مایر در اصفهان با سرلشکر فضل الله زاهدی فرمانده لشکر اصفهان مذاکره کرده و به او وعده ریاست جمهوری ایران را داد تا قیام کند زاهدی قول داد که بعد از سقوط استالینگراد به این کار اقدام خواهد کرد.^۲

لکن قبل از عملی شدن این نقشه، مخفی گاه مایر در اصفهان شناخته شد و اسنادی که در اختیار او بود به دست متفقین افتاد ولی خود وی موفق به فرار گردید. متفقین با استفاده از اسناد به دست آمده، عده ای از همکاران ایرانی مایر را شناختند و از آن جمله سرلشکر زاهدی را دستگیر نموده به فلسطین بردند.

در سی ام آوریل ۱۹۴۳ (دهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۲) شش نفر آلمانی در نزدیکی دریای شور قم با چتر نجات پیاده شدند و پول و اسلحه برای مایر آوردند. دسته دوم چتربازان روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۳

۱. همان منبع، شماره ۱۳۹.

۲. تهران مصور، شماره ۱۲۷۹ - مورخه ۴۷/۱/۲، «مأمور مخفی هیتلر در ایران» نوشته اسماعیل رائین.

(۲۴ تیرماه ۱۳۲۲) در میان ایل قشقایی فرود آمد.

سران ایل قشقایی در انتظار سقوط استالینگراد بودند تا اقدامات مسلحانه خود را آغاز نمایند. ولی نقشه‌های سازمان جاسوسی و خرابکاری مایر اجرا نشد و خود وی روز پانزدهم اوت ۱۹۴۳ (۲۴ مرداد ۱۳۲۲) دستگیر گردید. مایر پس از دستگیری اسرار سازمان جاسوسی آلمان در ایران را فاش ساخته همکاران خود را معرفی نمود و موجب دستگیری عده زیادی از ایرانیان گردید. سران ایل قشقایی نیز پس از شکست استالینگراد و نومیدی از پیروزی آلمان، در تابستان ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) شولتسه و سایرین را خود توقیف نموده به انگلیسیها تسلیم کردند. اینک اعلامیه وزارت کشور را درباره ستون پنجم آلمان در ایران ذیلاً نقل می‌کنیم:

به استحضار عموم می‌رساند که اخیراً یک سازمان آلمانی به منظور جاسوسی و ایجاد اختلال که به شعب مختلفه تقسیم و در رأس آن عمال آلمانی که به طور غیرقانونی در ایران سکنی داشته‌اند قرار گرفته بودند، کشف گردیده و معلوم شده است که این سازمان درصدد تهیه شورش و اقدامات مسلحانه بر علیه دولت بوده و نیز می‌خواسته‌اند پلها و تونلهای خطوط آهن را خراب و ارتباطات نقلیه را مقطوع سازند تا از حمل کالاهای نظامی متفقین ممانعت به عمل آمده و همچنین وسایل حمل و نقل مواد مورد احتیاج ایران را مختل سازند و بالتبجه در اوضاع کشور ناامنی ایجاد و مناسبات همکاری بین ایران و متفقین را بر هم زنند. متأسفانه عده‌ای از ایرانیان مظنون می‌باشند که در این اعمال شرکت داشته و با عمال آلمانی همکاری نموده‌اند. بنابراین از لحاظ حفظ مصالح کشور و تعهدی که دولت ایران در اجرای پیمان اتحاد دارد، در بازداشت آنها اقدام به عمل آمده تا مورد بازجویی قرار گیرند. از اشخاصی که اطلاعات راجع به فعالیت سازمان نامبرده یا محلی که آلمانیها در آنجا از تعقیب مصون مانده‌اند داشته باشند تمنا می‌شود اداره کل شهربانی را مطلع سازند.

شماره آگهی ۱۴۳۶ - تدین وزیر کشور^۱

سپس وزارت کشور نتیجه بازجویی از ایرانیان مظنون به همکاری با سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان را به شرح زیر به اطلاع عموم رسانید:

«اعلامیه وزارت کشور راجع به عملیات ستون پنجم آلمان در ایران

خلاصه گزارشی که مأمورین بازجویی راجع به آقایان سیدابوالقاسم کاشانی و نوبخت به هیئت دولت تقدیم داشته‌اند:

حبیب‌الله نوبخت اظهار داشته است که اندکی قبل از حرکت هیئت سیاسی ژاپن از ایران وزیر مختار ژاپن به مشارالیه می‌گوید که بعد از وقایع شهریور یک نفر آلمانی در ایران باقیمانده است. بعداً موقعی که فرانتس مایر را با محمد حسین حسام وزیری و حسین نیوندی در منزل شخص اخیرالذکر در خیابان شاهپور ملاقات می‌کند، ملتفت می‌شود که او همان آلمانی مذکور است. اولین مذاکرات سیاسی را که نوبخت اعتراف کرده است با دسته مایر نموده در یک یا دو هفته بعد در منزل سیدنقیب‌زاده مشایخ بوده است.

مشارالیه اظهار داشته است که فرانتس مایر و محمد حسین حسام وزیری و سید ابوالقاسم کاشانی و احمد نامدار (نماینده سر لشکر زاهدی) در آنجا حضور داشته و در باب تأسیس یک انجمن جدیدی به نام حزب ملی مذاکراتی کرده‌اند. نویخت چند جلسه دیگر هم با حسام وزیری و مایر ملاقات نموده و اطلاع حاصل می‌نماید که یکی از همکاران آلمانی مایر موسوم به برتولد شولتسه که در نیروی هوایی آلمان سرگرد بوده قرار است که برای ملحق شدن به ایل قشقایی حرکت نماید. نویخت اعتراف می‌نماید که در این مسافرت به اتفاق مشارالیه بوده و موقعی که به مقصد می‌رسند شولتسه یک دستگاه رادیو فرستنده که همراه خود آورده بود ارائه می‌دهد. در مراجعت نویخت همواره با مایر در تماس بوده تا اینکه مجدداً به جنوب می‌رود.

موقعی که از این مسافرت مراجعت می‌نموده در اصفهان از کیفیت نزاع یک نفر آلمانی با همکار ارمنی خود و اینکه یک چمدان پر از اسناد به تصرف متفقین در آمده و سرلشکر زاهدی هم دستگیر شده است، اطلاع حاصل می‌کند. چون می‌دانسته که مایر روابطی با زاهدی داشته ملتفت می‌شود که آلمانی مزبور همان مایر است. با نگرانی از این واقعه موقعی که حسام وزیری مشارالیه را مجدداً در تهران می‌بیند و به او می‌گویند که مایر موفق شده است که به مرکز فرار نماید، دعوت وزیری را برای ملاقات مجدد با مایر می‌پذیرد.

در این ملاقات که در یک اتومبیل سر بسته در دروازه دوشان تپه صورت می‌گیرد، مایر و نویخت موضوع ورود چتربازان آلمانی را که در سیاه کوه و در حدود قشقایی پیاده شده بودند مورد مذاکره قرار می‌دهند. مایر به نویخت اطلاع می‌دهد که قصد دارد بعضی از این چتربازان را نزد ایل بختیاری اعزام دارد. تا دستگیر شدن مایر در اوت ۱۹۴۳ نویخت با مایر در تماس بوده و اظهارات مشارالیه کاشف از دخالت عده‌ای است در همدستی با مایر، منجمله آقای سید ابوالقاسم کاشانی و بعضی از بازداشت شدگانی که در بازداشتگاه دولت شاهنشاهی ایران می‌باشند.

آقای سید ابوالقاسم کاشانی اعتراف نموده که نامه‌ای که حال در تصرف مقامات متفقین است به رشید عالی گیلانی و مفتی اورشلیم هنگامی که نامبردگان مقیم برلن بوده، نوشته و با تصریح به وحدت مقصد، ضمن نامه مذکور مشارالیه به آنها اطمینان داده که مشغول ترتیب امر بوده و حاضر است قاصد مخفی برای ارتباط فی‌مابین اعزام داشته و مطالب آنها را انجام دهد. این نامه با ترجمه آلمانی آن جزو اسناد اصفهان است که نویخت به آن اشاره نموده و منضم به نامه‌ای است از حسام وزیری برای ارسال نزد مقامات آلمانی در خارج از ایران.

آقای کاشانی به علاوه اعتراف نموده که در پشت یکی از کارتهای ویزیت خود یادداشتی نوشته که آن هم در دست متفقین است و این کارت را مشارالیه خطاب به جواد علی‌آبادی ملازم مایر که حال تحت بازداشت می‌باشد نگاشته است. کارت مزبور در پاکتی به عنوان مایر بوده در اصفهان به دست آمده. بالاخره کاشانی اظهار داشته که موضوع ورود چتربازان را به سیاهکوه از سرلشکر آق اولی شنیده است ...^۱

علی‌هذا آنچه مسلم است و تردیدی در آن نمی‌توان داشت، این است که ستون پنجم آلمان نازی

۱. روزنامه رعد، شماره ۲۱۸ به تاریخ ۲۳/۵/۴

(شولتسه مراتب فوق را در شرح خاطرات خود که تحت عنوان *Fruh Rat in Iran* در سال ۱۹۵۲ در شهر اسلینگن (Esslingen) منتشر نمود تأیید کرده است.)

متشکل از کادرهای جاسوسی و نظامی آلمان و عده‌ای از مسئولین دولتی و منتفدین ایران در کشور ما مشغول فعالیت به نفع آلمان نازی و علیه متفقین بوده‌اند. ولی شکست نظامی آلمان در استالینگراد و دستگیری فعالین سازمان مزبور مانع اجرای طرح‌ها و نقشه‌های خرابکارانه سازمان گردید.

هدفهای استراتژیک متفقین در ایران

متفقین به‌طور مشخص وصول به هدفهای ذیل را در کشور ما در نظر داشتند:

۱. دستیابی به راههای ارتباطی کشور و برقراری رابطه با بحر خزر جهت رسانیدن کمکهای نظامی به دولت شوروی. در مردادماه سال ۱۳۲۴ رادیوی خاور نزدیک رسماً اعلام نمود: «مقدار کالایی که از طرف متفقین از راه خلیج فارس و ایران برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده است تا پایان ماه آوریل گذشته (۲۳/۲/۱۰) بالغ بر پنج میلیون تن شده که عبارت از اسلحه، مهمات جنگی، دارو، اتومبیل، هواپیما و غیره بوده است»^۱

۲. تصرف چاه‌های نفت جنوب جهت محافظت آنها از انهدام و خرابکاری توسط عمال نازی، عشایر جنوب و دولت ایران.

جریان جنگ نشان داد که در تمام مدت جنگ دوم جهانی نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را به‌طور عمده تأمین می‌نمود. مخصوصاً پس از ورود ژاپن به جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نفت مورد احتیاج آنها را فراهم می‌ساخت.

۳. اخراج کارشناسان و عمال آلمانی از ایران به منظور جلوگیری از خرابکاری در راههای ارتباطی و چاه‌های نفت و یا اقدام به کودتا با استفاده از ایرانیان طرفدار آلمان نازی و تشکیل گردانهای ویژه فاشیستی از آلمانیهای ساکن ایران.

۴. انجام عملیات جنگی توسط نیروهای انگلیسی از طریق ایران، در صورت رسیدن ارتش آلمان به سرحدات کشور ما.

مسلم است که اصلترین هدف دولتهای انگلستان و شوروی استفاده از راههای ارتباطی ایران بود و به قول چرچیل «مسائل مهم و حساس نفت، کمونیسم و آینده ایران در مرحله دوم اهمیت قرار داشت»^۲

متفقین در ابتدا کوشیدند که از طریق مسالمت و دوستی رضاشاه را با نظریات خود موافق سازند. گرچه دولت ایران پس از شروع جنگ آلمان و لهستان طی دو اعلامیه یکی صادره از دفتر نخست‌وزیری و دیگری از وزارت کشور بی‌طرف خود را اعلام داشته بود ولی افزایش عناصر نازی

۱. روزنامه مرد امروز شماره ۴۰ مورخه ۲۳/۴/۲۴ سرمقاله.

۲. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، جلد سوم، کتاب دوم، صفحه ۸۹.

که در موقعیتهای حساس موضع گرفته و در سرتاسر کشور ریشه دوانیده بودند و تأمین احتیاجات آلمان نظیر پشم و پنبه و برنج از املاک اختصاصی، وجه تشابهی با اصل بی طرفی نداشت. علی هذا متفقین مایل بودند به همان ترتیب که دولت سوئد بی طرفی خود را محفوظ و به دولت آلمان اجازه عبور لشکر و مهمات را از خاک خود داده بود، دولت ایران نیز پیروی از روش سوئد نموده و به متفقین اجازه دهد که مهمات را از خاک ایران عبور داده به شوروی برسانند. البته قبول این روش منجر به آن نمی شد که دولتهای انگلیس و شوروی قوای خود را وارد ایران سازند زیرا بنا به گرفتاریهای جنگی که در آن زمان متفقین داشتند، از هر جهت به سود آنها بود که این وظیفه را مأمورین ایرانی به عهده گیرند. چنانچه ایدن وزیر خارجه انگلیس در مذاکرات خود با وینانت سفیر کبیر آمریکا در انگلستان می گوید: «دولت وی امیدوار است که از همه مهمتر اقدام مستقیم در ایران ضرورتی پیدا نکند مع هذا آنها (انگلیسیها) باید این امکان را در نظر بگیرند که آلمانیها ممکن است به قفقاز و سرحدات ایران برسند (بنابراین) نمی توانند اجازه دهند که کانون خطرناک کارشناسان فنی آلمانی و عمال سیاسی آنها که اکنون در ایران می باشند در آن کشور باقی بمانند.»^۱

متفقین ابتدا در تاریخ ۲۰/۴/۵ و سپس در ۲۰/۴/۲۸ (۲۶ ژوئن ۱۹۴۱) به دولت ایران مراجعه کرده درخواست نمودند که بدون اتلاف وقت چهار پنجم آلمانیهای مقیم ایران را از کشور خارج نماید.

ولی دولت ایران اعلام داشت که «نظر به سیاست بی طرفی دقیقی که پیش گرفته و از لحاظ اینکه می خواهد به عهد و پیمان خود با آلمان وفادار بماند نمی تواند به این تقاضای غیرعادی تن در دهد.»^۲

رضاشاه با عبور نیرو و مهمات از طریق ایران به شوروی نیز مخالفت ورزید. در شرح گفتگوی رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا (مری) با آقای محمد شایسته وزیر مختار ایران در آمریکا چنین می خوانیم:

از وزیر مختار ایران سؤال کردم آیا به نظر شاه با تقاضایی از جانب بریتانیای کبیر یا روسیه برای عبور نیرو از ایران موافقت خواهد شد؟ وزیر مختار گفت غرور و مناعت طبع شاه چنان است که او نمی تواند با چنین تقاضایی موافقت کند. گو اینکه رد این تقاضا مفهومی یک شکست شوم باشد. وقتی از وزیر مختار پرسیدم آیا به نظر وی شاه اجازه خواهد داد که اسلحه و مهمات به وسیله راه آهن ایران از خلیج فارس به دریای خزر حمل گردد او گفت نمی تواند جواب این سؤال را بدهد.^۳

آخرین یادداشتهای دولتین شوروی و انگلیس در تاریخ بیست و پنجم مردادماه سال ۱۳۲۰ تسلیم دولت ایران گردید.

۱. اسناد وزارت خارجه آمریکا از بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۷.
۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا - بیست و یکمین سالنامه دنیا صفحه ۲۱۶ از گزارش وینانت سفیر کبیر آمریکا در انگلستان.
۳. همان سالنامه صفحه ۲۱۷.

یادداشت‌های مزبور مراتب نارضایی دو دولت را مبنی بر اینکه ایران به اخطار یک ماه پیش آنها راجع به خطر ناشی از آلمانی‌های مقیم این کشور به ایران توجهی ننموده بیان داشته و می‌خواهد که قسمت عمده آلمانی‌ها اخراج شوند. از ایران خواسته شده که فهرستی از اسامی آلمانی‌هایی که آنها می‌خواهند - به علت ضرورت اجتناب‌ناپذیر خدمتشان - در خدمت ابقا شوند تسلیم نماید و دو دولت پیشنهاد می‌کنند که حاضرند کمک کنند و اتباع کشورهای دیگر را جانشین آلمانی‌ها نمایند. آنها تأکید می‌کنند که بریتانیای کبیر و روسیه نقشه‌هایی علیه تمامیت ارضی و یا حاکمیت ایران ندارند.^۱

دولت ایران ابتدا به طفره رفتن و اغتنام فرصت متوسل شد و قول داد که سه نفر از نازیها (مایر، گاموتو و ایلرس) را اخراج خواهد کرد و هر ماه سی نفر از آلمانی‌ها را که می‌توان از خدمتشان صرف‌نظر کرد، از خدمت معاف خواهند نمود. با اجرای پیشنهاد ایران اخراج آلمانی‌ها یک سال طول می‌کشید. ولی برابر اسناد ذیل دولت ایران بعداً کلیه درخواستهای متفقین را رد نمود.

در دوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ محمد ساعد سفیر کبیر ایران در مسکو به استاینهاروت سفیر کبیر آمریکا در آن شهر رسماً اظهار داشت که دولت ایران تقاضای «گستاخانه» دولتهای انگلیس و شوروی را در مورد خروج آلمانی‌ها از ایران صرفاً رد کرده است.

راجع به عبور تجهیزات و نیرو از خاک ایران نیز وزیر مختار ایران در واشنگتن به مورای رئیس اداره امور خاور نزدیک آمریکا اظهار داشت که «دولت ایران به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که قوای نظامی از کشورش عبور کند ... راه‌آهن ایران نیز مجهز نیست و نمی‌تواند سلاح سنگین از قبیل تانک و غیره را حمل نماید».^۲

بدین ترتیب با وجود اینکه مذاکرات دوستانه بین دولتهای انگلیس و شوروی از یک طرف و دولت ایران از طرف دیگر مدت دو ماه ادامه داشت و «حتی آنها حاضر شدند که در مقابل اجازه حمل تسلیحات از ایران کلیه هزینه‌های ساختمانی راه‌آهن ایران را بدهند و کرایه کلیه محمولات را طبق تعرفه معمولی تأدیه نمایند».^۳ ولی چون دیکتاتور ایران تحت تأثیر تبلیغات نازی تصور می‌کرد که فتح نهایی با آلمانی‌هاست و بنا به خصومت شدید با رژیم شوروی از پیشروی سریع آلمانی‌ها در آن کشور احساس رضایت می‌نمود و به علاوه به علت تعهدات و قراردادهایی نظیر کارخانه‌های برنج‌کوبی و برنج پاک‌کنی برای املاک اختصاصی و کارخانه ذوب‌آهن که با آلمانی‌ها داشت حاضر به قبول پیشنهاد متفقین نشده و دائماً در مذاکرات تقاضاهای شخصی مطرح می‌کرد^۴ و چون منافع خود را با

۱. سالنامه دنیا صفحه ۲۱۸، «گزارش دریفوس وزیر مختار آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا».

۲. بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۰.

۳. از مقاله «زندگی یک دیوانه» به قلم مهجور شماره ۲۴، مورخه ۲۶/۴/۱۷ روزنامه مرد امروز.

۴. طبق نوشته مطبوعات چون گفته می‌شد در همان ایام دولت انگلیس حاضر شده به ترکیه چندین میلیون لیره طلا و چندین میلیون اسلحه و مهمات بدهد. شاه نیز وقتی اجازه ترانزیت اسلحه از او می‌خواستند رک و راست حق‌العملی معتنابه (جهت شخص خود) از دول همسایه تقاضا کرد. به نقل از خواندنیها شماره ۴۴ سال چهارم به تاریخ ۲۳/۴/۳.

منافع ملت ایران متباین می‌دانست از قبول در خواست متفقین امتناع ورزید. اعمال و گفتار رضاشاه نشان می‌داد که در صورت دخالت نظامی انگلیس و شوروی آماده مقاومت است. مثلاً شاه روز ۲۹ مرداد سال ۲۰ در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشکده افسری نطق کوتاهی ایراد کرده مرخصی افسران را لغو نمود و گفت:

البته بعد که علل و جهت آن را فهمیدید تصور می‌کنم حس فداکاری (تان) تحریک شود ... همین قدر می‌گویم لازم است ارتش و افسران با کمال توجه، به جریان اوضاع علاقه‌مند باشند و در موقع لزوم از هیچ گونه فداکاری و جانبازی خودداری ننمایند.^۱

وزیر مختار ایران در واشنگتن روز ۲۸ مرداد به رئیس اداره امور خاورمیانه آمریکا اظهار داشت که «ایران در مقابل حمله ارتش بلشویک ناچار مقاومت خواهد نمود و به نظر وی مقاومت ایران قرین موفقیت خواهد شد».^۲

محمد ساعد سفیر کبیر ایران در مسکو نیز به سفیر کبیر آمریکا در آن شهر گفت که «ایران در مقابل هر تجاوزی خواه از جانب شوروی و خواه از جانب انگلیس و یا از جانب هر دولت نسبت به حق حاکمیتش باشد به بهترین وجه ممکن از خویشتن دفاع خواهد نمود».^۳

بالاخره در اثر فقدان دولت و مجلس ملی که بتواند حقایق را بشناسد و از حقوق ملی و حاکمیت و استقلال کشور ما با وسعت نظر و در چهارچوب شرایط و اوضاع جهانی دفاع نماید و در نتیجه تسلط ظالمانه دیکتاتوری سرمست از غرور و غفلت که جز پایمال کردن حقوق حقه افراد ملت و به زنجیر کشیدن آزادمردان و حق‌طلبان و اهتمام در جمع‌آوری ثروت و مال به چیز دیگری نمی‌اندیشید، روز سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ کشور ما تحت اشغال نظامی متفقین درآمد.

بدیهی است چنانچه نمایندگان حقیقی ملت زمام امور را به دست داشتند، ما نیز می‌توانستیم به مانند کشور سوئد از راههای ارتباطی مملکت به نفع مردم و به سود تمام ملل جهان استفاده کنیم و از صدمات جنگ مصون بمانیم. در تمام مدتی که مذاکرات بین متفقین و دولت ایران جریان داشت، نه فقط ملت ایران، حتی نمایندگان منتسب به دربار و دولت نیز از جزئیات پشت پرده و یادداشتهای متبادله بی‌اطلاع بودند. حسب الامر، خبرگزاری پارس گزارشهای مربوط به حقایق اوضاع را تکذیب می‌نمود. بی‌فایده نیست بدانیم که حتی وزیر جنگ رضاشاه، در همان ایامی که شاه کشور مقاومت ارتش ایران را در برابر هر تجاوزی اعلام می‌داشت، از جریان حوادث جزئیترین اطلاعی نداشت.

اینک حقیقت امر را از زبان خود او بشنوید: سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ در شهریورماه سال بیست، در نامه‌ای که به مطبوعات پایتخت نوشته چنین اعتراف می‌کند:

۱. اطلاعات شماره ۴۶۳۰ به تاریخ ۲۹/۵/۲۰.

۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا - سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۰.

۳. همان منبع، صفحه ۲۲۲.

وزارت جنگ وقت که کفالتش در آن موقع با اینجانب بوده جزئی تماسی با کارهای شهریور نداشته و حتی از بیشتر دستورات و اوامر صادره موقعی اینجانب اطلاع حاصل می‌کردم که کلیه قسمتهای ارتش مدتی بود آن را می‌دانستند...^۱

۱. کتاب سرم تا بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ «بقلم داود امینی» صفحه ۹۹.

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی

سوم شهریور و حوادث آن

ساعت چهار صبح روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ سفیران انگلیس و شوروی طی یادداشت‌هایی که هر یک جداگانه تسلیم نمودند اعلام داشتند که «چون دولت ایران در انجام درخواستهای فوری و مهم دو کشور همسایه که در یادداشت‌های مورخه ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۰ به طور مبسوط و واضح به آنها اشاره شده بود سهل‌انگاری کرد و سیاست مبهمی در این موقع باریک و خطرناک پیش گرفت و اظهارات و تذکرات دوستانه ما را نخواست با حسن نیت تلقی کند و در پیرون کردن عمال آلمانی هیچ گونه اقدامی ننمود به این جهت دولتهای شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند که از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف به آقای نخست‌وزیر اطلاع می‌دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستادهای مربوطه وارد خاک ایران شده مشغول پیشروی هستند»^۱

اطلاع از ورود قوای متفقین به ایران رضاشاه را دچار اضطراب و پریشانی نمود. زیرا کاخ فرمانروایی و زورگویی و رژیم ظلم و بیداد او در حال فرو ریختن بود. مذاکرات طولانی با کسانی که خود آلات و ادوات حکومت زور و قلدری بودند نظیر علی منصور نخست‌وزیر، سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی، عامری معاون وزارت خارجه مفید فایده نبود. این بار رضاشاه خود را مجبور دید که ملت را از حقیقت امر آگاه سازد. لذا از کاخ سعدآباد به مجلس شورای ملی که رضاشاه آن را «طویله»^۲ خطاب می‌کرد تلفن نموده از حسن اسفندیاری رئیس

۱. کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، نوشته امینی، صفحه ۷.

۲. «رضاشاه مجلس شورای ملی را طویله خطاب می‌نمود و هر کس را که می‌خواست مورد تفقد و عنایت خود قرار دهد دستور می‌داد که او را هم وارد طویله نمایند کنایه از اینکه آن شخص باید به نمایندگی انتخاب شود.» (نقل از مقاله «زندگی یک دیوانه» به قلم مهجور، شماره ۲۶ سال دوم روزنامه مرد امروز، مورخه ۲۷/۵/۲۳).

مجلس خواستند که جلسهٔ مجلس شورا را جهت استماع گزارش بسیار مهمی به ساعت دو و نیم بعدازظهر دعوت نماید. روزنامه‌نگاران پایتخت نیز به آن جلسه خوانده شدند. در آن جلسه علی منصور نخست‌وزیر با حالتی آشفته پشت تریبون قرار گرفت و چنین اظهار داشت:

مطالبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و وقایعی می‌باشد که روی داده است. آقایان نمایندگان در این موضوع هر گونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می‌شود به جلسات بعد موکول دارند.

به طوری که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنابر فرمان ملوکانه مقرر گردید دولت شاهنشاهی بیطرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و به موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند بویژه دول همسایه کوشیده و چنان که تا حال به هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به هیچ یک از آنها متوجه نگردیده است. (صحیح است).

با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی هر دو متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیرماه و ۲۵ مردادماه همین سال بر طبق اظهارات مزبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هایی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده از آلمانیهای مقیم ایران را درخواست می‌کردند.

در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیده شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سیام مرداد کتباً اطمینانهای کافی از مراقبتهای دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عده معتنابهی از شمار آلمانیها به عمل آمده و به جریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن به مقامات انگلستان و شوروی خاطر نشان و آنچه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آنها کوشش گردید. متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خود نمود و در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت چهار صبح امروز به منزل نخست‌وزیر رفته و هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان بخش داده شده بود و در این یادداشتها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند و مطابق گزارشهای رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران عبور نموده نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرها پرداخته و قوای زیاد از جلفا به سمت تبریز اعزام شدند.

در خوزستان قوای انگلیس به بندر شاهیپور و خرمشهر حمله برده کشتیهایی ما را غافلگیر نموده صدمه زده‌اند و نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته، همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصر شیرین به سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند. قوای متجاوز در هر نقطه که با نیروی ارتش ایران مواجه شده‌اند طبعاً تصادم و زد و خوردی هم رخ داده است. دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات به فوریت مذاکرات و اقدامات به عمل آورده و منتظر نتیجه می‌باشد که البته به استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسید.

چون فعلاً منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد بموقع مجلس را برای استحضار از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد. دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع با کمال خونسردی متانت را رعایت نموده و با نهایت آرامش رفتار نمایند.^۱

و بدین ترتیب ملت ایران از صحت اخبار مربوط به یادداشت‌های متفقین و کوشش آنها برای پیدا کردن راه حل دوستانه‌ای جهت اجرای درخواستهای خود که از اول مردادماه شایع بود و خبرگزاری پارس آنی از تکذیب آنها غفلت نمی‌ورزید، هنگامی آگاه شد که کار از کار گذشته بود و اینک ملت ما بود که می‌بایست تاوان خطا کاریه‌ها، کج رویها و غفلت «قائد عظیم‌الشان» و دستگاه فرعون‌ی او را با جان و مال خود بپردازد.

رضاشاه در عین حال که عجولانه و برای حفظ ظاهر ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران تشکیل داد ضمناً از دولت آمریکا و شخص پریزیدنت روزولت رسماً درخواست نمود که جهت قطع مخاصمات پیش دولتیین انگلیس و شوروی وساطت نماید. حتی وزیر خارجه او به وزیر مختار آمریکا در تهران اعلام داشت که «دولت ایران نه فقط مایل است آلمانیها را اخراج نماید بلکه (حاضر است) با هر نوع تقاضای معقول انگلیسها مثلاً تغییر کابینه موافقت کند».^۲ وزیر مختار آمریکا می‌نویسد:

من در عین حال که از اضطراب و پریشانی حال وزیر خارجه متألم شدم و به حال او دلم سوخت چیزی جز این نمی‌توانستم بگویم که ایرانیها به این روزگار افتادند برای اینکه نتوانستند حقایق را بشناسند و با آن روبرو شوند...^۳

وزیر خارجه آمریکا به وزیر مختار ایران در واشنگتن اظهار داشت که دولتیین روس و انگلیس به منظور اینکه نگذارند حریف بر کشورهای بی طرف و صلح دوست استیلا پیدا کند قبل از هر نوع امکان اشغال نظامی با دولت ایران وارد مذاکره شدند تا بهترین راه حل ممکن را پیدا کنند ولی دولت ایران حقایق را نشناخت و به وسعت و عمق آنچه که در اروپا می‌گذرد پی نبرد.

روز چهارم شهریور ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران اولین و آخرین اعلامیه جنگی خود را، که طبق معمول مملو از دروغپردازی بود منتشر ساخت. در این اعلامیه گفته می‌شد که «واحدهای ارتش شاهنشاهی به دفاع پرداخته‌اند» در حالی که ستاد جنگی از سرنوشت لشکرهای خارج از تهران بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست چه بر سر آنها آمده است. همچنین اعلامیه حاکی بود که «روحیه مردم بسیار خوب است و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند» حال آنکه بین مردم ستم‌دیده و رضاشاه که به قول مجید موقر مدیر روزنامه ایران «شاه

۱. از کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، صفحات ۱۳ و ۱۴.
۲ و ۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا - بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۳.

مستبد مطلق‌العنانی که بر جان و مال و عرض و ناموس ملت اختیار نامحدود داشت، حکومت مشروطیت، قانون و عدالت در دست او بازیچه بود. وزراء و وکلاء و امرا عبد عبید او بودند...^۱، فاصله بسیار عمیقی وجود داشت. آنچه می‌بایست واقعاً از آن دفاع کرد حقوق پایمال شده ملت ما بود نه حکومت بیدادگرانه چنین پادشاهی.

روز پنجم شهریور دولت منصور استعفا کرد و محمدعلی فروغی مأمور تشکیل کابینه گردید. فروغی روز ششم شهریورماه هنگام معرفی کابینه خود به مجلس شورای ملی گفت:

... به طوری که بنحوی آگاهی دارند، دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد.

برای اینکه این نیت تزلزل‌ناپذیر کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی نیت صلح‌جویانه اعلیحضرت همایون به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.^۲

دستور ترک مقاومت نیروهای نظامی هنگامی صادر شد که اکثر واحدهای ارتش حتی قبل از اینکه طرف مقابل را ببینند پاشیده شده بودند. فرماندهان لشکر و افسران ارشد که خود می‌بایستی نمونه فداکاری در برابر زیردستان باشند، پیش از دستور ترک مقاومت، از تهران سر در آورده و واحدهای خود را به امید حوادث سپرده بودند.

سلاح بسیاری از واحدها به جا مانده و به دست ایلات و عشایر افتاده بود. به همین جهت روز ششم شهریور سرلشکر نخجوان کفیل وزارت جنگ «کامیونهای آتش‌نشانی را پر از آب و نان کرده به سراغ سربازان گرسنه‌ای فرستاد که در توی بیابان و یا در راه قم و ورامین و شهریار بدون آذوقه رها شده و در شرف مرگ و نیستی بودند».^۳

تنها واحد نیروی دریایی دریادار بایندر در جنوب در برابر نیروهای انگلیسی مقاومت کرد و خود به شهادت رسید و بدین شکل ارتشی که با استفاده از ثمره دسترنج ملت ما و با صرف بیش از یک سوم بودجه کشور طی مدت بیست سال تجهیز و نگهداری شده بود، در همان روزهای اول از هم پاشید.

در جریان ورود متفقین به ایران تعدادی از سربازان و افسران کشور، فرزندان و عزیزان مردم ما، جان خود را از دست دادند. آنها نه در راه هدفهای آلمان نازی و نه به خاطر رضاشاه، بلکه در راه دفاع

۱. از سرمقاله روزنامه ایران، شماره ۶۷۱۷، مورخه ۲۰/۸/۱۲.

۲. اطلاعات هفتگی شماره ۲۵ به تاریخ ۲۰/۶/۱۴.

۳. خاطرات سیاسی فرخ، صفحه ۴۳۱.

از وطن خود، آن چنان که این وظیفه را درک کرده بودند، خود را فدا ساختند و ما خاطره آنها را عزیز می‌داریم. زیرا شبهه‌ای نیست که دفاع از لانه و آشیانه برای هر انسانی مقدس و در خور ستایش است. حال آنکه چاکران حلقه به گوش رضاشاه در همان ساعات اول سربازان و افسران را به حال خود رها کرده جان به در بردند.

آنکه در پیشگاه ملت ایران مطرود و محکوم است شخص رضاشاه و دستگاه چاکرمآب اوست که با محروم ساختن مردم از تعیین سرنوشت خود، با سیاستهای نادرست و برتر شمردن منافع شخصی بر منافع ملت، عده‌ای از هموطنان عزیز ما را بی‌آنکه بتوانند از فداکاری خود سودی به میهن برسانند، قربانی ساخت و سهم بزرگی از دسترنج ملت ما را بر باد داد.

سوم شهریور و حوادث آن برای ملت ما یادآور دو خاطره متضاد است:

از یک طرف با ورود متفقین، دیکتاتوری سیاه رضاشاه واژگون گردیده کاخ ستم و بیداد او درهم شکست و فروغ آزادی تابیدن گرفت.

از طرف دیگر با اینکه اجتناب از عوارض جنگ و حتی استفاده از موقع جغرافیایی کشور به سود مردم برای ما مقدور بود، در اثر سوءسیاست رضاشاه و عمال وی، مصائب عظیمی نظیر گرسنگی و بیماری، فقر و ورشکستگی، آشفتگی و پریشانی بر خرابیها و مفاسدی که دیکتاتور از خود به یادگار گذاشته بود، افزوده شد.

لذا حادثه سوم شهریور تازیانه عبرتی است برای کسانی که آزادی و حیات ملت ایران را پایمال کردند و طی بیست سال به زور سر نیزه و به قدرت ترور و وحشت پایه‌های حکومت پلید خود را استوار ساختند و هشدار می‌دهد برای ملت ما، تا حاکمیت ملی خود را از جان عزیزتر دارد و سرنوشت زندگی خود را به دست فرمانروایان خودرأی و ستمگر نسپارد.

استعفای رضاشاه و کناره‌گیری او از سلطنت

روز ششم شهریور دولت ایران تصمیم خود را مبنی بر ترک مقاومت به استحضار سفیران دو دولت انگلیس و شوروی رساند و از آنها درخواست کرد که آنها نیز عملیات جنگی را متروک و پیشروی خود را متوقف سازند. دولت فروغی که از واکنش انتقامجویانه توده مردم علیه رضاشاه و عمال او در وحشت و هراس بود ضمن ادامه مذاکرات سیاسی با متفقین بنا به صلاحدید رضاشاه روز هشتم شهریورماه در تهران حکومت نظامی اعلام و سپهبد امیر احمدی را به فرمانداری نظامی تهران منصوب نمود.

بدیهی است حکومت نظامی چتر حمایتی بود که جهت صیانت دیکتاتور و همدستان او از خشم ملت مورد استفاده قرار گرفت. چنان که رضاشاه، افراد خانواده‌اش را به معیت یکی از صادقترین و معتمدترین نوکرانش، رکن‌الدین مختاری به اصفهان فرستاد و خود در پناه مسلسلها به

انتظار حوادث نشست.

در همان روز یادداشت جوایه دولتهای شوروی و انگلیس به دولت ایران تسلیم گردید. در یادداشتها از دولت ایران خواسته می شد که:

۱. در مغرب و جنوب قسمتهایی از خاک کشور که از خانقین تا بندر دیلم کشیده می شود^۱ و در شمال از اشنویه شروع و در علی آباد ختم می گردد^۲ از قشون ایران تخلیه شود تا نیروهای نظامی متفقین آن نواحی را اشغال کنند.

۲. در ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمانی را به استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در دستگاههای مخابرات و نظامی نباشند از ایران خارج نموده و اسامی آلمانیهای مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نمایند.^۳

۳. تسهیلات لازم جهت حمل و نقل تجهیزات نظامی با استفاده از راه آهن و جاده های شوسه فراهم سازد. ضمناً بند (ه) از یادداشت شوروی حاکی بود که به «بنگاه های دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان مطابق قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در نواحی جنوبی دریای خزر مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید.»

در مقابل دولتی انگلیس و شوروی موافقت می نمودند که:

۱. حقوق مربوط به نفت و شیلات و غیره را مثل همیشه پرداخت نمایند.
۲. وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاج اقتصادی ایران را فراهم سازند.
۳. پیشروی زیاده تر نیروهای خود را متوقف ساخته به محض اینکه وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

دولت فروغی برای تحویل ندادن آلمانیها شروع به چانه زدن کرد، زیرا می خواست به جای تحویل آلمانیها و ایتالیاییها به نیروی متفقین، آنها را خود از طریق ترکیه روانه آلمان سازد. آلمانیها نیز با استفاده از مسامحه و جانبداری دولت ایران از عدم تحویل آنها، عده ای مخفی شدند تا کارهای نیمه تمام خود را دنبال کنند و عده ای دیگر نیز مسلحانه در سفارت آلمان موضع گرفتند. در این مورد در یادداشت های سیاسی فرخ، که خود یکی از مهره های حکومت استبداد بود چنین می خوانیم:

... پس از ورود قوای متفقین به خاک ایران، دسته دسته آلمانیهای مقیم ایران از ترس قوای متفقین به داخل سفارتخانه آلمان پناه می بردند و درست دهم یا دوازدهم شهریورماه بود که به مرحوم سپهبد امیر احمدی گزارشی محرمانه رسید که آلمانیها در داخل سفارت خود چادر زده و همه آنان مسلح به مسلسل های دستی سبک هستند و آماده اند تا بلوای جدیدی راه بیندازند.

۱. خانقین، کرمانشاه، خرم آباد، مسجد سلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا تا بندر دیلم.
 ۲. اشنویه، حیدرآباد، میاندوآب، زنجان، قزوین، خرم دره، زیرآب، سنجان، شاهرود و علی آباد.
 ۳. این ماده بعداً به این شکل تغییر یافت: «اتباع آلمانی به قوای متفقین تحویل داده شوند.»

... مرحوم سپهبد امیر احمدی به خاطر حفظ امنیت تهران و برای آنکه بهانه به دست متفقین ندهد، بلافاصله یکی از باغهای مشجر و بزرگ مقابل سفارت آلمان را مملو از سربازان ایرانی نمود. مسلسل‌ها را درست مقابل در ورودی سفارت و دیوارهای آن کار گذاشت تا اگر آنها خواستند اقدامی کنند مواجه با عکس‌العمل ارتش ایران شوند. تهران دو روز بحرانی به این کیفیت گذراند و ناگهان در روز سوم «اتل»^۱ سفیر آلمان که از نازیهای متعصب بود، مذاکرات خویش را با نمایندگان سیاسی ایران در مورد عزیمت اتباع آلمانی از ایران قطع کرد و با لحن تندی گفت: «تا سربازان ایران به محاصره سفارت ادامه می‌دهند، من حاضر به هیچ گونه مذاکره و توافقی در مورد کوچ اتباع آلمانی از ایران نیستم» و حتی تهدید کرد که: «پیشوا مواظب رفتار شماست - پیشوا انتقام خواهد گرفت...»^۲

... این مرد در آن لحظات اینقدر برای ایران اشکال تراشید و اینقدر در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران مسامحه کرد که بالاخره صدای آقای انتظام که مأمور مذاکره با وی در مورد خروج اتباع بیگانه از ایران بود درآمد و صریحاً به او گفت که: آقای سفیر! شما چرا قبول نمی‌کنید که آلمان لااقل در ایران جنگ را باخته است؟ اگر شما با زبان خوش ما از اینجا نروید، اجباراً با زبان بد متفقین از ایران رانده خواهید شد. آیا این سزاوار است که شما پاسخ دوستی را با دشمنی بدهید؟^۳ مسلماً یکی از دلایل اینکه متفقین برخلاف قول و قرارهای متبادله تهران را نیز اشغال کردند، سماجت همین آقای اتل در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران و یا فعالیتهای بیگانه بعضی از عمال و جاسوسانش در ایران بود...^۴

بالاخره رفتار دولت ایران منجر به آن گردید که روز پانزدهم شهریور متفقین در جواب تلاشهای ایران برای تحویل ندادن اتباع آلمانی به آنها یادداشت ذیل را به وزارت خارجه ایران تسلیم نمودند:

در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامه اینجانب مورخه ۳۰ اوت (۸ شهریور) بر آن مبتنی بود تنظیم نمودند پیش‌بینی نگردیده بود، از لحاظ اینکه تصفیه امر جهت دولت ایران آسانتر گردد قوای متفقین شهر تهران را اشغال ننمودند لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آنها پیش آمده، استفاده نموده به وسیله هجو و تنقید دولتین اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نموده‌اند. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیر است به دولت ایران اطلاع دهد که لازم است به اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمانیها می‌باشند یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا، مجارستان و رومانی برچیده شوند. این تقاضا امروز صبح شفهاً به جناب عالی ابلاغ گردید. لیکن مقتضی می‌دانم آن را کتباً نیز اظهار داشته و خاطر آن جناب را متذکر شوم زمانی که سفارتخانه‌های نامبرده بالا بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌نماید کلیه تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاه‌های بی‌سیم فرستنده خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی که به آن سفارتخانه‌ها ایاب و ذهاب می‌نمایند و همچنین در باب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌ها که مورد سوءظن است تفتیش و مراقبت کاملی به عمل آورند.

ر. و. بولارد^۳

۲. همان کتاب، صفحه ۴۴۲.

۱. خاطرات سیاسی فرخ صفحه ۴۳۹.

۳. اطلاعات هفتگی شماره ۲۷ مورخه بیست و هشتم شهریورماه ۱۳۲۰.

دولت ایران در عین حال که برای تحویل ندادن عمال نازی چانه می‌زد، در یادداشت جوابیه خود از اینکه دولت انگلیس مانند گذشته با پرداخت حق الامتیاز نفت جنوب و دولت شوروی با پرداخت حقوق ایران بابت شیلات بحر خزر موافقت کرده‌اند، اظهار امتنان نمود. حال آنکه پرداختهای فوق جزو حقوق مسلم مردم ایران بود لذا نه طرح آنها لزومی داشت و نه سپاسگزاری از آنها.

روز هیجدهم شهریورماه سال ۱۳۲۰ دولت ایران با تعطیل سفارتخانه‌های مورد نظر متفقین موافقت نمود ولی روز بعد با توافق رضاشاه و کارگردانی مختاری رئیس شهربانی، روزنامه اطلاعات سرمقاله خود را به «تأثر عمومی» اختصاص داد که ذیلاً نقل می‌گردد:

مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجه اقدامات دولت راجع به حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی‌صابری انتظار جلسه دیروز مجلس شورای ملی را می‌بردند ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دول همسایه ضمن نطقهایی که ایراد نموده بودند ابراز شده هیچ کس انتظار نداشت قضایا به این صورت در آمده و شرایطی به این دشواری تحمیل شده باشد. و همان‌طوری که دیروز نمایندگان مجلس پس از شنیدن گزارشهای دولت متأثر گردیدند و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به خود گرفت دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان، بینهایت افسرده و متالم شدند و تعجب و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت: چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می‌کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می‌نمودند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی... برای حفظ روابط دوستانه خود با دول همجوار سعی بی‌پایان کرد ولی همان‌طور که آقای نخست‌وزیر در نطق مؤثر خود دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانسوز برکنار نمائیم و ملت صلحجو و بیغرض ایران نیز دچار آفات و لطمات آن گردد.

البته خوانندگان ما هر قدر متأثر و اندوهناک باشند حق دارند زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبرو شده‌ایم که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم و حتی در تصور و اندیشه ما نیز نمی‌گنجید. ولی دولت هم جز رویه‌ای که پیشه خود ساخته بود چاره نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به نظر نمی‌رسید. راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته‌ایم ولی میل داشتیم به این روابط حسنه ما خللی وارد نیاید و اصل بیطرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می‌باشد همین اقتضا را داشت که ما با تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم.

متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند ولی سفارتخانه‌های ما در پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد ماند. در هر صورت باید این حقیقت را بگوئیم که انتظار مردم ایران از دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیشتر از اینها بود و ما عقیده خود را در شماره‌های آینده تشریح خواهیم کرد.

پندار^۱

چون انتشار این مقاله تأثیر بسیار سوئی در سفارتخانه‌های متفقین در تهران بخشید لذا دولت فروغی خود را در انتشار آن دخیل ندانسته روزنامه‌اطلاعات را توقیف نمود، ولی شهربانی بلافاصله امریه‌ای به اداره روزنامه فرستاد که «شما می‌توانید پس از سه روز روزنامه را منتشر کنید»^۱

متفقین مایل بودند که قدرت مرکزی از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قوای خود را در جبهه‌های جنگ مصروف دارند. همان‌طور که در یادداشتهای آنها ذکر شده اشغال تهران نیز مورد نظر نبود، ولی رفتار جانبدارانه شخص رضاشاه و دولت فروغی با عمال نازی موجب شد که متفقین وارد تهران شده خود در کار تصفیه نازیها دخالت نمایند.

روز بیست و پنجم شهریورماه قبل از آنکه نیروهای متفقین وارد تهران شوند^۲ رضاشاه بنابه توصیه سفارت انگلیس از سلطنت کناره‌گیری کرد و استعفانامه خود را تقدیم مجلس شورای ملی نمود. استعفا و کناره‌گیری از سلطنت برای او ضرورتی بود اجتناب‌ناپذیر. زیرا ظلم و ستمی که در دوره بیست‌ساله حکومت خود به مردم ایران روا داشته بود از طرفی و سیاست نادرست او در برابر متفقین از طرف دیگر، امکان ادامه فرمانروایی برای او باقی نگذاشته بود.

به علاوه همان قدرتی که رضاخان میرپنج را به سلطنت رسانیده بود، چون دیگر وی را مفید فایده نمی‌دید از صحنه سیاست کنارش گذاشت.

رضاشاه در استعفانامه خویش چنین می‌نویسد:

نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد پردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کنار نمودم و از امروز که روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری، ولیعهد و جانشین مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند نسبت به ایشان بکنند.^۳

استعفانامه توسط فروغی نخست‌وزیر خوانده شد و سپس خود وی نطقی به شرح ذیل ایراد نمود:

... در این موقع که ایشان (محمدرضاشاه) زمام امور را به دست گرفتند و بنا شد کناره‌گیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به عموم ملت ایران اعلام کنیم، امر فرمودند که به اطلاع عامه و مجلس شورای ملی برسانیم که ایشان در امر ملت و مملکتداری اصول مشروطیت و قانون اساسی را کاملاً رعایت خواهند کرد و فرمودند ملت ایران بدانند که من کاملاً یک پادشاه قانونی هستم و تصمیم قطعی من بر این است که قانون اساسی را کاملاً رعایت نمایم. ... اعلیحضرت جدید معتقدند اگر در گذشته نسبت به مردم جمعاً یا فرداً تعدیاتی شده از هر ناحیه‌ای که باشد از صدر تا ذیل

۱. کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور، صفحه ۲۱۱.

۲. روز ۲۶/۶/۲۰ نیروهای متفقین وارد تهران شدند.

۳. اطلاعات هفتگی، شماره ۲۷ - ۲۸/۶/۲۰.

مطمئن باشند رسیدگی و اقدام خواهیم کرد که این تعدیات مرتفع و به طرز رضایت بخش جبران شود.^۱

در همان جلسه عده‌ای از نمایندگان مجلس اظهاراتی نمودند که بعضی از آنها ذیلاً نقل می‌گردد. سید یعقوب انوار چنین گفت:

الخير فی ماوقع، یک پیش آمدی واقع شده است که انشاءالله رحمان امیدواریم این پیش آمد برای ملت ایران پیش آمد نیکی باشد و سعادت ملت ایران در این پیشامد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند. و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءالله امیدوارم تمام خرابیهای سابق ما ترمیم شود، مثلاً من می‌گویم سؤال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر، فوری آن وزیر حاضر شود. روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند. تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است...^۲

نماینده دیگر مجلس علی دشتی مراتب ذیل را اظهار داشت:

البته مطلب خیلی زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصاً خیلی زیاد است. اما به متابعت از نظر آقای نخست‌وزیر ما از همه مطالب گفتنی صرف‌نظر می‌کنیم فقط یک موضوع است اینجا که بسیاری از رفقای مجلس با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست. قسمت اخیر نطق آقای نخست‌وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به اینکه تمام خرابکاریهای گذشته ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان را به عرض آقای نخست‌وزیر برسانم. در مدت تقریباً متجاوز از بیست سال اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار و بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند.

مردم عجالتاً می‌خواستند که این قسمت به طور صریح معلوم شود که حقوق افراد و دولت به طور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه وکلاء میل دارند بفهمند تعدی و اجحافی به مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب این کار باشند.

ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند. البته خود دولت تدابیر معقولی اتخاذ می‌کند و این را ما باید بدانیم که چه اقدامی می‌کنند. مخصوصاً در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً مطرح بوده در این موضوع باید رسیدگی کامل شود و اینکه صد نفر یا دویست نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد، بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها را تطبیق کنند با ثبتهای آن.^۳

پیش از ظهر روز ۲۶/۶/۲۰ جلسه خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل گردید. «در این جلسه مطالب بسیاری از جمله رسیدگی دقیق به اشیاء گرانبها و جواهرات سلطنتی و احقاق حق مردم و بازگرفتن املاک، تأمین آسایش و رفاه عمومی، الغای قوانین سخت و پایین آوردن میزان بودجه هنگفت و کمرشکن و تخفیف قسمتی از عوارض و مالیاتهای گوناگون که غیر لازم به نظر می‌رسید،

لغو قانون فروش املاک موقوفه، آزادی زندانیان بیگناه و بالاخره اجرای اصول دادگستری و مشروطیت مورد مذاکره واقع شد.^۱

ساعت چهار بعد از ظهر همان روز، محمدرضاشاه طی مراسم خاصی در مجلس شورای ملی حاضر شد و پس از ادای سوگند جانشین پدر گردید. وی در سوگندنامه خود چنین گفت:

به کلام الله مجید و بر آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان بوده و منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم!

گرچه پدر تاجدارش نیز چنین سوگندی در پیشگاه ملت ایران یاد کرده بود! در این هنگام هیجان عمومی به اوج خود رسیده و ندای تشکیل محاکمات ملی، آزادی زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان، برگرداندن املاک غصبی رضاشاه و مجازات جانیانی که دست به خون آزادیخواهان و مردان شریف کشور ما آلوده بودند در سرتاسر ایران طنین افکن بود. مردم می‌خواستند که قبل از رسیدگی به حساب تعدیات و اجحافات بیست ساله اجازه خروج به دیکتاتور سابق داده نشود. مجلس شورای ملی نیز بر اثر فشار مردم و جهت حفظ ظاهر با مردم همصدا شده بود. شور و هیجان عمومی حتی به زندانها نیز سرایت کرده بود. مثال بارز آن حوادثی است که شب ۲۶/۶/۲۰ در زندان قصر اتفاق افتاد.

اینک جریان حادثه را از زبان بزرگ علوی که خود یکی از زندانیان رضاشاه بود بشنوید:

این است آنچه من به چشم خود دیده‌ام. از پشت پنجره کریدور هفت، به جمعیتی که پشت در آهنین و پنجره‌های کریدور شش ایستاده بودند، تماشا می‌کردم. فاصله ما از آنها شاید دو تا سه متر بود. یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می‌کرد، می‌خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای فکر خود را به تعویق اندازند.

رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدور ما پناه برده و یا خود را در گوشه‌ای از هشت پنهان کرده بودند. وکیل هشت مثل موش آب کشیده از ترس می‌لرزید. آژان کلیددار که برای کلید خود به اندازه چوگان شاهی اهمیت قائل بود بکلی خود را باخته و جنب نمی‌خورد. آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت می‌کرد، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند و عصبانی شد. از آنها پرسید: «چه می‌خواهید بکنید؟» - «ما می‌خواهیم در را بشکنیم و از زندان بگریزیم.» - «دم در مسلسل کار گذاشته‌اند، چطور می‌خواهید در را بشکنید؟» - «اگر راست می‌گویید، این در را باز کنید ببینیم.»

با یک تکان و یک صدای دسته جمعی «یا حسین» قفل سنگین از هم پاره و در باز شد. این جنبش کوچک ملی، این لب پر نهیب تلاطم و طوفان انقلاب ملی منظره زیبایی برابر ما عرضه داشت. جوانی بیست و پنج ساله، سینه‌چاک و با پیراهن پاره، تکه چوبی در دست داشت و جمعیت را اداره می‌کرد. ما نفرات پنجاه و سه نفر که پشت پنجره آهنین ایستاده بودیم، با وجودی که با این اقدام

آنها مخالفت داشتیم (زیرا یقین داشتیم که خون رشیدترین آنها بدون اخذ هیچ گونه نتیجه‌ای ریخته خواهد شد) وقتی این منظره را مشاهده کردیم، وقتی که دیدیم که چگونه آتش قدرت ملی زیانه می‌کشد، بی‌اختیار به این نیروی سد شکن آنها تحسین گفتیم و هورا کشیدیم. همین که مردم به سوی در بزرگ رو آور شدند، صدای اولین تیر به گوش رسید و در اثر همین تیر آن جوان بیست و پنج ساله جان داد، در پانزده سالگی او را دستگیر کرده و به پنج سال حبس محکوم کرده بودند. تا ساعت مرگ ده سال در زندان ماند، پنج سال نیز زیادی حبس کشیده بود. او اولین کسی بود که از پله‌های هشت اول زندان به طرف در بزرگ آهین عمارت زندان رفت. موقعی که می‌خواست توسط یک میله آهنی با یک حرکت اهرمی قفل را باز کند، در همین موقع تیری به پهلوی او اصابت کرد و به زمین افتاد. بدین ترتیب در همان ساعاتی که فروغی قولنامه شاه را مبنی بر رعایت اصول دموکراسی و آزادیخواهی قرائت می‌کرد، کف کریدورهای زندان با خون چندین نفر بیگناه و باگناه آلوده شد.^۱

دولت فروغی که تمام هم خود را در راه تسکین خشم و هیجان عمومی، به منظور نجات رضاشاه از مهلکه و حفظ دستگاه رضاخانی مصروف می‌داشت اولاً در جلسه خصوصی مجلس نمایندگان قول داد که خروج رضاشاه با اجازه مجلس خواهد بود. ثانیاً در تاریخ بیست و هشتم شهریورماه فرمانی مبنی بر بخشودگی یک ربع (یک چهارم) از محکومیت زندانیان سیاسی را از جانب شاه صادر کرد و در نتیجه عده‌ای از زندانیان سیاسی آزاد شدند. ثالثاً فرمول هبه‌نامه را اختراع نمود و جهت اجرای آن ابراهیم قوام و دکتر سجادی را برای دریافت سند واگذاری املاک و مستغلات رضاشاه به اصفهان فرستاد.

سند مزبور در اصفهان تنظیم و به شرح ذیل به استحضار مجلس رسانده شد:

به نام خداوند متعال. چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمه برنامه اصلاحات کشور خود داده بودم و همواره در نظر داشتم این رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمره این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم و این فرصت در این موقع که فرزند ارجمند عزیزم اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی زمام امور کشور را به دست گرفته‌اند حاصل شده است بنابراین مصالحه نمودم کلیه اموال و دارایی خود را (اعم از منقول و غیرمنقول و کارخانجات و غیره) از هر قبیل که باشد به ایشان به مال‌الصلح ده گرم نبات موهوب تا به مقتضای مصالح کشور مصارف خیریه و فرهنگی و غیره به هر طریقی که صلاح بدانند برسانند.^۲

در همان جلسه نامه محمدرضاشاه نیز به شرح ذیل تقدیم مجلس گردید:

چون منظور اصلی اعلیحضرت پدر بزرگوارم در واگذاری اموال خودشان به ما این بود که به مصارف خیریه برسد و ما هم همیشه سعی داشته و داریم که وسایل آسایش و رفاه عموم را از هر حیث فراهم آوریم بنابراین چنین تصمیم نمودیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به ما واگذار شده است به منظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان، ترقی اوضاع شهرها، ترقی صنایع

۱. کتاب پنجاه و سه نفر، نوشته بزرگ علوی، صفحه ۳۳۴.

۲. اطلاعات شماره ۴۶۵۶ مورخه ۲۰/۶/۳۰.

کشور و بهبود حال کارگران، ترقی فرهنگ و بهداری به دولت و ملت اعطاء نماییم تا بر حسب اقتضا و برای انجام منظوره‌های بالا یا املاک را به فروش برسانند و یا با حفظ و توسعه آبادی آنها در ملک دولت نگه دارند و نیز مقرر می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به شکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود.^۱

تمام اقدامات عوام‌فریبانه دولت فروغی و دربار به دو منظور اساسی ذیل به عمل می‌آمد:

۱. بی‌آنکه رضاشاه به جرم خفه کردن بیگناهان، زجر و شکنجه آزادیخواهان در سیاهچالها، حبس و تبعید کسانی که از مال و ناموس خود دفاع کرده بودند و سوء استفاده از بیت‌المال و غصب اموال مردم به پای میز محاکمه کشانده شود وی را از ایران خارج نمایند.
۲. برای فرو نشانیدن خشم جوشان مردم که پایه‌های حکومت سابق را به لرزه در آورده بود فرصتی به دست آورند تا اگر مهره‌ای از گردونه خارج شد، دستگاه ظلم و بیدادگری پا بر جای بماند و زنجیرهای استعمار از دست و پای مردم ایران باز نگردد.

بدبختانه در آن اوان ملت ایران هیچ گونه تشکیلات منظم و متحدی نداشت که بتواند جانشین حکومت رضاخان شود و متفقین نیز برای آنکه امور جنگی آنها مختل نگردد، خواهی نخواهی با عمال حکومت رضاخان ساختند به تصور اینکه بدین وسیله بهتر می‌توانند منافع خود را حفظ کنند.

املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد رضاشاه

رضاخان میرپنج افسر دیویزیون قزاق، در سوم اسفندماه ۱۲۹۹ که به اشاره آبرون سایید فرمانده قوای انگلیسی در قزوین به تهران آمد و سردار سپه شد و هم در بیست و یکم آذرماه ۱۳۰۴ که به تخت سلطنت نشست، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانکهای خارج. ولی روز بیست و پنجم شهریورماه ۱۳۲۰ که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و بالاجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد، وی با تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط بزرگترین مالک کشور ایران، و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانکهای انگلستان، آمریکا و آلمان، یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود.

چگونه این ثروت کلان در مدت زمان محدودی فراهم گردید؟ از راهی بسیار سهل و آسان! در اوایل کار وزارت دارایی به صاحب ملک دستور می‌داد که چون نباید در محل علاقه ملک و آبی داشته باشد، لذا ضروری است که املاک خود را به «شخص صلاحیت‌داری» (که صلاحیت آن را کمیسیون دولتی در محل تعیین می‌کرد) بفروشد و الا وزارت دارایی املاک وی را متصرف خواهد شد. البته اکثراً «شخص صلاحیت‌دار» خود وزارت دارایی بود که یا ملک را تصرف می‌کرد و یا به ثمن

بخس و به زور آن را می‌خرید و سپس به رضاشاه منتقل می‌نمود.
اینک نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

شیروخورشید
وزارت دارایی

ورثه جعفرقلی اسعد

چون مقرر است که شما در حوزه خوزستان دارای ملک و علاقجات آب و خاکی نباشید علی‌هذا مقتضی است از این تاریخ تا مدت یک سال به اشخاصی که صلاحیت آنها برای خریداری املاک شما از طرف کمیسیون که در محل تشکیل خواهد شد تصدیق شود، اقدام به فروش تمام املاک خودتان بنمایید. چنانچه پس از انقضای مدت مقرر، اقدام به فروش ننموده باشید وزارت دارایی املاک مزبور را تصرف نموده و در قبال بهای آن املاکی برای شما تهیه خواهد نمود. - از طرف وزیر دارایی محمود بدر

شیروخورشید
وزارت مالیه

نمره ۱۳۶۰

آقای لطفعلی خان (سالار) ملک مرزبان

چون مقرر است که هر چه زودتر شما بکلی قطع علاقه از نقطه مسکونی اولیه خودتان بنمایید لذا اکیداً به شما اخطار می‌شود که تا اول مهرماه ۱۳۱۴ باید بکلی اموال خودتان را هم از آنجا به مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا تاریخ مذکور به‌طور کلی قطع علاقه ننمایید آنچه از اموال شما باقی‌مانده باشد، بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید. وزیر مالیه

اینک آنچه بر سر این شخص و خانواده‌اش آمده است:

آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز، گرچه تعدیات مأمورین شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق بر احدی از اهل کشور پوشیده نیست ولی یک پرده از غارتگری را خیلی‌ها اطلاع ندارند. قیمتی است عین امریه و قباله را درج فرمایند. چون در ۱۳۱۰ املاک کلارستاق را وزارت مالیه تصرف کرد، عده‌ای از طایفه‌های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند. بعد از چند ماه زن و بچه آنها را در کامیونها ریختند با هر خانواده پنج من تبریز بار بردند رشت. تمام با زور سرهنگ سهیلی آنها را دور گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمداً مردها را به آنها ملحق بردند کرمان، بعد جیرفت، بعد شیراز. ده خانوار تلف شدند. اموال را هم با احشام هر چه بود مأمورین نظمیه و شاه بردند. به هر جا که می‌بایست برسد رسیده بود.

در ۱۳۱۳ مالیه، املاک را فروخت به شاه. بعد در ۱۳۱۴ این کاغذ را به شاه نوشته بودند. در صورتی که نام و نشانی از اموال نبود. چهار سال پیشتر به غارت برده بودند. نمی‌دانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده. آقای فروهر معاون وزارت مالیه آن وقت و پدر مدیرکل آن وقت که هر یک برای فنای ماها پیش قدمی می‌نمودند. و ابتکار می‌کردند ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود.

سالار ملک مرزبان

عین قباله که در آن متعامل محمود بدر کفیل وزارت مالیه به نمایندگی و نام دولت علیه ایران معامله را انجام داده نیز در روزنامه کلیشه شده است.^۱

نامه سرگشاده لطفعلی سالار ملک مرزبان به مجلس شورای ملی چگونگی تصرف کلارستاق را روشتر می‌کند:

... از سال ۱۳۱۱ خورشیدی الی ۱۳۱۳ کلارستاق که یکصد و سی و چهار پارچه دهات بیلاقی و قشلاقی و مراتع و جنگلهای مفصل نیز دارد ضبط اداره دارایی و اداره املاک شد. جز دوازده پارچه ده که به دست صاحبانش باقی ماند در کجور و تنکابن هم عیناً ضبط املاک عملی گردید. بعدها مازندران و گرگان و قسمتی هم از گیلان ضبط شد. چون شروع در تنکابن که محال ثلاث است شد جمعی از مالکین را گرفتند آوردند در قصر زندانی کردند و بعد زن و بچه آنها را جمع کردند در حبیب آباد مثل مرغ در کامیونها ریختند^۲ آنها را به چند دسته تقسیم کرده عده‌ای را به کرمان، جیرفت، بم، شیراز، کرمانشاهان، همدان، قزوین، زنجان، قم، کاشان فرستاده و چند خانوار را هم در تهران نگاه داشتند. یک عده هم در موقع تبعید خودشان با عائله فرار کردند و در الموت طالقان ساکن شدند.

یکی از همین تبعیدی‌ها از نی ریز فارس چنین می‌نویسد:

... آقای مدیر محترم، املاک کمینه واقع در دهستان کالج، کجورستاق، کجور مازندران بدون خریداری، بدون فروختن، بدون تعویض حتی بدون امضاء و بدون اخطار ضبط شد. در سال ۱۳۱۲ این عمل با کمینه شده. آقایان وکلاء و هیئت محترم دولت امروز، در آن روزها همه سرکار و مصدر امور بودند. اینها بدون کوچکترین توجهی به گرسنگی ما، دست ما را گرفته با وضع مبتذلی از خانه و آشیانه پنجهزار ساله ما، ما را بیرون کردند. هر چه داشتیم ستوان حسن حریری و یک مأمور نماینده مخصوص آقای مختاری رئیس شهربانی به نام حراج تاراج کردند. دیناری هم پول حراج به کسی پرداخت نشده. برای نمونه یک فقره قباله که از آقا محمدخان و رحمت‌الله خان دیوسالار دو پسر عموی مالک قریه پایین تاشکی گرفته به عرض می‌رساند:

سروان صفاری لاهیجانی با حسن حریری این دو پسرعمو را به حبیب آباد جلب، پای آنها را درکنده نموده با شلاق اینقدر به کله آنها زدند تا امضاء گرفتند. جریب چهار هزار ریال را به جریب ششصد ریال قیمت کردند. موقعی که خواستند پولشان را بدهند نوای دیگری در صحنه ظلم و تعدی پیدا شد و آن این بود، ۲۰۰ ریال جریبی تخفیف به شاه، ۲۰۰ ریال هر جریبی حق قباله نویسی، حق مباشر حسن حریری، حق پیشخدمت، سایر مخارج و محضر و غیره. جریب ۲۰۰ ریال می‌ماند. آیا دویست ریال را پرداختند؟ هرگز.

امضاء - کمینه ماه سلطان دیوسالار دارای شناسنامه شماره ۱۰ ترکمن کجور مازندران^۳

اینک شرح حال یک مازندرانی ستمدیده از شماره ۱۱۷۹ مورخه ۲۰/۷/۲۷ روزنامه ستاره:

قبلاً خدا و رسول و ائمه اطهار را به شهادت می‌طلبم که آنچه عرض می‌کنم به قدر سر سوزن خلاف ندارد و چون روزنامه جا ندارد، نمی‌توانم جزئیات را بنویسم.

۱. مرد امروز، شماره ۲۶، سال دوم، مورخه ۱۳۲۳/۵/۲۷.

۲. روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۷۸ به تاریخ ۲۰/۸/۲۲.

۳. تجدد ایران، شماره ۳۳۲۶، مورخه ۱۳۲۰/۹/۱۰.

روز اول فروردین ۱۳۱۱ در ده خود میچکار واقع در کلارستاق با زن و بچه خود به شادی عید نوروز مشغول بودم. چند نفر مأمور آمده بنده را گرفتند، هر چه خواستم بدانم برای چیست معلوم نشد. زن و بچه و بستگانم در حال وحشت و هراس بودند که مرا به نوشهر بردند. در آنجا دیدم ۲۲ نفر دیگر هستند. دوازده روز، بیست و دو نفر را در یک اتاق کوچک انداخته بودند که موقع خواب مجبور بودیم همه از پهلوی دراز بکشیم. بعد گفتند نفری سی تومان خرج راه تهیه کنید و یک تاجری را معرفی کردند که از او پول بگیریم.

نویسنده پس از شرح شکنجه و عذاب و توهینی که تا رسیدن به زندان قصر تهران کشیده، می‌گوید که در زندان وی را به حبس مجرد انداختند و سپس اضافه می‌کند:

خلاصه بعد از بیرون آمدن از اتاق مجرد، دیدم جمعی از آقایان علماء و مالکین و خوانین تنکابن، کلارستاق و کجور در آنجا هستند از قبیل آقای میرزا طاهر تنکابنی، مرحوم منتظم‌الملک، مرحوم حسینقلی خان، مرحوم شیخ نورالدین، آقای ساعدالممالک خلعت‌بری و آقای میرممتاز و عده زیادی از آقایان خلعت‌برها و ملاکین رودسر و لنگرود.

آن وقت معلوم شد که این یک بلای عمومی است ولی هیچ کس تقصیر خود را نمی‌دانست و همه ترسیده بودند و انتظار روزهای بدتری را داشتند. باری همه تا مدتی در زندان بودیم، نه تحقیق کردند و نه رسیدگی در کار بود... در این ضمن هم حسینقلی خان نوه سپهسالار که جزو این دسته بود در زندان مرد. پس از سه ماه زندانی بودن یک روز رئیس زندان تک تک ماها را خواست و به هر کس تکلیف نمود، در ظرف بیست و چهار ساعت صورت املاک و دارایی خود را بدهد.

در ضرب‌الاجل مزبور صورتهای تهیه شد و دو روز دیگر آقای آیرم رئیس نظمیه وقت آمدند و همه را جمع کرده گفتند: خیلی باید شکر کنید که اعلیحضرت از سر تقصیر شما گذشتند.

چون نفسی از کسی برنیامد، زیرا کسی تقصیری نکرده بود. با تغییر گفت پس چرا تشکر و دعاگویی نمی‌کنید؟ عده‌ای از جمعیت با صدای بلند شروع کردند به دعاگویی و ثناخوانی به شاه و خاندان سلطنتی. بعد آقای آیرم گفت اشخاصی که بین شما ملک ندارند چند نفر هستند؟ بنده و مرحوم ابوالقاسم کدیر سری و آقای کاظم حق‌کیفی که ملکی نداشتیم خود را بدون ملک معرفی کردیم. از مرحوم ابوالقاسم پرسید تو ملک داری؟ گفت داشتم تقدیم کردم. گفت به تو پول دادند؟ گفت مبلغی گرفته‌ام. گفت پدرسوخته کسی که پول می‌گیرد و ملک می‌فروشد تقدیم نمی‌کند، بگو فروختم. او هم گفت فروختم قربان. از کاظم پرسید تو چه می‌گویی؟ چون فهمید چه قسم باید حرف بزند، گفت بنده از روی رضا و رغبت ملکم را فروختم و تا دینار آخر و تمام و کمال پول را هم نقداً گرفتم. به من گفت تو چه می‌گویی؟ گفتم بنده ملکی ندارم و پدرم مالک است و به بنده مربوط نیست.

همان جا امر کرد ما سه نفر را که ملکی نداشتیم از زندان مرخص کردند و دیگران هم پس از ترتیب قبالة و انتقال بعداً مرخص شدند. آن وقت فهمیدم که استخلاص من به واسطه ملک نداشتن و حبس سایرین به تقصیر ملک داشتن بود، و الا هیچ کس گناهی نداشت (املاک ما را نیز بعداً از پدرم گرفتند). بعد از بیرون آمدن از زندان اسم ما را ساحلی گذاشتند و عده‌ای را نیز به شهرستانها تبعید و عده‌ای را با نداشتن حق خروج از شهر در تهران نگه داشتند.

... خلاصه این است وضعیت ما که ملک و مال ما را به زور گرفتند. به بهانه ملک و مال ما را حبس کردند. زن و بچه، لانه و آشیانه و همه چیز ما بریاد رفت. حالا آقایان گمان می‌کنید اگر بعد از ده سال صدمه و مصیبت املاک ما را به ما بدهند از ما رفع تعدی شده است؟ نه بخدا، این تعدی هیچ وقت رفع شدنی نیست. - عباس نادری

چقدر درست فهمیده بود یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان که پس از مسافرت به ایران نوشت: «... رضاشاه دزدان و راهزنان را از سر راههای ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که منبع در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد...»^۱ و این هم یک نامه رسواگر دیگر:

با کمال احترام به عرض می‌رساند: در سال ۱۳۱۱ شمسی کارپرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشرف (بهشهر فعلی) حسب‌الدستور شاه سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دو سال تمام محصول جنسی و نقدی املاک مزبور بنده را از مراتع و مزارع و جنگل (که سالیانه در حدود چهل هزار تومان به حقیر عاید می‌داشت) نیز ضبط و غصب نمود.

در مقدمه امر بنده به تهران آمده و به تصور و امید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور به عرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیماً به عنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت نمودم فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری‌ام آقای رئیس کابینه مخصوص «آقای شکوه‌الملک» حقیر را تلگرافاً - که تلگراف مزبور موجود است - به کابینه احضار و شفاهاً بیاناتی تهدیدآمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند - که در موقع لزوم آن جواب و اظهارات شفاهی آقای شکوه‌الملک را به عرض خواهم رسانید - پس از دو سال عجز و ناله - که سوابق اکثر عریضه‌هایم موجود است - و سالی معادل چهل هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشکر بوذرجمهری به بنده وعده استخلاص املاکم را به شرط اینکه دو هزار تومان به ایشان پردازم دادند.

بنده هم به واسطه بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یکهزار و صد تومان نقد و نهصد تومان سند به ایشان دادم که پس از تسلیم املاکم وجه مزبور را به ایشان بدهم. ولی باز هم نتیجه حاصل نشد تا آنکه در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای مجدالسلطان لطیفی و چهار نفر مأمور یقه سرخ درباری - که سمت آنها را نمی‌دانم - بنده را از دربار به محضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقای شیخ عبدالحسین نجم‌آبادی و فعلاً شماره ۳ است به امر سرلشکر بوذرجمهری بردند. دم درب محضر آقای مجدالسلطان به بنده گفت شما را برای امضاء قبالة فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است آورده‌ایم. در نظر داشته باشید که بی‌سروصدا و بدون کلمه‌ای اعتراض باید قبالة را امضاء کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شما را به جایی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را نبینید. پس از آن مرا وارد محضر نجم‌آبادی نموده و بدین نحو وادار به امضای قبالة که به هیچ وجه از مضمون آن جزئی اطلاعی نداشتم نمودند. پس از ختم امضاء سند و دفاتر محضر آقای مجدالسلطان به بنده اظهار نمود که چون شش هزار تومان بابت وجه این قبالة باید به شما داده شود فعلاً هزار تومان وجه را در اینجا دست گردان می‌کنیم ولی پول را در دربار به شما خواهیم پرداخت.

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دوباره روی میز گذارم. پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناسهای مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه تومان آن را به آقا شیخ عبدالحسین صاحب محضر به عنوان حق تحریر دادند. و از آنجا بنده را به منزل آقای سرلشکر بوذرجمهری به عنوان اخذ مبلغ مزبور بردند. آنجا که رفتم آقای سرلشکر بوذرجمهری پس از مطالبه و اخذ بنچاقهای موجوده املاکم مبلغ پانصد و پنجاه

۱. ایران ما، شماره ۵۴۷، «درباره مقامات مسئول چه می‌گویند»، از نوشته «فوت» نماینده مجلس در انگلستان.

تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه شش هزار تومان چنین اظهار داشتند: اولاً مبلغ چهار هزار و چهار صد تومان بابت مالیات دو ساله ملک شما (که محصول آن را قبل از قبالة گرفتن از بنده به قسمی که فوقاً عرض شده در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کارپردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب است به مالیه باید پردازیم. ثانیاً هزار تومان بابت تتمه دو هزار تومان که قرار بود به من داده باشید محسوب می‌شود. گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیدم چنانچه این شش هزار تومان را برای شما دست و پا کردم. ثالثاً پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جواباً عرض کردم اولاً قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون و نیم تومان است نه شش هزار تومان. ثانیاً مالیات مورد مطالبه راجع به محصول دوساله‌ای است که به قسمی که خاطر محترم مستحضر است توسط کارپردازان دربار ضبط گردیده به بنده مربوط نیست و بنده برای یک شاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دو هزار تومان هم با این بدبختی بلاسبب که برایم ایجاد شده است طبق قولی که داده بودید در صورتی (بود) که املاک و عواید ضبط شده را مسترد می‌فرمودید. حال که به این وضعیت در آمده است هزار و صد تومان سابق را نیز حقاً باید مسترد فرمایید. خصوصاً با وضع پریشانی که برایم ایجاد فرموده‌اید و امروز برای چند ریال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر می‌باشم. در جواب با کمال تندی و تشدد بنده را امر به سکوت و تهدید نموده و اظهار داشت که چنانچه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم پشیمان خواهم شد چه آنکه برای تأدیب بنده اقدام مقتضی خواهد نمود و پس از آن بدون اعتنا به التماس بنده، به بنده امر خروج از منزل خود نمود.

سه روز قبل که برای مستحضر شدن از موضوع قبالة مزبور به دفتر رسمی شماره ۳ مزبور مراجعه نمودم معلوم گردید که قبالة مزبور به شماره ۶۰۱۴ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سردفتر در تاریخ ۱۳/۲/۲۹ به ثبت وارد و مبلغ آن هم شش هزار و چهارصد و پنجاه و دو تومان و پنج ریال است نه شش هزار تومان!

... پس از چندی که از تاریخ قبالة مزبوره گذشت از طرف شهربانی بنده را جلب و بالاخره نزد آقای آیرم رئیس شهربانی وقت بردند. مشارالیه به بنده شخصاً اظهار نمود که حسب الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت به مازندران می‌باشید علی‌هذا باید کتباً متعهد و ملزم شوید که به مازندران معاودت نکنی. بنده جواباً عرض نمودم که بنده خلافی نکرده‌ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم چه آنکه متجاوز از ۱۵۰ سال است که پدران من در مازندران متوطن و ممر معاش من و خانواده‌ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است. الزام به عدم خروج از تهران برای بنده مثل حبس ابد و محکومیت به مرگ یک عائله بیگناه هفتاد نفری است. جواب دادند مگر املاک شما تمام خریداری نشده است؟ عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط نمودند و فعلاً مختصری املاک خریداری شخص بنده در آنجا که سالی چهار هزار تومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است موجود است.

در جواب ضمن اظهار تأسف از این ابتلا برای حقیر به بنده فرمودند شهربانی مأمور است که شما را به قبول و اجرای این تعهد ملزم کند و چاره جز اطاعت ندارید و ورقه‌ای که قبلاً به خط دیگری تنظیم شده بود جلوی بنده گذارده و بنده را وادار به امضاء آن نمود.

طولی نکشید که از کسان بنده از مازندران اطلاع رسید که املاک خریداری شخصی شما را نیز به ضمیمه املاک موروثیتان کارپرداز درباری اشرف (بهشهر حالیه) ضبط و عواید آن را هم بردند به علاوه کسان و رعایای شما را قهراً به دفتر رسمی محل برده و املاک شما را به نام آنها قبالة خریداری تنظیم نمودند و هر چه جواب دادیم که مالک این نقاط نیستیم تا این قبالة را امضاء کنیم مؤثر واقع نگردیده و

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی / ۱۰۱

پس از الزام به امضاء قبایلهای مزبور خواستیم وجوه آن را لااقل گرفته برای شما بفرستیم، ما را به ضرب شلاق و تهدید به حبس و تبعید از دفتر خارج نمودند.^۱

عکس یادگاری مأمورین رضاشاه با صاحب ملک زندانی و دست بند به دست پس از اخذ قبایله نیز سندی است تاریخی.

روزنامه نجات ایران در شماره ۵۷ خود تحت عنوان «طرز عمل اخذ قبایله املاک از مردم در دوره سابق» عکسی را کلیشه کرده که اشخاص ذیل را نشان می‌دهد:

۱. ناصر علی رئیس اداره آمار و ثبت احوال همدان که به منزل مادر آقای عبدالعلی ساتراپی وارد شده‌اند. ۲. رسدبان دو محمود خان مأمور زندان تهران ۳. فرهی مأمور اداره سیاسی شهربانی تهران ۴. علی رحمانی مأمور اداره سیاسی شهربانی تهران ۵. عبدالعلی ساتراپی صاحب ملک میان پشته واقع در دو کیلومتری رودسر با دست بند زده از پشت. ۶. پروین السلطنه مادر عبدالعلی ساتراپی زندانی. ۷. زینب خانم عیال آقای ناصر علی رئیس آمار همدان ۸. ناصرالملوک ساتراپی دختر عبدالعلی ساتراپی ۹. کیوان رکنی رییس ناصرعلی.

روز هفده فروردین ماه ۱۳۱۷ آقای عبدالعلی ساتراپی (را) که مدت یک سال در زندان شهربانی تهران از طرف پهلوی شاه سابق جهت غصب ملک او در قریه میان پشته واقع در دو کیلومتری رودسر که با مادرش پروین السلطنه شریک بود با اتومبیل نمره ۳ اداره سیاسی شهربانی تهران، به شهربانی همدان آورده و مأمورین شهربانی او را به منزل ناصرعلی رئیس آمار و ثبت احوال همدان که خانم پروین السلطنه و ناصرالملوک دخترش در آنجا بودند آوردند و گفتند اگر خانم پروین السلطنه وکالت فروش (میان پشته) را ... ندهند. او را (عبدالعلی ساتراپی را) خواهند کشت و جنازه‌اش را می‌آورند مادر و برادر و عائله با مأمورین عموماً ناچار رفتند منزل آقای صدوقی صاحب محضر اسناد رسمی شماره یک همدان و وکالت فروش ملک را ... دادند.

و ضمناً مأمورین کاملاً مشروب خوردند در مهمانخانه روشن همدان و پس از ورود به خانه ناصرعلی عکاس آوردند و این عکس را به نام یادگار انداختند.

«... این تاریخچه برای اطلاع و آگاهی عموم و برای ضبط در تاریخ چاپ می‌شود تا معلوم شود که بدین وسایل اجبار و الزام اشخاص را به تفویض و تسلیم ملک و داراییشان مجبور می‌نمودند. چنانچه ملاحظه می‌کنید (در عکس) ساتراپی دست از پشت بسته در تحت اسارت مأمورین و عائله بیگناهش اسیروار در جلو آنها و با تهدید به قتل و وضع مذکور از او و کسانش سند اخذ نموده‌اند»^۲

در اوایل سال ۱۳۲۰ تقریباً تمام دهات و املاک مازندران و گرگان تملک و تصرف شده بود و دیگر محلی باقی نمانده بود که دیکتاتور ایران طمع به بردن و تملک آن داشته باشد و نظر به توسعه املاک مازندران عواید سرشار شاه سابق قوس صعودی خود را به حد اعلی طی نموده و وجوه هنگفتی در بانکها تمرکز پیدا نموده بود. بنابراین حرص و طمع شاه متوجه املاک و مستغلات تهران شده و داوطلبانه حاضر شده بودند که چون خیابان شاهرضا به نام خود او بود می‌خواست که این افتخار و موهبت عظمی (۱) را نیز به اهالی تهران نصیب نموده و حاضر شده بود که کلیه خانه‌ها و مستغلات دو طرف خیابان شاهرضا را به طول از ابتدای میدان ۲۴ اسفند که به نام میدان مجسمه معروف است تا

۱. روزنامه تجدد ایران، شماره ۳۲۴۶، ۲۰/۷/۲۰.

۲. نجات ایران، شماره ۵۷ مورخه، ۲۱/۴/۲۰، صفحه اول ستون ۵ و ۶.

ابتدای دروازه شمیرانات که تقریباً به طول چهار کیلومتر بود و به عرض بیست متر (و یا بنا به پیشنهاد شهردار وقت به عرض ۵۰ متر) خریداری نماید ...

در هر صورت تصمیم خرید گرفته شده بود و هیئتهای مهندسین دسته دسته سه نفری و چهار نفری از طرف شهرداری مأمور مساحی و ارزیابی عمارات و مستغلات خیابان شاهرضا شده بودند. قیمتها و ارزیابیها هم خیلی «منصفانه» بود. اراضی خانه و مستغلات را متری هفت ریال و ساختمان یک طبقه را متری یکصد و پنجاه ریال و عمارات دو طبقه را متری دویست و پنجاه ریال ارزیابی و قیمت می نمودند. اولین معامله خیابان شاهرضا که کافه و باغ شهرداری بود (نیز) انجام شد. به طوری که رادیو لندن خبر داد به نفع شهرداری متری هفت ریال معامله آن انجام شده بود ...

بدین ترتیب «کار خرید املاک به جایی رسید که دیگر هیچ کس قادر نبود که جریبی ملک داشته باشد. مثلاً خانه‌ای را در بهشهر به یک تومان خریدند. مع الوصف (در مازندران) به رفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند. رعایا باید با خرج خود از بیست فرسخ راه بیایند برای املاک کار کنند. و آنها جز شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند. شبها آنها را به طویله برده و صبح آنها را به مثل بهایم خارج می کردند. رعایا گرسنه و برهنه بودند. اگر یک نفر از آنها اظهار کسالت می کرد. دوا و غذایش شلاق بود تا اینکه جان سپارد و از شر مأمورین بیرحم خلاص گردد. «علاوه بر اینها ناموس مردم در دست رؤسای املاک بازیچه (ای بیش) نبود ...»^۱

ذکر یکی دو نمونه از نحوه رفتار مأمورین املاک با مردم بی مورد نخواهد بود.

اهالی کلارستاق مازندران تحت «عنوان دادخواهی دهقانان شمال» چنین می نویسند:

... قاسم ماکویی کارپرداز املاک اختصاصی در منطقه کلاردشت ۱. دختر باکره قاسم رودبارکی را در خانه انداخته و یک نفر اجنبی را هم به جان این دختر انداخته و امر نموده به عمل زشت مرتکب شود. ۲. طلعت نام زن یار محمد ابوالحسنی لاهویی را به اندازه‌ای کتک زده که در زیر چکمه جان را به جانستان تسلیم کرده است! علت این فجایع برای اخذ دو و نیم پهلوی از زوجه مزبور بوده. ۳. آقای حبیب‌الله یکی از رجال کلاردشت را در ملاء عام آنچه لازمه کتک‌کاری بوده و بعد امر نموده به آب سرد زمستان بسته پس از بیرون آوردن از آب سرد، پالان الاغی را به کول او گذاشته و برد در دهکده لاهو او را گرداند.

آقا جان نام حسنکیفی را دهنه و رکاب زده و قدیر نام پسر عموی مشارالیه را امر کرده سوارش شده با دیک در محل چرخانده. علت این فجایع برای نیم من سیب‌زمینی بوده که با دسترنج خودش به عمل آورده و چیده بوده است ...

از طرف عموم اهالی کلارستاق - فیاض حاتمی^۳

و این هم یک نمونه بیرحمی دیگر:

... رامسر وقتی بهشت برین شد و آن عمارت زیبا در آن بوجود آمد کمتر رنگ آدم را می دید و

۱. مرد امروز، سال دوم، شماره ۲۵، ۲۴/۴/۲۳.

۲. مهر ایران، شماره ۳ نوشته مرتضی کشوری.

۳. نجات ایران، شماره ۱۴۸، به تاریخ ۲۸/۸/۲۰.

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی / ۱۰۳

اغلب اوقات سال بجز مسافرین اتومبیل سوار که از آنجا عبور می‌کردند کسی دیده نمی‌شد. این نبودن جمعیت و خالی بودن باغها از آدمی، خری را ترغیب نمود که از آن سبزه زارها و علف دهانی شیرین کند ... در حین چریدن خر بیچاره را گرفته و برای مجازات حاضرش کردند ... می‌بایست طوری خرها را ترسانید که آدمها تکلیف خود را بدانند ... به امر متصدی املاک یک شیشه نفت آورده روی خر ریخته و آن را آتش زدند. خر زبان بسته می‌سوخت و به این طرف و آن طرف می‌دوید تا آنکه از پا افتاد. جناب کارپرداز هم از این پیروزی بزرگ بر خود می‌بالید و می‌گفت این است سزای هر کس که از حد خارج شود ...^۱

ولی املاکی که رضاشاه به زور و ستم از مردم غصب می‌نمود، حرص و ولع سیری‌ناپذیر وی را کفاف نمی‌کرد. لذا به دستور او مجلس شورای ملی قانون «فروش املاک خالصه» را به تصویب رساند. تا «شاهنشاه عظیم‌الشان» بتواند بهترین املاک خالصه را به اسم خود و فرزندانش منتقل نماید.

ای. ک. س. لمپتون محقق و استاد دانشگاه لندن در کتاب خود موسوم به «اصلاحات ارضی ایران» می‌نویسد:

رضاشاه در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه خالصه بود، چهارصد ده خالصه خریداری نمود.^۲

این املاک هنوز در مالکیت دربار سلطنتی بوده و به اسم دهات مکانیزه مورد بهره‌برداری است. روزنامه داد تحت عنوان «راجع به املاک واگذاری» در این باره توضیحات ذیل را دارد:

دولت در شهرستان گرگان ۱۲۵ پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قراء شش دانگی بوده، داشته، وزیر دارایی وقت مثل اینکه از کیسه فتوت خود بخشش می‌کند، تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنج هزار تومان به شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دو میلیون و نیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده است، ارزش داشته ...^۳

و در اعلام جرم دکتر مصدق به محمود بدر وزیر دارایی، راجع به یکی از دهات خالصه چنین آمده است:

«گزارش آقای مجیدزاده در مورد خیرآباد حاکی است: قریه خیرآباد در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات در اجرای قانون فروش املاک خالصه به‌طور آزاد و به‌وسیله اشخاص بصیر و مورد اطمینان به مبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شده بود که در همان سال به‌طور غیرآزاد به قیمت فروش به اعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان و هفت ریال تقدیم گردیده و برگهای هر دو ارزیابی در یک

۱. ستاره هفتگی، شماره ۶۴، مورخه ۲۱/۲/۲۵.

۲. کتاب اصلاحات ارضی ایران، متن انگلیسی، چاپ لندن ۱۹۶۹، صفحه ۴۵.

۳. داد شماره ۲۵ مورخه ۲۱/۸/۷.

پرونده وصل بهم بایگانی شده (پرونده برگ ۱۹۰) ...^۱

مؤید احمدی نماینده دوره سیزدهم مجلس شورای ملی به طور مجمل در بیان تعداد دهاتی که در دوره دیکتاتوری سیاه به تصرف غاصبانه رضاشاه درآمده، گفت: «در دوره ۱۷ ساله سلطنت رضاشاه بالغ بر ۴۴۰۰۰ سند مالکیت به نام او صادر شده است».^۲

علاوه بر این به احتمال زیاد رضاشاه یکی از سهامداران نفت جنوب بوده زیرا علی دشتی در مجلس شورای ملی صراحتاً از «سهام نفت جنوب» متعلق به رضاشاه نام برد.^۳ خود رضاشاه نیز ضمن سند تنظیمی در بندرعباس بوجود نقدینه و سهام موجوده در بانکهای خارجی اعتراف نموده است.^۴ ولی ما اطلاع درستی از سهام وی در شرکت نفت انگلیس و ایران نداریم. لکن آنچه مسلم است رضاشاه سالیانه ۱۲۰۰۰ لیره بابت اجاره اراضی بایر نفت شاه و خطوط لوله مربوط به آن از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می کرده. در این مورد مصطفی فاتح می نویسد:

... شاه فقید مالک اراضی بایر نفت شاه و قسمت عمده اراضی که خطوط لوله از آن عبور می کرده بود و اداره املاک سلطنتی به هیچ وجه راضی نمی شد که اراضی مورد لزوم را طبق مواد امتیازنامه به شرکت بفروشد و می گفت که شرکت باید آن را اجاره کرده و مال الاجاره سالیانه ای برای آن بپردازد. طبق تقویمی که در آن موقع شده بود کلیه اراضی مزبور که مورد احتیاج کار شرکت و تمامش هم بایر بود در حدود پنجاه هزار تومان قیمت شده بود. ولی اداره املاک از فروش آن خودداری کرد و پس از چند سال مذاکره بالاخره قراردادی منعقد گردید که سالی دوازده هزار لیره بابت اراضی مزبور پرداخته شود. این قرارداد مجری بود تا اینکه وقایع شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و شرکت توانست قرارداد اجاره را لغو و اراضی را به قیمتی که از طرف دولت ارزیابی شد خریداری نماید.^۵

بدیهی است تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاشاه از املاک و مستغلات و کارخانه ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست. ولی بنابه نوشته مطبوعات «در سالهای آخر، سالی هفتاد میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود. ساختمانها و قصرها و ویلاها نیز با مخارج شهرداری ساخته می شد».^۶ در همان سالها، سالیانه شصت میلیون تومان معادل بیست و پنج میلیون دلار به خارج ارسال می شد و به منظور اینکه در ارسال وجه به خارج اشکالی پیش نیاید سعی می شد که رؤسای کل بانک ملی و کمیسیون ارز از افراد مطمئن باشند. به طور خلاصه سپرده رضاشاه در بانکهای خارج از ایران مبلغ سیصد و شصت میلیون دلار

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحه ۱۷۰.

۲. روزنامه اقدام، شماره ۱۸، مورخه ۲۰/۷/۱۳، از مذاکرات مجلس در جلسه مورخه ۲۰/۱۱/۱۲.

۳. روزنامه ایران، شماره ۶۶۹۳، مورخه ۲۰/۷/۱۴، نطق دشتی در مجلس شورای ملی.

۴. این سند در صفحات بعد عیناً نقل خواهد شد.

۵. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۳۰۸.

۶. گزارش شهرداری تهران را در این مورد در صفحات بعد ملاحظه خواهید فرمود.

حدس زده می‌شد.^۱

بنابه نوشته روزنامه بیداری کرمان، خود رضاشاه هنگامی که از طریق کرمان عازم جزیره موریس بود درباره ثروت خود چنین اظهار داشته است:

... دو ماه و نیم قبل موقعی که شاه سابق رضاشاه پهلوی از سلطنت استعفا کرد و از راه کرمان عازم هندوستان و جزیره موریس بود در کرمان حقیقتی را بیان می‌نماید که از هر حیث قابل توجه می‌باشد. وی به دو نفر از اهالی این شهر که به حضور او رسیده بودند چنین اظهار می‌نماید: «هفت هزار میلیون تومان تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم. این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت همه کار می‌شود کرد و تنها به نان و گوشت نباید قناعت نمود.»^۲

این مبلغ معادل پنج هزار و چهارصد خروار طلای مثقالی بیست تومان، قیمت آن روز طلاست. با سقوط حکومت بیدادگر رضاشاه و وزش نسیم آزادی در کشور ما، ستمدیدگان برای احقاق حق خود به پا خواستند و به ناچار ابتدا به سراغ مجلس شورای ملی رفتند:

روز یکشنبه ششم مهر از دو ساعت و نیم بعد از ظهر بتدریج مالکین املاک مازندران و گرگان در مجلس شورای ملی حاضر شده تجمع زیادی نمودند که بیش از سیصد نفر جمعیت بود. بعداً به آقای رئیس مجلس اطلاع داده شد. پنج نفر نماینده از آنها خواستند که شکایت خود را بگویند از طرف حاضرین آقایان علیقلی خلعتبری، لطفعلی مرزبان، فرج‌الله ساعد، سیف‌الله باوند و ناصر قلی خلعتبری انتخاب شده به حضور آقای رئیس مجلس رسیده اظهار داشتند: شنیده‌ایم پس از بیست سال تعدی و مظالم و گرفتن املاک ما، اینک دولت می‌خواهد به دعاوی غبن رسیدگی کرده رفع دعاوی نماید. در صورتی که املاک ما بزور و جبر گرفته شده باید عین املاک مسترد گردد.^۳

فامآحسن اسفندیاری رئیس مجلس، که طی سالها شاهد جنایات و ستمگریهای رضاشاه بود و با تکیه بر مسند ریاست مجلس شورای ملی که خونهای ملت ماست به این تعدیات شکل قانونی می‌بخشید پیشروانه و مزورانه اظهار داشت:

در این چند روز چیزها از طرز گرفتن املاک و تعدیهای بیست ساله شنیده‌ایم که از ذکر آن بی‌اندازه متأثر می‌شوم. من خود نیز عقیده دارم که باید املاک مردم به آنها پس داده شود. ولی موقع مقتضی است که با سکوت و آرامش این موضوع رسیدگی گردد. زیرا کارهای بیست ساله را دو سه روزه نمی‌توان رسیدگی کرد.^۴

همزمان با مراجعات حضوری، سیل تلگرافات و نامه‌ها به سوی مجلس شورای ملی جاری گردید:

تلگراف به اداره روزنامه ایران

اداره روزنامه ایران ... ملکی فروخته شده است تا غبنی در بین واقع گردیده تفاوت فی‌مابین

۱. روزنامه آذیر، شماره ۱۸۸، مورخه ۲۳/۶/۱۶.

۲. «بیداری کرمان»، شماره ۲۰ سال ۱۱، مورخه ۲۰/۹/۱۷.

۳. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۶۴، مورخه ۲۰/۷/۸.

۴. همان روزنامه و همان شماره.

مسترد گردد. گواه مخبر صادق در آستین باشد. مخبره تلگرافی به عنوان مجلس شورای ملی کپیبه وزیران در تاریخ ۱۲/۷/۵ به امضای این بنده «برهانی رستم کلایی» بوده که نتیجه آن زندانی شدن در شاهی به عهده‌داری سرکار سرهنگ سهیلی در مدت سه ماه متوالی گردیده و سپس با تمام عائله سنگین خود به تهران تبعید گردیدم...^۱

تقاضای استرداد املاک نقل از روزنامه ایران:

در این چند روزه متجاوز از چندین هزار مراسله که قسمتی از آنها به پیوست اسناد مالکیت خود بوده به ریاست وزراء ارسال و مطابق قوانین جاریه تقاضای استرداد املاک خود را از دولت نموده‌اند. از قرار اطلاع واصله کلیه مراسلات مزبور به وزارت دارایی ارجاع شده که در کمیسیون متشکله در آن وزارتخانه تحت مطالعه و بررسی قرار داده و مطابق قانون به شکایات مردم رسیدگی نمایند.^۲

تلگراف به مجلس شورای ملی کپیبه هیئت وزراء، کپیبه وزیر دادگستری، کپیبه روزنامه اطلاعات، کپیبه ایران، کپیبه کوشش، کپیبه ستاره:

ریشه زندگانی افراد مازندرانی از تعدیات طاقت‌فرسای چندین ساله بکلی گسیخته، ریشه حیاتی آنها سوخته. تنها علاج دردهای آنها توجه نمایندگان محترم است که منتقم حقیقی را منظور داشته املاک و علاقه ملکی اجدادی آنها را به خودشان بدهند که در اثر علاقه املاک خود در مقام آبادی آن آمده یگانه وسیله ترقیات کشور فراهم گردد. چه کار خیری از این بالاتر که دست تعدی از اموال و علاقه‌جات اشخاص فقیر که از تنگدستی تباه شده‌اند کوتاه شده حق مالکیت آنها محفوظ، اصل قانونی رضایت صاحبان املاک رعایت گردد و بعضی مداخلات غاصبانه را وسیله سلب حق ثابت آنها تصور نفرمایند - که این بیچارگان مأیوس نشده به مراجع دولت قانونی امیدوار باشند.

امام جمعه مازندران، حسن لنگرودی، حبیب‌الله برهانی، احمد معاونیان، علی قریشی، تقی رستم کلایی، حسین رستم کلایی، اسدالله سورنگی^۳

از تلگراف حضوری اهالی مازندران به نمایندگان مجلس شورای ملی:

... از مظلومی که به مازندرانها شده کسی درست آگاه نیست. آقایان! شنیده‌اید دکان را یک ریال، خانه را سیصد دینار (شش شاهی) و ملک مزروعی را به عشر عایدات سالیانه‌اش با تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون آوردند. دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را به جان مردم اندازد. آقایان نگذارید شمشیر خون‌آلود و شکسته شاه سابق را دوباره صیقل زنند و به گردن ما بیچارگان بگذارند. مازندرانها هم مانند دیگران حق زیستن دارند. این حق را از آنها انتزاع ننمایید.^۴

روزنامه کوشش ضمن درج تلگراف حضوری فوق، سرمقاله خود را نیز به املاک غصبی رضاشاه اختصاص داده چنین می‌نویسد:

۱. روزنامه ایران، شماره ۶۶۸۳-۲۰/۷/۴.

۲. روزنامه ایران، شماره ۶۶۹۲ مورخه ۲۰/۷/۱۳.

۳. روزنامه ایران، شماره ۶۶۸۳، مورخه ۲۰/۷/۱۴.

۴. روزنامه کوشش، شماره ۴۷۷۲، مورخه ۲۰/۹/۱۴.

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی / ۱۰۷

... اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به ضرب شلاق و شکنجه و بر اثر اقامت در زندان ناچار شده‌اند املاک و مزارع خود را که یگانه وسیله اعاشه آنان بوده در مقابل چند شاهی و احیاناً بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار و اینک که روز دادخواهی و دادرسی است انتظار دارند به تقاضاهای حقه آنها گوش داده شود ...

... شاید در ذهن بعضی اشخاص این طور جا گرفته باشد که مالکین املاک مازندران که هستی آنها به دست رؤسای املاک از دستشان گرفته شده مالکین عمده هستند و حال آنکه چنین نیست و جز چند نفر از آنها بقیه خرده مالک می‌باشند و از کسانی بوده‌اند که جز یک خانه و چند جریب مزرعه و جنگل و یا یک دکان چیزی نداشته‌اند و پسر بعد از پدر از راه کشاورزی و به دست آوردن چند خروار شالی و گاوداری و سایر کارهای برزگری که در مازندران معمول است اعاشه می‌کردند.

... زارع بدبخت و دهقان بیچاره مازندرانی (را به روزی انداخته‌اند) که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسانهای ماقبل تاریخ به واسطه نداشتن بنیه خرید و سیر نفت در تاریکی نشسته و می‌خواهد.^۱

نقل شمه‌ای از نوشته‌های مطبوعات درباره املاک اختصاصی به روشن شدن بیشتر موضوع کمک می‌کند.

عمیدی نوری وکیل پایه یک دادگستری در شماره ۶۶۷۸ مورخه ۲۰/۶/۳۰ روزنامه ایران چنین می‌نویسد:

... اوراق مالکیت شاه سابق نظر به آنکه شرایط صحت معامله طبق مقررات قانون مدنی رعایت نشده و اصل مسلم احترام مالکیت مندرجه در قانون اساسی مورد توجه نشده است، باطل می‌باشد. زیرا اولاً قسمتی از املاک مزبور بدون توجه به خرید و معامله صحیح از مالک گرفته شده و ثانیاً قبل از اخذ قباله‌های مربوطه قبلاً تصرف می‌شده است.

«... خصوصاً آنکه اگر در موردی هم پیش می‌آمد که مالک دست از جان شسته در مقام اعتراض بر ثبت این گونه املاک بر می‌آمد علاوه بر اینکه بر آن اعتراض ترتیب اثر داده نمی‌شد معترض به زندان می‌افتاد...»

این تعدیات خصوصاً در مورد املاک مازندران قابل توجه بوده که دارای مالکین جزء بوده و با داشتن چند جریب زمین، خود و عائله خویش را اداره می‌کردند.

مرتضی کشوری وکیل پایه یک دادگستری در شماره ۶۶۸۵ مورخه ۲۰/۷/۶ روزنامه ایران تحت عنوان «آزادی قانون» می‌نویسد:

... واگذاری املاک مردم که در ید پادشاه سابق غصب بوده به مجلس یعنی به ملت درد را درمان نمی‌نماید. صاحبان این املاک حقوق مغضوبه خود را که در ید غاصب بوده به حکم حقوق مدنی خواستارند. ... حال ببینیم که قانون مدنی چه حقی برای این نوع ادعاها باز گذاشته است.

غصب در قانون مدنی عنوان خاصی دارد، تسلط و تصرف در مال غیر را بدون اجازه واقعی صاحب مال غصب گویند و غصب با عدوان غصب خاص است که بدون اجازه و رضایت صاحب مال

با تسلط جابرانه از ید مالک انتزاع می‌شود در این صورت املاکی که پادشاه سابق از مردم گرفته به ملکیت واقعی او مستقر نشده تا از نظر قضایی هبه تحقق واقعی پیدا کند و مجلس می‌داند که چگونه این املاک گرفته شده و به شکل املاک اختصاصی درآمده و چون تمام اینها روی علم و اطلاع به غصب است به عقیده نگارنده هیچ یک از آنها قانونی نیست. زیرا اگر کسی با علم به مال غیر، تملک مالی نماید غصب شناخته شده و همچنین اگر کسی قبول مالی را از غاصب نماید و اطلاع به غصب داشته باشد او نیز غاصب است.

... حال فرض می‌کنیم مجلس تصویب کرد و ماده واحده وضع نمود که هر کس دعوی دارد برود شکایت کند و طرف را دولت قرار دهد. آیا با قانون دیوان محاکمات دارایی کسی می‌تواند حق خود را بگیرد؟ نه! اصولاً تشکیل دیوان دارایی که مرجع رسیدگی مردم بر دولت است قانون غیر پسندیده‌ای است و برخلاف اصول و نوامیس حقوقی تدوین شده، زیرا طرف وزارت دارایی و قاضی هم وزارت دارایی است و قضیه به این ترتیب همیشه یکطرفه است و این خلاف منطق قضایی دنیا می‌باشد...

ارسالان خلعتبری وکیل درجه اول دادگستری در شماره ۶۶۹۱ مورخه ۲۰/۷/۱۲ روزنامه ایران تحت عنوان «استرداد املاک» می‌نویسد:

... صحبت از رفع تعدی از مجرای غبن شده و فقط همین راه به روی مردم باز گذاشته شده. در صورتی که با مسلم بودن گرفتن املاک از اشخاص به جبر ادعای غبن موردی ندارد... هیچ کس شبهه ندارد که جریان ثبت این املاک صورت عادی نداشته تقاضای ثبت آن صحیح نبوده معاملاتی که با صاحبان آنها شده از روی کره و اجبار بوده قسمتی بدون سند و قبالة گرفته شده و خلاصه آنچه در ثبت اسناد تا زمان صدور سند مالکیت اقدام کرده‌اند خلاف قاعده صورت گرفته است و قضیه به اندازه‌ای روشن است که دیگر توضیح آن حاجت ندارد و با این وصف الغاء اوراق مالکیت این املاک اشکال قانونی ندارد بلکه چنین عملی برای حفظ قانون و درس آینده لازم است.

با الغاء این اوراق مالکیت، به نسل آینده درس سودمندی خواهیم داد و بعدها این داستان به یاد خواهد ماند که حق بالاخره بر زور غلبه خواهد کرد و شخص اگر دل بخرد بهتر از گل خریدن است...

جنون ثروت رضاشاه تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصار جهت فروش برنج، پنبه و گندم املاک اختصاصی به قیمت دلخواه، کارخانه‌داری، خرید و فروش ارز، کشت و فروش بادمجان و تربار در میدانهای پایین شهر منحصر نبود.

علاوه بر این اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصاً درآمد کشور از نفت نیز بدون هیچ گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت بوده و وی به میل و اراده از آن استفاده کرده است. اینک مذاکرات مجلس شورای ملی را در این مورد ذیلاً نقل می‌کنیم:

در جلسه مورخه اول مهرماه سال ۱۳۲۰ مؤید احمدی نماینده مجلس، سؤالی بدین شرح مطرح نمود:

... از سال ۱۳۰۳ عایدات نفت جنوب از بودجه کشور خارج و به نام ذخیره مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل اعتباراتی ما تصویب کرده‌ایم که یا به مصارف راه آهن و یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم است، هزینه آن را باید به اطلاع مجلس برسانند و

معلوم شود که عواید نفت جنوب به چه مصرف رسیده. به طور کلی جمع و خرج آن را باید اطلاع دهند ...^۱

اعتبار، مخبر کمیسیون بودجه، جواب سؤال فوق را در جلسه ۲۰/۷/۸ مجلس چنین داده است:

از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید می شد برای ذخیره کشور در نظر گرفته شده بود و این مبلغ تا حال معادل ۳۱ میلیون لیره بوده، از این پیکره به موجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته ۲۷ میلیون لیره خرج شده و معلوم نیست به چه ترتیب و به چه مصرفی رسیده است. سه میلیون لیره هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانه اسکناس بکار رود ... و ای کاش قسمت عمده این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود.

... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلاً نمی دانیم چطور خرج شده ...

شهرداری تهران نیز گزارش مشروحی مبنی بر وادار ساختن آن اداره به بنای ویلاها، قصرها، استخرها، میدانهای تنیس و غیره برای افراد خاندان سلطنتی از محل وجوه عمومی مردم فقیر کشور ما به پیشگاه انجمن شهر تهران دارد که جهت اطلاع نسلهای آینده و ثبت در تاریخ قسمتهایی از آن ذیلاً درج می شود:

گزارش شهرداری تهران به انجمن شهر - نقل از روزنامه کوشش شماره ۴۷۱۵ مورخه ۲۰/۷/۳:

در این موقع که از طرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به عمل می آید شهرداری تهران نیز به نوبه خود لازم دید نسبت به حقوق خود و هزینه هایی که برای ساختمانها و غیره دربار سابق نموده آقایان نمایندگان شهر را متذکر نماید که نسبت به دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ نمایند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری و اقداماتی که برای ساختمانهای دربار سابق نموده و تا این ساعت به نظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال می دارد به طوری که هزینه هایی که شهرداری برای ساختمانهای دربار از سال ۱۳۰۵ به بعد بر حسب اجبار عهده دار بوده به سه قسمت تقسیم می شود ...

شهرداری پس از ذکر اقلام مخارجی که بابت ساختمانهای دربار متحمل شده و با ذکر ساختمانهای مزبور از جمله ساختمان کاخ شهری علیاحضرت ملکه، ساختمان دو کاخ بزرگ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف پهلوی در شهر، ساختمان کاخ ییلاقی والاحضرت همایونی ولایتعهد، کاخ ییلاقی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و استخر و میدان تنیس، کاخ ییلاقی والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و استخر و میدان تنیس، دو کاخ ییلاقی والاحضرت شاهپورها و مهمانخانه های جدید آبللی و دربند و مبارک آباد و گچسر و کلیه لوازم و اثاث آنها و تعمیر سایر قصرهای متعلق به دربار، اضافه می کند:

در خاتمه استحضار می دهد که دعاوی شهرداری نسبت به دربار سابق، به موجب همین گزارش متجاوز از ۳۵۰ میلیون ریال است. در سال حاضر شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به مصرف

امور ساختمانی دربار رسانیده و با نکت درآمدی که در نتیجه وضعیت حاضر پیش آمده، تمام کارهای فوری و ضروری شهرداری به علت نداشتن وجه معطل و راکد گردیده است. کفیل شهرداری تهران - فروزان.

علی‌هذا اعلیحضرت محمدرضاشاه، مردی چنین آزمند را که طمع سیری‌ناپذیرش ملت ما را از هستی ساقط کرده بود، به شکل فرشته معصومی مجسم می‌نمایند که از زور «مناعت طبع» حتی جورابه‌های او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کار کرده بودا وی در صفحات ۷۰ و ۷۱ کتاب «مأموریت برای وطنم» می‌نویسد:

... پدرم با کمال سرافرازی از تجملات مسرفانه سلاطین قاجار پرهیز می‌کرد و در تمام دوره سلطنت خود اغلب لباس ساده نظامی می‌پوشید. جورابه‌های او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کار کرده بود و محتویات جیبش معمولاً از یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی می‌گذاشت تجاوز نمی‌کرد ... در منزل معمولاً روی تشکی که بر زمین گسترده می‌شد استراحت می‌کرد و هیچ گاه از تختخواب استفاده نمی‌نمود.

مطبوعات و سقوط دیکتاتوری

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه نه فقط مردم ایران نفسی به راحت کشیدند و از باز یافتن آزادی غرق در سرور و شادی شدند حتی عمله و اگره استبداد نیز از تظاهر به خوشحالی و باز یافتن آزادی خودداری نکردند. اینک به ارزیابی مطبوعات از حکومت بیست ساله رضاشاه نگاهی گذرا می‌افکنیم.

سرمقاله روزنامه اطلاعات به مدیریت عباس مسعودی تحت عنوان «مسئولیت وزیران در برابر مجلس و ملت»، شماره ۴۶۵۵ مورخه ۲۰/۶/۲۹ چنین می‌نویسد:

... در گذشته وزیران ماکار مهمی که داشتند اجرای یک سلسله فرمانها و دستورهای بود که به آنها داده می‌شد و از خود در کارها رأی و نظری نداشتند ولی از این پس آقایان وزیران باید با همکاری و جلب نظر نمایندگان ملت و مصالح و مقتضیات کشور قدمهای مهم و استواری در راه ترقی و تعالی کشور و ترمیم خطاها و اشتباهات گذشته بردارند ...

... یک علت مهم دیگر هم که بر جسارت مأمورین وظیفه ناشناس و نادرست افزوده بود آزاد نبودن مطبوعات بود که نمی‌توانستند حقایق را بی‌پرده فاش نموده و اولیای امور را به اشتباهات و خطاهای خود واقف سازند ...

اطلاعات روزانه شماره ۴۶۵۶ مورخه ۲۰/۶/۳۰ «وظایف آینده کارمندان دولت»:

... می‌گوییم امروز آزاد شدیم. دستبند را از دست، پابند را از پا و دهان‌بند را از دهان ما برداشتند. آنچه که فکر می‌کنم می‌توانم بنویسم و بگویم، از امروز نمایندگان ملت می‌توانند از منافع ما دفاع کنند. از امروز هر ایرانی می‌تواند با اطمینان خاطر خانه‌اش را آباد کند و از امروز بازرگان ایرانی می‌تواند با

سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برقراری آزادی نسبی / ۱۱۱

راحتی به کاسبیش پردازد. و از امروز استاد ایرانی می تواند بی دغدغه به شاگردهایش درس بدهد و از امروز آزادیخواهی گناه نیست ...

روزنامه ایران شماره ۶۶۷۸ مورخه ۲۰/۶/۳۰ به قلم رحمت مصطفوی تحت عنوان «ورق برگشت»:

... امروز که نسیم آزادی وزیدن گرفته، حق و عدالت در حیات ما بنای جلوه گری را نهاده، بهره مندی ما از آن باید به قدری باشد که به آزادی دیگران لطمه وارد نشود.
ما از این آزادی باید به نفع زندگی و به نفع ترقی و مصالح وطن خود فایده ببریم...

روزنامه ایران شماره ۶۶۷۹ مورخه ۲۰/۶/۳۱ به قلم هاشمی حائری از مقاله «نسیم آزادی»:

در این روزها آنچه که بیش از همه چیز از دهانها شنیده می شود کلمه مقدس آزادی است. به هر جا که پا می نهید، به هر محفلی که ورود می کنید، به هر اجتماعی که مصادف می شوید همه از زن و مرد، بزرگ و کوچک، خرد و کلان از آزادی و دموکراسی حقیقی صحبت می کنند.
در دلها جشن آزادی برپاست، همه پای کوبان و شادی کنان مقدم آزادی را که پس از بیست سال دوباره به ما روی آورده و کشور زیبای ما را مزین نموده به هم شاد باش می گویند.
آری دیگر دهانها را از دهانها برداشته و پرده تاریکی که مدت بیست سال چشمان ما را از دیدار حقایق باز می داشت به یک سو زده اند، اینک می توانیم آزادانه دردهای خود را به یکدیگر بگوییم و مکنونات خاطر را که در این مدت قلبهایمان را می فشرد و سوراخ می کرد با یکدیگر در میان نهیم. راستی مگر زندگی بجز آزادی چیز دیگری هم هست؟ مگر مقصود زندگی آن است که آدمی دائماً در زیر یوغ اسارت و استبداد دست و پا زند و از سنگینی زنجیرهای نکبت و ادبار ناله ها به آسمان رساند؟...

روزنامه ایران شماره ۶۶۸۱ به قلم کاظم عمادی تحت عنوان «اتحاد ملی»:

این چند روزه خوشوقتی مردم از رسیدن به آزادی و اعاده رژیم حقیقی مشروطه به حدی است که احتیاج به گفتار زیاد در اطراف آن نمی باشد. مجلس و ملت ایران بیست سال است چنان تشنه آزادی زبان و قلم بودند که مانند شخص گنگی که غفلتاً به زبان آمده باشد می خواهند در آن واحد هر چه در دل دارند بگویند...

اطلاعات روزانه شماره ۴۶۶۰ مورخه ۲۰/۷/۲ به قلم لیقوانی نماینده مجلس شورای ملی از مقاله «در فکر آینده»:

تلگراف واصل از کرمان حاکی است که شاه سابق اول مهرماه با همراهان و کسان خود به شهر کرمان وارد و امروز از شهر کرمان به سمت بندرعباس حرکت و قرار است از آنجا به آمریکای جنوبی یا آرژانتین رهسپار گردند! آیا این خبر مایه تأسف نیست که پیش از رسیدگی به موضوع جواهرات سلطنتی و قبل از تصفیه حسابهای بیست ساله مربوط به وزارت فرهنگ، پیشه و هنر، کشاورزی، شهرداری، غصب اموال و املاک و مستغلات و پیش از آنکه به عرض و داد افراد و خانواده ها و حبس و شکنجه مظلومین، خفه کردن بی گناهان در گوشه زندانها در محکمه عدالت رسیدگی و احقاق حق

شود شاه سابق که مملکت را این طور پریشان و بیچاره ساخته رهسپار اقصی بلاد خارجه شود؟ آیا این خبر صحیح نیست که آقای فروغی نخست‌وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی صریحاً وعده داده بودند که شاه سابق در ایران خواهد ماند و اگر بنای رفتن باشد دارای شرایط و تشریقاتی است که به اطلاع و اجازه مجلس خواهد بود؟ اگر واقعاً شاه سابق از ایران خارج می‌شود ضامن این همه خسارات و صدمات و لطماتی که به حیثیت فردی و اجتماعی کشور وارد آمده کیست؟

روزنامه تجدد / ایران شماره ۳۲۲۹ مورخه ۲۰/۷/۳ تحت عنوان «شاه سابق به کجا می‌رود؟ محاکمه مسببین بدبختی کشور چه شد؟» س. م. طباطبایی.

روزنامه اطلاعات در شماره ۴۶۶۱ مورخه ۲۰/۷/۴ خود تحت عنوان «حقوق خصوصی» به امضای طبیبی می‌نویسد:

هیچ قوه‌ای نمی‌تواند حق خصوصی افراد را ساقط نماید ... شاه سابق را بدون رسیدگی به حقوق مدعیان خصوصی و حقوق عمومی کشور (رسیدگی به جواهرات سلطنتی و عواید شهرداریه‌ها و هزینه وزارت جنگ و درآمد نفت و حسابهای ارزی و غیره) نگذارید از مرز ایران خارج شود...

مرتضی کشوری وکیل پایه یک دادگستری تحت عنوان «آزادی قانون» در شماره ۶۶۸۵ مورخه ۲۰/۷/۶ روزنامه ایران می‌نویسد:

ساکنین ایران در هر نقطه و هر جا فهمیدند که دوره بندگی پایان یافته و آزادی واقعی که اصول حکومت دموکراسی آن را تعریف نموده به دست آمده خوشوقت شدند.

برنامه دولت و نطقهای بعضی از نمایندگان و مقالاتی که در جراید انتشار پیدا کرده به مردم می‌فهماند که این آزادی و این بیان مثل سابق بازی نیست که فقط روزنامه و مجلس را برای اجرای مقاصد خود وسیله قرار دهند. دیروز بود که در تمام روزنامه‌ها و یا نمایندگان مجلس برای شروع به هر کار مقداری وقت خود را صرف دعا و نیایش ذات شاهانه می‌نمودند و جراید این جملات را با قلم درشت نوشته و در اطراف آن هفته‌ها قلمفرسایی می‌کردند و مردم را به یک ایران نوین امیدوار و آبادی و عمران را در سایه توجهات پادشاه سابق گوشزد عالمیان می‌کردند. ولی آیا حقیقت هم چنین بود و آیا حقیقتاً تشکیل دیوان کیفر برای رسیدگی به شکایت شاکیان بوجود آمد و آیا قانون عمران برای آبادی و رفاه و آسایش عموم بود و آیا خیال می‌کنید الغاء مالیات ارضی و وجود مالیات صدی سه برای رفاه و آسایش دهاقین و برزرگران بود؟

شما چه خیال می‌کنید؟ آیا تصور می‌کنید که از ۱۳۰۴ به این طرف این همه قوانین که از مجلس گذشت و برای هر یک از آنها متملقین و چاپلوسان و همان اشخاص که خندان و شاداب در گوشه اتومبیل‌های خود نشسته و به ناله‌های زندانیان که در اثر تقاضاهای غیرقانونی و عدم انجام آن به بیغوله‌های زندان انداخته شده بود می‌خندیدند و اشک یتیمان بی‌پدر را دیده و دست تضرع آنها را از دامن خود رد می‌کردند، فراموش شده است؟ نه!...

رضاشاه سلب آزادی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی مردم و برقراری محیط ترور و وحشت را با اختناق مطبوعات آغاز نمود. در سال ۱۳۰۱ که روزنامه «حیات جاوید» رسیدگی به بودجه وزارت جنگ را در جلسه علنی مجلس شورای ملی، پیش کشید، فردای آن روز سردار سپه وزیر جنگ وقت به اتکاء زور و قلدری، آقای فلسفی مدیر روزنامه را به وزارت جنگ احضار نمود و به جای ذکر

منطق و دلیل و ابراز صورت بودجه جزء وزارت جنگ ... مشت گره خورده‌اش را به دهان آن روزنامه نویس نواخت که دو دندان‌ش شکست.

چند ماه بعد مرحوم میرزا هاشم‌خان مافی مدیر روزنامه وطن، مقاله‌ای مبنی بر انتقاد از رفتار پاره‌ای افسران نوشت که به دستور رضاخان عده‌ای از آتریاد قزاق به اداره روزنامه وطن حمله کرده، اثاثیه‌اش را به غارت برده، مدیر وطن را مجروح و مضروب نمودند تا مشرف به موت شد. طولی نکشید که مرحوم میرزا حسین‌خان صبا (مدیر ستاره ایران) ضمن مقاله‌ای از اصول دیکتاتوری «خودسری» تنقید نمود، ولی به امر سردار سپه او را هم در داخل منزل سردار سپه فلک کردند و چوب زدند.

مرحوم فرخی مدیر روزنامه طوفان هم چندی بعد در اثر بدی اوضاع با این رباعی وضع حکومت و مجلس را معرفی نمود: «از یک طرفی مجلس ما شیک و قشنگ - از یک طرفی عرصه به ملیون تنگ - قانون و حکومت نظامی و فشار - این است حکومت شتر گاو پلنگ» ولی پس از انتشار آن در خطر جانی افتاد.

با این عملیات سردار سپه قلمها را شکست و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس نمود.^۱

حال و وضع مطبوعات کشور را در دوره رضاشاه، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره چنین وصف می‌کند:

... تنها تعارف و اظهار مرحمتی که از طرف شاه سابق نسبت به روزنامه‌ها می‌شد این عبارت بود: «اگر یک کلمه بنویسید می‌دهم ریز ریزتان کنند» بدین ترتیب ... اگر سایر اشخاص را با آمپول هوا و آتش مسموم و تزریق مواد سمی مقتول و یا با نازیالش آهسته آهسته خفه می‌کردند، در حکومت دیکتاتوری سهم روزنامه‌ها ریز ریز شدن بود.^۲

و مجید موقر مدیر روزنامه ایران در شماره سوم به تاریخ ۲۰/۱۰/۴ تحت عنوان «سرنوشت سانسور در ایران» پرده از جنایات «شاهنشاه عظیم‌الشأن» بر می‌دارد و روزگار مردم ایران را در دوره بیست ساله، چنین بیان می‌کند:

«... اگر سانسور در ایران برقرار نبود، مردم می‌توانستند به شاه سابق بگویند:

ای شاه! چرا خانه ما را، باغ ما را، ملک ما را، مزرعه ما را، زمین ما را بزور از ما می‌گیری؟
چرا چون اموال ما را بزور می‌گیری، ما را هم به سخره می‌بری، وادار می‌کنی سی فرسخ را با پای برهنه و پیاده طی طریق کنیم، عائله خود را لخت و بی‌سرپرست ترک کنیم، شبها و روزها بدون اجر و مزد با شکم خالی و دل پر از درد و دیدگان اشک‌آلود و دستان لرزان برای تو بیل بزنیم؟
چرا کمیسیون ارز درست می‌کنی و تمام دسترنج ملتی را به رایگان از دستش می‌ربایی و به خارج فرار می‌دهی و میلیونها لیره انباشته می‌کنی؟ چرا تمام بازرگانی کشور را به انحصار دولت می‌کشی و همه را از گرسنگی به خاکستر بدبختی می‌نشانی؟ چرا قانون اساسی کشور را زیر پا می‌گذاری، چرا اساس مشروطیت را بر هم می‌زنی، چرا وزراء را به میل خود می‌آوری و می‌بری، زندانی می‌کنی و

۱. روزنامه داد، شماره ۴۳۱، مورخه ۲۴/۲/۵، «رضاشاه و مطبوعات».

۲. ستاره شماره ۱۱۹۳ مورخه ۲۰/۸/۱۵ سرمقاله.

می‌کشی، چرا نمایندگان را خودت انتخاب می‌کنی و زبان آنها را با طلسم رعب می‌بندی؟ چرا مردم بیگناه را به جرم وطنخواهی و ایمان به آزادی و تقوا و وظیفه‌شناسی و مردانگی می‌زنی، می‌بندی و به زندان می‌افکنی و زجر می‌دهی و به دیار نیستی می‌فرستی...»

و چنین بود سیمای واقعی «اعلی‌حضرت رضاشاه کبیر، بنیانگذار ایران نوین»

کارنامه دولت فروغی

محمدعلی فروغی نخست‌وزیر منتخب رضاشاه یکی از اخلاف حاج مؤمن اصفهانی است که بنا به نوشته کتاب تاریخ رجال ایران «از یهودیان بغداد بوده که برای تجارت به اصفهان آمده است.»^۱ اول فرد معروف و سرشناس این خاندان آقا مهدی ارباب جد محمد علی بود که پس از مسافرت به هند و بازگشت به ایران اسم و رسم بیشتری یافت. وی از هندوستان تریاک وارد کرده و به ترویج فروش آن در ایران می‌کوشید چنانچه خود می‌نویسد: «با روشی که در هند آموختم، صادرات تریاک را از ۲۳ صندوق به دو هزار و سه هزار رسانیدم.»^۲

محمد حسین اصفهانی ملقب به ذکاءالملک فرزند آقا مهدی ارباب و پدر محمدعلی فروغی است که از خدمتگزاران دربار ناصری و یکی از اعضای فراماسونری یا فراموشخانه و در شمار یاران میرزا ملکم خان بود و به همین جهت در سال ۱۳۰۸ ه‍.ق بازداشت شد.

محمدعلی فروغی ملقب به ذکاءالملک در زمان رضاشاه چندین بار به مقام وزارت و سه بار به نخست‌وزیری رسید.

وی یکی از بنیانگذاران سازمان فراماسونری^۳ معروف به «لژ بیداری ایران» در سال ۱۲۸۶

۱. کتاب تاریخ رجال ایران، جلد سوم، صفحه ۴۵۰، مهدی بامداد، چاپ جاویدان.

۲. مجله یغما، شماره ۹، سال ششم، آذرماه سال ۱۳۳۲، به قلم جلال همایی.

۳. فراماسونری یا فراموشخانه یکی از ابزارهای امپریالیسم جهت برده ساختن و غارت ملت‌ها است. این ابزار در ایران بویژه در خدمت امپریالیسم انگلستان می‌باشد. اولین سازمان فراماسونری منظم و با قاعده‌ای که در ایران تشکیل گردید، لژ یا سازمان فرانسوی به نام «لژ بیداری ایران» بود. امپریالیسم انگلستان بدین لحاظ زیر لوای لژ فرانسوی وارد میدان گردید که به علت نفرت مردم از آن دولت، ایجاد لژ انگلیسی در ایران مواجه با شکست شده بود. ولی از این لژ همان استفاده‌ای را نمودند که از لژ رسمی انگلیس می‌توانستند بکنند.

سعید نفیسی درباره فراماسونها یا اعضای فراموشخانه می‌نویسد: «صدها فراماسون ایرانی هستند که خالصاً و مخلصاً و عیدانه با کمال حضور ذهن و امانت و صداقت به سیاست نابکارانه انگلیس در ایران خدمت کرده‌اند...» «کتاب نیمه راه بهشت»، ص ۱۷۲، نقل از کتاب «فراماسونری در ایران»، جلد اول، ص ۴۵.

و به قول دکتر میمن‌دی نژاد: «در روز ورود (به این سازمان) تعهد سپرده‌اند که بدون چون و چرا بلااراده فرامین لژ بزرگ را که در لندن است اجرا کنند و با سپردن این تعهد خود را مسلوب‌الاختیار نموده‌اند.»

کتاب حوادث، ۱۳۰۹-۱۱۳، نقل از کتاب «فراماسونری در ایران»، جلد سوم، ص ۶۰۰.

شمسی برابر ۱۹۰۷ میلادی و یکی از سه نفر مترجمین قانون اساسی فراماسونری به زبان فارسی بود. فروغی در آن لژ به مقام استاد اعظم با عنوان خاص «چراغدار» نائل گردید. (کتاب فراماسونری در ایران، جلد اول، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۲)

در سال ۱۳۱۴ شمسی که محمد ولی خان اسدی^۱، پدر شوهر دختر فروغی، نیابت تولیت آستان قدس رضوی پس از به توپ بستن ضریح امام رضا به اتهام توطئه علیه رضاشاه اعدام گردید، محمدعلی فروغی نیز که سمت نخست‌وزیری را داشت مغضوب دربار شد و از نخست‌وزیری کناره‌گیری نمود. لذا بعد از ورود متفقین و درهم شکستن دستگاه دیکتاتوری، وی یکی از افراد نادر ظاهرالصلاحی بود که می‌توانست در مقام نخست‌وزیری طوفان خشم عمومی را فرونشاند و دستگاه رضاخانی را از انهدام برهاند.

روز ششم شهریورماه سال ۱۳۲۰ که محمدعلی فروغی به نخست‌وزیری رسید، رضاشاه گمان می‌کرد که هنوز امکان ادامه فرمانروایی او منتفی نشده است. لذا نخست‌وزیرش از «نیات مقدس» او و ادامه برنامه‌هایش دفاع کرد و خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی چنین گفت:

خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (رضاشاه) درباره اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملاً مستحضر است و در ضمن برنامه‌هایی که از طرف دولتهای وقت پیشنهاد مجلس شورای ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند بنابراین دولت امروزی به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند...^۲

ولی چون ادامه حکومت جابرانه رضاشاه چه از نظر مردم و چه از نظر متفقین مقدور نگردید، فروغی روز اول مهرماه با ترمیم کابینه، برنامه جدیدی به مجلس ارائه نمود که در آن وعده یک رشته اصلاحات اجتماعی و آزادیهای مندرج در قانون اساسی داده می‌شد.

فروغی جهت تسکین غلیان احساسات عمومی به شتاب از رضاشاه هبه‌نامه و صلحنامه گرفت، در جلسه خصوصی به نمایندگان مجلس شورای ملی وعده داد که قبل از رسیدگی به مظالم و شکایات مردم و تصفیه حسابهای بیست ساله اجازه خروج از کشور به رضاشاه داده نخواهد شد، ولی در خفا ترتیب فرار او را آماده ساخت. بنابه صلاحدید او، محمدرضاشاه املاک غصبی رضاشاه را در اختیار دولت قرار داد تا چنانچه به اصطلاح «ادعای غبنی» وجود داشته باشد رسیدگی شود و فرمان عفو عمومی صادر کرد.

۱. محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه) یکی از افراد خوشنامی بود که از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴ شمسی نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشت. وی بعد از حادثه گلوله باران مرقد امام هشتم و کشتار بیرحمانه مردم به اتهام توطئه علیه رضاشاه و تحریک به قیام به دست درخیمان رضاشاه اعدام گردید.

۲. اطلاعات هفتگی، به تاریخ ۲۰/۶/۱۴.

اینک به منظور ارزیابی افکار عمومی روز، قسمتهایی از نطق علی دشتی^۱ در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ را که کم و بیش انعکاسی از نظرات مردم است، نقل می‌کنیم:

برنامه (دولت) را آقایان دیده‌اند به نظر من از روی عجله و هر چه به نظرشان خوب آمده است، نوشته‌اند. تعیین و تشخیص و قطعیت در آن نیست. «کشاورزی را ترقی می‌دهیم و تجارت را خوب می‌کنیم، به صحبه توجه می‌کنیم، معارف را ترقی می‌دهیم» اینها همه کلیات است ما منتظر بودیم برنامه دولت بیشتر مطلب داشته باشد و بیشتر با احتیاجات عمومی مردم تطبیق کند. (صحیح است) از قراری که شنیده‌ام گویا شاه مستعفی می‌روند و گذرنامه ایشان هم صادر شده. روز اول که استعفانامه ایشان را آوردند بنده با آقای فروغی به‌طور خصوصی در مجلس علنی تذکر دادم که قبل از اینکه محاسبات بیست ساله تفریق نشود از ایران خارج نشوند. عصر همان روز عده‌ای از وکلاء آقای رئیس مجلس را ملاقات کرده و ایشان را نزد آقای فروغی فرستادند و همین تقاضا را تکرار کردند و آقای نخست‌وزیر وعده فرمودند که مطابق میل وکلاء رفتار شود.

... همین طور مسئله جواهرات (صحیح است). بنده سؤالی می‌کنم ده روز دیگر کمیسیون معین می‌کنند. مبلغ مهمی از جواهرات نیست. آیا آن وقت آقای فروغی یا هیئت دولت ایشان از عهده این مسئولیت برمی‌آیند؟

... در این بیست ساله اصل مالکیت (که یکی از اصول مهمه حقوق بشری است) مراعات نشده و حق مالکیت کاملاً متزلزل شده. مردم منتظر بودند که این مطلب به یک شکل قطعی و صریح و ثابتی در برنامه دولت گفته شود. البته در ضمن بیانات دولت که قضیه هبه و مصالحه را به عرض رسانید

۱. استناد به نطق علی دشتی که بنابه شرایط روز رخت آزادیخواهی بر تن کرده و سخن از دردها و نظرات مردم به میان آورده است، به هیچ وجه دلیل بر تأیید و قبول آزادیخواهی وی نیست. زیرا او یکی از عوامل سرشناس استعمار انگلیس می‌باشد. اینک به منظور معرفی وی سند زیر را از شماره ۱۸ سال سوم روزنامه سیاست به تاریخ یکشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۴۲ قمری نقل می‌کنیم:

روز جمعه (کاغذ مارک‌دار سفارت انگلیس)

دوست عزیزم با تجدید مراسم ارادت صمیمانه عرض می‌شود که آقای... و آقای سالار... مدیر شفق (مقصود شفق سرخ است که مدیر آن علی دشتی بوده) را حاضر کردند و قول هم داده است که خیانت نخواهد کرد. در این صورت گمان می‌کنم که جنابعالی خوب است با آقای سالار... ملاقات فرمایید. از... دستورالعمل از او بخواهید که چطور داخل مطلب شوید مسلماً شفق پول خواهد خواست. دیگر عرضی ندارم.

هاوارد (امضای انگلیسی هاوارد).

(این سند در شماره ۱۶۵ مورخه ۲۴/۶/۱۵ روزنامه شفق ارگان حزب ایران نیز چاپ و اصل آن در شماره ۱۶۶ مورخه ۲۴/۶/۱۹ همان روزنامه کلیشه شده است.)

این سند از طرف همان روزنامه به رئیس مجلس (مؤتمن‌الملک) ارسال گردید و در اثر افشای آن شعبه چهارم دوره پنجم مجلس شورای ملی اعتبارنامه علی دشتی را که از صندوق ساوه سر در آورده بود در جلسه یکشنبه ۱۷ ثور ۱۳۰۳ شمسی رد کرد. این اعتبارنامه روز یکشنبه ۱۲ جوزا همان سال در جلسه عمومی مطرح و با ۶۶ رأی مخالف در برابر ۲۵ رأی موافق رد گردید. نسخه اصلی نامه در بایگانی مجلس مضبوط است.

وی وکیل مجلس منتخب رضاشاه و مأمور سانسور در دوره دیکتاتوری بیست ساله بود و به نام «آشیخ علی سانسورچی رئیس اداره نگارشات» خوانده می‌شد. پس از فرار دیکتاتور برای حملاتی که در مجلس به رضاشاه کرد از دربار محمدرضاشاه حق‌السکوت گرفت.

روزنامه شفق، ارگان حزب ایران، شماره ۱۰۵ ۲۴/۳/۲۸ از مقاله «عناصر مشکوک. شما باید نه ما» و شماره ۲۴/۴/۷ از مقاله «آقای دکتر مصدق» و شماره ۱۴۵، ۲۴/۵/۱۷ «دشتی از هیئت حاکمه دفاع می‌کند».

به طور مجمل گفته شد کسانی که از معامله با شاه مستعفی غبن دارند می‌توانند فسخ کنند. غبن چیست؟ مردم را در زندان انداخته و املاک آنها را قباله کرده‌اند. حال دولت مکلف است اموال مردم را به آنها پس بدهد (صحیح است).

عجبتز این است که تزلزل اصل مالکیت از پادشاه به دوایر دولتی هم سرایت کرده بود. دکتری خانه‌ای داشت وزارت فرهنگ که مربی فکر مردم است امر کرده بود آن ملک را که متری هفتاد تومان قیمت داشت شهرداری از او گرفته متری هیجده تومان به او بدهد.

بنده به وزیر فرهنگ گفتم. جواب عجیبی داده گفت بودجه فرهنگ ضعیف است. شرافت و مباحثات یک کشور در این است که شاه و وزیرانش نتوانند یک وجب از خاک مردم را بگیرند. نه اینکه به زور شهرداری و به قوه حبس و زجر ملک مردم را تصرف کنند. اما در قضیه اموال منقول می‌گویند در بانکهای داخلی شصت هفتاد میلیون تومان دارند. از این مبلغ آنچه محقق است گویا بیست و چهار میلیون تومان را به اعلیحضرت همایون پادشاه فعلی بخشیده‌اند که ایشان چند میلیون آن را مطابق صورتی که آقای رئیس مجلس خواندند به امور خیریه یا لوله‌کشی شهر تهران تخصیص داده‌اند و هی دائماً تعارف و مجامله راه افتاده است. این تعارفها تا کی، عطایا یعنی چه؟ پول مال مردم است باید به دولت برگردد. وانگهی پولهای بانکهای لندن و آمریکا و برلن چه می‌شود (دبستانی: جزو اموال منقول است. خنده حضار)

مطلب دیگر حساب ذخیره کشور است که یک موضوع تاریکی شده. از آقای وزیر دارایی خواش می‌کنم اگر امروز نتوانند در آینده نزدیکی این منطقه تاریک بودجه را روشن کنند. شنیده‌ایم شهرداری تهران ۳۵ میلیون تومان از بابت عماراتی که در آبعلی و مبارک‌آباد و تهران و مازندران از ۱۳۰۵ تاکنون ساخته است از شاه مستعفی طلبکاری می‌کند. ترتیب این دعوی چه می‌شود؟

در اینجا یک قضیه خیلی عجیبی به خاطر آمد که اینک برای استحضار مجلس عرض می‌کنم: شهرداری کامیونهای متعددی دارد ولی البته نه برای رفع حوائج شهر بلکه برای حمل سنگ و گچ و آهک و غیره برای ساختمانهای شاه.

مطلب دیگری که می‌خواستم عرض کنم راجع به آزادی محبوسین است که از همان روز اول میان نمایندگان مجلس این فکر پیدا شده و حتی طرح قانونی هم تهیه کردند که به موجب آن دولت مکلف بود محبوسین سیاسی را آزاد کند ولی مجلس علنی تشکیل نشد و دولت به مجلس پیشدستی کرد و اعلان عفو عمومی داد. بسیار خوب ولی من هنوز می‌شنوم که عده زیادی ... توقیف هستند.

... مسئله مهمتری که دولت حتماً باید توجه کند آزادی نطق و قلم است. من یقین دارم اگر در همان دولت پادشاه سابق آزادی عقیده و فکر و قلم برقرار بود این همه ظلم نبود و کار به اینجا منتهی نمی‌شد...^۱

علی‌هذا فروغی و جوهری را که رضاشاه از اموال عمومی غصب کرده بود در اختیار محمدرضاشاه قرار داد تا «شاهنشاه جوان جوانبخت» پول مردم را به نام بخشش ملوکانه «به خود آنها اعطا فرمایند». هنوز سایه شوم بت اعظم از سر ملت ما کوتاه نشده بود که فروغی و دستیارانش، بت دیگری برای ملت تراشیدند. حسن اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی در جلسه دوم مهرماه سال ۱۳۲۰

مجلس، راجع به عطایای ملوکانه بی‌شرمانه چنین گفت:

... راجع به بخششهایی که از دارایی همایونی برای ملت و کشور خودشان تخصیص داده‌اند اینک برای اطلاع آقایان نمایندگان و آگاهی عموم خوانده می‌شود تا تمام افراد ملت از نتیجه نیات و عطایای شاهانه مستحضر باشند و امیدوارم که همگی یک‌زبان بگویند: برومند باد آن همایون درخت - که در سایه آن توان برد رخت.

و در روزنامه‌ها با آب و تاب نوشتند: «دیروز ۲۰/۷/۱۰ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مبلغ ده میلیون ریال از دارایی شخصی خود به وزارت فرهنگ اعطا فرمودند که سرمایه حقوق بازنشستگی این دسته از معلمان باشد»^۱

و یا: «چون فصل زمستان نزدیک است برای تهیه لباس و روپوش مبلغی به بینوایان مرحمت فرمودند»^۲ و یا «اعلیحضرت همایونی از دارایی شخصی خود به هر یک از افسران ارتش هفت کیلو برنج و سه کیلو قند اعطا فرمودند»^۳

هر چه مردم و مطبوعات اعتراض کردند و نوشتند «... چقدر بگوییم شصت و هشت میلیون تومان پول شاه سابق و آنچه در بانکها گذاشته و هر چه ساخته و اندوخته همه مال ملت است و از راه ستمگری و جور و اعتساف به دست آمده است و با مال مردم بخشش و عطا فرمودن معنی ندارد! آیا با این روش ممکن است اعتماد و اطمینان عمومی را به کفایت دولت و بی‌فرضی وزرایی که زمامدارند جلب نمود؟»^۴ در اعمال و رفتار دولت فروغی کارگر نیفتاد.

و چون جوهی که رضاشاه در بانکهای خارج داشت و مبلغ آن به ششصد میلیون مارک حدس زده می‌شد^۵ مورد بحث قرار گرفت، ابتدا دولت دو بار در روزنامه‌ها اعلانی به این مضمون انتشار داد:

از طرف دولت خبر زیر به اداره داده شده است - نظر به اینکه انتشار یافته بود که پادشاه سابق در بانکهای خارجی پول نقد دارند، هیئت دولت دقیقاً درصدد تحقیق برآمده ولی تاکنون به هیچ وجه اطلاعی به دست نیامده است که ایشان در بانکهای خارج پول نقدی داشته باشند.^۶

سپس عصر روز ۲۰/۷/۶ نخست‌وزیر به نمایندگان اظهار داشت که «هر چند معلوم نشده است که ایشان (رضاشاه) در خارجه پولی داشته باشند ولیکن احتیاطاً به اعلیحضرت شاه سابق مراجعه

۱. روزنامه ایران، شماره ۶۶۹۰، مورخه ۲۰/۷/۱۱.

۲. روزنامه ایران، شماره ۶۶۹۴، مورخه ۲۰/۷/۱۵.

۳. روزنامه ایران، شماره ۶۶۸۲، مورخه ۲۰/۷/۳.

۴. تجدد ایران، شماره ۳۲۵۳، مورخه ۲۰/۷/۲۷، نوشته س. م. طباطبایی.

۵. مرد امروز، شماره ۲۳، مورخه ۲۳/۴/۱۰، «زندگی یک دیوانه».

۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۵۹، به تاریخ ۲۰/۷/۲.

شد که تصریح فرمایند اگر در خارجه دارایی داشته باشند آن نیز مشمول صلحنامه باشد. ایشان نیز مطابق سند رسمی که در بندرعباس تنظیم شده و جوهی را که در بانکهای خارجه معلوم شود جزو صلحنامه منظور داشتند و به اعلیحضرت همایونی انتقال خواهد یافت.^۱

متن اعترافنامه‌ای که در بندرعباس تنظیم شده بود چنین است:

«بندگان اعلیحضرت همایونی رضاشاه پهلوی شاهنشاه سابق ایران اقرار و اعتراف فرمودند بر اینکه سند ثبت شده زیر شماره ... دفتر اسناد رسمی شماره ... اصفهان شامل وجوه نقدینه و سهام موجوده در بانکهای خارجی هم می‌باشد. رضا»^۲

با وجود اینکه رضاشاه با این سند به وجود نقدینه و سهام در بانکهای خارجی صریحاً اعتراف نمود ولی هیچ وقت این وجوه به ملت ایران باز پس داده نشد.

اما در مورد نفایس و جواهراتی که رضاشاه همراه خود می‌برد فروغی روز ۲۰/۷/۶ در مجلس اظهار داشت:

نظر به اینکه باز هم در افواه مذاکره از مقدار زیادی نفایس می‌شد که شاید اعلیحضرت شاه سابق همراه خود ببرند، در موقع خروج از سرحد توسط مأمورین گمرک و غیره صورتمجلسی از اشیائی که همراه می‌بردند برداشته شد که جای شبهه و نگرانی در این خصوص باقی نماند و این صورتمجلس قریباً به تهران خواهد رسید و البته به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد.^۳

برای بررسی صحت و سقم این ادعای دولت فروغی یک بار دیگر از مذاکرات مجلس شورای ملی سود می‌جوییم:

... آقای فروغی در جلسه خصوصی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی به عمل آمده و صورتمجلس آن هم تنظیم گردیده که به زودی به عرض مجلس خواهد رسید. اگر یک کمی به انصاف و خدا و وجدان اهمیت بدهیم باید گفت که این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار می‌کرد که تا شعاع پانصد متری کسی حق نداشت دور خانه‌اش عبور نماید. در مدت اقامت در اصفهان طلا از مثقالی بیست تومان به چهل و پنج تومان رسید. حالا آقایان محترم انصاف بدهید که یک مأمور چهل تومانی گمرک بندرعباس چگونه جرئت دارد شاه را تفتیش بکند. چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی بزند. آیا مأمورین بندرعباس می‌توانستند اثاثیه شاه را تفتیش کنند و جعبه‌ای را که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و به جیب او دست بزنند که آیا چهار پنج سیر زمرد و الماس وجود دارد؟^۴

ولی حتی آن صورتمجلس ادعایی هم هیچ وقت به مجلس و ملت ارائه نگردید و موضوع به دست فراموشی سپرده شد و به قول عمیدی نوری: «آقای فروغی قول دادند صورتمجلس گمرک

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۶۴، مورخه ۲۰/۷/۷ و روزنامه ایران، ۶۶۸۷ مورخه ۲۰/۷/۸.

۲. مرد امروز، شماره ۲۱، مورخه ۲۳/۳/۶.

۳. اطلاعات، شماره ۴۶۶۴ - ۲۰/۷/۷.

۴. روزنامه ایران، شماره ۶۶۹۳، مورخه ۲۰/۷/۱۴.

بندرعباس را هنگام خروج رضاشاه از ایران به معرض افکار عمومی گذارده منتشر نمایند، ولی نه تنها از آن صورتمجلس خبری نشد بلکه نگارنده را که در مقام تذکر آن صورتمجلس برآدم به بهانه نشر اکاذیب در دادگستری عصر مشروطیت بعد از ۱۳۲۰ تعقیب نمودند.^۱

بالاخره دولت فروغی شرایطی فراهم کرد که رضاشاه بی آنکه حسابی پس بدهد، در حالی که فرماندهان قشون در طول راه با گاردهای احترام به پای بوسی وی می‌شتافتند و هدایایی نظیر دویست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان تقدیم می‌داشتند،^۲ روز پنجم مهرماه سال ۱۳۲۰ با کشتی انگلیسی «بندرا» ابتدا به سوی بمبئی و سپس به جزیره موریس یکی از مستعمرات انگلستان حرکت کرد و چنانچه کنسول انگلیس در بندرعباس گفت «حکومت هندوستان ترتیب تمام کارها را داد»^۳ تا «نابغه عظیم‌الشان» روزهای آخر عمر را در جوار رحمت اریاب به سر کند.

فروغی برای آماده کردن شرایطی که امکان فرار دادن دیکتاتور و معاف داشتن دشمنان خلق و جنایتکاران از مجازات و حفظ دستگاه رضاخانی را مقدور سازد به این بهانه که «موقع باریک است» مردم را به آرامش و سکوت و متانت دعوت می‌کرد تا حوادث گذشته بتدریج از خاطره‌ها فراموش شود و مسئولین جنایات بیست ساله که از مهره‌های حساس دستگاه حاکمه بودند از گزند مصون بمانند.

چرا دولت فروغی و سازمان تبلیغاتی‌اش در هر فرصتی از مردم می‌خواستند که «گذشت» داشته باشند، و از مظالم و خطاکاریهای بیست ساله دیگر بحثی به میان نیاورند و حتی کسانی را که از اظهار حقایق باکی نداشتند به هوچیگری متهم می‌ساختند؟ زیرا این چهره کریمه طبقه حاکمه ایران بود که با انتقاد از گذشته نمایانتر و آشکارتر می‌گردید.

همینها بودند که چاپلوسی و نوکرماپی را به جایی رساندند که «در مؤسسه پرورش افکار» به جای «اول دفتر به نام ایزد دانا» گفتند «اول دفتر به نام شاه توانا» و یا موقعی که شاه سابق به نمایشگاه امتعه وطنی می‌آمد نوشتند که «فرمودند این پنبه‌ها سفید نیست باید سعی کنید سفیدتر شود» و این عبارت بی‌سروته را به عنوان فرمایشات ملوکانه با حروف درشت چاپ کردند... و یا یکی از وکلاء در مجلس گفت: «... شاه ما... در جمیع علوم تخصص دارد»^۴

به رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی رضاشاه «بندگان حضرت اجل» گفتند. تمام جنایات دوره

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۲۶۷، مورخه ۲۰/۱۲/۱۶.

۲. «... موقع حرکت (از کرمان) سرتیپ سیاهپوش فرمانده لشکر کرمان شرفیاب و مقدار دویست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان را که گویا از اداره اقتصاد گرفته بود در یک جعبه لفافه‌پیچ به عنوان هدیه تقدیم کرد...» روزنامه مرد امروز، شماره ۱۶، مورخه ۲۳/۲/۲۳ به قلم احمد هاشمی.

۳. شاه در بندرعباس خطاب به کنسول انگلیس و با اشاره به شاهپورها گفت: «من دیگر پول ندارم خرج این بچه‌ها را کی می‌دهد؟» کنسول جواب داد: «خاطر مبارک آسوده باشد حکومت هندوستان ترتیب همه کارها را داده است.»، مرد امروز شماره ۱۶، ۲۳/۲/۲۳.

۴. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۷۷، ۲۰/۷/۲۴، «ما هم بی‌تقصیر نیستیم»، ارسال خلعتبری.

پهلوی در برابر چشم مقامات عالیرتبه دادگستری انجام گرفت و این «قضات عالی مقام» به جای دفاع از حقوق ستمدیدگان، دستورهای غیرقانونی و ضد انسانی مختاری، این ضابط دادگستری را از جان و دل پذیرا شدند و به رؤسای دادگاه پیغام دادند که «حضرت اجل سرپاس مختاری نظرشان این است این شخص محکوم شود»^۱ لذا مختاری حق داشت که در محضر دادگاه بگوید «... اگر من مسئولم، اعدام یا حبس ابد باید بشوم، تمام متصدیان مسئول دادگستری وقت در این مسئولیت با من سهیمند و بایستی محاکمه شوند»^۲

اینکه می‌گویند همه چیز امر بوده و ما مأمور بودیم و معذور، به هیچ وجه درست نیست. هیچ جای قانون قید نشده است که اگر پادشاهی برخلاف قوانین کشور و منافع ملت دستوری صادر کرد، مجری و مباشر امر از مجازات معاف است. اگر فروزان شهوداری تهران آشکارا اقرار و اعتراف کرد که سی و پنج میلیون تومان از پول مردم را صرف بنای ویلاها و ساختمانهای اختصاصی دربار کرده، و متعاقب آن در روزنامه‌ها نوشت «بلیه ساختمانهای اختصاصی مانند کوه عظیمی جلوی هر قدم اصلاحی را بر شهوداری بسته بود. ... این بار سنگین نه برای شهوداری مجالی باقی می‌گذاشت که به کارهای شهر برسد و نه پولی که در راه اصلاحات شهری مصرف شود...»^۳ چرا تعقیب قانونی نشد و برعکس به عنوان نازشست به مقام پیشکاری دارایی آذربایجان منصوب گردید. علت امر کاملاً روشن است: وی مانند صدها نفر از «رجال» دوره بیست ساله یکی از عناصر دست به سینه و مورد اعتماد دستگاه پیدادگری بود و برای حفظ منافع پلید خود در برابر هر قلدری آماده کرنش و تعظیم، منتها بنابه شرایط گاهی ناچار به تعویض قیافه و لباس می‌شد. جهت اثبات این مدعا به نطق روز ۲۰/۲/۱۶ وی هنگام گشایش مجسمه رضاشاه در میدان بیست و چهار اسفند مراجعه می‌کنیم. وی در مدح شاهی که بابت بنای کاخهای اختصاصی اش ۳۵ میلیون تومان به شهوداری بدهکار بوده و بلیه کاخهایش مانع از انجام وظایف شهوداری گشته بود چنین گفت:

... سپاسگزاری و قدردانی غریزه‌ای است که طبیعت در نهاد بشر به ودیعت گذارده... چون همه اعمال یکسان نیست طبعاً نحوه قدردانی هم متفاوت است... گاهی درجه احسان و نیکویی به پایه‌ای می‌رسد که بیان عاجز از سپاسگزاری است. آن وقتی است که نیکویی از حد عادی تجاوز و صورت معجزه به خود می‌گیرد... کشور ما به علت نبودن سرپرست مقتدر می‌رفت که آخرین نفس حیات را بکشد که ناله سوزنده قلب بیمار به هدف اجابت رسید. در شب تاریکی فرشته آسمانی با شمشیر آخته بر اهریمن نکبت و بدبختی تاخت. آفتاب اقبال ایران درخشیدن گرفت. ایران به دست عزیزترین فرزندش از ذلت و پریشانی‌های یافت... افراد در قبال این معجزه چه سپاسگزاری شایسته جز ایثار جان داشتند... از فرط عشق و علاقه به ناجی حقیقی خویش تمثال مبارکش را زینت مساکن خود

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۸۶، ۲۰/۸/۷، به قلم عمیدی نوری.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۳۶۷ به تاریخ ۲۱/۵/۸.

۳. روزنامه تجدد ایران، شماره ۳۳۴۹، به تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳، «اوضاع شهوداری سابق»، نوشته فروزان شهودار سابق تهران.

نموده هر صبح و شام در مقابلش زانوی بندگی و عبودیت خم کردند. غبطه بود که بیرون از خانه معبود حقیقی از نظرشان دور باشد. پیکر مقدسش را بر فرق خود جا داده در شمال شهر زینت بخش پایتخت نمودند. این افتخار نصیب شهرداری شد...^۱

پاسخ مردم و مطبوعات را در برابر دعوت فروغی به آرامش و سکوت چنین می خوانیم:

... آنهایی که می گویند ذکر گذشته نکنید به اشتباه می روند. ذکر مصیبت خود یک نوع تسکین برای مردم است. در اخلاق عمومی اثر خواهد گذاشت، باعث تهذیب اخلاق خواهد شد. شاید تصور رود چون بعضی ها می گویند فراموشکار هستیم، اگر چندی زیانها خاموش و قلمها شکسته باشد کم کارهای گذشته ماستمالی و پرده پوشی خواهد شد. این هم اشتباه است. آنقدر نباید این بدبختیها و مذلتها و مظالم را فراموش کرد تا اوضاع بهتری را جلوی چشم خود ببینیم. تا کارها اصلاح نشود و کار به دست اشخاص قابل اعتماد غیرآلوده نیفتد، وضعیت ما با سابق فرقی نخواهد داشت. هر وقت آنهایی که عهده دار اصلاحات امور کشور ما هستند آن طور کشور را اداره کردند که با گذشته فرق داشته باشد آن وقت از گذشته صحبت نخواهیم کرد زیرا آن گاه به مقصود خود رسیده ایم...^۲

و در جای دیگر می نویسند:

... اگر اینها معتقدند که گذشته گذشت و نباید از آن دم زد، پس بیايند این کتابهای تاریخ را که مایه افتخار است از میان ببرند، تدریس آن را موقوف کنند و اصلاً وجود تاریخ و عبرتهای تاریخی را انکار نمایند. ما در زندگی و حیات جمع از چه باید پند بگیریم؟

... البته کسی انکار نتوان کرد که وقتی از گذشته صحبت می شود، از کارهای خوب و مفید کسی بد نخواهد گفت. بلکه آن نقاط ضعیفی که موجب تیره روزی زندگی کنونی شده آنها را تشریح می نماید. و اگر از تشریح این نقاط ضعف بیمناک هستند که مبادا کرسی وکالت از دست برود و در سایه آزادی قلم و انتشار روزنامه های تازه شخصیت علمی و ادبی و شجاعت اخلاقی هر کس آشکار گردد، زهی بی انصافی و باید برای این آزادی فاتحه خواندا^۳

فروغی وعده دموکراسی و آزادی به مردم می داد و ملت ایران را به مراحم و نیات انسان دوستانه شاه جوان دموکرات امیدوار می ساخت. حال آنکه با ابزارها و مصالحی که رضاشاه برای ساختمان رژیم دیکتاتوری تهیه کرده بود، بنای حکومت ملی و دموکراسی استوار نمی شد جز آنکه زمینه را برای اعاده دیکتاتوری شدیدتر و هولناکتری فراهم می ساخت. ثمره ای که مردم ایران هم اکنون شاهد آنند. در همان ایام که مردم ستمدیده کشور ما در انتظار اقدامات عاجلی جهت جبران خطا کارها و رفع بیعدالتیها و تغییرات اساسی در دستگاه حاکمه بودند، فروغی نطقی از رادیو تهران ایراد نمود که موجب حیرت و خشم مردم گردید. بنابه گفته وی آزادی ملت ایران از قید اسارت و پیداد نه به علت ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری رضاشاه بلکه «در سایه توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت»

۱. روزنامه تجدد ایران، شماره ۳۱۴۸ - ۲۰/۲/۱۷.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۸۲، به تاریخ ۲۰/۷/۳۰، از مقاله «کم کم شروع می شود»، نوشته ارسلان خلعتبری.

۳. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۷۴ به تاریخ ۲۰/۷/۲۰ سرمقاله.

عملی گردیده است.

اینک قسمتهایی از آن نطق:

برادران و هم‌میهنان عزیزم بحمدالله به فضل خداوند در سایه توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت بار دیگر پا به دایره آزادی گذاشتید و می‌توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید. از رنج و محنتی که در ظرف سی و چهار سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی را دریافته باشید. در این صورت می‌دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هر کس هر چه می‌خواهد بکند. شما ملت ایران به موجب قانون اساسی که تقریباً سی و پنج سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده‌اید که علت آن چیست؟ من برای شما توضیح می‌کنم. علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را بدرستی نمی‌دانستید و به وظایف آن قیام نمی‌کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ شود تخلف می‌کردند.

... پس اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی خود را منظور دارند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جویی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده به جای اشتغال به امور شرافتمندانه برای پیشرفت اغراض خصوصی وسایل نامناسب از تزویر و نفاق و فتنه و فساد و دسته‌بندی و هوچیگری بکار برند... باید حتم و یقین دانست که باز اوضاع این ۳۵ سال گذشته تجدید خواهد شد.

... و اگر ملت عبرت گرفته باشد و به وظیفه وجدانی خود عمل کند امیدواری می‌توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دوره شرافت و سعادت و سرفرازی برسد...

بدین ترتیب هنگامی که ملت ایران می‌خواست که دیکتاتور و دستیارانش به جرم پایمال کردن قانون اساسی، تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی، اختلاس و اتلاف اموال عمومی و اقدام به جنایات بی‌شمار به پای میز محاکمه کشانده شوند، فروغی در مقام نخست‌وزیر از مردم می‌خواست که «دسته‌بندی و هوچیگری» نکنند تا اسرار جنایات بیست ساله افشا نگردد و اوضاع را چنان تفسیر می‌کرد که گویا علت اصلی آن همه مظالم و مفاسد این بوده که مردم قدر آزادی را ندانسته، به وظایف آن قیام نکرده و از روی غرض و هوای نفس شرایط حکومت ملی را ملحوظ نداشته‌اند و الا رضاشاه و قره‌نوکرانش را تقصیری نبود و وی نطق خود را چنین ادامه داد:

... معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد و البته می‌دانید که هر کس اختیاراتی دارد و در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می‌شود. پس اگر به مقتضای اختیارات خود چنانچه وظیفه وجدانی حکم می‌کند عمل نکند مسئول واقع می‌شود و معنی مسئول واقع شدن

همیشه این نیست که کسی از او سؤال و بازخواست کند. مسئول واقع شدن غالباً به این است که شخص گرفتار عاقبت وخیم می‌شود. اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند، خالق از او بازخواست خواهد کرد...

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو
... فعلاً آنچه مسلماً مایه امیدواری و اطمینان خاطر ماست وجود مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است که در اندک مدتی که به سریر سلطنت جلوس فرموده‌اند، رأفت و شفقت و مهربانی نسبت به ملت و حسن نیت به مشروطیت را کاملاً به منصه ظهور رسانیده‌اند. اکنون باید امیدوار بود که طبقات ملت هم بخوبی امتحان بدهند...^۱

با وجودی که جز رفتن رضاشاه هیچ اصلاح و تغییری در دستگاه حکومتی به عمل نیامده بود، فروغی مردم را دعوت می‌کرد که فقط ناظر حوادث بوده و هیچ گونه اعتراض و بازخواستی نکنند و امیدوار باشند که شخص مسئول عاقبت وخیمی خواهد داشت و اگر مخلوق فرصت بازخواست نداشته خالق از او بازخواست خواهد کرد!

روزنامه تجدد ایران نامه سرگشاده‌ای درباره نطق نخست‌وزیر فروغی انتشار داده که نقل قسمتی از آن کاملاً بجاست:

آقای نخست‌وزیر... وقایع اخیر و تصادف آنها با بیماری جنابعالی تولید یک میل مفروطی در وجود مبارک برای سکوت و آرامش کرده که حوائج شخصی را بر نیازمندیهای ملی ترجیح داده‌اید و امور کشور را از روی احتیاجات مزاج خودتان قیاس فرموده‌اید. البته همه حکما و بزرگان یکدل و یک‌رأی هستند که بیماری بدن تأثیر بسیاری در طرز تفکر و تعقل شخص دارد و پزشکانی که به عیادت جنابعالی آمده‌اند همه متفق بوده‌اند که استراحت تنها دوايي است که با مزاج جنابعالی سازگار خواهد بود. اینک ملاحظه می‌شود دوايي را که پزشکان برای مزاج جنابعالی توصیه کرده‌اند می‌خواهید همان را برای مردم بدبخت و ستم‌دیده یک کشور تجویز فرمایید. قسمت آخر سخنرانی جنابعالی و عمل چند هفته اخیر دولت که برجسته‌ترین جلوه آن فرار دادن شاه سابق و تأیید بی‌گناهی او در نداشتن ثروتی در خارج کشور و واگذار نمودن شصت و هشت میلیون تومان از مال ملت به شخصی که قسمتی از آن را به عنوان لطف و مرحمت پس بدهد، همه حاکی از سیاست مآل‌اندیشانه جنابعالی است.^۲

انتخابات دوره سیزدهم

بعد از فرار دادن رضاشاه یکی از بزرگترین خدماتی که فروغی به سیاست استعماری و ارتجاع داخلی انجام داد این بود که با تمام قوا مانع تجدید انتخابات دوره سیزدهم شد و انتخابات فرمایشی دوره رضاشاه را تأیید نمود. جریان امر از این قرار بود: چون دوره دوازدهم مجلس شورای ملی در شرف

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۷۳، مورخه ۲۰/۷/۱۶.

۲. روزنامه تجدد ایران، شماره ۳۲۴۷، به تاریخ ۲۰/۷/۲۱، «به جای سرمقاله».

اتمام بود، فرمان انتخابات دوره سیزدهم در تاریخ ۲۰/۳/۱۱ صادر و طبق معمول با مخایره تلگرافهای رمز و کشف به استانداریها و فرمانداریها، کار انتصاب نمایندگان آغاز گردید. هنگام ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری انتخابات نیمه کاره بود. لذا مردم به محض استشمام رایحه آزادی از دولت فروغی خواستند که انتخابات دستوری دوره رضاشاه را ملغی نماید تا ملت بتواند در حساسترین دقایق تاریخی نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستد. مردم هنوز به ادعاهای باور داشتند و گمان می بردند که محمدرضاشاه واقعاً در حفظ قانون اساسی و اجرای دموکراسی خواهد کوشید لذا عریضه‌ای به شرح ذیل مبنی بر لغو انتخابات به وی تسلیم داشتند:

اعلیحضرت! در روز سوگند به حفظ قانون اساسی قسم خوردید و در نطق مبارک نیز از آزادی و دموکراسی یاد فرمودید. ... این است که عرضه می داریم انتخابات تهران مطابق اراده حکام و وزیران و طبق اجازه و رد و قبول دربار سابق تنظیم شده است.

این وکلا که غالباً هفت دوره است به همین ترتیب بدون اینکه روح ملت از آنها با خبر باشد به مجلس ملی وارد شده‌اند این دوره هم به همان قرار بدون اینکه ذره‌ای به قانون انتخابات توجه شده باشد برگزیده شده‌اند. انتخابات تهران پیش چشم ما صورت گرفته و یک نفر از افراد ملت از روی میل رأی نداده‌اند و به وسیله پلیس و سپور و عمله و بنا با پشت گردنی و رأیهای ماشین شده صندوق انتخابات پر شده است. حد نصاب آراء تهران و حومه هیچ وقت در زمان آزادی از پانزده هزار رأی تجاوز نمی نمود (صورت سابق حاضر است). اما دوره هفتم که پایه زور به میان آمده و ملت از شرکت در انتخابات به سبب یأس کناره کشید میزان آراء به هفتاد هزار رسید. تحقیق شود که این همه آراء از کجا آمده است که یک نفر تهرانی از آن خبر ندارد؟ حق گواه است که ما مردم تهران بعضی از وکلاء را اصلاً نمی شناسیم زیرا نه سابقه ملی و علمی دارند و نه سابقه تجارتي و اعتبار اقتصادی! به ضرب میل و پیشنهاد شهربانی سابق یک بار انتخاب شده و هر دوره به حکم سابقه باز انتخاب می شوند. ... استدعا داریم به عرایض ملت رسیدگی فرمایید و اجازه ندهید که خشت اول بنای سلطنت آن اعلیحضرت برخلاف آمال و به خلاف قانون گذاشته شود.

به امضای هزار نفر از مستخدمین وزارتخانه‌ها و تجار و اصناف و غیره.^۱

اینک به مندرجات روزنامه‌ها در مورد انتخابات دوره سیزدهم نظری می افکنیم:

روزنامه ستاره تحت عنوان «ایراد قانونی» چنین می نویسد:

... البته همه می دانند انتخابات چطور صورت می گرفت، مأمورین شهربانی سابق مردم را بزور به حوزه‌های انتخابیه می کشاندند و ورقه به دست آنها می دادند تا در صندوق آراء بیندازند. به طوری که هر که جرئت باز کردن این اوراق را داشت پیش از انتخابات از اسامی نمایندگان مطلع می شد. ... همه می دانیم نمایندگان فعلی از برکت روش انتخاباتی که قبلاً به عرض رسید به مجلس رفته‌اند. اغلب آنها نمایندگی شهرهایی را دارند که هرگز ندیده‌اند و از وضعیت ساکنان آن بی اطلاع می باشند. اغلب این آقایان در همان روزهایی که زور و تعدی بازار رایجی داشت نطقهای خود را منحصر به تمجید و تعریف نموده و به دعای ذات ملوکانه مشغول می شدند در حالی که انتخاب کنندگان فرضی

آنها در آتش بیدادگری می سوختند.

... اگر فردا فرضاً کسی پیدا شود و بخواهد وضعیت سابق را عودت دهد این آقایان دوباره زبان به وصف او خواهند گشود و از ایراد نطقهای اغراق آمیز باک نخواهند داشت!
... غیرقانونی بودن نمایندگان مورد تردید نیست و خود ایشان هم این موضوع را تصدیق دارند. اگر دولت لایحه تجدید انتخابات را به مجلس برد این خود بهترین محک برای آزمایش حقگویی و حق پرستی نمایندگان فعلی خواهد بود.^۱

در شماره ۱۱۷۱ مورخه ۲۰/۷/۱۶ همان روزنامه تحت عنوان «آینده در گذشته است» چنین می خوانیم:

... بعضی ها می گویند تجدید انتخابات با وضعیت فعلی کشور صلاح نیست، زیرا ممکن است کسانی انتخاب شوند که از نظر مصالح عالیه کشور مفید نباشند! حقیقتاً استدلال عجیبی است، مگر این آقایان که فعلاً اسمشان به نام نمایندگان تقنینیه دوره سیزدهم برده می شود فرشته هستند؟ مگر همانهایی نیستند که با هر سازی رقصیدند. کدامشان وظیفه بزرگ نظارت در بودجه کشور را انجام داد. کدام یک از اینها برای اجرای قانون توانستند دم از ادعای تفتیش در بودجه وزارت جنگ بزنند. مگر همین آقایان مجلس تقنینیه را به یک جلسه دیگری از فرهنگستان تبدیل نکرده بودند که مثلاً فقط به جای کلمه «شد» کلمه «کرد» را پیشنهاد کرده در قوانین دولت اصلاحات ادبی می کردند! پس دیگر بالاتر از سیاهی رنگی نیست و مطمئن باشید بدتر از این اشخاص دیگر کسی انتخاب نمی شود. منتها یک استفاده در این تجدید انتخابات برای مردم و جامعه پیدا می شود و آن این است که رعایت اصل شده دیگر به جای آنکه یک نفر همه را به میل خود انتخاب نماید مردم آنها را انتخاب می نماید و لااقل بین آنها چند نفر اشخاص با ایمان و عقیده امثال دکتر مصدقها و مؤتمن الملکها ممکن است پیدا شوند...

دکتر محمود مشاور نیز نمایندگان دوره سیزدهم را چنین توصیف می کند:

... هیچ ایرانی پیدا نمی شود که بدون تنفر و انزجار اعمال و رفتار وکلای ادوار اخیر تقنینیه را که تمام آنها تحمیلی و قلابی بوده اند بنگرد... پادشاه سابق بد بود، بد کرد و رفت. اما مسئولین حقیقی که بد بودند و بد کردند پا برجا مانده اند. از آن جمله مجلس و نمایندگان تحمیلی آن می باشند.
اگر خدای نکرده یک نفر از اهالی حوزه انتخابیه در اثر استیصال و بیچارگی انجام کار کوچکی را از آنها تقاضا می کرد صریحاً جواب می دادند از دست ما چیزی بر نمی آید. یا آنکه با کمال وقاحت می گفتند ما هیچ کاره ایم، وکیل شما نیستیم، شاه امر کرده است وکیل باشیم.
وکلای ادوار اخیر از میان اشخاصی تعیین می شدند که فاقد هرگونه شخصیتی بوده و حاضر باشند به پست ترین چیزها تن در دهند. این وکلای تحمیلی مسئول حقیقی جریانات گذشته بوده باید کرسی هایی را که غصب کرده اند رها نموده و در دادگاه عدالت ملی تعقیب و محاکمه شوند.^۲

در چنین اوضاع و شرایطی پاسخ فروغی به دفتر مخصوص شاه بخوبی نشان می دهد که این

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۱۶۸ مورخه ۲۰/۷/۱۳.

۲. همان روزنامه، شماره ۱۱۹۹ مورخه ۲۰/۸/۲۱ سرمقاله.

عامل سرسپرده استعمار انگلیس در اجرای وظایفی که اربابان به وی محول کرده بودند تا چه حد کوشا بوده است.

نامه نخست‌وزیر فروغی به دفتر مخصوص شاهنشاه راجع به انتخابات دوره سیزدهم: در پاسخ مرقومه ۲۰/۸/۱۹ که عریضه جماعتی از اهالی تهران را به پیشگاه همایون شاهنشاهی ارسال فرموده بودید متمنی هستم مراتب ذیل را به پیشگاه همایونی معروض دارید: کسانی که از دولت تقاضا دارند انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی را لغو و اقدام به تجدید انتخابات نمایند غفلت دارند از اینکه به دولت تکلیف نقض قانون می‌کنند و یقین است که اگر متوجه این معنی شوند از این تقاضای خود منصرف خواهند شد...
... بنده وارد این بحث نمی‌شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملاً درست بوده یا نبوده است، زیرا به شرحی که عرض خواهم کرد انتخابات مزبور خواه غلط خواه صحیح دولت حق ندارد در آن نظر کند و آن را لغو یا تجدید نماید. توضیح آنکه وظیفه دولت در اقدام به انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی به موجب قانون این است که انجمن نظارت انتخابات را تشکیل نماید و پس از آنکه انجمن نظارت تشکیل شد کلیه عملیات با انجمن مزبور است و دولت حق ندارد مستقیماً در امر انتخابات دخالت نماید...^۱

به منظور آگاهی از نحوه انتخابات حتی بعد از سقوط دیکتاتوری که فروغی این همه از قانونی بودن آن دفاع می‌کرد به چند نمونه از سیل تلگراف و نامه‌هایی که از سراسر کشور به تهران جاری بود اشاره می‌کنیم:

تلگراف از گرگان - انتخابات برخلاف آزادی انجام شده. در صندوق، آراء هنوز موجود و استخراج نشده اعتبارنامه‌ها را امضا نمودند. این انتخابات خلاف قانون را که به وسیله اداره کارپردازی املاک اختصاصی پیش انجام گرفته ملغی نمایند که اهالی گرگان این نماینده را به رسمیت نمی‌شناسند. به امضای چهل نفر. روزنامه ستاره شماره ۱۲۱۰، مورخه ۲۰/۹/۲.
تلگراف از تبریز - جناب آقای وزیر کشور، کپیه مجله پیمان حزب آزادگان، کپیه جریده ستاره. اگر چه شماره معترضین انتخابات کاشف حقیقت بوده نیازی به گله نیست اما خانه تهران آباد که آذربایجان را روزی شقاق‌لوس، روزی خر مستوفی‌ها، روزی هم هوچی می‌نامد. ستاره، شماره ۱۲۰۹ مورخه ۲۰/۹/۱، آقازاده - مدیر شاهین^۲

... در همان زمان که آقای فروغی ادعای قانونی بودن انتخابات را داشت هیئت نظار مازندران طی تلگرافی از انتخابات اظهار عدم اطلاع کرده و کسب تکلیف نموده‌اند در صورتی که همان وقت از وزارت کشور وکلای بابل معرفی شده بودند! روزنامه ستاره، شماره ۱۲۰۶، مورخه ۲۰/۸/۲۸، سرمقاله.

... در تبریز قبل از آنکه هیئت نظار شهری کارش را شروع کند نظار بلوکات که معلوم نیست چه

۱. تمام روزنامه‌های مورخه ۲۰/۸/۲۱ پایتخت.

۲. مجله مهتاب تبریز نیز این شعر را درباره مجلس دوره سیزدهم دارد:

این مجلس ما کعبه آمال وطن نیست	یک تن ز وکیلاتش وکیل تو و من نیست
باید که نگون گردد و از نو شود آباد	کین بتکده جز مأمّن بتهای کهن نیست

کسی آنها را معین کرده است کار خود را خاتمه داده و پس از ورود آقای وزیر کشور به تبریز انتخابات شهر شروع شد. با وجود این دولت آراء بلوکات را قانونی شمرد...^۱

اینک قسمتهایی از مقاله‌ای را که توسط مشار اعظم راجع به انتخابات دوره سیزدهم نوشته شده و حاوی مجموعه دلایل در رد مغلطه و استدلال مغرضانه فروغی است ذیلاً می‌آوریم:

... ما را از این رسوایی برهانید. به این فصاحت خاتمه دهید. مردم ایران همه یک زبان و متفقند که:

۱. اوراق رأی و دفاتر انتخابات دوره سیزدهم جز یک ورق پاره‌های بی‌موضوع مزورانه چیز دیگر نبوده و اغلب اسامی مندرج در دفاتر، در خارج صاحب نداشته و به همین جهت مطالعه آن دفاتر و تطبیق آن اسامی را با صاحبان اسم خواهانند.

۲. شاه سابق در روز عید مبعث (۲۰/۵/۱) در حضور همین آقایان و کلاء به زبان خود گفته است که باید همین رفقا باقی بمانند و بیچاره تصور می‌کرد که سیاستی که بر علیه ملت و برخلاف عدالت باشد به همت رفقا ممکن است تا ابد برقرار بماند.

۳. دستورهای مرموز وزارت کشور را پارک‌های عدلیه ما می‌توانند به عنوان کشف جرم تعقیب و افشا نمایند.

۴. اظهار تردید خود آقای فروغی در صحت انتخابات در مرقومه جوابیه با این جمله «که بنده وارد این بحث نمی‌شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملاً درست بوده یا نبوده است» خود دلیل بر عدم صحت انتخابات است و ایشان نمی‌توانند با این بیان هم خدا را بخواهند و هم خرما را. انتخابات یا باید با ملت راست باشد یا با رفقا.

۵. دلیل فلسفی آقای فروغی این است که اگر دولت حق داشت انتخابات را لغو کند و تجدید نماید هر وقت نمایندگان مخالف میل دولت می‌شد می‌توانست آن را لغو کند، بلکه به این وسیله می‌توانست مجلس شورای ملی را مدتها در حالت تعطیل نگاه دارد... به ما جواب بدهند در مقابل اینکه دولت سالهاست و کلاء را به میل خود انتخاب می‌کند و روح مردم از انتخاب هیچ یک از آنها خبر ندارد تکلیف مردم بیچاره چیست و چه باید کرد که حقوق اساسی مردم مملکت برای خودشان باقی بماند و ملعبه دست نگردد؟...^۲

دولت فروغی از فرط شتابزدگی و هول و هراس حتی یک هفته مهلت اعتراض قانونی انتخابات را هم فراموش کرد و در اثر تذاکرات مردم و روزنامه‌ها مهلت اعتراض به مدت پنج روز از رادیو اعلام گردید.^۳

در آخرین روز قبول اعتراضات در سرسرای مجلس ازدحامی بود. مردم اصرار داشتند که شکایات آنها را قبول کنند و متصدیان امتناع می‌کردند. ولی روز بعد حین طرح اعتبارنامه‌های نمایندگان تهران، مخبر شعبه گزارش داد که شکایات زیادی از طرف طبقات مختلف تهران رسیده، ما همه

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۲۰۶، ۲۸/۸/۲۰، سرمقاله.

۲. همان روزنامه، شماره ۱۲۰۵ - ۲۷/۸/۲۰.

۳. همان روزنامه، شماره ۱۱۶۵، ۹/۷/۲۰، از مقاله «چرا انتخابات آزاد نمی‌شود».

شکایات را خواندیم و رسیدگی کردیم ولی هیچ کدام منطق نداشت و شعبه شکایات را وارد ندید! بدین ترتیب طی یک ساعت و نیم ۱۶۶ اعتبارنامه خوانده و تصویب شد، یعنی هر اعتبارنامه در مدت چهل و هفت ثانیه. این سرعت عمل و شتابزدگی در تاریخ پارلمان ایران حتی در دوره رضاشاه نیز سابقه نداشت!^۱

روز ۲۰/۸/۲۲ هنگامی که شاه جهت افتتاح دوره سیزدهم مجلس شورای ملی به بهارستان می‌رفت مردم در مسیر حرکت وی تظاهراتی علیه مجلس و نمایندگان غیرقانونی به عمل آوردند که مورد اعتنا و توجه قرار نگرفت و بدین طریق «مجلس دوره آزادی» شروع بکار کرد! در مورد نظر و روش متفقین نسبت به مجلس سیزدهم باید گفت که عدم تجدید انتخابات و ابقاء نمایندگان دوره رضاشاه طبعاً نمی‌توانست هیچ گونه تضاد و تصادمی با سیاست دولت انگلستان در ایران داشته باشد زیرا کاملاً مطابق میل آنها بود.

ولی چون دولت شوروی مایل به تجدید انتخابات دوره سیزدهم بود، لذا مأمورین سیاسی انگلستان، همکاران شوروی خود را متقاعد ساختند که به علت نفوذ آلمان نازی در ایران چنانچه انتخابات تجدید شود، ممکن است نمایندگان طرفدار نازیها اکثریت مجلس را به دست گرفته مشکلات زیادی را سبب شوند. این استدلال مورد قبول نمایندگان سیاسی شوروی قرار گرفت و در نتیجه دوره سیزدهم مجلس شورای ملی با توافق ضمنی متفقین کار خود را آغاز نمود. در فصول بعد اقدامات ضد ملی این مجلس و لطماتی که به منافع حیاتی مردم کشور ما وارد آورده است مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیمان اتحاد با متفقین

دولت فروغی بنا به پیشنهاد متفقین^۲ قراردادی در زمینه‌های دفاعی و اقتصادی با آنان منعقد ساخت. ضرورت انعقاد این پیمان برای کشوری که تحت اشغال نظامی در آمده بود قابل تردید نیست. ولی چون دولت عاقد قرارداد نماینده واقعی مردم کشور ما نبود لذا تعهداتی که از لحاظ مالی و ریالی در برابر متفقین به عهده گرفت بر مشکلات زندگی مردم و فقر عمومی افزود.

به قول دکتر مصدق «... اگر ورود به ایران و تصرف راهها و راه آهن و تأسیسات تلفن و بی سیم بر طبق ماده ۳ پیمان برای آنها قضیه حیاتی است، گرفتن «ریال» از ما فقط به منزله خراج و از نظر

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۷۱۶، ۲۰/۹/۲، به قلم ع. امیر علایی.

۲. اطلاعات روزانه، شماره ۴۶۸۵، مورخه ۲۰/۸/۱.

اقتصادی است و هیچ چیز غیر از جلب منفعت، متفقین را وادار نکرد که از ما ریال بخواهند...^۱ برابر این پیمان «تمامیت ارضی، حق حاکمیت و استقلال سیاسی ایران محترم شمرده می‌شد» و «اقامت نیروهای متفقین در ایران حکم اشغال را» نداشت. دولت ایران نیز «جهت عبور لشکریان و مهمات متفقین و استفاده از وسایل و راههای ارتباطی و مخابراتی کشور حق غیرمحدودی» به آنها می‌داد و متعهد می‌شد که «هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکن را برای نگهداری و بهبود وسایل ارتباطیه مذکور اعم از تهیه مصالح و کارگر بنماید» و رفع احتیاجات ریالی متفقین را به طور نامحدود «در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجارهٔ ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آنها» به عهده می‌گرفت.

در مورد تخلیه ایران در فصل پنجم پیمان چنین مقرر می‌گردید: «پس از آنکه کلیه مخاصمه مابین دول متحده با آلمان و شرکاء او به موجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شد قوای دول متحده در مدتی که زیادتر از شش ماه نباشد از خاک ایران بیرون برده خواهند شد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد.»

با وجود اینکه پیمان اتحاد فقط ناظر به چگونگی اقامت و عملکرد نیروهای انگلیس و شوروی در ایران بود علی‌هذا دولت آمریکا که در جستجوی جا پایی در ایران و خاورمیانه بوده و تصرف مواضع انگلستان را در نواحی مذکور منظور نظر داشت به بهانهٔ اینکه طبق قرارداد وام و اجاره، مأمورین آمریکایی باید در حمل بموقع و سریع محمولات نظامی آمریکا به مقصد شوروی نظارت داشته باشند، خواستار برقراری کنترل خود بر بنادر جنوب و سپس بر کلیه امور حمل و نقل شد و «مسئولیت تام و تمام راه‌آهن سرتاسری ایران و ادارهٔ آن را از خلیج فارس تا بحر خزر»^۲ به عهده گرفت و بتدریج نیروهای نظامی خود را بدون هیچ مجوز قانونی وارد ایران نمود.^۳

بعدها دولت آمریکا، ورود سربازان خود را به ایران چنین توجیه نمود که «... ورود و اقامت آنان به خاک ایران بر حسب دعوت دولت انگلیس بوده و در ایران مهمان آن دولت هستند و احتیاجی نداشته‌اند در این باره به دولت ایران مراجعه نمایند.»^۴

گرانی هزینه زندگی و افزایش فقر عمومی

چون اقدامات حکومت رضاشاه بر پایه و اساس صحیحی استوار نبود و در درجهٔ اول اجرای

۱. از نطق دکتر مصدق در جلسه پانزدهم تیرماه سال ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی.

۲. خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، جلد ۴ دوم، صفحه ۵۴.

۳. به طوری که در پاییز سال ۱۳۲۱ تهران رسماً مقرستاد نیروهای آمریکا در خاورمیانه گردید.

۴. به استناد بخشنامه «ج. لويس» معاون دکتر میلسپو، دربارهٔ برآورد خسارت ایران از جنگ، نقل از خواندنیها، شماره ۲۰، سال پنجم، از مقاله «سربازان آمریکایی مهمان دولت انگلیس در ایران»

خواستها و «منویات» سودجویانه دیکتاتور و ظاهرسازی و فریب مردم منظور نظر بود لذا به محض ورود متفقین، تمام رشته‌ها پنبه شد و مردم به دشواریهای فراوانی گرفتار گشتند. ارزاق و مایحتاج عمومی کمیاب گردید و اهالی ناچار شدند برای نان، قند و شکر از در و دیوار دکانهای نانوایی و سقط فروشی بالا روند. هزینه زندگی بسرعت قوس صعودی پیمود و فقر عمومی افزایش یافت. مراجعه به آمار بانک ملی ایران نشان می‌دهد که هزینه زندگی از سال ۱۳۱۵ مرتباً بالا می‌رفت:

سال ۱۳۱۵	بهای عمده فروشی ۱۰۰	بهای جزئی فروشی ۱۰۰
۱۳۱۶	۱۲۳/۹	۱۳۵
۱۳۱۷	۱۳۵/۶	۱۳۸/۴
۱۳۱۸	۱۵۷/۷	۱۵۹/۷
۱۳۱۹	۱۷۳	۱۷۶ ^۱

بررسی امر نشان می‌دهد که سیاست اقتصادی غلط رضاشاه در عدم پیشبرد صحیح کشاورزی و صنعت، برقراری انحصارهای دولتی غیرلازم و زیان‌آور به بهانه توازن بازرگانی و سوء استفاده از آن در جلب منافع شخصی، افزایش فشار مالیاتهای سنگین بر دوش مردم جهت تأمین مخارج روزافزون دولت و دربار، تصرف حاصلخیزترین زمینهای کشور و استثمار بیرحمانه دهقانان به زور شکنجه و شلاق، پایین آوردن نرخ حقیقی لیره جهت سهولت تبدیل عایدات ریالی خود به ارز و انتقال آنها به بانکهای خارج از کشور^۲ و در سالهای بعد از شروع جنگ جهانی دوم، دشواریهای مربوط به صدور کالاهای داخلی و ورود کالاهای خارجی مورد احتیاج عموم، بالا رفتن هزینه زندگی را سبب گردید.

ورود متفقین به ایران و آشفته‌گی ناشی از شرایط جنگی و سقوط دیکتاتوری و افزایش تقاضای خرید در بازار ایران، صعود قیمتها و کمبود ارزاق و کالاهای ضروری را تسریع نمود. از طرف دیگر وزیر دارایی دولت فروغی، دکتر مشرف نفیسی، برای جلب رضایت اربابان خود قیمت خرید لیره انگلیسی را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال بالا برد و بدین ترتیب به جای کوشش در پایین آوردن هزینه زندگی، ارزش حقیقی ریال را پایین آورد. در این مورد روزنامه رصد امروز تحت عنوان «افزایش نرخ لیره از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال» چنین می‌نویسد:

بعد از ورود قوای متفقین به ایران درآمد ریالی شرکت نفت که از فروش نفت و بنزین در داخل

۱. نقل از روزنامه اطلاعات، شماره ۴۷۰۲، ۲۰/۸/۱۸، «علل گرانی بها در ایران»، به قلم علی اکبر مدنی
 ۲. قبل از اشغال ایران ارزهای خارجی فقط از طریق صادرات به دست می‌آمد. صادرات در دست دولت و بازرگانان بود. بازرگانان نیز مجبور بودند ارزهای خود را به بانک ملی ایران فروخته آنها را تبدیل به ریال نمایند. همین ارزها به قیمت دولتی به رضاشاه فروخته می‌شد تا ثمره غارت خود را به بانکهای انگلستان، آلمان و آمریکا منتقل نماید.

کشور تأمین می‌شد، تکافوی مخارج وی را، که علاوه بر پرداخت مزد کارگران و اجرت و بهای ساختمانها و تأسیسات بود، مخارج نزدیک به صدهزار نظامی را در ایران نمی‌کرد. لذا ناچار بودند در مقابل، لیره به دولت تحویل دهند.

پس از ورود آمریکا به ایران مجبور شدند ماهی ۲ تا ۵ میلیون لیره برای خرید آذوقه، خواربار، راه‌سازی، مقاطعه‌کاری، ساختمانها و اردوگاه‌های موقتی و کارخانه‌های تعمیر موتور و اسکله و پول توجیبی سربازان در ایران خرج کنند. لذا آقای دکتر مشرف نفیسی، مشاور حقوقی شرکت نفت جنوب که از مدتها به وزارت دارایی فشار می‌آورد که نرخ لیره را از ۶۸ ریال به ۹۰ ریال افزایش دهند تا شرکت نفت برای تأمین هزینه‌های ریالی خود احتیاج به فروش لیره زیاد نداشته باشد، (پس از انتصاب به وزارت دارایی) شخصاً اقدام به این کار کرد.^۱

همین شخص که خود یکی از مسئولین بالا رفتن قیمتها بود، پایین آوردن هزینه زندگی را مانند «خوابهای یک مرد چرسی» تعریف نمود. همان موقع مطبوعات، اظهارات عوامفریبانه وی را در توجیه اقدامات زیان‌آور خود افشا نمودند. اینک پاسخ یکی از روزنامه‌ها به آقای وزیر دارایی وقت:

... کشور ایران کشوری است در درجه اول کشاورزی که صادرات مهم آن عبارت از غله، برنج، حبوبات، پنبه، خشکبار، کتیرا و قالی می‌باشد. ولی جنگ موجب شده است که صادرات ایران به یک سوم تقلیل یابد. لذا کشور ما امروز تقریباً صادراتی ندارد و چون صادرات نداریم از این راه ارزی هم نداریم که در اثر تقلیل بهای آن به تجار صادرکننده زیانی وارد شود. امروز تمام محصولات صادراتی ما به حال رکود در مملکت مانده ... کدام خریدار ... کدام راه ... کدام وسیله. بنابه فرمایش آقای دکتر مشرف نفیسی وزیر سابق دارایی موجودی لیره انگلیسی امروز به پنج میلیون بالغ گردیده. بدیهی است این پیکره غیر از موجودی دولت در حساب ذخیره مملکتی و حق‌الامتياز دولت از بابت نفت می‌باشد. آیا تمام این پنج میلیون لیره از محل صادرات به دست آمده؟

خیر! از محل صادرات شاید ۲۰٪ آن هم مربوط به معاملات قبل از شهریور است. با وجودی که در ظرف این چند ماه مقدار زیادی لیره و ارز خارجی به زوار عتبات و متفرقه به فروش رسیده مع‌هذا موجودی ارز ما مخصوصاً لیره انگلیسی رو به افزایش است و شاید تا یک سال دیگر به بیست میلیون برسد. ... علت این افزایش هزینه‌هایی است که افراد دیگری در ایران می‌نمایند و در مرحله دوم افزایش مصنوعی بهای ارز است که دارندگان ارز را از لحاظ جلب نفع وادار به فروش ارز نموده است.

... بدیهی است اگر بهای ارز آزاد باشد طبق قانون عرضه و تقاضا چون ارزهای مزبور اضافه بر احتیاج است قطعاً بهای آن تنزل نموده و این تنزل در پایین آوردن هزینه زندگی کاملاً مؤثر و دخیل خواهد بود. بدین معنی تنزل بهای ارز سبب ترقی پول ما (ریال) می‌شود و ترقی پول ما باعث تنزل بهای کالاهای مورد احتیاج و بالاخره پایین آمدن هزینه زندگی خواهد شد ... بنابراین برخلاف نظر آقای دکتر مشرف نفیسی، پایین آوردن هزینه زندگی مثل خوابهای مرد چرسی نیست و با قدری حسن نیت می‌توان به نتیجه رسید.^۲

۱. رعد امروز، شماره ۲۶۷ - مورخه ۲۳/۷/۴.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۲۶۲، مورخه ۲۰/۱۲/۱۱ از مقاله «نرخ ارز».

به علاوه نشر اسکناس به وسیله دولت جهت اجرای تعهدات ریالی خود در برابر متفقین - که در صفحات بعد از آن صحبت خواهد شد - ورشکستگی اقتصادی کشور را بیش از پیش تشدید نمود.

دولت فروغی و تعقیب مسئولین جنایات دوره رضاشاه

دولت فروغی در اثر فشار افکار عمومی به دستگیری دژخیمان بنامی مانند رکن‌الدین مختاری، مصطفی راسخ رئیس زندان، پزشک احمدی، جهانسوزی، مقدادی و چند نفر دیگر دست زد ولی در تعقیب و مجازات آنها به هیچ وجه صادق نبود و از این اقدام هدفهای ذیل را منظور داشت: تسکین خشم ستمدیدگان و خانواده‌های آنها که اعمال اشد مجازات را در حق این جنایتکاران خواستار بودند، کسب وجهه برای دولت به نام اجرای عدالت، تبرئه و بیگناه جلوه دادن سایر کارگزاران دستگاه رضاخانی و در عین حال محکوم ساختن دژخیمان به حداقل مجازات.

مختاری را با یک اتومبیل شیک نمره شخصی (۱۸۰۳) به بازپرسی دیوان کیفر می‌آوردند^۱ و با وی موقرانه‌تر و محترمانه‌تر از دیگران رفتار می‌نمودند. شاید هم می‌ترسیدند که مبادا وی زبان به سخن گشاید و اعمال جنایتکارانه کسانی را که در آن زمان بر مسند ریاست و وکالت نشسته بودند فاش نماید. روزنامه کوشش تحت عنوان «به مختاری احترام می‌کنند» چنین می‌نویسد:

کارکنان دیوان کیفر برخلاف رفتارشان با سایر متهمان موقع ورود مختاری از جا برمی‌خیزند مرتباً در طی ساعات استنطاق به آنها چای و قهوه و سیگار تعارف می‌کنند، پاسبانان احترام نظامی به جا می‌آورند و در حالی که سایرین را با اتومبیل زندان حمل و نقل می‌کنند او را با ماشین شخصی می‌آورند. مسلماً این رفتار تلافی جنایات، سنگدلیها و بیرحمیهایی است که وی در زمان ریاست شهربانی انجام داده و ناز شستی است که در قبال بدبختی و آوارگی و سیه‌روزی و قتل و انتحار هزارها نفر و خانواده‌ها، به وی داده می‌شود...^۲

در توجیه این نحوه رفتار وزیر دادگستری دولت فروغی، مجید آهی، جنایتکار مشهوری چون رکن‌الدین مختاری را که اثبات تبهکاریهای وی به اقامه دلیل و برهان نیازی نداشت، در ردیف بیگناهان قرار می‌دهد و می‌گوید که دستور رفتار محترمانه با مختاری را وی شخصاً صادر کرده است تا «بیگناهان» در معرض اهانت و رفتار ناروا قرار نگیرند. اینک قسمتی از پاسخ مجید آهی را در این مورد که در شماره ۴۷۷۰ مورخه ۲۰/۹/۱۲ روزنامه کوشش به چاپ رسیده نقل می‌کنیم:

... دستور رعایت ادب و نزاکت به طور کلی از بنده صادر شده و در این مورد بخصوص تأکید نیز کرده‌ام. ... تا لازم نیاید که حالا هم هر سوءظن بیجا و هر اتهام بی‌مأخذی نسبت به هر بیگناهی موجب

۱. روزنامه کوشش، شماره ۴۷۶۷، مورخه ۲۰/۹/۹.

۲. روزنامه کوشش، شماره ۴۷۶۹، مورخه ۲۰/۹/۱۱.

شدت و بدرفتاری و اهانت ناروای مأمورین باشد ...

در فصول بعد سرنوشت آتی این تبهکاران مورد بحث قرار خواهد گرفت.

حال بینیم استرداد املاک اختصاصی به کجا انجامید؟

پس از انتقال املاک رضاشاه به دولت، اداره املاک اختصاصی به اداره املاک واگذاری تغییر نام داد و مقرر گردید که تا صدور حکم قطعی، املاک به صاحبان آنها پس داده نشده در دست دولت باقی بماند و عایدات املاک مزبور نیز در فاصله بین واگذاری تا صدور حکم به مالک اصلی تعلق نگیرد. دولت لایحه‌ای راجع به استرداد املاک واگذاری به مجلس آورد و نمایندگان نطقهای پرحرارتی ایراد کردند و گفتند که «این اموال غصب شده باید به صاحبانش پس داده شود» و تأکید کردند که «این صحیح نیست که دولت را طبق قانون مالک چیزی کنیم که حق تملک آن را برخلاف رضای صاحبانش ندارد و صاحبان حقوق را که حقشان مسلم است به صورت مدعی در آوریم» و تا چند صباحی نمایندگان مجلس در اجرای قانون اساسی و مرعی داشتن عدل و انصاف و شرع داد سخن دادند. ولی مسائل دیگری پیش آمد و این قانون به دست فراموشی سپرده شد.

سپس لایحه دوباره مطرح شد. اما نمایندگان دیگر آن حرارت را نداشتند. لذا مجلس در لایحه قید نکرد که «املاک رضاشاه غصبی است» و بدین ترتیب با تصویب لایحه دولت تصدیق کرد که رضاشاه صحیحاً مالک شده و دولت هم در نتیجه انتقال مالک گردیده است.

در حقیقت نمایندگان مجلس دوره‌های ۱۲ و ۱۳ دین خود را به رضاشاه ادا کردند و با قبول بدنامی و ننگ حاضر نشدند املاک رضاشاه را غصبی اعلام دارند و در نتیجه اقدام آنها معلوم گردید که رضاشاه آن همه ملک را برای «خدمت به کشور» فراهم نموده بود و لاغیر. بدین ترتیب مردم را آن چنان در پیچ و خم قانون و مقررات گرفتار ساختند تا خسته شوند و از پای در افتند.

و چنان که در فصول بعد خواهیم دید فقط عده معدودی توانستند املاک خود را پس بگیرند. املاک اختصاصی مدت هشت سال تحت نظارت دولت اداره شد ولی پس از توطئه ۱۵ بهمن‌ماه سال ۱۳۲۷ بنابه درخواست شخص محمدرضاشاه و با تصویب مجلس شورای ملی به ملکیت محمدرضاشاه درآمد.

این املاک تا تاریخ ۳۲/۲/۲۱ در اختیار دربار سلطنتی بود. در آن تاریخ بنابه اصرار دکتر مصدق املاک مزبور طبق فرمانی یک بار دیگر به دولت انتقال داده شد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق، دولت سپهبد زاهدی مطابق تصویب‌نامه هیئت وزیران و بدون کسب نظر مجلس شورای ملی، املاک اختصاصی را به محمدرضاشاه تقدیم داشت.

اعلیحضرت محمدرضاشاه نیز به عنوان اولین قدم در اجرای «انقلاب سفید شاه و مردم» املاک غصبی پدر تاجدارش را پس از چند سال بهره‌برداری به دهقانان فروخت و با سپردن قبوض اقساطی

بیست و پنج ساله دهقانان به بانک ملی ایران، وجه قبوض مزبور را نقداً و بدون تنزیل از بانک ملی دریافت نمود تا سرمایه خود را در جای مطمئنتری به کار اندازد
راجع به پایان کار محمدعلی فروغی آنچه باید گفت اینکه وی طی شش ماه نخست‌وزیری، وظایف خود را در خدمت به استعمار و ارتجاع داخل به نحو احسن انجام داد و به همین لحاظ در اسفندماه سال ۱۳۲۰ که کابینه‌اش سقوط کرد به وزارت دربار منصوب گردید.

تشکیل حزب توده ایران

جنبش آزادی در کشور ما تاریخی بس دراز دارد. زیرا مردم ایران در میان ملل آسیا همواره پیشتاز بیداری ملتها و رهایی آنها از قید استعمار بوده‌اند. گرچه قدرتهای استعماری به دست حکام و شاهان پیدادگر طی قرنهای زیانها بریده، قلمها شکسته، سیاهچالها را از شریفترین و آزاده‌ترین مردان و زنان این کشور انباشته و از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند - اما مشعل آزادی و دموکراسی هرگز در میان مردم ما خاموش نگردیده و در هر فرصت تاریخی راه مبارزه را روشن ساخته است. و نمونه بارز آن انقلاب مشروطیت ایران می‌باشد. در جریان انقلاب مشروطیت برای اولین بار در کشور ما حزب «اجتماعیون عامیون» اولین حزب سیاسی انقلابی زحمتکشان ایران قدم به میدان مبارزه گذاشت و نقش بزرگی در آن انقلاب بازی نمود.^۱

انقلاب مشروطیت با آنکه از قدرت مطلق و نفوذ کامل اشراف و خانها کاست و بندهای اسارت توده مظلوم را سست تر نمود، ولی چنان که شاید و باید نتوانست امتیازات ستمکاران را ملغی کند و به برقرار ساختن حکومت دموکراتیک توفیق یابد. ارتجاع از ثمره انقلاب بهره‌مند شد. دشمنان مشروطیت به لباس آزادیخواهی درآمدند و بزودی موفق شدند که سیر انقلابی حوادث را منحرف ساخته اجرای قانون اساسی را معوق گذارند. بدین ترتیب ارتجاع داخلی و استعمارگران خارجی با استفاده از جهل و بی‌خبری مردم، انقلاب ملت ایران را ناتمام گذاشتند.

قرارداد ننگین ۱۹۰۷ که برای محو کامل استقلال و تمامیت ایران و تقسیم کشور بین دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه تزاری تنظیم گردیده بود با وقوع انقلاب اکتبر و سرنگون شدن قدرت تزاری به دست حکومت انقلابی شوروی پاره گردید و مردم ایران از جور استعمار تزارها نجات یافتند. لکن با خروج قدرت تزاری از صحنه سیاست ایران امپراتوری انگلستان خود را در اجرای مقاصد استعمارگرانه‌اش آزاد و بی‌رقیب یافت، لذا ابتدا قرارداد مشئوم ۱۹۱۹ را به دست وثوق‌الدوله بر ملت ما تحمیل نمود. ولی با وجود اینکه کشور ما تحت اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود، مردم ایران از مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و مقاومت در برابر استعمارگران باز نایستادند و در هر شرایطی تنفر خود را از تشبثات استعماری نشان دادند. برای پی بردن به افکار عمومی مردم

۱. رهبران این حزب بعدها حزب عدالت و حزب کمونیست ایران را بنیان نهادند.

کشور در آن زمان به گفتار آنتونی ایدن نخست‌وزیر اسبق انگلستان که در سال ۱۳۲۱ شمسی در مجلس عوام ایراد نمود استناد می‌کنیم. وی چنین گفت:

ما نمی‌خواهیم بار دیگر در ایران منفور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود در نظر مردم ایران بی‌ارزش و منفور باشیم.

مقاومت مردم تنها به صورت نفرت و انزجار باقی نماند، بلکه رشیدترین و فداکارترین فرزندان ایران سلاح به دست گرفته به پا خاستند تا از استقلال و آزادی کشور دفاع نمایند. جنگلیها برای دفاع از استقلال و آزادی ایران و علیه استعمار انگلیس به پا خاسته به مبارزه مسلحانه پرداختند. جنبش جنگل با وجود تمام اشتباهات و خطاها و چپ‌رویها و راست‌گرایها ماهیتاً نهضتی بود مترقی. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلیها در مقدمه مرامنامه آنها چنین آمده است:

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت به واسطهٔ منتخبین ملت.^۱

انقلاب جنگل از یک سو به جهت اشتباهات رهبرانش و از سوی دیگر به علت تغییر سیاست پشتیبانان خارجی انقلاب شکست خورد. اما درسهای گرانبهائی برای نسلهای آیندهٔ کشور از خود به جا گذاشت.

شیخ محمد خیابانی این آزاد مرد آذربایجانی در تاریکترین روزهای تاریخ ایران با شعار: «ای دموکراسی جوان ایران، بیدار باش که عنقریب داخل میدان یک مبارزهٔ حیاتی خواهی شد»^۲ علیه ارتجاع و استعمار قیام کرد و آخرین کلام او چنین بود:

... ما می‌گوییم حاکمیت دموکراسی باید در سراسر ایران جاری باشد. اهالی ایالات و ولایات باید رأی خود را آزادانه اظهار دارند. برای مدافعهٔ این حق آخرین مرحلهٔ مردن است و مردن در این راه را ما به زندگی پیشرفته ترجیح می‌دهیم.^۳

شیخ محمد خیابانی در راه آزادی ایران و استقرار مشروطیت واقعی جان داد و گرامی نام خود را در تاریخ کشور ما جاودان ساخت.

کلنل محمد تقی خان پسیان که وی نیز یکی دیگر از فرزندان پاک سرشت آذربایجان بود در آرزوی نجات وطن از زیر فشار استعمارگران و مزدوران آنها و دفاع از مبانی و اصول قانون اساسی و سوق ملت به سوی ترقی و تعالی مردانه به پا خاست و به دست عمال ارتجاع به شهادت رسید. او می‌گفت:

۱. کتاب سردار جنگل، نوشته ابراهیم میرفخرایی، صفحه ۵۶.
۲ و ۳. کتاب قیام شیخ محمد خیابانی، نوشته علی آزادی، صفحات ۱۲۲ و ۴۸۸.

واقعاً این چه مشروطه‌ای است که طرفداران و سوگلی‌های استبداد دیروز حامی و طرفدار امروزش شده‌اند! اگر بگوییم نسنجیده و نفهمیده با حکومت مردم بر مردم دشمنی ورزیدند و اکنون نادم شده‌اند صحیح نیست. زیرا مثلی است معروف «توبه گرگ مرگ است و بس.» اطمینان به این قبیل عناصر ریاکار، خشن و پلیدکاری است عبث و بیهوده.^۱

او حق داشت و تاریخ کشور ما حقانیت او را به اثبات رسانید. رضاخان با حيله و نیرنگ و سفاکی بی‌مثالی در این کشور سکوت و آرامش گورستانی برقرار کرد. احزاب و سازمانهای سیاسی و اتحادیه‌های صنفی و کارگری در نتیجه ضعف داخلی و فشار خردکننده استعمار و ارتجاع بتدریج متلاشی شدند و دژخیمان رضاشاه هر کسی را که شخصیت و استقلال رأیی داشت با سبعیت تمام به سیاهچالها کشاندند و یا به دیار نیستی فرستادند و بدین ترتیب آخرین دسته رهبران حزب کمونیست ایران (پیشه‌وری و یارانش) گرفتار شدند و دسته پنجاه و سه نفر به زعامت دکتر تقی ارانی که به ترویج جهان‌بینی علمی و پایه‌گذاری سازمانی مترقی و پیشرو می‌پرداختند روانه زندانها و تبعیدگاه‌ها گردیدند. جمعی از این عده جان به سلامت نبردند و از جمله دکتر تقی ارانی فرزند رشید ملت ما در زندان رضاخان به شهادت رسید.

عده دیگری از آزادیخواهان کشور که در خاک شوروی بودند و در رأس آنها رجل برجسته جنبش آزادی ایران آوتیس میکائیلیان (سلطانزاده)، گرفتار تصفیه خونین استالینی شده شربت شهادت نوشیدند.^۲

لکن ترور و اعدام، زندان و تبعید، شکنجه و آزار و تهمت و افتراء هرگز نتوانست فروغ آزادی و آرمان دموکراسی را از قلوب مردم کشور ما بزداید. مشعل آزادی کم‌سو تر شد، ولی خاموش نگردید. ورود نیروهای متفقین به ایران و سقوط دیکتاتوری رضاشاه، سیمای اجتماع ما را دگرگون ساخت: زندانیان سیاسی آزاد گردیدند، مطبوعات و سازمانهای اجتماعی به فعالیت پرداختند و توده مردم که از زیر فشار طاقت‌فرسای مظالم رضاخانی نجات یافته بودند به سوی مبارزات اجتماعی کشانده شدند. اما در آن زمان هیچ گونه سازمان و جبهه واحدی از آزادیخواهان وجود نداشت تا مردم را متشکل سازد و خود جایگزین حکومت رضاخانی گردد.

تشکیل حزب مستقل کارگری در کشور ما خواه به علت گسیختگی در فعالیت انقلابی و فقدان ادامه کاری در جنبش انقلابی ایران و نبودن رهبرانی کارآزموده و لایق و خواه به جهت وجود برخی عوامل نامساعد داخلی و بین‌المللی مقدور نگردید و حزب توده ایران به عنوان تنها حزب آزادیخواه و مترقی کشور با شرکت عده‌ای از آزادیخواهان و میهن‌پرستان اعم از کمونیستها، سوسیال

۱. قیام کلنل محمد تقی خان، نوشته علی آذری، صفحه ۲۴۸.

۲. دایرةالمعارف تاریخ شوروی ۱۹۷۱ به نقل از کتاب اسناد جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران - انتشارات مزدک، جلد چهارم، صفحه ۱۰ (کنگرة بیستم حزب کمونیست شوروی از سلطانزاده اعاده حیثیت به عمل آورد).

دموکراتها، ضدفاشیستها و مخالفین دیکتاتوری رضاشاه و خواستاران آزادیهای دموکراتیک که هسته مرکزی آنها را دسته پنجاه و سه نفر تشکیل می داد، به صورت جبهه ای از آزادیخواهان در تاریخ هفتم مهرماه سال ۱۳۲۰ در تهران سازمان یافت. اما عده ای از رهبران سابق حزب کمونیست ایران از جمله پیشه وری، به جهاتی که برای ما معلوم نیست از شرکت در آن حزب خودداری نمودند.

حزب توده ایران از نظر مرامنامه و برنامه - که ذیلاً ذکر خواهد شد - و همچنین با داشتن رهبرانی نظیر سلیمان میرزا اسکندری و نورالدین الموتی حزبی بود آزادیخواه، مترقی و مدافع قانون اساسی و مشروطیت. اما گرچه این حزب از نظر طبقاتی شکل جبهه را داشت به لحاظ جهت گیری سیاسی - فکری و تعلیماتی و تشکیلاتی - با وجود تزلزلها و نوساناتی که در جریان فعالیت حزب مشاهده می شد - در مجموع حزبی بود مدافع مارکسیسم - لنینیسم و بنا به رسم زمان و ضعف رهبری و فقدان رهبرانی شایسته و کارآزموده، دنباله رو و مدافع بی قید و شرط سیاست دولت شوروی. حزب توده ایران پس از تشکیل، نخستین شعار مبارزه را مقاومت همه طبقات و قشرهای آزادیخواه در مقابل رجعت دیکتاتوری اعلام داشت و برای این منظور دو نکته را هدف خویش قرار داد:

۱. به دست آوردن آزادیهایی که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است.
 ۲. جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکاء به قدرت جمعی توده ایران.
- هیئت مؤسسان حزب با توجه به کلیه اوضاع و احوال داخلی و خارجی تصمیم گرفت اساس مبارزه حزب را بر دفاع از دموکراسی استوار سازد و بدین طریق توانست جبهه متحد و نیرومندی در قبال ارتجاع بنیان گذارد.

حزب توده ایران اصول اساسی مرامنامه خود را در بدو تأسیس به شرح ذیل اعلام نمود:

۱. حفظ استقلال و تمامیت ایران.
۲. برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات.
۳. مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی.
۴. اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران.
۵. اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت.
۶. تعدیل مالیاتها با در نظر گرفتن منافع توده.
۷. اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگاهداری راههای شوسه و تکمیل خطوط آهن.
۸. ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران.^۱

بررسی مرامنامه مرفقی حزب توده ایران و مقایسه آن با مرامنامه احزاب و جمعیت‌هایی که قبل از آن حزب در ایران فعالیت داشته‌اند، نشان می‌دهد که حزب توده ایران در پاره‌ای موارد بیش از حد لزوم جانب احتیاط و اعتدال را مراعات کرده است. اینک به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

در ماده چهارم اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران (که کلیه زحمتکشان شهر و روستا را در بر می‌گیرد) درخواست شده است. این ماده بسیار کلی و مبهم است و روشن نمی‌سازد که حزب چه نوع اصلاحاتی را منظور دارد. حال آنکه مسئله واگذاری زمین به دهقانان از انقلاب مشروطیت به بعد از طرف احزاب و جناح‌هایی که در حیات سیاسی کشور نقشی داشته‌اند، حداقل به شکل خرید املاک از طرف دولت و تقسیم آن بین زارعین مطرح بوده است. مثلاً عبدالرحیم طالبوف فکر تقسیم زمین بین دهقانان را در روستای ایده‌آلی خود به نام «بایسنقر» چنین بیان می‌کند:

مقرر شده است که به واسطه یک هیئت موثوقه اراضی ملاکان ایران قیمت شود آنها را به تبعه تقسیم نمایند که در عرض سی سال هر کس سهم خرید قیمت خود را به ضمانت دولت ایران به صاحب ملک ادا کند.

در آن روستای ایده‌آلی در اثر وجود «بیت‌المال» یا صندوق تعاون سلم فروشی و ارزان‌فروشی موقوف شده زیرا روستاییان به کمک این صندوق رفع نیاز می‌کنند.^۱

گذشته از احزاب و گروه‌های وابسته به طبقات زحمتکش حتی احزابی مانند حزب «دموکرات عامیون» و حزب دموکرات، حل مسئله ارضی را در ایران به صورت تقسیم زمین میان دهقانان و پرداخت وام دولتی به دهاقین طرح کرده‌اند. چنانچه حزب دموکرات در دوره دوم مجلس شورای ملی اعلام داشت:

هر زارع باید مالک آن مقدار زمین باشد که می‌تواند کشت نماید و برای عملی شدن این منظور معتدلترین راهی ذکر شده بود که هر یک از مالکین که بخواهد ملک خود را بفروشد بانک کشاورزی حق تقدم در خرید داشته باشد که پس از خریدن بین کشاورزان تقسیم نماید و وجه آن را به اقساط از کشاورزان دریافت دارد.^۲

همچنین برای کارگران و توده زحمتکش شهری خواسته‌های مشخصی در مرامنامه و برنامه حزب وجود نداشت. حال آنکه از سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) به بعد شعارهایی نظیر «محدود کردن ساعات کار» و «دخالت دادن نمایندگان کارگران در موارد اخراج و قبول کارگر» و غیره از طرف جمعیتها و سازمانهای سیاسی و صنفی طرح گردیده بود.

۱. کتاب مسالک‌المحسنین صفحه ۱۶۹ چاپ ۱۳۴۷. این کتاب بار اول در سال ۱۳۲۳ هجری قمری چاپ شده است.

۲. روزنامه اطلاعات - دوم آذرماه سال ۱۳۳۸ - به قلم باقر شاهرود نماینده سابق قزوین و وزیر سابق کشاورزی.

ماده ۸ می‌گوید: «ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران.» این شعار در مورد ضبط اموال منقول و وجوه نقد و سهام رضاشاه در بانکهای داخل و خارج کاملاً درست و منطقی بود. ولی با توجه به اینکه املاک غصبی رضاشاه با سند صلح به محمدرضاشاه انتقال یافته و وی نیز املاک مزبور را در اختیار دولت قرار داده بود، شعار مزبور در برابر افکار عمومی مردم ایران مبنی بر «واگذاری املاک غصبی رضاشاه به صاحبان اصلی آنها» روشن و گویا نبود. مخصوصاً اگر در نظر گرفته شود که حزب توده ایران کمی بعد شعار خرید املاک اربابی و تقسیم بلا عوض آنها میان دهقانان را پیش کشید. لذا چنانچه مالکیت قانونی رضاشاه بر املاک غصبی مورد تأیید حزب توده نبوده تقسیم قسمتی از زمینهای اربابی بدون خرید آنها از صاحبان اصلی و قسمت دیگر پس از خرید آنها به وسیله دولت امکان‌پذیر نبود. بعدها حزب توده ایران شعار واگذاری املاک به صاحبان اصلی آنها را در مواردی پذیرفت. مثلاً در مورد املاک غصب شده از عشایر چنین اعلام داشت:

ما نیز از دل و جان آرزو داریم که مظلومی که بر عشایر ایران شده رفع شود و از دولت می‌خواهیم که املاک غصبی همه عشایر را پس بدهند.^۱

حزب توده ایران به سؤال حزب توده چه مذهبی دارد؟ چنین پاسخ داده است:

حزب توده ایران طرفدار مذهب حنیف اسلام و شریعت حقه محمدی است.^۲

... اکثر افراد حزب مسلمان و مسلمان‌زاده هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی‌پیمایند و مرامی را که با آن تضادی داشته باشد نمی‌پذیرند. مردم می‌فهمند که این نیرنگ سید (ضیاءالدین) و اعوان و انصار و این ایراد اتهامات با رد و غیر وارد به حزب توده ایران یک جدال سیاسی ناجوانمردانه ایست و از قدیم الایام مرسوم بود که هر منادی حق آماج نیروهای تهمت قرار می‌گرفت و به تخلفات مذهبی متهم می‌شد.

وابستگی طبقاتی حزب توده ایران در ابتدا حد و مرز روشنی نداشت. چنانچه روزنامه سیاست در این مورد می‌نویسد:

مقصود از توده ایران که گفته می‌شود توجه به یک قسمت از مردم این مملکت نیست. هر کسی که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده به مملکت و سعادت اهالی آن علاقه‌مند باشد، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطا کرده است بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و به دست عدالت بسپارد ما از خود می‌دانیم.^۳

کمی بعد حزب توده ایران موقعیت طبقاتی خود را روشن ساخت و اعلام نمود:

۱. روزنامه رهبر، شماره ۲۷۴، مورخه ۲۲/۲/۱۰ از مقاله چند کلمه به عشایر دلیر.

۲. همان روزنامه، شماره ۲۸۱، مورخه ۲۲/۲/۱۸ از مقاله «این پاسخ ما است».

۳. همان روزنامه، شماره ۲۵۷، مورخه ۲۲/۱۲/۲۰ - مذهب اسلام در نظر ما.

۴. روزنامه سیاست، شماره اول، سوم اسفند ۱۳۲۰.

حزب توده ایران مجموعه‌ای از چهار طبقه است و منافع این چهار طبقه را نیز در مرامنامه خود گنجانیده است. (کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران).^۱

سیاست داخلی و خارجی حزب توده به شرح ذیل اعلام گردید:

حزب توده ایران از نظر داخلی دارای سیاستی مبتنی بر دفاع از منافع ملی و قانون اساسی و دموکراسی، و از نظر خارجی مدافع سیاست ضد فاشیست و ضد استعماری می‌باشد.

در این خصوص رهبر ارگان حزب توده ایران چنین نوشت:

... ما دوستی خود را چه با بریتانیا، چه با شوروی مشروط به یک شرط می‌کنیم و آن اینکه این دو دولت منافع خود را در حدود منافع ملی ما، در حدود ارتقاء و سعادت عمومی ما حفظ کنند، که این دو دولت حامی هیچ گونه سیاست ارتجاعی یا افراطی در ایران نباشند.^۲

و در جای دیگر از همان مقاله چنین می‌خوانیم:

... ما هر روز که احساس کنیم همسایه شمالی ما بر خلاف تصور ما می‌خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید، یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود را بزور بر ملت ما تحمیل کند، یا بخواهد ایران را منضم به خاک خود سازد، ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد.

در مقاله‌ای تحت عنوان «آزادی و استقلال ایران» حزب منظور خود را از «استعمار» روشن می‌سازد و می‌گوید:

حزب توده ایران در شعار خود «بر علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» به هیچ دولت و ملت خاصی نظر ندارد بلکه مفهوم مطلق استعمار را به هر شکل و از طرف هر دولتی که باشد هدف مبارزه خودش ساخته است.^۳

حزب توده ایران صریحاً اعلام می‌دارد که به هیچ یک از احزاب و مراعات بین‌المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی‌کند. نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی که دسته سیدضیاء می‌کوشند به ما وارد سازند و بدان وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایرانی را از ما بترسانند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی.

چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیسم و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به وجود آید، آن حزب قطعاً توده نخواهد بود.^۴

رهبران حزب توده ایران می‌دانند که بزرگترین وظایف امروزی، در این جهان پرهیاهو و در ایران پرهرج و مرج دو چیز است: حفظ آزادی، حفظ استقلال.

حزب توده ایران می‌داند که در ایران امروز باید قسمت عمده مردم را که از دست حکومت به جان

۱. رزم، شماره ۲۲-۲۵/۵/۲۲ «رد اتهامات» نوشته احسان طبری.

۲. رهبر، شماره ۲۸۰-۲۲/۲/۱۷ «حزب توده ایران و سیاست یکطرفه».

۳. رهبر، شماره ۳۰۶-۲۳/۳/۱۶. ۴. رهبر، شماره ۲۸۰-۲۳/۲/۱۷ «حزب توده ایران و سیاست یکطرفه».

آمده‌اند متسکن کرد و در ایران یک دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان مثلاً یک دموکراسی که تمایل به حفظ منافع اکثریت داشته باشد ایجاد نمود. هیچ تاکتیک دیگری در شرایط اجتماعی کنونی برای یک حزب ملی وطن‌پرست غیر از این صحیح نیست ...
... صحبت کسانی که می‌خواهند حزب ما را تابع یک مرام بین‌المللی جلوه دهند کاملاً غلط است. و ما نه فقط مرام دموکراسی را مرام حزب خود قرار داده‌ایم بلکه تنها وظیفه هر آزادیخواه را در شرایط کنونی مبارزه برای برقراری دموکراسی و اجرای قانون اساسی می‌دانیم.^۱

حزب توده ایران به این سؤال که حزب چه طریقی را برای رسیدن به هدفهای خود بر می‌گزیند چنین پاسخ می‌دهد:

... دشمنان ما نسبت می‌دهند که ما می‌خواهیم با آشوب و اغتشاش منافع خود را تأمین کنیم ... ما معتقدیم که باید از طرق قانونی و به وسیله پارلمانتاریسم به مقاصد خود نائل شویم. برای نجات از زنجیرهایی که عناصر فاسد امروزه به دست و پای ما گذاشته‌اند چه راهی جز پیروزی در انتخابات دوره چهاردهم داریم؟^۲
حزب ما برای آنکه مرام خود را اجرا کند تنها وسیله‌ای را که صحیح می‌داند، موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است. حزب می‌خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه‌های نیرومند، قدرتی بوجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را به گذراندن قوانین مورد نظر (البته با اتکاء به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وادارد.
پس تهمت کسانی که حزب توده ایران را آشوب‌طلب و مسلح می‌نامند صرفاً یا از روی بی‌خبری یا از روی غرض‌ورزی است.^۳

ولی حزب توده ایران با قبول اینکه عمال حکومت دیکتاتوری هنوز بر سر کارند و خطر عودت دیکتاتوری نیز همچنان باقی است مشخص نمی‌کند که اگر چنان که راه پارلمانتاریسم مسدود و اجرای قانون اساسی معوق گردد وظیفه حزب چیست و چه راهی را برای نجات قانون اساسی و دفاع از آزادیهای دموکراتیک در پیش خواهد گرفت.

باید اذعان کرد که حزب توده ایران از بدو تأسیس تا متلاشی شدن آن هیچ وقت به این سؤال اساسی پاسخ روشن و درستی نداد و به همین جهت در اوج توانایی و اقتدار به علت نداشتن قدرت تصمیم و استقلال رأی در تار و پود تردید و سردرگمی دست و پا زد و دچار ورشکستگی گردید.
فشار تبلیغاتی حزب از ابتدا بر مبارزه ضدفاشیستی متمرکز گردید. در آن زمان شبکه جاسوسی و خرابکاری هیتلریها تحت رهبری افراد زیردستی نظیر فرانتس مایر، گاموتا و شولتسه، به کمک اشخاصی نظیر سرلشکر فضل‌الله زاهدی (فرمانده لشکر اصفهان)، نوبخت نماینده مجلس، متین دفتری و غیره با جلب موافقت و همکاری سران ایلات جنوب و با استفاده از نفوذ سنتی آلمان در

۱. رزم، شماره ۲۲ - مورخه ۲۲/۵/۲۵ از مقاله «رد اتهامات».

۲. رزم، شماره ۳۱ - مورخه ۲۳/۶/۶ نقل از «بیانیه حزب توده ایران».

۳. رزم، شماره ۲۲ - مورخه ۲۲/۵/۲۵ از مقاله «رد اتهامات»، احسان طبری.

میان مردم به عنوان نیروی سوم و تکیه گاهی فرضی جهت دفاع از استقلال و حاکمیت کشور در برابر قدرتهای بزرگ، هنوز شدت در حال فعالیت بوده و نقشه های دقیقی جهت خرابکاری در چاه های نفت جنوب و خطوط ارتباطی در دست اجرا داشتند. لذا افشای ماهیت فاشیسم و توطئه های خرابکارانه آن در کشور ما ضروری بود. این وظیفه را حزب توده ایران به نحو احسن انجام داد. گرچه این امر، مبارزه مجدانه با فاشیسم داخلی و دستگاه قلدری رضاخانی را در بسیاری از موارد تحت الشعاع قرار داد.

با توجه به سیاست ضد فاشیستی حزب توده ایران، این حزب در ابتدا نه فقط مورد تأیید و پشتیبانی دولت شوروی بود بلکه از نظر لزوم مبارزه با فاشیسم و تبلیغات زهراگین آن نظر موافق دولت انگلستان را نیز جلب نمود. به علاوه دولت انگلیس کوشش می نمود که افکار عمومی ملت ایران را به خود جلب نماید. و آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان طی نطقی که از رادیو لندن پخش شد اعتراف نمود که رضاشاه به کمک آن دولت روی کار آمده و تعهد نمود که نظیر چنین سیاستی تکرار نخواهد شد. علاوه بر این دولت انگلستان جهت تبرئه سیاست خود به جلب نیروهای دموکراتیک دست زد و نخستین اقدام در این راه تشکیل حزب «همرهان سوسیالیست» بود که به دست مصطفی فاتح عضو عالی رتبه شرکت نفت جنوب در تهران انجام یافت.

این حزب کوشید که به صورت حلقه رابطی با حزب توده ایران در آید و عملاً هم افرادی از این حزب در روزنامه مردم همکاری کردند، ولی این همکاری مدت زیادی نپایید.

حزب توده ایران در نخستین کنفرانس ایالتی خود که روز ۱۷ مهرماه سال ۱۳۲۱ در تهران تشکیل گردید شعارها و خواسته های خود را کاملتر و مشخصتر ساخت. «کنفرانس متذکر شد که حزب توده ایران متکی به هیچ نیرویی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به این نیرو است که مبارزه می کند و خواهد کرد.» شعارهای «کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه وران متحد شوید» و «بر علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» به شعارهای قبلی و مواد ذیل به خواسته های پیشین حزب اضافه شد.

۱. تشکیل حکومت دموکراتیک که نماینده قشرهای وسیع مردم باشد.
۲. اجرای آزادیهایی که قانون اساسی برای مردم ایران قائل شده است - لغو قوانین ضد دموکراتیک زمان رضاشاه از آن جمله قانون خرداد ۱۳۱۰ - اصلاح قانون انتخابات و دادن حقوق سیاسی به زنان.
۳. تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه بین دهقانان، بازخرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان.
۴. گذراندن قانون هشت ساعت کار برای کارگران، به رسمیت شناختن اتحادیه های کارگری.

حزب توده ایران در مدت کمی توانست با عرضه داشتن شعارهایی متناسب با خواسته ها و احتیاجات مردم و تعلیم روش مبارزه به طبقات محروم، بهترین فرزندان و مبارزین طبقات زحمتکش کشور و اکثریت زبده ترین مردان آزادیخواه را به دور خود جمع کند و در تشکیل

اتحادیه‌های صنفی و راهنمایی آنها در طریق مبارزه اقتصادی و سیاسی توفیق یابد. به همین لحاظ حزب توده ایران به عنوان سازمان مبارزین ضد استعمار و مدافعین آزادی ملی، نظر ستایش دوستان و کینه و دشمنی ستمگران و نوکران استعمار را به خود جلب نمود.

هیئت حاکمه ایران که با سقوط دیکتاتوری رضاشاه دچار بحران و تزلزل عمیقی شده بود کوشش می‌کرد با استفاده از دستگاه دولتی رضاخانی که همچنان باقی بود موقعیت خود را تثبیت نماید و نهضت آزادی مردم را سرکوب سازد. اما اکثریت مردم ایران که دوران خفقان رضاخانی را پشت سر گذاشته بودند برای جلوگیری از تجدید دیکتاتوری و طرد استعمار و تأمین حقوق حقه خود به سوی تنها حزبی که پرچم مبارزه با استعمار و ارتجاع و دفاع از حقوق ملی مردم ایران را در دست داشت سیل آسا روان بودند. اینک حزب توده ایران بود که می‌بایست شایستگی خود را در رهبری مبارزات ملت ایران آشکار ساخته سلاح ارتجاع را بی‌اثر کند. ما در فصول آینده موضعگیری حزب توده ایران را در گیر و دار حوادث سیاسی کشور مطالعه خواهیم کرد.

محاكمة جلادان نظمیه رضاشاه

جنايات هولناك شهريانى رضاشاه فراموش شدنى نبود. لذا با شروع محاكمة ركن‌الدین مختارى رئيس كل شهريانى و همكارانش، پرده تازه‌ای از حكومت ننگين بيست ساله بالا رفت و از سراسر کشور فریادهای انتقام و «چوبه‌های دار برای جنایتکاران دوره رضاشاه برپا کنید» بلند شد. «می‌گویند در مدت حكومت وحشت و ترور، تلفات زندان قصر بیش از بیست و چهار هزار نفر بوده که تمامی آنها از افراد پاک و رشید عشایر و ایلات یا از میان آزادیخواهان و نویسندگان و روشنفکران بوده‌اند.»^۱ در دوره بیست ساله حكومت رضاشاه، عدلیه ضابط نظمیه بود و دادگستری برای تأمین قدرت و نفوذ شهريانى فعالیت می‌کرد و نظمیه ایران، نظمیه شخص رضاشاه بود نه ملت ایران. زیرا هنگامی که وزیر دادگستری جرئت می‌کرد که جعلی بودن پرونده‌ای را که به دست شهريانى ساخته شده بود و یا بیگناهی متهمی را به عرض برساند و یا از قانون سخنی به میان آورد، رضاشاه با تغییر می‌گفت: «قانون را به رخ من می‌کشی؟ نظمیه یعنی من، من یعنی نظمیه.»^۲

و بنا به اقرار صدرا لاشراف وزیر دادگستری رضاشاه - اعلیحضرت همیشه می‌فرمودند: «اوامر خصوصى مرا هم با قانون مطابقت دهید.»^۳ و آقای وزیر دادگستری که خود در رأس «مدافعان» قانون اساسی قرار داشت، به منظور تسکین غضب شاه خاضعانه معروض می‌داشت: «هر وقت اراده ملوکانه تعلق بگیرد قانون اساسی را هم می‌شود تغییر داد.»^۴

۱. روزنامه باختر، شماره ۲۰۲، مورخه ۲۲/۱۱/۳.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۵۹۳ - مورخه ۲۲/۵/۲۷ از مقاله «جای بندگان حضرت اجل‌ها»، به قلم ارسلان خلعتیری.

۳ و ۴. روزنامه ستاره، شماره ۱۶۰۸، مورخه ۲۲/۶/۱۴ از مقاله «رضاشاه و صدرا لاشراف».

لذا جای تعجب نیست که همین دادگستری، سر پاس مختاری و شرکایش را که قاتل بسیاری از رادمردان ایران بودند در کنف رحمت و حمایت خود قرار داد و به جای تسلیم آنان به دادگاه جنایی، پرونده‌ها را به دادگاه دیوان کیفر کارمندان دولت احاله نمود. زیرا:

حق این بود که پرونده مختاری و شرکاء به جای دیوان کیفر به دیوان جنایی احاله می‌شد. مختاری در حین انجام وظیفه خطای کوچکی مرتکب نشده بود بلکه وی از دهها نفر ایرانی سلب آزادی نموده، رجال مملکت را به قتل رسانده، افکار عمومی را خفه کرده، مطبوعات را از بین برده، نمایندگان مجلس را قبل از تصویب سلب مصونیت از آنها توقیف نموده و خلاصه برخلاف اصل هفتم قانون اساسی که مقرر می‌دارد مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست، بر اثر این اعمال، مشروطیت را به صورت تعطیل و وقفه در آورده و کلیه اعمال وی قیام بر علیه حکومت ملی بود.^۱

دادگستری پرونده‌ای را که متهمین آن «هزاران بیگناه را فقط روی شقاوت و خیانت نفس و روی تقرب به شاه سابق، از روی شهوت آدم‌کشی و آدم‌خواری در دل شب در سیاهچال زندان کشته بودند، شتون و حیثیت اجتماعی و فردی مردم کشور را پایمال کرده به قانون اساسی و حقوق انسانی ملت ما تجاوز نموده‌اند به دادگاهی احاله کرد که مطابق قانون نمی‌تواند کیفر اعدام که مجازات حقیقی این مجرمین است صادر نماید.^۲

دولت از حدت خشم و شدت حس انتقام مردم بخوبی آگاه بود، لذا روز سوم مردادماه سال ۱۳۲۱ محاکمه رکن‌الدین مختاری و دستیاران تبهکارش، که به صورت محاکمه رژیم دست‌بند قپانی عصر مشعشع درآمده بود، زیر سایه مسلسل‌ها و مراقبت دو گروهان نظامی و یکصد نفر پاسبان مسلح در دادگستری شروع شد. همان روز از طرف مردم پلاکاردهای زیر به دیوارها نصب شده بود: ۱. ملت ایران، انتظامات را حفظ کنید تا دنیا بداند که ما شایسته آزادی هستیم. ۲. ملت ایران مختاری را محکوم به اعدام کرده است. ۳. قضات محکمه! حکمی صادر کنید که تاریخ ایران شما را محکوم نکند.^۳

گذشته از صدها نفر که بی نام و نشان در زندانها، تبعیدگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها کشته شده و یا به «سکته‌های قلبی فرمایشی» گرفتار آمده بودند و جنایاتی که هرگز تعقیب و افشای آنها مقدور نگردید. نظیر ترور میرزاده عشقی که قاتل وی به قولی وسیله مأمورین شهربانی دستگیر و بعداً «ناپدید» شد و یا مرگ حاج آقا اسماعیل عراقی نماینده دوره یازدهم مجلس شورا که با خوردن چایی یا شربت در دفتر سرپاس مختاری، شبانه دچار تشنج و تهوع و رعشه گردیده فوت نمود و یا قتل ارباب کیخسرو شاه‌رخ که به وسیله عباس مسعودی و به اصرار وی به جشن عروسی نکویی نامی برده شد و در آنجا تحویل مأمورین خفیه شهربانی گردید تا او را به کرج برده خفه نمایند؛

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۳۷۷، مورخه ۲۲/۵/۲۱.

۲. مهر ایران، شماره ۱۹۱ - مورخه ۲۱/۵/۱۱ از مقاله «انتقام مقدس است».

۳. روزنامه اقدام، شماره ۱۰۱ - مورخه ۲۱/۵/۴.

ادعانامه دادستان دیوان کیفر به استناد مدارک و اقراریه موجود در پرونده حاکی از جنایاتی بود که به دستور مختاری رئیس کل شهربانی و به دست عمالش انجام یافته بود که اینک به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. سید حسن مدرس نماینده پنج دوره مجلس شورای ملی (از دوره دوم تا ششم) را به خوف تبعید کرده بودند و چون اداره شهربانی از رسیدن خرجی به او امتناع می‌نمود وی در نهایت سختی به سر می‌برد. حتی اکثراً روزه بود. بنا به اقرار پاسبان منصور و قار طبق دستور کتبی مختاری به یاور جهانسوزی، وی به قتل رسید. مدرس را حین خواندن نماز با عمامه خودش خفه کردند و بعد از کشتن وی محافظینش گزارش ذیل را تقدیم داشتند:

صورت‌مجلس و گزارش به تاریخ لیل ۱۳۱۶/۹/۱۰ - ساعت ۲۲:۳۰ یوم جاری اینجانب رسدبان سه مستوفیان کفیل شهربانی کاشمر به معیت سرپاسبان یکم موسی شجاعی به منزل واقعه در محله نو که شخص سید حسن مدرس زندانی در آنجا بود رفته مشاهده شد زندانی مزبور فوت در صورتی که سرپاسبان مزبور اظهار می‌دارد در یک ساعت قبل که من جهت بازدید او رفتم زندانی مزبور حیات داشته و پاسبانان شماره ۶ محمد ابراهیم ترشیزی و شماره ۷ محمد فراموشکار پاسداران زندانی مزبور اظهار می‌دارند که متوفای فوق به مرض تنگ نفس سینه مبتلا بوده و تا یک ساعت قبل حیات داشته که بعداً فوت نموده است. امضاء^۱

۲. نصرت‌الدوله فیروز (فرمانفرمائی‌ان) در تبعید سمنان و تحت مراقبت رسدبان سیف‌الله فولادی بود.

بنابه دستور مختاری رئیس کل شهربانی سه نفر ذیل: عقیلی پور، فرشچی و عباس بختیار معروف به شش انگشتی جهت قتل وی به سمنان اعزام می‌گردند. در سمنان هر سه نفر وارد اتاق شده ابتدا گیلان پر از سمی را به او می‌دهند تا بخورد همین که نصرت‌الدوله با کمال بی‌اعتنائی دست خود را برای گرفتن گیلان سم دراز می‌کند عباس بختیار که در پشت سر نصرت‌الدوله ایستاده بود غفلتاً او را بغل کرده و بر زمین می‌زند و گلوی او را گرفته شروع به فشار دادن می‌کند. فولادی هم فوراً بر روی سینه وی نشسته دستهای او را محکم می‌گیرد. فرشچی هم در نگهداری پاهای نصرت‌الدوله شرکت می‌کند.

فرشچی کارمند شهربانی که خود در این جنایت شرکت داشته اقرار می‌کند که:

... چون عباس بختیار خدمتکار شخصی ریاست کل شهربانی نهایت تخصص را در خفه کردن اشخاص داشت بنابه گفته خودش طوری گلو را گرفته بود که آثاری باقی نماند. پس از اینکه قضیه خاتمه داده شد لباسهای او را مرتب نموده عینک شاهزاده را به چشمش زده و در روی تخت‌خواب خواباندیم و دنبال دکتر محلی فرستادیم ...^۲

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۳۴۴، مورخه ۲۴/۳/۲۱.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۳۲۲، مورخه ۲۱/۲/۱۹، از ادعانامه دادستان.

۳. فرخی را شبانه از زندان به مریضخانه بردند. در آنجا پزشک احمدی و سرهنگ نیرومند رئیس زندان و جلادهای دیگر حضور داشتند. چند نفر او را روی تختخواب خواباندند و دست و پایش را محکم گرفتند تا مقاومت نکند.

محل این فاجعه در اتاق دستشویی مریضخانه زندان پایین بود. پزشک احمدی آستینهایش را بالا زد. فرخی می‌خواست نمره بکشد ولی چند نفر دستها را روی دهان او گذاشتند. احمدی تزریق خالی پر از هوا را به رگ او زد و هوا را در رگش خالی کرد. کم‌کم در حال آن شاعر خفقان پیدا شد، به خرخر افتاد و رنگش مثل قبر سیاه شد و پس از مدتی تشنج و خفقان بیجان شد.^۱

۴. شب چهاردهم خرداد بنابه دستور مختاری، عباس بختیار و مقدادی به معاونت عباس یآوری و عقیلی پور و جمشیدی، شیخ خزعل را در اتاقش خفه کردند و درفشی به شقیقه او کوبیدند. چند روز بعد از قتل وی، مختاری چکی به مبلغ ده هزار ریال صادر و مقدادی با اخذ آن چک رسیدی داد و به ترتیب ذیل بین قاتلین تقسیم کرد:

۱. عباس بختیار که گلوی شیخ را گرفته بود ۴۰۰۰ ریال
 ۲. حسینعلی فرشچی که درفش را به شقیقه شیخ فرو کرده بود ۳۰۰۰ ریال
 ۳. عباس جمشیدی که در حیاط و راهرو مراقبت می‌کرد ۲۰۰۰ ریال
 ۴. عباس یآوری که در پشت در مراقب بود ۵۰۰ ریال
 ۵. عقیلی پور که در پشت در مراقب بود ۵۰۰ ریال
- هر یک از گیرندگان وجه قبضی بدین مضمون می‌دهند: «مبلغ — ریال به رسم انعام از اعتبار مخفی توسط مقدادی واصل گردید.» قبوض در پرونده شیخ خزعل بایگانی است.^۲

۵. پزشک احمدی وقتی که تیمورتاش را مسموم کرد (با تزریق استرکنین) تیمورتاش که در حال جان‌کندن بوده ولی هنوز مختصر حیاتی داشت به شهادت دکتر محمد خروش و اظهارات معین طبیب ابوالقاسم حائری برای اینکه خبر مرگ مصنوعی زودتر به عرض برسد نازبالش و پتو را بر دهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد.^۳

۶. سردار اسعد بختیاری که با تزریق سم توسط پزشک احمدی در زندان فوت نمود بعد از مرگ در دادرسی ارتش تبرئه شد. احمدی درباره فوت سردار اسعد گزارش جالبی دارد که عیناً از پرونده ۲۹۱-۸۷/۱۸ شهربانی نقل می‌شود:

مقام ریاست محترم اداره پلیس، جعفرقلیخان اسعد در دو هفته قبل مبتلا به سکته قلبی نموده بود و تحت معالجه قرار گرفته بود لیلۀ ۱۳/۱/۱۰ فوت نموده است. دکتر احمدی^۴

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۷۱۵ - مورخه ۲۲/۱۱/۵.

۲. همان روزنامه، شماره ۱۳۵۹ - از مدافعات دکتر محمود مشاور وکیل ورثه شیخ خزعل، مورخه ۲۹/۴/۲۱.

۳. همان روزنامه، شماره ۱۷۲۱، «شرکت احمدی با عزراییل» مورخه ۲۲/۱۱/۱۲.

۴. همان روزنامه، شماره ۱۷۲۲، «شرکت احمدی با عزراییل» مورخه ۲۲/۱۱/۱۳.

۷. دکتر تقی ارانی یکی از فرزندان مبارز و دانشمند ایران را به دستور سرهنگ نیرومند رئیس زندان سیصد ضربه شلاق زدند و در اتاق مجرد شماره ۲۸ زندان که گنداب تمام مستراحها به آنجا ختم می شد زندانی نمودند. وی روی سمنت نمناک و هوای خفقان آور مدتها به سر برد. بالش او یک جفت کفش سرپایی و لباس او در ماه آبان و آذر پیراهن تور تابستانی و یک تنکه نازک بود. وی را عمداً به بیماری تیفوس مبتلا ساختند تا در اثر بیماری و عدم مراقبت و آزار و اذیت جان سپرد. چنانچه مادرش نتوانست جنازه فرزندش را باز شناسد.^۱

زندان مختاری و سرهنگ نیرومند دروازه گورستان بود فقط ساعات و روزهای انتظار فرق می کرد. اگر یک نفر زندانی تقاضای ملاقات دادستان را می نمود و یا از مشروطیت و قانون اساسی صحبت می کرد، سرهنگ نیرومند دستور حاضر کردن چوب و فلک را می داد و با نواختن دوپست، سیصد ضربه شلاق به جان و تن زندانی می گفت: «شلاق قانون اساسی است و فلکه مشروطیت».^۲

پزشک احمدی را با لباس و دستار عربی به صورت یک حاجی عرب در عراق دستگیر کرده به تهران آوردند و در تاریخ ۲۲/۱۱/۵ به همراهی رکن الدین مختاری، سرهنگ نیرومند و مصطفی راسخ قائم مقام رئیس زندان به پای میز محاکمه کشاندند.

احمد احمدی نه پزشک بود نه پزشکیار و تنها رابطه وی با عالم پزشکی این بود که او چندی در مشهد به دارو فروشی اشتغال داشت و چون جانی و آدمکش لایقی بود به سمت پزشک زندان منصوب گردید.

وی از تمام لوازم و اسباب طبی یک کیف کوچک داشت و یک انژکسیون بزرگ و از لوازم زهد و تقوا تسبیحی همیشه به دست و کتابچه کوچکی در بغل که کتاب دعایش بود و وقتی آمبول نمی زد همیشه تسبیح می چرخاند و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه می داد. ...احمدی برای هر قتل انعامی می گرفت. اگر مقتول از کله گنده ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود از صد تومان و همین حدودها بود و اگر از خرده پاها و اشخاص غیر معروف و گمنام در تهران و زندان بودند نفری ده الی پانزده تومان می گرفت همان طوری که پاسبانها و مأمورین شهرداری برای سگ کشی از قرار سگی پنج قران یا یک تومان می گرفتند...

هنگامی که وی به بازپرسی کشانده شد در جواب اینکه «چرا به عراق رفته بودی؟» گفت «به عشق زیارت حسین بن علی به کربلا مشرف شدم.» به سؤال آیا سابقه جزایی داری؟ پاسخ پزشک احمدی چنین بود: «در عمرم بجز عمل خیر کاری نکرده ام.» وی در توضیح دین و مذهب خود اظهار داشت که «مسلمانی با خدا هستم.» احمدی که در تزریق هوا و سموم و ایجاد «سکته های» فرمایشی

۱. روزنامه ستاره، شماره ۱۷۱۷، مورخه ۲۲/۱۱/۷.

۲. همان روزنامه، شماره ۱۷۱۵، مورخه ۲۲/۱۱/۵ و باختر شماره ۲۰۲، مورخه ۲۲/۱۱/۳.

۳. ستاره، شماره ۱۷۲۱، ۲۲/۱۱/۱۲، «شرکت احمدی با عزرائیل»، نوشته ارسلان خلعتبری.

تخصص داشت وقتی از وی پرسیدند چگونه بیماران را معالجه می کردی؟ جواب داد: «من هر وقت بالا سر مریضی می رفتم بسم الله الرحمن الرحيم می گفتم و دعا می کردم خدا شفا دهد و خدا هم شفا می داد.» چون اعترافات پاسبانها و مأمورین شهربانی را برایش خواندند گفت: «این حرفهایی که پاسبانها و سایرین درباره من زده اند شوخی کرده اند.»^۱

احمدی در میان هزاران یاهو سرایی یک حرف حسابی هم بر زبان آورد. وی خطاب به دادرسان دادگاه گفت: «بروید آن بزرگ بزرگها را بگیرید»^۲ ولی ملت ایران به حساب آن بزرگ بزرگها نتوانست برسد و به همین علت امروز گرفتار دهها پزشک احمدی است. محضر دادگاه تنها صحنه افشای جنایات و بیدادگریهای دوره سلطنت رضاشاه نبود بلکه دادگستری رضاخان نیز به محاکمه کشانده شد. رکن الدین مختاری در دفاع از خود، کسانی را که به مسند قضا تکیه زده و قانون شکنیهای رضاشاه و عمال وی را صورت قانونی می دادند به زیر شلاق کشید و گفت:

... در مدت هفت سال که بنده رئیس شهربانی بودم آقایان دادستانها می آمدند می دیدند و پرونده ها را بررسی می کردند. یک نفر تذکر نداد که این آدم پنج سال در زندان بوده و چرا حبس بوده است، چرا قرار صادر نکردید.^۳

دادستانها برای سرکشی به زندان می آمدند. اگر گزارشاتی داده شده وزیر وقت مسئول بوده (دوران وزارت دادگستری صدرا لاشراف، دکتر متین دفتری، سروری). اگر گزارش ندادند در زندان بی ترتیبی موجود نبوده بلکه هنگام سرکشی پس از چند روز مرا ملاقات می کردند و به غیر از تمجید و تعریف که زندان شما مثل مدرسه است چیزی نمی گفتند.^۴

مختاری همه جا می گفت که تمام اعمال و کردار من و کارکنانم به دستور و امر پادشاه وقت بوده است، لذا مردم و مطبوعات از دادگاه می خواستند که دستور جلب شاه را صادر نموده وی را نیز به پای میز محاکمه بکشانند. عمیدی نوری وکیل دادگستری در این مورد تحت عنوان «مردم چه انتظار دارند» چنین می نویسد:

چرا آقای دادستان جریان تحقیقات را عمیقتر نکرده دستور جلب رضاشاه و اجرای تحقیقات را از او نداده اند که امروز در پیشگاه دادگاه عدالت با شرکاء جرم، با مختارها، باوقارها و امثال آنها تحت دادرسی درآید. چرا آقای دادستان دیوان کیفر بودجه سری و علنی شهربانی ایران را در این مدت مخصوصاً در دوره مختار تحت مطالعه و دقت در نیاورده اند تا پرده از روی کار جاسوسها، خائننها و هزارها کسانی که با رنگهای فریبنده، با زبانهای چرب و نرم در جامعه خود را بزرگ جلوه داده اند، درجه پستی و رذالت آنها ثابت شده، اختلاسها، جاسوسیها و آدم کشیها کشف شود.^۵

۱. از آخرین دفاع پزشک احمدی در دیوانعالی جنایی - ستاره، شماره ۱۷۳۲ - ۲۵/۱۱/۲۲.

۲. ستاره، از شماره ۱۷۲۱ - ۲۲/۱۱/۱۲ تا شماره ۱۷۳۲ - ۲۵/۱۱/۲۲ از بازپرسیها.

۳. ستاره، شماره های ۱۳۶۸ به تاریخ ۲۱/۵/۹ و شماره ۱۳۶۹ به تاریخ ۲۱/۵/۱۱.

۴. نجات ایران، شماره ۸۲ - مورخه ۲۱/۵/۱۱.

۵. ستاره، شماره ۱۳۴۵ - مورخه ۲۱/۳/۲۵.

ولی آقای دادستان می‌ترسید که اگر یک بار کلمه اعلیحضرت را از جلو اسم شاه سابق حذف کند اسائه ادب شود.^۱

گرچه این دادگاه یک محکمه عادی بود، دادگاه به یک قتل و یا جنایت معمولی رسیدگی نمی‌کرد. مسئولین و افراد حکومتی که موظف به حفظ حقوق فردی و اجتماعی مردم و مراقبت از جان و مال و ناموس آنها بودند دست به قتل و جنایت آلوده بودند و نتیجه محاکمه در اعمال آینده مسئولین و مأمورین دولت و حقوق افراد ملت دخالت داشت. علی‌هذا از میان این جنایتکاران تنها پزشک احمدی نتوانست از چوبه دار فرار کند. مجازات و محکومیت بقیه متهمین بیشتر به شوخی شبیه بود تا به کیفر حقیقی. دادگاه بی‌توجه به جنایات پیشماری که در پیش چشم پانزده میلیون ایرانی انجام یافته بود با نهایت خونسردی و بی‌اعتنایی به افکار عمومی، رکن‌الدین مختاری این تبه‌کار بی‌مثال را فقط به هشت سال زندان با اعمال شاقه محکوم کرد. سایرین نیز محکومیت‌های مشابهی یافتند و چند نفر هم تبرئه شدند.

ولی حتی این محکومیت‌ها نیز ظاهری و صوری بود. رکن‌الدین مختاری را که به زندان با اعمال شاقه محکوم شده بود در اتاقی مخصوص با تمام وسایل آسایش جا دادند تا «بندگان حضرت اجل» راحت باشند و مستخدم مخصوصی برای وی گماردند. مخبر روزنامه رعد امروز طی گزارشی از زندان چنین می‌نویسد:

مختار در اتاقی که مساحت آن پنجاه متر مربع بوده و در نهایت راحتی و لوکسی مبله شده و به تنهایی اختصاص به این جنایتکار کبیر داشت، با یک نفر مهمان با کمال راحتی بدون حضور هیچ پاسبان و یا مأمور شهربانی نشسته بود. از دکتري که در آنجا بود پرسیدم: - مختار چه مرضی دارد؟ جواب داد: من نمی‌دانم و کار ایشان به من مربوط نیست.

و حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران نظر دادستان کل کشور را درباره این جنایتکار کبیر بدینسان بیان می‌نماید:

... در اتاق آقای وزیر عدلیه سه سال قبل جلسه مطبوعاتی تشکیل شد. یکی از روزنامه‌نویسها پرسید چرا به مختاری اعمال شاقه که مورد حکم است تحمیل نمی‌شود؟ دادستان گفت: من شخصاً به اتاق آقای مختاری رفتم ایشان در اتاق ساده‌ای نشسته بود. خودشان هم از بیکاری خسته شده‌اند ولی مزاجشان اقتضای کار خسته‌کننده ندارد.^۲

بالاخره رکن‌الدین مختار در فروردین‌ماه سال ۱۳۲۷ مشمول عفو ملوکانه گردیده آزاد شد و محمدرضا شاه به پاداش خدماتی که وی به خاندان پهلوی کرده بود مبلغ یک میلیون ریال به او

۱. مهر ایران، شماره ۱۹۱ - مورخه ۲۱/۵/۱۱ از مقاله «انتقام مقدس است».

۲. قیام ایران، شماره ۲۴۰۳۰۰-۲۷/۱/۲۴، سرمقاله.

مرحمت کرد.^۱ نیرومند رئیس زندان شهربانی مختاری نیز در اوایل سال ۱۳۲۷ از طرف دادگاه استان گیلان که مأمور رسیدگی مجدد به پرونده نامبرده بود تبرئه گردید.^۲ اینک در پایان این فصل قسمتی از مقاله حسن صدر را که تحت عنوان «انتقام مقدس است» نوشته شده به مانند درس گرانبهایی از تاریخ - درسی که باید بدقت آموخت و بدرستی به کار بست - نقل می‌کنیم:

... ای مردم اگر می‌خواهید زنده بمانید، اگر می‌خواهید افراد متعددی و متجاوز در راه تأمین مطامع و اجرای شهواتشان نتوانند حیات فردی و نوعی شما را به نیستی تهدید کنند، اگر می‌خواهید کسانی که زمام مقدرات شما را به دست گرفته‌اند از خشم شما بیندیشند و از نفرت شما پاک کنند و در نتیجه مصالح ملی شما را پایمال نکنند، دست از دامن انتقام و قصاص برندارید. ولکم فی القصاص حیوة یا اولی‌الالباب^۳

اوضاع عمومی کشور: ورشکستگی اقتصادی و شیوع قحطی، بیماری و فقر عمومی در سرتاسر کشور

شرایط ناشی از جنگ و اشغال کشور، فقدان ارتباط منظم بین شهرها و روستاها و وجود ناامنی، رکود واردات و صادرات، بالا رفتن تقاضای مواد مصرفی و ارزاق عمومی در بازار ایران با توجه به احتیاجات نیروی متفقین، سوء استفاده محترکان و خروج مایحتاج عمومی از مرزهای کشور مخصوصاً از سرحدات خوزستان، بحران عمیقی را در زندگی مردم سبب گردید.

دستگاه رضاخانی که پس از ورود متفقین و آزاد شدن نسبی مردم از زنجیرهای اسارت خود را در خطر اضمحلال و نابودی می‌دید به جای کوشش در تخفیف رنجهای مردم، هدفی جز تثبیت موقعیت متزلزل خود نداشت. نان که خوراک اصلی مردم ما است کمیاب بود و در آن همه چیز از شن و خاکاره و غیره پیدا می‌شد جز آرد. ولی حتی مردم به پیدا کردن آن نیز موفق نمی‌گردیدند.

ازدحام جمعیت در برابر دکانهای نانوایی صورت اسف‌انگیزی به خود گرفته بود و مرگ و میر از بی‌غذایی و گرسنگی روز بروز افزایش می‌یافت. در آذربایجان، حاصلخیزترین استان کشور، مردم از شدت گرسنگی دست از کار کشیده به اداره غله هجوم می‌بردند چنانچه روزنامه فریاد تحت عنوان «رخداد بیستم تیر در تبریز» می‌نویسد:

گرسنگی طبیعت انسان را به تلاش و کوشش وادار می‌دارد و شکم گرسنه از تماس با شمشیر و سرنیزه نمی‌هراسد. این قانون فطری که تغییرناپذیر است برای مرتبه دوم (یک بار در ۲۶ اسفند ۱۳۲۱)

۱. اعلیحضرت شاه مبلغ یک میلیون ریال به آقای مختاری رئیس اسبق شهربانی که به تازگی از زندان خلاصی یافته است مرحمت کرده‌اند. خواندنیها، شماره ۳۷۵ - ۲۷/۱/۲۸ به نقل از سلاح ایران.

۲. مردم، شماره ۳۸۰ - ۲۷/۴/۷. ۳. مهر ایران، شماره ۱۹۱ - ۲۱/۵/۱۱.

در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ در افق تبریز نمایان شد... مردم گرسنه از سه چهار محله شهر که عمده خیابان و نوبر بود کم کم به اداره شهرداری جمع شدند، زن و بچه، جوان و پیر، عور و گرسنه - فریاد ما گرسنه‌ایم، به ما نان نداده‌اند، نمی‌خواهیم بمیریم، نان می‌خواهیم به آسمان بلند کردند... جمعیت انبوه‌تر شده بود، مردم فریاد می‌زدند: به ما نه چیت می‌دهند، نه قند می‌دهند، چشم خود را به نان خالی دوخته بودیم که آن را هم نداده‌اند...^۱

در حقیقت «ملت ایران آن چنان سرگرم نان و آب و سیگار و قماش بود که برای هر بیست و چهار ساعت تلاش در این محیط دشوار محتاج بیست و چهار ساعت استراحت بود»^۲ از طرف دیگر شیوع انواع بیماری‌ها، مخصوصاً بیماری تیفوس مردم را درو می‌کرد و به دیار نیستی می‌فرستاد. دولت ایران که نماینده حقیقی مردم این کشور نبود و لذا مسئولیتی در برابر ملت احساس نمی‌کرد نه فقط اقدامی در جهت اصلاح وضع و علاج دردهای مردم به عمل نیاورد بلکه با اقدامات بی‌رویه و ناشایست خود موجب کمبود بیشتر مایحتاج عمومی و تنزل ریال و بالا رفتن بیش از پیش هزینه زندگی گردید. چنانچه دیدیم دکتر مشرف نفیسی مشاور حقوقی شرکت نفت - وزیر دارایی دولت فروغی - برای کمک به اربابان خود نرخ رسمی لیره را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال بالا برد و توأم با این اقدام برابر تصویب‌نامه‌ای صدور بسیاری از محصولات غذایی را از کشور آزاد ساخت و بدین ترتیب قحطی سالهای ۲۱-۱۳۲۰ را سبب شد.

از طرف دیگر برابر پیمان اتحاد با متفقین، دولت ایران تأمین احتیاجات ریالی آنها را به عهده گرفته بود که این عمل می‌بایست با قرارداد جداگانه‌ای به موقع اجرا گذاشته شود. ولی چون اسکناسهای منتشر شده تا شهریور ۱۳۲۰ که بالغ بر دویست میلیون تومان بود کفاف مخارج متفقین و هزینه دولت ایران را نمی‌داد، لذا دولت در سه نوبت از مجلس شورای ملی اجازه نشر اسکناس گرفت و بدین ترتیب میزان اسکناسهای در جریان تا آبان‌ماه سال ۱۳۲۱ به سیصد و پنجاه میلیون تومان رسید و پشتوانه آن از ارزیابی مجدد طلا و نقره بر مبنای قیمتی که دکتر مشرف نفیسی به لیره انگلیسی تعیین کرده بود تعیین و اعلام گردید.

حال آنکه قیمت واقعی طلا و نقره‌ای که به عنوان پشتوانه اسکناس در دست داشتیم ترقی نکرده بود، بلکه قیمت ریال تنزل نموده بود.

معروف است که دولت انگلیس (در جنگ جهانی اول) از بانک شاهنشاهی که آن وقت ناشر اسکناس بود مطالبه وجه نمود. بانک برای اینکه طبع زیاد اسکناس موجب تنزل پول ایران می‌شد قبول نکرد و تأدیه وجه را موکول به ارسال نقره کرد. این بود که متفقین در ضرابخانه «بیرمنگام» و «پتروگراد» مسکوک نقره ایران ضرب و به این طریق برای مخارج خود در ایران تهیه وجه نمودند. به علاوه هر روز معادل سی هزار تومان نقره ضرابخانه تهران توسط بانک شاهنشاهی سکه می‌زد، به طوری که لیره که در حدود پنجاه قران قبل از جنگ معامله می‌شد در اواخر و بعد از جنگ به هیجده

قران و فرانک سوئیس که متجاوز از ۲ قران داد و ستد می‌شد به یک قران رسید... عجبا که بانک شاهنشاهی (شرکت انگلیسی) از نزول و انتشار اسکناس زائد از احتیاج مملکت خودداری کرد ولی «بانک ملی ایران» شرکت سهامی منحصر بفرد دولت به واسطه انتشار پانصد و بیست میلیون تومان اسکناس تا فروردین ۱۳۲۳ مخارج زندگی را به ده برابر کرد، و الا مثل جنگ گذشته لیره و دلار فوق‌العاده تنزل می‌کرد...^۱

چون مقدار اسکناسی که می‌بایست جهت تأمین احتیاجات متفقین در اختیار آنان قرار داده شود نامحدود بود، لذا امیر تیمور نماینده مجلس شورای ملی در جلسه ۲۱/۶/۲۱ پیشنهاد جالبی نمود که البته مورد توجه قرار نگرفت. وی گفت:

... بنده معتقدم که قراردادی با متفقین ببندند و یک قرضه مثلاً در حدود دویست، سیصد میلیون تومان به آنها بدهند و در مقابل از آنها طلا و نقره بگیرند و این طلاها را در یکی از بانکهای کشورهای بیطرف مانند سوئیس و سوئد بگذارند...

نه فقط چنین پیشنهادهایی مورد نظر نبود، بلکه دولت احمد قوام به منظور اینکه خود را از شر تحصیل اجازه مجلس شورای ملی در انتشار مجدد اسکناس خلاص نماید و نشر اسکناس را تحت اختیار خود در آورد، روز ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۲۱ طرح قانونی ذیل را به قید دو فوریت تقدیم مجلس نموده و آن را از تصویب گذراند:

مجلس شورای ملی - به منظور اینکه پشتوانه اسکناس در اساس نرخ زر و سیم در بازار بین‌المللی تثبیت شود مواد زیر پیشنهاد و تصویب آن به قید دو فوریت تقاضا می‌شود:

ماده ۱. از تاریخ تصویب این قانون اجازه انتشار اسکناس به هیئت نظارت اندوخته اسکناس واگذار می‌شود.

ماده ۲. رئیس کل دارایی دکتر میلسپو نیز پس از ورود عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس را خواهد داشت.

ماده ۳. شرایط نشر اسکناس که به موجب این قانون اجازه آن به هیئت نظارت اندوخته اسکناس داده می‌شود به پیشنهاد هیئت نظارت و تصویب‌نامه هیئت وزیران تعیین خواهد گردید.

ماده ۴. اسکناسهایی که به موجب این قانون منتشر می‌شود باید دارای پشتوانه به شرح ذیل باشد:

الف - ۶۰٪ زر به بهای رسمی این تاریخ در بازار بین‌المللی و یا لیره و دلاری که قابل تبدیل به زر باشد.

ب - ۴۰٪ لیره و دلاری که تنزل آنها نسبت به زر به بهای امروز تضمین شده باشد.

ماده ۵. پشتوانه سه هزار و پانصد میلیون ریال اسکناسی که تا این تاریخ اجازه انتشار آن داده شده است بر اساس شصت درصد زر و سیم که به نرخ بین‌المللی تقویم شده و جواهراتی که به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۱۶ به بانک ملی ایران واگذار شده است خواهد بود.

با تصویب این قانون مجلس شورای ملی یکی از مهمترین اختیارات خود را از دست داد و آن را

۱. از نطق دکتر مصدق در جلسه پانزدهم تیرماه سال ۱۳۲۳، اقدام، شماره ۵۲۰، ۲۳/۴/۱۶.

به هیئت اندوخته اسکناس که اکثریت آن از کارمندان دولت تشکیل شده و به هیئت دولت واگذار نمود و از آن تاریخ تا آذرماه ۱۳۲۳ در حدود چهار هزار میلیون ریال اسکناس اضافه انتشار یافته است.^۱

اینک جدول اسکناسهای منتشره تا آذرماه ۱۳۲۳ از گزارش بانک ملی ایران

آذرماه سال ۱۳۱۸	مقدار اسکناس به میلیون ریال ۱/۱۱۵
۱۳۱۹	۱/۲۵۰
۱۳۲۰	۱/۸۵۰
۱۳۲۱	۳/۵۷۶
۱۳۲۲	۶/۳۲۰
۱۳۲۳	۷/۵۸۰

در تشریح اهمیت حقیقی تصویب نامه اخیر مجلس شورای ملی، نراقی نماینده مجلس توضیحات ذیل را داده است:

در قانون راجع به اجازه نشر اسکناس و واگذاری آن به هیئت نظارت اندوخته اسکناس (که در جلسه ۲۸ آبان ماه سال ۱۳۲۱ تصویب گردید) اجازه داده شده بهای اندوخته زر و سیم موجوده در بانک ملی را به بهای بین المللی تعیین نمایند و همچنین زر و سیمی که منبعل از متفقین گرفته می شود با قیمت جدید ارزیابی شده و به عنوان پشتوانه در یکی از بانکها اندوخته شود. گمان می کنم آقایان بازرگانان و متصدیان امور اقتصادی کشور مایل باشند از ماهیت این موضوع و ارزش بین المللی زر اطلاع پیدا کنند: تاکنون ارزش زر و سیم طبق قانون مصوب ۲۲ اسفندماه سال ۱۳۱۰ به نام قانون واحد مقیاس پول ایران تعیین می شد. در این قانون ذکر شده که پول رسمی و قانونی ایران پهلوی است و آن مسکوکی است «دارای هفت گرم و سیصد و بیست و سه هزارم گرم» زر و یژه و هر پهلوی معادل صد ریال است. یعنی یکصد ریال پول ایران برابر است با یک لیله طلای انگلیسی و همچنین در آن قانون ذکر شده که یک ریال پول ایران معادل است با چهارگرم و چهارده صدم گرم نقره خالص. از سال ۱۳۱۰ تاکنون همواره قیمت پشتوانه اسکناس ایران روی همین زمینه تعیین می شد و در گزارشهای هفتگی هیئت نظارت ذکر می شد بهای قانونی زر و سیم اندوخته فلان مقدار است و همیشه روی همین پایه تعیین قیمت برای اسعار خارجی می گردید، اما قیمت بین المللی چیز دیگری است. به موجب پیمان مالی منعقد بین دولت ایران و انگلیس (که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده و در کمیسیون مجلس مطرح است) قرار شده هر پوند انگلیسی یعنی حواله لیله کاغذی به بهای ثابت ۱۲۸ ریال

۱. ایران، شماره ۳۵۷ - مورخه ۲۳/۱۲/۱۵ تثبیت ریال به قلم دکتر حسین پیرنیا.

مبادله شود. این معامله (یک لیره کاغذی برابر ۱۲۸ ریال) مبنای نرخ جدید فرض شده و روی این زمینه مبادلات خارجی مواد و اسعار انجام خواهد شد. به علاوه دولت انگلیس تعهد کرده است که هر اونس طلا را که سی و یک گرم و خُرده‌ای وزن دارد به بهای ثابت ۱۶۹ شیلینگ به دولت ایران بفروشد یعنی دولت انگلیس تضمین کرده در مقابل هشت لیره و نه شیلینگ یک اونس طلا به دولت ایران بدهد. روی این زمینه اگر حساب کنیم یک لیره طلای انگلیسی که سابقاً یکصد ریال ارزش قانونی داشت در نرخ جدید دارای دویست و پنجاه و هفت ریال ارزش خواهد داشت و یک مثقال طلا که سابقاً ۶۸ ریال ارزش قانونی داشت فعلاً ۱۵۵ ریال قیمت پیدا خواهد کرد.^۱

اینک قسمتی از لایحه قرارداد مالی بین ایران و انگلیس که در تاریخ پنجم خردادماه سال ۱۳۲۱ به امضای متفقین رسید و در تاریخ ۲۱/۳/۱۹ تقدیم مجلس گردید. این لایحه حتی قبل از آنکه به تصویب مجلس برسد از طرف دولت به مرحله اجرا درآمد:

ماده ۳- دولت شاهنشاهی ایران اقدامات لازمه را به عمل خواهد آورد که پول رایج ایران به قدر کفایت جهت کلیه معاملات بازرگانی و مالی بین گروه استرلینگ از طرفی و ایران از طرف دیگر در دسترس باشد (به طور نامحدود).

ماده ۶- الف: دولت شاهنشاهی ایران نرخهای جدید خرید و فروش لیره انگلیس را به ریال به شرح ذیل تعیین می‌نماید: نرخ نایستی از ۱۲۸ ریال هر لیره انگلیسی کمتر باشد و نرخ فروش نایستی از دو ریال از نرخ خرید تجاوز نماید. ب- دولت شاهنشاهی ایران بر اساس نرخ متوسط رسمی لندن و نیویورک نرخهای خرید و فروش دلار ایالات متحده را به ریال نیز تعیین خواهد نمود (یعنی دلار نیز از همین تسهیلات استفاده خواهد کرد).

به موجب این قرارداد دولت ایران در آخر هر شش ماه معادل ۴۰٪ تفاضل خرید و فروشهای ارزی خود به نرخ رسمی طلا و یا جنس دریافت خواهد داشت و بقیه تا پایان جنگ در بانکهای انگلیس خواهد ماند. طلاها فقط در اوتارا و یا اتحادیه آفریقای جنوبی تحویل داده خواهد شد. این طلاها تا پایان جنگ فقط به مصرف بازرگانی با گروه استرلینگ خواهد رسید. برابر قرارداد مالی بین ایران و شوروی، شورویها ریال را با دلار تسعیر خواهند کرد. و تسعیر دلار به ریال و برعکس در مواقع اجرای معاملات پرداختی طبق مواد ۳ و ۴ و ۵ در روزی که وجوه مزبور به حسابهای پیش‌بینی شده در ماده ۲ وارد می‌شود به نرخ متوسط روز بین نرخهای رسمی خرید و فروش که در آن روز در ایران اعلام گردیده انجام می‌پذیرد.

بدین ترتیب دولت شوروی نیز از تسهیلات قرارداد مالی ایران و انگلیس استفاده نمود. اما درباره پشوانه اسکناس‌های تحویلی ماده ۸ قرارداد مالی ایران و شوروی می‌گوید:

با قید مسئولیت بانک نگاهدارنده تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه در بانک بدهکار خواهد ماند (در مسکو نزد بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در تهران نزد بانک ملی ایران) پس از پایان این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد که از بانک بدهکار حمل زر مزبور را به هزینه بانک

بدهکار به محل اقامت بانک طلبکار خواستار شود. همچنین تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد حمل و تحویل زر را به هزینه خود و مخارج بیمه در مقابل مخاطره به حساب خود از بانک بدهکار در مرز ایران و شوروی بخواهد.^۱

برابر این قراردادهای مالی دولت ایران به متفقین به طور نامحدودی ریال می‌دهد تا آنها مایحتاج خود را از ایران تهیه کنند، اما چنانچه اوضاع دنیا و شرایط جنگی اجازه دهد مایحتاج ایران تأمین می‌شود. یعنی ایران طلبکار است ولی طلب او در جیب بدهکار آنقدر می‌ماند تا طلبکار از گرسنگی بمیرد.

اتفاقاً مستر ایلینف مشاور مالی سفارت انگلیس در تهران در دفاع از افزایش نامحدود اسکناس در تاریخ ۲۱/۸/۸ مصاحبه‌ای به عمل آورد و اظهار داشت که علت افزایش اسکناس در کشور ایران مربوط به مخارج خارق‌العاده متفقین نبوده بلکه معلول زیاد شدن قدرت خرید مردم و بالا رفتن دستمزد کارگران و جاری شدن سیلی از ثروت به طرف کشور ایران است و بدین ترتیب معلوم گردید که علت فقر و گرسنگی مردم ایران افزایش ثروتشان و راکد ماندن میلیونها ریال در جیب آنهاست. اینک قسمتهایی از آن مصاحبه ذیلاً نقل می‌شود:

... میزان اجرتی که اکنون ایرانیان دریافت می‌دارند هرگز در تاریخ این کشور سابقه نداشته، قدرت خرید مردم به مراتب بیش از پیش اضافه شده است و لیره‌ها و دلارهای ایران انباشته می‌شوند ... امروز در ایران نیز مانند سایر نقاط عالم میزان اسکناس که قوه خرید مردم را بالا می‌برد زیاد شده و در مقابل از مقدار اجناسی هم که اسکناس باید صرف خرید آن شود کاسته شده است ... منافعی که مجموع آنها به میلیونها ریال می‌رسد نصیب ایرانیان گردیده و در جیب آنها راکد مانده است ...^۲

زمامداران ایران خیانت خود را تا این حد نیز محدود نساختند. آنها قانون منع احتکار وضع کردند ولی به جای استفاده درست از این قانون در جهت منافع مردم، با این حربه و با تعیین قیمت بسیار نازل برای گندم و جو اجازه دادند متفقین و بخصوص دولت انگلستان که اسکناس بی‌حسابی در دست داشتند خواربار ایران را از کشور خارج کنند و ملت را به دریوزگی بکشانند تا مردم دست نیاز به سوی صلیب سرخ دراز کنند.

به عنوان مثال به گزارش کنسول انگلیس در مشهد استناد می‌کنیم. وی طی گزارشی اعلام می‌دارد که مازاد غله خراسان پس از رفع احتیاج اهالی و بذر در حدود ۷۵۰۰۰ تن می‌باشد.

ولی استاندار خراسان این گزارش را تکذیب می‌کند. لذا لقمان نفیسی از طرف دولت ایران مأموریت می‌یابد که به محل رفته رسیدگی کند و مشارالیه در گزارشی که به مرکز داده می‌نویسد که پس از بازدید و مطالعه از نقاط مختلف خراسان و تعیین دقیق موجودی هر محل صورتی تهیه و

۱. اطلاعات، شماره ۵۰۳۹، مورخه ۲۱/۸/۹.

۲. اطلاعات، شماره ۵۰۳۹، مورخه ۲۱/۸/۹.

برای مذاکره با ژنرال کنسول انگلیس در مشهد به مرکز خراسان رفتیم. نامبرده به تهران رفته بود پس از مراجعت صورت را ملاحظه نموده و اعتراف کرد که این صورت صحیح است و قول داد در تهران رفع اشتباه از مقامات انگلیسی نماید و طبق این صورت مازاد خراسان به استثناء قوچان و اطراف آن را که به قوچان حمل شده بود قبل از نظر گزارش دهنده (لقمان نفیسی) کامیونهای انگلیس و روس برای مصرف خود حمل کرده بودند.^۱

بدین ترتیب برابر ترازنامه و گزارش بانک ملی ایران، شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۲۱ نسبت به مبدأ (۱۰۰ - ۱۳۱۵) در اول سال ۳۳۹٪ و در پایان همان سال ۷۷۸٪ بالا رفت. در پایان گزارش بانک ملی چنین می خوانیم:

در حقیقت می توان گفت میزان شاخصهای عمده فروشی و هزینه زندگی به این وضع کمتر در تاریخ اقتصادی کشورها سابقه داشته است.^۲ در حالی که نرخ اجناس ضروری در انگلستان از بدو شروع جنگ تا پایان سال ۱۳۲۱ فقط ۲۵-۳۰٪ و در آلمان که از لحاظ اقتصادی قدرت انگلستان را نداشت و از ابتدای جنگ محصور بود تا سال ۱۹۴۱، ۱۰۶-۱۰۵٪ بالا رفته است.^۳

نظر کوتاهی به سطح درآمد عمومی نشان می دهد که این درآمد با وجود افزایش سرسام آور هزینه زندگی نسبت به قبل از شهریور ۱۳۲۰ یا اصلاً تغییری نیافته یا تفاوت جزئی پیدا کرده است: دستمزد کارگران بین ۱۵-۱۲ ریال در روز، حقوق ماهیانه کارمند پایه یک اداری پس از کسر بازنشستگی و مالیات ۵۷۰ ریال در ماه.^۴

بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱

چنانچه دیدیم ملت در آتش فقر و گرسنگی و بیماری می سوخت، ولی زمامداران کشور را از سوختن ملت باکی نبود. برای آنها حتی گرسنگی مردم نیز دستاویزی جهت تثبیت پایه های لرزان حکومتشان بود. دربار سلطنتی ایران، پس از سقوط دیکتاتوری و فرار مفتضحانه رضاشاه، گریه عابد شده بود و از گذشته ها استغفار می کرد. محمدرضاشاه برای تحمیق و اغفال مردم و جهت کسب وجهه و حیثیت، خود را مدافع قانون اساسی و مروج دموکراسی در کشور قلمداد می کرد. به ظاهر از هر گونه دخالت غیرقانونی در امور کشور خودداری می کرد ولی در باطن برای به دست آوردن قدرت از دست رفته و برقراری دیکتاتوری مجددی می کوشید و برخلاف نص صریح قانون اساسی در

۱. روزنامه داد، شماره ۹۹، مورخه ۲۴/۱۲/۲۱ از مقاله «می گویم نراست می گویند بدوش».

۲. همان روزنامه، شماره ۱۳۷، مورخه ۲۲/۴/۱۵.

۳. همان روزنامه، شماره ۹۳، مورخه ۲۱/۱۲/۱۷.

۴. روزنامه دماوند، شماره ۱۲، مورخه ۱۱/۵/۲۲ از نامه شکوائیه کارمندان دادگستری.

داشتن رابطه مستقیم با ارتش اصرار می‌ورزید و با اصل کنترل عملی دولت و مجلس در ارتش مبارزه می‌کرد.

احمد قوام که خود از سرسپردگان سیاست استعماری بود در اواسط مردادماه سال ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری رسید. وی که خود را یک سر و گردن از محمدرضاشاه بالاتر می‌دانست مایل بود امور دولتی را تحت نظارت و اختیار خود در آورد و دربار را در آن دخالتی نباشد.

بعدها محمدرضاشاه خود به این حقیقت اعتراف نمود و روز عید مبعث به میرزا محمد بهبهانی اظهار داشت:

... این مرد (قوام السلطنه) در موقعی که رئیس‌الوزراء بود تمام کارها را بدون دستور انجام می‌داد. حالا هم به کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده و بر ضد من اقداماتی می‌نماید...^۱

لذا قوام السلطنه در اجرای منظور خود لایحه اختیاراتی به مجلس برد تا به قول خود «برای حفظ امنیت و فراهم کردن حوائج ضروری از داخله و خارجه و جیره‌بندی و توزیع عادلانه مایحتاج عمومی و جلوگیری از گرانی هزینه زندگی و تعدیل و تثبیت نرخها و ممانعت از موجبات هیجان افکار و عملیات مضر» آزادی عمل به دست آورد.^۲

ولی دادن این اختیارات دربار و مجلس را از کنترل امور دولت محروم می‌ساخت. لذا با اشاره دربار لایحه اختیارات قوام در مجلس تصویب نگردید و بدین ترتیب مبارزه بر سر قدرت بین دربار و قوام علنی شد. در جریان همین مبارزه هر یک از طرفین درصدد سوءاستفاده از نارضایتی و گرسنگی مردم برای منکوب ساختن طرف دیگر برآمد. دربار می‌خواست که بدین وسیله دولت را ساقط نماید و قوام مایل بود از این وسیله برای ارباب مجلس بهره‌برداری کند.

عده‌ای از نمایندگان مجلس به سردستگی عباس مسعودی با همکاری و پشتیبانی محمدرضاشاه، وظیفه فراهم ساختن مقدمات سقوط دولت را به عهده گرفتند. عباس مسعودی با سوء استفاده از مشکل نان و در پرده دفاع از منافع مردم، دولت را مورد حمله قرار داده تحت عنوان «نان» و نتیجه اقدامات دولت» در شماره ۵۰۷۴ مورخه ۲۱/۹/۱۴ روزنامه اطلاعات چنین نوشت:

امروز وضع نان به قدری سخت شده بود که تاکنون نظیر آن در تهران امسال دیده نشده است. از سیصد دکان نانوايي که در تهران پخت می‌کنند و کافی هم نیست امروز فقط دویست دکان نانوايي پخت می‌کرد و آن هم هر یک دو سه ساعت.

بدیهی است عده زیادی از کسانی که برای نان ازدحام کرده بودند پس از مدتها سرگردانی و معطلی بی‌نان و دست خالی بر می‌گشتند و از قراری که شنیده شده در بعضی از دکانها بین مردم زد و خورد هم شده و حوادث سوء و ناگواری نیز روی داده است. ... این است حاصل و نتیجه اقدام دولتی که برنامه خود را فقط یک ماده و آنهم تأمین خواربار و نان کشور قرار داده است!

۱. دماوند، شماره ۵۹، مورخه ۲۲/۵/۲۵ نقل از روزنامه اتفاقات.

۲. اطلاعات، شماره ۵۰۵۹، مورخه ۲۱/۸/۲۹.

روز سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در اثر فشار زندگی و کمبود مایحتاج اولیه زندگی عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان با صفوفی منظم به طرف مجلس شورای ملی به راه افتادند تا دردهای خود را با نمایندگان مجلس در میان گذارند. توطئه‌گران درباری فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده و عده‌ای از رجاله‌ها و ولگردان را به غارت مغازه‌ها و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم واداشتند. حتی در پیش چشم مأمورین و افسران شهربانی و فرمانداری نظامی (که به دست سپهد امیر احمدی جلاد خوزستان سپرده شده بود) خانه نخست‌وزیر را آتش زدند و نزدیک بود خود وی را نیز به قتل رسانند. مأمورین فرمانداری نظامی به جای جلوگیری از اعمال ننگین رجاله‌ها و چاقوکشان که با اشاره و توافق آنها انجام می‌پذیرفت^۱ مردم بی‌آزاری را که در بهارستان و صحن مجلس اجتماع کرده بودند به گلوله بستند و عده زیادی از آنها را کشتند و یا زخمی کردند. ضمناً عباس مسعودی که به قول خود «به قصد آرام کردن مردم و ابلاغ پیام شاهانه به آنها» وارد صحن بهارستان شده بود به وسیله مخالفان مضروب گردید.

دولت قوام بلافاصله عده‌ای از عاملین غارت مغازه‌ها و هجوم به خانه نخست‌وزیر، از آن جمله برادران مسعودی و چند تن از کارمندان اطلاعات را که بنابه اظهار دولت در رأس غارتگران خانه نخست‌وزیر بودند دستگیر و زندانی کرد و کلیه روزنامه‌های پایتخت را، به استثنای روزنامه رسمی دولتی «اخبار روز» توقیف نمود و روزنامه اطلاعات نیز به مدت ۴۳ روز در حال توقیف بود. برای دستگیرشدگان پرونده‌ای در شهربانی تشکیل و آقایان محمد رشاد و غلامعلی عظیمی به سمت بازپرسان پرونده تعیین گردیدند. رسیدگی به پرونده و بازپرسی از متهمین در عمل دچار اشکال گردید. بزرگترین مشکل پرونده این بود که بازپرسان در جریان رسیدگی به چکهای برخوردند که همان روزها از طرف محمدرضا شاه صادر شده بود، از آن جمله چکی به نام عباس مسعودی مدیر اطلاعات که دخالت شخص محمدرضا شاه را در حادثه ۱۷ آذر به ثبوت می‌رسانید. عباس مسعودی در سرمقاله شماره ۵۲۳۲ مورخه ۲۲/۵/۵ روزنامه اطلاعات در این باره می‌نویسد:

... ما عادت به استتار و پرده‌پوشی نداریم و می‌خواهیم مطلب را پوست کنده به عرض خوانندگان محترم برسانیم و آن این است که می‌خواهند بگویند آقای عظیمی و آقای رشاد که هر دو مأمور تحقیق و رسیدگی و بازجویی بودند به موضوع چکهای برخوردند که از طرف اعلیحضرت همایونی صادر شده و حکایت از مداخله شخص شاه در واقعه ۱۷ آذر می‌نماید.

۱. حسن نزیه دانشجوی حقوق که خود شاهد و ناظر حوادث ۱۷ آذر بوده در شماره ۵ روزنامه فریاد مورخه ۲۱/۹/۲۵ طی مقاله‌ای تحت عنوان «در تهران چه خبر بود؟ ...» می‌نویسد: «... به اول خیابان استانبول که رسیدیم عده کثیری با چوب و چماق در حال حمله و هجوم به مغازه‌ها و اتومبیلها و کافه قنادیها مشاهده گردید. با اینکه فرای دولتی در جلو و پشت سر این عده در حرکت بود اقدامی برای رفع غائله نمی‌شد. فقط پس از ساعتی که غارت و چپاول و خرابکاری و شکستن شیشه‌ها و اثنایه مغازه‌ها در خیابان استانبول و لاله‌زار و نادری و شاه‌آباد انجام گرفته بود، صدای شلیک شروع شد. این شلیک در حدود خیابانهای نامبرده و جلو مجلس شورای ملی تا ساعتی ادامه داشت ...»

بلافاصله تمام دستگاههای عریض و طویل دربار و دولت به کار افتاد تا از افشای حقایق جلوگیری شود و در اجرای این منظور بازپرسان از کار برکنار شدند.

عمیدی نوری وکیل دادگستری و مدیر روزنامه داد در جلسه مصاحبه مطبوعاتی با آقای صالح وزیر دادگستری راجع به حادثه ۱۷ آذر و تغییر بازپرسان چنین گفت:

... من نسبت به این پرونده اطلاعات بیشتری دارم ... زیرا از بدو جریان آن را تحت تعقیب داشتم. آنچه می دانم بر سر تهیه صورتحساب چکهایی که در آن ایام کشیده شده بود بازپرس امر دقیق شده بود می خواست آن صورت را به دست آورد نگرانیهایی تولید گردید که ابلاغ انتظار خدمت بازپرس صادر شد ولی بازپرس وظیفه شناس و باشهامت قبل از وصول آن ابلاغ فوراً به بانک ملی مراجعه کرد و قسمتی از صورت چکهها را برداشت و بعد منتظر خدمت شد ... آن صورتحساب و صورت چکهها ... قطعاً در پرونده ۱۷ آذر موجود است.^۱

آقایان رشاد و عظیمی در جواب عباس مسعودی که پس از نجات از مهلکه بازپرسان را در روزنامه اطلاعات مورد حمله قرار داده بود توضیحاتی در روزنامه ها منتشر کردند که خود به روشن شدن موضوع کمک می نماید:

در جواب آقای مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که در ضمن سرمقاله های اخیر خود از شماره ۵۲۳۱ به بعد به اینجانب و همکار ارجمند آقای غلامعلی عظیمی حملاتی کرده و اسنادات خلاف واقعی داده است ... من یک قاضی بی طرف بودم که می خواستم در یک چنین مملکتی که قوانینش همیشه محکوم اراده اشخاص است به معنی واقعی اجرای وظیفه کنم یعنی آن وظیفه ای را که از طرف قانون بر عهده من محول شده بود با کمال صداقت و بدون عنایت به قدرتهای شخصی اجرا نموده و آن تبه کاران بی حیثیتی را که باعث تباهی مستی مردم فقیر این شهر شده اند در هر لباسی و هر طبقه بوده یا باشند گرفته به دست مجازات تسلیم کنم. ولی مع التأسف در یک محیطی که قضات آن مقهور اراده وزارتخانه ها بوده و به رغم قانون اساسی همواره در معرض تغییر و تبدیل بوده باشند اجرای چنین تصمیمات خطیر غیرممکن و نقش بر آب می باشد و همین طور هم شد! تفصیل این اجمال را از آقای حکمت که آن روز در رأس تشکیلات وزارت دادگستری بودند باید پرسید. به محض سقوط کابینه قوام السلطنه و روی کار آمدن دولت جدید اداره سیاسی شهربانی که تا آن روز با تمام حرارت مشغول تعقیب پرونده های ۱۷ آذر بود بگتاً متوقف گردید و به فعالیتهای خود خاتمه داد. پس از چندی به آقای غلامعلی عظیمی که با من همکاری می کردند از طرف دادستان نظامی اخطار شد که چون دیگرکاری در شهربانی ندارید به دادرسی نظامی مراجعت کنید. ولی تغییر این کابینه در جریان پرونده هایی که به تصدی شخص من تنظیم یافته بود کوچکترین تأثیری نبخشید و برخلاف گفته مسعودی تا دم آخر که از کار برکنار شدم موضوع را تعقیب کردم. قوام السلطنه در ۲۵ بهمن ماه استعفا کرد و من تا بیستم اسفند لاینقطع مشغول تحقیق و جمع آوری دلایل بودم.

آن حادثه جانگداز تاریخی که توده انبوهی از مفلوکترین افراد این کشور را در میان لهیب آتش خود سوزانید بود از خاطرها فراموش گردید. حتی خود آقای مسعودی هم با تمام حرارتی که داشتند ناگهان خاموش شدند و در شماره ۵۲۳۰ نوشتند: «یکی از شرایط ائتلاف موافقین این بود که این بنده (یعنی

مسعودی) در حضور آقایان قول بدهم که از تعقیب قوام السلطنه دست بکشم. من قول دادم و قوام السلطنه هم استعفا داد. - و بدین ترتیب خون صدها نفر بیگناه را وجه المصالحه و جزو شرایط ائتلاف خود قرار دادند.

محمد رشاد^۱

این هم نامه غلامعلی عظیمی بازپرس دیگر پرونده:

مکرر دیده شده است اشخاصی که به جنایت و قتل نفس زده‌اند و یا در آن شریک بوده‌اند اگر قضیه مسکوت مانده باشد باز در نتیجه راهمه و وحشتی که از عواقب عمل خود دارند نمی‌توانند آرام نشسته و پرده از روی کارها برندارند و اغلب جبار و جنجال و رفتار خود آنها بالاخره جنایت را روشن و جانی را معرفی کرده است. ... در این چند روزه اخیر آقای عباس مسعودی طی مقالات خود، وقایع ۱۷ آذر را مورد بحث قرار داده و جداً معرفی مسئولین امر را خواستار شده‌اند ...

تنظیم پرونده ۱۷ آذر به من و همکار محترم من آقای رشاد محول شد و پرونده داشت سر و صورتی به خود می‌گرفت و حقایق آشکار می‌شد. اعمال نفوذهایی نمودند که بکلی موجب کندی جریان عمل و بلکه سد آن گردید تا بالاخره چون من و آقای رشاد را از هر جهت مخالف قانون‌شکنی دیدند وسایل کار را فراهم آورده و برخلاف نص صریح قانون ما را از کار بازداشته و به مأمورین شهربانی نیز دستور دادند که قضیه را تعقیب ننموده و پرونده را راکد بگذارند.

جریان پرونده ۱۷ آذر تا آنجا که به دست آقای رشاد و من تنظیم شده طوری است که با مراجعه به آن مطالب بکلی روشن و حقایق مشهود می‌شود. با مختصر توجهی به جریان امر بزهکاران را بخوبی می‌توان شناخت و همدستان آنان نیز معلومند. منتها چون هنوز تحقیقات به پایان نرسیده من نمی‌توانم درباره آن اطلاعات فراوانی بدهم ولی با نهایت صراحت می‌توانم بگویم که آقایان (مسعودیها) در واقعه ۱۷ آذر مداخله داشته و امروز با مغلطه کاری و هو و جنجال به عقیده خویش می‌خواهند خود را معصوم جلوه دهند و در حالی که من این بی‌تابی آنان را از همان نظری که در مقدمه این سطور نوشتم می‌بینم و امیدوارم که روزی قضات پاکدامن با داشتن آزادی عمل پرده از روی کارها برداشته و مسئولین حقیقی را به جامعه معرفی نمایند.

نامه‌های بازپرسان محمد رشاد و غلامعلی عظیمی نشان داد که دربار محمدرضاشاه با سوء استفاده از نارضایی و مشکلات زندگی مردم برای بازگشت استبداد دربار دسیسه‌ای به دست مسعودیها و اراذل و اوباش بر پا ساخته و روز ۱۷ آذر مردم گرسنه را به خون کشیده است.

ولی چون هر دو طرف از افشای حقایق و آگاهی مردم بیم داشتند، در همان روزها محمدرضاشاه و مسعودیها از طرفی و قوام السلطنه و طرفدارانش از سوی دیگر با تردستی و حقه‌بازی کنار آمده قرار گذاشتند که هر دو از افشای حقایق خودداری نمایند تا حادثه به دست فراموشی سپرده شود. در عوض قوام در نخست‌وزیری تثبیت شود و برادران مسعودی از زندان آزاد شوند و خود عباس مسعودی نیز از تعقیب مصون بماند.

گذشته از توطئه‌گران اصلی خود قوام نیز به عنوان نخست‌وزیر وقت - حتی اگر در پیش آمدن

حادثه دخالتی نیز نداشته باشد - مسئولیت بزرگی به گردن دارد. مخصوصاً به علت سیاست استتار و پرده‌پوشی و خفقان مطبوعاتی که بعد از حادثه پیش گرفت. حال آنکه حقش این بود که وی در همان جلسه اول مجلس به جای تعارف به شاه جهت حفظ کابینه خود اطلاعاتش را روی دایره می‌ریخت و خائنین و قاتلین حقیقی را به ملت معرفی می‌کرد. ولی ماهیت ضد ملی و جاه‌طلبی وی به خائنین فرصت داد تا جنایات خود را پرده‌پوشی نمایند و از مجازات بگریزند. اما پرونده‌های ۱۷ آذر بعد از اینکه از بازپرسان تحویل گرفته شد به دکتر معظمی دادستان دادرسی نظامی تسلیم گردید و «چون به آقای دکتر معظمی تکلیف کردند که شخصاً تحت نظر خود پرونده‌ها را نگاه داشته با مشورت و مطالعه نظر اشخاص غیر صلاحیتدار (منظور دربار محمدرضا شاه است) رسیدگی ادامه یابد. بدین نظر آقای معظمی مخالفت خود را با این تصمیم اعلام و بالنتیجه ابلاغ تغییر سمت ایشان نیز صادر شد.»^۱

چون ادامه بحث در مطبوعات منجر به روشن شدن حقیقت حادثه ۱۷ آذر می‌شد لذا «وزیر دادگستری (صدرالاشراف) برای جلوگیری از افشای حقایق لایحه قانونی با قید یک فوریت به مجلس برد که به موجب آن جراید از نوشتن درباره جرایم تا تعیین تکلیف قطعی در محاکم ممنوع باشند.»^۲

در مقدمه این لایحه گفته می‌شد که اظهار عقیده از طرف اشخاص ثالث موجبات اختلال بازجویی را فراهم آورده و غالباً مانع کشف جرایم می‌گردد. حال آنکه نظرات مردم و اظهار عقیده‌ها می‌تواند موجب راهنمایی قضات و بازپرسان شود.

بدین ترتیب در این مبارزه بر سر قدرت، قیافه حقیقی محمدرضا شاه از پشت پرده معصومیتی که ریاکارانه به صورت زده بود پدیدار گردید و سران ارتش که پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ حیثیت و اعتبار خود را از دست داده بودند ضرب‌شستی به مردم نشان دادند و بلافاصله وزارت جنگ و شهربانی به دست نظامیها سپرده شد.^۳

ولی برای حفظ ظاهر و اغفال بیشتر مردم، دربار دخالت علنی خود را در امور وزارت جنگ انکار نمود و سهیلی نخست‌وزیری که پس از استعفای قوام بر سرکار آمد در جلسه سری مجلس رسماً به نام دولت به نمایندگان اطمینان داد که «۱. در آینده هیچ مقام و مرکزی جز وزیر جنگ و دولت طبق نص صریح قانون اساسی در کارهای وزارت جنگ جزئیترین مداخله‌ای نخواهد نمود. ۲. ستاد ارتش فقط با وزارت جنگ سر و کار خواهد داشت و شخص وزیر جنگ مسئول تمام کارهای وزارت جنگ خواهد بود...»^۴

۱. داد، شماره ۱۳۳، مورخه ۲۲/۴/۱۱.

۲. روزنامه ستاره، شماره ۱۵۹۱، مورخه ۲۲/۵/۲۴ ارسال خلعتبری.

۳. همان روزنامه، شماره ۱۵۹۴ - مورخه ۲۲/۵/۲۸ از مقاله «رئیس شهربانی باید کشوری باشد»، ارسال خلعتبری.

۴. رزم، شماره ۱۴، به تاریخ ۲۲/۵/۱۶.

مستشاران آمریکایی در ایران

مجلس سیزدهم که خود یکی از رسواترین و ننگیتترین ادوار مجلس شورای ملی بود، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور از فقر و گرسنگی را در استخدام کارشناسان آمریکایی دانست و در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱ لایحه استخدام دکتر میلسپو را در مجلس شورای ملی به تصویب رساند. این استخدام در حالی که با توافق نظر کامل دولت انگلستان انجام یافت موجب تشدید نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در ایران گردید چنانچه تجارت خارجی با ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ بیست و پنج درصد تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص داد و در حقیقت در سالهای جنگ دوم جهانی و بعد از آن دولت آمریکا مقامی را به دست آورد که قبل از جنگ دولت آلمان هیتلری توانسته بود با همان سرعت در اقتصاد و سیاست ایران کسب نماید.

درباره دکتر میلسپو که یک بار در سال ۱۳۰۱ در ایران خدمت کرده بود و رضاشاه در دوره ششم مجلس برای تثبیت استقلال شخص خود با تجدید استخدام وی موافقت ننمود، دکتر مصدق نقل قولی از حسن پیرنیا مشیرالدوله دارد که ذکر آن کاملاً بجاست. وی می گوید:

در این مملکت هر وقت دولتها دوام داشته اند و مورد اطمینان بوده اند دول مجاور نظریات خود را به وسیله آنها اجرا کرده اند و هر وقت دولتها متزلزل بوده اند مستشار آورده اند که مدتی دوام کند و اسرار حق را به کسی بگویند که بتوانند دهانش را مهر نمایند. آن وقتی که دکتر آمد آزمایش سردار سپه تمام نشده بود. پس از آزمایش، او به مقام سلطنت رسید دیگر چه احتیاجی هست که دکتر بماند.^۱

همین طور هم شدا چون بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولتها دوام نداشت دکتر میلسپو که مورد اعتماد اربابان استعمارگر بود رشته های حیاتی مملکت را در دست گرفت.

برابر لایحه ای که در مجلس به تصویب رسید دکتر آرتور میلسپو برای مدت پنج سال با حقوق هیجده هزار دلار در سال با خانه مسکونی و هزینه مسافرت از آمریکا به ایران و در داخله کشور به سمت رئیس کل دارایی ایران استخدام گردید. مشاوریه با تصویب وزیر دارایی اختیار تام در تنظیم بودجه کل کشور، تجدید سازمان وزارت دارایی و سایر دوایر وابسته و استخدام مستشاران به تعدادی که صلاح بداند و ترفیع و تنزیل رتبه کارمندان و انتقال و یا معافیت از خدمت در مورد آنان را دارا می شد.

اینک پاره ای از مواد آن قانون را عیناً نقل می کنیم:

ماده ۸- دولت ایران قبل از آنکه راجع به کلیه مسائل مالی اقدام یا تصمیم بگیرد با رئیس کل دارایی مشورت خواهد کرد. رئیس کل دارایی حق حضور در جلسات هیئت وزیران و کمیسیونهای مجلس

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، صفحه ۲۳۳، از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی.

شورای ملی را در مواردی که امور مالی مطرح است خواهد داشت.

ماده ۹- پرداخت یا انتقال وجوه عمومی - انتقال اموال دولتی - تقلیل یا الغاء مالیاتها و عوارض با امضاء وزیر دارایی و با تصویب کتبی رئیس کل دارایی خواهد بود. هیچ نوع تعهد مالی، به وسیله یا به نام دولت ایران بدون تصویب کتبی وزیر دارایی و رئیس کل مالیه صورت نخواهد گرفت.^۱

ماده ۱۱- استخدام کارشناسان بیگانه و معاونین آنها برای خدمت در وزارت دارایی یا ادارات وابسته به امور مالی فقط با تقاضا و پیشنهاد رئیس کل دارایی بوده و تمام آنها در مقابل وی مسئول خواهند بود. رئیس کل دارایی باید برای ایجاد منابع درآمد تازه و تکمیل حسن جریان ادارات و نظارت محاسبات و انتقال وجوه عمومی و صرفه جویی در هزینه های عمومی و توسعه اقتصادیات و رفاه کشور پیشنهادها و لوایح قانونی به دولت ایران تقدیم نماید.^۲

نظر مجلس شورای ملی ظاهراً از استخدام دکتر میلسپو و سایر مستشاران اقدام فوری در موارد ذیل بود:

۱. تعدیل بودجه ۲. تأمین خواربار عمومی ۳. تثبیت قیمتها و جلوگیری از ترقی آنها ۴. حل مسئله حمل و نقل ۵. استفاده از قانون وام و اجاره^۳ و تهیه مواد حیاتی لازم از خارج ۶. ایجاد کار و تولید ثروت.

ولی نه فقط دکتر میلسپو و همکارانش نتوانستند مرهمی بر زخمهای ملت ما بگذارند بلکه پس از اتلاف میلیاردها پول خزانه فقیر این مملکت، فقر و استیصال را در کشور تشدید نمودند و آلت اجرای مقاصد استعمار و ارتجاع شدند به قول مشهور «تره تیزک کاشتیم قاتق نانمان بشود قاتل جانمان شد.»

علاوه بر هیئت مستشاران دکتر میلسپو، ارتش و شهربانی نیز به دست مستشاران آمریکایی سپرده شد: سرهنگ شوارتسکف به سمت مستشار ژاندارمری و سرهنگ دوم توپمسون بون به معاونت وی، آقای تیمرمن به مقام مستشار شهربانی و هیئت افسران آمریکایی مرکب از سرلشکر س. ریدلی سرهنگ ف. ک. دومن، سرهنگ توماس ا. ماهونی و غیره به سمت مستشاران ارتش منصوب گردیدند.

در همان موقع که موضوع استخدام مستشاران در مجلس و مطبوعات مورد بحث بود اشخاص روشن بین و وطن پرست در جراید اعلام داشتند که کشور ما احتیاج به مستشاران خارجی ندارد. ملت ایران به قدر کفایت افراد لایق و کاردان دارد تا امور خود را اداره کند و به دایه و آقا بالاسر بیگانه محتاج نیست. اینک به قسمتی از سری مقالاتی که تحت عنوان «ایران باید به دست ایرانی

۱. این ماده بیشتر در قراردادهای تحت الحمايگی دیده می شود.

۲. ستاره، شماره ۱۴۴۸ به تاریخ ۲۱/۸/۱۸.

۳. قانون وام و اجاره: دولت آمریکا در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۱ (اسفندماه ۱۳۱۹) قانونی به تصویب کنگره آمریکا رساند که به موجب آن هر موقع رئیس جمهور تشخیص بدهد که دفاع از یک کشور بیگانه برای حفظ منافع آمریکا ضروری است مشارالیه حق دارد برای دفاع از آن کشور تمام تجهیزات و محصولات لازم را به آن کشور بدهد.

اداره شود» به قلم دکتر شایگان که در روزنامه کیهان از شماره ۵۱ به تاریخ ۲۱/۵/۲ منتشر گردیده اشاره می‌کنیم:

... مستشار خارجی شخصی است که با اختیارات تامه و یا اختیارات زیاد برای اداره کردن وزارتخانه و یا ادارات استخدام شود و در امور ملک و ملت همشأن و همشانه وزراء یا رؤسا و یا مدیران ادارات درجه اول مملکت گردد، و الا منظور متخصصینی نیست که کارفرما برای حسن جریان امور فنی یا اقتصادی استخدام می‌کند.

هر مستشار خارجی یا موافق نظر وزیر مربوطه عمل خواهد کرد یا نخواهد کرد، اگر تسلیم نظر وزیر شود وزارتخانه را وزیر اداره می‌کند و مستشار خارجی اختیاری ندارد و اگر تسلیم نشود وزیر هیچ کاره و آلت مغلطه یا فراشباهی مستشار بوده و وزارتخانه در ید اختیار مستشار در خواهد آمد ... و چون برای پیشرفت امور باید سایر وزارتخانه‌ها نیز هماهنگ شوند لذا در رأس کلیه وزارتخانه‌های کشور مستشاران خارجی قرار خواهند گرفت و بالتیجه قوه مجریه مملکت به دست مستشاران خارجی خواهد بود و ادامه این وضع منجر به آن خواهد شد که قوه مقننه نیز تحت نفوذ و اختیار آنها در خواهد آمد.

در کشور ما که به قدر کفایت تحصیل کرده و فرنگ رفته وجود دارد دیگر مردم آزاده و وطن‌پرست حاضر به خدمت مستشاران یعنی آقای اجنب و بردگی خود نشده از کار برکنار خواهند ماند و دوباره میدان به دست لاشخورها و بادنجان دور قاب چینها خواهد افتاد و چون سالهای دراز لازم است که مستشاران به قدر مردم متوسط کشور ما سر از کارها درآورند ناچار تسلیم این اطرافیان خواهند گردید. بدین ترتیب اداره امور کشور به دست دو دسته اشخاص که هیچ یک در فکر سعادت ملت ما نیستند خواهد افتاد.

... پس از ورود مستشاران زندگی اداری مملکت به صورت تازه‌ای درخواهد آمد و مشکل تازه‌ای بر مشکلات مردم افزوده خواهد شد یعنی دستگاه عریض و طویل منشیگری و مترجمی براه خواهد افتاد و برای چرخاندن این دستگاه هر سال میلیونها خرج خواهد شد و مردم ستم‌کشیده کشور را به عقوبتی عظیم مبتلا خواهد ساخت.

... ملل قوی و درجه اول دنیا هیچ گاه چنین مستشارانی را قبول نمی‌کنند. مستشار خارجی چنانچه استقلال رأی داشت امکان فعالیت ندارد و اگر چنین نبود به درد ملت نمی‌خورد در هر حال نوشداروی حیات سیاسی که حاکمیت ملی است و اساس هر اصلاحی است جز به دست مردم ما ساخته و پرداخته نخواهد شد. مستشاران هیچ وقت مرد کار برای ما تربیت نکرده‌اند بالعکس مانع ظهور رجال شده‌اند، و الا مملکت به استخدام این مستشاران احتیاجی نداشت و اگر صلاح و صرفه خود را در استخدام متخصصین خارجی دیدیم آنها را به عنوان مزدور و مستخدم به خدمت می‌طلبیم و ریش خود را به هیچ قیمتی به دست غیر نمی‌دهیم. ولی دولت قوام و مجلس سیزدهم هم نه فقط ریش ملت را به دست مستشاران پیگانه‌ای که به مردم کشور حرمت و علاقه و دلسوزی نداشتند سپردند بلکه از این حد نیز فراتر رفتند و طی لایحه اختیارات دکتر میلسپو که در ۲۲/۲/۱۳ به تصویب رسید برخلاف قانون اساسی به وی حق قانونگذاری نیز اعطا نمودند. مطابق قانون اختیارات، دکتر میلسپو برای وارد کردن و صادر کردن اجناس غیرخورباری و کلیه مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، صدور پروانه تولید و فروش، انتشار کوپن تثبیت بهای اجناس و توزیع عادلانه آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال‌الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات می‌تواند مقرراتی وضع کند و این مقررات حکم قانون را خواهد داشت.

حال ببینیم دکتر میلسپو که خود و همکارانش را دولتی در داخل دولت ایران می‌دانست و این نظر خود را کتباً به وزیر دارایی نوشت^۱، وظایفی را که به عهده گرفته بود چگونه انجام داد: دکتر میلسپو که تازه از آسایشگاه معلولین روحی مرخص شده بود^۲ اولین تقاضایی که در بدو ورود از دولت ایران کرد این بود که شخص او را از پرداخت مالیات بر درآمد معاف نمایند.^۳ و دولت ایران این تقاضا را پذیرفت.

ولی کمبود ارزاق و مایحتاج عمومی در اثر سیاست نادرست و حتی سوء استفاده‌های شخصی مستشاران آمریکایی تشدید گردید، بهای اجناس سیر صعودی پیمود و گرفتاریها و مشکلات مردم افزایش یافت. مثلاً مردم شهر تبریز که مرکز غله‌خیزترین استان کشور است در بهمن و اسفندماه ۱۳۲۱ دچار آن چنان قحطی و گرسنگی گردیدند که نانواها به جای نان، سیب‌زمینی تحویل آنها دادند. در نتیجه روز ۲۶ اسفندماه همان سال مردم دست از کار کشیدند و به عمارت استانداری هجوم بردند. حال آنکه طبق اعلام نظر کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی در آن زمان دولت در نقاط مختلف آذربایجان غله داشت و فقط فراهم ساختن وسیله حمل آن لازم بود. ولی مستر ویویان مستشار آمریکایی خواربار در آذربایجان که خود مسئولیت مستقیم این وضع را به عهده داشت به جای انجام اقدامات عاجل به تهران فرار کرد^۴ و در تهران ارتقاء مقام یافت و به مدیریت کل نظارت صنعتی منصوب گردید.

در تهران مستشاران آمریکایی با تقاضای مردم و نظرات مجلس موافقت ننمودند و ورود آزاد گندم و جو و آرد را به تهران منع کردند. در نتیجه قاچاق آرد رواج یافت و قیمت آن بالا رفت. ولی به قول دکتر مصدق «... نمی‌دانم چه مصلحتی در کار است که از ورود جنس به تهران مخالفت می‌کنند ولی از حمل به نقاط دیگر ممانعت نمی‌نمایند، مثلاً از حومه تهران هر قدر جنس به قزوین برود مانعی نیست ولی برای وارد کردن یک خروار آرد به شهر تهران تشریفاتی قائل شده‌اند که مردم راضی هستند جنس که به قاچاق وارد می‌کنند به قیمت گران بخرند و زیر بار تشریفات اداری نروند»^۵.

ولی بالاخره این سر نیز آشکار گردید: در آن زمان قیمت گندم در بازار آزاد خرواری ۲۰۰ تومان

۱. داد، شماره ۳۰۹ - مورخه ۲۳/۸/۲۸ «دولت دکتر میلسپو»: دکتر میلسپو نامه‌ای به آقای زرین کفش نوشته و اعمال نظارت وزارت دارایی را در امور اقتصادی کشور تجویز کرده و تصریح نموده است که: دیگر دولتی در دولت شما وجود ندارد.

یعنی حال که حاضر به اعمال نظارت وزارت دارایی شده‌ام از قدرت خود که به منزله دولتی در داخل دولت شما بود صرف‌نظر کرده‌ام.

۲. آذیر، شماره ۲۰۱ - مورخه ۲۳/۷/۲۵، «مستشاران آمریکایی چه کاره بوده‌اند».

۳. داد، شماره ۳۸۲، مورخه ۲۳/۱۲/۱.

۴. از گزارش دکتر مصدق به مجلس شورای ملی در جلسه ۲۴/۱/۳۱.

۵. از نطق دکتر مصدق در فروردین ماه سال ۱۳۲۳ در مجلس، کتاب موازنه منفی، صفحه ۹۰، جلد اول.

بود، ولی سیلو مردم را وادار می‌کرد که آن را به ۶۰ تومان بفروشند و چون خریدار بزرگ گندم در ایران شهر تهران بود برای اینکه خریداران این شهر با متفقین رقابت نکنند و آنها بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند اجازه ندادند که غله وارد تهران شود.

مستشاران بعد از دو سال مطالعه و بررسی و خرج میلیونها تومان از کیسه مردم فقیر این کشور وزارت خواربار درست کردند و دست به جیره‌بندی زدند. شریدان مستشار آمریکایی خواربار، جیره روزانه نان مردم ایران را، چنین تعیین کرد: «... جیره‌بندی روزانه نان برای کارگران ۸۰۰ گرم و برای مردم عادی ۴۰۰ گرم و برای کودکان ۲۰۰ گرم»^۱

و برابر نامه‌ای که موقع عزیمتش از ایران در جراید منتشر کرد یکساله مردم ایران را ۱/۵ میلیون خروار تعیین نمود و نتیجه گرفت که چون محصولات ایران در سال جاری (۱۳۲۲) ۷/۵ میلیون خروار است لذا دولت ایران می‌تواند شش میلیون خروار مازاد موجود را به متفقین بفروشد.^۲

در همان ایام روزنامه ستاره تحت عنوان «حساب آقای شریدان» نوشت:

این حساب، غلط و به منظور اغفال مردم تهیه شده است. زیرا اگر جمعیت ایران را حداقل ۱۲ میلیون فرض کنیم و شش میلیون آن اصلاً نان نخورند با توجه به اینکه خوراک ایرانی اصولاً نان است و حداقل خوراک هر نفری را هم یک چارک فرض کنیم خوراک نان آنها ۵/۵ میلیون خروار می‌شود. از اینجا روشن است که چرا با وجود خوبی محصول، وضع نان در کشور خراب و نایاب است.^۳

با این حسابهای غلط هزاران تن از گرسنگی و خوردن معجون عجیبی که به اسم نان به خورد آنها می‌دادند به دیار نیستی رهسپار شدند. در انجام جیره‌بندی نیز آن چنان سوءاستفاده‌های کلانی به عمل آمد که شخص دکتر میلسپو در نامه‌ای به تدین وزیر کشور صراحتاً به آن اعتراف نمود.^۴ آنها به بهانه جلوگیری از ایجاد شدن بازار سیاه تجارت آزاد را مختل کردند و موجب بالا رفتن سرسام‌آور قیمت‌ها شدند. از طرف دیگر در حالی که مردم لخت و بی‌لباس بودند، میلیونها متر قماش را در انبارها پوساندند. چنانچه وزیر دارایی در پاسخ نمایندگان مجلس که سؤال کردند: ... هیئت دکتر میلسپو نتوانسته است انحصار و توزیع کالا را بخوبی اداره کند، می‌گویند مقدار بسیار زیادی قماش در حدود چهل میلیون متر در انبارها در حال پوسیدن است. چنین گفت: توضیحاتی که برای من داده شده است، به نظر خود من قانع‌کننده نیست تا چه رسد به اینکه به عرض مجلس برسد.^۵

یکی دیگر از جهات استخدام مستشاران آمریکایی استفاده از سهمیه کالاهایی بود که برابر قانون وام و اجاره دولت آمریکا به دولتهای دوست و متحد خود می‌داد. چنانچه هر یک از کشورهای

۱. اطلاعات، شماره ۵۰۷۱ به تاریخ ۲۱/۹/۱۱.

۲ و ۳. ستاره شماره ۱۶۱۱ - مورخه ۲۲/۶/۱۷.

۴. همان روزنامه، ۱۶۱۵ به تاریخ ۲۲/۶/۲۲.

۵. دماوند، شماره ۲۶، خردادماه سال ۱۳۲۳.

استفاده کننده سهم خود را بموقع دریافت نمی کرد از آن محروم می گردید.
اینک نحوه استفاده مستشاران از سهمیه کالاها:

در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ شمسی) از سهمیه ای که جهت ایران تعیین شده بود چهل هزار تن استفاده نشده و در شش ماهه سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۲-۲۳) سیزده هزار تن از آن بلا استفاده مانده است.^۱ بالنتیجه اداره تقسیم اجناس خاورمیانه در آمریکا تصمیم خود را به شرح ذیل اعلام داشت:

چون به اداره تقسیم اجناس خاورمیانه در آمریکا گزارش رسیده که در ایران به قدری قماش موجود است که قسمتی از آن در انبارها پوسیده و از بین رفته است بدین جهت کمیسیون تقسیم جنس خاورمیانه در واشنگتن سهمیه ۱۹۴۴ ایران را حذف کرده است.^۲

در دستگاه وزارت دارایی و ادارات تابعه همان طور که قبلاً پیش بینی شده بود افراد کاردان و لایق از کارکنار رفتند و دستگاه عریض و طویل سکرتری و مترجمی به راه افتاد و قدر و منزلت اشخاص به میزان کرنش و تملق آنها در برابر مستشاران و به تعداد جملات و کلمات انگلیسی که می دانستند بستگی پیدا کرد. چنانچه در قانون استخدام جدید دکتر میلسپو یک نفر مترجم درجه چهار ۵۰۰ ریال بیشتر از کسی که دکترای پزشکی داشت حقوق می گرفت.^۳

دکتر میلسپو که متعهد به عدم دخالت در سیاست بود به نفع ارتجاع وارد سیاست گردید و طی بخشنامه ای کارمندان را از شرکت در احزاب پیشرو و دخالت در امور سیاسی منع نمود.
در این بخشنامه گفته می شود:

اداره کل ... مقتضی است مراتب زیر را برای کلیه صاحب منصبان و کارمندان خود کاملاً تصریح نموده و سعی وافی مبذول دارید که عیناً به تمام آنها ابلاغ شود:
کلیه صاحب منصبان و کارمندان ایرانی که حق رأی دادن در انتخابات آتیه مجلس شورای ملی را دارند اجازه دارند مطابق میل خود رأی دهند. مأمورین نامبرده حق ندارند اقدام به تشکیل احزاب سیاسی نموده وارد احزاب سیاسی شوند و در اقدامات سیاسی از هر قبیل دخالت نمایند. بر له یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی عملیاتی انجام دهند یا نفوذ خود را بر له یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی بکار برند.
چنانچه صاحب منصب یا کارمندی تصور کند حق دارد قانوناً در چنین اقداماتی دخالت نماید یا مایل باشد به چنین عملی مبادرت ورزد باید از خدمت وزارت دارایی استعفا دهد.
هر صاحب منصب یا کارمندی که این دستور را اطاعت ننماید فوراً خود را مشمول معافیت آتی خواهد ساخت.

رئیس کل دارایی - دکتر میلسپو^۴

۱. روزنامه عصر اقتصاد، شماره های ۱۱۹-۱۱۵ تیرماه ۱۳۲۳.

۲. رهبر، شماره ۲۷۲ به تاریخ ۲۳/۴/۷.

۳. همان روزنامه، شماره ۲۶۴ مورخه ۲۳/۱/۲۹.

۴. ایران، شماره ۴۰ به تاریخ ۲۲/۵/۱۲.

وی این بخشنامه را به مرحله اجرا نیز در آورد و مردم کشور ما را عملاً از حقوقی که قانون اساسی به آنها اعطا نموده است محروم ساخت. در این مورد یک نمونه از اقدامات وی را نقل می‌کنیم:

۲۸۹۵۸-۲۳/۱۰/۳۰ - آقای امیر شاهی رئیس اداره مالیات بر درآمد شاهرود، نظر به اینکه در امور سیاسی شرکت نموده‌اید و خود نیز مراتب را اعتراف دارید بدین وسیله توبیخ می‌شوید. چنانچه در آتیه عدم اطاعت از مقررات را تکرار نمایید از خدمت منفصل خواهید شد.
رئیس کل دارایی - دکتر میلسپو^۱

دکتر میلسپو که در مصاحبه با مدیر روزنامه ستاره خود را «ضامن استقلال ایران» خوانده بود با سرشناسترین عامل استعمار انگلستان، سید ضیاءالدین طباطبایی همدست شد تا به کمک یکدیگر فاتحه استقلال ایران را بخوانند. وی در روزگاری که قماش حکم کیمیا را داشت و به اکثریت مردم حتی برای ستر عورت قماش نمی‌رسید نهصد هزار متر پارچه به قیمت دولتی در اختیار رشیدیان همکار نزدیک سید ضیاء گذاشت تا در بازار آزاد بفروش رساند و رشیدیان میلیونها تومان سود حاصل از این معامله را در اجرای مقاصد سید ضیاء به کار برد. وزیر پیشه و هنر در جواب سؤال ایرج اسکندری نماینده مجلس مراتب را تأیید نموده اظهار داشت که ۹۰۰ هزار متر پارچه طبق حواله و درخواست ارتش انگلستان بوده که به وی (رشیدیان) تحویل شده است.^۲

کورس، همکار دیگر سید ضیاء، چهار تَن رنگ که تمامی سهمیه ایران از برآورد احتیاجات خاورمیانه بود به بهای پنج میلیون ریال از اداره تثبیت قیمتها دریافت داشت و از این معامله ۴۵ میلیون ریال استفاده برد که قسمت اعظم آن را به حزب «حلقه» سید ضیاء تقدیم داشت.^۳

دکتر میلسپو در دفاع از ارتجاع و در مبارزه با روزنامه‌های مخالف حتی دستور داد که آگهیهای دولتی را منحصرأً به چند روزنامه طرفدار وی از آن جمله روزنامه‌های سید ضیاء بدهند و در تقسیم کاغذ روزنامه نیز طرف دوستان را گرفت.

اقدامات دکتر میلسپو و همکاران در تعدیل بودجه و ایجاد ثروت نیز درخشانتر از نتایج سایر اعمال وی نبود چنانچه در سال ۱۳۲۲ تنها از محل مالیات بر درآمد در تهران حدود ۳۰۹ میلیون ریال عاید کشور شده بود ولی در سال ۱۳۲۳ از قانون پیشنهادی دکتر میلسپو که نرخ مالیات را تا هشتاد درصد بالا برده بود با وجود رونق کسب و تجارت بیش از ۳۰۲ میلیون عاید دولت نگردید.^۴ و مخارجی هم که از استخدام مستشاران تحمیل بودجه مملکت شده بود سر به میلیونها می‌زد و کار مملکت به گرفتن وام از بانک ملی می‌گذشت. چنان که بدهی دولت به بانک ملی برابر ترازنامه بانک

۱. رهبر، شماره ۴۷۵ به تاریخ ۲۳/۱۱/۶.

۲. رهبر، شماره ۳۰۹ به تاریخ ۲۳/۳/۱۹.

۳. همان روزنامه، شماره ۳۱۴ به تاریخ ۲۳/۳/۲۵ و داد، شماره ۱۸۶ به تاریخ ۲۳/۳/۲۶.

۴ کتاب موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۸۷.

در سال ۱۳۲۳، مبلغ ۴,۵۰۷,۳۷۰,۲۷۱/۳۰ ریال بوده که نسبت به سال ۱۳۲۲ مبلغ ۶۳۴,۵۳۵,۳۳۳/۷۵ ریال افزایش داشته است.^۱

راه‌حلی که این «حافظ استقلال کشور» برای نجات از افلاس عمومی پیشنهاد می‌نمود استقراض خارجی بود به طوری که در لایحه بودجه کل کشور در سال ۱۳۲۲ چنین قید شده بود:

ضمناً از طرف رئیس کل دارایی به دولت پیشنهاد شده است که در جستجوی یک قرضه کافی در خارج از کشور باشد.^۲

در بدو ورود دکتر میلسپو ضمن اینکه عده‌ای اصولاً با استخدام مستشار مخالف بودند، حزب توده ایران و پاره‌ای از محافل اجتماعی نسبت به اقدامات وی خوش‌بینی و امیدواری داشتند. چنانچه فراکسیون نمایندگان حزب توده ایران در مجلس نظر خود را نسبت به مستشاران چنین اعلام نمود:

۱. حتی‌المقدور باید از استخدام مستشار خارجی خودداری کرد.
۲. آقای دکتر میلسپو به علت تراکم امور محوله به ایشان... از عهده اصلاح وضع اقتصادی کشور و توزیع عادلانه اجناس انحصاری و تثبیت و تعدیل قیمت‌ها برنیامده... در عدم موفقیت دکتر میلسپو به هیچ وجه سوء نیت در کار نبوده بلکه زیادی کار و در عین حال کارشکنی عده‌ای از محکرمین و سرمایه‌داران موجب عدم موفقیت ایشان است.^۳

از فروردین‌ماه سال ۱۳۲۳ مبارزه با دکتر میلسپو و همکارانش که بار سنگینی بر دوش ملت ستم کشیده ایران شده بود صورت جدی به خود گرفت. دکتر مصدق نماینده اول تهران که قبل از تغییر سلطنت وزیر خارجه بود و در مجلس ششم در اولین مأموریت میلسپو به ایران پرده از اغراض سیاسی او برداشته بود^۴ طی نطق مستند و مستدلی الغاء اختیارات دکتر میلسپو را خواستار شد و صریحاً اعلام داشت که: «عقیده من همیشه این بوده است که ایرانی خانه خود را خودش باید اداره کند».^۵

دکتر مصدق در مصاحبه با مخبر «مرد امروز» در جواب سؤال «به عقیده شما اصولاً ایران احتیاج به وجود مستشار دارد یا خیر؟» چنین جواب داد:

به عقیده من ایرانیها خودشان بخوبی قادر به اداره کلیه امور کشور خود هستند چنان که سالها بلکه قرن‌ها بی‌مستشار مملکت را اداره کرده‌اند، محتاج به وجود مستشار نیستند ولی یک مسئله است که باید توجه کرد و آن سیاست خارجی کشور است. امروز به علت تماس مستقیمی که با دول دوست و

۱. داد، شماره ۴۵۲، به تاریخ ۲۴/۲/۳۱.

۲. ستاره، شماره ۱۶۱۷ به تاریخ ۲۲/۷/۳.

۳. روزنامه رهبر، مورخه ۲۲/۴/۱۱.

۴. کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه - حسین مکی.

۵. کتاب موازنه منفی، صفحه ۹۱، جلد اول.

همجوار و متفق خود داریم اگر امور مالی تحت نظارت و شور عده‌ای مستشار باشد که بتواند کاملاً بی‌طرفانه رفتار نماید خیلی بمورد و بجاست ولی این مستشارها باید از یک دولتی مثل آمریکا خواسته شود و دولت آمریکا معرف و ضامن اعمال آنها باشد نه هر کس بدون مسئولیت و میل و اراده این و آن تحمیل شود.^۱

حزب توده ایران نیز در اوایل سال ۱۳۲۳ نظری مشابه نظر دکتر مصدق داشت چنانچه دکتر کیانوری طی کنفرانسی در کلوپ حزب توده ایران در مورد مستشاران چنین گفت:

... از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که این میسیون مالی از کلیه جهات قدرت حل مسائل مشکل اقتصادی کشور ما را ندارد، از طرفی وجود یک میسیون مالی بی‌نظر و مطلع و با اختیارات متناسب برای ما نافع خواهد بود. از مجلس و دولت خواستاریم که در این مورد هر چه زودتر به طور رسمی با دولت آمریکا وارد مذاکره شوند و ترتیب تغییر این میسیون و استخدام یک مستشار جدید را که توسط دولت آمریکا ضمانت شود فراهم آورند...^۲

اما سید ضیاء و دارو دسته‌اش که در برابر هر انتقادی از دکتر میلسپو و دستیارانش می‌گفتند که: هر گونه ضدیتی با دکتر میلسپو در حکم ضدیت با دولت آمریکاست و تهدید می‌کردند که در صورت استعفای دکتر میلسپو کمک آمریکا بابت قانون وام و اجاره به ایران قطع خواهد شد معتقد بودند که «یکی از بهترین اقدامات مجلس سیزدهم دادن اختیارات به میسیون آمریکایی بود»^۳ آنها اطمینان می‌دادند که از قانون اختیارات سوء استفاده نخواهد شد و با تمام قوا در ابقاء دکتر میلسپو می‌کوشیدند. بالاخره در اثر مبارزات دکتر مصدق، حزب توده ایران، جبهه آزادی و کلیه آزادیخواهان ایران لغو اختیارات دکتر میلسپو در مجلس مطرح گردید، ولی دکتر میلسپو با توافق ساعد نخست‌وزیر و دارو دسته سید ضیاء برای رفع مشکلات سه ماه از مجلس مهلت گرفت. بزودی معلوم گردید که این مهلت سه ماهه نیز برای انجام آخرین خوش خدمتی به امپریالیسم آمریکا و انگلستان و تحویل منابع نفتی ما در بلوچستان و سیستان به آنها بوده است (که شرح آن بعداً خواهد آمد).

سرانجام مجلس در نوزده دی‌ماه سال ۱۳۲۳ اختیارات دکتر میلسپو را لغو کرد و بدین ترتیب دکتر میلسپو و دستیارانش در حالی که اقتصاد کشور ما ورشکسته‌تر شده و خزانه مملکت آن چنان خالی شده بود که حتی دولت قادر به پرداخت حقوق بهمن‌ماه کارمندان نبود کشور را ترک نمودند. ولی چون در قانون استخدام وی قید شده بود که «اگر دولت ایران قبل از پایان مدت استخدام مشارالیه بخواهد پیمان او را فسخ نماید باید ترتیبی بدهد که رضایت خاطر او را فراهم نماید» لذا دکتر میلسپو با اخذ ماهی یکهزار و پانصد دلار تا پایان آبان‌ماه ۱۳۲۴ از خزانه تهی کشور عازم آمریکا گردید.^۴

۱. مرد امروز، شماره ۱۶ - مورخه ۲۳/۲/۲.

۲. رهبر، شماره ۲۶۴ - مورخه ۲۳/۱/۲۹.

۳. رعد امروز، شماره ۱۳۰ - مورخه ۲۳/۱/۲۲ «ایران در سر چهار راه تقدیر».

۴. داد، شماره ۳۸۲، مورخه ۲۳/۱۲/۱.

رشد و اعتلای نیروهای دموکراتیک در ایران، یورش ارتجاع جهت محو آثار دموکراسی و اعاده دیکتاتوری

حزب توده ایران طی اولین سالهای فعالیت و مبارزه ثمر بخش خود رشد یافت، پیشروترین افراد طبقات زحمتکش کشور را دور خود جمع کرد، اتحادیه‌های صنفی را سازمان داد، با انتشار روزنامه‌ها و مطبوعات در روشن کردن مردم و افشای ماهیت دستگاه حاکمه توفیق یافت و راه مبارزه را به مردم آموخت.

یکی از اقدامات درخشان حزب توده ایران، به مثابه نخستین قدم در تشکیل جبهه ملی ضد استعماری، دعوت جراید ملی و آزادیخواه و مخالف دیکتاتوری به تشکیل «جبهه آزادی» بود. جبهه آزادی که در مردادماه سال ۱۳۲۲ در تهران تشکیل گردید، در اولین قطعنامه خود علت تشکیل جبهه را بدین سان بیان می‌کند:

خطر قطعی و وحشت فنا و اضمحلالی که کشور و ملت ایران را تهدید می‌کند و بقای عوامل سیه‌روزی و دستگاه جنایاتی که بدبختی امروزی ما نتیجه آن است ایجاب می‌نماید که عناصر وطن خواه و آزادی طلب و شرافتمند برای مبارزه و انهدام این اساس مخرب و کانون فساد و خودسری، جبهه واحدی تشکیل داده و با نهایت ایمان و شرافت در این راه فداکاری نمایند و اساس ظلم و پیدادگری را براندازند. از این رو مدیران جراید امضاءکننده در اولین قدم جبهه‌ای به اسم «جبهه آزادی» تشکیل داده و در اصول ذیل موافقت می‌نمایند که با تمام قوا با یکدیگر معاضدت و همکاری نموده و برای تقویت این جبهه و نیل به آرزوی خود از هیچ گونه فداکاری مضایقه ننمایند.

ضمناً از عموم آزادیخواهان و اشخاصی که با این اصول موافقت دارند دعوت می‌شود که با تمام قوا فرداً و مشترکاً علیه اوضاع و عوامل دیکتاتوری و ارتجاع مبارزه نموده زمینه را برای نهضت حقیقی آزادیخواهی حاضر و آماده نمایند:

۱. مبارزه شدید با هر نوع انحراف از اصول قانون اساسی و حکومت ملی که از هر شخص یا هر مقامی ناشی گردد.

۲. قطع ایادی عمال استبداد و ارتجاع از دستگاه اجتماعی.

۳. مجاهده در برانداختن اصول و تشکیلات دوره دیکتاتوری و به دست آوردن مشروطیت حقیقی.

۴. مجاهده در تمرکز قوای ملی و وحدت عناصر آزادیخواه برای تقویت جبهه آزادی.

به امضای: عزت پور، آزادگان - جعفر پیشه‌وری، آژیر - حسین فاطمی، باختر - محمد طباطبایی، تجدد ایران - بازارگاد، خورشید ایران - عمیدی نوری، داد - فتاحی، دماوند - ایرج اسکندری، رهبر - احمد ملکی، ستاره - صادق سرمد، صدای ایران - شاهنده، فرمان - دکتر رادمنش، مردم - فروزش، نجات ایران - محیط طباطبایی، مجله محیط.^۱

تشکیل این جبهه عکس‌العمل منطقی و درستی بود که در برابر تلاش ارتجاع برای اعاده

دیکتاتوری و تجدید کامل زمینه غارتگری و خودسری و تکرار جنایات دوره بیست ساله نشان داده می‌شد.

ملک‌الشعراى بهار در مقام یکی از مدافعین «جبهه آزادی» به مناسبت تشکیل این جبهه، در کلوپ حزب توده ایران بیاناتی تحت عنوان «به دوستان عزیزم» ایراد نمود که انعکاس درستی از شرایط و وظایف مبارزین راه آزادی بود. وی چنین گفت:

دوستان عزیزم!... جزئیات مرامی را موقتاً کنار گذاشته با هر کسی که از حیث مظلومیت با شما همدرد است کنار بیایید... هر کس را که شعله وطنخواهی در دلش نمرده است مورد محبت و ستایش قرار داده اصل مرام خود را بر پایه مهر و مودت و اجتماع افراد همدرد و طبقات مظلوم بنا نمایید... گرگهای درنده‌ای که سالها از گوشت و چربی این مردم تغذیه کرده‌اند آرام نگرفته و به خواب نرفته‌اند. اگر این حیوانات جسور بار دیگر به جان شما افتادند بر پیر و برنا رحم نمی‌کنند و سوسیالیست را از دموکرات فرق نمی‌گذارند...^۱

در صف مقابل «جبهه آزادی» عباس مسعودی و روزنامه اطلاعات وی قرار داشت که بعد از حادثه ۱۷ آذر، در حلقه بگوشی و وابستگی وی به دربار محمدرضا شاه شکی باقی نبود و چون شاه از گفتن اینکه «قوام حالا هم به کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده و بر ضد من اقداماتی می‌نماید...»، جبهه آزادی مطبوعات را در نظر داشت و حتی برای نشان دادن عدم رضایت خود از آن جبهه، برخلاف معمول، مدیران جراید وابسته به آن را به سلام عید مبعث دعوت ننمود، مسعودی و اعوان و انصارش جبهه آزادی را به باد تهمت و افترا گرفتند تا عبودیت و بندگی خود را در نظر ارباب به ثبوت رسانند. حال آنکه تشکیل این جبهه ارتباطی به اختلاف قوام و شاه نداشت. ناسزاگویی و یاوه‌سرایی مسعودی به جایی رسید که وی با پشتگرمی دربار و دولت علناً در حضور عده‌ای از مدیران جراید تهدید کرده گفت: «من پول دارم و همه‌تان را محو می‌کنم».^۲

از طرف دیگر دولت سهیلی نیز بی‌ارائه دلایل قانونی روزنامه‌های آزادیخواه را توقیف می‌نمود و در توضیح علت توقیف به «تکدر خاطر ملوکانه» و «دستور اعلیحضرت محمدرضا شاه» متوسل می‌شد. جبهه آزادی تا مهرماه سال ۱۳۲۳ با وحدت و اتحاد نظر بیماندی علیه ارتجاع مبارزه کرد. ولی پس از طرح امتیاز نفت شمال و سیاست خاصی که حزب توده ایران در پیش گرفت، کسانی که مخالف اعطای امتیاز نفت به بیگانگان بودند از این جبهه بریدند و فقط مدیران جراید وابسته به جناح چپ در آن باقی ماندند.

از لحاظ شرایط جهانی شکست ارتش هیتلری در استالینگراد و پیشروی ارتش سرخ و تشکیل کنفرانس تهران با شرکت سران سه دولت بزرگ جهت بررسی چگونگی ادامه جنگ و انجام اقدامات لازم برای تسریع پیروزی و انتشار اعلامیه مربوط به تضمین استقلال اقتصادی و سیاسی ایران از

۱. ستاره، شماره ۱۵۹۶ - مورخه ۲۲/۵/۳۱.

۲. دماوند، شماره ۵۹، ۲۲/۵/۲۵، «مبارزه مطبوعات».

جانب سه دولت بزرگ (آذرماه ۱۳۲۲)، توازن قدرت را در داخل کشور به نفع نیروهای مترقی تغییر داد. ارتجاع داخلی و دولت انگلستان که از پیشرفت نیروهای ملی و دموکراتیک در کشور و بیداری مردم و ضعف و تزلزل دستگاه دولتی دچار وحشت و هراس شده بودند، نقشه جدیدی برای اسارت مردم کشور ما کشیدند و سیاستمدار ورشکسته‌ای نظیر سید ضیاءالدین طباطبایی را مأمور اجرای این نقشه نمودند. ابتدا مظفر فیروز فرزند نصرت‌الدوله فیروز (کاندیدای وزارت خارجه انگلستان برای انجام کودتای ۱۲۹۹) به نمایندگی از طرف «بعضی جراید» به فلسطین سفر کرد و در ده کیلومتری شهر غزه با وی مصاحبه‌ای نموده متن آن را برای ملت ایران به «ارمغان» آورد.^۱

سپس خود سید ضیاء توسط مستر ترات کاردار سفارت کبرای انگلیس در تهران به ایران آورده شد. بلافاصله عوامل ارتجاع و قره‌نوکران استعمار به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند و کلماتی نظیر منجی و پیشوا نثار قدومش کردند. آنها کسی را پیشواز نمودند که پس از بیست سال ترک وطن هوای ایران بر سرش زده و از فلسطین «هجرت» اختیار کرده بود تا نیروهای متلاشی شده و دستگاه از هم گسیخته ارتجاع را سر و سامان بخشد.

خبرگزاری رویتزر ضمن اعلام خبر ورود سید ضیاء به ایران چنین گفت:

... مدتی است که پیشنهادهایی به وی شده که به ایران باز گردد و مقام نخست‌وزیری را اشغال کند. تمام روزنامه‌ها خبر بازگشت او را به خط درشت نگاشته و به تمجید و تحسین وی پرداخته‌اند و برخی نیز نوشته‌اند که آقای سید ضیاءالدین طباطبایی همواره بین هم‌میهنان خویش دموکرات تمام عیار بوده و علاقه تام و تمامی نسبت به متفقین دارند.^۲

سید ضیاء که مدتها از اوضاع و احوال کشور به دور بود، در بازگشت به ایران، فعالیت خود را با دفاع از کلاه پوست و حمله به «سرپوش لگنی»^۳ (شاپو) شروع کرد و خواستار بازگشت روبند و چادر و عبا و ردا به نام عنعنات ملی شد. وی به یاری همکاران و همدستان خود و به پشتیبانی صریح و آشکار دولت انگلستان حزب «اراده ملی» را تشکیل داد و برای فریب افکار عمومی در لباس وطن پرستی و دفاع از مشروطیت وارد میدان مبارزه شد.

وی که عامل کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاشاه بود، خود را قربانی دستگاه جور و ستم رضاخانی نامید و آن دستگاه را مورد طعن و لعن قرار داد. وی از رضاخان به عنوان «دشمن اسلام»^۴ نام برد و ذیل کلیشه عکسش نوشت: «رضاخان آمر توپ‌بندی حرم مطهر حضرت رضا و سبب قتل عام مسلمانان در خانه خدا (مسجد گوهرشاد) و مرقد فرزند پیغمبر اکرم، این قیافه خون آشام هنوز

۱. اقدام، شماره ۱۶۶ - مورخه ۲۱/۱۱/۸.

۲. ستاره، شماره ۱۶۲۳، مورخه ۲۲/۷/۱۱.

۳. جزوه «شعائر ملی» نوشته سید ضیاء، چاپ تهران، ۲۲/۷/۲۱.

۴. رعد امروز، شماره ۱۲۵ - مورخه ۲۳/۱/۱۶.

به خون ایرانیان تشنه است.^۱

سید ضیاء در دفاع از سیاست دولت شوروی و تظاهر به دوستی با آن دولت، ضمن مصاحبه مشهور خود که پیش از آمدن به ایران با مظفر فیروز به عمل آورد چنین گفت:

... لنین و رؤسای انقلاب شوروی زیانشان، مسلکشان، اخلاقشان ایرانی نبود ولی آنچه به ایران دادند آنچه برای ایران کردند، در تاریخ هیچ شاه ایران، هیچ پیشوای ایران، هیچ وزیر ایران، هیچ نماینده مجلس و هیچ نویسنده ایران برای ایران نکرد.^۲

و چون به ایران رسید، با سوء استفاده از زیاده روی مطبوعات حزب توده ایران در تحسین و تکریم ارتش، ادبیات، رژیم و رهبران شوروی، آن حزب را به بیگانه پرستی متهم نمود. وی با تظاهر به مشروطه خواهی به محمد رضا شاه هشدار داد که از حدود وظایف خود خارج نشود و در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره سیاست» نوشت:

... ما از اعلیحضرت شاه انتظار داریم به وزیر دربار خود امر اکید صادر فرمایند که از حدود وظایف خود خارج نشده و در اموری که مربوط به اقتدارات و اختیارات حکومت ملی می‌باشد مداخله ننمایند.^۳

زیرا «پادشاه مشروطه سلطنت می‌کنند نه حکومت.»^۴

سید ضیاء الدین به نام دفاع از دین اسلام به تحمیق مردم کوشید و در این راه از عالم‌نمایان مزدور استعمار بهره گرفت و حزب توده ایران را به بی‌دینی متهم ساخت. در جواب همین اتهام حزب توده ایران خطاب به مظفر فیروز مدیر روزنامه رعد امروز و دست راست سید ضیاء نوشت:

«... دعوی دین‌داری کسانی مانند مظفر فیروز، عرض دین و ناموس مذهب را می‌برد. موجب خوشبختی است. زیرا کافی است که کسی آقای فیروز را بشناسد و بفرور به حقیقت اوضاع واقف شود. ما نمی‌خواهیم در روزنامه خود به ذکر بعضی مطالب که در عین درست بودن نوشتنش دور از شرایط خویشنداری است بپردازیم و همین قدر سر بسته به آقای مظفر فیروز تذکر می‌دهیم که شما لازم نیست دم از اسلامیت بزنید و ما را متهم به کفر و الحاد بکنید. شما کمی عفاف را در مورد خود مراعات کنید مسلمانی و پارسایی پیشکش شما.»^۵

و این تنها سید ضیاء نبود که برای استتار نیات پلید خود لباس زهد و تقوا به تن کرده بود، محمدرضا شاه نیز وجود خود را افتخار عالم اسلام می‌دانست و حیات بشری را بی‌وجود پادشاه ناممکن می‌شمرد. چنانچه در کتابچه وعظ و خطابه دینی مخصوص ارتش شاهنشاهی که در سال

۱. رعد امروز، شماره ۱۲۴ - مورخه ۲۳/۱/۱۵.

۲. اقدام، شماره ۱۶۶ - مورخه ۲۱/۱۱/۸.

۳. رعد امروز، شماره ۱۷۴ - مورخه ۲۳/۳/۱۱.

۴. همان روزنامه، شماره ۱۱۹ - مورخه ۲۳/۱/۸.

۵. رهبر، شماره ۲۵۷ - مورخه ۲۳/۱/۲۰.

۱۳۲۳ به چاپ رسیده چنین می‌خوانیم: «لولا السلطان لا کل الناس بعضهم بعضاً» یعنی اگر پادشاه نباشد مردم همدیگر را می‌خورند!^۱ بدین ترتیب سید ضیاءالدین با استفاده از طرق و فنونی که فوقاً ذکر گردید صفوف دشمنان ملت را سر و سامان داد و برای یورش به سازمانهای دموکراتیک و مردم آزادمنش آماده گردید.

انتخابات دوره چهاردهم

با صدور فرمان انتخابات دوره چهاردهم در آخر خردادماه سال ۱۳۲۲ نیروها و جناحهای مختلف به زورآزمایی پرداختند. سهیلی نخست‌وزیر قبل از صدور فرمان انتخابات طی مصاحبه‌ای اعلام داشت که «من به این نتیجه رسیده‌ام که باید انتخابات کاملاً آزاد باشد تا ملت به حق مسلم و قانونی خود برسد و مردم از حق خود استفاده کنند... البته حکومت نظامی ملغی خواهد شد و از آزادی مجامع نیز جلوگیری نمی‌شود».^۲

ولی با وجود شروع انتخابات حکومت نظامی هنوز بر سر کار بود لذا «هیئت نظار تهران به ریاست سید محمد صادق طباطبایی به اتفاق آراء تصمیم گرفت مادام که حکومت نظامی برقرار است از شروع به مقدمات انتخابات خودداری نماید»^۳ و الغای حکومت نظامی را از دولت خواستار شود. نظر مردم و مطبوعات بر این بود که «اصل در انتخابات، آزادی رأی و عقیده و فکر و اختیار مطلق رأی دهندگان و بالاخره مبارزه آزادانه سیاسی احزاب و فرقه‌های سیاسی برای پیشرفت کاندیداهای خودشان است و هرگونه وسایل و عوامل که این اصل را خدشه‌دار کند مانع آزادی انتخابات و استفاده مردم از حقوق طبیعی و اجتماع خودشان می‌باشد. ولی اصل و قانون در حکومت نظامی، همان جلوگیری از آزادی عقاید و افکار و آراء و مبارزه با هرگونه تظاهرات سیاسی و مبارزات حزبی و خلاصه وجود آن دال بر موقوف ماندن آزادی و جلوگیری از مردم در استفاده از حقوق طبیعی و اجتماعی خودشان می‌باشد».^۴

علی‌هذا تدین وزیر کشور دولت سهیلی کتباً نظر دولت را در این مورد چنین اعلام داشت:

نظر دولت این است که در هیچ جای قانون انتخابات و یا قانون حکومت نظامی دیده نشده است که جریان انتخابات با اجرای حکومت نظامی مانع‌الجمع و شروع به انتخابات مستلزم الغای حکومت نظامی باشد.^۵

دربار و دولت در عین تظاهر به بی‌نظری و عدم دخالت در انتخابات^۶ با تمام قوا می‌کوشیدند که

۱. رهبر، شماره ۴۹۹ - مورخه ۲۳/۱۲/۸.

۲. اطلاعات، شماره ۵۱۸۵، مورخه ۲۲/۳/۱۱.

۳. ستاره، شماره ۱۶۱۰، مورخه ۲۲/۶/۱۶، «سرمقاله».

۴. همان روزنامه، شماره ۱۶۴۳، مورخه ۲۲/۸/۴، «اعلامیه نخست‌وزیر».

۳. رزم، شماره ۲۶ - مورخه ۲۲/۵/۳۱.

۵. همان روزنامه، مورخه ۲۲/۶/۱۶.

از نفوذ نمایندگان واقعی ملت به مجلس شورا، این سنگر آزادی و مشروطیت جلوگیری نمایند. دخالت آشکار و بیش‌رمانه دولت و دربار در امر انتخابات به قدری بود که برای کسی جای شبهه باقی نمی ماند، علی‌هذا به چند مورد از آن که در پرونده اعلام جرم به سهیلی نخست‌وزیر و تدین وزیر کشور ضبط و به تأیید کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی رسیده است اشاره می‌کنیم:

میکده فرماندار شهرضا در کمیسیون دادگستری پیش چشم پانزده نفر وکیل اقرار نمود که: قبل از حرکت به شهرضا آقای سهیلی مرا احضار و به اتفاق آقای شیروانی خدمت ایشان رسیده فرمودند چون از قرار معلوم آقای شیروانی در محل محبوبیت دارند ولی قشقایها با ایشان مخالفت می‌کنند شما سعی کنید از نفوذ آنها تا حدی که مقدور است جلوگیری و جدیت کنید ایشان وکیل شوند مخصوصاً فرمودند از صندوق باید اسم شیروانی بیرون درآید...^۱

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر:

«شیروانی به واسطه مخالفت خسرو قشقایی و صارم‌الدوله در اقلیت است و دکتر کیان به همین جهت زمینه مناسب دارد. چنانچه بنده بی طرف بمانم موفقیت با کیان خواهد بود و اگر شخص ثالثی انتخاب شود بهتر است.»

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا:

«نظر همان است که حضوراً مذاکره شد. اهتمام نمایید همان طور عمل شود. ممکن است انتخاب چند روز به تعویق افتد.»

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر:

«تشکیل انجمن به تعویق افتاد ولی صارم‌الدوله و قشقایی شیروانی را در اقلیت گذاشته و چون لنجان از حیث سیاست محلی تحت نظر صارم‌الدوله است اگر نتیجه خلاف انتظاری پیشامد نماید فدوی را مقصر ندانید.»

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا: «شما منتظر خدمت می‌شوید.»^۲

یک مورد دیگر: تلگراف رمز آقای سهیلی نخست‌وزیر به فرماندار ماکو: «فرماندار ماکو - رونوشت شهربانی - وکیل دوم ماکو تیموری است با شهربانی در انتخاب او تشریک مساعی کنید.»^۳ ادعای نامه دادستان دیوان عالی در مورد سید محمد تدین وزیر کشور دولت سهیلی حاکی است که در انتخابات بندرعباس قبلاً وسیله تلگراف رمز زمینه انتخاباتی کاندیداها را سؤال می‌کند. فرماندار بندرعباس طی تلگرافی به شماره ۳۰۳۸ جواب می‌دهد: «کاندیداهای انتخابات به ترتیب مصباح‌زاده، مشیردوانی و گله‌داری است.» تدین به شماره ۱۲۳۴ مورخه ۲۲/۹/۱۳ دستور می‌دهد: «عمل شما باید غیر محسوس و بکلی محرمانه باشد.» در بازپرسیهای بعدی که از متهم (تدین) به

۱. داد، شماره ۲۰۵-۲۳/۴/۱۹.

۲. از گزارش کمیسیون دادگستری مجلس ۲۳/۴/۹، کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۳۴۵.

۳. داد، شماره ۱۷۸-۲۳/۳/۱۷.

عمل آمده وی اظهار می‌دارد:

برای انتخاب شدن دکتر مصباح‌زاده از یک مراکز اقتداری (دربار) فشارهایی به بنده وارد شد که من مجبور شدم چنین دستورهایی بدهم.^۱

به همان ترتیبی که در بالا مشاهده گردید و با دخالت مستقیم مأمورین انگلیسی سیدضیاءالدین طباطبایی نیز از صندوق سر در آورد. حال آنکه موسوی‌زاده قاضی دادگستری که در میان مردم یزد زمینه انتخاباتی داشت توسط نیروهای انگلیسی توقیف شده به زندان افتاد تا سیدضیاء راحت‌تر بتواند خود را به مردم شهر تحمیل نماید.^۲

در انتخابات دوره چهاردهم مردم تهران توانستند چند نفر از نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستند از آن جمله دکتر محمد مصدق نماینده اول تهران شد. هشت نفر از کاندیداهای حزب توده ایران نیز از استانهای شمالی به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.^۳

ذکر این مطلب ضروری است که با وجود نظر مساعد دولت شوروی در انتخاب کاندیداهای حزب توده، هیچ یک از آنان با استفاده از صندوق سازی و یا در اثر اعمال فشار نیروهای شوروی و یا دخالت مأمورین دولت انتخاب نشدند بلکه در اثر وجود آزادی فعالیت و مبارزه انتخاباتی و با استفاده از نفوذ معنوی دولت شوروی و عدم امکان دولت سهیلی در جلوگیری از انتخاب آنها، کاندیداهای مزبور به مجلس شورا راه یافتند.

دولت در نظر داشت که مجلس شورای ملی را قبل از پایان انتخابات تهران افتتاح نماید تا با مخالفت و دردسر نسبت به اعتبارنامه نمایندگان تحمیلی مواجه نشود ولی این امر ممکن نشد و دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۲/۱۲/۶ با سیمای جدیدی افتتاح گردید.

از شهر تبریز سید جعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آژیر کاندیدای حزب توده ایران با به‌دست آوردن نزدیک به شانزده هزار رأی به نمایندگی انتخاب شد. بدیهی است پیشه‌وری نیز در انتخابات از نفوذ معنوی دولت شوروی بهره‌مند شد، ولی آنچه به حق باید اذعان کرد این است که آراء داده شده به وی واقعاً از طرف مردم شهر تبریز و مخصوصاً از طرف کارگران و زحمتکشان این شهر به صندوقها ریخته شد و در انتخاب وی هیچ نوعی تقلبی به‌عمل نیامد.

هنگام طرح اعتبارنامه سیدضیاء در مجلس شورای ملی، فراکسیون توده و دکتر محمد مصدق به عنوان مخالف اسم نویسی کردند. ولی بنا به تقاضای دکتر مصدق که گفت «... این طور شهرت داده

۱. کتاب موازنه منفی، جلد اول، صفحات ۳۷۶-۳۷۷، ادعاینامه دادستان دیوان عالی کشور.

۲. کیهان، شماره ۵۵۵-۱۰/۹-۲۳.

۳. «... دولت بر خلاف قانون اساسی ارائه کارت جیره‌بندی را برای رأی دادن شرط قرار داد و چون کارگران و دهقانان حزب توده به مناسبت فقر فوق‌العاده برای غذا و دواي خود و فرزندانشان کارت جیره‌بندی خود را قبلاً به محتکرین در بازار سیاه فروخته بودند به این ترتیب از رأی دادن محروم شدند.» از مصاحبه دکتر کشاورز و دکتر رادمنش با خبرنگاران خارجی به نقل از ایران ما، شماره ۴۵۹-۱۸/۹-۲۴.

بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده با آقای سید ضیاءالدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم. مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند و اگر پس نگیرند من در اینجا هیچ صحبت نخواهم کرد...^۱ نمایندگان توده مخالفت خود را پس گرفتند تا دکتر مصدق نطق تاریخی خود را ایراد نماید. طی این نطق دکتر مصدق، سید ضیاءالدین طباطبایی را به عنوان مزدور سرشناس استعمار انگلیس و عامل کودتای ۱۲۹۹ معرفی کرد و در عین حال ماهیت کودتا و کارگردانان پشت پرده آن کودتا را نیز شناساند و پرده از اسرار حکومت سیاه رضاشاه برداشت. در جریان این مبارزه حزب توده ایران دکتر مصدق را به عنوان یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر اراده ایران^۲ ستود و در حق وی چنین نوشت:

همین که نوبت به اعتبار نامه دشمن بزرگ مشروطیت ایران رسید ناگهان این وضع عادی برهم خورد و صدای دست زدن یکی از بزرگترین عناصر ملی ایران آقای دکتر مصدق وکیل اول تهران به مثابه یک ضربت قاطع بر پیکر ارتجاع خفه کننده استقلال و آزادی ملت ایران تلقی شد. دکتر مصدق یکی از رجال سیاسی وطن پرست و ملی ایران است که در آغاز تغییر سلطنت و ایجاد رژیم منحوس بیست ساله دلیرانه مخالفت کرد و از حبس و تبعید نهراسید...^۳

و در جای دیگر نوشت:

... چه چیز دکتر مصدق را دکتر مصدق کرده و او را مورد احترام مردم قرار داده، همین حق‌بینی، همین حمایت دلاورانه از حق، همین مبارزه آشکار بر علیه ارتجاع و دسایس ارتجاعی...^۴

سید ضیاء با پاسخهای سفسطه‌آمیز خود نتوانست جواب قانع کننده‌ای به نطق مستدل دکتر مصدق بدهد و کار به جایی رسید که سید گفت اگر «اظهارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی‌گویم... هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح بدهم...»^۵ علی‌هذا دوره چهاردهم مجلس شورای ملی که اکثریت نمایندگان آن را، بله قربان گویان دوره رضاشاه تشکیل می‌داد سید ضیاء را به نمایندگی پذیرفت.

ولی به محض اینکه اعتبار نامه‌های حاج رحیم خویی و سید جعفر پیشه‌وری نمایندگان اول و دوم تبریز در مجلس مطرح شد، اکثریت معلوم الحال نمایندگان حتی بی آنکه دلیل مخالفت خود را اعلام دارند و به متهمین مجال دفاع بدهند با صف آرای و زد و بندهای پشت پرده آن اعتبارنامه‌ها را رد کردند. شریعت زاده سردسته مخالفین گفت: «من هیچ دلیلی از لحاظ صلاحیت شخصی بر علیه

۱ و ۲. رهبر، شماره ۲۴۱ به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۷.

۳. همان جا، شماره ۲۳۹ - ۲۲/۱۲/۱۵ «جلسه دیروز مجلس».

۴. همان جا، شماره ۲۴۰ به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۶ سرمقاله.

۵. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحات ۵۰ تا ۷۵.

نمایندگان تبریز ندارم و تنها دلیل من اعتراضاتی است که بر طرز انتخابات تبریز دارم.» ولی حقیقت جز این بود زیرا اگر اعتراضاتی به طرز انتخابات تبریز داشتند می‌بایست اعتبارنامه همه نمایندگان تبریز رد شود. ولی آنها فقط اعتبار نامه دو نفر فوق‌الذکر را رد کردند و با تصویب اعتبارنامه بقیه نمایندگان به درستی جریان انتخابات تبریز صحه گذاشتند. روزنامه داد در این باره چنین نوشت:

... بدون اینکه در صلاحیت پیشه‌وری بحثی به عمل آید و معلوم شود این شخص که در دوره حکومت سراسر ظلم و تعدی رضاشاه بیش از ده سال در زندان بسر برده و حتی به او هم نگفتند برای چه در حبس هستی! این کسی که حتی پرونده‌ای هم نداشت که حکم محکومیتی برایش صادر نمایند، این کسی که فعلاً نیز از مال دنیا دستش تهی است و فقط متکی به سوابق آزادیخواهی خودش می‌باشد چه اشکالی در جریان کارش هست که نسبت به اعتبارنامه او مخالفت می‌شود، اگر نسبت به جریان انتخابات تبریز اشکالی بود چرا اعتبار نامه‌های آقایان ثقة‌الاسلامی و رفیعی و اسکندری تصویب گردید. اگر شخصیت پیشه‌وری مورد اعتراض بود کدام یک از مخالفین در جلسه علنی در این خصوص مختصر اظهاری نمودند که ذهن سایرین روشن شده باشد...^۱

توطئه به قدری عمیق بود که حتی اکثریت نمایندگان اعتراض دکتر مصدق را مبنی بر اینکه طبق اصل هفتم قانون اساسی «اکثریت در رأی وقتی حاصل می‌شود که نسبت به مطلب مورد بحث نصف به علاوه یک از حاضرین رأی بدهند و از یکصد نفر نمایندگان حاضر ۵۰ نفر رأی مخالف داده‌اند لذا اعتبارنامه‌ها قانوناً بلامتکلیف است و می‌بایست مجدداً به رأی گذاشته شود» به لحاظ بعضی ملاحظات سیاسی مورد توجه قرار ندادند.

منظور اصلی و لب مطلب از «ملاحظات سیاسی» رد اعتبارنامه پیشه‌وری بود و حاج رحیم خویی نیز قربانی وی گردید.

یکی از نکات جالب این جریان - آن چنان که در مطبوعات انتشار یافت - اینکه دو نفر از فراکسیون توده، ایرج اسکندری و رحمانقلی خلعتبری نیز بنا به ملاحظات شخصی از دادن رأی به اعتبارنامه پیشه‌وری خودداری نمودند.^۲

تشکیل اولین کنگره حزب توده ایران

حزب توده ایران با تشکیل اولین کنگره حزبی در روز دهم مردادماه سال ۱۳۲۳ سازمانهای حزبی را استحکام بیشتری بخشید و با روشن ساختن خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی خود به وحدت فکری و سازمانی حزب کمک شایسته‌ای نمود. اینک به بررسی خطوط اصلی نظرات حزب

۱. داد، شماره ۲۰۹ به تاریخ ۲۳/۴/۲۳.

۲. به علت رأی‌گیری مخفی با مهره سیاه و سفید اعلام نظر قطعی در این مورد مقدور نیست، لذا فقط نظر مطبوعات را نقل کردیم. ضمناً رحمانقلی خلعتبری به علت دایر کردن مجلس ترحیم رضاشاه پهلوی در شهنشوار بعداً از حزب اخراج گردید.

توده ایران که در اولین کنگره حزبی اعلام گردید می‌پردازیم.
حزب توده در اولین کنگره موضع اجتماعی خود را روشن ساخت و ایرج اسکندری در نطق خود چنین گفت:

حزب توده ایران چه نوع حزبی است؟ چه طبقاتی تشکیل دهنده حزب توده هستند؟ آیا اتحاد این طبقات صحیح است؟ منظور مشترک آنها چیست؟

حزب توده ایران حزبی است ملی به این معنی که جنبه بین‌المللی ندارد و ثانیاً هدف اصلی خود را استقرار حکومت ملی واقعی یعنی حکومت متکی به نیروی طبقات ستمدیده، که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند، قرار داده و ثالثاً با استعمار که نتیجه توسعه امپریالیسم و سرمایه‌داری خارجی است مبارزه می‌کند.^۱

و راه وصول به این هدف در مقدمه مرامنامه مصوب اولین کنگره چنین آمده است:

حزب توده ایران به وسیله تنویر افکار و توسعه تشکیلات حزبی و مبارزات پارلمانی، نیات و نقشه‌های اصلاح‌طلبانه و آزادیخواهانه خویش را عملی خواهد کرد.^۲

آرداشس آوانسیان روش حزب را نسبت به جامعه سرمایه‌داری چنین توضیح داد:

... آیا حزب ما بر علیه سرمایه‌داری است؟ - نخیر پروگرام ما مطابق اصول مشروطیت است. در غیر این صورت آنچه گفته می‌شود بی‌مورد است.^۳

قطعه‌نامه نخستین کنگره حزب توده ایران نظر حزب توده را درباره سیاست داخلی روشن ساخت و در مورد اینکه آیا حزب می‌تواند در دولت شرکت نماید و یا نه چنین ارائه طریق نمود:

ماده ۷. دولتهایی که از شهریور تا امروز سرکار آمده‌اند از طرف توده مردم پشتیبانی نمی‌شدند و به اقلیت فاسد و جابر تکیه داشتند و اصول مشروطیت را مراعات نمی‌نمودند و در اغلب موارد قانون اساسی را پامال سیاستهای آزادیکش و نیات خصوصی خود می‌کردند. لذا حزب توده ایران از شرکت در این قبیل دولت‌ها مانند سابق جداً خودداری خواهد ورزید. مگر زمانی که واقعاً یک دولت ملی و دموکراسی برقرار گردد.^۴

در موضوع شرکت در دولت آرداشس آوانسیان نظر خود را با کلمات ذیل بیان کرد:

... بحث در اطراف اینکه آیا حزب توده می‌تواند داخل دولت شود زیاد بوده و حتی در کمیته مرکزی سابق هم خیلی صحبت شده و باز هم باید در اطراف آن صحبت کرد.
اصولاً به عقیده من اگر در مجلس، نمایندگان صالح راه یابند و دارای اکثریت باشند و یا دولت

۱. رهبر، شماره ۳۷۵، مورخه ۲۳/۶/۱۲ از نطق ایرج اسکندری در کنگره.

۲. همان جا، شماره ۶۸۰، مورخه ۲۵/۱/۹ مجلس مؤسسان.

۳. همان جا، شماره ۳۷۲، مورخه ۲۳/۶/۸ از نطق آرداشس آوانسیان.

۴. همان جا، شماره ۳۶۱، مورخه ۲۲/۵/۲۴.

صالحی یعنی ملی واقعی روی کار آید می‌توان در دولت شرکت کرد (حتماً هم باید سعی کرد بیشتر در دستگاه دولتی رسوخ یافت) ولی اگر برعکس اکثریت با نمایندگان صالح نباشد و نمایندگان ما در اقلیت باشند نتیجه ندارد. بعضی اشخاص ممکن است بخواهند در غیر این صورت وارد دولت شوند و این افکار در حزب بوده و با آنها مبارزه باید بشود...^۱

در این مورد نظر احسان طبری بدین قرار بود:

... شرکت ما در دستگاهی که تمام آن اسقاط و پوسیده است رسوایی بار خواهد آورد. لذا ما باید از شرکت در کابینه‌ها تا زمانی که مجلس و دولت واقعاً ملی و آزادیخواهی سرکار نیامده است خودداری ورزیم...^۲

چون قبل از تشکیل کنگره موضوع اعطای امتیاز نفت به شرکتهای آمریکایی و انگلیسی مطرح بود لذا کنگره نظر خود را در این مورد چنین اعلام داشت:

... حزب توده ایران باید دقیقاً متوجه باشد و با کلیه امتیازات اقتصادی که موجب تزلزل یا تضعیف استقلال و بندگی اقتصادی ملت ایران گردد جداً و شدیداً مخالفت ورزد.^۳

خط‌مشی سیاست خارجی حزب چنین تعیین گردید:

... در مسائل سیاست خارجی نکته مهمی که باید به ثبوت برسانیم آن است که حزب توده ایران جز به منفعت ملت ایران به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد. آن کسانی که به ما نسبت سیاست یکطرفه می‌دهند فقط یک توهین بی‌شرمانه‌ای به ما وارد می‌کنند. درست است که ما به هر دولت خارجی که نسبت به استقلال و آزادی ما خوش‌بین باشد، خوش‌بین هستیم ولی در عین حال حاضر نیستیم منافع ملت خود را پامال منافع ملل دیگر بکنیم...^۴

کنگره اول حزب پنج اصل اساسی مرامنامه حزب توده ایران را به شرح ذیل اعلام داشت:

اصل اول - حزب توده ایران، حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه است.

اصل دوم - حزب توده ایران طرفدار استقلال و تمامیت ایران است و بر علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به آن مبارزه می‌کند.

نظر حزب درباره استقلال در کتاب «حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟» چنین آمده است:

استقلال یعنی هیچ اراده خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خودش را به هر طریقی که صلاح می‌داند اداره کند. در این صورت می‌گویند ملت ایران ملت مستقلی است. بدیهی

۱. رهبر، شماره ۳۷۲، مورخه ۲۳/۶/۸.

۲. همان جا، شماره ۳۷۷، مورخه ۲۳/۶/۱۴ از نطق احسان طبری در نخستین کنگره.

۳. همان جا، شماره ۳۶۱ - مورخه ۲۲/۵/۲۴.

۴. همان جا، شماره ۳۷۷ مورخه ۲۳/۶/۱۴ از نطق احسان طبری.

است که هیچ کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی‌تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولتهایی که به این بهانه در کار دولت و ملت‌های دیگر مداخله می‌کنند فقط به این قصد هستند که به زیان آن ملت و به سود خویش استفاده نمایند.^۱

اصل سوم - حزب توده ایران طرفدار همکاری دوستانه با کلیه کشورهای آزادیخواه بر اساس تساوی حقوق ملل و حفظ صلح جهان است.

اصل چهارم - حزب توده ایران طرفدار استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی است.
اصل پنجم - حزب توده ایران با آثار اقتصادی رژیم‌های کهنه اجتماعی مانند اقتصاد شبانی و فئودالیسم مبارزه می‌کند و طرفدار یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز مبنی بر حفظ منافع اکثریت مردم ایران است.

حزب توده ایران ضمن اینکه در توسعه و تحکیم سازمان‌های حزبی و صنفی و اتحاد و تشکل طبقات زحمتکش و مدافعین آزادی و دموکراسی کامیابی‌های چشمگیری به دست آورد ولی در عین حال از اشتباهات سیاسی و حتی در مواردی از چپ‌روی و فرصت‌طلبی نیز به دور نماند.

حزب توده ایران مرحله خاص تکامل اجتماعی ایران را که ماهیتاً انقلابی بورژوا - دموکراتیک بود نشناخت و نه تنها برنامه قاطعی برای محور آثار فئودالیسم مطرح نداشت، بلکه ادامه حیات رژیم ارباب - رعیتی را به صورتی دیگر صحنه گذاشته و اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت را خواستار شد.

مقایسه بین برنامه دهقانی حزب توده ایران در سال ۱۳۲۳ با برنامه حداقل حزب عدالت که در سال ۱۳۰۰ تصویب شده مطلب را واضحتر می‌سازد:

برنامه حزب توده ایران - «۳. دهقان: اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی وضع دهقانان به شرح ذیل:

۱. واگذاری بلاعوض خالصجات و املاک قابل کشت دولتی به دهقانان بی‌ملک.
۲. خرید املاک بزرگ به وسیله دولت و واگذاری آن به زارعین به اقساط.
۳. کمک‌های مالی به دهقانان بی‌چیز به وسیله بانک کشاورزی برای توسعه زراعت و بهبود زندگی آنان.
۴. اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط به آن از قبیل تقسیم بر طبق عوامل پنجگانه و امتیازات اربابی.»

برنامه حداقل حزب عدالت در مورد دهقانان:

۱. ملی کردن املاک مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره زمینهای ملی از این املاک.
۲. واگذاری املاکی که بیش از حد نصاب معینی است به مالکیت کامل دهقانان نیازمند.
۳. به دهقانانی که در نتیجه عدم کفایت املاک خصوصی زمین فرسیده باشد باید از زمینهای متعلق به دولت قطعه زمین لازم داده شود.^۲

۱. کتاب حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ نوشته احمد قاسمی، صفحه ۹، چاپ دوم.

۲. کتاب حیدرخان عمراوغلی، صفحه ۲۸۴ - اسماعیل رائین.

درست است که کمیته مرکزی حزب توده ایران جنب خود شورایی به نام شورای دهقانی داشت ولی معمولاً ضعیفترین و کم‌کارترین کادرها و افراد در آن گمارده می‌شدند و در حقیقت این شورا حکم چرخ پنجم را داشت.

حزب توده ایران خواستار الغاء اصل مالکیت فئودالی نبود و آنچه به عنوان مسئله دهقانی مطرح می‌ساخت کاستن از قدرت ارباب، افزودن به سهم دهقان از محصول زمین و اصلاح نحوه استفاده از زمین با تشویق دهقانان و علاقه‌مند ساختن آنان وسیله کمکهای مالی و اصلاح امور آبیاری و وارد کردن ماشین آلات زراعتی به روستا بود و لاغیر. لذا آنچه حزب توده ایران در روستاهای ایران می‌خواست رفورم بود نه تغییر اساسی و انقلابی و به همین لحاظ از سازمان دادن و تجهیز دهقانان به مثابه نیروی اصلی انقلاب در محو آثار فئودالیسم و مبارزه با امپریالیسم غافل ماند.

حزب توده ایران فعالیت اساسی خود را در شهرها متمرکز ساخت و در جریان مبارزه در این مرحله از انقلاب برای بهبود زندگی و رفاه طبقه کارگر دچار چپ‌روی گردید و به این اصل توجه ننمود که «... شدت انقلاب نباید علیه سرمایه‌داری و به‌طور کلی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری متوجه باشد، بلکه باید علیه امپریالیسم و انحصارهای فئودالی متوجه گردد»^۱

حزب توده ایران از «... در هم شکستن یوغ اتحادیه ستمگر فئودال و سرمایه‌دار...»^۲ سخن به میان آورد و از شناخت بورژوازی ملی به عنوان نیرویی انقلابی و ضد استعماری در این مرحله تکاملی عاجز ماند.

این عدم شناخت بورژوازی ملی هنگام طرح واگذاری امتیاز نفت شمال به خارجی‌ان و یا استخراج آن به وسیله شرکت ایرانی یک بار دیگر تظاهر نمود. چنانچه در فصول بعد گفته خواهد شد، دکتر مصدق با اعطای امتیاز نفت به بیگانگان مخالفت ورزید و تشکیل شرکت سهامی مختلط ایرانی را برای استخراج نفت شمال پیشنهاد نمود. رهبر ارگان مرکزی حزب توده ایران در رد این پیشنهاد چنین نوشت:

... در قسمت «شرکت سهامی مختلط ایرانی که سهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند» ملت ایرانی که سهام را قبول خواهد نمود می‌شناسیم کیست. همانها هستند که خون کارگران اصفهان و خراسان و به‌طور کلی طبقه سوم ایران را توی شیشه کرده و در آینده با همان سرمایه‌های حلال خون کارگران دیگری را خواهند مکید...^۳

و این توصیفی بود از بورژوازی ملی که احتمال داشت به کمک مردم و سرمایه‌های داخلی نفت شمال را استخراج نماید.

۱. مائوتسه تونگ، «ماهیت انقلاب چین»، صفحه ۳۲، چاپ ۱۳۳۰ تهران - دموکراسی نوین.
 ۲. رهبر، شماره ۳۷۹ - مورخه ۲۳/۶/۱۶ از مقدمه «مرامنامه و برنامه مصوب اولین کنگره حزب»
 ۳. همان جا، شماره ۴۲۰ «پس و پیش کردن عقربه‌های ساعت در سیر تحولات تاریخی تغییراتی ایجاد نمی‌نماید» نوشته خلیل ملکی.

حزب توده ایران خود به عدم شناخت بورژوازی ملی در جریان مبارزه اعتراف دارد. ولی متأسفانه توجیه اشتباه و تلاش برای گریز از قبول آن همیشه عمق اشتباه را بیشتر می‌کند. در مقاله‌ای که تحت عنوان «حزب توده ایران در مبارزه برای تشکیل جبهه واحد ملی و دموکراتیک» به قلم عبدالصمد کامبخش نوشته شده، علت عدم شناخت بورژوازی ملی چنین توجیه می‌شود:

... ممکن است گفته شود یکی از شعارهای اساسی حزب «کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران متحد شوید» ناقص بود و کاملاً جمع‌کننده نبود، بورژوازی ملی در آن فراموش شده بود. ایرادی است بجا، از نظر ذهنی حزب توده توجه لازم را به این موضوع نکرده بود. ولی این عدم توجه دلیل عینی نیز دارد که از نظر تحلیل وضع آن زمان مهم است:

پس از شروع جنگ و بخصوص پس از ورود متفقین رابطه بازرگانی ایران با دنیای خارج تقریباً قطع شد. اجناس داخلی رونقی خاص گرفت. بهای این اجناس چندین برابر ترقی کرد. سرمایه‌داران ملی و حتی قسمتی از پیشه‌وران و بورژوازی کوچک شهری از عرصه رقابت اجناس خارجی برکنار ماندند. سودهای کلانی عاید سرمایه‌داران ملی می‌شد. مزد کارگران کارخانه‌های ملی از زمان گذشته در سطح نازلی باقی مانده بود. تضاد میان کار و سرمایه در وهله اول به شکل حادی خود را نشان داد. کارگران یک سلسله مبارزات برای بالا رفتن دستمزد انجام دادند که حزب توده ایران همواره از آن پشتیبانی کرد. بورژوازی ملی زیر ضربه اقتصادی امپریالیسم نبود. فشار آن را حس نمی‌کرد، جنبه ضدامپریالیستی آن نمی‌توانست به چشم بخورد و می‌بایستی آن را تنها در دورنما دید. این پدیده به طور عینی تحلیل وضع این طبقه را دچار دشواری می‌ساخت.^۱

ما معتقدیم که این تفسیر درست نیست، زیرا:

۱. موضع انقلابی و یا ضد انقلابی طبقه بورژوازی از تحلیل علمی مرحله خاص انقلاب اجتماعی مشخص و معین می‌شود و «عاید شدن سودهای کلان به سرمایه‌داران ملی» و یا «نازل بودن سطح دستمزدها» معیار شناخت بورژوازی ملی نیست.

حزب توده ایران در آن موقع قدرت تحلیل علمی اجتماع ایران را نداشت. لذا در تشخیص خود دچار اشتباه گردید.

۲- در مورد اینکه «بورژوازی ملی زیر ضربه اقتصادی امپریالیسم نبود» توضیحی چند ضروری است: گرچه به علت گرفتاریهای جنگی امپریالیستها و نبودن امکان مبادلات آزاد تجاری، فشار اقتصادی امپریالیسم بر بورژوازی ایران شدید نبود ولی در هر حال این فشار وجود داشت.

برای اثبات این مدعا به کتاب «توسعه رشد اقتصادی ایران» نوشته پالیوکای تیس استناد می‌کنیم:

... یکی از اقدامات مهمی که در زمینه تهاجم استعمارگرانه ایالات متحده آمریکا بر اقتصاد ایران به عمل آمده، انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا در سال ۱۹۴۳ بود. دولت ایران با بر طرف کردن قسمت اعظم موانعی که از اثر قانون «انحصار تجارت خارجی» بر جای مانده بود، و به موجب آن واردات خارجی محدودیت‌هایی داشت، عملاً به ایالات متحده آمریکا مساعدت کرد و به طور یکجانبه

۱. کتاب نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران.

امتیازات و مزایایی به آن دولت داد.

تجزیه و متلاشی شدن شرکتهای انحصاری که بر اثر سیاست میلپهو در زمان جنگ دوم جهانی روی داد این امکان را بوجود آورد که انحصارهای آمریکایی بیشتر بتوانند سلطه خویش را در بازار داخلی ایران مستقر سازند. به این ترتیب حتی از زمان جنگ دوم جهانی، ایالات متحده آمریکا در ایران توانست مقامی را به دست آورد که قبل از آن دولت آلمان هیتلری توانسته بود با همین سرعت در اقتصاد و سیاست ایران کسب نماید. استعمار آمریکایی جانشین استعمار آلمان گشت. امپریالیسم آمریکا نفوذ خود را به طور عمده از مجرای تجارت خارجی ایران اعمال نمود و برای انجام این مقصود، سال به سال بر وزن مخصوص خود در تجارت خارجی ایران افزود. تا جایی که در سال ۱۹۴۵ تقریباً ۲۵٪ تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص داد...^۱

۳. حزب توده ایران به منظور حفظ آرامش پشت جبهه شوروی در زمان جنگ، از اعتصاب کارگران کارخانجات اسلحه سازی و کارگران نفت آبادان برای افزایش دستمزد و امتیازات صنفی، جلوگیری کرد. زیرا تضاد اصلی جهانی را در آن زمان، تضاد بین فاشیسم و دموکراسی تشخیص می داد. ولی مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران ایرانی را تشدید نمود. زیرا نتوانست تشخیص بدهد که تضاد اصلی در مبارزه ملی و ضد استعماری ملت ایران، تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار نیست بلکه تضاد بین زحمتکشان شهر و روستا و بورژوازی از یک طرف و فئودالیسم و امپریالیسم از طرف دیگر می باشد.

حاصل این کار آنکه در مراکز کارگری تشدید مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران در سرلوحه برنامه کار حزب قرار گرفت و حتی حزب در بعضی موارد از این هم فراتر رفت و به تصرف کارخانه ها دست زد. مثلاً در اصفهان یکی از بزرگترین مراکز کارگری ایران، کارگران بر اساس درخواستهای بحق صنفی اعتصاب کردند. گرچه نفاق و چند دستگی بین کارگران مشهود بود ولی رهبری اعتصاب را در مجموع حزب توده ایران به عهده داشت. در اثر اعتصاب و حوادثی که پیش آمد، کارخانه ها تعطیل و کارفرمایان عازم تهران گردیدند و کار به هیئت دولت کشید.

تقی فداکار عضو فراکسیون توده در مجلس که در رأس اتحادیه های کارگری متمایل به حزب در اصفهان قرار داشت، به آن شهر رفت و کارگران بنابه دستور و مشورت وی در غیاب کارفرمایان و بی اجازه آنها، جریان کار را در دست گرفته، انبارها را باز کرده مشغول کار شدند و مراتب از طرف تقی فداکار تلگرافی به اطلاع نخست وزیر رسانده شد.

نخست وزیر ساعد تلگرافی به تقی فداکار جواب داد که «مطابق قانون مجازات عمومی بدون رضایت صاحبخانه نمی توان وارد خانه شده و دخالت و تصرف در اموال و امور او کرد»^۲ حتی کارگران وابسته به حزب توده ایران، گروه های ضربت و دادگاه های اختصاصی در کارخانه

۱. «توسعه و رشد اقتصادی ایران»، نشریه انستیتوی مناسبات بین المللی، چاپ مسکو ۱۹۶۵، صفحه ۱۴ متن روسی.
۲. داد، شماره ۱۴۷، مورخه ۲۳/۲/۱۰.

تشکیل داده مخالفین را محاکمه و به جریمه و مجازات محکوم ساختند. در شهرهای مازندران نیز اقداماتی نظیر آنچه در اصفهان دیده شد از طرف حزب و شورای متحده به عمل آمد. از آن جمله کارخانه بهشهر که تعطیل گردیده بود، بدون جلب رضایت کارفرمایان، وسیله نمایندگان شورای متحده به سرپرستی مهندس رسولی به کار انداخته شد. شورای متحده مرکزی در اقدامات تحریک‌آمیز خلیل انقلاب آذر که منجر به هجوم وحشیانه نیروهای نظامی به اتحادیه کارگران تبریز و کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن عده زیادی از کارگران گردید نیز مبرّی از تقصیر نیست، زیرا آنها بودند که خلیل انقلاب آذر، این پرووکاتور معروف را به تبریز فرستادند و موجب پیش آمدن آن حادثه دردناک گردیدند.

در این مورد روزنامه ظفر ارگان شورای متحده کارگران و زحمتکشان نوشت:

... از طرف شورای متحده کارگران و زحمتکشان به خلیل انقلاب مأموریت داده شد که برای رفع هرگونه سوء تفاهم بین کارگران و عملی ساختن اتحاد آنان به تبریز رود.^۱

باید اذعان کرد که حزب توده ایران در سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کوشش شایان توجهی نمود، چنانچه در یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۳ به عملی ساختن وحدت سندیکاها موفق گردید ولی این اقدام نیز از چپ‌روی و حادثه آفرینی به دور نماند و به جای مبارزه اصولی و منطقی جهت متحد ساختن اتحادیه‌هایی که رهبری واحد نداشتند، از اعمال فشار و زور و تهمت و افترا به رهبران کارگری که در عین وابسته نبودن به حزب توده ایران، به سازمانهای ارتجاعی نیز بستگی نداشتند خودداری نکرد.

یورش ارتجاع

اوج نهضت دموکراتیک در ایران و خصوصاً مبارزه سازمان‌یافته حزب توده ایران علیه ارتجاع و مزدوران استعمار و امپریالیسم، استعمارگران را دچار وحشت و هراس ساخت و از اواخر سال ۱۳۲۳ یورش منظم و پردامنه‌ای علیه سازمانهای حزبی و صنفی آغاز گردید.

رهبری این یورشهای ددمنشان را سیدضیاء و دار و دسته‌اش به عهده داشتند و از پشتیبانی مادی و معنوی دولت انگلیس نیز برخوردار بودند. آنها به نام حزب «وطن» چاقوکشان و اوباش را دور خود جمع کرده و با پشتگرمی نیروهای انتظامی کشور، به سازمانها و مراکز حزبی و کارگری هجوم می‌بردند، فعالین آنها را مضروب می‌ساختند و کلوپهای حزبی را آتش می‌زدند و می‌خواستند با ایجاد محیط وحشت و ترور پیشروی نهضت دموکراتیک را در ایران متوقف سازند. سیدضیاء و همدستانش حزب توده ایران را به بیگانه‌پرستی و مخالفت با دین اسلام متهم می‌ساختند و در این

امروز از چپ‌گرایها و تندرویهای آن حزب بهره می‌گرفتند. ارتجاع تمام نیروهای اهریمنی خود را علیه آزادی و آزادیخواهان بسیج کرده و کلیه وسایلی را که در اختیار داشت از قانون گرفته تا قلم و چاقو برای از میان بردن نهال آزادی به کار انداخته بود، اما هر قدمی که سیدضیاء و یارانش برای سرکوبی نهضت آزادی در ایران بر می‌داشتند جبهه ارتجاع را رسواتر و صفوف آزادیخواهان را فشرده‌تر می‌ساخت.

چنانچه اتحاد کلیه نیروهای ملی و آزادیخواه دوام می‌یافت و سازمان داده می‌شد احتمال تسلط بر قدرت مرکزی و پیروزی نهضت آزادی در ایران قابل پیش‌بینی بود و همین احتمال موجب گردید که ارتجاع داخلی با صلاح‌اندیشی اربابان خود نقشه‌های شوم دیگری جهت ادامه اسارت مردم ستم‌کشیده کشور ما طرح‌ریزی نماید.

آنها تصمیم گرفتند که با تسلیح عشایر و الغاء قانون نظام وظیفه عمومی و تبدیل ارتش به نیروی داوطلب قدرت مرکزی را تضعیف نمایند تا چنانچه حکومت مرکزی به دست آزادیخواهان افتاد تجزیه کشور امکان‌پذیر باشد. این نقشه به عنوان مأموریت اصلی سید ضیاءالدین در مرامنامه حزب «اراده ملی» بدین شکل انعکاس یافته است:

وضع و اجرای قانون مخصوص برای تشکیل شورای عالی و شوراهای محلی عشایر و تأسیس یک اداره عشایر در وزارت کشور به منظور استقرار امنیت و تهیه زمینه آموزش و پرورش و سکناى عشایر (بند ۷ از اصل مرامنامه حزب «اراده ملی»).

الغاء قانون نظام وظیفه تدریجاً - تبدیل ارتش وظیفه فعلی حداکثر ظرف سه سال بعد از خاتمه جنگ به ارتش داوطلب ... (بند ۱۰ از اصل شانزدهم مرامنامه حزب «اراده ملی»)^۱

سپس سیدضیاء مسئله تغییر پایتخت را از تهران به اصفهان پیش کشید تا پایتخت کشور در منطقه اشغالی انگلیسها قرار گیرد و به اصطلاح از «مناطق خطر» به دور باشد.

برای روشن ساختن نحوه استفاده از نیروی عشایر کشور در اجرای مقاصد فوق کمی به عقب برمی‌گردیم: چنانچه دیدیم ایلات و عشایر کشور نیز مانند کلیه مردم مملکت از تعدیات و بیدادگریهای حکومت رضاشاه به دور نماندند. آنها در اثر سیاست غلط و وحشیانه اسکان عشایر دچار فلاکت و دربدری شدند و از سرانشان کسانی که جان به در بردند روانه زندانها و تبعیدگاهها گردیدند. لذا به محض فرار دیکتاتور و گسیخته شدن زنجیرهای اسارت، عشایر با استفاده از سلاحهایی که ارتش ایران به جا گذاشته بود و با خرید اسلحه‌های قاچاق مسلح شده به مطالبه حقوق پایمال شده خود برخاستند و به تلافی مظالم گذشته نیروها و مأمورین دولتی را هدف انتقام‌کشی قرار دادند.

از سوی دیگر ستون پنجم آلمان نازی به سرپرستی گاموتا، مایر، شولتسه به منظور ایجاد مراکز

مقاومت علیه متفقین در جنوب و انهدام تأسیسات نفتی خوزستان، سران ایل قشقایی را با خود همراه ساخته و با کمک پاره‌ای از سران لشکری و کشوری ایران، نواحی تحت تسلط ایل قشقایی را پایگاه و پناهگاه اصلی خود قرار دادند. چنانچه ماک لین افسر مخصوص انتلیجنت سرویس انگلستان در یادداشتهای خود می‌نویسد:

... سر رشته غالب ناامنیها و اختلافات در جنوب ایران در دست سرلشکر زاهدی فرمانده لشکر اصفهان بود که با سران عشایر و فرماندهان نیروهای آلمان ارتباط داشت.^۱

در آن هنگام تمام قوای حکومت مرکزی در اغتنام فرصت برای تثبیت و تحکیم موقع خود مصروف می‌گشت و مجال مقابله با چنین حوادثی را نداشت لذا با دادن امتیازات و قربانی کردن مردم بی‌گناه به آرام ساختن آنها می‌پرداخت.

مثلاً در کردستان محمد رشید (معروف به همه رشید) که تبعه دولت عراق بود قیام کرد و سرلشکر امین فرمانده نیروی دولتی در جنگ با وی کشته شد. پس از کشته شدن سرلشکر امین چون به نظر دولت ایران ادامه جنگ در آن حدود صلاح نبود، لذا با پرداخت مبلغی به محمد رشید، امنیت قسمتی از کردستان به خود او محول شد. در این مورد سرلشکر رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش در باشگاه افسران چنین اظهار داشت:

با وجودی که در آن زمان قدرت نظامی ایران کافی برای حفظ امنیت کردستان بود ولی دولت مانع بسط قدرت مزبور در بانه و مریوان گردیدا از طرف دولت سهیلی دستور داده شد که از سنندج جلوتر نروند و به محمد رشید (تبعه عراق) هم تأمین داده شد و قراردادی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ با وی تنظیم گردید که ماهیانه ۱۳۰ هزار ریال پول دریافت دارد. این مبلغ بودجه اداری حکومت مطلقه او بود و وی به عنوان فرمانروای قسمتی از کردستان تعیین شد.^۲

ناگفته نماند که جاسوسان هیتلری در کردستان نیز جای پای داشتند چنانچه «هافنگل جاسوس زبردست آلمانی موفق شده بود در کردستان سیصد تفنگدار آماده سازد».^۲

حاصل کار اینکه دولت در مهرماه سال ۱۳۲۳ به کردستان لشکرکشی کرد و محمد رشید مریوان و بانه را بکلی آتش زده، پس از سوزاندن حدود ده هزار خانه، با اغنام و احشام غارت شده از مرز گذشت.

در تیرماه سال ۱۳۲۲ فاجعه دیگری در سمیرم اتفاق افتاد: دولت از طرفی نیروهای نظامی خود را در کوههای سمیرم متمرکز ساخت و موجب تحریک عشایر شد و از طرف دیگر به ایلات و عشایر مسلح تأمین داد و هنگامی که نیروهای نظامی متمرکز در کوههای سمیرم مورد هجوم عشایر

۱ و ۲. تهران مصور، شماره ۱۲۸۱-۱۶/۱/۴۷ «مأمور مخفی هیتلر در ایران» نوشته اسماعیل راثین.

۲. صدای ایران شماره ۵۶۸۵۸۸ مهرماه سال ۱۳۲۳.

قرار گرفتند از کمک به آنها مسامحه نمود و بالتیجه یک ستون کامل نظامی از بین رفت و کلیه سلاحهای آن ستون به دست عشایر افتاد. حتی این قتل عام سربازان و افسران بیگناه نیز وسیله‌ای برای سوءاستفاده «فرماندهان عظیم‌الشان» قشون شد. چنانچه سپهبد شاه بختی برای لشکرکشی به جنوب مبلغ بیست میلیون تومان از دولت گرفت ولی کاری از پیش نبرد و در پاسخ سؤالی که از وی درباره حادثه سمیرم به عمل آمد گفت: «حادثه مهمی نیست و امثال آن در جهان فراوان اتفاق می‌افتد.»^۱

اینک برای آشکار شدن حقایق قسمتی از دفاع ستوان دوم نوری وکیل متهمین حادثه سمیرم را در دادرسی ارتش ذیلاً می‌آوریم:

... بگذارید جریان دادرسی به نحوی خاتمه یابد که هیئت قضات خاطره نیکویی در افکار عمومی از خود باقی گذارند. بهتر بود قبل از شروع این دادرسی پرونده کامل جریان انقلابات پارس و مأموریت سپهبد شاه بختی را مورد مطالعه قرار داد، بهتر بود تأمین‌نامه‌های ایشان را به یاغیان مسلح که در پرونده‌ها بایگانی است ملاحظه می‌کردند.

آیا برای فرمانده نیروی جنوب که مأموریتش سرکوبی اشرار بود مع‌هذا به بعضی از آنها اجازه حمل اسلحه سرد و گرم داده بود کار صحیحی است؟ چنانچه طایفه دره شویی بعد از گرفتن تأمین و اجازه حمل اسلحه دوباره در تنگه بردگان به گردان یکم حمله کرد و عده‌ای از آنان را کشته متواری شدند پس از آنکه کسب دستور برای سرکوبی آنها شد لشکر جواب داد «اینان از طرف فرماندهی جنوب تأمین دارند» یعنی آنها را برای قتل و غارت آزاد بگذارید.

همین اشرار بعداً در موقعی که افتضاح سمیرم نزدیک به انجام بود، راه پایین سمیرم و شهرضا را بسته مانع کمک ستون شدند و در موقع عملیات در تنگه بردگان پلی که به روی سیل خورده بود خراب کرده جلوی سیل را بسته منطقه را زیر آب گرفته بودند تا اینکه مانع عبور زره‌پوش گردند، گردنه را نیز با سنگ سد کرده بودند.

آیا با این ترتیب من غیرمستقیم فرمانده نیروی جنوب به کمک اشرار و خلع سلاح شدن ستون با دلایل فوق شرکت نداشته است؟ در چنین موقع است که باید با کمال تأسف عرض کرد مقصود دادرسی نیست بلکه به قول معروف مقصود ماستمالی جنایات و خطاهای بعضیهاست.

... سپهبد شاه‌بختی با داشتن بیست میلیون اعتبار برای قشون کشی جنوب امروز در کمال راحتی و آسایش می‌گردد ولی دادگاه سمیرم سرباز وظیفه ایزد پناهی را به دو سال حبس با کار محکوم می‌نماید. آیا تقصیر این سرباز وظیفه بیشتر است یا سرتیپ نخجوان فرمانده لشکر اصفهان که اختیار ستون سمیرم در دست او بوده است؟

آیا وقتی ستون در محاصره است و از لشکر کمک می‌خواهد و هیچ گونه کمکی به آن نمی‌شود، سرباز وظیفه گناهکار است یا سرتیپ و سپهبد؟^۲

اما سیدضیاءالدین از مسلح شدن عشایر دفاع می‌نمود و عدم مداخله ارتش را در امور آنها خواستار بود. رعد امروز تحت عنوان «اراده ملت ایران» نوشت:

۲. داد، شماره ۲۶۲ - مورخه ۲۳/۷/۲.

۱. داد، شماره ۱۴۴ - مورخه ۲۳/۴/۲۲.

مسئله عشایر مورد توجه مخصوصه قرار گرفت: آقای سیدضیاءالدین به حمایت ایلات و عشایر پاک و وطن پرست ایران که بیست سال دچار تعدی و تجاوز قرار گرفته قیام و توجه نمایندگان را به اصلاح امور ایلات و عشایر به وسیله اجرای عدالت درباره آنها جلب نمود. ضمناً متذکر شدند که برای رسیدگی به کارهای ایلات باید شورای عالی عشایر در وزارت کشور برقرار و نماینده کلیه عشایر دعوت و مسائل مربوطه به ایلات را در وزارت کشور حل نمود و مداخله ارتش را در امور ایلات که برای مملکت بی نهایت گران تمام شده موقوف داشت^۱...

و در جای دیگر نوشت:

... می پرسند که چرا ایلات مسلحند؟ ... جواب می دهیم:
ایلات و عشایر ایران مسلحند برای آنکه شما مزدوران ارتجاع و عناصر ناپاک آنقدر بر آنها ظلم و ستم روا داشته اید که دیگر کلمه عدالت را از یادشان برده اید!
... برای آنکه در برابر تجاوزات و تعدیهای بی متنبای شما و ایادی شما قد بر افراشته و فریاد بزنند:
ما هم بشر هستیم، ما هم حق حیات داریم! ...^۲

قبل از اینکه سران عشایر به همکاری با دولت انگلستان و سیدضیاءالدین طباطبایی تن در دهند، چشم امیدشان به پیروزیهای برق آسا و درخشان ارتش هیتلری در خاک شوروی و رسیدن آن به مرزهای ایران بود. ولی شکست استالینگراد و عقب نشینی ارتش هیتلری در برابر حمله متقابل ارتش سرخ، امید آنها را مبدل به یأس نمود. مایر سردسته جاسوسان آلمانی دستگیر شد و سرلشکر زاهدی و دستیارانش توقیف گردیدند و سران ایل قشقایی نیز در تابستان سال ۱۳۲۳ شولتسه و همکاران او را به نیروهای انگلیسی تحویل دادند.

بدین ترتیب خطر استفاده ستون پنجم هیتلری از ایلات مسلح جنوب مرتفع گردید و اینک نوبت ارتجاع داخلی بود که به راهنمایی دولت انگلستان دست دوستی و اتحاد به سوی عشایر مسلح دراز کند و جهت پایمال کردن آزادیهای ناقصی که مردم ایران به دست آورده بودند با آنان هم پیمان شود.

در اجرای این سیاست، با وجود جنایاتی که در جنوب به دست سران عشایر انجام یافته بود، دولت با آنها آشتی کرد، ناصر قشقایی به تهران آمده به حضور شاه رسید و محمدرضا شاه ضمن دادن آزادی عمل به وی از او دلجویی به عمل آورد. قوام شیرازی نوکر سرسپرده انگلستان که مورد تنفر مردم فارس بود به استانداری فارس منصوب گردید و با وساطت مأمورین سیاسی انگلیس دشمنیهای اجدادی کنار گذاشته شد و بین وی و ناصر قشقایی و سایر سران عشایر جنوب (بختیاری - بویر احمدی - بهارلو - عرب) اتحاد و اتفاق برقرار شد. سلاحهای ارتش ایران آن چنان در دست افراد عشایر افزایش یافت که به قول روزنامه تهران امروز «حتی قبل از دوره دیکتاتوری هم

۱. رعد امروز، شماره ۱۳۶ - مورخه ۲۳/۱/۲۹.

۲. همان روزنامه، شماره ۱۳۹ - مورخه ۲۳/۲/۱ «کمیتة بدبختی».

سابقه نداشت.^۱

صارم الدوله (اکبر مسعود) با دریافت اسلحه از لشکر ۹ اصفهان چریک استخدام می نمود و افراد چریک آزادانه و بدون هیچ بیم و هراسی با اسلحه خود در کوچه ها و خیابانهای شهرهای جنوب گردش می کردند و دولت بالمره از عشایر سرباز وظیفه نمی گرفت.^۲

در عین حال دولت می کوشید که حقایق را از مردم کتمان نماید تا نقشه های خائنانه ارتجاعی بی هیچ دغدغه و نگرانی انجام پذیرد. چنان که بیات نخست وزیر در جلسه روز یکشنبه ۲۳/۱۲/۱۳ در جواب سؤالی که از وی درباره اتحاد عشایر و توزیع اسلحه بین آنان به عمل آمد اظهار داشت:

تا آنجا که دولت اطلاع دارد چیزی که موجب نگرانی باشد وجود ندارد و انتشاراتی که در این باب داده شده مقرون به حقیقت نیست. حقیقت این است که قضایای شهریور ۱۳۲۰ و پراکندگی و ضعف موقتی ارتش سبب شد مقداری اسلحه به دست افراد غیرنظامی از جمله پاره ای ایلات و عشایر افتد و البته نمی توان کتمان کرد که این اسلحه ها هنوز کاملاً جمع آوری نشده است ...^۳

در موضوع تغییر پایتخت که طی اعلامیه ای در آذرماه سال ۱۳۲۳ از طرف سیدضیاء پیش کشیده شد و اعلام گردید که: «موضوع تغییر پایتخت ممکن است مورد توجه نمایندگان حقیقی ملت ایران واقع گردد.» زیرا پایتخت در خطر است و باید تغییر داده شود و برای به ثبوت رساندن این «خطر» واهی از جعل اخبار و اراجیف ابایی نداشتند. چنانچه رعد/امروز نوشت:

می گویند دوستان خانه در تهران اجاره شده و در هر خانه عده ای مهاجر و اشخاص مشکوک سکونت دارند و وقت خود را به تعلیمات و مشق یا آزمایشهایی می گذرانند و خود را برای یک وقایع ناگهانی حاضر می سازند و باز گفته می شود این دستجات متکی به قوای یکی از متفقین می باشند.^۴

ولی این فکر تازگی نداشت و سیدضیاء گفته های ارباب خود سرادوار گری وزیر خارجه اسبق انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ را نشخوار می کرد. گری در یادداشت های خود می نویسد:

تهران پایتخت ایران، محل حکومت مرکزی در شمال ایران و در دسترس نزدیک حمله روسیه قرار داشت و کاملاً از وصول دولت انگلستان خارج بود و از این جهت در نبردی که دیپلماسی انگلیس و روس را در تهران در تماس قرار می داد، تفوق نمایانی نصیب روسها می شد.^۵

بدین ترتیب ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلستان به هیچ قیمتی، حتی به قیمت تقسیم ایران حاضر نبودند امتیازات خود را از دست بدهند.

۱. خرواندنیها، شماره ۱۲۸ - مورخه ۲۳/۱۲/۵ نقل از تهران امروز، «تفنگ سه تیر دولتی در دست ایلات چه می کنند؟»
۲. مردم برای روشن فکران، شماره ۳۶، مورخه ۲۴/۳/۱۱ «تسلیم عشایر».

۳. رهبر شماره ۵۳۸، مورخه ۲۴/۱/۳۱ «نقش ارتجاع در جنوب».

۴. ایران ما، شماره ۳۱۱، مورخه ۲۳/۱۰/۱۸، نقل از رعد امروز.

۵. رهبر، شماره ۴۵۲ - مورخه ۲۳/۱۰/۱۰.

امتیاز نفت شمال ایران

به لحاظ اینکه موضوع نفت و روشی که حزب توده ایران و دولت شوروی در قبال آن پیش گرفتند اثرات عمیق و نمایانی در مبارزات بعدی ملت ایران بر جای گذارد، لذا این مطلب را به استناد اسناد و مدارک غیرقابل انکار مشروحتر بیان می‌نماییم:

روز نوزدهم مردادماه سال ۱۳۲۳ در جلسه علنی مجلس شورای ملی طوسی نماینده بجنورد سؤال ذیل را از دولت به عمل آورد:

... سؤال می‌کنم و استدعا دارم تشریح بفرمایید جریان مذاکرات (نفت) تا امروز روی چه پایه و اساسی و با چه اشخاصی و در چه زمینه‌هایی بوده است، مخصوصاً دو نفر آقایانی که مدتی است از آمریکا وارد شده‌اند با چه عنوان و چه مقدمه بوده است. آیا مستقیماً به منظور خودشان و برای کسب اطلاعات بیشتری راجع به معادن نفت ایران است یا به دعوت دولت و همان طور که شایع است به سمت مستشار نفت استخدام شده‌اند؟ اگر به منظور خودشان تشریف آورده باشند قاعداً بدون صحبت‌های قبلی با دولت معقول به نظر نمی‌آید و اگر با سمتی استخدام شده‌اند چرا مجلس شورای ملی از وجود چنین مستخدمینی بی‌اطلاع است ... مقصودشان امتیاز اکتشاف یا امتیاز استخراج یا هر دو منظور است. شرایطی که با دولت مذاکره کرده‌اند چه چیزها بوده و برای چه مدتی است. آیا دولت اصولاً به تسریع عمل عقیده دارند یا بهتر می‌دانند تا پایان جنگ و موقع مقتضی و تجمع حواس تأخیر شود ...^۱

توضیح آنکه دولت ساعد از چندی قبل مستر هوور فرزند رئیس‌جمهور سابق آمریکا و کریتس را به سمت کارشناسان نفت به خرج دولت ایران استخدام و به کشور دعوت کرده و جهت مطالعه و رسیدگی به پیشنهادهای واصله از طرف شرکت‌های امریکایی و انگلیسی کمیسیونی تحت نظارت دکتر میلسپو و به عضویت ویویان مستشار امریکایی، انتظام، نخعی، پیرنیا و آرام تشکیل داده بود. در همان جلسه دکتر رادمنش عضو و سخنگوی فراکسیون حزب توده ایران نظر حزب را بدین شرح اعلام داشت:

از چندی قبل به این طرف همه آقایان مطلع هستند که در جراید خارجی و داخلی مفصلاً راجع به

نفت شرق مطالبی خوانده‌ایم که آقای دکتر میلسپو برای همین کار دو مستشار از آمریکا استخدام کرده‌اند و می‌خواهند راجع به نفت با آقایان مستشاران مشورت کنند و یک جریان دوم هم دیده می‌شود و آن مجالسی است که جناب آقای نخست‌وزیر در این هفته‌های اخیر ترتیب دادند و از یک عده از آقایان جلساتی تشکیل می‌دهند و مشورتهایی به همان منظور که در روزنامه‌ها نوشته می‌شود می‌کنند و این جلسات هم گویا مربوط به نفت است و امیدوارم این دو جریان یک جریان باشد. بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالفیم. همان طور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. اگر فرض کنیم که این مورد استثنایی است من تعجب از این عجله در این قضیه می‌کنم که چرا ما در یک چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش می‌سوزد در این امر این قدر تسریع می‌کنیم و به عقیده بنده به هیچ وجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی ما با عجله یک اقدامی بکنیم که شاید قرن‌ها در آتیه تأسف آن را بخوریم. بنابراین از جناب آقای نخست‌وزیر خواهش می‌کنم آن قدری که اطلاع دارند توضیح بدهند.^۱

توضیح نخست‌وزیر در جواب سؤال آقایان طوسی و دکتر رادمنش:

در جواب سؤالی که آقای طوسی و آقای رادمنش در موضوع امتیاز جدید نفت فرموده‌اند خاطر محترم آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی را مستحضر می‌دارد:

در آبان‌ماه ۱۳۲۲ (اینکه فرمودند عجله می‌کنند ملاحظه می‌فرمایید که عجله‌ای در کار نیست) دو نفر از مدیران شرکت «شل» از لندن به تهران آمده و پیشنهاداتی دایر به امتیاز نفت قسمت جنوب شرقی ایران به دولت تسلیم داشته و در اسفندماه همان سال نماینده‌ای نیز از طرف شرکت آمریکایی «استاندارد و اکیوم» به تهران وارد و نیز برای تحصیل امتیاز در همان ناحیه پیشنهاداتی به دولت دادند. ضمناً کمپانی آمریکایی «سینگلر» نیز اطلاع داد در نظر دارد پیشنهاداتی در این خصوص تسلیم دارد و اخیراً پیشنهاداتی هم از کمپانی مزبور رسیده چون قبل از هر چیز لازم بود پیشنهادات واصله مورد مطالعه قرار گیرد و تقاضای هر یک از آنها معلوم و مشخص گردد و در صورت لزوم طرح متقابل تهیه گردد. کمیسیونی مرکب از اشخاص مطلع تشکیل گردید و شروع به مطالعات لازم نمود و نظر به اینکه اعطای چنین امتیازاتی ایجاب می‌نمود که موضوع از لحاظ فنی نیز کاملاً مورد دقت قرار گیرد آقایان «هورر» و «کریس» که تخصص و سابقه زیادی در امور مربوط به نفت دارند استخدام و اخیراً به تهران وارد شده و با کمیسیونی که در بالا به عرض رسید شروع به کار نموده‌اند ...

سپس اضافه نمود که دولت سیاست استتار ندارد، مذاکرات با کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی به عمل می‌آید و ما به آنها گفته‌ایم که هیچ وقت نمی‌توانیم امتیازی نظیر امتیاز داری بدهیم، متخصصین را برای چند ماه استخدام کرده‌ایم و آنها منت سر ما گذاشته‌اند که دعوت ما را پذیرفته‌اند، ما تا حالا فقط مطالب آنها را خواسته‌ایم ببینیم چیست و در مورد مخالفت آقای دکتر رادمنش با هر امتیازی گفت: این یک مسئله نظری است و مربوط به دولت نیست، مربوط به مجلس است. مجلس هر تصمیمی اتخاذ کند دولت هم تابع نظریات مجلس است.^۲

۱. مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸، مورخه ۲۳/۵/۱۹، صفحه ۸۰۹.

۲. مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸-۲۳/۵/۱۹، صفحه ۱۳۰۸.

سپس مجدداً آقای دکتر رادمنش اجازه سخن خواسته گفتند:

بنده همان مطلب نظری که آقای نخست‌وزیر فرمودند قبول دارم و عرض می‌کنم خوب بود قبلاً با مجلس شورای ملی مذاکره می‌شد و نظر مجلس خواسته می‌شد که آیا مجلس شورای ملی یعنی مجلس چهاردهم موافق با دادن امتیازات به دولتهای خارجی هست یا نه؟ پس از آنکه جلب نظر مجلس را می‌کردند وارد این مذاکرات می‌شدند، ایراد دیگری که دارم این است که به‌طوری که آقای نخست‌وزیر فرمودند تقاضا کنندگان آمریکایی هستند خوب بود متخصصینی که برای این کار دعوت می‌کردند از یک ملت دیگری دعوت می‌کردند.^۱

مسئله مذاکرات دولت با شرکتهای انگلیسی و آمریکایی جهت اعطای امتیاز جدید نفت به آنها، حتی قبل از آنکه دولت سخنی به میان آورد در مطبوعات کشور انعکاس داشت. جراید به مردم هشدار می‌دادند که مراقب زد و بندهای پشت پرده و پامال شدن منافع کشور باشند. در این مورد روزنامه آژیر نوشت:

«مردم بیدار باشید! گول نخورید، اغفال نشوید. منابع ثروت ایران مال خود ملت ایران است. آن را فقط ملت ایران می‌تواند استخراج کند.»^۲

پس از آنکه دولت جریان مذاکرات خود را با کمپانیهای نفتی آمریکایی و انگلیسی افشا نمود و معلوم گردید که این مذاکرات به مدت ده ماه دور از چشم مردم و در پشت پرده ادامه داشته است، مطبوعات کشور عموماً سیاست استتار دولت ساعد را محکوم کردند و دولت را از هر گونه شتابزدگی و هر نوع اقدامی بی‌اطلاع مردم بر حذر داشتند.

موضع حزب توده ایران قبل از درخواست امتیاز از جانب شوروی

۱. حزب توده ایران با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالف است.
۲. حزب توده ایران یقین دارد که استخراج منابع ثروت کشور با کمک مردم و سرمایه داخلی کاملاً مقدور می‌باشد.
۳. حزب توده ایران بر فرض استثنایی بودن این مورد عجله^۳ و تسریع در دادن امتیاز را در چنین شرایطی که تمام دنیا در آتش می‌سوزد صلاح نمی‌داند.
۴. حزب توده ایران معتقد است که دولت می‌بایست قبل از شروع به مذاکرات از مجلس شورای ملی نظر خواهی می‌کرد که مجلس شورا موافق با دادن امتیازات به دولتهای خارجی هست یا نه؟ و پس از جلب نظر مجلس وارد مذاکره می‌شد.

۱. مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، شماره ۱۳۰۸-۱۹/۵/۲۳، صفحه ۱۳۰۸.

۲. آژیر، شماره ۱۷۲-۵/۵/۲۳.

۳. درست بر خلاف نظری که در صفحات ۸۸ و ۸۹ کتاب «نظری به جنبش کمونیستی و کارگری در ایران» نوشته عبدالصمد کامبخش اظهار گردیده: «در صورتی که دولت این مورد را استثنایی می‌داند و تصمیم قطعی به دادن امتیاز دارد در این صورت شرایط شوروی ارجح است» تا روز ۱۹/۵/۲۳ که موضوع نفت در مجلس مطرح شد اساساً دولت شوروی پیشنهادی نداده بود تا ارجح بودن آن معلوم گردد. هیئت اقتصادی شوروی در تاریخ ۲۳/۶/۲۴ وارد تهران گردید و در اواخر شهریورماه پیشنهاد امتیاز نفت شمال را به دولت ایران تقدیم داشت.

۵. نظر حزب توده ایران از عدم اعطای امتیاز به دولتهای خارجی اعم بوده و برای هیچ دولت خارجی از آن جمله دولت شوروی استثنایی قائل نیست. مخصوصاً با توجه به اینکه تا آن تاریخ هیچ گونه پیشنهادی راجع به امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی به دولت ایران ارائه نگردیده بود.

پانزدهم شهریورماه سال ۱۳۲۳ آهی سفیر ایران در مسکو طی تلگرافی به دولت ایران اعلام داشت که هیئتی برای مذاکره راجع به نفت خوریان از طرف دولت شوروی به تهران خواهد آمد و در هیجدهم همان ماه سفیر ایران با تلگرافات دیگری اطلاع قبلی را تأیید کرد.

از طرف ساعد نخست وزیر تلگرافی به سفیر کبیر اطلاع داده شد که از ملاقات و مذاکره حضوری که به نفع دو کشور باشد کمال مسرت را خواهد داشت.^۱ در تاریخ ۲۳/۶/۲۴ هیئت اقتصادی شوروی به ریاست کافتارادزه معاون کمیساریای خارجه شوروی به تهران رسید و پس از ملاقات با نخست وزیر و جلب نظر مساعد وی^۲ عازم شمال شد تا نواحی نفت خیز آن صفحات را مورد بررسی قرار دهد و در بازگشت درخواست امتیاز استخراج نفت در بعضی از استانهای شمالی ایران را تسلیم دولت نمود.

از تاریخ تسلیم پیشنهاد شوروی تا روز ۲۳/۷/۱۶، زد و بندهای پشت پرده بشدت ادامه داشت و دولت نظر قطعی خود را اعلام نداشته بود (نظر حزب توده ایران جداگانه بحث خواهد شد). از آن جمله عدم اعطای امتیاز به هیچ یک از متفقین و تشکیل شرکتی با سرمایه های داخلی نیز پیشنهاد می شد. مثلاً روزنامه داد تحت عنوان «نفت شمال و جنوب» چنین نوشت:

متأسفانه دولت سیاست استتار را در پیش گرفته به هیچ نحو روشن نمی کند که کمپانیهای تقاضا کننده تابع کدام یکی از دول هستند و با چه شرایطی تقاضای اعطاء امتیاز می نمایند و چه حقوقی برای دولت ایران قائل می شوند ما هم ناچار می گوئیم که دولت آقای ساعد و مجلس چهاردهم باید متوجه باشند که وضع فعلی کشور و جریانی را که جنگ جهانگیر ایجاد نموده به هیچ نحو اجازه نمی دهد که ما به هیچ یک از اتباع متفقین خود امتیاز استخراج نفت را بدهیم زیرا گذشته از آنکه معلوم نیست که در اعطاء امتیاز در حالت حاضر مصالح کشور را بتوان حفظ کرد اصولاً ممکن است موجب کشمکشهای سیاسی بین دول متفق ما قرار گیرد که البته به هیچ نحو مصلحت ما اجازه نمی دهد که در این موقع به طرفی متمایل شده موجب رنجش سایرین را فراهم نماییم. چنانچه دولت اصرار دارد که از نظر تقویت بنیه مالی زودتر معادن نفت را استخراج نماید ممکن است شرکت داخلی به سرمایه مناسبی تشکیل داده و پنجاه و یک درصد سهام سرمایه را دولت و اهالی این کشور خریداری نموده و ۴۹ درصد از سرمایه را اتباع دول متفق چنانچه مایل باشند متساویاً خریداری نمایند تا هم این کشمکشها که قهراً ایجاد شده و می شود خاتمه یافته و هم دولت ایران و اهالی این کشور از منابع این سرزمین استفاده نمایند.^۳

۱. صدای، ایران شماره ۵۹۷، مورخه ۲۳/۸/۸ از مصاحبه نخست وزیر با ارباب جراید.

۲. در همان مصاحبه ساعد ادعا نمود که در ملاقات نخست، تنها راجع به نفت خوریان مذاکره شده است.

۳. داد، شماره ۲۷۰، مورخه ۲۳/۷/۱۱.

بالاخره دولت ساعد روز ۲۳/۷/۱۶ در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی اعلام داشت که هیئت دولت تصمیم گرفته است که موضوع اعطای امتیاز نفت تا خاتمه جنگ جهانگیر و معلوم شدن وضعیت اقتصادی جهان مسکوت بماند.^۱

بدین ترتیب معلوم گردید که دولت ساعد نه فقط از قبول پیشنهاد دولت شوروی امتناع ورزیده بلکه بی‌مطالعه و اطلاع از چگونگی پیشنهاد، آن را رد کرده است. رفتار دولت آن چنان خشن و دور از نزاکت سیاسی بود که در همان جلسه حتی عباس مسعودی نیز آن را مورد انتقاد قرار داده گفت:

از نظر نزاکت سیاسی موضوع صورت خوشی ندارد که دولت یک سال با سایر کمپانیها مشغول مذاکره بود. اینک که موضوع امتیاز همسایه شمالی به میان آمده و هیئتی به ریاست معاون کمیساریای امور خارجه دولت شوروی به تهران آمده و تقاضای امتیاز نموده، این قضیه را موکول به بعد از جنگ کنیم به همین جهت خوب است مذاکره را ادامه داده بلکه بتوان از این موقعیت برای به دست آوردن امتیازات و شرایط مفیدتری استفاده کنیم.^۲

رفتار دولت ساعد با نمایندگان دولت شوروی از طرف کلیه جراید بجز روزنامه‌های وابسته به سید ضیاء مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت. از آن جمله روزنامه داد نوشت:

...اگر دولت ساعد نمی‌خواست در خصوص امتیاز نفت وارد مذاکره و مطالعه گردد چه شده است که نسبت به پیشنهاد کمپانیهای آمریکایی در خصوص نفت مدتی وارد مذاکره گردید، نظریات متخصصین را مورد مذاقه قرار داد و این صحبت را می‌خواست به مرحله عمل بکشاند ولی چون در این ضمن خود را مواجه با میسیون شوروی و ملاقات معاون کمیساریای امور خارجه دولت شوروی دید یکمرتبه عقب نشست! این مانور سیاسی دولت را، متورین ایران نه از آن جهت می‌دانند که دولت می‌خواهد در حال آرامش و بدون اشغال متفکین در خاک ایران و در محیطی که مجلس آن به صورت فعلی تشکیل نشده باشد موضوع نفت مورد رسیدگی قرار گیرد زیرا اگر صرفاً این حسن نیت در بین بود از همان روز اول نه متخصص برای مطالعه کار نفت استخدام می‌نمود و نه نسبت به پیشنهاد کمپانیهای آمریکایی به مذاکره می‌پرداخت. بلکه افکار عمومی این طور قضاوت می‌نماید که چون همسایه شمالی ما برای اخذ امتیاز نفت دست خود را به سوی دولت دراز کرد این صحبت پیش آمد...^۳

روز ۲۳/۷/۲۷ نخست‌وزیر ساعد طی نطقی نظر خود را در مورد اعطای امتیاز رسماً اعلام داشته پس از ذکر تاریخچه‌ای از پیشنهادهای رسیده و اقدامات دولت اظهار نمود که در جریان مذاکره با کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی به لحاظ حفظ منافع عالیه کشور در حال و آتیه در جلسه ۲۳/۶/۱۱ هیئت وزیران «... تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعه اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی‌باشد. دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی به تهران آمده و در

۱. داد، شماره ۲۷۶، مورخه ۲۳/۷/۱۸.

۲. همان منبع، شماره ۲۷۶، مورخه ۲۳/۷/۱۸.

۳. همان منبع، شماره ۲۷۷، مورخه ۲۳/۷/۱۹.

باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با اینجانب مذاکره نمودند، در موضوع مذاکرات فی‌مابین با توضیحات کافی در جلسات متعدده هیئت وزراء مطرح و نظریه اولیه در یازده شهریور در هر بار تأیید گردید...»^۱ همین مطالب را نخست‌وزیر در مصاحبه با ارباب جراید روز ۲۳/۸/۸ تکرار نمود ولی وی در برابر سؤال یکی از روزنامه‌نگاران از پاسخ عاجز ماند و ناچار به سکوت گردید. در آن جلسه آقای احمد دهقان مدیر تهران مصور «... اظهار داشت، با اعتراف آقای ساعد به اینکه تصمیم تعویق مذاکرات نفت در ۱۱ شهریور گرفته شد چرا هنگام مخابره تلگراف آقای آهی و حتی در اولین ملاقات با آقای کافتارادزه این تصمیم به آنها اعلام نشد. سیاست استتاری که جراید از آن انتقاد می‌کردند همین عیب را دارد که امروز کشور ما را دچار اشکال کرده است! ساعد این پرسش را بلا جواب گذاشت زیرا جز سکوت جوابی نداشت.»^۲

روش خصمانه و غرض‌آلود دولت ساعد نسبت به دولت شوروی و اینکه تصمیم مبنی بر عدم اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ بعد از ورود هیئت اقتصادی شوروی اتخاذ شده بود نه قبل از آن، بر همگان آشکار بود. مطبوعات روش ریاکارانه دولت ساعد را بخوبی افشا کردند. آژیر نوشت:

... عمل واقع شده این است که کابینه ساعد با شرکت متولیان مجلس داشتند روی منابع نفت ایران بند و بستهای تاریک و مظنون می‌کردند. ورود آقای کافتارادزه پرده از روی کار برداشت. آقایان در مقابل امر واقع شده قرار گرفته فهمیدند که کار به این سهولت تمام نمی‌شود. این دلالتی به سادگی سر نخواهد گرفت بنابراین لحن خود را عوض کرده گفتند اصلاً دولت ایران میل ندارد هنگام جنگ به موضوع نفت دست بزنند...^۳

و روزنامه ایران ما چنین اظهارنظر کرد:

... ساعد که در اول ورود قائم مقام کمیساریای خارجی شوروی بدون توجه به اهمیت پیشنهاد شوروی اظهار کمال موافقت و همراهی را با منظور کافتارادزه کرده بود بعد از مشورت با کابینه‌سازان خود ناگهان رویه خشن و دور از عقل و نزاکت سیاسی پیش گرفت. کسی که چندین ماه با نمایندگان کمپانیهای آمریکایی مذاکره می‌کرد حتی برای مذاکره با کمپانیهای آمریکایی متخصص آمریکایی به خرج دولت ایران استخدام نمود و با دلالت‌های دغلی مثل فردلیپ ماهها مذاکره و دمسازی راجع به واگذاری اختیار^۴ تمام منابع زیرزمینی ایران می‌کرد از قبول و حتی مطالعه پیشنهاد کافتارادزه خودداری کرد...^۵

۱. «مذاکرات مجلس شورای ملی»، شماره ۱۳۳۰ - ۲۳/۷/۲۷، صفحه ۱۲۹۱.

۲. داد، شماره ۲۹۲ - ۲۳/۸/۸. آژیر، شماره ۲۰۳ - ۲۳/۷/۳۰.

۴. در ماههای مهر و آبان سال ۱۳۲۳ معلوم گردید که دولت ساعد با دکتر فرد لیپ دلال کمپانی آمریکایی «سنترال ماینینگ اینترستمنت» و با پادویی دکتر نخعی و پشتیبانی دکتر میلسپو جهت واگذاری امتیاز تمام منابع و معادن بجز نفت (که درباره آن نیز با سایر کمپانیهای آمریکایی مذاکره می‌کرده) مدت ده ماه مشغول گفتگو بوده است. - ایران ما، شماره ۲۶۱ - ۲۳/۸/۱۵، «ملت ایران ساعد را از خود می‌راند».

صحنه گردانهای سیاست ایران و در رأس آنها سید ضیاء برای ساعد نطقی ساختند که گویا قبل از ورود آقای کافتارادزه تصمیم گرفته بود که به هیچ دولت و کشور بیگانه‌ای تا پایان جنگ امتیاز ندهد ولی اعتراض نمایندگان جراید در وزارت خارجه مخصوصاً احمد دهقان مدیر تهران مصور که به ساعد گفت: «شما که به قول خود چند روز قبل از ورود کافتارادزه و پیشنهاد او تصمیم گرفته بودید چرا همان روز به مجلس و مردم ابلاغ نکردید و بعد از آمدن کافتارادزه و پیشنهاد او تصمیم خود را ابلاغ نمودید؟» باعث نقش بر آب شدن نقشه طرفداران ساعد شد.^۱

آنچه مسلم است دولتهای آمریکا و انگلیس در کنفرانس ماه آوریل ۱۹۴۴ (فروردین ماه سال ۱۳۲۳) واشنگتن در مسئله گرفتن امتیاز نفت از ایران سازش کرده و توافق نموده بودند که در وصول به مقصود از وارد آوردن فشار سیاسی به ایران خودداری نمایند. لذا به محض اینکه دولت شوروی بی اطلاع و توافق آنها مستقیماً به دولت ایران مراجعه کرد، امپریالیستها موقع را برای اجرای مقاصد خود مناسب ندیده عقب نشستند و فرمول مذاکره بعد از جنگ را پیش پای ساعد قرار دادند. بعد از نطق ساعد در مجلس شورای ملی، روز دوم آبان ماه کافتارادزه کنفرانس مطبوعاتی در محل سفارت کبرای شوروی تشکیل داده اظهار داشت:

... دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نواحی آذربایجان شمالی و گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیه سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی (شمال قوچان) را تحصیل نماید.

... کمیسیون دولتی شوروی انتظار خود را مبنی بر اینکه پیشنهاد دولت اتحاد جماهیر شوروی قبول شده و دولت ایران نمایندگان خود را برای مذاکرات راجع به عقد قرارداد بدون اینکه کار را به آتیه موکول سازد تعیین خواهد نمود، کاملاً بمورد می دانست. باید متذکر گردید که جناب آقای نخست وزیر در مذاکرات خود با اینجانب نه تنها حسن تلقی کامل و وارد بودن در موضوع را اظهار نمودند بلکه وعده داده بودند که برای حل مثبت مسئله کمک و مساعدت نمایند.

ولی چنان که معلوم است تصمیمی مبنی بر اینکه مطالعه واگذاری امتیاز را به دولت شوروی تا پایان جنگ موکول سازد اتخاذ نموده که در حقیقت رد پیشنهاد می باشد.

اینجانب باید صراحتاً و به طور آشکار اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً به طور منفی تلقی گردیده است. افکار عمومی شوروی بر این عقیده است که دولت جناب آقای ساعد به وسیله اتخاذ چنین رویه‌ای در باب دولت شوروی در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است. دولت جناب آقای ساعد به نفع تصمیم اتخاذی خود هیچ گونه دلیل قانع کننده‌ای نیاورده در صورتی که دلایل محکمی بر علیه تصمیم فوق وجود دارد که به مصالح حیاتی و سیاسی ایران مربوط می باشد. می گویند که دولت جناب آقای ساعد انتظار دارد بعد از پایان جنگ با شرایط بهتری امتیاز را واگذار نماید. اما دولت مزبور چه دلالی را می تواند برای ثابت نمودن صحت نظریه خود بیاورد؟!

سپس اطمینان داد که موضوع به طور مساعدی حل خواهد شد «... و تمام موانع و اشکالات که در راه آن وجود دارد بر طرف خواهد گردید و ضمناً هم امیدوار می باشد که افکار عمومی ایران که

۱. ایران ما، شماره ۲۸۱، مورخه ۲۳/۹/۹ «اگر مشکل نفت ما را خود حل نکنیم».

مطبوعات آزادی طلب ایران نماینده آن می باشند در پیشرفت این کار سهیم خواهد بود.^۱ آقای کافتارادزه پس از پایان توضیحات خود به سؤالات خبرنگاران جواب داد و از آن جمله به سؤال عزت پور مدیر آزادگان مبنی بر اینکه «آیا تصمیم دولت ایران درباره امتیاز نفت بر مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی اثر بدی داشته است یا خیر؟» این جواب را داد:

مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی کماکان دوستانه می باشد مع ذلک رویه غیرصمیمانه و غیردوستانه ای که از طرف دولت ایران نسبت به دولت شوروی اتخاذ گردیده است همکاری نمایندگان دولت شوروی را در ایران با دولت ساعد در آتیه امکان ناپذیر ساخته است.^۲

دولت ساعد همان جوابی را که به دولت شوروی داده بود، به دولت آمریکا هم داد. «دولت آمریکا در جواب نوشت که دولت ایران دولتی است مستقل و در معاهدات خود آزاد.^۳ و نمایندگان خود را بی هیچ بحث و گفتگویی از ایران فرا خواند و به فشار سیاسی متوسل نگردید.

حزب توده ایران و امتیاز نفت

چنان که گفتیم در مردادماه سال ۱۳۲۳ هنگامی که نخست وزیر ساعد مذاکرات خود را با شرکتهای آمریکایی و انگلیسی در موضوع اعطای امتیاز به آنها در مجلس فاش کرد، دکتر رادمنش از طرف فراکسیون حزبی نظر حزب توده ایران را چنین اعلام نمود: «بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالفیم...» ولی به محض اینکه درخواست شوروی تسلیم دولت ایران گردید حزب توده ایران مخالفت خود را با اصل اعطای امتیازات پس گرفت و ادعا کرد که با اصل اعطای امتیازات نمی توان مخالفت کرد بلکه صحبت در چگونگی و شرایط اعطای آن است. در این مورد رهبر چنین نوشت:

... ما با امتیازاتی که به منظور استثمار ملت باشد و مبنای استمرار نفوذ شوم بیگانگان قرار بگیرد مخالفت خود را به عنوان اولین وظیفه هر ایرانی و هر ایرانخواهی اعلام می داریم و این مخالفت را یکی از مواد مبارزه مقدس خویش بر علیه استثمار می دانیم... این ایده آل ماست که کلیه عملیات اقتصادی و استخراج منابع مهم ثروت ایران با سرمایه های ایرانی و به دست ایرانی انجام داده شود. این ایده آل ماست. ولی ببینیم که با این اوضاع و با این هیئت حاکمه تا چه اندازه می توان این ایده آل را به منصه وقوع نشانید... از این جهت نمی توان به طور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست...^۴

۱. آذیر، شماره ۲۰۵، مورخه ۲۳/۸/۴.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۱۶۴.

۳. صدای ایران، شماره ۵۹۶ - مورخه ۲۳/۸/۷ «ایران مستقل است نه مستغل».

۴. رهبر، شماره ۴۰۲ - مورخه ۲۳/۷/۲۱ سرمقاله.

حزب توده ایران در تشریح نظر جدید خود، ملی نبودن دولت، ضعف بنیه اقتصادی کشور، فقر و فلاکت و خطر بیکاری را به عنوان علل و دلایل ارائه نمود. در این مورد رهبر نوشت:

... اگر ما دارای دولت ملی می بودیم که می توانست کلیه قوای مادی و معنوی ملت را تجهیز کند، اگر دولت ما دارای شخصیت بود، اگر سابقه هایی در پشت سر خویش نداشت، ما هم طبق اصل کلی که سابقاً یکی از وکلای ما در مجلس اظهار کرد، با هر گونه امتیازی مخالف بودیم. اما با وضعیت فعلی که منابع ثروت ما خوابیده، بنیه اقتصادی ما در کمال ضعف است، فقر و فلاکت دامگیر کشور ما گردیده، خطر عظیم بیکاری روز بروز نزدیکتر می شود، دولت نقشه صریح و حتی مبهمی برای ایجاد فعالیت اقتصادی ندارد، در چنین اوضاعی، اصولاً صحبت از مخالفت با امتیاز نیست بلکه گفتگو در شرایط آن است...^۱

روز پنجم آبان ماه سال ۱۳۲۳ حزب توده ایران با همکاری شورای متحده مرکزی کارگران و تحت حمایت سربازان شوروی میتینگ سیاری در تهران تشکیل داده و تظاهراتی علیه ساعد نخست وزیر و شهردار تهران در خیابانهای پایتخت به راه انداخت و سخنرانان نطقهایی علیه تصمیم دولت ساعد در موضوع نفت ایراد نمودند.^۲

چون میتینگ مزبور نه فقط از طرف مخالفین بلکه از جانب کسانی که موافق اعطای امتیاز نبوده و تا آن تاریخ با حزب توده نیز مخالفتی نداشتند، مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت، حزب موضوع را بدین صورت توجیه نمود:

... پیدا شدن چند سرباز سرخ و چند سرباز هندی و آمریکایی را در روز جمعه که بر علیه ابتهاج و ساعد اعتراض عمومی به عمل می آمد، دشمنان کارگر پیراهن عثمان قرار داده اند. آنهایی که در سایه سرنیزه ارتش سرخ آزادی پیدا نموده و از آزادی سوء استفاده می کنند از پیدا شدن چند سرباز سرخ خیلی به ظاهر رمیده اند...^۳

ولی حقیقت واقع این است که سربازان شوروی با اطلاع و قرار قبلی حاضر شده بودند و رابط حزب توده ایران با مأمورین سیاسی شوروی در این جریان یکی از هموطنان ارمنی «ق.س» عضو هیئت عامله شورای متحده مرکزی بود. روز هفتم آبان ماه دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس شورای ملی نطق مشروحی ایراد کرد و طی آن پس از ذکر تاریخچه امتیاز نفت جنوب و تشریح مستدل خیانتی که با لغو امتیاز نامه داری و جایگزین ساختن آن با امتیازنامه جدید در دوره پهلوی در حق ملت ایران انجام یافته فصولی از عهدنامه ایران و اتحاد جماهیر شوروی را نیز که در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) منعقد گردیده و برابر آن دولت شوروی از کلیه امتیازات و مطالبات خود صرف نظر نموده و تمامی دارایی منقول و غیر منقول مؤسسات انتفاعی روسیه را به دولت ایران واگذار کرده

۱. رهبر، شماره ۴۱۱، مورخه ۲/۸/۲۳، سرمقاله.

۲. در آن موقع عکسهایی از میتینگ گرفته شده و در مطبوعات چاپ گردیده که پاره ای از آنها هنوز در کتابخانه های مجلس و ملی تهران موجود است.

۳. رهبر، شماره ۴۲۷ - ۲۳/۹/۳.

است یادآور شد و سخنان خود را چنین ادامه داد:

این مقام شامخی که امروز دولت شوروی در عالم سیاست به دست آورده است تمامش مرهون دلیری نظامیان نیست بلکه قسمت مهم آن مربوط به توجهات عمومی و افکار جهان است. یک روز در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر در حکم مسجد شده بود. امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده ولی معلوم نیست که سفارت آن دولت هم حکم مسجد می‌شود و یا نمی‌شود. دولت انگلیس هیچ وقت نگفت که چون سیاست دولت روسیه تزاری در ایران از سیاست انگلیس سر است با دولت ایران قطع رابطه می‌کنم تا تعادل سیاسی برقرار شود. دولت انگلیس پی به علت برد و علت را که برطرف نمود معلول هم از بین رفت. دولت انگلیس دانست که باید به آزادیخواهان همراهی کنند تا مرتجعین جیره‌خوار بانک استقراضی روسیه از بین بروند. این بود که برای پیشرفت سیاست خود علم مشروطیت را بلند کرد. دولت شوروی هم اگر می‌خواهد به مقصود برسد و در ایران «موازنه سیاسی» برقرار شود، برای عدم توجه دولت به امتیاز نفت نباید قطع رابطه کند. زیرا این کار جنبه شخصی دارد و از وجاهتش که تا کنون کسب نموده است می‌کاهد. اگر دولت ساعد رفت و دولت دیگری هم نخواست موافقت کند با آن دولت چه خواهد کرد؟ آیا دولت شوروی با هر تقاضایی که دولت ایران قبول ننمود قطع روابط می‌کند؟ ... هیچ وطن‌پرستی نخواهد گفت که با دولت ساعد برای اینکه به شرکتهای خارجی و دولت شوروی امتیاز نداد مخالفم.

آن وقت پیشنهاد کرد که:

... دولت اتحاد جماهیر شوروی به نفت احتیاج دارد و دولت ایران هم در عالم مجاورت نباید نفت خود را با دیگران معامله کند. من تصور می‌کنم که در این مجلس چنین پیشنهادی بگذرد، یعنی دولت ایران متعهد شود که در مدت معلوم در قرارداد مازاد نفت معادن شمال را به نرخ متوسط بین‌المللی که در هر سال معین می‌شود به دولت شوروی بفروشد. برای استخراج معادن نفت شمال هم یا شرکت سهامی بین‌المللی که برای اتباع ایران و سایر دول سهمی در آن معلوم کنند و یا شرکت سهامی مختلط ایرانی که سهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند تشکیل شود.

بدیهی است هر شرکتی بیش از سود سرمایه چیزی نمی‌برد. بنابراین دولت شوروی که سرمایه نیاورده و زحمتی تحمل ننموده تا مدت قرارداد از نفت ایران استفاده و رفع احتیاج می‌کند. من عرض نمی‌کنم راهی که به نظر من رسیده یگانه راه و غیر از آن طور دیگر نمی‌شود کرد. «غرض این است پیشنهادی که دولت شوروی می‌کند در مصالح مملکت باشد و از مجلس بگذرد.»^۱

روزنامه رزم تحت عنوان «نفت و سیاست یکجانبه» نظر حزب توده ایران را راجع به اعطای امتیاز نفت به دولت شوروی چنین بیان نمود:

... به عقیده نگارنده دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران البته با شرایطی خیلی مناسبتر از شرایط تجدید و تحدیدی که با دلالتی و مسئولیت آقای تقی‌زاده به عمل آمد از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر به نفع ایران است. دادن این امتیاز باعث خواهد شد که خطر تشکیل ستون پنجمی در

نواحی شمالی ایران یعنی در یکی از حساسترین سرحدات همسایه مقتدر ما از بین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار گردد...

... هر وقت ملت ایران واقعاً و عملاً و بدون تعارف تصمیم به حل و فصل امور سیاسی و اقتصادی خود گرفت و در تمام امتیازهای گذشته تجدید نظر نمود یقین است که دولت شوروی با سابقه آزادیخواهی که نشان داده این پیش آمد را حسن استقبال نموده و در صورت نداشتن نگرانی هر امتیازی را لغو خواهد نمود.

امتیاز نفت شمال در اوضاع و احوال کنونی که دستگاه هرج و مرج دولتی ما مشغول مکیدن آخرین رمق و اختلاس و حیف و میل مختصر باقیمانده اموال عمومی است به نفع کار و انرژی برای بیکاران و بینوایانی خواهد بود که امروز کسی در فکر آنها نیست.

از اینها گذشته تشکیلات منظم و سالم نفت شمال نمونه برجسته از مراقبت درباره کارگران بوده و سایر مؤسسات بیگانه و خودی را وادار خواهد نمود که بهداشت و مزد کارگران را مطابق احتیاجات روزانه آنها تأدیه نمایند.

شاید مخالفت مرتجعین معلوم الحال با این امتیاز بیشتر از این لحاظ باشد که نمی خواهند نمونه‌ای از رفتار دولت شوروی با کارگران در پیش چشم ایرانیان وجود داشته باشد. علاوه بر همه اینها روابط اقتصادی با دولت شوروی باعث خواهد شد که سیاست خارجی شوروی در سیاست خارجی ما عامل تازه گردیده و از سیاست یکجانبه که در رگ و پوست سازمان اجتماعی ما ریشه دوانیده جلوگیری شود. البته با احساسات و عبارت پردازی و بلندپروازی تنها نمی توان واقعیتهای سرسخت موجود در عالم خارج را از بین برد، بلکه نیروها را با نیرو می توان خنثی نمود با این فرق فاحش که سیاست یکجانبه سیاستمداران گذشته، که یک سیاست بنده وار و تبعیت از اصول استعماری بود سیاست توازن آینده ملت ایران یک سیاست مستقل و ضد استعماری خواهد بود.^۱

و در روزنامه مردم برای روشنفکران، احسان طبری «مسئله نفت» را چنین تشریح کرد:

... دولتهایی که در ایران خواستار استخراج منابع نفت هستند از دو جهت به این کار دست می زنند اول از جهت اقتصادی و تجاری و برای رفع حوائج صنعتی، دوم از جهت ایجاد مناطق نفوذ سیاسی.^۲ همان طوری که غالباً متوجه هستند همراه هر نفوذ اقتصادی یک نفوذ سیاسی نیز خواهد بود. این دو نفوذ تفکیک ناپذیرند. اگر دولت آمریکا که چنان که گفتیم در جستجوی یافتن مناطق نفوذی است و علاقه دارد که در سیاست بعد از جنگ قویاً دخیل باشد به وسیله کمپانیهای خود درصدد استخراج معادن نفت بلوچستان برآید، این بسیار طبیعی است که همسایه شمالی از لحاظ منافع بین المللی خود دست به همین اقدام بزند. باید دید که دولت ایران در قبال این پیشنهادها خوب است چه روشی در پیش گیرد. بعضی از این عقیده حمایت می کنند که به هیچ کدام امتیاز داده نشود.

آقای دکتر مصدق فرمول «توازن منفی» را برای این کار درست کردند. دلیل آنها این است که چون امتیاز اقتصادی مقدمه اعمال نفوذ سیاسی است باید با عدم اعطاء امتیاز مانع اعمال نفوذ شد. این

۱. رزم، مورخه ۲۳/۸/۱۸، «نفت و سیاست یکجانبه».

۲. «منطقه نفوذ، قسمتی از مملکت است که در آن منافع صاحب نفوذ می تواند بدون حضور قوای خودش آزادانه انجام گیرد. دولت ذینفع در منطقه نفوذ قوای نظامی نگاه نمی دارد. حتی نمایندگان سیاسی و تجارتنی اش در ظاهر مقررات بین المللی را مراعات می کنند و حاکمیت اسمی دولت مرکزی را محترم می شمارند ولی وضعیت طوری است که هر چه می خواهند می کنند...» جبهه، ارگان حزب ایران، شماره ۳۵، مورخه ۳۴/۹/۱۹.

منطق به هیچ وجه صحیح نیست. زیرا فقط از طریق امتیاز نفت نیست که دولتها اعمال نفوذ می‌کنند. توازن منفی در اینجا در حقیقت همان سیاست یکطرفه است زیرا با عدم اعطاء امتیاز نفت از نفوذ اقتصادی دولت شوروی جلوگیری می‌شود ولی نفوذ و قدرت سیاسی دولتهای دیگر که ریشه‌های کهنه و سوابق ممتد دارد همچنان باقی خواهد ماند.

بیهوده نیست که مخالفین دولت شوروی سیاست کابینه ساعد را که براساس توازن منفی قرار گرفته تقویت می‌کنند. توازن منفی با سیاست یکجانبه منفی در معنا یکی است. به علاوه اگر کسی تصور کند که می‌توان قضایای مهم حیاتی دول بزرگ را به این طریق حل کرد دچار اشتباه بزرگی شده. چنان که توضیح دادیم جنگ سیاست بین‌المللی را وارد مرحله به کلی تازه‌ای کرده و دولتهای بزرگ برای تأمین هدفهای خود از اجرای سیاستهای معینی ناگزیرند. وظیفه ما این است که با استفاده از شرایط مساعد موقعیت تازه منافع خود را تأمین کنیم.

نظریه دسته دیگر این است که باید فقط به یک طرف داد. این عقیده نسبت به هر طرف که متوجه باشد عقیده غلط و خائنانه‌ای است. این نظریه در حکم عدول آشکار از سیاست موازنه‌ای است که هر وطن‌پرستی باید از آن پیروی کند. نظریه دسته دیگر بین‌المللی کردن استخراج است. از قرار همین نظریه هدف کسانی است که به اتخاذ روش ضد شوروی علاقه دارند ولی باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و این دولت هرگز حاضر نخواهد شد که در آنجا به نام نفت دستگاه خصمانه مفصلی بر علیه او چیده شود. اگر ما بخواهیم از این نظریات دو پهلوی و مشکوک تقویت کنیم تابع منافع یک جمع مخصوص شده‌ایم و با سعادت خود عداوت ورزیده‌ایم و بالاخره عقیده دسته‌ای که من شخصاً در آن دسته قرار دارم این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود، ولی تمام این مذاکرات را برای مردم واضح و آشکار سازد و در پیش چشم و تحت نظارت مردم و احزاب و جراید و مجلس با شرایط بسیار مساعد امتیاز بدهد. در این مورد باید از رقابت صاحبان امتیاز استفاده کرد.

ما نه فقط از این لحاظ که سیاست قوی بین‌المللی چنین اقتضا دارد طرفدار حل مسئله نفت به نحو فوق هستیم بلکه معتقدیم که برای حل بسیاری از مشکلات کنونی یک کشور ورشکسته (مانند کشور ما در وضع حاضر) خودداری از اعطاء امتیاز به خواستاران حرکت غلط و یکطرفه‌ای است که مقصد از آن یا تبعیت از نقشه‌های مضر است یا تسلیم به حماقت.

... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه آن صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد.

... دولت شوروی نمی‌تواند یک کشور استعماری باشد و به همین جهت است که شوروی دارای وزن و اهمیت کنونی است. درست از همین مختصات شوروی است که ما به عنوان همسایه باید از آن حد اعلای استفاده را ببریم. درست از همین لحاظ است که ما به وجود عامل سیاست شوروی در ایران در مقابل عوامل دیگر معتقدیم. ترسها و تخیلات سرمایه‌داران بیجاست.

باید در ایران دولت به تمام معنی دموکراتی بوجود بیاید که با دول بزرگ جهانی یعنی انگلستان و آمریکا و شوروی روابط واقعاً صمیمانه خود را حفظ کند و مهمتر و بالاتر از همه اینکه این دولت عامل ادامه ائتلاف این سه قدرت بزرگ در محیط ایران باشد. هیچ دیوانه گولی معتقد نیست که باید در ایران فقط بدنبال سیاست شوروی رفت ولی با نهایت غرور معتقدیم که دوستی ما با شوروی یکی از مبانی متین دموکراسی و استقلال ما خواهد بود.

اگر کسی لجاج و منفعت خصوصی نداشته باشد به این حقایق تسلیم می‌شود. اگر دولت آقای

ساعد واقعاً میهن‌پرست بود این نکات را در نظر می‌گرفت. اگر دولت ساعد و طرفداران ایشان معتقدند که ادامه یک سیاست ضد شوروی در ایران ممکن است دچار خبط بزرگی شده‌اند. ملت ایران باید در این موقع با اجتناب از عوارض این خبط تصمیم بگیرد. این یک شوخی نیست یک تنازع حیاتی است...^۱

پس از انتشار این مقاله روزنامه‌های مخالف آن را مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند، مخصوصاً به موضوع «حریم امنیت» حمله کردند. به همین لحاظ رهبر برای روشن شدن اذهان عمومی «حریم امنیت» را چنین تفسیر کرد:

از دیر زمانی ایران حریم امنیت هندوستان بوده، حریم امنیت مملکت تزاران بوده ... و این خاصیت جغرافیایی است که او را حریم امنیت همسایگان خود قرار داده است ... ایران که حریم زندگی ملت زحمتکش ایران است متأسفانه حریم امنیت ملت ایران نیست ... ولی به فرض اینکه ایران در آینده واقعاً حریم امنیت ملت ایران گردد چه مانعی دارد که حریم امنیت همسایگان خود نیز باشد؟ نه فقط مانعی ندارد بلکه لازمه امنیت ایران این است که هر همسایه ایران، خود را در همسایگی ما در خطر نبیند و خانه ما حریم امنیت او باشد ... همین واقعیت سرسخت که ایران حریم امنیت همسایگان است می‌تواند نقطه ضعف و قدرت ما باشد ... در صورتی که ما خانه خود را حریم امنیت همسایگان قرار داده و اجازه ندادیم هیچ همسایه در این حریم مقدس نفوذ مضر به حال دیگری و ما ایجاد نماید و برای این مقصود در صورت لزوم، از این همسایه و در موردی از نیروی آن همسایه استفاده نمودیم، ضعف مبدل به قدرت می‌گردد ... چون ... سیاست یکجانبه در رگ و پوست سازمان دولتی ما ریشه دوانده باید برای خنثی کردن آن از نیروی جدیدی استفاده نماییم ولی این نیروی جدید نباید جانشین او بشود بلکه آن را خنثی نماید ... اگر ایران حریم امنیت شوروی یا هندوستان یا ترکیه و افغان باشد آیا به امنیت و استقلال ما صدمه می‌رسد و یا آن را تضمین می‌کند ...^۲

اینک موضع حزب توده ایران را پس از درخواست امتیاز از جانب دولت شوروی خلاصه می‌کنیم:

۱. حزب از نظر قبلی خود مبنی بر عدم اعطای امتیازات به طور کلی به بیگانگان عدول نمود و اعلام کرد که «نمی‌توان به طور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست.»

۲. بر خلاف نظر پیشین خود که می‌گفت: «همان طور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌های داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم» اعلام داشت که به دست این دولتها و مجلسهای غیرملی که «... نمی‌توانند چند خیابان پایتخت خود را اسفالت کنند...»^۳ و «... عرضه و لیاقت پخش جنس موجود در انبارها را

۱. مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲ - مورخه ۲۲/۸/۱۹ «مسئله نفت».

۲. رهبر، شماره ۴۲۳ - مورخه ۲۳/۹/۲۹ به قلم خلیل ملکی.

۳. همان منبع، شماره ۴۳۸ - مورخه ۲۳/۹/۱۹ سرمقاله.

ندارند...^۱ استخراج منابع نفت به دست مردم و سرمایه‌های داخلی مقدور نیست. گو اینکه هر دو نظر در دوره حکومت ساعد اظهار شده بود به علاوه ما در زمان احداث راه آهن سرتاسری نیز دولت ملی نداشتیم.

۳. به استناد اینکه دولت شوروی، دولت ضداستعماری است و «منظور دولت شوروی از پیشنهاد امتیاز نفت، تحصیل یک امتیاز امپریالیستی نیست»^۲، حتی قبل از اینکه شرایط پیشنهادی آن دولت در معرض افکار عمومی گذاشته شده و رجحان آن بر سایرین مورد تأیید اکثریت مردم قرار گیرد، از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی سرسختانه مدافعه کرد و تا آنجا پیش رفت که برای به کرسی نشاندن نظر خود با حمایت سربازان شوروی در پایتخت کشور به برگزاری میتینگ و انجام تظاهرات خیابانی پرداخت. باید گفت قبول اینکه «امتیاز درخواستی دولت شوروی امپریالیستی نیست»، برای کسانی که معیار آزادیخواهی، طرفداری از زحمتکش‌ها، سوسیالیست و کمونیست بودن را تنها یک چیز، آن هم دفاع مطلق و بی‌قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند، به سهولت پذیرفتنی بود.

ولی قبول‌اندن سیاست ضد استعماری و ضد امپریالیستی شوروی برای توده مردم و سایر آزادیخواهان به زور نطق و خطابه مقدور نبود. بلکه تنها اثبات عملی آن می‌توانست مردم را متقاعد سازد که دولت شوروی مدافع سیاست ضد استعماری و ضد امپریالیستی است.

متأسفانه پیشنهاد امتیاز نفت شمال که از طرف دولت شوروی به دولت ایران داده شد، در معرض افکار عمومی قرار نگرفت و آن قسمت از پیشنهاد که توسط آقای کافتارادزه در کنفرانس مطبوعاتی دوم آبان‌ماه سال ۱۳۲۳ به شرح ذیل بیان گردید: «بدیهی است که صاحب امتیاز پرداختهای تنی و پرداختهای از روی منافع و همچنین مبالغی را که در قرارداد به جای معاف شدن از پرداخت مالیات مشروط گردد تأدیه خواهد نمود. ضمناً دولت اتحاد جماهیر شوروی حاضر است پرداختهای حداقل امتیاز را که تعیین خواهد گردید، تضمین نماید. صاحب امتیاز متعهد خواهد بود که مواد نفتی را با شرایط استمهالی چه برای احتیاجات دولت و چه برای احتیاجات اهالی کشور ایران بدهد الی آخر...» به قول دکتر مصدق «تمام کپیۀ قرارداد جدید نفت جنوب است و فقط از طیاره و راه آهن و بی سیم نفت جنوب که غیر از امور اقتصادی، در امور سیاسی هم می‌توان از آنها استفاده کرد اسمی نبرده‌اند...»^۳

۴. حزب توده ایران که مبارزه بر علیه هر گونه استعمار ایران را شعار اساسی خود قرار داده بود به خاطر واگذاری امتیاز نفت شمال به دولت شوروی، حقوق و منافع بزرگترین دژ استعمار در کشور ما، شرکت نفت انگلیس و ایران را به رسمیت شناخت و از مبارزه علیه آن امتناع ورزید.

۱. رهبر، شماره ۴۱۸ - مورخه ۲۳/۸/۱۹ «برنامه حداکثر و سیاست ملی».

۲. رهبر، شماره ۴۳۸ - مورخه ۲۳/۹/۱۹ سرمقاله.

۳. از نطق هفتم آبان‌ماه دکتر مصدق در مجلس شورای ملی، کتاب موازنه منفی، صفحه ۱۶۹.

چنانچه احسان طبری نوشت:

... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد ...

۵. حزب توده ایران به منظور وارد نمودن عامل سیاست شوروی در سیاست ایران، خواستار آن گردید که به عامل سیاست آمریکا نیز در ایران جاپایی داده شود، لذا خودداری از اعطای امتیاز به «خواستاران» را حرکتی غلط و یکطرفه و مقصد آن را تبعیت از نقشه‌های مضر و یا تسلیم به حماقت دانست و به این نتیجه رسید که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره شود. تا سه عامل سیاسی قدرتمند وارد سیاست ایران گردد. و دولت «به تمام معنا دموکراتی» که در ایران بوجود خواهد آمد روابط صمیمانه خود را با آنها حفظ کند، از رقابت اقتصادی و ایدئولوژیک آنها بهره گیرد و «مهمتر از همه عامل ادامه ائتلاف این سه قدرت بزرگ در محیط ایران باشد».

۶. حزب توده ایران که دفاع از استقلال و تمامیت ایران را سرلوحه برنامه خود قرار داده و مفهوم واقعی استقلال را چنین بیان داشته بود: «استقلال یعنی هیچ اراده خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خودش را به هر طریقی که می‌خواهد اداره کند» در برابر سیاست تقسیم دنیا به مناطق نفوذ که جهت تأمین هدفها و منافع حیاتی دول بزرگ اعم از استعماری و غیراستعماری انجام می‌پذیرفت سر تسلیم فرود آورد. حزبی که منادی «آزادی ملتها در تعیین سرنوشت خود» بود، کشور ما را به «حریم امنیت» همسایه‌های قدرتمند تقسیم کرد و در واقع برای کلمه استقلال تعبیر جدید و بدیعی ارائه نمود. حال آنکه ایدن وزیر خارجه سابق انگلستان درباره مناطق نفوذ چنین می‌گفت: «... برای یک نسل علت تنفر ایرانیها از ما لفظ مکروه منطقه نفوذ بوده و این کلمه چه در لفظ و چه در معنی باید بکلی از بین برود ...»^۱

۷. حزب توده ایران که می‌گفت «متکی به هیچ نیرویی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به این نیرو است که مبارزه می‌کند و خواهد کرد» و «هیچ عاملی جز ملت ایران ... ما را نجات نخواهد داد»، در عمل نشان داد که به نیروی لایزال مردم که بخوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان آن بود، ابداً ایمان و عقیده‌ای ندارد و تنها امید و تکیه گاهش عامل سیاست شوروی است. نامه رهبر در دفاع از اعطای امتیاز به شوروی نوشت:

دولت شوروی احتیاج مبرم به جلوگیری از نفوذهای امپریالیستی در ایران دارد و امتیاز نفت را وسیله اعمال این نظریه می‌داند. کدام قوه تضمین می‌کند که در ایران، بعد از جنگ یک دیکتاتور ثانی ظهور نکند و دوره رضاخان را که خفه کننده هر گونه تمایلات دموکراسی و احساسات موافق شوروی بود تجدید ننماید.^۲

۱. داد. شماره ۵۲۸ - مورخه ۲۴/۶/۱.

۲. رهبر، تماده ۴۳۸ - مورخه ۲۳/۹/۱۹.

نتیجه آنکه حزب توده ایران که می توانست تکیه گاه آزادیخواهان و ملیون ایران شود این اقبال را از دست داد و امکان واقعی تشکیل جبهه واحد ضد استعمار را که قاعدتاً می بایست دور آن حزب حلقه زند بر باد داد. حزب توده ایران دیگر آن حزبی نبود که «به هیچ یک از احزاب و مرامهای بین المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی کند» و در مبارزه با استعمار «مفهوم مطلق استعمار را به هر شکل و از طرف هر دولتی که باشد هدف مبارزه خویش ساخته است.» حقیقت واقع آنکه حتی اگر دولت شوروی نمی خواست و یا ماهیتاً نمی توانست امتیاز امپریالیستی و استعماری از ما طلب کند، ولی دفاع از اعطای امتیاز به آن دولت، حزب توده ایران را به دفاع آشکار از منافع استعماری انگلستان کشانید.

حزب توده ایران که کاتولیکتر از پاپ شده بود حتی پس از عقب نشینی کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی نیز از میدان در نرفت تا به قول خود «نیروها را با نیرو خنثی» نماید ولی نه با نیروی ملت ایران و با استفاده درست از شرایط مساعد بین المللی، بلکه با نیروی همسایه قدرتمند. در همان ایام روزنامه باختر امروز به درستی چنین نوشت:

ما با حزب توده ایران هیچ گونه عداوت و دشمنی نداریم بلکه با بسیاری از افراد آن دوستی دیرین داشته یکی دو سال، موقعی که با تشریک مساعی جبهه آزادی را به وجود آوردیم در یک صف بر علیه عمال دیکتاتوری و بقایای حکومت بیست ساله جهاد می کردیم. اما آن روزها توده رنگ یک حزب ملی را داشت و شعارش این بود که برای آزادی ملت و بر علیه استعمار مبارزه می کند. اما امروز ... از خود شما می پرسیم که اعمالتان با مرامنامه حزبی یک ذره موافقت دارد؟^۱

حزب توده ایران با سیاست نادرست خود ارتجاع پر و بال شکسته را نیرو و حیاتی تازه بخشید، سیدضیاء و دار و دسته اش را از ورطه رسوایی و انزوا نجات داد و قسمتی از نیروهای ملی و مخالفین نفوذ سیاستهای خارجی در کشور را آن چنان به هراس انداخت که وحشت زده به قهقرا رفتند و ندانسته به دیوار ارتجاع تکیه زدند. روزنامه باختر امروز تحت عنوان «آزادیخواهی به عمل است نه حرف» به حق رهبران حزبی را هشدار داده نوشت:

آقایان! کاری نکنید که مردم را از خود برانید و همفکران و دوستان را مظنون نمایید. هر کس با شما در جریانات حساس موافقت نکرد کافر حربی نیست، فاشیست هم نخواهد شد. به عقاید پاک احترام بگذارید با خبط و خطا باند سیاه بیست ساله را تقویت نکنید که همین طور از وحشت شما با عجله به قهقرا قدم بردارند و به دیوار ارتجاع تکیه دهند. این رفتار شما برای ملت و مملکت خطر بسیار دارد از تعقیب این رویه منصرف شوید ...

اعتقاد راسخ ما بر این است که هیچ فرد آزادیخواه و هیچ مبارز راه آزادی ملتها از قید استعمار و

۱. باختر امروز، شماره ۳۹۸ - مورخه ۲۳/۸/۹ «به سراغ حزب توده ایران».

۲. باختر امروز، شماره ۴۰۰ - مورخه ۲۳/۸/۱۱.

بندگی، نمی‌تواند تکریم و احترام ملل ستمدیده جهان را به مردم و دولت اتحاد جماهیر شوروی و دوستی بی‌شائبه و صمیمانه احزاب ملی و آزادیخواه و مدافعان حقوق رنجبران و زحمتکشان را با آن دولت مورد ایراد و اعتراض قرار دهد ولی این دوستی باید مبتنی بر اصولی باشد که منافع کلیه ملت‌ها را اعم از بزرگ و کوچک، پیشرفته و یا عقب‌مانده، سیاه و سفید به یکسان مورد احترام قرار دهد. محتوی آن اصول مقدسی که همیشه مورد تکریم و تحسین زحمتکشان، ستمدیدگان و آزادگان جهان بوده و خواهد بود، عبارت است از:

اعتقاد و علاقه خلل‌ناپذیر به آزادی و پیروزی یکدیگر، احترام عمیق به حقوق و منافع یکدیگر، نداشتن چشم طمع به حاصل دسترنج یکدیگر و کمک بی‌دریغ برای پیشرفت همه زحمتکشان و ستمدیدگان به سوی آزادی و ترقی.

تنها و تنها این چنین دوستی و مودتی شایسته احترام و تقدیس است، و الا اطاعت و تسلیم برده‌وار را با دوستی بی‌شائبه هیچ وجه تشابهی نیست.

پایان اولین مرحله مسئله نفت

چنانچه گفتیم دولت ساعد با وجود اینکه مدت ده ماه با شرکتهای آمریکایی و انگلیسی مشغول مغالزه بود و چنانچه هیئت اقتصادی دولت شوروی آن را غافلگیر نمی‌کرد زمینه اعطای امتیاز به آن شرکتها را فراهم کرده بود، به محض اینکه نمایندگان دولت شوروی امتیاز نفت شمال را خواستار شدند، وی حتی از قبول و مطالعه پیشنهاد آن دولت سرباز زد و بلافاصله اعلام نمود که دولت ایران تا پایان جنگ از مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت خودداری خواهد کرد. این رفتار خصمانه و خشونت‌آمیز دولت ساعد به حق موجب رنجش دولت شوروی گردید.

جراید و رادیوهای شوروی دولت ساعد را به عنوان «کانون فاشیستی» شدیداً مورد حمله و انتقاد قرار دادند، در حالی که دولتهای آمریکا و انگلیس به پشتیبانی وی پرداختند.

فشار سیاسی دولت شوروی از خارج و فشار حزب توده ایران و جبهه آزادی از داخل و امکان بحرانیتر شدن اوضاع کشور و عمیقتر شدن اختلاف نظر سیاسی بین متفقین، ساعد را مجبور به استعفا کرد. پس از استعفای ساعد اکثریت نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل کردند. ولی دکتر مصدق طی دو نامه به مجلس و شاه اطلاع داد که مقام نخست‌وزیری را به شرطی قبول می‌کند که امکان بازگشت وی به مجلس در صورت استعفا از نخست‌وزیری تضمین شود و چون این امر مورد موافقت قرار نگرفت دکتر مصدق از قبول مقام نخست‌وزیری امتناع ورزید و سهام‌السلطنه بیات نخست‌وزیر شد. کافتارادزه، در انتظار روشن شدن وضع هنوز در ایران بود، ولی دولت بیات نیز نظر دولت ساعد را در مورد عدم اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ تأیید نمود. روز یازدهم آذرماه موقع شور در برنامه دولت بیات، دکتر مصدق نطقی ایراد و در پایان نطق

طرحی با دو فوریت تقدیم مجلس کرد. دکتر مصدق ضمن مخالفت با دادن امتیاز به علت اینکه «امتیازدهنده قادر نیست که در آخر مدت صاحب امتیاز را از مؤسسات خارج کند و بر طبق امتیازنامه مؤسسات نفتی را تصرف نماید» استخراج معادن نفت را رأساً توسط دولت ایران ضروری و لازم شمرد. برای استخراج نفت نیز پیشنهاد نمود که با دولت شوروی وارد مذاکره شده و نفت خود را سلف فروشی نماییم و با سرمایه‌ای که آن دولت در اختیار ما می‌گذارد نفت را استخراج نموده و برای مدتی که در قرارداد ذکر خواهد شد نفت را به دولت شوروی بفروشیم و برای اداره تأسیسات نفتی متخصصین اداری را از هموطنان خود و متخصصین فنی را از کارشناسان بین‌المللی استخدام کنیم. بدین ترتیب هم اقتصاد کشور رونق خواهد یافت و هم برای کارگران کار پیدا خواهد شد. در مورد «موازنه سیاسی» گفت این موازنه باید «موازنه منفی» باشد و نه «موازنه مثبت». منظور از موازنه منفی این است که به هیچ یک از خواستاران امتیازات نه همسایه شمالی و نه همسایه جنوبی و نه دولت آمریکا امتیاز جدیدی داده نشود و مقصد از موازنه مثبت این است که اگر در جنوب دولت انگلیس امتیازی از ما گرفته، به دولت شوروی نیز نظیر همان امتیاز را اعطا کنیم و به قول وی «مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند.» سپس طرح ذیل را به قید دو فوریت تقدیم مجلس داشته و تصویب آن را خواستار شد:

ماده اول - هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند و یا اینکه قراردادی امضاء نمایند. ماده دوم - نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند.

ماده سوم - متخلفین از مواد فوق به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

ماده چهارم - تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور محتاج به این نیست که مجلس شورای ملی آنها را تعقیب نموده باشد و اجازه دهد. دادستان مزبور وظیفه‌دار است که متخلفین از این قانون را بر طبق قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۶ و ۲۰ تیرماه ۱۳۰۷ تعقیب نماید.^۱

و از دولت خواست که وزارت خاصی برای استخراج نفت به دست خود تشکیل دهد. شور درباره طرح مزبور و فوریت‌های آن بسرعت انجام گرفت. فراکسیون توده سردرگم بود و تلاش می‌کرد که تصویب لایحه به تأخیر افتد تا امکان مشاوره و اتخاذ تصمیم ممکن گردد، ولی این فرصت به فراکسیون مزبور داده نشد و حتی با درخواست دکتر کشاورز مبنی بر اینکه «پنج دقیقه اجازه بدهید، بدون خارج شدن از مجلس فراکسیونها در مجلس تشکیل شود تا بتوانیم تصمیمی

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، صفحه ۱۹۹، جلد اول.

بگیریم» نیز موافقت به عمل نیامد. لایحه با اکثریت تصویب شد. ولی فراکسیون توده در اتخاذ تصمیم مردد بود و بالاخره به لایحه دکتر مصدق رأی موافق نداد. روز دوازدهم آذرماه ۱۳۲۳ آقای رحیمیان نماینده قوچان طرحی به شرح ذیل به مجلس پیشنهاد نموده گفت:

نظر به اینکه حفظ منافع عالیه و حقوق ملت ایران از فرایض و تکالیف اولیه نمایندگان محترم است و حفظ منافع ملت و کشور در این است که کلیه روابط اقتصادی و مناسبات ایران با همسایگانش بر پایه آزادی و استقلال فکر جامعه باشد و نظر به اینکه مجلس شورای ملی بر روی همین اصل دیروز لایحه جناب آقای دکتر مصدق را در باب امتیاز نفت و ممنوع شدن دولتهای ما در اخذ تصمیم نسبت به آن با قید دو فوریت تصویب نموده و با تصویب مواد سه گانه آن ثابت نموده است که مجلس ایران معتقد است هرگونه امتیازی که در کشور ایران در اوضاع و احوال غیرعادی گرفته شود بی اعتبار است و چون خاطر نمایندگان و عموم افراد ایرانی آگاه است که واگذاری امتیاز نفت جنوب به شرکت دارسی نیز در دوره استبداد و بر خلاف مصلحت و رضایت ملت ایران صورت گرفته و کلیه شرایط آن به زیان کشور بوده و متأسفانه تمدید و تجدید امتیاز مزبور نیز در زمان دیکتاتوری در موقعی به ملت ایران تحمیل شده است که برای مجلس و ملت ایران هیچ گونه آزادی فکر و زبان و قلم حاصل نبوده بالنتیجه تجدید و تمدید آن نیز به طور یقین نامشروع و به ضرر ایران صورت گرفته و در این معامله اجباری و غیرقانونی ملت ایران به شرحی که جناب آقای دکتر مصدق در نطقهای خودشان در مجلس تصریح نموده اند میلیاردها متضرر گردیده است. نظر به عملیات معروضه و نظر به اهمیت موضوع و لزوم حفظ منافع ملی ماده واحده زیر را به قید دو فوریت پیشنهاد می کنم:

ماده واحده - مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت دارسی واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آن را نیز تمدید و تجدید نموده اند به موجب این قانون الغاء می نماید. غلامحسین رحیمیان.^۱

آقای رحیمیان پس از قرائت این لایحه خطاب به آقای دکتر مصدق گفت:

من خواهش می کنم که شما آقای دکتر مصدق که به وطن پرستی و ایران دوستی معروف هستید و خودتان نیز تمام گفته های مرا تصدق دارید اولین کسی باشید که این طرح را امضاء بفرمایید. ولی دکتر مصدق از امضای آن امتناع نمود و بجز امضای فراکسیون توده کسی آن را امضا ننمود و این طرح به تصویب نرسید. روز ۱۷ آذر ۱۳۲۳ در پذیرایی عده ای از نمایندگان مجلس شورای ملی که به سفارت شوروی دعوت شده بودند آقای کافتارادزه شرح مذاکرات خود را با آقای بیات نخست وزیر بیان نمود. آن مذاکرات شامل نکات ذیل بود:

۱. عمل مجلس شورای ملی در تصویب طرح قانون مربوط به منع مذاکره در باب امتیاز نفت که بدون شور لازم انجام گرفت یک نوع اشتباه محسوب می شود.
۲. اشتباه مذکور در اثر فشار عناصر مخالف دوستی ایران و شوروی از قبیل ساعد و سیدضیاء و سایرین به عمل آمده است.

۳. تصویب این لایحه با وجود امتیازات خارجی در ایران وفق نمی‌دهد.
 ۴. دولت شوروی معتقد است که مجلس شورای ملی ایران بایستی با تجدید نظر در این عمل اشتباه خود را ترمیم کند.
 ضمناً آقای کافتارادزه اظهار داشت که البته امتیازی که دولت شوروی از ایران تقاضا نموده جنبه امتیازات سرمایه‌داری نداشته و نمی‌تواند داشته باشد و نتیجه آن ترقی صنایع نفت ایران می‌باشد که ممکن است به پایه صنایع نفت شوروی که به مدارج عالی رسیده است ترقی نماید. این امتیاز صرف‌نظر از فوایدی که برای ایران از لحاظ رفع بیکاری و ترقیات صنعتی و غیره دارد پس از پایان مدت امتیاز کلیه وسایل و ماشین‌آلات عیناً به ایران واگذار خواهد شد. و نیز آقای کافتارادزه اضافه نمودند که چون در اثر عملی که اخیراً انجام شده و جنبه خصمانه نسبت به اتحاد جماهیر شوروی از طرف عده‌ای از نمایندگان مجلس در آن مستتر بوده است بر اشکالات افزوده گردیده، ایشان فوراً به مسکو مسافرت خواهند کرد.^۱

کافتارادزه بلافاصله بعد از این مصاحبه ایران را ترک نمود.
 چگونه لایحه منع مذاکرات درباره اعطای امتیاز نفت به میان آمد و بسرعت تصویب شد؟
 هیچ کس ادعا نکرد که دکتر مصدق به دستور و یا توصیه مقامات سیاسی انگلیسی و آمریکایی این طرح را به مجلس آورد. آنچه گفته شد این بود که ارتجاع از وجهه ملی وی سوءاستفاده کرد. لکن دکتر مصدق سیاست واقعاً ملی هر دولت مستقلاً مخصوصاً دول کوچک نظیر ایران را در عدم واگذاری امتیاز می‌دانست. اتفاقاً حزب توده ایران نیز برنامه حداکثر سیاست ملی را در مورد منابع ثروت کشور چنین درک می‌کرد که باید «کلیه منابع ثروت ایران با سرمایه‌های داخلی استخراج و بکار افتد».^۲ ولی آن چنان که گذشت معتقد بود که چون هیئت حاکمه ما غیر ملی است، در چنین شرایطی اجرای سیاست ملی مقدور نمی‌باشد. بنابراین باید نیروی دیگری را وارد کشور کرد که در آینده اجرای سیاست ملی مقدور گردد و می‌گفت چنانچه حکومت ملی سرکار آید و در تمام امتیازهای گذشته تجدیدنظر نماید «دولت شوروی نیز در صورت نداشتن نگرانی هر امتیازی را لغو خواهد نمود» به طوری که ذکر شد نظر اصلی حزب توده ایران بر این قرار گرفت که باید سیاست شوروی را در سیاست ایران وارد کرد و اعطای امتیاز مستمسکی در اجرای این نظر بود.
 به استناد نامه‌ای که از دکتر مصدق در دست است، وی قبل از طرح لایحه خود در مجلس، نظر نمایندگان دولت شوروی را مبنی بر معامله انحصاری نفت بدون واگذاری امتیاز استفسار کرده و آنان نظر داده‌اند که «فقط طالب محصول نفت ایران هستند و کیفیت تحصیل آن اهمیتی ندارد» اینک عین نامه را که سندی است تاریخی عیناً نقل می‌کنیم:

۲۲ اسفندماه ۱۳۲۳ - جناب آقای ماکسیموف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی، پیغام جناب عالی توسط یکی از هموطنان به اینجانب رسید و با اینکه تاکنون درک زیارت جناب عالی را

۱. ایران ما، شماره ۲۹۱ - مورخه ۲۳/۹/۲۲.

۲. رهبر، شماره ۴۱۸، مورخه ۲۳/۸/۱۱، «برنامه حداکثر و سیاست ملی».

نموده‌ام از لحاظ سمتی که در ایران دارید و احترام دولت متبوع شما اجازه می‌خواهم که از تأخیر عرض جواب که علت آن کسالت و پیش آمدهای ایام اخیر بوده است کتباً توضیحاتی عرض کنم تا در نقل قول تحریفی نشود و عرایض اینجانب بدون تغییر به آن جناب برسد.

راجع به نفت شمال که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دلتنگی مأمورین اتحاد جماهیر شوروی گردید و حتی رادیو مسکو اسناداتی به اینجانب داد که استحقاق آن را ندارم، لازم است عرض کنم که به دلایل تاریخی و تجربیات تلخی که از امتیازات داریم موکلین من اصولاً با هر گونه امتیازی که راجع به منابع ثروت مملکت به داوطلبان غیرایرانی در قلمروی ایران داده شود خوشبین نیستند و در جلسه ۱۹ مردادماه سال ۱۳۲۳ که به طور ناگهانی دولت برای سؤال بعضی از نمایندگان راجع به مذاکرات امتیاز نفت با شرکتهای آمریکایی به مجلس آمد و یکی از اعضای فراکسیون حزب توده چنین اظهار نمود: «بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی به طور کلی مخالفیم همان طور که ملت ایران توانست راه آهن خود را احداث کند یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم» چون این بیان مطابق فکر من بود لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستدلاً در مجلس بیان نمایم. بنابراین مشغول تهیه لایحه‌ای شدم برای اینکه هر وقت پیشنهاد امتیاز شرکتهای آمریکایی در مجلس مطرح شود از آن استفاده نمایم. خوشبختانه ورود جناب آقای کافارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکایی از پیشنهاد خود صرف نظر کنند و فرصتی به دست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکتهای آمریکایی بیان نمایم. وقتی که مباحثه بین جناب ایشان و کابینه ساعد علنی شد بسیار متأسف شدم از اینکه به دوستی ایران و شوروی که برای ایرانیان عوضی ندارد خللی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رویه قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است بکاهد و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و این جانب از نظر مخالفت نظریاتی اظهار نمایم. این بود که برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی نطق خود را ایراد نمودم و برای اینکه راهی برای مذاکره باز شود طرحی اتخاذ و خاطرنشان نمودم که مخازن نفتی ما بدون اینکه امتیازی داده شود مورد استفاده صنایع شوروی واقع گردد.

اینجانب به این ترتیب تکلیف نمایندگی خود را ادا کردم و از این حیث وجدانم آرام بود و از قبول مقام نخست‌وزیری که در آن موقع با اکثریت قریب به اتفاق به من تکلیف کردند امتناع نمودم و برای عدم قبول دلایلی داشتم که همان وقت اعلام نمودم، اما قبول بفرمایید رعایت دوستی ایران و شوروی و ملاحظه اینکه مبدا عقاید صریحی که نسبت به مسئله نفت اظهار کرده بودم روابط بین دو کشور را دچار بحران کند در تصمیم من بی‌اثر نبوده است. در عین حال از وقتی کابینه وقت ساقط شد در این اندیشه بودم که کمک مؤثری در حل مسالمت‌آمیز اختلاف کنم و اطلاع داشتم که می‌خواهند قانونی از مجلس بگذرانند که هر گونه مذاکره در موضوع نفت ایران تا مدتی بعد از خاتمه جنگ موقوف و ممنوع باشد و تشخیص من این بود که مبتکرین این فکر می‌خواهند باب مذاکره را مسدود کنند، در قبال این زمینه به نظرم رسید از یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت نظریات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم که اگر برای معامله انحصاری خرید نفت حاضر باشند موقع مذاکرات در برنامه دولت پیشنهاد کنم و دولت آن را جزو برنامه خود نماید و وقتی که پس از مراجعه به مقامات شوروی اطمینان داد که شما فقط طالب محصول نفت ایران هستید و کیفیت تحصیل آن برای

شما فرق نمی‌کند هنگام شور در برنامه کابینه بیات در جلسه هفتم آذرماه ۱۳۲۳^۱ مجلس شورای ملی در ضمن نطق خود طرحی که در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی بر افکار عمومی ایران است و نظریات شما هر دو را تأمین کند تهیه نمودم که منابع معدنی نفت به دست ایرانی استخراج شود و از این رو ماده اول طرح من اعطای امتیاز را به هر یک از دول و یا شرکتهای خارجی منع می‌کند و بر طبق ماده دوم دولت می‌تواند با هر دولتی که طالب انحصار خرید نفت باشد و طرز استخراج آن داخل مذاکره شود و با اطلاع مجلس شورای ملی قراردادی که مقتضی باشد منعقد نماید و بسیار خوشوقت بودم که کار بغرنجی که مملکت را دچار تشنج کرده بود به این ترتیب تمام و به دوستی ایران و شوروی خدمتی توانستم بکنم. ولی وقتی که دانستم که مأمورین دولت شوروی اهمیت طرح مرا درک نکرده‌اند و از آن نتوانستند استفاده کنند بلکه تظاهراتی در اطراف آن نمودند که قهراً به مقام معنوی اتحاد شوروی در ایران و بلکه در تمام مشرق ممکن است لطمه بزنند و موجب مسرت سایر دول بشود بسیار متأسف شدم.

جناب آقای سفیر! امیدوارم که فرمایید من به مقام و موفقیت شما بیش از خودتان علاقه‌مندم. علاقه من به موفقیت شما از نظر مصالح ایران است و چنانچه در مجلس علناً اظهار داشتم گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده روزگار ایران تباہ شده است! تصدیق فرمایید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گرانتر و کانیتر است که در آن می‌توانید استخراج محبت نمایید.

اگر رویه پسندیده‌ای که بعد از اشغال ایران ارتش شما و مأمورین شما اتخاذ نموده‌اند تعقیب و قلوب مردم را بیش از پیش مسخر کنید و فریب القائات سخن‌چینان را نخورید بین دولتمندان همکاری و حسن تفاهمی ایجاد خواهد نمود که بازار کسانی که از سوء تفاهم می‌خواهند استفاده کنند از رواج می‌افتد و شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده‌اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده‌اید صلاح نیست که غیر از این رویه دیگری اتخاذ فرمایید و مطمئن باشید که با تعقیب این رویه جامعه را شیفته خود خواهید کرد.

جناب آقای سفیر! ... من که به شما این عرایض را می‌کنم لازم نمی‌دانم که از کاریر سیاسی خود چیزی عرض کنم. همین قدر می‌توانم اظهار کنم که در تمام دوره زندگی مصلحت ایران را با هر چیز نتوانستم عوض کنم و هیچ عاملی نتوانسته است مرا از صراط مستقیم منحرف کند. از هر چیز صرف‌نظر کردم که با بیدادگری مبارزه کنم. حبس و تبعید شده و حتی مواجه با مرگ گردیده‌ام و تمام این مشقات به عقاید راسخ من نتوانسته است خللی وارد کند. من ایران را دوست می‌دارم همان طور که شما خاک اتحاد شوروی را دوست دارید. باور فرمایید که آنچه تاکنون در مجلس گفته‌ام هر قدمی که برداشته‌ام هیچ محرکی جز ایمان و علاقه‌ای که به کشور خود دارم نداشته‌ام. عقاید سیاسی خود را مخصوصاً در قسمت سیاست خارجی ایران در مجلس علناً بیان کرده‌ام و تکرار آن را در اینجا زائد می‌دانم و فقط می‌خواهم به شما اطمینان بدهم که آنچه در زمینه عقاید خود گفته‌ام ندای ایمان و صدای قلب من است و هر کس که بخواهد در رویه من تأثیر کند فقط با یک عملی که به معتقدات من نزدیک باشد می‌تواند مرا شیفته خود سازد.

و اما راجع به معرفی شخصی که اینجانب را از موافقت شما با فرمول نفت مطمئن ساخت و یکی از اعضای فراکسیون توده است چون به او قول داده‌ام که نام او را نزد ثالثی افشاء نکنم از معرفی او به کسی که حامل پیغام بود خودداری کردم لیکن از خود شما نمی‌توانم پنهان کنم.

۱. برنامه دولت بیات در هفتم آذرماه مطرح شد و قانون تحریم امتیاز نفت در یازدهم آذرماه به تصویب رسید.

چون طرف قضیه هستید و او به نام شما توضیحاتی به من داده است بنابراین اگر یکی از کارکنان سفارت که آشنا به زبان فارسی یا فرانسه باشد به من مراجعه کند او را معرفی خواهم کرد. در خاتمه تمنا دارم که آن جناب احترامات فائقه مرا قبول فرمائید. - دکتر محمد مصدق^۱

در مورد سرعت تصویب لایحه باید گفت که چند عامل موجب تسریع آن گردید:
به قول روزنامه ایران ما «با پیدا شدن گریه پنج پر موشها فرار کردند» و عوامل و مزدوران آنها در داخل کشور، سیدضیاء و دار و دسته‌اش با مرگ روپرو گشته به تب راضی شدند و در شرایط بحرانی آن روز تصویب لایحه دکتر مصدق راه فراری برای آنها بود.
دکتر مصدق و ناسیونالیستها، به عنوان شعار اصلی خود از آن دفاع کردند. فشار جناح چپ نیز یکی از عوامل تسریع بود. چنان که دکتر رادمنش در مجلس گفت:

... دولت وقتی نمی‌تواند موازنه را حفظ کند باید برود و دولتی بر سر کار می‌آوریم که موازنه سیاسی مملکت را حفظ نماید و اگر این کار نشود مسئولین امور باید بدانند فردا هر پیش‌آمدی شد مسئول آنها هستند...^۲

درست است که تصویب این طرح انگلستان را از مقابله با رقیبی بزرگ و خطرناک نجات داد ولی زمینه الغاء امتیاز نفت جنوب را نیز فراهم ساخت.

اما در مورد طرح رحیمیان جای انکار نیست که قبل از پایان جنگ جهانی دوم و در حالی که منابع نفت جنوب ایران یکی از مهمترین عوامل استراتژیک متفقین در آن جنگ بود، امکان لغو امتیاز و تصاحب منابع نفت جنوب برای ایران غیر مقدور بود ولی به لحاظ ایجاد زمینه و تجهیز افکار عمومی در لغو آتی امتیاز نفت جنوب و جلب اعتقاد قاطع مردم به لایحه منع مذاکرات دکتر مصدق، امضای لایحه رحیمیان از طرف شخص دکتر مصدق ضروری بود. در توجیه علت عدم امضای طرح مزبور، دکتر مصدق گفت:

... هر قراردادی دو طرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می‌شود. لذا تا طرفین رضایت به الغاء ندهند قرارداد ملغی نمی‌شود...^۳

و در مذاکره تلفنی با روزنامه داد گفت:

در هر رژیمی هر عملی انجام یابد وقتی طبق مقررات آن رژیم انجام شد معتبر و نافذ است. لذا نمی‌توان قرارداد نفت را لغو کرد به علاوه باید حرفی زد عملی. دولت انگلستان دولتی است قوی که پشتیبان نفت جنوب است چگونه می‌توانیم با لغو امتیاز داریسی شرکت نفت را از جنوب خارج سازیم...^۴

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحات ۲۴۱-۲۴۵ نوشته حسین کی استوان مدیر روزنامه مظفر
۲. باختر امروز، شماره ۲۳/۸/۷-۳۹۶ (توضیح: منظور موازنه مثبت است. یعنی اگر نفت شمال به دولت شوروی داده نشود).
۳. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۲۳۲.
۴. داد، شماره ۲۳/۹/۱۴-۳۲۲.

ولی تاریخ این گفته‌ها را تکذیب نمود و همین قرارداد بدون رضایت یکی از طرفین، به دست خود دکتر مصدق ملغی گردید. حزب توده ایران ضمن ادامه راه خود در دفاع از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی لایحه دکتر مصدق را که به شکل قانون درآمد بود به باد انتقاد گرفت و دکتر مصدق را که چند ماه قبل به عنوان «یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر اراده ایران» ستوده بود، به لحاظ طرح منع لایحه منع مذاکرات نفت، این چنین معرفی نمود: «دکتر مصدق، وکیل مجلسی که تابع اراده خود نمی‌باشد...»^۱ و روزنامه رهبر طی سلسله مقالاتی تحت عنوان «سروته یک کرباس» به قلم خلیل ملکی نوشت:

«طرح آقای دکتر مصدق مذاکرات را از محافل ایران و شوروی به محافلی منتقل می‌کند که روزنامه تایمز پیشنهاد کرده...»^۲ و پیشنهاد وی را راجع به جلب کمک شوروی جهت استخراج نفت شمال به دلایلی که در مقاله «توازن منفی» به قلم خلیل ملکی نوشته شده و قسمتهایی از آن ذیلاً نقل می‌شود رد نمود:

... از آنجایی که در بحث و انتقادات اغلب از ما راجع به سیاست خارجی حزب توده و نظریه آن حزب راجع به امتیاز نفت سؤالاتی می‌شود یک بار دیگر عقیده خود را راجع به این مسئله به طور خلاصه بیان می‌نمایم. البته هدف ما این است بالاخره ایران بتواند کلیه منابع خود را به دست خود استخراج نماید. ولی در سیاست باید واقع بین بود. ما بارها گفتیم که به دست این دولتها و مجلسها نمی‌توان نفت را استخراج نمود. مادامی که دستگاه حکومتی ایران به طور کامل از سیاست یکجانبه تصفیه نشده، ملت ایران برای خنثی کردن آن باید از سیاست جهانی استفاده نماید و از سیاست ضداستعماری شوروی حداکثر استفاده را عملی سازد. بنابراین تا موقعی که ایران قادر به الغاء کلیه امتیازات نگردیده و برای اینکه در ضمن عمل خود را از لحاظ فنی و سیاسی مہیای لغو امتیازات نماید نه فقط ضروری ندارد بلکه لازم است که با علاقه‌مند نمودن دولت شوروی به روابط اقتصادی و تجارتي در ایران بتواند سیاست موازنه را آن طوری که باید عملی نماید.

... فروختن نفت به شوروی یعنی گرفتن قرضه از آن دولت آن طوری که آقای دکتر مصدق پیشنهاد نموده‌اند با دادن امتیاز از لحاظ اقتصادی فرقی ندارد. به این معنی که اگر دادن امتیاز نفت به شوروی منافعی با استقلال ما باشد گرفتن قرضه به عنوان نفتی که به دست دولتهای بیات باید استخراج شود خطرناکتر از اولی خواهد بود. آنهایی که در مسائل اقتصادی و سیاسی مطالعه دقیق دارند می‌دانند که برای ممالک کشورگشا گرفتن امتیاز با قرضه دادن فرق اصولی ندارد. حتی در بعضی موارد دولت کشورگشا با دادن قرضه می‌تواند فشار بیشتری بیاورد تا با تحصیل امتیاز، ولی چون شوروی سیاست کشورگشایی ندارد پیشنهاد قرضه آقای دکتر مصدق را استقبال نکرد...^۳

چنانچه حزب توده ایران ضمن حفظ موضع قبلی خود که رئوس آن به وسیله دکتر رادمنش در

۱. مردم برای روشنفکران، شماره ۲۰، ۲۲/۱۰/۲۳، «یک سند تاریخی».

۲. رهبر، شماره ۲۳۸-۲۳/۹/۱۹، توضیح: در آن ایام روزنامه تایمز به دولت شوروی توصیه می‌کرد که لازم است مذاکرات کامل و روشنی میان انگلیس و روس و آمریکا در باب نفت ایران انجام دهند.

۳. رهبر، شماره ۵۱۹، مورخه ۲۴/۱/۸، «توازن منفی».

مجلس اعلام گردید رویه خصمانه دولت ساعد را نسبت به دولت شوروی افشا می نمود و به جای دفاع جانانه از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و کشاندن آن تا تقسیم کشور به مناطق نفوذ، الغاء امتیاز نفت جنوب را خواستار می شد، به دژ واقعی مبارزات ملی ضد استعماری مردم ایران مبدل می گردید.

دولت ساعد که به دستور امپریالیسم انگلیس و نظر موافق دولت آمریکا، با همدستی سیدضیاء و دار و دسته اش عشایر را مسلح نموده، برای تقسیم احتمالی کشور اتحاد عشایر تشکیل داد، به نام شعائر مذهبی و به دست یک عده شیاد به اشاعه خرافات پرداخت، در اصفهان و تبریز اسلحه به روی کارگران کشیده و زحمتکشان کشور را به خاک و خون غلتانید و حتی برای سرکوبی کارگران در اصفهان از عشایر مسلح استفاده کرد، مطبوعات آزادیخواه را توقیف و تعطیل نمود و نقشه تقدیم تمام منابع ثروت کشور را به امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی کشید، در نظر مردم ایران به عنوان عامل سرسپرده استعمار شناخته شده بود. ولی روش نادرست حزب توده ایران ساعد را تطهیر نمود و به وی، امکان دفاع از خود را داد.

حزب توده ایران حتی با این روش به محبوبیت و اعتبار دولت شوروی نیز لطمه وارد آورد، زیرا این وظیفه آن حزب بود که درست ترین و مناسبترین روش سیاسی را در این مورد به دولت شوروی ارائه نماید.

با نهایت تأسف باید اذعان داشت که حزب توده ایران در حساسترین لحظات تاریخی کشور، دچار دگماتیسم گردید و شخصیت سیاسی حزب را به حد گروهی که از خود اراده ای ندارند و کورکورانه دنبال یک سیاست بین المللی روانند تنزل داد و بدین ترتیب نتوانست راه درستی پیش پای نهضت آزادی ملی ایران قرار دهد.

بدیهی است مبارزین راه آزادی ملتها نمی توانند خود را از کمک و همدردی رهروان این طریقت، مخصوصاً آنهایی که به استقرار حکومت ملی در کشور خود توفیق یافته اند، بی نیاز شمارند، و در حقیقت به اتکاء همین یگانگی و همدردی است که امکان آزادی ملل کوچک تحقق می پذیرد. ولی دفاع نسنجیده، کورکورانه و مستمر از یک سیاست بین المللی، به این معناست که طراحان آن سیاست در همه حال و همیشه مصون از اشتباه و مطلقاً خطاناپذیرند. حال آن که چنین منطقی درست مخالف اصول و منطق دیالکتیک است.

رزمندگان طریق آزادی به حق معتقدند که امکان خطا و اشتباه همیشه موجود است. لذا هر روش سیاسی باید با اصول و معیارهای مورد قبول مبارزین راه آزادی زحمتکشان و ستمدیدگان سنجیده شود و منطقیترین و کوتاهترین راه نجات ملتها انتخاب گردد.

فقط چنین روشی احتراز از شکستهای قابل پیشگیری و بهره گیری درست از نیروها را به نحو احسن میسر و مقدور می سازد.

روش سیاسی دولت شوروی در ایران

قبل از شهریور ۱۳۲۰، حکومت رضاشاه و دستگاه تبلیغاتی دروغ‌پرداز وی از دولت شوروی و رژیم آن چنان هیولای وحشتناکی ساخته بود که به قول روزنامه ایران ما «... مردم خیال می‌کردند که مردم اتحاد جماهیر شوروی همه یک کاسکت کهنه بر سر دارند و پیرهنی پاره بر تن و هیچ چیز جز آدمکشی نمی‌دانند... در تهران می‌گفتند که هر کس دستش پینه نداشته باشد فوراً به وسیله سربازان سرخ به قتل می‌رسد... مردم تهران آرزو می‌کردند که ارتش انگلیس زودتر به تهران برسد... اما چند روز نگذشت که رفتار نوع پرستانه و متین و شرافتمندانه سربازان سرخ شروع به دریدن تارهای پندار کرد...»^۱

رفتار متین و شرافتمندانه ارتش سرخ در برابر بدمستیها، تجاوزات، آدمکشیها و دخالت‌های ناروای ارتش انگلیس و آمریکا در ایران نمایشگر مکتب و رژیمی بود که آنها را بار آورده است. یکی دیگر از جراید تهران را ورق می‌زنیم. باختر امروز تحت عنوان «رفتار قشون شوروی در ایران» چنین می‌نویسد:

... ارتش شما با یک حسن انضباط و محبت بی‌ریا و عفت و شرافت اخلاقی در همه جا رفتار کرده‌اند و در این سه سال هرگز پیمان دوستی و عهد برادری را نشکسته، مکتب فضیلت و تقوایی را که گذرانیده‌اند در وطن ما بخوبی آزمایش دادند و شما می‌توانید به چنین سازمان معظم و تشکیلات عظیم و روح بلند سربازان خود افتخار کنید...^۲

هنگامی که مردم فقیر کشور ما در میان شعله‌های قحطی و گرسنگی و بیماری می‌سوختند و غله کشور از مرزهای جنوبی و غربی ایران بیرون می‌رفت. در آن روزهایی که آگهی اداره غله کرمانشاه را کاپیتان «بیشاب» مستشار انگلیسی و «شبتن» به عنوان ناظر جمع‌آوری غله امضا می‌کردند^۳ و در اثر اقدامات خرابکارانه دکتر میلسپو عامل سرشناس استعمار، در پایتخت کشور دهها نفر از گرسنگی تلف می‌شدند، دولت شوروی که سنگینی عظیم بار جنگ را بر دوش می‌کشید، بیست و پنج هزار تن گندم به ایران تحویل می‌داد. در کشور ما حیثیت و اعتبار، عزت و احترام دولت و ارتش شوروی به اوج خود رسیده بود. مردم حق داشتند ارتشی را که با آنها برادروار رفتار می‌کرد، عفت و شرافت اخلاقی داشت و به کمکشان می‌شتافت گرامی داشته محترم شمارند، زیرا آنها در برابر خود ارتشهای انگلیس و آمریکا را نیز می‌دیدند که به چه سان آسایش مردم را سلب می‌کنند و در ملأ عام به زنان دست درازی می‌نمایند. چگونه سربازان سیاه‌مست آمریکایی در خیابانهای تهران، دیوانه‌وار

۱. ایران ما، شماره ۲۵۸، مورخه ۲۳/۸/۱۱، «بهانه به دست مرتجعین ندهید».

۲. باختر امروز، شماره ۳۹۵ - ۲۳/۸/۶.

۳. این آگهی را دکتر مصدق در جلسه ۲۸، ۱۳۲۳ مجلس شورا تقدیم رئیس مجلس کرد، کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۲۳۴.

درشکه‌سواری و اسبدوانی می‌کنند و سربازان هندی چه آسان افراد بیگناه را به مسلسل می‌بندند.^۱ و درست همین امر، امپریالیسم و ارتجاع را به وحشت می‌انداخت. زیرا انکار و تحریف آنچه که مردم به تجربه و با پوست و گوشت خود لمس می‌کردند ممکن نبود. محبت و حرمت دولت و ارتش شوروی در قلوب آنها جای می‌گرفت و استعمارگران را جز رسوایی و شکست راهی در پیش نبود.

دولت شوروی با احترام کامل به ملت ایران و بی‌آنکه در توطئه‌های پنهانی امپریالیستها برای غارت منابع ثروت ما شرکت کند مستقیماً به خود ما مراجعه کرده بود. بدون تردید دولت ایران می‌بایست پیشنهاد شوروی را مورد مطالعه قرار می‌داد و سود و زیان آن را در معرض افکار و انظار عمومی می‌سنجید. ولی دولت سرسپرده ساعد چنین نکرد. به محض پیدا شدن هیئت اقتصادی شوروی عرصه بر استعمارگران تنگ شد و آنها نتوانستند سنگرهای استعماری دیگری به دست دولت ساعد در کشور ما برپا سازند. امپریالیستها و قره‌نوکران داخلی آنها عقب نشستند و این بزرگترین نتیجه مثبت و پیروزی درخشانی بود که از ورود هیئت اقتصادی شوروی عاید مردم ایران گردید.

دولت ساعد که برای واگذاری منابع ثروت ما به امپریالیستها ده ماه توطئه می‌چید و نقشه می‌کشید با ریاکاری، دورویی و بی‌نزاکتی سیاسی موجب تیرگی روابط ما با دولت شوروی و سبب رنجش آن دولت گردید. در این مورد کاملاً حق به جانب دولت و مأمورین شوزوی است. ولی هنگامی که موضوع عدم اعطای امتیاز به هیچ یک از پیشنهاددهندگان مطرح گردید و قانون منع مذاکرات نفت به تصویب رسید، دولت شوروی به صحت و اهمیت پیشنهاد دکتر مصدق چه از نظر منافع ملت ایران و چه به لحاظ حیثیت و اعتبار خود آن دولت پی نبرد، بلکه در جریان امر زودرنجی و عصبانیت نشان داد و بالنتیجه بحرانی در روابط دو کشور و در میان مردم ما پیش آمد. دولت شوروی، دولت ایران را برای دریافت امتیاز نفت تحت فشار سیاسی قرار داد و آن را تهدید به قطع روابط سیاسی کرد. حال آنکه آن دولت، دولت ایران را، بی‌توجه به ماهیت آن، به رسمیت می‌شناخت و با آن عهدنامه مودت و قرارداد مالی داشت. لذا توسل به فشار سیاسی جهت دریافت امتیاز، با اصل احترام متقابل و حاکمیت ملی مبیانت داشت.

این عمل در شأن دولت سوسیالیستی شوروی نبود، دولتی که سابقاً حاضر نبود حتی یک مؤسسه تجارتي به نام بانک استقراضی در ایران داشته باشد، آیا می‌توان گفت که چون در آن زمان یک دولت ملی در کشور ما بر سرکار بوده، حکومت شوروی به ملاحظه چنان دولتی از کلیه

۱. خبر روزنامه اطلاعات: «جنایت سربازان هندی: ساعت ۷/۵ صبح روز پنجشنبه ۲۲/۱/۲۱ در اثر تیراندازی سربازان هندی چهار نفر مقتول و دو نفر مجروح شدند.» شماره ۵۱۴۴؛ خبر روزنامه نبرد: «روز چهار فروردین مقارن ساعت ۹ در دو کیلومتری تهران پنج نفر روستایی به دست سربازان هندی ارتش انگلیس کشته شده‌اند.» شماره ۶۰، به تاریخ ۲۴/۱/۹.

امتیازات خود صرفنظر کرده است؟

در همان روزها روزنامه/یزوستیا نوشت:

... دولت ساعد سعی می‌کند استناد بکند به اینکه منظور اساسی موازنه را سرمشق قرار داده و راجع به واگذاری امتیاز نفت نسبت به پیشنهادات اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان و ممالک متحده آمریکای شمالی یکسان رفتار کرده است. ولی این استناد قانع‌کننده نیست. به طوری که معلوم است انگلستان اکنون دارای امتیاز وسیعی در جنوب ایران هست. پس چرا اتحاد جماهیر شوروی باید به پیشنهاد خود راجع به امتیاز نفت در شمال ایران با وجود شرایط مفید برای ایران جواب رد بشنود؟^۱

و پس از تصویب لایحه دکتر مصدق در مجلس، آقای کافتارادزه اظهار داشت:

تصویب چنین طرحی با بودن امتیازات خارجی در ایران ماینت دارد.

بدو^۲ باید گفت که مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد اساساً با مبارزه علیه امتیازات خارجی آغاز گردیده و مبارزه با نفوذ و توسعه طلبی بیگانگان گره اصلی مبارزات ملی و ضد استعماری مردم ما بوده و هست. ما در این مورد به تاریخ ایران مراجعه نمی‌کنیم و فقط به یکی از منابع معتبر انستیتوی مناسبات بین‌المللی شوروی استناد می‌کنیم:

... در ابتدای امر نفوذ سرمایه خارجی در ایران از طریق بازرگانی خارجی صورت می‌گرفت. از آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم سیاست توسعه طلبی دولتهای خارجی در مورد ایران کم کم به شکل کسب امتیازات برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های مختلف اقتصاد کشور و همچنین به شکل دادن وام‌های اسارت‌آور به دولت تجلی نمود. چنین سیاستی را انگلستان شروع کرد.

سپس روسیه تزاری وارد میدان گردید.

... ورود این دو کشور به مرحله امپریالیستی با تشدید فوق‌العاده توسعه طلبی آنها در ایران مشخص گشت و سبب گردید که یک سلسله قراردادهای جدید در مورد واگذاری امتیازات با دولت ایران منعقد نمایند...^۲

حال ببینیم دولت نوین‌پاد سوسیالیستی شوروی چگونه سیاست ضد امپریالیستی و ضد استعماری خود را به منصه ظهور رسانید و به جهانیان نشان داد که یار و پشتیبان واقعی ملل ستمدیده و استعمارزده دنیا است. لنین رهبر عالیقدر اولین دولت سوسیالیستی جهان، بی توجه به وجود امتیازات متعدد کشورهای امپریالیستی در ایران و از آن جمله امتیاز نفت داری، کلیه امتیازنامه‌ها و مزایایی را که تزاریسم در ایران کسب کرده بود لغو نمود، مطالبات کمرشکن دولت

۱. روزنامه مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲، مورخه ۲۳/۸/۱۹، به نقل از ایران ما.

۲. کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران»، نوشته ا. ا. پالیوکای تیس، چاپ مسکو ۱۹۶۵، متن روسی، منتشره از طرف انستیتوی مناسبات بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی، صفحه ۴.

تزاری را از دولت ایران به ملت ما بخشید و تمامی اموال شرکتهای انتفاعی تزاری را به مردم ایران واگذار کرد.

برای آگاهی از میزان امتیازات کشورهای امپریالیستی در ایران قبل از انقلاب اکتبر یک بار دیگر به کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران» نوشته پالیوکای تیس مراجعه می‌کنیم:

قبل از انقلاب کبیر اکتبر... دولت ایران ۳۲ موافقت‌نامه در مورد واگذاری امتیازات گوناگون به کشورهای خارجی منعقد نموده بود که از آن میان ۱۲ امتیاز سهم روسیه تزاری، ۱۴ امتیاز متعلق به دولت انگلیس و ۶ امتیاز در اختیار دولت آلمان بود.^۱

آیا بجا نیست که سؤال کنیم پافشاری دولت شوروی برای دریافت امتیاز نفت شمال به استناد وجود امتیاز نفت انگلیس و ایران در جنوب، امتیازی که مظهر توسعه‌طلبی امپریالیسم انگلستان و دژ استعمار در کشور ما بود چه پیوند منطقی و چه وجه تشابهی با سیاست لنینی داشت؟ حقیقت این بود که دولت شوروی به مثابه تکیه‌گاه زحمتکشان جهان و پشتیبان ملل مظلوم و استعمارزده در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال ملی اعلام می‌نمود: حال که مجلس و دولت ایران با دادن هرگونه امتیازی به بیگانگان مخالف است؛ ما نه فقط امتیازی از ایران نمی‌خواهیم بلکه کمک و پشتیبانی بی‌دریغ خود را در لغو کلیه امتیازات خارجی در کشور به ملت ایران اعلام می‌داریم. متأسفانه امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی و ارتجاع داخلی بی‌صبرانه در انتظار چنین فرصتی بودند تا با سوء استفاده از آن به محبوبیت، اعتبار و شهرت نیک دولت شوروی لطمه زنند و با یادآوری خاطرات بیدادگریهای حکومت تزاری مردم را دچار وحشت و هراس سازند و به دروغ‌پردازیهای خود محملی نو بتراشند.

تاریخ نشان داد که روش دولت شوروی در این مورد نه فقط به ملت ما در گسیختن زنجیرهای اسارت استعماری یاری ننمود، بلکه آزادی ما را به تعویق انداخت. از این سیاست به دولت شوروی نیز سودی عاید نگردید و دکتر مصدق حق داشت که بگوید:

قلوب ملت ایران از معادن نفت گرانتر و کانیت‌تر است و شما می‌توانید در آن استخراج محبت نمایید.

۱. کتاب «توسعه و رشد اقتصادی ایران»، صفحه ۵، متن روسی.

اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان

جنگ جهانی دوم در شرف اتمام بود و با پیروزی متفقین و سقوط فاشیسم آزادی و دموکراسی به کشورهایی که زیر چکمه‌های خونین نازیها و مزدوران آنها لگدکوب شده بودند، باز می‌گشت. خائنین به وطن، کیسلینگها^۱، جنایتکاران جنگی و مزدوران محاکمه و مجازات می‌شدند. ولی کشور ما اوضاع و احوال خاص خود را داشت. جوجه فاشیستها و شاگردان مکتب رضاخانی در رأس امور بودند. تمام مقامات حساس کشوری و لشکری به دست آنها بود و چرخهای کشور را می‌چرخاندند. در کشور ما سقوط دیکتاتوری رضاشاه با تصفیه طبقه حاکمه از خائنین و جنایتکاران توأم نبود. با وجود اینکه رژیم رضاشاه یک دیکتاتوری شبه‌نازی بود، ولی متفقین تنها وی را از ایران خارج کردند، دستگاه دیکتاتوری او دست نخورده و به همان وضع سابق باقی ماند. شاید اگر ملت ایران را در انتخاب راه خود آزاد می‌گذاشتند، دستگاه رضاخانی بکلی متلاشی می‌شد و دموکراسی واقعی در کشور ما برقرار می‌گردید. ولی متفقین به خاطر تأمین پیروزی بر فاشیسم، خواهان نظم و آرامش در کشور ما بودند. لذا به منظور عملی ساختن مقاصد جنگی آنها دستگاه رضاخانی در ایران پا بر جا ماند و ملت ناچار گردید که ظلم و فشار و دزدی و جنایات این طبقه حاکمه را تحمل نماید. ساعت ۲۳ و یک دقیقه روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴) دریا سالار دونیتز به نام فرماندهی عالی آلمان به کلیه نیروهای زمینی، دریایی و هوایی آن کشور فرمان داد که جنگ را موقوف و همه سلاحها و دارایی جنگی خود را به نیروهای متفقین تسلیم نمایند. بلافاصله آلمان صورتمجلس تسلیم بلا شرط را امضا کرد و بدین ترتیب جنگ جهانی دوم با بر جا گذاشتن میلیونها قربانی و میلیونها انسان گرسنه و بیخانمان میان ویرانه‌های بیشمار، روز هیجدهم

۱. سرگرد ویکدون آبراهام لاورتیس کیسلینگ (Quisling)، افسر نروژی که به شکست نیروی خود و اشغال نروژ به وسیله نازیها کمک کرد و نام این مرد بزودی در تمام زبانها با واژه «خائن» مترادف شد. - ظهور و سقوط رایش سوم، صفحه ۷۲۶.

اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴ پایان پذیرفت.

اینک نوبت تصفیه حساب بین دول غالب، متفقینی که بشریت را از چنگال فاشیسم رهانیدند، فرا رسیده بود. ملل استعمارزده نیز دیگر حاضر به قبول استعمار نبودند. مردم ستم کشیده مستعمرات، همان سلاحهایی را که علیه فاشیسم بکار برده بودند به سوی اربابان سابق خود نشانه روی کردند. ولی برای مردم کشور ما جنگ تمام نشده بود. زیرا جنگ وقتی واقعاً به پایان می‌رسید و سرنگونی فاشیسم هنگامی احساس می‌شد که «تمام دستگاههای حکومت تصفیه گردد. حکومت نظامی الغا شود، جنایتکاران گذشته مجازات شوند. توده حقیقی ملت از آزادی واقعی بهره‌مند گردیده و در اداره امور کشور دخالت مؤثر پیدا نمایند.»^۱

ملت ما بر سر دوراهی سرنوشت قرار داشت. سید جعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آذیر ماهها قبل از پایان جنگ این پیش‌بینی را کرده و نوشته بود:

جنگ خونین جهانی به آخر می‌رسد. کشور ما نیز با خاتمه آن بر سر دوراهی بزرگی قرار خواهد گرفت. ملت ایران یکی از این دو راه را ناچار است انتخاب کند. حد وسط امکان‌پذیر نیست... یکی تجدید و احیای دیکتاتوری، ظلم و جور، تعدی و قتل و جنایت و ادبار، دیگری آزادی، تکامل و ترقی و عدل و داد را در پیش دارد. ... اگر ارتجاع غلبه کند و ما را به راه اولی بکشاند نتیجه جز اضمحلال ملت و محور استقلال مملکت نخواهد بود. اگر راه دوم را توانستیم پیش بگیریم حتماً به ساحل نجات خواهیم رسید.^۲

ولی ارتجاع به مدد اربابان انگلیسی و آمریکایی خود از مدتها قبل پشت سنگرها جای گرفته و آماده یورش به آزادی و دموکراسی بود و به حق پیشه‌وری می‌نوشت:

... اگر کار بدین منوال پیش برود غیر از انقلاب چاره دیگری نیست.^۳

آغاز سال ۱۳۲۴ با یورش عمومی ارتجاع مشخص گردید. روز هفتم فروردین ماه، عده‌ای از چاقوکشان و مزدوران سید ضیاء با حمایت علنی مأمورین انتظامی به کلپ حزب توده ایران و اتحادیه کارگران اصفهان حمله کرده پس از ضرب و جرح مسئولین حزب و اتحادیه و غارت اثاث و لوازم کلپ، در و پنجره محل را به آتش کشیدند در حالی که شهر اصفهان در محاصره تفنگداران بختیاری بود. این اقدام هشدار می‌داد که کلیه آزادیخواهان کشور. شفق ارگان رسمی حزب ایران تحت عنوان «وقایع اصفهان یا تهدید دموکراسی» چنین نوشت:

احزاب سیاسی ایران! آزادیخواهان ایران! خطر بزرگی شما را تهدید می‌کند. اگر در مقابل حمله به حزب توده ساکت بنشینید، بزودی نوبت حزب ایران خواهد رسید. اگر گذاشتید امروز خانه یکی اتحادیه کارگران را غارت کنند، فردا قلم هر آزادیخواهی را خواهند شکست. پس فردا دهان هر

۱. داد، شماره ۴۴۵، مورخه ۲۴/۲/۲۳ سرمقاله.

۲ و ۳. آذیر، شماره ۱۷۲ مورخه ۲۳/۵/۵ از مقاله «خائنین کشور ما را به کجا می‌کشاند؟».

اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان / ۲۲۷

وطن پرستی را خواهند دوخت. هوشیار باشید که در پشت درهای خانه کارگران اصفهان هیولای مهیب دیکتاتوری پنهان است.^۱

روز ۲۴/۱/۲۹ کابینه بیات بعد از دو ماه سقوط کرد و کابینه حکیمی روی کار آمد. حزب توده ایران هنگام طرح برنامه دولت حکیمی چنین پیشنهاد کرد:

مملکت باید به دست دولتی اداره شود که آن دولت یک دولت ائتلافی باشد، نه ائتلافی از مجلس، یک دولت ائتلافی از ملت. ... دولت ائتلافی که متکی به ملت باشد که خارج از مجلس باشد... شعار آن دولتی که باید بر سر کار بیاید و یک روزی خواهد آمد باید این باشد:

آزادی برای همه - نان برای همه - فرهنگ برای همه - بهداشت برای همه^۲

البته پیشنهاد درخشان و خوبی بود اما غیر عملی. زیرا سالها قبل دکتر ارانی گفته بود «حق گرفتنی است نه دادنی». ارتجاع برای محو آثار دموکراسی به مانند مار زخم خورده ای دندان تیز کرده بود. ارتجاع می خواست که نهال آزادی را از ریشه بخشکاند و سکوت مرگ افکار و عقاید را در سراسر کشور حکمفرما سازد. ولی کابینه حکیمی، دولت مورد نظر استعمارگران نبود. لذا حکیمی به عنوان «محلل» روی کار آمد و تا یک ماه نتوانست رأی اعتماد بگیرد و بالاخره روز ۲۴/۳/۱۴ سقوط کرد. روز پانزدهم خردادماه، اکثریت نمایندگان مجلس که سرسپردگی آنها به استعمارگران بر همگان آشکار بود، با نهایت شتابزدگی محسن صدر^۳ (صدرالاشراف) دژخیم باغشاه را به نخست وزیری انتخاب نمودند و فردای آن روز «دستخط ملوکانه» دایر به نخست وزیری وی «شرف صدور» یافت. بیانیه حزب ایران درباره انتخاب محسن صدر به نخست وزیری می گوید:

... اگر تاکنون فساد در پشت پرده عمل می کرد، امروز علناً حکومت را عهده دار شده است. اگر تاکنون سلب آزادی، چپاول و غارت در خفا و در لفافه «مصالح کشور» انجام می گرفت، امروز آزادی کشان و غارتگران، دولت رسمی ایران را تشکیل می دهند.

هموطنان عزیز!... صدرالاشراف نخست وزیر ایران است. صدرالاشراف آن کسی که مشروطه طلبان ایران را در باغشاه به دار آویخت، سرنوشت مشروطه ایران را در دست گرفته است. هموطنان عزیز! استقرار صدرالاشراف در رأس مشروطه ایران نه تنها تهدید بر آزادی است بلکه توهین به کشتگان آزادی ما است.

هموطنان عزیز! هر وقت طبقه حاکمه علی رغم افکار عمومی عمل می کند برای این است که مضطرب و بیمناک شده است. طبقه حاکمه مضطرب چون مار زخمی است! اگر کله اش را نکوبید از

۱. شفق، شماره ۴۱، دوره دوم، مورخه ۲۴/۱/۱۳.

۲. از نطق دکتر کشاورز در مجلس شورای ملی ۲۴/۳/۲، رهبر، شماره ۵۶۶ مورخه ۲۴/۳/۴.

۳. محسن صدر (صدرالاشراف)، عنصر ننگینی بود که پس از به توپ بستن مجلس و توقیف یک عده از سرشناسترین آزادیخواهان به جرم مشروطه خواهی و به زنجیر کشیدن آنها در باغشاه داوطلبانه حاضر شد استنطاق محبوسین را به عهده بگیرد. حال آنکه در آن موقع هیچ ایرانی باشرقی حاضر نبود چنین عمل خائنانه ای را بپذیرد. صدر با کینه ای غیرانسانی آزادیخواهان را تحت شکنجه قرار داده آنان را به دیار نیستی فرستاد. در دوره رضاشاه وزیر عدلیه بود و به دست او املاک مردم غصب و به ملکیت دیکتاتور در می آمد.

زهرش مصون نخواهید بود. دولت صدرالاشراف دندان مار زخم دیده است. دولت صدرالاشراف حمله علنی به آزادی و دموکراسی است.^۱

اعلامیه حزب توده ایران نیز حاکی است که:

آزادی در خطر است!

ایرانیان، وطن پرستان، آزادیخواهان، روی سخن ما با شماست، صدرالاشرف مستنطق باغشاه، دژخیمی که به امر محمدعلی شاه بهترین فرزندان این کشور را به خاک و خون کشید، جلادی که بنابر فتوای او حکم اعدام ملک المتکلمینها، یحیی میرزاها و عده زیادی از زنجیرهای باغشاه صادر گردید، وزیر عدلیه رضاخان که هزاران ملک مردم را به نام قانون و به زور پلیس مختاری برای ولینعمت و مخدوم خود قبالة نمود، بنابر تصمیم اکثریت فاسد و نفع پرست مجلس و تحمیل مقامات بیگانه به نخست وزیری تعیین گردید ...

ایرانیان! روز جانبازی و فداکاری است. سرنوشت مشروطیت بسته به اقدامات شماست. حزب توده ایران با کلیه نیروهای مادی و معنوی خود و به انتظار عموم زحمتکشان و روشنفکران آزادیخواه ایران، با این حکومت مستبد فاسد مبارزه می کند.

بگذار آزادی و استقلال ایران یک بار دیگر به قیمت جان با شهامت ترین فرزندان این آب و خاک تأمین شود و خاک مقدس میهن از خون آزادگان این کشور گلگون گردد.

... ما کلیه احزاب آزادیخواه ایران را برای تشکیل جبهه واحد ملی و مبارزه بیرحمانه بر علیه کابینه مشغوم باغشاه دعوت می کنیم و یقین داریم در این نبرد پر افتخار پیروزی قطعی نصیب ملت ایران خواهد شد.^۲

صدرالاشراف بدنامترین و منفورترین عوامل استعمار را در کابینه خود جا داده بود و با وجود اینکه علاوه بر فراکسیون توده، شانزده نفر از اعضای فراکسیون آزادی، ۱۲ نفر از طرفداران دکتر مصدق و ۱۸ نفر از فراکسیون ملی و منفردین به روش اکثریت اعتراض نموده و دست به اوبسترکسیون زدند ولی کابینه صدر به استناد «فرمان همایونی» بی آنکه از مجلس رأی اعتماد بگیرد به فعالیت غیرقانونی خود ادامه داد و فقط پس از ۴۵ روز توانست با حيله و نیرنگ و دادن قول استعفا به اقلیت جهت حاضر کردن آنها در مجلس، از طرفداران خود رأی اعتماد بگیرد. اعمال گستاخانه ارتجاع و خطرانی که همه آزادیخواهان را تهدید می نمود، زمینه عملی اتحاد کلیه وطن پرستان و آزادمردان را فراهم ساخته بود. ولی موانعی بر سر راه این اتحاد وجود داشت که به نظر ما به درستی از طرف حزب ایران تشریح شده است.

روزنامه شفق ارگان رسمی حزب ایران می نویسد:

چه هدف مشترکی باید مردان خیرخواه و آزادیخواه ایران داشته باشند؟ حفظ استقلال کامل ایران، تقویت دموکراسی، تربیت مردم و تقویت قوای مولد ثروت. موانع اتحاد آزادیخواهان ایران چیست؟

۱. از اعلامیه کمیته مرکزی حزب ایران، شفق، شماره ۹۸، مورخه ۲۴/۳/۲۰.

۲. از اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، رهبر، شماره ۵۷۷ - مورخه ۲۴/۳/۱۷.

شرط ابتدایی همکاری تمام آزادیخواهان ایران این است که کسانی که رهبر فکری آنها هستند موقتاً دست از مجادله بردارند و هم خود را برای تبلیغ و اشاعه اصول ساده و مختصری که متفق علیه همه آنهاست، مصروف دارند و عقاید خشک و جامدی را که در حقیقت جلوه ثانی جمود مذهبی قرون وسطی است، کنار بگذارند.

شرط دوم امکان اتحاد آزادیخواهان آن است که فعلاً در سیاست خارجی روشی اتخاذ کنند که فقط به نفع ایران باشد. بدین طریق اگر از میدان مبارزه عوامل استفاده خارج شوند، تأمین و تضمین منافع دیگران، در ضمن منافع ایران مانعی ندارد. سیاستی که برای «ایران» باشد، در عین اینکه مانع نفوذ سیاست خارجی است حافظ منافع دول همجوار است.

اگر این دو مانع مرتفع شود، اتحاد آزادیخواهان ایران به خودی خود عملی خواهد شد.^۱

بدین ترتیب اوضاع سیاسی کشور چنین، خلاصه می‌شود:

صدرالاشراف جلاد مشروطه‌خواهان، نخست‌وزیر «دولت مشروطه ایران» بود، تسلیح و متحد ساختن عشایر با تمام قوا دنبال می‌شد و مأمورین سیاسی دولت انگلیس «نزاکت و تعارف» ریاکارانه را کنار گذاشته، خود رأساً و بی هیچ گونه پرده پوشی ترتیب کارها را می‌دادند چنانچه در تیرماه همان سال مانی پنی دبیر سفارت انگلیس و گلد کنسول انگلیس در اصفهان کنفرانسی با حضور صمصام ایلخان بختیاری، خسرو قشقایی، صارم‌الدوله، نماینده قوام‌الملک شیرازی و عده‌ای دیگر از سران عشایر در چهارمحال تشکیل دادند تا رشته‌های الفت و اتحاد سران عشایر را برای از بین بردن آخرین «تشنجات» آزادیخواهی و دموکراسی استوارتر سازند.^۲ در شمال نیز خوانین ذوالفقاری، افشار، بیگدلی، اصلانلو، جهانشاهلو، محمدلو، قجر (دارایی) از طرف دولت مسلح شده بودند.

سرلشکر ارفع که به قول سرتیپ درخشانی مادر انگلیسی داشت و خود زیان فارسی را نمی‌دانست در مقام ریاست کل ارتش قرار گرفته بود، چاقوکشان سیدضیاء با پشتگرمی نیروهای انتظامی به ضرب و جرح و غارت و کشتار آزادیخواهان سرگرم بودند، فرمانداری نظامی اختناق کم سابقه مطبوعاتی ایجاد کرده بود و بحران اقتصادی سراسر کشور را در آتش فقر و بیکاری می‌سوزاند و به قول دکتر کشاورز عضو فراکسیون توده، ارمغان طبقه حاکمه به ملت ایران «فقر و جهل و ترس» بود.^۳

حتی روزنامه تایمز انگلستان نوشت:

در عرض چهار سال مجلس شورای ملی ایران حتی یک قانون به نفع طبقه سوم تصویب نکرده است. اگر هم یک ماده به نفع این طبقه از مجلس گذشته باشد، چون اجرای آن به دست اشخاص رشوه‌خوار و خائنین سپرده شده اینک به قدری در عمل سوءاستفاده‌ها کرده‌اند، به قدری قانون را این ور و آن ور نموده‌اند که اجرای ماده واحده به شکل دیگری که کاملاً جنبه اجحاف و تعدی را دارد

۱. شفق، شماره ۵۱، مورخه ۲۴/۱/۲۶.

۲. رهبر، شماره ۵۹۳، مورخه ۲۴/۴/۶ و شماره ۶۱۲ مورخه ۲۴/۴/۳۱.

۳. از نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخه ۲۴/۳/۲ مجلس شورای ملی.

درآمده است ...^۱

... امروز هیچ چیز در ایران شباهت به دموکراسی ندارد و حتی می‌توان گفت که کشور ایران بویی از دموکراسی نبرده و اگر اوضاع بدین نحو بگذرد و طبقه حاکمه تغییر ماهیت ندهد نمی‌توان گفت که ایران به صورت یک دولت دموکراسی واقعی در آید ...^۲

اما محمدرضا شاه از مخالفت مجلس با نخست‌وزیر مورد نظر وی، دل خوشی نداشت و از اینکه نمی‌تواند مجلس را منحل کند بسیار متأسف بود. موری سفیر کبیر آمریکا در ایران، در این باره به وزارت امور خارجه آمریکا چنین می‌نویسد:

روز ۱۳ جولای (۲۲ تیرماه ۱۳۲۴) به ناهار خصوصی حضور شاه دعوت داشتم و به غیر از وزیر دربار (علاء) شخص دیگری نبود.

شاه ضمن مذاکرات مفصلی، نظرات خود را با صداقت به این شرح بیان داشت:

۱. تغییر پی در پی کابینه و دولتهای ضعیف وسیله مجلس عاقبت خوشی ندارد. شاه بسیار متأسف است از اینکه قدرت ندارد مجلس را منحل نماید و در واقع قدرت قانونی شاه کمتر از مونارشیهایی اروپایی است.

۲. ایران به نخست‌وزیر مقتدری احتیاج دارد. اگر شاه چنین شخصی را سرکار بیاورد، از طرف حکومت شوروی به عنوان ارتجاع فاشیستی مورد حمله خواهد بود.

... علاء گرچه چندین مرتبه عقیده خود را بیان داشته گفت که در موقعیت حاضر شخصی مثل قوام‌السلطنه لازم است، شاه به این پیشنهاد روی خوش نشان نداد ...^۳

موری سفیر کبیر آمریکا در گزارش دیگری می‌نویسد:

در ملاقاتی که با شاه داشتم وی گفت «انگلیسیها به من پیشنهاد کرده‌اند که مجلس را تعطیل کنم» و از ما خواست که در ایران با انگلیسیها همکاری نماییم. نکته مهم دیگری که شاه بیان داشت این است که او گفت «به تجربه دریافته‌ام که چهل سال طول می‌کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند، چگونه خودشان به خودشان حکومت نمایند». ... شاه سعی می‌کرد مرا قانع کند که از حکومت فردی او بدون مجلس حمایت کنیم. من از فرصت استفاده کرده به او یادآور شدم، با تجربه‌ای که طی سالها آشنایی به امور ایران دارم، معتقدم که مجلس ایران با تمام نقایصی که دارد در سالهای اخیر در مواردی که دولت و دربار کوتاه آمده‌اند، از منافع ملی ایران در مقابل خارجیها دفاع کرده است ...^۴

ولی در آن زمان به علت نیرومندی نهضت آزادی در کشور، به پایمال کردن قانون اساسی و به دست آوردن قدرت انحلال مجلس توفیق نیافت و این آرزوی شاه و اربابانش پس از سرکوبی نهضت آزادی در ایران عملی گردید.

۱. آذربایجان، شماره ۲۳ - مورخه ۲۴/۷/۱۶ از تایمز به قلم یکی از خبرنگاران انگلیسی که چهار سال در ایران اقامت داشته، (خلاصه مقاله تایمز)

۲. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۲۹، مورخه ۲۴/۷/۱۸ و شماره ۱۳۰، مورخه ۲۴/۷/۱۹.

۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۹۴۵، جلد هشتم، صفحات ۳۸۶-۳۸۷ چاپ واشنگتن ۱۹۶۹.

۴. همان کتاب، صفحات ۳۸۴-۳۸۵.

موضع ارتجاع بعد از پایان جنگ جهانی دوم

ارتجاع جهت تسلط و تحکیم قدرت خود با تمام قوا به حفظ وضع حاضر می‌کوشید و این کوشش خود را به نام میهن پرستی قالب می‌زد. دخالت امپریالیستها بخصوص دولت انگلیس در امور کشور ما برای مرتجعین امری بود عادی. اصولاً مأمورین سیاسی انگلیسی و آمریکایی برای آنها بیگانه به حساب نمی‌آمدند. آنها همیشه «اریاب» و «صاحب» بودند و مرتجعین غلامان حلقه به گوش. فقط وقتی فریاد عناصر ارتجاعی گوش فلک را کر می‌کرد که جزئی دخالتی از طرف مأمورین شوروی مشاهده می‌گردید.

استعمارگران و نوکران آنها می‌دانستند که برای حفظ وضع حاضر، محو آثار دموکراسی، تعطیل احزاب و اتحادیه‌ها، توقیف روزنامه‌های مستقل و آزادیخواه و برقرار ساختن دیکتاتوری مجددی ضروری است و تنها سدی که در برابر انجام مقاصد آنها قرار داشت، وجود نیروهای نظامی شوروی در کشور ما بود. و چون ارتجاع ضمن اعمال شدیدترین فشارها جهت سلب آزادیهای دموکراتیک به فریب و تحمیق مردم نیز احتیاج داشت، لذا به منظور نیل به مقاصد خود شعار «تخلیه فوری کشور از نیروهای بیگانه» را به عنوان پرچم مبارزه برافراشت.

مفهوم این شعار در نظر آنها خروج هرچه زودتر نیروهای شوروی از ایران بود. زیرا با وجود دربار سلطنتی ایران، با وجود سیدضیاء و دار و دسته‌اش و اکثریت مزدور نمایندگان مجلس، با بودن عشایر مسلح که عوامل استعمار سرکردگی آنها را به عهده داشتند، و با بودن فراماسونها و سایر دست‌پروردگان استعمار، به وجود نیروهای نظامی انگلیس در کشور ما احتیاجی نبود. و درست به همین دلیل سیدضیاءالدین طباطبایی بیش از همه فریادهای «وطن پرستانه» راجع به تخلیه ایران سر می‌داد. برابر پیمان اتحاد ایران و متفقین، انگلستان و شوروی تعهد کرده بودند که شش ماه بعد از پایان جنگ ایران را تخلیه نمایند. حال چرا درخواست تخلیه نیروهای متفقین بلافاصله بعد از پایان جنگ و قبل از رسیدن مهلت مقرر به میان کشیده شد؟ علت امر پرواضح است.

مرتجعین می‌دانستند که «با بلند کردن این صدا، فریاد و ناله توده‌های رنج‌دیده ملت برای رهایی از نفوذ شوم ارتجاع تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت، با عنوان کردن خطر استقلال، پایه قدرت خود را بر جسد ملتی نیمه جان استوار خواهند ساخت، توجه عموم را از مسائل حیاتی و حقایق امور منحرف کرده به مجعولات و قیحانه خود معطوف خواهند داشت و خود فارغ و آسوده از این معرکه بیرون جسته و برای فردا مہیای زنجیر کردن ملت خواهند شد. به همین جهت سعی داشتند طوفانی از «احساسات» برای خاطر «معنویات» بوجود آورند تا توده‌های مردم را به دست این طوفان بسپارند و خود از میانه جان بدر برده و تمام مادیات و معنویات را به خود اختصاص دهند. این است منظور اساسی از بزرگ کردن موضوع و سنگ تخلیه ایران را به سینه زدن.»^۱

۱. رهبر، شماره ۶۴۲، مورخه ۲۴/۹/۸ از مقاله «ایران باید تخلیه شود» به قلم ر. نامور.

از طرف دیگر در حالی که نیروهای ارتجاعی در سنگرهای خود آماده نبرد بودند، قوای آزادیخواهان دچار پراکندگی بوده و هیچ گونه آمادگی برای مبارزه نداشتند. لذا ارتجاع می‌کوشید که فرصت سازماندهی و تجهیز برای قوای آزادی و دموکراسی داده نشود تا پیروزی سهل و آسان به دست آید. ارتجاع این موقعیت خود را در تمام حوادث بعدی کشور نیز حفظ کرده زیر ماسک وطن پرستی پنهان شد. و با استفاده از اشتباهات آزادیخواهان فریاد «وا وطن» سرداد و وجهه دروغین «میهن پرستی و مدافع منافع وطن» کسب کرده قدرت شوم خود را بر ملت ما مسلط ساخت.

موضع آزادیخواهان بعد از پایان جنگ

پس از اشغال ایران، متفقین به ما گفتند که ایران زنجیر رابط ماشین جنگی آنهاست. لذا باید سکون و سکوت در اینجا حکمفرما باشد تا با حفظ ارتباط جهت حمل مهمات بتوان بر خصم قوی دست یافت. حزب توده ایران با توجه به این نظر و محترم شمردن «ملاحظات» که دولت شوروی مخصوصاً تا قبل از گشایش جبهه دوم از متفقین خود داشت، در اقداماتش کوتاه آمد و بعضی از اوقات با هیئت حاکمه سازش نمود. حزب توده برای حفظ آرامش پشت جبهه شوروی و پرهیز از برانگیختن سوءظن بریتانیای کبیر و ایجاد اختلاف بین شوروی و انگلستان «اجازه تشکیل حزب در نواحی نفت خیز جنوب را نداد و تنها با تأسیس اتحادیه‌های صنفی شورای متحده موافقت کرد و تشکیل این اتحادیه‌ها نیز کاملاً از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود ... حتی اعتصاب معروف آبادان تنها به ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیته مرکزی و شورای متحده مرکزی از این عمل جلوگیری شد. دکتر رادمنش و دکتر جودت به نمایندگی از مرکز به آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند ...»^۱

جبهه واحد ضد استعمار که با تشکیل جبهه آزادی داشت به مرحله عمل نزدیک می‌شد در اثر جنجالی که بر سر «امتیاز نفت شمال» برخاست، عملاً متلاشی شد و فقط طرفداران حزب توده ایران در آن باقی ماندند. درست است که حزب توده تظاهرات و میتینگهای عظیمی را رهبری می‌کرد ولی برای گذشتن از مرحله حرف به عمل و اقدام به نحوی اساسی و سرنگون ساختن ارتجاع، نه کادری تربیت کرده و نه توده را مجهز نموده بود. حال آنکه اقدام به این کار با آرامش پشت جبهه منافاتی نداشت. عده محدودی از آزادیخواهان هم در حزب ایران جمع شده بودند. حزب ایران نیز با وجود اصالت آن قدرت عمل نداشت. لذا هنگامی که جنگ در شرف اتمام بود و ساعت سرنوشت نزدیک می‌شد، نه حزب توده ایران و نه سایر آزادیخواهان هیچ گونه آمادگی عملی برای مقابله با ارتجاع را نداشتند.

با وجود اینکه مطبوعات حزب توده ایران شعارهای ذیل را به میان مردم می‌بردند:

۱. «برخورد آراء و عقاید»، نوشته خلیل ملکی، صفحات ۱۲ و ۱۳.

اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان / ۲۳۳

مقاومت عملی و قیام بر علیه ظلم و بیدادگری نه تنها حق مشروع هر شخصی است، بلکه از وظایف مسلمة افراد به شمار می‌رود.

رهبر، شماره ۵۷۰-۲۴/۳/۹۰

مشروطیت ایران که به قیمت خون پدران و برادران باشهاست ما و به قوه قیام عمومی ملت تحصیل شده است، در صورت لزوم به نیروی قیام حفظ خواهد شد

رهبر، شماره ۵۷۹-مورخه ۲۴/۳/۲۰

ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد.

رهبر شماره ۶۰۸-مورخه ۲۴/۴/۲۶

ولی این شعارها ضامن اجرایی نداشت. حزب توده ایران به اتکاء چه نیروی سازمان‌یافته‌ای می‌خواست دست به قیام زند و از مشروطیت دفاع نماید؟

اما در اینکه مردم دیگر نمی‌خواستند وضع سابق تکرار شود و هیئت حاکمه فاسد موجود به حکمرانی خود ادامه دهد، هیچ شک و تردیدی نیست.

رهبر تحت عنوان «هنگام کار است، آزادیخواهان و زحمتکشان برخیزید»، وضع زندگی و روحیات مردم را چنین توصیف می‌کرد:

همه جا عصبانیت حکمفرماست، همه کس از زندگی خود و از وضع اجتماعی ناراضی است. همه از افسردگی آزادیخواهان و سکوت مبارزین احساس کسالت می‌کنند، همه کس دنبال حرکت و جنبشی می‌گردد. وقتی بالای روزنامه رهبر، مانند شعاری نوشتیم «ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد» پس چرا حرکت نمی‌کنیم؟! کارگر از مشقت کار و سختی معیشت خسته شده است، دهقان از جور و بیداد ارباب به جان آمده است، کارمند از سنگینی بار زندگی عاجز و درمانده است. همه احساس می‌کنند که زندگی برایشان غیرقابل تحمل است و همه تقصیر را از طبقه حاکمه و رژیم منفور آن می‌دانند.

دیگر آن سرگیجه و ابهامی که پس از رفتن رضاخان بر مردم مستولی شده بود برطرف شده است، توده‌های ملت که ماهیت رژیم رضاخانی و حقیقت رژیم بعد از شهریور را فهمیده‌اند، اینک راه نجات خود را روشن می‌بینند و دیگر حاضر نیستند به هیچ وجه اختیار خود را در دست این هیئت حاکم پوسیده باقی گذاشته و به همان رژیم مستبد رضاخانی که ماسک بر صورت زده است تن در دهند. همه جا صحبت از یک قیام ملی برای رهایی از بدبختی و مفاسد رژیم کنونی است ... برخیزیم و پرچم آزادی و سعادت ملی را به پیروزی رهبری کنیم!

اکثریت آزادیخواهان معتقد بودند که یک قیام و انقلاب ملی در شرف وقوع است. از آن جمله روزنامه ایران ما که یکی از معتبرترین روزنامه‌های آزادیخواه بود نوشت:

صدر، زمینه یک انقلاب و قیام ملی را آماده می‌کند ... در خصوص انقلاب باید گفت که هر وقت پرچم انقلاب در هر گوشه کشور ما به اهتزاز در آید به نفع و پیروزی طبقات رنجبر و روشنفکر خواهد بود و ما از این حیث که اغلب نمایندگان اکثریت وسیله آقای صدر زمینه یک انقلاب و قیام ملی را آماده

می‌کنند باید ممنون باشیم ...^۱

لکن همین مردم ناراضی آماده قیام، در برابر هیولای ارتجاع که تمام فنون خود را از خدعه و نیرنگ تا غارت و کشتار به خدمت گرفته بود، از نیروی مجهز و سازمان یافته و رهبری صحیح محروم بودند.

اما تخلیه ایران از نیروهای متفقین خواست و آرزوی قلبی تمام ملت ایران بود و به قول دکتر کشاورز که در مجلس گفت:

... هیچ ایرانی باشرفی، هیچ کس که بخواهد افتخار ایرانی بودن را داشته باشد، قبول نمی‌کند که قشون بیگانه حتی به عنوان قشون متفقین در میهن ما ساکن باشند ...^۲

روزنامه شفق ارگان حزب ایران نیز در جواب دشتی که در مجلس گفت «... تصور می‌کردیم هر ایرانی باشرف و باغیرتی راضی نمی‌شود قشون بیگانه در خاک او بماند ...»، نوشت:

طرفدار حقیقی تخلیه ایران ما هستیم. ما آزادیخواهان ایران از آن روزی که قفل سانسور شما از دهانمان برداشته شد، ما بیچارگان و مظلومین ایران، ایران را خالی از بیگانه خواستیم ولی در اولین قدم مانع بزرگ تخلیه ایران را شناختیم. و آن مانع، آقای دشتی شما، مجلس شما، و دولتهای شماست. سیاست یکجانبه اکثریت، طرفداری دائم از یک طرف، مخالفت مکرر با طرف دیگر علت اصلی اقامت قوای بیگانه است ...^۳

قابل فهم است که چرا دولت انگلستان پیشقدم شده از دولت شوروی خواست که نیروهای خود را از ایران خارج سازد^۴ و رادیوهای لندن و دهلی با ملت ایران «همدردی» نموده و از تقاضای آنها مبنی بر تخلیه ایران «صمیمانه» پشتیبانی کردند.^۵

بدیهی است اشتراک منافع که بین محافل ارتجاعی و امپریالیستها وجود داشت، اشتراک مساعی و هم‌آهنگی آنها را سبب شده بود.

حزب توده ایران ضمن اینکه اعلام می‌داشت طرفدار تخلیه نیروهای متفقین از ایران است ولی شرایط تخلیه را به نحوی طرح می‌نمود که مفهومش این بود: یا متفقین باید هیئت حاکمه ایران را از عناصر رضاخانی تصفیه نموده، سیدضیاءها، دشتیها، صدراالاشرافها را از ایران خارج کرده و حکومت را به دست آزادیخواهان سپرده سپس ایران را تخلیه کنند و یا تا انجام این امر از تخلیه ایران خودداری نمایند. وگرنه چنانچه ملت ایران می‌بایست دست عناصر ارتجاعی و دلالان استعمار را از

۱. ایران ما، شماره ۱۰۲، مورخه ۲۴/۵/۸.

۲. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۳۱، مورخه ۲۴/۷/۲۰، «جلسه پرهیجان دیروز مجلس».

۳. شفق، شماره ۱۴۱ - مورخه ۲۴/۵/۱۱.

۴. ایران ما، شماره ۹۲ - مورخه ۲۴/۴/۲۶ «انگلیسیها هم تخلیه ایران را می‌خواهند».

۵. شهباز به جای ایران ما، شماره ۹۲ - مورخه ۲۴/۴/۲۶.

حکومت کوتاه کند چه لزومی داشت که تخلیه ایران از ارتشهای متفقین منوط و مشروط به تصفیه هیئت حاکمه گردد؟

اینک برای روشن شدن نظر حزب توده ایران در این مورد، یکی از مقالات اساسی روزنامه مردم برای روشنفکران را که به قلم دکتر کیانوری نوشته شده نقل می‌کنیم:

موانع خروج ارتشهای بیگانه از ایران - دایه‌های مهربانتر از مادر

... موضوع تخلیه ایران از قوای متفقین یکی از مسائل حیاتی و بسیار بااهمیت کشور ما به شمار می‌رود و به هیچ وجه جایز نیست که درباره آن با احساسات بیجگانه قضاوت کرد ... باید فهمید که اصولاً علل ورود ارتشهای بیگانه به ایران چه بوده است و آیا علل اصلی امروز بر طرف شده است یا نه؟ علل ورود ارتشهای متفقین بدین نحو خلاصه می‌شود:

۱. ایجاد یک خط ارتباطی مطمئن که از دستبرد عملیات جاسوسی و خرابکاری آلمان محفوظ باشد.
 ۲. وجود حکومت غیرملی رضاشاه با سیاست ضد شوروی و تمایلات نازی در کشور ما.
- حال که جنگ به پایان رسیده، ما جداً طرفدار تخلیه ایران از قوای متفقین می‌باشیم. ولی در نظر ما تنها ارتشهای بیگانه منحصر به افراد نظامی دارای اونیفورم نیست.
- علاوه بر ارتشهای دولتی شوروی و انگلستان، ارتش بیگانه سومی هم در ایران است که از همه این ارتشها صدها بار بیگانه‌تر است. این ارتش دارای اونیفورم نیست و متأسفانه افراد آن هم ظاهراً ایرانی هستند. این ارتش را همان دستگاه عاملین و دلالان سیاست استعماری و وابستگان به سرمایه‌داری بین‌المللی و محافظه‌کاران تایمز تشکیل می‌دهند.

ملت ایران کلیه کسانی را که مدت بیست سال و بیشتر منافع استعماری بیگانگان را دفاع کرده‌اند و برای این منظور منافع حیاتی ملت ایران را زیر پا گذاشته‌اند بیگانه‌تر از سربازان انگلیسی و روسی و آمریکایی می‌داند. ما جداً تخلیه این ارتش را از ایران خواستاریم. وجود این ارتش مخفی سیاست استعماری در ایران، همان علت اصلی ورود ارتشهای منظم متفقین به ایران است و تا وقتی که این علت از بین نرود، اگر هم شرایط خارجی و بین‌المللی مساعد باشند، انتظار تخلیه ایران نمی‌رود. همان طوری که در زمان جنگ احتیاجات نظامی ایجاب می‌کرد که در سرحدات کشورهای بزرگ، تکیه گاهی به دست دشمن نیفتد، امروز هم که جنگ سیاسی جای جنگ نظامی را گرفته این اصل کلی استوار می‌ماند ... برای آنکه ارتشهای انگلیس و شوروی ایران را تخلیه نمایند باید این دو دولت مطمئن شوند که در ایران تکیه گاهی بر علیه آنها ایجاد نخواهد شد. آزادیخواهان ایران برای اینکه این اطمینان حاصل شود تنها راه علاج را به ملت ایران نشان می‌دهند. این راه، تصفیه هیئت حاکمه ایران از عناصر رضاخانی است. به طور مسلم تا روزی که حکومت ایران در دست کسانی است که در تمام مدت عمر سیاسی خود سیاست ضد آزادیخواهی و در بیست و پنج سال اخیر سیاست علنی ضد شوروی داشته‌اند و امروز هم در چنین موقعی به دستور اربابان محافظه کار لندنی خود با کمال وقاحت به این سیاست ادامه می‌دهند، به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که تخلیه ایران صورت گیرد. ماهیت این دستگاه باعث عدم اطمینان همسایگان است. آزادیخواهان ایران که جداً طرفدار خروج ارتشهای بیگانه هستند باید برای انجام آرزوی خود به فوریت دست به اقدام زنند. نشستن و داد زدن و در عمل محافظه کاری کردن راه غلطی است. باید علناً بر علیه کسانی که وجودشان باعث تیرگی روابط بین‌المللی است و کسانی که با تمام قوا امروز در تیره کردن این روابط کوشش می‌کنند، قد علم کرد. دستگاه حاکمه و مجلس باید از معبد این عناصر پلید تصفیه قطعی گردد تا شرایط استقلال واقعی ملت

ایران بوجود آید. وجود دشتی، سیدضیاء، صدرالاشراف در دستگاه حاکمه ما باعث بدبختی است. اینها همان دلالت سیاست استعماری و همان سرکردگان ارتش جاسوسان بیگانه می‌باشند. اینها امروز با اربابان ساحل تایمز خود همزیان شده‌اند که باید هرچه زودتر نیروهای نظامی انگلیس و شوروی ایران را ترک کنند. چرا؟

برای اینکه امروز سرمایه‌داران بین‌المللی و محافظه‌کاران انگلیس بخوبی می‌دانند که اگر نیروهای دولت کارگری انگلستان و دولت کارگری شوروی ایران را ترک کنند، بلافاصله تمام قدرت در دست خودشان خواهد افتاد و بخوبی خواهند توانست از تکیه‌گاه بااهمیت بر علیه دولت انگلستان و شوروی تحریکات و خرابکاری نمایند.

روزنامه تایمز و اوبسورر کوشش می‌کنند با جعل اخبار دروغ مانند روزنامه‌های آلمان فاشیستی ثابت کنند که حزب توده ایران بیگانه‌پرست است و با خروج ارتشهای متفقین مخالف است.

ما به این تحریکات پاسخ می‌دهیم که: حزب توده ایران با خروج ارتشهای بیگانه مخالف نیست و برای انجام آرزوی خود با تمام قوا سعی می‌کند شرایط لازم را به وجود آورد. شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند و این منظور هم تنها با برکناری و تصفیه دستگاه دولتی و مجلس از کلیه دلالت سیاست استعماری و نوچه‌های آنها میسر خواهد شد.

ما تمام آزادیخواهان ایران را دعوت می‌کنیم که در این مبارزه که حیات و استقلال به آن بستگی دارد از ما جداً پشتیبانی نمایند.^۱

وقتی که دو تکه ذیل، از نوشته‌های مطبوعات حزبی را در کنار هم قرار می‌دهیم:

«... در مسائل سیاست خارجی، نکته مهمی که باید به ثبوت برسانیم این است که حزب توده ایران جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد...»

از نطق احسان طبری در اولین کنگره حزبی. رهبر، شماره ۳۷۷ - مورخه ۲۳/۶/۱۴

«... شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند...»

دکتر کیانوری، مردم برای روشنفکران، شماره ۴۴ - مورخه ۲۴/۵/۱۲

ناچار از خود می‌پرسیم، دو کشور واقعاً مستقل، یعنی کشورهایی که بنابه تعبیر حزب توده ایران «هیچ اراده خارجی بر آنها تحمیل نشود و کشور خویش را به هر طریقی که می‌خواهند اداره کنند»،^۲ چه «منافع مشروعی» در خاک یکدیگر دارند؟ و آیا دفاع از «منافع مشروع» بیگانگان در خاک ایران، جز تقسیم کشور به مناطق نفوذ چیز دیگری است؟ و حزب توده ایران که مدافع مناطق نفوذ بیگانگان در کشور است، چگونه جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد؟

دکتر کشاورز در جلسه ۲۴/۷/۱۹ مجلس شورای ملی، خطاب به یکی از نمایندگان مجلس گفت:

۱. مردم برای روشنفکران، شماره ۴۴ - مورخه ۲۴/۵/۱۲.

۲. احمد قاسمی، «حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟».

«... آقای هاشمی! وطن پرست کسی است که روابط سیاسی خود را با بیگانگان، در کادر منافع ملت ایران و تمامیت خاک و استقلال ایران محدود کند.»^۱ حال آنکه حزب توده ایران عملاً تأمین منافع ملت ایران را در زیر سایه «منافع مشروع» بیگانگان می خواست و نه منافع بیگانگان را در کادر منافع ملت ایران.

حزب توده ایران معتقد بود که عناصر ارتجاعی ایران از آن جمله سیدضیاء و دار و دسته اش فقط به محافل محافظه کار انگلیسی که در انتخابات شکست خورده بودند^۲ بستگی دارند و انتظار داشت که دولت کارگری انگلیس، به جای حمایت از عناصر ارتجاعی، به ملت ایران «در استقرار یک رژیم دموکراسی واقعی» یاری و مساعدت نماید^۳ و بر اساس همین اعتقاد نادرست از نیروهای نظامی دولت کارگری انگلیس می خواست که در تصفیه عوامل استعمار و ارتجاع به آزادیخواهان ایران کمک کنند، تا «تمام قدرت به دست عناصر وابسته به سرمایه داری بین المللی و محافظه کار انگلیس» نیفتد.

لذا هنگامی که سیدضیاء به همراهی کلیه دست پروردگان استعمار فریادهای «استقلال طلبانه» و «میهن پرستانه» بلند کرده، زیر شعار «بیگانگان باید میهن ما را تخلیه نمایند» معرکه گیری و سینه زنی می کردند، حزب توده ایران می گفت که اگر «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس و دولت کارگری شوروی در ایران تأمین نشود، آنها کشور ما را تخلیه خواهند کرد.

بزودی معلوم گردید که «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس در ایران تأمین است و از نظر آن دولت تصفیه هیئت حاکمه ایران لزومی ندارد زیرا «منافع مشروع» دولت کارگری انگلیس همان «منافع نامشروع» دولت محافظه کار انگلیس بود. و تنها دولت شوروی است که کلاهش پس معرکه است. توسل به نیروهای بیگانه برای طرد هیئت حاکمه فاسد و ارتجاعی و کسب آزادی و دموکراسی نشان داد که حزب توده ایران به قدرت و کارایی نیروهای ملی ایمان و اعتقاد ندارد

حال آنکه حزب توده ایران تنها یک راه در پیش داشت: به عنوان حزبی که «تنها از ملت ایران الهام می گیرد و نقطه اتکایی بجز نیروی لایزال مردم ندارد» بدون فوت وقت، با استفاده از شرایط بین المللی و فرصت به دست آمده، کلیه آزادیخواهان و مدافعین دموکراسی را زیر عمومیتترین شعارها متحد، و توده ملت را متشکل و مسلح سازد تا ملت ایران شخصاً خائنین را مجازات نموده و با هیئت حاکمه تصفیه حساب کند.

این راه نه فقط راه پیروزی ملت ایران بود، بلکه راه منحصر به فردی بود که دولت شوروی بنابه معتقدات و ایدئولوژی خود می بایست با تمام قوا از آن حمایت کند. زیرا مگر نه این است که

۱. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۳۱ - مورخه ۲۴/۷/۳۰.

۲. حزب کارگر انگلستان اوایل مرداد ماه سال ۱۳۲۴ در انتخابات پیروز شد و کابینه خود را تشکیل داد.

۳. رهبر، شماره ۶۱۸ - مورخه ۲۴/۵/۸ سرمقاله «دولت کارگری انگلستان و انتظارات ملت ایران»

محتوای انترناسیونالیسم پرولتری «علاقه زحمتکشان و ستمدیدگان همه جهان به آزادی و پیروزی یکدیگر، احترام عمیق به حقوق و علایق و سنن یکدیگر و کمک بی دریغ آنها برای پیشرفت به سوی آزادی و ترقی» است.^۱

حوادث خراسان

روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۴ وزیر جنگ (زند) با حضور صدرالاشراف نخست‌وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی اطلاعات ذیل را در اختیار نمایندگان گذاشت:

... پریشب یک تلگرافی از مشهد رسید که عده‌ای از افسران که تعداد آنها در حدود ۲۰ نفر بوده از قبیل سرهنگ دوم نوایی و سرگرد اسکندری و ۱۵ نفر افسر جزء دیگر در نیمه شب دو کامیون دولتی را تصرف کرده، دو دستگاه بی‌سیم و مقداری اسلحه در حدود ۱۰۰ قبضه تفنگ و مقداری فشنگ برداشته از سمت بجنورد حرکت کرده‌اند و حدس زده می‌شود به ترکمن صحرا می‌روند. الساعه نیز به وسیله تلفن به من اطلاع داده‌اند که این عده در مراوه تپه خودشان را بازرس معرفی کرده، اسلحه یک اسواران را که در حدود ۱۲۰ نفر بوده‌اند نیز گرفته‌اند. به علاوه افسران این اسواران به این عده ملحق شده‌اند، ولی افراد اسواران به سمت بجنورد حرکت کرده‌اند. از قرار معلوم در ترکمن صحرا دو هزار ترکمن مسلح هستند که این افسران قصد دارند به آنها ملحق شوند.^۲

ستاد ارتش افسران قیام‌کننده را از تاریخ ۲۴/۵/۲۴ متمرّد شناخته برای دستگیری هر یک از آنها اعم از مرده و یا زنده نفری ده هزار ریال جایزه تعیین کرد.^۳ برابر اخباری که در روزنامه‌ها انتشار یافت ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۴/۵/۲۹ افسران مزبور با تجهیزات خود هنگامی که می‌خواستند وارد شهر گنبد کاووس شوند، وسیله گروهان ژاندارمری به فرماندهی ستوان یکم حیدر حسینی که قبلاً از جریان امر مطلع بوده و دستور دستگیری آنها را از مرکز و لشکر خراسان دریافت کرده بود، غافلگیر شدند و در اثر این غافلگیری هفت نفر از افسران کشته و بقیه متواری گردیدند و تمام تجهیزات آنها نیز به دست گروهان ژاندارمری گنبد کاووس افتاد.

در بیانیه افسران خراسان که قبل از درگیری انتشار یافته بود گفته می‌شد:

... ارفع می‌کوشید افسران را به شرکت در «حزب نهضت ملی» وادار سازد و کسانی که نخواهند شرکت کنند متمرّد شناخته شده تبعید می‌شوند یا علیه آنها پرونده‌سازی می‌شود و چون ما افسران حیثیت و شرافت خود را در معرض تهدید مشتی مغرض دیدیم تصمیم به کناره‌گیری از ارتش و حفظ شرافت خود گرفتیم. بنابراین اگر ستاد ارتش و یا سایر مقامات دولتی به جای آنکه مطالب حق ما را بجا آورند، برای حق کشی و ثابودی ما دست به اقدامی بزنند، چون ما متکی به حق و حقیقت و قانون اساسی و اصول مشروطیت ایران هستیم تا آخرین رمقی که در تن و آخرین نفسی که بر لب داریم از شرافت خود دفاع خواهیم کرد ...^۴

۱. کتابچه ناسیونالیسم، نوشته روشن، از نشریات حزب توده ایران. ۲. داد، شماره، ۲۴/۵/۲۹-۵۲۵.

۳. داد، شماره ۵۲۷، ۲۴/۵/۳۱. ۴. ندای حقیقت، به جای رهبر، شماره یک، به تاریخ ۲۴/۶/۱۱.

حقیقت واقعه چه بود؟

با احساس و قبول ضرورت مقاومت در برابر یورش ارتجاع و برای دفاع از آزادی و دموکراسی عده‌ای از افسران عضو حزب توده ایران که در معرض دستگیری و تبعید قرار داشتند با کسب موافقت قبلی رهبری حزب توده ایران تصمیم گرفتند که کانون یا کانونهای مقاومتی در برابر دولت صدرالاشراف ایجاد نمایند.

ترکمن صحرا نخستین کانونی بود که جهت اجرای این منظور انتخاب گردید. چنانچه این اقدام با موفقیت انجام می‌یافت حزب می‌توانست به شاهرود مسلط شده ارتباط پادگانهای خراسان را با مرکز قطع نماید و از نقاط مهم فعالیت خود که در مراکز کارگری مازندران قرار داشته و منظمأ مورد هجوم مسلحانه «قادی کلاهیا» که در تمام مازندران به وحشیگری مشهورند قرار می‌گرفت دفاع نماید.

جهت انجام این منظور حزب توده ایران قبلاً وسیله تشکیلات گرگان که در آن زمان رهبری آن را احمد قاسمی به عهده داشت تعدادی از ترکمنها را مسلح ساخته بود تا زمینه قیام آماده شود. وجود یک افسر ترکمن در میان افسران قیام کننده خراسان نیز انجام این امر را تسهیل می‌کرد. (سروان عبدالرحیم ندیمی که در جریان زد و خورد کشته شد).

قرار بر این بود که به محض شروع قیام تعدادی از افسران حزبی از سایر نقاط کشور نیز به آنها بپیوندند. چنان که سرهنگ آذر نیز خود را به گرگان رساند.

بدیهی است حزب توده ایران بدون جلب موافقت مقامات سیاسی شوروی در نواحی تحت اشغال آن دولت دست به چنین کاری نمی‌زد. اطلاعات ما نشان می‌دهد که نقشه حزب توده ایران را ژنرال آتاکیشی یک مأمور عالی مقام سیاسی - نظامی شوروی در ایران نیز تصویب کرده بود. منتها چون احتمال مخالفت سلیمان‌اوف کنسول شوروی در بندرشاه که نبض ترکمن صحرا را به دست داشت می‌رفت لذا وی را در جریان امر قرار نداده بودند تا در برابر عمل انجام شده قرار گیرد.

به محض اینکه سلیمان‌اوف کنسول شوروی در بندرشاه از انجام قیام افسران و حرکت آنها به سوی ترکمن صحرا اطلاع یافت مخالفت خود را با این اقدام به استحضار سفارت شوروی در تهران رسانید و سفارت شوروی پس از کسب نظر مقامات مربوطه نظر سلیمان‌اوف را تأیید نمود. لذا از طرفی قیام خراسان مورد تأیید و پشتیبانی قرار نگرفت و کادرهای حزبی که جهت شرکت در قیام به بندرشاه فرستاده شده بودند به تهران بازگشتند و از طرف دیگر به علت اشتباهاتی که خود افسران قیام کننده مرتکب شدند قیام مزبور با شکست مواجه گردید. پس از شکست قیام افسرانی که جان بدر برده بودند با کمک و راهنمایی کنسول بندرشاه به خاک شوروی پناهنده شدند و در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه سال ۱۳۲۴ جهت کمک به نهضت آذربایجان وارد تبریز گردیدند.

لذا حادثه خراسان تلاش بی‌حاصل و تجربه ناموفقی بود که از طرف حزب توده ایران انجام

یافت ولی به علت مخالفت سیاست شوروی، این اقدام مواجه با شکست گردید و در نطفه خفه شد. ستاد ارتش ایران قبل از حادثه خراسان اطلاعاتی در این زمینه به دست آورده و لذا تصمیم گرفته بود که «افسران مشکوک» را به نام مأموریت به نقاط دوردست اعزام دارد. اعلامیه ستاد ارتش در این مورد می‌گوید:

چندی پیش ستاد ارتش خبر داشت که بعضی از افسران مرکز و ولایات شمالی با بعضی از احزاب و عناصر مشکوک ارتباط دارند و این فعالیت بخصوص موقعی که به مناسبت تخلیه ایران از قوای متفقین تحریکات انقلابی تشدید می‌شد، زیاد شده. اطلاع رسید که باید به وسیله حزب توده ایران در آخر شهریور یک قیام و طغیان پردامنه‌ای آماده شود. لذا ستاد ارتش شروع به نقل و انتقال افسران نمود.^۱

تصمیم ستاد ارتش مبنی بر انتقال افسران، موجب تسریع در شروع قیام گردید، که شاید در سرنوشت آن بی‌تأثیر نبود. حوادث خراسان، ارتجاع را دچار وحشت و سراسیمگی شدیدی ساخت. چنان که بلافاصله افسرانی را که مورد سوءظن بودند دستگیر و تحت بازجویی قرار داده و عده‌ای از آنها را تبعید نمودند.

از طرف دیگر روز چهارم شهریورماه جلوی کلوپ مرکزی حزب توده، چندین مسلسل کار گذاشتند. روز پنجم شهریور مراکز حزبی و کارگری در تهران به غارت رفت و کلوپ مرکزی حزب به اشغال نظامی درآمد.

به علاوه حملات تبلیغاتی مطبوعات وابسته به دولت و سیدضیاء از چند ماه قبل به حدی شدت یافته بود که دولت شوروی در تیرماه همان سال یادداشت شدیدالحنی تسلیم دولت ایران نموده شدیداً به تبلیغات لجام‌گسیخته بعضی از مطبوعات ایران علیه دوستی شوروی و ایران و موافقت ضمنی دولت با آن تبلیغات اعتراض نمود.^۲

حزب توده شرکت خود را در حوادث خراسان انکار نمود و اعلامیه جالب زیر را در این باره منتشر کرد:

پیام به ملت ایران و اولیای امور علاقه‌مند به سرنوشت کشور
با خاتمه جنگ جهانی، عمال دیکتاتوری سابق و بازیگران پشت پرده سیاست موروئی به جنب و جوش افتاده و برای تجدید اصول دوره پیش از جنگ و ملعبه کردن مشروطه و قانون اساسی از هیچ توطئه فروگذار نمی‌کنند.

پیروان و ادامه دهندگان سیاست دوره قبل از شهریور با همدستی و همکاری ارفع دست به بازی و توطئه نوینی زده و می‌خواهند با ایجاد سوءتفاهمات مابین توده ملت و مقام سلطنت آب را گل‌آلود نموده و ارتش را ملعبه و آلت برقراری اصول پیش از جنگ نمایند.

۱. داد، شماره ۵۴۹ - مورخه ۲۴/۶/۲۹.

۲. رهبر، شماره ۶۱۲، مورخه ۲۴/۳/۳۱.

اوضاع سیاسی کشور در آستانه نهضت دموکراتیک آذربایجان / ۲۴۱

اینک اطلاع می‌رسد که توطئه کنندگان به مقامات مسئول و غیرمسئول گزارشاتی داده و نقشه‌های موهومی نشان داده‌اند که گویا حزب توده با اسلحه فراوان موهومی که در دست دارد، در خیال کودتا و یا اشغال قسمتهایی از کشور می‌باشد ... کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلام می‌نماید که توده ملت ایران احتیاجی به اسلحه ندارد، زیرا اسلحه توده ملت در دست کارگران و دهقانان زحمتکش و جوانان تحصیل کرده ملت است ...

اسلحه توده ملت قلم و زبان و نطق جوانان روشنفکر و مشت‌گره کرده زحمتکشان و اراده و ایمان و خون قرمز ملت است، به اسلحه دیگری احتیاج نداریم. ... آنهایی که پیش‌آمدهای محلی و عصبانیت چند افسر از خود گذشته و امثال آنها را به حزب توده نسبت می‌دهند، آنها اراده این حزب دلاور را بازیچه تصور نموده‌اند. ما اطمینان می‌دهیم که اگر ما به یک رستاخیز بزرگ ملی دست زدیم، نقشه بیچگانه نبوده و مخفی و خلاف قانون نیز نخواهد بود ...^۱

ارتجاع به منظور اینکه نمایندگان واقعی مردم و کاندیداهای احزاب مخالف نتوانند به مجلس پانزدهم راه یابند، به دستاویز تأمین «آزادی انتخابات» در نوزدهم مهرماه سال ۱۳۲۴ به دست اکثریت نمایندگان، قانونی به شرح ذیل از تصویب گذراند:

پیشنهاد می‌کنم به محض اینکه تمام خاک ایران بر طبق پیمان سه‌گانه از نیروی قوای متفقین تخلیه شد بلافاصله فرمان انتخابات صادر و انتخابات دوره پانزدهم شروع گردد. - رضا حکمت (سردار فاخر)^۲

حال آنکه به قول دکتر مصدق: «تنها قشون خارجی در آزادی انتخابات مداخلت ندارد. بیست سال قشون خارجی نبود و انتخابات هم آزاد نبود».^۳

روزنامه کیهان در این مورد خطاب به اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی نوشت: «منظور از این لایحه جلوگیری از دخالت اجانب در انتخابات نیست. منظور تأمین نظریه یک طرف و جلوگیری از اعمال نظر طرف دیگر و بالاخره انتخاب خودتان به همان وسایلی که تاکنون بکار برده‌اید ...» می‌باشد.^۴

دولت صدر اگر برای ملت ایران خدمتی نکرد، برای اربابان خود خدمات شایسته به جا آورد. وی «بدون تصویب مجلس و برخلاف پیمان سه‌گانه، اشیاء و اموال آمریکاییها را که نه قیمت آنها مناسب بود و نه تمام آنها برای کشور ضرورت داشت به مبلغ متجاوز از ده میلیون دلار به سعی و اهتمام آقای بدر وزیر دارایی خریداری کرد».^۵ این اشیاء و اموال مخصوصاً لکوموتیوهای فرسوده و

۱. افق آسیا به جای رهبر، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۸، از بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحه ۱۲۴.

۳. از نامه دکتر مصدق به جراید، اطلاعات، شماره ۵۸۳۴ - مورخه ۲۴/۵/۲۳.

۴. کیهان، شماره ۷۸۵، مورخه ۲۴/۷/۲۱.

۵. کتاب سیاست موازنه منفی، نوشته حسین کی‌استوان، جلد دوم، صفحه ۸۱.

از کار افتاده بعداً و بال گردن اداره راه آهن شد. ولی متفقین حاضر به پرداخت مطالبات ایران بابت کرایه محمولات به وسیله راه آهن نشدند.

دکتر مصدق در بیان عدم لیاقت و صلاحیت دولت صدر برای دفاع از منافع ملت ایران در مجلس شورای ملی گفت:

دولت ایران در ۱۳۰۷ که لیره ۶۰ ریال بود ۴۰۰ میلیون تومان خرج راه آهن کرد و بعد از اینکه لیره چند برابر ترقی نمود، سرمایه ما در راه آهن به حداقل دو میلیارد رسید و چون حداقل سود و استهلاک ۱۰٪ محسوب می شود برای سه سال و نیم که متفقین از آن استفاده کرده اند ۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰ (هفتصد میلیون تومان) بایستی پرداخت می کردند. حال آنکه متفقین فقط ۲۶ میلیون تومان پرداخت کردند، به استناد اینکه ما قراردادی راجع به راه آهن نداریم. زیرا وزرای ما آن شخصیت را نداشتند که موقع عقد پیمان سه گانه، راجع به راه آهن نیز قراردادی با آنها ببندند.^۱

۱. تلخیص از نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۴/۷/۴ مجلس شورای ملی.

نهضت دموکراتیک آذربایجان

آذربایجان در دوره دیکتاتوری رضاشاه

آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران، سر ایران نامیده‌اند و مردم آن سرزمین را مردمی پاک، غیرتمند و وطن‌پرست. دکتر مصدق که مدتی استانداری آذربایجان را داشت، در توصیف مردم آن دیار در مجلس شورای ملی گفت:

«عمری است به آذربایجانیها ارادت دارم. زیرا این مردم پاک، واجد تمام صفات خویند. مردمان وطن‌پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده‌اند پیشرفت نموده‌اند.»^۱

آذربایجان که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بود، سنگری که هرگز تسلیم دشمن نگردید و مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید، پس از انقلاب و مخصوصاً بعد از آنکه ثمره انقلاب در خدمت عمال ارتجاع و استبداد در آمد، مورد کینه خصمانه و ددمنشانه حکومت‌های ضد ملی ایران قرار گرفت. آذربایجان تاوان فداکاریهایی را که در استقرار مشروطیت کرده و قربانیهایی را که در راه آزادی مردم ایران داده بود، پس می‌داد. ارتجاع انتقام می‌گرفت و این کلام مستوفی استاندار منفور آذربایجان که می‌گفت: «آذربایجانیها ترکند! یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند. حالا نیز گاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند»^۲ گواه این حقیقت بود. کسانی که به ناحق بر مردم ما حکومت می‌کردند و با تکیه به قدرت دولتی حقوق و آزادی خلق ایران را لگدمال می‌نمودند بخوبی می‌دانستند که فرزندان آذربایجان قادرند به پاخیزند، اسلحه به دست گیرند و دشمنان مردم را از اریکه قدرت به زیر آورند و همین ترس و وحشت عامل اصلی کینه و دشمنی آشتی‌ناپذیر آنها با مردم آذربایجان بود.

اینک نمونه‌هایی از رفتار حکومت مرکزی را با آذربایجان عزیز نقل می‌کنیم:

۱. اطلاعات، شماره ۵۵۱۰، مورخه ۲۳/۴/۱۵.

۲. روزنامه آذربایجان، شماره ۶، مورخه ۲۰/۸/۲۸، از مقاله «آذربایجان»، به قلم حسین لطفی.

... کسانی که بیست سال پیش آذربایجان را دیده‌اند، اگر زحمت مسافرت چند روزه‌ای قبول نمایند عرایض نگارنده را تصدیق خواهند فرمود.

آذربایجان قبل از دوره اخیر چشم و چراغ ایران بود ولی اکنون جز خرابه دور افتاده‌ای بیش نیست. با اینکه سنگینی بیشتر مالیاتها به دوش ما تحمیل می‌شد کمتر به آبادی شهرها و راحتی توده آذربایجان توجه می‌گردید. انحصار تجارت، آذربایجان را بیش از سایر نقاط ایران لطمه و صدمه زد. راه آهن علاوه بر اینکه هیچ گونه نفعی به ما نرساند ما را از چند جهت و به هزاران علت متضرر کرد. ما که بیشتر از همه گندم می‌کاشتیم، خودمان نان جو می‌خوردیم...

... در تابستان سال ۱۳۱۹ غله آذربایجان را که خرواری ۳۵۰ الی ۴۰۰ ریال در محل قیمت داشت، آقای مستوفی (استاندار) بدون اینکه به احتیاجات مردم تبریز اعتنایی نموده و یا به تذکرات آنها دایر به تأمین آذوقه شهر ترتیب اثر بدهد به زور سر نیزه از قرار خرواری ۱۴۰ ریال خریده و تماماً به مرکز حمل کردند. در فصل زمستان شهر تبریز به مجاعه گرفتار و بی‌آذوقه ماند. ناچار غله گندیده و از چند سال مانده گرگان را که تماماً متعلق به املاک اختصاصی (رضاشاه) بود از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری ۶۰۰ ریال به خورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندمهای فاسد غیرمأکول بوده و در عین حال گران و کمیاب و پیدا نمی‌شد هزاران فقیر و بدبخت، مریض و یا از گرسنگی قربانی اغراض آقای مستوفی شدند. غله حمل شده از گرگان به قدری فاسد و غیرمأکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز نپذیرفته و شرحی به آقای استاندار نوشته بود (که): به علت فاسد شدن، اسبهای ارتش نمی‌خورند - آقای مستوفی در حضور جمعی با نهایت بی‌شرمی چنین گفتند: باکی نیست حالا که اسبهای ارتش نمی‌خورند می‌دهم خرهای تبریز بخورند!

... آیا آذربایجان مستملکه ایران بود یا تکلم به زبان ترکی یکی از علل محرومیت از حقوق اجتماعی محسوب می‌شود؟

شهر تبریز از سال ۱۳۰۸ به این طرف دو مرتبه مورد هجوم سیل خانه‌برانداز شده و برحسب آمار صحیحی که به دست آمده و صورت آن در وزارت کشور موجود هست سی میلیون ریال به مردم تبریز خسارت وارد آمد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آبدلی و آمل که صرفاً راه تفریحی هستند در حدود پانصد میلیون ریال صرف کرد ولی برای تعمیر سد تبریز و حفاظت آن از سیل‌های خانه‌برانداز مساعدت قابلی به عمل نیاورد. آیا می‌دانید برای تعمیر سد تبریز از چه محلی مساعدت فرمودند؟ گوش فرا دارید تا به عرض برسانم: پس از گفت و شنیده‌های زیاد و بعد از تشکیل کمیسیونهای متعدد بالاخره وزارت کشور چنین تصمیم گرفت: شهرداری تبریز برای تعمیر سد و توسیع معبر رودخانه مبلغی از بانک ملی قرض کرده مروراً از محل درآمد شهرداری تبریز مستهلک سازد. یعنی سد تبریز را خود تبریزها بسازند! نتیجه چنین تصمیمی این بود که درآمد شهرداری تبریز سالها برای استهلاک قرضه به مصرف رسیده و برای تعمیر و نظافت خود شهر بودجه کافی نداشته باشد. کسانی که ده سال پیش تبریز را دیده و اوضاع فعلی آن را با ده سال پیش مقایسه نمایند به تبریزیان حق می‌دهند که از مرکز کشور خود مأیوس و ناامید شده و نسبت به مسببین خرابی شهر خود خشمناک شوند.

در همان موقع که مرکز برای تعمیر سد تبریز حیران و سرگردان بود و در اتاقهای وزارت کشور دست به هم می‌مالیدند، ده‌ها سد سمندی و صدها پل بتون آرمه از محل مالیاتهای جمع‌آوری شده از

آذربایجان در دهات مازندران و سوادکوه ساخته و بر پا می‌گردید و ساعت به ساعت بر شکوه ظاهری املاک اختصاصی افزوده می‌گشت. مدت هشت سال تمام است پلهای وسط شهر تبریز را در نتیجه توسعه مسیر رودخانه خراب کرده‌اند. هنوز اقدام به ساختن یکی از آنها نشده و شهر تبریز به واسطه نداشتن پل به دو بخش منقسم گردیده و زمستانها آب رودخانه زیاد است رفت و آمد اشخاص عاجز و خردسالان از این بخش به آن بخش امکان ندارد ولی برای شهرهای کوچک مشهدسر و آمل پلهای معلق آهنی از اروپا وارد ساخته‌اند!

... آذربایجانیها می‌گویند، آذربایجان مگر در دادن مالیات کوتاهی کرده و یا از قوانین موضوعه سرپیچی نموده است که این همه از چشم مرکز و مرکزیان افتاده و از خزانه دولت شاهنشاهی بهره و نصیبی ندارد! آذربایجانی می‌گوید استان سوم و چهارم چه معنی دارد چرا پیکر مرا تکه تکه می‌کنید؟ ... این کار جز برای این بود که تبریز آن کانون آزادی و مردانگی را کوچک کرده و روز بروز از موجودیت آن بکاهند؟

امروز که کابوس استبداد سرنگون و ریشه ستم از بیخ کنده شده میهن پرستان آذربایجان انتظار دارند تا مشاهده نمایند مرکز برای جبران گذشته‌ها چه نقشه کشیده و برای ترمیم خرابیها و تلافی این همه اهانتها و سرکوبیها که مدت بیست سال برای آذربایجانی شده چه خواهند کرد و چه اقدام مشفقانه خواهند نمود.

... اگر مرکز به آرزوی آذربایجانیان ترتیب اثر داده و برای بر آوردن خواستههای آنها تا آنجایی که مقدور است توجه نماید بدون شبهه و تردید ملاحظه خواهند نمود که آذربایجانیان همان سربازان فداکار ایران بوده و با همان عشق و علاقه سابق در اصلاحات خرابیهای کشور تشریک مساعی نموده و از هرگونه فداکاری مضایقه ندارند.^۱

داستان مستوفی فراموش شدنی نیست. خاطره شوم استانداری این پیر یاوه گو سینه به سینه نقل خواهد شد و اعمال ننگ بارش دهان به دهان خواهد رسید تا موقعی که کفاره گناهان او داده شود. در زمان استانداری این مردک، مصطفی نیساری (صدق السلطان) از طرف شهرداری تبریز نامه‌ای در مورد غیرمأکول بودن نان تبریز به استانداری نوشته که عین نامه‌های متبادله به ضمیمه نمونه نان در شهرداری تبریز بایگانی است. اینک آن نامه‌ها:

نامه شماره ۱۰۵۳-۱۹/۱/۲۶ شهرداری تبریز

جناب آقای استانداری استان سوم - سه روز است که آردی که از اداره تثبیت به نانواها داده می‌شود مخلوط به خاک و شن می‌باشد و آرد تحویلی دیروز به علاوه خیلی ناجنس و درشت بوده و در نتیجه نان امروز به طور کلی خیلی مغشوش و ناجنس شده است. برای مزید استحضار چند پارچه از نانهای پخت امروز و مقداری از آردی که در دو روزه اخیر تحویل نانواها شده و قدری گندم تحویلی که مخلوط به مواد خارجی است به پیوست تقدیم می‌شود. مستدعی است مقرر فرمایند دستور مقتضی در این باب به اداره تثبیت نرخ غله صادر گردد.

از طرف شهرداری تبریز - نیساری

۱. ستاره، شماره ۱۱۹۸ - مورخه ۲۰/۸/۲۰، از مقاله «آذربایجان تکه گرانیهای ایران است»، به قلم سلطانزاده تبریزی.

جواب استاندار مستوفی:

نامه شماره ۱۹/۱/۲۸-۱۰۵۴ استانداری آذربایجان به شهرداری تبریز
اداره شهرداری تبریز - بازگشت به نامه شماره ۱۰۵۳ به ضمیمه مقداری نان و گندم و آرد نمونه
اشعار می‌دارد:

این نامه‌های یاوه چیست که به قلم می‌آورید و امضا کرده می‌فرستید. مگر شما نان شهر را
نمی‌خورید یا چیزی که به شما می‌گویند ندانسته تصدیق می‌کنید. نان شهر شن و خاک کجا دارد.
من هر روز نان عمومی شهر می‌خورم و آن گاه می‌نویسید دو سه روز است. در صورتی که فقط
امروز نان شهر رنگش تغییر کرده است و آن هم به واسطه این است که گندم گرگان است و با وجود
اینکه رنگش قرمز است بسیار پاکیزه و تمیز و پاک می‌باشد.
به موجب این حکم آقای نیساری که پای این نامه را امضاء کرده و تصدیق بلامتصور و هو راه
انداخته منتظر خدمت می‌شود. امور شهرداری را آقای منتظمی اداره کند.

استاندار استان سوم عبدالله مستوفی^۱

عبدالله مستوفی که خود ساکن تبریز بوده و ضمن سرشماری نیز محسوب گردیده بود؛
سرشماری تبریز را «خرشماری» می‌نامید^۲ و گویا از این راه به ایجاد حس «وحدت ملی» می‌کوشید.
این عالیجناب در ایجاد «وحدت ملی» و ترویج «زبان داریوش» آن چنان کوشا بود که اجازه نمی‌داد
حتی پیرزنان و پیرمردان فرزندمرده و مادران داغ‌دیده که یک جمله فارسی نمی‌دانستند، در ذکر
دردها و مصائب خود و در سوک عزیزانشان از زبان مادری بهره گیرند.

وی خود به این جنایت اعتراف کرده و در رد مقاله سلطانزاده تبریزی می‌نویسد:

... بلی من ... هیچ وقت اجازه نمی‌دادم که روضه‌خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در
سخنرانیهای خود می‌گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز
حرف می‌زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک‌مآبی و کوتاه کردن
موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجیان که به عقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و
نویسنده مقاله اسم آن را همدردی گذاشته است، نداشته‌ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و
زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام. ... نویسنده مقاله آلت دست یک مشت محترک تبریزی که
من آنها را فرزندان ناخلف آذربایجان و ایران می‌دانم شده با نهایت بی‌اطلاعی از اوضاع و حتی
بی‌خبری از تاریخ وقایع شرحی را به قصد حمله به من به قلم آورده است... این اتهامات را یک مشت
محترک تبریزی تراشیده‌اند که احتکار را تجارت دانسته، توت را به وسیله نگاهداری طبق آن در
یخچال پنج روز احتکار می‌کنند و خیار را به وسیله مالیدن دنبه به آن پنج شش روز نگاه می‌دارند...^۳

سلطانزاده تبریزی که در میان مردم آذربایجان به درستکاری و پاکدامنی و صداقت مشهور بوده،
پس از ارائه اسناد و مدارک غیرقابل انکار در جواب سفسطه‌بافیهای مستوفی نوشت:

۱. داد، شماره ۲۴ - مورخه ۲۱/۸/۱۸.

۲. ستاره، شماره ۱۲۱۱ - مورخه ۲۰/۹/۳ «جواب به مستوفی»، نوشته علی شقاقی.

۳. ستاره، شماره ۱۲۰۳، مورخه ۲۰/۸/۲۵، «رفتار من در استانداری سوم».

... آقای مستوفی سوء رفتار و ترش رویی و تلخ زبانی شما مردم تبریز را به قدری متنفّر می ساخت که زبان فارسی سهل است از زندگی سیر می شدند.

... راجع به نگهداری طبق توت در یخچال و یا مالیدن دنبه به خیار و غیره چیزی ملتفت نشدم. زیرا در تبریز هنوز فروش توت معمول نیست و تبریز توت زارهای بسیار دارد که اغلب برای احسان احداث شده و فقرا مجاناً از آنها بهره مند می شوند و از مالیدن دنبه به خیار نیز اطلاعی ندارم تا پاسخی عرض کنم. شاید در ولایت خود ایشان معمول است که به خیار دنبه و یا به دنبه خیار می مالند^۱

علاوه بر مستوفی استاندار، رؤسای فرهنگ آذربایجان نیز در ترویج زبان فارسی و مخصوصاً ایجاد وحدت ملی ا کوشا بودند و راههای ذیل را جهت وصول به مقصود برمیگزیدند. محسنی رئیس فرهنگ استان آذربایجان می گفت:

هر کس که ترکی حرف می زند، افسار الاغ به سر او بزنید و او را به آخور ببندید...^۲

ذوقی رئیس فرهنگی که بعد از محسنی به آذربایجان آمد، صندوق جریمه ترکی حرف زدن در دبستانها گذاشت. تا هر طفل دبستانی آذربایجان که جسارت ورزیده ترکی صحبت کند، جریمه شود. شاهد مورد اعتماد و شرافتمندی که خود از دیران دوره ذوقی بوده چنین نقل می کند:

روزی هنگامی که میرزا قنبر نامی سر کلاس اول ابتدایی تدریس می کرد و طبق معمول به بچه ها می گفت: «آب» یعنی «سو»، «نان» یعنی «چورک»، «بابا نان داد» یعنی «دده چورک و ثردی»، ذوقی به همراهی بازرسی که از تهران آمده بود و مدیر مدرسه وارد کلاس می شوند. ذوقی پس از شنیدن نحوه تدریس میرزا قنبر از مدیر مدرسه می پرسد چرا آموزگار شما ترکی صحبت می کند؟ و مدیر توضیح می دهد که بچه ها معنی کلمات را نمی فهمند او کلمات را به ترکی تفهیم می کند.

ذوقی می گوید این درست نیست. برای تفهیم کلمات باید آنها را به بچه ها نشان داد. آموزگار برای فهماندن معنی کلمه نان باید تکه نانی به آنها نشان دهد و برای تفهیم صدای خروس، باید صدای خروس در بیاورد. تا بچه ها فارسی را به جای زبان مادری یاد بگیرند البته باور کردنش سخت است ولی متأسفانه حقیقتی است تلخ!

آذربایجان پس از سقوط رضاشاه

بلافاصله پس از سقوط بت اعظم آزادیخواهان تبریز جمعیتی به نام «جمعیت آذربایجان» تشکیل دادند و در تاریخ ۲۰/۷/۳۰ روزنامه ناشر افکار خود را که «آذربایجان» نامیده می شد به مدیریت علی شبستری و سردبیری اسماعیل شمس منتشر ساختند. این روزنامه که زبان حقگوی مردم آذربایجان بود به دو زبان فارسی و آذربایجانی نوشته می شد. انتشار این روزنامه عمال استعمار و

۱. ستاره، شماره ۱۲۲۳ - مورخه ۲۰/۹/۱۵ «آذربایجانی حق شناس است...».

۲. نقل از مقاله «پیام به پیشه وری» به قلم نوشاد، کیهان شماره ۸۶۳ - مورخه ۲۴/۱۰/۲۶.

دست‌آموزهای مکتب رضاخانی را سراسیمه ساخت، باران تهمت و افترا به سوی «جمعیت آذربایجان» باریدن گرفت و مسئولین جمعیت به «نفاق‌افکنی» و ایجاد جدایی بین آذربایجان و سایر نقاط ایران متهم شدند. دستگاه دولتی در شرایطی نبود که روزنامه را توقیف کند لذا از توزیع و فروش آن در تهران و سایر شهرهای کشور جلوگیری کرد. روزنامه آذربایجان در رد این اتهامات و در پاسخ اینکه گویا با نوشتن به زبان آذربایجانی فکر جدایی دارند تحت عنوان «خود می‌کشی حافظ را خود تعزیه می‌داری» چنین نوشت:

از هیجدهم دی‌ماه عمال دولتی مرکز، فروش روزنامه‌های ما را در مرکز قدغن نموده‌اند... ما از آقایان عمال دولتی که در تهران نشسته‌اند سؤال می‌کنیم که اگر شماها خیال ایجاد نفاق و جدایی ندارید ... چه علتی دارد که از توزیع و فروش روزنامه‌های ما جلوگیری می‌کنید؟

آیا جلوگیری شما برای این نیست که روزنامه ما جنایتهای گذشته شماها را فاش می‌نماید و اصول دموکراسی را به افراد این ملت بدبخت و ظلم دیده همانیده آنان را برای مطالبه حقوق حقه خود دعوت می‌نماید؟ آیا برای این نیست که شماها می‌ترسید افکار آزادیخواهی و پاک آذربایجانیان را برادران فارس‌زبان ما در تهران، خراسان، اصفهان، شیراز و غیره شنیده آنان نیز داد خود را از شماها بستانند و خود را از زنجیر اسارت و بردگی شماها خلاص نموده حقوق حقه خویش را مالک شوند؟ تاریخ بخوبی ثابت می‌کند که همیشه نفاق و جدایی از دهان ناپاک شماها جاری شده است. چه در دوره‌های گذشته زمانی که آذربایجان در راه آزادی ملت، وطن و کشور از جان خود می‌گذشت، در مقابل چنین فداکارها شما نبودید که گفتید: آذربایجان گرفتار مرض شقاق‌لوس شده باید آن را بریده و دور انداخت؟! با این حال باز آذربایجانی از جانفشانی و وطن‌پرستی خود دست نکشید...^۱

پس از سقوط رضاشاه برای اولین بار جمعیت آذربایجان «اکتورال آذربایجان» (کانون هنرپیشگان) را تشکیل داد و نمایشنامه‌هایی به زبان آذربایجانی روی صحنه آورد که مورد استقبال شایان مردم تبریز قرار گرفت.

جمعیت آذربایجان فقط شش ماه توانست به فعالیت خود ادامه دهد. فشار روزافزون، تعقیب پلیسی و توطئه‌چینیهای فہیمی (فہیم‌الملک) استاندار آذربایجان، که خود یکی از سرشناسترین عمال ارتجاع بود، جمعیت را متلاشی و ارگان آن را تعطیل نمود. آذربایجان با فقر و گرسنگی و بدبختی دست به گریبان بود. یکی از نویسندگان روزنامه فریاد که در تبریز منتشر می‌شد منظره شهر را چنین توصیف می‌کند:

منظره شهر تبریز، همان شهری که کودکی و جوانی و پیری خود را در سینه وی بسر برده‌ایم و پس از مرگ ما را در دلش جای می‌دهد! همان شهری که سر داد و سر به استبداد فرو نیاورد، همان شهری که نهال آزادی را با خونهای جوانان خود پرورش داد، همان شهری که چون کشوری با عظمت در دوره استبداد صغیر با دیو مہیب ارتجاع نبرد کرد و فیروز شد. آری همان شهر اینک منظره‌ای دارد که از دیدن آن نزدیک است خون در رگها فسرده شود!

تبریز که چون طاووس از علم، آزادیخواهی، صنعت، ثروت، معنویت و میهن‌پرستی نقش و نگار فراوان داشت؛ اینک مرغ بال و پر شکسته و دم و کاکل کنده از همه زیباییها دور و محروم است...^۱

در فروردین‌ماه سال ۱۳۲۱ کمیتهٔ ایالتی حزب تودهٔ ایران در تبریز شروع به فعالیت کرد^۲ و طبقات زحمتکش و ستمدیدهٔ آذربایجان، مخصوصاً دهقانان از مبارزهٔ سیاسی حزب استقبال شایانی به عمل آوردند. یادآوری این نکته ضروری است که با ورود متفقین، جنبشهای خودبخودی و بی‌نقشه‌ای در میان دهقانان آذربایجان شروع شده بود و بالتیجه در بعضی نقاط آذربایجان بسیاری بدعتهای ظالمانه نظیر گرفتن جوجه، روغن، بهرهٔ علف و غیره از دهقانان موقوف گردیده بود.

لذا تشکیل حزب تودهٔ ایران، مبارزات دهقانی را در آذربایجان سازمان داده و آن را به سوی هدف و جهت معینی سوق داد. ارتجاع نیز بیکار نبود: فهمی استاندار، از طرفی به منظور ایجاد تفرقه میان کارگران، اتحادیه‌های قلابی می‌ساخت و از طرف دیگر راهزنانی نظیر جمشیدخان اسفندیاری را مسلح می‌کرد تا با دویست سوار به دهات حمله نموده، با ضرب و جرح و غارت اموال دهقانان، آنان را مرعوب سازد. و این تنها جمشید اسفندیاری نبود که دست به خون دهقانان می‌آلود، سردار نصرالله یورتچی در اردبیل، امیر جعفر اصلانی و منصور اصلانی و حسین بیدقی در کاغذکنان که با سلاحهای دولتی مسلح بودند و سروان نادری کلانتر مرز علمدار و جلفا، دهقانی را که از اوامر ارباب سرپیچی می‌کردند و یا جسارت ورزیده در حزب توده نامنویسی می‌نمودند و یا در میتینگ شرکت می‌کردند، می‌زدند، غارت می‌کردند و می‌کشتند.

سید ضیاء «جمعیت آزاد» تشکیل می‌داد و دولت سرسپرده‌ترین و جلادترین مأمورین خود را به آذربایجان می‌فرستاد. ارتجاع از هیچ تهمت و افترا و جنایتی فروگذار نبود.

به این خبر از روزنامه صدای ایران، که یکی از بلندگویان سیدضیاء بود توجه نمایند:

چندی قبل سیدی از اهالی اردبیل (سید احمد میرخاص) در نواحی سرحدی آذربایجان علم مخالفت بر علیه حزب توده افراشته و با عده‌ای از موافقین خود به عنوان جهاد بر تشکیلات حزب مزبور حمله‌ور شده و آنها را آتش می‌زنند و ضمناً افراد حزب را به صورت اسیر دستگیر کرده و زنهایشان را میان اطرافیان تقسیم می‌نمایند. مجوز او در این بوده است که حزب توده بر علیه اسلام ایجاد شده و بنابراین افراد آن کافر به شمار رفته و خونشان مباح و زنهایشان حلال است و حتی در یکی دو مورد حکم رجم (سنگسار) صادر کرده و مردم به اطاعت از او یکی دو نفر را سنگباران نموده‌اند.^۳

آن وقت دولت صدرا لاشراف با تصویب بخشنامه زیر به وی پاداش می‌داد:

وزارت دارایی، شمارهٔ ۱۱۶۲۴، مورخه ۲۴/۶/۲۴

هیئت وزیران در جلسهٔ ۲۱ شهریورماه ۲۴ تصویب نمودند که به آقای سید احمد میرخاص اردبیلی

۱. فریاد، شماره ۴ - مورخه ۲۱/۹/۲۱، از مقاله «منظره شهر».

۲. «بیست و هشتم فروردین ماه سال ۱۳۲۱»، روزنامه سیاست، شماره ۴۴ - مورخه ۲۸/۱/۲۸

۳. صدای ایران، ۲۱ اسفندماه سال ۱۳۲۳ نقل از رهبر، شماره ۵۱۱ - مورخه ۲۲/۱۲/۲۳.

پانزده هزار ریال از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت ۵ ماه از محل اعتبارات ۱۳۲۴ دولت به شکل پاداش داده شود.

تصویب نامه در دفتر نخست‌وزیر است

از طرف نخست‌وزیر اشرفی^۱

و سرلشکر ارفع، رئیس ستاد ارتش طی بخشنامه‌ای به لشکر سه تبریز دستور می‌داد که به این جنایتکار جهت انجام «تبلیغات اسلامی» یاری نمایند. فرمانده لشکر سه تبریز سرتیپ درخشانی در مصاحبه با جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما در این خصوص چنین گفت:

من نمی‌دانم سرلشکر ارفع که مادرش انگلیسی است و فارسی هم خوب نمی‌داند از کجا فهمیده بود که سید احمد میرخاص از «اجله علمای اعلام» است که باید برای اهالی آذربایجان تبلیغ کند و گرفتاری بتراشد. من تعجب می‌کنم از کجا به جلالت مقام علمی سید میرخاص پی برده بود که او را با آن سابقه برای تبلیغات اسلامی به آذربایجان توصیه کند...^۲

سرلشکر ارفع پشتیبانی خود را از سید احمد میرخاص به صدور بخشنامه محدود ننمود. وی سرهنگ منوچهری را (که بعداً تیمسار آریانا شد) مأمور کرد که خادم‌باشی یکی از خوانین اردبیل را به تهران بیاورد. خادم‌باشی در تهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشکر ارفع مأموریت یافت که با تمام قوا به کمک سید احمد میرخاص بشتابد.

علی‌هذا نهضت آزادی در آذربایجان به‌رغم غارتها، شکنجه‌ها، تبعیدها و کشتارها پیروزمندانه به پیش می‌رفت. روز دهم آذرماه سال ۱۳۲۳ ده شهر آذربایجان شاهد میتینگهای منظم و بی‌سابقه زحمتکشان و آزادیخواهان شهر و ده بود. این سپاهیان عظیم راه آزادی فریاد می‌زدند: «باید دولت آزادیخواه و پشتیبان دموکراسی در ایران بر سر کار آید»، «ملت ایران باید حاکم بر سر نوشت خود شود»، «ما اجرای قانون اساسی را که به خونبهای خود به دست آورده‌ایم، خواستاریم».

خصلت بارز مبارزات در آذربایجان، شرکت فعال دهقانان در آن بود چنان که در اکثر میتینگها توده عظیمی از دهقانان پس از طی ده‌ها کیلومتر شرکت می‌نمودند. رهبری تمام میتینگها و تظاهرات را حزب توده ایران به دست داشت.^۳

جالب است که حکومت مرکزی آن چنان از آذربایجان وحشت و هراس داشت که حتی کارگران آذربایجانی را در تهران زیر نظر می‌گرفت. در توضیح این مطلب دکتر کشاورز طی نطقی در مجلس شورای ملی چنین گفت:

... در بخش ۵ و ۱۰ تهران هر شب از ساعت ۹ به بعد یک عده پاسبان درب منازل کوچک و محقر را که می‌دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند می‌زنند و شروع به تحقیقات می‌کنند که آیا در

۱. رهبر، شماره ۷۱۸ - مورخه ۲۵/۲/۲۵.

۲. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۵ - مورخه ۲۴/۹/۳۰.

۳. رهبر، شماره ۴۳۸ - مورخه ۲۳/۹/۲۰.

این منزل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر ... و شناسنامه کارگرا را می‌بینند. اگر شناسنامه‌ای که دارد از تهران صادر شده باشد به او کاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده در این صورت خودش و فامیلش و نمره شناسنامه‌اش را یادداشت می‌کنند و به این ترتیب اسباب زحمت و نگرانی یک عده برادران ایرانی ما را فراهم می‌کنند...^۱

پیشه‌وری در این مورد ضمن مقاله «پیشه‌وری با شهربانی مخالف نیست» می‌نویسد:

ملاقات دوم ما (سرهنگ سیف و پیشه‌وری) وقتی بود که از طرف شهربانی تهران آذربایجانیان آزادیخواه مقیم تهران را تعقیب کرده و از آنها صورت می‌گرفت که در موقع لزوم بتواند آنها را طعمه سیاست ارتجاعی قرار دهد و به من که رسماً به این موضوع اعتراض می‌کردم می‌گفت چند دستگاه اتومبیل دزدیده شده است برای این ترک زبانان را صورت می‌گیریم. مثل اینکه دزدی منحصر به ترک زبانها است. بعد معلوم شد آقا می‌خواسته صورت آذربایجانیان تهران را برای روز مبادا مجموعاً در تحت نظر نگاه دارد...^۲

پس از حمله وحشیانه‌ای که چاقوکشان سید ضیاء با همکاری نیروهای انتظامی در فروردین ماه سال ۱۳۲۴ به اتحادیه کارگران و کلوپ حزب توده ایران در اصفهان به عمل آوردند، روز ۱۶ فروردین میتینگی در تبریز تشکیل و از طرف شرکت‌کنندگان در میتینگ به دولت اعلام شد:

اگر دولت مایل است دموکراسی ایران را حمایت نموده و مخالفین آن را عزل و محاکمه و مجازات نماید، در این راه باهم همراهیم و اگر مایل است که از توطئه‌کنندگان بر علیه اجتماعات و آزادی، از حمایت‌کنندگان ضرب و جرح و غارت طرفداری نماید و آنان را برای ادامه همان قبیل اعمال در مقام خود نگه دارد، چون ما می‌دانیم فردا هم نوبت شکستن سر ما است، از نظر ما بسیار منطقی و بجاست که این سر و این خون را همین امروز در راه برداشتن محتشمی و موثقی و انصاری^۳ صرف کنیم و امکان ندهیم که فردا بریزند و سر ما را در کلوپ ما بشکنند...

در قطعنامه گفته می‌شد:

... از این به بعد آزادیخواهان ایران، امنیتی را که هیچ نیروی دولتی برای آنها تأمین نمی‌کند، با نیروی توده‌ای خویش تأمین خواهند کرد. (از قطعنامه میتینگ - رهبر، شماره ۵۲۸، مورخه ۲۴/۱/۲۰)

مرتجعین محو کامل آثار دموکراسی را در نظر داشتند. لذا اتحادیه‌های کارگری و کلوپهای حزبی را غارت کرده به آتش می‌کشیدند، ملاکین و خانها را مسلح می‌ساختند تا به کمک امنیه‌ها دهقانان بی‌سلاح را منکوب سازند. زندانها را افراد بیگناهی که تن به زورگویی نداده بودند پر می‌کردند و محبوسین را در زندان به مسلسل می‌بستند تا بلکه بتوانند ارتجاع را از اضمحلال و سقوط

۱. از نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخه ۲۳/۱۱/۱۷ مجلس شورا، نقل از رهبر، شماره ۴۸۶.

۲. آذربایجان، شماره ۲۳ - مورخه ۲۴/۷/۱۶.

۳. محتشمی فرماندار تبریز - موثقی کفیل شهربانی تبریز - عبدالله انصاری بخشدار میانه.

نجات دهند.^۱

روز ۲۴/۵/۱۹ دو نفر از اعضای حزب توده برای دادن میتینگ و تشکیل شعبه حزب به ده ليقوان، واقع در حومه تبریز رفتند ولی آدمهای حاج احتشام آن دو نفر را با ضرب و جرح از ده بیرون کردند. مصدومین به دادستان تبریز شکایت بردند و دادستان تبریز دادیار خود محمد تقی محامد را مأمور رسیدگی به این شکایت کرد. اما به درخواست مصدومین راجع به اعزام ژاندارم به همراهی آنها، توجهی ننمود. لذا روز ۲۴/۵/۲۰ در حدود هشتاد نفر از اعضای حزب و سازمان جوانان حزب توده ایران به معیت دادیار عازم ليقوان گردیدند. ولی به محض نزدیک شدن جمعیت به ده، تیراندازی به سوی آنها شروع شد. جمعیت متوقف شدند و محامد دادیار و معاون دادستان کارتی به مضمون ذیل نوشته به قدرت نام کارگر داد که آن را به حاج احتشام برساند: «من نماینده دادستانم، برای تحقیق جریان امر آمده‌ام. بگویید دست از حرکات خلاف رویه و عملیات مخالف قانون بردارند و خودتان نیز برای توضیح اینجا بیایید.» همین که قدرت برای رساندن کارت از تپه‌ها سرازیر شد آدمهای حاج احتشام بی توجه به اشارت او، وی را با گلوله کشتند در حالی که کارت در میان انگشتان سرد او بود.

جوانان که از این عمل ناجوانمردانه به هیجان آمده بودند با وجود اینکه خود را در برابر آتش گلوله می‌دیدند، به چهار دسته تقسیم شده به طرف ده سرازیر گردیدند و سنگرها را تسخیر و افراد را خلع سلاح نمودند. در این حادثه شش نفر از طرفین کشته شد.^۲

روز ۲۴/۵/۲۱ جهت اعتراض به این حادثه میتینگ بزرگی از طرف حزب توده ایران در تبریز تشکیل گردید و قطعنامه میتینگ به صورت تلگراف حضوری به دولت، مجلس و مطبوعات مخابره شد. در آن تلگراف گفته می‌شد:

... نجایمی که اخیراً در آذربایجان روی می‌دهد همه از روی یک نقشه ارتجاعی است و به منظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می‌شود.

آزادینخواهان قادرند که در هر موقع مرتجعین خونخوار را به زانو درآورند و جزای تبهکاری آنان را در کفشان بگذارند ... پانصد نفر دهقان با پرونده‌سازیهایی امنیه در زندان محکوم به حبس و یا هنوز ماهها و سالهاست که بلاتکلیفند. حقیقت امر این است که صدی نود از اینان جز سرپیچی از بدعتهای بعضی از مالکین گناهی ندارند و پرونده‌ها به میل و با اشاره مالکین تهیه شده ... شهربانی ... در داخل زندانی محبوسین را به مسلسل بسته و هفت نفر را مقتول و یازده نفر (به احصائیه خود شهربانی) مجروح کرده‌اند.

۱. در مردادماه سال ۱۳۲۴ نظامیان شبانه به زندان تبریز که علاوه بر زندانیان عادی پانصد نفر دهقان نیز در آنجا محبوس بودند و اکثراً بلاتکلیف بودند ریخته و زندانیان را به دستاویز اینکه قصد فرار داشتند به مسلسل بستند. در اثر این حادثه ۷ نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی گردیدند.

۲. نقل از شهباز به جای ایران ما - گزارش مخبر روزنامه «چگونگی واقعه ليقوان» شماره ۱۰۷ به تاریخ ۲۴/۵/۳۰ (ابلاغیه وزارت کشور تعداد کشته شدگان را هشت نفر ذکر می‌کند). - روزنامه شفق، شماره ۱۵۰ به تاریخ ۲۴/۵/۲۳.

... در آذربایجان بساط ارتجاعی باید برچیده شود و مسببین قتل و جنایت باید محاکمه و اعدام شوند وگرنه مسامحه دولت خود تجویز قیام است...^۱

جوابی که صدرا لاشراف نخست‌وزیر به تلگراف اهالی تبریز داد چنین بود:

بنده خدمت آقایان (نمایندگان مجلس) عرض می‌کنم که نه به این تلگراف و نه به صد یک از این تلگرافها اهمیت نمی‌دهم.^۲

مخبر ایران ما در جواب سؤال «آذربایجان را چگونه دیدی؟» بدرستی جواب داده که: «آذربایجان متشنج و آماده انقلاب است.»

حقیقت این است که بدون هیچ دخالت خارجی، مردم آذربایجان برای دفاع از آزادی و دموکراسی و واژگون کردن ارتجاع به پا خواسته بودند. در حادثه لیقوان نه فقط مأمورین سیاسی و نظامی شوروی کوچکترین دخالتی نداشتند، بلکه با وقوع چنین حادثه‌ای نیز مخالف بودند و نارضایی خود را در این مورد علناً به مسئولین حزب در آذربایجان اظهار داشته آنان را شدیداً به باد انتقاد گرفته بودند و به علت پیش آمدن همین حادثه بود که آرداشس آوانسیان نماینده مسئول کمیته مرکزی حزب توده در آذربایجان مدتی مغضوب گردید و حتی در خطر نابودی قرار گرفت. مأمورین سیاسی شوروی علت مخالفت خود را با حادثه لیقوان، وجود روابط دوستانه بین آنها و حاج احتشام ذکر می‌کردند و شاید هم با توجه به نقشه‌های بعدی نمی‌خواستند که چنین اقداماتی به دست حزب توده ایران انجام گیرد.

در اواخر مردادماه «حزب توده ایران یک کنفرانس مشورتی با حضور یکصد و پانزده نفر از اعضای حزب که از سی و سه نقطه آذربایجان دعوت شده بودند تشکیل و تصمیم گرفتند که انتخاب انجمنهای ایالتی و ولایتی را از هر راهی که پیش آید عملی کنند...»^۳

تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

فرقه دموکرات آذربایجان، در حالی که هنوز سازمانهای حزب توده ایران در سراسر آن فعالیت می‌کردند، بی‌اطلاع رهبران حزب توده ایران و حتی بدون جلب نظر موافق آنها پس از ملاقات سید جعفر پیشه‌وری با میر جعفر باقراوف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی در باکو، با صلاح‌دید دولت شوروی و پشتیبانی و مساعدت مادی و معنوی مأمورین آن دولت در آذربایجان تشکیل گردید. ولی چون عده کثیری از فعالترین و مبارزترین افراد آذربایجانی در صفوف حزب توده ایران مبارزه

۱. ایران ما، شماره ۴۴۰ - مورخه ۲۴/۵/۲۳.

۲. رهبر، شماره ۶۳۰ - مورخه ۲۴/۵/۲۳، نطق صدرا لاشراف در مجلس.

۳. رهبر، شماره ۶۲۳، مورخه ۲۴/۵/۲۸، از مقاله «مشت در برابر مشت و خون در برابر خون».

می‌کردند و بی وجود آنها فرقه دموکرات از کادرهای فعال محروم می‌ماند و به علاوه ادامه فعالیت دو حزبی که هر دو مدعی آزادیخواهی و رهبری مردم به سوی حکومت دموکراسی بوده و هر یک راه جداگانه‌ای را برگزیده بودند، و مهمتر و بالاتر از همه توجه به وظایفی که فرقه دموکرات آذربایجان انجام آنها را به عهده گرفته بود، به روشنی نشان می‌داد که وجود دو حزب در آذربایجان غیرمقدور می‌باشد. لذا انحلال تشکیلات حزب توده ایران و الحاق آن به فرقه دموکرات آذربایجان ضرورت قطعی داشت. کسانی که در تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان پیشقدم بودند می‌گفتند:

حزب توده ایران بنا به مرامنامه خود حزبی است پارلمانتاریستی و برای انجام انقلاب و تحول اجتماعی از آن کاری ساخته نیست. حال آنکه فرقه دموکرات آذربایجان وظیفه انجام انقلاب ملی - دموکراتیک را به عهده دارد.^۱

این استدلال که ظاهری آراسته داشت، از نظر مبارزین راه آزادی و معتقدین به انقلاب اجتماعی، با توجه به شرایط انقلابی که در آذربایجان وجود داشت و با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی کشور در آن زمان، استدلالی بود پسندیده و پذیرفتنی.

درباره تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کتاب ۱۲ شهریور (شهریورین اون ایکیسی) که به مناسبت نخستین سالگرد تشکیل فرقه از طرف شعبه تبلیغات فرقه دموکرات انتشار یافته، توضیحات ذیل را دارد:

پس از مذاکرات و مکاتبات مفصلی که بین آقای پیشه‌وری و آقای شبستری به عمل آمد، بالاخره در اوایل شهریورماه آقای پیشه‌وری روزنامه آذیر را موقتاً در اختیار رفقای خود قرار داده به تبریز آمد و با این اقدام، نخستین گام در راه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان برداشته شد. این دو شخصیت، پس از مذاکرات جدی درباره وضعیت کشور قرار گذاشتند که نظر آقای پادگان مسئول وقت حزب توده ایران (در تبریز) را نیز جلب نمایند.^۲ آقای پادگان با در نظر گرفتن تجربیاتی که طی سالیان دراز در مبارزات سیاسی به دست آورده بود، شعارهای ملی آقایان پیشه‌وری و شبستری را تصدیق نموده و آمادگی خود را برای فداکاری درباره این شعارها اعلام داشت.

در آن موقع، در آذربایجان بجز حزب توده و جبهه آزادی تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. اتحادیه‌های کارگری نیز تحت تأثیر حزب توده ایران بود. با توجه به اینکه جبهه آزادی در آذربایجان وسیله آقایان پیشه‌وری و شبستری تشکیل شده بود، احتمال قوی می‌رفت که جبهه مزبور نیز با نظر آنها شریک شود.

۱. «در کمال صداقت باید قبول کرد که کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان به عنوان اینکه مرام و روش حزب توده ایران را نارسا برای درخواستهای مردم آذربایجان می‌داند، واقعاً بدون هیچ گونه اطلاع قبلی ما از حزب توده ایران جدا شده و خود را مطیع دستورات کمیته مرکزی حزب ندانسته و به عملیات در آذربایجان شروع نمود...» از مقاله دکتر کشاورز در روزنامه ارس به جای ایران ما، شماره ۲، مورخه ۲۵/۱۰/۱۱.

۲. علی امیرخیزی که تا اوایل شهریورماه مسئول کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان بود به علت مخالفت با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و الحاق سازمانهای حزب توده به آن فرقه از مقام خود کنار گذاشته شد و صادق پادگان که با نقشه فوق موافقت داشته و خود مورد تأیید بنیانگذاران فرقه نیز بود به جای وی نشست.

گرچه اعضای حزب توده ایران تا آن روز فداکاریهای بزرگی نشان داده و مبارزات شدیدی با عناصر ارتجاعی به عمل آورده بودند، ولی موفق به برداشتن قدمهای عملی نشده بودند.

به علاوه چون حزب توده ایران زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می کرد، لذا نتوانسته بود تمام اهالی را دور خود جمع نماید. حال آنکه مؤسسين فرقه، به منظور ایجاد یک نهضت ملی، لزوم جلب عموم طبقات را تحت شعارهای معین ملی، عمیقاً درک کرده بودند. لذا آقایان پیشه‌وری و شبستری و پادگان پس از سه روز مذاکره تصمیم گرفتند که ابتدا آقایان پیشه‌وری و شبستری سازمانی ملی به نام فرقه دموکرات تشکیل دهند. آقای پادگان نیز با سران حزب توده ایران مذاکره نماید تا وسایل ادغام دو حزب را فراهم نماید. پس از اتخاذ این تصمیم آقایان پیشه‌وری و شبستری دست به تشکیل فرقه دموکرات زدند.

در بدو امر پیدا کردن افراد آزادیخواهی به عنوان مؤسسين فرقه، ضروری بود و این مسئله خود مشکل بزرگی محسوب می گردید. زیرا به علت اینکه مردم از سازمانهای سیاسی نتیجه‌ای نگرفته و به جز حرف و تظاهر عملی ندیده بودند، لذا بسختی حاضر به فعالیت می شدند.

مخصوصاً راهی که رهبران فرقه، تحت شعارهای ملی تعقیب می کردند، فداکاری بزرگتری را ایجاب می نمود. تا آن زمان آذربایجانیها تحت تأثیر تبلیغات متعصبین فارس به اظهار خصوصیات ملی خود جسارت نمی ورزیدند و به همین لحاظ مسئله فوق‌العاده جدی بود.

مردم عموماً نمی توانستند خواسته‌های خود را آشکارا بر زبان آورند. بنابراین به سادگی مراجعه به آنها و دعوت به تشکیل فرقه نتیجه نمی داد. با توجه به این امر آقای پیشه‌وری بیانیه ۱۲ شهریور مشتمل بر ۱۲ ماده را که اولین مدرک کتبی و سنگ بنای فعالیت ما است به زبانهای آذربایجانی و فارسی نوشت و پس از مذاکره با آقایان شبستری و پادگان قرار بر این شد که بیانیه مزبور به امضای عده‌ای از آزادیخواهان رسانده شده روز ۱۲ شهریور انتشار یابد.

جمع‌آوری امضا کار مشکلی بود. با وجود این رهبرانی که درصدد تشکیل فرقه بودند مایوس نگردیده، به آزادیخواهانی که می شناختند مراجعه کردند، و بیانیه را خوانده مقاصد خود را به آنان بیان داشتند.

همچنان که گفته شد آغاز کار سخت و اقدام خطرناک بود. به همین جهت بعضیها حتی قبل از انتشار اعلامیه متوحش شده، پس گرفتن امضاها را خود را خواستار گردیدند. لکن تصمیم رهبران قطعی و خلل‌ناپذیر بود. لذا بیانیه با ۴۸ امضا در تاریخ ۱۲ شهریورماه انتشار یافت.^۱

حال ببینیم سید جعفر پیشه‌وری که مؤسس و صدر فرقه دموکرات آذربایجان بود و بعدها نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان شد چه کسی بود؟ وی خود را چنین معرفی می کند:

از نقطه نظر زندگانی خصوصی، سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد. در زاویه سادات خلخال در سنه ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زد و خوردها در سن ۱۲ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم.

در مدرسه‌ای که تحصیل می کردم وارد کار شدم. آنجا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همان جا به معلمی پرداختم. پس از انقلاب اکتبر... اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به میدان مبارزه سیاسی انداخت ... در آزادی

۱. کتاب «شهربرین اون ایکیسی»، صفحات ۱-۳.

ملل روسیه عملاً دخالت داشتیم. در این کار بزرگ و پر افتخار علاوه بر مبارزه آزادیخواهی یک نظر ملی هم مرا تحریک می‌کرد من می‌دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند. و اگر غیر از لوای پر افتخار لنین، بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود ... نهضت جنگل مرا هم مانند همه آزادیخواهان ایرانی جلب نمود ... به اتفاق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها توی حزب توده هم هستند در ده، شهر، در فرونت زیر آتش گلوله توپ پیش می‌رفتیم، کار می‌کردیم، نبرد می‌نمودیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود ... وقتی در ردیف آزادیخواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفه سنگین و مسئولیت‌دار اجتماعی انتخاب می‌شدم، هرگز خود را بزرگ نمی‌دانستم و در نظر خود، همان آدم ساده و بی‌غرضی بودم که دستمال در دست گرفته شیشه‌های مدرسه را پاک می‌کرد ... حال هم که پنجاه سال از عمرم می‌گذرد و سی سال از آن در مبارزه سیاسی و در زندانها بسر برده‌ام، خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت می‌کردم می‌دانم و برای همان طبقه چیز می‌نویسم ... در جریان نهضت جنگل بنا به تصمیم ملیون گیلان به تهران آمدم و در آنجا سازمان سیاسی و شورای مرکزی اتحادیه کارگران را تشکیل دادم و ارگان آن روزنامه حقیقت را منتشر کردم ... تمام سرمقاله‌های روزنامه حقیقت به استثناء چند مقاله، از قلم من تراوش کرده است. در دوره رضاخان چهار بار مرکز ما را به واسطه بازداشت و توقیف منحل کردند. ولی ما خود را سربازان راه آزادی می‌دانستیم. پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز را تشکیل دادیم، فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم ...

بالاخره در ۱۳۰۹ بازداشت شدیم ... هشت سال تمام در قصر به غیر از ما زندانی سیاسی نبود هدف ماشین آدمکشی رضاخان با آن طنطنه و دبدبه‌هایش فقط و فقط ما چند نفر بودیم. می‌خواستند ما را به مرگ تدریجی معدوم کنند. بهترین رفقای خود را از دست دادیم، خودمان از حیث جسمانی از پا درآمدیم ولی روحمان قوی بود، نبرد را همچنان ادامه دادیم. بالاخره بعد از هشت سال پنجاه و سه نفر را نزد ما آوردند. اینها همه تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند ولی تجربه ما را نداشتند در نبرد و مبارزه سیاسی پخته و ورزیده نبودند. با پیدایش اینها برای ما میدان جدیدی باز شد. تجربیات خود را در اختیار آنها گذاشتیم ... جوانان ما را سرمشق خود قرار داده نیروی معنوی گرفتند و شهامت و فداکاریها نشان دادند... در سال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان به کاشان تبعیدم کردند. سپس ما را با بیست و دو نفر دیگر به زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیه شهریور توانستم رهایی یافته خود را به تهران برسانم و اینک نه ماه است که آژیر را منتشر می‌کنم.

و هنگامی که از طرف حزب توده ایران به نمایندگی تبریز کاندیدا گردید نوشت:

... اگر حزب توده و رفقای آزادیخواه آذربایجان بتوانند تصمیم کمیته مرکزی حزب توده را عملی کرده مرا به مجلس بفرستند، من در خود آن قدر صمیمیت و ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه دار نکنم ... ما مجلس را هدف و مقصد اساسی نمی‌دانیم و برای رفقای خود آن را یک مقامی تصور نمی‌کنیم. بدین واسطه ما فقط مبرزترین سربازان خود را در یک سنگر جلوتر می‌بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی است راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و بر انداختن بنیان ظلم و اسارت و بردگی توده ایران وسیله پیدا می‌کنیم.^۱

گفتیم که روز دوشنبه دوازدهم شهریورماه سال ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای (مراجعت نامه) به دو زبان آذربایجانی و فارسی، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ ماده که حاوی نظرات اساسی مؤسسين فرقه بود، تشکیل خود را رسماً اعلام داشت.

بیانیه (مراجعت نامه) پس از ذکر چگونگی زندگی و اداره امور در کشورهای مترقی کثیرالمله می‌گوید:

ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا باید هر چه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست بکار شد و حکومت ملی را از پایین یعنی از میان خلق و بر اساس احتیاجات توده‌های وسیع و بر پایه خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می‌کنند بنا نهاد.

و در جواب کسانی که معتقد بودند دادن اختیارات به مردم ایالات و ولایات موجب نفاق خواهد شد می‌گوید:

وحدت ملی واقعی زمانی میسر می‌شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند. ما می‌گوییم: در خاک آذربایجان یک خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کنند که آنها قومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در اداره امور داخلی خودمختار و آزاد باشیم، آذربایجان می‌گوید: تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند. زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی‌دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. به قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد. اما با تمام اینها، این حق را به خود قائلیم که صاحب اختیار خانه خود شده و امکان اداره آن را مطابق میل و سلیقه خود داشته باشیم.

حال که در سایه مبارزه جوانان قهرمان کشورهای دموکراسی، اساس فاشیسم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه آقایی ملتی بر ملت‌های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به وسیله منشورها و پیمان‌ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی‌توانستند به طور منفرد و متفرق مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به همین لحاظ لازم بود که به خاطر رهبری این مبارزه سازمان محکم و منتظم حزبی بوجود آید.

فرقه دموکرات آذربایجان زائیده این احتیاج است.

هموطنان عزیز! اینک دوره مبارزه تاریخی بزرگی آغاز می‌شود. فرقه دموکرات آذربایجان شما را از هر صنف و طبقه جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه مقدس ملی دعوت می‌کند. درهای این فرقه به روی کلیه مردم آذربایجان بجز دزدان و خائنین باز است. هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هر چه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و در صفوف پرچمداران آزادی

آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱. توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲. در اجرای این منظور باید بزودی انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع بکار نمایند. این انجمنها ضمن فعالیت در زمینه فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی اعمال تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهار نظر خواهند کرد.

۳. در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان آذربایجانی خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهد شد.

تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه دموکرات است.

۴. فرقه دموکرات آذربایجان در توسعه صنایع و کارخانه‌ها جداً خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه صنایع دستی وسایل لازم فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه‌های موجود کارخانه‌های جدیدی ایجاد نماید.

۵. فرقه دموکرات آذربایجان توسعه تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می‌دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتي تا به امروز سبب از دست رفتن ثروت عده کثیری از دهقانان، مخصوصاً باغداران و خرده مالکین شده و موجب فقر و فلاکت آنها گردیده است.

فرقه دموکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی - که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر نموده و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد - اقدام جدی نماید.

۶. یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه دموکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این مقصود فرقه سعی خواهد کرد که هر چه زودتر قانون انجمنهای شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آبادی شهر خود کوشیده و آن را به صورت معاصر و آبرومندی در آورند. مخصوصاً تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقه دموکرات است.

۷. مؤسسين فرقه دموکرات آذربایجان بخوبی می‌دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی‌تواند جنبشی را که در میان دهقانان بوجود آمده نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان قدمهای اساسی بردارد.

مخصوصاً تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیاتهای غیرقانونی که به وسیله بعضی از اربابان اختراع شده یکی از وظایف فوری فرقه دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند.

زمینهای خالصه و زمینهای متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده‌اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند چنانچه بزودی مراجعت ننمایند، به نظر فرقه دموکرات، باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ماکسانی را که به خاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می‌برند آذربایجانی نمی‌شمريم. چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸. یکی دیگر از وظایف مهم فرقه دموکرات، مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می‌دهد و این سیل در آینده روز بروز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد، اکثریت اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیر جدی اتخاذ کند. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعه تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه‌آهن و شوسه ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

۹. در قانون انتخابات ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته‌اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط ۲۰ کرسی داده شده است و این، به طور قطع تقسیم متناسبی نیست. فرقه دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود.

فرقه دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت مأمورین دولتی و عناصر داخلی و خارجی و همچنین مداخله ثروتمندان به طریق ارعاب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید در آن واحد در سرتاسر ایران شروع شده و سرعت پایان پذیرد.

۱۰. فرقه دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزه جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد. مخصوصاً فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی آن چنان اصلاح شود که بهانه دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی جهت خود بوجود آورند.

۱۱. فرقه دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیاتهایی که از آذربایجان گرفته می‌شود صرف احتیاجات خود آذربایجان شود و مالیاتهای غیرمستقیم به طور جدی نقصان یابد.

۱۲. فرقه دموکرات آذربایجان، طرفدار دوستی با کلیه دولتهای دموکرات مخصوصاً با متفقین می‌باشد و برای حفظ و ادامه این دوستی کوشش خواهد کرد در مرکز و شهرستانها دست عناصر خائنی را که می‌خواهند دوستی بین ایران و دولتهای دموکرات را بر هم زنند از امور دولتی کوتاه نماید. این است مقاصد اصلی بنیانگذاران فرقه دموکرات.

امید ما بر این است که هر آذربایجانی وطن‌پرست - خواه در داخل و خواه در خارج آذربایجان - در راه رسیدن به این مقاصد مقدس با ما همصدا و همراه خواهد بود. طبیعی است که اگر انسان خانه خود را اصلاح نکند، نمی‌تواند برای اصلاح محله، شهر و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه ما است شروع می‌کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و بدین وسیله میهن از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دموکرات!

زنده باد ایران مستقل و آزاد!

زنده باد فرقه دموکرات آذربایجان، مشعلدار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان!^۱

دو روز بعد از انتشار مراجعت‌نامه فرقه دموکرات، دوره دوم روزنامه آذربایجان به مدیریت علی شبستری و به عنوان ناشر افکار فرقه منتشر شد و روز بیست و دوم شهریورماه مؤسسين فرقه،

جلسه‌ای در منزل محمدتقی رفیعی (نظام‌الدوله) تشکیل داده و کمیته تشکیلاتی موقت فرقه را به تعداد یازده نفر به ریاست پیشه‌وری و معاونت شبستری انتخاب نمودند. در همین جلسه محمد بی‌ریا که در رأس اتحادیه‌های کارگری آذربایجان قرار داشت، اعلام نمود که اتحادیه‌های کارگری آذربایجان رهبری فرقه دموکرات را می‌پذیرند و صادق پادگان و زین‌العابدین قیامی نیز تصمیم کنفرانس ایالتی حزب توده را مبنی بر الحاق آن حزب به فرقه دموکرات به استحضار رسانیدند. ضمناً در این جلسه تصمیم گرفته شد که اولین کنگره فرقه دموکرات، برای تصویب مرامنامه و برنامه روز ۲۴/۷/۱۰ تشکیل شود.

فرقه دموکرات روز ۲۴/۶/۲۹ کنفرانسی با شرکت ۱۵۰۰ نفر از طبقات مختلف مردم آذربایجان در تبریز تشکیل داده و قطعنامه‌ای جهت مخابره به انجمن وزرای خارجه دول متفق در لندن به تصویب رسانید. در آن قطعنامه گفته می‌شد:

بر خلاف سایر کشورها که طریق دموکراسی را برگزیده‌اند، در کشور ما خطر دیکتاتوری روز بروز رو به افزایش است. آزادیخواهان تعقیب می‌شوند و جمعیت‌های آزادیخواه و دموکرات و روزنامه‌های حقگو تعطیل می‌گردند.

اوضاع آذربایجان بدتر از سایر نقاط ایران است. مردم آذربایجان از هر نوع حقوق ملی محروم بوده دچار فقر و فلاکتند. ما آذربایجانیان با جلب نظر شورای وزیران به منشور آتلانتیک که آزادی ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خود اعلام نموده است، می‌خواهیم که ضمن برقراری اصول دموکراسی در سراسر ایران، به مردم آذربایجان آزادی داخلی و خودمختاری ملی داده شود تا بتوانند سرنوشت خود را به دست خود تعیین نمایند.^۱

روز دهم مهرماه نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل و به وسیله پیشه‌وری افتتاح گردید. همان روز، هزاران نفر که از شهرها و قصبات به تبریز آمده بودند، جهت عرض تبریک به کنگره، در مقابل محل انعقاد آن اجتماع نمودند. در این کنگره نمایندگان از سازمان محلی حزب توده و نماینده کمیته مرکزی آن حزب محمود بقراطی نیز شرکت نمودند. گرچه محمود بقراطی بدون تصویب کمیته مرکزی حزب توده به تبریز آمده بود، ولی وی موافقت کمیته مرکزی را با الحاق سازمانهای آن حزب به فرقه دموکرات در کنگره اعلام نمود و وحدت سازمانی حزب توده و فرقه دموکرات عملاً از این تاریخ به مرحله اجرا درآمد^۲ بنابه نوشته روزنامه آذربایجان، فرقه دموکرات ۶۰،۰۰۰ نفر اعضای حزب توده در آذربایجان را به صفوف خود پذیرفت.^۳

کنگره مرامنامه فرقه را به تصویب رسانده، سازمان فرقه را رسمیت داد و کمیته مرکزی آن را

۱. آذربایجان، شماره ۱۰ - مورخه ۲۴/۷/۱۰ سرمقاله.

۲. در تاریخ ۲۴/۷/۷ حزب توده کنفرانس عمومی شهر تبریز را برای انتخاب نماینده جهت اعزام به کنگره فرقه منعقد ساخت. آذربایجان، شماره ۱۴، مورخه ۲۴/۷/۵.

۳. آذربایجان، شماره ۵، مورخه ۲۴/۶/۲۶، «وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است».

انتخاب نمود. در ضمن قرار بر این شد که تا دهم آبان ماه کنفرانسهای حزبی شهرها و ولایات تشکیل و کمیته‌های رسمی فرقه انتخاب شوند.

محتوای اصلی مرامنامه فرقه، همان بود که در مراجعت‌نامه ۱۲ شهریور بیان شده بود. فقط چند ماده به شرح ذیل به آن اضافه گردید:

در مواد ۳ و ۵ آزادیهای فردی، آزادی کلام، وجدان، مطبوعات و اجتماعات خواسته شد. ماده ۷ حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس را برای کلیه مردان و زنانی که به بیست سالگی رسیده‌اند و حق انتخاب شدن را به کلیه مردان و زنان ۲۷ تا ۸۰ ساله خواستار بود و در ماده ۱۵ برای کارگران هشت ساعت کار روزانه و استفاده از مزایای بیمه پیش‌بینی شده بود.^۱

از نظامنامه فرقه دموکرات آذربایجان مطلبی که قابل ذکر می‌باشد این است که به دادگاه فرقه حق داده می‌شد خائنین و افشاکنندگان اسرار فرقه و کسانی را که به منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده باشند تا مجازات اعدام محکوم کند. تبصره بند پ از ماده نظامنامه، درباره کسانی که از فرقه اخراج می‌شوند چنین می‌گوید: «محکمه فرقه می‌تواند افشاکنندگان اسرار فرقه و کسانی را که به منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده‌اند، بعد از ثبوت جرم تا مجازات اعدام محکوم نماید.»^۲ با توجه به اینکه دادن محکومیت‌های جزایی به اشخاص جزو وظایف دستگاه قضایی دولتی است و هیچ حزب علنی نمی‌تواند چنین ماده‌ای در نظامنامه خود بگنجاند، قبول چنین ماده‌ای در نظامنامه فرقه جای تعجب است. مگر اینکه بگوییم فرقه دموکرات اطمینان داشت که بزودی حکومت را به دست خواهد گرفت.

زمینه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

۱. چنان که گفته شد ایران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل ضمن داشتن وجوه تمایز - مانند زبان، فرهنگ، آداب و رسوم - وجوه اشتراکی را نیز دارا می‌باشند که زندگی مشترک آنها را در طول تاریخ میسر ساخته است. آنها در سرزمین به هم پیوسته‌ای قرن‌ها کنار هم زندگی کرده، دردها و رنج‌ها و آرزوها و خواسته‌های مشترکی داشته، اقتصاد واحدی بنا نهاده و با پشت گرمی همدیگر با دشمنان خارجی و ستمگران داخلی مبارزه و ستیز کرده‌اند و از زاد و بوم خود که ایران نام دارد دفاع نموده‌اند. انکار و عدم توجه به هریک از این وجوه، ثمره‌ای جز فاجعه و مصیبت برای مردم کشور ما نداشته و نخواهد داشت و آنچه توفیق مبارزه ضد امپریالیستی مردم این سامان را تضمین می‌کند، تکیه به وجوه اشتراک است و نه وجوه افتراق. درگیر و دار انقلاب مشروطیت و در دوران و انفسایی که مدعیان دروغین آزادی و مشروطیت هر یک به زیر پرچم بیگانه‌ای پناه می‌بردند،

۱. آذربایجان، شماره ۲۴ - مورخه ۲۴/۷/۱۸.

۲. آذربایجان، شماره ۲۷ - مورخه ۲۴/۷/۲۲.

آذربایجان فرزند رشید و غیرتمند ایران، فرزندی که از شداید نهراسید و به استقبال مرگ شرافتمندانه شتافت تا مشعل آزادی را فروزان نگاه دارد و از محله امیرخیز شهر آزاده تبریز مشروطیت را به سراسر ایران بازگرداند، هموطنان خود را چنین ندا در داد:

ندای آذربایجان به عموم ولایات محروسه ایران.

... ملت آذربایجان که در این راه پیشقدم بوده و خود را فدیۀ آزادی نموده، لازم می‌داند که به برادران مهربان اصفهانی و گیلانی و تنکابنی و خراسانی و استرآبادی و شیرازی و همدانی و کرمانشاهی و بالاخره تهرانی خود در این مدت باریک یک نکته مهم را که قبلۀ توجه همه اولاد وطن باشد اعلام نماید و آن این است:

ایران چرا در حال انقلاب است؟ خون اولاد ایران، در راه چه مقصود مقدس متحد مثل سیل جاری است؟ قربانیهای معصوم که نخبه و سرخیلان ملت نجیب ما بود، گله گله فدای چه مقصود پاک و چه خیال عالی شده و می‌شوند؟...

مهمترین مواقع برای ختام این انقلابات تاریخی بنخیر و حصول مقاصد، همانا این موقع است که باید اردوهای ملی در مقام عقد صلح باشرف مظفرانه، از پیشنهاد کردن پروگرامهای مختلف احتراز کرده و چنان بدانند که در پشت این همه اردوهای عدیده یک سپهسالار بزرگ که اسمش «ملت ایران» است ایستاده، که عهدنامه فتح و نصرت به نام نامی وی باید امضاء شود. لهذا با وجود وضوح و بدهمت مقصد اعلی، که در دل هر ایرانی منقوش است، اینک به صدای بلند که در فضای مابین هند و قفقاز و فاصله میان بحر خزر و خلیج فارس پیچد مقاصد ثابته و عقاید راسخه ایرانی و آذربایجانی را به عموم همقدمان خود صلا می‌زنیم:

آذربایجانی بدبخت به رغم افتراهای مغرضین، نه شرارت طلب است، نه یاغیگر و نه دعوی سلطنت دارد، نه خیال استقلال و انفکاک. نه شور خونریزی در سر دارد نه هوای انتقام. فقط هشت ماه علی رؤس الاشهار در هر فرصتی به مدعیان خود و تمام عالم اعلام کرده که مقصود مقدس و معشوق گمگشته وی مشروطیت سلطنت ابد مدت ایران و کعبه محبوب وی دارالشورای ملی تهران و قاضی عدل و حکم رفع اختلافات همان کتاب مقدس قانون اساسی است... و بی حصول این مقاصد، دست از جهاد حق و مدافعه شرع برنداشته، سلاح حمایت ناموس خود را بر زمین نمی‌گذاریم...^۱

ولی اگر آذربایجانی خون عزیزان خود را جاری ساخت تا آزادی بگیرد و مشروطیت را در ایران بنیان نهد، مرتجعین روباه صفت در لباس مبدل، نقاب آزادیخواهی و مشروطه طلبی بر چهره زدند و ثمرۀ انقلاب را تصاحب کردند. ستارخان قهرمان ملی ما را به تهران کشاندند تا نابودش سازند و شیخ محمد خیابانی، این راد مرد بزرگ آذربایجان را که از آزادی و نجات ایران دفاع می‌کرد، به دست مخبرالسلطنه به قتل رساندند و قاتل وی را چنان پروبال دادند که با کمال وقاحت در مجلس گفت: «من با کشتن شیخ محمد خیابانی که خیال خیانت را داشت به ایران بزرگترین خدمت را کردم».^۲

۱. کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، نقل از نسیم شمال، منقول از روزنامه آذربایجان، صفحات ۳۳۲ - ۳۳۳، نوشته ناظم الاسلام کرمانی.

۲. آذربایجان، شماره ۳۰، مورخه ۲۴/۷/۲۵، «بر بالای جنازه شیخ محمد خیابانی»، مقاله به زبان فارسی است.

کینه توزی رضاشاه با مردم آذربایجان حد و مرزی نداشت. وی رذلت‌ترین و تبه‌کارترین مأمورین خود را به آذربایجان می‌فرستاد تا مردم زحمتکش و شریف آن دیار را تحقیر کنند، به زبان او توهین نمایند، شهرهای آذربایجان را به ویرانه‌زاری مبدل سازند، گندمی را که مردم با دسترنج خود به دست آورده بودند، از آنها بگیرند و «نان آجر» به خورد آنان بدهند.

با مالیات آذربایجان املاک اختصاصی را آباد کنند و آذربایجانی را از داشتن یک خیابان، یک کوچه تمیز محروم سازند. کدام انسان می‌تواند کینه چنین دشمنی و ستمگری را به دل نگیرد و در صدد انتقام برنیاید؟

آذربایجانی به حق کینه رضاخان و دست پروردگان وی را به دل گرفت و آماده انتقام و سرنگون ساختن دستگاه ظلم و ستم او شد.

متأسفانه برادران فارس‌زبان ایرانی نه فقط از ستمی که بر مردم آذربایجان می‌رفت به درستی آگاهی نداشتند، بلکه اکثراً تحت تأثیر تبلیغات شووینسم^۱ فارس بودند. حال آنکه آذربایجان زیر ستم مضاعف قرار داشت که برادران فارس‌زبان فقط در یکی از این پیدادگریها شریک و همدرد وی بودند. ببینید ملک‌الشعراء بهار که خود سابقه آزادیخواهی داشت و در دوره دیکتاتوری رضاشاه مزه تازیانه‌های استبداد را چشیده بود، در مورد عبدالله مستوفی استاندار اسبق آذربایجان، که شمه‌ای از اوصاف وی قبلاً بیان گردید، و زبان مادری آذربایجان چه می‌گوید.

وی طی مقاله‌ای تحت عنوان «حزب دموکرات آذربایجان» می‌نویسد:

خیر رفقا!... همان آقای که معروف است قلب نازک شما را با سخنان نیشدار خود زخم‌دار کرده یعنی آقای «مستوفی» از بهترین مأمورین پاکدامن ایران بود که برای نجات تبریز از قحطی جان می‌کند و اگر شوخی‌ای کرده است، حق نیست تا این حد آن شوخی یا جدی را شاخ و برگ بدهید که حتی در ضمن «شعار حزب دموکرات» هم قید گردد!

... آمدیم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی... می‌گویید که در سه ساله ابتدایی زبان رسمی زبان ترکی باشد... ای کاش مردم آذربایجان لااقل زبان تائهای قفقاز یا فارسی‌گویان خود آذربایجان را به عنوان زبان ملی احیا می‌نمودند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان «آذری» که یک لهجه قدیمی است دوباره به دست فرزندان خود احیا می‌شود. اما به کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را بر زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟ حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجه محلی آذربایجان است. بسیار خوب کسی حرفی ندارد، این زبان مادری را کسی نمی‌خواهد از شما بگیرد.

اما آیا فکر کرده‌اید که دامنه زبان وسیع دری با آن همه ادبیات عالمگیر و آن همه کتابهای مفید و آن همه مفاخر تاریخی که فعلاً نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می‌کنند و استعدادهای عجیب و غریبی در خود آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می‌کنند، چه عیب دارد که باید در پی احیای زبانی برآید که نه سابقه ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده و نه امروز می‌پرورد؟!

۱. ملت پرستی افراطی، برتر شمردن ملت خود و تحقیر و پست شمردن سایر ملل.

اگر شما را منخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنید، آیا بهتر نیست که این یک زبان فارسی باشد؛ زبانی که فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تألیف شده و با دانستن آن می‌توانید در مملکتی وسیع با برادران ایرانی خود زندگی کرده و از جاه و ثروت آن کشور بهره‌مند گردید...^۱

بدواً باید گفت این فرض نیست که مردم آذربایجان به زبان آذربایجانی صحبت می‌کنند. این زبان، زبان مادری آنهاست. نوشتن اینکه «حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجه محلی آذربایجان است» انکار عیان به زور دلیل و برهان است و نشان می‌دهد که پاره‌ای از برادران فارس‌زبان چگونه دچار تعصبی کور و بی‌منطقند.

این واقعیتی است عینی و انکارناپذیر که مردم آذربایجان به هر علت تاریخی و یا سایر علل، قرن‌هاست که به زبان آذربایجانی صحبت می‌کنند و مادران آذربایجانی به فرزندان خود به این زبان لالایی می‌گویند، همه ساکنان آن دیار از پیر و جوان - زن و مرد، شادی و غم خود را با کلمات این زبان ادا می‌کنند. به همان زبان از ناموس و شرف خود دفاع می‌کنند و در روز شهادت و مرگ به همان زبان با عزیزان خود، با وطن خود وداع می‌نمایند.

حال ببینیم که آیا زبان آذربایجانی لهجه است؟ لهجه چه مفهومی دارد؟ لهجه به معنای شیوه‌های مختلف سخن گفتن به یک زبان معینی می‌باشد. مثلاً لهجه فارسی خراسانی و لهجه فارسی شیرازی. بدین ترتیب آیا زبان آذربایجانی نیز لهجه‌ای از زبان فارسی است که در آذربایجان رواج دارد؟

مسئله خیر! زبان آذربایجانی زبانی است مستقل و کامل که هم اکنون در تمام ایران قریب ده میلیون نفر به آن صحبت می‌کنند. و حتی امروز نیز پس از دهها سال اعمال فشار برای محو این زبان و جایگزین ساختن آن با زبان فارسی، اکثریت مردم آذربایجان فقط آن زبان را می‌فهمند و به آن زبان می‌توانند خواسته‌های خود را بیان نمایند.

آیا انکار وجود زبان آذربایجانی، توهین به آن، ممانعت از انتشار کتاب، شعر، فولکلور، حتی توجه به آن زبان، می‌تواند موجب ترویج زبان فارسی شود و مهمتر از همه می‌تواند وحدت ملی کشور ما را تأمین کند؟ هرگز! این سیاست نه فقط وحدت ملی کشور را تأمین نمی‌کند بلکه موجب نفاق و نفرت مردم می‌گردد. و اگر قدرت سرنیزه و فشارهای پلیسی چند صباحی مانع بروز این نفرت و انزجار شود، مسلماً انفجاری بزرگ و مخرب را در پی خواهد داشت.

درست همین سیاست غلط که مدت بیست سال جان آذربایجانی را به لب رسانیده بود، پایه اصلی تشکیل و فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان گردید.

باید فهمید و به همگان فهمانید که خوبی و اهمیت زبان فارسی دلیل و مجوز این نیست که مردم

آذربایجان و یا سایر اقوام ساکن ایران را از زبان مادری خود، که سخن گفتن به آن زبان برایشان طبیعیتر و آسانتر است، محروم کنیم. چگونه ممکن است یک نفر که مادرش به زبان آذربایجانی یک حرف و دو حرف بر زبانش نهاده و به وی گفتن آموخته است، زبان مادری خود را دوست نداشته باشد؟

به قول پیشه‌وری «... هنگامی که در تبریز تئاتر و تماشاخانه وجود داشت، در تهران مؤسسه‌ای که بتوان نام تئاتر و تماشاخانه به آن داد، نبود...»^۱، «قبل از حکومت رضاخان تئاتر ملی در آذربایجان بسرعت ترقی می‌کرد، خلق (مرد و زن) با کمال میل در تماشاخانه‌ها و تئاترها حاضر می‌شدند... فقط بعد از آنکه اجباراً تئاتر را به زبان فارسی تبدیل کردند، سالنهای نمایش مجبور به تعطیل شدند. زیرا اکثریت مردم این زبان را نمی‌فهمیدند...»^۲

حتی امروز نیز در آذربایجان وضع به همین منوال است.

و اما درباره خواندن و نوشتن به زبان آذربایجانی، این امر تازگی ندارد «... چهل و اندی سال قبل میرزا حسن رشیدی^۳ افتخار فرهنگ ایران در دوره ابتدایی اولین مدرسه‌ای که در تبریز تأسیس کرد، به زبان مادری درس می‌داد و کتاب درسی وی که در آن تاریخ تألیف و منتشر شده، در دست ما است...»^۴ در انقلاب مشروطیت نیز روزنامه انجمن ایالتی آذربایجان به نام «ناله ملت» به دو زبان فارسی و آذربایجانی منتشر می‌شد.^۵

جای شبهه نیست که قدغن کردن خواندن و نوشتن به زبان مادری هر ملتی، جلوگیری از تکامل فرهنگی آن ملت است و به همین لحاظ ماده سوم اعلامیه حقوق بشر که در سال ۱۹۲۹ در نیویورک منتشر شده می‌گوید: «هر دولت موظف است برای افراد خود این حق را به رسمیت بشناسد که به هر زبانی که میل دارند صحبت کنند و آن را بیاموزند.»

اما ایراد ما به فرقه دموکرات آذربایجان این نیست که چرا از خصوصیات ملی و زبان آذربایجانی دفاع نمود بلکه این است که این کار را به عنوان وظیفه درجه اول و اصلی خود در مبارزه برای آزادی و دموکراسی به عهده گرفت و خود را در کادر کوچکی محصور ساخت تا خفه کردن آن به دست ارتجاع سهلتر و قابل وصولتر باشد.

۲. وجود جنبشهای دهقانی در آذربایجان علیه فئودالیسم و بالا بودن سطح آگاهی سیاسی توده

۱. آذربایجان، شماره ۱۴، مورخه ۲۴/۷/۵، مقاله «بیزی ثوز حالیمیزا قویسونلار» (ما را به حال خود بگذارند).

۲. از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹، نقل از آذربایجان، شماره ۱۲، مورخه ۲۴/۷/۱۲.

۳. «حاج میرزا حسن رشیدی» (تولد ۱۲۲۷ ه. ش. در تبریز. فوت ۱۳۲۳ ه. ش. در قم) از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران و نخستین مؤسس مدارس جدید در ایران (اولین بار در تبریز و سپس در تهران) و مردی اصلاح طلب و مبارز و بلند همت بود و او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در اواخر عمر اصولی برای تعلیم کوران اختراع نمود. (مأخوذ از فرهنگ معین و دایرةالمعارف فارسی)

۴. از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹ - آذربایجان، شماره ۱۲ - ۲۴/۷/۳ (این کتاب به نام «آنا دلی» یعنی زبان

مادری نامیده می‌شد). ۵. تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، جلد اول، صفحات ۷۳۳ - ۷۳۵.

مردم نسبت به سایر ایالات ایران و با توجه به خصوصیات قومی مردم آذربایجان، آمادگی برای قیام و اقدام عملی در آن سرزمین.

۳. اوضاع عمومی کشور و وضع اسفناک طبقه حاکمه که هرگز به منافع اجتماعی ملت ایران نمی‌اندیشید و بجز اجرای نقشه‌های پلید استعمارگران جهت ادامه اسارت ملت ایران و تأمین منافع خصوصی خود کاری انجام نمی‌داد. و مخصوصاً فشار روز افزون حکومت صدرالاشراف به دستور و راهنمایی دربار محمدرضا شاه و سیدضیاءالدین طباطبایی به منظور محو کلیه آثار دموکراسی ناقصی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به دست آمده بود.

۴. سیاست دولت انگلستان و پافشاری آن دولت در حفظ نفوذ و امتیازات خود به همان اندازه که در زمان سلطنت رضاشاه و بعد از آن در ایران کسب کرده بود.

۵. سیاست دولت اتحاد جماهیر شوروی در رقابت با نفوذ انگلستان در ایران، تأمین مناطق نفوذ در نواحی شمالی ایران و بنا به اعادی آن دولت، ممانعت از ایجاد شدن پایگاههای ضد شوروی در مجاورت مرزهای حساس جنوبی آن کشور.

فرقه دموکرات آذربایجان چگونه حزبی بود و چه هدفهایی را تعقیب می‌کرد؟

فرقه دموکرات آذربایجان به معنای صحیح و علمی کلمه حزب نبود بلکه جبهه‌ای بود از تمام مردم و کلیه طبقات آذربایجان که تنها شرط ورود به آن قبول مرامنامه فرقه بود. در این مورد پیشه‌وری می‌نویسد:

فرقه ما فرقه‌ای است ملی و لذا بدون در نظر گرفتن طبقات، عموم جماعت را به زیر پرچم خود فرا می‌خواند^۱
... راه ما کاملاً درست و روشن است، ما در فکر مبارزه طبقاتی نیستیم، فرقه ما به تمام معنا فرقه‌ای است ملی ...^۲

نظامنامه فرقه دموکرات آذربایجان نیز می‌گوید:

بجز دزدان، جنایتکاران و کسانی که به فساد اخلاق مشهور می‌باشند، کلیه اشخاصی که مرامنامه فرقه را قبول نمایند، به عضویت فرقه دموکرات آذربایجان پذیرفته می‌شوند.^۳

در عمل نیز فرقه دموکرات آذربایجان فتودالها را در کنار دهقانان بی‌چیز و کارگران را دوشادوش کارفرمایان، پیشه‌وران، روشنفکران و سایر طبقات و قشرهای اجتماع در صفوف خود جای داده بود. هدف فرقه را پیشه‌وری چنین تعریف کرده است:

۱. آذربایجان، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۱۴ سرمقاله «فرقه میز ایشه باشلادی» (فرقه ما شروع به کار کرد).

۲. آذربایجان، شماره ۵، مورخه ۲۴/۶/۲۶ «گوج بیرلیکده دیر» (قدرت در اتحاد است).

۳. آذربایجان، شماره ۲۷، مورخه ۲۴/۷/۲۲ نظامنامه فرقه دموکرات آذربایجان.

... هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفه آزادیخواهان مبارزه برای ایجاد انجمنهای ایالتی و ولایتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این؛ اتحاد و اتفاق - گذشت و فداکاری می‌خواهد. «فرزندان خلف آذربایجان، برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید» این است شعار امروزی ما^۱

و صادق پادگان، معاون صدر کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان، در جلسه عمومی کمیته مرکزی آن فرقه، هدف فرقه را بدینسان شرح داده:

... فرقه ما هدف را بسیار درست انتخاب کرد، فرقه ما اشتباهات نهضت آزادی چهل ساله آذربایجان را بخوبی درک کرده از آنها پرهیز نمود و به سوی هدف اصلی روان گشت. آن هدف «برای آذربایجانی قبل از هر چیز آذربایجان» بود.^۲

در همان جلسه پیشه‌وری گفت:

... بالاخره شعار «آذربایجان مال آذربایجانیها است» باید عملی شود. ما تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت.^۳

پیشه‌وری در اداره نظام وظیفه آذربایجان، هدف اصلی فرقه را روشتر و صریحتر بیان داشت و گفت:

وظیفه فرقه دموکرات، آزادی ملی مردم آذربایجان است.^۴

بدین ترتیب هدف اصلی و وظیفه اساسی فرقه دموکرات آذربایجان، به دست آوردن «مختاریت ملی ملت آذربایجان» بود. لذا می‌خواست خلق آذربایجان به مانند افراد یک خانواده به پاخیزند و همه طبقات، گذشت و فداکاری نشان دهند، «اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان از طریق صلح و سازش حل شود»^۵، «کارگران و کارفرمایان دست به دست هم دهند»^۶ و همه طبقات از هر گونه مبارزه طبقاتی انصراف حاصل کنند، زیرا «... مبارزه طبقاتی پیش از گرفتن آزادی میسر نخواهد بود. اول ملت باید حق و اختیارات قانونی خود را به دست بیاورد، بعد در اطراف کم و کسر آن مبارزه نماید ...»^۷، تا بدین ترتیب آزادی و خودمختاری ملی آذربایجان را به دست آورند.

حال ببینیم ملت چیست و مبارزه برای آزادی ملی چه مفهومی دارد؟

۱. آذربایجان، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۱۴ «از زارع و ارباب چه می‌خواهیم»، مقاله به زبان فارسی است.

۲. آذربایجان شماره ۱۱۲ مورخه ۲۴/۱۱/۹، سرمقاله.

۳. آذربایجان شماره ۱۱۲ مورخه ۲۴/۱۱/۹، سرمقاله.

۴. آذربایجان، شماره ۱۲۳ مورخه ۲۴/۱۱/۲۲، از نطق پیشه‌وری.

۵. آذربایجان، شماره ۲ - مورخه ۲۴/۶/۱۷ «فرقه‌میز ایرلی گئدیر» (فرقه ما به پیش می‌رود)، سرمقاله پیشه‌وری.

۶. آذربایجان، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۱۴ «کارگر و کارفرما».

۷. آذربایجان، شماره ۵، مورخه ۲۴/۶/۲۶ «وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است».

ملت (nation) یگانگی معینی از انسانهاست که مهمترین صفت مشخصه آن، وحدت و پیوستگی زندگی اقتصادی آنهاست. و همین پیوستگی و روابط مشترک اقتصادی، انسانهایی را که در سرزمین واحدی زندگی می‌کنند و به زبان واحدی تکلم می‌نمایند، به شکل یک ملت در می‌آورد. و سیر تکاملی اقتصاد و سیاست در این جامعه، وحدت پسیکولوژیک آنها را سبب می‌گردد، وحدتی که به صورت سنن تاریخی فرهنگی و خصال اخلاقی مشترکی تظاهر می‌نماید.

کلمه ملیت (nationalite) در عین حال که وابسته بودن به یک ملت معینی را می‌رساند، به مفهوم وابستگی به مردمی که در یک کشور و با اقتصادی مشترک و تابعیت دولت واحدی زندگی می‌کنند نیز می‌باشد. مثلاً مردم کشور سوئیس در عین حال که مجموعه‌ای از ملیتهای آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش هستند و به چهار زبان صحبت می‌کنند همگی دارای ملیت سوئیس می‌باشند و در دفاع از منافع و مصالح آن کشور تباینی با یکدیگر ندارند.

حل مسئله ملی و آزادی ملی: آزادی ملی هر ملتی به مفهوم آزادی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن ملت در برابر ملل دیگر، و قرار نداشتن زیر فشار و تبعیضات ملی است. جنبش آزادی ملی که محصول دوران اضمحلال فئودالیسم و به قدرت رسیدن بورژوازی است، در جریان تاریخ و تکامل اجتماعات بشری، بسته به محتوا و هدف جنبش در آن مرحله تکاملی، اشکال گوناگونی به خود گرفته است.

این جنبش قبل از دوران امپریالیسم، به شکل فرو ریختن دیوارها و موانع فئودالی و اتحاد و یگانگی نواحی مختلف سرزمینی که مسکن گروههای پراکنده‌ای از قوم معینی است، و تشکیل دولت واحد و بازار واحد مبادله کالا تظاهر نموده است.

استالین که بیش از همه تئوریسینهای مارکسیسم در مسئله ملی غور و بررسی کرده می‌نویسد:

... مبارزه ملی در شرایط صعود سرمایه داری مبارزه‌ای است بین طبقات بورژوازی ... و این مبارزه در ماهیت خود همیشه بورژوازی باقی می‌ماند و به طور عمده به صرفه و میل بورژوازی است ...^۱

ولی در دوران امپریالیسم، جنبش‌های ملی، به مبارزه تمام خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم تبدیل می‌گردد. لذا با وجود اهمیتی که حل مسئله ملی دارا می‌باشد، حل صحیح این مسئله باید با توجه به مرحله خاص تکامل اجتماعی هر کشور، ویژگیهای اجتماعی در جریان تکامل، درجه فعال بودن توده‌های زحمتکش و سطح شعور و تشکل آنها و روابط نیروهای طبقاتی در صحنه داخلی و بین‌المللی به عمل آید.

و یا به قول استالین «... حل مسئله ملی فقط با در نظر گرفتن شرایط تاریخی که در جریان تکامل خود باید مورد بررسی قرار گیرد، ممکن می‌باشد ...»^۲

در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره - اعم از اینکه این کشورها از یک ملت واحد و یا چند

۱. مقاله مسئله ملی ترجمه فارسی، صفحات ۱۸ و ۱۹، چاپ تهران. ۲. صفحه ۲۳ همان کتاب.

ملت تشکیل شده باشند - اصلیت‌ترین شکل انقلاب اجتماعی، انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استعماری، و مهمترین وظیفه آن طرد امپریالیسم و استعمار و نابود ساختن پایگاههای داخلی آن - فتودالیسم، بورژوازی کمپرادور، دلانان امپریالیستها و نوکران استعمار - می‌باشد.

انجام چنین انقلابی مستلزم مبارزه متحد تمام خلق، اعم از کارگران، کشاورزان، روشنفکران، پیشه‌وران و بورژوازی ملی از کلیه اقوام و ملت‌های ساکن آن کشور است. بنابراین با توجه به مرحله خاص انقلاب اجتماعی، حل مسئله ملی در داخل این کشورها، تابعی است از وظیفه اساسی انقلاب، و به همین لحاظ این مسئله باید در کادر منافع و مقتضیات مبارزه تمام خلق علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن انجام پذیرد.

در این موضوع یک بار دیگر به نوشته استالین استناد می‌کنیم. وی می‌نویسد:

... ملت حق دارد به طور خودمختار متشکل شود، حتی حق جدا شدن هم دارد. ولی معنی آن این نیست که در هر شرایطی باید این طور عمل نماید و خود مختاری یا جدایی در همه جا و همیشه برای ملت؛ یعنی اکثریت آن، یعنی برای قشرهای زحمتکش آن مفید خواهد بود ...^۱

زیرا مسئله ملی قسمتی از مسئله عمومی و مهمتری است که مسئله آزادی از قید امپریالیسم و استعمار در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره می‌باشد.

در این جنبش مبارزه طبقاتی تعطیل نمی‌شود، بلکه شکل مبارزه طبقات ضد استعمار علیه ارتجاعیترین طبقات موجود در کشور (فتودالیسم و بورژوازی کمپرادور^۲) و علیه نیروهای طبقه استثمارگر در صحنه بین‌المللی به خود می‌گیرد. از طرف دیگر، درست برخلاف نظریه فرقه دموکرات، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کثیرالمله، آزادی ملی ملت‌های ساکن آن کشور، اهمیت درجه دومی پیدا می‌کند و مبارزه برای گسیختن زنجیرهای استعمار و طرد امپریالیسم - قبل از هر گونه مبارزه بر سر تقسیم حقوق و اختیارات داخلی ساکنین آن کشور - به صورت ضرورت اساسی و حیاتی جنبش‌های ملی در می‌آید.

در این مورد نیز استالین می‌گوید:

کسانی که می‌گویند «بگذار هر کس فقط روی خود حساب کند» و «موضوع ملی، مقدم بر همه» مردم را دچار تفرقه می‌سازند. زیرا صحیح‌ترین شعار مبارزه «مسائل عمومی مقدم بر همه» است.^۳

اشتباه بزرگ فرقه دموکرات آذربایجان در همین جا بود که وظیفه درجه دوم انقلاب را به جای وظیفه اساسی و درجه اول پذیرفته، مصالح آذربایجان را از منافع سایر نقاط ایران جدا کرده و راه خطایی را که پیش پایش گذاشته بودند، دانسته یا ندانسته، چشم بسته پیمود و شاید هم به غلط

۱. طرح مسئله ملی - ترجمه فارسی، چاپ تهران، صفحه ۲۲.

۲. قشری از طبقه بورژوازی که وظیفه دلالتی سرمایه‌داران خارجی را در داخل کشور خود به عهده گرفته‌اند.

۳. طرح مسئله ملی - ترجمه فارسی چاپ تهران، صفحه ۲.

صحت و اصالت آن را باور کرد.

فرقه دموکرات آذربایجان به جای ایجاد اتحاد بین کلیه زحمتکشان، آزادیخواهان و عناصر ضداستعماری در سراسر کشور ایران و ایجاد جبهه واحدی برای طرد امپریالیسم و سرنگون ساختن پایگاههای داخلی آن - در شرایط داخلی و جهانی آن چنان مساعد - رنجش مردم آذربایجان را از مأمورین ناپاک و پلید حکومت تهران و تضيیقات و تبعیضات آنها را به حساب سایر ایرانیها، بخصوص تمام مردم فارس زبان گذاشت. «حکومت فارسها» را آماج حملات خود قرار داد، اختلاف بین «فارس و ترک» را دامن زد و حتی از شوونیسم ترک دفاع نمود. در این مورد به قسمتی از نطق پیشه‌وری در اداره نظام وظیفه آذربایجان اشاره می‌کنیم. وی گفت:

... مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است. این خلق به هیچ وجه شباهتی به مردم تهران، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد ... او فارس نیست و از فارسها فرق دارد.^۱

حال آنکه در میان حلقه بگوشترین نوکران استعمار - که از زنجیرهای اسارت مردم ایران و از آن جمله خلق آذربایجان - حراست می‌کردند، فرزندان ناخلف آذربایجان کم نبودند. پیشه‌وری در این مقال، آزادیخواهان فارس را نیز از نیش قلم خود بی‌نصیب نساخت. وی خطاب به آنها نوشت:

... لازم است به آزادیخواهان فارس که به آذربایجان دلسوزی می‌کنند گفت ... بروید با زحمتکشان قهرمانی که از گوشه‌های مختلف آذربایجان برای به دست آوردن لقمه نانی به تهران آمده‌اند، در محلات جنوب شهر آشنا شوید و سپس آنها را با فوکلیمهای خود که پای متقلهای تریاک قیافه انسانی خود را از دست داده‌اند و یا در کنار نهر کرج اطراف دیگهای سیرابی - که مجسمه کثافت است - چمباتمه زده‌اند، مقایسه کنید. آن وقت می‌فهمید که چرا آذربایجانی خود را از شما حساب نمی‌کند ...^۲

لازم است به آزادیخواهان مذکور گفته شود: ... اگر شما در قلب آذربایجانیانی که ارباب شما آنها را به تهران کشانده است نفوذ کنید، از دیدن عشق و محبتی که همانها به آذربایجان دارند دچار حیرت خواهید شد. زیرا شما به خانه و کاشانه خود محبت و علاقه ندارید. همان طور که آذربایجانی از هیچ جهت شبیه شما نیست، علاقه به میهن و عشق به مادر، پیش او نیز به شما شباهتی ندارد.

ضروری است این نکته یادآوری شود که توضیح فوق درباره کسانی - اعم از عناصر ارتجاعی و یا غیرارتجاعی - است که از آذربایجان فرار کرده بودند و ماده ۷ مراجعت‌نامه آنها را آذربایجانی نمی‌شمرد و به آنها حقی در آذربایجان قائل نبود و مصادره زمینهای متعلق به آنها را می‌خواست. سپس می‌گوید:

۱. آذربایجان، شماره ۱۲۳ - مورخه ۲۴/۱۱/۲۲.

۲. آذربایجان، شماره ۱۰۹ - مورخه ۲۴/۱۱/۴ «تولمک وار دؤنمک یوخدور» (مرگ هست بازگشت نیست).

درست است که تا هنگام شروع نهضت دموکراسی، آذربایجانی دربارهٔ ملیت خود کم حرف زده بود. اما در عمل او همیشه خود را یک ملت شمرده و به فارسها که بی‌جهت و بی‌سبب عزیز بوده‌اند، به چشم بیگانه نگاه کرده و زندگی تحت حاکمیت آنها را به خود عار شمرده است...^۱

و در جواب نوشاد که در سرمقالهٔ روزنامهٔ کیهان نوشت: آقای پیشه‌وری! من شما را دوست می‌دارم. برای اینکه مرد آزادیخواه و نویسنده‌ای هستید. این نهضت شما را نیز چون به نام دموکراسی کرده‌اید دوست می‌دارم ... آقای پیشه‌وری! باور کنید که قلب آزادیخواهان ایران با شماست ... پیشه‌وری جواب داد:

... من چون با خودستایی کاری ندارم، لذا به مطالب مثبتی هم که دربارهٔ من نوشته است ارزشی قایل نیستم. ... بگذار ریاکاری و دورویی به تهرانیها بماند. ما صریح صحبت می‌کنیم و حيله‌گری آنها ما را فریب نمی‌دهد.^۲

گرچه حزب تودهٔ ایران که در برابر عمل انجام یافته قرار گرفته بود، اصولاً با تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان و الحاق سازمانهای خود به آن فرقه مخالفت داشت و کمیتهٔ مرکزی در این مخالفت مدتی نیز پافشاری نمود علی‌هذا به علت حرف شنوی و سیاست تسلیمی که در برابر دولت شوروی داشت، دم بر نیاورد و در اواخر مهرماه با انتشار اعلامیه‌ای فرقه دموکرات آذربایجان را درست تأیید کرد که بموقع ذکر خواهد گردید.

ولی سایر آزادیخواهان ایران که واقعیات را بهتر درک می‌کردند، این رویه فرقه دموکرات آذربایجان را نپسندیدند و آن را بدرستی مورد انتقاد قرار دادند. در این باره جهانگیر تفضلی مدیر «ایران ما» نوشت:

... ما انتظار داشتیم که آغوش هم‌میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادیخواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی از سر و جان گذشته پیکار می‌کنند، گردد. نه اینکه حزب دموکرات آذربایجان برای خود مصالح و زیان مادری جداگانه‌ای بسازد و سایر ایرانیان دموکرات را که در تهران یا نقاط دیگر در زیر سرنیزه‌های باقیماندهٔ دستگاه دیکتاتوری برای هم‌میهنان آذربایجانی و هم‌میهنان دیگر مبارزه می‌کنند، از آذربایجان پر افتخار دور بدارند.

... آیا چه اشکالی داشت، همان طور که بزرگترین نهضت‌های مشروطیت از آذربایجان برخاست این بار نیز پرچم آزادی و دموکراسی ایران در مقابل عمال دیکتاتوری، در آذربایجان بر افراشته می‌شد، که آزادیخواهان دلیر و پر شور فارس هم در زیر همان پرچم به مبارزه‌های قهرمانی خود ادامه می‌دادند.^۳

پافشاری مبالغه‌آمیز در خودمختاری ملی آذربایجان، جدا کردن منافع و مصالح مردم آذربایجان از سایر مردم ایران و گذاشتن رنجش مردم آن سرزمین به حساب سایر مردم ایران، نه فقط بین

۱. آذربایجان، شماره ۱۰۹ - مورخه ۲۴/۱۱/۴ «تولمک وار دؤنمک یوخدور» (مرگ هست بازگشت نیست).

۲. خواندنیها نقل از کیهان، شماره مسلسل ۱۷۵ - مورخه ۲۴/۱۱/۶.

۳. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۲۹، مورخه ۲۴/۷/۱۸، «ما قبل از اینکه دموکرات و آزادیخواه باشیم، ایرانی هستیم».

آزادیخواهان و مبارزین راه آزادی و دموکراسی در کشور ایجاد تشتت و نفاق نمود، بلکه بهانه بزرگی به دست محافل ارتجاعی داد که به عموم آزادیخواهان و احزاب ملی ضد دیکتاتوری و مخالفین سیاستهای استعماری بتازند و کسانی که تا دیروز نقشه تقسیم ایران را آماده داشتند، سالوسانه پرچم میهن پرستی و دفاع از تمامیت ایران را بر دوش گیرند.

فرقه دموکرات آذربایجان چه راهی را جهت وصول به هدف انتخاب نمود؟
مراجعت نامه فرقه دموکرات، برای به دست آوردن آزادی داخلی و مختاریت ملی تنها تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را کافی می دانست تا اصلاحات فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی در آذربایجان انجام پذیرد و نظارت مردم بر اعمال مأمورین دولتی و نحوه مصرف مالیاتها از طریق آن انجمنها عملی شود.^۱

فرقه دموکرات می خواست که انجمنهای ایالتی و ولایتی از طرف عموم مردم و به طریق دموکراتیک انتخاب شوند و مطابق قانون اساسی تمام مسئولین ادارات دولتی از انجمنها تبعیت نمایند و به این نتیجه می رسید که تشکیل «... انجمن ایالتی آذربایجان، تنها حل مسئله آذربایجان نیست، بلکه حل تمامی مسئله آزادی است...»^۲

نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان نیز چیزی جز این نمی خواست. روزنامه آذربایجان تحت عنوان «نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان» چنین نوشت:

... ایران وقتی آباد و خوشبخت و دارای وحدت ملی حقیقی خواهد شد که انجمنهای ایالتی و ولایتی در تمام نقاط بالخصوص در آذربایجان تشکیل یابد ... اگراد، ایلات و عموم طبقات آذربایجان این بار متحداً برای اخذ آزادی خود قیام کرده اند و این قیام وقتی فرو خواهد نشست که انجمنهای ایالتی و ولایتی مطابق نص صریح قانون اساسی تشکیل یابد و مردم اختیاردار خانه خود گردند ...^۳

اینک موادی از قانون اساسی و قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را که فقط یک بار پس از انقلاب مشروطیت به مرحله اجرا در آمده و از دوره دوم مجلس شورای ملی عمداً به دست فراموشی سپرده شده است ذیلاً نقل می کنیم:

اصل ۲۹ متمم قانون اساسی - منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می شود.

اصل ۹۰ متمم قانون اساسی - در تمام ممالک محروسه انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود و قوانین اساسیه آن انجمنها از این قرار است.

اصل ۹۱ - اعضای انجمنهای ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می شوند مطابق نظامنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲ - انجمنهای ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با

۱. ماده دوم مراجعت نامه. ۲. آذربایجان، شماره ۲ - مورخه ۲۴/۶/۱۷ «ایالت انجمنی» (انجمن ایالتی).

۳. آذربایجان، شماره ۲۰، مورخه ۲۴/۷/۱۲، «نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان»، به قلم نوروز.

رعایت قوانین.

۹۳- صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود.

قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی:

قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ ق به‌طور مشروح وظایف و مشغولیت‌های انجمنهای ایالتی و ولایتی را در تأمین منافع هر ایالت و ولایت یادآور می‌شود. طبق ماده ۸۷ قانون نامبرده منتخبین هر حوزه در اجرای قوانین مقرر نظارت کرده و به وسایل ممکنه امنیت و آسایش عمومی را تأمین می‌نمایند.

ماده ۸۹ به منتخبین اجازه می‌دهد که به کلیه شکایات و تظلماتی که از حاکم ایالت یا ولایت می‌شود رسیدگی کرده تذکرات لازم به حکام بدهند. و در صورت عدم ظهور نتیجه با مراجعه به حکومت مرکزی احقاق حق متظلمین را بخواهند.

طبق ماده ۹۱ انجمنهای ایالتی حق اعمال نظارت در وصول و ایصال مالیات داشته و تصفیة شکایات راجع به مالیات و تحقیق درباره تخفیفات و تشخیص کیفیت آفات بر عهده انجمنهاست. طبق ماده ۹۸ چون انجمنهای ایالتی بصیرت کامل در حوائج ایالت دارد لازم است اولیاء دولت قبل از اقدام به تغییرات در ایالت رأی انجمنهای مزبور را بخواهند.^۱

دولت و گروه‌های مختلف سیاسی جهت‌گیری گوناگونی را در برابر خواسته‌های فرقه دموکرات آذربایجان به عمل آوردند:

دولت صدر که از فعالیت فرقه دچار وحشت شده بود، بخشنامه‌ای صادر کرد که در آن گفته شد:

از سال ۱۳۲۸ هجری قوانینی تصویب شده است که پاره‌ای از مواد آنها مخالف قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی است. بنابراین تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی به بعد از اصلاح قانون انجمن موکول می‌شود.^۲

یعنی چون قوانینی که بعداً تصویب شده قانون اساسی را نقض کرده‌اند به نظر دولت صدر باید با اصلاح قانون انجمنها، قانون اساسی را با قوانین مصوبه مجلس تطبیق کرد نه بالعکس.

سیدضیاءالدین طباطبایی که خود مبلغ «ممالک متحده ایران» بود و در کتابچه شعائر ملی خود راه ایجاد یگانگی و وحدت ملی را چنین شرح می‌داد: «۴- راهی را پیش گیریم که هیچ طایفه و عنصری تصور نکند در تحت عادات و تمایلات و برتری عناصر دیگر مقید گردیده است و سیاستی را پیش گیریم که به جای ممالک محروسه ایران، حقیقت ممالک متحده ایران را بوجود آوریم.»^۳

۱. نقل از روزنامه آذربایجان، شماره ۹ - مورخه ۲۴/۶/۳۰ به قلم م. راوندی.

۲. آذربایجان، شماره ۲۷ - مورخه ۲۴/۷/۲۲ سرمقاله.

۳. شعائر ملی - تراوش اندیشه و خامه سیدضیاءالدین طباطبایی، صفحه ۱۲.

فرقه دموکرات را به تجزیه طلبی و بیگانه پرستی متهم ساخت.

حزب توده ایران، پس از مدتی تردید و مخالفت پنهانی با شعار مختاریت ملی، بالاخره خواسته های فرقه را تأیید نمود و در این باره بیانیه ای صادر کرد که قسمتهایی از آن ذیلاً نقل می شود:

قانون اساسی با پیش بینی انجمنهای ایالتی و ولایتی حدود اختیارات محلی را نه تنها در آذربایجان بلکه برای تمام ایالات و ولایات تعیین نموده است. کسانی که با مقررات حسب الامر آشنا شده اند و به اصول «مرکزیت» دوره مختاری عادت نموده اند، چون این انجمنها با تمامیت مقام نامشروعشان تضاد کامل دارد، با تشکیل آن مخالفت می کنند ... به عقیده ما فرقه دموکرات آذربایجان مولود فشارها و مظالم و محرومیتهایی است که تمام ایالات و ولایات ایران دچار آن بوده اند. متنها چون آذربایجان محل جنبشهای آزادیخواهی ایران بود، عکس العمل آن در آذربایجان شدیدتر شد ... راجع به زبان محلی باید دانست این زبانی نیست که نسل کنونی یا احزاب و جمعیتهای فعلی اختراع نموده باشند. بلکه قرنهاست چند میلیون جمعیت به این زبان سخن می گویند ...^۱

علی هذا دکتر کشاورز در مصاحبه با خبرنگاران خارجی، رابطه حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان را در آستانه به قدرت رسیدن آن فرقه چنین بیان داشت:

س- حزب توده ایران با حزب دموکرات چه رابطه ای دارد؟

ج- حزب توده ایران با حزب دموکرات آذربایجان رابطه ای ندارد. کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان در حدود دو ماه قبل اعلامیه ای صادر کرده و انفصال خود را از حزب توده اعلام و به حزب دموکرات آذربایجان پیوست و البته یک فرد مطابق نظامنامه حزبی نمی تواند در دو حزب عضو باشد ...^۲

سایر روزنامه های آزادیخواه نیز ضمن تأیید خواسته های فرقه دموکرات، آن فرقه را به انجام اقدامات سنجیده و حساب شده ای که مدافع واقعی منافع مردم ایران باشد هشدار دادند. از آن جمله ایران ما نوشت:

... شکی نیست که باید روزی دموکراتهای ایران چه آنها که خود مصدر فداکاریها و مبارزات حزبی بوده، چه آنها که پدرانیشان و اقوامشان جزو حزب بوده اند، چه آنها که علاقه به حکومت فاضله و ایجاد قدرت حزبی دارند، گرد هم آیند و از باقیمانده آزادیخواهان در این راه استفاده نمایند. چه عیب دارد که این آوازه از فضای آذربایجان - آذربایجان عزیز - بلند گردد و کار را راه بیندازد. زیرا امروز به حد کافی ابزار و مصالح لایق و مفید برای کار در ایالات و مرکز موجود است که هیچ یک از احزاب دست چپ و صالح نتوانسته اند از این ابزار و مصالح برای ساختن یک بنای دیرپای اجتماعی و ملی استفاده کنند.

... موضوع استقلال ایالات؛ یعنی «فدراسیون» و آزادی هر ایالتی در شئون داخلی خود و اتحاد کلیه کشور در شئون خارجی و جنگ و صلح به وسیله کنگره عمومی مملکتی، موضوعی است که طرفدار بسیار دارد و اتفاقاً ممالک محروسه ایران از عهد کورش کبیر تا زمان مظفرالدین شاه به صورتهای گوناگون با شدت و ضعف به شکل فدراسیون و خودمختاری ایالات اداره می شده است.

۱. آذربایجان، شماره ۲۸ - مورخه ۲۴/۷/۲۳ نقل از روزنامه نوروز ایران.

۲. ایران ما، شماره ۴۵۹ - مورخه ۲۴/۹/۱۸ از مصاحبه دکتر کشاورز و دکتر رادمنش با خبرنگاران خارجی.

... امروز هم تردیدی نیست که هرگاه یک نوع اختیاراتی به ایالات از لحاظ اخلاق و لهجه و وضع جغرافیایی و تاریخ داده شود و اصلاحات ضروری که بسیار بسیار دیر شده و از عهده مرکز ساخته نیست به دوش خود اهالی گذاشته شود به نفع عموم کشور خواهد بود.

... قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی ... به همین منظور نوشته شد و تنها چیزی که آزادی را از چنگال محمد علیشاه نجات داد و مردم ایالات را بر دولت مستبد مرکزی چیره کرد، همانا انجمنهای ایالتی و ولایتی و همان مختصر خودمختاری بود - متأسفانه دوره دوم مجلس آن را نیز زیر پا محو کرد ... حالا هم باید ... دست ایالات را در اصلاحات داخلی باز گذاریم اما در حدودی که بتوانیم تنگه‌اش را خرد کنیم نه آنکه زیر بارش خرد شویم!

فضل آذربایجان در این است که در عین علاقه به خودش به ایران و به سایر نقاط هم نظر دارد. باید نپاییده کاری نکند که به وطن بزرگ ما ایران لطمه وارد شود.^۱

آیا فرقه دموکرات آذربایجان، در واقع برای آزادی کلیه مردم ایران مبارزه می‌کرد و یا تنها به آزادی مردم آذربایجان می‌اندیشید؟

فرقه دموکرات آذربایجان با شعار دفاع از قانون اساسی و استقلال و تمامیت ایران پا به میدان مبارزه گذاشت. پیشه‌وری در مردادماه سال ۱۳۲۳ مرحله تکامل اجتماعی جامعه ایران و راهی را که این جامعه باید بپیماید چنین بیان می‌داشت:

... البته خوانندگان می‌دانند که برای رسیدن به هدف اساسی مراحلی پیش می‌آید که آنها را باید با تاکتیک صحیح طی کرد. امروز کشور ما در مرحله‌ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلاً برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجوده را لازم دانسته‌اند ...^۲

و موقعی که از طرف حزب توده ایران نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی گردید اعلام داشت:

... ما برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی است راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و برانداختن ظلم و اسارت و بردگی توده ایران وسیله پیدا می‌کنیم ...^۳

پس از تشکیل فرقه دموکرات، پیشه‌وری هنگام سخنرانی در سالن شیر و خورشید سرخ تبریز با انگشت نقشه ایران را در هوا کشید و گفت:

من آشکارا می‌گویم که تمام حرفها و خواسته‌های ما خارج از این نقشه نیست و در داخل سرحدات ایران است ...^۴

وی نطق خود را چنین ادامه داد:

... تکرار می‌کنم من به استقلال ایران کاملاً علاقه‌مندم و فکر دادن یک وجب از خاک آن به کشور

۱. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۳، به تاریخ ۲۴/۶/۲۵، «حزب دموکرات آذربایجان»، نوشته ملک‌الشعراء بهار.

۲. آذیر، شماره ۱۷۴ - ۲۳/۵/۱۲ «راجع به ملیت به شاه حاضر» - پیشه‌وری.

۳. آذیر، شماره ۹۱ - مورخه ۲۲/۹/۱۵ «سرگذشت من» به قلم پیشه‌وری.

۴. آذربایجان، شماره ۴ - مورخه ۲۴/۶/۲۵ از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹.

دیگری ابدأ در میان نیست. ما حقوق داخلی و مختاریت مدنی را که قانون اساسی به ما داده است خواهانیم. مسئله زبان نیز جزئی از آن است...^۱

نمایندگان نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان نیز نظر خود را راجع به آزادی تمامی کشور ایران بدین شرح اعلام داشتند:

افراد آذربایجان اولاد همان وطن پرستان و مجاهدینی هستند که لوای استقلال و حریت ایران را با خون خود برپا داشتند و از جانفشانیها دریغ ننمودند و هیچ وقت کوچکترین عملی را که به شرافت ایرانیست لطمه بزند و یا باعث نفوذ اجانب گردد، اعم از اینکه از طرف هر بیگانه و به هر طریقی باشد تن در نداده و فداکاری را در راه تمامیت و استقلال کشور شعار ابدی خود قرار می دهد.^۲

کنگره با اعلام اینکه «نجات ایران و آذربایجان را زیر پرچم این فرقه می بینیم و در راه عملی ساختن شعارهای آن با جان و مال و ناموس خود مبارزه خواهیم کرد...»^۳ نجات و آزادی تمام ایران را خواستار بود. منتها ابتدا از آزادی خانه خود آغاز می کرد تا بتواند تمام ایران را آزاد و آباد کند.^۴ ولی از همان روزهای اول پیشه‌وری می نوشت که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد، آذربایجان از تهران بریده راه خود را به تنهایی ادامه خواهد داد. وی در شماره اول روزنامه آذربایجان تحت عنوان «آخرین حرف ما بر سر دو راهی» نوشت:

... ما سوگند یاد نموده ایم که دموکراسی و آزادی را با تمام قوا حفظ کنیم. اگر هیتلر تازه ای هم ظهور کند، او به آذربایجان راه نخواهد یافت. خائنینی که در فکر حکومت جدید رضاخانی هستند، آرزوی حکومت بر آذربایجان را به گور خواهند برد. آذربایجان قادر است که امور خود را خود اداره کند. چنانچه حقه بازان تهران در اثر الهاماتی که از لندن کسب می کنند به محو آزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده و از آنجا کاملاً قطع رابطه کنیم...

... حکومت تهران باید بداند که بر سر دو راهی قرار گرفته است. آذربایجان راه خود را انتخاب نموده و به سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنانچه تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خدا حافظ، راه در پیش، بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهید. این است آخرین حرف ما.^۵

سپس پا را فراتر نهاده گفت:

... آذربایجان ترجیح می دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسیر در آید، برای خود ایرلندی آزاد شود...^۶

۱. آذربایجان، شماره ۱۲ مورخه ۲۴/۷/۳ از همان نطق.

۲. آذربایجان، شماره ۲۲ مورخه ۲۴/۷/۱۵ «کنگره به پایان رسید»

۳. آذربایجان، شماره ۲۰ - مورخه ۲۴/۷/۱۲ «فرقه کنگره سی خلقیمیزین لیاقتینی اثبات اتدی» (کنگره فرقه لیاقت خلق ما را به ثبوت رسانید).

۴. آذربایجان، شماره ۱۸ - مورخه ۲۴/۷/۱۰ «خوش آمد باید».

۵. آذربایجان، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۱۴ «ایکی یول آیریجیندا ییزیم آخر سؤزوموز».

۶. آذربایجان، شماره ۸، مورخه ۲۴/۶/۲۹ «مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان» به قلم پیشه‌وری.

و پس از برقراری حکومت ملی در آذربایجان وی چنین نوشت:

... ما به استقلال و تمامیت ایران به دفعات اعتراف کرده‌ایم، اما تهران برای برهم زدن این استقلال هر روز دست به حیلۀ جدیدی می‌زند. اگر کار بدین منوال پیش رود، ما چاره‌ای جز اینکه تماماً از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم نداریم.^۱

لب کلام اینکه با وجود تمام سخنان شیرین و شعارهای درخشانی که درباره استقلال و تمامیت ایران و بسط آزادی و دموکراسی بر سراسر ایران گفته می‌شد، به زعم رهبران طراز اول فرقه دموکرات چنانچه حکومت تهران به میل و اراده خود دموکراسی و آزادی را انتخاب می‌نمود، آذربایجان در کنار وی زندگی می‌کرد و گرنه از آن جدا می‌شد و برای خود کشور «ایرلند آزادی» تشکیل می‌داد. ولی آنچه مسلم است اکثریت قاطع مردم آذربایجان، برای آزادی سراسر کشور می‌جنگیدند و خیال جدایی از ایران را نداشتند. آنها حقیقتاً برای احیای مشروطیت، مشروطیتی که با خون پدران‌شان آبیاری شده و جان گرفته بود، قیام کرده بودند و هر لحظه حاضر بودند برای آزاد ساختن ایران به سوی تهران سرازیر شوند. ما در تمام مراحل فعالیت فرقه این مطلب را دنبال خواهیم کرد.

ضرورت تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

با وجود اینکه حزب توده ایران، که مورد اعتماد دولت شوروی بود، طی چهار سال تشکیلات خود را در اکثر نقاط کشور توسعه داده و در میان زحمتکشان و روشنفکران، نفوذ قابل ملاحظه‌ای کسب کرده بود و در سراسر کشور صف‌بندی و قطبهای مبارزه مشخص و آشکار شده بود، چه ضرورتی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان را ایجاب می‌نمود؟

با اطمینان می‌توان گفت که این ضرورت تنها از مقتضیات مبارزه مردم ایران و آذربایجان در راه کسب آزادی و دموکراسی، ناشی نبود. عامل اصلی این ضرورت را باید در مبارزات سیاسی موجود بین قدرتهای بزرگ جهانی در صحنه بین‌المللی جستجو کرد. عاملی که برای نیل به مقاصد خود، آمادگی انقلابی مردم آذربایجان را به خدمت گرفته از آن بهره‌گیری نمود.

از طرف دیگر راز فعالیت و لزوم تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در همین جمله پیشه‌وری نهفته است: «... آذربایجان ترجیح می‌دهد که به جای اینکه با بقیه ایران، به شکل هندوستان اسیر در آید، برای خود ایرلند آزادی شود...»

مفهوم کلام فوق این است که آزادی تمام ایران وظیفه اصلی فرقه دموکرات آذربایجان نیست. فرقه دموکرات با اتکاء به آمادگی و قدرت انقلابی آذربایجان و به پشت‌گرمی دولت شوروی قیام می‌کند. چنانچه معادلات و معاملات سیاسی بین‌المللی اجازه دهد، دست در دست سایر

۱. آذربایجان، شماره ۸۴، مورخه ۲۴/۱۰/۲ سرمقاله «دالیدان آتیلان داش نوپوغا دَیر» (نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آورند).

آزادیخواهان کشور، در راه آزادی ایران قدم می‌گذارد و چنانچه شرایط بین‌المللی مساعد و موافق این اقدام نباشد، در آذربایجان حکومت خودمختاری ایجاد می‌نماید که حکومت تهران را در آن راهی نیست. بدین ترتیب منطقه نفوذ دولت شوروی تأمین می‌گردد و چون منافع حیاتی دولت انگلیس دچار مخاطره نمی‌شود، لذا تضاد منافع سیاسی بین آن دو دولت از حد معقولی فراتر نمی‌رود و مردم آذربایجان نیز در این بین خودمختاری ملی خویش را به دست می‌آورند.

ولی به طور قطع و یقین عاقبت دردناک و تأسف‌آور فرقه دموکرات و حکومت ملی و سرنوشت رقت‌بار مردم بلاکشیده آذربایجان، حتی در ذهن رهبران فرقه نیز خطور نمی‌کرد.

بدیهی است چنانچه آزادی واقعی تمام مردم ایران هدف اصلی مبارزه بود، یا انجام این وظیفه به سازمان ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان و به سازمانهای آن حزب در سراسر کشور سپرده می‌شد، یا در آذربایجان فرقه دموکرات ایران تشکیل می‌گردید.

مگر در انقلاب کبیر اکبر، چند حزب سوسیال دموکرات به عناوین مختلف و مخصوص ملتهای ارمنی، گرجی، یهودی، آذربایجانی و غیره در روسیه وجود داشت؟ و هنگامی که ناسیونالیستهای آن ملل در رأس آنها بودند (اتحادیه سوسیال - دموکراتهای یهود) گفتند که «بگذار کارگران ملل مختلف، مقدم بر همه برای زبان خود مبارزه نمایند...»^۱، رهبران سوسیال دموکرات روس چه جوابی به آنها دادند؟ جواب آنها چنین بود: چون در کشور روسیه هنوز دموکراسی برقرار نگردیده و هدف جنبش برقراری دموکراسی کامل در سراسر روسیه می‌باشد، لذا «... دموکراسی کردن کامل کشور، به منزله اساس و شرط حل مسئله ملی است...»^۲

و برای این کار «... پیوند دادن کارگران تمام ملیتهای روسیه در محل سکونت آنها به صورت هیئتهای واحد و پیوند دادن این گونه هیئتها در یک حزب واحد - این است وظیفه ما»^۳

«... ما باید در مبارزه علیه استبداد و علیه بورژوازی سراسر روسیه به مانند یک سازمان متحد و متمرکز جنگی عمل نماییم. ما باید روی مجموعه پرولتاریای کشور، بدون تمایز زبان و ملیت، پرولتاریایی که برای حل مسائل عمومی تئوریک و عملی - تاکتیکی و استراتژیکی به صورت وجود واحدی درآمده است، متکی باشیم. نه اینکه سازمانهایی به وجود آوریم که جداگانه عمل کرده و هر یک راه خود را بپیمایند، نه اینکه با متفرق ساختن نیروها در احزاب جداگانه، قدرت تهاجمی خود را تضعیف کنیم»^۴

ولی حزب توده ایران بی آنکه قانع شود ساکت شد و دم بر نیاورد.
حال ببینیم فرقه دموکرات آذربایجان، درباره حزب توده چه می‌گوید:

۱. کتاب مسئله ملی، صفحه ۴۷ (ترجمه فارسی - نوشته استالین).

۲. کتاب مسئله ملی، صفحه ۶۴ (ترجمه فارسی نوشته استالین).

۳. کتاب مسئله ملی، صفحه ۶۸ (ترجمه فارسی نوشته استالین).

۴. لنین، مجموعه آثار به زبان فرانسه، چاپ پاریس - مسکو، جلد ۶: صفحه ۳۴۲.

شعبه مرکزی تبلیغات فرقه دموکرات در کتاب «۱۲ شهریور» می نویسد:

تا زمان تشکیل فرقه دموکرات، حزب توده ایران با وجود فداکاریهای بزرگ و مبارزات شدید اعضای آن حزب با عناصر ارتجاعی، نتوانسته بود عملاً قدمی بردارد. به علاوه حزب توده به علت فعالیت زیر شعارهای طبقاتی به متشکل ساختن عموم اهالی قادر نبود ...^۱
... حزب توده ایران در عمل حزبی طبقاتی بوده و به صفوف آن جز کارگران، دهقانان و روشنفکران وابسته به طبقات پایین، از طبقات دیگر راه داده نمی شد. وظایف و شعارهای آن حزب نیز براساس مقاصد این طبقات تعیین می گردید. به همین جهت اعضای حزب توده، طرفداران سیاست چپ شناخته شده و به استفاده از شعارهای چپ خو گرفته بودند.
کسانی که می خواهند به فرقه دموکرات ملحق شوند، باید گفته ها و شعارهای خود را تعدیل کرده، شعارهای فرقه دموکرات را بپذیرند...^۲

فرقه دموکرات آذربایجان، فعالیت حزب توده را در میان کارگران و مخصوصاً بین دهقانان نمی پسندید و آن را موافق با منافع دهقانان نمی یافت. روزنامه آذربایجان تحت عنوان «اریاب و رعیت» می نویسد:

یکی دیگر از مسائل بفرنجی که حزب ما در موقع تشکیل یافتن با آن مواجه گردید، موضوع ارباب و مالک بود. عده کثیری از نمایندگان احزاب سیاسی که در اطراف تشریف داشتند از موقعیت خود سوءاستفاده کرده، در میان دهقانان ساده لوح به تبلیغاتی دست زده بودند که هم منافع دهقانان را از بین می برد و هم مایه بدنامی تشکیلات و خسارت کلی اربابان گردیده و در نتیجه از اطراف و اکناف آذربایجان فریاد ملت بلند شده، متوالیاً به مقامات حزبی و دولتی، ارباب از دست رعیت و رعیت از دست ارباب شکایت می کردند...^۳

رسیدگی به شکایات نشان می دهد که در میان هر دو طرف خاطی و گناهکار وجود داشته؛ مالکین هر چه اجحاف و تعدی بوده است سر دهقان بیچاره آورده اند... پاره ای از دهقانان هم به نوبه خود... به جای اینکه از دادن بدعتهای غیرقانونی خودداری نمایند، از دادن حقوق مالکانه هم شانه خالی^۴ کرده اند.

پیشه وری نیز در شماره ۳۷ مورخه ۲۴/۸/۳۷ روزنامه آذربایجان چنین می نویسد:

... حادثه لیقوان، همچنین حوادثی که هم اکنون در دهات اتفاق می افتد، ثابت می کند که تشکیلات سابق به جای اینکه خلق را به دنبال خود بکشاند، خود تابع جریان بوده و دنباله رو آن گشته است. چنین تشکیلاتی مدت زیادی نمی تواند دوام کند.^۵

۱. کتاب «شهریورین اون ایکسی» صفحات ۱ و ۲.

۲. آذربایجان، شماره ۶، مورخه ۲۴/۶/۲۷، «فرقه میزین تاریخی ایشی» (اقدام تاریخی فرقه ما).

۳ و ۴. آذربایجان، شماره ۹، مورخه ۲۴/۶/۳۰، «اریاب و رعیت»، به قلم نوروز.

۵. آذربایجان، شماره ۳۷، مورخه ۲۴/۸/۳۷ «حقیقی سیاسی ایشچیلر تربیت اتملی» (باید کارکنان سیاسی حقیقی تربیت کرد).

و در جای دیگر می‌گوید ... ما همیشه با حادثه لیقوان مخالفت ورزیده‌ایم. لکن در عمل ثابت می‌شود که مأمورین دادگستری خود سعی می‌کنند که چنین حوادثی بوجود آورند.^۱

ولی چنان که پیشتر گفتیم، نوشته‌ها و گفته‌های فوق فقط ظواهر امر بود. این انتقادات و ایرادات، چیزی نبود که بتوان به استناد آنها حزب توده ایران را از آذربایجان کنار گذاشت.

برای یک جنبش ملی ضد امپریالیستی، شرکت فعال دهقانان در آن، ضرورت حیاتی داشت. اصلاح چپ‌رویها و خطاهای حزب توده نیز غیرمقدور نبود. به علاوه حزب توده بدرستی اعلام می‌داشت که «... آزادی ایران قابل تقسیم نیست، برای آزادی ایران شمال و جنوب، شرق و غرب تفاوتی ندارد ...»^۲

حقیقت امر آنکه فرقه دموکرات آذربایجان وظایفی را به عهده گرفته بود که از عهده حزب توده ایران بر نمی‌آمد و انجام همین وظایف تشکیل آن فرقه را ایجاب می‌نمود. اینک رشته حوادث را دوباره به دست می‌گیریم:

در اوایل مهرماه، دولت صدر بنا به پیشنهاد اکثریت مجلس، سید مهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) را که سوابق بسیار ننگینی در دوره رضاشاه و در چهار ساله بعد از سقوط دیکتاتور داشت و خود یکی از عوامل سرشناس استعمار بود، با اختیارات وسیع و با حقوق هنگفت ماهیانه یکصد و پنجاه هزار ریال و اعتبار ماهیانه سیصد هزار ریال به استانداری آذربایجان منصوب نمود. فرقه دموکرات آذربایجان جهت اعتراض به این انتصاب روز هفدهم مهرماه کنفرانسی در تبریز تشکیل داده، قطعنامه‌ای صادر نمود و نسخه‌هایی از این قطعنامه را به عنوان شهود به کنسولگریهای دول خارجه مقیم تبریز ارسال داشت. در آن قطعنامه گفته می‌شد:

... چون ما اهالی آذربایجان معتقد به نظم و آرامش بوده و همگی از هرگونه اختلال بیزار و جملگی به امنیت و آسایش و رفاه عمومی علاقه‌مند هستیم. لهذا به وسیله این قطعنامه به عموم گوشزد و به همه خاطر نشان می‌کنیم که هرگاه فرخ به آذربایجان بیاید، در اثر سیاست شوم و اخلاق فاسد او و اختیارات نامحدودی که بر خلاف قانون اساسی شنیده می‌شود به مشارالیه داده شده است، بطور تحقیق وضعیت آرام آذربایجان یکپارچه آتش و منجر به خونریزی زیاد گشته و خطرات مهمی را موجب خواهد بود. بدیهی است مسئولیت هرگونه پیشامد به عهده کسانی است که او را اعزام می‌دارند و به جهت اینکه شهودی در بین باشد و حقایق مستور نماند و بعداً نگویند ما متذکر نبودیم و سد تمام معاذیر، عموم آقایان کنسولهای دول خارجه مقیم تبریز را به شهادت دعوت می‌کنیم که شاهد جریان قضایا باشند.^۳

اعتراضات فرقه دموکرات و اوضاع قابل انفجار آذربایجان، موجب گردید که فرخ از آمدن به آذربایجان خودداری نماید.

۱. آذربایجان، شماره ۲۶، مورخه ۲۴/۷/۲۰ «تهران بارماغی» (انگشت، تهران).

۲. رهبر، شماره ۳۸۷، مورخه ۲۳/۱۱/۲۳ از مقاله «در جبهه اصفهان».

۳. آذربایجان، شماره ۲۵، مورخه ۲۴/۷/۱۹، «قطعنامه».

روز ۲۴/۷/۲۹ پیشه‌وری درباره اقدام اکثریت نمایندگان مجلس مبنی بر تصویب قانون تأخیر انتخابات تا خروج نیروهای بیگانه از کشور، نوشت:

مشروطیت تعطیل بردار نیست. ما از آزادی و مشروطیت خود دفاع خواهیم کرد و چون مرتجعین تهران، قانون اساسی را زیر پا گذاشته، مشروطیت را تعطیل کردند لذا فرمان انتخابات را خود مردم صادر خواهند نمود.

... ما انتخابات را شروع کرده آن را به طرز دموکراتیک و بیطرفانه‌ای به پایان خواهیم رسانید. بگذار مرتجعین تهران، نمایندگان ما را که از طرف مردم انتخاب می‌شوند نپذیرند. آن وقت تکلیف ما روشن است. ما امیدواریم که در سایر نقاط ایران نیز چنین اقدامی به عمل آید...^۱

دوم آبان‌ماه حکومت صدر سقوط کرد و نمایندگان مجلس، حکیم‌الملک و قوام السلطنه را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کردند. همان موقع پیشه‌وری در مقاله «صدر سقوط کرد» نوشت:

... مطلب بر سر شخصیت نخست‌وزیرها نیست. در نظر ما صدرا لاشراف، حکیم‌الملک و قوام السلطنه در اساس از یک تپند و از یک سرچشمه آب می‌خورند. ما گذشته این اشخاص را خوب می‌شناسیم. اینها هیچ وقت به فکر برداشتن قدمی در راه سعادت ملت ایران نبوده‌اند و در تاریخ زندگی هر یک لکه‌های خونین و بزرگی وجود دارد. حال قوام السلطنه و یا حکیم‌الملک را برای آن سرکار می‌آورند که بر روی سیاست خائنانه‌ای که دارند نقشه آن را آماده می‌سازند، پرده کشیده، آزادیخواهان را اغفال نمایند ... همه اینها خدعه و نیرنگ است. حکومت ملی وقتی می‌تواند بوجود آید که انجمنهای ایالتی و ولایتی تشکیل شود و خلق بی آنکه در انتظار تهران باشند نمایندگان خود را انتخاب نموده و در مهلت قانونی بتوانند مجلس را افتتاح نمایند ... اینک در ایران حکومت ملی وجود ندارد، مجلس نیز ملی نیست. ایالات جنوبی تماماً در دست مستبدینی است که نوکران فرمانبردار بیگانگان هستند.

تهران هم ظاهراً با پول شاه می‌گردد. در حقیقت امر او نیز آلت دست بیگانگان شده است. به محض اینکه ارتش سرخ پای خود را آن سوی مرزها گذاشت، ایالات شمالی را نیز به زور اسلحه دچار همین وضع و حال خواهند کرد. محسری که از هم اکنون ژاندارمها در دهات آذربایجان بر پا کرده‌اند، کافی برای اثبات این امر است ... قوام السلطنه‌ها و حکیم‌الملکها امتحان خود را داده‌اند، چشم امید به آنها بستن وقت ذیقیمت را تلف کردن است. تاریخ در حال تکرار است. ارتجاع تهران برای برهم زدن انقلاب گیلان از وجهه ملی و نفوذ مرحوم مشیرالدوله استفاده کرد. شیخ محمد خیابانی، آزادیخواه بزرگ را به دست مخبر السلطنه که خود را دموکرات و آزادیخواه می‌نامید شهید کردند. خلق ما در سیاست راهی را باید پیش گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به تهران انتخاب کرده بود و از آن باید تقلید کند.

تسلیم به معنای محو شدن است.

... ما در یکی از شماره‌های گذشته گفته بودیم که اگر تهران راه ارتجاع را در پیش گیرد، خدا حافظ، ما به سوی آزادی خواهیم رفت. در این شماره آن را تکمیل می‌کنیم: اگر مستبدینی که می‌کوشند مردم تهران و تبریز را در اسارت نگه دارند، راه اسارت را انتخاب کرده و برای کشاندن خلق به آن راه اقدام

۱. آذربایجان، شماره ۳۳، مورخه ۲۴/۷/۲۹ سرمقاله، به قلم پیشه‌وری.

نمایند، خلق از آنها انتقام خواهد گرفت. این انتقام شدید خواهد بود. خائنین چهل سال تمام آزادی ما را فروخته و با مقدرات مردم ما بازی کرده‌اند. باید انتقام خونهایی که طی چهل سال ریخته شده، خانه‌هایی که ویران گردیده، انتقام زحمتکشانی که طی چهل سال گرسنه و برهنه مانده‌اند از خائنین گرفته شود ... ما اشتباه مرحوم خیابانی را تکرار نخواهیم کرد. برای خائنین جز مرگ جوابی نداریم. خلق برای گرفتن حق خود از قربانی دادن نمی‌هراسد. ملتی که حاضر به دادن قربانی نباشد حق زندگی آزاد ندارد.^۱

با پیشرفت فعالیت فرقه دموکرات در شهرها و دهات، فجایع ژاندارمها و اربابان نیز در آذربایجان روز به روز شدت می‌یافت. فرقه دموکرات شکایات دهقانان مظلوم را به دادگستری می‌برد و علیه اقدامات ژاندارمها و اربابان، به استناد مدارک غیر قابل انکار اعلام جرم می‌نمود لکن دادگستری به آنها علناً می‌گفت که کاری از دست ما ساخته نیست.^۲

سید ضیاء عوامل خود را با پول و تجهیزات کافی جهت ایجاد تفرقه در میان اعضای فرقه و تولید رعب و وحشت بین مردم و مخصوصاً بازاریان و تجار و در صورت امکان کشاندن آنها به تهران به آذربایجان می‌فرستاد.

هفتم آبان‌ماه از دو نفر کاندیدای نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی به نخست‌وزیری رسید زیرا محمدرضا شاه با نخست‌وزیری احمد قوام مخالفت کرده بود. فرقه دموکرات بلافاصله پس از انتخاب نخست‌وزیر، انجام تقاضاهای ذیل را به نام مردم آذربایجان از وی خواستار شد:

۱. انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی در تمام ایران شروع شود، ۲. اکثریت مرتجع مجلس را قانع نمایند قانون تحریم انتخابات را که زیر پا گذاشتن قانون اساسی است لغو کنند، ۳. مطالبات آزادیخواهان آذربایجان را عملی نمایند، ۴. کلوپ آزادیخواهان و اتحادیه کارگران را باز نمایند، ۵. حکومت نظامی منحل شود، ۶. شر مأمورین از دهاقین رفع شود.^۳

هنوز پیشه‌وری تأمین خواسته‌های فرقه دموکرات را اولین قدم در راه آزادی سراسر ایران می‌شمرد و چنین می‌گفت:

اصل موضوع احیای مشروطیت، تأمین آزادی و ایجاد دموکراسی است. فرقه دموکرات آذربایجان حل مسئله مختاریت را خارج از مبارزه عمومی نمی‌داند. آذربایجان دیر یا زود حق و اختیار خود را خواهد گرفت و فرزندان او این وظیفه مقدس را به هر قیمتی بوده باشد انجام خواهند داد. ولی در عین حال نسبت به نهضت آزادی مردم ایران نمی‌توانند بی‌قید باشند. ... وظیفه ما بزرگتر است. ما با تأمین آزادی و مختاریت آذربایجان باید اصول دموکراسی را در تمام ایران روی زمینه اساسی برگزار کنیم...^۴

۱. آذربایجان، شماره ۳۶، مورخه ۲۴/۸/۲، «صدر دوشدی»؛ سرمقاله.

۲. آذربایجان، شماره ۲۶، مورخه ۲۴/۷/۲۰، سرمقاله.

۳. آذربایجان، شماره ۴۱، مورخه ۲۴/۸/۸، «جناب حکیم‌الملک توجه فرمایند».

۴. آذربایجان، شماره ۴۱، مورخه ۲۴/۸/۸، «شما راه خودتان را گم نکنید».

روز ۲۴/۸/۱۷ جلسه عمومی کمیته مرکزی فرقه دموکرات به هیئت عامله اختیار داد که برای تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی، به عنوان کلید حکومت ملی، به هر ترتیبی که صلاح بداند اقدام نماید. جلسه کمیته مرکزی شعارهای ذیل را، به عنوان شعارهای مرحله دوم مبارزه اعلام نمود.

... شعار امروزی ما تشکیل انجمنها و شروع انتخابات مجلس پانزدهم می باشد و چون فرقه تنها به دست اعضای خود نمی تواند به خواسته هایش جامه عمل بپوشاند لذا وظایف مرحله دوم مبارزه را به شرح ذیل خلاصه می کنیم:

۱. تحکیم سازمانهای پایین فرقه، یعنی کمیته های حوزه و حومه.
۲. توضیح مفهوم انتخابات با برپا ساختن میتینگهای بزرگ، کنفرانسهای وسیع و حاضر کردن مردم برای مبارزه در این راه.

... فرقه از امروز به بعد در راه کسب قدرت سیاسی مبارزه می کند و کسب قدرت سیاسی با انتخاب نمایندگان آزادیخواه و دموکرات به نمایندگی مجلس (پانزدهم) و انجمنها ممکن می شود...^۱

بدین ترتیب در ابتدا کنگره نه برای تأسیس مجلس و حکومت ملی آذربایجان، بلکه برای انجام انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی، و انتخاب نمایندگان دوره پانزدهم مجلس شورای ملی تشکیل می گردید.

روز ۲۴/۸/۲۵ فرقه دموکرات آذربایجان، نامه سرگشاده ای درباره فجایع مأمورین دولت و ژاندارمری در دهات و شهرهای آذربایجان به نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی در تبریز و مقامات صلاحیتدار دولت ایران ارسال داشت که در آن به ۱۰۲ مورد اعلام جرم مربوط به جنایات وحشیانه ای نظیر بریدن لب و زبان، پاره کردن شکم، داغ گذاشتن، شلاق زدن، تجاوز به ناموس، غارت و آتش زدن خرمن، به گلوله بستن و غیره اشاره شده بود.
در آن نامه گفته می شد:

فجایع و وحشیگریهای روز افزون مأمورین دولت و عدم توجه مقامات صلاحیتدار به شکایات بیچارگان، کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان را بر آن داشت که نمایندگان دیپلماسی دول دموکرات ساکن آذربایجان را به وضعیت فجیع و رقت آور مردم جلب نموده فریاد و ضجه دلخراش آنها را بدین وسیله به گوش دنیای متمدن که برای اصول آزادی و دموکراسی و برانداختن ظلم و وحشیگری جانبازیها نموده و فداکاریها کرده اند، برساند...^۲

انتخاب نمایندگان کنگره در میان شور و هیجان عمومی انجام یافت. مردم از شهرها و دهات در میتینگهایی که زیر برف و باران و در هوای سرد پاییزی آذربایجان تشکیل می یافت با میل و علاقه شرکت می کردند تا نمایندگان خود را انتخاب نمایند. استقبال وسیع مردم از برگزاری میتینگ و انتخاب نمایندگان کنگره بخوبی نشان می داد که به هر نحوی و به اتکاء هر نیرویی که فرقه دموکرات

۱. آذربایجان، شماره ۵۱ - مورخه ۲۴/۸/۲۰، سرمقاله «ایکینجی دؤرون شعارلاری» (شعارهای دوره دوم)، به قلم پیشه‌وری.
۲. آذربایجان، شماره ۵۸ مورخه ۲۴/۸/۲۸ و شماره ۵۶ مورخه ۲۴/۸/۲۵.

آذربایجان تشکیل شده باشد، این، اکثریت مردم آذربایجانند که زیر پرچم آن فرقه جهت دفاع از آزادی و دموکراسی به پا خاسته‌اند و آزادی را نه فقط برای آذربایجان بلکه برای همهٔ خلق ایران خواهند.

در آذربایجان صحنه‌های انقلاب مشروطیت تکرار می‌شد و به معنای درست کلمه یک نهضت حقیقی توده‌ای در جریان بود. به همین لحاظ هنگامی که فرقه در برابر تجاوزات و وحشیگریهای ژاندارمری و اربابان به دهقانان دستور داد که از خود دفاع کنند، بلافاصله در دهات و قصبات پاسگاه‌های ژاندارمری به وسیله همان دهقانان پابرنه و ژنده پوش خلع سلاح شدند.

شهر میانه که بیش از همه ناظر جنایات ژاندارمها و مأمورین دولتی بود، پیش از سایر شهرها، روز ۲۴/۸/۲۶ سقوط کرد. در سراب و اطراف مراغه نیز فداییان مرتباً پاسگاه‌های ژاندارمری را خلع سلاح کرده خود مسلح می‌شدند. به علاوه در خمسه ایل‌های اصلانلو، جهانشاهلو، قجر (برهان السلطنه دارایی) و مقدم - که به وسیله دولت مرکزی مسلح شده بودند - به نفع فرقهٔ دموکرات وارد میدان شده در تصرف شهرها و دهات به نیروهای مسلح فرقه یاری می‌نمودند. البته سازمان فداییان آذربایجان تا حدودی از کمک تسلیحاتی نیروهای نظامی شوروی نیز برخوردار بود. ولی تنها وجود سلاح نمی‌تواند ایجاد انقلاب کند. در هر قیام و انقلابی شرط اصلی و اولیه، وجود توده مردمی است که آمادهٔ قیام بوده و به حقانیت کار خود ایمان داشته باشند.

مردم آذربایجان نیز که ظلم و فشار، تحقیر و توهین و ستم و بیداد دستگاه دولتی و عناصر مزدور ارتجاعی، جان آنها را به لب رسانیده بود، برای دفاع از حقوق انسانی خود، برای برقراری آزادی و دموکراسی جهت حفظ شرف و حیثیت و ناموس خود به پا خاسته بودند و گرنه هیچ قدرتی قادر نیست مردمی را که حاضر به قیام نیستند و ادار به قیام و انقلاب سازد.

اینک قیام توده‌ای مردم زحمتکش آذربایجان شروع شده بود و تفنگی که تا دیروز جان آنها را می‌گرفت، امروز در دستهای پینه‌بستهٔ ژنده‌پوشان و پابرنه‌گان از آزادی دفاع می‌نمود.

فدایی همان کسی بود که تا دیروز ارباب شیرۀ جان او را می‌مکید و تا دم برمی‌آورد شلاق و قنداق تفنگ ژاندارم به سراغش می‌آمد. اینک روی همان لباس ژندهٔ خویش تفنگی حمایل کرده و قطار فشنگی بر کمر بسته بود. فداییان سربازان اتو کشیده‌ای نبودند زیرا اکثریت آنها برای آویختن تفنگ بر دوش و بستن فشنگ بر کمر، حتی از کهنه‌پاره‌ها استفاده کرده و با چارقه‌های پاره پاره‌شان جهت دفاع از شرف و ناموس خود به راه افتاده بودند.

اسماعیل پوروالی مخبر روزنامهٔ ایران ما که همان ایام در آذربایجان بود دربارهٔ این ژنده‌پوشان تفنگ به دست می‌نویسد:

آنها روی لباسهای پاره حتی بدن لخت قطار فشنگ بسته‌اند ... انسان در این محیط کاملاً احساس

می‌کند که اکنون قدرت در دست پا برهنه‌ها است. آنهایی که هنوز یک شکم سیر غذا نمی‌خوردند و همه امید آنها به آینده است ... این آتشی که از آذربایجان ایران زیانه کشیده است به نظر من خاموش شدن نیست ... من احساس می‌کنم که گرمی آن به تهران و از آنجا به همه جای ایران خواهد رسید ...^۱

در اواخر آبان‌ماه دولت حکیمی تصمیم گرفت که برای سرکوبی قیام‌کنندگان نیروهای نظامی به آذربایجان اعزام دارد. لذا وزارت امور خارجه ایران به سفارت شوروی در تهران اطلاع داد که دولت می‌خواهد دو گردان پیاده، یک گردان تانک و یک گردان ژاندارم با اسلحه و مهمات از راه میانه به تبریز بفرستد و در اجرای این منظور نیروهای نظامی خود را به سوی قزوین حرکت داد. ولی نیروهای مزبور در شریف آباد شش کیلومتری شهر قزوین، که از آنجا منطقه متصرفی نیروهای شوروی شروع می‌شد، از طرف مقامات نظامی شوروی متوقف گردیدند و به آنها اجازه داده نشد که وارد آذربایجان شوند.

دولت حکیمی در این مورد یادداشتی به شرح ذیل تسلیم سفارت شوروی در تهران نمود:

اگر دولت ایران به علت عدم آزادی در حرکت نیروهایش موفق به جلوگیری از این حوادث ناگوار نشود، حق خواهد داشت مسئولیت این عدم کامیابی را برگردن مأمورین نظامی شوروی بیندازد^۲

و حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن به دستور دولت حکیمی به وزیر خارجه آمریکا مراجعه کرده از آن دولت استمداد نمود.

بلافاصله بوین وزیر خارجه انگلستان از اعزام قوا به آذربایجان دفاع کرده آن را کاملاً موافق قرارداد سه جانبه دانست^۳ و دولت آمریکا نیز نظر انگلستان را تأیید نمود. ولی هر دو دولت در این زمینه کوتاه آمدند و عکس‌العمل شدیدی نشان ندادند.

اما دولت شوروی ضمن رد هر نوع دخالتی در امور داخلی ایران از طرف آن دولت علت ممانعت از ورود نیروهای نظامی را به آذربایجان چنین بیان داشت:

... راجع به اظهارات آن وزارت (امور خارجه ایران) مبنی بر ورود نیروی نظامی تکمیلی به استانهای شمالی ایران، سفارت شوروی آن وزارت را به نکات زیر متوجه می‌سازد:
با در نظر گرفتن اینکه از هرگونه حوادث نامطلوب برای دولت ایران و برای دولت شوروی باید احتراز کرد و این موضوع با ورود نیروی نظامی تازه ایرانی به استانهای شمالی ایران بستگی دارد. دولت شوروی در این موقع انجام این امر را صلاح نمی‌داند و باید در نظر گرفت که چنانچه نیروی تازه علاوه بر ارتش منظم ایرانی و ژاندارم که در نواحی مزبور می‌باشد وارد شوند، آن گاه این عمل باعث اغتشاشات و خونریزی در استانهای شمالی ایران خواهد گردید و به این مناسبت دولت شوروی ناگزیر خواهد بود که به منظور حفظ نظم و تأمین امنیت برای پادگان شوروی، نیروی تکمیلی خود را به ایران

۱. شهباز به جای ایران ما، شماره‌های ۲۳ و ۲۴ و ۲۵، مورخه ۲۳ تا ۲۵ دی‌ماه سال ۱۳۲۴.

۲. اطلاعات، شماره ۵۹۱۶، مورخه ۲۴/۹/۱.

۳. اطلاعات، شماره ۵۹۱۷، مورخه ۲۴/۹/۴.

وارد نماید و چون دولت شوروی به ورود نیروی تکمیلی خود به ایران مایل نیست به این لحاظ ورود نیروی تکمیلی ایران را به استانهای شمالی ایران در این موقع صلاح نمی‌داند.^۱

در این بین قیام کنندگان به رهبری فرقه دموکرات آذربایجان، با استفاده از فرصت به دست آمده کار خود را با موفقیت ادامه می‌دادند.

روز ۲۴/۷/۲۹ کنگره خلق آذربایجان در میان شور و شعف عمومی به وسیله حاج عظیم خان برادر ستارخان سردار ملی گشایش یافت.

روز افتتاح کنگره هنوز روزنامه آذربایجان از انجمنهای ایالتی و ولایتی دفاع می‌کرد و می‌نوشت:

مردم آذربایجان قانون اساسی را زنده خواهند کرد و انجمن ایالتی و ولایتی و خودمختاری را تشکیل خواهند داد و در عمل بر خلاف اکاذیب دشمنان نشان خواهند داد که طرفدار جدی استقلال ایران هستند و هیچ وقت تجزیه آذربایجان را نخواسته‌اند و نخواهند خواست.^۲

ولی در جریان مذاکرات کنگره، مسئله شکل دیگری به خود گرفت. اینک قسمتهایی از مذاکرات کنگره را نقل می‌کنیم:

دکتر آخوندزاده نماینده روشنفکران تبریز در جلسه اول کنگره پس از عرض تبریک گفت: روشنفکران تبریز بخوبی می‌دانند که علاج دردهای ما در تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی است. لذا ما اقدام جدی در تشکیل آن را خواستاریم - آذربایجان، شماره ۶۰، مورخه ۲۴/۸/۳۰

در جلسه دوم پیشه‌وری پس از ذکر اوضاع دوره رضاشاه و مطالبی که بر مردم آذربایجان شده گفت:

ما اول در آذربایجان حکومت ملی به وجود خواهیم آورد... ما خودمختاری آذربایجان را به دست آورده مملکت خود را آباد و سعادت‌مند خواهیم ساخت و سایر ایالات ایران نیز از این کار نیک ما درس خواهند گرفت. ما باید دارای قدرت ملی و نیروی ملی باشیم تا حاج مخبرالسلطنه‌ها نتوانند آزادی ما را خفه کنند... دولت ایران می‌خواهد با سایر دول وارد مذاکره شود ولی مسئله آذربایجان، در آذربایجان یعنی در مرکز آن شهر تبریز باید حل شود... بگذار آنها بدانند که استقلال تمام ایران به قدرت آذربایجان تأمین خواهد شد و این کار با اسلحه انجام نخواهد گرفت. ما نمی‌خواهیم انقلاب کنیم.

ما بعد از آنکه مختاریت خود را گرفتیم، آذربایجان را به صورتی در خواهیم آورد که نمونه‌ای برای تمام ایران باشد. بگذار بگویند که در آذربایجان مملکت آباد شده، مدارس عالی تأسیس گردیده، مختاریت ملی آذربایجان بین ارباب و دهقان قانون عادلانه‌ای برقرار ساخته و همین درس بزرگی برای تمام ایران خواهد بود.

ما این کار را بدون خونریزی انجام خواهیم داد و اگر ما را مجبور کنند، ما از خود دفاع خواهیم کرد. همچنان که دهقانان را مجبور کردند که از خود دفاع کنند... آنها بدانند که اگر صبر و شکیبایی مردم آذربایجان به سر رسد دیگر در برابر ظلم طاقت نمی‌آورند و چنانچه خونریزی پیش آید، ما مقصر

۱. رهبر، شماره ۶۴۵، مورخه ۲۴/۹/۱۲، «یادداشت‌های متبادله بین ایران و شوروی».

۲. آذربایجان، شماره ۵۹، مورخه ۲۴/۸/۲۹، «سبب را باید گفت».

نیستیم. ما می‌خواهیم حق خود را از راه مسالمت به دست آوریم. این کنگره باید تصمیم بگیرد. باید عده‌ای را انتخاب کرده و به تمام دنیا اعلام کند که ما حق خود را می‌خواهیم. ما از این حکومت ارتجاعی بی‌خبریم. این حکومت مال ما نیست، او خودسرانه و به زور سرکار آمده است... باید در آذربایجان و ایران حکومتی بر سرکار آید که مردم در انتخاب آن دخیل باشند. اگر آنها با مردم ما مسلحانه مقابله کنند، بگذار این کنگره ملی برای دفاع از هیئت ملی خود نیروی مسلح ملی از جوانان ما تشکیل دهد...^۱

در سومین جلسه کنگره خلق آذربایجان، الهامی گفت: مملکت مشروطه از مجلس و انجمنها تشکیل می‌یابد و پایه و اساس آنها را مجلس مؤسسان بنا می‌نهد. انتخاب و تشکیل این کنگره ما که از طرف عموم ملت آذربایجان انجام یافته، وظیفه مجلس مؤسسان را به عهده دارد. نمایندگان ما که در این مجلس حاضرند باید به وظایف سنگین و مهم خود واقف باشند...

حاج علی شبستری از تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی صحبت کرده گفت:

... ما باید به مظالم حکومت ستمگر ارتجاع پایان بخشیده، انجمنهای ایالتی و ولایتی به وجود آوریم...

فتاحی نماینده مشکین شهر اظهار داشت:

... من خیال می‌کنم که اکنون برای ملت آذربایجان مجلس ملی افضل و لازمتر از انجمنهای ایالتی و ولایتی است...

و خرم‌دل نماینده کارخانه کبریت‌سازی اظهار نمود:

... به نظر من انجمن ایالتی و ولایتی چاره دردهای ما نیست. در پایان سخنم می‌گویم زنده باد مجلس ملی آذربایجان. ما باید مجلس ملی خود را افتتاح کنیم.

زمانی نماینده هشتروند: «... عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی لازم است...» و هلال ناصری: «مجلس مؤسسان اساس مشروطیت ما است. شما به آن اهمیت بدهید. این کنگره نیز مجلسی نظیر مجلس مؤسسان است و شما نماینده پنج میلیون نفرید. من پیشنهاد می‌کنم این مجلس مؤسسان، عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی ما را تشکیل دهد...» و چشم آذر: «۲۹ سال قبل در ایران انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل شده است. ما این مجلس را مجلس ملی بنامیم و برای تکمیل مختاریت آذربایجان، نیروهای مسلح ملی آذربایجان تشکیل شود...» بالاخره پیشه‌وری رشته کلام را به دست گرفته گفت:

... پیشنهاد رسیده است که کمیسیونی مرکب از پنج نفر جهت تنظیم تصمیمات تشکیل شود و گزارش خود را بعد از ظهر به کنگره بدهد...

... اینجا مجلس مؤسسان است و به نظر من باید در تصمیمات آن تکلیف انتخاب مجلس ملی یا انجمن ایالتی روشن شود و خواسته‌های ما به دول جهان و مردم ایران مخصوصاً خلق آذربایجان اعلام گردد...^۱

اینک نکات اساسی تصمیمات کنگره خلق آذربایجان را که در آخرین جلسه مجلس مؤسسان نامیده شد ذیلاً می‌آوریم:

ماده ۴- مردم آذربایجان به اصول مشروطیت وفادار مانده، در اجرای مواد دموکراتیک قانون اساسی خواهند کوشید.

ماده ۵- مردم آذربایجان ضمن مراعات قوانین عمومی مشروطیت جهت تأمین مختاریت و اداره امور داخلی خود با استفاده از قانون اساسی، تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده به آن شکل مجلس ملی می‌دهد و بی‌آنکه به تمامیت و استقلال ایران خللی وارد نماید حکومت ملی خود را در داخل ایران بوجود می‌آورد.

ماده ۷- حاکمیت هر ملتی بر مقدرات خود وقتی امکان‌پذیر است که آن ملت برای اداره سرزمینی که در آن زندگی می‌کند دارای قوانین اساسی باشد. ما بخوبی می‌دانیم مرتجعینی که در تهران متمرکز شده‌اند، به مردم ما این اختیار را نخواهند داد، بلکه به منظور تحمیل اراده خائنانه خود به سرتاسر کشور، از ایجاد موانع برای ما چشم‌پوشی خواهند کرد. بنابراین کنگره بزرگ ما جهت عملی ساختن آرزوها و خواسته‌های خلق، قدمی جدی برداشته و خود را مجلس مؤسسان می‌نامد و برای پایه‌گذاری استوار مختاریت ملی، مجلس ملی تشکیل می‌دهد.

۸- ... مجلس ملی ایجاد فوری حکومت ملی را که مستقیماً امور داخلی ما را اداره خواهد کرد لازم می‌شمرد...

۹- کنگره ملی یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر انتخاب می‌کند که انجام انتخابات مجلس ملی و تشکیل حکومت ملی و اجرای تصمیمات کنگره ملی را تا تشکیل مجلس و دولت ملی به عهده خواهد داشت.

۱۱- کنگره ملی جهت انجام انتخابات در مرکز و شهرستانها و تأمین امنیت به هیئت ملی اختیارات وسیعی می‌دهد.

۱۲- کنگره ملی از مأمورین دولتی که در رأس ادارات قرار دارند، می‌خواهد که تابع هیئت ملی شده و راهنماییها و نظارت آن را اطاعت کنند. کسانی از مأمورین دولتی که خود را حاکم مطلق دانسته و برخلاف نظر هیئت ملی رفتار نمایند، باید هر چه زودتر از ادارات دولتی اخراج شوند.

۱۳- کنگره ملی تدریس اجباری زبان آذربایجانی را در کلیه مدارس آذربایجان خواستار است.

۱۴- کنگره ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد. آنها لباس و درجه خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد. لکن اگر علیه مختاریت ملی ما عملی از رؤسای آنها سرزند به هیئت ملی اختیار داده می‌شود برای جلوگیری از خیانت آنها تدابیر جدی اتخاذ نماید.^۲

۱. تمام مذاکرات سومین جلسه کنگره از شماره ۶۲، مورخه ۲۴/۹/۲ روزنامه آذربایجان مقاله «خلق کنگره سنین اوچونچی جلسه‌سی» (سومین جلسه کنگره خلق) نقل شده است.

۲. آذربایجان، شماره ۶۳، مورخه ۲۴/۹/۴.

کنگره ملی ضمناً مطالبات خود را به صورت دکلاراسیون (اعلامیه) تصویب و به محمدرضا شاه، مجلس شورای ملی و سایر مقامات صلاحیتدار کشوری مخابره نمود. در تبریز نیز نسخه‌هایی از دکلاراسیون مزبور را به نمایندگان سیاسی آمریکا، انگلستان، شوروی و فرانسه تسلیم داشت.

کنگره با توجه به نواقصی که در نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی وجود دارد، تغییرات دموکراتیک در آن به عمل آورد و به زنان حق شرکت در انتخابات را داد.

کنگره «مجلس مؤسسان» در پایان جلسات خود یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر به نام هیئت ملی انتخاب کرد که سرنوشت آذربایجان را به دست گیرد (نماینده کردستان حاج مصطفی داودی نیز جزو این هیئت بود) هیئت ملی انجام وظایف دولتی را به عهده گرفت و روز دوم آذرماه دستور انتخاب مجلس ملی آذربایجان را به شرح ذیل صادر کرد.

نمره ۲۵ تاریخ ۲۴/۹/۱

دستور انتخابات مجلس ملی آذربایجان

بسم الله الرحمن الرحيم

به موجب تصمیم مجلس مؤسسان که به عنوان ممثل و نماینده اراده خلق آذربایجان روز ۳۰ آبان‌ماه سال ۱۳۲۴ در سالن شیر و خورشید سرخ شهر تبریز تشکیل گردید، دستور داده می‌شود از امروز دوم آذرماه تا چهارم آذرماه در سراسر آذربایجان آگهی انتخابات مجلس ملی انتشار یابد. سه روز بعد از انتشار آگهی انتخابات باید در سراسر آذربایجان اخذ رأی شروع و روز ۱۲ آذرماه خاتمه یابد. - رئیس هیئت ملی آذربایجان علی شبستری^۱

روز دهم آذرماه، سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر ۳ آذربایجان، طی اعلامیه‌ای به استحضار عموم رسانید که بر حسب دستور مرکز علاوه بر فرماندهی لشکر، ادارات شهریانی و ژاندارمری نیز تحت اختیار و فرمان او بوده و حفظ امنیت استانهای ۳ و ۴ را وی عهده‌دار است و بلافاصله محل شهرداری تبریز را که در مرکز شهر قرار دارد اشغال و نیروی نظامی با مسلسل‌های سنگین در آنجا متمرکز ساخت. در این ایام شهر تبریز تحت حاکمیت سه قدرت: نیروی نظامی شوروی، لشکر ۳ آذربایجان و نیروی مسلح فداییان قرار داشت.

در همان روز انتخابات مجلس ملی آذربایجان به پایان رسید و برای اولین بار در ایران، زنان در انتخابات شرکت کردند و روزنامه آذربایجان در سرمقاله خود تحت عنوان «اذا جاء نصر الله والفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا» نوشت که اگر دو روز نیز انتخابات تمدید می‌گردید تنها در شهر تبریز بیش از صد هزار رأی به صندوقها ریخته می‌شد.^۲

یازدهم آذرماه، نظامیان به فرمان سرتیپ درخشانی و سرهنگ ورهرام رئیس ستاد لشکر

۱. آذربایجان، شماره ۶۲، مورخه ۲۴/۹/۲.

۲. آذربایجان، شماره ۶۹ - مورخه ۲۴/۹/۱۲.

آذربایجان دسته عزاداران حسینی را، به بهانه اینکه آنها خیال حمله به سربازخانه را داشتند جلو مسجد کبود تبریز به گلوله بستند و در این حادثه از دسته عزاداران یک نفر کشته و یازده نفر زخمی شدند. این اقدام به دستور رادیویی سرلشکر ارفع رئیس وقت ستاد ارتش انجام یافت.

گرچه سرتیپ درخشانی دستور صریح سرلشکر ارفع را مبنی بر سرکوبی قیام کنندگان فقط تلویحاً تأیید نمود ولی بعدها سرهنگ زنگنه فرمانده تیپ رضاییه در خاطرات خود نوشت:

دستور صریح ستاد ارتش به عنوان لشکر تبریز این بود که لشکر باید تا آخرین نفر در مقابل متجاسرین مقاومت کند. مفاد این دستور به تیپ رضاییه نیز ابلاغ گردید.^۱

سیزدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان زندانیان بلا تکلیف را از زندان آزاد ساخت. تا روز چهاردهم آذرماه بساط ژاندارمری تقریباً از کلیه دهات آذربایجان و زنجان برچیده شد. لشکر تبریز سربازان را در سربازخانه زندانی کرده بود و اجازه خروج به آنها نمی داد و عده ای از ژاندارمهای خلع سلاح شده دهات و شهرستانها را مسلح ساخته بود تا با لباس شخصی در شهر بگردند.

هفدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان با نماینده مرکز مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) نخست وزیر اسبق ایران که از طرف دولت حکیمی جهت مذاکره با مسئولین فرقه دموکرات به تبریز آمده بود وارد مذاکره شد. این مذاکرات در منزل سراج میر (ذکاءالملک) بین بیات و دولتشاهی کفیل استانداری از طرف دولت مرکزی و پیشه‌وری، شبستری، بی‌ریا و فریدون ابراهیمی از طرف هیئت ملی آغاز گردید. اینک قسمتهایی از جریان مذاکرات:

بیات به نمایندگی شاه و حکومت مرکزی صورت درخواستهای آذربایجان را خواستار شد و پیشه‌وری یک نسخه از دکلاراسیون و تصمیمات چهارده ماده‌ای کنگره و بیانیه مجلس ملی را به وی تسلیم نمود.

آقای بیات ضمن مطالعه اعلامیه سؤال کردند که مقصود از این مختاریت چیست. انسان از این کلمه وحشت می‌کند، خوب است یک چیز دیگری به جای آن گذاشته شود. آقای پیشه‌وری ضمن تشریح کلمه «مختاریت ملی» و ذکر مثالهایی از سوئیس و کشورهای متحده آمریکا اظهار داشتند: «... مختاریت ضامن اجراء (گارانتی) درخواستهای ملت آذربایجان است و برای این است که نهضت آزادیخواه کنونی ملت آذربایجان مانند دوره انقلاب مشروطیت یا قیام خیابانی در نتیجه سیاست اغفال یا چرب زبانی حکومت مرکزی از بین نرود.»

آقای دولتشاهی اظهار داشت: «... شما می‌توانید به وسیله همان انجمنهای ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی مندرج است کارهای مأمورین دولت را کنترل نمایید...»

آقای پیشه‌وری ضمن توضیح تغییراتی که در دوره حکومت رضاشاه در قانون اساسی داده شده نظیر تغییر سلطنت از خانواده قاجار به خانواده پهلوی و ایرانی‌الاصل بودن ملکه ایران گفتند: «در این مدت اصول قانون اساسی لگدمال شده و چیزی از آن نمانده است. انجمن ایالتی هم مقدراتش بسته به

۱. کتاب خاطراتی از مأمورینهای من در آذربایجان - به قلم سرلشکر احمد زنگنه صفحه ۹۱.

تصمیمات مرکزی است و در شرایط کنونی یک گارانتی قوی نمی‌تواند باشد که بتواند کارهای دولت را در ایالات کنترل نماید. ولی مجلس مؤسسان آذربایجان چنین صلاح دید که تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده و به آن صورت یک مجلس ملی داخلی بدهد که جلو تجاوزات حکومت مرکزی را بگیرد و احتیاجات محلی را روی مقتضیات محلی رفع نماید.»

آقای بیات سؤال کردند «می‌خواهید مختاریت شما در چه حدود باشد؟» آقای پیشه‌وری گفتند: «ما به هیچ وجه در صدد تجزیه نیستیم. ما می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و زیر قوانین عمومی عادلانه ایران در کارهای داخلی خود مختار باشیم.»

پول ما همان پول ایران است. به مجلس شورای ملی نماینده خواهیم فرستاد و قسمتی از مالیات را برای مخارج عمومی مانند نگاه داشتن قشون یا نمایندگان سیاسی در خارجه و غیره به دولت مرکزی خواهیم پرداخت ولی ما می‌خواهیم حق داشته باشیم که با دست حکومت داخلی خودمان که در برابر مجلس خودمان مسئول خواهد بود، بقیه مالیات را برای پیشرفت امور فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی مصرف نماییم.»

آقای بیات سؤال کردند: «مثلاً چقدر مالیات می‌خواهید به مرکز بپردازید؟» آقای پیشه‌وری گفتند: «تعیین مقدار آن کار مشکلی نیست. شما اساس درخواستهای ما را بپذیرید بعد برای تعیین جزئیات می‌توانیم به آسانی اقدام نماییم.»

آقای بیات اظهار داشتند: «نخیر، ابتدا بیایید در همین جزئیات موافقت حاصل نماییم. همین که توافق نظر حاصل شد برای قسمتهای اساسی اسمی پیدا خواهد شد.»

آقای دولتشاهی به کمک آقای بیات شتافته اضافه کردند مثلاً قبلاً بدانیم اثر قوانین موضوعه مجلس ملی شما تا چه حدود خواهد بود و قوانین مجلس شورای ملی تا چه حدی در آذربایجان اجرا خواهد شد. جواب داده شد «البته در وضع قوانین باید مختصات داخلی آذربایجان در نظر گرفته شود.» ولی چون آقای بیات در نظر خود مبنی بر اینکه قبلاً در جزئیات مذاکره و توافق شود و هیئت ملی در اینکه باید ابتدا درخواستهای اساسی مطرح گردد پافشاری کردند، ادامه مباحثات ممکن نشد. نمایندگان هیئت ملی اظهار داشتند معلوم می‌شود این بار نیز حکومت مرکزی می‌خواهد با سیاست وعده و وعید و اغفال همان اوضاع سابق دوره انقلاب مشروطه و قیام خیابانی را پیش بیاورد و برای این منظور پی فرصت می‌گردد، اما این دفعه دیگر اشتباهات گذشته تکرار نخواهد شد و ملت آذربایجان تصمیمات کنگره ملی را اجرا خواهد کرد. اگر مرکز موافق نیست بفرماید و با زور اسلحه را بکشد و به آرزوی خود برسد.

و چون ادامه مذاکرات مقدور نگردید آقای بیات گفتند که به مرکز رفته و نظرات آقایان را به اطلاع اعلیحضرت همایونی و دولت خواهد رسانید.^۱

روز هیجدهم آذرماه بانک، وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا، در تبریز با پیشه‌وری ملاقات نموده اطلاعاتی درباره مطالبات آذربایجان کسب نمود.

نوزدهم آذرماه بیانیه‌ای از طرف مجلس مؤسسان خطاب به ملت آذربایجان و عموم مردم ایران انتشار یافت. در بیانیه پس از ذکر اعمال ناروا و مظالمی که حکومت مرکزی در حق آذربایجان روا داشته و بی‌اعتناییهایی که در برابر درخواستهای قانونی مردم آذربایجان نموده گفته می‌شد:

۱. آذربایجان، شماره ۷۶، مورخه ۲۴/۹/۲۰، «مذاکرات نمایندگان هیئت ملی آذربایجان با آقای بیات».

... روشن است که اهانت و بی‌اعتنایی به سرنوشت یک ملت پنج میلیون نفری در دنیای امروز که ملتهای کوچکتر از ملت آذربایجان استقلال خود را به دست گرفته و یا حکومتهای خود مختار و دموکراتیک تشکیل داده‌اند غیرقابل تحمل است. به همین لحاظ مردم آذربایجان در ۲۹ آبان‌ماه کنگره ملی خود را تشکیل داده برای دفاع از آزادی و دموکراسی قیام کرده‌اند. ... هدف این قیام مقدس تقویت و تحکیم اصولی است که به موجب آن آذربایجان حق دارد در شرایط دموکراتیک مختار و آزاد زندگی کند.

در اجرای این مقصود اولین قدم افتتاح مجلس ملی آذربایجان است. حال که حکومت نالایق و جنایتکار تهران سربازان خود را مجهز نموده به ما اعلان جنگ می‌دهد ... وظیفه ما است که بدون اتلاف وقت سربازان مبارز و قهرمان خود، یعنی فرزندان غیرتمند و با افتخار ملت آذربایجان را برای گرفتن آزادی و برپا ساختن دموکراسی به میدان مبارزه روانه کنیم.^۱

روز ۲۱ آذرماه مجلس ملی آذربایجان افتتاح گردیده شروع بکار نمود و در جلسه قبل از ظهر خود پیشه‌وری را مأمور تشکیل دولت ملی کرد. بعدازظهر همان روز پیشه‌وری کابینه خود را به شرح ذیل به مجلس ملی معرفی نمود:

۱. سید جعفر پیشه‌وری نخست‌وزیر
 ۲. دکتر سلام‌الله جاوید وزیر کشور
 ۳. جعفر کاویان وزیر قشون خلق
 ۴. دکتر مهتاش وزیر کشاورزی
 ۵. محمد بی‌ریا وزیر فرهنگ
 ۶. دکتر اورنگی وزیر بهداری
 ۷. غلامرضا الهامی وزیر دارایی
 ۸. یوسف عظیمی وزیر دادگستری
 ۹. کبیری وزیر راه، پست و تلگراف و تلفن
 ۱۰. رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد
 ۱۱. تا تعیین وزیر کار، کارهای مربوط به آن وزارتخانه را نخست‌وزیری نظارت خواهد کرد. کابینه به اتفاق آرا تصویب گردید.
- سپس مجلس ملی زین‌العابدین قیامی را به ریاست دیوان تمیز و فریدون ابراهیمی را به دادستانی کل آذربایجان انتخاب کرد. پیشه‌وری برنامه دولت خود را به تفصیل بیان داشت که خلاصه آن ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. شناساندن مختاریت داخلی آذربایجان به تمام دنیا. ۲. انتخاب انجمنهای ولایتی ۳. اقدام در آبادی آذربایجان. ۴ و ۵. طرد کارمندان و مأمورین انتظامی خائن و انتخاب افراد درستکار به جای آنها.

۶. تنظیم بودجه ملی ۷. تشکیل قشون ملی از دسته‌های فدایی و مسلح ساختن آنها با سلاحهای معاصر. ۸. برقرار ساختن تعلیمات مجانی عمومی و اجباری به زبان مادری و تأسیس دانشگاه. ۹. توسعه صنایع و تجارت ۱۰. تعمیر و احداث راهها و توسعه وسایل ارتباطی. ۱۱. تنظیم لایحه قانونی جهت رفع اختلافات مالک و دهقان با رضایت طرفین. ۱۲. تقسیم اراضی خالصه و املاک مالکینی که آذربایجان را ترک کرده‌اند بین دهقانان، تقویت بانک کشاورزی به شکلی که با دادن اعتبار به دهقانان مسئله زمین را حل کند و مالکین به میل و رغبت خود زمینها را به قیمت عادلانه به دهقانان بفروشند. ۱۳. مبارزه با بیکاری. ۱۴. تنظیم قانون کار و بیمه کارگران ۱۵. تأمین بهداشت. ۱۶. اصلاح قوانینی که تا کنون از طرف مجلس شورای ملی تصویب گردیده به تناسب زندگی و مختاریت ملی آذربایجان و پیشنهاد لوایح مفید جدید به مجلس ملی. ۱۷. قبول مالکیت خصوصی و کمک به اقدامات خصوصی که موجب ترقی اقتصادی کشور می‌شود. ۱۸. احترام به آزادی عقیده. ۱۹. قبول حقوق متساوی برای هموطنانی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (کرد - ارمنی - آسوری - و غیره). ۲۰. حکومت ملی آذربایجان حکومت مرکزی را به رسمیت شناخته و تصمیمات آن را در حدودی که با مختاریت آذربایجان ماینتی نداشته و با تصمیمات مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان و مراجعت‌نامه فرقه، مربوط به حقوق و مطالبات ملی ما مخالف نباشد؛ به مورد اجرا خواهد گذاشت.^۱

برنامه نیز به اتفاق آرا تصویب شد.

روز بیست و دوم آذرماه سال ۱۳۲۴، مذاکراتی که بین فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان و نمایندگان حکومت ملی آذربایجان آغاز شده بود، منجر به انعقاد قراردادی گردید که به موجب آن پادگان تبریز خلع سلاح شده و کلیه سلاحهای موجود به حکومت ملی تحویل داده می‌شد و بر اساس این قرارداد سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان، دستور ذیل را خطاب به پادگان تبریز صادر نمود:

برابر تصمیم متخذه در کمیسیون متشکل از افسران ارشد پادگان تبریز، به منظور اینکه از برادرکشی و اتلاف نفوس دولت و وارد آمدن خسارت به اموال تجار و سایر اشخاص جلوگیری شود، دستور می‌دهم که کلیه پادگان تبریز اسلحه‌های خود را به زمین گذاشته و طبق دستورات صادره رفتار نمایند. - فرمانده لشکر ۳ آذربایجان سرتیپ درخشانی.^۲

بدین ترتیب پادگان تبریز خلع سلاح شد و کلیه ادارات تحت اختیار حکومت ملی آذربایجان درآمد و حکومت ملی طی اعلامیه‌ای، تشکیل دولت ملی و تحویل گرفتن ادارات دولتی را به اطلاع عموم رسانید و از کارمندان دولت خواست، چنانچه مایلند به کار خود ادامه دهند وگرنه به هر کجایی که مایل باشند فرستاده خواهند شد. حکومت در اعلامیه مزبور متذکر شد، کسانی که در نظم عمومی اخلاص نمایند و یا خیانت در اموال دولت کنند مجازات خواهند شد.

حکومت ملی با نمایندگان دولتهای خارجی نیز طبق قوانین بین‌المللی رفتار خواهد کرد.^۳ در همان روزها، هیئتی از روزنامه‌نگاران تهران مرکب از جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما، فروزش

۱. آذربایجان، شماره ۷۸، مورخه ۲۴/۹/۲۲.

۲. آذربایجان، شماره ۸۰، مورخه ۲۴/۹/۲۷.

۳. آذربایجان، شماره ۷۹، مورخه ۲۴/۹/۲۳.

مدیر نجات ایران، بزرگ علوی مدیر رهبر، عباس شاهنده مدیر فرمان و خبرنگاران محمود هرمز و اسماعیل پوروالی وارد آذربایجان گردیده مصاحبه‌هایی با اشخاص مختلف به عمل آوردند که حائز اهمیت تاریخی است.

اسماعیل پوروالی مخبر ایران ما، چهره شهر تبریز را در روز ۲۴/۹/۲۳ چنین توصیف می‌کند:

... محمود جان^۱، برای من مشکل است که وضع تبریز را بدان گونه که من امروز دیده‌ام برای توضیح بدهم. خیلی چیزهاست که نمی‌شود گفت و نوشت. ... و باید از موسیقیدان و نقاش و شاعر کمک گرفت ... احساساتی که امروز در زیر آسمان صاف تبریز موج می‌زد ... قلبهایی که از شادی می‌تپید ... هیجانی که مرد و زن را فرا گرفته بود ... رنگ تازه‌ای که تبریز به خود می‌گرفت ... اینها و امثال اینها ... زمینه صداها آهنگ، مدل هزارها تابلوی نقاشی و سوژه برای میلیونها بیت شعر است ... و من اطمینان دارم که از میان این تبریز عزیز ما، از بین این سرهای پر شور، نقاشان و شعرا و موسیقیدانهای بزرگی برخوانند خاست که این تحول بزرگ را که امروز از آذربایجان گرامی ما آغاز شده است و فردا در سرحدات هند انجام خواهد یافت، برای هم‌میهنان ما همیشه زنده نگاه دارند ...^۲

هیئت روزنامه نگاران مزبور روز ۲۴/۹/۲۳ در تبریز مصاحبه‌ای با سرتیپ درخشانی به عمل آورد که چون حاوی نکات جالبی است لذا قسمتهایی از آن را ذیلاً می‌آوریم:

از مصاحبه روزنامه نگاران بزرگ علوی، فروزش، شاهنده، هرمز، کاتبی و جهانگیر تفضلی در تبریز منزل خدیوی با سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان:

سؤال - خواهش می‌کنم توضیح بدهید، زمین گذاردن اسلحه از طرف پادگان تبریز بر حسب ابتکار خود شما بود یا تهران ...؟

ج - من کوشش کردم که تهران را وادار کنم چنین تصمیمی بگیرد ... و قسمتی از آن در اثر ابتکار من بود. من خونریزی را به صلاح کشور نمی‌دانستم و مطمئن باشید اگر احساس می‌کردم ستیزه و جنگ به صلاح مملکت است، شدیداً عمل می‌کردم. اما من تشخیص دادم که مقاومت بی‌فایده است و حتی بر وخامت اوضاع نیز می‌افزاید.

... تهران خیلی فشار می‌آورد، خیلی سعی می‌کرد ما دست به عملیات شدیدی بزنیم. ولی اگر چنانچه به من می‌گفتند جنگ بکن نمی‌کردم. من ژنرال هستم و مطابق منافع روز و منافع نظامی می‌توانم تصمیم بگیرم و منافع نظامی و مصالح کشور من حکم می‌کرد که تصمیم دیشب را بگیرم و به عقیده من کار درستی بود.

سؤال - در تهران می‌گویند یک عده مهاجر که در حدود دویست نفر هستند در آذربایجان دست به اقداماتی زده‌اند. آیا شما هم عقیده دارید نهضتی وجود ندارد؟ ...

ج - اگر نهضتی نبود، این جریان پیش نمی‌آمد و بعد با خنده‌ای اضافه کرد: تا دیروز روزنامه‌های دست راستی عکس مرا می‌انداختند ولی از این پس به من فحش خواهند داد ... و از اینکه وجود یک نهضتی را تصدیق کردم لجن مالی‌ام خواهند کرد ... اما من از بعضی روزنامه‌های دست چپ متشکرم

۱. منظور محمود تفضلی است.

۲. شهباز به جای ایران ما، شماره ۲۸ - مورخه ۲۴/۱۰/۲۸ «تنور هنوز گرم است» - روزی که تبریز به دست دموکراتها افتاد.»

که حتی آن روزها هم که من مقاومت می‌کردم به من بد نگفتند.

سؤال- آیا دستوراتی که ستاد ارتش به رمز توسط رادیو می‌داد برای شما مفید بود؟

ج- این را من به تهران یاد دادم وگرنه تهران آن قدر شعور نداشت ... این تهران بی‌شعور، این تهران احمق ... آنقدر گیج است، آن قدر خواب‌آلود است که اگر همه ایران هم برود، باز هم تکان نمی‌خورد ... آقایان من اگر این لباس افسری را بر تن نداشتم شاید با حالا خیلی فرق داشتم ... در هر حال دو ماه قبل از اینکه ارتباط ما قطع شود، من مرتباً از تهران تقاضا کردم از تهران برای ما لامپ بفرستند. ولی تهران مرتباً امروز و فردا کرد، آن قدر تهران اهمال کرد تا ارتباط تلگرافی ما قطع شد. باز تهران به ما توجه نکرد و ما چند روز هیچ ارتباط نداشتیم ... تا از تلگرافخانه لامپی گرفتم ... این وضع ما بود ... آن وقت آقای تیمسار ارفع به جای اینکه به درد ما برسد، سفارش نامه‌ای برای میرخاص اردبیلی می‌نویسد ... ای مرده شوی لشکری را ببرد که تو سرلشکرش باشی. یکی از این آدم نپرسید تو که دینت معلوم نیست از کجا مجتهد اسلامی شده‌ای و از کجا فهمیده‌ای این آخوند، جلیل‌القدر است ... شنیدم فرمانفرمائی‌ان در مجلس اظهار داشته بود که «نفهمیدیم چه شد که رابطه تبریز با تهران قطع شد.» سیدضیاء گفته بود که «چون لامپ بی‌سیم لشکر تبریز خراب شده است، ستاد ارتش درصدد برآمد که برای تبریز لامپ بفرستد، ولی روسها نگذاشتند.»

من می‌توانم بگویم که این گفته سید چرند بود. زیرا اولاً ما مدتی بود که از تهران لامپ می‌خواستیم و تهران به ما لامپ نمی‌داد. ثانیاً لامپ را که با یک گروهان ارتش یا کامیون ناظمی نمی‌فرستند، در لای عمامه یک آخوند هم می‌شد لامپ را گذاشت، با یک مسافر هم می‌شد فرستاد. این حرف بی‌معنی و احمقانه است که می‌گویند روسها نگذاشتند ...

سؤال- بعقیده شما فداییان اسلحه خود را از کجا آورده‌اند؟

ج- بگذارید همین طور که می‌گویند من هم به شما پاسخ بدهم که روسها به آنها داده‌اند زیرا نمی‌توان گفت از بقایای اسلحه‌ای است که در شهریورماه به دست مردم افتاد ... و به‌علاوه من به وسایل مختلف تفنگهایی که در دست مردم بود جمع کرده بودم ... این را هم متوجه باشید، از اظهار این موضوع قصد من این نیست که منکر نهضت شوم ...

سؤال- شما این نهضت آذربایجان را ملی می‌دانید یا مصنوعی - خوب می‌دانید یا بد؟

ج- من عقیده دارم اگر دو ماده در مرامنامه حزب دموکرات نبود، همه ایران با آن همراه می‌شدند و این دو ماده یکی مربوط به استقلال داخلی و دیگری به زبان ترکی می‌باشد ...^۱

سرتیپ درخشانی تصمیمی عاقلانه گرفت زیرا می‌دید که در آذربایجان شعله‌های یک نهضت توده‌ای فروزان است. و چون ماهیت حکومت مرکزی را افشا کرده و وجود یک نهضت واقعی را تأیید نموده بود، لذا به دستور محمدرضا شاه به دادگاه نظامی کشانده شد و در دادگاه بدوی به اعدام و در دادگاه تجدید نظر به پانزده سال زندان با کار محکوم گردید.^۲

در آذربایجان تنها پادگانی که از هیچ نوع وحشیگری و خونریزی ابایی ننمود و با کمک تانکها

۱. شهباز به جای ایران ما، شماره ۳۱ - مورخه ۲۴/۱۱/۱۲ تنور هنوز گرم است - مصاحبه با سرتیپ درخشانی.
۲. کتاب خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان - به قلم سرلشکر احمد زنگنه، صفحه ۹۳ (خبر روزنامه ستاره حاکی است که سرتیپ درخشانی در دادگاه نظامی به تاریخ ۲۶/۳/۴ محکوم به حبس ابد شد. - شماره ۲۶۵۸-۲۶/۴/۷).

خانه‌های گلین دهقانان را بر سرشان ویران ساخت، پادگان رضاییه به فرماندهی سرهنگ احمد زنگنه بود. وی در خاطرات خود می‌گوید: «چون پاسگاه‌های ما مورد حمله مستقیم سوارنظام شوروی قرار گرفت، لذا مجبور به ترک مقاومت شدیم.^۱» ولی عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، که سرهنگ زنگنه از وی به عنوان یکی از «دوستان و آشنایان» نام می‌برد^۲ در مصاحبه خود با مخبر روزنامه آذربایجان چنین می‌گوید (عباس شاهنده به همراهی جهانگیر تفضلی و اسماعیل پوروالی هنگام سقوط رضاییه در آن شهر بوده‌اند):

س- در رضاییه اوضاع از چه قرار بود؟

ج- اکنون شهر رضاییه (ارومیه) کاملاً آرام و امن است. به طوری که از سالخوردگان آنجا تحقیق کردیم این شهر کمتر روی آسایش و امنیت نظیر امروز به خود دیده است. برای اینکه بدانید در ماه اخیر در رضاییه چه گذشته است بهتر است کمی به عقب برگردیم. سرهنگ زنگنه فرمانده پادگان و کفیل استانداری رضاییه در این شهر دستگاه تروری درست کرده بود و تقریباً روزی نبود که عده‌ای کشته نشوند. و به طوری که تحقیق کردیم اگر کسی می‌گفت من دموکرات هستم یا به فرقه دموکرات تمایلی دارم بلافاصله کشته می‌شد.

ژاندارمها گستاخی را به حدی رسانده بودند، که به خانه یک نفر وارد می‌شوند و او را که از ترس در توی تنور خانه پنهان شده بود بیرون می‌کشند و به طرز فجیعی جلو زن و بچه‌اش می‌کشند. از کسانی که فدای دستگاه ترور سرهنگ زنگنه شدند می‌توان آقایان عمادی صدر جبهه آزادی رضاییه و فرهنگ و صمد فائد و جانشیان را نام برد.

تقریباً در روز ۲۵ آذرماه از طرف دموکراتها محاصره شهر شروع شد. دموکراتها هم از شهر بیرون می‌رفتند و به فداییان اطراف شهر می‌پیوستند. شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست زنگنه بود، زنگنه وقتی وضع را وخیم دید شاید با صلاح‌دید بعضی مقامات در صدد برآمد که مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به دهات چهارباش و سنگر فرستاد و در آنجا نه نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی شدند و لازم به توضیح است که چند نفر از کشتگان چند نفر بچه و دختر کوچک بودند. سرهنگ زنگنه نتیجه‌ای که از این عمل گرفت این بود که پنج ده را اهالی خالی کردند و فرار نمودند و تا وقتی که ما در رضاییه بودیم آبادیهای «قل آشق» و «بالاق» خالی بودند.

بالاخره از تبریز دستور می‌رسد فداییان شروع به عمل کنند و از مرند و خوی و ماکو عده‌ای از فداییان به کمک می‌آیند و در قسمتهای غربی شهر کردها متمرکز می‌شوند و بدین ترتیب عملیات آغاز می‌شود. نظامیها در شهر عده‌ای از هواخواهان خود را نیز مسلح کرده بودند و به اینها بیست و پنج تیر برای تمرین تیراندازی و صد تیر برای جنگ داده بودند و زنگنه امیدوار بود که به کمک آنها کاملاً فداییان را قلع و قمع کند. در یکی از نقاطی که جنگ خیلی به سختی جریان یافت آبادی «تورپاق قلعه» بود و این نقطه چندین بار دست به دست گشت.

ژاندارمها در این ناحیه دست به عمل زشت و تنفرانگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری ما داشت. بدین معنی که امنیه‌ها عده‌ای از کشته‌های فداییان را در «تورپاق قلعه» که بیشترشان آسوری بودند به وضع فجیعی تکه تکه کردند بعد که احساس می‌نمایند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شده هر تکه را زیر خاکی پنهان نمودند. سربازان در سه محوطه جمع شده بودند

و ژاندارمها در نقاط مختلف در شهر موضع گرفته بودند.

زنگنه خانواده خود را در کنسولگری ترکیه گذاشته بود و چون از جانب آنها راحت بود افسران را دعوت کرده بود که متعهد شوند تا آخرین لحظه پایداری نمایند و کاغذی به امضای افسران رسانید. اما کم کم زمزمه‌ای در میان افسران برخاست که زنگنه خانواده خود را در کنسولگری ترکیه گذاشته و وقتی هم خطری پیش آمد خود نیز به آنجا پناه خواهد برد و ما چرا باید خود و خانواده خود را در خطر بیندازیم.

هنگامی که زنگنه احساس می‌کند که افسران حاضر به جنگ نیستند، حاضر می‌شود قراردادی با فداییان ببندد و تسلیم شود...^۱

درست است که فداییان برای ورود به شهر رضاییه از کامیونهای نظامی شوروی نیز استفاده کرده‌اند ولی شهر به دست فداییان سقوط کرده نه سربازان شوروی.

در این مورد تلگراف والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران به وزارت امور خارجه آمریکا حاکی است: روسو (ربرت روسو سرنایب قونسول آمریکا در تبریز) سقوط رضاییه و پایان مقاومت دولت را در آذربایجان تأیید کرد. او اظهار می‌کند که کردها به قوای دموکراتها کمک کرده‌اند نه چنان که مطبوعات گزارش داده‌اند نظامیان محلی ایران^۲ سرهنگ زنگنه در خاطرات خود می‌نویسد:

جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه ایران ما که لباس مهاجری قفقازی را مرکب از کلاه پوستی، پالتو کوتاه، چکمه قفقازی پوشیده بود، خطاب به من اظهار داشت: «در جدولهای خیابانهای رضاییه آثار دلمه‌های خون هنوز باقی است.»

و من در جواب گفتم: «خیلی متأسفم که شما چند روز دیر به رضاییه رفتید. اگر موقع انقلاب و زد و خورد در آنجا بودید حتماً از خون شما هم در جدول خیابانها اثری باقی می‌ماند.»

و به این یاوه‌گویی افتخار می‌کند. و چون جنایتکاران ابزار و مهره‌های خوبی در دست استعمارگران برای سرکوبی نهضت آزادی هستند، لذا برخلاف سرتیپ درخشانی، سرهنگ زنگنه ترفیع مقام یافت. بدینسان تا پایان آذرماه سال ۱۳۲۴ سراسر آذربایجان و زنجان تحت اختیار و فرمانروایی حکومت ملی آذربایجان قرار گرفت.

اکثریت مردم آذربایجان، تشکیل حکومت ملی را با رضایت خاطر و مسرت استقبال کردند. بلافاصله پس از استقرار حکومت ملی، امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان برقرار شد و قیمت ارزاق عمومی تنزل یافت (گوشت از کیلویی ۲۵ ریال به ۱۸ ریال و قند از ۸۰ ریال به ۵۰ ریال پایین آمد) و دوران وفور نعمت فرا رسید. دزدی، باج‌گیری و مزاحمت از شهرها و دهات رخت بربست و دست دلالان و کارچاق‌کنها از کارها کوتاه شد. چنان که بلیت راه‌آهن میانه - تهران که سابقاً

۱. آذربایجان، شماره ۸۷ - مورخه ۲۴/۱۰/۷ «یک مصاحبه درباره اوضاع ارومیه با آقایان شاهنده و پوروالی».

۲. «اسناد مهم سیاسی - تاریخی وزارت امور خارجه آمریکا» نقل از بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۲۹.

در بازار سیاه به دست دلالتان به فروش می‌رسید، به آسانی در دسترس همگان قرار گرفت و اصلاحات شهری نظیر تأسیس خطوط اتوبوسرانی و آسفالت خیابانها شروع گردید.

حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم ایران

با وجود اینکه اصرار و افراط فرقه دموکرات در موضوع خود مختاری ملی آذربایجان و جدا کردن سرنوشت و مصالح مردم این سرزمین از بقیه خلق ایران، موجب یأس و دلسردی آزادیخواهان و مبارزین راه آزادی در ایران بود علی‌هذا اکثریت قریب به اتفاق کسانی که خواستار برقراری آزادی و دموکراسی در کشور ما بودند، در شرایط بسیار دشواری سینه سپر کرده از نهضت دموکراتیک آذربایجان دفاع می‌نمودند.

حتی کسانی که از سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش دستور داشتند که تا آخرین نفر بکشند و کشته شوند، حاضر به دفاع از نهضت آذربایجان بودند. در این باره مخبر ایران ما می‌نویسد:

امشب عده‌ای از افسران پادگان میاندوآب به دیدن کبیری آمدند. هنگامی که کبیری گفت: «آذربایجان جزء لاینفک ایران است.» اشک در دیدگان حاضرین موج می‌زد. یکی از افسران گفت: «اگر ما بدانیم که این نهضتی که برپا شده در راه استقلال ایران و در راه آزادی خلق است، حاضریم با کمال صمیمیت فداکاری کنیم»^۱

اکثریت مردم ایران از اینکه برادران آذربایجانی‌شان، بی‌آنکه منتظر برادران دیگر ایرانی خود باشند، مانند روش همیشگی خود، جهت تحقق دموکراسی و آزادی پایمال شده سلاح به دست گرفته قیام کرده‌اند، قلبی مالا مال از محبت و احترام داشتند و آماده پیروی از آذربایجان بودند. اینک مطبوعات کشور را از نظر می‌گذرانیم:

ایران ما نوشت:

... بسیاری از تقاضاهای حزب دموکرات آذربایجان حق مسلم و محقق مردم آن سامان است که شاید دیگر دنیای سرمایه‌داری نیمه دموکرات هم اجازه ندهد که در پاسخ آن تقاضاها دولتهای ایران گلوله و سرنیزه به رخ مردم آذربایجان بکشند.

بسیاری از تقاضاهای مردم آذربایجان، تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است که اکنون از هر گوشه کشور و از زیر سرنیزه‌های باقیمانده دستگاه دیکتاتوری رضاشاهی به گوش می‌رسد. سیاستمداران کشور اکنون ناگزیرند که به تقاضاهای مردم آذربایجان حتماً ترتیب اثر بدهند و نه تنها حقوقی را که قانون اساسی برای مردم ایران مسلم دانسته است از مردم آذربایجان دریغ ندارند بلکه عین آن حقوق را به سایر هم‌میهنان هم بدهند...^۲

در آن ایام همان روزنامه، چهره حکومت مرکزی ایران را بدینسان به خوانندگان خود

۱. شهباز به جای ایران ما، شماره ۵۰ - مورخه ۲۴/۱۱/۲۵، «تنور هنوز گرم است».

۲. ایران ما، شماره ۴۵۹، مورخه ۲۴/۹/۱۸ «فرقه دموکرات و ایران ما».

ارائه می نمود:

حتی روزنامه‌ها و رادیو لندن هم تصدیق کردند که در ایران با وجود آقای صدر و فرمانداری نظامیشان از دموکراسی اثری نیست.

که می‌تواند انکار کند که مردم ایران محتاج یک حمایت و پشتیبانی مؤثر بر ضد حکومت‌های فاسد و نالایق کنونی می‌باشند؟ که می‌تواند انکار کند که حکومت‌هایی که تاکنون به تناوب و پشت سر هم سرکار آمده‌اند، هیچ قانونی که امکاناً بر علیه منافع اغنیا تدوین شده باشد از مجلس نگذرانده‌اند؟ که می‌تواند ادعا کند که امروز در ایران حتی ضعیف‌ترین سایه یا شبی از حکومت دموکراسی وجود دارد؟ و یا فی‌المثل جزئی‌ترین تغییری در ماهیت هیئت حاکمه این کشور داده شده باشد؟

از سرمقاله روزنامه تایمز لندن، مورخه ۲۴ مهر ۱۳۲۴ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۵) ماهیت حکومت مرکزی ایران به تمام اشخاص مطلع و ناظرین بصیر خارجی و همچنین عناصر مترقی و پیشرو ایران که امروز در راه تحصیل یک رفورم اساسی نبرد می‌کنند و مدتهاست هیچ گونه پشتیبانی و تقویتی از آنها در مبارزه بر علیه عمال و کارگزاران شاه سابق به عمل نیامده است، مکشوف می‌باشد.

از مقاله روزنامه تربیون چاپ لندن، ۹ آذرماه ۱۳۲۴ (۳۰ نوامبر ۱۹۴۵) بالاخره از همه مهم‌تر تیپ حکومتی است که بعد از برکنار شدن عمال رژیم دیکتاتوری شاه سابق در کشور عقب‌مانده‌ای مثل ایران که در پنجه یک بحران و تورم شدید اقتصادی گرفتار شده است سرکار خواهد آمد.

دستجاتی که برای اتخاذ یک سیاست ضد شوروی شدیدتر فشار می‌آورند عبارتند از محافظ و ابسته به دربار و حزبی که به نام «اراده ملی» نامیده می‌شود و نماینده ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ می‌باشد و در بین افسران ارشد ارتش پشتیبانهای قوی دارد.^۱

از مقاله مجله تربیون چاپ لندن، ۱۶ آذر ۱۳۲۴ (۷ دسامبر ۱۹۴۵)

عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان که با سران فرقه دموکرات و نهضت آذربایجان از نزدیک آشنایی پیدا کرده بود نوشت:

... قیام ستارخان و خیابانی را هم تجزیه طلبانه می‌گفتند. ما تشخیص داده‌ایم که حزب دموکرات یک حزب ملی و طرف توجه و مورد علاقه آذربایجان است که فشارهای طبقه حاکمه مسبب پیدایش آن می‌باشد. ما با بسیاری از سران حزب دموکرات سوابق دوستی و آشنایی داریم، آنها را به وطن‌پرستی و ایران دوستی می‌شناسیم. ما معتقدیم که پیشه‌وری مسلماً و به طور قطع از سید ضیاءها، دکتر طاهریها و ثقة‌الاسلامیها که امروز فریاد و وطن‌به راه انداخته‌اند وطن‌پرست‌تر و ایران دوست‌تر است و امکان ندارد که شما در تمام صفحات زندگی بی‌آلایش پیشه‌وری بتوانید یک نقطه سیاه پیدا کنید. ما معتقدیم که درخواستهای مردم آذربایجان حق آنان است و اگر امروز با خشونت این درخواستها را مطالبه می‌کنند از آن جهت است که دولتهای گذشته به فریادها و استغاثه‌های آنها ترتیب اثر نداده و یا نخواسته‌اند بدهند و حتماً می‌دانیم که آنها مثل ما، آذربایجان را جزئی از ایران دانسته و می‌خواهند با کمک و پشتیبانی و اتحاد سایر برادران ایرانی خود به این بساط غارتگری خاتمه داده و ایران را از چنگال این جانوران مادرخوار

۱. شهباز به جای ایران ما، شماره ۱۰، مورخه ۲۴/۱۰/۷، «آخرین سخن ما با کابینه حکیمی».

نجات دهند...^۱

روزنامه جبهه ارگان حزب ایران تحت عنوان «صدر در لباس حکیمی» چنین اعلام نظر کرد:

نوشتیم که «... نارضایتی در سراسر این مملکت حکمفرما است. گفتیم که فقط زور سرنیزه مانع قیام مسلح ایرانیان می‌باشد. آنجایی که نیرویی به کمک رسید مطمئن باشید انقلاب بروز خواهد کرد. امروز در آذربایجان نیروی مساعد پیدا شده، آذربایجان قیام کرده است. اگر نیروی مساعدی در کرمان پیدا شد، کرمان بیچاره، کرمان عریان و گرسنه، کرمانی که نود درصد مردم آن به نان شب محتاج هستند قیام خواهد کرد. اگر در چهارگوشه مملکت علم طغیان افراشته شد، همه را متجاسر و متمرّد خواهید خواند؟...»^۲

جبهه تنها راه آزادی و برقراری حکومت ملی را قیام می‌داند و می‌نویسد:
... قیام برای ایجاد حکومت ملی - قیام بر علیه دشمنان حکومت ملی - قیام بر علیه کسانی که بر علیه ملت و برای اختناق و اضمحلال ملت، حکومت را در دست دارند. قیام ملت برای رفاه و سعادت ملت. این است تنها راه چاره و اصلاح ملک و ملت و هر راه دیگری برای این مقصود انتخاب یا تعیین شود، جز ضلال و گمراهی نتیجه‌ای ندارد و برای پیچاندن و سردرگم کردن ملت است...»^۳

و عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان نوشت:

... آنچه محقق است این است که در هر جای دنیا نهضتی برضد هیئت حاکمه و وضع موجود بشود، به تهمتهای زیادی متهم می‌گردد، من یقین دارم، آن روزهایی که آذربایجانها نهضت مشروطه خواهی کرده بودند نیز در نزد هیئت حاکمه و طرفداران وضع موجود به همین گونه تهمتها منسوب می‌گشته‌اند، قیام خیابانی و میرزا کوچک خان را به خاطر دارم که به همین نسبتها متهم بود و در دولت ملی‌ترین اشخاص یعنی مرحوم مشیرالدوله، آنها را «اشرار» و متجاسرین لقب دادند. ولی امروز برای آنها گریه می‌کنند و لقب آزادیخواه و مجاهد به آنها می‌دهند...»^۴

... شکی نیست که نهضت دموکراتها در شمال ایران، یکی از مهمترین حوادث ایران است و اگر این نهضت به تمام شهرستانهای ایران سرایت کرده و به نتیجه برسد، یکی از سرفصلهای تاریخ مشرق زمین به شمار خواهد رفت...»^۵

اما روزنامه‌های ارتجاعی وظیفه ناسزاگویی به نهضت آذربایجان را عهده‌دار بودند. در آنها جز کلمات متجاسرین، خائنین، یاغیان، اجنبی پرستان، اشرار، رجاله‌ها، یک مشت بی‌وطن، یک عده مجهول‌الهویه، آدم‌کشها و پرتقال فروشها چیز دیگری پیدا نمی‌شد. حکومت مرکزی نیز دست به خس و خاشاک می‌زد، گاهی از تبعید سید ضیاءالدین صحبت به میان می‌آورد و گاه به آزادیخواهان خط و نشان می‌کشید و به اعزام قوای نظامی تلاش می‌نمود. و چون اعزام نیروی نظامی به آذربایجان ممکن نگردید، حکیمی نخست‌وزیر آخرین تیر ترکش

۱. فرمان، شماره ۸۲۷ جبهه، شماره ۴۰، مورخه ۲۴/۹/۲۹، سرمقاله.

۳. جبهه، شماره ۴۱ - مورخه ۲۴/۹/۳۰ «راه وصول به مقصود» سرمقاله.

۴. آذربایجان، شماره ۷۲ - مورخه ۲۴/۹/۱۵ از مقاله «روزنامه‌ها و فرقه دموکرات آذربایجان» نقل از روزنامه کیهان.

۵. کیهان، سرمقاله، شماره ۸۳۲، مورخه ۲۴/۹/۱۸.

خود را رها ساخته، تصمیم گرفت که به مسکو برود و موضوع آذربایجان را در آنجا مورد مذاکره قرار دهد. ولی دولت شوروی با درخواست وی موافقت نکرد.

از طرف دیگر تقی‌زاده در لندن و علاء در واشنگتن دست به دامان اربابان بودند تا بلکه حکومتی را که ماهیت فاسد و ننگینش شهره خاص و عام بود، از سقوط و اضمحلال نجات دهند.

ولی فشار روز افزون دولت حکیمی بر آزادیخواهان و حتی تانکهای حکومت نظامی که در خیابانهای شهر تهران گشت می‌زدند، آسایش خاطر دشمنان خلق را سبب نمی‌گردید. غارتگران و تبهکارانی که طی سالیان دراز خون ملت ایران را مکیده بودند، از ترس انتقام ملت، حاصل غارتگری خود را برداشته به فکر فرار افتاده بودند و بنابه نوشته مطبوعات در تهران قیمت طلا و اتومبیل خیلی بالا رفته بود.

دولت ایران و دشمنان آزادی و دموکراسی که رهبری آنها را محمدرضا شاه و سید ضیاءالدین به عهده داشتند، بیش از همه از دخالت نیروی بیگانه ندبه و زاری می‌نمودند و آن را در مجامع بین‌المللی پیراهن عثمان کرده و فریاد می‌زدند: «ای ضامنین استقلال مظلومین دنیا، به داد ما برسید.»^۱

چه خوب می‌گفت عبدالرحمن فرامرزی که منظور آنها از نیروی خارجی تنها نیروی شوروی است وگرنه آنها «... از وجود نیروی انگلیس و اعمال نفوذ او که حرفی ندارند و آن را دخالت اجنبی در امور ایران نمی‌دانند و تأیید آن را مخالف با اصول وطن‌پرستی نمی‌شمارند...»^۲

حال آنکه انگلیسها به محض ورود به ایران جهت تقویت حکومت و مجلسی که مورد نفرت مردم بود از هیچ کوششی فروگذار نکردند و بالاخره مجلس سیزدهم را به دست فروغی تثبیت نمودند.

سپس عامل سرشناس خود سید ضیاءالدین طباطبایی را با بوق و کرنا به ایران آوردند و به نمایندگی مجلس چهاردهم منصوبش کردند. عشایر جنوب را با همدستی سید ضیاء و دارو دسته‌اش برای روز مبادا مسلح ساختند و از دستگاه ناسزاگویی و افترا پراکنی سید ضیاء حداکثر استفاده را علیه دولت شوروی به عمل آوردند. ولی نه دربار و نه دولت و مجلس، از دخالت انگلیس در امور داخلی ایران، کلمه‌ای بر زبان نیاوردند.

اینک نمونه‌هایی از دخالت دولت انگلیس در امور داخلی ایران را، به عنوان مشتی از خروار، ذیلاً می‌آوریم. دخالت‌هایی که هرگز مورد اعتراض دولت ایران واقع نشد:

دو نامه محرمانه مهم که فرماندار غرب را برای آن منتظر خدمت کردند.
وزارت کشور به عرض برسد

۱. ندای عدالت، وابسته به سید ضیاءالدین، مورخه ۲۴/۹/۱۳.

۲. کیهان، شماره ۷۷۹، مورخه ۲۴/۷/۱۴، «طرح تأخیر انتخابات یا تمدید مجلس».

در نتیجه دو مرتبه بازدیدی که از کلیه منطقه تحت فرمانداری (از کرمانشاه الی خسروی) نموده و با اطلاعاتی که قبلاً نسبت به وضعیت این حدود داشته مراتب زیر را به استحضار مبارک می‌رساند:

کلیه ایلات باوندپور (کلهر) - سنجابی - گوران ولدییگی - قبادی - باباخانی - قلیخانی و طوایف کوچک دیگر از کرمانشاه تا خسروی حتی اغلب از رعایای قراء و قصبات با سیستمهای مختلف اسلحه بخصوص برنو مسلح و هر روز به تعداد اسلحه آنان (در نتیجه خریداری از مرزهای خارجی و داخله) رو به فزونی می‌باشد و اینکه فعلاً امنیت منطقه تأمین و آرامش برقرار است فقط در نتیجه حسن مراقبت و سیاست مأمورین سیاسی متفقین و توقف ستونهایی است که در اطراف کرمانشاهان گراندلی خسروی به طور ساخلو و یا ایاب و ذهاب هستند، می‌باشد.

همین که انشاءالله در تحت توجهات خداوند متعال آتش جنگ خاموش و صلح عمومی برقرار و ارتش متفقین ایران را تخلیه نمایند، ابتدای کشمکش و انقلاب داخلی و بی‌نظمی بوده و این عشایر مسلح آرام نبوده و ممکن است اسباب زحمت فراهم نمایند.

بنده از لحاظ احساسات و علاقه به کشور موظف هستم که جریان را به استحضار مقام وزارت رسانیده تا در این موقع حساس که قوای متفقین امنیت این حدود را از لحاظ موقعیت جاده (حمل و نقل احتیاجات خود) تحت کنترل دقیق قرار داده و از هرگونه پیشامدی به منظور رفع حوائج خود جلوگیری نموده‌اند، اولیاء کشور ما نیز از این موقع بخصوص، از این امنیت کنونی فرصت را از دست نداده و حد اکمل استفاده را نموده، با سیاست خارجی به جمع‌آوری اسلحه چاره بیندیشند که در آتیه بدون تحمل مخارج سنگین و اردوکاری و دادن تلفات، آرامش منطقه به صورت فعلی حفظ گردد. فرماندار شاه‌آباد - عباس طباطبایی

رونوشت جهت استحضار به استانداری استان پنجم تقدیم می‌شود.

شماره ۱۵۷۶ تاریخ ۲۳/۷/۲

نامه دوم

وزارت کشور .

محترماً پیرو شماره ۸۴۸ - ۲۳/۴/۱۰ راجع به تقدیم گزارش قادر بهرامی (رشدالسلطنه) به عرض می‌رساند: در منطقه این فرمانداری به غیر از بخشداران رسمی قصرشیرین، کردند، متجاوز از ده نفر به نام بخشدار و سرپرست با داشتن احکامی از طرف استانداری هر کدام در منطقه حکمفرمایی نموده و با گرفتن تعدادی اسلحه به نام امنیت هر یک در منطقه وسیعی فعال مایشاء و آنچه می‌خواهند می‌کنند. انتخاب این بخشداران و سرپرستها به هیچ وجه با موافقت فرمانداری نبوده و گویا با نظر متفقین احکام آنها صادر گردیده. این اشخاص محلی اغلب مالک بوده و به اتکاء این پست هر کدام چند قطعه آبادی را اجاره نموده و برای استفاده شخصی خود و حفظ این پستها با داشتن اسلحه سلب آسایش از اهالی منطقه خود نموده و هرچه می‌خواهند می‌کنند و هر کدام در ماه مقداری شکر به نام طایفه گرفته، قسمت اعظم آن را خودشان استفاده نموده‌اند و به عذر آنکه ما حقوقی نداریم تمام مخارج خود و بستگان را تحمیل به رعایا می‌کنند.

این اشخاص به هیچ وجه اوامر فرمانداری را اجرا ننموده و مستقیماً با کنسولخانه انگلیس و مستشار سیاسی خارجی طرف مکاتبه و مراجعه واقع شده‌اند و هر کس که برخلاف مصالح آنها باشد او را نزد متفقین طوری جلوه می‌دهند که منجر به تبعید و خروج از محل شده، چنانچه عده زیادی از این اشخاص در کرمانشاهان، همدان و تهران سرگردان و ویلان می‌باشند.

این بخشداران محلی نفوذ و قدرت دولت را از بین برده، طرز رفتار آنها با مأمورین دولت هم موهن، تسلط و قدرت آنها روزه‌روز زیاد و برای حفظ این پستها و موقعیت خود از هیچ گونه اقدامی

فروگذاری نمی‌کنند. قدرت و نفوذ این اشخاص طوری شده که حتی در نزد خارجیها، در تغییر و تبدیل کارمندان و حتی اگر بخواهند در مورد فرماندار یا رؤسای دیگر نیز اقدام و اجرا می‌نمایند. این روحیه و فکر و پشتگرایی به مأمورین خارجی در بخشداران رسمی هم تأثیر کرده. چنانچه سال گذشته که بلوچ خسروی بخشدار کردند از وزارت کشور منتظر خدمت و اقتدار به عوض او از مرکز اعزام شده بود، بخشدار مزبور با توسل به کنسولخانه انگلیس و کلنل فیلجر مأمور سیاسی، حکم رسمی وزارتخانه را نقض و در پست خود باقی گردید و همین بخشدار مزبور در سال جاری با آنکه چندین فقره اخاذی و عمل برخلاف اداری که طی نامه‌های شماره ۱۲۷۳-۱۳۲۳/۵/۲۰ و ۱۳۵۱-۱۳۲۳/۶/۴ و ۱۳۶۲-۱۳۲۳/۶/۱۲ به عرض رسیده و طبق پرونده ارسالی ۱۵۱۶-۲۳/۶/۳۰ برای حفظ موقعیت خود باز متوسل به کنسولخانه انگلیس و کلنل پیت شده تا اینکه آقای وثوق بازرس اعزامی هم بنابه مقتضیاتی عمل بازرسی را انجام نداده مراجعت فرمودند. بخشداران مزبور از هیچ گونه آزار و اذیت و اخاذی نسبت به طوایف تحت نظر خود فروگذاری نمی‌کنند. مردم هم از ترس اینکه دچار بدبختی و بیچارگی نشوند قادر به نفس کشیدن نیستند و اغلب سرقتها در منطقه به تحریک این آقایان و نوکرهای شخصی آنها محرمانه انجام می‌شود تا از این اقدام هم مأمورین دولت را متوحش و هم قدرت، نفوذ و اهمیت خود را زیاد کرده باشند. بنده از لحاظ مراتب خدمتگزاری و میهن‌پرستی جریان را به عرض می‌رسانم. چنانچه دولت بخواهد قدرت و نفوذ خود را حفظ و بعداً هم در خلع سلاح منطقه اقدام نماید باید در مرحله اول دست این اشخاص را کوتاه و از طرف دولت کارمندان منتظر خدمت و یا از افسرانی که قابل خدمت در صف نیستند به عوض آنها گذارده تا هم از اطلاعات محلی و روحیه افراد طوایف مطلع شده و هم افکار مردم را متوجه این موضوع بنمایند که کشور شاهنشاهی دارای استقلال و قدرت بوده و رفاه و آسایش آنها منظور نظر شاهنشاه و وزراء و اولیای دولت می‌باشد و الا با ادامه این وضعیت، حس ملیت و ایرانیّت از فرد فرد طوایف رفته و با تبلیغاتی که این بخشدارهای وابسته به اجانب می‌نمایند در آینده زیان فراوان به ملت و قدرت و عظمت دولت وارد خواهد آمد. خلاصه به طور آشکار و واضح عرض می‌کنم که تبلیغات بخشداران محلی و رسمی این است که هر فردی کاری و شکایتی دارد باید به مقامات خارجی نماید.

کلیه خدمتگزاران و استاندار و فرماندار و رؤسای قشون و ژاندارمری همه تابع آنها می‌باشند. با عطف توجه به نامه قادر بهرامی ملاحظه می‌فرمایند که یکی از شکایتهای مشارالیه از رفتار و تعدیات و اجحافات سالار منصور بخشدار فعلی گوران و مستشار سیاسی کلنل فیلجر می‌باشد و این رفتار بخشداران به تدریج یاغیهای در منطقه ایجاد که در آتیه اسباب زحمت برای دولت خواهد بود و عملاً هم مشاهده شد قادر (رشیدالسلطنه) یاغی گردید.

گزارش معروضه بالا که با وضعیت فعلی ممکن است اسباب زحمت هم برای بنده ایجاد نماید در مقابل خدمت و میهن‌پرستی و وظیفه اداری موجب افتخار بوده و به استحضار خاطر مبارک می‌رساند علت اینکه از دو ماه بعد از ورود به شاه‌آباد و مطالعه وضعیت طی گزارشات متوالی درخواست انتقال یا مرخصی می‌نمود فقط به جهات معروضه بالا بوده که با مشاهده این وضعیت سلب اقتدار از فرمانداری شده و فرمانداری با دخالت‌های مستقیم اشخاص، قادر به انجام وظیفه نبوده است و استاندار منطقه هم جز اراده به مأمور سیاسی متفقین کلنل پیت کوچکترین تصمیمی را از خود در امور ندارد. مثلاً اگر یک کارمندی دارای هزار گونه اخلاق و رفتار زشت باشد ولی مرتباً نزد مستشار سیاسی و کنسولخانه انگلیس رفته راپرتهایی بدهد و خارجیها از او تعریف کنند رؤسای قسمتها و حتی استاندار هم بدون مطالعه برای حفظ مقام خود تأیید می‌نمایند و اگر کارمند ضمن انجام وظیفه نخواهد تقاضای غیرقانونی مأمورین متفقین را که در آتیه اسباب مسئولیت می‌شود انجام دهد و

مأمورین سیاسی آنها به استانداری یا رؤسای دیگر شکایت نمایند بدون هیچ گونه سؤال و جواب یا دفاع از کارمند فوراً اوامر آنها اجرا شده و در تعویض کارمندان اقدام می‌گردد و تأسف در این است با اینکه استقلال این کشور از طرف متفقین تضمین و تأمین شد در استان پنج تمام امورات به دست مستشار سیاسی بوده و استانداری و سایر ادارات کوچکترین عملی را حتی امورات داخلی را بدون نظر و تصویب مستشار سیاسی نمی‌توانند انجام دهند. به همین واسطه مقدرات کارمندان بیچاره مربوط به نظر مستشار بوده و روی همین اصل در تمام منطقه غرب از رعایا الی کارمندان تماماً انضباط اداری و روابط با وزارتخانه‌های خود را اجباراً فراموش و برای ابقاء و حفظ موقعیت خود متوسل به کنسولخانه انگلیس و مستشار سیاسی کلنل پیت شده و می‌شود.

در صورتی که نظر اولیاء کشور ما همکاری و صمیمیت و کمک با متفقین می‌باشد با عرض مراتب بالا خواه منتظر خدمت شوم یا اینکه بیکار گردم نان خالی را بر این فرمانداری که نتیجه آن از دست دادن ملت و شرافت ما بوده و باید موجبات بدبختی یک جامعه و مردمی شوم، ترجیح داده و استدعای انتقال را دارم. خاتماً عرض می‌کنم وضعیت منطقه غرب طوری است که احتیاج به یک استانداری دارد که خدمت به کشور را بر هر منظوری ترجیح داده و حیثیات کشور خود را محترم شمرده و به درد دل مردم برسد.

ضمناً به استحضار مقام وزارت می‌رساند در مدت بیست سال فرمانداری از طرف مأمورین کنسولخانه دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ گونه دخالتی در امورات داخلی یا جریانات منطقه مشاهده نشده و به همین جهت مأمورین مزبور یک وجهه عمومی خوبی را دارا گردیده‌اند، لذا با توجه به مراتب معروضه بالا نهایت تأسف در این است که وزارت کشور به عوض رسیدگی و توجه به گزارش فرمانداری و تغییر بخشدار کنند، امر به انتظار خدمت بنده نموده است. این است نتیجه خدمت به کشور. چنانچه دولت نظر رسیدگی داشته باشد مقرر فرمایند با نظر اینجانب اشخاص صالح و درستکاری که شخصیت آنها نزد جامعه معروف و تحت تأثیر واقع نمی‌شوند به آن منطقه اعزام گردند. - فرماندار شاه‌آباد - عباس طباطبایی^۱

یک سند دیگر که در شماره ۱۳ مورخه ۲۴/۱۰/۱۴ روزنامه ارس به جای ایران ما منتشر شده است:

محرمانه - مستشار سیاسی نیروی انگلیسی کرمانشاه

تأمین شخصی جهت قادر بهرامی (رشیدالسلطنه) و رشید آقا

۱. از لحاظ اطاعت، به خواهش اینجانب و مراجعت شما به طور صلحجویانه در ظرف هفت روز به کرمانشاه و با دریافت این کاغذ که آخرین نامه خواهد بود، این جانب از طرف مقامات نیروی انگلیسی مقیم ایران به هر دوی شما قول موثق می‌دهم که:

۲. به شما اجازه داده می‌شود براحته تحت مراقبت نیروی انگلیسی با در نظر گرفتن شرایط متذکره در ماده ۳ زیر در کرمانشاه سکنی کنید و اینجانب شخصاً موظف خواهم بود که جیره شکر، آرد و پارچه در مدت اقامت به شما داده شود. به علاوه شخصاً به جناب استاندار خواهش خواهم کرد جهت اعاشه و مخارجات شخصی شما هر ماه مبلغی پردازند و در این مدت مادامی که رفتار خود و

۱. رهبر، شماره ۵۶۸، مورخه ۲۴/۳/۷، این دو نامه را ایرج اسکندری در جلسه علنی مجلس شورای ملی قرائت نمود.

طایفه شما آرام و مطیع دولت ایران باشد متفقین یا دولت ایران اذیت و آزار یا زندانی، شما را نخواهند نمود.

۳. شرایط به قرار ذیل است:

الف - که شما در محل معینی برای مدت شش ماه در کرمانشاه بمانید. روزانه خود را به دفتر مستشار سیاسی یا افسر ارتباط معرفی نمایید.

ب - در مدت اقامت رفتار و کردار خود و طایفه‌تان بایستی قابل تمجید باشد. هیچ‌گاه درصدد اعمالی که به ضرر یا ضد امنیت داخلی مملکت باشد نبوده و با هیچ‌کس آنتریکهایی نداشته باشید.

ج - در انقضای این مدت هرگاه رفتار و اعمال شما مطابق شرایط متذکره بالا باشد قول می‌دهم که به کار شما بررسی و پس از تطبیق با احوال سایر طوایف در صورت رضایت‌بخش بودن با قید ضامن شما را مرخص که آزادانه به سرزمینهای خود بروید.

د - ولی هرگاه متأسفانه به قبول شرایط بالا تن در نداده یا مادامی که در کرمانشاه از شرایط فوق سرپیچی نمایید این تأمین شخصی اینجانب که به منزله راحتی و سلامتی شما می‌باشد به خودی خود ملغاء و خود را مورد تعقیب قانونی طبق دستور اتخاذی متصدیان مربوطه انگلیسی و ایرانی قابل تنبیه و زندانی خواهید بود. - امضاء دستی ا. ر. پت

سرهنگ مستشار نیروی انگلیسی - کرمانشاه^۱

به تاریخ ۲۳/۳/۱۶

این دخالت‌های آشکار و بی‌پرده دولت انگلیس به منظور حمایت و پشتیبانی از همان حکومتی که روزنامه‌های لندن آن را فاسد و نالایق و عمال رژیم دیکتاتوری شاه سابق که بویی از دموکراسی نبرده‌اند می‌نامیدند، به عمل می‌آمد. لذا هیچ جای شگفتی نخواهد بود اگر سیاست یکی دیگر از همسایگان موجب تسهیل اقدامات مبارزین راه آزادی و دموکراسی گردد و یا آنچنان که روزنامه تایمز نوشت «حمایت و پشتیبانی مؤثری» از خواسته‌های آنان بنماید.

به قول دکتر مصدق «... یک روزی در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر حکم مسجد شده بود. امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده ...» پس چه ایرادی دارد که در چنین روزی سفارت شوروی حکم مسجد را داشته باشد. و یا به گفته پیشه‌وری «مجاهدین صدر مشروطیت هم غیر از این سیاستی نداشتند. آنها نیز برای حفظ آزادی از سیاست خارجی استفاده کرده و با مساعدت دولتی که سیاست آن روزی با مقاصد و آرزوهای آنها جور می‌آمد به دشمن داخلی و خارجی خود فائق آمده و اصول مشروطیت را روی کار آوردند.»^۲ و حسن صدر بدرستی نوشت:

... تکیه پیشه‌وری و رفقاییش به سیاست شوروی عیب و عار نیست. زیرا مصلحت شوروی امروز با منفعت دهقانان و کارگران و دیگر طبقات متوسط یا ضعیف مملکت ما تطبیق می‌کند. اگر پیشه‌وری فقط به خودش تکیه داشت گرگهای خونخوار طبقه حاکمه به نام قانون عدلیه، استقلال و وطن پرستی

۱. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۳، مورخه ۲۴/۱۰/۴، از مقاله «به آقای تقی‌زاده».

۲. آذیر، شماره ۳۲۹ - ۲۳/۱۰/۳، سرمقاله.

او را به حکومت نظامی و نظمیه و عدلیه می‌کشیدند و یکروزه خفه‌اش می‌کردند. زیرا همه چیز از قانون و زور گرفته تا پول در اختیار آنهاست...^۱

ولی آنچه در این مقال برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی امری است خطیر و حیاتی و انصراف‌ناپذیر، امری که با شرف و حیثیت و حیات آنها و سرنوشت ملتشان پیوندی ناگسستنی دارد این است که کمک و پشتیبانی همسایگان، دوستان و هم مسلکان نباید آنها را از راه راست مبارزه منحرف نموده به بیراهه سوق دهد و مبارزین از جان گذشته راه آزادی مردم را به آلت اجرای مقاصد و آرزوهایی که وجه تشابهی با منافع حیاتی ملت‌ها ندارد، مبدل سازد. ما انکار نمی‌کنیم که در آن زمان اکثریت قاطع احزاب دست چپ و معتقدین به مارکسیسم پیروی مطلق از سیاست شوروی و دفاع بی‌چون و چرا از آن را تنها راه نجات ملت‌ها از اسارت امپریالیسم می‌دانستند و میزان سنجش صداقت و ایمان مبارزین راه آزادی را در معیار ایمان و اعتقاد آنها به اتحاد جماهیر شوروی می‌جستند. ولی بر اساس تجربیات تاریخی و با قبول اینکه مارکسیسم علمی است عام و منحصر به هیچ دسته و مخصوص هیچ کشوری نیست باید گفت مارکسیست‌ها و آزادیخواهان هر کشوری در مقیاس کلی، دردهای ملت خود و راه وصول به آزادی و دموکراسی را بهتر از سایرین درک می‌کنند. علی‌هذا رهبری مبارزات خلق را کسانی شایسته‌ترند که در جوار ایمان و اعتقاد به پیروزی زحمتکشان جهان، شخصیت و اراده مستقلی نیز داشته باشند. کمک و پشتیبانی بی دریغ دولت سوسیالیستی شوروی در تمام مواردی که منطبق با اصول ایدئولوژیک آن دولت بوده برای تمام مردم جهان تا ابد فراموش نشدنی است. چنان که دکتر مصدق پس از قرائت فصولی از قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی در مجلس شورای ملی گفت:

... در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از کلمات این فصول دیده نمی‌شود. اگر اثر از الفاظ رفته برای پیمانهای بعد از جنگ باید فکر الفاظ کرد والا برای آسایش نوع بشر از فصولی که خوانده شد چیزی بهتر دیده نمی‌شود...^۲

اما در مورد آذربایجان آشکارا باید گفت، چنانچه آن دولت سرنوشت و آزادی مردم ایران و آذربایجان را فدای معاملات سیاسی بین‌المللی خود نمی‌کرد ملت ایران صفحات طلایی تاریخش را با نام برادران شوروی، با نام کسانی که ملت ما را در نیل به آزادی و دموکراسی برادرانه و صادقانه یار و پشتیبان بوده‌اند مزین می‌ساخت و کمک‌های بی‌شائبه آن دولت را با قلم زرین ثبت می‌نمود. دریغا که این آرزوی شریف و نجیب ملت ما جامه عمل نپوشید! فصول بعد شاهد زنده و گویای این مدعا خواهد بود.

۱. قیام ایران، شماره ۴۶۸-۲۹/۹/۲۷، سرمقاله.

۲. از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی هفتم آبان‌ماه سال ۱۳۲۳، نقل از کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحه ۱۸۰.

آیا حفظ آزادی آذربایجان، بدون آزاد ساختن سراسر ایران مقدور بود؟

گفتیم جامعه‌شناسی علمی به ما می‌آموزد که پیروزی جنبش ملی ضد امپریالیستی با مبارزه متحد تمام خلق مقدور می‌باشد، و تنها فتودالها، دلالان امپریالیسم و نوکران استعمار را در این اتحاد راهی نیست. در جریان این مبارزه، باید تمام خواسته‌ها و مطالبات با منافع و مقتضیات حیاتی جنبش تطبیق گردد. وگرنه اتحاد به نفاق مبدل شده چنگالهای تیز و درنده استعمار بیش از پیش در گوشت و خون مردم فرو خواهد رفت. به همین لحاظ ما معتقدیم که آزادی ایران تقسیم‌ناپذیر است و بدون طرد امپریالیسم و استعمار و واژگون ساختن پایگاههای داخلی آن، در هیچ گوشه کشور آزادی پایدار و استواری به دست نخواهد آمد.

لذا مقتضیات مرحله خاص تکامل اجتماعی ایران، ضرورتاً ایجاب می‌نمود که برای سراسر ایران حزبی واحد، کنگره و مجلس مؤسسان واحد و نهضت آزادی واحدی ایجاد شود تا بتواند آزادی و دموکراسی پابرجا و دیرپایی برای تمام کشور، اعم از آذربایجان، خوزستان، سیستان، گیلان و تهران به ارمغان آورد. لکن سران فرقه دموکرات، منافع و مصالح آذربایجان را از سایر نقاط ایران جدا کرده اعلام داشتند:

... آنها (مردم سایر نقاط ایران) در روزنامه‌های خود می‌نویسند بگذار سران دموکرات بپایند و ما را نیز از اسارت نجات دهند. اما ما می‌گوییم نه! شما خودتان، خودتان را نجات دهید؛ ما هم به شما کمک خواهیم کرد. اما ما احتیاجی به شما نداریم. شما باید این را بدانید که اگر آزادی ملی ما را به رسمیت نشناسید، ما بدون شما زندگی خواهیم کرد...^۱

افسوس که آنها با این عمل خود، نه مردم ایران را از اسارت آزاد ساختند و نه به حفظ آزادی آذربایجان توفیق یافتند. راهی خطا پیمودند و مردم، ستم‌دیده آذربایجان را پیش پای استعمارگران قربانی کردند. پیشه‌وری می‌گفت:

... خلق ما در سیاست باید راهی را پیش گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به تهران انتخاب کرده بود و از آن باید تقلید کند...^۲

حال ببینیم ستارخان سردار ملی قبل از حرکت به تهران چه راهی در پیش گرفت. کسروی راه و روش وی را چنین شرح می‌دهد:

پس از به توپ بستن مجلس در تهران، دولتیان در تبریز به سر مجاهدین تاختند. به محض اینکه خبر به توپ بستن مجلس و به هم خوردن مشروطه در تهران پراکنده شد، مایه نومییدی بسیار از مشروطه‌خواهان گردید. انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدین باشد و به آنان دل‌داری دهد، به هم خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نهانگاهی کشید. اجلال‌الملک و

۱. آذربایجان، شماره ۱۲۴، مورخه ۲۴/۱۱/۲۳، از نطق پیشه‌وری در سالن دانشسرای تبریز.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶ - مورخه ۲۴/۸/۲۳، مقاله (صدر سقوط کرد).

بصیرالسلطنه در کنسولخانه روس و میرزا حسین واعظ در کنسولخانه فرانسه بست نشستند. ولی مجاهدین ترس به خود راه نداده، دست از ایستادگی برنداشتند و کسانی از علی مسیو، حاجی علی دوافروش و حاج مهدی آقا رشته پشتیبانی را از دست ندادند...^۱

... مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز باز می ماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازیسین ایستادگی را می نمود. در سایه دلیری و ایستادگی ستارخان بار دیگر به همه کویهای تبریز بازگشته، سپس نیز به همه شهرهای ایران باز گردید.^۲

در بحبوحه جنگهای خونین تبریز که دولتیان ستارخان و یارانش را در امیرخیز تحت فشار گذاشته بودند، پاختانوف کنسول روس در تبریز، ستارخان را خبر کرد که به امیرخیز خواهد آمد. ستارخان بسیج پذیرایی کرده، کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند. کنسول چون در آمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز کرد: «امروز به خیابان رفتم و به دوچی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد.» ستارخان پاسخی ساده داده گفت: «ما هیچ گاه به جنگ پیشدستی نمی کنیم و همیشه از آن سوی به ما می تازند و ما جلوی شان می گیریم.»

کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد، و نوید می داد که سقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت: «جنرال کنسول، من می خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم.» کنسول که انتظار این پاسخ را نداشت خیره ماند و چون برخاست برود ستارخان هفت تن سواران قره داغ را که در جنگها دستگیر کرده بود به او سپرد که همراه نوکران خود به دوچی رسانند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید.^۳

... چنانچه گفتیم نمایندگان انجمن به جان خود ترسیده هر یک به جایی پناهند. سپس نیز لوتیان دوچی انجمن را تاراج کردند و بیرقش را خوابانند. ستارخان از کارهای ارجداری که در آن روزهای گرفتاری کرد، یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با شکوه و نمایش به انجمن فرستاد که بالای درش افراشتند و حسین خان باغبان را با یک دسته از مجاهدین گزیده به نگهداری آن بیرق گماشت. این نشانی از ارجگزاری او به انجمن می بود. در این روزها هم آرزو می داشت که دوباره انجمن برپا گردد و به کارها دیده بانی کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش جز کناره جویی معنی نمی داشت، این بود که نمایندگان دیگری پا پیش نهاده انجمن را برپا گردانیده. چون در این هنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی، آن گاه هر کسی برگزیده شدن را نپذیرفتی، ناچار کسانی خود خواستار گردیده نمایندگی را پذیرفتند، که ما از آنها جز نامهای میرزا محمد تقی طباطبایی و حاجی مهدی آقا و سید حسین خان عدالت و میرزا اسماعیل نوبری نمی دانیم. میرزا محمد تقی رئیس انجمن گردید.

... چون تنها تبریز را قانون قانونی ایران می شناختند و همگی رو به سوی اینجا می داشتند، انجمن ایالتی تبریز در نبودن مجلس شوری، خود را جانشین او گردانیده، و از همه جا آن را پذیرفته براست داشتند. از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده، تنها در پی نگهداری خود نبوده، در پی آن نیز می بود

۱. تاریخ مشروطیت ایران، کسروی، صفحه ۶۷۸.

۲. تاریخ مشروطیت ایران، کسروی، صفحه ۶۹۳.

۳. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صفحه ۶۹۴.

که مشروطه را به ایران بازگرداند، و از چیرگی بیگانگان جلو گیرد و رشته کارهای کشور را در دست دارد...^۱

این بود راه ستارخان! ولی راه فرقه دموکرات نیز همین بود؟
چنان که دیدیم سران فرقه دموکرات معتقد بودند که اگر مردم سایر نقاط ایران خود قیام کردند و مختاریت آذربایجان را نیز به رسمیت شناختند، به آنها کمک خواهند کرد. وگرنه از آنها دست شسته، راه خود را در پیش خواهند گرفت. در این مورد محمود هرمز مخبر ایران ما از تبریز می نویسد:

موقعی که من می خواستم از تهران حرکت کرده و به اینجا بیایم، برخی از آزادیخواهان و آذربایجانیهای مرکز به من می گفتند ما از شما می خواهیم در تبریز این نکته را تحقیق نمایید آیا آنها می خواهند آزادی را محدود نمایند و سدی بین آذربایجان و ایران بکشند یا نه و اگر ستمدیدگان و آزادی طلبان سایر نقاط ایران دست به سوی آنها دراز کنند به کمک ما خواهند آمد یا خیر. من این سؤال را مکرر در نزد سران فرقه دموکرات آذربایجان طرح کردم.

یکی از اشخاصی که طرف سؤال من بود دکتر سلام الله جاوید وزیر کشور آذربایجان بود. وی در جواب محدود کردن نهضت آزادی به آذربایجان گفت: «... فکر و تصمیم فعلی ما این است که کانون نهضت ایران یعنی آذربایجان را گرم و فروزان نگاه داریم و این سنگر اصلی را مستحکمتر سازیم و نیز می خواهیم به سایر برادران خود و جهانیان نشان بدهیم که اگر کار در دست ملت باشد قادر است آزادی را به دست بیاورد و رفاه جامعه را تأمین نماید. اگر آزادیخواهان مرکز خیال کنند که ما قشون کشی کرده به تهران خواهیم رفت در اشتباهند و گمان نمی کنم این کار با وضع کنونی صورت بگیرد و یا فعلاً عملی شود. اما اگر آنها نیز خود را آماده ساخته و جنبش کنند ما بلافاصله به کمکشان خواهیم رفت.»^۲

اما مردم ایران می خواستند که نهضت آذربایجان دست کمک و یاری به سوی آنان دراز کند تا آنها نیز بتوانند زنجیرهای اسارت را پاره کرده دست در دست آذربایجان به سوی آزادی و استقلال ملت ایران پیش روند. جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما می نوشت:

... به نظر من تنها هنگامی نهضت آذربایجان به نفع ایران و استقلال و تمامیت ارضی میهن ما تمام خواهد شد که در کشور ما «همه جا آذربایجان» شود. باید قبول کرد که قدمهای تندی که هم میهنان آذربایجانی به واسطه روح بلند آزادیخواهانه خود و همچنین موقعیت جغرافیایی آذربایجان به سوی دموکراسی و ترقی برداشته اند برگشتنی نیست...^۳

و اسماعیل پوروالی در مقاله ای تحت عنوان «یک شب با افسران آذربایجانی» می نوشت:

... این تنها آذربایجان نیست که باید آزاد شود و از قید رقیب و بندگی نجات یابد. باید به داد فارس هم رسید، دست کمک به جانب خراسان دراز کرد و خوزستان و کرمان را هم از بدبختی و بیچارگی

۱. تاریخ مشروطه ایران، نوشته کسروی، جلد اول، صفحه ۷۳۲.

۲. شهباز به جای ایران ما، شماره ۳۳ - مورخه ۲۴/۱۱/۴ از مقاله «تنور هنوز گرم است».

۳. شهباز به جای ایران ما، شماره ۱۱، مورخه ۲۴/۱۰/۹.

نجات داد تا میهن محبوب ما ایران نجات یافته باشد. دیدگان هم‌میهنان خراسانی و فارسی و خوزستانی و کرمانی و اصفهانی و تهرانی اکنون به آذربایجان گرمی دوخته شده است. شما دایرهٔ فعالیت خود را کوچک نکنید به فکر ایران باشید ... به آزادی آذربایجان قانع نشوید ... به همراهی دیگر برادران خود بشتابید ...^۱

و روزنامهٔ کیهان در سرمقالهٔ خود پیامی به قلم نوشاد به پیشه‌وری فرستاد که قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم:

این پیامی را که من به شما می‌دهم، پیامی است که یک فرد ایرانی ... می‌دهد. ... آقای پیشه‌وری! باور کنید که قلب آزادیخواهان ایران با شما است. ولی به دو جهت نمی‌توانند از شما طرفداری کنند. یکی اینکه نهضت شما رنگ استقلال و جدایی از ایران دارد و از ترس اینکه متهم به خیانت به وطن گردند جرئت طرفداری از شما ندارند ...

... مانع دیگر آزادیخواهان از طرفداری شما این است که خودشان هم می‌ترسند این سنگی را که شما کار گذاشته‌اید پایه‌ای برای جدایی آذربایجان از ایران باشد.

... بیایید و از این دایرهٔ کوچکی که دور خود کشیده‌اید گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید ستارخان، بشوید خیابانی، بشوید کلنل محمد تقی خان، بشوید میرزا کوچک خان، بشوید حاجی سید عبدالحسین لاری، بشوید آن چیزی که آتاتورک برای ترکیه و لنین برای روسیه بوده، این نهضت را برای تمام ایران بخواهید.

اگر شما حرف تمام ایران را بزنید هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این یغما نصیبی ندارد با شما همراه خواهد بود. آن رنجبر کرد، آن مظلوم لر، آن ستم‌دیدهٔ بلوچ، آن فقیر لخت و برهنهٔ فارس، آن گرسنهٔ درد کشیدهٔ کرمانی و خراسانی و مازندرانی و خوزستانی با شما همصدا خواهد گشت. هیچ کس از این وضع راضی نیست. همه منتظرند که بیرقی بالا رود و دور آن جمع شوند. ولی مردم وطن و استقلال خود را بیش از آزادی و آسایش دوست می‌دارند و می‌ترسند که مخالفین شما راست بگویند و با تأیید شما مملکت خود را با دست خویش تجزیه کرده باشند...

... شما فراموش نکنید که در یک گوشه‌ای از مملکت ایران قرار گرفته‌اید، سایر شهرستانهای ایران با شما نیست، در آن شهرستانها توپ و تفنگ و تانک و زره‌پوش را برای مواجهه با شما مهیا داشته‌اند. دولت ایران، طبقه متنفذ ایران به خون شما کمر بسته‌اند. در همان آذربایجان نیز دشمنان شما کم و کوچک نیستند ...

شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و همراه باشد ... دوم در همان جایی که فعلاً در دست شما است یک حکومتی درست کنید که نمونهٔ کاملی از دموکراسی و عدالت و مساوات و نظم و ترتیب باشد تا تمام ایرانیها چشم به راه شما گردند و منتظر باشند که بیایید و ایشان را نجات دهید. شما نیز با اتکای به آن اصول و احساسات ملت ایران هر روز یک قدم جلوتر بگذارید تا به تمام ملت ایران برسید و خود را در آغوش ایشان که برای پذیرفتن شما باز کرده‌اند جای دهید ...^۲

۱. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۶، مورخه ۲۴/۱۰/۲.

۲. کیهان، شماره ۸۶۳ - مورخه ۲۴/۱۰/۲۶ از مقالهٔ «پیام به پیشه‌وری».

پیشه‌وری در جواب این پیام نوشت:

... این را یکی از آزادیخواهان تهران می‌نویسد و این می‌رساند که آنها اشخاص بسیار عاجز و زبونی هستند و به اراده و قدرت خود اعتمادی ندارند و در انتظار نجات دهنده‌ای از خارج هستند و برای ملتی هیچ بدبختی بزرگتر از این نیست.^۱

... کسانی که می‌خواهند رنگ و خاصیت ملی جنبش ما را تغییر دهند به خلع سلاح مردم ما می‌کوشند و ماسک آزادیخواهی آنها نمی‌تواند ما را اغفال کند ... ما سوگند خورده‌ایم که مبارزه ملی را تا پایان ادامه دهیم . مرگ هست بازگشت نیست.^۲

ولی اکثریت قاطع مردم آذربایجان خواهان آزادی تمام ایران بودند و جهت فداکاری و جنگ در این راه آمادگی داشتند. مخبر ایران ما می‌گوید، بزرگ علوی که با هیئت روزنامه‌نگاران در تبریز بود، در خیابان جلو یک فدایی را که مسلسلی به دست و یک کلت آمریکایی به کمر داشته گرفته پرسید:

- شما کجایی هستی و اسمتان چیست؟
- اسم من عبدالله است و از اهل سراب می‌باشم.
- چند سال داری و چه کاره هستی؟
- بیست سال دارم و مأمور کمیته فرقه دموکرات و فدایی هستم.
- برای چه تفنگ به دست گرفته‌ای؟
- بنا به دستور فرقه دموکرات.
- آیا علت این را می‌دانید که چرا فرقه به شما دستور برداشتن سلاح را داده است.
- بلی!
- ممکن است به ما هم بگویید؟
- در راه آزادی.
- حال که پادگان تسلیم شده است، مگر آزادی به دست نیاورده‌اید که هنوز هم تفنگ در دست دارید؟
- نه هنوز.
- چطور شما هنوز آزادی را به دست نیاورده‌اید؟
- عبدالله رویش را به من که گفته طرفین را ترجمه می‌کردم نموده، گفت: به این آقا بگویید آزادی وقتی گرفته خواهد شد که ما با تفنگهای خود به قزوین، به تهران شما، حتی دورتر تا هندوستان برویم...

این هم مصاحبه با دکتر جهانشاهلو رئیس فرقه دموکرات زنجان:

س - نظر اساسی شما از قیام چیست؟

۱. به این ایراد پیشه‌وری بزرگ علوی نماینده رهبر پاسخ درست و بجایی داده است: «آقای پیشه‌وری ما در زیر سر نیزه‌های حکومت نظامی مبارزه می‌کنیم ولی پشت شما به استالینگراد است.» ارس به جای ایران ما شماره ۹، مورخه ۲۵/۱۰/۱۹ «ما در برابر فرقه دموکرات ...».

۲. آذربایجان، شماره ۱۰۹، مورخه ۲۴/۱۱/۴، «تولمک وار، دؤنمک یو خدور» (مرگ هست بازگشت نیست).

۳. شهباز به جای ایران ما، شماره ۳۳ - مورخه ۲۴/۱۱/۴.

ج - با اتکاء به حمیت و طرز تفکر مردم آذربایجان برای استخلاص ملت ایران و حفظ تمامیت و استقلال این کشور قیام شده است و تا آخرین فرد ملت ایران از زیر فشار یک مشت دزد و جانی خلاص نشود، اسلحه را به زمین نخواهیم گذاشت.^۱

و پوروالی مصاحبه خود را با کبیری چنین شرح می دهد:

... پس از آنکه کبیری به وضع کشور اشاره کرد و گفت عقیده من این است که اول باید ایران را نجات داد و بعد به اصلاحات پرداخت ... من معتقدم که رژیم فعلی محکوم به زوال است و ما نباید ساکت بنشینیم و ساعت احتضار آن را تماشا کنیم. بلکه باید هر چه زودتر دست بکار شویم و کلک این رژیم مردنی را بکنیم... و یک رژیم نو و عملی در ایران برقرار سازیم...^۲

و پوروالی نوشته خود را با این جمله پر مغز به پایان می رساند:

چه خوب گفته است لنین ... که رهبران آزادی اگر از دودلی و تردید هیئت حاکمه فاسد استفاده نکنند، بزرگترین خیانت را به طبقه کارگر و آزادیخواه کرده اند...^۳

آیا آنچه در آذربایجان می گذشت آشوب معدودی ماجراجویان و اشرار بود یا یک نهضت واقعی؟

به این سؤال فرمانده لشکر آذربایجان سرتیپ درخشانی در مصاحبه با جهانگیر تفضلی چنین پاسخ گفته است:

این همه افراد فدایی و عضو فرقه دموکرات که همه آذربایجانی می باشند از چاله که در نیامده اند، لابد نهضتی هست.^۴

جواب سرگرد مستشاری، فرمانده پادگان میاندوآب در مصاحبه با محمود هرمز چنین بوده است:

اینجا نهضتی است که می بینید و قوایی که مرتب به میاندوآب می رسد همه اهل آذربایجان هستند و غیر از آذربایجانیهای ترک زبان عده ای زیاد ارمنی و آسوری و کرد هم می باشند. این را نیز بگویم که در خود پادگان و از سربازان من قریب ۱۵۰ نفر عضو فرقه دموکرات بودند.^۵

این هم نظر یک روحانی که از آذربایجان آمده:

سؤال از آقای حاجی سید مرتضی علم که اخیراً از تبریز به تهران آمده:

به نظر جنابعالی علت قضایای آذربایجان چیست؟ جواب: خیال می کنم دیگر علت این امر امروز

۱. دنیای امروز، شماره مخصوص - تاریخ ۲۴/۱۰/۳.

۲ و ۳. شهباز به جای ایران ما، شماره ۴۲ - مورخه ۲۴/۱۱/۱۶.

۴ و ۵. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۵ - مورخه ۲۴/۹/۳۰، «اخبار مهم آذربایجان».

نهضت دموکراتیک آذربایجان / ۳۱۳

برای همه روشن باشد. رویه سیاسی نامطلوب و سستی و اشتباهات متوالی دولتهای گذشته که غالباً آلت اغراض خصوصی شدند و عدم توجه به درخواستهای مشروع آذربایجان موجبات پیش‌آمدهای فعلی شده است.^۱

موری سفیر کبیر آمریکا در ایران نیز در گزارش خود به وزارت امور خارجه آمریکا چنین می‌نویسد:

مقامات رسمی ایران در تبریز اظهار می‌دارند که «فرقه دموکرات» تکیه‌گاه توده‌ای ندارد و به محض اینکه روسها حمایت خود را قطع کنند سقوط خواهد نمود. کنسول ما و کنسول بریتانیا در تبریز تأکید می‌کنند که در صورت قطع حمایت روسیه احتمالاً جنبش سقوط خواهد کرد. اما در عین حال معتقدند که در آذربایجان نسبت به جنبش دموکراتها علاقه و همدردی عمومی عمیقی وجود دارد و مردم آذربایجان از حکومت تهران عمیقاً نفرت دارند.^۲

روزنامه جبهه ارگان حزب ایران نیز عقیده داشت:

... نهضت آذربایجان یک انقلاب ماجراجویی نیست که امروز اغلب جراید مرکز آن را زیر لفافه تملق‌آمیز شعر و چکامه‌سرایی حق تشریح می‌کنند، نهضت آذربایجان مقدمه یک نهضت ملی است که مورد تصدیق مردم تیزبینی است که بدبختی را می‌بینند و راه علاجی جز این نمی‌بینند... آذربایجانی در همه مورد پیشوا و پیشقدم است و دیگران مرید...^۳

و روزنامه ایران ما نوشت:

موضوع آذربایجان و نهضتی که امروز در آنجا به وجود آمده و پا گرفته موضوعی است که در تاریخ ایران یک فصل برجسته‌ای را تشکیل خواهد داد. مخالفین این نهضت و اعضای هیئت حاکمه و عناصر ارتجاعی هر چه می‌خواهند بگویند و هر کار که می‌خواهند بکنند ولی تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پرافتخاری است که هر قدر هم که نواقص و یا معایبی داشته باشد، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت ملت ایران، و برای نزدیک کردن اجتماع ایران به آزادی و استقلال واقعی و به تمدن و بشریت کنونی نقش عمده‌ای را دارا خواهد شد...^۴

بدین ترتیب مدعیانی را که می‌گفتند: قیام آذربایجان آشوب ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر مهاجر قفقازی است، جز رسوایی راهی نیست.

اکثریت مردم آذربایجان برای واژگون ساختن استبداد و ارتجاع و بسط آزادی و دموکراسی در آذربایجان و سراسر ایران مردانه به پا خاسته بودند و اگر نهضت آنان را به بیراهه کشاندند و خلق را

۱. شهباز، شماره ۳۲، مورخه ۲۴/۱۱/۳، «نظریک روحانی آذربایجانی».

۲. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا - متن انگلیسی، صفحه ۴۶۵ تهران ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵.

۳. جبهه، شماره ۴۳ - مورخه ۲۴/۱۰/۳ «آذربایجان کانون آتش زرتشت» به قلم ح - انصاری خلخالی.

۴. ایران ما، شماره ۴۶۷ - ۲۴/۹/۲۹ از مقاله «ای آذربایجان! ای دموکراسی آذربایجان!» نوشته محمود تفضلی.

دست بسته به دژخیمان ارتجاع تسلیم نمودند، این امر در اصالت نهضت کوچکترین خدشه و خللی وارد نمی‌سازد.

کنفرانس مسکو

پیش از شروع بحث درباره کنفرانس مسکو یک بار دیگر مسئله تخلیه ایران را از نیروهای متفقین، بررسی می‌کنیم: برابر فصل پنجم پیمان اتحادی که بین دولت ایران و دولتهای انگلیس و شوروی در تاریخ نهم بهمن ماه سال ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) منعقد شد، مقرر گردید «پس از آنکه کلیه مخاصمه مابین دول متحده (روس و انگلیس) با دولت آلمان و شرکای آن به موجب یک یا چند قرارداد متارکه جنگ متوقف شد، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان، هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.» اعلامیه کنفرانس تهران نیز که در نهم آذرماه سال ۱۳۲۲ از طرف سه دولت آمریکا، انگلستان و شوروی منتشر شد حاکی بود که دولتهای کشور متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند. و به مشارکت ایران با سایر ملل صلحدوست در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.» پس از شکست آلمان، در تیرماه سال ۱۳۲۴ خبرگزاری نیویورک خبر داد «چرچیل به دولت شوروی پیشنهاد کرده است که متفقین قوای خود را از ایران خارج نمایند، ولی دولت شوروی هنوز پاسخی نداده است.»

روزنامه کیهان ضمن نقل این خبر نوشت:

روسها از این می‌ترسند که اگر نیروی هر دو طرف از ایران بیرون رفت، نفوذ و اراده حریف جنوبی ایشان با کلاه و قبای ایرانی بر سریر حکومت بنشیند و مثل دوره گذشته مصالح ایشان را لگدکوب کند.^۱

سپس مسئله ایران در پوتسدام مطرح شد. ولی فقط به این نتیجه رسید که قوای متفقین شهر تهران را تخلیه نمایند و در موضوع تخلیه سراسر کشور توافقی حاصل نشد. کنفرانس وزیران پنج دولت در لندن که در اواخر شهریورماه سال ۱۳۲۴ تشکیل گردید نیز نتوانست تصمیمی در این باره بگیرد. خبرگزاری فرانسه خبر ذیل را از کنفرانس لندن مخابره کرد:

۱. کیهان، شماره ۲۴/۴/۲۷-۷۱۷، سرمقاله «آیا روسها برای تخلیه حاضر هستند؟».

... انگلیسها حاضرند که از ماه دسامبر قوای خود را از ایران خارج کنند. لیکن روسها ترجیح می‌دهند که نیروی خود را تا آخرین فرصت که در مارس ۱۹۴۶ (اسفندماه ۱۳۲۴) منقضی می‌گردد در ایران نگاه دارند.^۱

پس از پایان کنفرانس وزرای خارجه در لندن، نامه‌هایی بین بون و وزیر خارجه انگلیس و مولوتف وزیر خارجه شوروی مبادله شد که مضمون آنها را بون چنین شرح داد:

پس از انعقاد کنفرانس وزرای خارجه، راجع به تخلیه ایران نامه‌ای به مسیو مولوتف نوشتم که دولتین موافقت کنند تا آخر سال جاری (۱۹۴۵) قوای خودشان را از ایران بیرون برند، جز خوزستان که منطقه نفت خیز انگلستان است و آذربایجان، که در انقضای موعد این منظور را عملی سازند. مسیو مولوتف در پاسخ اظهار داشت که موضوع از لحاظ تصمیم کنفرانس پوتسدام، یعنی تخلیه تهران عملی شده ولی راجع به کلیه موضوع، خوب است قضیه در موقع مقرر مطرح شود. بعد بون نامه دیگری به مولوتف نوشته و تذکر داده که جریان احوال را به اطلاع همکارانم رسانیدم و موافقت حاصل شد که در ۲ مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفندماه ۱۳۲۴) تخلیه عملی شود. مسیو مولوتف در آخرین نامه اظهار داشته، از اینکه نامه مورخه ۲۰ سپتامبر مورد رضایت جنابعالی واقع شده مسرورم. از شما خواهش می‌کنم در نظر داشته باشید که دولت شوروی به انجام تعهدات خود اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد.^۲

دولت آمریکا که به علت نداشتن قرارداد اقامت نیروهایش در ایران، مورد انتقاد و اعتراض مردم و مطبوعات بود، در مهرماه سال ۱۳۲۴ اعلامیه‌ای از طریق سفارت خود در تهران به شرح ذیل صادر کرد:

نیروی آمریکا در اواخر ۱۹۴۲ با موافقت صریح نخست‌وزیر وقت جناب آقای قوام السلطنه وارد ایران شد... دولت آمریکا مکرراً تمایل خود را به ادامه مذاکرات درباره انعقاد قرارداد راجع به موقعیت نیروهای آمریکا در ایران به دولت ایران اعلام کرده ولی دولت ایران مسامحه نموده است. لذا مسئولیت فقدان قرار داد، به عهده خود دولت ایران است.^۳

ضمناً اعلام داشت که نیروهای نظامی‌اش بلافاصله ایران را تخلیه خواهند کرد و تا اول ژانویه ۱۹۴۶ نیروهای خود را از ایران بیرون برد.

کنفرانس مسکو روز ۲۵ آذرماه سال ۱۳۲۴ با شرکت بون، برنس وزیر خارجه آمریکا و مولوتف تشکیل و در پنجم دی‌ماه همان سال کار خود را پایان داد. (۱۶ - ۲۶ دسامبر ۱۹۴۵) به این کنفرانس سریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در ایران و جان د. جرنگان دبیر دوم سفارت آمریکا در ایران نیز دعوت شدند که نشان می‌داد مسئله ایران و موضوع آذربایجان در آن کنفرانس

۱. اطلاعات، شماره ۵۸۶۴، مورخه ۲۴/۷/۱.

۲. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۳۱، مورخه ۲۴/۷/۲۰.

۳. اطلاعات، شماره ۵۸۷۰، مورخه ۲۴/۷/۸ اعلامیه سفارت آمریکا.

طرح خواهد شد.

مقارن تشکیل کنفرانس رادیوی بی.بی.سی (لندن) که همیشه از دموکراتها و حکومت ملی آذربایجان به عنوان «عناصر ماجراجو و بیگانه و شورشی...» یاد می‌کرد، لحن خود را تغییر داده، از فساد حکومت مرکزی و عدم توجه به شکایات و خواسته‌های مشروع مردم آذربایجان سخن به میان آورد.^۱

بویین جهت حل مسئله ایران، در کنفرانس مسکو پیشنهاد کرد که یک کمیته سه نفری از نمایندگان آمریکا، شوروی و انگلستان تشکیل و به تهران فرستاده شود تا اوضاع ایران را عموماً و آذربایجان را خصوصاً رسیدگی نماید. وی ضمناً به تأسیس حکومت‌های خودمختار محلی نیز اشاره کرد تا بدین وسیله «بتوان بین منافع دولت شوروی در آذربایجان و اصل تمامیت ایران به مصالحه‌ای رسید.»^۲ بعدها بویین در این باره اظهار داشت:

در حقیقت قانون اساسی ایران هرگز به موقع اجرا گذاشته نشده است و به موجب این قانون امور هر یک از استانهای ایران باید به دست اهالی آن استان داده شود. سپس کلیه استانهای مزبور تحت اداره حکومت مرکزی باشد و بدین طریق ایران به شکل یک حکومت متحده در می‌آید. لذا ما پیشنهاد کردیم کمیسیونی از سه دولت بزرگ تشکیل شود و برای رسیدگی به این موضوع و ایجاد راه حلی برای آن به ایران اعزام گردد و برنامه کمیسیون مزبور را نیز من طرح نموده خیلی مایل بودم تصویب شود، ولی دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد...^۳

دولت شوروی ابتدا با این پیشنهاد موافق بود ولی آخر سر آن را رد کرد. پس از پایان کنفرانس بویین گفت: با وجود عدم توافق درباره این پیشنهاد انگلستان هنوز به رأی خود باقی است و مذاکرات از مجاری عادی دیپلماتیک ادامه خواهد یافت.

در آن زمان دولتهای انگلیس و آمریکا پیشنهاد بویین را بهترین پیشنهاد جهت حفظ منافع طرفین و جلوگیری از برخورد با شوروی می‌شمردند و به علاوه حاضر نبودند که بر سر این اختلاف، جنگ دیگری را متحمل شوند. چنان که به نوشته سرلشکر حسن ارفع رئیس ستاد ارتش وقت سرریدر بولارد صریحاً اعلام داشت که دولتهای انگلیس و آمریکا، بر سر مسئله ایران حاضر به جنگ با شوروی نمی‌باشند.^۴

ولی دولت شوروی به سادگی حاضر به تخلیه ایران نبود. در این باره برنس وزیر خارجه آمریکا، در کتاب خود به نام «گفتار صریح» جواب استالین را به وی راجع به تخلیه ایران چنین نقل می‌کند:

... معادن نفت باکو واقع در جنوب شوروی نزدیک مرز بوده و مسئله بخصوصی را ایجاد کرده است. این معادن را باید در مقابل احتمال هر اقدام خصمانه‌ای که از طرف ایران ابراز شود حفظ نمود و

۲. لوموند، دوم ژانویه ۱۹۴۶.

۱. کیهان، شماره ۸۴۱، مورخه ۲۴/۱۰/۱.

۳. ایران ما، شماره ۴۷۱ - مورخه ۲۴/۱۲/۵ سرمقاله.

۴. خاطرات سرلشکر ارفع، متن انگلیسی، صفحه ۳۴۹.

هیچ اعتمادی هم به دولت ایران نمی‌توان داشت. ممکن است خرابکارانی به معادن باکو اعزام شوند که معادن مزبور را آتش زنند و چون دولت شوروی به موجب پیمان منعقدہ حق دارد که ارتش خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاه دارد، لذا میل ندارد که قبل از آن تاریخ ایران را تخلیه کند و در آن تاریخ هم باید وضع را بررسی نمود و ملاحظه کرد که ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج نمود یا نه. تصمیم راجع به این موضوع موکول به رویه و رفتار دولت ایران خواهد بود. و نیز متذکر شد که پیمان ۱۹۲۱ بین شوروی و ایران به دولت شوروی حق می‌دهد که هرگاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه روسیه شوروی شود، ارتش خود را به شمال ایران اعزام دارد...

... من اظهار امیدواری کردم که هیچ اقدامی در ایران نشود که تولید اختلافی بین ما و شوروی بنماید. در جواب من استالین گفت: ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد.^۱

پس از پایان کنفرانس مسکو، سریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در تهران، به امید اینکه موافقت دولت ایران با پیشنهاد وی، دولت شوروی را تشویق به قبول آن خواهد ساخت، به معیت والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران پیشنهاد مزبور را تسلیم دولت حکیمی کرده قبول آن را خواستار شد. مواد اساسی پیشنهاد مزبور به قرار ذیل بود:

۱. کمیسیون نامبرده برای شروع به امر، این موضوع را در مد نظر قرار دهد که در طی مدت اقامت قشون متفقین در ایران، تشکیلات اقتصادی و تشکیلات اداری دولتی دچار اختلال گردیده و اشکالاتی فی مابین دولت مرکزی و اهالی بعضی از ایالات رخ داده است. سه دولت نامبرده تصدیق می‌نمایند که ممکن است مسئولیت این وضعیت تا حدودی متوجه آنان باشد و بنابراین باید سعی نمایند که با دولت ایران در تجدید استقرار اوضاع عادی به نحوی که مورد رضایت کلیه عناصر مختلفه اهالی مملکت باشد و نیز در حفظ روابط دوستانه با سایر ممالک مساعدت کنند.

۴. از لحاظ حل و فصل اشکالات موجوده بین دولت مرکزی ایران و بعضی از ایالات کشور، کمیسیون در تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی طبق مقررات قانون مشروطیت ایران به آن دولت مشورت داده و کمک خواهد نمود.

۵. توصیه‌های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به دولت ایران باید مورد تصویب سه دولت واقع شود) باید شامل کلیه کشور ایران به انضمام آذربایجان بوده باشد.

۶. قوانین موجوده که مقررات مربوط به مشروطیت را (در باب انجمنهای ایالتی و ولایتی) تشریح و تفصیل می‌نماید باید مأخذ و مبدأ قرار گیرد. لکن کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصاً در قسمت انتخابات انجمنهای محلی و اختیارات و وظایف انجمنهای مزبور و طریقه مربوط به تدارک وجوه جهت آن انجمنها به نظر لازم می‌رسد توصیه خواهد نمود.

۷. کمیسیون نیز توصیه‌هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی، ترکی و کردی به طور آزاد جهت تعلیم و منظوره‌های دیگر خواهد نمود.

۹. سه دولت نامبرده مساعی کامل خود را بکار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند که توصیه‌هایی را که از طرف کمیسیون به عمل می‌آید به صورت قانونی درآورده و آنها را به موقع اجرا گذارند.

۱۱. اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد.^۲

۱. نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح، صفحه ۳۶۹.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحات ۲۳۹ - ۲۴۰.

دولت حکیمی در خفا با سفیران آمریکا و انگلیس وارد مذاکره شده و حتی نظر موافق خود را با اساس پیشنهاد، به وسیله دادن پیشنهادهای اصلاحی اعلام نموده بود.

یکی از اصلاحات پیشنهادی دولت ایران این بود که دو نفر هم به نمایندگی ایران در کمیسیون سه گانه شرکت نمایند. مقایسه این کمیسیون با کمیسیون مختلط پنج نفری که در جنگ جهانی اول بنا به درخواست دولتهای انگلیس و روس تشکیل گردید، نشان می دهد که صلاحیت کمیسیون مختلط فقط در نظارت به امور مالی کشور محدود می شد. حال آنکه اختیارات کمیسیون سه گانه نامحدود بود. به علاوه در کمیسیون مختلط پنج نفری ایران سه نفر نماینده داشت و از این طریق دولتهای انگلیس و روس می خواستند به مردم بفهمانند که در کمیسیون اکثریت با ایرانیان است. در صورتی که با قبول پیشنهاد دولت حکیمی، در کمیسیون سه گانه نمایندگان ایران در اقلیت قرار می گرفتند. در هر حال مردم ایران خبر مربوط به کمیسیون سه گانه را اولین بار در تاریخ ۲۵ دی ماه سال ۱۳۲۴ (۱۵ ژانویه ۱۹۴۶) از رادیوی بی. بی. سی (لندن) شنیدند. زیرا دولت حکیمی اقدامات خود را در پرده استتار نگه می داشت و مردم کشور را در جریان نمی گذاشت.

اعلام این خبر از طرف رادیوی لندن سبب گردید که عده ای از نمایندگان مجلس به زعامت دکتر مصدق دولت را در فشار گذاشته خواهان توضیحات شوند و در نتیجه پافشاری آنها حکیمی نخست وزیر با حضور نمایندگان جلسه ای در وزارت خارجه تشکیل داده متن فارسی پیشنهاد را که نمایندگان آمریکا و انگلیس امضا نکرده بودند و در آن از طرف دولت ایران اصلاحاتی شده بود، به استحضار حضار رسانید و در جواب سؤال دکتر مصدق مبنی بر اینکه اگر مخالفید چگونه پیشنهاد اصلاحی داده اید و اگر دولتهای پیشنهاددهنده با اصلاحات شما موافقت نکنند چگونه می توانید مخالفت نمایید. پس خوب است شما استعفا بدهید و این مخالفت را دولتی که بعد از شما می آید بنماید، چنین جواب داد: «هر وقت شما از نمایندگی مجلس استعفا نمودید من هم از نخست وزیری استعفا خواهم کرد.»^۱

روز نوزدهم دی ماه دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس در مخالفت با کمیسیون سه گانه و رفتار دولت حکیمی نطقی ایراد نموده اظهار داشت: «... از اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده ملت سپاسگزار است و آن روزی که سه دولت با هم متفق شوند کار ما تمام است.» و از دولت حکیمی خواست که استعفا دهد تا دولت بی طرفی روی کار آید و چنانچه از مذاکرات توفیقی حاصل نشد، مسئله را در سازمان ملل متفق مطرح نماید.^۲

فرقه دموکرات آذربایجان درباره کمیسیون سه گانه سکوت کرد ولی حزب توده ایران با آن مخالفت ورزید و روزنامه مردم ارگان آن حزب تحت عنوان «ما و کمیسیون سه جانبه» چنین نوشت:

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحه ۲۲۱.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحات ۲۲۳ - ۲۲۷.

... ما بدون پرده آشکار می‌گوییم که در هر دو صورت تشکیل چنین کمیسیونی بر خلاف منافع و مصالح ملت ایران بوده و حق حاکمیت ملت ایران را ضایع و زحماتی را که ملت زجر دیده ایران در راه هدف مشترک پیروزی ملل متفق متحمل شده است هبا و هدر خواهد ساخت ...
ما با کمال صراحت اعلام می‌داریم که موافقت با چنین کمیسیونی ملت ایران را به درجه یک ملت مستعمره یا تحت قیمومیت تنزل خواهد داد و برای ما سرشکستگی بار خواهد آورد...
ما با صدای رسا فریاد می‌کنیم که ملت ایران به هیچ دولت خارجی اجازه نخواهد داد برای او قیمومیت کند و تکلیف معین نماید.^۱

بالاخره در اثر مخالفت اکثریت مردم ایران و نمایندگان واقعی ملت از یک طرف و عدم توافق دولت شوروی از طرف دیگر، پیشنهاد کمیسیون سه گانه بوین به مرحله اجرا در نیامد و گرنه چنانچه مخالفتی به عمل نمی‌آمد، دولت حکیمی بنا به توصیه انگلستان؛ طرح قیمومیت ایران را می‌پذیرفت.

فرقه دموکرات کردستان (کومله) و خودمختاری کردستان

فرقه دموکرات کردستان که چندی پس از فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل یافت، اوایل آبان ماه سال ۱۳۲۴ نخستین کنگره خود را در شهر مهاباد منعقد ساخت.
به لحاظ مشابهت فراوانی که بین خواسته‌ها و اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان وجود دارد ما در توضیح خواسته‌های آن فرقه فقط به مصاحبه محمود هرمز با قاضی محمد در مهاباد اکتفا می‌کنیم:

س - مرام فرقه دموکرات کردستان چیست و آیا شما هم مانند فرقه دموکرات آذربایجان طالب خودمختاری داخلی می‌باشید یا نه؟

ج - چهار سال است که خودمختاری در اینجا اجرا می‌شود و این امر را ما مدتهاست که انجام داده‌ایم. مرام ما همان است که در بیانیه حزب دموکرات کردستان مندرج است و من یک نسخه آن را به شما می‌دهم. به طوری که ملاحظه می‌کنید منظور ما عبارت از اینهاست:

۱. ملت کرد در داخل ایران در اداره امور محل، خودمختار و آزاد باشد و در حدود دولت ایران خودمختاری ملت کرد را به دست گیرد.

۲. با زبان کردی خود بتواند تحصیل بکند و امور دوایر با همان زبان کردی اداره شود.

۳. انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شده در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی بکنند.

۴. مأمورین دولت باید قطعاً از اهل محل باشند.

۵. به وسیله یک قانون کلی مابین رعیت و ارباب سازش به عمل آید و آتیه هر دو تأمین بشود.

۶. مخصوصاً حزب دموکرات کردستان سعی خواهد کرد که مابین مردم آذربایجان و اقوامی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (آسوری، ارمنی و غیره) در مبارزه وحدت و برادری کامل برقرار گردد.

۱. مردم، شماره مخصوص، شماره ۱۳، مورخه ۲۴/۱۰/۱۸، «ما و کمیسیون سه جانبه».

۷. حزب دموکرات کردستان به واسطه استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه و سعادت میهن خود کوشش می نماید. س - فرقه دموکرات اداره امور خود را چگونه انجام می دهد و خودمختاری که می فرماید چهار سال است عملی گردیده به چه نحو بوده است؟

ج - موقعی که خواستیم خودمختاری را در کردستان عملی کنیم انتخاباتی نمودیم، از نواحی کردستان نمایندگان به مهاباد آمدند. نمایندگان مذکور هیئت را برای اداره امور کردستان و ایجاد ارتباط با دولت مرکزی ایران انتخاب نمودند که این هیئت به نام «هیئت رئیسه ملی» موسوم گردید. فعلاً این هیئت که ریاست آن با خود اینجانب است، امور کردستان را اداره می کند.

س - فرمودید شما خواهان خودمختاری کردستان می باشید با این وصف اعزام نماینده به مجلس شورای آذربایجان از چه نظر بوده است؟

ج - چون مرام و مقصود فرقه دموکرات آذربایجان با فرقه دموکرات کردستان نزدیک است و تقریباً یکی است و در این مبارزه وحدت بین این دو فرقه موجود است، اعزام نماینده به مجلس ملی آذربایجان هم فقط برای این است که همکاری بیشتری کرده باشیم و الا منظور از این کار ضمیمه کردن این دو قسمت به همدیگر نیست.

س - اگر وحدت کاملی بین فرقه دموکرات آذربایجان با فرقه دموکرات کردستان وجود دارد پس چگونه فرقه آذربایجان هیئت وزرایی تعیین کرده ولی شما چنین کاری ننموده اید؟
ج - هیئت ملی کردستان در حقیقت همان هیئت وزراء آذربایجان است.^۱

تقاضاهای فرقه دموکرات کردستان بین کردهای عراق و ترکیه نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت. چنان که در آبان ماه همان سال ملامصطفی بارزانی با نزدیک به سه هزار مرد جنگی از عراق وارد ایران گردیده و به فرقه دموکرات کردستان پیوست.

روز ۲۴ آذرماه سال ۱۳۲۴ (۱۵ دسامبر ۱۹۴۵) قاضی محمد طی تظاهرات وسیعی، تشکیل حکومت کردستان را رسماً اعلام نمود و دوم بهمن ماه همان سال (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) مجلس ملی کردستان منعقد و قاضی محمد را به سمت صدر حکومت ملی انتخاب نمود، ضمناً حسین سیف قاضی به سمت وزیر جنگ منصوب گردید و ملا مصطفی بارزانی و عمرخان شکاک و عده دیگری از رؤسای قبایل کرد به مقام ژنرالی نائل آمده در رأس نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند.

تشکیل حکومت ملی کردستان نیز مانند حکومت ملی آذربایجان متعاقب ملاقات قاضی محمد با میرجعفر باقراوف در باکو و با مساعدت و پشتیبانی مادی و معنوی دولت شوروی انجام پذیرفت.

آذربایجان در نخستین ماههای استقرار حکومت ملی

فرقه دموکرات آذربایجان پس از استقرار حکومت ملی به انجام دو وظیفه اساسی همت گماشت:
۱. تحکیم سازمانهای فرقه در شهرها و دهات و تربیت کادرهای حزبی و دولتی که کمبود آن

۱. مردم، شماره مخصوص شماره ۷، مورخه ۲۴/۱۰/۱۱، نقل از شهباز.

بشدت احساس می‌گردید و تشریح و توضیح خواسته‌های فرقه و حکومت ملی به اعضای فرقه و کلیه مردم آذربایجان جهت پیشبرد صحیح و موفقیت‌آمیز اصلاحات.

۲. تشکیل قشون خلق آذربایجان برای دفاع از حکومت ملی.

آگهی مربوط به استخدام داوطلبان خدمت در صفوف قشون خلق در تاریخ ۲۴/۹/۲۷ انتشار یافت و شرایط استخدام عبارت بود از: داشتن سن بالاتر از ۲۲ سال و کمتر از ۴۵ سال، عدم اعتیاد به الکل و افیون، داشتن شناسنامه و دادن تقاضای کتبی. به داوطلبانی که با شرایط فوق پذیرفته می‌شدند علاوه بر خوراک، لباس و منزل مجانی، ماهیانه ۱۵۰ ریال نیز حقوق داده می‌شد.^۱ در آن روزها، روزنامه آذربایجان هنوز از نجات سراسر ایران صحبت می‌کرد و می‌نوشت:

... وطن در انتظار اقدام اولاد خلف آذربایجان است که هر چه زودتر به یاری برادران دیگرشان یعنی گیلانیها، مازندرانیها، خوزستانیها، بالاخره تمام ایران بشتابند و با سرنیزه ارتجاع را از ایران بیرون بریزند ...^۲

روز ششم بهمن‌ماه، مقارن انتخاب احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری دولت مرکزی، پیشه‌وری در گزارش خود به جلسه عمومی کمیته مرکزی فرقه دموکرات اظهار داشت:

... وظیفه دسته‌های فداییان پایان پذیرفته است، لذا تعدادی از آنها به سازمان شهربانی وارد خواهند شد. ... ما ژاندارمری را که تشکیلاتی غلط و علیه آزادی بود لغو کردیم. ... زیرا در یک کشور قانونی حفظ امنیت داخلی به عهده وزارت کشور است و مأمورین شهربانی و ژاندارمری ضابطین دادگستری هستند. حال آنکه در کشور ما، ژاندارمری تابع وزارت جنگ است و یا مستقیماً تابع اراده دیکتاتور می‌باشد و نیات فاسد او را به موقع اجرا می‌گذارد. لذا ما به جای آن، سازمان انتظامی دیگری که شعبه‌ای از وزارت کشور است تشکیل می‌دهیم تا برقراری امنیت را در دهات به عهده گیرد. به همین منظور عده‌ای از فداییان به وزارت کشور استخدام خواهند شد و مابقی یا وارد قشون خواهند گردید و یا به سرکار خود باز خواهند گشت.

... ما باید برای دفاع از کشورمان قشون منظم ملی تشکیل دهیم ...^۳

هیجدهم بهمن‌ماه، حکومت ملی در اجرای تصمیم مجلس ملی، به تشکیل قشون خلق آذربایجان اقدام نمود. و روز نوزدهم بهمن‌ماه، فرمان شماره یک وزارت قشون خلق مشمولین را به خدمت نظام وظیفه احضار کرد. پیشه‌وری به مناسبت تشکیل قشون ملی تحت عنوان «به همه مردم - به همه مردم - به همه مردم» چنین نوشت:

... هموطنان عزیزا ... آزادی و حق به دست آمده را باید نگه داشت. ... دشمنان آزادی به سادگی ما را به حال خود رها نخواهند کرد.

۱. آذربایجان، شماره ۸۰، مورخه ۲۴/۹/۲۷.

۲. آذربایجان، شماره ۸۳، مورخه ۲۴/۹/۳۰.

۳. آذربایجان، شماره ۱۱، مورخه ۲۴/۱۱/۷.

آنها پس از اینکه از تبلیغات خائنانه و زد و بندهای دیپلماتیک خود در خارج مأیوس شدند، خواهند کوشید که با توپ و تفنگ و هواپیما مردم را به زانو درآورده آنان را به اسارت افکنند ... هیچ وقت نباید این را فراموش کرد ... زندگی می‌خواهی آماده مرگ باش! ... آزادی را فقط به نیروی قشون منظم و مسلح می‌توان حفظ کرد. ... لذا فرقه و دولت، تمام آذربایجانیانی را که قادر به برداشتن اسلحه می‌باشند به صفوف قشون خلق دعوت می‌کنند. ... زمان اجرای قانون تشکیل قشون ملی که مجلس ملی ما آن را تصویب کرده هم اکنون فرا رسیده است.^۱

و چند روز بعد در اداره نظام وظیفه گفت:

... ما باید توپ، تفنگ، هواپیما و هر نوع اسلحه داشته باشیم. ما فرش زیر پایمان را فروخته تانک، توپ و هواپیما خواهیم خرید ...^۲

بدین ترتیب قشون خلق آذربایجان ایجاد گردید، قشونی که استخوان‌بندی آن را افسران آزادیخواهی که به نهضت آذربایجان پیوسته بودند، تشکیل می‌دادند. قشون خلق بجز سلاحهایی که پس از تسلیم لشکر ۳ تبریز، لشکر ۴ رضاییه و تیپهای اردبیل و خوی به دست حکومت ملی افتاد، اکثراً با سلاحهای سبک مجهز بود و تا پایان کار نیز سلاحهای سنگینی نظیر توپهای دورزن، زره پوش و تانک و هواپیما در اختیارش قرار نگرفت. از طرف دیگر دولت حکیمی که نتوانسته بود با اعزام نیرو و به زور سرنیزه فرقه دموکرات و حکومت ملی را منکوب نماید، تصمیم گرفت که این منظور را با اعمال فشار اقتصادی عملی سازد. لذا موجودی شعب بانک ملی در آذربایجان را به تهران منتقل کرد و بیش از ۱۵۰ میلیون ریال مطالبات بازرگانان، شرکتها و اشخاص را در تمام آذربایجان معوق گذاشته چکهای صادره از طرف آنان را نکول نمود و حکومت ملی را در برابر مطالبات مردم قرار داد. همچنین وجوه دولتی را که از محل فروش کالاهای انحصاری تأمین می‌شد، غیرقابل وصول اعلام داشت تا پرداخت حقوق به کارمندان دولت ممکن نگردد. در اجرای این منظور ابتهاج طی بخشنامه ۱۶۷ و نامه شماره ۴۶۰۳۰۷ مورخه ۲۴/۹/۱۰ اداره اعتبارات و دستور عمومی ۱۸۵ و نامه ۸۰۳۹/۹ مورخه ۲۴/۱۰/۱۲ اداره حسابداری کل دستور داد: هیچ گونه حواله‌های شعب نقاط شمالی ایران در تهران و سایر شعب بانک ملی در سایر نقاط کشور پرداخت نشود. کلیه وجوه نقد و اسکناس در جریان شعب بانک در نقاط شمالی حتی الامکان به شعب بانک شاهنشاهی در نزدیکترین محل تحویل گردد.^۳

۱. آذربایجان، شماره ۱۲۰، مورخه ۲۴/۱۱/۱۸.

۲. آذربایجان، شماره ۱۲۳، مورخه ۲۴/۱۱/۲۲، «فقط توپلارین آغزیندان چیخان سؤز حقیقتدرا» (تنها حرفی که از دهانه توپها بیرون می‌آید حقیقت است!).

۳. مردم، شماره مخصوص، شماره ۱۱، مورخه ۲۴/۱۰/۱۶، «بانک ملی و تجزیه آذربایجان».

با این اقدام آن قسمت از دارایی مردم شمال که از راه ارسال کالا به سایر نقاط ایران در جریان بود راکد و غیرقابل استفاده می‌ماند و به علاوه بازرگانان شمال نمی‌توانستند با ارسال وجه، جنس از سایر نقاط ایران خریداری نمایند و با انتقال وجوه نقد به بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس در ایران) مقدار پول در جریان نقصان می‌یافت و تجار از انجام تعهدات خود عاجز می‌ماندند.

علاوه بر این دولت مرکزی دستور داد که از صدور سیگار، قند و چای به آذربایجان خودداری شود. در همان ایام رادیوی لندن خبر داد که حکومت ملی آذربایجان می‌خواهد خود اسکناس چاپ و نشر نماید. روزنامه آذربایجان در جواب این خبر نوشت:

«تا این ساعت دولت ما در چنین فکری نبوده است. ولی اگر لازم شود به این کار نیز می‌توان اقدام نمود.^۱»

ضمناً حکومت ملی در برابر فشار اقتصادی دولت مرکزی اعلام داشت:

... اگر تهران پول تجار ما را بالا کشد و نپردازد، حکومت ملی مطالبات آنها را از محل سهمیه مالیاتی که در برابر تهران تعهد کرده خواهد پرداخت.^۲

حکومت ملی ضمن پایین آوردن هزینه زندگی و انجام اصلاحات شهری و تأمین امنیت عمومی، مبارزه بی‌امانی را با محتکران، رشوه بگیران، دزدان و متجاوزین به امنیت و حیثیت عمومی پیش می‌برد که حاصل آن فراوانی مایحتاج عمومی و امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان بود. در اجرای این سیاست روز ۲۴/۱۰/۸ دادگاه صحرایی به ریاست عباسعلی پنبه‌ای چهار نفر اشخاص ذیل را محکوم به اعدام نمود:

۱. رحیم دباغی به جرم ورود به عنف به منزل خانواده‌ای بی‌سرپرست و تجاوز به دختر چهارده‌ساله آن خانواده.

۲. اصلان فرید به جرم فرار دادن یک دختر ۱۶ ساله و تجاوز به وی.

۳. کاظم خوشباور معروف به (قارنی بیرتیک کاظم)

۴. عزیز یوسف اوغلو. هر دو نفر به جرم دزدی و با داشتن سوابق ممتد دزدی و شرارت در شهربانی تبریز.

حکم دادگاه بلافاصله به موقع اجرا درآمد و این اقدام حکومت ملی با حسن استقبال مردم روبرو گردید. چنانچه هنگام اعدام متجاوزین به ناموس مردم که لوحه جرم خود را به گردن داشتند، در میدان عالی قاپوی تبریز فریادهای «زننده باد عدالت» به آسمان می‌رفت.

ولی روزنامه‌های ارتجاعی تهران به حد نفرت‌انگیزی حقایق را قلب می‌کردند، چیزی که رسوایی بیشتر آنها را فراهم می‌ساخت. مثلاً روزنامه باختر در مورد اعدام شدگان چنین نوشت:

۱ و ۲. آذربایجان، شماره ۸۴، مورخه ۲۴/۱۰/۲۰ «دالیدان آتیلان داش توپوغا دیر» (نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آوردند) به قلم پیشه‌وری.

روز شنبه رحیم دباغ و اصلان و عزیز یوسف و کاظم را در مقابل شهربانی که در خیابان عالی قاپو واقع است اعدام نمودند. عموم مردم تبریز از این عملیات وحشیانه غمناک هستند. علت اصلی اعدام رحیم دباغ این است که مشارالیه هفته گذشته در خیابانهای تبریز فریاد کشیده بود «زنده باد ایران، زنده باد شاهنشاه ایران»، این مرد به جرم وطن پرستی اعدام شد. ... در شهر تبریز عضویت فرقه دموکرات اجباری است. کسی که در فرقه عضویت نداشته باشد در هیچ کجا راهش نمی دهند. ورقه عضویت را در سر حمام، جلو مهمانخانه، جلو دکان خبازی، زغال فروشی و قصابی مطالبه می کنند و حتی جنازه مردی را که عضو حزب دموکرات نبود، از زمین بر نداشتند.^۱

و ذیل عکس کاظم خوشباور و عزیز یوسف اوغلو نوشت:

گناه این افراد این بود که در موقع ورود قشون ایران به تبریز سال گذشته در جلو سربازان گوسفند قربانی کرده و با فریادهای زنده باد ایران از سربازان پذیرایی نمودند.^۲

حال آنکه مردم تبریز از کوچک و بزرگ اعدام شدگان را می شناختند و دلیل اعدام آنها را بخوبی می دانستند و نیازی به معرفی روزنامه باختر نداشتند.

اما فرقه دموکرات پس از به دست گرفتن حکومت، در برابر سیل درخواستهای عضویت ناچار گردید که سختگیریهای بیشتری در پذیرش عضو به عمل آورده و حتی دست به تصفیه زند.^۳ بدیهی است حزبی که حکومت را به دست گرفته است به جلب و قبول اعضا از راه زور و اجبار احتیاجی ندارد. روز ۲۴/۱۰/۲۰ دستور شروع انتخاب انجمنهای ولایتی از طرف مجلس ملی آذربایجان صادر گردید. زیرا با تشکیل حکومت ملی، انتخابات و تشکیل انجمن ایالتی منتفی شده بود، چنان که روزنامه آذربایجان در جواب تصمیم دولت حکیمی مبنی بر شروع انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی نوشت:

... شنیده ام دولت در نظر دارد انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی را شروع کند. ولی خیلی دیر شده است، دیگر انجمن ایالتی خواسته های ما را تأمین نمی کند و این درست مانند سنگی است که از پشت سر انداخته شود که به میج پا می خورد و اثری نمی بخشد (ضرب المثل آذربایجانی به مفهوم نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آورند).

تصمیم حکومت ملی دایر به تأسیس دانشگاه آذربایجان (دارالفنون) در تبریز نیز روز ۲۴/۱۰/۱۹ انتشار یافت. در بدو امر دانشگاه از سه دانشکده پزشکی، کشاورزی و پداگوژی (تعلیم و تربیت) تشکیل می شد. حکومت برای تربیت کادر نظامی و انتظامی خود در اسفندماه نیز

۱. روزنامه باختر، شماره ۷۳۰، مورخه ۲۴/۱۰/۲۳، «آخرین اخبار از آذربایجان».

۲. باختر، شماره ۷۳۳، مورخه ۲۴/۱۰/۲۶.

۳. آذربایجان، شماره ۹۰، مورخه ۲۴/۱۰/۱۱ «فرقه نین تشکیلاتین محکم لندیرک» (سازمان فرقه را استحکام بخشیم).

آموزشگاه‌های عالی پلیس و نظامی را در تبریز افتتاح نمود.

در عین حال پاره‌ای از اقدامات سیاسی فرقه دموکرات برخلاف مراجعت‌نامه و مرامنامه فرقه و تصمیمات کنگره عملاً آذربایجان را از حکومت مرکزی دورتر و به استقلال کامل نزدیکتر می‌ساخت. اینک برای اثبات این مدعا چند مورد ذکر می‌شود:

۱- حکومت ملی، زبان آذربایجانی را تنها زبان رسمی دولتی در آذربایجان شناخت و در این مورد تصمیمات خود را به شرح ذیل اعلام نمود:

۱. از امروز، زبان آذربایجانی زبان رسمی دولتی اعلام می‌گردد. تمام تصمیمات و آگهیهای دولتی و فرمانهای ارتش و لوائح قانونی مطلقاً به زبان آذربایجانی خواهد بود.

۲. تمام ادارات (دولتی و ملی و تجارتي و اجتماعي) مجبورند مطالب مربوط به امور خود را به زبان آذربایجانی بنویسند. کلیه دفاتر و مدارکی که به این زبان نوشته نشده باشد، رسمی محسوب نخواهد شد.

۳. امور دادگاهها به زبان آذربایجانی انجام خواهد پذیرفت و برای کسانی که به زبان آذربایجانی آشنایی ندارند مترجم تعیین خواهد شد.

۴. تابلوها در تمام ادارات و تجارتخانه‌ها مطلقاً به زبان آذربایجانی خواهد بود.

۸. سایر مللی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، حق دارند که امور خود را به زبان مادریشان انجام دهند لیکن آنها باید نوشته‌ها و آگهیهای رسمی خود را به دو زبان آذربایجانی، به عنوان زبان رسمی دولتی و زبان ملی خود انتشار دهند.

۹. در مدارس خصوصی ملل کوچکی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، تدریس زبان آذربایجانی در کنار زبان مادریشان اجباری است.

۱۰. ضمن تصویب و تأیید تصمیمی که از طرف وزیر فرهنگ حکومت ملی آذربایجان مبنی بر گذراندن درسها به زبان آذربایجانی در تمام مدارس اتخاذ گردیده، انجام این امر را به مانند یک وظیفه ملی به دست کلیه آموزگاران زن و مرد می‌سپارد.

نخست‌وزیر حکومت ملی - پیشه‌وری^۱

۲- حکومت ملی آذربایجان جهت تدوین قانون اساسی آذربایجان که منحصرأ برای این سرزمین نوشته می‌شد اقدام نمود و چون مخصوص آذربایجان بود از مردم و آزادیخواهان سایر نقاط ایران نظرخواهی نکرد. و بدین منظور مجلس ملی آذربایجان در تاریخ ۲۴/۱۰/۲۵ لایحه ذیل را که به امضای ۱۵ نفر از نمایندگان رسیده بود به قید دو فوریت تصویب نمود:

۱. مجلس ملی آذربایجان با توجه به لزوم اداره کشور بر اساس اصول دموکراتیک، هیئت ۱۵ نفری ذیل را به ریاست آقای میرجعفر پیشه‌وری نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان جهت تدوین لایحه قانون اساسی (کونستی توسیون) انتخاب می‌نماید:

آقایان: دیبائیان، محمد عظیم، صادق پادگان، فریدون ابراهیمی، زین‌العابدین قیامی، عبدالله رحیمی، اسماعیل شمس، دکتر جاوید، مهتاش، آتش بیات ماکو، سیمون مقروچیان، عبدالعلی

۱. آذربایجان، شماره ۹۶، مورخه ۲۴/۱۰/۱۹ «دیل حقینده آذربایجان ملی حکومتینین قراری» (تصمیم حکومت ملی آذربایجان درباره زبان).

پژوهنده، شیخ موسی کیانی و خانمها: شمس جدی و عقیقه ترکی.
به این هیئت مأموریت داده می‌شود که در مدت یک ماه لایحه قانون اساسی آذربایجان را تنظیم و به مجلس ملی تقدیم نمایند.

۲. به منظور نظرخواهی از مردم و استفاده از افکار میهن‌پرستان قبل از تشکیل مجلس مؤسسان لایحه باید در روزنامه‌ها انتشار یافته، به نظر مردم رسانده شود و برای جمع‌آوری راهنمایی‌های مردم و استفاده از آن کمیسیونی از طرف این هیئت تشکیل گردد.

۳. هنگام تهیه و تنظیم قانون اساسی، با توجه به اوضاع ملی، مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آذربایجان و برای تأمین ترقی همه‌جانبه آن باید وسایل و طرق برقراری ارتباط آزادانه با سایر کشورها خصوصاً رابطه تجارتي به شکل روشن و آشکار قید گردد.^۱

رئیس مجلس ملی آذربایجان - حاجی میرزا علی شبستری

۳. حکومت ملی آذربایجان بر خلاف تصمیم مجلس مؤسسان ملی مبنی بر اینکه «...کنگره ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد. آنها لباس و درجه خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد...»^۲ ژاندارمری را منحل نمود، اونیفورم ارتش را تغییر داد و درجات نظامی آنان را با درجات نظامی همسایه شمالی یکسان کرد.

اول بهمن‌ماه مجلس ملی آذربایجان دیوان کیفر کارمندان دولت را منحل و محاکمه کارمندان را به دادگاه عمومی واگذار نمود.^۳

روز ۲۷ بهمن‌ماه مجلس ملی قانون مربوط به تقسیم املاک خالصه را تصویب نمود و چون تصویب این قانون و اقداماتی که در اجرای آن به عمل آمد، صفحه بسیار درخشانی از فعالیت یکساله فرقه دموکرات و حکومت ملی است، لذا در پایان فصل مشروحاً از آن صحبت خواهد شد. در همان جلسه قانون مصادره اموال منقول و غیرمنقول کسانی که آذربایجان را ترک نموده و در تهران و سایر نقاط علیه آزادی آذربایجان و حکومت ملی آن مشغول فعالیتند از تصویب مجلس ملی گذشت و کمیسیونی از وزرای دادگستری، کشور، دارایی، تجارت، اقتصاد و کشاورزی یا نمایندگان مستقیم آنها مأمور تشخیص مشمولین قانون مصادره گردید.^۴

دولت حکیمی در تزلزل و تردید

دولت حکیمی که از هر سو تحت فشار قرار گرفته بود، در اواخر آذرماه به وزارت کشور دستور داد که بدون فوت وقت انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی را در سراسر کشور شروع کند. مردم ایران از این اقدام به مانند یک پیروزی برای آزادیخواهان ایران استقبال کردند.

۱. آذربایجان، شماره ۱۰۲، مورخه ۲۴/۱۰/۲۴.

۲. آذربایجان، شماره ۶۳، مورخه ۲۴/۹/۴، ماده ۱۴ تصمیمات مجلس مؤسسان ملی.

۳. آذربایجان، شماره ۱۰۶، مورخه ۲۴/۱۱/۱، تصمیم شماره ۷ مجلس ملی.

۴. آذربایجان، شماره ۱۳۱، مورخه ۲۴/۱۲/۱.

چنان که روزنامه ایران ما نوشت:

تعجب ما در این است که چگونه پیش از لغو ماده اخیر تحریم انتخابات، این دستور داده شده است. مگر این انتخابات، با انتخابات مجلس چقدر فرق دارد و چگونه ممکن است که انتخابات مجلس به بهانه بودن نیروهای خارجی به تعویق افتد و این انتخابات عملی شود. این است کوسه و ریش پهن خنده‌داری. در هر حال باز هم ملت ایران باید از دموکراتهای آذربایجان سپاسگزار باشد که فشار و زور آنها دولت را مجبور کرد که یک قدم برای اجرای یک قسمت از مواد فراموش شده و معطله قانون اساسی بردارد. نوبت اصلاحات دیگر هم فرا خواهد رسید. پاینده باد آذربایجان! زنده باد دموکراسی!^۱

علی‌هذا این فقط ظاهر امر بود، حال آنکه در باطن ارتجاع دندان تیز می‌کرد تا آزادی را خفه کند. محمدرضا شاه بنا به پیشنهاد سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش، فرمان عفو عمومی عشایر جنوب را صادر کرد و به آنها اجازه داد که با داشتن پروانه، اسلحه حمل نمایند تا بتوانند در مبارزه علیه ماجراجویان شمال شرکت کنند و ستاد ارتش ضمن ابلاغ این فرمان به آنان گوشزد کرد که خود را برای انهدام مسلحانه و قایع شمال دوشادوش سربازان مجهز سازند.^۲

دولت حکیمی در موضوع اختلاف ایران و شوروی به سفیر کبیر خود در لندن، حسن تقی‌زاده دستور داده بود که این مسئله را بر اساس تخلیه ایران از نیروهای خارجی و دخالت دولت شوروی در امور داخلی ایران، در سازمان ملل متحد مطرح نماید. ولی چون به نظر سر رسید بولارد سفیر کبیر بریتانیا در ایران، این اقدام کوششهایی را که برای تشکیل کمیسیون سه‌جانبه و حل مسئله از این طریق مختل می‌ساخت و امکان الحاق شوروی به این کمیسیون را دچار شکست می‌نمود^۳، لذا دولت ایران را وادار نمود که به سفیر کبیر خود دستور دهد از طرح موضوع در سازمان ملل متحد خودداری نماید. حتی پیش‌نویس تلگرام در حضور خود وی تهیه شد و خود او نیز تلگرام را با رادیوی قشون انگلیس به لندن مخابره کرد.^۴

ولی چون پیشنهاد کمیسیون سه‌گانه پذیرفته نشد و دولت شوروی نیز برای مذاکره مستقیم با دولت حکیمی حاضر نبود، لذا تقی‌زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد روز ۲۹/۱۰/۲۴ نامه‌ای به دبیرخانه شورای امنیت تقدیم داشته تقاضا کرد که به شکایت دولت ایران راجع به دخالت شوروی در امور داخلی کشورش رسیدگی نماید.

ویشنسکی رئیس هیئت نمایندگی شوروی در سازمان ملل در پاسخ شکایت ایران اعلام نمود که

۱. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۵، مورخه ۲۴/۹/۳۰.

۲. جبهه، شماره ۴۷، مورخه ۲۴/۱۰/۷ و نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۶، مورخه ۲۴/۱۰/۲.

۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱ و کتاب سیاست موزانه منفی، جلد دوم، صفحه ۲۳۰.

۴. اسناد وزارت خارجه آمریکا از گزارش والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران - بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۳۳.

اولاً حوادث آذربایجان ارتباطی با حضور نیروی شوروی در آن استان ندارد، ثانیاً دولت ایران اجازه داده است که سازمانهای خرابکار در ایران بر ضد اتحاد جماهیر شوروی توطئه‌چینی نموده و خطر عملیات متشکل خصمانه و خرابکارانه علیه جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و شهر باکو بوجود آورند.^۱ و مخالفت خود را با طرح مسئله ایران در شورای امنیت ابراز داشته، خواستار مذاکرات مستقیم بین دو دولت گردید. ولی شکایت ایران در شورای امنیت مطرح شد و شورا به طرفین توصیه نمود که اختلافات خود را از طریق مذاکرات مستقیم حل نموده نتیجه را به شورا اطلاع دهند. شورای امنیت ضمناً حق کسب اطلاع از جریان مذاکرات را برای خود محفوظ داشت. روز اول بهمن‌ماه سال ۱۳۲۴ نخست‌وزیر حکیمی که با مشکلات سیاسی فراوانی روبرو بود و شانس مذاکره مستقیم با دولت شوروی را نداشت زیرا دولت شوروی با احضار سفیر کبیر خود ماکسیموف و قائم مقام سفیر یعقوب اوف از ایران روابط خود را با دولت حکیمی خصمانه تلقی می‌کرد، ناچار به استعفا گردید و در ششم بهمن‌ماه احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری رسید. وی بلافاصله تلگرافهایی مبنی بر اینکه سیاست خارجی او بر اساس موازنه و مودت و احترام متقابل مبتنی است به رؤسای دول متفق مخابره کرد.

استالین در جواب این تلگراف پیام دوستانه‌ای به وی فرستاد و چون قوام تمایل خود را برای رفتن به مسکو و شروع مذاکرات مستقیم با دولت شوروی اعلام داشته بود، لذا از طرف دولت شوروی به او اطلاع داده شد که «قصد ایشان مبنی بر اعزام میسیون از ایران به مسکو از طرف مقامات اتحاد جماهیر شوروی با نهایت مسرت تلقی شده است».^۲

حکومت ملی و حل مسئله ارضی در آذربایجان

سال ۱۳۲۴ مرحله اوج مبارزات و شورشهای دهقانی در آذربایجان بود. دهقانان علاوه بر امتناع از پرداخت مالیاتهای ظالمانه جنسی و نقدی به اربابان، حتی حاضر به دادن بهره مالکانه از محصول نیز نبودند. به همین علت در اکثر دهات آذربایجان در شهریورماه همان سال خرمنها هنوز بر روی زمین بود.

فرقه دموکرات آذربایجان در بدو تشکیل خود، ضمن سرزنش حزب توده ایران به علت تشدید اختلاف بین زارع و مالک و دنباله‌روی حوادث، حل عادلانه اختلافات موجود بین مالک و رعیت را از راه صلح و سازش پیش کشید.^۳ و چون دفاع از زبان و ملیت آذربایجان را اولین و اساسیترین هدف خود قرار داده بود، لذا با اشاره به روابط مالک و دهقان نوشت:

۱. اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۳۹.

۲. اطلاعات، شماره ۵۹۵۴، مورخه ۲۴/۱۱/۱۴.

۳. آذربایجان، شماره ۲، مورخه ۲۴/۶/۱۷ «همه بدانند».

... ما باید دست به دست هم داده، آزادی عموم مردم آذربایجان را تأمین بکنیم. از زارع و مالک هر دو گذشت و فداکاری می‌خواهیم. لجاجت و کینه‌ورزی به نفع دشمنان آذربایجان تمام خواهد شد. زارع باید سعی کند آنچه که قانون اجازه می‌دهد به مالک بپردازد. مالک نیز باید طمع و آز خود را تخفیف داده از تجملات و عوارض و مالیاتها و بدعتهای تحمیلی و غیرعادلانه صرفنظر نماید.^۱

فرقه دموکرات در اوایل مهرماه سال ۱۳۲۴ برای رفع اختلافات دهقانان و مالکین، چند نفر از افراد مسئولیت‌دار خود را تعیین کرد تا به معیت مسئولین دولتی و عده‌ای از مالکین کمیسیونی تشکیل داده، راه حلی که مورد توافق طرفین باشد پیدا کنند. مذاکرات این کمیسیون منجر به صدور بخشنامه‌ای شد که اجرای آن به استانداری واگذار گردید. ولی اکثر مالکین در عمل حاضر به اجرای مفاد بخشنامه نشدند و به کمک امنیه به جان دهقانان افتادند.^۲

ماده ۷ مراجعت‌نامه فرقه دموکرات، تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیاتهای غیرقانونی و حل مسئله دهقانی را به شکلی که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کنند از وظایف فوری فرقه می‌شمرد و پیشنهاد می‌نمود که زمینهای خالصه و زمینهای متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند - چنانچه بزودی به آذربایجان مراجعت نمایند - بدون قید و شرط در اختیار دهقانان گذارده شود.

حکومت ملی آذربایجان نیز حل مسئله دهقانی را در مواد ۱۱ و ۱۲ برنامه خود به ترتیب ذیل پیش‌بینی می‌نمود:

ماده ۱۱- به منظور رفع اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان لایحه جدی قانونی با مراعات رضایت طرفین تنظیم و از این طریق مسئله دهقان و ارباب حل و تسویه شود. ماده ۱۲- برای جلوگیری از بیکاری روز افزون در دهات و شهرها، زمینهای خالصه به فوریت بین زارعین تقسیم گردد. همچنین زمینهای متعلق به کسانی که آذربایجان را ترک کرده و در خارج از آذربایجان علیه مختاریت ملی ما دست به تبلیغات زده‌اند ضبط و در اختیار دهقانان قرار داده شود تا بدین وسیله دهقانان بی‌زمین سر و سامان یابند.^۳

مجلس ملی آذربایجان در اجرای برنامه دولت، قانون مربوط به تقسیم اراضی خالصه را در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۷ به شرح ذیل تصویب نمود:

ماده واحده - اراضی و میاه خالصه (رودخانه‌ها، چشمه‌ها، قنوات، و نهرها)ی موجود در آذربایجان از زمان سلطنت رضاخان پهلوی تا تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۴ اعم از انتقالی (باز خرید شده - باز خرید نشده) و ضبطی، بلاعوض بین کلیه دهقانانی که در دهات مزبور زندگی می‌کنند تقسیم و

۱. آذربایجان، شماره ۱ - مورخه ۲۴/۶/۱۴ «از زارع و ارباب چه می‌خواهیم؟».

۲. آذربایجان، شماره ۲۲ - مورخه ۲۴/۷/۱۵ «ینه ده مالک و رعیت مسئله‌سی» (باز هم مسئله مالک و رعیت).

۳. آذربایجان، شماره ۷۸ - مورخه ۲۴/۹/۲۲.

مراتع و چمنزارها و چراگاه‌ها در دسترس استفاده مشترک اهالی محل گذارده شود.
تبصره ۱- این قانون از تاریخ تصویب مطابق آیین‌نامه‌ای که از طرف دولت ملی آذربایجان تنظیم خواهد شد قابل اجرا است.

تبصره ۲- اراضی خالصه بازخریدی یا ضبطی که یک یا چند بار خرید و فروش شده‌اند، در صورتی که به مالک آخرین به اندازه قیمت خرید، عایدی نرسانیده باشد، بنا به شکایت مشارالیه دولت به وسیله بانک کشاورزی از عهده ترمیم کسری قیمت بر خواهد آمد.

تبصره ۳- دولت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون است. - رئیس مجلس ملی - ع شهبستری اجرا شود - پیشه‌وری^۱

ضمناً ماده ۱۰ قانون مربوط به مصادره کلیه اموال منقول و غیرمنقول کسانی که آذربایجان را ترک نموده و در تهران یا سایر نقاط علیه آزادی و حکومت ملی آذربایجان به تشبثاتی دست می‌زنند مقرر می‌داشت:

ماده ۱۰- املاک، مراتع، قطعات و آبها (رودخانه‌ها، چشمه‌ها، قنوات و نهرها) و باغاتی که مشمول مصادره می‌شوند، به موجب آیین‌نامه مصوبه هیئت وزیران بین دهقانان تقسیم خواهد شد.^۲

روزنامه آذربایجان در تاریخ ۲۴/۱۲/۵ ضمن اعلام شروع تقسیم اراضی نوشت:

تعداد املاک خالصه اعم از انتقالی، فروخته شده، بازخریدی و سایر انواع بالغ بر سه هزار پارچه آبادی است و املاک دشمنان حکومت ملی که آذربایجان را ترک نموده‌اند ۴۳۷ پارچه می‌باشد که در آمار فوق منظور نشده است. با تقسیم این املاک به نظر می‌رسد یک میلیون نفر از دهقانان صاحب زمین خواهند شد.^۳

متعاقب آن آگهی مربوط به شروع تقسیم خالصجات در شهرهای میاندوآب، خوی، اهر و اطراف تبریز در تاریخ ۲۴/۱۲/۷ از طرف وزارت کشاورزی آذربایجان انتشار یافت، بنابه تصمیم حکومت ملی قرار بر این بود که تقسیم اراضی تا پایان اسفندماه سال ۱۳۲۴ خاتمه یابد.

بدین ترتیب حکومت ملی آذربایجان برای اولین بار در شرق به یک اقدام بی‌سابقه و درخشانی مبادرت ورزید. اقدامی که دهقانان اسیر را به انسانهای آزاد مبدل می‌ساخت.

اینک آیین‌نامه تقسیم املاک خالصه بین دهقانان که با مراعات شرایط محل و منظور داشتن حداکثر منافع دهقانان فقیر تنظیم گردیده ذیلاً نقل می‌شود:

ماده ۱- کمیسیونی مرکب از پنج نفر شامل نمایندگی وزارتخانه‌های کشاورزی، دادگستری، دارایی و کشور، از هر وزارتخانه یک نفر و یک نفر نماینده انجمن ولایتی، محلی یا بلوک تشکیل شود. ریاست این کمیسیون را هر یک از اعضاء به نوبت عهده‌دار خواهند بود.

۱. آذربایجان، شماره ۱۳۱ - مورخه ۲۴/۱۲/۱.

۲. آذربایجان، شماره ۱۳۱ - مورخه ۲۴/۱۲/۱، قانون مربوط به مصادره.

۳. آذربایجان، شماره ۱۳۳ - مورخه ۲۴/۱۲/۵.

تبصرة - برای تحديد حدود، شعبه نقشه کشی و مساحی اداره ثبت اسناد در اختیار این کمیسیون خواهد بود.

ماده ۲- جهت اجرای صحیح قانون و آیین نامه مربوطه، در هر یک از دهات مشمول این قانون، یک کمیسیون فرعی پنج نفری از اشخاص خبره و معتمد آن ده تشکیل شود.

ماده ۳- کمیسیونهای فرعی موظفند، اطلاعات ذیل را قبلاً آماده نموده در اختیار کمیسیون اصلی قرار دهند:

الف - مساحت زمینهای مزروعی و بایر.

ب - مشخصات و مساحت باغات.

پ - مساحت قلمستانها و بیشه ها.

ت - تعداد زارعین و خوش نشینها و همچنین صورت اسامی کسانی از ساکنین ده که به علت فقر و استیصال ده را ترک نموده به شهرهای اطراف رفته اند و زمینهای مورد استفاده هر یک از زارعین و تعداد جفت [گاو آهن] آنها.

ث - اطلاعات کاملی راجع به آنها.

ج - صورت ریز مشخصات تأسیسات عام المنفعه ای که در ده موجود بوده و قابل تقسیم نمی باشد. مانند حمام، دکان و کاروانسرای اربابی، عمارت و باغات اربابی، کارخانه های روغن کشی و غیره.

۴. قبل از شروع تقسیم اراضی باید برای ایجاد تأسیسات عام المنفعه در آن ده نظیر بیمارستان، مدرسه و غیره، مقدار معینی زمین اختصاص داده شود.

۵. دهات خالصه ای که شش دانگ آنها متعلق به دولت است باید بین تمام خانوارهای ساکن آن ده به طور مساوی و به نسبت تعداد افراد خانوار تقسیم شود.

تبصره ۱- اعیانی متعلق به هر یک از دهقانان (منزل و باغ شخصی) قابل تقسیم نبوده و مخصوص به خود وی می باشد. ولی تمام منابع آب ده با در نظر گرفتن مقدار زمینهای مزروعی، مورد استفاده مشترک کلیه دهقانان خواهد بود. و صاحبان باغات و بیشه های بزرگ چنانچه بیش از مقدار معین در تقسیم اراضی دارای باغ و یا بیشه باشند به سهم اضافی، بهره مالکانه قانونی جهت انجام امور عام المنفعه خواهند پرداخت.

ماده ۶- در دهات خالصه ای که نصف و یا نصف بیشتر آن متعلق به دولت بوده و بقیه در اختیار مالک دیگری می باشد، سهم دولت از آن ده بین تمام دهقانان ساکن آن ده تقسیم خواهد شد.

تبصره ۲- قسمت اربابی دهات فوق الذکر نیز، به شرط پرداخت بهره مالکانه بین تمام دهقانان آن ده تقسیم شده و مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت.

ماده ۷- در دهاتی که فقط یک یا دو دانگ آن خالصه می باشد، زمین خالصه فقط بین زارعین آن قسمت از ده و دهقانان فقیر و خوش نشین تمام ده (دهقانانی که زمین زراعی ندارند) تقسیم خواهد شد.

ماده ۸- خواه در دهات خالصه و خواه در دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان، سهم زمین هر یک از دهقانان، با در نظر گرفتن تعداد افراد خانوار، بیش از پنج هکتار و کمتر از دو هکتار نخواهد بود. ضمناً به هر یک از رؤسای خانوار، بابت سهم افراد تحت تکفلشان که بیش از پنج سال داشته باشند، یک هکتار به هر نفر اضافه داده خواهد شد.

ماده ۹- دهقانان حق فروش، هبه، انتقال و اجاره دادن زمینی را که از طریق تقسیم اراضی به دست می آورند، ندارند.

تبصره ۳- دهقانان پرعائله و دهقانانی که قدرت کار آنها نقصان یافته و یا از کار افتاده می باشند

می‌توانند زمین زراعتی خود را به وسیله کارگر مزدور مورد استفاده قرار دهند.

ماده ۱۰- دهقانان باید از زمین و آبی که به دست آورده‌اند حداکثر استفاده را نموده و زمینهای خود را آباد سازند. دهقانانی که بدون عذر موجه زمین خود را کشت نکرده و چنان که لازم است آن را آباد نسازند، به تشخیص و صلاحدید کمیسیون ده و تصویب وزارت کشاورزی زمین مزبور از آنها پس گرفته شده، در اختیار دهقانان فعال قرار خواهد گرفت.

ماده ۱۱- به منظور اینکه دهقانان فقیر بتوانند برای خود منزل شخصی ساخته و زمینی که از تقسیم اراضی به دست آورده‌اند، آباد کنند، تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد.

تبصره ۴- کمیسیونهای ده در پرداخت و وصول صحیح وجوه نظارت خواهند داشت.

ماده ۱۲- تقسیم اراضی در دهات هر سال یک بار با در نظر گرفتن افزایش یا کاهش جمعیت مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت.

ماده ۱۳- باید به تمام کسانی که در اثر فقر و ظلم و سایر علل از دهات خود - که اینک مشمول قانون تقسیم اراضی می‌شود - مهاجرت کرده و در شهرها به کارگری اشتغال دارند و یا به گروه بیکاران پیوسته‌اند، اطلاع داده شود که لازم است آنها نیز در تقسیم اراضی دهات خود شرکت نمایند.

ماده ۱۴- دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان که از طریق مصادره بین دهقانان تقسیم خواهد شد، نیز مشمول این آیین‌نامه می‌باشد.

ماده ۱۵- بودجه هزینه‌های مربوط به مأمورینی که جهت تقسیم دهات خالصه و یا تقسیم دهات متعلق به دشمنان خلق، به محلهای مذکور اعزام می‌شوند، باید وسیله وزارت کشاورزی، جهت تقدیم به مجلس ملی و هیئت دولت تنظیم شده و از محل بودجه دولت آذربایجان پرداخت گردد.

این آیین‌نامه در پانزدهمین جلسه هیئت وزیران در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۲ به تصویب رسید.

نخست‌وزیر - پیشه‌وری^۱

نظری کوتاه به آیین‌نامه تقسیم املاک خالصه که از طرف حکومت ملی آذربایجان تصویب و به موقع اجرا درآمده است و مقایسه آن با قوانین اصلاحات ارضی انقلاب سفید نشان می‌دهد که:

۱. دولت زمین و آب را بلاعوض در اختیار دهقانان قرار داده است.
۲. خوش‌نشینان نیز مانند زارعین، زمین زراعی دریافت داشته‌اند. حال آنکه طبق گزارش مرکز آمار ایران، در اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی «انقلاب سفید» از سه میلیون خانوار روستاییان کشور، یک میلیون خانوار (پنج میلیون نفر) خوش‌نشین، به علت نداشتن نسق زراعی از داشتن زمین محروم گردیده‌اند.
۳. در تقسیم زمین وسعت خانوار و تعداد نان‌خور منظور گردیده است.
۴. قلمستانها، بیشه‌ها، باغات و تأسیسات به نفع مالک ده مستثنی نشده و برای استفاده در امور عام‌المنفعه در اختیار انجمن ده قرار گرفته است.
۵. به منظور اینکه خوش‌نشینان و دهقانان فقیر بتوانند از اراضی خود بهره‌برداری نمایند، انجمن ده مأمور مساعدت به آنها شده است. حال آنکه برابر قانون اصلاحات ارضی «انقلاب سفید»

خوش‌نشینان را در شرکتهای تعاونی راهی نیست و فقط زارعین صاحب نسق می‌توانند عضویت شرکت تعاونی را پذیرفته و از کمکهای نقدی و جنسی آن بهره‌مند شوند.

۶. مراتع و چمن‌زارها و چراگاه‌ها در دسترس استفاده مشترک ساکنین ده گذارده شده است. حال آنکه اصلاحات ارضی «انقلاب سفید» به نام ملی کردن مراتع و چراگاه‌ها، منابع تغذیه دام را از دسترس دهقانان خارج نموده و دهقانان را از پرورش دام محروم ساخته است.

تشکیل اولین کنگره دهقانی

روز ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ برای اولین بار در کشور، کنگره دهقانان آذربایجان با شرکت بیش از ششصد نفر نماینده در تبریز افتتاح گردید. کنگره مذاکره و اتخاذ تصمیمات لازم جهت برقراری روابط عادلانه بین مالک و رعیت، و بالا بردن سطح محصولات کشاورزی را در برنامه کار خود قرار داد.

از طرف دیگر مجلس ملی آذربایجان، در آستانه تشکیل کنگره دهقانی، قانون مربوط به نحوه پرداخت بهره مالکانه از محصولات کشاورزی را به شرح ذیل تصویب نمود:

- ماده ۱- منظور از وسایل کشاورزی، زمین - آب - کار - بذر و شخم می‌باشد.
- ماده ۲- تقسیم محصول زمین بین مالک و زارع با توجه به مالکیت هر یک از وسایل کشاورزی مذکور در ماده ۱، برابر مواد ذیل به عمل خواهد آمد.
- ماده ۳- بجز بهره‌های مالکانه مذکور در این قانون، هیچ چیز و به هیچ عنوان از زارع و دهقان دریافت نخواهد شد و کلیه بدعتها مطابق این قانون ملغی می‌گردد.
- ماده ۴- وسایل کشت و برداشت و بذر در تمام دهات متعلق به زارع خواهد بود و در هر یک از دهات که زارع قادر به تهیه وسایل فوق نباشد، مالک موظف است برای تهیه وسایل مزبور وام بدون بهره در اختیار زارع قرار دهد. عین وام پرداختی هنگام برداشت محصول مسترد خواهد شد.
- انجمن ده موظف است احتیاجات زارعین را از نظر تهیه وسایل کشت و برداشت و بذر تعیین نماید و چنانچه موقع برداشت محصول زارع قادر به پرداخت بدهی خود نباشد، مهلت پرداخت وام با نظر انجمن ده به‌طور عادلانه تمدید خواهد گردید.
- تبصره ۱- اعضای انجمن ده به تعداد سه یا پنج نفر به اکثریت آراء دهقانان از میان معتمدین محل انتخاب خواهند شد. انتخاب اعضای انجمن ده، هر سال یک بار تجدید خواهد گردید. به علاوه چنانچه اعضای انجمن نتوانند در رفع اختلاف‌نظرهای خود به توافق برسند، انتخاب انجمن به پیشنهاد وزارت کشاورزی تجدید می‌شود.
- تبصره ۲- چنانچه مالک ده نتواند احتیاجات دهقانان را از نظر وسایل کشاورزی تأمین نماید، پس از گواهی بلوک و بخشدار، دولت احتیاجات مزبور را تأمین خواهد کرد.
- ماده ۵- بیست درصد محصول قبل از تقسیم، بابت مخارج درو و جمع‌آوری و آماده ساختن محصول کشاورزی - که تماماً به عهده زارع می‌باشد - به وی تعلق خواهد گرفت. حمل سهم مالک از خرمنگاه به انبار به عهده خود مالک است.
- ماده ۶- کاه حاصل از زراعت غله تماماً متعلق به زارع است.

ماده ۷- محصول زمینهای دیم به ترتیب ذیل بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد: محصول کشاورزی به هفت سهم مساوی به شرح ذیل تقسیم می‌شود:
کار سه سهم، زمین دو سهم، کشت یک سهم، بذر یک سهم. از این سهام، شش سهم متعلق به زارع و یک سهم متعلق به مالک خواهد بود.

تبصره ۱- در تمام دهاتی که تا تصویب این قانون بهره مالکانه از محصول زمینهای دیم یک هشتم و یک نهم و یک دهم بوده، بهره مزبور پس از تصویب این قانون نیز به ترتیب سابق خواهد بود.
تبصره ۲- بوته‌زارها از پرداخت بهره معاف می‌باشد.

ماده ۸- از کلیه مراتع که جنبه زراعتی نداشته، و به وسیله عشایر جهت چرای دام مورد استفاده قرار می‌گیرد، اعم از دولتی و شخصی به ترتیب ذیل حق‌التعلیف دریافت خواهد شد: از هر رأس گوسفند ۲ ریال، از سایر دامهای شاخدار هر رأس ۴ ریال، اسب و الاغ و شتر هر رأس ۶ ریال.
تبصره - بابت چرای دامهایی که دهقانان به عنوان وسایل کار و یا به منظور تأمین احتیاجات غذایی خود نگهداری می‌نمایند بهره‌ای دریافت نخواهد شد.

ماده ۹- زمینهای آبی به دو قسمت تقسیم می‌شوند:
۱. زمینهایی که به وسیله رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی مشروب می‌شوند.
۲. زمینهایی که به وسیله قنوات و حفر چاههای آب مشروب می‌گردند.
ماده ۱۰- محصولاتی که از زمینهای آبیاری شده به وسیله رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی به دست می‌آید (پنبه، شلتوک و محصولاتی از این قبیل) به ترتیب ذیل بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد:

محصول به دست آمده به ده سهم مساوی به شرح ذیل تقسیم می‌شود: کار پنج سهم، شخم دو سهم، زمین یک سهم، آب یک سهم، تخم یک سهم. با توجه به اینکه زمین و آب متعلق به مالک می‌باشد دو دهم محصول به مالک و هشت دهم آن به زارع تعلق خواهد گرفت.
ماده ۱۱- از باغات و درختکاریهایی که به وسیله رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی آبیاری می‌شوند، سالیانه مبلغ یکصد ریال از هر هکتار بهره مالکانه پرداخت خواهد شد.

تبصره ۱- بهره مذکور در ماده ۱۱ پس از به دست آمدن محصول باغات پرداخت می‌گردد.
تبصره ۲- چنانچه قبل از رسیدن محصول باغات، در زمین باغ و در فاصله بین درختها، کشتهای مختلفی شده باشد، بهره کشتهای نامبرده مطابق قوانین مربوطه پرداخت می‌شود.

ماده ۱۲- درختان غیرمثمر که به وسیله رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی مشروب می‌گردند موقع قطع آنها، مشمول بهره مالکانه به میزان یک دهم خواهد بود.

ماده ۱۳- از زمینهایی که جهت کشت علوفه (یونجه، شبدر، شبلیله و غیره) استفاده می‌شود و آب آنها از رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی تأمین می‌گردد، سهم مالک یک دهم و سهم زارع نه دهم خواهد بود.

ماده ۱۴- مخارج لایروبی و تعمیر چشمه‌هایی که از رودخانه‌های طبیعی جدا می‌شوند و همچنین هزینه‌های مربوط به سدبندی رودخانه‌ها یک پنجم از طرف مالک و بقیه به وسیله زارعین و باغدارانی که از آن بهره‌مند می‌شوند، پرداخت خواهد شد.

ماده ۱۵- تقسیم محصول زمینهایی که به وسیله قنوات و یا آب به دست آمده از حفر چاه مشروب می‌شوند به ترتیب ذیل خواهد بود: کار پنج سهم، شخم دو سهم، بذر یک سهم، آب سه سهم و زمین

یک سهم. چنانچه آب و زمین هر دو متعلق به مالک باشد، سهم وی چهار دوازدهم و سهم زارع هشت دوازدهم خواهد بود.

ماده ۱۶- صاحبان قنوات باید با تشخیص و نظارت انجمن ده و مأمورین وزارت کشاورزی لایروبی و تعمیرات لازم را در قنوات مذکور به عمل آورند.

تبصره - چنانچه صاحب قنات و یا کاریز از لایروبی و تعمیر آنها امتناع ورزد، انجمن ده، با تصویب و نظارت وزارت کشاورزی از محل عایدات قنات و یا بهره مالکانه اقدام به لایروبی و تعمیر خواهد کرد.

ماده ۱۷- از محصول زمینهایی که به وسیله کاریز و یا آب به دست آمده از حفر چاهها مشروب می شوند بهره مالکانه مانند زمینهایی که به وسیله قنات آبیاری می شوند دریافت خواهد شد.

ماده ۱۸- بهره مالکانه از باغاتی که به وسیله کاریز و چاههای آب مشروب می شوند هکتاری ۱۵۰ ریال دریافت خواهد شد.

ماده ۱۹- چنانچه آب باغات فوق الذکر به وسیله خود زارع فراهم شود، بهره مالکانه از هر هکتار فقط ۵۰ ریال دریافت خواهد شد.

تبصره - چنانچه به جای بهره، حق آبه پرداخت شود، وجه پرداختی بابت حق آبه، معدل قیمت روز و قیمت پرداختی در ده سال قبل بابت آب خواهد بود. در صورتی که اختلافی در این مورد پیش آید، مأمورین وزارت کشاورزی با نظر انجمن ده رفع اختلاف خواهند نمود.

ماده ۲۰- از درختان غیرمثمري که با آب قنوات مشروب می شوند - چنانچه آب و زمین هر دو متعلق به مالک باشد - بهره مالکانه یک پنجم و اگر تنها زمین مال مالک باشد بهره مالکانه یک بیستم پرداخت خواهد شد.

ماده ۲۱- چنانچه در تعیین بهره مالکانه، اختلافی بین زارع و مالک پیش آید، وزارت کشاورزی اختلاف مزبور را به طور عادلانه حل خواهد کرد. ولی اگر وزارت کشاورزی نیز موفق به حل اختلاف نشود، موضوع به کمیسیون متشکله از نمایندگان وزارتخانه های دادگستری، کشاورزی و کشور محول خواهد گردید. رأی صادره از طرف این کمیسیون قطعی است.

ماده ۲۲- حکومت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون می باشد.
این قانون در جلسه مورخه ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ هیئت رئیسه مجلس ملی آذربایجان به تصویب رسید.

رئیس مجلس ملی حاجی میرزا علی شبستری اجرا شود. نخست وزیر پیشه وری^۱

در جریان کنگره دهقانی، دکتر مهتاش وزیر کشاورزی اظهار داشت:

ما تنها به تقسیم زمینهای خالصه دوره رضاخان پهلوی اکتفا نکردیم، بلکه کلیه زمینهایی را که از زمان آقامحمدخان قاجار در دست دولت بوده و بعداً به عناوین مختلف به اشخاص واگذار گردیده بود، مشمول تقسیم قرار دادیم. وزارت کشاورزی در ابتدا می خواست تقسیم اراضی طبق نقشه منظمی انجام گیرد، یعنی این کار به وسیله مهندسینی که به دهات اعزام می شوند اجرا شود. اما ما متوجه شدیم که این امر وقت زیادی لازم دارد. لذا وزارت کشاورزی تصمیم گرفت که به هر دهی نماینده ای بفرستد و تحت رهبری آن نمایندگان انجمنی از ریش سفیدان آن ده تشکیل شده، شروع به تقسیم

اراضی نماید.

این نحوه تقسیم اراضی تا امروز نتایج رضایت بخشی داشته است.^۱

پیشه‌وری در کنگره دهقانی خطاب به نمایندگان گفت:

... ما شما را جهت آموختن نحوه تقسیم اراضی به اینجا دعوت کرده‌ایم. در تقسیم زمین بین زارع و خوش‌نشین نباید نارضایی پیش آید. از این به بعد در روستاهای ما خوش‌نشین وجود نخواهد داشت همه باید دارای زمین زراعتی باشند.

... ما در تقسیم اراضی روش ساده‌ای را انتخاب کردیم. ما به دهقانان گفتیم، طناب را برداشته زمینها را تقسیم کنند.^۲ (طناب واحد سنجش زمین و معادل ۰/۸۰۹ جریب است.

وی خطاب به خرده مالکین دهات خالصه گفت:

زمینهای متعلق به کسانی که زندگی آنها وابسته به دو یا سه دانگ زمین خالصه بوده و این زمینها دست به دست به آنها رسیده است به علاوه تا کنون آنها نتوانسته‌اند قیمت پرداخت شده به زمین را از درآمد ملک جبران نمایند، از طرف دولت خریداری خواهد شد.^۳

مجلس ملی آذربایجان در اجرای همین منظور، قانونی به تصویب رسانید که به موجب آن اشخاصی که از تقسیم خالصجات شاکی بودند، می‌توانستند به دادگاه عالی ویژه‌ای مراجعه کرده احقاق حق نمایند.^۴

بدین ترتیب با تصویب و اجرای قوانین فوق‌الذکر، دهقانان آذربایجان برای اولین بار در کشور ما، زنجیرهای اسارت و بندگی را گسسته و از یوغ اربابان آزاد گردیدند.

حال که این فصل را به پایان می‌رسانیم؛ چند کلمه‌ای هم راجع به اصلاحات حکومت ملی فرقه دموکرات در آذربایجان از زبان خارجیها نقل می‌کنیم.

ویلیام داگلاس قاضی عالی‌مقام آمریکایی در کتاب سرزمین عجیب با مردمی مهربان اصلاحات انجام یافته در آذربایجان را چنین شرح می‌دهد:

۱. تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری و تصویب قانونی جهت تقسیم محصول زمین به نفع دهقانان.

۲. از بین بردن رشوه. پیشه‌وری رشوه دادن به مأمورین دولت را خیانت به حقوق عمومی اعلام کرد و به مرتکبین مجازات سختی قایل شد. این قانون اثر برق‌آسایی داشت. بازرگانان به من می‌گفتند که اگر شبها مغازه‌هایشان باز می‌ماند، اموالشان تأمین داشت و چیزی به سرقت نمی‌رفت. اهالی اظهار می‌داشتند که برای اولین بار با اطمینان می‌توانستند شب یا روز ماشینهایشان را در کنار خیابان یا پس‌کوچه بگذارند، بدون اینکه کسی جرئت دزدیدن چرخ، چراغ و ماشینهایشان را در کنار خیابان یا پس‌کوچه بگذارند، بدون اینکه کسی جرئت دزدیدن چرخ، چراغ و

۱. آذربایجان، شماره ۱۷۴، مورخه ۲۵/۱/۲۷، از نطق دکتر مهتاش در کنگره دهقانی.

۲ و ۳. آذربایجان، شماره ۱۷۶، مورخه ۲۵/۱/۲۹.

۴. آذربایجان، شماره ۱۷۹، مورخه ۲۵/۲/۲.

- آئینه یا سایر ااث آن را داشته باشد، حتی اگر در ماشین باز می ماند.
۳. کلینیکهای بهداشتی سیاری تأسیس شده بود که از تبریز به دهات اطراف می رفت.
۴. قیمت اجناس مورد نیاز عمومی به طور جدی کنترل می شد و احتکارکنندگان سخت مجازات می شدند و قیمت کالاهای مورد مصرف عموم ۴۰٪ پایین آمده بود.
۵. قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعات کار تصویب و بین کارفرمایان و کارگران قراردادهای دسته جمعی بسته شد.^۱
۶. برنامه کار عمومی اجرا و قسمت اعظم خیابانها و کوچهها آسفالت و سنگفرش شد.
۷. برنامه تعلیمات عمومی اجرا و در دهات مدارس باز شد و دانشگاه تبریز با دو دانشکده طب و ادبیات تأسیس گردید ...^۲

یک آمریکایی دیگر، موریس هیندروس خبرنگار روزنامه نیویورک هرالد تریبون در ایران نیز چنین می نویسد:

... دموکراتها در مدت یک سال حکومت خود در این شهر (تبریز) اصلاحات مهمی انجام داده اند. در عرض این یک سال بیش از کلیه کوچه هایی که در سالهای قبل احداث شده بود، جاده سازی شده است، چهار میل مسافت بین شهر و استاسیون راه آهن آسفالت و گدایان از کوچه ها رانده شده بودند و زنهای بدکاره را از شهر اخراج کرده بودند.

مؤسسه حمایت مادران و اطفال در این مدت کوتاه دایر شده و دانشگاهی در تبریز برای اولین مرتبه مفتوح نموده بودند و طب و علم معلمی و فلاح تدریس می شد. دستگاه رادیو و فرستنده نصب و شهربانی منظمی ترتیب داده شده بود و زنهای شبها بدون رعب و ترس آزاد در کوچه ها عبور می کردند ...^۳

۱. دوم خردادماه سال ۱۳۲۵ در حالی که کارگران خوزستان زیر چکمه های حکومت نظامی و تهدیدهای عشایر مسلح قرار داشتند، اولین کنگره کارگران آذربایجان در تبریز افتتاح گردید.

۲. صفحات ۴۳ و ۴۴ کتاب «فصل آذربایجان»، متن انگلیسی، چاپ نیویورک، ۱۹۵۱.

۳. ایران ما، شماره ۸۶۱، ۲۶/۸/۸، «یک آمریکایی می گوید».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان

به گفته هایشان گوش کنید ولی به کردارشان ایمان بیاورید.
کنفوسیوس

احمد قوام (قوام السلطنه) کی بود؟

احمد قوام نوه میرزا محمد قوام الدوله، مؤسس لژ فراماسونری در خراسان^۱ و فرزند میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پیشکار موروئی آذربایجان که در زمان مورگان شوستر مستشار آمریکایی مالیه ایران، جهت ادامه غارتگریهای خود با جان سختی از سر و سامان یافتن امور مالی کشور جلوگیری می کرد^۲ و برادر میرزا حسن وثوق الدوله عامل سرسپرده انگلیس و عاقد قرارداد اسارت آور ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود.

وی بنابه استدعای پدرش به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و لقب دبیر حضور گرفت. پس از قتل ناصرالدین شاه، امین الدوله که به پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شده بود قوام را به سمت منشی با خود به تبریز برد و در تبریز وی مورد «توجه و عنایت» محمدعلی میرزا ولیعهد قرار گرفت. قوام در دوره سلطنت مظفرالدین شاه بنابه تقاضای عین الدوله صدراعظم سمت دبیر حضوری این دشمن غدار آزادی و مشروطیت را به عهده گرفت.

در وصف عین الدوله همین بس که جنبش مشروطه طلبان در بدو امر به صورت اعتراض به خودسریها و بیدادگریهای او آغاز گردید و گویا وی از همان زمان به فراماسونها پیوست.^۳ بعد از انقلاب مشروطیت قوام نیز مانند سایر عناصر ارتجاعی، لباس مشروطه خواهی بر تن کرد و چندین بار به مقام وزارت و نخست وزیری دولت مشروطه ایران رسید و در جریان همین فعل و

۱ و ۲. کتاب سیاه یا حکومت خانواده ها، جزوه سوم - نوشته ابوالفضل قاسمی، صفحات ۱۴۱، ۱۴۳ و ۱۴۵.

۳. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل راثین، صفحات ۷۶ و ۴۵۱.

انفعالات وی قطب سیاسی خود را تغییر داده به یکی از خدمتگزاران امپریالیسم آمریکا مبدل شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ و خروج سید ضیاءالدین از ایران قوام جانشین او گردید و رضاخان سردار سپه در کابینه قوام سمت وزارت جنگ را داشت.

در آن هنگام قوام با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی استاندارد اویل کمپانی موافقت کرد و قانون مربوط به آن امتیاز را به مجلس برده از تصویب گذراند. ولی به علت اینکه کمپانی مزبور قسمتی از سهام خود را به کمپانی انگلیسی واگذار نمود، قرارداد مزبور لغو گردید. علاوه بر این قوام السلطنه عده‌ای از مستشاران آمریکایی را نیز به ایران آورد.^۱

اما رضاخان تنها به منظور اینکه قدرت را شخصاً به دست گیرد و حمایت دولت شوروی را نیز نسبت به خود جلب نماید، قوام را توقیف و تبعید نمود و بنا به نوشته حسین مکی وقتی سردار سپه با سفارت شوروی محرمانه موضوع دستگیری قوام السلطنه را مطرح نمود، آنها کاملاً سردار سپه را تشویق کرده قول موافقت و مساعدت دادند.^۲

قوام در دوره رضاشاه مدت بیست سال از صحنه سیاست به دور بود ولی در سال ۱۳۲۱ مجدداً به نخست‌وزیری رسید و بنابه سابقه خدمتگزاری و دوستی با آمریکا، عده زیادی از مستشاران آمریکایی و از آن جمله دکتر میلسپو را به ایران آورده امور حیاتی کشور ما را به دست آنها سپرد. علی‌هذا هنگامی که قوام السلطنه در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ پس از سقوط کابینه حکیمی، کاندیدای نخست‌وزیری شد، مورد حمایت آزادیخواهان کشور و دولت شوروی واقع گردید - در حالی که محمدرضاشاه و جناح انگلیسی به سردستگی سید ضیاءالدین بشدت با وی مخالفت می‌کردند. قوام السلطنه مرد گمنامی نبود و آزادیخواهان ایران به سوابق سیاسی وی آشنایی داشتند. در سال ۱۳۰۱ که اولین بار قوام به نخست‌وزیری رسید، فرخی یزدی در روزنامه طوفان تحت عنوان «خانواده خیانت» وی را چنین معرفی کرد:

... اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده قوام السلطنه مراجعه کرده و بخواهید از قاموس کلمات، برای این فامیل طماع و بی‌حقیقت اسمی استخراج نمایید، بدون هیچ اندیشه و تأمل بایستی در صدر دیباچه اعمال ایشان و در سرلوحه تاریخ وزارت و حکومت آنها، خانواده خیانت را به خط برجسته بنگارید...^۳

در حادثه ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ که قوام سمت نخست‌وزیری را داشت، با وجودی که حزب توده ایران از وی جانبداری نمود، ولی حاضر نشد پیشنهاد عباس اسکندری را پذیرفته در کابینه قوام شرکت نماید و حتی این اختلاف نظر منجر به اخراج عباس اسکندری از حزب گردید. پیشه‌وری نیز نظر خود را راجع به قوام در روزنامه آئیر چنین نوشت:

۱. ایران ما، شماره ۴۹۴، - مورخه ۲۵/۱/۱۱، از مصاحبه جهانگیر تفضلی در پاریس

۲. کتاب تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، صفحه ۲۶۷.

۳. روزنامه طوفان، ۲۱ عقرب سال ۱۳۰۱، شماره ۲۸، سال دوم، «خانواده خیانت»، سرمقاله.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۴۱

... یکی از بازیگران این صحنه عجیب، از قراری که شنیده‌ایم آقای قوام السلطنه است، این پیرمرد جاه‌طلب که در خفه کردن آزادی تاریخ طولانی و شگفتی دارد و به طور تحقیق در دسته‌بندی، در خراب کردن عناصر آزادیخواه و اغفال مردمان پاک ساده لوح، اعجوبه غربی است، هرگز از روی نمی‌رود، یأس و ناامیدی به خود راه نمی‌دهد. از هر اسم و هر عنوان، از هر پیش‌آمدی به هر قیمتی باشد می‌خواهد استفاده بکند. با وجود اینکه مکرر در عدم لیاقت خود امتحان داده و بارها جتبه ارتجاعی خود را ظاهر ساخته و از بازیهای غلط مغرضانه و سماجت‌آمیز خود نتیجه معکوس به دست آورده است، هرگز حاضر نیست راحت بنشیند و بگذارد مردم از فرصتی که حوادث و پیش‌آمدها به دستشان داده است استفاده کرده پایه و اساس یک حکومت ملی و یک رژیم صحیحی را تهیه نمایند. آقا ول کن معامله نیست...^۱

پس چگونه این عضو «خانواده خیانت» و شاخه «شجره خبیثه» و قاتل کلنل محمدتقی‌خان و میرزا کوچک‌خان^۲ پشتیبانی و اعتماد آزادیخواهان ایران را به خود جلب نموده بر سر کار آمد؟ برای درک این مطلب باید شرایط و اوضاعی را که منجر به نخست‌وزیری قوام گردید به دقت از نظر بگذرانیم: تیرگی روابط سیاسی بین ایران و شوروی بعد از موضوع نفت شمال، پافشاری دولت شوروی در موکول نمودن تخلیه ایران به وجود دولتی که سیاست ضد شوروی نداشته باشد و دفاع فعالانه حزب توده ایران از این نظر، وجود حکومت ملی آذربایجان که با هر قدمی از حکومت مرکزی دورتر و به استقلال نزدیکتر می‌شد، سیاست دولت انگلیس در پیشنهاد کمیسیون سه‌گانه قیومیت به منظور حفظ و ادامه تسلط خود بر مناطق نفت‌خیز جنوب و احتمال تجزیه ایران به مناطق نفوذ، آزادیخواهان کشور را در برابر خطر نابودی استقلال و تمامیت ایران قرار داد. لذا جهت نجات کشور از خطرات احتمالی، اصلاح روابط سیاسی با دولت شوروی و برقراری روابط دوستانه با آن دولت، در صدر برنامه آنها قرار گرفت.

موقعی که قوام از طرف مجلس شورای ملی کاندیدای نخست‌وزیری شد، به علت مخالفت محمدرضا شاه و کلیه عوامل و نوکران امپریالیسم انگلیس - مخالفتی که مبتنی بر وابستگی آنها به جناحهای مختلف امپریالیسم و حسابهای خصوصی بود - قوام با اکثریت ضعیفی به نخست‌وزیری رسید. همین مقدمه و اقدامات اولیه قوام در رفع تضییقاتی که به کلوپهای حزبی و کارگری و مطبوعات اعمال شده بود و انفصال و توقیف بعضی از عوامل سرشناس ارتجاع^۳ و اعلام جانبداری از سیاست موازنه با همسایگان، وی را در موقعیتی قرار داد که مورد عنایت و پشتیبانی دولت شوروی قرار گرفت. دولت شوروی تصور می‌کرد که به دست قوام می‌تواند امتیازات مورد نظر را

۱. آذیر، شماره ۴۰، سال اول - ۲۲/۴/۲۸ سرمقاله.

۲. آذربایجان، شماره ۷۲، ۲۴/۹/۱۵، «تهران قورخوسی» (ترس تهران).

۳. قوام پس از انتخاب به نخست‌وزیری ارفع را از ریاست ستاد ارتش منفصل ساخت و در جریان انعقاد موافقتنامه با دولت شوروی عده‌ای از عوامل سرشناس انگلیس نظیر سید ضیاء، دشتی، دکتر طاهری و جمال امامی را توقیف نمود.

کسب نماید، بی آنکه گرفتار درگیرهای سیاسی بین‌المللی شود. آزادیخواهان ایران نیز در وجود قوام شخصیتی را می‌دیدند که می‌تواند روابط سیاسی ایران را با شوروی اصلاح نموده کشور را از خطر تجزیه نجات دهد و در عین حال از سرکوبی آزادیهای دموکراتیک به دست ارتجاع جلوگیری نماید.^۱ اما آذربایجان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را با سکوت و بی‌اعتنایی کامل تلقی نمود و فقط هنگامی به «وطن‌پرستی و مقاصد خیرخواهانه» قوام پی‌برد که رهبران شوروی در مسکو به تصمیمات کنگره ملی خلق آذربایجان دایر به ایجاد مجلس و حکومت ملی خط بطلان کشیدند و با امضاء موافقت‌نامه شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ فرقه دموکرات و مردم ستم‌دیده آذربایجان را به امان خدا سپردند. یعنی موقعی که در برابر فرقه دموکرات آذربایجان راهی بجز سازش با دولت قوام باقی نمانده بود.^۲

روز ۲۴/۱۱/۲۱ مظفر فیروز که به سمت معاونت سیاسی نخست‌وزیر و ریاست اداره کل تبلیغات دولت قوام منصوب شده بود اعلامیه نخست‌وزیر را مبنی بر اجرای «اصول آزادی و دموکراسی در حدود مقررات قانون» و موقوف‌الاجرا شدن مقررات حکومت نظامی درباره احزاب و اجتماعات از تاریخ ۲۵/۱۱/۲۲ [۲۲۴] ولی محفوظ ماندن آن در حق مطبوعات و حفظ امنیت را از رادیو قرائت کرد.^۳ قوام‌السلطنه دولت خود را روز ۲۴/۱۱/۱۸ به مجلس و شاه معرفی نمود و در جلسه علنی مورخه ۲۴/۱۱/۲۸ مجلس گفت:

... اینجانب حتی قبل از تشکیل کابینه، تمنیات فوری ملت ایران را از قبیل آزادی اجتماعات و عزل مأمورین متجاوز و تأدیب محتکرین و تنزل نرخ اجناس، مورد نظر قرار داده تصمیماتی گرفته و احکامی صادر کرده‌ام.

... سیاست خارجه اینجانب روی اساس موازنه و مودت و احترام متقابل با سه دولت بزرگ و متفق ایران استوار می‌باشد و در این موقع که بر اثر تلگراف پر مهر و محبت ژنرال‌سیم استالین و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی با اعتماد به حسن نیت و توجه همسایه شمالی عازم مسکو می‌باشم امیدوارم به یاری خداوند و پشتیبانی ملت ایران موفق شوم...^۴

۱. نه فقط آزادیخواهان ناسیونالیست حتی حزب توده ایران نیز چنین نظری داشت. چنان که روزنامه رهبر پس از سقوط کابینه ائتلافی نوشت:

«کمیته مرکزی با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام‌السلطنه در حفظ تمامیت کشور و ایجاد وحدت ملی سعی نموده، ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد». رهبر، شماره ۸۴۵ به تاریخ ۲۵/۸/۱، از مقاله «تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت»

۲. دکتر جاوید روز نهم تیرماه سال ۱۳۲۵ طی نطقی از رادیو تهران چنین گفت: «... پس از آنکه آقای قوام‌السلطنه بر سر کار آمد، از خلق آذربایجان دعوت به عمل آورد. و چون خلق آذربایجان وطن‌پرستی آقای قوام را باور داشتند دعوت او را قبول کردند. زیرا همه می‌دانستند که آقای قوام‌السلطنه جز اصلاحات و آبادی کشور منظوری ندارند...» آذربایجان، شماره ۲۳۹، مورخه ۲۵/۴/۱۱.

۳. شهباز به جای ایران ما، شماره ۴۷، مورخه ۲۴/۱۱/۲۲.

۴. ایران ما، شماره ۴۶۸، مورخه ۲۴/۱۱/۲۹.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۴۳

برای بردن قوام به مسکو، یک هواپیمای دو موتوره از طرف دولت شوروی به تهران آمد و در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۹ وی به همراهی هیئتی به مسکو عزیمت نمود. اعضای هیئت اعزامی عبارت بودند از: جواد عامری، حمید سیاح، دکتر رضا زاده شفق، پیرنظر (مدیر کل وزارت خارجه)، دری، نیکپور، سلمان اسدی، عمیدی نوری، جهانگیر تفضلی، قاسم مسعودی، رضوی (نماینده مطبوعات) به ریاست قوام السلطنه.

مسافرت قوام به مسکو امیدهایی را برانگیخت. ولی مردم معتقد بودند که رفتاری ملت ایران تنها سیاست خارجی نیست بلکه مشکلاتی در حیات اجتماعی کشور وجود دارد که باید به دست خود مردم حل شود. چنان که روزنامه جبهه ارگان حزب ایران نوشت:

... آنهایی که انتظار دارند در مسکو سرنوشت تبریز معین شود، به زودی مأیوس خواهند شد... در زمانی که آقای قوام تهیه مسافرت خود را می‌بیند فرقه دموکرات به تشکیل ارتش آذربایجان می‌پردازد. فرقه دموکرات می‌خواهد بگوید ممکن است شما اختلافات خود را با روسها حل کنید، ولی اختلاف با ما هنوز باقی است! آری اختلاف با آذربایجانیها، اختلاف با تمام ایران هنوز باقی است...^۱

روزنامه ایران ما چنین اظهار نظر کرد:

... آنچه امروز ایران را به این صورت در آورده یا به اصطلاح دیگر، مشکلاتی در حیات اجتماعی ما فراهم نموده، تنها سیاست خارجی ایران نیست. باید در نظر گرفت و متوجه بود که وضع داخلی ایران اهمیت کمتری از سیاست خارجی ندارد. ملت ایران می‌خواهد در تعیین مقدرات خود دخالت داشته باشد، خود را از زیر بار ظلم و ستم ارتجاع و استعمار نجات دهد، به آزادی نفس بکشد، شرافتمندانه کار کنند و محصول رنج و کارشان را خود صاحب شوند، رژیم فاسد را سرنگون سازند، می‌خواهند دیگر فقر و جهل و گرسنگی بر کشور حکمفرمایی نکند. همین درخواستها و آرزوها است که به صورت یک احتیاج شدید در آمده و مشکلات زندگی مردم ایران را سبب شده است.^۲

مذاکرات قوام السلطنه با استالین و مولوتف در مسکو

در مدت اقامت هیئت نمایندگی ایران در مسکو، چندین بار بین اعضای هیئت و مولوتف و شخص قوام السلطنه با استالین، ملاقاتهایی به عمل آمد. در اولین ملاقات رسمی نمایندگان ایران با مولوتف مسائل ذیل از طرف دولت شوروی مطرح شد:

اول نفت، که مولوتف عقیده داشت شرط ابراز دوستی صادقانه ایران و شوروی این است که امتیاز نفت شمال به دست شوروی داده شود. چنان که نفت جنوب سالهاست به دولت انگلیس داده شده است.

دوم در خصوص آذربایجان بود که مولوتف عقیده داشت این یک امری است داخلی که باید بین دولت ایران و آذربایجان تصفیه گردد.

۱. جبهه، شماره ۸۷، مورخه ۲۴/۱۱/۲۶ سرمقاله.

۲. ایران ما، شماره ۴۷۲، مورخه ۲۴/۱۲/۶ «تنها مذاکرات مسکو مشکلات ایران را حل نمی‌کند»

سوم موضوع تخلیه ارتش سرخ از ایران که در این خصوص اشاره به نگرانی از وضع ایران و توجه به اوضاع بین‌المللی شده، وعده داد که قسمتهایی از کشور ایران از روز دوم مارس تخلیه می‌شود.^۱

در این ملاقات راجع به هیچ یک از مسائل فوق بین نمایندگان ایران و شوروی توافق نظر حاصل نشد. چنانچه از طرح مسائل آشکار می‌گردد، نخستین مسئله‌ای که شوروی حل آن را خواستار گردید، اعطای امتیاز نفت شمال به آن دولت بود. در تأیید این مطلب، جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه ایران ما که خود یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران بود، طی مصاحبه‌ای با مخبر لوموند در پاریس به سؤال «آیا تصور نمی‌کنید همه این اختلافات سر نفت باشد؟» چنین جواب داد: «در اینکه موضوع امتیاز نفت مبدأ سوء تفاهمات ایران و شوروی بود، تردیدی نیست».^۲

پیرو اولین ملاقات با مولوتف نخستین تذکاریه^۳ هیئت نمایندگی ایران به شرح ذیل تسلیم کمیسر امور خارجه شوروی گردید:

۱. در خصوص امتیاز نفت، طبق قانون مصوبه مجلس نه فقط واگذاری حتی مذاکره در آن مورد ممنوع است.

۲. در موضوع آذربایجان، این استان جزء لاینفک ایران است. زبان ترکی، زبان محلی است. فرهنگ و ادبیات آنجا از قدیم زبان فارسی بوده، شعرا و ادبا زبان فارسی را زبان مادری خود دانسته‌اند. لذا مقتضی است کسانی که دست به کارهایی در آنجا زده‌اند که منافی استقلال و تمامیت ایران باشد از این طرز فکر خودداری نمایند. بدیهی است اصلاحات لازم در آذربایجان به عمل خواهد آمد و قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی اجرا خواهد شد.

۳. در موضوع تخلیه ایران تا دوم مارس برابر قرارداد، باید ایران تخلیه شود. بنابراین علتی برای بقای ارتش سرخ در ایران وجود ندارد. ضمناً اطمینان قلبی داده می‌شود مناسبات دوستانه ایران و شوروی بسط داده شود و نگرانیهای شوروی از طرف ایران رفع شود.^۴

این تذکاریه عصر روز شنبه ۲۴/۱۲/۴ تسلیم گردید.

دولت شوروی در جواب تذکاریه ایران، روز ششم اسفندماه سال ۱۳۲۴ تذکاریه ذیل را به نمایندگان ایران تسلیم داشت:

۱. در خصوص نفت شمال ایران، از لحاظ ابراز حسن نیت کامل حاضریم از مطالبه امتیاز نفت صرف‌نظر نماییم. به همین جهت پیشنهاد می‌نماییم یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای عملیات اکتشافی و استخراجی تشکیل گردد که سهم شوروی در آن ۵۱ و سهم ایران ۴۹ باشد.

۱. روزنامه داد، شماره ۷۱۳، مورخه ۲۵/۱/۲۶، «یادداشت‌های سفر مسکو»، به قلم عمیدی نوری.

۲. روزنامه ایران ما، شماره‌های ۴۹۲ - مورخه ۲۴/۱۲/۲۹ و ۴۹۴ مورخه ۲۵/۱/۱۱ از مصاحبه جهانگیر تفضلی در پاریس.

۳. تذکاریه یا مه موراندوم از نظر دیپلماسی ارزشی ندارد. زیرا نه دارای تاریخ است و نه امضا و نه خطاب به مقامی است که به توان آن را ملاک و مستند قرار داد. در حقیقت یادداشتی است برای به خاطر آوردن خواننده.

۴. داد، شماره ۷۱۴، مورخه ۲۵/۱/۲۷، «یادداشت‌های سفر مسکو».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۴۵

۲. در خصوص آذربایجان ایران که امری است داخلی و مربوط به خود دولت ایران، توصیه می‌شود ترتیبی اتخاذ گردد که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آنجا توجه کامل به عمل آید. مجلس ملی آنجا به نام همان انجمن ایالتی و ولایتی تبدیل گردد. نخست‌وزیر محلی آذربایجان استاندار دولت مرکزی ایران باشد. ۲۵ درصد از درآمد، به دولت داده و بقیه به مصرف اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنجا به کار برده شود. وزارت جنگ و وزارت امور خارجه نداشته، در این دو وزارتخانه به سازمان دولت مرکزی اکتفا شود.

۳. در خصوص تخلیه نیروی سرخ از ایران نیز به تدریج از دوم مارس شروع به عمل می‌شود. ولی فقط در قسمتهایی از خاک ایران نیروی سرخ بازگشت می‌نماید. در ضمن اصلاح روابط در دولت، از قسمتهای دیگر هم تخلیه خواهد شد.^۱

هیئت نمایندگی ایران طی دومین تذکاریه، نظرات خود را به شرح ذیل اعلام داشت:

۱. در خصوص تخلیه ارتش سرخ از ایران پیمان سه‌گانه، اساس حق ایران را تأمین نموده، انتظار تخلیه می‌رود.

۲. در خصوص آذربایجان، نسبت به اصلاحات آنجا در حدود قوانین فعلی و مخصوصاً اختیارات انجمنهای ایالتی می‌توان به اصلاح امور اهالی آنجا توجه نمود. آذربایجان جزو ایران است، حکومت مشروطه ایران اصول مرکزیت را پذیرفته، فقط یک حکومت که آن هم مرکزش در تهران است شناخته شده، فرهنگ، ادبیات، زبان، عادات و سنن اهالی آذربایجان فارسی است. وحدت ایران و جزء لایتجزا بودن آذربایجان، دارای ریشه‌های تاریخی است. باید به نغمه‌های افراد خاصی که منظوره‌های شخصی دارند توجه نداشته.

۳. در خصوص نفت نیز با توجه به نظریه اخیر در صورتی که تخلیه نیروی شوروی طبق پیمان سه‌گانه انجام شود، اصولاً قابل توجه بوده، می‌توان با اصول مرضی‌الطرفین آن را حل نمود. به هر حال نباید از نظر دور داشت اساس اصلاح امر به بازگشت نیرو از تمام خاک ایران یعنی اجرای پیمان سه‌گانه ارتباط کامل دارد.^۲

دولت شوروی پس از دریافت دومین تذکاریه ایران، روز ۲۴/۱۲/۱۰ برابر اول مارس ۱۹۴۶ که فردای آن روز مهلت تخلیه خاک ایران از نیروهای متفقین به موجب پیمان سه‌گانه به سر می‌رسید، تذکاریه دوم خود را به نمایندگان ایران تحویل داد. در آن تذکاریه گفته می‌شد:

۱. در خصوص نفت، با حسن نیت راه حل ایجاد شرکت مختلط ایران و شوروی را پیشنهاد نمودیم. ولی چون نظریه مزبور مورد قبول قرار نگرفت، ما هم آن را رد شده تلقی می‌نماییم و بنابراین به همان تقاضای امتیاز معادن نفت شمال باقی هستیم.

۲. در خصوص آذربایجان ما از ابتدا آن را یک امر داخلی می‌دانستیم و نظریه‌ای در این مورد ابراز نداشتیم. ولی از لحاظ کمک معنوی به دولت ایران، توصیه‌هایی نمودیم و خواستیم وساطت در امر کرده باشیم در خلال این مدت توصیه‌های مزبور را به خود آنها هم اطلاع دادیم ولی حاضر به قبول این نظریات نشدند و چون شما هم آن توصیه‌ها را قبول نکردید، بنابراین نسبت به این موضوع نظریات

۱. روزنامه داد، شماره ۷۱۵، مورخه ۲۵/۱/۲۸، «یادداشت‌های سفر مسکو».

۲. داد، شماره ۷۱۷، مورخه ۲۵/۱/۳۰، «یادداشت‌های سفر مسکو».

مورد تذکر را پس گرفته تلقی می‌نماییم.

۳. در خصوص بازگشت نیروی شوروی از ایران... چون از انقلاب اکتبر به بعد مناسبات ایران و شوروی بر پایه دوستی استوار نیست، بنابراین نگرانی خاطر از ایران فعلاً مانع تخلیه کامل نیروی سرخ از ایران می‌باشد...^۱

تذکاریه شوروی در بیان علل نگرانی خاطر آن دولت از ایران، مسائل ذیل را ذکر می‌کرد:

دولت ایران نفت جنوب را به انگلیس داده ولی نفت شمال را به شوروی نداد.
بیست و پنج سال پیش صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء ایران ضمن یادداشت خود به جامعه ملل تقاضای الحاق قفقاز و ترکستان را به ایران نموده بود.
امسال نیز یکی از اعضای برجسته کابینه آن روز صمصام‌السلطنه که در آن موقع نیز فعالیت مخصوصی به کار می‌برد، یعنی حکیم‌الملک زمام امور را بر دست گرفته، رویه ضد شوروی پیش کشید.

به علاوه وجود عناصر ضد دوستی ایران و شوروی و پیش کشیدن سیاست دیسکریمیناسیون (تبعیض) از طرف ایران نسبت به شوروی اجراء ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را ایجاب می‌نماید.^۲

اینک جهت اطلاع ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی ذیلاً نقل می‌شود:

ماده ۶. دولتین معظمین متقاعدین قبول می‌نمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد به واسطه مداخلات نظامی پلتیک غاصبانه را در ایران مجری و یا خاک ایران را مرکز عملیات نظامی ضد شوروی قرار بدهد و به این طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده آن بشود، در صورتی که دولت روسیه قبل از وقت به دولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطره مزبور مقتدر نباشد، آن وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به خاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی به عمل بیاورد.

دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی متعهد می‌شود، همین که مخاطره مزبوره برطرف شد، فوراً قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.^۳

روز دوم مارس ۱۹۴۶ برابر یازدهم اسفندماه سال ۱۳۲۴، خبرگزاری شوروی ابلاغیه زیر را صادر نمود:

... از روز دوم مارس تخلیه قسمتی از نیروی شوروی از نواحی ایران چون مشهد، شاهرود و سمنان واقع در خاور ایران که در آنجا آرامش نسبی برقرار است آغاز می‌شود. اما نیروی شوروی در سایر نواحی ایران تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند...^۴

علی‌هذا دولت شوروی روز دوم مارس، که آخرین مهلت تخلیه بود، نیروهای خود را از ایران بیرون نبرد. ولی نیروهای انگلیس در موعد مقرر کشور ما را تخلیه کردند.

۱ و ۲. داد، شماره ۷۱۸ - مورخه ۲۵/۲/۱ «یادداشت‌های سفر مسکو» اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا صفحات ۳۵۷ - ۳۵۸. ۳. نقل از شهباز به جای ایران ما، شماره ۲۲، مورخه ۲۴/۱۰/۲۱. ۴. ایران ما، شماره ۴۷۸، مورخه ۲۴/۱۲/۱۳ (این ابلاغیه روز ۲۵ فوریه - به اطلاع قوام رسانیده شده بود).

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۴۷

البته در آن روزها ارتجاع داخلی و نوکران استعمار، مجلس و دستگاههای دولتی ایران را در دست داشتند. از سوی دیگر آذربایجان به سنگر آزادی مبدل شده و چشم امید تمام مردم کشور را به سوی خوه جلب نموده بود و آزادیخواهان سایر نقاط ایران نیز، با وجود ایراداتی که به روش فرقه دموکرات و حکومت ملی داشتند، از دل و جان آماده بودند که دوش به دوش آذربایجان در راه آزادی سراسر ایران بپا خیزند و بساط ارتجاع را سرنگون سازند.

ولی مسلماً هیچ نیروی نظامی خارجی یا داخلی، از طریق کشور ایران - که خود تحت اشغال قوای نظامی شوروی بود - خاک شوروی را تهدید نمی نمود و عدم تخلیه ایران به استناد ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ابداً مفهوم و موردی نداشت.

در مسکو، قوام السلطنه پس از اطلاع از عدم تخلیه ایران به وسیله نیروهای نظامی شوروی، یادداشت اعتراضی تسلیم آن دولت نمود. ولی کوشش وی بی نتیجه ماند. تنها نتیجه‌ای که از مذاکرات مسکو حاصل شد تبادل نظر بین دو دولت و انتصاب سادچیکوف به سمت سفیر کبیر شوروی در ایران بود. در سایر موارد پیشرفتی حاصل نشد. لکن مذاکرات قطع نگردید و قرار بر این شد که مذاکرات از طریق دیپلماتیک در تهران تعقیب شود و اعلامیه زیر در پایان مذاکرات انتشار یافت:

نخست‌وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف خود در مسکو، از تاریخ ۱۹ فوریه تا ۶ مارس سال جاری (۳۰ بهمن تا ۱۵ اسفندماه سال ۱۳۲۴) چندین بار با ژنرال‌سیم استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی و مولوتف کمیسر ملی امور خارجه ملاقات و مذاکره نمودند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین ساعی خواهند بود که با تعیین سفیر کبیر جدید شوروی در ایران موجبات تحکیم روابط دوستانه بیش از پیش بین دو کشور برقرار گردد.^۱

پس از بازگشت قوام به تهران وی در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت:

«دولت شوروی نمی‌خواست تقاضای مؤکد مرا برای تخلیه ایران از قوای شوروی بپذیرد. من نیز نمی‌توانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. و چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری می‌خواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد.»^۲

انعکاس عدم تخلیه ایران در میان مردم کشور، مجامع بین‌المللی و قدرتهای بزرگ جهانی

گذشته از دار و دسته سید ضیاء که عدم تخلیه ایران از نیروی نظامی شوروی را دست‌آویز قرار داده،

۱. ایران ما، شماره ۴۸۴، مورخه ۲۴/۱۲/۲۰، «نخست‌وزیر در تهران».

۲. ایران ما، شماره ۴۸۸، مورخه ۲۴/۱۲/۲۴، نقل از بولتن دیلی نیوز، نشریه سفارت انگلیس در تهران.

جنگال عظیمی پیا کردند و به تبلیغات مغرضانه‌ای علیه آن دولت دست زدند: این اقدام دولت شوروی عموماً در میان مردم کشور ما تأثیر نامساعدی بخشید زیرا اولاً عبارت مبهم و کشدار ابلاغیه مبنی بر اینکه «... نیروی شوروی در سایر نواحی تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند» معلوم نمی‌داشت که اشغال ایران کی و چگونه به پایان خواهد رسید، ثانیاً این امر به عوامل ارتجاع و نوکران استعمار امکان می‌داد که مردم را علیه دوستی ایران و شوروی برانگیخته به محبوبیت و اعتبار آن دولت لطمه زنند، و به بهانه «دفاع از میهن» خواسته‌های بحق آزادیخواهان ایران را در انتظار عمومی خدشه‌دار و بی‌اعتبار سازند. مخصوصاً با توجه به اینکه سخنگویان رسمی دولتهای انگلیس و آمریکا در اظهارات خود علاقه تامی به تخلیه ایران نشان می‌دادند. بون وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام آن کشور چنین گفت:

دولت ایران موافقت کرد که ما از خاک آن کشور به منظور شکست دادن دشمن استفاده کنیم. حال، برای من اسباب تعجب زیاد خواهد شد که با وجود صمیمیتی که در فراهم ساختن این تسهیلات ذیقیمت برای ما از طرف یک کشور دیگر نشان داده شده است، حالا که کار پایان یافته، همین تسهیلات مانعی برای بیرون بردن سربازان ما ایجاد نماید.^۱

ایدن وزیر خارجه سابق انگلیس در همان مجلس اظهار داشت:

دولتهای متفق برای آن به خاک ایران قدم نهادند که مسئله ارسال خواربار و مهمات به خاک اتحاد جماهیر شوروی تأمین گردد. حال که جنگ پایان پذیرفته برای هیچ یک از ما علتی برای ماندن در ایران وجود ندارد و مسلماً در انگلستان همه مایلند که ما هر چه زودتر از آنجا بیرون بیایم. ما در ایران فقط یک علاقه داریم و آن این است که کشور مزبور را سعادت مند و متحد و قوی ببینیم و چیزی که اصلاً در این کشور نمی‌خواهیم بازگشت اصل ایجاد مناطق نفوذ و مسائلی از این قبیل است که تا مدت مدیدی پیش از این در ایران وجود داشته و برای یک نسل باعث عدم محبوبیت کامل ما در میان ایرانیان گردیده است. امیدواریم که سیاست تخلیه از طرف متفقین اجرا و هر چه زودتر عملی گردد.^۲

لکن نوشته‌های مطبوعات شوروی بر تشویش و سر درگمی مردم می‌افزود. اینک به عنوان مثال قسمتهایی از مقاله د. زاسلاوسکی را از روزنامه پراودا نقل می‌کنیم. وی پس از اشاره به تخلیه نیروی نظامی شوروی از ایران می‌نویسد:

... در قراردادی که روز ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ بین سه دولت انگلیس و شوروی و ایران منعقد شده، مدت اقامت نیروهای شوروی در ایران به طور آشکار و صریح ذکر گردیده. به علاوه مطابق قرارداد ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ منعقد بین شوروی و ایران دولت شوروی مجاز است که نیروهای خود را وارد ایران نماید. بدین ترتیب جواب این سؤال که نیروهای نظامی شوروی چه موقع و چطور ایران را تخلیه خواهند کرد، به طور مختصر و صریح چنین خواهد بود: مطابق قراردادها رفتار خواهد شد.

۱. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحه ۲۷۲.

۲. کتاب سیاست موازنه منفی، جلد دوم، صفحه ۲۷۳.

سپس ادامه می دهد:

مردم دنیا در انتظار جواب سؤالات دیگری نیز هستند: چرا دولت انگلستان، مصر، فلسطین، سوریه، لبنان و یونان را تخلیه نمی کند؟ چرا در امور داخلی آنها دخالت می ورزد؟^۱

اما حزب توده ایران بیهوده تلاش می کرد که ضمن مراعات افکار عمومی سیاست دولت شوروی را نیز توجیه کند و مسئولیت عدم تخلیه ایران را به فراهم نبودن شرایط و نبودن دولتی مستقل و آزاد در ایران متوجه سازد. روزنامه رهبر ضمن پذیرفتن لزوم تخلیه ایران می نوشت:

... تردیدی نیست که همه افراد ملت در مسئله تخلیه ایران از نیروهای متفقین خواه آنهایی که طبق پیمان در ایران توقف داشته و خواه آنان که بدون قرارداد مدتی خاک ایران را اشغال کرده بودند هم رأی می باشد. ... ما با تخلیه ایران مانند تمام مردم بی غرض و کلیه علاقه مندان حقیقی به استقلال ایران موافقت کامل داریم ولی با الم شنگه راه انداختن و آلت اغراض دیگر سیاستهای بیگانه واقع شدن جداً مخالفیم...^۲

آن وقت در جواب اینکه «چرا ایران تخلیه نشد؟» توضیح می داد:

چون در ایران حکومت ملی بر سر کار نیست بلکه در تمام دستگاه حاکمه ما مزدوران استعمار بر سر کارند و دولت شوروی نمی تواند موافقت کند که در نزدیکی او حکومتهای دیکتاتوری و فاشیستی که تمایلات ضد شوروی دارند وجود داشته باشند، لذا آن دولت ایران را از نیروهای خود تخلیه نمی کند. پس اگر به تخلیه کامل ایران علاقه دارید شرایط تخلیه را فراهم کنید: بکوشید تا هر چه زودتر نفوذ امپریالیسم را از ایران ریشه کن کنید. یک دولت ایران واقعاً آزاد و مستقل درست کنید. در این صورت نه ارتش سرخ و نه ارتش دیگری غیر از آن در ایران نخواهد ماند.^۳

بعجاست سؤال کنیم چه نیرویی می بایست نفوذ امپریالیسم را از ایران ریشه کن سازد و ایرانی مستقل و آزاد ایجاد نماید؟ - مسلماً نیروهای انقلابی ملی ایران.

به این سؤال حزب کمونیست ایران (عدالت) ۲۴ سال قبل از آن تاریخ یعنی در سال ۱۹۲۱ میلادی ضمن تزه های خود درباره وضع اجتماعی ایران جواب شایسته ای داده است:

... هر گونه دخالت مسلحانه شوروی نه تنها به انقلاب کمک نخواهد کرد زیرا جنبش موجود در ایران را که علیه ستم خارجی متوجه است منقسم خواهد ساخت و بخشی از خشم انباشته شده علیه ستمگر اصلی - انگلستان - را به سمت روسیه شوروی متوجه خواهد ساخت، امری که با تضعیف گرایش ضد انگلیسی در عین حال هواداری (سمپاتی) موجود در میان مردم از کمونیسم را تضعیف خواهد کرد، مانع از آن خواهد شد که کمونیسم در میان مردم ریشه بدواند و مشکلاتی در راه گسترش نفوذ حزب کمونیست که هماهنگ با روسیه شوروی عمل می کند ایجاد خواهد کرد.

۱. پراودا، شماره ۱۴، دسامبر ۱۹۴۵، نقل از آذربایجان، شماره ۸۴، مورخه ۲۴/۱۰/۲۰.

۲. رهبر، شماره ۶۶۳، مورخه ۲۴/۱۲/۱۳، «در پیرامون تخلیه».

۳. رهبر، شماره ۶۶۶، مورخه ۲۴/۱۲/۱۶، «چرا ایران تخلیه نشد؟»، به قلم انور خامه.

«... قیام و گسترش جنبش آزادیبخش ملی به منظور اخراج امپریالیستهای انگلیسی از ایران و سرنگونی رژیم شاه که به طرز جداناپذیری با آن مرتبط است بدون آنکه به کمک مرئی نیروهای مسلح روسیه شوروی روی آورده شود و با تکیه منحصر به نیروهای انقلابی ملی ایرانی»^۱ باید انجام پذیرد.

زیرا شبهه‌ای نیست که کمک و پشتیبانی خارجی فرع بر مبارزه ملت ایران در راه آزادی و دموکراسی است.

در آن زمان ملت ما به قدر کافی آمادگی مبارزه با ارتجاع و توانایی استقرار حکومت ملی را دارا بود. در چنین شرایطی دولت شوروی می‌بایست با تخلیه بموقع ایران میدان را جهت مبارزه بحق ملت آزاد می‌گذاشت. حال آنکه ادامه اشغال نظامی و عدم تخلیه ایران حقانیت مبارزین راه آزادی را خدشه‌دار می‌ساخت و موجب دریغ حمایت مردم ایران و افکار عمومی جهانیان از مبارزین راه آزادی و استقلال در کشور ما می‌گردید. به علاوه به ارتجاع داخلی و خارجی اجازه می‌داد که به بهانه اجرای پیمانهای بین‌المللی، ضمن وارد آوردن فشارهای سیاسی به دولت شوروی، مبارزه ملت ما را نیز منکوب سازند.

این امر در اکثر مطبوعات کشور نیز بدرستی انعکاس یافت از آن جمله روزنامه کیهان طی مقاله‌ای به قلم ارسال خلعتبری چنین نوشت:

... به عقیده شخصی من شوروی در این قسمت (در تخلیه نکردن ایران) اشتباه کرده... قشون نمی‌تواند بعد از این منافع شوروی را در ایران تأمین کند و اگر تأمین منافع با قشون باشد پس شوروی هیچ وقت نباید قشون خود را از ایران خارج کند.

... در اینکه بین ملت ایران و غاصبین حقوق آن جنگ خواهد درگرفت شکی نیست. شوروی باید زودتر قشون خود را ببرد تا میدان برای این جنگ باز شود.

تخلیه نکردن تمام خاک ایران نتایجی دارد که باید ذکر شود:

۱. طرفداران اوضاع بیست و چند ساله را تقویت خواهد نمود که اعصاب مردم خسته از توقف قشون خارجی را تحریک کنند.

۲. بهانه به دست مرتجعین خواهد داد تا سنگ وطنخواهی به سینه زنند.

۳. ملت ایران را ناراضی خواهد کرد.^۲

باید خاطر نشان ساخت که تمامیت ارضی کشورها تا روزی که حدود و ثغور تمام ملل و اقوام جهان در شکلی از اشکال حکومت جهانی و نوعی برادری و برابری مستحیل نشده است اهمیت اساسی خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

لذا دولت شوروی ناچار بود دیر یا زود در برابر مردم جهان توضیح دهد چرا نیروهای خود را از ایران بیرون نمی‌برد و چرا پیمانی را که خود امضاء کرده محترم نمی‌شمارد؟

۱. اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۶۱ و ۶۲. «تزه‌های حزب کمونیست ایران درباره وضع اجتماعی ایران».

۲. کیهان، شماره ۷۹۳۳، مورخه ۲۴/۱۲/۱۳، «تخلیه ایران»، ارسال خلعتبری.

چنان که در فصول بعد خواهد آمد دولت شوروی تحت فشار سیاست بین المللی و تنها با امضاء موافقتنامه تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی که پس از تصویب مجلس شورای ملی رسمیت می یافت، با وجود برجا ماندن همان دستگاه حاکمه فاسد و ارتجاعی، نه فقط خاک ایران را ترک نمود حتی حمایت خود را از آزادیخواهان کشور نیز دریغ ورزید.

برای بررسی اهمیت و موقع مسئله ایران از نظر جهانی به روابط دولتهای آمریکا و انگلیس با دولت شوروی در اواخر جنگ و ماههای اول بعد از پایان آن نظری کوتاه می افکنیم:

شروع جنگ جهانی دوم و وجود دشمنی نیرومند و قهار که موجودیت دولتهای بزرگ را دچار مخاطره ساخته بود، اتحاد جنگی متفقین را سبب گردید و تضادها و ناسازگاریهای سابق را در درجه دوم اهمیت قرار داد. ولی هر قدر واپسین لحظات حیات آلمان هیتلری نزدیکتر می شد، در اتحاد و یگانگی متفقین زمان جنگ آثار نفاق و بدگمانی هویدا می گردید. چرچیل نخست وزیر انگلستان حتی در بحبوحه جنگ، پیشنهاد کرده بود که نیروهای انگلیسی و آمریکایی حمله خود را از صفحات جنوبی اروپا آغاز نمایند تا مگر شبه جزیره بالکان به دست خود آنها آزاد شود نه ارتش سرخ. و این نظریه تنها بنا به مصلحت نظامی پذیرفته نشد.

در فوریه سال ۱۹۴۵ که ارتش سرخ با عبور از رود اودر راه خود را جهت فتح پیروزمندانه برلن هموار می ساخت، اجتماع سه پیشوای متفقین، روزولت، استالین و چرچیل در یالتا برگزار شد. اساسیترین بحث این کنفرانس موضوع لهستان، حکومت آتی و مرزهای آن بود. بر سر این موضوع اولین اختلاف بین شوروی و متفقینش به وجود آمد.

در اواسط فوریه بجز هیتلر و متعصبترین طرفدارانش، مسئولین امر در آلمان دریافتند که شکست قطعی است. لذا در اینکه به چه کسی باید تسلیم شد به تفکر پرداختند و نتیجه آنکه آنها تسلیم در برابر نیروهای انگلیسی و آمریکایی را ترجیح دادند؛ چیزی که بدگمانی دولت شوروی را برانگیخت. نیروهای نظامی آلمان در عین حال که شدیدترین پایداری را در برابر ارتش سرخ نشان می دادند، براحتهی در جبهه غرب تسلیم می شدند. در این باره استالین به روزولت چنین نوشت:

آلمانیها در جبهه خاوری ۱۴۷ لشکر دارند و بی آنکه مواضع خود را به خطر اندازند، می توانند ۱۵ تا ۲۰ لشکر از آنجا برگزیده صرف تقویت سربازان خود در جبهه باختر کنند. با این همه آنها چنین کاری نکرده اند و نمی کنند و همچنان به پایداری دیوانه وار در مقابل روسها ادامه می دهند. مثلاً حتی برای یک ایستگاه بی اهمیت راه آهن در زملیانیتسا واقع در چکسلواکی که برایشان همان قدر سودمند است که ضماض بر پشت مرده، سخت می جنگند و در همان حال شهرهایی به اهمیت استابروک، مانهایم و کاسل را در قلب آلمان بدون کمترین مقاومت از دست می دهند. البته قبول می کنید که این رفتار آلمانیها عجیبتر و نامفهومتر از آن است که می توان گفت.^۱

۱. خاطرات جنگ جهانی دوم، نوشته چرچیل، جلد ششم، کتاب دوم، صفحات ۷۸ و ۷۹.

بدین ترتیب با شکست قطعی آلمان نازی بین ارتش سرخ و نیروهای نظامی متفقینش، بر سر اشغال مناطق و سرزمینهای بیشتر مسابقه‌ای برقرار گردید.

پس از شکست آلمان، در ژوئیه ۱۹۴۵ سران سه دولت در پوتسدام دور هم جمع شدند و تا این تاریخ به اختلاف نظر متفقین راجع به لهستان، اختلافات مربوط به سرنوشت اروپای شرقی و بالکان، غرامات جنگی و غیره نیز افزوده شده بود. در همین کنفرانس مسئله ایران نیز مطرح گردید و فقط به این نتیجه رسید که نیروهای متفقین فعلاً شهر تهران را تخلیه کنند. ولی تعیین تاریخ سراسر خاک ایران به بعد موکول شد و چنان که دیدیم در نامه‌های متبادله بین بوین و مولوتف روز دوم مارس به عنوان آخرین مهلت تخلیه ایران مورد توافق طرفین قرار گرفت.

پس از پایان جنگ، طبق معمول هر یک از دولتهای فاتح درصدد بود که از پیروزیهای نظامی خویش به نحو احسن بهره‌برداری نموده و امتیازات بیشتری جهت خود کسب کند و همین امر علت پیش آمدن اختلافات بین متفقین در بالکان، خاور دور و منچوری، خاورمیانه، ایران، ترکیه و سایر نقاط می‌گردید.

در ایران، دولت انگلیس عمده‌ترین رقیب سیاسی دولت شوروی بود. چنان که روزنامه هرالد تریبون ضمن تشریح سیاست انگلستان در ایران نوشت:

انگلستان صمیمانه خواهان جلب و تأمین همکاری شوروی در دنیای پس از جنگ می‌باشد و حاضر است برای نیل به این مقصود عالی با گذشتهایی در مقابل شوروی موافقت بنماید. ولی البته برای گذشتهای خود حد و اندازه قائل خواهد شد. سرزمین ایران در حکم خط مرزی گذشتهای انگلستان در مقابل شوروی است. انگلیسها در شرق اروپا، در بالکان و حتی در شرق نزدیک با گذشتهایی موافقت خواهند کرد. مشروط به اینکه خطوط ارتباطی امپراتوری به مخاطره نیفتد. ولی ایران از لحاظ خطوط ارتباطی امپراتوری دارای اهمیت حیاتی است.^۱

و روزنامه واشنگتن پست، ارزش و موقع ایران را از نظر دولت انگلیس چنین بیان داشت:

... دولت انگلستان خیلی مایل است که در سالهای بعد از جنگ با دولت شوروی همکاری کند. با این وصف حاضر نیست که بدون حد و حصر هر نوع مزایایی را به دولت شوروی بدهد. اگر در مشرق اروپا یا در بالکان بود، دولت انگلستان رضایت می‌داد که مزایایی به دولت شوروی بدهد و حتی در شرق نزدیک هم تا آنجا که به خطوط ارتباطی امپراتوری لطمه وارد نیاید از دادن مزایا مضایقه نمی‌کرد. ولی مسئله ایران چیز دیگری است. برای اینکه ایران با اهمیت‌ترین راه خشکی ارتباطات امپراتوری انگلیس می‌باشد. ... به علاوه یکی از سرشارترین مناطق نفت خیز دنیا و معرکه گیرودار بین‌المللی نفت است ...

... و به همین جهت است که موضوع ایران در روابط دولتهای انگلستان و شوروی بزرگترین حساسترین نقش را بازی می‌کند. در بین تمام کشورهای جهان، تنها دو کشور است که وزیر امور

۱. ایران ما، شماره ۳۱۰، مورخه ۲۳/۱۰/۱۷، نقل از روزنامه هرالد تریبون.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۵۳

خارجه انگلستان (مستر ایدن) اخبار و تلگرافهای مربوط به آنها را شخصاً می‌خواند و این کشور یکی ایران و دیگری فرانسه می‌باشد...^۱

دولت انگلیس حدود گذشته‌های خود را با ارائه پیشنهاد کمیسیون سه جانبه در کنفرانس مسکو روشن نمود و پس از کنفرانس مزبور آشکار ساخت که با واگذاری نفت شمال به شوروی مشروط بر اینکه امتیاز نفت جنوب دچار مخاطره نشود مخالفتی ندارد. چنانچه هارولد لاسکی رئیس کمیته اجراییه حزب کارگر انگلیس تحت عنوان «سیاست شوروی - ایران بمب اتمی» نوشت:

ما در انگلستان راجع به امتیاز نفت ایران در شمال به نفع دولت شوروی اعتراضی نداریم. همچنان که انگلیسیها در جنوب ایران اراضی نفت خیز مهمی دارند، شورویها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند.^۲

و اکنون میست نوشت:

هیچ کس بین روسیه و امتیاز نفت شمال ایران مانعی ایجاد ننموده است. اراضی نفت خیزی که بین بحر خزر و جبال زاگرس واقع شده چه از لحاظ ساختمانی و چه از لحاظ معرفت الارضی متعلق به بحر خزر و منطقه عملیات روسها بوده است و به هیچ وجه به اراضی خلیج فارس و خاورمیانه ارتباطی ندارد.^۳

روزنامه جبهه ارگان حزب ایران بدرستی نوشت:

«در این میانه معلوم نیست منطقه عملیات ملت ایران کجاست و «حق» او چیست؟ دولت آمریکا تا دوم مارس ۱۹۴۶ هنوز مسئله ایران را به صورت رقابت و برخورد منافع انگلستان و شوروی تلقی می‌نمود لذا جهت ایفای نقش میانجیگری بین آنها می‌کوشید. روزنامه نیویورک هرالد تریبون در توضیح سیاست آمریکا نسبت به ایران چنین نوشت:

... از طرف دیگر دولت آمریکا نفع خاصی ندارد به اینکه اوضاع پوشالی ایران را حفظ کند، حمایت کردن از حکومت عقب مانده و فاسد ایران موافق اصول دموکراسی نیست. تصور اینکه آمریکا بر سر بیابان لم یزرع ایران به روسیه اعلام جنگ دهد سفیهانه است. دولت آمریکا قبل از مخالفت با هر تغییر می‌تواند در راه مفیدی بکوشد و مسئله ایران را به طریق عادلانه‌ای حل نماید به طوری که منافع انگلیسیها و روسها هر دو تأمین شود و روسیه و انگلستان هر دو بتوانند منافع ایران را مورد استفاده قرار دهند.^۴

علی‌هذا دولت آمریکا تا آن تاریخ در برابر درخواستها و تمایلات دولت شوروی هنوز نرمش خاصی نشان می‌داد لکن عدم تخلیه ایران، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم ارزش و اعتبار

۱. ایران ما، شماره ۳۷۴، مورخه ۲۴/۲/۲ «سنگ محک در ایران»، از واشنگتن پست.

۲. روزنامه جبهه، شماره ۱۸۲، مورخه ۲۵/۳/۳۰، «تجهیز نیروی ملی».

۳. جبهه، شماره ۱۸۰، مورخه ۲۵/۳/۲۸، «اهمیت و موقعیت جهانی نفت ایران».

۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۶۰۰۷، مورخه ۲۴/۱۲/۲۳ و جبهه، شماره ۱۱۱، مورخه ۲۴/۱۲/۲۷.

پیمانها و قراردادهای منعقدہ بین متفقین را مورد شک و تردید قرار داد و علاوه بر این حوادثی که در ماههای فوریه و مارس ۱۹۴۶ پیش آمد، فضای سیاسی جهان را به زیان شوروی تغییر داد. اینک حوادث مزبور را فهرستوار ذکر می‌کنیم:

در اواخر فوریه دولت کانادا وابسته نظامی شوروی در اوتاوا را متهم به رهبری یک گروه جاسوسی برای به دست آوردن اسرار بمب اتمی و بمبهای الکتریکی ناوگان آمریکا نمود. در اوایل مارس دولت شوروی ادعا کرد که ناحیه قارص و اردهان در ترکیه، مرکز تمدن گرجستان است و باید به آن دولت بازگردانده شود و همزمان با این اتفاقات دولت شوروی پیاده کردن و انتقال صنایع و کارخانه‌های جنگی منچوری را به داخل شوروی آغاز نمود و نیروهای نظامی آن دولت به هواپیمای اکتشافی آمریکا برفراز پرت‌آرتور تیراندازی کردند و در جواب اعتراض آمریکا اعلام داشتند که هواپیمای مزبور حق پرواز برفراز پرت‌آرتور را نداشته و مجموعه حوادث دولت آمریکا را از عدم تخلیه منچوری به وسیله نیروهای شوروی بدگمان ساخت. با توجه به پیشامدهای نامبرده، اوایل مارس برنس وزیر خارجه آمریکا در باشگاه نمایندگان جراید خارجی نطقی ایراد نمود که قسمتهایی از آن را ذیلاً نقل می‌کنیم:

... ما به این نیت به سازمان ملل متفق پیوستیم که از بروز جنگ دیگری جلوگیری شود. ما مقرر داشتیم که زور و جبر در هیچ مورد بکار برده نشود مگر برای دفاع از قانون. البته بنابر آنچه که منشورهای بین‌المللی حکم می‌کند و تصمیم داریم که با این نیت کار کنیم ... اگر کشورهای بزرگ جهان حاضر نباشند که برای حفظ قانون مبارزه کنند، سازمان ملل متفق مسلماً نخواهد توانست از بروز جنگ جلوگیری کند ... ما باید به جهانیان ثابت کنیم که با دول بزرگ دیگر برای دفاع از منشورها و قراردادهای خواهیم کوشید. ما باید قادر و مهیا باشیم که در هر موقع ضروری و با کوچکترین اشاره‌ای نیروی نظامی خود را بکار ببریم. ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم کنار بایستیم اگر ملتی قدرت خود را بر خلاف نص منشور ملل متفق خواست بکار برد. ما هیچ حق نداریم که سربازان خود را در اراضی کشورهای مستقل دیگر بدون اجازه آنها نگاه بداریم.

... هیچ دولتی نمی‌تواند بر متعلقات و اثاثیه کشوری که از میان رفته است نظر تصرف داشته باشد تا وقتی که انجمنی برای این منظور از طرف عموم متفقین تشکیل شود ما موافقت با هیچ دولتی نکرده و نخواهیم کرد که از ممالک از بین رفته چیزهایی را تصرف کرده به کشور خود ببرند ...

در مجلس سنای آمریکا نیز دو نظر پیش کشیده شد: کنار آمدن با شوروی - ایستادگی در برابر درخواستهای آن دولت.

لکن نطقهایی که از طرف سناتور واتسنبورگ سخنگوی رسمی حزب جمهوریخواه و سناتور کانلی سخنگوی رسمی حزب دموکرات ایراد گردید، اتخاذ رویه محکمتر و شدیدتری را در برابر تمایلات دولت شوروی تأیید و تأکید نمود.

پانزدهم اسفندماه (ششم مارس) چرچیل که در آمریکا بود، طی سخنرانی خود در دانشگاه فولتون، پیشنهاد کرد که «یک اتحاد نظامی بین آمریکا و انگلستان برقرار گردد زیرا هیچ کس نمی‌داند که کشور اتحاد جماهیر شوروی و سازمانهای کمونیست بین‌المللی وی در آینده نزدیک چه می‌خواهند بکنند و حدود تمایلات آنها در راه تبلیغ مرام کمونیستی تا چه پایه است.»^۱ خبرنگار روزنامه «دیلی تلگراف» در واشنگتن، ضمن بیان تغییر فضای سیاسی علیه شوروی نوشت:

پیش از اینکه مستربرنس و سناتور واندنبورگ در عرض هفته گذشته نطقهای خود را ایراد کنند، عقیده عمومی محافل رسمی آمریکا این بود که ایران کاملاً یک سنگر از دست رفته جهان غرب باید محسوب شود. ولی از این به بعد مقاومت جدی و شدید در قبال توسعه تمایلات اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه به عمل خواهد آمد و بالاخص اگر روسها سعی کنند عین همین فعالیتهایی را که در ایران انجام دادند، در ترکیه تکرار نمایند. علی‌ایحال، هم در کنفرانس وزرای امور خارجه سه دولت در مسکو و هم در عرض جلسات سازمان ملل متفق در لندن، اوضاع آشفته ایران به شکل اصطکاک منافع انگلیس و روسیه که در آن آمریکا نقش میانجیگری را می‌توانست بازی نماید نگاه کرده می‌شد. دولت اتحاد جماهیر شوروی با نقض صریح تعهداتی که به موجب عهدنامه ۱۹۴۲ به گردن گرفته بود، بدون اینکه رضایت قبلی امضاء کنندگان دیگر پیمان را جلب نماید، علناً نشان داد که آمریکا نمی‌تواند بین منافع رقابت‌آمیز دو حریف بدون اینکه شخصاً اصول و مواد آن پیمان را نقض نماید واسطه شود ...^۱

بالاخره ترومن رئیس‌جمهور آمریکا روز ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ماه سال ۱۳۲۵) درباره تخلیه ایران اولتیماتومی به استالین فرستاد. در این اولتیماتوم گفته می‌شد چنانچه دولت شوروی ایران را تخلیه ننماید، دولت آمریکا نیز ناچار مجدداً وارد ایران خواهد شد. ولی این اولتیماتوم تا تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ مکث ماند و فقط در آن تاریخ بود که ترومن ضمن مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه‌نگاران آن را افشا کرده گفت:

در ۱۹۴۲ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی فرستاده از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آن وقت از ایران رفت. زیرا دولت آمریکا در آن موقع در وضعیتی قرار گرفته بود که می‌توانست با چنین وضعی مقابله نماید.

خبرنگاران از او سؤال کردند آیا این اولتیماتوم هیچ‌گاه منتشر شده است و او در جواب گفت: «نه ... ولی متن آن در زمره اسناد دولتی موجود است.»

روزنامه نیویورک تایمز مورخه ۲۵ آوریل ۱۹۵۲ سؤالهای دیگری را که خبرنگاران از مستر ترومن در موضوع بالا کرده و جوابهایی را که او داده است به شرح زیر نقل کرده:

س - آیا شما پیامی به استالین فرستادید؟

ج - پیامی من به استالین فرستادم و به او گفتم یا ارتش خود را بیرون ببر و یا اینکه ما هم ارتش خود را به آنجا خواهیم برد.

س - آیا می‌توانید متن پیام را منتشر کنید؟

ج - خیر.

س - من قسمت آخر جوابی را که دادید خوب ملتفت نشدم. شما گفتید که به استالین پیامی فرستاده و گفتید برو بیرون و بعد گفتید که ما سربازان خود را می‌فرستیم.

ج - من در پیام خود گفتم که اگر آنها بیرون نرفتند ما اقدامات لازمه را خواهیم کرد. در آن وقت عده‌ای از ناوگان ما در خلیج فارس بودند و عده زیادی هم سرباز در آن حوالی داشتیم که البته حالا نداریم.

س - لفظ «اولتیماتوم» خیلی مشخص می‌باشد و آن کلمه به مصداق سیاسی آن وقتی که به کار برده شود توجه زیادی را جلب می‌کند. در اقدامی که نمودید آیا هیچ وقت معینی هم برای انجام تقاضای خود ذکر کردید؟

ج - بلی. ما روزی را معین کرده بودیم که تا آنروز آنها بایستی از ایران خارج می‌شدند.

این موضوع همان موقع در مطبوعات انگلستان نیز انعکاس یافت و مجله اکونومیست در شماره ۲۲ مارس ۱۹۴۶ خود نوشت:

چنانچه شورای امنیت موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود، لازم است جنوب آن کشور را آمریکا یا انگلیس و یا هر دو آنها اشغال نموده قصد خود را به اقامت در آن کشور تا تخلیه نیروهای شوروی از ایران اعلام دارند.^۱

بدین ترتیب عدم تخلیه ایران، نقطه عطفی در اختلاف نظرها و تصفیه حسابهای سیاسی دول انگلوساکسون با دولت شوروی گردید. و دولت شوروی برای نجات از بن‌بستی که خود ایجاد نموده بود ناچار نیروهای نظامی‌اش را از ایران بیرون برد.

از نظر اقدامات دولت ایران، قوام بلافاصله پس از بازگشت از مسکو تصمیم گرفت که عرض حالی مبنی بر عدم تخلیه ایران از نیروهای نظامی شوروی به شورای امنیت سازمان ملل تسلیم نماید. دولت شوروی به محض اطلاع از این تصمیم، کاردار سفارت خود را در تهران، نزد قوام فرستاد و اعلام نمود:

«این عمل به عنوان غیروستانه و خصمانه تلقی خواهد شد و نتایج مشئومی برای ایران به بار خواهد آورد.» قوام را از این عمل منع کرد.^۲

سفیر کبیر آمریکا در تهران نیز به دولت ایران اطلاع داد که «اگر دولت ایران به شورای امنیت متوسل نشود، دولت آمریکا موضوع ایران را در شورا مطرح خواهد کرد ولی دولت ایران دیگر نباید

۱. نقل از لوموند، ۲۳ مارس ۱۹۴۶، کتاب مسئله آذربایجان، صفحه ۱۰۸، متن فرانسه - پرویز همایون‌پور.

۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا - بیست و نهمین سالنامه دنیا، ۱۳۵۲، صفحه ۳۶۰.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۵۷

امیدوار به کمک و همراهی آمریکا باشد.^۱

علی‌هذا در ۱۸ ماه مارس ۱۹۴۶ (۲۷ اسفندماه) دو روز قبل از ورود سفیر کبیر جدید شوروی سادچیکوف، حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن عرضحال دولت متبوعه خود را مبنی بر اینکه «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سپاهیان خود را برخلاف مقررات مصرح در ماده ۵ قرارداد سه جانبه مورخه ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ پس از انقضای دوم مارس ۱۹۴۶ در ایران نگاه داشته است و علاوه بر این اتحاد جماهیر شوروی به دخالت خود در امور داخلی ایران توسط عاملین روسها و مقامات رسمی نیروهای مسلح شوروی ادامه می‌دهد...» تسلیم دبیر کل سازمان ملل متحد نمود. نوزدهم مارس (۲۸ اسفندماه ۱۳۲۴) گرومیکو نماینده شوروی در سازمان ملل، نظر دولت متبوع خود را درباره شکایت ایران به دبیر کل سازمان چنین اعلام داشت:

از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضا می‌نمایم اقدامی به عمل آورید که تاریخ جلسه مورخ ۲۵ مارس شورای امنیت (جلسه‌ای که قرار بود شکایت ایران مطرح شود) به تاریخ ۱۰ آوریل تغییر یابد. موضوعی که وسیله دولت ایران در برابر شورای امنیت مطرح شده است، برای دولت اتحاد جماهیر شوروی غیرمنتظره است زیرا مذاکرات بین دولت ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر در جریان می‌باشد. با توجه به وضع فوق دولت اتحاد جماهیر شوروی اکنون آماده نمی‌باشد که در بحث در موضوع مطروحه وسیله دولت ایران در شورای امنیت شرکت جوید. برای آنکه آمادگی ضروری دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردد، طبقاً احتیاج به مدت دارد. بدین جهت دولت اتحاد جماهیر شوروی تأخیر جلسه شورای امنیت را به روز ۱۰ آوریل پیشنهاد می‌نماید.^۲

ولی نمایندگان آمریکا و انگلیس تقاضای گرومیکو را نپذیرفتند و حسین علاء نیز بدون کسب نظر دولت ایران با تعویق جلسه شورای امنیت مخالفت ورزید.^۳

روز ۲۰ مارس (۲۹ اسفندماه)، سادچیکوف سفیر کبیر جدید شوروی به تهران رسید و بلافاصله مذاکرات خود را با نخست‌وزیر آغاز نمود.

دولت شوروی برای تخفیف وخامت اوضاع و جلوگیری از یک جنجال بین‌المللی که با طرح مسئله ایران در شورای امنیت پیش می‌آمد شب ۲۵ مارس ۱۹۴۶ (پنجم فروردین ماه ۱۳۲۵ - روز تشکیل جلسه شورای امنیت) خبر ذیل را از رادیو مسکو پخش نمود:

تخلیه نیروهای شوروی از نواحی مشهد، شاهرود و سمنان که از دوم مارس شروع شده بود تاکنون پایان یافته است. طبق موافقتی که با دولت ایران حاصل شده است، تخلیه نیروهای شوروی از

۱. ایران ما، شماره ۴۹۳، مورخه ۲۵/۱/۲، «موضوع ایران در شورای امنیت».

۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحات ۳۶۴ و ۳۶۵.

۳. قوام در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: «نامه علاء به سازمان ملل بدون دستور از طرف دولت صادر شده و تلگرافی به ایشان تأکید شده که نباید کوچکترین اقدام بدون کسب دستور و تعلیمات قبلی بنماید»، داد شماره ۲۵/۱/۷-۶۹۸.

۲۴ مارس شروع گردید. فرماندهی شوروی در ایران عقیده دارد که در صورتی که وقایع غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، تخلیه کامل ایران از نیروهای شوروی تا پنج یا شش هفته دیگر تمام خواهد شد.^۱

با وجود این دولتهای آمریکا و انگلیس که اوضاع را برای بهره‌برداری علیه شوروی مناسب می‌دیدند، جهت طرح مسئله ایران در مذاکرات شورای امنیت پافشاری کردند. بالاخره گرومیکو به استناد اینکه مذاکرات با دولت ایران به نحو احسن پیش می‌رود و طرح مسئله در شورای امنیت لزومی ندارد، اعلام داشت چنانچه مسئله ایران در شورا مطرح شود، هیئت نمایندگی شوروی در جلسه حضور نخواهد یافت. و چون پیشنهادش پذیرفته نشد، جلسه شورای امنیت را ترک نمود و شورا از نماینده ایران دعوت کرد تا مطالب خود را بیان دارد. پس از اظهارات نماینده ایران، قرار بر این شد که گزارشهای مفصلی درباره چگونگی مذاکرات بین دو دولت ایران و شوروی از دولتهای مزبور خواسته شود و بعد از وصول آن گزارشها، شورای امنیت بحث خود را در این باره ادامه دهد. با توجه به اینکه دولت شوروی تخلیه نیروهای خود را از ایران آغاز کرده بود، در جلسه خصوصی شورای امنیت توافق به عمل آمد که مذاکرات شورای امنیت درباره قضیه ایران تا روز ششم ماه مه به تعویق افتد، که در این روز باید ایران و شوروی گزارشات خود را درباره موضوع ایران به شورا بدهند، سپس شورای امنیت تصمیم بگیرد که آیا باید اقدام دیگری نمود یا خیر؟ روز جمعه شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ اعلامیه مشترکی از طرف دولتهای ایران و شوروی صادر گردید. متن اعلامیه از این قرار بود:

۱. قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یکماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.
۲. قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.
۳. راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران - احمد قوام
سفير كبير دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - سادچیکوف

پس از انتشار موافقتنامه، رادیوی مسکو در تفسیر آن گفت:

این پیمان بر اساس حسن تفاهم حاصله بین دو کشور منعقد گردید و این موفقیت نتیجه طبیعی

۱. رهبر، شماره ۶۷۹، به تاریخ ۲۵/۱/۸، از مقاله «تحولات سیاسی در اول سال ۱۳۲۵».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۵۹

سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی است که مبتنی بر دفاع از صلح و احترام به حقوق تمام ملل می‌باشد.^۱

چنان که دیده می‌شود، ماده سوم موافقت‌نامه مبهم است و معلوم نمی‌دارد چه ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای «اصلاحات بر طبق قوانین موجوده» اتخاذ خواهد شد و چه اصلاحاتی به عمل خواهد آمد. لکن مراجعه به اسناد وزارت خارجه آمریکا روشن می‌سازد که این مسئله به طور صریح و آشکار بین قوام و سادچیکوف مورد مذاکره و توافق قرار گرفته بود.

تلگراف سفیر آمریکا در ایران درباره مذاکراتی که روز ۲۹ مارس ۱۹۴۶ (۹ فروردین ۱۳۲۵) با نخست‌وزیر قوام به عمل آورده حاوی مطالب ذیل است:

دیروز قوام سه یادداشت به منشی سفارت روسیه تحویل نمود (درباره تخلیه ایران - نفت - آذربایجان) ... در یادداشت مربوط به آذربایجان تمایل مبنی بر اینکه زبان ترکی مادامی که زبان فارسی، زبان رسمی باقی و برقرار بماند مورد استعمال قرار گیرد، ابراز شده است و همچنین اجازه داده بود که شورای ایالتی کلیه مأمورین محلی را انتخاب نماید و حکمران کل از طرف دولت در تهران و مشروط بر تصویب و تأیید شورای ایالتی انتخاب می‌گردد. وظایف سه گانه جنگ و دارایی و پلیس (و البته امور داخلی) به طور مطلق باید در دست حکومت مرکزی باشد. ... او (قوام) گفت به شورویها گفته است چنانچه پیشنهاد او راجع به آذربایجان به این صورت قبول نشود، او هم موافقتنامه نفت را کان‌لم‌یکن خواهد دانست ...^۲

گزارش بعدی سفیر کبیر آمریکا نشان می‌دهد که دولت شوروی به شرط توافق در موضوع نفت، نظرات قوام را درباره آذربایجان پذیرفته و حتی برای قبولاندن آنها به حکومت ملی آذربایجان پیشقدم شده است. وی ضمن تلگراف مورخه اول آوریل ۱۹۴۶ (۱۲ فروردین ماه ۱۳۲۵) به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا می‌نویسد:

نخست‌وزیر (قوام) گفت سفیر شوروی به یادداشت او راجع به آذربایجان و نفت شفاهاً جواب داده است. راجع به نکات مربوط به آذربایجان دولت شوروی با شرایط پیشنهادی قوام موافقت کرده است و اظهار کرد روسها نفوذ معنوی خود را بکار خواهند برد که بر اساس آن موضوع را حل نمایند. قوام به من خاطر نشان ساخت که دیگر در این مورد نگرانی ندارد. ولی راجع به نفت سادچیکوف پیشنهادهای متقابلی داده است ...^۳

علی‌هذا روزنامه آذربایجان ارگان فرقه دموکرات، ضمن دفاع از موافقت‌نامه ایران و شوروی نوشت:

... ما تمام وسایل لازم برای دفاع از آزادی و موجودیت ملی خود را دارا می‌باشیم و در صورت لزوم از تمام آنها به نحو احسن استفاده خواهیم کرد.^۴

۱. مسئله آذربایجان، متن فرانسه، نوشته پرویز همایون‌پور، صفحه ۱۱۴.

۲. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا، نقل از سی امین سالنامه دنیا، ۱۳۵۳، صفحه ۲۱۳.

۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا، نقل از سی امین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۶.

۴. آذربایجان، شماره ۱۷۰، مورخه ۲۵/۱/۲۲، «تهران اعلامیه‌سینین اطرافیندا» (در پیرامون اعلامیه تهران).

همزمان با امضاء موافقتنامه مربوط به تخلیه کامل ایران، قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز به شرح ذیل به امضاء رسید:

۱. در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت چهل و نه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه و یک درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج سال دوم پنجاه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.
 ۲. منافعی که به شرکت عاید گردد به تناسب مقدار اسهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.
 ۳. حدود اراضی اولی که برای تجسسات اختصاص داده می شود همان است که در نقشه ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس به اینجانب واگذار فرموده اید به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضاییه گذشته تا شهر میاندوآب می رسد واقع است؛ همان طور که در نقشه مزبور روز ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ تکمیل تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می گردد خاکی را که در طرف غرب خط فوق الذکر واقع است به امتیاز کمپانیهای خارجی یا شرکتهای ایرانی با اشتراک خارجیا یا با استفاده سرمایه خارجی واگذار ننماید.
 ۴. سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.
 ۵. مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.
 ۶. پس از انقضای مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت، اسهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.
 ۷. حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاههای نفت و کلیه تأسیسات شرکت منحصرأ به وسیله قوای تأمین ایران خواهد بود.
- قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این نامه عقد می شود، به مجردی که مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به عملیات قانونگذاری خود شروع نماید در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.^۱

بنابه نوشته والاس موری سفیر آمریکا در ایران، قوام همزمان با قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، به دولت آمریکا نیز قول داده بود که استخراج نفت بلوچستان را به آن دولت بسپارد. در این مورد تلگراف مورخه سوم فروردین ماه ۱۳۲۵ موری حاکی است:

هنگامی که قوام دیروز افکار خود را راجع به امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی (شرح می داد)، به طور معترضه اظهار داشت که اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود او در این فکر است که به آمریکاییان نیز همان حقوق امتیازی برای استخراج نفت در بلوچستان داده شود. وقتی من در مقابل گفتم که انگلیسیها نیز جویای امتیاز نفت می باشند، او اظهار تعجب کرد و گفت

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۶۱

که انگلیسیها تاکنون کلیه حقوق امتیاز که ممکن است در ایران به آنها تعلق گیرد بدست آورده‌اند و کلیه قسمت‌های نفت‌خیز جنوب ایران که هنوز در آنها تعیین مشخصات ارضی نشده است به آمریکاییان می‌رسد...^۱

درباره شکایت ایران به شورای امنیت، دولتهای آمریکا و انگلیس مایل بودند که این شکایت از شورا پس گرفته نشود تا بتوانند آن را دستاویزی علیه شوروی قرار دهند. دولت شوروی نیز تلاش می‌کرد که شکایت مزبور از شورا مسترد شده و موضوع آذربایجان هر چه زودتر حل گردد تا در دست کارگردانان شورای امنیت بهانه‌ای باقی نماند.

علی‌هذا با وجود پافشاری دولتهای آمریکا و انگلیس، قوام السلطنه تحت فشار دولت شوروی و بنابه ملاحظاتی که ذیلاً ذکر خواهد شد روز پانزدهم آوریل ۱۹۴۶ (۲۶ فروردین ۱۳۲۵) شکایت خود را از شورا پس گرفت و علاء تلگراف دولت ایران را به شرح زیر در شورای امنیت قرائت کرد:

با توجه به این حقیقت که سفیر شوروی امروز چهاردهم آوریل مجدداً و مرتباً تکرار کردند که تخلیه بدون قید و شرط سرحدات ایران وسیله قشون سرخ در تاریخ ششم مه ۱۹۴۶ تکمیل خواهد شد، لازم است که شما فوراً به شورای امنیت اطلاع دهید که دولت ایران در قول و در تعهد شوروی اعتماد کامل دارد و بدین جهت شکایت خود را از شورای امنیت پس می‌گیرد.^۲

قوام راجع به ملاحظاتی که از شوروی داشته به سفیر آمریکا چنین گفته است:

چنانچه او در موضوع پس گرفتن شکایت ایران از شورای امنیت اهمال ورزد و موجب آزرده‌گی شوروی بشود روسها ممکن است قشون خود را از ایران چنان که موافقت شده است خارج نمایند. ولی اسلحه و تجهیزات در دست آذربایجانیان خواهند گذاشت و آنها را به مقاومت تشویق خواهند نمود. حکومت تهران ناگزیر است که سپاه‌یانی به آذربایجان فرستاده و در جنگ عجله به خرج دهد که در نتیجه روسها می‌توانند اعلام این حق را نمایند که برای حفظ امنیت سرحداتش دست به دخالت زند.^۳

لکن شورای امنیت پس از مباحثات و مذاکرات مفصل در تاریخ سوم اردیبهشت‌ماه (۲۳ آوریل) بنابه اصرار دولتهای آمریکا و انگلیس شکایت ایران را در دستور شورا ابقا نمود.

امضای موافقت‌نامه درباره تخلیه ایران از نظر ملت ما مرحله نوینی در مناسبات ایران و شوروی گشود و موجی از خوشبینی و رضایت در میان مردم کشور برانگیخت و این مسرت و خوش‌بینی وقتی به اوج خود رسید که روز هیجدهم فروردین‌ماه قوام السلطنه در مصاحبه مطبوعاتی خود گفت «دولت هیئت‌ای از آذربایجان به تهران دعوت خواهد کرد تا برای رفع مسالمت‌آمیز مشکل آذربایجان

۱. اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۶۷.

۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا، سی امین سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۵.

۳. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا - سی امین سالنامه دنیا، صفحه ۲۲۵.

وارد مذاکره شوند»^۱ و رادیوی تبریز آمادگی آذربایجان را برای مذاکره با حکومت مرکزی اعلام داشت.

آزادیخواهان ایران از آغاز سال جدید دو موضوع اساسی را پیش کشیده بودند که هر یک از آنها ارزش و اهمیت فراوانی در سرنوشت ملت ایران داشت:

۱. تشکیل مجلس مؤسسان و تجدید نظر در قانون اساسی - در این مورد روزنامه ایران ما تحت عنوان «دورنمای آینده» نوشت:

... میهن ما اکنون بر سر یک دو راهی قرار گرفته است که یک راه آن مردم را به سوی رفاه و آسایش و آزادی می کشد و یک راه دیگر به سوی انقراض و اضمحلال سوق می دهد. من تصور می کنم برای پیشروی در راه نخستین، اولین قدم صدور فرمان انتخابات عمومی در سراسر کشور و تشکیل مجلس مؤسسان برای تجدیدنظر در قانون اساسی است...^۲

و روزنامه رهبر نوشت:

در حقیقت اکثریت ملت ایران است که تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان را به هیئت حاکمه و مقامات صلاحیتدار نموده است.^۳

۲. تشکیل جبهه واحد ملی - بیانیه مشترک احزاب ایران و میهن در این خصوص حاکی است که «... امروز وظیفه قطعی و فوری کلیه احزاب و اتحادیه ها و افراد میهن پرست و آزادیخواه ایران نزدیکی کامل به یکدیگر و ایجاد جبهه واحد نیرومند و مبارز و تجزیه ناپذیری است» که دو هدف اساسی را سرلوحه کار خود قرار دهد: «استقلال و اصلاحات اساسی کشور و آزادی افراد»^۴ و حزب توده ایران اعلام داشت که «برای تحصیل پیروزی لزوم یک جبهه واحد و نیرومند ملی با مشارکت حتمی و مؤثر حزب توده ایران از همیشه بیشتر آشکار می باشد»^۵

آنچه راجع به آذربایجان می توان گفت اینکه انجام اصلاحات اجتماعی در آنجا ادامه داشت و ایستگاه رادیوی تبریز که تازه شروع به کار کرده بود، مردم ایران را در جریان حوادث آذربایجان می گذاشت. در آن روزها، صدای آذربایجان را مردم در سراسر ایران با میل و علاقه خاصی گوش می دادند. زیرا در آن سرزمین تغییرات اجتماعی واقعاً بزرگی انجام می یافت. تقسیم اراضی خالصه و زمینهای متعلق به مالکینی که در تهران و سایر نقاط ایران علیه حکومت ملی فعالیت می کردند، به پایان رسیده و بیش از یک میلیون نفر دهقان صاحب زمین شده بودند.

قانون مربوط به روابط مالک و زارع که در ایران بی سابقه بود، از تصویب مجلس ملی آذربایجان

۱. ایران ما، شماره ۵۰۰، مورخه ۲۵/۱/۱۹.

۲. ایران ما، شماره ۴۹۳، مورخه ۲۵/۱/۲.

۳. رهبر، شماره ۶۸۰، مورخه ۲۵/۱/۹.

۴. روزنامه جبهه، شماره ۱۱۸، مورخه ۲۵/۱/۱۶.

۵. رهبر، شماره ۶۹۰، مورخه ۲۵/۱/۲۲ «برای پیروزی ملت...».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۶۳

گذشته و مورد تأیید اولین کنگره دهقانی آذربایجان قرار گرفته بود. برای نیرومند ساختن قشون ملی، آموزشگاه‌های عالی دایر شده، فرقه دموکرات به شکل سازمان نظامی در آمده و اعضای فرقه ملزم به فراگرفتن تعلیمات جنگی و نظامی شده بودند و در سراسر آذربایجان آمادگی برای مبارزه مسلحانه به چشم می‌خورد.

لذا بحق چشم امید مردم زحمتکش و آزادیخواهان ایران به آن سرزمین دوخته شده بود و لحن مطبوعات فرقه دموکرات، مبنی بر اینکه آزادیخواهان آذربایجان با آزادیخواهان سایر نقاط ایران هدف واحدی دارند و آزادی را برای تمام ایران می‌خواهند، این امید را نیرو و قوام می‌بخشید. چنان که عده‌ای از آزاده‌ترین و شجاعترین افسران ارتش به نهضت آذربایجان پیوستند و حتی تعدادی از هواپیماهای ارتش شاهنشاهی را نیز با خود به تبریز آوردند.^۱

افسرانی که به آذربایجان رفته بودند در بیان علت این اقدام خود نوشتند:

ما رفتیم تا به رفقای آزاد خود در آذربایجان آزاد پیوندیم و مبارزه آشتی‌ناپذیر خود را با مزدوران بیگانه و خیانتکاران به وطن ادامه دهیم.^۲ و یا «به آذربایجان پناهنده شدیم تا بتوانیم در صفوف آزادیخواهان هدف مقدس رفقای زندانی خود را در خدمت به ملت ایران دنبال کنیم. من بارها به دوستان خود گفته‌ام پلیس باید حافظ منافع ملت باشد. من موقعی افتخار پوشیدن لباس پلیسی را خواهم داشت که در راه ملت و رفاهیت او بتوانم انجام وظیفه نمایم».^۳

از سوی دیگر نوکران استعمار و جبهه ارتجاع نیز بیکار ننشسته و برای محو آزادیهای ناقص موجود و سرکوبی آزادیخواهان از هیچ تشبیهی فروگذار نبودند.

محمدرضا شاه شخصاً نسبت به قوام بدگمان بود و از آن وحشت داشت که توافق قوام با شورویها و سازش وی با حکومت ملی آذربایجان، منجر به خلع او از سلطنت و احتمالاً برقراری رژیم جمهوری گردد. در این خصوص والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران می‌نویسد: شاه از من سؤال کرد آیا خطر لاس زدن (flirtation) با روسها را چنانچه مقام بالاتری را به قوام پیشنهاد نمایند به او یادآور شدید؟^۴

حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به ظاهر مأمور دولت ایران بود، ولی از دولتهای آمریکا و انگلیس و دربار سلطنتی بیشتر حرف‌شنوی داشت تا از هیئت دولت ایران. علی‌هذا شخص قوام نیز از رفتار خودسرانه علاء در اجرای نظرات خود و بازی دادن دولت شوروی و فریب مردم

۱. اولین هواپیمای ارتش شاهنشاهی توسط ستوان سوم هوایی سیف‌الدینی در زمستان سال ۱۳۲۴ به تبریز آورده شد. و روز ۲۴/۱/۲۵ ستوان یکم هوایی علی جووی و ستوان یکم هوایی مرتضی زربخت با هواپیماهای خود به تبریز رفتند.

۲. از نوشته بهرام دانش سروان پیاده، نقل از رهبر، شماره ۶۹۴، مورخه ۲۵/۱/۲۷.

۳. از نوشته مرتضی احسانی افسر شهربانی، نقل از ایران ما، شماره ۵۰۷، مورخه ۲۵/۱/۲۷.

۴. اسناد وزارت خارجه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۵۹.

بخوبی بهره‌برداری می‌نمود.

در مازندران و گیلان قداره‌بندهای ارفع و سید ضیاء و مرتجعین محلی و اشرار مسلح به سلاحهای دولتی با همدستی ژاندارمری و حکومت نظامی، امنیت مردم را سلب نموده و به قتل و غارت آزادیخواهان سرگرم بودند. در جنوب عشایر مسلح و تفنگداران قوام شیرازی و صارم‌الدوله، به هر اقدامی علیه آزادیخواهان دست می‌زدند.

ستونهای نظامی از تهران، همدان، کرمانشاه، کردستان و گیلان به سوی آذربایجان در حرکت بودند و هنگامی که قوام‌السلطنه از صلح و سازش صحبت می‌کرد، بین نیروهای نظامی دولت مرکزی و فداییان آذربایجان و کردستان زد و خوردهای خونینی به وقوع می‌پیوست. چنان که روز ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ حکومت ملی، مقاله‌ی ذیل را به مناسبت حملات ژاندارمری از طالش و سیاه دهن به آذربایجان از رادیوی تبریز پخش نمود:

... حقیقت این است که بعد از انتخاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان پیشتر بروند. حتی فداییانی را که در چهار فرسخی بندر پهلوی بودند بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندر پهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی نماییم.

در حالی که به آسانی می‌توانستیم تکاب و پایین‌بلاغ را اشغال کنیم، اقدام به این کار نکردیم و به اعمال خائنانه افسران ارتش شاهنشاهی در اداره کردن دسته‌های مسلح ذوالفقاری و اسلحه‌دارباشی اهمیتی ندادیم. در برابر تمام اینها، نیروهای نظامی حکومت آقای قوام‌السلطنه به‌طور ناگهانی در اطراف هولاسو با خمپاره و توپ و مسلسل به دسته‌های فداییان ما حمله نموده به ریختن خون جوانان آذربایجان جسارت کردند. ... ما برای حفظ آزادی ملی خود هیچ وقت این اتفاقات را از نظر دور نداشته‌ایم. آذربایجانی هنگامی که برای آزادی قیام کرد، هر احتمالی را به حساب آورد. اگر ارتجاع تهران به زور اسلحه بخواهد آذربایجانیان را خفه کند، بفرماید این گوی و این میدان! لکن دنیا بداند که حمله از طرف آنها شروع گردید.

... ما سلاح را با سلاح و مشت را با مشت جواب خواهیم داد. بگذار مرتجعین این را خوب بفهمند و حکومت قوام‌السلطنه هم درک کند، دولتی که از صلح دم می‌زند با خمپاره پیش نمی‌آید... حال که آنها می‌خواهند به زبان اسلحه صحبت کنند، اشکالی ندارد ما هم حاضریم. ببینیم پشیمانی اجباری دامن کدام یک را زودتر خواهد گرفت...^۱

آشکارا معلوم بود که نبرد قطعی بین آزادیخواهان و غاصبین حقوق ملت هر آن نزدیکتر می‌گردد.

قوام‌السلطنه و حل مسئله آذربایجان

دولت قوام پس از امضای موافقت‌نامه با سادچیکوف و اطمینان از روش سیاسی دولت شوروی درباره تخیله ایران و موضوع آذربایجان، برای مذاکره با حکومت ملی آذربایجان قدم پیش نهاد. لذا

۱. آذربایجان، شماره ۱۷۸، مورخه ۲۵/۲/۱، سرمقاله (در آذربایجان تریاک وجود ندارد، چرا به آنجا می‌آیند؟).

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۶۵

هیئت دولت در دوم اردیبهشت ماه، به عنوان پایه و اساس مذاکرات، تصمیمات ذیل را درباره آذربایجان اتخاذ نمود:

تصمیم هیئت وزیران و ابلاغیه دولت درباره آذربایجان

اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل ۲۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمنهای ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان به طور ذیل تصریح و تأیید می‌گردد:

۱. رؤسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی و ناظر دارایی به وسیله انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲. تعیین استاندار با جلب نظر انجمنهای ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳. زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبانهای فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴. هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵. فعالیت سازمانهای دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶. نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دموکراتیک در گذشته تضییقات به عمل نخواهد آمد.

۷. با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر - قوام السلطنه^۱

برای ابلاغ تصمیمات دولت به حکومت ملی آذربایجان، فتحعلی ایپکچیان نماینده سابق مجلس چهاردهم و نماینده مجلس ملی آذربایجان که خود یکی از آزادیخواهان بوده و با پیشه‌وری دوستی نزدیکی داشت عازم تبریز گردید. حکومت ملی آذربایجان دعوت دولت قوام را پذیرفت و هیئت نمایندگی آذربایجان به سرپرستی پیشه‌وری روز هشتم اردیبهشت ماه به تهران رفت. پیشه‌وری هنگام عزیمت به تهران در فرودگاه تبریز گفت:

... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچ کس نخواهد توانست از ما بگیرد، ما همان وقت هم می‌توانستیم به تهران رفته حکومت ارتجاعی تهران را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود. اما شرایط بین‌المللی ایجاب می‌کرد که آذربایجان گذشت کند. ما می‌گوییم همچنان که در یک حوض نمی‌تواند دو نوع آب وجود داشته باشد، در یک کشور نیز

وجود سیاستهای مختلف ممکن نیست. حکومت باید حکومت خلق باشد و خلق این حکومت را خود به وجود آورد. ما یا تا آخرین نفر خواهیم مرد و یا تمام خلقهای مظلوم ایران را آزاد خواهیم کرد...^۱

ورود هیئت نمایندگی آذربایجان به تهران با استقبال پرشور مردم روبرو گردید. به طوری که ژاندارمری به سرپرستی شوارتسکف مستشار آمریکایی، در مقام جلوگیری از حرکت کارگران به فرودگاه برآمد و عده‌ای از کارگران را به خون کشید. روزنامه ایران ما در این باره نوشت:

از صبح دیروز دسته‌های مختلفی از روزنامه‌نگاران خارجی و داخلی و آزادیخواهان و علاقه‌مندان، با وسایل مختلف به فرودگاه مهرآباد می‌رفتند، عده‌ای از روزنامه‌فروشان با دوچرخه آمده بودند و بسیاری از کارگران پیاده حرکت کرده بودند. عده‌ای از کارگران دخیانیات نیز که می‌خواستند به فرودگاه بروند، مورد هجوم عده‌ای ژاندارم و یک افسر تهنی مغز ژاندارمری ستوان امین‌الحق واقع شدند. در اثر این حمله یک نفر از کارگران کشته و شش نفر مجروح شدند.^۲

و روزنامه کیهان نوشت:

... گروه انبوهی از کارگران می‌خواستند به استقبال ایشان (پیشه‌وری) بروند، ژاندارمها جلوگیری کردند، کار به زد و خورد کشید، ژاندارمها دست به اسلحه آتشین بردند، دو نفر از کارگران کشته و هشت نفر زخمی شدند. طبقات دیگر مردم نیز خوب از او استقبال کردند...^۳

استقبال‌کنندگان پلاکاردهایی در دست داشتند که مطالبی مبنی بر تهنیت به نمایندگان آذربایجان و دفاع از آزادی بر آنها نوشته شده بود. یکی از پرمعناترین شعارهایی که بر پلاکاردها دیده می‌شد چنین بود: «هشیار باشید، اشتباه نکنید! آزادی ما به حرکت صحیح شما بستگی دارد».^۴ نمایندگان دولت بلافاصله مذاکرات خود را براساس «تصمیم هیئت وزیران درباره آذربایجان» با هیئت نمایندگی آذربایجان آغاز نمودند.^۵

در جریان مذاکرات، روزنامه‌ها و احزاب آزادیخواه، به هیئت نمایندگی آذربایجان هشدار می‌دادند که خود را در چهار چوب زبان و ملیت آذربایجان محدود نسازند و آزادی را برای تمام ایران و همه هم‌میهنان خواستار شوند و اگر چنین کنند، تمام آزادیخواهان و میهن‌پرستان و اکثریت مردم کشور پشتیبان آنها خواهند بود. از آن جمله روزنامه جبهه ارگان حزب ایران نوشت:

۱. آذربایجان، شماره ۱۸۵، مورخه ۲۵/۲/۹، از نطق پیشه‌وری در فرودگاه تبریز.

۲. ایران ما، شماره ۵۱۸، مورخه ۲۵/۲/۹.

۳. کیهان، شماره ۹۴۳، مورخه ۲۵/۲/۹، «اگر من جای پیشه‌وری بودم».

۴. آذربایجان، شماره ۱۹۹، مورخه ۲۵/۲/۲۵، از نطق پیشه‌وری.

۵. هیئت نمایندگی آذربایجان مرکب بود از: پیشه‌وری، پادگان، دکتر جهان‌شاه‌لو، فریدون ابراهیمی، صادق دیلمقانی، تقی شاهین و محمد حسین سیف قاضی و از طرف دولت مرکزی هیئت چهار نفری: مستشارالدوله (صادق - صادق)، لنکرانی، فرمانفرمایان و ایپکچیان مأمور مذاکره با نمایندگان آذربایجان گردیده بودند. سپس مورخ‌الدوله سپهر و مظفر فیروز نیز به آنها پیوستند.

... آقای پیشه‌وری باید بدانند که ایران فقط آذربایجان نیست و اگر چنانچه قضایای آذربایجان به نحوی وطن پرستانه و عاقلانه حل نگردد، فردا همان اوضاع سابق در جنوب به دست افراد خائنی مانند خزعزل و دیگران تجدید خواهد شد. من برای اثبات ادعای خود فقط ذهن ایشان را به تغییر رئیس شرکت نفت جنوب و انتصاب رئیس ستاد ارتش بریتانیا به ریاست آن معطوف می‌سازم...^۱

نوشاد یکی از نویسندگان روزنامه کیهان که قبلاً پیامی به پیشه‌وری فرستاده بود و ما در صفحات قبل قسمتهایی از آن را نقل کردیم، تحت عنوان «اگر من جای پیشه‌وری بودم» چنین نوشت:

... به هر حال پیشه‌وری امروز رسیده است به اول آن راهی که من آن روز به او نشان داده بودم و او بدش آمده بود. ... من می‌ترسم او باز هم صحبت از آذربایجان تنها بکند. باز هم از «استقلال آذربایجان»، «ملت آذربایجان»، «زبان ترکی» و بالاخره آن چیزهایی که ملت ایران نمی‌تواند هضم کند حرف بزند. ... اگر من جای آقای پیشه‌وری بودم، در ملاقاتهای خود با مقامات عالی‌یه یا اصلاً حرف آذربایجان را نمی‌زدم و یا آن را در درجه دوم قرار می‌دادم.

می‌گفتم من هم مثل سایر مردم آذربایجان ایرانی هستم، برای من و برای هیچ یک از مردم آذربایجان هیچ فرقی بین تبریز و رضاییه و شیراز و مشهد و اردبیل و تون و خلخال و گواتر نیست. همه جا ایران است و هر جای ایران که فرض کنید، خانه من و شهر همشهریان من است. ولی ایرانی که شما دارید، این است. و آن وقت یک دفتری از وضع حاضر و گذشته را جلو ایشان می‌گذاشتم. آنچه از جنایت، خیانت، دزدی، تقلب، دنائت، ظلم، غارت، پدرسوختگی و بیشرافی از طبقه حاکمه نسبت به ملت ایران شده و می‌شود، در آن شرح می‌دادم. بدبختیهای ملت ایران، اسارت او در دست دزدان داخلی و استعمارچیان خارجی را یک یک می‌شمردم و بعد می‌پرسیدم که آیا شما حاضر هستید که این وضع را تغییر دهید یا خیر، آیا شما حاضرید این گردنکشان را که هر یک در یک گوشه مملکت لوای سلطنت چنگیزی و تیموری افراشته‌اند و هیچ مرکزی را جز آن مرکزی که موجب اسارت این مملکت و صدها مملکت دیگر دنیا شده است، نمی‌شناسند، به زنجیر عدل و داد بکشید و حق ستمدیدگان و بیچارگانی که با بدبختی به دنیا می‌آیند و با حسرت از آن به در می‌روند از ایشان بگیرید یا خیر؟

آیا شما تصمیم دارید که بعد از این زارع بداند تخمی را که می‌افشاند محصولش را خودش و زن و بچه‌اش که دستهایشان در افشاندن آن تخم و برداشتن محصول آن به وی کمک می‌کنند، خواهند خورد و کارگر بداند که از ریختن عرق و کوشش شب و روز دارای لانه و پلاسی خواهد شد یا نه؟ آیا حاضر هستید که ملت ایران بعد از این بداند بشر است و با بشر سر و کار خواهد داشت یا خیر؟

... اگر اولیای امور و مقامات عالی‌یه جواب مثبت می‌دادند و می‌گفتند آری ما حاضریم. وقتی این جواب را می‌شنیدم، نقشه خود را از جیب بیرون می‌آوردم و می‌گفتم اگر حاضرید بسم الله بفرمایید. این نقشه کار، این همان نقشه‌ای است که من برای اصلاح ایران و منقلب ساختن اوضاع فعلی و بهبودی حال ملت و ترقی مملکت کشیده و در آذربایجان آن را عمل کرده‌ام. این نقشه‌ای است که تمام آزادیخواهان ایران و دنیا آن را قبول دارند و برای اجرای آن در تمام دنیا کمر بسته‌اند...

اگر آن را می‌پذیرید بفرمایید و اگر نمی‌پذیرید بنده هیچ حرفی با شما ندارم و از همین جا بر می‌گردم و آن را در آذربایجان عمل خواهم کرد تا روزی بتوانم در تمام ایران به موقع اجرا بگذارم.

من این مبارزه را که شروع کرده‌ام برای تمام ایران کرده‌ام و چون در آذربایجان وسایل کار فراهم‌تر بوده است، در آنجا نقشه خود را به مورد عمل گذاشته‌ام و وقتی دست از این مبارزه خواهم کشید که این نقشه در تمام ایران اجرا شود.
اگر شما قبول دارید بفرمایید و اگر قبول ندارید خداحافظ ما رفتیم...^۱

در لحن مطبوعات و رادیوی تبریز نیز تغییراتی مشهود بود. مثلاً روزنامه آذربایجان در سرمقاله مورخه ۲۵/۲/۱۸ تحت عنوان «زننده باد آزادی ملت ایران!» نوشت:
«آذربایجان آزادی تمام ملت ایران را خواستار است.»^۲

ولی جریان امر نشان داد که حکومت ملی آذربایجان و فرقه دموکرات نخواستند و یا نتوانستند از چهارچوب «زبان و ملیت آذربایجان» خارج شوند و برای دفاع از منافع واقعی مردم آذربایجان، پرچم آزادی ایران را بر دوش گیرند.

مذاکرات بین هیئت نمایندگی آذربایجان و نمایندگان دولت مرکزی پس از ۱۵ روز منجر به نتیجه نگردید و هیئت نمایندگان آذربایجان روز ۲۵/۲/۲۳ به تبریز بازگشت، لکن مذاکرات قطع نشد و قرار بر این شد که کمیسیونی از تهران به تبریز رفته و در محل، مطالعه برای یافتن راه حل مسائل مورد اختلاف را دنبال کند.

آنچه در تهران مورد مذاکره قرار گرفت و نظرات طرفین به شرح ذیل بود:

۱. آذربایجان از «حکومت خود مختار ملی» طرف نظر می‌کرد و مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی تبدیل می‌گردید و وزرای حکومت ملی به رؤسای ادارات.
۲. در مورد زبان آذربایجانی ماده ۳ تصمیم هیئت وزیران پذیرفته می‌شد.
۳. دولت مرکزی جنبش آذربایجان را به عنوان نهضت دموکراتیک برای تقویت و تثبیت دموکراسی و اصول مشروطیت در ایران می‌شناخت.
۴. هیئت نمایندگی آذربایجان، واحد ارضی آذربایجان را شامل استانهای ۳ و ۴ و خمسه می‌دانست. ولی دولت قوام معتقد بود که چون طبق تقسیمات کشوری خمسه جزو آذربایجان نیست لذا این امر باید به تصویب مجلس پانزدهم برسد.
۵. دولت مرکزی تعیین استاندار را با جلب نظر انجمن ایالتی از وظایف خود می‌شمرد. حال آن که آذربایجان انتخاب استاندار را با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت مرکزی خواستار بود.
۶. به نظر دولت مرکزی فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری می‌بایست از تهران تعیین شوند. ولی در این مورد نیز نظر آذربایجان بر این بود که انتخاب فرماندهان نظامی و ژاندارمری باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب تهران صورت گیرد.

۱. روزنامه کیهان، شماره ۹۴۳، مورخه ۲۵/۲/۹، «اگر من جای پیشه‌وری بودم»، به قلم نوشاد، سرمقاله.
۲. آذربایجان، شماره ۱۹۳، مورخه ۲۵/۲/۱۸، «یاشاسین ایران ملتینین آزادلیغی!» (زننده باد آزادی ملت ایران).

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۶۹

۷. آذربایجان تأیید و قبول تقسیم اراضی خالصه و املاک متعلق به دشمنان خلق آذربایجان را که در سراسر آن سرزمین به مرحله اجرا در آمده بود از دولت مرکزی طلب می‌کرد و پیشنهاد می‌نمود که این اقدام در تمام کشور انجام پذیرد. ولی دولت بر این نظر بود که تقسیم خالصجات دولتی و انتقالی میان زارعین باید از طرف مجلس پانزدهم تنفیذ شود و از اختیارات دولت خارج است. اعلامیه قوام السلطنه درباره مذاکرات با نمایندگان آذربایجان پس از شرح موارد اختلاف و تأکید بر ادامه مذاکرات با نمایندگان آذربایجان، خطاب به نمایندگان آذربایجان اعلام می‌داشت:

... چون موافق مقررات قانون و با در نظر گرفتن تعهد دولت طبق موافقت‌نامه‌های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضاء موافقت‌نامه‌های مزبور تشکیل دهد باید هر چه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام نمود، انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به مرکز اعزام دارند.^۱

نکته اصلی عدم توافق، پافشاری قوام در انحلال قشون ملی آذربایجان و استقرار نیروی نظامی مرکز در آن ایالت بود. ولی پیشه‌وری حاضر نبود که پای ژاندارم و قوای نظامی به آذربایجان باز شود و می‌گفت:

مادامی که در ارتش و ژاندارمری اصلاحاتی به عمل نیاید، نمی‌توان به فکر «دموکراتیک» سلسله‌جنبانان آن اطمینان داشت. آذربایجانی زیر بار این نمی‌رود که اینها به آنجا پا گذاشته و نهضت دموکراتیک آنجا را که سرعت رو به تکمیل است به زور تفنگ از بین ببرند.^۲

قوام السلطنه، اصرار پیشه‌وری را در این مسئله در مذاکراتی که با حضور سادچیکوف به عمل آمده «روش عنودانه و غیر مؤتلفانه‌ای که موجب شده وی کنترل خود را از دست داده و زبان غیر دیپلماتیک به کار برد»^۳ می‌نامد. بنا به نوشته مطبوعات، سادچیکوف جهت فیصله دادن به مسئله آذربایجان در مذاکرات بین قوام و پیشه‌وری حضور می‌یافت و آنها را تشویق به گذشت و توافق می‌نمود. در این باره مخبر اتحادیه مطبوعات انگلیس از تهران گزارش داد:

دیروز باز ملاقاتی بین آقای قوام و پیشه‌وری صورت گرفت و مدتی مذاکره نمودند. آقای سادچیکوف سفیر روسیه نیز حضور داشت و میانجیگری می‌کرد و در صدد بود که آقای قوام را ترغیب کند که امتیازاتی برای دموکراتها حاصل شود. ولی قوام به کلی از این کار ابا کرد.^۴

پیشه‌وری پس از بازگشت به آذربایجان در ذکر علت عدم توافق طی نطقی گفت:

۱. داد، شماره ۷۳۷، مورخه ۲۵/۲/۲۴، از اعلامیه قوام.

۲. داد، شماره ۷۳۵، مورخه ۲۵/۲/۲۲، اختلاف نظر دولت و هیئت نمایندگی آذربایجان.

۳. اسناد سیاسی، سی‌امین سالنامه دنیا، صفحه ۲۳۴. داد، شماره ۷۳۵، مورخه ۲۵/۲/۲۲.

۴. داد، شماره ۷۳۵، مورخه ۲۵/۲/۲۲.

آقای قوام‌السلطنه شخصاً حسن نیت دارند. ولی آنها به ما گفتند که فرمانده کل قوا و مقامات غیر مسئول (محمدرضا پهلوی) به این کار رضایت ندارند.^۱

روز نهم ماه مه ۱۹۴۶ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵) تخلیه کامل ایران از نیروهای نظامی شوروی پایان پذیرفت. لکن از نظر دولت آمریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی موقعی مسئله ایران حل شده محسوب می‌گردید که نهضت آذربایجان توأم با آزادیهای ناقص موجود در ایران سرکوب شود. لذا در شورای امنیت پس از تخلیه ایران، موضوع آذربایجان را به میان کشیدند و حسین علاء به عنوان آتش بیار معرکه روز ۲۵/۲/۳۱ طی نامه‌ای به تریکولی منشی کل سازمان ملل اعلام نمود:

در نتیجه مداخلاتی که قبلاً راجع به آنها شکایت شده دولت ایران هنوز قادر به اجرای اختیارات خود در آذربایجان نمی‌باشد و دخالت شوروی در امور داخلی ایران پایان نیافته است. بنابراین ممکن نشده است در باب گزارشهایی مشعر بر اینکه سربازان شوروی با لباس غیرنظامی در آذربایجان مانده‌اند و تجهیزات نظامی به اختیار کسانی که حق حاکمیت و تمامیت کشور ما را مورد حمله قرار داده‌اند، گذاشته شده تحقیقات به عمل آید. مادام که دولت نتواند اختیارات کامل خود را در آذربایجان اجرا کند، میسر نیست تحقیقات مکفی به عمل آید و یا دولت ایران گزارش رضایت بخشی بدهد.^۲

فردای همان روز دولت قوام طی اعلامیه‌ای تخلیه کامل ایران را از نیروی نظامی شوروی تأیید نمود و مراتب را رسماً به شورای امنیت اعلام داشت. ولی شورای امنیت با وجود تلگراف دولت ایران مبنی بر تخلیه کشور، تلگراف مزبور را قانع‌کننده ندانست و شکایت ایران را همچنان در دستور نگه داشته مذاکره را برای مدتی به تعویق انداخت. و چون گفته‌های نخست‌وزیر با نامه‌ها و گفته‌های سفیر کبیرش در آمریکا نمی‌خواند و به قول مطبوعات هیئت حاکمه ایران به صورت «شتر، گاو، پلنگ» در آمده بود، لذا از طرف دولت ایران به علاء دستور داده شد که در شورای امنیت حاضر نشود و اظهاراتی نکند ولی وی در مقام سفیر کبیری باقی ماند.

آنچه راجع به قوام می‌توان گفت اینکه وی نقش خود را آن چنان خوب بازی می‌کرد و رُستهای «آزادیخواهانه» نشان می‌داد که مورد پشتیبانی اکثریت آزادیخواهان ایران قرار گرفته و اعتماد دولت شوروی و حزب توده ایران را به خود جلب کرده بود.

وی پس از قطع مذاکرات با نمایندگان آذربایجان ضمن اعلامیه‌ای به تشبثات خائنانه بعضی اشخاص و مقامات که می‌خواستند دولت را متزلزل نمایند حمله کرده چنین بیان داشت:

می‌گویند چرا به مسکو رفته و با دولت اتحاد جماهیر شوروی حسن تفاهم پیدا کردم؟ می‌گویند چرا با نمایندگان آذربایجان حاضر به مذاکرات و مسالمت شدم؟ من به هیچ وجه اجازه نخواهم داد که عناصر ارتجاعی و خیانتکار با دسیسه و حيله سدی در راه

۱. آذربایجان، شماره ۱۹۹، مورخه ۲۵/۲/۲۵، از نطق پیشه‌وری.

۲. ایران ما، شماره ۵۳۷، مورخه ۲۵/۳/۱، اظهارات علاء و اعلامیه دولت.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۷۱

اصلاحات مملکت ایجاد نمایند و مانع شوند که ملت ایران به آرزوهای حق خود برسد و از سایر ممالک راقیه عقب بماند.^۱

این حملات بیش از همه متوجه دربار محمدرضا شاه بود. حال آنکه اختلاف وی با دربار سلطنتی، مبارزه بر سر قدرت بود که از رقابت امپریالیسم انگلیس و آمریکا مایه می‌گرفت. وی مزدوران سرشناس امپریالیسم انگلیس را که راهنما و مشاور دربار بودند، توقیف و تبعید می‌نمود. از جمله در میان توقیف شدگان شخصی به نام میرزا کریم رشتی (خان اکبر) نیز وجود داشت که خبرگزاری رویتر خبر توقیف وی را چنین مخابره کرد:

کریم رشتی که یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیا است بنابه دستور رئیس دولت به اتهام تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است.^۲

و روزنامه ایران ما در تفسیر این خبر نوشت:

در اینکه خان رشتی اخیراً در تهران به تحریکاتی دست زده است حرفی نیست و در اینکه چند نفر از وابستگان دربار شاهنشاهی حتی ملکه مادر شاه هم در این راه به او کمک می‌کردند تردیدی نیست.^۳

لکن با وجود اینکه قوام می‌گفت: «من برای حل قضایای آذربایجان جز مسالمت رویه‌ای اتخاذ نمی‌کنم. من از برادرکشی گریزانم»^۴ در خفا علیه نهضت آذربایجان و آزادیخواهان ایران توطئه می‌چید و زمینه حمله به آذربایجان را فراهم می‌ساخت. در این خصوص اسناد وزارت خارجه آمریکا حاکی است:

نخست‌وزیر ایران در تاریخ هفتم آوریل (۱۸ فروردین ۱۳۲۵) به یکی از صاحب‌منصبان سفارت آمریکا اطلاع داد که او در اندیشه دعوت از یک کمیسیون آذربایجانی می‌باشد که با یک کمیسیون ایرانی وارد مذاکره شوند. او همچنان اظهار داشت که تفسیر مخبرین مطبوعات و دیگران از این اعلامیه بر این اساس که نیروی تأمین به پس از عقب‌کشی سپاهیان شوروی به آذربایجان گسیل نخواهد شد نادرست می‌باشد و نیروی ژاندارمری و ارتش به موقع خود به آن ولایت گسیل خواهند گردید.^۵

علی‌هذا وی در اجرای نقشه‌های خود چنان توفیق یافته بود که دولت شوروی وی را «بزرگترین سیاستمدار شرق» می‌نامید و حزب توده ایران در اعلامیه خود از او چنین دفاع می‌کرد:

... به محض زمامداری آقای قوام السلطنه چون بر ما مسلم گردید که موضوع اصلاح روابط با همسایگان در سرلوحه برنامه ایشان قرار گرفته است و مصمم هستند سیاست خارجی ایران را براساس

۱. داد، شماره ۷۴۱، مورخه ۲۵/۲/۲۹، از اعلامیه قوام.

۲. ایران ما، شماره ۵۲۲، مورخه ۲۵/۲/۱۵.

۳. ایران ما، شماره ۵۲۳، مورخه ۲۵/۲/۱۶، «مشاور مخصوص شاه ۱۹».

۴. کیهان، شماره ۹۶۰، مورخه ۲۵/۲/۳۰، از مصاحبه قوام با دکتر مصباح‌زاده.

۵. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا، سی‌امین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۸ حاشیه.

محکم و متینی بنیان نهند و در امور داخلی دست به یک سلسله اصلاحات اساسی به منظور تأمین آزادی و رفاه حال مردم ایران بزنند و همچنین چون واضح شد که آقای نخست‌وزیر عزم دارند موضوع آذربایجان را به نحو منطقی و صحیحی که شایسته یک دولت دموکرات و مترقی است حل نمایند، بدون هیچ گونه قید و شرطی با تمام نیروی تشکیلاتی خود از ایشان پشتیبانی نمودیم...^۱

سازش قوام با حکومت ملی آذربایجان و امضای موافقتنامه

روز بیست و یکم خردادماه سال ۱۳۲۵ یک هیئت ده نفری سیاسی - نظامی به ریاست مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر وارد تبریز شد و مذاکراتی را که در تهران بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی آغاز شده بود دنبال نمود و این مذاکرات در تاریخ ۲۳/۳/۲۵ منجر به امضای موافقت ذیل گردید:

در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفت‌گانه ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد که مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجرا گذارده شود:

۱. نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه گردد:

رئیس دارایی نیز بنابر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

۲. چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردید که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

۳. نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخابات انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فوراً شروع خواهد شد.

۴. برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده‌اند و با امضاء این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آن را هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

۵. نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید هفتاد و پنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و بیست و پنج درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور به مرکز فرستاده شود.

- تبصره ۱. مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه‌آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کاملاً برعهده و منحصر به دولت خواهد بود. توضیح اینکه تلگرافات انجمنهای ایالتی و ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

- تبصره ۲. ساختمان و تعمیر راههای شوسه اساسی برعهده دولت و احداث و تعمیر راههای فرعی و محلی برعهده انجمن ایالتی آذربایجان است.

۱. رهبر، شماره ۷۴۳، مورخه ۲۳/۳/۲۵، از اعلامیه کمیته مرکزی حزب نوده ایران.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۷۳

تبصره ۳. دولت برای قدردانی از خدمات برجسته آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فداکاریهایی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده‌اند قبول نمود که بیست و پنج درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده ۶. دولت قبول می‌کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هرچه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد. بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۷. قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه به نام فدایی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور و همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

تبصره ۱. نظر به اینکه در سنوات اخیر در اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به اینکه رئیس دولت شخصاً فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده‌دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود موافقت شده که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده ۸. نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردید آنچه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوط به آن را در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارات مالکین و یا تعویض املاک کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۹. دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی، مخفی، مستقیم متناسب و متساوی شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آن را به قید فوریت خواستار شود. دولت همچنین قبول می‌نماید به منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید دو فوریت تقاضای آن را بنماید تا پس از تصویب به وسیله انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام گردند.

ماده ۱۰. ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۳ و ۴ خواهد بود.

ماده ۱۱. دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نمایند.

ماده ۱۲. به ماده ۳ ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیه دارای ابهام می‌باشد جمله زیر اضافه می‌گردد:

در مدارس متوسطه و عالیه تدریس به زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقی جدید تنظیم گردیده

تدریس خواهد شد.

ماده ۱۳- دولت موافقت دارد که افراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت‌نامه برخوردار بوده و طبق ماده ۳ ابلایه دولت تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان خودشان تدریس نمایند.
تبصره - اقلیتهای مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی نیز حق خواهند داشت تا کلاس پنجم به زبان خود تدریس نمایند.

ماده ۱۴- چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهردارها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی عمومی، مخفی، مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد نماید به مجرد تصویب قانون مزبور، انتخابات انجمن شهردارها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات جدید انجمنهای شهرداری فعلی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهند داد.

ماده ۱۵- این موافقت‌نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گذارده می‌شود. - تبریز به تاریخ ۲۵/۳/۲۳
مظفر فیروز - پیشه‌وری^۱

این موافقت‌نامه جهت تأمین آزادی آذربایجان و سراسر ایران چه نتایجی در بر داشت؟
در حقیقت موافقت‌نامه حاوی یک سلسله امتیازات محلی بود و برای تأمین آزادی مردم ایران هیچ مطلب قابل اتکاء و پرارزشی نداشت. به علاوه موافقت‌نامه اجرای تمام قول و قرارها را به تصویب دوره پانزدهم مجلس شورای ملی منوط و مشروط می‌نمود، بی‌آنکه چگونگی تأمین آزادی و صحت انتخابات و نحوه اجرای آن در آذربایجان تعیین و تصریح شود. حال آنکه سرنوشت قشون خلق و فداییان مسلح که بقاء یا اضمحلال نهضت آذربایجان و ضمانت اجرای قول و قرارها به وجود آنها بستگی داشت لاینحل می‌ماند و به دست کمیسیون سپرده می‌شد.

اینک یک بار دیگر آن موافقت‌نامه را از نظر می‌گذرانیم:

آذربایجان در قبال انصراف از حکومت خود مختار محلی و تبدیل مجلس ملی به انجمن ایالتی و تحویل خمسه و مرکز آن زنجان به دولت مرکزی امتیازات ذیل را بدست می‌آورد:

۱. تعیین استاندار، رئیس دارایی و رؤسای ادارات به پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت.

۲. نظارت انجمن ایالتی در گردش کار ادارات دولتی.

۳. اختصاص ۷۵٪ عواید آذربایجان به مخارج خود آن استان.

۴. بلامانع بودن تقسیم خالصجات بین دهقانان تا تصویب قانون مربوطه در مجلس.

۵. به آذربایجان اجازه داده می‌شد که از زبان آذربایجانی در تمام مراحل تحصیلی توأم با زبان فارسی استفاده نماید. این حق برای کردها و سایر اقلیتهای مقیم آذربایجان (ارمنی و آسوری) تا کلاس پنجم ابتدایی شناخته می‌شد. لکن سایر اقلیتهای ایران و حتی افراد خارج از آذربایجان که

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۷۵

اکثریت کردها را تشکیل می‌دهند از این امتیاز محروم می‌گردیدند.

۶. قول انجام اصلاحات عمرانی در آذربایجان نظیر امتداد راه آهن میانه - تبریز.

۷. قول انضمام تکاب و سردشت به آذربایجان.

راجع به آزادیهای دموکراتیک و اصلاحات در سراسر ایران موافقت‌نامه مشتمل بر مطالب ذیل بود:

۱. قول بردن لایحه انتخابات دموکراتیک با حق رأی زنان و با توجه به نسبت جمعیت استانها و شهرستانها به مجلس پانزدهم و با قید دو فوریت و جبران کسری نمایندگان مجلس پس از تصویب قانون مزبور.

۲. قول پیشنهاد لایحه جدید انتخابات انجمنهای شهرداری به مجلس پانزدهم و شروع انتخابات انجمنهای مزبور در سراسر ایران پس از تصویب قانون.

۳. قول تقدیم لایحه تقسیم خالصجات در سراسر ایران به مجلس پانزدهم و اجرای آن در کشور پس از تصویب قانون.

۴. تغییر نام ژاندارمری به «نگهبانی» و تصفیه آن از عناصر ناصالح. ولی عملاً هیچ گونه اصلاحات و تصفیه‌ای به عمل نیامد و شوارتسکف آمریکایی نیز در رأس آن باقی ماند. و این هم مسائلی که حل نگردید:

۱. قشون خلق جزو ارتش ایران و فداییان جزو ژاندارمری محسوب گردیدند لکن تعیین تکلیف آنها چه از نظر فرماندهی و چه از لحاظ رابطه با ارتش ایران لاینحل ماند.

۲. تقسیم املاک غیرخالصه چه در آذربایجان و چه در سایر نقاط ایران مورد تأیید قرار نگرفت و قرار بر این شد که در آذربایجان از مالکینی که املاکشان تقسیم شده یا جبران خسارت شود و یا املاک آنها تعویض گردد.

پس از امضای موافقت‌نامه، حکومت ملی به سازمان اداری دولت مرکزی در آذربایجان تبدیل شده دکتر سلام‌الله جاوید از طرف دولت به استانداری معین گردید. سایر وزرای محلی نیز به ریاست ادارات استان آذربایجان منصوب شدند. لکن پیشه‌وری شغل دولتی نپذیرفت و در رهبری فرقه باقی ماند. فرقه دموکرات آذربایجان هم سیاست محلی خود را تغییر داده بسط آزادی در سراسر ایران را خواستار شد. در توضیح این سیاست پیشه‌وری گفت:

... اکنون نهضت ما شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. قوام السلطنه می‌خواهد تهران را از راه ارتجاعی به راه ما بیندازد و از این پس آذربایجان با تمام ایران راه آزادی را در پیش می‌گیرد...^۱

و دکتر جاوید در مصاحبه‌های متعدد خود اعلام نمود که: «هدف ما برای تمام ایران بود منتها ما تقاضاهای محلی را جلو انداختیم. این یک تاکتیک درستی بود. ما با تقاضاهای محلی نتایج عمومی

۱. ایران ما، شماره ۵۶۲، مورخه ۲۵/۳/۳۱ از مصاحبه پیشه‌وری با مخبر رادیو تبریز.

برای تمام ایران گرفتیم.^۱ و در سخنرانی خود از رادیو تهران (شب ۲۵/۴/۱۰) گفت: ... البته تقاضاهای محلی جز تاکتیک موقتی چیز دیگری نبود. چنانچه بعدها معلوم شد این تاکتیک صحیح بود.^۲ و کلیه هموطنان را به کوشش متحد در راه آزادی و استقلال ایران دعوت نمود. اما خبر امضای موافقت‌نامه و تصمیم فرقه دموکرات مبنی بر واگذاری خمسه و مرکز آن زنجان به دولت مرکزی اعتراض و مخالفت شدید مردم و مسئولین حزبی و دولتی زنجان و خمسه را سبب شد. زیرا آنها در اولین ملاقاتهایی که بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی در تهران انجام گرفت، خود در تهران حاضر شده و دلایل مخالفتشان را با تسلیم زنجان به قوای دولتی به استحضار سران فرقه و حکومت رسانیده بودند. آنها به حق می‌گفتند که «زنجان دروازه آذربایجان است و خمسه با یک میلیون جمعیت به اندازه کشور سوئیس وسعت دارد. مسخره است که زنجان با تکاب معاوضه شود. به علاوه این موجب شکست روحی آذربایجان و مبارزین راه آزادی ایران خواهد شد.»

لذا آنها جهت رسانیدن اعتراضات خود به رهبران فرقه یک میتینگ ۵۰ هزار نفری در شهر زنجان تشکیل داده قطعنامه ذیل را به تبریز مخابره کردند:

ما شرکت‌کنندگان در میتینگ عظیم روز یکشنبه ۲۵/۳/۲۶ شهر زنجان به طور مسلم و واضح تکرار می‌کنیم که ولایت خمسه از حیث کلیه خصایص ملی یعنی زبان و آداب و رسوم، جزء لاینفک آذربایجان است. لذا به موافقت‌نامه منعقد با نمایندگان تهران که از رادیوی تبریز پخش گردید و در آن نامی از زنجان برده نشده بود جداً اعتراض می‌نماییم و به تمام مردم ایران و جهان اعلام می‌کنیم که ما در راه دفاع از خصایص ملی خود، آخرین قطره خونمان را نثار خواهیم کرد. و همگی از کوچک و بزرگ با صدای رسا اعلام می‌داریم: ما حاضر نخواهیم شد که پس از نثار خون صدها نفر از جوانان خود، یک بار دیگر پای ژاندارمهای شوارتسکف به خاک خمسه برسند.^۳

پیشه‌وری در جواب تلگراف مردم زنجان به آنها اطمینان داد که پای ژاندارمها به آنجا نخواهد رسید و اتفاق سوئی برای آنها نخواهد افتاد. در تلگراف پیشه‌وری گفته می‌شد:

... اطمینان داشته باشید، تا موقعی که فرقه دموکرات آذربایجان وجود دارد، ذوالفقاری جنایتکار و دشمن خلق و دارو دسته غارتگر وی و ژاندارمهای افیونی امکان ورود به خاک زنجان را نخواهد داشت. فرقه ما بین زنجان و تبریز هیچ فرقی قائل نیست. ما در راه زندگی آزاد برادران زنجانی خود به هرگونه فداکاری دست خواهیم زد. بگذار کسانی که با سوء استفاده از موافقت‌نامه، آرزوی بازگشت به زنجان را دارند بدانند که آنها این آرزو را با خود به گور خواهند برد.

شما نگران نباشید. ما علاوه بر قرارداد، مذاکرات خود را درباره ولایت زنجان با نماینده

۱. ایران ما، شماره ۵۶۵، مورخه ۲۵/۴/۴ دکتر جاوید در انجمن روزنامه‌نگاران.

۲. داد، شماره ۷۷۷، مورخه ۲۵/۴/۱۱.

۳. آذربایجان، شماره ۲۲۸، مورخه ۲۵/۳/۲۸.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۷۷

مخصوصی به اطلاع شما خواهیم رسانید.

با فکری آسوده به کار خود ادامه دهید. و به تصمیمات فرقه دموکرات آذربایجان اعتماد کنید.^۱

لکن جریان حوادث و گذشت تاریخ صحت نظرات مردم خمسه را به ثبوت رسانید. اینک ارزیابی پیشه‌وری را از موافقتنامه مزبور که طی دو بار سخنرانی از رادیوی تبریز پخش گردید بررسی می‌کنیم:

وی پس از ذکر اینکه «ما تمام تقاضاهایی را که در بیانیه ۱۲ شهریور مطرح ساخته بودیم تقریباً بدون جنگ و خونریزی به دست آورده‌ایم» و شمردن امتیازات به دست آمده در موضوع اراضی خالصه و اختیارات انجمن ایالتی و اختصاص ۷۵٪ درآمد آذربایجان به احتیاجات خود این سرزمین - راجع به زنجان و خمسه گفت:

زنجان و خمسه به حق جزو آذربایجان است و هنگام شروع نهضت آذربایجان مردم آن سامان بدون دخالت ما قیام کردند. برای ما معلوم نیست که چرا نمایندگان دولت در جدا شدن خمسه از آذربایجان اصرار می‌ورزند لکن ما به خاطر کارهای عمومیت‌ر و بزرگتر - حتی موقتاً هم باشد - آن را پذیرفتیم.

ولی پیشه‌وری بزرگترین تجلیل را از قوام السلطنه در مسئله زبان آذربایجانی به عمل آورد. در این خصوص وی گفت:

اگر آقای قوام السلطنه در سراسر عمر خود، هیچ کاری هم انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را درباره زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت، احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب خواهد کرد. تا مدارس ملی ما برپا است، نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما به سر زبان نسلهای آینده جاری خواهد بود. زیرا شما خوب می‌دانید که برای آذربایجانیها مسئله زبان، مسئله مرگ و زندگی است.

ما در این مورد نظر خود را قبلاً بیان داشته‌ایم. لکن یک بار دیگر تکرار می‌کنیم که آنچه برای مردمی نظیر مردم کشور ما در این مرحله تاریخی واقعاً مسئله مرگ و زندگی است، طرد استعمار و استثمار و استقرار دموکراسی و آزادی است نه مسئله زبان.

راجع به وظایف آتی پیشه‌وری گفت:

وظیفه آتی ما حفظ و نگهداری حقوق بدست آمده و استفاده از آنها در راه سعادت مردم است. برای رسیدن به این مقصود مهمترین وظیفه‌ای که در پیش داریم انجام انتخابات مجلس پانزدهم به نفع آزادیخواهان است. من نمی‌گویم که اگر در این کار توفیق نیابیم نمی‌توانیم آنچه را بدست آورده‌ایم حفظ کنیم. لکن کار ما مشکلتر خواهد شد. آن وقت ناچاریم مجدداً سلاح به دست گیریم و از راه جنگ و ستیز به مقاصد خود نائل شویم.^۲

۱. آذربایجان، شماره ۲۲۹ مورخه ۲۵/۳/۲۹.

۲. تلخیص از بیانات پیشه‌وری در رادیو تبریز، آذربایجان، شماره‌های ۲۲۵ به تاریخ ۲۵/۳/۲۴ و ۲۲۸ به تاریخ ۲۵/۳/۲۸.

تشدید فعالیتهای استعماری در جنوب کشور

انعقاد موافقت‌نامه بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان و کامیابی اعتصاب ده هزار نفری کارگران نفت در آغا‌جاری امپریالیسم انگلیس و مزدورانش را دچار وحشت ساخت و آنها را وادار نمود که سکوت موقت خود را شکسته جهت سرکوبی نهضت آزادی در ایران قد علم کنند.

هنوز پیش از دو روز از امضای موافقت‌نامه آذربایجان نگذشته بود که انجمن موهوم ایالتی خوزستان - انجمنی که هرگز انتخاب نشده و حتی تظاهر به انتخاب آن نیز به عمل نیامده بود و فقط چند نفر از مزدوران انگلیس این عنوان را بر خود نهاده بودند - تلگراف ذیل را به نخست‌وزیر مخابره نمود:

جناب آقای نخست‌وزیر، زونوشت کیهان، در این موقع که مسئله آذربایجان بر اثر حسن تدبیر دولت جنابعالی با بهترین روش متین و معقولی که انتظار می‌رفت فیصله پذیرفته و نگرانیهای ملت ایران از این حیث مرتفع گردیده است، انجمن ایالتی خوزستان به نمایندگی از طرف عموم اهالی این استان تبریکات و تهنیتهای خود را به شخص جنابعالی که قهرمان این سیاست ایران‌پروانه و گره‌گشای این مشکل می‌باشید عرض و امیدواریم با نیت پاکی که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند عین اختیاراتی را که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمنهای ایالتی علی‌الخصوص خوزستان که تشنه اصلاحات است اعطاء و بر طبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطبه ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک فرمایند. ۱۶۲-۲۵/۳/۲۵ انجمن ایالتی خوزستان^۱

در همان ایام روزنامه تایمز ضمن ابراز خوشحالی از حل مسئله آذربایجان چنین نوشت:

برای اصلاح اوضاع اجتماعی ایران چاره همان است که در مورد آذربایجان عملی شده و یک چنین برنامه‌ای که آقای قوام‌السلطنه مصمم بر اجرای آن است مورد توجه خیرخواهانه اهالی انگلستان که از بوجود آمدن یک ایران قوی و متحد خوشحال خواهد بود قرار خواهد گرفت.^۲

منظور و مقصود استعمارگران و عوامل آنها کاملاً آشکار بود، آنها می‌خواستند به نام ایالات جنوب تقاضاهایی به صورت درخواستهای آذربایجان از دولت به عمل آورند تا بدین وسیله آزادیخواهان را در بن‌بست قرار داده و دستاویزی به دست دولت دهند تا بتواند به استناد آن، نهضت آذربایجان را سرکوب نماید.

علاوه بر این، در خوزستان با دخالت مستقیم مأمورین سیاسی انگلیس نظیر چیکاک، تمپل و ترات ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان و پشتیبانی علنی مصباح فاطمی استاندار خوزستان، به وسیله چند نفر از کنتراحتیهای رسمی شرکت نفت انگلیس و ایران و چند نفر از شیوخ عرب اتحادیه‌ای به نام «اتحاد عشایر خوزستان» تشکیل گردید.^۳ این اتحادیه صدها نفر از اعراب را مسلح

۱. کیهان، شماره ۹۸۴، مورخه ۲۵/۳/۲۸.

۲. کیهان، شماره ۹۸۵، مورخه ۲۵/۳/۲۹.

۳. روزنامه کیهان این اتحادیه را «حقه‌بازی چند نفر کنتراحتی ساکن خوزستان» نامید - شماره ۱۰۳۷ مورخه ۲۵/۶/۴.

نمود تا اولاً از آنها جهت سرکوبی کارگران نفت و غارت و آتش زدن جمعیتها و احزاب آزادیخواه استفاده کند و ثانیاً در صورت پیروزی آزادیخواهان برای تجزیه احتمالی خوزستان از ایران زمینه‌چینی نماید. و در اجرای این منظور اتحادیه عشایر خوزستان از اتحادیه اعراب کمک خواست تا آنها را از فشار دولت ایران برهاند و شیخ عبدالله نامی را به سمت نماینده خود به بغداد فرستاد.

این اتحادیه و اعمال آن به قدری رسوا و نتگین بود که شیخ جاسب خزعلی فرزند ارشد شیخ خزعلی طی تلگرافی به نخست‌وزیر اعلام داشت که اتحادیه عشایر را چند نفر مزدور و فراری و خائن به میهن که به دست بیگانگان پرورانده می‌شوند تشکیل داده‌اند و مردم خوزستان و عشایر واقعی از یاوه‌گوییهای آنها تنفر و انزجار شدید دارند.^۱

لکن رادیو لندن که معمولاً قبل از تمام خبرگزاریهای داخلی و خارجی از اخبار خوزستان آگاه می‌گردید، اقدامات نمایندگان «اتحادیه عشایر خوزستان» را به شرح ذیل پخش نمود:

نمایندگان عربستان [۲۱] (یعنی ولایات نفت‌خیز جنوب ایران) نایب‌السلطنه عراق و ارشد‌العمری نخست‌وزیر و دکتر فاضل جمالی وزیر خارجه آن کشور را ملاقات نموده و رئیس این هیئت به نمایندگی از طرف «یک میلیون اعراب [۲۱]» که می‌خواهند جزو کشور عراق شوند با رجال مزبور مذاکراتی نمودند و این نمایندگان در مصاحبه با خبرنگار رویتر اظهار نمودند که نایب‌السلطنه و نخست‌وزیر و وزیر خارجه عراق نهایت علاقه‌مندی را نسبت به مقصود ما ابراز داشتند و وعده کمک و مساعدت در این باره دادند. همچنین دکتر فاضل جمالی وزیر خارجه عراق که سمت نمایندگی آن کشور را در انجمن صلح پاریس دارد قبل از عزیمت به پاریس به خبرنگار رویتر گفته که من رسماً از عزام پاشا دبیر کل اتحادیه اعراب درخواست خواهم کرد که در برنامه جلسه اتحادیه اعراب موضوع عربستان را وارد نماید. شیخ عبدالله رئیس طوایف عرب هم امروز وارد بغداد می‌شود و در جلسه آتیه اتحادیه اعراب شرکت خواهد نمود.^۲

پس از انتشار تلگراف انجمن ایالتی خوزستان و خبر تحریکاتی که به نام عشایر در آن استان به عمل می‌آمد، آزادیخواهان کشور و مخصوصاً نماینده رسمی آذربایجان دکتر جاوید که هنوز در تهران بود در برابر این سؤال قرار گرفتند: «با خوزستان چه باید کرد؟»

حتی شاه در ملاقاتش با دکتر جاوید این سؤال را مطرح نمود و دکتر جاوید در جواب اظهار داشت:

تردیدی نیست ما نهضت دموکراتیک را برای تمام ایران خواهانیم ولی باید دید آیا تقاضایی که در خوزستان شده (از طرف) مردم خوزستان و سازمانهای دموکراتیک آنجاست یا (از طرف) چند نفر مالک مرتجع که ممکن است از این راه بخواهند بر علیه دموکراسی خود را مجهز سازند.^۳

۱. داد، شماره ۸۱۹، ۲۵/۶/۴، «درباره عربستان».

۲. داد، شماره ۸۳۵، مورخه ۲۵/۶/۲۴، یادداشت روز.

۳. داد، شماره ۷۷۴، مورخه ۲۵/۴/۶، جریانات روز.

متأسفانه این بار ارتجاع و استعمار بود که از تاکتیک تقاضاهای محلی جهت پایمال کردن آزادی و سرکوبی آزادیخواهان بهره‌برداری می‌کرد، نه برای تعمیم آزادی در سراسر ایران. بعد از خوزستان، «کمیته ایالتی دموکرات فارس» اختیارات محلی خواست.

طرح این درخواستها به نام ایالات جنوب، موجب پیش آمدن مباحثات و اظهار نظرهایی در مطبوعات کشور گردید که ما به عنوان یکی از صحیحترین نظرات قسمتی از مقاله‌ای را که تحت عنوان «این بچه‌ها را کی بزرگ می‌کند» که در روزنامه کیهان انتشار یافته ذیلاً نقل می‌کنیم:

... ما از اول به آقای پیشه‌وری تذکر دادیم که شما این حرفی را که دارید برای تمام ایران بزنید. نگویند ملت آذربایجان، دولت آذربایجان، زبان آذربایجان، آزادی آذربایجان، حق آذربایجان. بگویند ملت ایران، دولت ایران، زبان ایران، آزادی ایران، حق ایران.

بگویند حکومت‌های ایران تاکنون نماینده ملت نبوده و حکومت‌های زور و جور و غصب بوده‌اند. من در اینجا قیام کرده‌ام، مرکز ایران فعلاً همین جا است، دولت فعلی ایران همین دولت است که من در رأس آن قرار گرفته‌ام و به این نبرد ادامه خواهم داد تا روزی برسد که این رژیم بر تمام ایران حکومت کند. یا تهران رژیم مرا قبول خواهد کرد و آن وقت من به تهران خواهم آمد، یا نمی‌کند و سایر شهرستان‌های ایران با من همصدا خواهند شد و مثل انقلاب مشروطیت ما از هر طرف به تهران حمله خواهیم کرد و آنجا را خواهیم گرفت و حکومت انقلاب را تشکیل خواهیم داد. چون آقایان چنین چیزی نخواستند یا چنین چیزی از ایشان نخواستند بودند، اصرار ورزیدند که فقط حرف آذربایجان را بزنند و به هر نحوی شده تهران را وادار کنند که تقاضای ایشان را قبول کند. این مملکت را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دادند و اینک خوزستان هم زمزمه بلند کرده است ...^۱

بالاخره در اثر تحریکات استعماری، سیاست و تاکتیک تقاضاهای محلی فرقه دموکرات آذربایجان در جنوب کشور نوزاد حرامزاده‌ای به دنیا آورد که «نهضت جنوب» نام گرفت و ما در فصول بعد از آن بحث خواهیم کرد.

سیاست نیرنگ و فریب قوام‌السلطنه - اغتنام فرصت جهت تحکیم سنگرهای ارتجاع و اغفال جبهه آزادی ایران

اوایل تیرماه سال ۱۳۲۵ پس از مذاکراتی که بین کمیته مرکزی حزب توده ایران و حزب ایران به عمل آمد احزاب مزبور جبهه‌ای به نام «جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه» تشکیل داده و هدفهای خود را طی اعلامیه‌ای به اطلاع عموم رسانیدند. در آن اعلامیه گفته می‌شد:

به منظور سرکوبی نیروی ارتجاع و محو نفوذ استعمار و تقویت جبهه آزادیخواهان، حزب ایران و حزب توده ایران در نکات زیرین توافق نمودند:

۱. در سیاست داخلی اتحاد روش مشترک بر پایه شکست کامل عناصر ارتجاعی و مزدوران

۱. کیهان، شماره ۹۸۴، مورخه ۲۵/۳/۲۸، سرمقاله به قلم نوشاد.

استعمار.

۲. در سیاست خارجی اتخاذ روشی بر اساس استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و قلع و قمع استعمار و تقویت روابط حسنه با کلیه دولتهایی که موافق با هدفهای مرفعی و آزادیخواهانه ملت ایران هستند.

۳. کمک و معاضدت به یکدیگر و همکاری بین اعضا و اتخاذ تصمیمات مشترک در مسائل مهم سیاسی.

۴. اتحاد کارگران برای تأمین رفاه و آزادی آنان. جبهه، شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان را تنها تشکیلات رسمی کارگری ایران می‌شناسد.

جبهه، همکاری احزاب، جمعیتها، مطبوعات و عناصر آزادیخواه را پس از تصویب جلسه مشترک می‌پذیرد. ما اطمینان داریم که نیروی مشترک ما به اضمحلال دشمن که هم اکنون زخمهایی برداشته ولی از پای در نیامده کمک خواهد کرد. ما امیدواریم که جبهه مؤتلف ما موجود دوران جدید و پر افتخاری در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه ملت ایران گردد.

پرویز باد جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه، جاوید باد ایران وطن تاریخی و پرافتخار ما، محو باد استعمار و ارتجاع.^۱

اکثریت آزادیخواهان ایران بدرستی معتقد بودند که بزرگترین خطر در هر مبارزه‌ای حقیر شمردن خصم شکست خورده است. در کشور ما نیز جبهه مرتجعین و عناصر وابسته به استعمار هنوز بسیار نیرومند بودند و برای حمله و انتقام خونینی آماده می‌شدند. آنها باور داشتند که وزنه سنگین و پر اهمیت ترازوی سیاست داخلی ایران، نهضت دموکراتیک آذربایجان است که تکیه‌گاه بزرگ آزادیخواهان و یا بنابه نوشته روزنامه جبهه «اسلحه بزرگ آزادیخواهان ایران» است. لذا آذربایجان باید آن چنان هشیار و آماده باشد که بتواند در هر لحظه کلیه قوای خود را برای نجات آزادی ایران به میدان بریزد و دشمن را لگدکوب کند.

جبهه ارتجاع نیز بیکار نبود. شب نهم خردادماه سال ۱۳۲۵ قوام آن چنان که خود ادعا می‌کرد «برای ایجاد اتحاد و یگانگی حقیقی میان عموم آزادیخواهان و اجرای سریع اصلاحات»^۲ تشکیل حزب دموکرات ایران را از رادیوی تهران اعلام نمود. این حزب در تاریخ کشور ما اولین حزبی بود که بر خلاف اصول و مبانی حزبی در تمام جهان از بالا تشکیل می‌شد و در ایجاد آن از قدرت دولتی استفاده می‌گردید. لکن تنها سودجویان و قدرت پرستان نبودند که به آن حزب روی آوردند بلکه کلیه عناصر ارتجاع و دشمنان آزادی و تمام کسانی که تا دیروز در دامان سیدضیاءالدین بودند در صفوف حزب دموکرات ایران جای گرفته و تحت لوای آن به مبارزه علیه آزادی پرداختند. از آن جمله «اتحادیه عشایر خوزستان» که برای نجات از فشار دولت ایران اتحادیه اعراب و دولت عراق را به

۱. رهبر، شماره ۷۵۵، مورخه ۲۵/۴/۹.

۲. ایران ما، شماره ۵۶۸، مورخه ۲۵/۴/۹.

یاری می‌طلبید به حزب دموکرات ایران پیوست.

امیر حسین ظفر و ابوالقاسم بختیار نیز از شهرکرد شرکت بختیارها را در آن حزب به اطلاع رهبر کل رسانیدند و خسرو قشقایی طی تلگرافی پیوستگی ایل قشقایی را به حزب دموکرات ایران اعلام داشت.^۱

روزنامه جبهه راجع به عضویت تلگرافی ایل قشقایی در حزب دموکرات ایران چنین نوشت:

آن روزی که ایل قشقایی توسط خسرو قشقایی ضمن تلگرافی از تشکیل حزب دموکرات ایران اظهار خوشوقتی کرد و پیوستگی ایل خود را به آن حزب اعلام داشت یکی از رفقای حزبی گفت هیچ چوپانی گوسفندان خود را به این آسانی به مرتع نمی‌برد.^۲

بدین ترتیب حزب دموکرات ایران، امید و آرزوهای بر باد رفته مزدوران بیگانه و مرتجعین را زنده کرد و به لانه و پناهگاه آنها مبدل گردید. حتی رادیوی لندن و شعبات آن نیز با خوش‌بینی از آن حزب یاد نمودند.

روز ۲۵/۴/۲۳ اعتصاب سراسری یکصد هزار نفر کارگران نفت جنوب با نظم و ترتیب بی‌سابقه‌ای آغاز گردید. کارگران قبل از شروع اعتصاب مراتب را به کارفرمایان اطلاع داده و برای رعایت آسایش عمومی، کارگران خدمات عمومی را از اعتصاب معاف داشتند.^۳ درخواستهای کارگران اعتصابی عبارت بود از:

۱. احضار مصباح فاطمی و تعیین یک استاندار بی‌طرف.
۲. خلع سلاح عشایر جنوب.
۳. عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران.
۴. پرداخت حقوق جمعه‌ها به کارگران.
۵. جلوگیری از تضییقات نظامی که در سوسنگرد، دارخوین و بندر معشور نمونه بارزی از آنها دیده شده بود.

لکن اعتصاب منظم و آرام کارگران نفت جنوب به خون کشیده شد. اولین حملات و تیراندازیه‌ها از طرف «اتحادیه عشایر» شروع گردید و چون کارگران به دفاع از خود پرداختند، به دستور مصباح فاطمی، فرمانده لشکر خوزستان سرهنگ حجازی در سراسر مناطق نفت‌خیز حکومت نظامی اعلام نموده به کشتار کارگران پرداخت.

این اعتصاب با انضباط، استحکام و وحدت بی‌مانندی انجام گرفت. به طوری که به محض اعلان شروع اعتصاب کلیه کارگران نفت و حتی کلیه مستخدمین رؤسای بزرگ انگلیسی، بی‌درنگ مانند یک

۱. داد، شماره ۷۸۱، مورخه ۲۵/۴/۱۷.

۲. جبهه، شماره ۲۵۴، مورخه ۲۵/۷/۳، «همه با هم در راه دفاع از استقلال و تمامیت ایران».

۳. کیهان، شماره ۱۰۰۶، مورخه ۲۵/۴/۲۶.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۸۳

تن واحد از کارکناره گرفتند و با وجود فشار حکومت نظامی و پلیس دستورهای رهبران اعتصاب را با دقت کامل انجام دادند.^۱

علی‌هذا در اثر یورش افراد مسلح «اتحادیه عشایر» و سربازان ۴۶ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی گردید و حکومت نظامی اجساد را حتی بدون یادداشت نام و نشان آنها دفن کرد. بلافاصله مظفر فیروز و آرامش از طرف دولت مرکزی و دکتر رادمنش و دکتر جودت از طرف حزب توده ایران به آبادان رفتند و با دادن قول رسیدگی به شکایات کارگران و مجازات مسئولین کشتار، اعتصاب را خواباندند. لکن دولت عملاً مسئولین جنایات را آزاد گذاشته و رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید نمود. در مورد عظمت و ابهت این اعتصاب مصطفی فاتیح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» چنین می‌نویسد:

... از روی کمال انصاف و بی‌طرفی و حقیقت‌بینی باید گفت که بهبود وضع کارگران نفت در سالهای آخر عملیات شرکت در ایران مرهون دو نکته اصلی بود. اول آزادی بیان که پس از خروج ارتش بیگانگان برای کارگران حاصل شد و توانستند وضع اسفناک و مشقت‌بار خود را تا حدی شرح دهند و دوم اعتصاب بزرگ ۲۳ تیر ۱۳۲۵ که قدرت عظیم آنها را برای گرفتن حق خود واضح و آشکار ساخت و به شرکت فهماند که ادامه رویه سابق محال است و باید سریعاً رفتار خود را تغییر دهند. قانون کار و قانون بیمه‌های اجتماعی و تعیین حداقل دستمزد و اصلاحات دیگری که در چند سال اخیر کم و بیش در ایران انجام گرفته است همه و همه مرهون اقدامات دسته جمعی کارگران نفت است.^۲

این اعتصاب دولت انگلیس را آن چنان دچار وحشت و هراس نمود که در اواخر تیرماه بدون کسب اجازه از دولت ایران سه ناو جنگی انگلیسی وارد آبهای شط‌العرب کرد و آن ناوها در برابر آبادان لنگر انداختند. اعلامیه رسمی منتشره در دهلی نو در این مورد حاکی است:

عده‌ای سرباز از هندوستان به بصره وارد شدند تا اگر ضرورت ایجاب نماید و حفظ منافع هند و انگلیس در عراق و همچنین در نواحی نفت جنوبی ایران در خطر افتد آماده باشند.^۳

رادیوی لندن در تفسیر این اعلامیه گفت:

این نیروها در نظر ندارند وارد خاک ایران بشوند مگر اینکه ضرورت ایجاب کند که انگلیسیها و هندیها و اعراب مقیم جنوب ایران مورد حمایت قرار گیرند.^۴

آنچه باید گفت اینکه تحریکات داخلی و فشارهای سیاسی دولت انگلیس در جهت سیاست

۱. ایران ما، شماره ۵۸۲، مورخه ۲۵/۴/۲۷.

۲. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۴۴۴.

۳. ایران ما، شماره ۵۹۶، مورخه ۲۵/۵/۱۲.

۴. کیهان، شماره ۱۰۲۶، مورخه ۲۵/۵/۲۰.

دولت ایران سیر می‌کرد. لذا قوام السلطنه را از آن باکی نبود. وی هر آنچه از نیرنگ و فریب و افسون در آستین داشت به کار می‌گرفت تا با استفاده از فرصت آزادیخواهان را اغفال نموده سنگرهای ارتجاع را استحکام بخشد و نیروهای ارتجاعی را جهت سرکوبی نهضت آزادی ایران آماده سازد.

یکی از این دامهای فریب دعوت جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه به تشکیل دولت ائتلافی بود. متأسفانه آزادیخواهان در این دام افتادند و روز ۲۵/۵/۱۰ تشکیل کابینه ائتلافی را رسماً اعلام نمودند. اعضای کابینه ائتلافی عبارت بودند از:

۱. احمد قوام نخست‌وزیر با تحت نظر داشتن وزارت کشور و وزارت خارجه، رهبری کل حزب دموکرات ایران.

۲. دکتر یزدی وزیر بهداری از حزب توده ایران.

۳. دکتر کشاورز وزیر فرهنگ از حزب توده ایران.

۴. ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر از حزب توده ایران.

۵. الله یار صالح وزیر دادگستری از حزب ایران.

۶. دکتر اقبال وزیر پست و تلگراف و تلفن.

۷. هژیر وزیر دارایی.

۸. سرلشکر فیروز وزیر راه.

۹. سپهبد اجمدی وزیر جنگ.

۱۰. مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات از حزب دموکرات ایران.

۱۱. امیر علایی وزیر کشاورزی.

۱۲. انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور.

حزب توده ایران که شرکت در کابینه‌های دولتی را جایز نمی‌دانست «مگر زمانی که واقعاً یک دولت ملی و دموکراسی برقرار گردد»^۱ قوام السلطنه را به تشکیل یک دولت واقعاً ملی لایق شمرد و در آن کابینه شرکت ورزید. اعلامیه‌ای که کمیته مرکزی حزب توده ایران در این مورد انتشار داده چنین می‌گوید:

با اینکه حزب توده ایران از آغاز دوره چهاردهم مجلس به این درجه قدرت رسیده بود که در سرنوشت ملت ایران مداخله نماید، ولی به واسطه سیاست تحریک‌آمیز و خائنانه اکثریت مجلس و تشکیل دادن کابینه‌های ارتجاعی کمیته مرکزی مقتضی نمی‌دید در چنین کابینه‌هایی شرکت کند بلکه خط‌مشی ما در آن موقعیت سرکوب کردن یک چنین دولتهای ارتجاعی و رسوا ساختن آنها بود. [ولی] چون این کابینه برخلاف دولتهای پیشین برای افکار عمومی اهمیت و ارزش قائل بود و درباره رفع تیرگی سیاست خارجی و حل مسأله آذربایجان همان طریقی را برگزید که تمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت و به همین سبب توفیق یافت در این راه قدمهای بلندی بردارد.

۱. ماده ۷ از قطعنامه اولین کنگره حزب توده درباره سیاست داخلی.

[لذا] اکنون که محیط متشنج سیاست داخلی و خارجی ایران تا حدی به آرامش گراییده و فرصت اصلاحات داخلی به منظور تأمین رفاه توده‌ها و تهیه کار برای بیکاران و دیگر هدفهای اصلاحی فرا رسیده است، کمیته مرکزی حزب توده ایران مقتضی دید که به منظور جلوگیری از دسایس عناصری که هنوز هم بر ضد نهضت‌های دموکراتیک حرکات مذبحخانه‌ای می‌کنند و به قتل و غارت زحمتکشان می‌پردازند و همچنین به منظور طرح نقشه‌های عملی جهت بسط صنایع و کشاورزی و تعمیم فرهنگ و بهداشت و تأمین نان و کار و امنیت قضایی، در کابینه شرکت جوید و تا حد امکان در انجام دادن آمال و هدفهای ملت عملاً مساعدت کند.

... ما از این رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه، در دستگاه حاکمه تصفیه واقعی را عملی نماییم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک سازیم و آن را به نفع ملت و برای خدمت به جامعه به کار بریم و هر زمان که شرایط مساعد برای انجام دادن تقاضای اکثریت ملت دشوار گردد به وزرای خود دستور خواهیم داد بی‌درنگ از کابینه کناره‌گیری جویند. رفقای حزبی، در یک چنین موقعیتی وظیفه همه شما این است که در راه حفظ انضباط و ایجاد محیط مناسبی جهت اصلاحات و خنثی کردن دسایس اخلالگران مانند همیشه کوشش کنید و راه را برای رسیدن به قله عظمت و افتخار توده‌های ملت ایران فراهم سازید.^۱

شرکت «احزاب مؤتلف آزادیخواه» در کابینه قوام اولاً به آن کابینه محبوبیت و وجهه ملی داد، ثانیاً حزب توده ایران و حزب ایران را وادار نمود که آرامش و سکوت را حفظ نمایند تا دولت قوام در اجرای «برنامه‌های اصلاحی» دچار مشکلی نگردد و همین امر به دولت قوام و اربابان او بهترین فرصت را جهت تقویت نیروهای ارتجاعی و سرکوبی نهضت آزادی فراهم ساخت. روزنامه رهبر در بیان منشأ قدرت کابینه قوام که به نوشته آن روزنامه «مقتدرترین کابینه پنج سال اخیر بود»، توضیحات ذیل را داد:

... توده‌های ملت نسبت به هر دولتی که سکوت کنند به او فرصت می‌دهند که خود را تقویت نماید و به هر که مساعدت نمایند او را در راه تقویت خود سرعت پیش می‌برند. پس قدرت شخصی آقای قوام و محبوبیت نخست‌وزیر زمان ۱۷ آذر نبود که او را بر سر کار نگه داشت و از او تقویت کرد بلکه در حقیقت ما و سکوت ماست که به نام قدرت کابینه تجلی کرد و از آقای قوام نگهداری نمود.^۲

در مدت ۷۵ روز عمر کم دوام کابینه ائتلافی، حزب دموکرات ایران به منظور ایجاد نفاق میان کارگران و متلاشی کردن سازمانهای کارگری آنچه می‌توانست انجام داد و حتی هنگامی که جشن مشروطیت در کلوپهای حزبی و کارگری تهران برپا بود، مأمورین انتظامی حزب مزبور به شورای متحده حمله کردند و فقط خونسردی رهبران حزب و شورای متحده بود که از ایجاد نزاع و خونریزی عظیمی جلوگیری کرد.

به علاوه نیروهای نظامی در اصفهان و شیراز و اکثر نقاط کشور کلوپهای حزبی و کارگری را

۱. رهبر، شماره ۷۸۲، مورخه ۲۵/۵/۱۳، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

۲. رهبر، شماره ۸۵۲، مورخه ۲۵/۸/۱۰، «قدرتی بود ولی قدرت از کی بود»، نوشته علی امیرخیزی.

اشغال نمودند. در خوزستان جنبش کارگری به شدیدترین وجه سرکوب گردید و رهبران آن توقیف و تبعید شدند. در تهران ماده ۵ حکومت نظامی امنیت مردم را سلب کرده، آزادیهای اجتماعی و فردی آنها را بشدت محدود نمود و کار به جایی رسید که دکتر کیانوری و فداکار در گزارشی از اصفهان نوشتند: «دو نفر را به جرم اینکه روزنامه رهبر و ایران ما می خواندند توقیف کردند»^۱

در تمام این مدت افراد حزبی و مردم بی طرف رهبران حزب توده را شماتت می کردند که در ابراز اعتماد به قوام السلطنه راه خطا می پیمایند و حتی عده ای معتقد بودند که حزب توده نقشه مطروحه امپریالیسم را اجرا می کند. ولی چون رهبران حزب وجود قوام را برای دموکراسی و استقلال ایران مغتنم می شمردند،^۲ با وجود فشار افکار عمومی، آنها مردم و اعضای حزب را به سکوت و آرامش دعوت نموده و فقط به تذکرات دوستانه ای کفایت می کردند. تذکراتی که هرگز نتیجه ای نمی بخشید و «رهبر کل» در همه حال «حسن نیت» را به رخ آنها می کشید.

قوام السلطنه که اینک از طرف شاه به دریافت لقب «جناب اشرف» مفتخر شده بود، لحظه ای از فکر آذربایجان غافل نبود. زیرا تنها آذربایجان بود که می توانست حرف خود را به کرسی نشاند. مسلحانه از آزادی دفاع نماید. لذا جهت سرگرم کردن و اغفال سران نهضت آذربایجان، کابینه ائتلافی قوام نمایندگان آذربایجان را برای تکمیل موافقت نامه مورخه ۲۳/۳/۲۵ به تهران دعوت نمود. آذربایجان این دعوت را پذیرفت و هیئت نمایندگی خود را روز ۲۹/۵/۲۵ به سرپرستی علی شبستری و عضویت دکتر جاوید، پادگان، ژنرال پناهی و چند نفر دیگر به تهران فرستاد. دولت قوام هیئت نمایندگی آذربایجان را در خارج از شهر تهران در باغ جوادیه جا داد و یک گروهان ژاندارم به محافظت آنها گمارد تا از ملاقات مردم با آنها جلوگیری شود و سپس مباحثات و مذاکرات طولانی و خسته کننده ای آغاز گردید.

روزنامه آذربایجان در اشاره به مذاکرات هیئت نمایندگی آذربایجان در تهران و سیاست دفع الوقت قوام نوشت:

... بیش از دو ماه است که بین تهران و آذربایجان موافقت نامه به امضا رسیده، لکن می توان گفت که حکومت تهران تا کنون هیچ اقدام مثبت و عملی نشان نداده بلکه بعد از انعقاد قرارداد از طرف حکومت مرکزی پاره ای اشکال تراشیها نیز مشاهده شده که موجب تأخیر کارها گردیده است ... آذربایجان طالب عمل است نه حرف. مردم آذربایجان با تجربیاتی که از گذشته دارند، چنانچه اقدام عملی در اجرای درخواستهایش انجام نگیرد به قراردادهای و تعهدات و قول و قرارها نمی توانند اهمیتی قائل شوند ...^۳

۱. ایران ما، شماره ۶۳۱، مورخه ۲۷/۶/۲۵.

۲. رهبر، شماره ۸۴۳، مورخه ۲۹/۷/۲۵، تلخیص از مقاله «تحلیل روشن و بی شائبه ای از تحول روابط حزب توده ایران و آقای نخست وزیر».

۳. آذربایجان، شماره ۲۸۱، مورخه ۱/۶/۲۵ «بیرداها اشتباه اتمیه جه یک» (یک بار دیگر اشتباه نخواهیم کرد).

با وجود این فرقه دموکرات آذربایجان هنوز موافقت نامه را جدی می گرفت و به پیروزی آسان باور داشت و به همین لحاظ برای پیشبرد نهضت آزادی در سراسر ایران و ایجاد یک مجلس ملی به ائتلاف با حزب دموکرات ایران می اندیشید. در این مورد پیشه‌وری چنین نوشت:

... نمایندگان اعزامی ما به تهران بنابه دستور فرقه دموکرات به ائتلاف احزاب آزادیخواه می پیوندند تا بدین وسیله یاران وفاداری در مجلس ملی آینده جهت خود پیدا کنیم. ائتلاف برای ما قدم مهمی است. ما فریب تعصبات ساده و بیمعنی را نخورده کوشش خواهیم کرد که به سوی حقیقت - هر چقدر هم تلخ باشد - رهسپار شویم. بین فرقه ما و احزاب توده ایران، ایران و دموکرات ایران دوستی و همکاری جدی ایجاد می شود. این همکاری تأثیر بزرگی در جنبش دموکراتیک مردم ایران خواهد داشت. ما در اطراف این مسئله بخوبی مطالعه کرده و به تفکر پرداخته ایم...

همچنان که گفته شد سیاست دولت قوام عبارت بود از وقت‌گذرانی و تظاهر به دوستی و حسن نیت و استفاده از سیاست غافلگیری. به همین جهت هیئت نمایندگی آذربایجان جهت حل مسائل مبهم موافقت نامه، نظیر قشون خلق، سازمان ژاندارمری و مسائل مالی مدت دو ماه در تهران سرگردان بود و بعد از بازگشت آن هیئت، مدت ۱۵ روز نیز دکتر جاوید استاندار آذربایجان این مذاکرات بی پایان را ادامه می داد.

حال آنکه در همان زمان که از طرف دولت و شخص قوام ضیافتهای پرشکوهی به افتخار نمایندگان آذربایجان داده می شد و سخنرانیهای شورانگیزی درباره مبارزه با استعمار و ارتجاع داخلی و ائتلاف نیروهای آزادی در آن مجالس ایراد می گردید، توطئه‌های عمیقی به دست مأمورین سیاسی انگلیس و افراد مورد اعتماد قوام و دربار چیده می شد؛ مستشاران آمریکایی به مقامات حساس نظامی گمارده می شدند، سلاحهای سنگینی از آمریکا وارد می گردید، محاصره آذربایجان تکمیل می شد و دولت با صرف هزینه‌های گزافی نیروهای پراکنده را جمع آوری و تجهیز می نمود و به تعلیم و تقویت ذوالفقاریها، شاهسونها و سایر عناصر ارتجاعی می پرداخت.

یکی از افرادی که مدت یک سال به تعلیم ذوالفقاریها اشتغال داشت، سرگرد بختیار بود که بعدها تیمسار بختیار شد. وی یک بار نیز به دست نیروهای آذربایجان اسیر گردید. ولی در اثر استغاثه و تضرع و با استفاده از سیاست نادرست مدارا با دشمنان در این مرحله مبارزه از مهلکه نجات یافت. ضمناً نیروهای مرکزی جهت ارزیابی قدرت تدافعی و تهاجمی قشون ملی آذربایجان، متناوباً در مواضع مختلف به آنها حمله می کردند که مسلماً اعتراض آذربایجان را سبب می گردید.

اما طبق معمول اعلامیه‌های سرپا دروغ اداره انتشارات و تبلیغات و «حسن نیت» قوام سر و صداها را می خواباند. آنچه در این میان مورد درخواست طبقات مختلف مردم بود و کلیه احزاب و جمعیتها اجرای آن را مصرانه از دولت طلب می کردند، شروع انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای

ملی بود که به بهانه‌های مختلف از طرف دولت قوام دچار تعویق می‌گردید زیرا ارتجاع به هیچ وجه مایل نبود که قبل از سرکوبی جنبش آزادی ایران، انتخابات مجلس را شروع کند و به همین لحاظ مظفر فیروز در ضیافتی که از طرف شورای متحده مرکزی به افتخار هیئت نمایندگی آذربایجان بر پا شد بود، با اشاره به موضوع انتخابات گفت: «تا زنجان تخلیه نشود و قضیه آذربایجان حل نگردد، انتخابات شروع نخواهد شد.»^۱

در اواخر شهریورماه که آمادگی ارتجاع برای سرکوبی آزادیخواهان در شرف اتمام بود و توطئه‌های ضد ملی مرتجعین و عناصر بیگانه ثمرات خود را به بار می‌آورد، بتدریج همکاری صوری جبهه احزاب مؤتلف آزادیخواه و فرقه دموکرات آذربایجان از یک طرف و جناب اشرف احمد قوام و حزب دموکرات ایران او از طرف دیگر به سردی می‌گرایید و نگرانیها و سوءظنهای آشکار جای آن را می‌گرفت. اما هنوز امکان بهره‌برداری از سیاست «حسن نیت» قوام موجود بود. تا بالاخره معجزه این «حسن نیت» به شکل شورش غارتگرانه مزدوران بیگانه و عناصر ارتجاعي در جنوب و اقدام خودسرانه قوام به شناسایی آن تحت عنوان «نهضت جنوب» آشکار شد.

«نهضت جنوب»: هوس «دموکراسی و عدالت اجتماعی» خان را بیقرار کرد!

ایلات و عشایر جنوب ایران، با نهایت تأسف همواره به دست رؤسا و خانهای مزدور خود در غارت هستی ملت ما و سرکوبی جنبشهای آزادی در این کشور، مورد سوءاستفاده استعمارگران قرار گرفته‌اند. مسلماً همه مردم ایران این آرزوی شریف و انسانی را در دل می‌پروراند که روزی ایلات و عشایر زحمتکش میهن ما نیز به منافع واقعی خود پی‌ببرند و چادرهای سیاه و صله‌دار و کلبه‌های گلین خود را به سنگرهای آزادی مبدل سازند.

این بار نیز ایلات و عشایر جنوب از مدتها قبل نامزد ایفای نقشه‌های جنایتکارانه استعمارگران شده بودند. به همین جهت سران قشقایی، بختیاری، حیات داودی، بویراحمدی و سایرین در شرایط قحط و غلای وحشتناک سالهای جنگ جهانی دوم، به حساب افراد لخت و گرسنه و پابرهنه ایل‌های خود چندین صد هزار متر قماش و هزارها تن قند و شکر از دولت می‌گرفتند و با فروش آنها در بازار آزاد میلیون‌ها تومان سود می‌بردند. هنوز آذرماه سال ۱۳۲۴ بود که ارفع رئیس ستاد ارتش فرمان ملوکانه را به ایلات جنوب ابلاغ نموده اجازه حمل اسلحه به آنها داد و از آنها خواست که در راه سرکوبی وقایع شمال «به منویات دولت کمک نموده خود را برای اقدام مسلحانه دوشادوش

۱. از نطق مظفر فیروز در باشگاه اول ماه مه روز ۲۴/۶/۲۵ - ایران ما، شماره ۶۳۳، مورخه ۲۹/۶/۲۵.

سربازان مجهز سازند.^۱

اینک نوبت «ایفای وظیفه» فرا رسیده بود.

حوادث جنوب را با نامه‌ای از اصفهان آغاز می‌کنیم:

فعالیتی که امروز در اینجا مشاهده می‌شود هیچ گاه سابقه نداشته است. چند روز قبل ملاقاتی بین مستر ترات مأمور معروف سیاسی انگلیس و رشیدیان و صارم الدوله و جهانشاه خان فرماندار بختیاری در تنگه بیدگان (دهنه چهارمحال) رخ داد و به قرار شایع تصمیمات مهمی برای عملیات آینده در این ملاقات اخذ شده است که یکی از آنها جلوگیری از کوچ نمودن ایل بختیاری به سوی نواحی گرمسیری است.

دوازدهم شهریور خسرو قشقایی از تهران با هواپیما رسید و بلافاصله با اتومبیل حرکت کرد و ایل قشقایی با وجود اینکه مقداری از محصول در زمین است با عجله به گرمسیری حرکت کرد. ۱۳ شهریور آقای سفیر کبیر انگلیس برای «مشاهده آثار تاریخی اصفهان» وارد شد.

به طوری که اطلاع می‌دهند وجوه هنگفتی این روزها بین اشخاص تقسیم شده و مقدار زیادی اسلحه از جنوب وارد گردیده است.

تصمیم بر این است که در تمام نقاط جنوب احزاب دموکراتیک و آزادیخواه و اتحادیه‌ها را مورد حمله و غارت قرار دهند. به همین علت از رفتن ایل بختیاری مانع شده‌اند تا در نزدیکی اصفهان باقی بمانند و رفتن ایل قشقایی را تسریع نموده‌اند تا در موعد مقرر در اطراف شیراز باشند... عجب این است که این عملیات به نام حزب دموکرات ایران انجام می‌شود.^۲

حوادث جنوب در تمام مطبوعات کشور انعکاس یافت و از آن جمله روزنامه اطلاعات در این باره چنین نوشت:

آنچه می‌توان اظهار کرد این است که پسران مرتضی قلی خان و عده‌ای دیگر از رؤسای ایلات جنوب به تحریک بیگانگان در نظر داشتند بر علیه دولت مرکزی قیام و از سه طرف به شهر اصفهان حمله نمایند و پس از ویران ساختن تشکیلات حزب توده و به دار آویختن رؤسای آن و خلع سلاح لشکر و پادگان اصفهان حکومت خودمختاری در آن شهر تشکیل دهند.^۳

بلافاصله مظفر فیروز از طرف نخست‌وزیر به اصفهان رفت لکن دولت سیاست استتار و سکوت در برابر حوادث جنوب پیش گرفت و اداره تبلیغات و رادیو تهران مردم را از جریان وقایع جنوب بی‌اطلاع گذاشت.

مظفر فیروز در بازگشت از اصفهان طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران چنین گفت:

فعالتهایی که در جنوب از طرف فرزندان ناخلف کشور به منظور تأمین منافع بیگانه و طمع پست خود مدتی قبل شروع شده بود، از تاریخ ۲۵/۶/۵ رو بشدت گذارد. یعنی در این موقع بود که فعالیت و

۱. داد، شماره ۸۴۶، مورخه ۲۵/۷/۵، «دربارهٔ عشایر جنوب» نقل از استخر (شیراز)، شماره ۹۴۳، مورخه ۲۴/۹/۱۹ و پیغام (شیراز) شماره ۱۷۱، مورخه ۲۴/۹/۱۹.

۲. رهبر، شماره ۸۰۸، مورخه ۲۵/۶/۱۷، «قوطه در جنوب».

۳. داد، شماره ۸۳۳، مورخه ۲۵/۶/۲۱، نقل از اطلاعات، مورخه ۲۵/۶/۲۰.

مسافرتهاى مأمورین بیگانه در میان ایلات و خصوصاً بختیاری شدت یافت. فعال مایشاء در این توطئه ننگین جهانشاهخان صمصام فرماندار بختیاری، دلال این جریانات و واسطه انجام آن با اجانب حبیب الله رشیدیان، اسدالله رشیدیان و ابوطالب شیروانی بوده اند که متأسفانه از همکاران ما می باشند. این آقایان که نام بردم به استثنای اسدالله رشیدیان توقیف هستند. مرتضی قلی خان، جهانشاه صمصام و امیر بهمن و احمدقلی نیز توقیف شده اند...^۱

بنابه گفته فیروز این اشخاص به دستور بیگانگان می خواستند فرماندهان لشکر را در جنوب دستگیر کرده شهر اصفهان را اشغال و سران حزب توده را به دار زنند.

بازجویی از اشخاص نامبرده وسیله شخص مظفر فیروز به عمل آمد و وزیر دادگستری از آن بی اطلاع ماند. خسرو قشقایی دستور مظفر فیروز را مبنی بر حضور در اصفهان به بهانه زمین خوردن از اسب اطاعت نکرد و محمدحسین خان قشقایی طی تلگرافی «به قرآن مجید» قسم یاد کرد که قصد خیانت به «حضرت اشرف را ندارد» و قشقایها با متتهای صداقت با دولت قوام کار خواهند کرد. فرمانده لشکر خوزستان سرهنگ حجازی نیز در این توطئه دخالت داشت، لذا او هم مورد بازجویی قرار گرفت. درباره جریان بازجویی وی روزنامه داد چنین نوشت:

از مشارالیه سه صفحه تحقیقات به عمل آمد و به او برای امضاء داده شد و او پس از امضاء صفحات اول و دوم، غفلتاً هر سه ورقه را پاره کرد و از اتاق بیرون آمد و دوان دوان در حالی که افسران شهربانی او را تعقیب می کردند خود را به ستاد ارتش رساند که بلافاصله توقیف شد.^۲

ولی چون مرکز توطئه در دربار شاهنشاهی بود^۳ پس از چند روز سر و صداها خوابید و معلوم نشد که با توطئه گران چه رفتاری به عمل آمد. جالبتر آنکه به عنوان اعتراض به توقیف سرهنگ حجازی، سپهد امیراحمدی وزیر جنگ و سرلشکر رزم آرا رئیس ستاد ارتش و سرپاس صفاری ریاست کل شهربانی کشور استعفا کردند. ولی بنابه نوشته روزنامه داد «در نتیجه مداخله اعلیحضرت و استمالت شخص آقای نخست وزیر، استعفا قبول نشده به کار خود ادامه دادند... و نظر به جریانات اخیر و رفتار غیر مطلوبی که نسبت به سرهنگ عبدالحسین حجازی شده و باعث رنجش و تکدر افسران ارتش شده بود، جناب اشرف آقای نخست وزیر شخصاً به وزارت جنگ تشریف فرما شده با حضور وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت جنگ از این جریان اظهار تأسف نمودند.»^۴ به علاوه روز یازدهم مهرماه متهمین اصلی توطئه اصفهان، مرتضی قلی خان صمصام بختیاری و

۱. از مصاحبه مورخه ۲۵/۶/۲۲ مظفر فیروز، نقل از ایران ما، شماره ۶۲۸، مورخه ۲۵/۶/۲۴.

۲. داد، شماره ۸۳۴، مورخه ۲۵/۶/۲۲ «توقیف سرهنگ حجازی».

۳. روزنامه استخر (شیراز) که خود از مدافعین «نهضت جنوب» بود، پس از شکست نهضت آذربایجان نوشت: «نهضت فارس به دستور اعلیحضرت شاه بوده است... اینها تمام نقشه ای است و صورتی است که کلمه به کلمه و جزء به جزء و قدم به قدم از ملاحظه ذات مقدس همایونی گذشته و به موقع اجرا و نمایش درآمده...»

مردم، شماره ۲۵۲، مورخه ۲۶/۱۰/۲۷ بررسی جراید به نقل از استخر (شیراز).

۴. داد، شماره ۸۳۶، مورخه ۲۵/۶/۲۵، «عدم قبولی استعفای وزیر جنگ».

امیر بهمن و احمد قلی از طرف اداره کل شهربانی آزاد شده به منازل خود انتقال یافتند. همین اشخاصی که مظفر فیروز آنها را «نمک پروردگان بیگانه» و «کسانی که به مادر خود خیانت کرده اند» نامیده بود، پس از آزادی در مصاحبه با مخبر کیهان گفتند: «چون اتهامات وارده بی مورد بود ناچار ما را آزاد کردند.»

اما توطئه‌ای که از اصفهان شروع شده بود، با وجود تظاهر دولت به کشف و ختنی کردن آن همچنان ادامه یافت و تماس مأمورین رسمی انگلیسی با سران عشایر جنوب جهت تشویق و ترغیب آنها به طغیان، روز افزونتر گردید. در این باره روزنامه ایران ما به نقل از مسافری مطلع نوشت:

قریب به دو هفته پیش از اولتیماتوم ناصر قشقایی و طغیان جنوب (۲۵/۶/۲۹) مستر جیکاک به همراهی حشمت‌الدوله فرئود مشاور قضایی شرکت نفت برای بازرسی تشکیلات محقر شرکت نفت شیراز که بیش از دو تلمبه در سراسر شهر ندارد، به شیراز آمد و پس از ملاقاتی که در باغ ارم با خسرو قشقایی نمود، غفلتاً سر زیر آب کرده ناپدید شد.

مستر جیکاک با طیاره از خوزستان به بوشهر آمد و از بوشهر تا شیراز که تماماً منطقه عشایری است، در ظرف چند روز با اتومبیل طی کرد. گفته می‌شد که نامبرده در سر راه ملاقاتی با خوانین حیات داودی و تنگستانی و بویر احمدی و ممسنی به عمل آورده است.^۱ اواخر شهریورماه اخبار مبهمی از حملات مسلحانه به پادگانهای نظامی و پستهای ژاندارمری در جنوب و خلع سلاح آنها و محاصره بوشهر و شیراز در روزنامه‌ها منتشر گردید.

سپس گفته شد که دولت نیروهای موتوریزه خود را جهت سرکوبی یاغیان جنوب اعزام داشته است و در عین حال شایعاتی نیز مبنی بر ارسال صدها هزار تومان پول و هزارها تفنگ از تهران برای عشایر جنوب - که مقامات رسمی دولتی آنها را یاغیان و مزدوران بیگانه می‌نامیدند - انتشار یافت. دولت، سرلشکر زاهدی را برای رسیدگی به موضوع به شیراز فرستاد و چون عماد فاطمی استاندار فارس به تهران آمده بود، سرلشکر زاهدی در غیاب وی کفالت استانداری را عهده‌دار شد.

لکن تلگراف ناصر قشقایی به نخست‌وزیر قوام که روز ۲۵/۶/۲۹ مخابره گردید پرده‌های ابهام را دریده حقایق را آشکار ساخت. در آن تلگرام خان قشقایی پس از ذکر «وضعیت ناگواری که در نتیجه حکومت بیست ساله ایجاد شده» و بی‌توجهی دولت به اهالی فارس می‌گفت:

«عموم اهالی اعم از ایلات و شهرستانها برای به دست آوردن حقوق حقه پایمال شده خود قیام و مطلب طوری است که جلوگیری آن از عهده ما خارج و اگر تا غروب روز دوشنبه اول مهرماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود، هر اتفاقی رخ دهد در مقابل تاریخ و وجدان ما مورد ملامت

نخواهیم بود.^۱

ناصرخان پس از ذکر ارادت صمیمانه به شخص حضرت اشرف اجرای تقاضاهای ذیل را از دولت می‌خواست:

۱. اخراج وزیران توده‌ای از کابینه و تغییر رؤسای ناصالح در ارتش.
 ۲. واگذاری کارهای ادارات فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی فارس که تحت نظر مردم اداره شود.
 ۳. تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در فارس.
 ۴. ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت.
 ۵. اختصاص مبلغ کافی جهت عمران، فرهنگ و بهداشت محلی.
 ۶. تجدید نظر در قوانین مضری که منافی قانون اساسی است.
 ۷. اتصال راه آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و آسفالت جاده‌ها.
- امضاءکنندگان: محمدناصر قشقایی، ملک منصور قشقایی، خسرو قشقایی، محمدحسین قشقایی.

بدین ترتیب خانها و سران عشایر جنوب که هزاران نفر از افراد ستمدیده ایل خود را غارت کرده و به بردگی وامی‌داشتند - خانهای که به دست افراد مسلح خود راههای شوسه را بسته و به جان و مال و ناموس مردم تجاوز می‌کردند و وجود آنها بزرگترین مانع بسط تمدن و دموکراسی بود - ناگهان هوس «اصلاحات و عدالت اجتماعی» کرده و در «آرزوی» ایجاد جاده‌های آسفالت و راه آهن، سر از پا نمی‌شناختند.

قوام در جواب تلگراف ناصر قشقایی، بعد از نصایح پدران و منع او از اعمال بی‌رویه، نماینده‌اش را جهت مذاکره به تهران خواست و ناصرخان طی تلگرافی چنین پاسخ داد:

قلب مبارک گواه است چه عقیده و ایمانی نسبت به حضرت اشرف داشته و دارم و همیشه آرزومندم در زیر سایه مبارک بسر برم. ولی چون چهار ماه است مستدعیات اهالی مورد توجه قرار نگرفته بنده را مجبور کرده‌اند به نزدیک شهر آمده‌ام. استدعا دارم تا کار خراب نشده عرایض ملت را توجه فرمایند. مردم می‌گویند در یک مملکت که نباید تبعیض باشد و به دو چشم به ملت آن نگاه کرد.^۲

قوام ناصرخان را به تلگراف حضوری خواست و پس از مقداری پند و نصیحت به وی گفت: «اگر مقصود تأسی و تشبیه به قضایای آذربایجان است، اولاً من مسئول آن وقایع نبوده‌ام. ثانیاً اگر مساعدتی برای تسکین آنها شده است نظر به مصالح و مقتضیات وقت و به انتظار تصمیم و اراده مجلس بوده و در حقیقت مجلس پانزدهم است که باید نسبت به امور آذربایجان و سایر نقاط کشور تصمیم بگیرد» و از او خواست که نماینده خود را به تهران بفرستد تا «آنچه مقدور و ممکن باشد

۲. داد، شماره ۸۴۴ مورخه ۲۵/۷/۳.

۱. داد، شماره ۸۴۳، مورخه ۲۵/۷/۲، «جریان‌ات روز».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۹۳

مساعدت شود.^۱ اما ناصرخان از فرستادن نماینده به تهران امتناع ورزید و اعزام هیئتی را از تهران به شیراز خواستار شد.

لذا روز ۲۵/۷/۳ هیئتی مرکب از افراد ذیل: اعزاز نیک‌پی معاون نخست‌وزیر، سردار فاخر حکمت استاندار کرمان، علی هیئت دادستان دیوان کشور، سرپاس صفاری رئیس کل شهربانی و امیر همایون بوشهری عازم شیراز گردید.

قبل از رسیدن این هیئت سرلشکر زاهدی با ناصر قشقایی - که در جریان فعالیتهای فاشیستی بعد از شهریور ۱۳۲۰ با وی دوستی و همکاری نزدیکی داشت - مشغول «مذاکره» بود.

معنا و مفهوم این توطئه‌ها برای کلیه آزادیخواهان و میهن‌پرستان کاملاً روشن و آشکار بود: استعمارگران و ارتجاع داخلی در پی فراهم ساختن بهانه و دستاویزی بودند که به استناد آن بتوانند نهضت آذربایجان را سرکوب نمایند و از پیشرفت جنبش آزادی در ایران جلوگیری کنند. به همین لحاظ دولت قوام هیئتی مرکب از سردار فاخر حکمت و امیر همایون بوشهری - بنیانگذاران «اتحادیه عشایر جنوب» - و سرلشکر زاهدی همکار ناصرخان را به عنوان «رفع غائله» و در حقیقت برای طولانیتر ساختن این جنگ زرگری تا رسیدن به مقصود، به جنوب فرستاد؛ هیئتی که حتی رمز مخابراتی آن با نخست‌وزیر در دست عشایر بود. با وجود این قوام نخست‌وزیر دولت ائتلافی هنوز ظاهر فریبنده خود را حفظ می‌کرد. لذا مظفر فیروز به عنوان سخنگوی دولت، درباره وقایع جنوب چنین گفت:

در فارس اتفاقاتی رخ داده است. اگر وقوع این حوادث قبلاً پیش‌بینی نشده و توطئه و روش آشکار نگردیده بود، ممکن بود بعضی عناصر خوشبایور این جریانات را مربوط به یک نهضت ملی معرفی نمایند. ولی با کشف جریانات و دستگیری و اعتراف صریح دستگیر شدگان کیفیت امر معلوم شد... ما مواجه با یک دسایس و نقشه‌های شوم ارتجاعی هستیم که به منظور ایجاد نفاق بین ملت و تهدید استقلال کشور و تمامیت ارضی ما تهیه شده و دنیا متوجه کیفیت خاص این جریانات می‌باشد...^۲

هیئت اعزامی به جنوب پس از مذاکره با ناصرخان تقاضاهای او را بدین شرح به نخست‌وزیر اطلاع داد:

۱. انجمن ایالتی و ولایتی در فارس تشکیل گردد.
۲. فارس دو وزیر مشاور در کابینه داشته باشد.
۳. فرمانده فعلی لشکر فارس به مرکز احضار و دیگری به جای او تعیین گردد.
۴. امور ژاندارمری فارس به محمدحسین خان قشقایی واگذار شود.
۵. انتخاب استاندار و رؤسای ادارات فارس با صلاح‌دید فارسیان صورت گیرد.^۳

۱. داد، شماره ۸۴۴ مورخه ۲۵/۷/۳.

۲. جبهه، شماره ۲۵۵، مورخه ۲۵/۷/۴.

۳. داد، شماره ۸۴۷، مورخه ۲۵/۷/۷.

قوام فقط با پاره‌ای از درخواستهای او نظیر شروع انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی و تغییر استاندار موافقت نمود ولی سایر تقاضاهایش را رد کرد. از جمله نوشت:

از نظر محبتی که به ناصرخان دارم صلاح نمی‌دانم ریاست نگهبانی (ژاندارمری) به محمدحسین‌خان واگذار شود.^۱

با توجه به اینکه دخالت مأمورین رسمی دولت انگلیس در حوادث جنوب برکسی پوشیده نبود و دولت قوام نیز رسماً آن را تأیید کرده بود، بدیهی است که سکوت دولت در این باره صورت خوشی نداشت. لذا حسن تقی‌زاده سفیرکبیر ایران در لندن از وزارت خارجه انگلیس درخواست کرد که نسبت به فعالیتهای ترات ژنرال کنسول انگلیس در اهواز و گلد سرکنسول آن دولت در اصفهان تحقیقات به عمل آورد و چنانچه اتهامات وارده به آنها ثابت شد، هر دو نفر را احضار کند. پاسخ وزارت خارجه انگلستان پیشاپیش روشن بود.

بوین وزیر خارجه انگلیس در جواب درخواست تعارف‌آمیز سفیر کبیر ایران، به دولت ایران اطمینان داد «که مأمورین انگلیسی در طغیان جنوب دخالتی نداشته‌اند».^۲

سران عشایر جنوب ضمن مذاکره با دولت، از قتل و غارت روستاها و شهرهای بی‌دفاع جنوب کشور و قربانی ساختن مردم بی‌گناه و سربازان و افسرانی که بی‌خبر از توطئه‌های استعماری جان و مال خود را از دست می‌دادند، غافل نبودند. آنها پس از تصرف بوشهر و کازرون، خود را جهت تصرف شیراز آماده می‌کردند. در آن روزها هنگامی که مردم شیراز برای چاره‌جویی به سرلشکر زاهدی فرمانده قوای انتظامی مراجعه کردند، وی که در حال استراحت بود به نمایندگان مردم شیراز که دفاع از هستی و نوامیس خود را خواستار بودند چنین پاسخ داد:

این کار به من مربوط نیست. ما قصد برادرکشی نداریم و می‌خواهیم قضایا را با مسالمت حل کنیم.^۳

حال ببینیم این خواستاران سینه چاک اجرای «عدالت اجتماعی» و «رفع مظالم» از مردم جنوب، چگونه خواسته‌های خود را به مرحله اجرا گذاشتند. خبرنگار روزنامه اطلاعات از شیراز گزارش ذیل را دارد:

از روزی که هنگامه فارس شروع شد، دهقانان دهستان بیضا (دهستان بیضا دارای ۱۰ پارچه آبادی است) واقع در ۵۰ کیلومتری شیراز، تمام دارایی خود را، اموال منقول و همچنین احشام خود، گاو و گوسفند و الاغ را به آبادی بانس که در وسط دهستان واقع است انتقال دادند و ۸۰ نفر تفنگچی برای دفاع از آن قلعه آماده نمودند. از روز جمعه ۲۵/۷/۲۶ در حدود سه هزار نفر از اشرار خونخوار بویراحمدی که خورشید نامی سرکردگی آنها را داشته، حملات شدیدی به بانس نمودند. مدت ۳۶

۱. داد، شماره ۸۴۷، مورخه ۲۵/۷/۷.

۲. ایران ما، شماره ۶۴۱، مورخه ۲۵/۷/۸.

۳. ایران ما، شماره ۶۴۶، مورخه ۲۵/۷/۱۴.

ساعت مردم بیضا و تفنگچیانی که در بانس گرد آورده بودند در برابر هجوم اشرار مقاومت نمودند. ولی بالاخره اشرار فائق آمده قلعه را سوراخ و به درون ده وارد می‌شوند و شروع به قتل و غارت و هتک نوامیس مردم و دهقانان نموده و کدخدا و ریش سفیدان را برای اینکه جای اموال خود را نشان دهند دچار انواع شکنجه‌ها می‌نمایند و از قراری که گفته می‌شود ۹ بچه را سر می‌برند و چند زن را شکم پاره می‌کنند و چند تن از مردان را با تبر گردن می‌زنند و بالاخره تمام اموال و هستی مردم را غارت نموده و قلعه را با خاک یکسان و سپس آتش می‌زنند.^۱

و این هم نامه یکی از افسران ستون اعزامی به فارس:

عزیزم... اکنون که این نامه را می‌نویسم، چند ساعت از جزئی زد و خوردی که روی داده است می‌گذرد. سه روز قبل هم به تنگه باجگاه برای مواظبت یک ستون از کامیونهای تجارتی رفته بودیم. اتفاقاً گردان ما مصادف با عده‌ای از اشرار ایل دشمن زیاری شد و بلافاصله آنها را محاصره کرد و در نتیجه عملیات تقریباً سی نفر از آنها کشته و ده نفر دستگیر گردیدند. تمام آنها مسلح به تفنگ و فشنگهای کامل و اسبهای خوبی بودند که به لشکر فارس تحویل داده شد. ولی بحمدالله از عده ما حتی یک نفر هم زخمی نشد. الساعه که در یکی از خرابه‌های آبادی کوشک بی‌بی‌چه نشسته‌ام، منظره بسیار دلخراشی را مشاهده می‌نمایم و در مقابل جز لعنت و نفرین برای این وضع کثیف، کاری از من ساخته نیست. اهالی ده پس از چهل روز که متواری و فراری در کوهها و غارها لخت و عریان بوده‌اند، عموم ماتم زده، گریان و نالان وارد کلبه‌های سوخته و خراب شده و غارت گردیده خود می‌شوند. در اینجا برای نمونه یک مرغ یا خروس باقی نمانده و بعضی از گربه‌هایی که هنوز زنده‌اند مثل ببر می‌مانند. به طوری که غذای ما را باور بفرمایید در جلوی چشم خودمان خوردند. خلاصه به طوری این ده را چاییده‌اند و چپاول نموده‌اند که ما مجبور شدیم برای جلوگیری از مردن و تلف شدن ملت بدبخت از غذای سربازان میان آنها تقسیم نماییم... تنها این آبادی نیست که به این وضع در آمده، بلکه به طوری که عابرین و مردم آواره و دربدر می‌گویند، صدها پارچه آبادی به همین سرنوشت دچار شده است...^۲

بی‌مورد نیست که چند کلمه‌ای هم درباره ستون اعزامی جهت سرکوبی اشرار گفته شود: ستاد ارتش ادعا می‌کرد که نیروهای اعزامی قادرند خائنین به وطن و اشرار جنوب را سرکوب نمایند، و سربازان و افسران جزء صمیمانه به قصد سرکوب غارتگران عازم میدان نبرد می‌شدند. لکن اکثر فرماندهان نیروی اعزامی به جنوب از «گروه نهضت ملی» ارفع و یاران نزدیک او انتخاب شده بودند. از آن جمله سرتیپ هوشمند افشار فرماندهی ستون را به عهده داشت، سرهنگ اخوی رئیس ستاد ستون و سروان وثیق رئیس باربری آن بود.

سرنوشت دردناک این ستون اعزامی بدینسان بود که سربازان و افسران شریف و بی‌گناه ناجوانمردانه قربانی می‌شدند ولی به آنها امکان دفاع از خود و سرکوبی غارتگران داده نمی‌شد. سرهنگ گیلانشاه هواپیماها را با مسلسل‌های بی‌فشنگ و بدون داشتن بمب به سوی دشمن

۱. ایران ما، شماره ۶۶۴، مورخه ۲۵/۸/۶.

۲. ایران ما، شماره ۶۷۰، مورخه ۲۵/۸/۱۳.

می فرستاد و خشابها و بمبها به کامیونها سپرده می شد تا مدتها در جاده تهران - شیراز سرگردان شوند. و با وجود اینکه خلبانان گزارش می کردند که بمباران تجمع یاغیان، شهرهای بی دفاع جنوب را از خطر ویرانی نجات خواهد داد، فرماندهان می گفتند: باید صبر کرد «تا اوضاع روشن شود» حتی «در شیراز دو نفر از خلبانان توبیخ شدند. گناه آنها این بود که به چادر ناصرخان در آق چشمه حمله کرده بودند! خلبانها گریه می کردند که ناصر هزار سرباز و برادر ما را در کازرون و بوشهر از میان برد. حالا نمی گذارند لااقل عمل متقابل کنیم»^۱

حاصل کار اینکه «بیشتر دهات اطراف شیراز بخصوص دهاتی که در جوانب اردوگاه ناصر سردار ملی» قرار داشته از طرف «اردوهای ملی» غارت شده، دهقانان بیچاره به شهر ریختند.^۲ و مردم فارس دچار آن چنان قحطی بیسابقه ای گردیدند که حتی امیر همایون بوشهری که خود از طرفداران پروپا قرص طغیان عشایر جنوب بود، در این باره گفت:

خسارت وارده به دهات اطراف شیراز و دهاتی که در مسیر ایلات بوده بسیار است. غارتگران در دهات چیزی باقی نگذاشته اند، نه بذر موجود است و نه کاه. دولت باید چهار هزار تن گندم به فارس فرستاده وسایل کشت و کار را فراهم کند تا از قحطی آینده فارس جلوگیری شود.^۳

رنگ و ماهیت حوادث جنوب بر همگان آشکار بود و قوام در تلگراف جواییه خود به ناصرخان آن را «تأسی و تشبه به قضایای آذربایجان» نامید. این نحوه برخورد با حوادث جنوب تصادفی نبود. قوام که با بهره جویی از پلیدترین نیرنگها و با استفاده از سیاست دفع الوقت آزادیخواهان را اغفال کرده و به دشمنان آزادی فرصت تجهیز و تشکل داده بود، اینک به همدستی دربار و کلیه مزدوران استعمار و ارتجاع می خواست از راه تقلیدی مبتذل، طغیان فارس را با نهضت آذربایجان تطبیق کند، تا بهانه ای برای سرکوبی آزادی در ایران به دست آورد.

اما مردم ایران حقایق را بدرستی تشخیص می دادند. آنها می دانستند که با وجود اختلاف نظرها، در آذربایجان زنجیرهای استعمار و بردگی است که از هم می گسلد. برعکس در جنوب پاسداران ظلم و جهلند که زنجیرهای اسارت مردم را استوارتر می سازند.

آیا نهضت آذربایجان که به دست دهقانان زجر دیده علیه زور و فشار ژاندارم و مالک و برای منکوب ساختن دزدان و غارتگران برپا شده بود، با شورش سبعاثه خانهای فارس - این جیره خواران استعمار و این جنایتکاران و متجاوزین به هستی و حیات مردم - قابل قیاس بود؟

در این مورد عبدالرحمان فرامرزی پس از شکست نهضت آذربایجان در روزنامه کیهان چنین نوشت:

۱. ایران ما، شماره ۶۴۹، مورخه ۲۵/۷/۱۷.

۲. ایران ما، شماره ۶۵۲، مورخه ۲۵/۷/۲۱.

۳. داد، شماره ۸۷۳، مورخه ۲۵/۸/۸.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۹۷

... ای کاش به قضایای فارس می‌رسیدند تا معلوم شود که در این «نهضت» فجایعی شد که صد یک آن در آذربایجان رخ نداد. در کجای آذربایجان سیصد ده و آبادی یکدفعه خاکستر شد، در کجای آذربایجان فجایعی مثل فجایع بانس رخ داد، در کجای آذربایجان شصت هزار تن شکر غارت کردند و بعد دولت به قیمت دولتی پای ایشان حساب کرد و ایشان همان قیمت دولتی را هم نپرداختند. در کجای آذربایجان مردکۀ گبر را گرفتند و آلتش را قطع کردند که می‌خواهیم تو را مسلمان کنیم؟ اینها فجایعی است که بدان نرسیدند و مرتکبین آن فجایع امروز بر مملکت حکومت می‌کنند، وکیل و وزیر از خودشان تعیین می‌شود.^۱

و حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران در این باره نظر خود را چنین بیان داشت:

نهضت آذربایجان هر چه بود لااقل بر یک مبنای انسانی استوار و به ظاهر به مقصد نجات میلیونها بشر محروم و مظلوم برپا شده بود. ولی آیا در نهضت جنوب جز قتل و غارت اثری موجود بود؟ سران فرقه دموکرات به مردم تیره‌روز آذربایجان گفتند ما به قصد نجات شما از این همه ظلم و فشار و تعدی و فساد قیام کرده‌ایم. طبیعی است که مردمی که در آتش بدبختی و حرمان می‌سوختند از این ندا استقبال کردند، بی‌آنکه از اسرار پشت پرده آن آگاه باشند. امروز این مردم بینوا به عنوان متجاسر و ماجراجو (۱) در بیابانهای جنوب آواره و سرگردان شده‌اند ولی حیات داودی که با کمال وقاحت به رئیس ستاد ارتش تلگراف کرد که من بوشهر را فتح کرده‌ام و رئیس ستاد ارتش به او تلگرافاً ابلاغ کرد که این تلگراف سند خیانت توست و بزودی به کیفر خیانت خود خواهی رسید، با عزت و احترام هر چه تمامتر به تهران آمد و به دربار رفت و مورد تفقد واقع شد.^۲

اما صادقانه‌ترین و صریح‌ترین قیاس را از این دو جریان، روزنامه جبهه ارگان حزب ایران به عمل آورده که ذیلاً آن را می‌آوریم:

بین قضایای فارس و نهضت آذربایجان، از نقطه نظر «ماهیت» چه اختلافی وجود دارد؟ ... نهضت آذربایجان آزادیخواه، اصلاح طلب و مرفعی است. در آذربایجان املاک را تقسیم می‌کنند، عوارض را حذف می‌نمایند؛ تمام عملیات در جهت ترقی دادن سطح زندگی دهقانان انجام می‌گیرد. در آذربایجان در عرض یک سال ۵۰۰ مدرسه می‌سازند، بیمارستانهای متعدد ساخته دانشگاه تشکیل می‌دهند. کودکان و تیمارگاه آماده می‌کنند. یعنی در بالا بردن سطح دانش اهالی کوشش فراوان مرعی می‌دارند. با تمام قوا راهها را تعمیر کرده و خیابانها را آسفالت می‌کنند. از ناامنی جلوگیری کرده در مقابل فساد به سختی مبارزه می‌نمایند.

... رهبران نهضت آذربایجان از آزادیخواهان مبارز قدیمی هستند که اغلب، اهل فضل و دانش می‌باشند. در درستکاری و پاکی اشخاصی مانند پیشه‌وری، دکتر جاوید یا شبستری حتی دشمنان نهضت نیز تردیدی ندارند... اینان مردمانی هستند که هیچ گاه به مال مردم دست درازی نکرده، هیچ وقت حق کسی را پایمال نکرده‌اند و به همین جهت در ایران پر از چپاول ریع قرن اخیر فقیر و بی‌نام ماندند. ولی «علمداران فارس» به‌طور محقق مردمان آزادیخواه و اصلاح طلب نیستند. تاریخ صد ساله جنوب، سند «قبلی» کذب ادعای امروزی آنها است. ممکن است امروز دم از اصلاحات بزنند. ممکن

۱. کیهان، شماره ۱۱۰۹، مورخه ۲۷/۵/۲۳، سرمقاله.

۲. قیام ایران، شماره ۳۸۳، مورخه ۲۷/۵/۳۱، سرمقاله.

است بگویند هم چنین و چنان خواهیم کرد. ولی آنهایی که با منطق قضاوت می‌کنند، به حرف فقط قانع نخواهند شد و می‌دانند آنان که تا دیروز مایه ناامنی، قتل و غارت و فقر فارس بوده‌اند، چگونه ممکن است به‌طور ناگهان تغییر ماهیت داده طرفدار ترقی و سعادت فارسیان شوند. اینها که چندین سال در جنوب فعال مایشاء بودند، چرا چند نفر طبیب برای آن نواحی نخواستند؟ چرا یک باب مدرسه باز نکردند.

... آنهایی که علمدار وقایع فارس هستند، نمی‌توانند آزادیخواه و اصلاح طلب باشند. حادثه فارس برای کشتن آزادی، برای ادامه ملوک‌الطوایفی، برای ازدیاد فقر و بدبختی است. ماهیت آن این است و هر که هرچه می‌خواهد بگوید غیر از این نخواهد بود.

... حال بینیم نقاط مشترکی در میان هست یا نه؟ یگانه وجه مشترکی که مورد زیانهاست و در نتیجه تبلیغات شوم، به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده که تمام اختلافات را از نظر دور نگاه می‌دارد موضوع کمک خارجی است.

به‌طور صریح می‌گویند هر دو واقعه به کمک بیگانگان انجام گرفته و بنابراین از نقطه نظر ایرانیت یکی هستند. همه کس می‌داند که وقایع جنوب متکی به انگلستان بوده، اسلحه، پول و اندرز انگلستان است که جنوب ایران را دچار این غوغا نموده است.

از طرف دیگر هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که همان وجود قوای شوروی در آذربایجان بزرگترین کمک به نهضت آذربایجان بوده است. بر فرض هم که آذربایجان از شورویها اسلحه و پول نگرفته باشد، همین که از قوای دولتی در نقاط مختلف آذربایجان سلب حرکت شد و در شریف‌آباد جلوی ستون‌های اعرامی گرفته شد، کافی بود که نهضت آذربایجان بتواند انقلاب خود را انجام دهد... پس هیچ کس نمی‌تواند منکر کمک شوروی به نهضت آذربایجان باشد.

ولی آیا وجه اشتراک کمک خارجی برای اینکه هر دو را به یک چشم نگاه کنیم، کافی است؟ ... مگر تمام وقایعی که دست خارجی در آن مؤثر است، یکی باید فرض شود؟ روابط ما با خارجیها اجباری است. منافعی که همسایگان ما در ایران دارند، باید حتماً در حساب زندگی ما ملحوظ شود. چه بخواهیم چه نخواهیم، روس و انگلیس در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما مؤثر هستند، همان‌طوری که در زندگی تمام ممالک دنیا مؤثر می‌باشند. پس در هر عملی که پای خارجی در میان است باید اول منافع ایران را در نظر گرفت و پس از آن قضاوت کرد.

... نهضت آذربایجان را با توجه به عملیات و مخصوصاً با در نظر گرفتن عاملین آن با واقعه فارس مقابله می‌کنیم؛ می‌بینیم یکی مردم ایران را به طرف ترقی و نیرومندی سوق می‌دهد، دیگری در بدبختی و فقر و تریاک نگاه می‌دارد. از این جهت است که از روز پیدایش نهضت آذربایجان ما سیاست خود را پشتیبانی از آن قرار دادیم و گفتیم باید بکوشیم تا اصلاحات آذربایجان در سراسر ایران تعمیم یابد...

موضوع به قدری روشن است که احتیاج به توضیح بیشتری ندارد. حال بینیم دولت قوام چه رفتاری در پیش گرفت. روز ۲۵/۷/۱۴ فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی از طرف شاه صادر شد و نخست‌وزیر به وزارت کشور دستور داد که انتخابات باید تا شانزدهم آذرماه به پایان

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۳۹۹

برسد و مدت اخذ رأی بیش از پنج روز نباشد. پس از صدور فرمان انتخابات، ناصرخان پیشنهادهای خود را تعدیل نموده از دولت خواست که «کلیه قوای نگهبانی خود را از فارس خارج کند و او تضمین بانکی خواهد داد که آرامش فارس را از هر حیث تأمین و از هر گونه اغتشاش جلوگیری کند».^۱

روز ۲۵/۷/۱۶ سرلشکر زاهدی از شیراز به تهران آمد و بلافاصله با شاه و نخست‌وزیر ملاقات نموده تقاضاهای عشایر جنوب را تقدیم داشت.

از یازده نفر اعضای کابینه قوام، هفت نفر معتقد بودند که باید به ستاد ارتش اجازه داد که شورشیان و راهزنان فارس را گوشمالی دهد.^۲ سرلشکر زاهدی که در جلسه کابینه شرکت نموده بود، شروع به تعریف و تمجید از شورشیان جنوب نمود و چون با مخالفت اکثریت وزراء روبرو گردید، سکوت نمود.^۳

ولی قوام السلطنه، با وجود مخالفت اکثریت وزیران، روز ۲۵/۷/۲۱ بدون اطلاع هیئت دولت، سرلشکر زاهدی را با اختیار تام برای خاتمه دادن به غائله فارس مجدداً به شیراز فرستاد و سرلشکر زاهدی پس از رسیدن به شیراز، غارتگریها و کشتارهای سران ایلات جنوب را به عنوان «نهضت ملی فارس» برای «بدست آوردن حقوقی که لازمه حیات یک ملت متمدنی است» شناخته اعلامیه زیر را انتشار داد:

هیئت محترم مدیره نهضت فارس از نخستین روزی که صدای نهضت در فارس بلند شد و اینجانب از طرف جناب اشرف آقای نخست‌وزیر مأموریت این استان را عهده‌دار شدم و به اتفاق جناب آقای امیر همایون که سمت نمایندگی ویژه از مقام نخست‌وزیری دارند، از نزدیک ناظر و شاهد جریان نهضت گردیدیم و برخلاف آنچه شهرت داده بودند به منویات نهضت کنندگان پی بردیم، دریافتیم که آقایان با در نظر داشتن وحدت کامل و حفظ استقلال ایران فقط به منظور به دست آوردن حقوقی که لازمه حیات یک ملت متمدنی است مبادرت به این نهضت نموده‌اند.

مراتب را تلگرافاً به جناب آقای نخست‌وزیر گزارش داده و بعد برای تشریح و توضیح بیشتری دستور عزیمت اینجانب به تهران صادر که به مرکز عزیمت و مطالب مردم فارس و نهضت کنندگان شهری و ایلی را تفصیلاً به عرض جناب اشرف رسانیده و نسبت به این مواد موافقت معظم له جلب که بدین وسیله ابلاغ و به اطلاع عموم برادران عزیز فارس می‌رساند:

۱. انجمن ایالتی تشکیل خواهد شد. ۲. ازدیاد نمایندگان به محض افتتاح مجلس پانزدهم عملی خواهد شد. ۳. راه‌آهن تهران به فارس اتصال خواهد یافت. ۴. جاده‌ها آسفالت خواهد شد. ۵. فرهنگ و بهداشت تعمیم خواهد یافت. ۶. چون ممکن است بعضی افراد شهری و ایلی از نام نهضت ملی برخلاف دستور و نیت رؤسای نهضت، عملیات خلاف رویه و مقررات کرده باشند، جناب اشرف تا

۱. ایران ما، شماره ۶۴۹، مورخه ۲۵/۷/۱۷.

۲. حزب توده ایران پیشنهاد می‌کرد که برای سرکوب بردگان استعماری در جنوب چریک ملی تشکیل گردد و از ارتش ملی آذربایجان استفاده شود.

۳. ایران ما، شماره ۶۵۸، مورخه ۲۵/۷/۲۸.

این تاریخ به آنها عفو عمومی مرحمت فرمودند.
نهضت ملی فارس روی اصل وطن پرستی و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران، به اتکاء شخص
جناب اشرف آقای نخست وزیر باقی و برقرار می ماند و قرار بر این شد که عصر چهارشنبه ۲۵/۷/۲۴
عشایر به منازل خود مراجعت نمایند.
سرلشکر زاهدی - امیر همایون بوشهری^۱

عمیدی نوری مدیر روزنامه داد که از طرفداران قوام السلطنه و حزب دموکرات ایران بود درباره
این «نهضت» آشکارا نوشت:

... این نهضت نیست، قیام بحق نیست. برای مردم و آسایش آنها چیزی خواسته نمی شود. بلکه
برای تشخص خود، برای جاه و مقام شخصی و بالاخره برای حفظ منافع سیاسی بیگانگان است.^۲

ولی کاملترین توضیح را درباره حوادث جنوب، شخص ناصر قشقایی «سردار نهضت ملی
فارس» در مصاحبه با اسماعیل پور والی خبرنگار روزنامه ایران ما بیان داشت.
هنگامی که خبرنگار از او پرسید: «غرض از حوادث اخیر فارس چه بود؟» وی چنین گفت:

چون حکومت دموکرات آذربایجان به استقلال ایران آسیب بزرگی می رساند و کار به جایی رسید
که مرکز نیز داشت به وسیله احزاب و فرق چپ و تندرو اداره می شد، با وجود احتمال هر گونه
عیب جویی، دست به این نهضت زده شد و با اینکه همه می دانستند که نهضت جنوب پایه علمی و
فرهنگی ندارد و قابل بقا و دوام نیست، به عنوان یک مانور سیاسی و حساس برآه کشور از آن استفاده
شد.

وی اعتراف کرد که «عده ای ماجراجو و غارتگر از این هیجان عمومی سوءاستفاده کرده باعث
ناامنی و غارتگریهایی در برخی از نقاط فارس شدند... و در نقاطی ماجراجویان توانستند به مردم
بیگناه و بیخانمان آزارهایی برسانند. و از نظر بین المللی حادثه فارس به نفع عده ای از دول خارجی
بود.»^۳

توطئه استعمارگران به همین جا خاتمه نپذیرفت. در کرمانشاه نیز قبادیان، نوکر سرشناس
انگلستان، «نهضتی» علم کرده خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیوی لندن،
حتی قبل از آنکه خود قبادیان تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند، خبر تشکیل «اتحادیه کرمانشاه
و ایلات غرب» به پیشوایی قبادیان را انتشار داد.

پس از صدور اعلامیه سرلشکر زاهدی وزراء حزب توده از حضور در جلسه هیئت دولت
خودداری کردند و روز ۲۵/۷/۲۵ عمر هفتاد و پنج روزه کابینه ائتلافی به سر رسید و آن کابینه
سقوط کرد. بلافاصله قوام السلطنه کابینه جدیدی تشکیل داد و مظفر فیروز را که نقاب آزادیخواهی

۲. داد، شماره ۸۵۸، مورخه ۲۵/۷/۱۹.

۱. داد، شماره ۸۶۴، مورخه ۲۵/۷/۲۶.

۳. ارس به جای ایران ما، شماره ۴۲، مورخه ۲۵/۱۲/۱.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۰۱

بر چهره زده و مزورانه با حزب توده سروسری داشت، ولی در خفا «به مأمورین دولت اندرز می داد که نخستین وظیفه شما به هم زدن تشکیلات حزب توده ایران است»^۱ به سمت سفیر کبیر دولت ایران در مسکو منصوب نمود.

کمیته مرکزی حزب توده ایران علل کناره گیری از کابینه ائتلافی قوام را طی اعلامیه ای به شرح ذیل روشن ساخت:

... علت شرکت وزراء توده در کابینه، تقویت جبهه ضد استعمار و کوشش برای رفع اختلاف و تشتت و سعی در ایجاد وحدت و اتفاق به منظور تحکیم اصول دموکراسی است. زیرا با در نظر گرفتن شرایط دشوار و حساس تاریخ ایران و نیرنگهای گوناگون امپریالیسم و بازیهای حيله گرانه ارتجاع داخلی لازم بود که حزب ما حتی به قیمت گذشتهایی حکومت آقای قوام السلطنه را تقویت نماید. شرکت وزراء توده در کابینه آقای قوام السلطنه به دولت ایشان پایه محکمی در میان مردم داد که هرگز نظیر آن در تاریخ ایران برای کابینه های دیگر دست نداده بود...

حزب مؤتلف ما، حزب ایران، در کابینه با ما هماهنگی و همکاری کامل نمود و از اصولی که دو حزب براساس آن ائتلاف کرده بودند وفادارانه پشتیبانی نشان داد.

وقتی حوادث خوزستان رخ داد و در اثر تحریک امپریالیسم و تشویق مرتجعین، تصمیمات فردی و خلاف مصالحی در این استان اجرا شد و مؤسسات آزادیخواهانه و کارگری آن سامان پامال حکومت نظامی و برخی از مأمورین خیانتکار و غدار گردید، کمیته مرکزی حزب توده ایران عدم رضایت شدید خود را از این حوادث به آقای نخست وزیر تذکر داد ... ولی البته این تذکرات و توضیحات بلا نتیجه ماند.

... در عرض این مدت سازمانهای آزادیخواهانه ما تحت فشار قرار گرفت. افراد مرتجع نشاننداری که سابقاً کمر خدمت سید ضیاء الدین را به میان بسته بودند، با انتساب خود به حزب دموکرات ایران و رهبر کل آن آقای نخست وزیر، تجاوز آشکاری را بر علیه مؤسسات کارگری و دهقانی آغاز کردند ... در طغیان راهزنان فارس ... مشاهده شد که پس از مسامحه های فراوان و سستی های بسیار قراردادی بدون اطلاع هیئت وزیران با دزدان به امضا رسید و در موقعی که سربازان رشید و افسران پاکدامن ما به دست تبهکاران و غارتگران در خاک و خون غلتیدند، عصیان غارتگرانه آنها نهضت ملی نامیده شد. این مسئله و همچنین موضوع تشکیل کمیسیون نظارت انتخابات از اعضای حزب دموکرات ایران (که باید نشانه ای از بی اعتنائی به افکار عمومی دانست)^۲ کمیته مرکزی حزب توده ایران را به عدم امکان همکاری متوجه ساخت ... و روز چهارشنبه ۲۵/۷/۲۳ وزراء در هیئت دولت شرکت نکردند...

و روزنامه رهبر علت شرکت در کابینه ائتلافی قوام را چنین توجیه نمود:

از روز تظاهر به نفع قوام (در روزهای آخر سال ۱۳۲۴ اعضای حزب توده به نفع قوام در میدان

۱. رهبر، شماره ۸۷۱، مورخه ۲۵/۹/۶، «چرا آقای قوام السلطنه ...»، به قلم محمد حسین تمدن.

۲. انجمن نظارت انتخابات با عضویت اعضای حزب دموکرات ایران، بی آنکه از سایر احزاب دعوت شود، تشکیل شد و همزمان با آن عباس اسکندری استاندار تهران معزول و موسوی زاده عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران به جای او منصوب گردید.

۳. اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، نقل از ایران ما، شماره ۶۵۸، مورخه ۲۵/۷/۲۸.

بهارستان تظاهر کردند) تا سقوط کابینه ائتلافی را عده‌ای دوره «سازشکاری» می‌نامند، ولی در حقیقت دوره نگهداری امنیت و حفظ تمامیت در کشور، سعی در ایجاد وحدت ملی و حفظ تمامیت کشور ایران بود. در این مدت ما توانستیم خود را بشناسانیم و سازمانهایمان را استحکام بخشیم. کمیته مرکزی، با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام السلطنه ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد.^۱

ولی قوم السلطنه که از آزادیخواهان به مانند نردبانی در رسیدن به قدرت استفاده کرده سپس آن نردبان را شکست، یکی از سالوسترین و فریبکارترین نخست‌وزیرانی بود که در دوران اخیر بر سر کار آمد. وی سیاستی را که صدرالاشراف و حکیمی نتوانسته بودند با خشونت و غیظ و غضب عملی سازند، با خدعه و نیرنگ و تعارف و مجامله به مرحله اجرا درآورد. این روش که سیاست «حسن نیت» نام گرفت و به قول روزنامه «بهرام» ارگان دفتر رهبر کل «افزار کار» بود، پدیری از آزادیخواهان درآورد که صد رحمت بر سوءنیت صدرالاشراف و حکیمی. قوام از شعارهای آزادیخواهان، برای مبتذل ساختن آنها و فریب مردم استفاده کرد. وی در حالی که ادعای مخالفت با ارتجاع و استعمار را داشت، تمام نوکران استعمار و مزدوران ارتجاع را زیر لوای حزب دموکرات ایران که وارث بالاستحقاق ارتجاع شکست خورده ایران بود گرد آورد و به شدیدترین مبارزات ضد آزادی و دموکراسی و بیشرمانه‌ترین جنایات علیه مردم ایران دست زد.

اقدام دولت قوام در شناسایی عصیان غارتگران جنوب به عنوان «نهضت ملی فارس»، مذاکرات نمایندگان تهران و هیئت نمایندگی آذربایجان را دچار بن‌بست نمود و آن هیئت بی‌آنکه نتایج قطعی بدست آورد، ناچار به ترک تهران شد (۲۵/۷/۲۸). مذاکرات با نمایندگان آذربایجان که روشن ساختن چگونگی اجرای موافقتنامه و مواد مهم آن را به عهده داشت عمداً به درازا کشانده شد و پس از حوادث جنوب رویه دولت نسبت به هیئت مزبور تغییر یافت و به آنها علناً گفته شد چنانچه آذربایجان از نهضت خود صرف‌نظر نکند خوزستان از ایران جدا خواهد شد.^۲

ولی وجود کابینه ائتلافی و اعتماد به قول و قرارهای قوام السلطنه و امید به پیروزی آزادیخواهان در انتخابات مجلس شورای ملی و یا به قول پیشه‌وری «قانونی ساختن آزادیهای به دست آمده و تعمیم آن بر سراسر ایران»^۳، آذربایجان را به دادن هر گونه گذشت و اجتناب از اختلاف و برخورد وادار نمود. روزنامه رهبر در این باره نوشت:

نمایندگان آذربایجان ... در اثر شرکت نمایندگان جبهه مؤتلف در کابینه، حاضر به گذشته‌های زیادی شدند. آنها قبول کردند که زنجان شهرستان جداگانه‌ای شود. آنها ادارات آذربایجان را از هر جهت تابع وزارتخانه‌های تهران تشخیص دادند. آنها نظارت دولت را بر تمام امور قبول نمودند، ولی آنها بدون امضای قرارداد و بدون خداحافظی تهران را ترک کردند.^۴

۱. رهبر، شماره ۸۴۵، مورخه ۲۵/۸/۱، از مقاله «تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت»، به قلم ا. قرشی.

۲ و ۳. آذربایجان، شماره ۳۰۶، مورخه ۲۵/۷/۲، از نطق پیشه‌وری در جلسه فعالین فرقه.

۴. رهبر، شماره ۶۵۸، مورخه ۲۵/۷/۲۸، «حوادث در ۷۵ روز کابینه ائتلافی».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۰۳

نمایندگان آذربایجان قبل از عزیمت، طی دو ماه مذاکره موافقت شفاهی در مسائل ذیل به عمل آورده بودند:

۱. فرمانده ارتش آذربایجان و رئیس ستاد آن به ترتیب ذیل معین می‌شود: دولت سه نفر برای هر یک از پستهای مزبور به انجمن ایالتی آذربایجان پیشنهاد می‌کند و انجمن دو نفر از شش نفر مذکور را برای فرماندهی ارتش و ریاست ستاد انتخاب می‌نماید.^۱
۲. در سراسر آذربایجان به تعداد چهار هزار نفر نگهبان (ژاندارم) تعیین می‌شود و دولت سه نفر برای فرماندهی نگهبانی در آذربایجان به انجمن ایالتی پیشنهاد می‌کند تا انجمن یکی از آنها را انتخاب کند و ژنرال غلام یحیی دانشیان به معاونت فرماندهی نگهبانی منصوب می‌گردد.^۲
۳. مسائل مالی و در رأس آن بدهی بانک ملی ایران به بازرگانان آذربایجان در تهران حل نشد و قرار بر این گردید که مجدداً هیئتی به آذربایجان اعزام شود.^۳
۴. آذربایجان با قبول استدلال دولت مبنی بر اینکه ولایت خمسه از نظر تقسیمات کشوری جزو آذربایجان نیست، موافقت نمود که زنجان را تخلیه و به دولت مرکزی تحویل دهد مشروط بر اینکه ده روز پس از تحویل زنجان، بخشهای تکاب و سردشت به آذربایجان داده شود.

ضمناً قوام متعهد شد که پس از افتتاح دوره پانزدهم مجلس شورای ملی لایحه‌ای به مجلس برده و ضمن آن انضمام ولایت خمسه را به آذربایجان درخواست نماید و مقرر گردید که تا افتتاح مجلس شورای ملی انتظامات خمسه و مرکز آن زنجان به عهده نیروی ۶۰۰ نفری نگهبانی (ژاندارمری) که سیصد نفر آن از تهران اعزام و سیصد نفر دیگر از فداییان محلی خواهند بود، سپرده شود.^۴ و به همین منظور در نیمه دوم شهریورماه هیئتی مرکب از افسران ارتش به زنجان رفته در مهمانخانه ایران استقرار یافت تا کار تحویل زنجان و ترتیب نیروی نگهبانی را در آنجا سرانجام دهد.

طبق موافقتی که به عمل آمده بود، می‌بایست همزمان با تخلیه زنجان از نیروی فدایی و قزلباش، افراد مسلح ذوالفقاری و یمینی و اسلحه‌داربashi نیز خلع سلاح شده به آبادیهای خود برگردند ولی رؤسای آنها به تهران اعزام شوند.

پس از عزیمت هیئت نمایندگی آذربایجان، دکتر جاوید در تهران ماند تا مذاکرات را تعقیب کند که وی نیز پس از پانزده روز به تبریز بازگشت.

علی‌هذا، اهمیت سیاسی شورش خانهای جنوب - طغیانی که از طرف دولت قوام به عنوان «نهضت ملی فارس» شناخته شد - و اثرات آن در سرنوشت نهضت آزادی ایران به‌طور شایسته مورد توجه و دقت فرقه دموکرات آذربایجان قرار نگرفت.

درست در آستانه یورش به آذربایجان و محو آثار دموکراسی و آزادی در ایران، فرقه دموکرات آذربایجان هنوز پیروزی آسان را باور داشت و لذا به انجام صحیح و قانونی انتخابات مجلس «آن

۱. از مصاحبه مخبر ایران ما با یکی از اعضاء هیئت نمایندگی آذربایجان، ایران ما، شماره ۶۲۴، مورخه ۲۵/۶/۱۹.

۲ و ۳. آذربایجان، شماره ۳۵۵، مورخه ۲۵/۹/۱، از گزارش صادق پادگان در جلسه مورخه ۲۵/۷/۲۹ فعالین فرقه در

تبریز. ۴. ایران ما، شماره ۶۲۴، مورخه ۲۵/۱۶/۱۹.

چنان که بهانه‌ای به دست دشمنان آزادی داده نشود»^۱ می‌اندیشید و «فعالیت جدی و قانونی در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی» و جمع‌آوری غله و برگزاری شایسته جشن ۲۱ آذر را مهمترین وظایف روز اعضای فرقه دموکرات می‌دانست.^۲

اما آزادیخواهان سایر نقاط ایران اوضاع کشور را درست‌تر تشخیص می‌دادند. لذا برای ایجاد جبهه‌ای از کلیه آزادیخواهان و طرفداران استقلال واقعی ایران، پیشقدم بودند. این مقصود در اوایل آبان‌ماه عملی گردید و احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان، حزب سوسیالیست و حزب جنگل (اجتماعیون) به جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه پیوستند و چنین بود شعار آنها:

«ملت ایران! آزادیخواهان! برای پایان بخشیدن به حیات ارتجاع به پیش!»

قوام‌السلطنه نیز از اجرای سیاست «حسن نیت» خود غافل نبود. وی همان‌قدر که آزادیخواهان را تحت فشار قرار داده در بند می‌کشید، مزدوران استعمار و سرشناسترین عوامل ارتجاع را آزاد می‌گذاشت و آنها را در فعالیتهای تبهکارانه خویش یاری می‌کرد.

چنان که طی یکماهه آبان و اوایل آذرماه، سرلشکر ارفع، سید ضیاءالدین، دکتر طاهری، جمال امامی، حبیب‌الله و قدرت‌الله رشیدیان، شیروانی و غیره را آزاد نمود.

علی‌هذا، انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۸/۲۰ تخلیهٔ خمسه را از قشون ملی و تحویل آن را به دولت مرکزی تصویب نمود و تخلیهٔ زنجان تا پایان آبان‌ماه انجام پذیرفت.

ولی چون اکثریت مردم خمسه که هنوز ظلم و بیداد ژاندارمها و اجحافات بیشرمانه ذوالفقاریها و یمین لشکرها و سایر خانهای جنایتکار را فراموش نکرده بودند، به هیچ وجه آمادهٔ خلع سلاح و تحویل زنجان به دولت مرکزی نبودند، به همین جهت در اواخر آبان‌ماه عدهٔ کثیری از اهالی زنجان، نخست‌وزیر قوام را به تلگراف حضوری دعوت نموده اعلام داشتند که خمسه جزو آذربایجان است و چنانچه نیروهای نظامی تهران وارد شهر زنجان شوند، آنها مسلحانه مبارزه خواهند کرد. و قوام در پاسخ آنها، خطاب به یکی از رهبران فرقه زنجان چنین گفت:

فرزندم ... مرا یک فرد دموکرات بشناس، من به هیچ وجه زنجان را از آذربایجان جدا نخواهم کرد. ولی چون از نظر قانون تقسیمات کشوری، خمسه جزو آذربایجان نیست، لذا اجرای درخواست شما مستلزم آن است که قانون مربوطه به تصویب مجلس برسد. من به شما قول می‌دهم که به محض افتتاح مجلس، مادهٔ واحده‌ای در این مورد به تصویب رسانده، خمسه را به آذربایجان ملحق سازم.

آذربایجان که اجرای دقیق موافقتنامه را خواستار بود، مرتباً قراء و قصابات خمسه را تخلیه

۱. آذربایجان، شماره ۳۲۶، مورخه ۲۵/۷/۲۵ از نطق پیشه‌وری در کنفرانس مسئولین و فعالین در تاریخ ۲۵/۷/۲۲.

۲. آذربایجان، شماره ۳۳۱، مورخه ۲۵/۸/۱ سرمقاله و آذربایجان، شماره ۳۵۵، مورخه ۲۵/۹/۱ از نطق پیشه‌وری در جلسهٔ گزارش نمایندگان اعزامی آذربایجان به تهران.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۰۵

می‌کرد. ولی هر ده و هر پاسگاهی که تخلیه می‌شد، بلافاصله مورد هجوم و قتل و غارت افراد مسلح ذوالفقاریها، یمین لشکر و اسلحه‌داربازی قرار گرفته از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می‌شد و با وجود اینکه حکومت مرکزی تسهکاریهای خود را به نام «فجایع و جنایات فرقه دموکرات آذربایجان» در مطبوعات وابسته به خود انتشار داده جراید دست راستی را تشویق می‌نمود که «فتوای جهاد» علیه آذربایجان بدهند (آنها می‌نوشتند: «دولت باید به آذربایجان حمله کند و به شورای امنیت نیز شکایت نماید») علی‌هذا تخلیه خمسه و خلع سلاح فداییان همچنان ادامه داشت. روز سی‌ام آبان‌ماه که قرار بود آخرین دسته فداییان حاضر در زنجان اسلحه خود را تحویل دهند، سران سیاسی و نظامی تشکیلات محلی، آنها را در محل ستاد گردآورده مراتب را به آنها یادآور شدند. ابتدا از طرف فداییان مخالفتی به عمل نیامد. اما بعد از ظهر همان روز، فداییان در حالی که فریاد می‌زدند «ما را فروختند!» محل سکونت هیئت نظامی تهران را به آتش گرفتند و اعلام نمودند که ما زنجان را تحویل نخواهیم داد و تا آخرین نفس خواهیم جنگید و در پاسخ پند و اندرز مسئولین نظامی و سیاسی فرقه گفتند:

برادران! سلاحهای ما را نگیرید، اینان (فرستادگان حکومت مرکزی) شرف و ناموس ندارند، جنایتکارند، به قول خود وفادار نیستند. مبادا به آنها اعتماد کنید! ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان نکنید.

بگذارید از شهر زیبایمان دفاع کنیم. ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه نفرستید. ما حاضریم مردانه از آزادیمان دفاع کنیم و در این راه یا بمیریم و یا یکباره آزاد شویم.^۱

و هنگامی که به عنوان دستور حزبی و به نام فرقه دموکرات آذربایجان از آنها خواسته شد که از جنگ و ستیز دست بردارند، فداییان به مانند فرزندان پدر مرده، شیون‌کنان سلاحهای خود را تحویل داده به دنبال سرنوشت غم‌انگیزشان رفتند. اما افراد مسلح ایل‌های اصائلو و جهانشاهلو حاضر به خلع سلاح نشدند و مسلحانه از زنجان خارج گردیدند.

بدین ترتیب روز اول آذرماه شهر زنجان از قشون آذربایجان، تخلیه شد و صورتمجلس رسمی تحویل شهر و حومه نیز به امضای سرهنگ بواسحق‌ی رئیس هیئت نمایندگی تهران و سرهنگ مرتضوی نماینده آذربایجان رسید.

لکن حکومت مرکزی در پی تحویل مسالمت‌آمیز زنجان و اجرای موافقتنامه نبود، بلکه می‌خواست آن را به صورت یک پیروزی نظامی جلوه‌گر ساخته، زمینه روحی حمله به آذربایجان را فراهم نماید. لذا به شهر بیدفاعی که برابر صورتمجلس رسمی تحویل گرفته بود، با توسل به یک حيله نظامی حمله کرد:

۱. آذربایجان، شماره ۳۶۱، مورخه ۲۵/۹/۸، «من از زنجان خونین می‌آیم».

آنها می دانستند که مسئولین زنجان، در اجرای تصمیم انجمن ایالتی آذربایجان^۱ مشغول جمع آوری و خرید غله هستند و روزانه چندین قطار حامل گندم از تاکستان وارد زنجان می شود. لذا شب دوم آذرماه با استفاده از قطارهای حامل گندم و به نام غله، نیروهای نظامی، تانک و توپ وارد شهر زنجان کردند و به همراه آنها نوکران مسلح ذوالفقاریها و عده ای از فواحش و معتادین که از زنجان فرار کرده بودند «پیروزمندانه» وارد شهر شدند. مسئول مربوطه در این باره چنین گزارش می دهد:

بعد از نیمه شب اول آذرماه (اولین ساعات دوم آذر)، ایستگاه راه آهن خرمدره تلفنی اطلاع داد که یک قطار حامل گندم عازم زنجان است و اجازه عبور خواست. وقتی به قطار مزبور اجازه عبور داده شد، ارتباط تلفنی خرمدره با زنجان قطع گردید و این حادثه در هر یک از ایستگاههای سر راه نیز تکرار شد و به محض اینکه قطار به زنجان رسید، به جای گندم، سرباز و توپ و تانک از آن پیاده شد.

چنان که ملاحظه می شود، شهر زنجان آن چنان بی دفاع بوده که از «قطار حامل گندم» کنترل ساده ای نیز به عمل نیامده.

به محض اشغال شهر زنجان، اراذل و اوباشی که همراه نیروهای نظامی وارد شهر شده بودند، به پشتگرمی و تحریک آنها - با استفاده از «اجازه مخصوصی» که برای انجام هر کاری علیه اعضا و طرفداران فرقه از طرف سرهنگ هاشمی و سرهنگ بواسحق به آنها داده شده بود - دست به قتل و غارت و تجاوز زدند و دسته های معتادین با در دست داشتن وافورها، فواحش با دایره و دنبک و سر وضعی زننده و حرکاتی شرم آور و ژاندارمهایی که با لباس مبدل وارد شهر شده بودند به همراهی چاقوکشان به وسیله غارت و تجاوز به «تظاهرات میهن پرستانه» پرداختند.

اولین قربانی این «تظاهرات میهن پرستانه» شیخ محمد آل اسحق پیرمرد روحانی شهر بود که نمایندگی آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی را داشت. هنگامی که اراذل و اوباش به خانه او هجوم آورده در خانه اش را شکستند، شیخ پنجره اتاقش را باز کرده پس از تلاوت آیه ای از قرآن خطاب به مردم گفت:

جماعت! من تقصیری ندارم، اینها بیجهت قصد کشتن مرا دارند. من برای شما مرثیه می خوانم، نماز جماعت می گزارم، به یتیمان شما کمک می کنم و منظور و مقصودی جز آسایش شما و ترویج اسلام ندارم. من هیچ خصومت شخصی با ذوالفقاریها ندارم. اما این وظیفه اسلامی من است که به جنایات و مظالم آنها اعتراض کنم.^۲

مردم پس از شنیدن سخنان شیخ به گریه افتادند. ولی ژاندارمها مردم را از محل حادثه دور کردند و چاقوکشان در حالی که هنوز سخنان شیخ تمام نشده بود او را چاقو زدند و از پنجره به بیرون

۱. انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۷/۴ تصمیم گرفت که برای تأمین آذوقه مردم غله جمع آوری نماید.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۱، مورخه ۲۵/۹/۸، از مصاحبه مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.

انداختند. سپس شکمش را پاره کرده عمامه‌اش را به گردنش پیچیدند و بر روی زمین کشیدند. پس از مرگ شیخ مقامات نظامی اجازه دفن به او ندادند و جسد شیخ محمد علی آل اسحق پیرمرد روحانی شهر یک شب در وسط خیابان باقی ماند! شیخ محمد علی آل اسحق عضو فرقه نبود، او فقط چند بار علیه جنایات ذوالفقاریها صحبت کرده بود.

اینک نحوه ورود ارتش شاهنشاهی را به شهر زنجان از زبان سرهنگ مرتضوی که سمت نمایندگی آذربايجان را در تحویل زنجان به دولت مرکزی عهده‌دار بود بشنوید:

ما روز اول آذرماه زنجان را تحویل داده بودیم و آخرین ستون نظامی ما ساعت پنج بعدازظهر همان روز زنجان را ترک کرده بود. صورتجلسه مربوطه نیز نوشته شده و مراتب توسط آقای سرهنگ بواسحقى به مرکز گزارش گردیده بود. من ناچار بودم برای امضای پاکنویس صورتجلسه شب را در زنجان بمانم. ساعت هفت صبح (دوم آذر) ستون سربازان با تانک و توپ به فرماندهی سرهنگ هاشمی، دو گردان ژاندارم موتوریزه به فرماندهی سرهنگ شقاقى وارد شهر زنجان شده خیابانها، فرمانداری، تلگرافخانه، ایستگاه راه‌آهن، تلفونخانه و دروازه‌ها را اشغال نمودند. نیروهای نظامی و ژاندارمری تظاهرات زیادی کردند و سرهنگ هاشمی هم در بیرون سخنرانی کرد. در نتیجه همین سخنرانی اشخاص ناشناسی که با ستونهای اعزامی وارد شهر شده بودند، شروع به زدن و کشتن اعضای فرقه کردند.

... من به سمت نماینده استاندار آذربايجان دوبار کتباً به هیئت اعزامی تهران اعتراض کردم. اولاً برای اینکه طبق موافقتنامه قرار بر این بود که فقط ۳۰۰ نفر ژاندارم به زنجان اعزام شوند، حال آنکه روز دوم آذر پس از تخلیه زنجان، ستونهای موتوریزه و تانک و توپ وارد شهر شدند. ثانیاً به علت فجایع خونینی که در اثر تحریکات و پشتیبانی آنها بوجود آمده بود... اما آنها اعتنایی نکردند. این اغتشاش از اول صبح شروع شد و تا یک ساعت از شب گذشته ادامه یافت و شب حکومت نظامی اعلان شد...^۱

اما اعلامیه نخست‌وزیر قوام با وقاحت تمام، حوادث زنجان را چنین وانمود می‌کند:

... با اینکه قرار بود از شش ماه قبل این منطقه بکلی تخلیه شود، هر موقع به عذرهای جدیدی عمل تخلیه معمول نگردید و اشکالات جدیدی بوجود آمد. تا بالاخره طبق مذاکراتی که با هیئت اعزامی آذربايجان در تهران به عمل آمد، قرار شد در تاریخ ۲۳/۸/۲۵ منطقه زنجان تخلیه و به این عمل خاتمه داده شود و طبق همان قرارداد هیئتی از افسران مطلع و طرف اعتماد به زنجان اعزام شد... متأسفانه با تمام قول و قرارها روز ۲۷/۸/۲۵ به سرهنگ بواسحقى (رئیس هیئت اعزامی) سوء قصد شد و عده‌ای از افراد فدایی به شهربانی ریخته به افسران اهانت کردند. و چون گزارش رسید که فداییان به ناموس و مال مردم دست‌درازی می‌کنند و تحمل این اعمال ناپسند مقدور نبود، شب گذشته به ستون نظامی تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی دستور داده شد که به زنجان حرکت نماید. ستون در زنجان مستقر شده و حکومت نظامی اعلام داشته است.

... در صدور امریه راجع به اعاده امنیت و حفظ انتظامات زنجان هیچ گونه خدعه و فریبی در کار نبوده، زیرا حضوراً اینجانب به جناب آقای دکتر جاوید در کمال صراحت تأکید کرده بودم که چنانچه از روز مراجعت ایشان در ظرف ده روز تخلیه و تحویل زنجان عملی نشود، ناچار به وسیله قوای اعزامی

از مرکز حکم اشغال زنجان را صادر خواهم نمود و چون روز ۲۵/۸/۲۳ آخرین روز وعده مقرر بود و با تکرار تذکرات نه فقط تخلیه زنجان صورت نگرفت بلکه وقایع خلاف انتظاری که کاشف از عدم صمیمیت و حسن نیت بود به ظهور رسید. ناچار قوای کافی به زنجان فرستاده شد.^۱

حال ببینیم «امنیت» ادعایی قوام السلطنه چگونه در زنجان برقرار گردید و متجاوزین به جان و مال و ناموس مردم چه کسانی بودند. مسافری از زنجان که وابستگی حزبی نداشته می‌گوید:

غارنگران حداقل دویست خانه را در زنجان غارت کردند. آنها حتی به کودکان شیرخوار نیز رحم نمی‌کردند و پس از کشتن آنها جسدشان را مثل توپ فوتبال از این طرف به آن طرف پرتاب می‌نمودند... ژاندارمها یک دختر ۱۸ ساله را لخت و عریان در خیابان می‌دواندند و هنگامی که دختر بیچاره برای حفظ ناموس و از فرط وحشت و خستگی به زمین می‌نشست، چاقوکشان او را از موهایش گرفته بلند می‌کردند و آن قدر می‌زدند تا دوباره به راه افتد و در معرض تماشای عموم قرار گیرد...^۲

و مجله خواندنیها به نقل از روزنامه امید می‌نویسد:

یکی از دوستان ما، که خود از جمله مالکین زنجان است می‌گفت که مأمورین لشکری در بسیاری از دهات به خانه‌های مردم می‌روند و هر چیز گرانبها و قابلی را که در آنجا بیابند، به عنوان اینکه از اموال مسروقه آقایان ذوالفقاریهاست! (البته بدون اطلاع و صوابدید این آقایان) تصاحب می‌کنند...^۳

و روزنامه راه پیروزی راجع به غارت اموال مردم این خبر نفرت‌انگیز را دارد:

... در میان قالیهای غارتی که یکی از کاندیداهای حزب دموکرات ایران از زنجان آورده است طفل شیرخوار خفه شده‌ای پیدا کرده‌اند...^۴

این هم پاسخ سرهنگ بواسحقى به سؤال خبرنگار روزنامه آهن:

... از آقای بواسحقى راجع به چپاول دهات آستارود و دیگر دهات پرسیدم. گفتند گویا این اتفاق افتاده. البته آقایان ذوالفقاریها برای مخارج خود این کارها را می‌کنند...^۵

اما مخبرین جراید دست راستی که وسیله ستاد ارتش به زنجان آورده شده بودند درباره «فجایع دموکراتها» با آب و تاب تمام قلمفرسایی می‌کردند. روزنامه ایران ما می‌نویسد:

... در قزوین مخبر «آتش» خبر مهمی را به تهران مخابره کرد. خبر مهم این بود که در زنجان دموکراتها عکس شاه را از همه جا برداشته‌اند، ما هرچه فکر کردیم که او چگونه از قزوین اوضاع زنجان

۱. داد، شماره ۸۹۰، مورخه ۲۵/۹/۳، اعلامیه قوام السلطنه.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۱، ۲۵/۹/۸، مصاحبه مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.

۳. خواندنیها، شماره ۵۲ سال هفتم، به تاریخ ۲۵/۱۱/۲۹ «مأمورین دولت در آذربایجان چه می‌کنند؟».

۴. خواندنیها، شماره ۳۸، سال هفتم، به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۰ «از لابلای روزنامه‌ها» نقل از «راه پیروزی».

۵. خواندنیها، شماره ۱۸، سال هفتم، به تاریخ ۲۵/۷/۳۰، «من از زنجان خونین می‌آیم».

دولت «حسن نیت» قوام‌السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۰۹

را مشاهده و مطالعه کرده است سر در نیاوردیم، تا زنجان که رسیدیم از همین خبرهای مهم ۱۵۰۰ کلمه این جناب به تهران مخابره کرده بود...^۱

یکی از مخبرین دست راست در یکی از واگوها چهار نفر از اهالی خمسه را که از مشهد برگشته بودند، دم حرف گرفته بود. با وجودی که می‌گفتند ما چند ماه است که در زنجان نبوده‌ایم و حالا از مشهد می‌آییم، او اصرار داشت که از فجایع دموکراتها برای او مطالبی بگویند.

این آقای مخبر پس از یادداشت اسم و فامیل و ده آنها پرسید: خوب دموکراتها چه بی‌ناموسیها کرده‌اند؟ آنها جواب دادند: «بیزگورمه‌میشیک» (ما ندیده‌ایم). ولی او به خرجش نمی‌رفت و چون ترکی نمی‌دانست و ملتفت نمی‌شد، پرسید: خوب اسمش چه بود؟

آنها گفتند، «کیم» (کی). می‌گفت همانها که بی‌ناموسی کرده‌اند. یکی از آنها که از سماجت این جناب آقا ذله شده بود بلند شد و قسم حضرت عباس خورد که خدا شاهد است ما ندیده‌ایم...^۲

کار به جایی کشید که نوشتند: «صدی نود و پنج دختران زنجان باکره نیستند.» و یا «در کارخانه کبریت‌سازی زنجان یک دختر سالم نیست و همه حامله‌اند.»^۳ و یا «... جنایاتی که اینها (دموکراتها) مرتکب شده‌اند عبارت است از کشتن آزادیخواهان و مخالفین عقیده خود و وطن پرستان، تجاوز به ناموس زنان و دختران و حتی پسران، حبس کردن مردم بیگناه برای اخذ پول، کشتن عده‌ای به نام مالک و تاجر، غارت کردن اموال مالکین و زارعین و اهالی شهر...»^۴

حال آنکه حکومت ملی آذربایجان برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم، امنیت بیسابقه‌ای در سراسر آن سرزمین برقرار نمود، با تریاک، دزدی، ارتشا و فحشا مبارزه بی‌امانی به عمل آورد و از میان فواحش به آنهایی که حاضر به کار شرافتمندانه بودند کار و زندگی داد و فقط آنهایی که به این عمل ننگین خود خو گرفته بودند عازم تهران شدند.

طی یک سال حکومت ملی، متجاوزین به حقوق مردم به لانه‌های خود خزیدند و یا راهی تهران شدند، زیرا در آذربایجان میدان عمل نداشتند. حکومت ملی مردم را از دست غارتگران نجات داده برای آنها آسایش زندگی فراهم ساخت. حکومت ملی و فرقه دموکرات آذربایجان از اتهاماتی نظیر قتل و غارت و جنایت مبری هستند. اما آنها اشتباهات جبران‌ناپذیری مرتکب شدند: آنها کورکورانه به دنبال سیاست خارجی افتادند و به اتکاء نیروهای خود برای آزاد ساختن سرتاسر ایران با دشمنان واقعی مردم به مبارزه پرداختند. و بدین طریق به دشمنان آزادی مجال دادند تا علیه آزادی بپا خیزند و اهریمن ارتجاع را بر کشور ما مسلط سازند.

در همان هنگام که مطبوعات ارتجاعی تهران علیه «جنایات و فجایع» فرقه دموکرات و حکومت ملی داد سخن می‌دادند فرستادگان تهران تنها به قتل و غارت و تجاوز بس نمی‌کردند، آنها برای به

۱. خواندنیها، شماره ۲۹، سال هفتم، ۲۵/۹/۹، «ما از زنجان می‌آییم» نقل از ایران ما.

۲. خواندنیها، شماره ۲۹، سال هفتم، مورخه ۲۵/۹/۹، «ما از زنجان می‌آییم».

۳. خواندنیها، شماره ۳۳، سال هفتم، مورخه ۲۵/۹/۲۳ «ما از زنجان می‌آییم».

۴. کیهان، شماره ۱۱۲۸، مورخه ۲۵/۹/۲۷، «دنیا بداند»، نوشته ارسلان خلعتبری.

دست آوردن غنائم بیشتر علاوه بر گشتن جیبهای کشته‌شدگان، حتی دندانه‌های طلای قربانیان خود را نیز با سببیت و وقاحت تمام از دهانشان در می‌آوردند.

لکن با وجود طوفانی از تهمت و افترا و دروغ، حقیقت حتی از میان سطور جرایدی که هرگز با دموکراتها موافقتی نداشتند آشکار می‌گردید. از جمله مخبر روزنامه ایران درباره شایعات مربوط به «بی‌عفتی» دموکراتها که در بالا به آن اشاره شد، می‌نویسد:

اینها بیانات و اظهاراتی بود که از طرف مردمان برجسته و محترمین زنجان تأیید نمی‌شد و قرائن هم نشان می‌داد که بیانات نباید درست باشد و فقط بر روی اغراض و از جهت تحریک اعصاب گفته می‌شود...^۱

و خبرنگار روزنامه مرد امروز می‌نویسد:

... درب زندان زنجان باز شد ... ما با کمال تعجب فقط ۸ نفر زندانی در آن یافتیم. پایور شهربانی می‌گفت: اصولاً سرقت، چاقوکشی و بی‌عصمتی کم اتفاق می‌افتاد. پرسیدم روزی که زنجان به دست دموکراتها افتاد چند نفر زندانی در زندان بودند؟ جواب داد ۱۵۰ نفر، ولی آنها غالباً آزاد شدند...^۲

و مخبر روزنامه آهن درباره امنیت شهر زنجان چنین حکایت می‌کند:

... در بازار با یک نفر پیشه‌ور قماش نخ‌فروش صحبت کردم. البته در ابتدا کمی باز صحبت نمی‌کرد. وقتی که مطمئن کردم که من بیطرف هستم و فقط جویای حقیقت می‌باشم، صحبت‌هایی کرد که خلاصه‌اش چنین است: اما امنیت و نظم شهر بینی و بین‌الله خوب است. ما سابقاً یعنی پیش از ایجاد فرقه دموکرات از دست دزدها ناراحت بودیم، بازارها مجبور شده بودند، هر چهل باب دکان، خودشان یک نفر را استخدام کنند که شبها دکانها را بپاید. اما اکنون کاملاً امنیت برقرار است. ما هنوز به آن یک نفر که سابقاً دکانها را می‌پایید آن حقوق را می‌دهیم ولی دیگر حالا دادن آن پول برای آن است که او را از نان خوردن نینداخته باشیم، و الا او حالا کاری ندارد. مثلاً الآن ملاحظه می‌کنید دکان من تاریک است و این برای آن است که من جرئت نداشتم که یک پنجره از پشت به دکان خود باز کنم. گفتم حالا که دیگر اطمینان هست. گفت البته خیال هم دارم این کار را عملی سازم...^۳

اما ژاندارمها، چاقوکشان و اوباش اعزامی از تهران با استفاده از «اجازه مخصوص» فرماندهان نظامی برای قتل و غارت و تجاوز، نه فقط این امنیت و آسایش را از دست مردم گرفتند، حتی به آبادی و زیبایی شهر نیز لطماتی وارد آوردند. از آن جمله سینمای آذر را که در زمان حکومت فرقه ساخته شده بود خراب کردند و قسمتی از آسفالت خیابانها را که به دست حکومت ملی انجام یافته بود، کردند!

-
۱. خواندنیها، شماره ۳۳، سال هفتم، ۲۵/۹/۲۳، «ما از زنجان می‌آییم»، نقل از مخبر روزنامه ایران.
 ۲. خواندنیها، شماره ۳۰، سال هفتم، مورخه ۲۵/۹/۱۲، «ما از زنجان می‌آییم»، نقل از مخبر مرد امروز.
 ۳. خواندنیها، شماره ۱۸، سال هفتم، مورخه ۲۵/۷/۳۰، «ما از زنجان می‌آییم»، نقل از مخبر روزنامه آهن.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۱۱

این بود «امنیت و آسایشی» که شاه و قوام با پشتیبانی استعمارگران آمریکایی و انگلیسی به مردم زنجان هدیه کردند!

حکومت مرکزی از حمله به زنجان و تبلیغات افتراآمیزی که بر سر این حادثه آفرینی آشکار به راه انداخت، هدفهای مشخصی را تعقیب می نمود و آن هدفها عبارت بودند از: آماده کردن زمینه روحی و فکری برای حمله به آذربایجان و بهره برداری از شکست روحی نیروهای آذربایجان، سرکوبی احزاب، جمعیتها، مطبوعات و افراد آزادیخواه در سراسر کشور و به دست آوردن آزادی عمل در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی. لذا حادثه زنجان فقط پیش درآمدی برای حمله به آذربایجان بود و قوام السلطنه با صدور اعلامیه اول آذر «درباره تسریع انتخابات» هدفهای خود را روشن ساخته بود. اعلامیه اول آذر نخست وزیر می گوید:

چیزی که از لحاظ مسئولیت مورد کمال توجه می باشد برقراری انتظامات در تمام حوزه های انتخابیه است تا انتخاب کنندگان بتوانند با کمال آزادی تعرفه گرفته رأی بدهند و احدی نتواند آزادی آنها را مختل نموده یا اغتشاش نماید. اجرای این منظور وقتی ممکن است که به قدر کافی قوای انتظامی بیطرف و مورد اطمینان برای هر استان از تهران اعزام شود. تا به تناسب فراخور وسعت محل در مرکز هر حوزه انتخابیه و انجمنهای فرعی و شعب تقسیم شده مراقب حفظ انتظامات باشند. چون وزارت کشور مکلف است در موقع جریان انتخابات با وجود قوای تأمین امنیت را در سراسر کشور مهیا نماید که هیچ کس نتواند در امر انتخابات کوچکترین عملی که مخالف مقررات قانون و موجب اختلال نظم باشد فراهم سازد و نظر به اینکه دولت در مقابل مجلس شورای ملی مسئولیت تامه دارد باید برای حسن جریان انتخابات کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به عمل آورده و به اندازه لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کفایت از قوای نگهبانی و در صورت لزوم از قوای ارتش اعزام نموده وسایل امنیت و انتظام حوزه های انتخابیه را از هر جهت به وسیله قوای اعزامی از تهران فراهم نماید و این احتیاط در تمام نقاط ایران بلااستثنا مجرا خواهد گردید و دستور شروع به کار توأم با رسیدن قوای تأمین برای تنظیم شعب انتخابیه خواهد بود. توأم با قوای انتظامی مأمورین مخصوصی نیز برای نظارت در امر انتخابات از طرف وزارت کشور اعزام خواهد شد. - احمد قوام^۱

پس از صدور این اعلامیه دکتر جاوید استاندار آذربایجان از نخست وزیر استعلام نمود که آیا دولت در نظر دارد به آذربایجان نیز نیروی نظامی اعزام دارد؟ قوام ضمن تأیید اعزام قوا به آذربایجان اعلام نمود که: «هیچ گونه نظر و مقصودی جز رعایت قانون انتخابات و آزادی کامل برای انتخاب کنندگان در تمام کشور نبوده و نیست»^۲

پس از وصول پاسخ نخست وزیر انجمن ایالتی آذربایجان تلگرافی به قوام السلطنه مخابره نمود. در آن تلگرام ضمن اشاره به حوادث خونین زنجان گفته می شد:

طبق موافقتنامه خردادماه لشکر آذربایجان جزو ارتش ایران است و... نیروی نگهبانی آذربایجان نیز

۱. داد، شماره ۸۸۹ - مورخه ۲۵/۹/۱.

۲. داد، شماره ۸۹۱ - مورخه ۲۵/۹/۴، «پاسخ نخست وزیر به تلگراف استاندار آذربایجان».

طبق موافقتنامه مزبور تشکیل شده است. لذا لزومی به اعزام نیروی نظامی وجود ندارد. به علاوه در کدام مملکت مشروطه در انتخابات به شهرستانها نیرو می‌فرستند. اعزام نیرو به آذربایجان در حکم اعلان جنگ به نهضت آذربایجان است. مردم آذربایجان از حق مشروع خود که به بهای خون هزاران تن جوان ایرانی و بخصوص آذربایجانی به دست آورده است صرفنظر نخواهد کرد. و چون ورود قوای دولتی امنیت آذربایجان را به هم می‌زند. ما اعزام آن را صلاح نمی‌دانیم. اگر جناب اشرف واقعاً حسن نیت دارند. می‌توانند بازرسانی اعزام نمایند، تا طبق ماده ۳۷ نظامنامه انتخابات انجام وظیفه کنند. به تاریخ ۲۵/۹/۹ تبریز.^۱

لکن قوام انجمن ایالتی آذربایجان را به دخالت در این موضوع، مجاز و صالح نمی‌دانست. لذا در جواب تلگراف مذکور، پاسخی به شرح ذیل به دکتر جاوید استاندار آذربایجان مخابره کرد:

موضوع اعزام قوا مربوط به رد و قبول انجمن ایالتی نبوده و رویه جنابعالی در ارجاع امر به انجمن و مداخله انجمن در امری که فقط مربوط به مسئولیت دولت است، از وظیفه اداری و حدود قانون خارج بوده است. اعزام قوا با موضوع موافقتنامه منافات ندارد. و چون دولت قوای فعلی آذربایجان را تا وقتی که طبق تمام مقررات جلب اعتماد و اطمینان ننموده و تشکیلات آن استحکام نیافته است، برای انجام امر کافی نمی‌داند (لذا) برای حسن جریان انتخاب، قوای لازم را به آذربایجان خواهد فرستاد...

چنانچه با حسن نیت تصمیم دولت را استقبال نمایند، هیچ گونه بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد... و چنانچه فرستادن قوا به نافرمانی و طرفیت پذیرفته شود، عواقب وخیم و مسئولیت آن را متصدیان امور آن ایالت دریافت خواهند داشت... قوام - تهران ۲۵/۹/۱۰^۲

علاوه بر این قوام السلطنه طی نامه ذیل از دکتر جاوید خواست که تسهیلات لازم را برای ورود قوای اعزامی به آذربایجان فراهم سازد:

آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان... از قراری که از زنجان اطلاع می‌دهند در حدود قافلانکوه برای جلوگیری از قوای اعزامی سنگربندی شده و مانع رسیدن قوا به تبریز و سایر نقاط آذربایجان هستند. چون این اخبار در صورت صدق خلاف مصلحت و منافی مسئولیت دولت و موجب وقفه امر انتخابات است، لازم است تذکر دهم که اولاً اعزام قوا برای جنگ و مصادمه با اهالی آذربایجان نبوده و سلامت و سعادت برادران آذربایجانی را همیشه دولت منظور داشته است... انتظار من این است، با اطمینان کامل قوای اعزامی یعنی برادران ایرانی خود را پذیرفته توصیه اکید نمایم از هر نوع تولید اشکال جلوگیری شود تا هر چه زودتر امر انتخابات شروع و خاتمه یابد...^۳

قوام السلطنه تلگراف مشابهی هم به قاضی محمد فرستاد و قاضی محمد در پاسخ آن اعلام داشت که «انتخابات تحت نظارت انجمن ایالتی و بدون اعزام قوا انجام خواهد گرفت».^۴ آنچه قابل توجه است اینکه، در جنوب با وجود تسلط افراد مسلح قشقایی، بختیاری، بویر

۱. داد، شماره ۸۹۷ - ۲۵/۹/۱۱، «تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان به نخست‌وزیر».

۲. داد، شماره ۸۹۷، به تاریخ ۲۵/۹/۱۱.

۳. داد، شماره ۸۹۶، به تاریخ ۲۵/۹/۱۰.

۴. داد، شماره ۸۹۵، به تاریخ ۲۵/۹/۸.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۱۳

احمدی، حیات داودی و غیره بر شهرها و دهات، و عدم نفوذ دولت در آن نواحی، دولت قوام اعزام نیروی نظامی به آن قسمت از کشور را ضروری نمی‌شمرد، حال آنکه بنابه گفته مقامات رسمی لشکری، این عشایر جنوب بودند که در آنجا حکومت می‌کردند نه دولت مرکزی. در این باره سرتیپ همت فرمانده لشکر فارس طی مصاحبه‌ای چنین گفت:

... فعلاً در کازرون به هیچ وجه مأمور بانفوذی از طرف دولت و ارتش نیست. شهر کازرون به دست عشایر مهاجم اداره می‌شود و از خودشان رؤسای دوایر را انتخاب کرده‌اند و به قراری که اطلاع حاصل شده شبها در کازرون با صدای دهل و به وسیله گزمه شهر محافظت می‌شود... اما راجع به بوشهر، پس از هجوم عشایر به بوشهر و زد و خورد و سقوط پادگانهای نظامی و نگهبانی فعلاً عشایر شهر را در دست دارند و افراد ارتش و نگهبانی در آنجا وجود ندارند...^۱

قوام السلطنه مودیانۀ موضوع اعزام نیرو به آذربایجان را با شروع انتخابات و فعالیت‌های انتخاباتی درهم آمیخته و بجز رجاله‌های حزب دموکرات ایران که از هر نوع آزادی بهره‌مند بودند، از سایر احزاب و جمعیت‌ها و کاندیداهای مستقل سلب آزادی نموده بود. به همین لحاظ جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه طی نامه سرگشاده‌ای که قسمتهایی از آن را ذیلاً می‌آوریم، به نخست‌وزیر اعتراض نمود:

آقای نخست‌وزیر ... تشکیل حزب دموکرات ایران در موقعی که مجلس در حال تعطیل بود و از طرف جنابعالی که زمامدار موقت بوده‌اید و با استفاده از وسایل و نیروهای دولتی به توسعه آن پرداخته‌اید، موضوعی است که خودبخود سبب سلب اعتماد عمومی از بی‌نظری و بی‌طرفی آن جناب می‌گردد. بخصوص که آن جناب در بیانیه‌های رسمی و نطق‌های رادیویی خود صریحاً نوشته‌اند و گفته‌اند که هر کس با برنامه این حزب که جناب اشرف آن را «مترقیترین برنامه‌ها» تلقی می‌فرمایند موافقت نداشته باشد در نظر آن جناب مرتجع است و تأکید می‌فرمایید که باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را حزب دموکرات که آن جناب رهبر آن هستند، به دست آورد.

بر کسی پوشیده نیست که در هیچ جای دنیا امکان ندارد یک حزب جدیدالتأسیس پس از صد و چند روز بتواند با نیروی طبیعی خود اکثریت قاطع پارلمان را به دست آورد. بنابراین وقتی که آن جناب به عنوان رهبر کل حزب دموکرات ایران و با داشتن مقام نخست‌وزیری و وزارت کشور و فرماندهی عالی نیروهای ژاندارمری و پلیس رسماً اعلام می‌فرمایند که حزب ایشان باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را به دست آورد، همه کس در همه جای دنیا می‌فهمد و متوجه می‌شود که این اعلام فقط به اتکای نیروهای دولتی است و نه نیروی حزبی. و حصول این موفقیت برای حزب صد و چند روزه جز با اعمال قدرت و نفوذ دولت غیر مقدور است.

... آیا ممکن است کسی تصور کند که با به کار بردن تمام قوای عامله کشور که متعلق به تمام ملت می‌باشد به نفع یک حزب دولتی، باز هم امکان انتخابات آزاد و اینکه هر فردی بتواند آزادانه در انتخاب نماینده مجلس و تعیین سرنوشت خود مداخله کند، وجود دارد؟...^۲

حوادث زنجان و تصمیم دولت به اعزام نیروی نظامی به آذربایجان، موجب غلیان احساسات و

۱. داد، شماره ۸۹۲ - مورخه ۲۵/۹/۵.

۲. رهبر، شماره ۸۷۴، مورخه ۲۵/۹/۱۰، «نامه سرگشاده جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه به نخست‌وزیر».

هیجان عمومی و تحریک حس انتقام در سراسر آن استان گردید و با وجود اینکه از امضای موافقت‌نامه خردادماه به بعد آذربایجان در حقیقت به خواب رفته و تعلیمات جنگی و دفاعی به دست فراموشی سپرده شده بود، علی‌هذا آذربایجان بسرعت حالت جنگی به خود می‌گرفت و نیروهای قزلباش و فداییان آماده نبرد می‌شدند. آذربایجان با این شعار بزرگ که «در صورت حمله تهران، اسلحه را برای آزادی سراسر ایران به دست خواهیم گرفت» به کلیه آزادیخواهان فرمان آماده‌باش داده بود.

پیشه‌وری پس از اطلاع از تصمیم قوام مبنی بر اعزام نیروی نظامی به آذربایجان چنین نوشت:

مرتجعین کهنه کاری که شش ماه تمام با حيله و نیرنگ و تردستی ماجراجویانه‌ای در اغتنام فرصت می‌کوشیدند، بالاخره چهره واقعی خود را آشکار ساختند و رئیس دولت که تا حد افراط عبارات «حسن نیت» و «حل مسالمت‌آمیز» را به خورد مردم داده در خفا سرگرم تدارک ماجراهای جدیدی بود، حرف آخر خود را زد. اما ... آقای قوام اشتباه می‌کند. او، قدرت حقیقی نهضت ما را درک نکرده است... مردم ما سوگند یاد کرده‌اند که به هر قیمتی است، آزادیهای به دست آمده را حفظ کنند. ... ما به سوگند خود وفادار مانده، کسانی را که بخواهند به زور سر نیزه آزادی ما را پایمال نمایند - هر کس که باشد - به نیروی بازوان مردم منکوب ساخته به عقب خواهیم راند و چنین است حرف آخر ما: «مرگ هست - بازگشت نیست.» بگذار دنیا بدانند... نیروهای مسلحی که به آذربایجان تجاوز نمایند فقط می‌توانند از روی اجساد مردان و زنانی که در راه دفاع از میهن سلاح به دست گرفته‌اند پیشروی کنند. حال که آقای قوام در اثر تلقین عناصر ارتجاعی چنین خواسته است، ... خوش باشد. شاید دعای مظلومان مستجاب شده و روز انتقام که قلب ملت ایران سالها در آرزوی آن بود، فرا رسیده است. بگذار این صفحه پرافتخار تاریخ، به نام فرقه دموکرات آذربایجان ثبت شود.

پیشه‌وری^۱

روز دهم آذر پیشه‌وری به مناسبت موفقیتی که فداییان در خلخال و هروآباد در برابر هجوم نیروهای دولتی به دست آورده بودند، ضمن تقدیر از ژنرال آذر فرمانده نیروهای مدافع، نوشت:

... قلب مردم آذربایجان با شما است. اگر خدای نکرده اتفاق سوئی روی دهد همه مردم از زن و مرد به یاری شما خواهند شتافت و چنانچه لازم شود خود من شخصاً آماده‌ام برای دفاع از آزادی سلاح به دست گرفته دوشادوش شما در جبهه بجنگم...^۲

روز یازدهم آذر شعار «مرگ با شرافت بهتر از زندگی با اسارت و ذلت است!» سرلوحه روزنامه آذربایجان را مزین می‌ساخت و در سرمقاله همان شماره، کلیه مردم آذربایجان برای دفاع مسلحانه از سرزمین خود دعوت می‌شدند.^۳

روز دوازدهم آذر روزنامه آذربایجان «حرف آخر» مردم آذربایجان را چنین بیان می‌داشت:

۱. آذربایجان، شماره ۳۵۷، مورخه ۲۵/۹/۵، «چرا و برای چه می‌آیند؟».

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۲، مورخه ۲۵/۹/۱۰.

۳. آذربایجان، شماره ۳۶۳، مورخه ۲۵/۹/۱۱.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۱۵

... مردم آذربایجان آن چنان که آزادی را به دست آورده‌اند، به همان ترتیب نیز آن را حفظ خواهند کرد. اینک همه مردم برای دفاع از میهن به پا خاسته تا آخرین قطره خون در راه دفاع از وطن خویش آماده‌اند. ... این بار ما حساب خود را با غاصبین آزادی ملت ایران به یکباره تصفیه خواهیم کرد. ... چنانچه دشمن به ما حمله کند، خلق ما جواب آنها را با سرنیزه، توپ، تفنگ، بیل، کلنگ، بیلچه، چکش، شانه آهنی، پارو، سنگ و مشت خواهد داد. این است حرف آخر ما: «مرگ هست - بازگشت نیست»^۱.

همان روز میتینگ عظیمی از طرف فرقه دموکرات و اتحادیه کارگران آذربایجان در میدان عالی‌قاپوی تبریز تشکیل شد. شرکت کنندگان پس از استماع سخنان ناطقین، برای کسب اجازه از فرقه دموکرات جهت به دست گرفتن اسلحه، به سوی محل کمیته مرکزی فرقه به راه افتادند و همگی اعلام داشتند که «برای دفاع از میهن آماده‌ایم» و پیشه‌وری از بالکن محل کمیته مرکزی فرقه خطاب به شرکت کنندگان در میتینگ چنین گفت:

هموطنان عزیز! تاریخ وظیفه سنگینی به گردن ما نهاده است و آن وظیفه تأمین آزادی سراسر ایران است. ... حکومت تهران حکومتی است جنایتکار و فرسوده، ما آن را از میان برداشته حکومتی ملی بر سر جای آن خواهیم نهاد.

... دشمن در برابر خلق ما به زانو در خواهد آمد. فراموش نکنید که ستارخان با عده کمی قیام کرد. ولی ما برای حفظ آزادی نیرویی شکست‌ناپذیر و تشکیلاتی وسیع در اختیار داریم. تشکیلاتی که فرقه مورد اعتماد و استوار دموکرات آذربایجان، رهبری آن را به عهده دارد. به همین لحاظ هیچ خطری وجود ندارد. فداییان و سربازان ما و حتی در صورت لزوم اعضای کمیته مرکزی فرقه از شما دفاع خواهند کرد...^۲

اینک شهر تبریز روزانه دهها تلگراف مبنی بر آمادگی مردم برای جنگ از سراسر آذربایجان دریافت می‌داشت و شور و هیجان آذربایجان، آزادیخواهان سراسر کشور را دلگرمی می‌بخشید. در آذربایجان علاوه بر نیروی منظم فداییان و قزلباش، نیروی داوطلب «بابک» نیز تشکیل یافت، نیرویی که انجام وظایف پارتیزانی را به عهده داشت.

از طرف دیگر حکومت قوام ضمن آماده شدن برای حمله به آذربایجان، از سرکوبی احزاب، جمعیتها، مطبوعات و اشخاص آزادیخواه در هر گوشه‌ای از کشور نیز غافل نبود. ولی محیط وحشت و تروری که قوام ایجاد کرده بود، قادر نبود آزادیخواهان کشور را از آماده شدن به جنگ سرنوشت مانع شود. چنان که در زیرآب و شاهی بین کارگران و قوای دولتی زد و خورد در گرفت و منجر به حبس و تبعید و اعدام عده‌ای از کارگران گردید، کلپهای حزبی در سراسر کشور به آتش کشیده شد و در اکثر شهرهای شمال حکومت نظامی اعلام گردید.

۱. آذربایجان، شماره ۳۶۴، مورخه ۲۵/۹/۱۲.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۶، مورخه ۲۵/۹/۱۶.

در آذربایجان نیروهای دولتی که هنگام ورود به زنجان تا حدود تازه کند (قصبه‌ای بین زنجان و میانه) پیش رفته بودند، روز ۲۵/۹/۱۶ پیشروی خود را به سوی میانه آغاز کردند. بدین مناسبت کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان قطعنامه ذیل را خطاب به کلیه آزادیخواهان ایران صادر نمود:

هموطنان، آزادیخواهان!

دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه بی‌توجه به گذشته‌ها و تلاش‌های ما جهت حل مسالمت‌آمیز اختلافات داخلی و جلوگیری از برادرکشی بالاخره بعد از هشت ماه مذاکره چهره حقیقی خود را نشان داده برای پایمال کردن نهضت آذربایجان و خفه کردن صدای آزادیخواهان و منکوب ساختن دموکراسی، به حمله مسلحانه علیه آذربایجان مبادرت ورزید و چند ساعت بعد از ظهر امروز نیروهای نظامی و ژاندارم‌های دولتی از حدود آذربایجان تجاوز کرده جنگ را آغاز نمودند.

... ما آشکارا گفته‌ایم که در آذربایجان کسی در فکر جنگ نیست. ولی اگر آقای قوام‌السلطنه به زبان توپ با ما سخن گوید، ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد... ما تصور نمی‌کنیم که آزادیخواهان و میهن‌پرستان ایران مخصوصاً سربازان و افسران آزادیخواه ارتش ایران کورکورانه آلت دست دیگران شوند... مردم آذربایجان در چنین موقعی از برادران ایرانی خود انتظار دارند که برای حمایت و پشتیبانی از آزادی به پا خاسته با دشمنان مبارزه کنند.

... هموطنان آذربایجانی ما نیز به اهمیت موقع کاملاً پی برده همگی از پیر و جوان و زن و مرد آماده جنگند.

هموطنان آذربایجانی! بیدار باشید! ساعتی که بی‌صبرانه در انتظار آن بودید فرا رسیده است. امروز روز مردانگی، جانبازی و فداکاری است. از این ساعت به بعد تمام مردم آذربایجان مانند یک تن واحد جهت دفاع از آزادی به میدان جنگ رهسپار خواهند شد و شهرها و دهات آذربایجان به دژهای پولادین تسخیرناپذیری مبدل خواهد گردید.

... ما در درجه اول کوشش خواهیم کرد که پای ژاندارم‌ها و دشمنان آزادی خاک مقدس ما را لکه‌دار نکنند... بر فرض محال اگر آنها بتوانند به بعضی نقاط آذربایجان وارد شوند، در آنجا اثری از انسان پیدا نخواهند کرد. زیرا تمام مردم آذربایجان تا آخرین نفس خواهند جنگید. ... ما حمله ارتجاع را درهم شکسته و بساط آن را خواهیم برچید. ملت ایران با ضرب شست فداییان غیور ما زنجیرهای اسارت خود را پاره خواهد کرد. ... ما انتقام خواهیم گرفت و این انتقام شدید، خونین و بیرحمانه خواهد بود. انتقامی خواهد بود که در داستانها گفته شود و موجب مسرت و افتخار انسانهای شرافتمند گردد. ... همه ما برای حفظ آزادی، آبرو و حیثیت آذربایجان و به منظور دفاع از میهن روانه جبهه خواهیم شد. این است حرف آخر ما!

زنده باد آزادی و استقلال ایران!

زنده باد جبهه آزادیخواهان!

ابدی باد نام پرافتخار آذربایجان، پیشرو نهضت آزادی ایران!

زنده باد فداییان، سربازان و افسران آزادیخواهی که در سنگرهای خونین از آزادی ما و تمام ایران دفاع می‌کنند!

صدر کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان - پیشه‌وری^۱

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۱۷

همان روز انجمن نظارت انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی در تبریز شروع به کار کرد. لکن قوام طی تلگرافی به دکتر جاوید اعلام نمود که «اقدام شما از درجه اعتبار ساقط است».^۱ روز ۲۵/۹/۱۷ افسرانی که سابقاً در دانشکده افسری تهران سمت استادی داشته و اینک در قشون آذربایجان مشغول به کار بودند، پیامی به کلیه سربازان، درجه‌داران و افسران آزادیخواه ارتش شاهنشاهی از رادیوی تبریز فرستادند. در آن پیام گفته می‌شد:

برادران عزیز! جنگ داخلی در ایران به اشاره بیگانگان و به دست دولت مرکزی آغاز گردیده است... خواه ناخواه از شما نیز خواهند خواست که آتش بیار معرکه باشید و به آذربایجان حمله کنید... شما در این مأموریت شوم شرکت نکنید و چون ما می‌دانیم که شما مجبور به اطاعت کورکورانه هستید، لذا از شما نمی‌خواهیم که با مخالفت علنی، خود را دچار دردسر سازید. بلکه از شما می‌خواهیم که روح، احساسات و قلب شما به آذربایجان حمله نکنند. بگذارید اعمال ننگین به دست ژاندارمهای شوارتسکف، چاقوکشان ذوالفقاری و مزدوران و اوباش خائن و ناپاک انجام پذیرد. شما حاضر به برادرکشی نباشید. شما به آزادی خیانت نکنید.

برادران عزیز! این را هم بدانید که موفقیت نیروهای مهاجم به آذربایجان خواب و خیالی بیش نیست. شما خوب می‌دانید که اسلحه هر چه می‌خواهد باشد، این دست بشری است که باید آن را بکار اندازد و در آذربایجان این دستها فوق‌العاده پر قدرند.

... زنده باد افسران جوان، امید آزادیخواهان ایران!

زنده باد پرچم سه رنگ ایران!

دروغ به آذربایجان، سرزمین قهرمانان و گهواره آزادی ایران!

ژنرال آذر، استاد نقشه‌برداری دانشکده افسری تهران - کلنل شفایی استاد و مربی توپخانه دانشکده افسری - کلنل حاتمی، استاد و مربی پیاده‌نظام دانشکده افسری - کلنل اسدی استاد و مربی توپخانه دانشکده افسری - کلنل مرتضوی، مربی پیاده‌نظام دانشکده افسری - کلنل آگهی فرمانده و مربی هواپیمایی دانشکده افسری - ماژور دانش، مربی پیاده‌نظام دانشکده افسری - ماژور نظری، مربی صنف هواپیمایی دانشکده افسری - ماژور رحمانی، استاد هواپیمایی دانشکده افسری - ماژور طغریایی، استاد مخابرات دانشکده افسری - ماژور آگاهی، مربی صنف مخابرات دانشکده افسری - سلطان قهرمان، فرمانده مخابرات دانشکده افسری - سلطان و طنبور مربی توپخانه دانشکده افسری.^۲

اما باید دانست که دولت قوام در حمله به آذربایجان و سرکوبی نهضت آزادی ایران، بی‌گدار به آب نزده بود. او در اقدامات خود به پشتیبانی فعالانه دولتهای آمریکا و انگلیس و حمایت شورای امنیت^۳ و سکوت و بیطرفی دولت شوروی متکی بود^۴ و به همین لحاظ در تهران ملاقاتهای مکرر

۱. داد، شماره ۹۰۱، مورخه ۲۵/۹/۱۸.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۸، مورخه ۲۵/۹/۱۸.

۳. روز ۲۵/۹/۱۶ رادیو لندن خبر داد که «نماینده دولت ایران در شورای امنیت یادداشتی تقدیم دبیرخانه شورا نموده و تقاضا کرده است که شورا کاملاً اوضاع آذربایجان را مراقبت نماید.» کیهان شماره ۱۱۱۸ - ۲۵/۹/۱۶.

۴. قوام در مصاحبه با خبرنگار آسوشیتد پرس گفت: «آیا راست است که شورویها به شما توصیه کردند که نیرو به آذربایجان وارد نکنید؟ - قوام تبسمی نموده گفت: توصیه دوستانه‌ای کردند.» داد، شماره ۹۰۵ به تاریخ ۲۵/۹/۲۲.

بین جرج آلن سفیر کبیر آمریکا، هیلد لوروژتل سفیر کبیر انگلیس و سادچیکوف سفیر کبیر شوروی در ایران از یک طرف و شاه و قوام از طرف دیگر انجام می‌پذیرفت. دولت آمریکا نه فقط ارتش و ژاندارمری ایران را سرپرستی می‌کرد، بلکه با پیشنهاد یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری به نیروهای ارتجاعی دلگرمی می‌بخشید. اینک سیاست آمریکا که به دستاویز «ضرورت زمان جنگ» و به کمک رقاصه‌ها، سیگار، آدامس، لباس کهنه و ویسکی آمریکایی به ایران نفوذ کرده بود، سرنوشت سیاسی کشور ما را در دست داشت و سفیر کبیرش با بیان اینکه «تصمیم دولت ایران مبنی بر فرستادن نیروهای تأمین به تمام نقاط ایران برای تأمین آرامش مربوط به انتخابات به نظر من یک تصمیم کاملاً عادی و بجاست»^۱ فرمان حمله به آذربایجان را صادر می‌کرد.

در آذربایجان کمیته نظامی شهر تبریز لحظه به لحظه دستور آمادگی جنگی به نیروهای مسلح خود صادر می‌کرد و فرودگاه نظامی میانه مرتباً سلاح و بنزین هواپیما دریافت می‌داشت، قشون آذربایجان به سوی قافلانکوه در حرکت بود و حتی گروههای پارتیزانی نیز وارد عمل شده بودند. روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه هواپیماهای ارتش شاهنشاهی برفراز شهر تبریز اعلامیه‌هایی پخش کردند و به همین مناسبت پیشه‌وری در مصاحبه با مخبر رادیوی آذربایجان چنین گفت:

... آذربایجانی حکومت قوام و نیروهای سیاهی را که به آنها اتکاء دارد، غاصب می‌داند و لانه کلاهی را که وی می‌خواهد به زور سرنیزه تشکیل دهد، به عنوان مجلس قانونی شورای ملی نمی‌شناسد.

اینک شعله انقلابی که از آذربایجان مشتعل گردیده به حکومت مرتجعین، خائنین دیکتاتور و جلادان خون‌آشام پایان خواهد داد و حاکمیت حقیقی مردم را جایگزین آن خواهد ساخت... و این مسئله به دست نیروی مسلح آزادیخواهان و دهقانان آذربایجان که در راه آزادی مردم و حاکمیت ملی سلاح به دست گرفته سیل آسا به سوی جبهه روانند حل خواهد شد، نه به دست گروه سیاه قوام که ارتجاع خارجی آن را مسلح ساخته است. ما امیدی به مجلس منحوس قوام نداریم... شعار و هدف امروزی ما چنین است: ما خود مجلس ملی داریم و هنوز آن مجلس پابرجاست، فقط برای اجرای موافقت‌نامه اسم آن را تغییر داده‌ایم... چنانچه مردم ستمدیده ایران که در تمام نقاط کشور از حقوق و آزادی محرومند، نمایندگان حقیقی خود را انتخاب کرده به آذربایجان اعزام دارند، ما آنها را با آغوشی باز و چهره‌ای بشاش استقبال خواهیم کرد.

تاریخ تکرار می‌شود. یک بار دیگر احیای مشروطیت ایران به دست توانای فرزندان آذربایجان سپرده می‌شود. بگذار پشت کسانی که می‌خواهند آزادی ما را به زور اسلحه خفه کنند، ببرزد. بگذار تهدید قوام مبنی بر هجوم به آذربایجان جامه عمل پوشد تا جوانان آذربایجان که برای دفاع از آزادی کفن پوشیده‌اند اجازه حرکت به تهران را کسب نموده پرچم آزادی را برفراز مجلس شورای ملی به اهتزاز در آورند...^۲

اما قوام طی اعلامیه‌ای ادعا کرد که اعزام قوای تأمین به آذربایجان «... به هیچ وجه جنبه تعرض

۱. رهبر، شماره ۲۵/۹/۷۸۷۲، از مصاحبه مخبر روزنامه انگلیسی با جرج آلن.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۸، مورخه ۲۵/۹/۱۸.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۱۹

و لشکرکشی ندارد و جز حسن اجرای انتخابات و حفظ آزادی عموم، جز رأفت و شفقت به اهالی و تأمین رفاه و آسایش مردم... نظر دیگری^۱ در میان نیست.

نوزدهم آذرماه هنوز فرقه دموکرات اعلام می‌کرد:

قصرهای کسانی را که در کاخهای خود نشسته فرمان برادرکشی صادر می‌کنند پسریشان ویران خواهیم ساخت.^۲

در همان روز (۲۵/۹/۱۹) قوام فرمان حرکت نیروهای تأمین را به آذربایجان صادر کرد و از دکتر جاوید خواست که «اگر از طرف اشخاص مسلح مقاومتی شود جلوگیری نماید».^۳

با حرکت نیروهای نظامی مرکز به آذربایجان جنگ در میانه شروع شد و جبهه میانه به دو قسمت جنوبی که نیروی تازه کار قزلباش (سربازان وظیفه) از آن دفاع می‌کرد، و شمالی که در دست فداییان و افراد ایل اصائلو و جهانشاهلو بود، تقسیم گردید.

جبهه جنوبی به علت تازه کار بودن افراد و غفلت فرمانده آن، اکبر رامتین که در سنگر به خواب رفته بود، شکست خورده و در حال عقب‌نشینی بود. ولی جبهه شمالی مهاجمین را به عقب رانده به سوی زنجان پیشروی می‌کرد. دسته‌های پارتیزان نیز به ایستگاه قره بولاغ، بین زنجان و تاکستان رسیده و پل راه آهن قره بولاغ را منفجر کرده بودند.

چشم امید آزادیخواهان ایران به آذربایجان دوخته شده بود، و چنین بود زبان حال آنان:

ساعت موعودشان فرا رسیده است. آنها که از کشتار آبادان آغاز کردند، فارس را نامردانه به دزدان واگذار کردند تا آتشها برخیزد و خونها بریزد، دهقانان ملایر را به گلوله بستند و از دار آویختند، معدنچی زیرآب را تیرباران کردند و جمجمه بافنده شاهی را با ته تفنگ خرد ساختند، بر خانه کارگران به شهر و چالوس آتش افکندند، دیروز با یک حرکت دیوانه‌وار آتش جنگ داخلی را از آذربایجان افروختند... افق سرخ و نشاط بخش، در این شب تاریخی از یک بامداد زیبا نوید می‌دهد، آتشی افروخته و سایه مرگی گسترده شده است. آینده نشان خواهد داد که چه کسی خاکستر خواهد شد و در تاریکی عدم فرو خواهد رفت.

حمله به آذربایجان، حمله به مردم ایران، حمله به آزادی ایران، حمله به استقلال و حاکمیت ایران و حمله به همه چیز ملت ایران است. ... دشمنان آزادی تصور می‌کنند حمله به آذربایجان به دژ دموکراسی و آزادی ایران کار ساده‌ای است و بزودی فتح نمایان در انتظار آنهاست. ولی اشتباه کرده‌اند. آنها بزودی سزای این گستاخی و ناجوانمردی خود را خواهند دید، آنها بزودی خواهند فهمید که با حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساخته‌اند بلکه گور خود را کنده‌اند... زنده باد آذربایجان آزاد!^۴

جنگ شروع شده بود. اما این جنگ با سایر جنگها تفاوت عمده‌ای داشت. روزنامه ایران ما در

۱. داد، شماره ۹۰۱، مورخه ۲۵/۹/۱۸.

۲. آذربایجان، شماره ۳۶۹، مورخه ۲۵/۹/۱۹، سرمقاله.

۳. داد، شماره ۹۰۳، مورخه ۲۵/۹/۲۰ از نامه قوام به دکتر جاوید.

۴. بیداری ما، شماره ۱، مورخه ۲۵/۹/۲۰، به جای رهبر.

این باره به درستی نوشت:

... ممکن است جنگ زود به پایان رسد و یا مدتها به طول انجامد و بالاخره هزاران امکان دیگر را می‌توان تصور کرد. ولی چیزی که مسلم است این است که اگر این جنگ به واسطه یک تغییر سیاست آن‌ا قطع نشود و ادامه یابد، ایرانی که از زیر آتش آن بیرون خواهد آمد با ایران امروز تفاوت بسیار خواهد داشت.

... ما یقین داریم که وقتی داس مرگ فرزندان ایران ما را درو کرد و خونهای آنها بر خاک مقدس وطن ریخت محصول پر برکت «آزادی» در کمال سرسبزی به ثمر خواهد رسید.
ایران هم کشوری آزاد و آباد خواهد شد و خوشبختی واقعی در این وطن هم راه خواهد یافت...^۱

دریغاکه تغییر سیاست جهانی در نیمه دوم آذرماه، سیر حوادث کشور ما را به سود ارتجاع و به زیان آزادی جریان داد. از روزهای شانزدهم و هفدهم آذرماه مأمورین نظامی و سیاسی شوروی که در خدمت فرقه دموکرات آذربایجان بودند، آماده ترک ایران می‌شدند و همزمان با آن، سلاحهای سنگین نظیر توپ و خمپاره‌انداز نیز که از طرف دولت شوروی در اختیار قشون آذربایجان گذاشته شده بود، پس گرفته می‌شد. چنانچه در آخرین روزهای عمر حکومت ملی جز تفنگ و مسلسل و اسلحه کمری، اسلحه دیگری در آذربایجان باقی نماند.^۲

درست در همان روزی که قوام دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد، مسئولین سیاسی شوروی رسماً به پیشه‌وری دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط عده انگشت شماری از سران فرقه به خاک شوروی پناهنده شوند.^۳

پیشه‌وری با ترک مقاومت و تسلیم در برابر نیروهای دولتی بشدت مخالف بود. ولی با کمال تأسف راهی را پیموده بود که در آن شرایط جز اطاعت دستور چاره‌ای نداشت.
دکتر سلام‌الله جاوید و حاج علی شبستری با ترک مقاومت و تسلیم موافق بودند. و چون پیشه‌وری ناچار به ترک ایران بود، لذا در همان جلسه محمد بی‌ریا به سمت دبیرکل کمیته مرکزی فرقه انتخاب گردید.

از آن ساعت به بعد دیگر دستورهای آمادگی جنگی و پیشروی به سوی تهران از فرقه دموکرات آذربایجان و کمیته نظامی شهر تبریز شنیده نمی‌شد، برعکس با وجود آمادگی نیروهای مسلح آذربایجان به جنگ و حتی پیشروی فداییان به سوی زنجان و پشتیبانی صمیمانه تمام

۱. ایران ما، شماره ۶۹۶، مورخه ۲۵/۹/۲۰، سرمقاله.

۲. سرلشکر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «به طور کلی ارتش از دموکراتهای آذربایجان تاکنون ۴۵ هزار قبضه تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و سنگین و هشت میلیون فشنگ به دست آورده است.» ارس به جای ایران ما، شماره ۷۷ - مورخه ۲۶/۱/۲۰.

۳. این دستور در حضور عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی فرقه به پیشه‌وری ابلاغ شده و عده‌ای از حاضرین در آن جلسه به عنوان شهود عینی هنوز زنده‌اند.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۲۱

آزادیخواهان ایران از آنها، تبریز به وسیله رادیو و تلگراف لحظه به لحظه فرمان عقب نشینی صادر می کرد. دستوری که موجب سردرگمی فرماندهان قشون آذربایجان و گسیختگی شیرازه کار می گردید.

روز بیستم آذرماه میتینگ در برابر کمیته مرکزی فرقه دموکرات تشکیل گردید که در آن بی ریا و دکتر جاوید موافقت فرقه را با ورود نیروهای تأمین دولتی به آذربایجان اعلام و قطعنامه زیر را به تصویب رساندند:

- با اتکاء به حسن نیت آقای قوام السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد:
 ۱. به منظور جلوگیری از برادرکشی هنگام ورود قوای تأمین دولتی به شهر تبریز از هر نوع تظاهرات مخالفت آمیز خودداری شده با کمال متانت از آنها استقبال به عمل آید.
 ۲. فرقه دموکرات آذربایجان مانند گذشته پشتیبان و مدافع تمامیت و استقلال ایران و سعادت مردم می باشد.
 ۳. تمام سازمانهای فرقه و اتحادیه ها کمافی السابق به کارهای روزانه خود مشغول خواهند بود.
- زنده باد استقلال ایران! هیئت رئیسه میتینگ^۱

بیست و یکم آذرماه محمد بی ریا اعلامیه زیر را از طرف کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان صادر نمود:

هموطنان عزیز! ما به دفعات طرفداری خود را از صلح و مسالمت به ثبوت رسانده و تا امروز از هر نوع برادرکشی و خونریزی جلوگیری کرده است. این بار نیز برای پیشگیری از هرگونه برادرکشی و خونریزی باید از منافع خود چشم پوشیم تا امنیت حفظ شود.

ما بارها طرفداری خود را از آزادی و استقلال ایران به دنیا نشان داده ایم. ما از همان اول اعلام داشته ایم که آذربایجان جزء لاینفک ایران است. اما دشمنان آزادی ایران می خواستند به نهضت آذربایجان رنگ دیگری بدهند. آنها به منظور برقرار کردن مرزها در داخل ایران و به راه انداختن برادرکشی از دست زدن به دسائیس و تحریکات شوم خودداری نمی کردند و چون ما طرفدار صلح و مسالمتیم لذا از ورود نیروهای دولتی به آذربایجان به هیچ وجه جلوگیری نکردیم تا آنها بتوانند مانند سایر نقاط ایران، در حسن جریان انتخابات آذربایجان نظارت نمایند. بگذار تمام مردم دنیا بدانند که خلق آذربایجان طرفدار صلح و مسالمت است. اینک نیروهای دولتی به دستور رئیس دولت آقای قوام السلطنه به آذربایجان می آیند. آذربایجان جزئی از ایران است، لذا با توجه به نقش مهمی که حسن جریان انتخابات در سرنوشت سیاسی مردم ایران دارد نظارت قوای دولتی در اینجا نیز باید عملی شود و به منظور خاتمه دادن به بلاتکلیفی در کشور و افتتاح مجلس شورای ملی، انتخابات هر چه زودتر انجام پذیرد.

با اعتماد به حسن نیت رئیس دولت آقای قوام السلطنه از تمام مردم آذربایجان می خواهیم که خونسردی خود را حفظ کرده از بروز هرگونه ناامنی جداً جلوگیری نمایند. کسانی که با سوء استفاده از موقع امنیت مردم را برهم زنند بیرحمانه مجازات خواهند شد. مردم ما باید متانت خود را نشان دهند. زنده باد استقلال ایران! زنده باد مردم قهرمان ما که حافظ امنیت و انتظام است! زنده باد فرقه دموکرات

آذربایجان مشعلدار آزادی!

از طرف کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان - محمد بی‌ریا^۱

همان روز دکتر جاوید و شبستری نیز تلگرافهای مشابهی مبنی بر اطاعت از دستور مرکز به شاه و قوام مخبره کردند. در آن تلگرامها چنین گفته می‌شد:

خیلی فوری جناب اشرف آقای نخست‌وزیر
تلگراف شماره ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعد از عملیات جنگی زیارت شد. چنانچه حضرت اشرف اطلاع دارند، اینجانب همیشه ساعی بودم که با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد. امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت نماییم.
این موضوع خدمت آقای سیف قاضی نیز اطلاع داده شد. برای اینکه از خونریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمایند ستون مربوطه ترک مخاصمت نماید و اجازه فرمایند اینجانب به میانه رفته قرار آمدن قوای تأمین را بگذارم. - دکتر جاوید^۲

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
در این موقع که قوای تأمین به منظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت نموده و از نظر علاقه‌مندی خاص اینجانب و جناب آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان فوراً جلسه فوق‌العاده در انجمن تشکیل، بر اثر جدیت و وطنخواهی شخص اینجانب و آقای دکتر و بعضی خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد که به استانداری دستور داده شود تا از هرگونه سوء تفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تأمین رخ دهد جداً جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خلیلی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان و سایر وطنخواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود.
رئیس انجمن ایالتی آذربایجان - شبستری^۳

شاه به تلگرافهای فوق مستقیماً جواب نداد و فقط فرمانی به شرح ذیل خطاب به فرماندهان نیروی اعزامی به آذربایجان صادر نمود:

فرمان شاه به فرماندهان نیروی اعزامی به آذربایجان
چون طبق تلگرافات واصله، انجمن ایالتی آذربایجان متوجه مضار برادرکشی و مقاومت در مقابل قوای نظامی شده، لذا ماجراجویان را از مبارزه و ایستادگی در مقابل قوای نظامی بازداشته و حاضر به تسلیم گردیدند. کوشش نمایید با هم‌میهنان آذربایجانی با کمال مهربانی و رأفت رفتار نمایید.^۴

در روزهای بیستم و بیست‌ویکم آذرماه عده‌ای از آزادیخواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، جهت کسب تکلیف به قلی اوف کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول به آنها صراحتاً گفت:

۱. آذربایجان، شماره ۳۷۱، مورخه ۲۵/۹/۲۱.

۲ و ۳. داد، شماره ۹۰۵ - مورخه ۲۵/۹/۲۲.

۴. داد، شماره ۹۰۶، مورخه ۲۵/۹/۲۴.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۲۳

نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می‌آیند و با شما کاری ندارند. شما کمافی السابق به کار خود مشغول باشید. آنها به ما قول داده‌اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت‌آمیزی خواهند داشت.

و چون مسئولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده‌ای دست به عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام جداً جلوگیری کرده و به آنها اظهار داشتند:

در آذربایجان نباید هیچ گونه برخورد نظامی پیش بیاید. چنانچه خود را در معرض خطر می‌بینید می‌توانید به خاک شوروی پناهنده شوید.

به همین لحاظ برخلاف تصمیم اولیه، به جای عده‌ای انگشت شمار، ستونهای منظمی از سربازان و فداییان به خاک شوروی عقب‌نشینی کردند. چنان که در سال ۱۳۲۶ روزنامه‌های باکو تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به هفتاد هزار نفر نوشتند.

از همان صبح روز ۲۱ آذرکشتار و غارت بی‌رحمانه‌ای در سراسر آذربایجان شروع شد. چه کسانی دست به کشتار می‌زدند. آیا واقعاً مردم آذربایجان علیه فرقه دموکرات قیام کرده بودند؟

آنچه مسلم است اکثریت مردم آذربایجان یعنی زحمتکشان شهر و روستا هرگز علیه فرقه دموکرات قیام نکردند و کشتارکنندگان از گروههای ذیل تشکیل می‌گردیدند:

۱. ستاد ارتش شاهنشاهی از ماهها قبل دسته‌های متعددی مرکب از گروهبانان و استواران قدیمی که به زبان آذربایجانی آشنایی داشتند، به آذربایجان فرستاده بود. وظیفه این دسته‌ها ترور سران فرقه دموکرات، اشاعه اخبار دروغ و خرابکاری در پشت جبهه بود.

اینک همین افراد اولین کسانی بودند که سلاح به دست گرفته هرکسی را می‌خواستند می‌کشتند. ۲. نوکران و خدمه مالکینی که از آذربایجان رانده شده و دهات خود را از دست داده بودند. از آن جمله جمشید اسفندیاری، نوکر و مباشر غدار املاک پناهیها که با توصیه دکتر جاوید مسئولیت «حفظ امنیت» شهر تبریز را به عهده گرفته بود.

۳. فواحش و معتادین که مورد بی‌مهری فرقه دموکرات و حکومت ملی قرار گرفته بودند.

۴. روباه‌صفتانی که برای کسب مقام و منزلت به فرقه روی آورده بودند و اینک با تغییر اوضاع سیاسی مدالهای ۲۱ آذر خود را پنهان کرده دست به خون‌بی‌گناهان می‌آلودند.

۵. عده معدودی از مردم کوچه و بازار که از رفتار تند و ناپسند بعضی از اعضای چپ‌نمای فرقه (مانند بعضی از مهاجرین) دل پرخونی داشتند. ضمناً عده نسبتاً زیادی از روشنفکران شهری که روش سیاسی فرقه دموکرات آنان را آزرده خاطر کرده بود، ورود نیروهای دولتی را با خوش‌بینی تلقی می‌کردند.

مأمورین ستاد ارتش و وابستگان دولت مرکزی که با لباس مبدل وارد آذربایجان شده بودند،

دستور داشتند که تا رسیدن نیروهای انتظامی هر آنچه بتوانند از اعضا و طرفداران فرقه نابود کنند. به همین جهت جلادان تنها به کشتن مردم به ضرب گلوله اکتفا نمی نمودند بلکه براحتهی سر پرشور آزادیخواهان را در کنار خیابان از تن جدا می کردند و تل کشتگان را با اربابه‌ها به گورستان می فرستادند. اما دکتر جاوید به همراهی محافظینش سروان جاویدان و آقایان مسیوزاده‌ها در میان این بلوای خونین، آزادانه و بی آنکه کسی معترضش شود در شهر می گشت.

حتی وی در اجرای دستور «رفقا» روز ۲۱ آذر از میان اجساد آزادیخواهان به استقبال نیروهای نظامی که مانند ارتش اشغالگری با مردم رفتار می کردند، شتافت.

بدین ترتیب روز بیست و دوم آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای دولتی بدون برخورد با مقاومتی وارد شهر تبریز گردیدند. بلافاصله در شهر حکومت نظامی اعلام گردید و سرتیپ هاشمی فرمانده نیروی اعزامی در مقابل شهرداری تبریز الغاء قراردادهای منعقدہ بین تهران و تبریز را اعلام نمود.^۱ ویلیام داگلاس قاضی آمریکایی که خود به آذربایجان رفته، رفتار ارتش شاهنشاهی را با مردم آذربایجان بدینسان بیان می کند:

... وقتی ارتش ایران به آذربایجان بازگشت، وحشت برپا نمود. سربازان قتل و غارت و تاراج به راه انداختند. آنها هر آنچه به دستشان می رسید و هرچه می خواستند تصاحب می کردند. رفتار سربازان اشغالگر روس بسیار پرازنده تر از اعمال وحشیانه سربازان نجات بخش ارتش شاهنشاهی بود. به طوری که خاطره فوق العاده زشت و شومی در آذربایجان به جا گذاشت. در آذربایجان اموال و احشام دهقانان به غارت رفت و زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند. گرچه رسالت ارتش ایران، آزادی آذربایجان بود، ولی آنها مردم را غارت کرده، پشت سر خود مرگ و نابودی به جا گذاشتند.

به دنبال ارتش، مالکین فراری بازگشتند. آنها به دریافت بهره مالکانه همان سال اکتفا نکردند، بلکه بهره مالکانه سال قبل را از دهقانان پس گرفتند و آن چنان روستاییان را غارت کردند که آنها ذخیره غذایی خود را هم از دست داده گرفتار گرسنگی شدند...^۲

شهود عینی قابل اعتماد شهادت می دهند که سواران ذوالفقاری به سرکردگی سلطان محمدخان ذوالفقاری دوشادوش ارتش وارد شهر میانه گردیدند و در اجرای دستور سران ارتش و رؤسای ایل دسته دسته به خانه‌های مردم وارد شده به چپاول پرداختند و احشام دهقانان را گله گله یدک کشیده بردند. در همان شهر عزیزه نام بانوی محترمی را که عضو سازمان زنان فرقه بود از خانه اش بیرون کشیده به شهربانی بردند. در برابر اداره شهربانی عالم نمای از خدا بی خبری فتوا داد که جان و مال و ناموس دموکراتها حلال است. لذا اراذل و اوباش در پناه سرنیزه‌های ارتش، جلو شهربانی برای تجاوز به زنی اسیر صف کشیدند تا به نوبت داخل و خارج شوند!

۱. داد، شماره ۹۰۹، مورخه ۲۵/۹/۲۷.

۲. ویلیام داگلاس، کتاب «سرزمین عجیب با مردم مهربان»، متن انگلیسی، چاپ نیویورگ، ۱۹۵۱، صفحه ۴۵، فصل چهارم، «آذربایجان».

قربانی این تبهکاری هولناک هنوز در قید حیات است. در حقیقت از آغاز هجوم آذرماه ۱۳۲۵، آذربایجان به یک صحنه طوفانی تبدیل یافت. میدانی که شقاوت، پستی، تنگ نظری و غلامی از یک طرف و دلیری، شهامت، علو نفس و آزادی از دگر سو به مقابله پرداخته بودند!

هنوز طلایه «نیروی آزادی انتخابات!» در زنجان خودنمایی نکرده شهر به خون کشیده شد و همه کس به مفهوم آن آزادی که فتودال خونخوار خمسه علمدارش بود، پی برد. آفتاب روز دوم آذرماه با ورود قوای دولتی از پس کوههای زنجان سرکشیده و جسد شیخ محمد خوئینی، روحانی بیدار دل که به ضربت تیر در محضر خویش از پای درآمده بود از بالای بام خانه سرنگون گردید، در همان حال دسته دسته زحمتکشان شهر را به سوی مسلخ می بردند! سراب، کانون آزادی آذربایجان سراپا در آتش کشیده شد. «محبوب» کارگر مبارز عضو کمیسیون تفتیش تشکیلات محلی را در منظر عام با سنگ قطعه قطعه کردند و جسد او را هلهله کنان به معرض نمایش گذاردند.

دهکده ها به غارت رفت، فداییان را مانند اسرای قرون وسطی به گاری بستند؛ دهقانان را قطعه قطعه کردند و عاری از شرف انسانی، به هتک ناموس زنان پرداختند! اردبیل تلختر از روز ۲۶ آذر خاطره ای ندارد، از فزونی شهیدان راه آمد و شد بسته شده بود، اجساد «ساری اسماعیل»، «دیباثیان» و دیگران را روی دست دور شهر می گردانیدند. آخرین گفتار ساری اسماعیل حاکی از ایمان به پیروزی بازپسین بود! خلیل دایی را سه بار بر دار کردند و هر بار نیمه جان به هوشش آوردند و دوباره بالا کشیدند. چنین جنایت موحشی را تاریخ به یاد ندارد.

آذربادگان فرماندار اردبیل در پای دار فریاد کرد: «من در راه حق کشته می شوم. پیروزی نهایی از حق و آزادی است. زنده باد ایران آزاده!» دشمنان آزادی در کشتار اردبیل، چنگیز را روسفید کردند. آنها حتی کودکان خردسال را بالای دار فرستادند! سربانوی شجاع شاهسون را که یکه و تنها پنج روز در محاصره به مقاومت ادامه بود با وعده و پیمان از سنگر خویش بیرون کشیدند و ناجوانمردانه به سوی قتلگاه فرستادند! هنگام تیرباران، او خاطر نشان ساخت:

این برای شما فتحی نیست، تاریخ نام پیمان شکنان را با نفرت یاد خواهد کرد. آدمکشان در این معامله سودی نخواهند برد. فرزندان آذربایجان کین مرا خواهند جست، خون شهیدان درخت آزادی را بارور خواهد ساخت!

در باسمنج سر بریده علی قهرمانی را بالای سرنیزه زدند و همچون اعصار قدیم گرد سرنیزه به چرخ زدن و رقصیدن پرداختند.

موج جنایت بالا آمده شهر تاریخی تبریز را فراگرفت و هجوم ژاندارمهای دزد، پاسبانهای افیونی، اوباش و رجاله‌های شهر که زیر فرمان ناکسانی همچون سلطان علی شقاقی، سیف‌الله (خان) باغمیشه، میر شریف و حاجی علی اکبر بقال به نام «میهن پرستان!» گرد آمده بودند آغاز گردید!

... ژنرال عظیمی فرزند دلیر خلق آذربایجان هنگام تیرباران گفت:

مطمئن باشید هر فرد ناراضی فردا یک ژنرال عظیمی خواهد بود، در انتظار انتقام ملی باشید!

در مهاباد ... فرزندان گرانمایه همچون قاضیها که در بوسه گاه چوبه‌دار، جان تسلیم کردند و سر تسلیم به بیعت امپریالیسم نهادند.

در تبریز ... فریدون ابراهیمی که دانش شگرف خویش را به خدمت توده‌های مظلوم ملت گماشت، مرگ را با چنان گشاده‌رویی استقبال کرد که دژخیم را به کرنش واداشت! ... و قلی صبحی کارگر کارخانه میاندوآب که در ارتش خلق آذربایجان، پادگان مراغه درجه سرهنگی یافت قهرمانانه با مرگ روبرو شد، او در پای دار یادآور شد که «این بنای سست بنیان دیری نخواهد پایید، این نظم سیاه دیگر قابل دوام نیست.»

طناب پوسیده‌دار هم گسست، صبحی بر زمین نقش بست و او در همان حال خشمگین فریاد کرد:

اوباش! ادعای مرا باور کردید؟ حتی طناب‌دار شما هم پوسیده و بیدوام است!^۱

چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟

نهضت دموکراتیک آذربایجان که به اتکاء آمادگی انقلابی مردم آن سرزمین و نارضایی عمومی خلق ایران و ضرورت ایجاد تحولات اساسی در کشور، با استفاده از شرایط مساعد بین‌المللی، بوجود آمده رشد یافت، چنانچه راه درستی می‌پیمود و با واقع‌بینی انقلابی سیاست خود را در درجه اول بر اساس نیازهای کشور و خواسته‌های اکثریت مردم ایران پایه‌گذاری و آگاهانه و مصممانه و با استقلال رأی از علمیت‌ترین اصول انقلابی پیروی می‌نمود، چراغی بود که می‌توانست به شعله پرنوری مبدل گردیده سراسر میهن ما را فروغ روشنی بخشد.

کدامند آن اصول علمی انقلابی که بی‌مراعات آنها هیچ قیامی پیروز نمی‌شود؟

«اولاً هرگز با قیام بازی نکنید، مگر اینکه کاملاً آماده باشید با نتایجی که عمل شما به بار خواهد آورد روبرو شوید. قیام مانند معادلات جبری مقادیر نامعینی اتخاذ می‌کند که ارزش آن هر روز در معرض تغییر قرار دارد، نیروهایی که در مقابل شما قرار گرفته‌اند از برتری تشکیلات، نظم و اوتوریت»

۱. روزنامه مردم، شماره مخصوص شهیدان، مورخه ۲۷/۱۱/۱۴، «آذربایجان نخستین سنگر مبارزه خلق» و رزم، مهرگان ۱۳۲۷، «در راه آزادی ...»، نوشته عباس جعفری.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۲۷

سنتی برخوردارند. چنانچه باتفوق عظیمی با آنها مقابله نکنید، شما شکست خورده و نابود خواهید شد. ثانیاً همین که به امر قیام دست زدید با قاطعترین تصمیم وارد عمل شده و در موضع حمله قرار بگیرید. موضع دفاعی برای هر قیام مسلحانه به معنای مرگ است، چنین قیامی قبل از آنکه بتواند با دشمن وارد مقابله شود، نابود خواهد شد. آن گاه که نیروهای دشمن پراکنده است غافلگیرانه به او حمله کنید و خود را برای پیروزیهای جدید، هر چند هم ناچیز اما روزانه آماده نمایید، روحیه پیروزمندانه‌ای را که اولین شورش نصیب شما کرده است در سطح بالا نگه دارید و تمام آن عناصر متزلزلی را که همیشه به دنبال قویترین محرک کشیده می‌شوند و مدام جویای آن طرفی هستند که از تأمین بیشتری برخوردار است به گرد خود جمع آورید، دشمنان را قبل از آنکه بتوانند نیروهایشان را علیه‌تان جمع‌آوری کنند مجبور به عقب‌نشینی نمایید ...» (مارکس و انگلس از کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» فصل قیام)

لکن سران نهضت آذربایجان با تبعیت کورکورانه از سیاست روز دولت شوروی و بی‌توجه به این حقیقت مسلم که آزادی ایران تقسیم‌ناپذیر است و آزادی پایدار هیچ نقطه‌ای از کشور بی‌آنکه شاهین آزادی بر سراسر وطن ما پر و بال گسترد مقدور نمی‌باشد، به نهضت آذربایجان جنبه محلی دادند و به سرکوبی دشمن که دچار سراسیمگی و پراکندگی بود پرداخته آزادی را تنها برای آذربایجان خواستند. و با این فرصت بی‌مأند و پرازشی که در اختیار دشمن قرار دادند تضعیف و تفرقه صفوف آزادیخواهان و تشکل نیروهای دشمن را سبب شده بالمآل شکست و اضمحلال خود را مسجل ساختند.

چنان که در صفحات پیش به تفصیل بیان گردید، صحیحترین و علمیت‌ترین شکل رهایی ملی در کشور ما چه در گذشته و چه امروز جنبش تمام خلق علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن اعم از رژیم دیکتاتوری، فتودالیسم و بورژوازی کومپرادور و مزدوران استعمار می‌باشد. لذا چنین جنبشی در آن زمان موفق نمی‌گردید مگر با اتحاد اکثریت طبقات زیر ستم و ضد استعمار کشور زیر پرچم عمومیت‌ترین شعارهای ملی ضد استعماری. بدیهی است ما در این راه کمک و مساعدت برادرانه و بی‌نظرانه کلیه مبارزین راه آزادی و مدافعین ستمدیدگان جهان را با آغوش باز می‌پذیرفتیم و دست دوستی آنها را به گرمی می‌فشرديم. لکن اگر نهضت ما را به بازی می‌گرفتند عطایشان را به لقایشان می‌بخشیدیم و به پشت گرمی زحمتکشان، آزادیخواهان و همه نیروهای ترقیخواه کشورمان می‌جنگیدیم. یا پیروز می‌شدیم و شاهراه سعادت و بهروزی را به روی ملت خود می‌گشودیم و یا قهرمانانه شکست می‌خوردیم و سنن شریف انقلابی را به فرزندانمان یادگار می‌گذاشتیم.

رهبران نهضت دموکراتیک آذربایجان پس از توافق دولت شوروی با دولت قوام و انعقاد موافقتنامه بین تهران و تبریز گفتند: «... نهضت ما از اول برای تمام ایران بود ... منتها تاکتیک و مقتضیات روز این طور ایجاب می‌کرد که ما به آن صورت محلی بدهیم. نتیجه را هم که نگاه بکنیم

نمی‌توانیم تاکتیک را غلط بدانیم.^۱» اما حقیقت امر را جرج کنان سفیر کبیر آمریکا در مسکو صحیح‌تر و واقع‌تر استنباط کرده. او ضمن تشریح رقابت دولتهای انگلیس و شوروی در ایران نوشت:

... بر اینجانب روشن است که در مورد تهیات و آمادگیهای شوروی هر اقدامی در آن منطقه به عمل آید روسها ناگزیرند آن را به وضعی در آورند که به آن رنگ خصیصه ملی بدهند. یعنی به وضعی که چه دولت روس و چه دولت انگلیس را در کیفیتی قرار ندهد که از آن، پرستیژ ملی اجازه عقب نشینی را ندهد.^۲

لذا کاملاً قابل درک و فهم است که چرا با وجود درخواستها و استغاثه‌های درست و بحق آزادیخواهان ایران نهضت آذربایجان در کادر محلی باقی ماند و به شکل جنبش آزادی سراسر ایران در نیامد و چگونه این تاکتیکهای نادرست آزادیخواهان کشور را مجبور ساخت که از قوام، این ابلیس ارتجاع که در چهره فرشته آزادی ظاهر گردیده بود دفاع نمایند. قوام السلطنه نیز زیرکانه پیشنهادهای آزادیخواهان را موقتاً پذیرفت، به مسکو رفت، مطبوعات و اجتماعات را تا حدودی آزاد ساخت، مخالفین را توقیف نمود، با شوروی قرارداد بست و با آذربایجان به گفتگو نشست، احزاب آزادیخواه را در کابینه شرکت داد و از این طریق اردوی آزادی کشور را آن چنان در خواب غفلت فرو برد تا توانست آنچه را صدر و حکیمی با غیظ غضب نتوانسته بودند عملی سازند زیر لوای «حسن نیت» انجام دهد.

همین که آذربایجان قیام کرد نیروهای پراکنده ارتجاع دچار وحشت و سرگردانی شدند. رشته کارها از دستشان به در رفت و تهران در آستانه سقوط قرار گرفت. و فرقه دموکرات آذربایجان حق داشت بگوید که «... اگر آذربایجان فکر حمله به تهران را می‌داشت حکومت تهران نه فقط مجبور بود که در برابر خلق آذربایجان زانو زند بلکه زیر پای آزادیخواهان تهران پایمال می‌شد.»^۳ این امر را موری سفیر کبیر آمریکا در ایران نیز تصدیق دارد. وی در این باره به وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد:

شوارتسکف گزارش می‌دهد که زنجان به طور قطع وسیله قیام کنندگان سقوط کرده است و اکنون عده‌ای از آنها از تاجکستان گذشته در جاده قزوین می‌باشند ... وزارت جنگ ایران انتظار دارد دو هزار نفر از افراد مسلح آنها به تهران حمله کنند. در این صورت حدس زده می‌شود که نزدیک به ده هزار نفر از طرفداران آنها اسلحه به دست گرفته قیام کنند.

از جابان نزدیک فیروزکوه نیز گزارش رسیده که عده‌ای از اهالی آن ناحیه و مازندران جمع شده آماده حرکت به تهران می‌باشند.

ژنرال ارفع رئیس ستاد ارتش به تمام نیروهای مسلح پلیس، ژاندارم و ارتش آماده باش داده تا مجتمعاً از پایتخت حمایت کنند. همچنین دستور داده شده که جاده تهران - قم به هر قیمتی است باز

۱. ایران ما، شماره ۵۶۱ - ۲۵/۳/۳۰، از نطق دکتر جاوید در منزل حسن سروش.

۲. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶، از گزارش جرج کنان به وزارتخانه آمریکا، بیست و نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۳۶۲. ۳. آذربایجان، شماره ۱۷۹ - ۲۵/۲/۲۲، سرمقاله.

نگه داشته شود تا در صورت لزوم بتوان از نیروی جنوب برای کمک به پایتخت استفاده کرد. نقشه این است که در موقع ضرورت پایتخت به اصفهان منتقل گردد ... قیام کنندگان (برای رسیدن به تهران) در حال حاضر دو راه دارند: یکی راه آستارا - پهلوی و دیگری راه زنجان - قزوین ... ارتش ایران در نظر دارد چنانچه قیام کنندگان از راه آهن استفاده کنند، آن را منفجر نماید. موقعیت بسیار وخیم و جدی است. تردید و پانیک در میان فرماندهان و محافل نظامی ایران هر نوع اعتمادی را از میان برده است...^۱

پیشه‌وری نیز در این مورد چنین می‌گوید:

... حقیقت این است که بعد از انتخاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان فراتر روند. حتی فداییانی را که تا چهار فرسخی بندر پهلوی پیش رفته بودند بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندر پهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی نماییم...

چرا نهضت آذربایجان با وجود آرزوی مردم سایر نقاط کشور در الحاق به آن، از مرزهای آذربایجان فراتر نرفت؟ زیرا در آن زمان سیاست شوروی به منظور اجتناب از درگیریهای سیاسی - بین‌المللی و جهت کسب امتیازات محدود چنین می‌خواست که نهضت آذربایجان به سایر نقاط ایران توسعه نیابد.

لذا سران نهضت بنا به ملاحظات سیاسی بین‌المللی و برخلاف منافع ملت ایران و از آن جمله مردم آذربایجان، وظیفه اصلی فرقه دموکرات را «آزادی ملی مردم آذربایجان»^۲ و سنگر اصلی مبارزه خود را «دفاع از زبان آذربایجانی» قرار دادند.^۳ و گفتند که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد، آذربایجان برای سرکوب ارتجاع و بسط آزادی در سراسر ایران اقدامی نخواهد کرد و «چنانچه حقه‌بازان تهران در اثر الهاماتی که از لندن کسب می‌کنند به محو آزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده از آنجا قطع رابطه کنیم...»^۴ زیرا «آذربایجان ترجیح می‌دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسیر در آید، برای خود ایرلند آزادی شود...»^۵ در حالی که آزادیخواهان ایران با حسرت و افسوس می‌نوشتند:

... ما انتظار داشتیم که آغوش هم‌میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادیخواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی از سر و جان گذشته پیکار می‌کنند، گردد. نه اینکه حزب دموکرات آذربایجان ... سایر ایرانیان دموکرات را که در تهران یا نقاط دیگر در زیر سرنیزه‌های باقیمانده دستگاه

۱. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا سال ۱۹۴۵، صفحه ۴۶۴، متن انگلیسی.

۲. آذربایجان، شماره ۱۷۸، ۲۵/۲/۱، سرمقاله.

۳. آذربایجان، شماره ۱۲۳، ۲۴/۱۱/۲۲، از نطق پیشه‌وری در اداره نظام وظیفه.

۴. آذربایجان، شماره ۲۹۰، ۲۵/۶/۱۴، از نطق پیشه‌وری: «... در مبارزه سیاسی می‌توان یک قدم به جلو یا به عقب گذاشت اما از دست دادن سنگر اصلی به معنای شکست است و برای ما مسئله زبان سنگر اصلی است.»

۵. آذربایجان، شماره ۱، ۲۴/۶/۱۴، «آخرین حرف ما بر سر دوراهی».

۶. آذربایجان، شماره ۸، مورخه ۲۴/۶/۲۹، «مرا به خیر تو امید نیست شرمسان»، به قلم پیشه‌وری.

دیکتاتوری برای هم‌میهنان آذربایجانی و هم‌میهنان دیگر مبارزه می‌کنند از آذربایجان پر افتخار دور
بدارد...^۱

آنها خطاب به رهبران نهضت آذربایجان می‌گفتند:

... شما دایرهٔ فعالیت خود را کوچک نکنید به فکر ایران باشید... به آزادی آذربایجان قانع نشوید...
به همراهی دیگر برادران خود بشتابید...^۲

... بیایید از این دایرهٔ کوچک که دور خود کشیده‌اید گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان
و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید ستارخان، بشوید خیابانی، بشوید کلنل محمد
تقی خان، بشوید میرزا کوچک خان، بشوید حاج سید عبدالله لاری، بشوید آن چیزی که آتاتورک برای
ترکیه و لنین برای روسیه بوده. این نهضت را برای تمام ایران بخواهید. اگر شما حرف تمام ایران را
بزنید، هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این خوان یغما نصیبی ندارد، با شما
همراه خواهد بود. ... شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و
همراه باشد...^۳

آزادیخواهان ایران کاملاً حق داشتند و درست می‌اندیشیدند. زیرا اگر نهضت آذربایجان به جای
دنباله‌روی از سیاست شوروی، آزادی تمام مردم ایران را خواستار می‌شد و عمومیت‌ترین شعارهای
دموکراتیک را مطرح می‌ساخت، نه فقط اکثریت مردم کشور را به دنبال خود می‌کشاند بلکه امکان
اتحاد و تجهیز به نیروهای ارتجاع نمی‌داد و حتی جلب کمک دولت آمریکا نیز برای آنها به این
سادگی مقدور نمی‌گردید.

اما پیشه‌وری که متفکرترین و داناترین رهبر فرقه بود وقتی به اشتباه خود پی‌برد که کار از کار
گذشته و شرایط سیاسی داخلی و خارجی به سود ارتجاع و به زیان آزادی تغییر یافته بود. اینک
نیروهای متفرق ارتجاع سازمان یافته و به پشتیبانی دولتهای آمریکا و انگلیس آمادهٔ حمله به
آذربایجان می‌شدند. در حالی که قسمتی از نیروهای آزادی در اثر یورش ارتجاع سرکوب شده و
پراکندگی و تردید در صفوف آزادیخواهان راه یافته بود.

وی هنگامی نمایندگان مردم ایران را جهت شرکت در مجلس ملی آذربایجان دعوت نمود و
احیای مشروطیت را به دست توانای فرزندان آذربایجان خواستار شد که آفتاب عمر نهضت
آذربایجان در شرف افول بود.

در این باره پرویز همایون‌پور با استناد به شهادت رهبران مسئولیت‌دار حزبی، در کتاب «مسئله
آذربایجان» توضیحی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

... میر جعفر باقر اوف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی، در جلسه‌ای که به افتخار رهبران فرقه

۱. ارس، به جای ایران ما، شماره ۱۲۹، مورخه ۲۴/۷/۱۸، «ما قبل از اینکه دموکرات و آزادیخواه باشیم، ایرانی
هستیم.»
۲. نبرد به جای ایران ما، شماره ۱۲۶، مورخه ۲۴/۱۰/۲.

۳. کیهان، شماره ۸۶۳، مورخه ۲۴/۱۰/۲۶ از مقاله «پیام به پیشه‌وری» نوشته نوشاد.

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۳۱

دموکرات و افسران قشون آذربایجان تشکیل شده بود کم بها دادن به خصوصیات ملی آذربایجان و ناچیز شمردن اهمیت وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی را اصلیت‌ترین علت شکست نهضت آذربایجان شمرد. اما پیشه‌وری در پاسخ باقراوف گفت: برخلاف نظر رفیق باقراوف، بزرگترین اشتباه ما عدم توجه به وحدت مبارزه مردم آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران بود. نظری که بشدت مورد اعتراض باقراوف قرار گرفت و شاید هم به قیمت جان او تمام شد.^۱

دولت شوروی پس از توافق با دولت قوام و انعقاد موافقتنامه نفت شمال، دیگر روی آذربایجان حساب نمی‌کرد، بلکه به اصلاح روابط خود با دولت مرکزی و استفاده از دوره پانزدهم مجلس شورای ملی می‌اندیشید و به همین لحاظ طرفدار سازش و حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان بود. چنان که گذشت سادچیکوف سفیر کبیر شوروی در ایران مشوق قوام و پیشه‌وری در سازش و عقد قرارداد بود و حتی در مذاکرات خصوصی آنها حاضر می‌شد. پس از انعقاد قرارداد بین تهران و تبریز، آذربایجان حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پیروزی آسان را باور داشته آرایش نظامی و آمادگی جنگی خود را به عنوان اصلیت‌ترین حربه در اجرای موافقتنامه و نیل به پیروزی از دست داد. ولایت خمسه را که دروازه آذربایجان بود تسلیم دشمن نمود و حتی فداییان رشید و صدیق خود را که با آن همه شور و شوق در راه آزادی پیکار می‌کردند خلع سلاح کرد. هنگامی که حکومت ملی آذربایجان قشون خلق را سازمان می‌داد، پیشه‌وری طی نطقی خطاب به مردم آذربایجان چنین گفت:

... زندگی می‌خواهی آماده مرگ باش!... آزادی را فقط به نیروی قشون منظم و مسلح می‌توان حفظ کرد... لذا فرقه و دولت تمام آذربایجانیانی را که قادر به برداشتن اسلحه می‌باشند به صفوف قشون خلق دعوت می‌نمایند...^۲

ما برای دفاع از آزادی ... فرش زیر پایمان را فروخته، تانک و توپ و هواپیما خواهیم خرید...^۳

سپس تمام اعضای فرقه به فرا گرفتن تعلیمات جنگی دعوت شدند. حتی در بعضی نقاط آذربایجان، سازمان فرقه حالت جنگی به خود گرفت.

اینک دستور هیئت اجراییه فرقه دموکرات آذربایجان - کمیته ولایتی خمسه را ذیلاً نقل می‌کنیم:

فرمان جنگی - برابر تصمیم متخذه در جلسه فوق‌العاده مورخه ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ از طرف کمیته ولایتی خمسه به کلیه اعضای فرقه دستور داده می‌شود:

۱. از این تاریخ تمام اعضای فرقه در حال آماده باش جنگی خواهند بود.
۲. در تمام سازمانهای حزبی انضباط و مسئولیت جنگی حکمفرما خواهد بود.
۳. کلیه مکاتبات و دستورهای تشکیلاتی به شکل فرمانها و گزارشهای جنگی نوشته خواهد شد.^۴

۱. کتاب «مسئله آذربایجان»، نوشته پرویز همایون‌پور، متن فرانسه، چاپ لوزان، صفحه ۱۸۱.

۲. آذربایجان، شماره ۱۲۰، مورخه ۲۴/۱۱/۱۸.

۳. آذربایجان، شماره ۱۲۳، مورخه ۲۴/۱۱/۲۲.

۴. روزنامه آذر، ارگان کمیته ولایتی خمسه، شماره ۲۶، مورخه ۲۵/۲/۱۱.

در همان ایام مفسر رادیو نیویورک به نقل از گزارشهای خبرنگاران خارجی چنین گفت:

اهالی آذربایجان چنان شور و هیجانی برای مسلح شدن نشان می‌دهند که تصور نمی‌رود به این آسانی حاضر به زمین گذاشتن اسلحه گردند... در اغلب شهرها و قصبات حتی کودکان و کهنسالان و زنان لباس نظامی در بر نموده و خود را برای جنگ آماده ساخته‌اند... روستاییان و کارگران دسته دهات و قصبات را ترک گفته به محل اجتماع سربازان می‌شتابند...^۱

جالب است بدانیم که پس از امضای موافقتنامه بین تهران و تبریز شیخ حسین لنکرانی، یکی از نمایندگان دولت مرکزی در مذاکره با نمایندگان آذربایجان با اشاره به مذاکرات فی‌مابین و اینکه نهضت آذربایجان باید کانون تحولات اساسی در ایران باشد، خطاب به نمایندگان آذربایجان گفت: ... تمام مواد را قلم بزنید ولی تفنگ را نگه دارید... من صریحاً به آذربایجان می‌گویم یک ملتی با چشم امید بدان سو می‌نگرد. دریغ است ملتی را ناامید کرد.^۲

متأسفانه سران نهضت آذربایجان به زودی فراموش کردند که «سیاست از لوله تفنگ می‌گذرد». آنها پس از امضای موافقتنامه با تهران، به گمان اینکه دوره مبارزه مسلحانه نهضت پایان پذیرفته اعلام داشتند:

تا امروز ما برای به دست آوردن خواسته‌هایمان با اسلحه مبارزه می‌کردیم اما بعد از این به وسیله قلم و سازمان مبارزه را ادامه خواهیم داد...^۳

لذا پیش‌بینی نکردند که اگر مذاکرات شکست خورد، یا موافقت‌نامه به مرحله اجرا در نیامد و یا بدتر از همه دوستان پای از معرکه بیرون کشیدند، چه باید کرد و چگونه به اتکای نیروی خلق و در اجرای خواسته‌های آنها به پا خاسته لوله‌های تفنگ را به سوی دشمنان چرخاند. تاریخ نشان داد که در پیکار مرگ و زندگی بین آزادی و ارتجاع در کشور ما، نه فقط عمال استعمار قیافه کریه خود را از زیر پرده ریا و تزویر آشکار ساختند، متأسفانه دوست و همسایه بزرگ ما دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز از پشتیبانی مادی و معنوی آزادیخواهان دریغ ورزید و دستور عقب‌نشینی به نیروهای خلق آذربایجان صادر نمود و حتی مبارزینی را که حاضر نبودند سنگرهای خود را ترک نموده دست بسته تسلیم دشمن شوند وادار به ترک مقاومت کرد.

در آن دقایق دشوار و تاریک یک بار دیگر حقیقت نقاب از چهره برداشت تا همگان بدانند آن آزادی که عطیه صاحبان قدرت و ثمره سیاست‌بازیهای پیگانگان بوده و به اراده مستقل مبارزین راه آزادی و نیروی لایزال مردم - کسانی که همه چیزشان به این آب و خاک بسته است و وطن واقعاً متعلق به آنهاست - متکی نباشد، یک پول سیاه نمی‌ارزد. آزادی واقعی به نیروی مجاهده و تلاش

۱. ایران ما، شماره ۵۳۶، مورخه ۲۵/۲/۳۱، «خبرنگاران و مفسرین خارجی درباره وقایع آذربایجان بحث می‌کنند».

۲. ایران ما، شماره ۵۶۱، مورخه ۲۵/۳/۳۰، از سخنرانی لنکرانی در منزل حسن سروش در حضور دکتر جاوید.

۳. آذربایجان، شماره ۲۴۲، مورخه ۲۵/۴/۱۴، از مقاله «در دومین دور مبارزه چه وظیفه‌ای به عهده داریم».

دولت «حسن نیت» قوام السلطنه و «حل مسالمت‌آمیز» مسئله آذربایجان / ۴۳۳

پیگیر فداییان راستین ملت، کسانی که تنها نیازهای واقعی مردم الهام‌بخش آنهاست به دست می‌آید و لاغیر.

هستند کسانی که می‌گویند آزادیخواهان در آن جنگ شکست می‌خوردند. مسلماً این احتمال وجود داشت، اما مهم آن نبود که در آن جنگ کدام طرف غلبه می‌کرد. آنچه ارزش و اهمیت داشت این بود که میهن ما ایران از زیر آتش آن جنگ با قیافه‌ی جدیدی بیرون می‌آمد، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پس از آن همه ادعاها با خواری و ذلت تسلیم نمی‌شد و تا آخرین نفس قهرمانانه می‌جنگید و سنن انقلابی خود را به مانند درسهای گرانبهائی به تاریخ کشور ما می‌سپرد.

دریغا که چنین نشدا پیشه‌وری دستور تسلیم را نپذیرفت و چون امکان عمل نداشت ناچار ایران را ترک کرد. اما دکتر جاوید و شبستری و بی‌ریا دستور را پذیرفتند و مأمور اجرای آن گردیدند. بلافاصله دکتر جاوید و شبستری «به نام مردم آذربایجان» تلگرافهای شرم‌آور و ننگینی به شاه و قوام مخایره کردند و اجازه خواستند که به پیشواز ژاندارمهای خون‌آشام و غارتگر بشتابند. این تلگرافها برخلاف پاره‌ای ادعاهای پوچ و دغل‌کوچکترین تأثیری در سرنوشت دردناک مردم آن دیار و جزئی تخفیفی در کشتار بیرحمانه‌ی خلق آذربایجان به عمل نیاورد. نزدیک به بیست هزار نفر از بهترین فرزندان آذربایجان شهید شدند و نیروهای تأمین شاه و قوام که «با کمال مهربانی و رأفت» جهت «تأمین آسایش و امنیت» اهالی آذربایجان به آن استان فرستاده شده بودند به واقع روی ارتش اشغالگر فاشیست را سفید کردند.

البته عقب‌نشینی و شکست نهضت آذربایجان و تسلیم ناجوانمردانه‌ی مردم غیور آن سامان به دژخیمان خونخوار ارتجاع، علاوه برخواست سیاست شوروی، به لحاظ مناسبات بعضی رهبران نهضت آذربایجان با دولت مرکزی نیز جای بسی تعمق و تأمل است:

از نظر دولت شوروی انحلال نهضت آذربایجان، این فرصت را پیش می‌آورد که جنجال جهانی حاصل از این مسئله خاموش شود و در مجامع بین‌المللی «مدلل» گردد که دولت شوروی در مسئله آذربایجان دخالتی نداشته و انجمن ایالتی آذربایجان به میل و اراده‌ی خود نیروهای اعزامی مرکز را پذیرفته است و احتمالاً در برابر از دست دادن آذربایجان، امتیاز دیگری در یک نقطه‌ی دیگر جهان کسب شود. ضمناً راه انجام انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی - که نامزد تصویب موافقتنامه‌ی نفت ایران و شوروی بود - نیز هموار می‌گردید.

اما آنچه درباره‌ی دکتر جاوید و شبستری باید گفت اینکه آنها با توصیه‌ی دولت شوروی مانند تا آذربایجان را به حکومت مرکزی تحویل دهند و به قول خودشان موفق شدند که «آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت نمایند» آنها در اجرای وظایف خود از ارتش استقبال نموده با فرماندهان ارتش همکاری کردند.

دولت مرکزی پس از خاتمه‌ی کار آذربایجان، دکتر جاوید و شبستری را به تهران برد و تحت نظر

قرار داد و بعد از گذشت یک و نیم سال آنان را به دادگاه زمان جنگ کشانید.
رأی دادگاه زمان جنگ می‌گوید:

نظر به اینکه به دادگاه مسلم است طبق اعترافات متهمین و سایر مدارک پرونده، دکتر سلام‌الله جاوید وزیر کشور متجاسرین آذربایجان بوده و شبستری نیز سمت رئیس مجلس شورای آن را داشته است، علی‌هذا از این حیث جرم آنان مسلم و منطبق با ماده ۴۰۹ قانون دادرسی ارتش بوده. ولی چون در جریان کار به طرز مسالمت‌آمیز در وقایع آذربایجان قضیه را خاتمه داده و به مأمورین و نمایندگان دولت و بخصوص به افسران ارتش کمک و مساعدتهای لازم مرعی داشته و با داشتن وسایل از مرز خارج نشده و فرار نکرده‌اند و این عمل حسن نیت متهمین را ثابت می‌نماید علی‌هذا هر یک از نامبردگان را با رعایت ماده ۴۴ قانون دادرسی ارتش به دو سال زندانی مجرد از بدو بازداشت محکوم می‌کند...^۱

لکن این محکومیت در مورد آنان اجرا نشد زیرا آنها به دلایلی که در متن فرمان همایونی مذکور است، شامل عفو ملوکانه گردیدند. اینک آن فرمان:

آقایان دکتر جاوید و شبستری به مناسبت اتهاماتی که در حوادث آذربایجان دارا بودند، تسلیم دادگاه نظامی گردیدند. دادگاه پس از رسیدگی به وضعیت آنها و بررسی کامل سوابق امر هر یک را به دو سال زندان مجرد محکوم نمود. لکن نظر به علل پایین:

۱. نامبردگان در تمام مدت تسلط متجاسرین ارتباط خود را با مقامات مرکزی طبق مدارک مقتضی که موجود است حفظ و جریانات را گزارش می‌نموده‌اند.

۲. از طرف حکومت مرکزی به دکتر جاوید سمت رسمی استانداری داده شده بود و می‌رساند که مورد اعتماد حکومت مرکزی بوده است.

۳. عملیات آنها پس از حرکت قوای مرکزی به آذربایجان برله مرکز و با تمام قوا از عملیات خائنانه جلوگیری و تلگرافاتی مخابره کرده و راهنمایی‌هایی نموده‌اند که خدمتگزاری آنها را به دولت می‌رساند و به علاوه در موقع ورود قوای مرکز به آذربایجان خود را در اختیار فرماندهان مربوطه گذارده و در کشف اسرار کوشش کرده‌اند. بنابراین مشمول یک درجه عفو ملوکانه قرار گرفتند.^۲

باید توجه داشت که دکتر جاوید و شبستری مشمول ماده واحده عفو متهمین سیاسی وقایع آذربایجان که در تاریخ ۲۷/۴/۱۵ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، نشدند. زیرا قانون مزبور چنین مقرر می‌داشت:

... مشمول این قانون نسبت به کسانی که در قیام مزبور عامل مؤثر و یا از رؤسا بوده و به واسطه ارتکاب جرایم مذکور (جنحه و جنایت سیاسی و یا جنحه و جنایت عادی ناشی از قیام به استثنای مرتکبین قتل و غارت) محکوم شده و یا فعلاً تحت تعقیب هستند... در هر مورد بخصوص موکول به تصویب هیئت وزیران و صدور فرمان همایونی خواهد بود...^۳

۱. ایران ما، شماره ۱۰۵۳، مورخه ۲۷/۴/۱۰، «جاوید و شبستری به دو سال حبس محکوم شدند».

۲. کیهان، شماره ۱۵۸۱، ۲۷/۴/۱۶ و ایران ما شماره ۱۰۵۹، ۲۷/۴/۱۷، «عفو دکتر جاوید و شبستری».

۳. کیهان، شماره ۱۵۸۱، ۲۷/۴/۱۶.

لذا آنها برابر تصویب نامه هیئت وزیران و فرمان همایونی از مجازات معاف شدند. بدین ترتیب قابل فهم است که چگونه این دو رهبر نهضت آذربایجان جان سالم از معرکه به در بردند و مشمول مراحم و عواطف ملوکانه گردیدند. پس از شکست نهضت آذربایجان، جهت توجیه آن شکست دلایل بی منطق و پوچی ارائه شد که ما اجمالاً آنها را از نظر می گذرانیم:

۱. «چنانچه آذربایجان مقاومت می کرد و جنگ داخلی در می گرفت، امپریالیستها در کشور ما دخالت می کردند.»

لزومی به توضیح ندارد که نیروهای اعزامی به آذربایجان تحت سرپرستی و راهنمایی امپریالیستها عمل می کردند. چنان که نیروهای آمریکایی و انگلیسی مستقیماً نیز دخالت می نمودند، آزادیخواهان می توانستند به اتکاء زمینه بسیار مساعدی که در ایران وجود داشت، جنگ منظم را به جنگ پارتیزانی مبدل نمایند و مسلماً نتیجه و حاصل آن بدتر از آنچه اتفاق افتاد نمی بود.

۲. «کشانده شدن جنگ به مرزهای شوروی، امنیت پایگاه سوسیالیسم را به خطر می انداخت. لذا برای دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری، آذربایجان ناچار بود اسلحه را به زمین گذاشته تسلیم شود.»

درست است که منظور دولتهای آمریکا و انگلیس از ابقاء مسئله ایران در شورای امنیت منکوب ساختن نهضت آذربایجان، ایجاد شانتاژ و تحریکات علیه شوروی و قطع نفوذ آن دولت از ایران بود، ولی اگر ملت هایی که افتخار همسایگی اولین کشور سوسیالیستی جهان را دارند، از حق انسانی و طبیعی آزاد زیستن و مبارزه در راه آن - به جهت همین همسایگی - محروم نمی باشند، ما نیز حق داشتیم که برای دفاع از آزادی خود بجنگیم حتی اگر دولت شوروی قادر نبود از ما پشتیبانی کرده به یاری ما بشتابد.

به علاوه این ناسیونالیسم بورژوازی است که از تلاش ملت های مظلوم برای کسب آزادی در هراس است. و الا انترناسیونالیسم پرولتری در کجا ملتها را از پیکار مقدس آزادی منع کرده است؟ انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم تباه ساختن حیات ملتی به خاطر منافع ملت دیگر نیست، بلکه به معنای کمک متقابل و همدردی بی دریغ و خلل ناپذیر زحمتکشان و ستمدیدگان جهان، در راه نیل به آزادی و ترقی است. وگرنه قربانی کردن مردمی که از زیر شکنجه ها و رنج های قرون و اعصار به پا خاسته و به پیکار مقدس آزادی دست زده اند - آن هم به نام انترناسیونالیسم پرولتری - بدترین تجاوز به حریم خثیت انسانی است.

فراموش نکنیم که ولادیمیر ایلیچ لنین، این فرزند انقلاب و رهبر عالیقدر انقلاب کبیر اکتبر، وظیفه سوسیالیستها را در برابر جنبش های رهایی ملی چنین بیان داشته است:

... سوسیالیستها باید مصممانه و با عزمی راسخ از انقلابیترین عناصر جنبش بورژوا - دموکراتیک

رهایی ملی در کشورهای (مستعمره و نیمه مستعمره) حمایت نموده و به قیام آنها، یا بنابه موقعیت، به جنگ انقلابی آنها علیه قدرتهای امپریالیستی ستمگر مساعدت کنند.^۱

اما انحراف از این سیاست درست و قربانی ساختن ایدئولوژی پیش پای سیاست دولتی نه فقط امید ملت ایران را در نیل به آزادی و ترقی بر باد داد، بلکه نفوذ امپریالیستها را زیر ماسک «مدافعین استقلال و تمامیت ایران»، در کشور ما تثبیت نمود و لطمه بزرگی به حیثیت و محبوبیت دولت شوروی وارد ساخت.

اینک این فصل را با کلمات انسانی ناشناخته که قلبش برای آزادی مردم و کشور ما می‌تپیده به پایان می‌بریم:

روزی که اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ انتشار یافت در سراسر کشور از کرانه‌های بحر خزر تا سواحل خلیج فارس و عمان همه چشم به راه نهضت و قیامی بودند و نهضت مردم آذربایجان شایستگی آن را داشت که به این انتظار پایان بدهد. اما ... حزب دموکرات آذربایجان عقیده داشت که ما اول باید خانه خود را درست کنیم و بعد فکر نجات همه ایران باشیم.

ولی تنها آذربایجانی نبود که می‌خواست خانه خود را از چنگ دشمنان ملت نجات دهد. زارع زحمتکش فارسی، کارگر ستمکشیده اصفهانی، دهقان رنج‌دیده خراسانی، برهنه‌های خوزستانی، مردم لر و کرد و ترکمن و بختیاری و کرمانی همه این آرزو را داشتند. منتهی اوضاع و احوال آذربایجان برای رویدن نهال انقلاب مساعدتر بود. اگر آذربایجانی بند از پای خوزستانی می‌گشود و اگر هر دو با هم دست فارسی را می‌گرفتند. اگر بازوان زحمتکشان ایران درهم حلقه می‌شد، کدام بند و بست بین‌المللی، کدام سیاست و چه نیرویی قدرت مقابله داشت؟

حزب دموکرات آذربایجان صحبت از «من» به میان آورد خدا می‌داند اگر «ما» گفته بود و به هزارها مردمی که در اقصی نقاط کشور گرم و صمیمانه دست همت دراز کرده بودند به همان شیوه «ستارخان» پاسخ داده بود حال ۱۲ شهریور چگونه برگزار می‌شد!

به هر حال نهضت دموکراتیک آذربایجان در یک سال عمر خود کارهایی کرد که شایسته آن بود که دنبال شود و اشتباهاتی مرتکب گردید که می‌تواند برای آیندگان عبرت باشد. و ما امروز که فقط خاطره‌ای از آن قیام باقی مانده است به امید اینکه از شکستها پند گرفته شود و اشتباهات گذشته تکرار و تجدید نشود، به امید اینکه همه با هم برای رهایی ایران همت کنیم و به امید اینکه نسل آینده به ما سرزنش روا ندارد در این شرایط دشوار و سخت از آن یاد می‌کنیم.^۲

۱. لنین، کلیات آثار، جلد ۲۲، چاپ مسکو - پاریس، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵.

۲. «آنقدر شکست می‌خوریم تا راه پیروزی را بیاموزیم»، به قلم سردبیر بازنشسته به مناسبت پنجمین سالگرد انتشار اولین اعلامیه فرقه دموکرات آذربایجان، داریا، شماره ۲۶۷، ۲۹/۶/۱۲.

اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان

حزب توده ایران و احزاب آزادیخواه پس از شکست نهضت آذربایجان

عقب‌نشینی و شکست ناگهانی و پیش‌بینی نشده نهضت آذربایجان و کردستان و روشی که دولت شوروی در این مورد اتخاذ نمود ضربه بزرگی به جبهه آزادی ایران وارد ساخت.

فشار ارتجاع بیش از پیش تشدید گردید، روزنامه‌های مترقی در محاق تعطیل افتادند، آزادیخواهان توقیف و تبعید شدند، ائتلاف احزاب آزادیخواه از هم پاشید^۱ و تشنجات و اختلافات فکری شدیدی در داخل احزاب آزادیخواه بروز کرد.

مخصوصاً در میان اعضای حزب توده ایران مسائل گوناگونی نظیر سیاست گذشته حزب در برابر نهضت آذربایجان، دنباله‌روی کورکورانه حزب از سیاست دولت شوروی چپ‌روی‌هایی که از طرف رهبران و مسئولین حزب مشاهده شده بود و صلاحیت رهبران و مسئولین حزب مورد بحث و گفتگو قرار گرفته تشکیلات وسیع حزب توده ایران در تاریکی عمیقی فرو رفت. اولین اظهارنظر رسمی که از طرف حزب توده ایران راجع به وقایع آذربایجان در مطبوعات انتشار یافت از طرف دکتر کشاورز بود. وی چنین گفت:

... خاتمه مسئله آذربایجان چنانچه در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران اشعار شده است به نحوی که انجام شده بهتر از عکس آن بوده. زیرا هیچ ایرانی وطن‌پرستی میل نداشته و ندارد که ایران صحنه یک جنگ داخلی و برادر کشی و یا احیاناً وسیله و بهانه ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان گردد.^۲

۱. بیانیه مرکزی حزب ایران که در شماره ۱۴ (۵۲۸) مورخ ۲۵/۱۰/۱۱ روزنامه اخبار ایران انتشار یافته حاکی از این است که: «... ما برای پیشرفت عقاید خود با حزب توده ایران ائتلاف کردیم. ولی پیش آمده‌های اخیر باعث شد که کمیته مرکزی حزب توده ایران ترک فعالیت علنی را اعلام داشت و مدتی است که تماس خود را با ما قطع نموده و حتی بیانیه‌هایی که در این مدت صادر کرده (مثلاً بیانیه راجع به عدم شرکت در انتخابات) بدون اطلاع ما بوده است. از این جهت حزب ایران اعلام می‌دارد که از این به بعد آزادانه و بالاستقلال در راه آزادی و استقلال ایران مبارزه خواهد کرد.»

۲. ارس به جای ایران ما، مورخ ۲۵/۱۰/۱۱.

و مجله مردم ارگان تئوریک حزب توده ایران نظر حزب را نسبت به شکست نهضت آذربایجان بدینسان بیان داشت:

در ماه گذشته نیروهای دولتی به تبریز مرکز ایالت آذربایجان وارد شدند و این عمل طبق دستور و قبول تلگرافی استاندار آذربایجان و انجمن ایالتی آن سامان انجام گرفت. پیش از آنکه استاندار آذربایجان و رئیس انجمن ایالتی موافقت خود را با دستور دولت اعلام دارند برخی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان که پس از حادثه زنجان نسبت به ورود قوای دولتی خوشبین نبودند قصد مقاومت داشتند. ولی از قرار سرانجام کمیته مرکزی فرقه دموکرات مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و به خاطر حفظ صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است و به منظور جلوگیری از جنگ و برادرکشی از قصد مقاومت صرفنظر نمود و ترک مخاصمت اعلام شد. با توجه به فواید کلیتری که از این اقدام ناشی می‌شود باید به هر جهت از آن هواداری کرد. زیرا یک عقب‌نشینی سودمند از یک حمله زیانبخش بیشتر درخور قبول است ... البته ما نباید طرفدار آن باشیم ولو به قیمت خونریزی در جهان به پیروزی موقتی نائل آییم. بهتر آن است که ما در پناه صلح جهانی و پیشرفت آزادی در سراسر عالم پیش رویم ...^۱

حزب توده ایران که به هنگام اوج نهضت درهای خود را به روی عناصری از طبقات مختلف با هدفها و مقاصد گوناگون باز گذاشته و به شکل بی‌قواره و حساب نشده‌ای بزرگ شده بود^۲ و از طرف دیگر به جای رهبری حوادث به دنبال آن راه می‌رفت، به وقت افول نهضت با طوفانی از اعتراضات و انتقادات بجا و بیجا روبرو گردید. فرصت‌طلبانی که به آرزوی کسب مقام و منزلتی وارد حزب شده بودند بلافاصله پس از شکست نهضت آذربایجان صفوف حزب را ترک کردند. اما طغیان افکار و احساسات اعضای پایدار حزب، ارزیابی مجدد کردارها و گفتارهای پیشین را طلب می‌کرد.

در چنین شرایطی کمیته مرکزی نتوانست در برابر اعتراضات و انتقادات اعضای حزب ایستادگی کرده و جوابگوی آنها شود. لذا شورایی مرکب از اعضاء کمیته مرکزی، کمیسیون تفتیش مرکزی، سه نفر از کمیته ایالتی تهران و دو نفر از کمیسیون تفتیش ایالتی تهران دعوت شدند تا از میان خود هیئت اجراییه موقت حزب توده ایران را انتخاب نمایند.

این هیئت که از اشخاص ذیل تشکیل می‌گردید: دکتر رضا رادمنش، دکتر فریدون کشاورز، دکتر مرتضی یزدی، دکتر محمد بهرامی، عبدالحسین نوشین، احسان طبری، احمد قاسمی، دکتر نورالدین کیانوری، دکتر غلامحسین فروتن، محمود بقراطی و خلیل ملکی به جای کمیته مرکزی اداره امور حزب و تدارک دومین کنگره حزبی را به عهده گرفت.

اولین اقدام هیئت اجراییه موقت انتشار دو اعلامیه یکی خطاب به اعضای حزب و دیگری خطاب به هم‌میهنان بود که در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵ در «نامه مردم» که به جای روزنامه رهبر و به عنوان

۱. مجله مردم، شماره ۴، سال اول، دوره پنجم، به نقل از مقاله «اندرز تاریخ».

۲. در حزب توده ایران قبل از شکست نهضت آذربایجان پذیرش گروهی اعضا نیز متداول بود. به عنوان مثال اعضای باشگاه نیرو و راستی به سرپرستی منوچهر مهران به شکل گروهی به حزب پذیرفته شدند.

ارگان هیئت اجراییه موقت منتشر می‌شد چاپ گردید.

اینک قسمتهایی از دو اعلامیه مذکور را که ثمره سردرگمی ناشی از شکست و عکس‌العمل چپ‌رویه‌ها و اشتباهات گذشته بود در زیر می‌آوریم:

اعلامیه هیئت اجراییه موقت خطاب به رفقای حزبی برنامه عمل خود را به شرح ذیل بیان می‌دارد:

۱. مطالعه انتقادی از روش گذشته حزب، آشکار ساختن خبط و خطای گذشته برای روشن کردن راه درست آینده.

۲. این هیئت در سیاست داخلی نظر خود را به سه اصل استقلال، آزادی و ترقی متکی می‌کند. و منظور از آزادی را اجرای کامل قانون اساسی در مورد کلیه آزادیهای فردی و اجتماعی می‌داند.

۳. به همه رفقای حزبی توصیه اکید می‌شود که در مبارزه اجتماعی خود در راه قانون کوچکترین انحرافی حاصل نکنند.

۴. در صحنه سیاست بین‌المللی ما هوادار سیاستی هستیم که به صلح و همکاری بین‌المللی کمک کند و فتنه‌جویانه و جهانگیرانه و منافی با آرمان ملل شیفته آزادی و اصول منشور ملل متفق نباشد.

۵. برای اصلاح سازمان حزب هیئت اجراییه موقت بوروکراسی غلط سابق را از بین برده دستگاه ساده و متمرکز و کوچکی از میان عناصر جدی و درست برقرار خواهد کرد و به منظور اصلاح بنیه مالی حزب روش کار داوطلبانه را به جای کادریهای موظف برقرار خواهد نمود و کلیه مخارج زائد را حذف خواهد کرد.

۶. هیئت اجراییه معتقد است که برخلاف گذشته باید فقط به کیفیت اعضاء حزب توجه شود نه به کمیت آن. لذا این هیئت با اختیاراتی که به یک کمیسیون تصفیه پنج نفری داده است حزب را از کلیه عناصر فرصت طلب، ماجراجو، فاسد، مغرض، خطاکار و بدنام پاک خواهد کرد ...

۷. هیئت اجراییه از اعضای حزب می‌خواهد که افراد خطاکار را با ذکر مدرک معرفی نمایند.

۸. هیئت اجراییه از این پس فعالیت منظمی برای تعلیم افراد تحت نظر شعبه تعلیمات خواهد داشت.

۹. هیئت اجراییه از سازمانهای خود در شهرستانها می‌خواهد که تا دستور ثانوی از هرگونه تظاهر، صدور بیانیه، نشر روزنامه، دادن نمایشها و کنفرانسها خودداری اکید شود. فقط کوشش به عمل آید تا حتی‌المقدور حوزه‌های حزبی محفوظ بماند.

۱۰. هیئت اجراییه موقت برای تهیه مقدمات تشکیل کنگره دوم حزب در عرض سه ماه اقدام خواهد نمود تا در آن کنگره کمیته مرکزی جدیدی انتخاب شود. این هیئت به کنگره آینده طرح تازه‌ای برای مرامنامه و نظامنامه تقدیم خواهد داشت.

اعلامیه سپس می‌گوید:

هیئت اجراییه موقت در وقایعی (دقایقی) مسئولیت را پذیرفته که اوضاع از هر لحاظ پیچیده و مبهم است. ما نمی‌دانیم تا چه حد از لحاظ سیاست کشور و اوضاع داخلی کار ما موفقیت‌آمیز خواهد بود. ولی مطمئناً مساعی خود را بدون دریغ مبذول خواهیم داشت ...^۱

بیانیه‌ای که خطاب به هموطنان نوشته شده نظرات و هدفهای هیئت اجراییه موقت را مشروحتر

و روش‌تر ذکر می‌کند:

۱. جنبه‌های مثبت: هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود که حزب توده ایران برای بیداری مردم این کشور کوشش خارق‌العاده کرده و نخستین جریان حزبی بزرگی است که در شهر و ده رخنه نموده و جامعه ایرانی را تکانی داده است ... حزب توده ایران در گذشته به متشکل کردن توده عظیم موفق گردیده و تشکیلاتی بودن و از راه جمعیت و تشکیلات کار کردن را به مردم ایران آموخته است ... حزب توده ایران در گذشته با سرسختی از آزادی دفاع کرده و با اینکه در این راه اشتباهاتی دارد ولی احدی نمی‌تواند منکر شود که در جریان پنج سال گذشته این حزب یکی از مدافعین لجوج و سرسخت دموکراسی بوده است ...

۲. جنبه‌های منفی: حزب توده ایران در گذشته به کمیت اعضاء بیش از کیفیت اهمیت داده و در اثر بروز حوادث مساعد ناگهان سیل داوطلبان عضویت به جانب این حزب روان شد و در عرض مدتی کوتاه حزب توسعه عجیب و بی‌سابقه‌ای یافت. در نتیجه این بحران رشد، عناصر فرصت‌طلب، فاسد، ماجراجو در داخل حزب رخنه کردند و چون حزب به اندازه کافی رهبران فهمیده نداشت تا این جمعیت عظیم را اداره کنند، عناصر فاسد آزادانه به اعمال خود ادامه دادند و بدون بازخواست و نظارت حزب و متناسب با تمایلات محدود و کوچک خود عمل کردند. این افراد هموطنان دیگر را رنجاندند و از معنای آزادیخواهی گریزان ساختند و نام حزب را آلوده کرده حیثیت اعضاء پاکدامن آن را نیز متزلزل نمودند و حتی بدون کوچکترین اطلاع کمیته مرکزی و دستگاه رهبری به عملیات بی‌معنی و مضر و غلط دست زدند ... در حقیقت حزب ما با آنکه علناً حامی و طرفدار دموکراسی بود در عمل روشی نشان داد که اعتماد مردم را به آزادیخواهی خود متزلزل ساخت و به جای آنکه حمایت از آزادی را در سرلوحه فعالیت خود قرار دهد، به یک مبارزه طبقاتی وسیع و غیرلازمی متوجه شد و در نتیجه طبقات آسوده و مرفه اجتماع را متوحش ساخته و آنها را به جانب مرتجعین متوجه گرداند.

حزب توده ایران در گذشته چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی با وجود حسن نیت و علاقه به حقیقت، طریقه‌ای در پیش گرفت که به طرفداری از سیاست یکطرفه و افراط در عقاید خود متهم شد.

حزب توده ایران دارای این نقص بزرگ بود که نتوانست ایرانیان را چنان که باید و شاید به هدفهای خود متوجه ساخته و به حسن نیت و صداقت خود قانع گرداند. علاقه او به آزادی و اصلاح، او را به یک جانبداری متعصبانه از جنبش آذربایجان واداشت و حال آنکه فقط در صورت فاش ساختن جنبه‌های مثبت و منفی این جنبش حزب توده ایران می‌توانست صداقت خود را نشان دهد.

... در حزب توده ایران خواه در میان افراد عادی خواه در دستگاه رهبری پیوسته کسانی بودند که حقایق را متذکر شده و انحرافات و افراطها را منع می‌کرده‌اند. ولی وضع اجتماعی و حزبی طوری بود که روش این افراد پیشرفت نداشت و حتی کمیته مرکزی سابق که با بسی از این غلط‌روها و افراطها مخالف بود، انضباط حزبی را اجرا نمی‌کرد و به تصفیه کامل حزب دست نمی‌زد.

... اینک هیئت اجراییه موقت در نظر دارد با توجه کامل به گذشته راه آینده را از روی شعور و تعقل طی کند.

هدف ما در سیاست داخلی: در سیاست داخلی ما سه هدف برای خود معین ساختیم: استقلال، آزادی، ترقی. مقصود ما از آزادی همان آزادی است که در قانون اساسی ما تصریح شده ... در اینجا باید بگوییم که اتهامات دشمنان به ما در اینکه ما مخالف رژیم مشروطه سلطنتی هستیم جداً مورد تکذیب ماست.

اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان / ۴۴۱

... اعلیحضرت شاه جوان ایران همه گونه امکانی را دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند ...

هدف ما در سیاست داخلی چه از لحاظ رژیم اقتصادی چه از لحاظ رژیم سیاسی چیزی است به مراتب کمتر از آنچه مثلاً امروز در سوئد و سوئیس و انگلستان و آمریکا و فرانسه وجود داد. ما نمی خواهیم در اینجا رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری برقرار گردد. چنین مطالبه ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود ...

هدف ما در سیاست خارجی: هدف ما در سیاست خارجی ناشی از هدفهای ما در سیاست داخلی است. هر دولت خارجی که به استقلال و تمامیت کشور ما احترام بگذارد، برخلاف آزادی و قانون اساسی ما توطئه ای نچیند، سد راه ترقی و اصلاحات در ایران نباشد، دوست ما و مورد محبت و علاقه کامل ما خواهد بود. هر دولتی که استقلال ما را به خطر افکند بر علیه آزادی ما دسیسه کند و بکوشد تا ایران همیشه عقب مانده و مفلوک بماند مسلماً مورد علاقه و محبت ما نخواهد بود ...

... ما برای دولتهای بزرگ در ایران منافع مشروعی قائلیم و هرگز درصدد آن نیستیم که این منافع را انکار کرده آنها را به خطر اندازیم. ولی جداً عقیده داریم که باید از هر گونه دخالتهای مضر و منافی با منافع ملت ایران در کشور ما خودداری شود ...

هدف ما در تشکیلات حزبی: در تشکیلات حزب ما، هدف کیفیت خوب است نه کمیت زیاد. حزب را بی رحمانه تصفیه خواهیم کرد و سازمان رهبری متمرکزی به وجود خواهیم آورد. به تعلیمات علمی و اجتماعی افراد حزب اهمیت فوق العاده خواهیم داد ...

هدف ما در اصلاحات اجتماعی: لازم است در این اعلامیه بار دیگر تأکید کنیم که حزب توده ایران به هیچ وجه با مالکیت خصوصی (سرمایه داری، تجارت، مالکیت زمین و مستغلات) مخالف نیست ولی معتقد است که باید برای بالا رفتن سطح زندگی همه مردم ایران و بخصوص بهبود زندگی طبقات کارگر و دهقان قوانین عادلانه و متناسبی وضع شود و اجرا گردد.

ما معتقدیم که رژیم اقتصادی مترقی و هم آهنگی در ایران برقرار گردد و آثار و بقایای فئودالیسم و رژیم شبانی از میان برود. ما در عین آنکه برای ترقی کشاورزی ایران اهمیت فوق العاده قائلیم صنعتی شدن ایران را مطابق اسلوب عاقلانه و صحیحی لازم می دانیم تا میزان درآمد ملی ما بالا برود. ما در آینده برای بهبود وضع زندگی مردم مبارزه خواهیم کرد و آن را یکی از وظایف اولیه خود خواهیم دانست. و نیز این نکته را باید تذکر بدهیم که حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه به مذهب به طور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیّه مذهب محمدی منافی نمی داند بلکه معتقد است که در راه هدفهای مذهب اسلام می کوشند.

حزب ما فوق العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به بهتانهای دشمنان مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که به نام حزب توده ایران دم از مخالفت به دین بزند آنرا و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد.

باید تصریح کنیم که به نظر ما طریق وصول به هدفهای سیاسی و اجتماعی فوق قیام مسلح و شورش و اعمال شدت نیست. اگر افرادی چنین می پندارند که این حزب قصد انقلابی دارد و می خواهد از طریق اعمال شدت به قدرت برسد بر طریق خطا هستند. با وضع عمومی کشور، یک عمل انقلابی نه ممکن است و نه مجاز. ما بخوبی می دانیم که نمی توانیم از طریق تحمیل و فشار

عقایدی را در ذهن مردم رسوخ داد. فقط از طریق تحولات مسالمت‌آمیز و تبلیغات صحیح می‌توان در ایران نهضت دامن‌دار و با نفوذ و عمیق و مؤثری ایجاد کرد. ما میل داریم که از راه مبارزات پارلمانی مانند کلیه ملل دموکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم. در اینجا لازم است یادآوری کنیم حزب توده ایران در انتخابات دوره پانزدهم نمی‌تواند شرکت ورزد. زیرا آزادی عمل از آن سلب گردیده و ناچار از این حق قانونی خود محروم شده است. حزب توده ایران هرگز در پی آن نیست که شعارهای سوسیالیستی را در ایران عملی سازد. زیرا مطالبات محیط اجتماعی ما چنین نیست. الان وظیفه هر ایرانی از هر طبقه که باشد ایجاد یک ایران مستقل و آزاد، ثروتمند و متمدن است.

حزب ما مایل است که در زیر شعار استقلال، آزادی، ترقی بهترین افراد این کشور جمع شوند و با تاکتیک مبارزه مسالمت‌آمیز و پارلمانی بتدریج رژیم متمدن و عادلانه و صحیحی را در ایران برقرار سازند. ما نشان خواهیم داد که به آنچه می‌گوییم عقیده داریم و قصد اغفال و استتاری در میان نیست تا چه کسی در این پیکار منطقی و انسانی و وطن‌پرستانه ما را همراهی کند ...^۱

چند روز پس از انتشار اعلامیه‌های مذکور «نامه مردم» ارگان هیئت اجراییه موقت نظرات مردم کشور را درباره تحولات داخلی حزب توده ایران چنین ارزیابی نمود:

تحولات داخلی حزب توده ایران و تغییرات عمیقی که در روش کار آن روی داده گذشته از انعکاس مؤثر آن در داخل حزب و آرامش وجدانی کامل که در اعضاء پاک و درست حزب ایجاد نموده باعث انعکاس وسیع‌تر و نمایانتری در خارج حزب شده است.

... دوستان دانای حزب ... خط‌مشی منطقی هیئت اجراییه موقت حزب ما را نه تنها در مقدرات حزب بلکه در آینده ایران و آزادی و ترقی آن بشدت مؤثر می‌دانند ...

آن دسته که وظیفه خود را حملات ناروا و بهتانهای بی‌مأخذ و دور از حقیقت به حزب ما می‌دانستند ... ادعا می‌کنند که عمل جدید حزب توده ایران خدعه‌ای بیش نیست و منظورش اغفال و فریب افکار عمومی می‌باشد تا بدین وسیله موجودیت خود را حفظ کند ...

دسته دیگری ... می‌کوشند و انمود کنند که حزب توده ایران در میدان مبارزه اجتماعی عقب نشسته و از هدفهای آزادی کم و بیش صرف‌نظر نموده است.

اما حزب توده ایران مدعی بود که تصمیمات اخیر نه خدعه و فریب است نه عقب‌نشینی و خطاب به انتقادکنندگان می‌گفت: «اگر غرضی ندارید صبر کنید، ساکت باشید، عمل آینده ما را ببینید و آن وقت ما را در مورد حمله قرار دهید ...»^۲

و خلیل ملکی نظر خود را راجع به انتخاب هیئت اجراییه موقت و اقدامات آن تحت عنوان «هدف ما اصلاح جدی حزب و حفظ وحدت تشکیلات است» بدینسان بیان می‌داشت:

... نکته دوم که در انتخاب هیئت اجراییه و انتخاب سایر ارگانها و مسئولین تشکیلات مورد نظر بوده و خواهد بود حفظ وحدت تشکیلات است. البته منظور از حفظ وحدت تشکیلات حفظ ماده فساد نمی‌باشد. کمیسیون تصفیه ماده فساد را قطع خواهد نمود ... منظور از حفظ وحدت تشکیلاتی

۱. نامه مردم، شماره یک، دوره پنجم، به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵ - تمام جملاتی که مورب چاپ شده در اصل با حروف درشت به چاپ رسیده و هر دو اعلامیه به اتفاق آراء از طرف هیئت اجراییه موقت تصویب شده است.

۲. مردم، شماره ۴، مورخه ۲۵/۱۰/۱۸، سرمقاله «خدعه و عقب‌نشینی در کار نیست»، نوشته محمد حسین تمدن.

این است که بتوانیم در این موقع بحرانی از انشعاب حزب جلوگیری نموده و کلیه عناصری را که از لحاظ اجتماعی دارای ارزش می‌باشند در سازمان آینده حفظ نماییم...^۱

چنان که ملاحظه می‌شود هیئت اجراییه موقت با انصراف از قسمت اعظم خواسته‌های قبلی حزب و با تنزل به مقام یک حزب بورژوا - لیبرال به عقب‌نشینی بزرگی دست زد. از نظر مبارزات داخلی حزبی نیز گرچه انتخاب هیئت اجراییه موقت و کنار رفتن کمیته مرکزی و استغفار رهبری حزب از گذشته‌ها کم و بیش موجب فرونشستن تشنجات و آرامش نسبی در صفوف حزب گردید اما اختلافات و دسته‌بندیهای داخل حزبی از میان نرفت و برخوردهای فکری با انتشار کتابچه‌ها و جزوه‌ها و تشکیل جلسات بحث و گفتگو ادامه یافت - برخوردهایی که در عین دفاع از وحدت تشکیلات و جلوگیری از انشعاب، حزب را به سوی انشعاب و پراکندگی می‌برد - تا بالاخره منجر به انشعاب گردید.

گروهی از اعضای حزب به سرپرستی دکتر اپریم با انتشار کتابی به نام «چه باید کرد؟» نواقص و معایب حزب و پیشنهادهای خود را برای رفع آنها چنین شرح می‌دادند:

... ۱. فقدان یک تئوری سیاسی جاندار که بر اساس آن بتوان نقشه‌های عملی و مثبت کشید. ۲. فقدان یک سازمان قوی و بهم فشرده در خود حزب که در یک حزب مبارز و مرفقی واجب است. زیرا حزب توده ایران با صورت کنونی و سازمان حالیه‌اش در حقیقت جبهه‌ای از آزادیخواهان کشور است نه حزبی پیشرو و مرفقی و لذا برای حل مسائل و رفع احتیاجات اوضاع فعلی کافی نیست.

و پیشنهادشان برای رفع معایب فوق این بود که «باید پیشقراولی از بهترین عناصر مرفقی و مبارز تشکیل شود که ستون و نیروی حمله قوای مرفقی باشد، پیشقراولی مبارز و منظم که رهبر و پیشوای تمام عناصر آزادیخواه و مرفقی کشور گردد.» البته در درستی انتقادات تردیدی نیست. اما راه‌حلهایی که برای تشکیل این پیشقراول پیشنهاد می‌شد حزب را نه فقط به انشعاب و تفرقه حتی به انحلال تهدید می‌کرد. دکتر اپریم درباره روشهای قابل قبول تشکیل این پیشقراول می‌نوشت:

۱. (تشکیل) جبهه مردم به اسم جبهه مرفقی یا دموکرات که شامل اعضای حالیه حزب توده و سایر عناصر مرفقی قابل به شرکت در جبهه باشد. در این صورت پیشقراول می‌تواند مانند یک حزب در داخل این جبهه به فعالیت پردازد و می‌توان آن را حزب سوسیالیست جبهه دموکرات نامید. در عمل ایجاد این سازمان اشکالی نخواهد داشت. چه همان طور که در بالا گفته شد حزب توده بیشتر یک جبهه مرفقی است تا یک حزب سیاسی. بنابراین تنها چیزی که لازم است انحلال رسمی حزب توده و تشکیل آن از نو با سایر عناصر دست چپ به صورت یک جبهه می‌باشد ...

۲ گروه معینی به نام «پیشقراول حزبی» می‌توان در داخل حزب بوجود آورد که با تبعیت کامل از حزب دارای سازمان مستقلی برای خود باشد.

اما چنانچه پیشنهاد اول عملی می‌شد و حزب انحلال رسمی خود را اعلام می‌داشت تا هم پیشقراول را به نام «حزب سوسیالیست» و هم «جبهه مترقی یا دموکرات» را تشکیل دهد در آن شرایط طغیان افکار و احساسات و تفرقه و تشتت که صلاحیت همگان در رهبری حزب مورد شک و تردید بود چه کسی و یا چه کسانی صلاحیت انتخاب این گروه پیشقراول را دارا بودند تا مورد قبول سایر عناصر پیشرو قرار گیرد؟ و آیا در چنین شرایطی این خطر وجود نداشت که با انحلال حزب گروه‌های متعدد پیشقراول تشکیل شود و هر یک راه جداگانه خود را در پیش گیرد؟ و چنانچه پیشنهاد دوم به مرحله اجرا در می‌آمد معلوم نیست گروه پیشقراولی که خود تبعیت کامل از حزب بالنتیجه از رهبری می‌کرد چگونه می‌توانست به نیروی اصلی رهبری حزب و عناصر مترقی کشور مبدل شود؟

علی‌هذا برای رفع ایرادات و نواقصی که دکتر اپریم بدرستی مطرح می‌ساخت جز تصفیه و اصلاح خود حزب و بالا بردن سطح ایدئولوژیک و سازمانی توده‌ها و رهبران حزبی با استفاده از اصول حزبی احزاب طراز نوین کارگری راه دیگری وجود نداشت. وگرنه حزب متلاشی می‌شد - چیزی که استعمار و ارتجاع بیش از همه از آن سود می‌برد.

گروه خلیل ملکی نیز در حالی که به ظاهر منادی «حفظ وحدت تشکیلات و جلوگیری از انشعاب در حزب بودند» در خفا به فراکسیون‌نیم داخل حزبی دامن می‌زد تا بلکه از این طریق اکثریت مقامات و مسئولیتهای حزبی را به دست آورده سازمان حزب توده ایران را تماماً تحت نفوذ خود قرار دهد. این مقصود با تشکیل سومین کنفرانس ایالتی حزب توده ایران در تهران آشکار گردید. یازدهم تیرماه سال ۱۳۲۶ سومین کنفرانس ایالتی حزب توده در تهران تشکیل و روز بیستم تیرماه پایان پذیرفت.

کنفرانس به ملت ایران پیام فرستاد که مواظب و بیدار باشد... به اغواء جهانخواران از راه به در نرود و در دام امپریالیسم نیفتد. به نیروی خود اطمینان کند و چیزی جز قدرت ملی را در خور اعتماد نشمرد... مطمئن باشد که حزب توده ایران پیوسته پاسدار منافع همه ملت ایران و از آن جمله زحمتکشان خواهد بود...^۱

در پایان کار کنفرانس اشخاص ذیل: محمد علی جواهری، مهندس حسین ملک (برادر خلیل ملکی)، مهندس ابوالفضل ناصحی، جلال آل احمد، محمد امین محمدی، محمد سالک، امان‌الله قریشی، محبوب عظیمی، مهندس صادق انصاری، مهندس حسن اماموردی و جهانگیر افکاری به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب شدند و بدین طریق طرفداران خلیل ملکی در کمیته مزبور اکثریت را به دست گرفتند.

اکثریت یافتن مخالفین هیئت اجراییه در کمیته ایالتی تهران و آشکار شدن فعالیت فراکسیون

آنها در داخل حزب هیئت اجراییه را وادار ساخت که بلافاصله جلسات بحث و انتقاد تشکیل داده جریانات داخل حزبی را به تمام اعضای حزب تشریح نماید. و چون فعالیت مخالفین برای دعوت فوری کنگره به امید در دست گرفتن اکثریت کمیته مرکزی منجر به شکست گردید لذا آنها روز ۲۶/۱۰/۱۳ با انتشار اعلامیه‌ای انشعاب خود را از حزب توده ایران و تشکیل جمعیتی به نام «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را اعلام داشتند. راجع به علل انشعاب در آن اعلامیه گفته می‌شد:

۱. تجربه یک سال اخیر نشان داد که با وجود رهبری کنونی عملی شدن اصلاحات اساسی که اصلاح طلبان با تکیه به افکار عمومی حزب طالب آنند غیرممکن است.
۲. تصمیم هیئت اجراییه درباره تأخیر کنگره بخوبی نشان می‌دهد که هیئت اجراییه از روبرو شدن با افکار عمومی حزب ملاحظه داشته است و می‌خواسته در طول زمان و در شرایط مساعدی در ترکیب اعضای کنگره اعمال نفوذهایی به عمل آورد.

مشخصات «جمعیت سوسیالیست توده ایران» نیز در این اعلامیه به شرح زیر تشریح گردیده است:

۱. جمعیت سوسیالیست توده ایران خود را ادامه‌دهنده جریان حزب توده ایران می‌داند. بدین معنی که همان ایدئولوژی، همان اصول و همان هدفها را دارد و در راه تحقق یافتن آنها فعالیت می‌کند.
 ۲. جمعیت سوسیالیست توده ایران خود را ادامه دهنده جنبه‌های مترقی حزب توده ایران می‌داند. بدین معنی که از نقایص و اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی قابل اجتناب دستگاه رهبری حزب توده ایران در عمل دوری خواهد جست.
 ۳. جمعیت سوسیالیست توده ایران خود را مدافع حقیقی منافع کلیه طبقات ستمکش در برابر ارتجاع و استبداد و پیش‌آهنگ مبارزه ملی در برابر نفوذ استعماری امپریالیستها می‌داند. در عین حال به پیشروی طبقه کارگر در مبارزات ضد ارتجاع و ضد استعمار ایمان دارد و طرز تفکر او را بهترین راهنمای خود در این مبارزات می‌داند.
 ۴. جمعیت سوسیالیست توده ایران برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاد اشتباهات تاکتیکی منطق فلسفی و اجتماعی سوسیالیسم علمی را به عنوان راهنمای خویش می‌پذیرد.
- در ضمن به این نکته باید توجه شود که مطابق همین منطق سوسیالیسم علمی در مرحله کنونی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران برنامه ما نمی‌تواند شبیه به برنامه‌های سوسیالیستی در کشورهای مترقی باشد که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در مراحل مترقیتری بسر می‌برند. ما خود را حامی منافع طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش مخصوصاً دهقانان می‌دانیم و در عین حال در مقابل سرمایه‌داران انحصارطلب و بزرگ خارجی از صنایع ملی و داخلی و رشد و توسعه آن پشتیبانی می‌کنیم و جداً در مبارزه با بردگی اقتصادی ملت ایران با تمام احزاب و عناصر ضد استعماری همداستان خواهیم بود. ما در مبارزه خود برای تأمین حقوق زحمتکشان و تأمین آزادی ملت ایران در حدود قانون اساسی عمل نموده و مبارزه خود را برای اجرای روح قانون اساسی و عملی شدن مواد مترقی اجرا نشده آن ادامه خواهیم داد.
- ما سعی و کوشش خواهیم کرد که صاحبان صنایع مترقی ایران را به این حقیقت آشنا کنیم که توسعه صنایع ایران که به نفع خود آنان نیز هست فقط در اثر بهبودی وضع کارگران و مبارزه با استعمار امکان‌پذیر خواهد بود.

... امضا کنندگان این اعلامیه همواره امیدوارند که در آینده، رهبری حزب توده ایران با اصلاح روشها و جبران نواقص موجب شود که وحدت تشکیلاتی دو جریان را همچنان که اکنون وحدت هدف و اصول میان ما برقرار است دوباره امکان پذیر سازد.^۱

اینک اعلامیه هیئت اجراییه موقت در مورد انشعاب:

رفقای حزبی، دیشب در اختاریه‌ای از طرف دوازده تن اعضای حزب توده ایران اعلام شده است که انشعابی در حزب توده ایران شده و جمعیتی به نام «جمعیت سوسیالیست توده ایران» تشکیل گردیده است. هیئت اجراییه نمی‌تواند از ابراز تعجب و تأسف در مقابل این عمل که مستقیماً شادمان‌کننده دشمنان ملت ایران است خودداری ورزد.

حزب ما در مدت شش سال مبارزه خود بر علیه نیروهای متحد استعمار و ارتجاع سنت گرانها و مقدسی به دست آورده و پرچم پرافتخارش همیشه زحمتکشان ایران را برای پیکار به منظور نجات ملت و میهن عزیز ما الهام داده است.

حزب ما در عرض شش سال گذشته فداکاریها کرده و در مکتب خود قهرمانانی پرورش داده و پیوسته بی‌تزلزل در پیشاپیش صحنه نبرد اجتماعی پیکار نموده و مصائب گرانی را متحمل شده است. حزب ما از بین بحرانهای سخت با سربلندی درخور تحسینی بیرون آمده و استحکام و اتحاد آن مایه غبطه و رشک دشمنان آزادی بوده است.

اینک در شرایطی که تمام ملت ایران به این حزب چشم دوخته و خواستار آن است که از مبارزان حزب وحدت و صمیمیت ببیند و آنها را در راه پیکار گرم‌تر مشاهده کند، می‌بیند که چند تن از پرورش‌یافتگان دامن حزب، کسانی که تمام شخصیت خود را مدیون حزبند، کسانی که اگر برای آنها مقامی بود برای آن بود که خود را خدمتگزار حزب نشان می‌دادند، در ساعتی که دشمن با نگاه خشم و کینه به سازمان ما می‌نگرد دست به عملی زدند که نه تنها تمام اعضای حزب آن را تقبیح می‌کنند بلکه توده ملت ایران نیز بدان از نظر ملامت می‌نگرند.

باید دانست که بیرون رفتن این عده از حزب در تاریخ مبارزه تشکیلاتی که به توده مردم تکیه دارد حادثه کوچکی است و اگر اهمیتی داشته باشد برای خود این اشخاص است که خود را از مبارزه در یک جنبش توده‌ای به کنار کشیده‌اند.

رفقای حزبی، هیئت اجراییه حزب توده ایران پیوسته کوشیده بود تا در مقابل افرادی که حتی از حدود انضباط و مقررات سازمانی تجاوز می‌کردند روش نزاکت و اغماض در پیش گیرد و به کلیه کسانی که در اشتباه هستند فرصت دهد تا آنان به اشتباهات خود پی ببرند. هیئت اجراییه برخلاف مشتی انتشارات بی‌اساس هرگز نمی‌خواست روش خشن و شدیدی حتی در مقابل اشتباهکارانی که با وجود تذکرات مکرر اشتباه خود را تکرار می‌کردند، اتخاذ کند. هیئت اجراییه عملاً نشان داده بود که در راه حفظ وحدت و رعایت اصول از اینکه در معرض خرده‌گیریهای گوناگون قرار گیرد باکی نداشت. هیئت اجراییه قصد نداشت و ندارد این روش را که به نظر او منطقی و متناسب با احوال کنونی اجتماع ما است ترک کند. با توجه به این روش عادلانه و عاقلانه، ناپسندی عمل کسانی که از حزب بیرون رفته‌اند آشکار می‌گردد.

۱. ایران ما، شماره ۹۱۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۵. (اعلامیه را اشخاص ذیل امضا کرده بودند: خلیل ملکی، انورخامه، مهندس اسماعیل زنجانی، مهندس زاوش، دکتر رحیم عابدی، فریدون توللی، محمد علی جواهری، مهندس ناصحی، محمد سالک، محمد امین محمدی، مهندس حسین ملک، جلال آل احمد).

رفقای حزبی، ما همگی در زیر پرچم مقدسی که مدت شش سال به علامت مبارزه زحمتکشان و روشنفکران ایران برافراشته شده فشرده‌تر از همیشه باقی و به سنن مقدس حزبی وفادار خواهیم ماند. به امضای تمام اعضای هیئت اجراییه موقت به استثناء خلیل ملکی^۱

انشعاب در حزب توده ایران و ایجاد تفرقه بین عناصر آزادیخواه و مترقی هنگامی که این حزب استوارترین سنگر مبارزه ملت ایران علیه ارتجاع و استعمار بوده و تعداد کثیری از مبارزین راستین راه آزادی ملت را دربر گرفته بود، در لحظاتی که صفوف حزب بیش از هر موقعی احتیاج به وحدت و صمیمیت داشت - خواه با سوءنیت خواه با حسن نیت - عمل نادرست و زیانبخشی بود. این عمل فقط دشمنان ملت را که در آرزوی متلاشی ساختن حزب توده ایران بودند، شادمان می‌کرد و بهانه به دست آنها می‌داد تا این سنگر آزادی را ویران سازند. به قول رحیم نامور مدیر روزنامه شهباز، تا آن زمان «... مسلماً صدها عمل در حزب توده ایران انجام گرفت که امروز معلوم می‌شود نمی‌بایست انجام گرفته باشد، بسیاری کارها می‌بایست صورت پذیر گردد که از نظرها دور ماند، در میان رهبران گذشته کسانی که صلاحیت احراز آن مقام را نداشتند، بودند...»^۲

اما در لحظات خطیری که مبارزین راه آزادی دچار امواج سهمگین خشم و کینه‌توزی ارتجاع و استعمار شده بودند، در برابر نیشخند تحقیرآمیز دشمنان با فقدان دوستان مبارز دیرین و در میان طوفانی از تشنجات، تأثرات و تألمات، این عمل چگونه می‌توانست موجب تهذیب حزب گردد. در ایامی که احزاب گوناگون با اختلاف نظرهای اصولی می‌توانند در یک مبارزه عمومی برای حفظ آزادی متحد شوند، جدایی از دوستان و همسنگران دیرین که در پرتو اصول مشترکی زندگی می‌کنند چه مفهومی دارد؟

گزارش هیئت اجراییه موقت حزب توده ایران در برابر فعالین تهران بدرستی می‌گوید:

... چه موقع در یک حزب انشعاب باید رخ دهد. آن موقع که حزب از طریق اصولی خود منحرف شده در جاده‌های اپورتونیسم افتاده، آن موقع که اختلاف‌نظرهای اصولی در حزب پدید آمده است و هیچ گونه امیدی به اصلاح آن حزب نیست.^۳

حال آنکه انشعابیون می‌گفتند با حزب توده ایران اختلاف اصولی ندارند و وحدت هدف و اصول در میان آنها برقرار است. استناد به تأخیرکنگره حزب نیز با توجه به اینکه خود آنها «... در جلسه مشورتی که در آن تصمیم به تعویق کنگره تا اول سال ۱۳۲۷ گرفته شد شرکت داشتند و آن را به اتفاق آراء تصویب کردند...»^۴ دلیل موجهی نبود.

۱. ایران ما، شماره ۹۱۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۵.

۲. مردم، شماره ۲۴۶، مورخه ۲۶/۱۰/۱۸، «آنچه جریان چند روز اخیر نشان داد».

۳ و ۴. مردم، شماره ۲۴۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۶.

هیئت اجراییه موقت برابر قرار مصوب جلسه ۲۶/۱۰/۱۶ به «انشعاییون پنج روز مهلت داد تا به حزب بازگردند و در اقدام زیانبخش خود تجدیدنظر نمایند»^۱ و متعاقب آن عده‌ای از انشعاییون به حزب بازگشتند و فقط «هفت نفر از حزب اخراج شدند»^۲

رادیوی مسکو در برنامه عصر روز ۲۶/۱۰/۲۷ خود عمل انشعاب‌کنندگان را تقبیح کرد و چون انشعاییون از طرفی نتوانستند عده قابل توجهی از اعضای حزب را با خود هماواز سازند و از طرف دیگر مورد طعن و لعن اردوگاه سوسیالیسم قرار گرفتند، لذا با انتشار اعلامیه‌ای که مفهومی جز اقرار به اشتباه و شکست نداشت انحلال «جمعیت سوسیالیست توده ایران» را اعلام داشتند. در آن اعلامیه گفته می‌شد:

... عده معدودی از رهبران حزب توده که زمینه بی‌اندازه مساعدی برای پیشرفت جمعیت سوسیالیست توده پیش‌بینی می‌نمودند از روی لجابت و عناد ناشی از خودخواهی و ایراد تهمت و افترا می‌خواستند ما را وادار به مبارزه با حزب و یا رهبران حزب نمایند. به دلایلی که در اعلامیه ذکر شده و برای اجتناب از مبارزه که موجب تضعیف نهضت می‌شود، مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده ایران» انصراف حاصل شد. ما تمام آزادیخواهان و کسانی را که به ما پیوستند و یا در شرف پیوستن بودند دعوت می‌نماییم که دور حزب توده ایران حلقه زنند و از هر نوع تشبث و اختلاف صرف‌نظر و جلوگیری نموده و مبارزه پرافتخار حزب را کاملتر از گذشته ادامه دهند»^۳

بدین ترتیب انشعاب نه فقط قادر به متلاشی کردن حزب توده ایران نگردید بلکه آن حزب را که در عرض یک سال پس از شکست نهضت آذربایجان به هیجانات و تزلزلها پیروز شده و موضع خود را اصلاح کرده بود، استوارتر، فشرده‌تر و فعالتر نمود.

کردستان و شکست نهضت آذربایجان

با شکست نهضت آذربایجان کردستان نیز به همان سرنوشت گرفتار گردید. اما سران فرقه کومله کردستان فرار نکردند و اعدام شدند.^۴ تنها ایل‌ی از کردها که حاضر به تسلیم نشد ایل بارزانی بود. بارزانیها که در شمال کرکوک (عراق) اقامت داشتند در سال ۱۳۲۴ به دعوت محمد قاضی و به سرپرستی ملامصطفی بارزانی وارد خاک ایران شدند.

آنها که در حدود دو هزار خانوار (ده هزار نفر) بوده و سه هزار مرد جنگی داشتند و به علت شورش علیه دولت عراق، عده‌ای از سرانشان توسط آن دولت محکوم به اعدام شده بودند، دعوت

۱. مردم شماره ۲۴۶، مورخه ۲۶/۱۰/۱۸.

۲. مردم، شماره ۲۵۰، مورخه ۲۶/۱۰/۲۴، «از قرار هیئت اجراییه موقت».

۳. فوق‌العاده «قیام شرق»، به تاریخ ۲۶/۱۱/۲.

۴. روز ۲۵/۱۲/۱۰ محمد سیف قاضی و صدر قاضی در مهاباد اعدام شدند.

قاضی محمد را پذیرفته به ایران آمدند.

سرلشکر رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش جریان حوادث را پس از ورود قشون به آذربایجان چنین شرح می‌دهد:

... قاضی محمد خانواده‌های بارزانی را در اطراف مهاباد و در تکاب جا داده بود. ارتش که این را می‌دانست یک ستون نظامی را مأمور کرد که از تکاب و شاهین‌دژ بگذرد و خود را به میاندوآب برساند. این عمل باعث شد که جنگجویان بارزانی متوجه شدند که خانواده‌هایشان در پشت سر ارتش قرار دارند و آنها از خانواده‌هایشان دور افتاده‌اند. ناچار از در مسالمت درآمدند و با ما وارد مذاکره گردیدند. ملامصطفی (به عنوان مهمان ارتش) به تهران آمد و با مقامات مختلف وارد مذاکره شد. دولت به آنها سه راه حل پیشنهاد کرد:

۱. تابعیت ایران را پذیرفته سلاحهای خود را به زمین گذارید. در این صورت دولت شما را در دهات خالصه جا داده مخارج شش ماهه شما را تأمین خواهد کرد.
 ۲. اگر نمی‌خواهید در ایران بمانید ما از نظر اخلاقی ۱۱۱ نفر از سران بارزانی را که در عراق محکوم به اعدام شده‌اند نگه می‌داریم و شما را روانه عراق می‌کنیم.
 ۳. اگر پیشنهادهای بالا قبول نشود باید خاک ایران را ترک کنید.
- ضمناً دولت به آنها اخطار کرد که از روز اول اسفندماه (۱۳۲۵) ستونهای نظامی به سوی مناطق تحت اشغال کردها حرکت خواهند کرد.

ملا مصطفی پس از اطلاع از نظرات دولت مرکزی جهت مذاکره با سران بارزانی به کردستان حرکت کرد. پس از چند روز آنها خبر دادند که ما به عراق برمی‌گردیم. روز اول اسفند حرکت ارتش شروع شد و مناطقی از طرف ارتش اشغال گردید. ولی ناگهان ما متوجه شدیم که آنها به سوی نقاط غربی آذربایجان پیش می‌روند و قصد دارند با ایل شکاک تماس حاصل کنند. لذا در ۲۱ اسفندماه از طرف رضاییه با جلوداران بارزانی تماس حاصل شد و زد و خورد در تمام جبهه‌ها درگرفت.

- بارزانیها از هر جهت مرد مبارزه می‌باشند. صفات خاص جنگجویی آنها از این قرار است:
۱. در استفاده از زمین برای دفاع چنان استاد می‌باشند که بینظیر است.
 ۲. در مهمات خود خیلی صرفه‌جویی می‌کنند و تاکنون دیده نشده است که بارزانی از پانصد متری تیراندازی کند و عموم آنها از خیلی جلوتر تیراندازی می‌نمایند.
 ۳. آنها خیلی زود به نقاط ضعف دشمن پی می‌برند و این موضوع برآستی تعجب‌آور است.
 ۴. مردمی ورزیده می‌باشند و کوه و هامون را بسرعت بدون اینکه اظهار خستگی نمایند طی می‌کنند.

رزم‌آرا تجهیزات نظامی آنها را شرح داده گفت:

آنها دارای هفت توپ و یکصد مسلسل سبک و سنگین و اسلحه‌های جوراجور زیاد بودند و به علاوه دستگاه بی‌سیم نیز داشتند که به این وسیله مخابرات ما را می‌گرفتند. همچنین دارای چراغ مخایره بودند. به‌طور خلاصه آنها یک سازمان نظامی کامل داشتند.^۱

۱. از مصاحبه سرلشکر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش با روزنامه‌نگاران - روزنامه ارس به جای ایران ما، شماره ۷۷، مورخه ۲۶/۱/۲۰.

ارتش بارزانیها را که در غرب آذربایجان به سوی شمال در حرکت بودند محاصره کرد. لکن «بارزانیها با حمله متقابل شدیدی خط غربی محاصره ارتش را شکسته و جنگ‌کنان خود را به بازرگان در دامنه آارات رسانیدند»^۱

بدین ترتیب بارزانیها طول مرز ترکیه و ایران در آذربایجان را پیموده از راه بازرگان و آارات وارد خاک شوروی گردیدند. بارزانیها در تمام مدت اقامت خود به طور دسته‌جمعی در خاک شوروی زیستند و پس از چند سال به عراق بازگشتند.

اما پناهندگان آذربایجان تا سال ۱۳۲۷ شمسی به طور دسته‌جمعی در نقاط ذیل نگهداری می‌شدند: تفلیس، خداد، خاچماز، گنجه و اطراف باکو. مرکز سیاسی آنها نیز در شهرک ییلاقی مردکان واقع در حومه باکو قرار داشت.

در آن سال پیشه‌وری پس از مشاجره بسیار تندی با میرجعفر باقراوف از او خواست که فقط تفنگهای پناهندگان آذربایجانی را تحویل دهند تا آنها به وطنشان بازگردند.

متأسفانه بعد از این حادثه پیشه‌وری به طرز مشکوکی فوت نمود و تمام پناهندگان گرفتار انتقام ناجوانمردانه‌ای شدند. آنان را متفرق ساختند و عده‌ای را از فرقه اخراج کرده مورد تحقیر و توهینشان قرار دادند. اینک اکثریت آنها در آرزوی بازگشت به وطن آخرین روزها و ساعات عمر حسرت‌بار خود را می‌گذرانند.

انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی

قوام‌السلطنه که با صحنه‌سازیهای سالوسانه و حملات وحشیانه به سازمانها، مطبوعات و افراد آزادیخواه وارد میدان انتخابات گردیده بود سعی می‌کرد که اکثریت کرسیهای مجلس شورای ملی را به کاندیداهای حزب دموکرات ایران اختصاص دهد تا بتواند به اتکای اکثریت نمایندگان مجلس و حمایت علنی دولت آمریکا مخالفت آزادیخواهان، محافل انگلیسی و دربار را خنثی نموده در مقام نخست‌وزیری ابقا شود. لکن با وجود اختناق شدیدی که بر سراسر کشور حکمفرما بود مخالفین نیز بیکار نبودند. قبل از شروع انتخابات دکتر محمد مصدق در نامه سرگشاده‌ای خطاب به نخست‌وزیر اوضاع را چنین تشریح نمود:

آقای نخست‌وزیر ... مردم می‌گویند هنگامی که دولت مرکزی در بعضی حوزه‌ها عملاً بازرسی ندارد، در سایر حوزه‌ها خود دولت به عنوان حزب دخالت کند، انتخابات آزاد نخواهد بود و مجلسی که با این طرز تشکیل شود مظهر افکار عمومی ایران نیست.

... وقتی که در موقع انتخابات دولت اقدام به تشکیل حزبی کند مردم چنین تصور می‌کنند که ممکن است دولت به نفع طرفداران خود از قدرت دولتی استفاده کند و اگر این تصور صورت عمل پیدا

اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان / ۴۵۱

کند، بدعتی برای آینده خواهد شد که دیگران هم مبادرت به تشکیل حزب کنند و ملت ایران در ادوار آینده از حق آزادی انتخابات محروم شود.

... درست است که در ممالک راقیه نظیر انگلستان دولت را احزاب تشکیل می‌دهند. ولی در انگلستان هر حزبی در انتخابات فاتح شد خالق دولت است و در آنجا سابقه ندارد که حزب مخلوق دولت باشد.^۱

سپس دکتر مصدق در صحن مسجد شاه در برابر یک جمعیت چند هزار نفری نطقی ایراد نموده ملت ایران را به خطرات انتخاباتی که دولت قوام در نظر داشت انجام دهد آگاه ساخت. و چون عدم آزادی انتخابات مورد اعتراض اکثریت مردم ایران بود لذا روز ۲۲/۱۰/۲۵ عده زیادی از نمایندگان طبقات مختلف از آن جمله دکتر مصدق به دربار رفته به عنوان اعتراض به عدم آزادی انتخابات در آنجا متحصن شدند.

در میان متحصنین دو دسته مشخص به چشم می‌خوردند. ملیون و عناصر طرفدار دولت انگلیس. شاه حاضر به ملاقات با متحصنین نشد. فقط وسیله رئیس دفتر خود پیغام داد «اگر مطالبی دارند بگویند تا به عرض برسد. چنانچه اقتضا دارد دستوری خواهند فرمود.»

دولت در حالی که مخالفین خود را حتی از داشتن بلندگو محروم کرده بود، کلیه وسایل تبلیغ و مبارزات انتخاباتی، اعم از مشروع و غیرمشروع را در اختیار داشت: «... راه آهن دولتی (برای آوردن رعایا و کارگران جهت پر کردن صندوقها)، استیلا بر اصناف و کسبه در اثر تهدیدات شهرداریها، انجمنهای نظارت، اتومبیلها و جیبهای دولتی، خزانه دولت و فراهم آوردن تمام وسایل لازم به وسیله آن، رادیوی ملی، بازرسهای وزارت کشور، استاندارها و فرماندارها و بخشدارها، روزنامه‌های آزاد که هر نوع فحاشی بتوانند بکنند و مسئولیتی نداشته باشند و هرگز توقیف نشوند، ژاندارمری با تمام وسایلش، حکومت نظامی و برق سرنیزه، پول فراوان جوازا و محلهایی که به زور برای حزب اشغال شده بود، بستن دهان مخالفین به وسیله توقیف جراید مخالف و تبعید یا حبس اشخاص و غیره...»^۲

از میان احزاب، حزب توده ایران اعلام داشت که چون آن حزب «عملاً از حق قانونی خود در استفاده از انتخابات دوره پانزدهم محروم است» لذا انتخابات را تحریم می‌کند.^۳ حزب ایران با حفظ اعتراض خود به آزاد نبودن انتخابات در آن شرکت نمود. بیانیه کمیته مرکزی آن حزب می‌گوید:

... هموطنان عزیز، عده‌ای می‌خواهند انتخابات دوره پانزدهم را به نفع خود تمام کنند و با تمام قوا از آزادی انتخابات جلوگیری می‌نمایند. ما و شما که انتخابات را به نفع ملت ایران می‌خواهیم باید

۱. ایران ما، شماره ۶۸۸، مورخه ۲۵/۹/۸.

۲. قیام ایران، شماره ۲۳۴، مورخه ۲۶/۹/۲۳، «دیدید حق با دکتر مصدق بود»، ارسال خلعتبری.

۳. مردم، شماره ۶، مورخه ۲۵/۱۰/۲۰، از اعلامیه هیئت اجراییه موقت.

بکوشیم که این مقصود شوم جامعه عمل نپوشد. ما و شما باید تا سرحد امکان تلاش کنیم تا اراده ملت ایران را بر هر اراده دیگری تحمیل نماییم... حزب ایران وظیفه خود می‌داند که در انتخابات شرکت کند...^۱

... عدم آزادی انتخابات باید فعالیتهای جدیدی ایجاد کند نه اینکه از فعالیتها بکاهد. باید به عکس حرارت بیشتری به خرج داد. برای آزادی انتخابات تا آنجا که قدرت و توانایی هست مبارزه نمود نه اینکه با خود «قهر» کرده و از میدان به در رفت... انتخابات حق افراد ملت است و افراد ملت باید حق خود را بخواهند. رأی دادن وظیفه افراد ملت است و افراد ملت باید صرفنظر از موفقیت یا عدم موفقیت به وظیفه خود عمل نمایند.^۲

اما تیپ انگلیسی هیئت حاکمه که مدتها سکوت را حفظ کرده و همه ابتکارات را به دسته آمریکایی سپرده بود چون دیگر قدرت ملت را در میدان نمی‌دید، برای کسب مجدد سنگرهای از دست رفته به تکاپو افتاده بود. لیکن حریف آمریکایی حاضر نبود که به مواضع سابق خود برگردد. انتخابات آذربایجان که «تأمین آزادی» آن دستاویزی برای سرکوب نهضت آذربایجان بود مفتضحتر و رسواتر از تمام نقاط ایران برگزار شد. روزنامه‌های فریاد و شاهین که در تبریز منتشر می‌شدند، انتخابات آذربایجان را چنین توصیف کرده‌اند:

... در بورس وکالت نرخ رأی تا ۵۰ ریال بالا رفته و با عرضه کم و تقاضای زیاد که اینک حکمفرماست ترقی بیشتری پیش‌بینی می‌شود. کسانی که سرکیسه را شل نموده و به تفاوت از ۱۰ الی ۱۰۰ هزار تومان برای ابتیاع کرسیهای بهارستان وقف نموده‌اند، چگونه می‌توانند صالح باشند و اتومبیلهای باری که مانند درشکه‌های جنازه‌کش برای حمل موکل به دهات و قصبات می‌فرستند چطور ممکن است با رضا تلقی نمود؟^۳

... تصور می‌رود با اندک تفاوت نتیجه انتخابات تبریز تقریباً به همان حدود رسیده باشد که در دوره چهاردهم رسیده بود. زیرا برخلاف انتظاری که می‌رفت متأسفانه سکنه شهر بخصوص کسبه و اصناف چندان علاقه‌ای به گرفتن تعرفه و دادن رأی از خود نشان ندادند و اگر جوش و خروشی دیده شد غالباً از ناحیه کسانی بود که یا پولی گرفته و ناموس خود را فروخته و یا محکوم به حکم کارفرمایان بودند...^۴

و روزنامه نجات ایران به قلم یکی از معاریف آذربایجان نوشت:

آقای مدیر... تحمیل باتمانقلیچ و متین دفتری و احمد دهقان با آن ترتیبات فضیح به آذربایجان توهین و ناسزای بزرگی به آذربایجان بود...! نمکی بود که بر زخم آذربایجان پاشیده شد.^۵

گرچه قوام خود تکلیف انتخابات دوره پانزدهم را روشن کرده و در بحبوحه انتخابات به شیخ

۱. اخبار ایران، ارگان موقتی حزب ایران، شماره ۱۴، مورخه ۲۵/۱۰/۱۱.

۲. اخبار ایران، شماره ۸، مورخه ۲۵/۱۰/۵.

۳ و ۴. مردم، شماره ۶۹ به تاریخ ۲۶/۱/۲۱، بررسی جراید نقل از فریاد و شاهین.

۵. نجات ایران، ۸۸۷، مورخه ۲۶/۶/۴.

حسن لنکرانی که تقاضای آزادی انتخابات را داشت گستاخانه گفته بود: «آقا چه وقت انتخابات آزاد بود که من آزادی انتخابات بدهم»^۱ لکن شنیدن نظرات مردم کوچه و بازار درباره انتخابات آن دوره بسیار جالب است.

خبرنگار روزنامه ایران ما (ارس) می‌پرسد: «خواهشمند است نظر خود را درباره انتخابات دوره پانزدهم مجلس اظهار دارید.»

- دل و قلوه فروش دوره گرد خیابان نادری: من آزاد و غیرآزاد را نمی‌دانم. این قدر می‌دانم که روز اول تا شناسنامه‌مان را نگرفتند، به ما دل و قلوه ندادند. ولی من خودم رأی ندادم.

- یک رفتگر خیابان بهارستان: من عقیده مقیده نمی‌دانم مرا روز چهارشنبه سوار کامیون کردند و با دیگران بردند و رأی‌ها را توی صندوق انداختیم... ولی اگر دست خودم بود دلم می‌خواست به دکتر مصدق رأی می‌دادم.

- بقال خیابان اسلامبول: خواهش می‌کنم جواز کسب ما را به خطر نیندازید. بنده چیزی نمی‌دانم.
- قصاب خیابان نادری: آقا من داخل هیچ حزبی نیستم و از کوچکی که پدرم مرده صبح می‌آیم دکان، غروب می‌روم. ولی همین قدر می‌دانم تا شناسنامه ما را نگرفتند در قصابخانه گوشت ما را داغ نزدند.
- یک نفر دانشجو: در اینکه این انتخابات بر خلاف قانون و فرمایشی است شکی نیست.^۲

اما قوام که تصور می‌کرد نوکر صفتان و چاپلوسان که وسیله وی به نمایندگی منصوب شده‌اند به وی وفادار خواهند ماند و او اکثریت مجلس را در دست خواهد داشت، سخت در اشتباه بود. زیرا حتی قبل از افتتاح مجلس توطئه‌چینی و مخالفت علیه او آغاز گردید و قوام بیهوده تلاش کرد که آنها را به قید «قسم» به خود وفادار نگه دارد و کار به جایی رسید که با استقرار مجدد حکومت نظامی به جنگ آنها رفت.

در هر حال مجلس پانزدهم روز ۲۶/۴/۲۵ پس از یک سال و چهارماه فترت افتتاح شد و چون مجلس وظیفه خطیر تعیین تکلیف موافقتنامه نفت ایران و شوروی را به عهده داشت و این کار می‌بایست به دست خود قوام فیصله یابد لذا توافق زودگذری بین عوامل آمریکا و انگلستان به عمل آمد تا قوام آخرین مأموریت خود را انجام دهد.

رد موافقتنامه نفت ایران و شوروی

دولت آمریکا که بتدریج دامنه نفوذ خود را در خاورمیانه بسط داده و مواضع مهمی در آن ناحیه به دست آورده بود^۳ به قول فرستال وزیر دفاع وقت آمریکا که گفت: «برای آسایش و امنیت آمریکا

۱. قیام ایران، شماره ۲۳۱، مورخه ۲۶/۹/۱۸، از نامه لنکرانی.

۲. ارس به جای ایران ما، شماره ۱۶، مورخه ۲۵/۱۰/۲۹، «نظریات مردم درباره انتخابات دوره پانزدهم».

۳. روزنامه تریبون دوناسیون استفاده نفتی آمریکا را از خاورمیانه تا آن تاریخ بدین ترتیب شرح می‌دهد: «۱- منابع نفت عربستان سعودی سیزده میلیون تن ۲- چاههای نفت بحرین شش میلیون تن ۳- از مجموع نفت کویت ۵۰٪ ۴- از مجموع نفت عراق ۷۵٪ ۵- از مجموع نفت جنوب ایران ۲۰٪ (برطبق قرارداد منعقد در سال ۱۹۴۶ بین انگلستان و آمریکا)» نقل از ایران ما، شماره ۱۰۶۴، مورخه ۲۷/۴/۲۳.

ناچاریم به نفت خاورمیانه دست یابیم»^۱ در صدد تصرف منابع نفتی بزرگ و پرنعمت خاورمیانه بود. لذا به هیچ وجه نمی‌خواست که دولت شوروی در استخراج نفت ایران شرکت ورزد. زیرا آن را خطر بزرگی به منافع اقتصادی و نظامی خود تلقی می‌کرد. بدیهی است در این مورد سیاست انگلستان نیز با سیاست آمریکا هماهنگی کامل داشت.

حتی قبل از افتتاح مجلس پانزدهم معاون وزارت خارجه آمریکا صراحتاً گفته بود: «آمریکا امیدوار است که لایحه نفت شمال از تصویب مجلس نگذرد».^۲

اما سادچیکوف سفیر کبیر شوروی پس از افتتاح مجلس در نخستین ملاقات خود با قوام صورت طرح قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را برای امضاء و تقدیم به مجلس به قوام تسلیم نمود. لکن قوام طی نامه رسمی اظهار داشت که طرح پیشنهادی اتحاد جماهیر شوروی را امضاء نخواهد کرد و آن را بدون امضاء و بدون اظهار نظر به مجلس خواهد داد تا مجلس رأساً در آن باره تصمیم بگیرد.

دولت شوروی در پاسخنامه قوام اعلام داشت که این امتناع از امضای طرح پیشنهادی را به عنوان نقض موافقتنامه ایران و شوروی و بازگشت به سیاست خصمانه سابق تلقی می‌نماید. در حالی که جرج آلن سفیر کبیر آمریکا مجلس و دولت ایران را تشویق می‌کرد که موافقتنامه مزبور را اجرا نکنند و وعده می‌داد که اگر چنین کنند دولت آمریکا پشتیبان آنها خواهد بود (نطق آلن در تهران تحت عنوان «حکومت پارلمانی»).

حال ببینیم احزاب سیاسی ایران در این باره چه نظری داشتند:

حزب توده ایران می‌گفت با وجود اینکه «ایده آل هر ایرانی وطن پرست این است که بهره‌برداری منابع زیرزمینی ایران که نفت مهمترین آنهاست با سرمایه ایرانی و به دست ایرانی انجام داده شود...» لکن به علت فقدان حکومت ملی و نبودن امکانات مالی و فنی استخراج نفت به دست خود ایرانیها مقدور نیست و به همین جهت از تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی دفاع می‌کرد.

اما حزب ایران بر این نظر بود که «در موقع فعلی دنیا و ایران سازمانهای بین‌المللی و هیئت حاکمه ایران با قرارداد شرکت نفت ایران و شوروی موافقت نخواهند کرد و هیئت حاکمه ایران مخالفت خود را با تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی مخالفت ملت ایران قلمداد خواهد کرد و خود را ترجمان نظریات ایرانیان خواهد خواند. در صورتی که حقیقت غیر از این است...»

حزب ایران خواسته‌های خود را به شرح ذیل مطرح می‌ساخت:

۱. تشکیل دولتی لایق و وطن پرست.

۲. برکناری مستشاران خارجی.

۱. قیام ایران، شماره ۲۲۳ مورخه ۲۶/۹/۸.

۲. قیام ایران، شماره ۲۲۳، مورخه ۲۶/۹/۸، «مبارزه با نفوذ امپریالیسم آمریکا...».

۳. محدود ساختن امتیاز نفت جنوب به مقررات و مواد امتیازنامه.

۴. استخراج معادن نفت به دست ایرانیها و ایجاد حداکثر تسهیلات ممکن برای فروش به روسها.
(از بیانیه حزب ایران)

پس از افتتاح مجلس نخست‌وزیر طبق معمول استعفا کرد و خود وی مجدداً مأمور تشکیل دولت گردید. هنگامی که قوام برنامه خود را در مجلس طرح نمود از طرف نمایندگان مسائلی پیش کشیده شد که اشاره به آنها حائز اهمیت است.

عباس اسکندری نماینده مجلس به عنوان مخالف دولت صحبت کرده گفت:

... دولت نسبت به اوضاع خلیج فارس که مدت ۲۵ قرن مهمترین پایگاه سیادت و آقای ایران بوده بی‌اعتنا می‌باشد. امروز بهترین فرصتی است که ما می‌توانیم به شیخ بحرین تلگراف کنیم که به تهران بیاید و اگر نیاید فوراً قشون ایران را در بحرین و تمام جزایر جنوب مستقر سازیم.^۱
همان نماینده پس از شرح تاریخچه امتیاز نفت جنوب اظهار داشت:

آقای قوام باید در برنامه خود قید نمایند که تمدید قرارداد نفت جنوب برخلاف میل ملت ایران است. چون ملت ایران در این قرارداد دو ضرر دارد یکی ۱۶۱۵ میلیون لیره انگلیسی است که از جیب ملت ایران رفته است دیگر امتیازات خارج‌المملکتی این قرارداد است.

سؤال شد «امتیازات خارج‌المملکتی چیست؟»

اسکندری جواب داد:

در این قرارداد حق داشتن فرودگاه داده شده. آیا لوله نفت سرش در هواپیما است؟ آقایان ملت ایران را باید از این گونه قراردادهای راحت نمود...^۲

اما اسکندری کوچکترین اشاره‌ای به نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی آمریکا در ایران ننمود و حملات خود را منحصرأ به دولت انگلستان متوجه ساخت.

طرح مسئله بحرین در مجلس مصادف بود با تظاهرات مخالفت‌آمیز مردم بحرین علیه بلگریو مستشار انگلیسی بحرین و حاکمیت دولت انگلیس بر آن جزیره. آنها خواستار بودند که مستشاران انگلیسی اخراج شوند، روابط تجاری با ایران و آزادی مسافرت به کلیه نقاط ایران برقرار گردد و پلیس ملی تأسیس شود.

لذا وزارت امور خارجه انگلستان از تقارن حوادث و پشتیبانی آمریکا از جریان امر مضطرب گردیده اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر نمود:

هر گونه ادعا و اظهار دایر بر اینکه بحرین جزو خاک ایران است بکلی بی‌اساس و عاری از

۱. اطلاعات، شماره ۶۴۵۹، ۲۶/۷/۹، مذاکرات مجلس شورای ملی.

۲. اطلاعات، شماره ۶۴۵۹، ۲۶/۷/۹، مذاکرات مجلس شورای ملی.

حقیقت است. بحرین دولت مستقلی است که در تحت ریاست شیخ بحرین اداره می‌شود و دولت انگلیس بنابه مفاد قراردادی که در سال ۱۹۲۴ بین شیخ بحرین و انگلستان منعقد شده است موظف است از استقلال این سرزمین در برابر هرگونه تعرضی از هر ناحیه‌ای که باشد دفاع کند.

طرح مسئله بحرین و تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب گرچه تغییری در برنامه قوام ایجاد ننمود لکن باب مذاکره در مسائل فوق را به روی مطبوعات و نمایندگان گشود. اینک نوبت طرح موافقتنامه نفت ایران و شوروی در مجلس فرا رسیده بود. قوام پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس در مصاحبه با مخبر یونایتدپرس موضع خود را نسبت به موافقتنامه روشن ساخته گفت:

رأی اعتمادی که از طرف مجلس شورای ملی به من داده شده ناشی از موافقت با برنامه اصلاحاتی من می‌باشد و نباید آن را به منزله تصویب اقدام من در انعقاد پیمان نفت با شوروی تلقی کرد... من گزارش خود را درباره مذاکرات نفت با دولت شوروی تقدیم مجلس خواهم کرد و اتخاذ تصمیم در این خصوص با مجلس است. دولت ایران انتظار ندارد در صورتی که مجلس موفق به تصویب لایحه نفت نگردد دولت شوروی رویه دوستانه‌ای را که همواره نسبت به ما داشته است تغییر دهد.^۱

دولت شوروی اصرار داشت که موافقتنامه به وسیله قوام امضاء و به مجلس برده شود. ولی قوام حاضر به امضای آن نبود و می‌گفت که این اقدام برخلاف قانون است و باید مجلس در این باره نظر بدهد. آخرین نامه سادچیکوف حاکی است که «دولت شوروی نمی‌تواند اظهارات شما را درباره امضای قرارداد قبول کند و ما این را نقض موافقتنامه ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ می‌دانیم... دولت شوروی مصرأ تقاضا دارد که موافقتنامه به طور کامل اجرا شود...»

بالاخره قوام روز ۲۶/۷/۲۹ گزارش خود را درباره نفت شمال به مجلس آورد. وی در گزارش خود ضمن اشاره به گزارشی که پس از مراجعت از مسکو در جلسه سری مجلس چهاردهم تقدیم داشته، گفت که پس از برخورد سردی با استالین و مباحثه بی‌حاصلی درباره تخلیه ایران و موضوع آذربایجان، ملاقاتی با مولوتف به عمل آورده. سپس مذاکرات خود را با مولوتف چنین شرح داد:

... مولوتف نقشه ایران را در جلو من گذاشت و موضوع نفت را پیش کشید و گفت درباره ما تبعیض شده است... ما فقط امتیاز می‌خواهیم...

قوام از گزارش خود چنین نتیجه گرفت که وی برای حل مسئله آذربایجان و تخلیه ایران با قرارداد نفت ایران و شوروی موافقت کرده است.

قبل از گزارش قوام عده‌ای از نمایندگان به سرپرستی دکتر رضا زاده شفق ماده واحده‌ای جهت کان‌لم‌یکن ساختن موافقتنامه، تنظیم نموده بودند تا پس از استماع گزارش نخست‌وزیر آن را از تصویب مجلس بگذرانند.

بند اول و دوم ماده واحده مزبور موافقتنامه نفت ایران و شوروی را کان‌لم‌یکن می‌ساخت. اما بندهای سوم و چهارم مربوط به نفت جنوب و بحرین بود که عیناً نقل می‌کنیم:

۳- چون ایران درباره نفت جنوب ادعای غبن دارد و با تمدید آن به این صورت موافق نیست بدین جهت دولت ایران وظیفه دارد که با انگلیسها در این خصوص وارد مذاکره شود.

۴- بحرین ملک مطلق ایران است و دولت ایران وظیفه دارد که استقرار حاکمیت خود را در آنجا اعلام کند.

درباره بندهای فوق‌الذکر حسن ارسنجانی پیشنهادهای ذیل را ارائه نمود:

در بند سوم برای تجدید نظر در امتیاز نفت جنوب قید گردد که رضاشاه دیکتاتور بود و چرچیل نیز این امر را تصدیق کرده است و بدین جهت تجدید قرارداد نفت جنوب که در دوره حکومت دیکتاتور به قول چرچیل به عمل آمده است ملغی می‌گردد. و در بند چهارم درباره بحرین قید شود که وقتی استقرار حاکمیت ایران در بحرین اعلام شد، امتیاز نفت آمریکایی در آن منطقه لغو گردد. زیرا اخذ این امتیاز صورت قانونی ندارد.

هر دو پیشنهاد از طرف مجلس رد گردید.^۱

اما با وجود اینکه قرار بود عصر روز ۲۶/۷/۲۸ «جلسه علنی مجلس تشکیل شود و حتی رئیس مجلس دستور داده بود که هیچ یک از نمایندگان حق ندارند جلسه را ترک گویند... و با وجود اینکه متجاوز از صد نفر در مجلس حاضر بودند نمایندگان اکثریت مانع تشکیل جلسه شده مجلس را به هم زدند».^۲

علت واقعی اینکه آن روز جلسه علنی مجلس تشکیل نگردید و قوام حاضر به دادن گزارش نشد این بود که همان روز جرج آلن که به ترکیه رفته بود، در ساعت ۴/۵ بعدازظهر وارد تهران گردید و بلافاصله از قوام تقاضای ملاقات فوری کرد. قوام که علناً خود را فرمانبردار سیاست آمریکا نشان می‌داد با آنکه مقرر بود که وی جهت دادن گزارش در مجلس حاضر شود بر اثر اصرار آلن از حضور در مجلس منصرف شده سفیر کبیر آمریکا را ملاقات نمود. این ملاقات از ساعت ۵/۵ بعدازظهر تا پاسی از شب گذشته ادامه یافت. اثرات این ملاقات به صورت تغییر بند سوم و چهارم ماده واحده پیشنهادی نمایندگان اکثریت ظاهر گردید.^۳

بدین ترتیب در اثر دخالت مستقیم دولت آمریکا بند چهارم ماده واحده که مربوط به استرداد بحرین بود کلاً حذف گردید. زیرا اولاً نفت بحرین به وسیله شرکتی به نام «بحرین پترول» مرکب از دو شرکت آمریکایی «استاندارد اویل کالیفرنیا» و «تکزاس اویل» استخراج می‌شد. ثانیاً وقتی که «دولت آمریکا از دولت انگلیس خواسته بود که ۴۵٪ تولید نفت جنوب ایران را به آن دولت بدهد

۱. ایران ما، شماره ۸۵۴، مورخه ۲۶/۷/۲۸ (اعتبارنامه ارسنجانی نیز روز ۲۶/۸/۱۲ در مجلس شورا رد شد).

۲. داد، شماره ۱۰۷۷، مورخه ۲۶/۷/۲۹.

۳. قیام ایران، شماره ۲۰۵، مورخه ۲۶/۷/۲۹ و داد، شماره ۱۰۷۷، مورخه ۲۶/۷/۲۹.

دولت انگلیس حاضر به قبول این پیشنهاد نشده ولی قبول کرده بود که مالکیت بحرین را به دولت آمریکا واگذار کند.^۱

موضوع نفت جنوب نیز جدی تلقی نگردید و بند سوم ماده واحده که تجدید نظر در امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار بود بدین صورت در آمد:

دولت موظف است درباره امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع کند.

این بند صرفاً به منظور تهدید انگلستان و سربراه کردن آن دولت در برابر آمریکا گنجانیده شد تا در صورت لزوم به عنوان دستاویزی علیه سیاست انگلستان بکار رود.

علی هذا قوام پس از جلب رضایت سفیر کبیر آمریکا روز ۲۶/۷/۲۹ گزارش خود را تقدیم مجلس نمود و بلافاصله دکتر شفق ماده واحده اصلاح شده ذیل را تسلیم داشت:

ماده واحده: الف - نظر به اینکه آقای نخست وزیر با حسن نیت از قانون آذرماه ۱۳۲۳ (قانون دکتر مصدق) استنباط درستی نکرده اند و مجلس ایران استنباط فوق الذکر را مطابق مفهوم واقعی قانون فوق الذکر تشخیص نمی دهد، موافقتنامه نفت ایران و شوروی کان لم یکن فرض می شود.

ب - باید دولت ایران در ظرف پنج سال در نواحی شمالی کشور تفحص کامل کند و مناطق نفت خیز را معلوم نماید تا مجلس طریقه استفاده از این ثروت ملی را به وسیله قانون معین کند.

ج - امتیاز نفت به بیگانگان و ایجاد هر شرکتی که خارجیا در آن سهام باشند ممنوع است.

د - در صورتی که وجود نفت به مقدار قابل استفاده مسلم گردد، دولت می تواند در باب فروش محصول آن با اتحاد جماهیر شوروی وارد مذاکره شود و نتیجه را به اطلاع مجلس برساند.

ه - دولت موظف است درباره امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس را از نتیجه مذاکرات مطلع کند.

ماده واحده فوق با ۱۰۲ رأی از ۱۰۴ نفر نمایندگان حاضر به تصویب رسید و موافقتنامه نفت ایران و شوروی که در چهارم آوریل ۱۹۴۶ به امضاء رسیده بود کان لم یکن اعلام گردید. پس از ابلاغ تصمیم مجلس به دولت شوروی، سادچیکوف در نامه جوابیه خود نوشت:

... دولت ایران به طرز عهدشکنانه ای تعهداتی را که به عهده گرفته بود نقض کرده است. دولت شوروی این موضوع را که تصمیم مجلس درباره کان لم یکن شمردن مقاوله نامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی در شمال ایران با وجود حفظ امتیاز نفت انگلیسها در جنوب ایران تبعیض خشنی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می باشد، نمی تواند نادیده انگارد.

بنابر مراتب فوق دولت شوروی برضد اعمال خصمانه یاد شده دولت ایران نسبت به اتحاد شوروی که با مناسبات عادی بین دو دولت قابل گنجایش نیست شدیداً پروتست می کند و مسئولیت عواقب آن را به عهده دولت ایران می گذارد. - ای. سادچیکوف.^۲

۱. ایران ما، شماره ۱۰۶۴، مورخه ۲۷/۴/۲۳، نقل از تریبون دوناسیون.

۲. ایران ما، شماره ۸۷۹، مورخه ۲۶/۹/۱.

صراحتاً باید گفت که شکست سیاست شوروی در ایران نتیجه مستقیم روش نادرستی بود که آن دولت در کشور ما پیش گرفت. قوام با کان‌لم‌یکن ساختن موافقتنامه نفت شمال آخرین صحنه نقشی را که به عهده گرفته بود بازی کرد. جالب است بدانیم که در فروردین ماه سال ۱۳۲۵ پس از امضای موافقتنامه تخلیه ایران و تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی قوام در ضیافتی که به افتخار سادچیکوف داده بود گفت: «من معتقدم که از دولت شوروی باید همه چیز خواست و هیچ نداد» و سادچیکوف در پاسخ وی جام خود را به سلامتی شخص قوام السلطنه که به گفته او «بزرگترین و مؤثرترین سیاستمدار عصر می باشد» بلند کرد.^۱

تشدید رقابت انگلستان و آمریکا در ایران

پس از فراغت از موضوع موافقتنامه نفت ایران و شوروی، سیاست انگلستان که به خاطر حل مسائل خطیری نظیر مسئله آذربایجان، تخلیه ایران و موافقتنامه نفت شمال - بنابه اقتضای زمان - موقتاً تمکین کرده و میدان را برای فعالیت دولت آمریکا آزاد گذاشته بود، مخالفت علنی خود را با سیاست آمریکا در ایران آشکار ساخته جهت کسب مواضع از دست رفته و تحکیم موقعیت متزلزل خود به حمله متقابل پرداخت. این مخالفت قبل از همه به صورت مبارزه علیه دولت قوام تظاهر نمود و همزمان با آن به حزب دموکرات ایران نیز موریانه افتاد. رهبران حزب به جان هم افتادند و دسته‌بندیها آغاز گردید.

بدیهی است دولت آمریکا که با استفاده از شرایط مساعد، نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را در ایران بسط داده و میان طبقه حاکمه کشور دوستانی پیدا کرده بود به سادگی حاضر به انصراف از امتیازات به دست آمده نبود. لذا مبارزه دو نیروی امپریالیستی به صورت حمله به نقاط ضعف و امتیازات طرف مقابل درآمد.

دولت انگلستان حمله خود را از مخالفت با دولت قوام شروع کرد. لذا نمایندگان متمایل به سیاست انگلیس جهت ساقط کردن دولت قوام صف‌بندی نمودند و حتی کاندیداهای جدید نخست‌وزیری نیز تعیین شدند. قوام از دو جبهه مورد حمله قرار گرفت: سیاست انگلستان و دربار محمدرضا شاه.

قوام برای حفظ مقام نخست‌وزیری با سماجت خاصی ایستادگی نمود. لکن تلاش وی بی نتیجه ماند و دولت او پس از بیست و دو ماه در تاریخ ۲۶/۹/۱۸ سقوط کرد.

حزب دموکرات ایران حتی قبل از سقوط «رهبر کل» متلاشی شد و همان دسته‌های اوباشی که قوام برای اشغال محل شورای متحده کارگران و کلوپهای حزب توده ایران گسیل می‌داشت این بار به سرپرستی عباس شاهنده و دست‌نشانندگان خسرو هدایت کلوپ مرکزی، چاپخانه و اداره روزنامه

حزب دموکرات ایران و اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان وابسته به آن حزب را اشغال کردند. دولت انگلستان به ابتکار دیگری نیز دست زد. به این شرح که رادیوهای لندن و خاور نزدیک روز ۲۶/۹/۲۹ خبر دادند که «یک پیمان نظامی بین ایران و آمریکا منعقد شده که به موجب آن کارشناسان آمریکایی برای تعلیم و تربیت ارتش ایران فرستاده خواهند شد. از جمله وظایف این هیئت ارشاد و دادن اندرز به ارتش و تنظیم امور اداره نیروی ایران می باشد. این پیمان به اطلاع سازمان ملل رسانده شده ولی مجلس ایران از آن اطلاعی ندارد»^۱

به محض اینکه خبر مزبور در مطبوعات ایران انتشار یافت وزارت جنگ طی نامه ای که در روزنامه های اطلاعات و کیهان انتشار یافت (۲۶/۱۰/۵) وجود پیمان نامبرده را تکذیب کرده نوشت: ... هیچ نوع پیمان و یا قرارداد نظامی بین دولت آمریکا و ایران منعقد نشده و این انتشارات جداً تکذیب می شود.

اما چند روز بعد «بولتن اخبار روز» که از طرف اداره مطبوعات سفارت کبرای شوروی در تهران منتشر می شد، متن موافقتنامه نظامی ایران و آمریکا را که در دفتر سازمان ملل متفق به ثبت رسیده بود انتشار داد. اینک موادی از آن قرارداد را ذیلاً می آوریم:

ماده اول - هدف این میسیون عبارت از همکاری با وزارت جنگ ایران و با افراد ارتش ایران به منظور بالا بردن استعداد جنگی ارتش ایران است.

ماده هشتم - کارهای اساسی ستاد ارتش و کلیه شعبات وزارت جنگ در تهران و شعبات صحرایی آن به استثنای نقشه های تاکتیکی و استراتژیکی و یا عملیات برضد دشمن خارجی - که مربوط به وظایف میسیون نیست - جزو وظایف مذکور می باشد.

ماده ۱۰ - هر یک از اعضای میسیون با همان درجه ای در میسیون خدمت خواهد کرد که در ارتش ممالک متحده دارا می باشد. لیکن نسبت به تمام افسران ارتش ایران که دارای همان درجه باشند حق ارشدیت خواهد داشت.

ماده ۱۲ - رئیس میسیون و بنابه فرمان وی سایر اعضای میسیون برای اجرای صحیح وظایف خود مکلف و مختارند هر یک از ادارات نظامی ارتش ایران را بازدید نموده بازرسی به عمل آورند و افسرانی که در رأس این ادارات قرار دارند باید به چنین بازرسی مساعدت نمایند و نقشه ها، اسناد، گزارشات و مکاتباتی که هنگام بازرسی مورد نیاز باشد در اختیار آنان بگذارند.

ماده ۲۴ - در مدت اعتبار این موافقتنامه و یا در صورت تمدید آن دولت ایران هیچ شخصی را که در خدمت دولت خارجی دیگر باشد برای انجام وظایفی که ارتباط با ارتش ایران دارد به خدمت قبول نخواهد کرد مگر با موافقت دو کشور آمریکا و ایران.

به طوری که ملاحظه می شود چنین قرارداد اسارت آوری بدون اجازه مجلس توسط دولت قوام

۱. ایران ما، شماره ۹۰۵، مورخه ۲۶/۱۰/۳. (این پیمان روز سیزدهم مهرماه ۱۳۲۶ برابر ششم اکتبر ۱۹۴۷ در دولت قوام منعقد شده و به امضای محمود جم وزیر جنگ و جرج آلن سفیر کبیر و نماینده فوق العاده دولت آمریکا رسیده بود.)

با دولت آمریکا منعقد شده بود. قراردادی که برابر آن دولت ایران تمام اسرار و اطلاعاتی را که برای اجرای مأموریت میسیون آمریکایی لازم بود در اختیار آنان قرار می‌داد، مستشاران آمریکایی حق انحصاری دخالت در امور ارتش ایران را پیدا می‌کردند و دولت ایران جز با اجازه دولت آمریکا حق استخدام مستشار از سایر دول را نداشت و افسران شریف ایرانی برابر ماده ۱۰ مورد توهین و تحقیر قرار می‌گرفتند و به کوتاه سخن ارتش ایران به شعبه وزارت جنگ آمریکا مبدل شده حق حاکمیت آزادی و استقلال و حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران پایمال می‌گردید.

از سوی دیگر دولت قوام برای اجرای برنامه هفت ساله اول که به ظاهر «عمران و آبادی» در کشور را منظور نظر داشت دریافت ۲۵۰ میلیون دلار قرضه از بانک بین‌المللی را پیش‌بینی کرده بود و حتی به دعوت دولت ایران متخصصین شرکت آمریکایی «موریسن نودسن» جهت اظهار نظر درباره نقشه‌های عمرانی هیئت عالی برنامه به ایران آمده بودند. به علاوه دولت قوام مایل بود که موافقت مجلس را جهت خرید ۲۵ میلیون دلار مهمات جنگی از آمریکا جلب نماید.

اما دولت انگلستان از آن بیم داشت که با پشتیبانی دولت آمریکا دوستان سیاست آن دولت بر سر کار آیند و تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب و یا الغاء آن را و همچنین الغاء امتیاز بانک شاهی را - که پس از شصت سال مدت امتیاز آن روز ۲۷/۱۱/۱۱ به پایان می‌رسید - مطرح نمایند، مسائلی که بی‌شبهه مورد تأیید اکثریت مردم ایران قرار می‌گرفت.

همین که قوام‌السلطنه سقوط کرد ابراهیم حکیمی، دوست دیرین انگلستان به نخست‌وزیری رسید. وی در برنامه دولت خود اسمی از برنامه هفت ساله نبرد ولی در نطقی که هنگام اخذ رأی ایراد نمود گفت:

دولت حاضر برنامه هفت ساله دولت سابق را تکمیل و تعقیب خواهد کرد و در موقع خود از لزوم یا عدم لزوم استقراض از بانک بین‌المللی به مجلس گزارش خواهد داد.

علی‌هذا با رسیدن حکیمی به نخست‌وزیری و آمدن ایدن وزیر خارجه انگلیس به ایران - که پس از سقوط قوام انجام گرفت - محیط سیاسی ایران به نفع انگلستان تغییر یافت.

حکیمی و تقی‌زاده از رفاه طبقات پایین و رعایت اصول و کم کردن بودجه صحبت به میان آوردند. دولت حکیمی حکومت نظامی را ملغی ساخت تا خود را «بی‌آزار» نشان دهد.

قرضه ۲۵ میلیون دلاری خرید اسلحه را به ۱۰ میلیون دلار پایین آورد و در نقشه هفت ساله به جای قرضه از آمریکا استفاده از عواید شرکت نفت جنوب یا استقراض از بانک شاهی را پیش‌بینی کرد.

روزنامه تریبون دوناسیون اوضاع سیاسی ایران را در آن زمان چنین شرح داده است:

اکنون وضعیت مبهمی در ایران حکمفرما است. مسافرت ایدن را به ایران برخلاف آنچه به نظر می‌رسید، نمی‌توان عادی تلقی کرد. آخرین قسمت این حوادث اسرارآمیز در آمریکا جریان دارد. اخیراً

در واشنگتن نمایندگان انگلیسی و آمریکایی برای مذاکره در باب منافع نفتی دو کشور در خاورمیانه و خاور نزدیک ملاقات کرده‌اند.

ضمن این مذاکرات سفیر کبیر بریتانیا در واشنگتن اصرار کرده است که روش مشترکی در مقابل حکومت تهران اتخاذ کنند و از هرگونه اقدامات فردی که محرک مذاکرات در مورد امتیازات کمپانی نفت انگلیس و ایران باشد خودداری شود.

سفیر کبیر انگلیس اظهار کرده است که امتیازات نفت ایران سالیانه ۱۹ میلیون تن نفت مورد احتیاج انگلستان را تأمین می‌کند به طوری که حکومت بریتانیا هیچ گونه تجدید نظری را نمی‌تواند در این عهدنامه قبول کند.

مع ذلک چنین استنباط می‌شود که سفیر کبیر آمریکا در تهران، به حکومت تهران توصیه کرده است که اقدامات خاصی برای تجدید نظر در امتیاز اتخاذ نماید. همچنین اظهار کرده است که دولت آمریکا حاضر است سهام انگلستان را در شرکت نفت خریداری کند.

... منظور حقیقی مسافرت ایدن شاید برای این بوده است که از این عملیات که نتیجه آن حذف منافع انگلستان در امتیازات نفتی ایران است جلوگیری کند.^۱

رقابت آمریکا و انگلیس در ایران به سازمانهای ارتشی نیز کشانده شد و سرلشکر رزم‌آرا که نبض ارتش را به دست داشت جانب انگلستان را گرفت. به همین لحاظ مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری و ارتش مورد بی‌مهری قرار گرفتند. چنان که جرج آلن - که در اواخر سال ۱۳۲۶ به سمت معاونت وزارت خارجه آمریکا منصوب شد - هنگامی که ایران را ترک می‌نمود، حین تودیع از حکیمی نخست‌وزیر ضمن یادداشتی از رفتار افسران ارشد ایرانی با ژنرال شوارتسکف گله کرده نوشت:

... ژنرال شوارتسکف که اکنون به عنوان مستشار نظامی در ژاندارمری ایران مشغول خدمت می‌باشد، دارای سوابق درخشان در آمریکا است و دولت آمریکا می‌تواند از وجود وی استفاده شایان نماید. بنابراین اکنون که بر اثر تحریکات افسران ارشد ایرانی در محافل تهران موضوع مخالفت با ایشان باب گردیده لازم می‌داند که در صورت موافقت، اجازه فرمایید ایشان به میهن خود معاودت نمایند و به جای ژنرال شوارتسکف یکی از افسران جزء ارتش آمریکا که فراخور حال سازمان ارتش ایران باشد اعزام شود.^۲

اما ارتش به رهبری سرلشکر رزم‌آرا میسیون آمریکایی ژاندارمری را زیر باران انتقاد گرفت و دست به اقداماتی زد که فرماندهی ژاندارمری را از وزارت کشور گرفته در اختیار ارتش قرار دهد.^۳ در

۱. نبرد امروز، ارگان موقتی حزب ایران، شماره ۲۹، دوره سوم به تاریخ ۲۶/۱۱/۱۸ به نقل از تریبون دوناسیون.
 ۲. قیام ایران، شماره ۲۷۸، مورخه ۲۶/۱۲/۱۵ و مردم، شماره ۲۸۵، مورخه ۲۶/۱۲/۷ (ژنرال شوارتسکف در تاریخ ۲۷/۳/۳۰ به محل جدید مأموریت در آلمان عزیمت کرد و سرهنگ ر. پیرس (Pierce) جانشین وی گردید).
 ۳. رزم‌آرا ضمن مصاحبه‌ای که روز ۲۷/۱/۲۴ با مخبر یونایتد پرس به عمل آورد اظهار داشت: «برای اینکه دستورات نظامی درباره امنیت کشور بهتر عملی شود نقشه‌ای برای الحاق ژاندارمری به ارتش تنظیم گردیده است تا آن سازمان نیز تحت نظر ارتش درآید.»

این مورد روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

... اگر ژاندارمری زیر فرمان ارتش درآید میسیون آمریکایی ژاندارمری به کار خود ادامه نخواهد داد... کسی که در پشت پرده برای انتقال ژاندارمری به وزارت جنگ مشغول کار است ژنرال علی رزم آرا رئیس ستاد ارتش ایران است...^۱

بالاخره سرلشکر رزم آرا در الحاق ژاندارمری به ارتش توفیق یافت و این امر موجب رنجش دولت آمریکا گردید. در این باره روزنامه پارس نوشت:

آمریکاییها عمل دولت را درباره ژاندارمری اقدامی به نفع تثبیت نفوذ انگلستان و بر علیه منافع خود در ایران تلقی کرده‌اند و چنین اظهار داشته‌اند که دولت ایران قصد دارد از نفوذ مادی و معنوی آمریکا در ایران بکاهد. در نتیجه این استنباط مستشاران ژاندارمری به طوری که در محافل نظامی خارجی شایع است عموماً استعفا کرده‌اند. دولت ایران هنوز استعفای دسته جمعی مستشاران آمریکایی را که به صورت قهر و اعتراض روی داده است نپذیرفته. در صورتی که سوء تفاهم مزبور بین مقامات ایرانی و آمریکایی همچنان ادامه یابد، باید انتظار داشت که بزودی تغییرات مهمی در پست عده‌ای از مسئولین عالیرتبه نظامی در ستاد ارتش و وزارت جنگ و ژاندارمری ظاهر شود.^۲

برنامه هفت ساله نیز جنبه فنی و عملی خود را از دست داده به وسیله‌ای برای اعمال نظرات سیاسی مبدل گردید. جان مک‌لوی مدیر عامل بانک بین‌المللی در نیویورک ضمن اعلام رد تقاضای وام دولت ایران از طرف بانک به خبرنگاران مطبوعات اظهار داشت که تقاضای سابق دولت ایران برای دریافت وام از این بانک به علت فنی رد شد. زیرا کارشناسان بانک عقیده داشتند که دولت ایران قادر نخواهد بود به تنهایی این مبلغ را صرف امور عمرانی و تولیدی کرده بتواند وام را مسترد دارد و خرج این وام در زیر نظر کارشناسان آمریکایی در ایران نیز به علت عدم مساعدت دولت و مسئولین امر و محظورات سیاسی غیرمقدور بود.^۳

مدیر عامل بانک بین‌المللی ضمن اعلام نظرات فوق شرط لازم برای دادن وام به ایران را روی کار آمدن «حکومت ملی» دانست تا از سوء استفاده جلوگیری شود.^۴

دولت انگلیس می‌خواست به شرطی ایران از بانک بین‌المللی وام دریافت دارد که «... اولاً مقداری از آن در انگلستان مصرف شده از آنجا جنس به ایران وارد شود و ثانیاً به مصرفی برسد که بیشتر مورد نظر آنهاست و ثالثاً اشخاصی اجرای برنامه را به عهده گیرند که با سیاست آنها نزدیکی دارند...»^۵

۱. ایران ما، شماره ۱۰۱۱، مورخه ۲۷/۲/۲۹ به نقل از نیویورک تایمز، ۲۴ آوریل ۱۹۴۸.

۲. خواندنیها، شماره ۴۷۹، مورخه ۲۸/۳/۱۷ به نقل از روزنامه پارس.

۳. داد، شماره ۱۳۵۲، مورخه ۲۷/۷/۱۸.

۴. داد، شماره ۱۴۰۱، مورخه ۲۷/۹/۲۱، جریانات روز.

۵. داد، شماره ۱۰۴۱، مورخه ۲۷/۹/۲۱، جریانات روز.

و چون در این مورد موافقت‌هایی بین آمریکا و انگلستان به عمل آمد، دولت ساعد تقاضای تصویب نقشهٔ هفت ساله را از مجلس نمود و هیئتی از مشاورین فنی شرکت «مشاورهٔ ماوراء بحار» برای رفع معایب و نواقص برنامهٔ هفت سالهٔ به ایران آمد و مستر استرایک رئیس شرکت مزبور طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت که «در اجرای برنامهٔ هفت ساله در ایران... از بعضی شرکت‌های انگلیسی نیز دعوت خواهد شد که در اجرای برنامه تشریک مساعی نمایند...» و علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن به خبرنگاران جراید اظهار داشت که «قسمتی از وسایل لازم برای اجرای برنامهٔ هفت ساله از انگلستان وارد خواهد شد.» بدین ترتیب هیئت حاکمهٔ ایران صلاح خود را در آن دیده بود که منافع هر دو امپریالیسم انگلستان و آمریکا را در ایران تأمین نماید و به هر دوی آنها امتیازاتی بدهد. لذا در حالی که از آمریکا ده میلیون دلار اسلحه می‌خرید، دو میلیون لیره فشنگ نیز از انگلستان وارد می‌کرد. با بالا بردن قیمت لیره و آزاد گذاشتن انگلستان در چپاول منابع نفتی کشور، آن دولت را راضی نگه می‌داشت و با تبدیل کشور به پایگاه نظامی ضد شوروی و در آوردن ارتش ما به صورت ارتش مستعمراتی از امپریالیسم آمریکا دلجویی می‌کرد و برای اجرای برنامه هفت ساله از آمریکا وام می‌گرفت تا قسمتی از دلارهای آمریکایی را به جیب سرمایه‌داران انگلیسی بریزد.

اما در جریان مبارزه بین انگلستان و آمریکا بر سر غارت ثروت ملت ایران و به اسارت در آوردن مردم، محمدرضا شاه و دربار سلطنتی او نیز موقع خاصی را اشغال می‌نمود که توضیح آن بسیار ضروری است.

محمدرضا شاه پهلوی در صحنهٔ سیاست

محمدرضا شاه روز بیست و پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ در محیطی آکنده از نفرت و انزجار عمومی نسبت به حکومت غدار و تبهکار رضا شاه و در میان ناله و نفرین ستم‌دیدگان و سوگوارانی که عزیزان خود را در سیه‌چالها از دست داده بودند، بر تخت سلطنت نشست.

از همان اوان وی یک آرزو پیش نداشت و آن حفظ و استحکام پایه‌های لرزان سلطنت و حکومتش بود. آرزویی که در تمام دوران سلطنتش هدف و مقصود غایی او بوده و هست.

وی برای رسیدن به این آرزو از هیچ کاری روگردان نبوده و نیست. براحتهٔ حلقهٔ بردگی هر قدرت خارجی را که دوام سلطنت و حکومت مطلقه‌اش را تضمین نماید، گردن می‌نهد و برای جلب حمایت استعمارگران آنان را در غارت ثروت ملی کشور ما آزاد می‌گذارد. از هر حزب و دسته و فردی که دارای اراده و شخصیت مستقلی باشد - اعم از اینکه این اراده و شخصیت در جهت دفاع از منابع مردم ایران و یا تأمین خواسته‌های استعمارگران به کار رود - به عنوان دشمن بالقوهٔ تاج و تخت خود بیمناک است. جز چاپلوسان و نوکرصفتان هیچ انسان ارجمند و شریف کشور ما را در بارگاه کبریایی او راهی نیست. به گمان او افکار و نظراتش وحی شبهه‌ناپذیر خدایی است. تاب تحمل شهرت،

محبوبیت، ابراز لیاقت و دوام و استحکام احدی از افراد ملت را در هیچ مقامی ندارد و همیشه آماده است که چنین افراد و گروههایی را به هر طریقی که ممکن شود - به حيله و نیرنگ یا یورش آشکار - سر به نیست کند تا نظام شاهنشاهی را که به زعم او «مایه قدرت و عظمت» ملت ایران است محفوظ نگه دارد و سرنوشت ملت ایران نه به دست خود ملت بلکه «به اراده توانای شاهنشاه» سپرده شود.

اما طی این طریق و وصول به این آرزو آسان نبود: اشغال کشور به وسیله نیروهای نظامی متفقین، سقوط و فرار «قائد عظیم الشان» و برقراری آزادیهای نسبی در کشور ما قدرت دفاع از دوران رضاشاه و استقرار مجدد دیکتاتوری را از چاپلوسترین عمال رضاشاه و نوکران استعمار سلب کرده بود. لذا محمدرضاشاه در همان روزی که به سلطنت رسید قول داد که «وظایف خود را مطابق قانون و وجدان انجام دهد و متعدیان به حقوق افراد را به کیفر رساند» او املاک غصبی رضاشاه را به دولت واگذار کرد تا به صاحبانش مسترد دارد و اندکی از ثمره غارتگریهای رضاشاه را به عنوان «عطیه ملوکانه» در اختیار مردم قرارداد و در چهارم آبان سال ۱۳۲۰ راجع به طرز حکومت مورد علاقه اش چنین گفت:

مناسبتترین طرز حکومتی که پرورنده منظورهای فوق (وحدت ملی و ترقی) است دموکراسی است. در این سبک حکومت چون نیروهای کشور در دست خود ملت است افراد خواهند توانست در دایره همت و ذوق و استعداد و نیل طبیعی خود آزادانه سیر کنند و در پی آنچه می خواهند بروند... آزادی گفتار و کردار که تنها شرط مسابقه در راه ترقی است فقط در چنین محیطی میسر می تواند شد...^۱

طی چهار سال از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ او تلاش کرد که قیافه معصومانهای جهت خود دست و پا کند. اما این «مدافع» دموکراسی در سال ۱۳۲۴ هنگامی که اقلیت مجلس از قبول نخست وزیر تحمیلی دربار صدرالاشرف سرباز زد برای جلب حمایت سفیر کبیر آمریکا در انحلال مجلس و برقراری حکومت فردی خود به نماینده دولت آمریکا گفت:

به تجربه دریافته ام که چهل سال طول می کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند چگونه به خودشان حکومت کنند.^۲

اما با وجود موافقت دولت انگلیس به علت قدرت نهضت آزادی و همچنین مخالفت سیاست آمریکا در این امر توفیق نیافت.

وی حکومت قوام السلطنه را به خاطر رفع مشکلاتی که ادامه فرمانروایی اش را دچار مخاطرات شدیدی ساخته بود تحمل کرد. اما به محض اینکه موافقتنامه نفت ایران و شوروی کان لم یکن اعلام

۱. مجموعه نطقها و پیامهای شاهنشاه، جلد دوم، صفحه ۹۶۴.

۲. اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا، جلد هشتم، صفحات ۳۸۴-۳۸۵، بیست و ششم ژوئن ۱۹۴۵، تهران، متن انگلیسی.

گردید و علت وجودی دولت قوام متنفی شد، مبارزات پنهانی محمدرضا شاه و قوام از پرده بیرون افتاد - مبارزاتی که نه به خاطر مردم و نه به جهت استقرار برتری سیاسی این یا آن قدرت امپریالیستی در کشور ما بلکه فقط برای حفظ سلطنت محمدرضا شاه و برقراری حکومت فردی او انجام می‌پذیرفت.

متأسفانه اشتباهات آزادیخواهان ایران و شکست اسفناک نهضت آذربایجان او را در این مبارزه یاری کرد و به او امکان داد که برای خود وجههٔ دروغین «ملی» کسب کند.

پس از سقوط قوام محمدرضا شاه به سوی قدرت برتر آمریکا گرایید و از پشتیبانی آن دولت بهره‌مند شد. اما این امر موجبات عدم رضایت دولت انگلیس را فراهم ساخت. لذا ایدن وزیر خارجه انگلیس برای تحکیم موقع متزلزل سیاست انگلستان به تهران آمد و مصاحبه‌ای طولانی با محمدرضا شاه به عمل آورده وی را از طرف پادشاه انگلستان به لندن دعوت نمود. ولی به علت تردید شاه در پذیرفتن این دعوت اعلامیهٔ مسافرت فقط سه روز قبل از حرکت (روز ۲۳/۴/۲۷) انتشار یافت.

ایدن طی اقامت خود در تهران با عده‌ای از عمال سرشناس انگلیس از آن جمله با سید ضیاءالدین طباطبایی نیز ملاقات کرد. ثمرات این ملاقاتها به صورت حملات شدیدی از طرف مطبوعات وابسته به دوستان سیاست انگلیس در ایران به دربار و شخص محمدرضا شاه ظاهر گردید.

در اوایل سال ۱۳۲۷ بنابه دعوت سید محمدباقر حجازی همکار نزدیک سید ضیاءالدین عده‌ای از مدیران جراید در هتل ریتس گرد آمده شالودهٔ جبههٔ مطبوعات ضد دیکتاتوری را ریختند. جراید وابسته به سیاست انگلیس از این جبهه به عنوان اهرمی جهت فشار به محمدرضا شاه استفاده کردند و حزب تودهٔ ایران نیز که از هر جهت مورد حمله و تهدید قرار گرفته بود به منظور مخالفت اصولی با ظهور دیکتاتوری و حفظ مقررات قانون اساسی در آن جبهه شرکت نمود.

در میان عشایر جنوب و شیوخ خوزستان نیز تظاهرات ضد درباری مشاهده شد تا بالاخره محمدرضا شاه از ترس «تزلزل ارکان سلطنت» تصمیم گرفت که با قبول دعوت پادشاه انگلستان به لندن رفته رنجیدگیها و کدورتها را مرتفع سازد.

شاه که روز ۲۷/۴/۲۷ به سوی لندن حرکت نمود مسافرت خود را مسافرتی «خصوصی و غیررسمی» نامید. اما خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که: «محافل نزدیک به شاه تکذیب نمی‌کنند که پادشاه ایران هنگام اقامت در لندن شخصاً راجع به مناسبات دیپلماتی ایران با انگلیس و آمریکا مذاکره خواهند کرد.»^۱

خبرنگار روزنامه فرانسوی تریبون دوناسیون مسافرت شاه ایران را به لندن چنین توصیف کرد:

۱. داد، شماره ۱۲۹۲، مورخه ۲۷/۵/۱، «در پشت پردهٔ سیاست...».

هنگام ورود شاه به فرودگاه از جراید خارجی برای شرکت در مراسم استقبال دعوتی به عمل نیامد. موقعی که میکروفون رادیو لندن را به حضور شاه بردند تا نطقی ایراد نماید شاه به حدی متأثر بود که نتوانست کلمه‌ای بر زبان براند... پس از آن شاه برای مدت دو روز در اعماق قصر بکینگهام از انتظار ناپدید شد... از منابع موثق اطلاع حاصل کردم که در این بازی نقش مهم را شرکت نفت انگلیس و ایران برعهده داشته است. قرارداد داری که باید در ۱۹۶۰ منقضی می‌گردید از طرف شاه سابق تقریباً در پانزده سال قبل تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید. ایرانیان نسبت به این اقدام شدیداً اعتراض و اظهار داشتند که مجلس در نتیجه فشار و تهدید خارجیا با تمدید قرارداد موافقت نموده بنابراین انگلیسها مایلند که تجدید قرارداد به طور غیرمستقیم از طرف نمایندگان مجلس فعلی تسجیل و تأیید گردد. برای تأمین این منظور بهترین وسیله آن است که در بعضی از مواد قرارداد تجدید نظر به عمل آید. مثلاً مواد ۱۰ و ۲۶ که در عین حال خالی از مزایایی چند برای انگلستان نخواهد بود.^۱

... ضمن شرکت در مراسم جشنهای پذیرایی نمایندگان شرکت نفت نمایشات بسیار جالب توجهی که حاکی از قدرت و عظمت فوق‌العاده شرکت بود ترتیب دادند و تنها دو میلیون و نیم برای خوراک به مصرف رساندند...^۲

نتیجه‌ای که دولت انگلستان از این مسافرت منظور داشت عبارت بود از تحکیم پایه‌های متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران از راه:

۱. تثبیت موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران با تغییرات جزئی در شرایط امتیاز.
 ۲. ادامه کار بانک شاهی پس از انقضای مدت امتیاز آن.
 ۳. محدود ساختن نفوذ و امتیازات دولت آمریکا در ایران.
 ۴. انجام اصلاحات صوری در کشور جهت بستن دهان مردم و یا به قول شاه «تحول از بالا».
 ۵. تحکیم سیاست مبارزه با رشد دموکراسی و آزادی و نفوذ شوروی.
- اما ثمراتی که محمدرضا شاه از این مسافرت می‌خواست عبارت بودند از:
۱. جلب موافقت دولت انگلیس با استقرار حکومت فردی او از راه سرکوب آزادی و آزادیخواهان و تغییر قانون اساسی به نفع سلطنت. در این باره مطبوعات داخلی و خارجی توضیحات ذیل را دادند:

اعلیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و در اطراف تحصیل این قبیل اختیارات مذاکراتی با اشخاص مختلف به عمل آمده چون با این وکلا به دست آوردن اختیارات دشوار می‌باشد در پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفتگو شده ولی تأسیس چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نمی‌باشد.^۳

... تشکیلات پارلمانی دست و پای شاه ایران را بکلی بسته است و خود او هم اخیراً گوشه‌ای به این موضوع زده گفت: من در کشور خودم شاهم و شخص اول مملکت و با این همه از تمام مردان

۱. ماده ۱۰ درباره حق الامتیاز و ماده ۲۶ راجع به مدت امتیاز بحث می‌کند.

۲. داد، شماره ۱۳۰۱، به نقل از تریبون دوناسیون، ۲۷/۵/۲۰.

۳. خواندنیها، شماره ۳۷۴، ۲۷/۱/۲۴، به نقل از روزنامه اقدام.

دیگری که در روی کره زمین زندگی می‌کنند کمتر اقتدار دارم، دلم می‌خواهد که اقلان نصف قدرتی را که پادشاه سوئد دارد داشته باشم.^۱

به علاوه بنابه نوشته تریبون دوناسیون «در لندن راجع به دارایی پدر شاه که در بانک انگلستان توقیف شده است نیز گفتگو بود. انگلیسها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شود و در عوض امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران تجدید گردد. زیرا برای شرکت نفت انگلیس و ایران مشکل است بدون وجود یک بانک انگلیسی که از وی حمایت کند به کار خود ادامه دهد. از طرف دیگر انگلیسها موافقتند به شاه کمک کنند تا به وسیله ثروتش بتواند دوباره رژیم گذشته را برقرار کند و برای این کار رد کردن دارایی پدرش به او بهترین وسیله است. به همین منظور است که شاه باید به سوئیس مسافرت کند (زیرا مقداری از آن ثروت «پدری» در سوئیس می‌باشد) اینهاست علت مسافرت اعلیحضرت به اروپا...»^۲

همان روزنامه فرانسوی در توضیح نتایج مسافرت شاه به انگلستان نوشت:

... مسلم است که آنچه را شاه راجع به خودش و برادرش علیرضا^۳ آرزو می‌کرد از لندن به دست آورده است. اما در عوض چه داده است؟ نفت! بدون شک نفت وسیله این مبادله بوده است. ایران بکلی استقلال خود را در برابر انگلستان از دست داده است و دچار وضعی خواهد شد که در سال ۱۹۱۹ گرفتار آن بوده است. آنچه به وسیله قرارداد ننگین ۱۹۱۹ عمل نشد عمل می‌شود بدون اینکه احتیاجی به هیچ گونه قراردادی باشد!^۴

۲. شاه از مدتها قبل خواستار تشکیل مجلس سنا بود تا در برابر مجلس شورای ملی وسیله‌ای برای اعمال قدرت و نفوذ خود داشته باشد. چنان که قوام به منظور جلب رضایت شاه ضمن دفاع از برنامه دولت خود در مهرماه سال ۱۳۲۶ گویا برای «استحکام مبانی مشروطیت» از تشکیل مجلس سنا که یکی از بقایای شوم استبداد و دژی بود که نمایندگان طبقات ستمگر و عوامل ارتجاع و استعمار پس از فرار از برابر طوفان انقلاب به آن پناه برده و پرچم قانون برافراشته بودند، سخن به میان آورده گفت:

... نه تنها دولت به نقض قانون اساسی مبادرت نکرده بلکه برای اجرای کلیه مواد آن در نظر است لایحه تشکیل مجلس سنا به مجلس شورای ملی تقدیم شود. به این ترتیب ارکان مشروطیت ایران قویم گردد و این نقص که از لحاظ پارلمانی متوجه دموکراسی ایران بوده برطرف شود...^۵

حال آنکه قانون اساسی مجلس شورای ملی را بدون مجلس سنا صاحب قدرت قانونی دانسته و

۱. ایران ما، شماره ۱۰۸۲، مورخه ۲۷/۵/۱۸ نقل از مجله نیوز ریور.

۲. قیام ایران به نقل از تریبون دوناسیون - مردم، شماره ۴۱۲، مورخه ۲۷/۵/۲۶، بررسی جراید.

۳. در آن زمان شاهپور علیرضا نامزد مقام ولایتعهدی بود.

۴. قیام ایران به نقل از تریبون دوناسیون، مردم شماره ۴۱۱، مورخه ۲۷/۵/۲۵، بررسی جراید.

۵. رزم، شماره مخصوص ۶، مورخه ۲۷/۷/۱۵، سرمقاله.

تشکیل مجلس سنا را ضروری نشناخته است. بدیهی است مجلسی که در انتخاب نصف نمایندگان آن ابداً خواست و اراده ملت منظور نشود و نصف دیگر نیز تحت شرایطی انتخاب شوند که جز افراد طبقات ممتاز و خدمتگزاران وفادار دستگاه حاکمه کسی را به آن راهی نباشد چگونه به استقرار دموکراسی و حکومت ملی می‌تواند کمک کند.

با وجود این دولت حکیمی که پس از قوام بر سر کار آمد در تاریخ ۲۷/۲/۱۹ لایحه مجلس سنا را تقدیم مجلس شورای ملی نمود. هنگام تقدیم این لایحه حسین مکی نماینده مجلس فریاد زد: «چرا لایحه تشکیل مجلس شورای ملی را نمی‌آورید؟» و به قول عمیدی نوری «ملتی که نمایندگان مجلسش را دیگران انتخاب می‌کنند و اساساً روح مردم از انتخاب آنها بی‌اطلاع است - چه اسمش سنا باشد چه مجلس شورا - چه باری از دوش ملت برخواید داشت؟»^۱

از طرف دیگر عناصر طرفدار سیاست انگلیس نیز - قبل از مسافرت شاه به لندن - نسبت به این لایحه روی خوش نشان نمی‌دادند. از آن جمله سید محمدباقر حجازی با اشاره به لایحه مزبور نوشت:

... به موجب نص صریح ماده دوم متمم قانون اساسی و ماده چهارم و هفتم قانون اساسی مجلس سنا شرط تحقق مشروطیت و شرط صحت قانونگذاری مجلس شورای ملی نبوده و نیست... اگر هواخواه قانون اساسی هستید و در گفتار خود صادق می‌باشید چرا اصول مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی را که بلااثر گذارده شده تعقیب نمی‌کنید؟^۲

اما روزنامه‌های وابسته به قوام که در جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری شرکت داشته با لایحه مجلس سنا شدیداً مخالفت می‌ورزیدند پس از مراجعت قوام به ایران (قوام روز ۲۷/۲/۱۳ از پاریس وارد تهران شد) و ملاقات وی با شاه، به امید جلب بیشتر محمدرضا شاه به سوی سیاست آمریکا از مخالفت با آن لایحه دست برداشتند و قوام طی مصاحبه با سردبیر روزنامه مهر ایران گفت که مقالات روزنامه زندگی ارگان حزب دموکرات ایران در مخالفت با مجلس سنا «حاکی از تصمیم قبلی حزب و فراکسیون نبوده است...»^۳

اینک پس از «مذاکرات رضایتبخش لندن» این مشکل نیز حل گردید و راه افتتاح مجلس سنا گشوده شد. ضمناً برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی نیز بین شاه ایران و دولت انگلستان توافق به عمل آمد.

بدین ترتیب شاه پس از کسب حمایت دولت انگلیس و اطمینان از برطرف شدن «تزلزلی که در ارکان تاج و تخت سلطنت راه یافته بود» به ایران بازگشت و در ذکر نتایج مسافرت خود خطاب به

۱. داد، شماره ۱۲۳۱، مورخه ۲۷/۲/۲۰، یادداشت روز.

۲. وظیفه، شماره ۱۹۷، مورخه ۲۷/۳/۴، سرمقاله.

۳. مصاحبه قوام با هاشمی حائری، روزنامه ستاره، شماره ۳۹۰۰ - مورخه ۲۷/۲/۲۶.

نمایندگان مجلس چنین گفت:

... در این کشور باید به یک تحولی که از بالا شروع شود دست بزنیم و اگر نکنیم ممکن است به یک تحول از پایین دچار شویم...^۱

روزنامه «النداء» ارگان حزب وفد آنچه را که محمدرضا شاه می‌خواست پس از مراجعت از لندن در ایران عملی سازد بدینسان بیان داشت:

... انتظار می‌رود که شاه برای بسط نفوذ و ازدیاد قدرت خود در همه کشور انجام نقشه‌هایش را آغاز کند زیرا به گمان خود دیگر اکنون از انگلیسها وعده گرفته است که از او پشتیبانی کرده و عملیاتش را تأیید نمایند.^۲

ولی با وجود توافق در لندن مطبوعات وابسته به طرفداران سیاست انگلیس در ایران پس از بازگشت شاه فشار خود را به صورت «یادآوری مداومی» به دربار ادامه دادند. دولت هژیر که قبل از مسافرت شاه به لندن به جای دولت حکیمی نشست و تنها در اثر اصرار و پافشاری دربار توانست به کار خود ادامه دهد^۳ پس از مراجعت شاه انجام وظایف ذیل را به عهده گرفت:

۱. اجرای تعهدات شاه در لندن راجع به نفت جنوب و بانک شاهی.
 ۲. فراهم نمودن مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی به نفع سلطنت.
 ۳. غیرقانونی کردن حزب توده ایران و سلب آزادیهای دموکراتیک در سراسر کشور.
- برای فیصله دادن به مشکلات شرکت نفت انگلیس و ایران و اجرای تعهدات شاه در اوایل شهریورماه سال ۱۳۲۷ هیئتی به ریاست «گس» عضو هیئت مدیره شرکت نفت جنوب در لندن به همراهی «رایس» و «ادیسن» وارد تهران شدند و روز ۲۷/۶/۱۰ با حضور «نورتگرف» رئیس شرکت نفت جنوب در کاخ ییلاقی وزارت امور خارجه مذاکرات خود را با نخست‌وزیر شروع کردند. اما درباره تشکیل مجلس مؤسسان شب ۲۷/۸/۱۳ رادیوی لندن خبر داد که «دیروز آقای نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه ایران به طور غیررسمی وارد لندن شد و قرار بود امروز بعد از ظهر با مستر بوین وزیر امور خارجه انگلیس ملاقات کند. مخبر سیاسی ما می‌گوید انتظار می‌رود که وزیر امور خارجه ایران چند موضوع را با مستر بوین مورد بحث قرار دهد که از جمله آنها تجدید نظر در قانون اساسی و مسائل مربوط به طرح هفت ساله اقتصادی ایران است.»^۴

۱. مجموعه نطقها و پیامهای شاهنشاه، جلد ۲، صفحه ۱۱۲۰.

۲. قیام ایران، شماره ۴۲۲، مورخه ۲۷/۷/۲۲، انعکاس وقایع ایران در مطبوعات عربی.

۳. هژیر بنابه وظایفی که در دوره رضاشاه به عهده داشت می‌دانست که شاه سابق در چه بانکهایی پول دارد، چه سهامی در اختیار دارد، رموز بانکی و حسابهای او چیست و چگونه باید عمل شود. لذا همیشه مورد علاقه دربار بود.

۴. داد، شماره ۱۳۷۳، مورخه ۲۷/۸/۱۴، یادداشت روز.

فردای انتشار این خبر سفیر کبیر آمریکا به حضور شاه رفته مذاکراتی به عمل آورد. دولت آمریکا که از مسافرت شاه به لندن و تعهداتی که وی در برابر انگلستان به عهده گرفته بود دل خوشی نداشت، در آن شرایط با تغییر قانون اساسی و افزایش قدرت محمدرضا شاه موافق نبود. متعاقب این ملاقات و در اثر فشاری که دولت آمریکا به دربار وارد آورد خبر رادیوی لندن تکذیب و دولت هژیر مجبور به استعفا شد و روز ۲۷/۸/۱۷ ساعد به نخست‌وزیری رسید.

دولت آمریکا که پس از بازگشت شاه از لندن موضع سیاسی خود را در ایران متزلزل می‌دید ضمن مخالفت با نقشه‌های دربار از پرداخت وام به وسیله بانک بین‌المللی جهت اجرای برنامه هفت ساله نیز جلوگیری می‌نمود. لذا شاه برادر خود شاهپور علیرضا را که ریاست عالی سازمان برنامه را به عهده داشت با یک پیام خصوصی به واشنگتن فرستاد و یک روز پس از ورود وی به واشنگتن (۲۷/۹/۲۴) قرارداد استخدام ۵۶ نفر مستشار برای اجرای برنامه هفت ساله به تصویب دولت آمریکا رسید. مقارن همین ایام جرج آلن معاون وزارت خارجه آمریکا وارد تهران شد (روز ۲۷/۹/۲۲) و بدون مراعات تشریفات معمول یکی دو ساعت بعد به ملاقات شاه رفت و پیام محرمانه ترومن را به وی ابلاغ نمود.

از نظر سیاست خارجی شاه سعی می‌کرد که با دادن امتیازات به دولتهای انگلیس و آمریکا رضایت و حمایت هر دو طرف را جلب نماید و از نظر سیاست داخلی دولت ساعد انجام همان مأموریت‌هایی را به عهده داشت که دولت هژیر به گردن گرفته بود: مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران ادامه داشت، توطئه چینی برای غیرقانونی کردن حزب توده ایران و ایجاد خفقان در سراسر کشور به طور مداوم تعقیب می‌شد و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی و دادن اختیار انحلال مجلس به شاه فراهم می‌شد و در حقیقت چهره کریه دیکتاتوری از پشت پرده زرنگار «تحول از بالا» بتدریج آشکار می‌گردید. لکن این اقدامات به نام «احقاق حقوق دموکراتیک ملت» و «تطبيق قانون اساسی با مقررات منشور ملل متحد» انجام می‌پذیرفت و بنابه نوشته روزنامه قیام/ایران «... سازکنندگان این نغمه ظاهر فریب (تشکیل مجلس مؤسسان) می‌گویند قانون اساسی کنونی از چهل سال پیش نوشته شده است و با نفوذ درباریان در تنظیم و تهیه آن اصول مربوط به حقوق دموکراتیک ملت خالی از ابهام نیست و بر اثر همین ابهام و تیروگی بوده است که تاکنون حاکمیت ملی کشور ما استقرار نیافته است. برای رفع این ابهام و تطبيق آن با مقررات منشور ملل متحد باید بعضی مواد در قانون اساسی تجدید نظر گردد تا از گنگی خارج و با مقتضیات دنیای نوین تطبيق داده شود...»^۱

لکن امکانات محدودی که برای فعالیت آزاد جمعیتها، افراد و مطبوعات در پایتخت و بعضی نقاط کشور وجود داشت مخصوصاً وجود حزب توده ایران بر سر راه اجرای نیات پلید استعمارگران

و دست‌نشانندگان آنها سد بزرگی بود. لذا سلب آزادیهای دموکراتیک از مردم کشور و برقرار ساختن دیکتاتوری فردی برای محمدرضا شاه و حامیان او ضرورت حیاتی پیدا کرده بود.

افزایش فشار و اختناق و خطر برقراری دیکتاتوری - اوج مبارزات ملی ضد استعماری

هنوز سال ۱۳۲۶ به پایان نرسیده بود که رادیوهای خارجی به نقل از نامه هفتگی آکسیون چاپ پاریس خبر دادند که دولت حکیمی بنابه توصیه وزارت خارجه آمریکا طرحی برای توقیف عناصر آزادیخواه ایران تدوین و به تصویب کمیسیون امنیت ستاد ارتش رسانیده است. جهت اجرای این طرح در بعضی شهرستانها کمیسیونی به نام «شورای امنیت» تشکیل یافته در تهران نیز کمیسیون عالی مقامی برای این منظور بوجود آمده است. قرار بر این است که شش هزار نفر در ایالات گیلان، مازندران، خراسان و آذربایجان و سه هزار نفر در تهران توقیف و به نواحی جنوب کشور از جمله بندرعباس و جزیره قشم تبعید گردند. در میان این عده نهصد نفر استاد دانشگاه و کارمند دولت نیز جهت توقیف نامنویسی شده‌اند.^۱

در فروردین ماه سال ۱۳۲۷ ستاد ارتش - با وجود تکذیب خبر فوق - به بهانه وجود «توطئه از طرف ماجراجویان برای اختلال امنیت و آسایش در مناطق کرانه بحر خزر» در آن نواحی حکومت نظامی اعلام کرد. در این مورد رادیوی لندن به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس در تهران اطلاع داد:

در سه شهر مازندران واقع در کرانه بحر خزر حکومت نظامی برقرار گردیده است و قریب به سیصد تن توقیف شده‌اند. محافل دولتی تأیید می‌کنند کلیه کسانی که توقیف شده‌اند با حزب توده ارتباط داشته‌اند. برطبق خبری که از منابع دولتی به دست آمده توقیف‌شدگان به بنادر خلیج فارس تبعید شده‌اند. یکی از سخنگویان ارتش خاطر نشان ساخته است که علاوه بر توقیف‌شدگان هر کس از این پس امنیت کشور را متزلزل کند توقیف خواهد شد و حکومت نظامی هر کجا که لازم باشد برقرار خواهد گردید...^۲

شهربانی کل کشور نیز در تاریخ ۲۷/۱/۱۶ اعلاتی به مضمون ذیل در روزنامه اطلاعات منتشر کرد:

تذکر قانونی به ارباب مطبوعات - چون اخیراً ضمن مندرجات بعضی جراید مرکز مقالاتی دیده شده که مخالف با ماده ۴۹ قانون مطبوعات می‌باشد بنابراین از آقایان مدیران و نویسندگان جراید خواهشمند است ماده ۴۹ قانون مذکور را که ذیل درج می‌شود رعایت نموده و مفاد آن را نصب‌العین قرار دهند... بدیهی است مدلول ماده ۴۹ نسبت به متخلفین به موقع اجرا گذارده خواهد شد. ماده ۴۹ - مأمورین وزارت معارف که برای روزنامه معین می‌شوند و پلیس حق دارند روزنامه و

۱. داد، شماره ۱۱۶۱، مورخه ۲۶/۱۱/۱۹ و مردم، شماره ۲۷۰، مورخه ۲۶/۱۱/۱۹ و ایران ما، شماره ۹۹۰ - مورخه ۲۷/۱/۲۵.
۲. مردم، شماره ۳۱۸ - مورخه ۲۷/۱/۲۴.

دیگر جراید را در موارد ذیل توقیف کنند:

۱. آنجا که روزنامه یا جریده یا لایحه مضر به اساس مذهب اسلام باشد.
۲. آنجا که در روزنامه یا جریده یا لایحه هتک احترامات سلطنت شده باشد.
۳. آنجا که نقشه و طرح حرکت قشونی یا دیگر اسرار نظامی مکشوف شده باشد.
۴. آنجا که مندرجات روزنامه موجب هیجان کلی و اختلال آسایش عمومی باشد.
۵. آنجا که دعوت بر مضادت قوای رسمیه مملکت شده باشد.
۶. آنجا که اشاعه صور قبیحه بر ضد عصمت و عفت شده باشد.^۱

به این ترتیب قانونی که در زمان استبداد محمدعلیشاه به وجود آمده بود (محرم سال ۱۳۲۶ قمری) جهت اختناق مطبوعات و از بین بردن آزادی مورد استفاده و استناد «حکومت مشروطه ایران» قرار گرفت.

برای توضیح ماهیت وقایعی که در ایران می‌گذشت روزنامه قیام ایران «یک نامه خواندنی» در این باره درج نموده که برای افشای حقایق حائز اهمیت است:

آقای مدیر... همه ما بخصوص در ماههای اخیر شاهد وقایعی هستیم که سکوت در برابر آن همان‌طور که بارها خودتان نوشته‌اید خیانت به پانزده میلیون ایرانی گرسنه است.

... تا آنجا که اطلاع دارم درست در همان روزهایی که محافل رسمی خبر بعضی جراید و منابع را درباره تبعید دسته جمعی هزاران ایرانی از شمال به جنوب کشور تکذیب می‌کردند نقشه مبارزه «قطعی» با هر گونه افکار مخالف دیکتاتوری به عناوین مختلف و از ممالک و احزاب گوناگون طرح می‌شد و تکمیل می‌گردید. اطمینان قطعی دارم که مبتکر این طرح بعضی مقامات داخلی با اشاره و راهنمایی سفارت آمریکا و جلب نظر سفارت انگلیس بوده و هم اکنون این دو سفارتخانه بخصوص در ایران اقلاً درباره «قطع ریشه ستون پنجم» نزدیکتر شده‌اند.

اجرای این نقشه نزدیک شده است. هدف آن است که بزودی اقداماتی برای انحراف نظر مردم و «مجرم» جلوه دادن بعضی محافل و احزاب با شدت وحدت هر چه تمامتر شروع شود، اخباری که راجع به «تأسیس حزب کمونیست» و «حزب جمهوریخواه» جعل شده بود به صورت دیگری در جراید موافق دنبال شود، بیانیه‌های ضد دربار و بعضی محافل مذهبی به نام احزاب دست چپ در شهر منتشر گردد، در یکی دو جا بلوایی مصنوعی ایجاد شود و عده‌ای قربانی این نقشه شوم گردند، راجع به عدم امنیت در سرحدات شمالی خبرهایی ساخته شود و در بعضی جراید با آب و تاب مورد تفسیر قرار گیرد و به این ترتیب ایالات شمالی ایران به عنوان «مناطق خطر» جلوه داده شوند و آنقدر مردم را متوجه لنکرانیها به عنوان قاتلین «مسعود»^۲ و فتنه‌های دیگر آشوب‌طلبان (ا) بکنند که اجرای نقشه وسیعی که در ایران سابقه ندارد از لحاظ اخلاقی و روحی میسر گردد!

کار به جایی رسیده است که حتی روزنامه «پارس» که در شیراز منتشر می‌شود بعد از آنکه از یک نوع «فعالتهای مرموز» در شمال ایران خبر می‌دهد و «سقوط چکسلواکی» را مقدمه «انقلابی» در ایران می‌شمارد، می‌نویسد: «کمیسیون امنیت» کمیسیونی که از نمایندگان ستاد ارتش، شهربانی، وزارت کشور و ژاندارمری تشکیل می‌گردد هفته گذشته تصمیم «جدی» اتخاذ نموده، این تصمیم مبارزه با

۱. ایران ما، شماره ۹۸۳، مورخه ۲۷/۱/۱۷.

۲. برادران لنکرانی از طرف شهربانی به اتهام قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز توقیف شده بودند.

بازماندگان فرقه دموکرات آذربایجان (۲) و افراد قدیمی فرقه (۲) و رابطین آن در تهران و تبریز و سایر شهرستانها (۲) بودا»

مسلم است که وقتی به نام قتل یک روزنامه‌نگار اشخاصی را توقیف می‌کنند که حتی آیت‌الله کاشانی و آقای سرتیپ صفاری (ریاست شهربانی کل کشور) هم ایشان را عناصر سالمی تشخیص می‌دهند، می‌توان هزاران نفر از مردم آذربایجان و تهران و «سایر شهرستانها» را هم به نام «بازماندگان فرقه دموکرات آذربایجان و افراد قدیمی این فرقه» گرفت و به‌طوری که اطلاع حاصل کرده‌ام به نام «اسکان افراد آشوب طلب» به بعضی از نقاط بد آب و هوای جنوب برای کار اجباری تبعید کرد. می‌گویند آقای حکیمی چند روز پیش به کمیسیون «امنیت» دستور عجله و شتاب در تهیه مقدمات کار داده‌اند و شهربانی «کارآگاهان» جدیدی با حقوق «مکفی» فقط به منظور تهیه اسناد و مدارک (۱) برای مجرم شناختن بعضی عناصر و محافل و احزاب مأمور کرده است.

درباره یک لیست پانصدنفری یک جا و لیستهایی که جمعاً در حدود هشت‌هزار نفر می‌شود صحبت می‌شود. این ایرانیان در ایالات شمالی و تهران و از مسلک و احزاب مختلف به نام «آشوب طلب» و «ستون پنجم» به جرم امنیت استعمار به جنوب برای کار اجباری تبعید می‌شوند تا «خطر» از آستانه طبقه حاکمه رخت بربندد^۱

... محافل مختلف هیئت حاکمه که روی مسائل خصوصی شدیداً نسبت به یکدیگر کینه می‌ورزند، درباره این نقشه اتفاق نظر دارند و مقامات رسمی ضمناً منتظر ورود جناب آقای سفیر کبیر جدید آمریکا (جان وایلی) به تهران می‌باشند ایشان گویا بعد از نوروز وارد تهران می‌شوند. در حالی که رئیس اداره امور ایران و ترکیه و یونان در وزارت امور خارجه آمریکا قبل از ایشان نظر مثبت وزارت خارجه متبوعه خود را به اطلاع مقامات مسئول ایرانی رسانده‌اند و مخصوصاً متذکر شده‌اند که قطع ریشه افکار کمونیستی در یونان و ترکیه، نتیجه «خوبی» بخشیده و شبیه این نقشه در آن دو کشور قویاً اجرا شده و می‌شود...^۲

حزب توده ایران بموقع دسایس ارتجاع و استعمار را برای خفه کردن آزادی و استقرار حکومت مطلق العنانی افشا کرده اعلام داشت:

ملت ایران باید بداند که توطئه بر ضد حزب توده ایران و آزادیخواهان پیشرو این سرزمین، مقدمه‌ای برای تکمیل اختناق عمومی است. این توطئه فقط بر ضد مجاهدین حزب ما چیده نشده بلکه هدف آن وسیع و عمومی است. هدف آن برقراری حکومت مطلق‌العنانی و سلب هرگونه استقلال و شخصیت از افراد ملت است.

... کسانی که ندای ما را خاموش می‌کنند می‌خواهند به این وسیله به تمام شرافتمندان سرزمین که خواهان آزادی هستند، به تمام ایرانیانی که نمی‌خواهند تن به بندگی بسپارند اخطار نمایند اطاعت کنید و الا با شما نیز همین معامله را می‌کنیم.

... ما بدین وسیله به آن عده از هموطنانی که مایلند حق آزادی بیان برای آنها محفوظ بماند و زنجیر غلامی بر گردن آنها گذاشته نشود اعلام می‌کنیم که در این «هدف مشترک» تمام عناصر شرافتمند با افراد حزب توده ایران هم‌آوا باشند. این هدف مشترک و مقدس عبارت است از حفظ آزادی و امنیت افراد ملت...^۳

۱. به استناد قانون «تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور» مصوب ۱۳ مردادماه سال ۱۳۲۲ بی‌آنکه جرم متهمین در محاکم دادگستری مورد رسیدگی قانونی قرار گیرد.

۲. قیام ایران، شماره ۲۹۱، مورخه ۲۶/۱۲/۲۵، «یک نامه خواندنی».

۳. مردم، شماره ۳۱۹، مورخه ۲۷/۱/۲۵، از اعلامیه هیئت اجراییه حزب توده ایران.

عصر روز بیست و نهم فروردین ماه سال ۱۳۲۷ به دعوت سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه عده‌ای از روزنامه‌نگاران و وکلای مجلس وابسته به جناحها و مرامهای مختلف در هتل ریتس دور هم جمع شدند. جلسه با بیانات حجازی درباره هدف مشترک مطبوعات و لزوم همکاری و مبارزه بر ضد اصول قلدری و فعال مایشایی افتتاح شد. همه شرکت‌کنندگان با حفظ عقاید و منظوره‌های خاص خود، در این نکته که «آزادی باید محفوظ بماند» و «نباید گذاشت یک بار دیگر در کشور ما رژیم دیکتاتوری بر پا گردد» اتفاق نظر داشتند.

در این جلسه مطبوعات مخالف حزب توده ایران، دست همکاری به سوی آن حزب دراز کردند. از آنجمله خلیلی مدیر روزنامه اقدام اظهار داشت:

... من از اینکه افراد حزب توده ایران را در این اجتماع می‌بینم خوشحالم. از حق نباید گذشت آنها پیشقدم آزادی ایران بودند، فداکاریها کردند، ما با آنها اختلافی نداشتیم. ولی هیئت حاکمه که همیشه می‌خواهد حکومت کند و برای حکومت کردن اختلاف می‌اندازد میان حزب توده ایران و دسته‌های دیگر اختلاف انداخته بود. این اسباب خوشوقتی است کسانی که به ظاهر با ما اختلاف داشتند حالا برای حفظ آزادی در کنار ما هستند...^۱

شرکت کنندگان در پایان جلسه قطعنامه ذیل را تصویب نمودند:

۱. مقامات نظامی نباید از حدودی که حکومت دموکراسی برای آنها تعیین کرده تجاوز کنند و حق هیچ گونه اقدام و تظاهری از وظایف محدود و مخصوصه خود ندارند.
 ۲. کلیه افراد و مقامات مسئول و غیرمسئول از حدود حقوقی که قانون اساسی و قوانین دیگر برای آنها معین ساخته نباید قدمی فراتر گذارند.
 ۳. شهربانی و کلیه مقامات نظامی و انتظامی به حکم قانون اساسی و منشور ملل متفق و تجربیات تلخ گذشته صلاحیت مداخله در توقیف و تحدید مطبوعات و تعطیل اجتماعات را ندارند.
 ۴. نمایندگان مجلس شورای ملی باید بیش از پیش به شأن نمایندگی و اهمیت و مسئولیت خود توجه و مخصوصاً آگاه باشند که موقعیتی از زمان را طی می‌کنند که هر لحظه آن از زشت و زیبا در سرنوشت آزادی آنان و حکومت ملی تأثیر قابل توجهی دارد و در مقام انجام وظیفه مقدس نمایندگی باید خود را از تحت تأثیر قدرتهای شخصی و نفوذ مقامات غیرمسئول مصون بدارند تا مصونیت خودشان در آتیه مصون بماند و به هر جهت از دسایسی که برای محدودیت قوه مقننه و تزلزل حکومت ملی در لباس اجرای قانون اساسی به کار می‌رود دقیقاً برحذر باشند.
- این است اصول مشترکی که جامعه مطبوعات اتفاق نظر خود را درباره آنها به صورت قطعنامه به ملت ایران و جهانیان اعلام می‌دارد.^۲

بعد از تصویب قطعنامه شرکت کنندگان قرار گذاشتند که هر چندگاه جلساتی از این قبیل برای اشتراک مساعی تشکیل دهند و «نگذارند که فرشته آزادی به آسانی پایمال و لگدکوب چکمه

۱. ایران ما، شماره ۹۹۴، مورخه ۲۷/۱/۳۰، جلسه روزنامه‌نگاران.

۲. ایران ما، شماره ۹۹۴، مورخه ۲۷/۱/۳۰.

دیکتاتوری شود.»

روزنامه ایران ما با اشاره به جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری بدرستی نوشت:

... پس از سالهای تلخ تجربه و آزمایش این نتیجه گرانبها به دست آمده است که در طول مبارزات گذشته حتی به حصول بسیاری از آرمانها و ایده‌آلهای مشترک و سهل‌الوصول هم آسیب رسیده است و نتیجه طرز ناشایست مبارزات گذشته این بوده است که بسیاری از دشمنان آزادی موقعیت متزلزل خود را مستحکم کرده‌اند.^۱

اما حزب ایران در این جبهه شرکت نکرد و روزنامه جبهه ارگان آن حزب نوشت:

... مبارزه بر علیه دیکتاتوری و حکومت نظامی باید کلمه مشترک عموم ایرانیان شرافتمند باشد... ما تشکیل جبهه‌ای از مطبوعات آزادیخواه را برای مبارزه بر علیه عوامل دیکتاتوری و برای حفظ و صیانت قانون اساسی با امیدواری و خرسندی خواهیم. روزنامه جبهه که روزنامه ناشر افکار حزب ایران است برحسب مرام برای جهاد در راه آزادی با تمام آزادیخواهان و میهن‌پرستان حقیقی ایران همراه و همقدم و همصدا می‌باشد. مع‌الوصف این روزنامه بر طبق خط‌مشی حزب ایران نمی‌تواند در ائتلاف جمعیتی که منشأ و هدف نهایی آن معلوم نیست شرکت نماید...^۲

تشکیل جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری ارتجاع را موقتاً وادار به عقب‌نشینی کرد. روزنامه آتش اثرات تشکیل جبهه مزبور را چنین شرح داد:

تأثیر اتحاد مطبوعات ایران به پایه‌ای بود که در عرض هفته اخیر از یک تحول بزرگی که منظور اصلی آن توقیف جراید و تبعید بعضی افراد و شخصیت‌های سیاسی و دگرگون ساختن اوضاع بود جلوگیری کرد و فعلاً این نقشه را تا مدتی به تعویق انداخت...^۳

لکن جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که به هنگام تشکیل آن خطر دیکتاتوری نه فقط توده‌های مردم حتی دسته‌هایی از طبقات حاکمه را نیز تهدید می‌کرد در اثر زدوبندهای محافل ارتجاعی و سازشهای موضعی بین دو قدرت امپریالیستی عملاً متلاشی گردید و اولین دسته مطبوعاتی که از جبهه مزبور بریدند و از اجرای تصمیماتی که خود بر آن صحه گذاشته بودند سرباز زدند، مطبوعات وابسته به دار و دسته قوام بودند.

از سوی دیگر طی سالهای ۲۷ - ۱۳۲۶ حزب توده ایران صفوف خود را فشرده‌تر ساخته به سازماندهی و تعلیمات افراد خود پرداخت و در میان مردم ایران کسب اعتبار نموده به یگانه سازمان پیشروی که شریفترین فرزندان ایران را در برگرفته مبارزات ضد استعماری و آزادیخواهی ملت ما را رهبری می‌کرد مبدل گردید.

۱. ایران ما، شماره مخصوص ۵، مورخه ۲۷/۲/۴، «در هفته پیش...».

۲. جبهه، شماره ۳۴۷، مورخه ۲۷/۲/۲۱.

۳. مردم، شماره ۳۳۰، مورخه ۲۷/۲/۷، به نقل از روزنامه آتش.

روز سوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ دومین کنگره حزبی با حضور ۱۲۸ نماینده «در شرایط دشوار و تهدیدات دائمی هیئت حاکمه با استفاده از فرصتی که در نتیجه بعضی اقدامات دستگاه رهبری به دست آمده بود تشکیل یافت. دومین کنگره حزب اساسنامه جدیدی را که از طرف هیئت اجراییه موقت طرح شده بود پس از بحث فراوان و اصلاحات لازم تصویب نمود.»^۱

پایان موفقیت آمیز کنگره دوم در شرایط سخت یورش ارتجاع و امپریالیسم به آزادیخواهان ایران و در آستانه کوشش قدرت طلبان و دیکتاتورترشان برای محو آثار دموکراسی و آزادی پیروزی بزرگی برای حزب توده ایران به شمار می رفت. کنگره دوم نه فقط امید کسانی را که در انتظار متلاشی شدن حزب توده بودند بر باد داد بلکه وحدت و استحکام بیشتر سازمانی و ایدئولوژیک حزب را سبب گردید. اعلامیه کمیته مرکزی منتخب دومین کنگره درباره اهم وظایفی که در برابر حزب قرار دارد چنین می گوید:

۱. دفاع از آزادیهای مبتنی بر قانون اساسی و منشور ملل متفق و مبارزه بر ضد دیکتاتوری.
۲. بر ملا کردن نیرنگهای امپریالیستی، مبارزه بر ضد آنها و دفاع از حاکمیت ملی و استقلال واقعی وطن عزیز ما ایران.
۳. مبارزه بر ضد ناشرین فقر عمومی و بیکاری، مبارزه در راه تأمین حقوق توده زحمتکش.
۴. محکم کردن سازمان حزبی و بالا بردن سطح معلومات اجتماعی اعضاء حزب.^۲

حزب توده ایران در تشریح نظرات و خواسته های خود روز سیزدهم مردادماه همان سال شرحی حاوی دوازده ماده در باره سیاست داخلی و خارجی به دولت هژیر تسلیم داشت. در آن مواد دوازده گانه سه موضوع اساسی ذیل گنجانیده شده بود:

۱. تأمین اصول آزادی و اجرای مفاد قانون اساسی (الغاء حکومت های نظامی و شبه نظامی در کلیه نقاط کشور. آزادی زندانیان و تبعید شدگان به اتهامات واهی، تأمین آزادی اجتماعات و مطبوعات - استرداد لایحه مجلس سنا).
۲. اقدامات اساسی برای بهبود وضع اقتصادی کشور و رفاه مردم ایران مخصوصاً طبقات کارگر و دهقان.

۳. رعایت استقلال و حیثیت کشور در سیاست خارجی و تعقیب یک سیاست صلحجویانه (خودداری از گرفتن وام های اسارت آور، الغاء معاهده های ننگین جم - آلن و ساعد - درفوس، خاتمه دادن به خدمت مستشاران آمریکایی، خودداری از شرکت در دسته بندی های استعماری و جنگ طلبی)^۳

مواد دوازده گانه ای که حزب توده ایران تسلیم دولت هژیر نمود معیار قاطعی بود برای سنجش ماهیت ملی یا ضد ملی هیئت حاکمه ایران. اما هیئت حاکمه دست نشانده ایران وظایف دیگری به

۱. رزم، مهرگان ۱۳۲۷، تاریخچه مختصری از حزب توده ایران، دکتر رضا رادمنش.

۲. مردم، شماره ۳۳۶، مورخه ۲۷/۲/۱۵، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

۳. مردم، شماره ۴۰۶، مورخه ۲۷/۵/۱۸، سرمقاله.

عده داشت. نقشه این بود که راه دیکتاتوری را با از میان بردن هزاران نفر از آزادیخواهان و میهنپرستان هموار سازند، زندانها و تبعیدگاهها را از شریفترین فرزندان ایران پر کنند و بازپسین آثار دموکراسی و آزادی را نابود نمایند تا بتوانند ملت را به زنجیر کشیده امنیت و آسایش استعمار و ارتجاع را فراهم سازند.

این نقشه را ابتدا در شهرستانها و استانها به مرحله اجرا در آوردند تا با آسودگی خاطر به سراغ مرکز بیايند.

با آذربایجان بلا کشیده و ستمدیده درست مثل یک کشور مغلوب و ملت شکست خورده رفتار کردند. طی سه سال پس از شکست نهضت آذربایجان هر که را خواستند تیرباران نمودند، به دار کشیدند، به زندان انداختند و یا از خانه و زندگی خود آواره نموده در ویرانه‌های جنوب سرگردان و در بدر ساختند و به نام متجاسر و همکار پیشه‌وری پوست از سر توده مظلوم آذربایجانی کنند.

مخبر روزنامه و وظیفه رحیم زهتاب فرد در یادداشتهای مسافرت به آذربایجان می‌نویسد:

... آذربایجان در یک قحطی بیسابقه و در یک بحران اقتصادی و در یک بیکاری مدهش بسر می‌برد. گو اینکه این استان بزرگ قبرستان عظیمی است که همه با حال تأثر برای آداء فاتحه آمده باشند. رنگها زرد، پایها سست، افکار منقلب همه در بهت عظیمی گرفتارند.

... نه ورود استاندار، نه آمدن ارتش، نه تشریف فرمایی اعلیحضرت شاه، نه اعزام بازرسان مرکز و نه نمایندگان آذربایجان و حتی نه تجار آذربایجان هیچ کدام به داد آذربایجانی مفلوک نرسید. شهر تبریز که روزی با رونقترین بازار تجارتي ایران بود و صادرات آن ارقام بزرگی را تشکیل می‌داد امروز در وضع بحرانی بسر می‌برد و مظهر فقر و بدبختی و کانون بیماری شده. آذربایجان آباد، آذربایجان زرخیز ... به یک استان ویران تبدیل شده.

... وضع فعلی تبریز به یک شهر در محاصره دشمن شبیه است که مردم آن از حیث خواربار و پول و امنیت در مضيقه بوده و هر آن منتظر جریانات غیر مترقبه باشند. زیرا شهر به واسطه وجود حکومت نظامی و کثرت مأمورین آگاهی منظره غریبی به خود گرفته.

... اگر می‌خواهید وضعیت امروزه آذربایجان را پیش خود مجسم نمایید بهتر است مطالبی که در سه چهار سال پیش در جراید و نشریات تبلیغاتی متفقیین و یا در سینماهای سیار از خشونت و تندی مأمورین گشتاپو با مردمان نجیب و اصیل فرانسه و لهستان شکست خورده خوانده و دیده‌اید دوباره در ذهن خودتان خطور و یقین بدانید که آذربایجان فعلی به مراتب وضعش بدتر از فرانسه اسیر آن روز می‌باشد.^۱

و ابراهیم خواجه نوری به نقل از مسافری که تازه از آذربایجان رسیده می‌نویسد:

... مکرر دیدم پیرمردهایی را که از گرسنگی به زمین می‌افتادند و دیگر قادر به بلند شدن نبودند و مع ذلک گدایی نمی‌کردند ...

۱. روزنامه وظیفه، شماره‌های ۲۸۶ - ۲۷/۸/۲۴ و ۲۸۷ - ۲۷/۸/۲۵ و ۲۸۸ - ۲۷/۸/۲۶ و ۲۹۸ - ۲۷/۹/۱۰ «از یادداشتهای مسافرت رحیم زهتاب فرد مخبر روزنامه وظیفه به آذربایجان» (این شخص هم اکنون نماینده مجلس شورای ملی است).

... یک دهاتی بدبختی که آخرین ظرف خود را فروخته و پنج و شش فرسخ راه آمده تا از شهر نان سیاه شن داری پس از شش ساعت معطلی از دکان نانوايي بخرد و برای زن و بچه گرسنه و مریض خود ببرد، دم دروازه متوقف و گاهی توقیفش می‌کنند که تو این نان را از کجا دزدیده‌ای^۱

آذربایجان زیر چکمه‌های «حضرت اشرف منصور» استاندار و «تیمسار سپهبد شاهبختی» فرمانده قوا جان می‌کند، در حالی که این حضرات برای پر کردن جیب خود و غارت مردم آذربایجان در مسابقه بودند. هنوز چند ماهی از شکست نهضت آذربایجان نگذشته بود که هزاران نفر از مردم آذربایجان را به عنوان «مهاجرینی که قادر به تأمین معیشت خود نمی‌باشند»^۲ و یا به گفته شاهبختی «کسانی که در آذربایجان امنیت عمومی را دچار اختلال نموده و روابط ایران را با همسایه شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی تیره ساخته‌اند»^۳ مانند کاروان اسیران به کامپ بدرآباد در لرستان تبعید کردند. راجع به آذربایجان بهتر است چند کلمه‌ای هم از زیان ویلیام داگلاس قاضی عالی مقام آمریکایی بشنویم:

... مالکین آذربایجان ... در حالی که دهقانان از گرسنگی تلف می‌شدند گندمهای آنان را به گرانترین قیمت در بازارها فروختند... یکهزار تن گندمی که حکومت مرکزی جهت تخفیف گرسنگی بیچارگان به تبریز فرستاده بود، به دست مردم نرسیده مأمورین محلی دولت گندمها را در بازار سیاه فروخته پولش را به جیب زدند ... به طوری که در زمستان سال ۱۳۲۷ دهقانان عملاً از گرسنگی و بی‌غذایی به خوردن علف و ریشه گیاهان مجبور شدند.

... در یکی از قصبات اطراف خوی که من توقف نمودم از سیصد نفر اهالی قصبه پنجاه نفر از گرسنگی مرده بودند و در دهات، خانه‌هایی که همه افراد آنها دسته جمعی تلف شده بودند کم نبود. در حالی که انبارهای مالکین پر از گندم بود و به منظور اینکه به قیمت گرانتری فروخته شود نگهداری می‌شد ... بدبختی و فلاکت در آذربایجان به حدی رسیده بود که در خیابانهای تبریز آدمها و سگهای گرسنه برای حفظ حیات خود سر تکه نانی با هم درگیری پیدا می‌کردند ...^۴

کشور ما روزهای تاریکی را می‌گذراند. در همه جا اعمال فشار علیه آزادیخواهان، پرونده‌سازی و توقیف و تبعید میهن‌پرستان آن هم به استناد قانون مربوط به اوباش و چاقوکشان، اخراج کارگران و کارمندان از کارخانه‌ها و ادارات، انتشار اخبار بی‌اساس، ایجاد دسته‌های تروریست و اقدام به ضرب و جرح و ترور آزادیخواهان و سران حزب توده ایران و تشکیل شبکه‌های جاسوسی و خبرچینی به منظور خفقان ملت ایران و نابود ساختن آخرین آثار آزادی و دموکراسی در کشور ادامه داشت. بنا به نوشته مطبوعات دولت هژیر در صدد گذراندن دو لایحه قانونی با قید دو فوریت از مجلس شورای

۱. خواندنیها، شماره ۵۱۲، مورخه ۲۸/۷/۹.

۲. اطلاعات، شماره ۶۴۵۴، مورخه ۲۶/۷/۴.

۳. مردم، شماره ۱۹۶ - مورخه ۲۶/۷/۶ «از مصاحبه سپهبد شاهبختی با مخبر روزنامه جوانمردان».

۴. کتاب «سرزمین عجیب با مردمی مهربان»، نوشته ویلیام داگلاس، متن انگلیسی، چاپ نیویورک، ۱۹۵۱، فصل چهارم، صفحات ۴۵ - ۴۶ - ۴۹.

ملی بود. یکی «محدود ساختن مطبوعات به پنج روزنامه یومیه در تهران و یک روزنامه در هر شهرستان» و دیگری لایحه «غیرقانونی شمردن حزب توده ایران و اجازه گرفتن از مجلس برای بستن درب این حزب و تعقیب عناصر مؤثر آن»^۱

کار فضاحت دستگاه حاکمه به جایی رسیده بود که بنابه دستور مستقیم دربار شاهنشاهی در دانشگاه - جایگاهی که باید دانشجویان با حقایق زندگی اجتماعی آشنا شوند و حل و فصل صحیح معضلات کشور را فراگیرند - از دانشجویان تعهد گرفته می شد که در امور سیاسی مداخله نکنند. و رئیس وقت دانشگاه دکتر سیاسی در توجیه عمل خود می گفت:

گرفتن تعهدنامه عدم دخالت در سیاست آبرومندانه ترین صورتی بود که من برای اجرای «اوامر» یافته ام. اگر این امر به این صورت اجرا نمی شد. به وضع خیلی بدتر و شدیدتر اجرا می کردند!

روزنامه قیام ایران با اشاره به تعهدنامه مزبور، نامه سرگشاده ژنرال آیزنهاور رئیس وقت دانشگاه کلمبیا به محصلین را انتشار داده به اولیاء دانشگاه توصیه نمود که آن را بخوانند.

رئیس دانشگاه کلمبیا که یکی از بزرگترین دانشگاه های دنیاست خطاب به محصلین می نویسد:

... از هم اکنون که محصل هستید در امور آمریکا شرکت کنید ... تصور نکنید که شما فعلاً برای این کارها جوان هستید ... وفاداری نسبت به اصول و مهیا بودن برای صرف استعداد و قوای خود در منافع عمومی و قبول مسئولیت، مقیاس سنجش یک فرد شایسته آمریکایی است نه سن او ... برای تملک دائمی آزادی باید قیمت آن را پرداخت و قیمت آن مراقبت مستمر و بیداری و هشیاری خستگی ناپذیر مردم است.

... هیچ وقت قبول نکنید که یک مرد بزرگ یا یک پیشوا برای نجات آمریکا لازم است. وقتی که آمریکا مرکب باشد از یک پیشوا و صد و چهل و یک میلیون نفر پیروان او، دیگر آن را نباید آمریکا شمرد. پیشوایی واقعی آمریکا کار هیچ فرد منفردی نیست کار جماعات متعدده از مردان و زنان است...

لکن برای دوام فرمانروایی استعمار در کشور ما و استحکام زنجیرهای اسارت ملت، تحمیل «پیشوایی» به مردم ضروری بود و درست به خاطر بر تخت نشاندن همین «پیشوا» بود که روز ۲۷/۹/۲۸ ارتجاع به وارد آوردن آخرین ضربه دست زد. اما این اقدام ناشیانه نگرفت و موجبات رسوایی توطئه گران را فراهم ساخت. حادثه به این صورت پیش آمد که روز ۲۷/۹/۲۸ ساعت سه و نیم بعدازظهر، افراد جنایتکاری با یک جیب بی شماره در خیابانهای مختلف شهر عبور نموده و همه جا تیراندازی کرده از نظر ناپدید شدند. این افراد در جلو دانشگاه به طرف یکی از اتوبوسهای خط شهری تیراندازی کردند که در نتیجه راننده و کمک راننده و چند نفر از مسافرین و عابرین

۱. داد، شماره ۱۳۷۴، مورخه ۲۷/۸/۱۶، «پشت پرده سیاست ...».

۲. قیام ایران، شماره ۴۴۳، مورخه ۲۷/۸/۲۴، «از نامه سرگشاده رئیس دانشگاه کلمبیا به محصلین»، ترجمه دکتر شایگان.

مجروح شدند.

اعلامیه‌ای که روز ۲۷/۹/۲۹ از طرف شهربانی کل کشور منتشر شد حاکی بود از اینکه:

... آنچه فعلاً قابل تأیید است وقوع انفجار مقارن ساعت پانزده و نیم در سه نقطه شمال غربی شهر می‌باشد که مرتکبین به وسیله نارنجک دستی انجام داده‌اند و در نتیجه نه نفر از عابرین در خیابان فروردین، خیابان تیر داخل محوطه دانشگاه و میدان ۲۴ اسفند مجروح و به استثنای یک نفر که موقتاً تحت درمان قرار گرفته بقیه که جراحاتشان غیرقابل اهمیت بوده به منازلشان رفته‌اند. بلافاصله بعد از وقوع قضیه، با نهایت شدت موضوع مورد تعقیب مأمورین واقع و چون به واسطه نقص تحقیقاتی انتشار نتایج حاصله اقتضا ندارد بعداً چگونگی قضایا محض مزید اطلاع اعلام خواهد شد. - رئیس شهربانی کل کشور سرتیپ صفاری^۱

شهربانی عقیده داشت که «این عملیات از طرف دسته یا دسته‌های تروریستی به منظور ایجاد وحشت و تولید ناامنی ایجاد شده و تروریستها مبادرت به پرتاب نارنجک کرده‌اند»^۲ و وعده می‌داد که مرتکبین را بشدت تعقیب نموده چگونگی قضایا را روشن خواهد ساخت. اما در اعلامیه‌ای که وزارت جنگ سه روز بعد از حادثه انتشار داد مسئولیت جریان را به گردن گرفته اعلام نمود:

... پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد در ساعت پانزده و نیم روز ۲۷/۹/۲۸ یک گروهان مسلسل ضد هوایی (کالیبر کوچک) با سلاح خود، تیر آزمایش سلاح اجرا می‌نموده با اینکه بایستی گلوله‌های این سلاح در ارتفاع دو هزار متری منفجر گردند تعدادی از گلوله‌های منظور، برخلاف اصول کلی منفجر نشده و به زمین افتاده که در موقع اصابت منفجر و جریانات فوق را ایجاد کرده است. برای جلوگیری از نظایر این پیشامد دستورات لازم صادر شده که در آتیه این قبیل تیراندازیا نیز در بیابانهای اطراف صورت گیرد. در خاتمه متذکر می‌شود اسلحه و مهمات منظور تمام ساخت اروپا و این پیش‌آمد و عدم انفجار گلوله کاملاً غیرمنتظره بوده است.^۳

و چند روز بعد روزنامه‌ها حقیقت واقعه را افشا کردند و این است آنچه روزنامه وظیفه در این باره به اطلاع عامه رسانید:

از دو هفته قبل ما و دیگر احزاب و مقامات ملی کم و بیش از چنین نقشه‌ای اطلاع داشتیم و می‌دانستیم که ارتشیان در صدد هستند با ایجاد بلوا و اغتشاش و قتل‌های سیاسی امنیت را مختل سازند. در این کار خسرو هدایت دبیر قلابی اسکی^۴ و بعضی از نمایندگان مجلس و چند مدیر روزنامه نزدیک به مقامات ارتشی سابقه داشتند.

تصمیم این بود که اغتشاش و تیراندازی و اختلال امنیت را به حزب توده منتسب ساخته و افکار را بر علیه آن برانگیزانند و در ضمن چند نفر مدیر روزنامه که گویا خلیلی مدیر روزنامه اقدام و مدیر

۱. کیهان، شماره ۱۷۱۶، مورخه ۲۷/۹/۲۹ «اعلامیه شهربانی کل کشور درباره جریان حوادث دیروز».

۲. قیام ایران، شماره ۴۶۹، مورخه ۲۷/۶/۳۰

۳. قیام ایران، شماره ۴۷۰، مورخه ۲۷/۱۰/۱، «اعلامیه وزارت جنگ درباره تیراندازی جلو دانشگاه».

۴. اسکی (اتحادیه سندیکا‌های کارگران ایران) که از طرف دولت ایجاد شده بود.

روزنامه وظیفه و دو نفر از نمایندگان آزادیخواه مجلس را ترور نموده و حکومت نظامی اعلام و لایحه غیرقانونی بودن حزب توده را به قید دو فوریت به مجلس تقدیم نمایند و در فشار اضطراب افکار به تصویب آن موفق شده و ده روزنامه را توقیف، بعد به توقیف دسته جمعی از افراد منتسب به حزب توده و دیگر دسته‌های سیاسی مبادرت نموده و زمینه اجرای نقشه‌های شومی را که کابینه هژیر مأمور آن بود و توفیق نیافت فراهم آورند...^۱

به این ترتیب توطئه ارتجاع نافرجام ماند و توطئه گرانی که در آرزوی خفه کردن آزادی و برقرار ساختن دیکتاتوری بودند رسوا شدند. اما ارتجاع فقط عقب‌نشینی کرد تا برای حمله مجددی آماده شود.

دولت ساعد که اجرای نقشه‌های ناتمام هژیر و مخصوصاً حل و فصل رضایتبخش (ا) موضوع نفت جنوب را به عهده گرفته بود در مصاحبه با مخبر خبرگزاری رویتر در تهران چنین گفت:

... در چند ماه قبل بین دولت ایران و کمپانی مذاکراتی آغاز گردیده است و دولت من نیز صمیمانه می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت نموده و نسبت به اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس پافشاری کند ...
... امتیازنامه بانک شاهنشاهی دیگر تجدید نخواهد شد. لکن اگر بانک مایل باشد که در پایان امتیاز مانند یکی از مشاغل آزاد و طبق قوانین ایران به فعالیت خود در این کشور ادامه دهد در این صورت دولت ایران اعتراض نخواهد داشت ...^۲

اما ملت ایران خواستار لغو قرارداد تحمیلی نفت جنوب بود نه تأکید و تنفیذ آن به بهانه «اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه»، لذا اظهارات ساعد به مخبر رویتر موجی از اعتراض در مطبوعات و مجلس را سبب شد. از جمله عباس اسکندری نماینده مجلس استیضاحی به شرح ذیل تقدیم ریاست مجلس شورای ملی نمود:

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی
طبق ماده ۴۴ نظامنامه داخلی مجلس جناب آقای ساعد نخست‌وزیر و دولت ایشان را از نظر مسئولیت مشترکی که دارند استیضاح می‌کنم و مواد برجسته آن به قرار ذیل است:
۱. سوء سیاست اقتصادی مخصوصاً آن قسمتی که مربوط به شرکت نفت انگلیس و ایران است و از مصاحبه‌ای که با مخبر رویتر نموده‌اند اتخاذ سند می‌نمایم و متن آن در روزنامه اطلاعات به شماره ۶۸۳۴ مندرج است و می‌گویند که «دولت من نیز صمیمانه می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت نموده و نسبت به اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه شرکت نفت انگلیس و ایران پافشاری کند الخ» و این مصاحبه صریحاً استقرار و تأیید قرارداد منفور و مردود ۱۹۳۳ نفت جنوب است که هیچ‌گاه این تمدید از طرف ملت ایران شناخته نشده است.
۲. سکوت و عدم اعتراض دولت نسبت به ساختمانهای تصفیه‌خانه‌ها که در خارج از ایران از طرف شرکت بنا می‌شود. (شرکت نفت انگلیس و ایران طبق قراردادی با شرکت نفت بلژیک

۱. وظیفه، شماره ۳۱۳، مورخه ۲۷/۱۰/۵، «حقیقت واقعه روز یکشنبه».

۲. اطلاعات، شماره ۶۸۳۴، مورخه ۲۷/۱۰/۲۲، «اظهارات نخست‌وزیر به خبرنگار خبرگزاری رویتر».

می‌خواست پالایشگاهی در آنتورپ بلژیک تأسیس کند).

۳. نسبت به سیاست عمومی و اعتراض به افراد دولت از نظر عدم صلاحیت.^۱

هنگام طرح استیضاح، اسکندری از حسن تقی‌زاده عاقد قرارداد نفت جنوب خواست که راجع به قرارداد ۱۹۳۳ توضیحاتی کافی به مجلس بدهد و تقی‌زاده طی نطق مشهور خود اقرار کرد که قرارداد مزبور زمانی تمدید شد که «برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید.» لذا «شد آنچه شد، یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار به آن راضی نبودیم و بی‌اندازه و فوق هر تصویری ملول شدیم ... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.»^۲

اما عده‌ای از نمایندگان مجلس و مطبوعات می‌گفتند «حال که دولت باب مذاکره را با شرکت نفت افتتاح نموده باید جارو جنجال و غوغا به راه نینداخت و سکوت کرد تا موضوع لوث نشود.» در این مورد حسین مکی نماینده مجلس از دکتر مصدق کسب نظر نمود و وی نظر خود را به شرح ذیل اعلام داشت که در جلسه خصوصی مجلس روز ۲۷/۱۱/۱۰ خوانده شد:

... یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند به طور آرام اظهار عقیده کنند. متأسفانه هر یک از طبقات و صفوف مختلف کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می‌نمایند، از قبیل اینکه دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند، وکیل در مجلس حرف نزند و جار و جنجال ننماید و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند سخنرانی نمایند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند فرق نموده تا آنها بتوانند از عهده وظایف خود برآیند.

من از خود شما می‌پرسم اگر در مجلس مذاکراتی که به «جار و جنجال و غوغا» تعبیر می‌شود، نشده بود جناب آقای تقی‌زاده حاضر می‌شدند خیانت عظیمی که در دوره دیکتاتوری به میهن عزیز ما شده فاش نمایند؟

... آقایانی که در مجلس شورای ملی اقلیت متشتت دارید، سکوت نکنید که برخلاف مصالح ایران است و هیچ فرقی بین این سکوت و رأیی که مجلس برای تمدید داد نمی‌باشد.^۳
... به دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نماینده افکار ملت ایرانید ...

جریان حوادث بسرعت به زیان شرکت نفت جنوب، دژ مستحکم امپریالیسم انگلستان سیر می‌کرد و توأم با آن مقام و موقعیت دست پروردگان و خدمتگزاران ایرانی امپریالیسم نیز متزلزل می‌گشت. حتی در اوایل بهمن‌ماه طرح الغای امتیازنامه نفت جنوب در مجلس شورای ملی تنظیم و

۱. کیهان، شماره ۱۷۳۵، مورخه ۲۳/۱۰/۲۷، «استیضاح اسکندری از دولت ساعد».

۲. کیهان، شماره ۱۷۴۷، مورخه ۹/۱۱/۲۷، مذاکرات مجلس.

۳. کیهان، شماره ۱۷۴۸، مورخه ۱۰/۱۱/۲۷.

به امضای ده نفر از نمایندگان رسیده بود و فقط پنج امضای دیگر می‌خواست تا در دستور مذاکرات مجلس قرار گیرد.^۱

لذا جهت حفظ منافع امپریالیستها در ایران و در درجهٔ اول نجات شرکت نفت انگلیس و ایران یک اقدام فوری و قطعی ضرورت داشت، اقدامی که روز پانزدهم بهمن‌ماه طبق نقشه‌ای که با موافقت سفارت انگلیس در تهران و تحت نظر مستقیم سپهد رزم‌آرا دوست وفادار انگلستان تنظیم شده بود، به مرحلهٔ اجرا درآمد.

حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

در ساعت سه بعدازظهر روز جمعه پانزدهم بهمن‌ماه هنگامی که شاه در مقابل دانشکدهٔ حقوق از اتومبیل پیاده می‌شد به وسیلهٔ شخصی به نام ناصر فخرآرایی که به سمت خبرنگار روزنامهٔ پرچم اسلام در مراسم شرکت کرده بود مورد سوء قصد قرار گرفت. ضارب با گلوله‌ای که از طرف سرتیپ صفاری به پای او شلیک شد زخمی گردید و هفت تیر خود را به زمین انداخت.^۲ اما با وجود اینکه شاه گفت «ضارب را نکشید» و دکتر متین دفتری فریاد زد «ضارب را نابود نسازید»^۳ نظامیان مهلت ندادند و سوء قصدکننده را جابجا کشتند. روزنامهٔ کیهان روز بعد نوشت:

... ضارب که پس از اصابت سه گلوله نقش زمین گردید و مردم غضبناک به طرف وی حمله‌ور شدند با وجود تمام مراقبتهای دژبانان و مأمورین پلیس جان به سلامت نبرد و قبل از رسیدن به بیمارستان سینا درگذشت.^۴

شاه که زخمهای سطحی برداشته بود به بیمارستان برده شد و معلوم گردید که زخمهای کاری نبوده‌اند و از مهلکه جان به در برد.

همان روز دولت در تهران حکومت نظامی اعلام نموده اجتماعات را ممنوع ساخت تمام روزنامه‌های مخالف را توقیف و به دستگیری رهبران و اعضاء حزب تودهٔ ایران، مدیران و نویسندگان جراید آزادیخواه و مخالف دولت و کلیهٔ کسانی که می‌توانستند منشأ مخالفت و مقاومتی علیه نقشه‌های استعماری باشند، مبادرت ورزید.

یک روز بعد دکتر اقبال وزیر بهداری در مجلس شورای ملی حاضر شده ضمن تشریح حادثهٔ سوء قصد با اشاره به دفترچهٔ یادداشتی که گویا در منزل سوء قصدکننده به دست آمده و ناصر

۱. داد، شماره ۱۴۳۹، مورخه ۲۷/۱۱/۸، «جریانات روز».

۲. داد، شماره ۱۴۴۶، مورخه ۲۷/۱۱/۱۷.

۳. خواندنیها، شماره ۴۴، سال سیزدهم ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه»، به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامهٔ اتحاد ملی.

۴. کیهان، شماره ۱۷۵۳، مورخه ۲۷/۱۱/۱۶.

فخرآرایی در آن نوشته بود: «... پس از مدتی مطالعه و سنجش درباره احزاب در حزب توده ایران اسم نویسی کرده و به یکی از حوزه‌های آزمایشی معرفی گردیدم.» و در آن دفترچه صورت کتابهایی یادداشت شده بود که «منحصر به روشنفکران و جوانان حزب توده است» نتیجه گرفت: «با این مدارکی که به نظر آقایان نمایندگان رساندم ... برای دولت مسلم که این عنصر... عضو فعال حزب توده ایران بوده است و بعداً این تصمیم را گرفته است.» لذا دولت تصمیم گرفت که حزب توده ایران را منحل اعلام و اعضای آن را تحت تعقیب قانونی قرار دهد.^۱

به نوشته روزنامه کیهان ناصر دارای دو کارت خبرنگاری بوده یکی از روزنامه «فریاد ملت» و دیگری از روزنامه «پرچم اسلام». ضمناً در میان اوراقی که از جیب ناصر به دست آمد «برگه‌ای که انتساب او را به جمعیت مقاومت ملی می‌رساند»، «مقداری فرمولهای شیمیایی راجع به مواد محترقه»، نامه‌ای خطاب به رفیقه‌اش مهین اسلامی و متن قوانین اساسی ایران و یوگسلاوی نیز پیدا شد که به قول آن روزنامه «کشف این دو قانون می‌رساند که وی قصد داشته در موقع دادرسی از خود دفاع نماید.»^۲ اما گذشت زمان حقیقت واقعه را روشن ساخت:

شاه در جلب حمایت انحصاری و اتکاء به امپریالیسم انگلستان و یا آمریکا جهت حفظ تاج و تخت خود تردید داشت و مایل بود که رضایت هر دو طرف را به خود معطوف دارد. بالنتیجه در شرایطی که مجلس شورای ملی تحت فشار افکار عمومی و آزادیخواهان به سوی لغو قرارداد نفت جنوب می‌رفت، وی قادر نبود برای تحکیم موضع شرکت نفت جنوب و آسوده خاطر ساختن انگلستان اقدام قاطعی به عمل آورد. لذا نقشه سوء قصد به شاه با توافق سفارت انگلستان در تهران و به دست سپهبد رزم‌آرا که شخص جاه‌طلب و قدرت‌پرستی بوده و در عین حال طرف اعتماد و اطمینان دولت انگلستان نیز بود، به مرحله اجرا درآمد.

جهات مختلف حادثه قبلاً پیش‌بینی شده بود: یا شاه کشته می‌شد که در این صورت رزم‌آرا با یک کودتا به قدرت می‌رسید و نقشه‌های استعماری را با شدت و قدرت اجرا می‌کرد و یا شاه از مهلکه نجات پیدا می‌کرد که در این حالت نیز با توقیف و حبس و تبعید آزادیخواهان و مخالفین و ایجاد محیط اختناق شرایط لازم برای اجرای نقشه‌های مزبور فراهم می‌گردید.

در ضمن شاه هم مرعوب گشته حرف شنوتر می‌شد. جریان امر نتیجه دوم را پیش آورد.

... در آن روز به عنوان اینکه مصادف با ۱۵ بهمن و میتینگ توده‌ایها در آرامگاه دکتر ارانی است به دستور رزم‌آرا به همه پادگانهای پایتخت فرمان آماده‌باش داده بودند و همه قوای متمرکز در تهران در سربازخانه‌های خود با تمام تجهیزات آماده عمل بودند.^۳

۱. داد، شماره ۱۴۴۶، مورخه ۲۷/۱۱/۱۷، «جریان‌ات روز».

۲. کیهان، شماره ۱۷۵۳، مورخه ۲۷/۱۱/۲۶.

۳. خواندنیها، شماره ۴۲، سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۲۵، «اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه»، به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامه اتحاد ملی.

ضمناً رزم آرا نیز برخلاف معمول در جشن دانشگاه شرکت نکرده بود و می گفتند وی «همان روز در منزلش با عده ای از افسران جلسه محرمانه داشته است».^۱
نقشه این بود که:

بعد از انجام سوء قصد و اتمام کار، گارد احترامی که در محل حاضر بود تمام حاضرین را که زعمای قوم ایران محسوب می شدند در همان سالن دانشگاه تحت بازداشت درآورند - در آن روز شاهپورها، هیئت دولت، وکلا، امرای ارتش و نزدیک به شاه - رجال و خلاصه هر کس سرش به کلاهش می ارزید در آن محیط حاضر بود و اگر آن عده توقیف می شدند دیگر مزاحمی در بین نبود.... تمام پادگانها مجهز و آماده، تیر رها شود و شاه نابود گردد و سران قوم و نزدیکان شاه همه فی المجلس توقیف گردند، حزب توده را متهم سازند، پادگانهای مجهز فوراً همه سازمانهای حساس را اشغال نمایند و کودتا به خودی خود صورت پذیرد و انجام بقیه نقشه ها دنبال گردد ...

... کما اینکه اولین اقدامی که در محیط دانشگاه به عمل آمد بستن دربهای سالن دانشکده حقوق و توقیف همه زعمای قوم بود. سربازها همه را تحت نظر گرفتند و حتی چند گروه بان پارابلوم به دست و با اسلحه لخت به داخل سالن رفته و حضار را تحت کنترل شدید قرار دادند ... عده ای از مدعوین به وکلای حاضر در سالن پیشنهاد کردند که هرچه زودتر خود را به مجلس رسانیده و جلسه را تشکیل دهند همه این فکر را پسندیدند. ولی همه درها بسته بود و چند سرباز به آنان فرمان ایست دادند!

ولی چون نقشه انجام نشده بود خواه و ناخواه درهای سالن باز شد و مدعوین خارج گردیدند.^۲

اینک به نکات دیگری که دخالت ستاد ارتش را در حادثه نشان می دهد اشاره می کنیم:

گزارشی روی پرونده سوء قصد وجود دارد که در آن می گویند رضا زاهدی - سرباز وظیفه ماشین نویس رکن دو ستاد ارتش - در سال ۱۳۲۷ کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی را شخصاً ماشین کرده و به او داده و به آن وسیله او به محوطه دانشگاه راه یافته و به عمل سوء قصد دست زده است! ...^۳
... مهین اسلامی رفیقه ناصر فخرآرایی دختر غلام سفارت انگلیس بود ...^۴
... یکی از نمایندگان مجلس که در موقع کشتن ضارب (ناصر فخرآرایی) حضور داشته اظهار می کرد:

همین که اولین گلوله به طرف ضارب شاه رها شد، ناصر فخرآرایی دستها را به علامت تسلیم بالا نگه داشته اظهار داشت: «اینکه دیگر قرار نبود» البته معنی این کلام این بود که شما تضمین کرده بودید آزار و اذیتم نکنید پس چرا تیراندازی می کنید. نماینده مزبور اظهار می کرد: برای آنکه ضارب جمله

۱. خواندنیها، شماره ۳۹، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۱۴، به قلم حسین مکی، به نقل از اظهارات حائری زاده نماینده مجلس.

۲. خواندنیها، شماره ۴۲، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۲۵ «اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه» به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامه اتحاد ملی.

۳. خواندنیها، شماره ۴۴، سال سیزدهم، ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه».

۴. خواندنیها، شماره ۳۹، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۱۴، «خاطره سوء قصد به شاه»، حسین مکی.

دیگری از دهانش خارج نشود سیل گلوله از طرف نظامیها به طرف او سرازیر شد. روز بعد در جراید نوشته شد ناصر فخرآرایی با چهار گلوله از پای درآمده در حالی که از کالبد شکافی دانشگاه به من خبر دادند که در بدن فخرآرایی جای یازده گلوله دیده شده است ...^۱

با وجود اصرار وکلای مدافع به انجام بازجویی از قاتلین سوء قصدکننده این اجازه به آنها داده نشد. در این باره یکی از وکلای مدافع در دادگاه نظامی گفت:

... این خیلی مسخره است مردی را که به یکی از متهمین خانه اجاره داده از زابل احضار می کنند و بازجویی و توقیف می نمایند، ولی نمی گذارند از قاتلین ضارب و سوء قصدکننده اصلی هیچ گونه تحقیقی به عمل آید.

و دادستان دادگاه نظامی می گوید: «عده ای که ناصر فخرآرایی را کشته اند روی احساسات شخصی بودا»^۲

سرگرد شاهقلی یکی دیگر از وکلای مدافع در دادگاه گفت:

... می گوید از جیب ناصر فخرآرایی یادداشت هایی به دست آمده و دلیل بر آن است که می خواسته سوء قصد بکند، عضو حزب توده بوده و در جوراب او اسنادی به دست آمده که تغییر قانون اساسی را می خواسته. من می گویم کسی که بخواهد سوء قصد کند، سند در جیب خود نمی گذارد. او مرد بیسواد و ولگردی بوده سرش از قانون اساسی در نمی آمده و می گویم همانها که او را کشتند و حالا هم مانع از تحقیق هستند همه این اسناد را هم که جعل است در جیبش گذاشته اند که راه تحقیق را منحرف سازند!

... بروید تحقیق کنید اگر این سوء قصد به نتیجه رسیده بود چه کسی از آن منتفع می شد؟ آیا مهین خانم (رفیقۀ ناصر) ملکه می گردید و یا ناصر فخرآرایی شاه می شد؟ یا سایرین استفاده می کردند؟^۳

بدینسان هیئت حاکمه ایران و اربابان استعمارگر آنها توانستند با ایجاد محیط اختناق و وحشت و ترور - که مدتها در آرزویش بودند - در سراسر کشور بگیر و ببند راه انداخته نفسها را در سینه ها خفه کنند، تا در اجرای نقشه های شوم استعماری خود براحتی توفیق یابند.

بهره برداریهای سیاسی از حادثه ۱۵ بهمن

اولین ثمره حادثه ۱۵ بهمن غیرقانونی ساختن حزب توده ایران و توقیف اشخاص آزادیخواه و مخالفین دولت و دربار و تعطیل کلیه روزنامه ها و مطبوعات بود که دربار و دولت نسبت به آنها نظر خوشی نداشتند. حزب توده ایران که غافلگیر شده بود و در جریان سوء قصد دخالتی نداشت،

۱. خواندنیها، شماره ۳۹، سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۱۴ «خاطره سوء قصد به شاه»، حسین مکی.

۲ و ۳. خواندنیها، شماره ۴۴، سال سیزدهم، ۳۱/۱۲/۲، «اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه»

فرصت اقدامات احتیاطی را پیدا نکرد. لذا قسمت اعظم فعالین و نه نفر از نوزده نفر اعضای کمیته مرکزی حزب به همراهی تعداد کثیری از مدیران جراید آزادیخواه و مخالفین دربار بازداشت و به دادگاه‌های نظامی کشانده شدند و اموال حزب توده ایران نیز به تصرف دولت درآمد.

اما دادگاه‌های نظامی تبدیل به تریبونی جهت دفاع از آرمانهای بحق حزب توده ایران گردید و متهمین شجاعانه از خواسته‌های خود دفاع کرده دستگاه حاکمه ایران را به صندلی اتهام نشانند.

در سایه چنین شرایطی بود که دولت ساعد به تحکیم موقعیت خود پرداخت. روز ۲۷/۱۱/۱۶ وقتی جلسه علنی مجلس تشکیل شد، دولت گزارش مشروح واقعه را به عرض مجلس رسانید و نیز عملیاتی که در مورد تبعید و توقیف اشخاص و جراید شده بود گزارش داد و تقاضای رأی اعتماد کرد. مجلس به قدری مرعوب و مبهوت بود که از نود و سه نفر حاضر بجز چهار نفر (مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، رحیمیان) همگی به دولت رأی اعتماد دادند.^۱

ضمناً «به پیشنهاد جواد عامری و دکتر طباطبائی به استیضاح عباس اسکندری نیز رأی سکوت داده شد.»^۲

نوزدهم بهمن ماه وزیر فرهنگ دکتر زنگنه لایحه تحدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرائم مطبوعاتی را به مجلس تقدیم داشته پس از چندی آن را به تصویب رسانید «تا هر کس بگوید فلان مأمور رشوه می‌گیرد و یا جزئیترین انتقادی از سیاست دولت بکند به موجب آن «قانون» مفتری و بدخواه دولت تشخیص داده شده» روزنامه او توقیف و خود وی زندانی و تبعید شود.

در همان روزها هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست مسترگس وارد تهران شد و در اوضاع و احوالی که افکار عمومی کمتر متوجه مذاکرات نفت بود با خاطری آسوده مذاکره با نمایندگان دولت ایران را آغاز نمود. از طرف دیگر دولت ساعد با اعلام اینکه «امتیاز بانک شاهی تمدید نخواهد شد ولی آن بانک می‌تواند به فعالیت آزاد خود در ایران ادامه دهد» با ابقاء بانک انگلیس موافقت کرد.

بیست و ششم بهمن ماه ماده واحده اجرای برنامه هفت ساله در مجلس به تصویب رسید. روزنامه داد در این باره نوشت:

تصویب لایحه اجرای موقت برنامه هفت ساله از طرف مجلس در خارج انعکاس مخصوصی داشته. خبرگزاری فرانسه اطلاع می‌دهد که در وزارت امور خارجه انگلیس اقدامات اخیر دولت ایران در طرح برنامه هفت ساله و تصویب آن از طرف مجلس ایران که اجازه می‌دهد در سراسر کشور ایران سطح زندگی عمومی ترقی مطلوبی بکند با حسن نیت تلقی گردیده است. ترومن نیز ضمن نطق خود به برنامه هفت ساله اشاره کرده و آن را بهترین نمونه تعاون و همکاری شمرده است.

۱. خواندنیها، شماره ۳۹، سال ۱۳، «خاطره سوء قصد به شاه»، حسین مکی.

۲. کیهان، ۱۷۵۴، مورخه ۲۷/۱۱/۱۷، مذاکرات مجلس.

اینک در محافل متنفذ دوندگیهای خاصی به عمل می‌آید تا در هیئت اجرایی برنامه هفت‌ساله نفوذ یافته خود را وارد آن نمایند.^۱

اما فعالیت محافل انگلیسی در این مورد نتایج بهتری داشت. چنان که خبرنگار رویترا از تهران خبر داد:

اخیراً نماینده بانک بین‌المللی که به ایران مسافرت کرده بود اظهار داشت که بانک بین‌المللی خیلی مایل است که برای اجرای برنامه هفت ساله ایران ابراز همکاری نماید. ولی ایران برای اجرای برنامه فوق دریافت وام را از بانک بین‌المللی لازم نمی‌داند زیرا منابع طبیعی آن کشور کافی برای انجام یک چنین برنامه‌ای است. بنابه اظهار مدیر کل بانک ملی ایران به جریان گذاشتن میزان بیشتری اسکناس به علاوه حق‌الامتیاز حاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران برای اجرای یک چنین برنامه‌ای کافی است.^۲

اما بزرگترین آرزوی محمدرضا شاه تغییر قانون اساسی و سلب استقلال مجلس شورای ملی با بدست آوردن اختیار انحلال آن مجلس بود و این آرزوی شوم بدینسان اجرا گردید:
روز ۲۷/۱۲/۵ شاه در ملاقات با نمایندگان مجلس گفت:

... در کشور ما متأسفانه مشروطیت حقیقی به مفهوم واقعی آن طور که در تمام ممالک متمدن راقیه موجود است وجود ندارد و عموم افراد کشور به تساوی از مفاهیم واقعی آزادی و مشروطیت بهره‌مند نمی‌باشند.

با حق تجدید انتخابات در صورت تشخیص رئیس مملکت، ملت بهتر می‌تواند در سرنوشت خود نظارت نموده و هم اینکه انتخابات خیلی صحیحتر و آزادتر انجام خواهد گرفت. با توجه به مراتب فوق با رجال صدر مشروطیت^۳ مشورت لازم نموده و مصمم شده‌ام که مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و از این، دو مقصود دارم. اول آنکه چون هر قانونی با توجه به پیشرفت زمان و به وجود آمدن وضعیتهای تازه احتیاج به پاره‌ای اصلاحات پیدا می‌کند تا با مقتضیات آن تطبیق نماید و راه این اصلاح متأسفانه در قانون اساسی ما پیش‌بینی نشده است بنابراین مقصود اول یافتن راهی است که بتوان به وسیله آن اصلاحات لازمه را به نفع کشور و اجتماع در موقع خود در قانون اساسی به عمل آورد و دوم موضوع اصلاح اصل چهل و هشتم قانون اساسی است ... بنابراین به دولت دستور داده شده است که وسایل دعوت مجلس مؤسسان را فراهم نماید ...^۴

و حکیمی این «رجل صدر مشروطیت» در مصاحبه با مخبر کیهان اظهار داشت:

نقص بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این است که اختیارات لازم به شاه جهت انحلال مجلس نداده است و به نظر من هرگاه این ماده بر قانون اساسی اضافه شود، قانون اساسی ما نقصی نخواهد داشت.^۵

درست است که قانون اساسی کشور ما که هفتاد سال از عمر آن می‌گذرد مخصوصاً از نظر اصول

۱. داد، شماره ۱۴۵۹-۲۷/۱۲/۵. ۲. کیهان، شماره ۱۷۹۴، ۲۸/۱/۹، «خبرهای راجع به ایران»

۳. «رجالی» نظیر صدرالاشراف، حکیمی، تقی‌زاده.

۴ و ۵. کیهان، شماره ۱۷۷۱، مورخه ۲۷/۱۲/۷.

مربوط به حقوق دموکراتیک مردم نقایص زیادی دارد و بر اثر اعمال نفوذی که درباریان در تنظیم آن داشته‌اند حقوق و اختیارات ملت آن چنان در پرده ابهام و تیرگی پوشانده شده که استقرار حاکمیت ملی ما را تاکنون دچار مشکلات فراوانی ساخته است. لکن به قول حسن صدر «... اگر قانون اساسی ایران از لحاظ حقوق دموکراتیک ملت نقایص و ابهامی دارد، در عوض از نظر تعیین تکلیف و اختیارات قوای حاکمه و مقام سلطنت کاملاً صریح و روشن است و مقررات آن چنان تنظیم شده است که جایی برای مداخلات غیرقانونی مقامات غیرمسئول باقی نمی‌ماند...»^۱ و یا همچنان که قوام‌السلطنه در نامه سرگشاده خود به شاه نوشت:

... در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسئولیت مبری دانسته‌اند و در نتیجه همین عدم مسئولیت است که تمام موادی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزراء و سفراء و اعلان صلح و جنگ و صحه و امضای فرامین و آنچه از این قبیل هست عموماً دارای جنبه تشریفاتی می‌گردد و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجه عمومی مملکت را از نظام و غیرنظام از دسترنج و محرومیت‌های خود پرداخته و تمام این حقوق را در حیطه اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است...^۲

شکی نیست که انقلاب مشروطیت ایران و قانون اساسی که خون‌های شهیدان راه آزادی است جز این منظور و مقصودی نداشته که قدرت و اختیار دربار را محدود ساخته مردم را حاکم بر سرنوشت خود کند. به همین لحاظ اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی در حقوق سلطنت می‌گوید:

سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده. «مسلاً هرگاه این ودیعه مورد سوء استفاده قرارگیرد قابل پس گرفتن خواهد بود.»

با وجود این «فرمان ملوکانه دایر به تشکیل مجلس مؤسسان» صادر گردید و به نوشته مطبوعات «... انتخابات مجلس مؤسسان در شرایط فورس‌ماژور و غلبه حکومت نظامی در سراسر مملکت به عمل آمد و کار افتضاح به جایی رسید که از مجموع شصت هزار رأی‌دهنده شهر تهران و حومه در خود تهران یکصد و هشتاد هزار رأی در صندوقها ریختند و خودشان خجالت کشیدند و برخلاف رسم انجمن انتخابات وقتی متخبین را اعلام کرد تعداد آراء آنها را تذکر نداد...»^۳

و مجلس مؤسسان این چنانی اصل چهل و هشتم قانون اساسی را بدین شرح تغییر داد:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید.^۴

۱. قیام ایران، شماره ۴۹۴، مورخه ۲۷/۱۱/۷، «تشکیل مجلس مؤسسان در شرایط کنونی مقدمه تجدید دوران دیکتاتوری است».

۲. ایران ما، شماره ۶، مورخه ۲۹/۱/۲۰، از نامه سرگشاده قوام به شاه.

۳. داریا، شماره ۲۵۰، مورخه ۲۹/۳/۲۴، «بزرگترین اشتباه دکتر مصدق».

۴. اطلاعات، شماره ۶۹۲۸، مورخه ۲۸/۲/۱۹.

و اصل الحاقی ذیل را تصویب نمود:

اصل الحاقی به متمم قانون اساسی - در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه به پیشنهاد دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آن را با اکثریت دو ثلث کلیه اعضا خود تصویب نمایند و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب آن صادر می‌شود ... اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود به تجدیدنظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است. تصمیمات مجلس مؤسسان با اکثریت دو ثلث آراء کلیه اعضا اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود.

این اصل شامل هیچ یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه می‌باشد و احکام آن و یا مربوط به سلطنت مشروطه ایران است، نمی‌گردد و اصول مزبور الی الابد غیرقابل تغییر است.^۱

ضمناً مجلس مؤسسان انجام اصلاحات لازم در مواد ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ قانون اساسی و اصل ۴۹ متمم قانون اساسی را به جلسه مشترک مجلسین شورای ملی و سنا واگذار کرد. پس از پایان کار مجلس مؤسسان شاه در ملاقات با نمایندگان آن مجلس «اهمیت کارا» آنها را چنین ارزیابی نمود:

... کاری که آقایان در این چند روزه انجام داده‌اند برای ثبات مشروطیت بود و مشروطیت ما را که به وضع فلاکت‌باری دچار شده بود نجات دادند.

چون اگر این وضع ادامه می‌یافت دو صورت پیدا می‌شد: یا اصول اعمال زور و قدرت در این مملکت مستقر می‌گردید که خود این اصول موجب ابتلائات عدیده‌ای می‌شد که عکس‌العمل آنها هرج و مرج و بی‌نظمی بود یا خدای نخواستہ دچار انقلابات و نهضت‌هایی می‌شدیم که در این دنیا و در این زمان به نفع مملکت تمام نمی‌شد ...^۲

یکی دیگر از آرزوهای محمدرضا شاه تصرف مجدد املاک غصبی رضاشاه بود. لذا وی شخصاً از دولت و مجلس خواست که املاک مزبور را تحت عنوان «موقوفه» در اختیار دربار قرار دهند و تولیت آن را نیز به شخص او محول نمایند^۳ وزارت دارایی در اجرای این دستور «لایحه املاک واگذاری» را تقدیم مجلس شورای ملی نمود. اینک قسمتهایی از مذاکرات مجلس را در این مورد ذیلاً می‌آوریم. هنگامی که لایحه املاک واگذاری مطرح گردید «صاحب دیوانی» به عنوان مخالف

۱. اطلاعات، شماره ۶۹۲۷ - مورخه ۲۸/۲/۱۸.

۲. کیهان، شماره ۱۸۳۱ - مورخه ۲۸/۲/۲۴ «بیانات تاریخی شاهنشاه ...».

۳. شاه در مصاحبه با مخبر اخبارالایوم چنین گفت: «... منافع املاک پدرم قبل از واگذاری آنها به دولت در سال هفتاد میلیون تومان بود ولی در اثر سوء اداره و عدم توجه منافعش به شش میلیون تومان در سال تنزل پیدا کرد. از این رو به مجلس پیشنهاد کردم که با انتقال املاک موافقت کند و برای اداره‌اش از نزدیک خودم مواظبت می‌کردم ...» باختر امروز، شماره ۴۸۵ - مورخه ۳۰/۱/۸، «مصاحبه مخبر اخبارالایوم با شاه ایران».

مشروط صحبت کرده گفت:

همه می‌دانیم که اعلیحضرت فقید این املاک را برای آبادی کشور می‌خریدند و تا آخرین نفس برای عمران آنها صرف مجاهدت نمودند. متأسفانه بعد از شهریور این املاک رو به خرابی گذاشت تا به صورت امروز درآمد. امروز یک شاهی دیگر از اعلیحضرت فقید باقی نیست و اعلیحضرت همایونی همه را در راه کمک به زلزله‌زدگان، حریق‌زدگان، سیل‌زدگان و غیره عطا فرمودند. حال چرا می‌خواهید شاه بخشنده ما را که همه چیز خود را در راه دستگیری بینوایان صرف کرد دچار فقر مادی کنید. باید این املاک را بدون قید و شرط به اعلیحضرت همایونی واگذار نمود زیرا مخارج زیاد دربار چنین ایجاب می‌کند. ...

نورالدین امامی هم به عنوان موافق صحبت کرد. سپس گلشائیان وزیر دارایی گفت:

... نظر اعلیحضرت همایونی این است که از حیث و میل این املاک جلوگیری شود و به صورت موقوفه درآیند. تولیت آنها هم با شخص اعلیحضرت باشد و درآمدشان صرف امور خیریه گردد.

اما حسین مکی گفت:

من متأثرم که در مرکز قانونگذاری کشور اجازه داده شود که دو نفر مخالف و موافق صحبت کنند ولی مخالف هم موافق باشد. از شما می‌پرسم آقای صاحب دیوانی چه دلیلی برای مخالفت خود آوردند. ایشان حق ما را که اقلیت مجلس هستیم پایمال کردند ... در مجلس شورای ملی ایران آزادی نبود تا اقلیت فجایع املاک و اگذاری را به سمع ملت ایران برساند. آقایان املاک غصب شده را نمی‌شود وقف کرد و من استدعا می‌کنم اجازه بدهید ما هم دلایل خود را یک یک تشریح کنیم. عده‌ای از این املاک اصلاً خالصه و متعلق به دولت هستند و باید این موارد توضیح داده شود ...

علی‌هذا به پیشنهاد کفایت مذاکرات رأی گرفته شد و تصویب گردید.

اسلامی نماینده دیگر مجلس گفت:

... یک عده اشخاص بی‌بضاعت خرده مالک هستند که جاهل به قانون بوده و تصور نموده‌اند که چون ملک به تصرف آنها داده شده دیگر ادعایی ننموده‌اند و حال آنکه چون حکمی صادر نشده از تصرف آنها خارج خواهد شد.

قبادیان گفت:

این املاک به زور و رایگان از طرف عمال شاه سابق گرفته شده ... منجمله خود بنده را در زندان انداختند و املاک آباء و اجدادی پانصد ساله مرا تصرف کردند. حال اگر این گونه املاک را بخواهید وقف کنید تعدی به مال مردم کرده‌اید. پس آنها را به شاه مملکت برگردانید چون همه شاه خود را دوست می‌دارند و راضی هستند املاک به مالکیت ایشان انتقال یابد.

اما یمین اسفندیاری اظهار داشت:

خود اعلیحضرت همایونی میل دارند که وقف کنند ما نمی‌توانیم مدعی ایشان شویم.

قبادیان مجدداً پیشنهاد داد که «دادگاه تجدید نظر املاک و اگذاری برای مدت سه ماه تمدید شود» و ضمن توضیح اظهار داشت «من چقدر برای دعوی خود پول به وکیل بدهم و گرسنه بمانم. خواهش می‌کنم این پیشنهاد را تصویب کنید.» اما این پیشنهاد رد شد.

حسین مکی پیشنهاد کرد: املاکی که به وسیله شهرداریها خریداری یا آباد شده و همچنین املاک خالصه مشمول این قانون نخواهد بود. رئیس اظهار داشت این پیشنهاد هم وارد نیست. سپس لایحه به رأی گذاشته شد و «ماده واحده و اگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» به اکثریت آراء تصویب گردید.^۱

به این طریق دو هزار و چهارصد آبادی^۲ از املاک غصبی رضاشاه مجدداً به ملکیت محمدرضاشاه درآمد و عنوان عوامفریبانه «موقوفه خاندان پهلوی» به آن داده شد تا به وسیله سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار گیرد و عواید آن به ظاهر صرف امور خیریه شود.

چنان که گفتیم یکی از علل اصلی ایجاد اختناق و برقراری دیکتاتوری نظامی در کشور تحکیم موقعیت متزلزل شرکت نفت جنوب بود. در حقیقت مجلس شورای ملی با تصویب قانون ۲۹ مهرماه سال ۱۳۲۶ تأیید و تصدیق نموده بود که قرارداد ۱۹۳۳ حقوق ملت ایران را ضایع نموده است. لذا دولت را موظف ساخته بود که جهت تجدید نظر در قرارداد و استیفای حقوق ملت ایران اقدام کند و به همین لحاظ ادامه قرارداد ۱۹۳۳ برای شرکت نفت جنوب این مخاطره را داشت که هر وقت ملت ایران مجال نفس کشیدن پیدا کند به استناد اینکه دولت انگلستان با تهدید و تطمیع و با امتیازنامه‌هایی که ملت ایران در اعطای آنها کوچکترین دخالتی نداشته منابع زرخیز و گرانبهای کشور را تصاحب کرده قراردادهای مذکور را بی اعتبار سازد. بنابراین می‌بایست ترتیبی پیش گرفته شود که ضمن حفظ اصول اساسی قرارداد ۱۹۳۳، راه اعتراض در آینده به روی مردم ما بسته شود.

قبل از حادثه ۱۵ بهمن با وجود اینکه مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت جنوب دور از انظار عمومی ادامه داشت لکن به علت وجود احزاب و روزنامه‌های آزادیخواه و امکان اعتراض از طرف ملت انجام سازش آشکار مقدور نبود، اما توطئه ۱۵ بهمن این امکان را فراهم ساخت و دولت ساعد در سایه همین شرایط مساعد قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را که با پرداخت چند هزار لیره اضافی در سال قرارداد ۱۹۳۳ را تنفیذ می‌کرد به شکل عوامفریبانه‌ای تنظیم و جهت تصویب تسلیم مجلس نمود.

این قرارداد با شتابزدگی تمام در حالی که بیش از چند روز از عمر مجلس پانزدهم باقی نبود (۲۸/۴/۲۸) به امید اینکه در برابر آن هیچ نیروی مخالفی وجود نخواهد داشت به قید دو فوریت تقدیم مجلس گردید. اما با وجود پافشاری ساعد و دربار در تصویب آن، قرارداد الحاقی در اثر

۱. اطلاعات شماره ۶۹۷۸، مورخه ۲۸/۴/۲۰، مذاکرات مجلس.

۲. «... از قراری که اطلاع می‌رسد مجموع قراء و قصباتی که تاکنون به ملکیت اعلیحضرت در آمده و مشمول فرمان اخیر برای تقسیم می‌باشد دو هزار و چهارصد آبادی است ...»، داد، شماره ۲۰۵۲، مورخه ۲۹/۱۲/۲۱، جریان روز.

مخالفت شجاعانه و سرسختانه اقلیت مجلس (حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، حائری زاده، دکتر بقایی) و کمک مؤثر بعضی از نمایندگان نظیر (دکتر معظمی و امیر تیمور کلالی) به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی از یک طرف و هماهنگی این مبارزه با سیاست آمریکا که عده‌ای از نمایندگان را تحت تأثیر داشت از طرف دیگر، بلا تکلیف ماند و در دستور مجلس شانزدهم قرار گرفت.

بدیهی است در چنین شرایطی دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات دوره شانزدهم برای فرستادن جیره‌خواران استعمار و نوکران ارتجاع به نام نماینده به مجلس شورای ملی از اهم وظایف دولت ضد ملی ساعد گردید.

حتی اعتراض انجمنهای نظارت بر انتخابات و استعفای دسته جمعی آنها نیز مانع اعمال غیرقانونی و تحمیلات دولت نشد. از آن جمله رئیس انجمن نظارت انتخابات شهر تبریز آیت‌الله سید محمد علی انگجی در مصاحبه با خبرنگار روزنامه باختر امروز گفت:

انتخابات دوره شانزدهم تبریز از روی تحمیل و تطبیع انجام گرفت و اکثریت انجمن نظار رأی بر ابطال انتخابات دادند.^۱

لکن دولت ساعد وکلای بی‌اعتبارنامه شهر تبریز را به‌عنوان «نمایندگان» آن شهر در مجلس پذیرفت.

با وجود این دولت نتوانست نقشه خود را در تهران و پاره‌ای از شهرستانها عملی سازد. روز ۲۸/۷/۱۸ عده‌ای از مدیران و نمایندگان مطبوعات در منزل دکتر مصدق حاضر شدند و پس از اظهاراتی که دکتر مصدق درباره دخالت آشکار و تحمیلات مأمورین دولت در امر انتخابات نمود، حاضرین جهت تنظیم اقداماتی که در این باره باید انجام پذیرد یک کمیسیون هفت نفری انتخاب کردند. کمیسیون مزبور تصمیم گرفت که جهت اعتراض به انتخابات فرمایشی به تحصن در کاخ سلطنتی اقدام نماید. لذا دکتر مصدق در نامه‌ای خطاب به ملت ایران اعلام داشت:

... ما تصمیم گرفته‌ایم که روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر در جلو سر در سنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم در آنجا ما را تنها و بی‌کس نگذارید ...^۲

مردم استقبال شایسته‌ای از این دعوت به عمل آوردند و چون تحصن تمام حاضرین مقدور نبود نوزده نفر^۳ از میان حاضرین انتخاب و در دربار متحصن شدند و تقاضاهای خود را به شرح ذیل

۱. باختر امروز، شماره ۹۹، مورخه ۲۸/۹/۶، «مصاحبه خبرنگار ما با رئیس انجمن نظارت انتخابات تبریز».

۲. ستاره، شماره ۳۲۹۳ - مورخه ۲۸/۷/۲۱.

۳. نوزده نفر عبارت بودند از: ۱. دکتر محمد مصدق ۲. شمس‌الدین امیرعلایی ۳. یوسف مشار ۴. دکتر شایگان ۵. محمود نریمان ۶. دکتر سنجابی ۷. دکتر کاویانی ۸. دکتر مظفر بقایی ۹. حسین مکی ۱۰. عبدالقدیر آزاد ۱۱. عباس خلیلی ۱۲. حائری زاده ۱۳. عمیدی نوری ۱۴. دکتر حسین فاطمی ۱۵. جلالی نائینی ۱۶. احمد ملکی ۱۷. ارسلان خلعتبری ۱۸. مهندس زیرک زاده ۱۹. آیت‌الله غروی.

تقدیم داشتند:

۱. الغاء انتخابات کشور.
۲. تعیین دولت بی‌نظری که در کمال آزادی انتخابات را برگزار کند.

اما تقاضاهای متحصنین این بار نیز مورد توجه قرار نگرفت. لذا آنها نامهٔ اعتراض آمیزی به وزیر دربار هژیر تسلیم داشته از تحصن خارج شدند.

در این فاصله حزب تودهٔ ایران که شش نفر از یازده نفر اعضای هیئت اجراییه‌اش (احمد قاسمی، دکتر کیانوری، دکتر جودت، دکتر یزدی، مهندس علوی، محمود بقراطی) دستگیر و سه نفر دیگر (دکتر رادمنش، احسان طبری، دکتر کشاورز) به خارج فرار کرده بودند و تعدادی از سازمانهای حزبی‌اش متلاشی شده بود، ضربه پانزده بهمن را بخوبی تحمل کرده مبارزهٔ مخفی را سازمان داد. رهبری حقیقی حزب در دست شش نفر اعضای دستگیر شدهٔ هیئت اجراییه بود که رابطهٔ خود را با خارج از زندان منظمأ حفظ می‌کردند و ادارهٔ سازمان حزبی نیز به وسیله دو نفر باقیماندهٔ هیئت اجراییه (دکتر فروتن و دکتر بهرامی) به کمک چند نفر از اعضا و مشاورین کمیتهٔ مرکزی منتخب دومین کنگره حزبی انجام می‌گرفت.

اولین شمارهٔ روزنامهٔ مردم ارگان حزب توده که در شرایط مخفی روز دهم مهرماه سال ۱۳۲۸ انتشار یافت اوضاع کشور را چنین تحلیل نمود:

کارگردانان اصلی طبقهٔ حاکمهٔ ایران با همه صحنه‌سازیه‌ها، دروغ‌پردازیها، جعلها و تهمت‌های رنگارنگ نتوانستند مردم ایران را در مورد حادثه ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ گول بزنند. کیست که امروز به مقاصد ننگین و ایران فنا کن این چاکران لیره و دلار پی نبرده باشد. کیست که نداند برای حل مسائل مربوط به نفت، بانک شاهی، نقشه هفت ساله، تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی و نظامنامهٔ داخلی مجلس و پامال کردن آزادیهای محدود مطبوعاتی و تصرف مجدد املاک واگذاری و یک رشته اقدامات بی‌شرمانهٔ دیگر که یکی پس از دیگری و با عجلهٔ ناشیانه‌ای پس از حادثه ۱۵ بهمن ماه ۲۷ انجام گرفته از میان بردن حزب تودهٔ ایران را لازم می‌دانسته‌اند.^۱

روز اول آبان‌ماه سال ۱۳۲۸ همان نوزده نفری که در تحصن دربار شرکت داشتند در منزل دکتر مصدق جلسه‌ای تشکیل داده تصمیمات ذیل را اتخاذ نمودند:

۱. هیئت مزبور از این پس «جبههٔ ملی» نامیده خواهد شد.
۲. کمیسیونی مرکب از آقایان مشاراعظم، دکتر شایگان، نریمان، امیرعلایی و دکتر سنجانی برای تهیهٔ اساسنامه و آیین‌نامه‌های مربوط به جبهه انتخاب گردیدند.^۲

۱. مردم، شماره اول، ۲۸/۷/۱۰ سرمقاله.

۲. ستاره، شماره ۳۳۰۲، مورخه ۲۸/۸/۲. اینک مواد اصلی اساسنامه و آیین‌نامه «جبهه ملی» را ذیلاً می‌آوریم:

اساسنامه: ماده ۱- جبهه ملی از هیئت مؤسسين و دستجات مختلف ملی که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و ←

در همان جلسه کمیسیون تبلیغات جبهه تعیین و بلافاصله شروع به کارکرد و تصمیمات دیگری نیز برای حفظ صندوقهای انتخابات تهران و توجه به شکایات انتخابات شهرستانها و تنظیم اعتراض به اعمال مخالف قانون شعبه‌های فرعی اتخاذ گردید.

در نیمه دوم آبان ماه انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات تهران به استناد گزارشهایی که درباره سوء جریان انتخابات دریافت داشته بود، ابطال انتخابات تهران و حومه را اعلام داشت و به این ترتیب مبارزه‌ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود، در تهران به نفع جبهه ملی پایان پذیرفت.

در همان روزها شاه به دنبال دعوتی که ترومن رئیس جمهور آمریکا چند ماه قبل از وی به عمل آورده بود به آمریکا رفت و در بازگشت دوره شانزدهم مجلس شورای ملی را بر خلاف قانون اساسی بدون حضور نمایندگان تهران افتتاح نموده از مجلس خواست که در مورد «چند اصل دیگر که محتاج تجدید نظر می باشد و رفع نواقص آنها را مجلس مؤسسان به عهده مجلس مقرر داشته به بهترین وجه اقدام نماید»^۱

منظور وی از ذکر این مطلب تغییر اصل ۴۹ متمم قانون اساسی بود که می گوید: «صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون آنکه هرگز آن قوانین را تعویض یا توقیف نماید.» او این مسئله را یک بار دیگر در ملاقات با هیئت رئیسه مجلسین شورا و سنا عنوان کرده گفت:

... در اصل ۴۹ شایسته است برای رئیس مملکت حقی قائل شد که چنانچه قانونی را به صلاح

حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می شود.

ماده ۲- مؤسسين اولیه هیئت مدیره جبهه ملی را تشکیل می دهند و دستجات مختلف ملی هر یک نماینده تعیین می نمایند که از اجتماع آنها با هیئت مدیره شورای جبهه ملی تشکیل می شود ولدی الاقتضا نمایندگان مختلف شهرستانها نیز که اعتبارنامه آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت می کنند.

ماده ۳- هدف جبهه ایجاد حکومت ملی به وسیله تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

ماده ۴- هیچ فردی نمی تواند مستقیماً عضو جبهه ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.

آیین نامه: ماده ۱- دبیرخانه: دبیرخانه جبهه ملی از سه نفر دبیر جبهه، خزانه دار و یک نفر عضو که با اکثریت آرا از بین هیئت مدیره جبهه ملی برای مدت یک سال تعیین می گردد تشکیل می شود.

ماده ۲- شورا: شورای جبهه ملی به ترتیب ذیل تشکیل می شود:

الف- اعضای هیئت مدیره جبهه ب- نمایندگان دستجات وابسته برای هر جمعیتی که تا یکصد نفر عضو دارد یک نفر و از یکصد نفر تا هزار نفر دو نماینده و از هزار به بالا پنج نفر تعیین می گردند و این انتخاب برای یک سال است. ج- رئیس و نایب رئیس شورا با رأی مخفی به اکثریت آراء حضار برای مدت یک سال انتخاب می شوند. ماده ۳- جبهه ملی دارای یک هیئت بازرسی خواهد بود.

باختر امروز، شماره ۲۷۳، مورخه ۲۹/۴/۱۰.

۱. اطلاعات، شماره ۷۱۵۰، مورخه ۲۸/۱۱/۲۰، «نطق افتتاحیه اعلیحضرت همایونی».

مملکت ندانست مجدداً آن قانون را به مجلس برگرداند ...^۱

شاه آشکارا خواستار پایمال کردن بزرگترین ثمره انقلاب مشروطیت بود تا مجلس شورای ملی را به «شورای سلطنتی» دوره استبداد مبدل سازد، شورایی که تنها جنبه مشورتی داشته و «فرمانهای» او را به شکل قانون درآورد.

همین که انتخابات تهران تجدید گردید کاندیداهای جبهه ملی حائز اکثریت شدند و دکتر مصدق که وکیل اول تهران شده بود در توضیح برنامه نمایندگان جبهه ملی طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

برنامه کار نمایندگان جبهه ملی در مجلس گذشته از مخالفت با قرارداد «ساعد - گس» حفظ و حراست آزادیهای فردی و اجتماعی خواهد بود و تا سر حد امکان این مبارزه شرافتمندانه را که از حمایت قوی و مؤثر جامعه برخوردار است ادامه خواهند داد.^۲

آنچه راجع به نتایج مسافرت شاه به آمریکا می توان گفت اینکه وی در این سفر نتوانست رضایت دولت آمریکا را جلب کند و از آنجا دست خالی برگشت، زیرا دولت آمریکا دریافته بود که تلاش آن دولت برای حفظ وضع موجود، به دوام و قوام سیاست انگلیس در ایران منجر شده است. رادیو «صدای آمریکا» در تشریح نظرات آن دولت نسبت به ایران پس از افتتاح مجلس مقاله زیر را که آلبیون راس مخبر روزنامه نیویورک تایمز تنظیم کرده بود پخش نمود:

در کشور ایران ... وجود یک جبهه نیرومند «هزار فامیلی» که از ملاکین و بازرگانان و خوانین مرتجع و نفع پرست تشکیل گردیده هر نوع پیشرفتی را متوقف و راکد گذارده است. ... انتخابات هم در میان ارتشاء و فشار مالکین بزرگ و تجار خوشبخت شروع شد. انتخابات تهران به علت فساد ملغی شد و اینک بازهم شروع شده است. انجمنهای نظارت در دیگر نقاط کشور به همین علت تقاضای لغو انتخابات را نمودند. ولی موفق نشدند که دولت تهران را متقاعد سازند. ... این نمایندگان که اکثر آنها از میان همان «هزار فامیل» برخاسته و به کمک مشتی رعایا و نوکران خود داخل مجلس گردیده اند باعث و بانی فساد و خرابی مملکت بوده و حتی برنامه هفت ساله را که اقدام بزرگی برای بهبود و پیشرفت کشور است به علت رسوخ و نفوذ در دستگاه دولتی و به کمک پارتی بازی و گماردن افراد بی اطلاع خنثی و بلااثر گذارده اند. این جمله که سخنگوی آمریکا هنگام امتناع از ادامه کمک به کومین تانک گفته بود: «ریختن پول به سوراخ موشها» اینک با وضع تهران جور درمی آید.

... تهران اینک از سرنوشت چین کومین تانک بیمناک است. این تشویش بیشتر به مسافرت شاه به آمریکا و اینکه نتوانسته است کمکی از آمریکا بگیرد ارتباط دارد. یگانه علتی را که در این رویه منفی از طرف دولت آمریکا مخصوصاً وزارت خارجه آن کشور می توان یافت این است که ایران چین دیگری است، که با همان روش فاسد و ارتشاء که رژیم کومین تانک را تحت الشعاع قرار می دهد اداره می شود.

۱. مجموعه نطقها و پیامها ...، صفحه ۱۲۸۷، مورخه ۲۸/۱۲/۴.

۲. داد، شماره ۱۷۷۰ - مورخه ۲۸/۱۲/۲۶ جریانات روز.

... علت فساد ایران فقر عمومی، عدم امنیت و عدالت اجتماعی و نفوذ همین افراد ناصالح «هزار فامیلی» در دستگاه دولتی و ملی است.^۱

اما چون دولت آمریکا در ارتش ایران موضع مستحکمی داشت و به امکان تفوق سیاسی در کشور ما از طریق ارتش امیدوار بود لذا مقاله فوق را مستثنی کرده و راجع به آن چنین اظهار نظر نمود:

... در قبال این امر یک نیروی ثالث مستقلی نیز در این صحنه ممکن است نقش سیاسی بازی کند که آن افسران ارتش است...^۲

۱. باختر امروز، شماره ۱۷۹، مورخه ۲۸/۱۲/۱۳ و داد، شماره ۱۷۵۹، مورخه ۲۸/۱۲/۱۴ و نیسان، شماره ۱۰، مورخه ۲۸/۱۲/۴.
۲. نیسان، شماره ۱۰، مورخه ۲۸/۱۲/۴.

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور

رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور

گفتیم که یکی از هدفهای اصلی توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تحکیم موقعیت متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران و تنفیذ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ بود. این قرارداد که ماهیت آن هنگام طرح اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی اولین بار از طرف دکتر مصدق افشاء شد، پس از مباحثاتی که راجع به تجدید نظر در قرارداد مزبور از طرف بعضی نمایندگان مجلس پانزدهم به میان کشیده شد و اعترافات صریحی که حسن تقی‌زاده امضاکننده قرارداد در پیشگاه ملت ایران به عمل آورد در نظر مردم ایران کاملاً بی‌اعتبار گشت و چنان که دیدیم قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ نیز ضمن کان‌لم‌یکن ساختن موافقتنامه ایران و شوروی، «احقاق حق ایران درباره امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب» را خواستار شد.

هیئت حاکمه ایران که اکثریت آن را دست پروردگان و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب و دوستان دولت انگلستان تشکیل می‌دادند در برابر افکار عمومی و خواستهای بحق مردم به توطئه چینی پرداخت و با ایجاد محیط رعب و وحشت در زیر سایه سرنیزه‌های حکومت نظامی قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» را تنظیم و در آخرین روزهای دوره پانزدهم مجلس شورای ملی آن را جهت تصویب به مجلس تقدیم داشت. لایحه مذکور حاوی موادی بود که با تردستی و مودیگری ضمن تأیید قرارداد ۱۹۳۳ دعاوی گذشته ایران را نیز تصفیه شده و انجام یافته تلقی می‌کرد و دولت انگلستان را در غارت منابع زرخیز کشور ما تا سال ۱۹۹۳ آسوده خاطر می‌ساخت.^۱

هنگام طرح لایحه مذکور در مجلس پانزدهم هم هیئت حاکمه ایران چنان اطمینان قطعی و بی‌تردیدی به تصویب آن داشت که بر سر تقسیم و مصرف لیره‌هایی که از آن قرارداد عاید دولت

۱. ماده نهم و دهم قرارداد الحاقی.

می‌گردید به مذاکره نشست و حتی در نحوه مصرف آن بین شاه و دکتر نصر مدیرعامل سازمان برنامه اختلاف نظر پیش آمد: شاه می‌خواست که قسمت اعظم عواید، صرف تقویت ارتش شود و دکتر نصر عقیده داشت که بهتر است آن عواید جهت بالا بردن سطح زندگی مردم مورد استفاده قرار گیرد.^۱ از نظر دولت انگلیس نیز موافقت با تشکیل مجلس مؤسسان جهت تغییر بعضی از مواد قانون اساسی و افزایش اختیارات شاه و تشکیل مجلس سنا که خدمتگزاران کهنه کار سیاست انگلستان در آن جای گرفتند و برگرداندن جوهری که به نام رضاشاه در بانکهای انگلستان متوقف بود به محمدرضاشاه، همگی جزئی از نقشه‌های سیاسی آن دولت بود که برای قانونی ساختن قرارداد الحاقی و تنفیذ قرارداد ۱۹۳۳ فراهم شده بود.

دولت ساعد که پس از این همه تمهیدات تمام نیروی خود را برای عملی ساختن منظور و مقصود «ارباب» به خدمت گرفته بود انتظار مخالفت مؤثری در مجلس شورای ملی را نداشت. مردم نیز که دست به گریبان حکومت نظامی و هیولای دیکتاتوری بودند هنوز باور نمی‌کردند که مخالفین معدود این لایحه در مجلس توفیقی به دست آورند.

روز ۲۸/۴/۲۸ هنگامی که گلشائیان وزیر دارایی قرارداد الحاقی نفت را با قید یک فوریت^۲ تقدیم مجلس نمود حسین مکی اولین نماینده‌ای بود که با فوریت لایحه مخالفت کرد. وی در بیان علت مخالفت خود گفت:

وضع مملکت غیرعادی است، جراید را تعطیل کرده‌اند تا جلو افکار عمومی را بگیرند و نگذارند افکار عمومی در این مورد اظهار نظر کند، آقایان! امروز آزادی نیست ... و کسی حق اظهار عقیده ندارد تا نسبت به مسئله نفت بحث و انتقاد بشود.

هر نوع قراردادی که بسته شود به عقیده من افکار عمومی در آن دخالت ندارد و اعلام می‌کنم به واسطه فورس مازور صحیح نیست و حق ملت ایران استیفا نشده است.^۳

علی‌هذا اکثریت، فوریت لایحه را تصویب کرده آن را به کمیسیونهای مربوطه فرستاد. و چون دوره پانزدهم مجلس شورای ملی در شرف اتمام بود با وجود اینکه لایحه انتخابات در دستور قرار داشت و می‌بایست مقدم بر لایحه نفت تکلیف آن معین شود بنابه اصرار دولت ساعد آن لایحه مسکوت ماند و قرارداد الحاقی به مجلس آورده شد. اکثریت مجلس نیز تقاضای دولت را مبنی بر طرح لایحه نفت پذیرفت.

روزی که قرارداد الحاقی در مجلس مطرح شد حسین مکی که از نیمه شب برای گرفتن نوبت صحبت به مجلس آمده بود، ابتدا نامه دکتر مصدق را خطاب به نمایندگان، مبنی به لزوم رد قرارداد مزبور قرائت کرد و سپس شروع به تشریح امتیازنامه داری و قرارداد ۱۹۳۳ نمود. اما سردار فاخر

۱. ایران ما، شماره ۴۰، مورخه ۲۹/۱۲/۲۵، «نقشه‌هایی که انگلیسها برای نفت جنوب ایران طرح کرده‌اند».

۲. وی در جریان مذاکرات دو فوریت برای لایحه درخواست نمود که پذیرفته نشد.

۳. اطلاعات، شماره ۶۹۸۳، مورخه ۲۸/۴/۲۸، مذاکرات مجلس.

حکمت رئیس مجلس به منظور اینکه کار هرچه زودتر قبل از پایان عمر مجلس یکسره شود به بهانه‌های مختلف مانع صحبت مخالفین می‌شد، کاری که منجر به تشنج گردید. به همین لحاظ ساعد نخست‌وزیر به خاطر اینکه هم ظاهر مسئله حفظ شود و هم قرارداد از تصویب بگذرد درخواست کرد که جلسات مجلس علاوه بر اوقات روز، شبها نیز تشکیل شود. علی‌هذا تلاش دولت ساعد، رئیس مجلس و اکثریت نمایندگان برای خفه کردن صدای مخالفین قرارداد در اثر مقاومت شجاعانه و سرسختانه اقلیت مجلس (مکی، آزاد، حایری‌زاده، دکتر بقایی، و دکتر معظمی) بیهوده ماند و آخرین جلسه دوره پانزدهم مجلس ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۸/۵/۶ بدون اخذ نتیجه پایان یافت.

بزرگترین ثمره‌ای که از تصویب نشدن قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم عاید ملت ایران گردید این بود که مردم کشور در مدتی نزدیک به یک سال که مجدداً لایحه نفت در مجلس مطرح شد، توانستند به ماهیت قرارداد الحاقی، قراردادهای قبلی نفت و غارتگریهای شرکت نفت جنوب پی‌برده امکان اعتراض و مبارزه با شرکت نفت را به دست آورند.

از میان احزاب و جمعیتها نیز حزب ایران برای اولین بار شعار «ملی کردن صنعت نفت» را به میان کشید و مسئولین آن حزب اطلاعات لازم را در اختیار مکی قرار دادند تا نطق مستدل خود را تنظیم کند. در این مورد مخصوصاً باید از کوششهای پراج و ثمربخش مهندس کاظم حسینی یکی از زعمای حزب ایران در جمع‌آوری اطلاعات و آمارهای مربوط به شرکت نفت و آگاه ساختن مردم با انتشار آنها، حق‌شناسانه یاد کرد.

در آغاز سال ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی اقلیت متشکلی داشت که با آراء حقیقی مردم تهران وارد مجلس شده و برنامه کار خود را «مخالفت با قرارداد گس - گلشائیان و حفظ و حراست آزادیهای فردی و اجتماعی» قرار داده بود. این اقلیت به «جبهه ملی» وابستگی داشت، جبهه‌ای که دست‌اندرکار متشکل ساختن عناصری از طبقات و گروههای ملی و مخالف استعمار بود.

از طرف دیگر حزب توده ایران نیز سازمانهای خود را احیا نموده و آمادگی لازم برای مبارزات مخفی را کم و بیش کسب کرده بود.

در آن هنگام ریاست دولت را علی منصور به عهده داشت که به نوشته آلپون راس خبرنگار نیویورک تایمز در تهران «برای طرح و تصویب قرارداد الحاقی نفت به مدت کوتاهی به سمت نخست‌وزیری انتخاب شده بود که بلافاصله بعد از انجام این کار برای مدتی از صحنه سیاست دور شود.» منصور در اجرای این وظیفه لایحه نفت را به مجلس آورد و به منظور اینکه قدم به قدم به تصویب لایحه نزدیکتر شود چنانچه موجباتی برای تهییج احساسات عمومی فراهم نیاید، پیشنهاد کرد که چون طرح کلیه مسائل در جلسه عمومی مجلس امکان‌پذیر نیست لذا کمیسیونی مرکب از نمایندگان شعب به نام «کمیسیون نفت» تشکیل و پرونده مربوطه را تحت مطالعه قرار دهد آن‌گاه

نتیجه مطالعات و نظر خود را به مجلس شورای ملی اعلام نماید. اکثریت مجلس پیشنهاد نخست‌وزیر را تصویب کرده قرارداد الحاقی را به کمیسیون نفت فرستاد.

از سوی دیگر با آغاز جنگ کره در بهار سال ۱۳۲۹ دولتهای انگلستان و آمریکا که پس از پایان جنگ دوم جهانی گرفتار رقابتها و کشمکشهایی بر سر تقسیم منابع و بازارهای جهانی بودند به یکدیگر نزدیکتر شده کنفرانس لندن را با حضور وزرای خارجه آمریکا، انگلستان و فرانسه تشکیل دادند. در این کنفرانس بوین (وزیر خارجه انگلیس) و آپسن (وزیر خارجه آمریکا) در مسائل خاورمیانه به توافقهایی رسیدند از آن جمله تصمیم گرفتند که برای وصول به مقاصد خود «مرد مقتدری» را در ایران بر سر کار آورند و سپهبد حاجعلی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش همان «مرد مقتدری» بود که با توافق آن دو دولت به نخست‌وزیری رسید.

روز پنجم تیرماه سال ۱۳۲۹ دولت منصور به شکل غیرمنتظره و بی‌سابقه‌ای استعفا کرد و چند ساعت بعد رزم‌آرا کابینه خود را معرفی نموده طی بیاناتی تلویحاً اشاره کرد که نظارت مستقیم خود را بر ارتش همچنان ادامه خواهد داد. روز ششم تیرماه برابر ۲۷ ژوئن همان سال روزنامه نیویورک تایمز در تشریح اوضاع ایران چنین نوشت:

... از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیرقابل اطمینان کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌آور نجات بخشد. ... اگر در نتیجه حوادث کره جنگ واقعی درگیر شود ... ژنرال رزم‌آرا و ارتش او به اتفاق ایلات مسلح مناطق کوهستانی می‌توانند اقلأ برای مدتی جلوی پیشرفت به طرف مناطق جنوبی ایران را سد کنند. اگر جلو روسیه در کره گرفته شود و شوروی بخواهد از حزب توده بدون روشن شدن آتش جنگ بین‌المللی برای ایجاد قیام مسلح استفاده کند مأموریت رزم‌آرا مهمتر و حیاتیتر خواهد بود. ... در این نکته شکی نیست که اگر اوضاع ایجاب کند رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند ...^۱

و رادیوی صدای آمریکا مقاله‌ای به شرح ذیل انتشار داد:

... تشکیل کابینه جدید ایران نشان می‌دهد که این کشور جداً کوشش می‌کند تا در این موقع بحران بین‌المللی خود را تقویت نماید. تغییرات جدید دولت ایران ثابت می‌دارد که دیگر اجازه داده نخواهد شد موضوع اصلاحات عمومی ایران که از مدتها پیش در نظر گرفته شده بیش از این به تأخیر بیفتد.^۲

خبرگزاری رویتر نیز چنین خبر داد:

... انتخاب سپهبد رزم‌آرا آغاز تاریخ جدید در دولتهای ایران می‌باشد. رزم‌آرا مرد مقتدر و تحصیل‌کرده‌ای است و به زبان انگلیسی و روسی تکلم می‌نماید و متخصص در امور جغرافیایی

۱. باختر امروز، شماره ۲۷۹، مورخه ۲۹/۴/۱۸، به نقل از نیویورک تایمز، به قلم آلبون راس.
۲. کیهان، شماره ۲۱۶۳، مورخه ۲۹/۴/۸، به نقل از رادیوی صدای آمریکا، مقاله نیویورک تایمز.

نظامی است. تصور می‌رود وی بتواند مشکلات برنامه هفت ساله و موضوع کمک آمریکا را حذف نماید.^۱

جبهه ملی دولت رزم‌آرا را «شبه کودتا» نامید و خطر استقرار یک دیکتاتوری نظامی را به ملت ایران هشدار داد. این جبهه معتقد بود که رزم‌آرا فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد تا هرگاه لازم آید مجلسین را منحل نماید. لذا جبهه ملی از همان ابتدا در صف مخالف دولت رزم‌آرا جای گرفت. آنچه دولت آمریکا در اجرای سیاست جدید خود انجام داد این بود که دکتر هنری گریدی سفیر کبیر آن دولت در یونان را به جای وایلی به سمت سفیر کبیر آمریکا در ایران منصوب کرد. گریدی بلافاصله بعد از این انتصاب ضمن مصاحبه با خبرنگاران جراید در آتن اظهار داشت:

... فقط ما در صورتی به ایران کمک نظامی خواهیم کرد که دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران زمامدار خواهد شد و از پشتیبانی آمریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران مانند پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد ... پس از حصول اطمینان از دولت ایران آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد.^۲

هنوز گریدی به تهران نرسیده بود که روزنامه‌های ایران نوشتند:

در تهران همه منتظر ورود سفیر کبیر آمریکا گریدی هستند. زیرا محافل سیاسی معتقدند که سازش دو سیاست انگلیس و آمریکا در مورد ایران پس از ورود گریدی دیکتاتور واقعی یونان^۳ جنبه روشن و قطعی به خود خواهد گرفت.^۴

روز هشتم تیرماه گریدی به همراهی یک هیئت اقتصادی وارد تهران گردید و قبل از اینکه استوارنامه خود را تقدیم دارد، اظهارات تندی نمود که عدم اعتماد دولت آمریکا را به محمدرضا شاه نشان می‌داد. وی گفت:

شاه باید تماشاچی باشد، او ابداً نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات و رهایی یابد باید نقش راهنمایی و ارشاد آمریکاییها را بخوبی دریابد.^۵

وظیفه گریدی در ایران روشن بود. وی برای «ارشاد و راهنمایی» هیئت حاکمه ایران در جهت سیاست آمریکا به کشور ما آمده بود. این امر را مخبر نیویورک تایمز صراحتاً اعلام داشته نوشت:

۱. داد، شماره ۱۸۴۶، ۲۹/۴/۷.

۲. مستحکم به جای به سوی آینده، شماره ۲، ۲۹/۵/۹ (گریدی در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ به سمت جدید تعیین شد).

۳. گریدی در یونان صاحب همان اختیارات و قدرتی بود که مک آرتور در ژاپن داشت. وی اختیاردار مطلق عزل و نصب نخست‌وزیر و وزراء و خرج کمکهای نظامی و تعیین سیاست دولت یونان بود.

۴. داریا شماره ۲۸۳۵۲، ۲۹/۳/۲۸ «در پشت پرده چه خبر است».

۵. باختر امروز، شماره ۳۲۰-۲۹/۶/۶، به نقل از مقاله «ادوارد سابلیه» درباره ایران.

... در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی همان‌طور که در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد، این نقش را در تهران نیز باید ادامه دهد.^۱

سفیر کبیر انگلستان در ایران، سرفرانسیس شپرد نیز مردی بود که در انقلابات اندونزی ورزیده و کارکشته گردیده بود.

حال ببینیم «نقشه تحولی» که دولتهای انگلیس و آمریکا در کنفرانس لندن برای کشور ما پیش‌بینی کرده بودند چگونه بود. روزنامه‌داریا این نقشه را چنین شرح می‌دهد:

آمریکا و انگلیس حساب کرده‌اند که اگر در ایران تعدیل ثروت نشود و فاصله طبقات از آنچه امروز هست کمتر نگردد، خطر انقلاب اجتماعی در ایران همیشه منافع آنها را تهدید خواهد کرد. بنابراین نقشه تحول بر دو پایه اساسی قرار گرفته است: یکی اصلاحات ظاهری برای راضی نگه داشتن مردم، دوم تجهیز ایران به منظور پیوستن عملی به جبهه انگلوساکسون و آمادگی برای جنگ با شوروی. و آخرین راهی که جهت پیش بردن مقاصد خود پیدا کرده‌اند روی کار آوردن یک شخص مقتدر با اختیارات ظاهراً قانونی است که در درجه اول آن شخص، مورد اعتماد خودشان باشد و بتواند به او اطمینان کنند و ثانیاً قدرت اجرای برنامه‌های ظاهراً اصلاحی را داشته باشد... مقصود از توافق آنها و رفع اختلافات نظر، به وجود آوردن یک چنین حکومتی در ایران می‌باشد که مردم به نان و شکم خود سرگرم باشند، انگلیسیها آسوده نفت خود را ببرند و آمریکاییها بازارهای ایران را با بادکنک و ناپلون پر کنند و توپ و تانک به کشور ما بریزند تا روز اعلام جنگ ما حاضر برای قربانی شدن باشیم.^۲

حقیقت امر اینکه دولت انگلیس می‌خواست با تصویب قرارداد الحاقی با خیالی راحت به غارت منابع نفتی ما همچنان ادامه دهد و چون در میان هیئت حاکمه ایران به قدر کافی دوست و دست‌پرورده داشت لزومی به تصفیه آن نمی‌دید. حال آنکه در مبارزه با نفوذ شوروی و جنبشهای ضد استعماری کوچکترین اختلافی با دولت آمریکا نداشت.

اما دولت آمریکا که با آغاز جنگ کره خود را به جنگ جهانی سوم آماده می‌ساخت ترکیه و ایران و یونان را جبهه مقدم جنگ و کشور ایران را ضعیفترین و آسیب‌پذیرترین نقطه این جبهه به شمار می‌آورد و چون هیئت حاکمه ایران را فاسد و دزد می‌شناخت و به ارتش ایران اطمینان نداشت از دادن تجهیزات نظامی و پولی به ایران امساک می‌نمود و سرنوشتی نظیر چین برای کشور ما پیش‌بینی می‌کرد.^۳

لذا آن دولت با حمایت علنی از دولت رزم‌آرا امیدوار بود که بدست آن دولت، هیئت حاکمه از افراد فاسد و ناشایست تصفیه شود با دادن زمین زراعتی به دهقانان خطر شورشهای دهقانی از ایران

۱. باختر امروز، شماره ۲۷-۲۹/۶/۲۹، به نقل از نیویورک تایمز.

۲. داریا، شماره ۲۵۳ - مورخه ۲۹/۳/۲۹ - «نقشه تحول» نوشته دکتر حسن ارسنجانی.

۳. روزنامه «فیلا دلفیا» با اشاره به فساد دستگاه حاکمه ایران نوشت: «... چطور ممکن است دلارهای بی‌زبان آمریکا را در دست این چنین افراد داد و چگونه می‌توان اطمینان یافت که مثل دلارهایی که به چین داده شد، به دست برادران سونگ و گونگ ایرانی به بانکهای آمریکا به حساب شخصی برنگردد»، باختر امروز، شماره ۳۳۶، مورخه ۲۹/۶/۲۵.

دور گردد و ارتش ایران برای جنگ احتمالی با شوروی تجهیز و آماده شود.

رزم آرا برای تصفیه دستگاه دولت از عناصر فاسد به استناد «قانون تصفیه کارمندان دولت» مصوب اول تیرماه سال ۱۳۲۸ اقدام نموده هیئتی را مأمور این کار کرد. هیئت مزبور موظف بود که کارمندان را از لحاظ شایستگی خدمت دولتی رده بندی نماید. برابر این طبقه بندی افراد ناشایست و فاسد که می بایست از خدمات دولتی اخراج شوند در بند «ج» قرار می گرفتند.

اما به مصداق «گر حکم شود که مست گیرند - در شهر هر آنکه هست گیرند» تعداد کثیری از مصادر امور و مأمورین عالیرتبه دولتی در بند جیم جای گرفته بی کفایت و نادرستکار تشخیص داده شدند. از آن جمله احمد قوام نخست وزیر سابق، رضا سردار فاخر حکمت رئیس وقت مجلس شورای ملی، دکتر منوچهر اقبال استاندار آذربایجان، سپهبد محمد شاه بختی بازرس عالی ارتش و نماینده شخص اعلیحضرت در آذربایجان، فضل الله بهرامی استاندار خراسان، مصباح فاطمی استاندار سابق خوزستان، فطن السلطنه مجد استاندار گیلان، ابوالقاسم امینی نماینده مجلس، یمین اسفندیاری سناتور، جلال شادمان رئیس اداره کل موقوفه پهلوی و عده دیگری از زعمای در بند جیم افتادند و اسدالله علم وزیر کشاورزی سابق^۱ و محمد علی نوذری وزیر دادگستری وقت، انوشیروان سپهبدی رئیس تشریفات دربار سلطنتی و سناتور انتصابی، دکتر محمد نخعی وزیر کار وقت، غلامحسین ابتهاج شهردار سابق و نماینده مجلس و عده ای دیگر از مقامات لشکری و کشوری نصیب بند «ب» شدند یعنی وجود آنها در خدمات دولتی لازم نیست.^۲ اما به نحو سحرانگیزی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) نخست وزیر سابق و یکی از بنیانگذاران فراماسونری در ایران جزو «غنائم ملی» به حساب آمد!

به قول دکتر حسن ارسنجانی «برای مفضح کردن هیئت حاکمه ایران بهتر از بندگان آنها چیزی نبود. اکنون به جای آنکه توده مردم سعی در رسوا کردن این عناصر بکنند، خودشان دامن آلوده یکدیگر را بالا می زنند. دکتر اقبال استاندار آذربایجان و دکتر سجادی رئیس هیئت تصفیه در دو نشریه بهم نسبتهایی می دهند که رد و قبولش با خود آنها است.»

دکتر اقبال در شماره پنجم شهریور روزنامه ستاره درباره دکتر سجادی چنین می نویسد:

چند نفر که در صلاحیت آنها حرف است، می نشینند و از روی بخار معده یا غرض شخصی بدون آنکه متهم را احضار و به دفاع او گوش دهند از حقوق اجتماعی محرومش می کنند. ... یکی از این آقایان هیئت تصفیه وکالت کرمان را از من می خواست. دیگری صلاحیت اخلاقی ندارد با زن برادر خود روابط نامشروع داشت و او را مجبور به طلاق کرد و به عقد خود درآورد (مقصود

۱. وزیر دربار فعلی.

۲. لیست مشمولین بند «ج» و بند «ب» در شماره های ۳۱۲ مورخه ۲۹/۵/۲۸ و ۳۱۳ مورخه ۲۹/۵/۲۹ روزنامه باختر امروز انتشار یافته است.

آقای دکتر سجادی است). آن یکی را با یک ناهار چرب و دو گیلان عرق و میوه خوب خراسان خریدند و دزدان را تبرئه کردند.

دکتر سجادی نیز در پاسخ دکتر اقبال مصاحبه‌ای با مخبر مجله کاویان کرده که روز نهم شهریور در آن مجله چاپ شده است. دکتر سجادی درباره تصفیه‌شدگان گفته است:
ما بیشتر درباره عدم لیاقت و صلاحیت مأمورین عالیرتبه بحث کردیم.
و با اشاره به ادعای دکتر اقبال که می‌گوید در مدت خدمت دولتی خود دزدی نکرده دکتر سجادی می‌گوید:

ممکن است استانداری در تمام مدت عمر خود یک شاهی دزدی نکرده باشد ولی دارای اخلاق فاسد باشد و مثلاً اگر فرصتی پیدا کند از پا اندازی هم مضایقه ننماید. در این صورت آن استاندار لایق برای اداره امور یک استان نخواهد بود و باید از خدمت دولت برکنار شود.

همین که لیست بند جیمیه‌ها انتشار یافت آنها دست به یکی کرده از تزلزل «بنیان حق و عدالت» فریادها سر دادند و چون با اجرای قانون تصفیه، دستگاه دولتی از هم می‌پاشید لذا بر سر اجرای آن قانون میان اعضای کابینه اختلافات شدیدی پیش آمد.

شاه پس از استماع گزارش هیئت دولت در این باره خود را از معرکه کنار کشیده از ابراز هر گونه نظری خودداری نمود.^۲ رزم‌آرا نیز که موقعیتش تهدید می‌شد «تاکتیک» سلب مسئولیت از خود را اتخاذ کرد. بدین ترتیب که مسئولیت تهیه لیست بند جیمیه‌ها را به عهده مقامات دربار گذاشت و بند جیمیه‌ها را علیه دربار تحریک نمود.^۳ و در پاسخ جبهه ملی که دولت را در اجرای قانون تصفیه تحت فشار گذاشته بود در مجلس گفت:

این کار آن اندازه که تصور می‌فرمایند آسان نبوده است که دولت فوراً بتواند انجام دهد.^۴

کوتاه سخن با وجود اینکه دولت رزم‌آرا در انجام تصفیه از طرف سفارت آمریکا نیز تحت فشار بود و جراید آمریکایی می‌نوشتند «اگر کابینه رزم‌آرا نتواند تصمیم هیئت تصفیه را عملی سازد و از آمریکا وام بگیرد محکوم به رفتن است و در مقابل مردم نمی‌تواند مقاومت کند»^۵ لیکن رزم‌آرا در برابر تهدید به عدم اعتماد از طرف بند جیمیه‌های مجلس و طرفداران آنها که اکثریت را تشکیل می‌دادند تسلیم شد و قلم بطلان بر تصفیه کشید. مجلس شورای ملی هم قانون تصفیه را کان‌لم‌یکن اعلام داشت.

یکی دیگر از برنامه‌هایی که سیاست آمریکا اجرای آن را خواستار بود تقسیم اراضی بین دهقانان

۱. داریا، شماره ۲۷۰، مورخه ۲۹/۶/۱۵، «حکومت پا اندازها - دو وزیر سابق همدیگر را معرفی می‌کنند».

۲. باختر امروز، شماره ۳۱۶-۲۹/۶/۱۵، «اعلیحضرت درکار بند جیمیه‌ها مداخله نخواهد کرد».

۳ و ۴. نیستان، شماره ۲۳-۲۹/۶/۲۳، سرمقاله.

۵. باختر امروز، شماره ۳۳۶، مورخه ۲۹/۶/۲۵، به نقل از نیویورک تایمز.

بود. اما در کشوری که بزرگترین مالک آن شاه مملکت بوده و بتازگی با گذراندن «قانون واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» دو هزار و چهارصد پارچه آبادی را متصرف شده بود تا چنان که خود می‌گفت برای اداره صحیح و بالا بردن منافع املاک شخصاً از نزدیک مواظبت کند^۱ چیزی نبود که نخست‌وزیر در آن باره کوچکترین اقدام و حتی صحبتی به میان آورد. زیرا درست در همان روزهایی که موضوع «اصلاحات عمومی در کشور» مطرح بود نیروهای نظامی ایران قراء و قصبات ایل جوانرودی را که از دادن بهره مالکانه املاک اختصاصی شاه خودداری کرده بودند به بهانه درهم شکستن «قیام مسلحانه» با توپ و هواپیما منهدم می‌ساخت. در این مورد روزنامه باختر امروز به نقل از روزنامه نیویورک تایمز می‌نویسد:

امیر دکتر کامران اعلایی بدرخان رئیس مرکز تحقیقات مربوط به کردستان و استاد دانشکده ملی‌السنه شرقی فرانسه که غیرکمونیسست است حادثه را چنین شرح می‌دهد:

علت اینکه جوانرودیه‌ها ناچار به عدم اطاعت از دولت شدند این بود که حکومت تهران می‌خواست به صورت مالیات جنسی نیمی از محصولات ناچیز کشاورزی و غله آنها را ضبط کند. دولت ایران مجدداً یکی از قوانین زمان شاه سابق را نسبت به ایلات در پیش کشیده است. به موجب این قانون که متن آن هنوز در کتب قوانین ایران موجود است املاک مزروعی کردها در جوانرود و شاه‌آباد جزو املاک خصوصی شاه ایران به شمار می‌رود و گذشته از مالیات معمولی جنس باید مقداری هم به عنوان بهره مالکانه املاک اختصاصی شاه تحویل دهند. در اثر امتناع جوانرودیه‌ها از پرداخت یا تحویل این مالیات خصوصی ارتش ایران وارد عمل شده و گروهی از سران اکراد را دستگیر و گروه دیگری را تا سر حد مرگ مورد شتم و ضرب قرار داد. در نتیجه این جریان بود که جوانرودیه‌ها برای دفاع از حیات و ممت خود اسلحه به دست گرفتند.

از روز چهار سپتامبر (سیزده شهریور) ارتش ایران توپخانه و هواپیما وارد عمل کرد. سه روز بعد چهار قصبه کردی به آتش سوخته و منهدم شدند و به سیزده قصبه دیگر خسارت شدیدی وارد شد.^۲

ویلیام داگلاس قاضی دادگاه عالی آمریکا که در شهریورماه ۱۳۲۹ بظاهر جهت «کوه‌نوردی و مطالعه گیاهان کوهستانی» و در حقیقت برای بررسی قدرت و موقعیت ایلات و عشایر ایران از نظر انجام جنگهای پارتیزانی در برابر حمله احتمالی شوروی به ایران آمده بود بنابه نوشته روزنامه باختر امروز «در ملاقات با اعلیحضرت موضوع اصلاحات ارضی و طریق علاقه‌مند کردن کشاورزان را به آبادی و عمران زمین مزروعی در میان گذاشت. در سفر آمریکا نیز مقامات آمریکایی توجه اعلیحضرت را به این موضوع جلب کردند... ممکن است اصولاً یکی از شرایط کمک مؤثر آمریکا اقدام دولت در اجرای رفورمهای کشاورزی باشد.»^۳

۱. باختر امروز، شماره ۴۸۵، ۳۰/۱/۸، «مصاحبه مخبر اخبارالایوم با شاه ایران».

۲. باختر امروز، شماره ۲۹۰۳۴۰-۲۹/۶/۲۹ (جوانرودیه‌ها جزو معدود ایلات کرد بودند که به قیام قاضی محمد نیپوستند لذا وارد آوردن اتهام کمونیستی به آنها ممکن نیست - سلاح‌های خود را نیز هنگامی که رزم‌آرا ریاست ستاد ارتش را داشت از خود ارتش گرفته بودند - شاهد، شماره ۱۹۲-۲۹/۶/۲۹).

۳. باختر امروز، شماره ۲۳۰۳۳۵-۲۹/۶/۲۹، جریان روز.

ویلیام داگلاس این مطلب را طی سخنرانی خود در دانشگاه تهران نیز عنوان کرده گفت:

... اصلاحات ارضی فعلاً مهمترین مسائل و مشکلات ایران است و وضع زندگی کارگران و کشاورزان املاک بزرگ مزروعی یکی از مهمترین عوامل نضج و قدرت نهضت کمونیستی انقلابی توده (حزب توده ایران) به شمار می‌رود ... باید به دهقانان زمین داد تا کمونیسم فرصت نشو و نما نیابد...^۱

همین دستورها و توصیه‌ها بود که دوازده سال بعد در کشور ما به مرحله اجرا درآمد و عنوان پرطمطراق «انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر» به خود گرفت.^۲

در این میان رزم‌آرا جهت تحکیم موقعیت خود به اصلاح روابط سیاسی و اقتصادی دولت ایران با دولت شوروی پرداخت. پس از رد مقاوله‌نامه نفت شمال روابط سیاسی شوروی با ایران بشدت تیره بود و به علت فعالیتهای جاسوسی و نظامی که وسیله هیئتهای آمریکایی در مرزهای شوروی انجام می‌گرفت دائماً بین دو کشور یادداشتهای اعتراض‌آمیزی رد و بدل می‌شد و حتی برخوردهای مرزی پیش می‌آمد. رزم‌آرا پس از انتخاب به نخست‌وزیری ملاقاتهای محرمانه‌ای با سادچیکوف سفیر کبیر شوروی در ایران به عمل آورد و چون نخست‌وزیر به زبان روسی آشنایی داشت این ملاقاتها کاملاً خصوصی انجام می‌گرفت. از همان تماسهای اول رزم‌آرا تمایل خود را به انعقاد قرارداد بازرگانی ابراز داشت. در این مورد خبرنگار دائمی رویتر در تهران چنین گزارش می‌دهد:

... مأمورین انگلیسی و آمریکایی در تهران مخالف با قرارداد بازرگانی بین روسیه و ایران نیستند البته به شرطی که چنین قراردادی مستلزم تعهدات سیاسی نباشد... بعضی مقامات سیاسی به مخبر رویتر گفته‌اند که قطع روابط بازرگانی بین ایران و شوروی منجر به ضررهای قابل ملاحظه‌ای برای ایران گردیده است. این ضرر به این امید تحمل شده که شاید کمک آمریکا شامل ایران گردد. اما تا به حال ایران جز مقداری مهمات نظامی کهنه چیز دیگری دریافت نداشته است...^۳

این مذاکرات چند ماه ادامه داشت و در اثر آن سربازان ایرانی که در حوادث مرزی به‌وسیله نیروی مرزبانی شوروی دستگیر شده بودند آزاد گردیدند و موافقت شد که کمیسیون مشترک مرزی برای رفع اختلافات طرفین در نقاطی که تعیین حدود نشده است تشکیل شود و بالاخره در آبان‌ماه

۱. باختر امروز، شماره ۲۹۶/۳۰-۳۴۱ و کیهان، شماره ۲۲۲۵، مورخه ۲۹/۶/۲۲.

۲. دولت آمریکا با توجه به اثرات تقسیم اراضی بین دهقانان در چین و کمک مؤثر و موفقیت‌آمیز آن به پیشرفت و استقرار حکومت توده‌ای در آن کشور تمام کشورهای را که تحت سلطه سیاسی آن دولت قرار داشتند و ادار به انجام اصلاحات ارضی نمود. و در اجرای این منظور اولین بار در نهم دسامبر ۱۹۴۵ ژنرال ماک آرتور فرمانده کل نیروهای آمریکا در ژاپن فرمان سه ماده‌ای مشهور خود را به دولت ژاپن ابلاغ نموده اجرای آن را خواستار شد. در این فرمان از دولت امپراتوری ژاپن خواسته می‌شود که زمینهای زراعی را از مالکین غیرکشاورز خریداری نموده بین زارعین به اقساط سالیانه مناسب با درآمد آنها تقسیم کند، در روستاها شرکتهای تعاونی تأسیس نماید، و اعتبارات کشاورزی کوتاه‌مدت و درازمدت با بهره‌عادلانه در اختیار دهقانان قرار دهد. ترجمه متن فرمان در مجله «تحقیقات اقتصادی» خردادماه ۱۳۴۲ نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تهران انتشار یافته است.

۳. باختر، شماره ۳۱۱ - مورخه ۲۹/۵/۲۶، جریان روز.

سال ۱۳۲۹ قرارداد بازرگانی بین ایران و شوروی منعقد گردید.

امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی که در احیای اقتصاد کشور ما اثرات بزرگ و انکارناپذیری داشت مورد استقبال عموم طبقات ملت ایران قرار گرفت. چنان که حتی یک روزنامه نبود که بر ضد این اقدام مخالفتی ابراز دارد.

حال ببینیم سرنوشت لایحه نفت به کجا انجامید. چنان که دیدیم روز سی‌ام خردادماه سال ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی تصویب کرد که لایحه مزبور به کمیسیون مخصوصی از نمایندگان شعب مختلف ارجاع شود و دولت منصور در تمام مدت زمامداری خود نه فقط از امضای آن لایحه خودداری ورزید حتی از اعلام موافقت با آن نیز ابا نمود.

سیاست دفع‌الوقت به وسیله دولت رزم‌آرا نیز تعقیب شد. لذا جبهه ملی که از ابتدا مبارزه مردم را علیه شرکت نفت جنوب رهبری می‌کرد و به آگاه ساختن مردم می‌کوشید تصمیم گرفت که دولت را به علت مسامحه و وقت‌گذرانی استیضاح نماید. دکتر مصدق که ریاست کمیسیون مخصوص نفت را به عهده داشت ضمن مصاحبه مطبوعاتی اعلام نمود:

قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد و این نوع اوراق بی‌ارزش نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد.^۱

بیستم مهرماه استیضاح نمایندگان جبهه ملی از دولت در مجلس شورا طرح گردید و دولت در پاسخ استیضاح صراحتاً اعلام داشت که با قرارداد الحاقی موافق است و از آن دفاع خواهد کرد و روز ۲۹/۷/۲۷ اکثریت مجلس شورای ملی به استیضاح اقلیت از دولت رأی سکوت داد.

در عین حال کمیسیون مخصوص نفت نیز به کار خود ادامه می‌داد. روز چهارم آذرماه پس از آنکه پاسخ دکتر مصدق به نامه وزیر دارایی غلامحسین فروهر که برای دفاع از لایحه الحاقی به آن کمیسیون تسلیم داشته بود قرائت شد نمایندگان جبهه ملی پیشنهاد ذیل را جهت تصویب تقدیم کمیسیون نمودند:

به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمایم که صنعت نفت ایران در تمام نقاط کشور بدون استثناء ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.

حائری‌زاده، اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر محمد مصدق، حسین مکی^۲

کمیسیون نفت این پیشنهاد را نپذیرفت. اما نمایندگان جبهه ملی توانستند با اتکاء به نیروی افکار عمومی کمیسیون نفت را تحت تأثیر قدرت معنوی خود درآورده و رد لایحه الحاقی را به تصویب برسانند و کمیسیون پس از یک ساعت و نیم مذاکره و مشاوره در جلسه سری به اتفاق آرا تصمیم

۱. باختر امروز، شماره ۳۵۱ - مورخه ۲۹/۷/۱۳.

۲. کتاب سیاه، نوشته حسین مکی، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۰.

ذیل را اتخاذ نمود:

کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس شورای ملی تشکیل شده است پس از مذاکرات و مطالعات به این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست. لذا مخالفت خود را با آن اظهار می‌دارد.^۱

نوزدهم آذرماه کمیسیون مخصوص نفت گزارش خود را مبنی بر رد لایحه الحاقی تقدیم مجلس نمود. به محض اینکه نظر کمیسیون نفت به اطلاع عموم رسید تظاهرات عمومی علیه شرکت نفت جنوب و در دفاع از اقلیت مجلس و جبهه ملی در سراسر ایران گسترش یافت و تلگرافاتی مبنی بر تبریک و تحسین از فعالیت ثمربخش جبهه ملی و روزنامه‌های مؤثر در رد لایحه الحاقی به سوی مجلس و مطبوعات سرازیر شد.

آیت‌الله کاشانی طی بیانیهای ضمن دفاع از «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» از مردم خواست آن قدر درباره ملی کردن صنعت نفت پافشاری کنند که طرفداران شرکت نفت در مجلس ناچار به اطاعت از افکار عمومی گردند و عده‌ای از روحانیون و مراجع تقلید نیز مردم را به مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت دعوت نمودند.

لذا مجلس شورای ملی تحت تأثیر نهضتی که علیه شرکت غارتگر نفت جنوب به پا خاسته بود و اقلیت مبارزی که با تکیه به نیروی افکار عمومی و استفاده درست از آن در مجلس مبارزه می‌کرد و دلگرمیهایی که از جانب سیاست آمریکا داده می‌شد روز ۲۶/۹/۲۹ گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد. در همان جلسه، پیشنهادی به امضای یازده نفر از نمایندگان، درباره ملی شدن صنعت نفت تقدیم مجلس گردید. لکن چون امضای کافی نداشت مطرح نشد.

اما رزم آرا که کمر به دفاع از شرکت نفت جنوب بسته بود به مقابله پرداخت و در جلسه خصوصی مجلس بدون کمترین پرده‌پوشی از شرکت نفت دفاع کرده ملت ایران را نالایق برای اداره یک کارخانه سیمان شمرد. وی چنین گفت:

آقایان شما که یک کارخانه سیمان را هنوز نمی‌توانید با پرسنل خود اداره نمایید، شما که کارخانجات کشور را در نتیجه عدم قدرت فنی به صورت فعلی انداخته‌اید که ضرر می‌دهند با کدام پرسنل و با کدام وسایل می‌خواهید نفت را شخصاً استخراج و ملی نمایید.

و وزیر دارایی کابینه‌اش غلامحسین فروهر به منظور جلوگیری از تصویب «ملی شدن صنعت نفت» و پیدا کردن «راه‌حل» بهتری برای ابقاء شرکت نفت جنوب پس از دفاعی بیش‌رمانه از شرکت نفت در مجلس شورای ملی لایحه الحاقی را برخلاف قانون و مودیانه از مجلس مسترد داشته گفت: نظر به اینکه کمیسیون مخصوص نفت لایحه قرارداد الحاقی را جهت استیفای حقوق ایران کافی

۱. کتاب سیاه، نوشته حسین مکی، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۰.

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور / ۵۱۱

ندانسته دولت این لایحه را مسترد می‌دارد تا طبق قانون ۲۶/۶/۲۹ برای استیفای بیشتر حقوق کشور اقدام و نتیجه را به عرض مجلس برساند.

در این هنگام مبارزه مردم کشور علیه شرکت نفت جنوب به اوج خود رسیده بود و یاران شرکت نفت در مجلس راه پس نداشتند. فشار افکار عمومی و ترس از رسوایی و انتقام، آنها را به پیش می‌راند. لذا در حالی که دولت برای «استیفای بیشتر حقوق کشور» از راه انعقاد قرارداد دیگری با شرکت نفت می‌کوشید مجلس در پیست و یکم دی ماه طرحی را تصویب کرد که به موجب آن می‌بایست کمیسیون نفت ظرف دو ماه رویه دولت را در حل مسئله نفت تعیین کند.

شرکت نفت که موقعیت خود را سخت در خطر می‌دید از هیچ اقدامی فروگذار نبود. مخصوصاً با نفاق‌افکنی و تهمت و افترا می‌خواست جبهه ملی را که در صف مقدم مبارزه با شرکت نفت قرار داشت بی‌اعتبار سازد و حمایت افکار عمومی را از آنان سلب کند.

در خلال این احوال رزم‌آرا نیز محرمانه با شرکت نفت داخل مذاکره شده بود تا پیشنهاد بهتری برای حل مسئله دریافت دارد و چون کسی جز رزم‌آرا از این امر اطلاعی نداشت لذا این مطلب مدتها مکتوم ماند و اولین دفعه‌ای که اطلاعی راجع به چنین مذاکراتی منتشرگشت در گزارش سالیانه‌ای بود که رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس به صاحبان سهام شرکت مزبور در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۴ آبان ماه ۱۳۳۰) داده و چنین گفته بود:

پس از اطلاع از قرارداد منعقد بین دولت عربستان سعودی و شرکت نفت آرامکو در باب تنصیف عواید^۱ و با وجود اینکه ضمن مذاکرات راجع به قرارداد الحاقی نتایجی حاصل شده بود شرکت بدون فوت وقت به سپهبد رزم‌آرا که در آن موقع نخست‌وزیر بود اطلاع داد که حاضر است برای عقد قرارداد مشابهی با دولت ایران وارد مذاکره گردد و در همان وقت که این پیشنهاد را کرد پنج میلیون لیره مساعده به دولت ایران پرداخت که از درآمدهای بعدی کسر گردد و موافقت کرد که برای بقیه سال ۱۹۵۱ هم ماهی دو میلیون لیره مساعده بپردازد.

شرکت جدید بسیار نمود که نخست‌وزیر پیشنهاد شرکت را دایر به تجدید مذاکرات برای عقد قرارداد روی اصل تنصیف عواید و همچنین پرداخت مساعده را به دولت علنی کرده و برای اطلاع منتشر نماید. ولی سپهبد رزم‌آرا امتناع نمود و نهایت خفا را راجع به هر دو موضوع رعایت کرد.^۲

سفرانسیس شپرد سفیر کبیر انگلیس در ایران نیز از اینکه پیشنهاد دادن قرضه به ایران به اطلاع عامه نرسیده برآشفته و طی یادداشتی که در تاریخ چهارم اسفندماه ۱۳۲۹ به دولت رزم‌آرا تسلیم کرده چنین نوشته:

۱. این قرارداد در تاریخ ۲۹/۱۰/۹ بین آمریکا و عربستان سعودی به امضا رسید.

۲. کتاب «پنج‌سال نفت ایران»، نوشته مصطفی فاتح، صفحه ۴۰۵ (لرد هندرسن سخنگوی پارلمانی دولت انگلیس پس از مرگ رزم‌آرا در مجلس عوام انگستان اعلام داشت: «شرکت حاضر است برای انعقاد قرارداد الحاقی جدید با دولت ایران بر پایه تساوی منافع شرکت و دولت ایران وارد مذاکره شود»، نوید آینده، شماره ۲۲۵، مورخه ۲۹/۱۲/۲۵، سرمقاله).

... هیچ یک از اقدامات چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه به اطلاع عامه ... نرسیده و اجازه داده شده وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده و بالتیجه متوجه بریتانیا هم بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است. در نتیجه این احوال وضعی پیش آمده است که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت شده و تقاضای مزبور با تظاهرات ضد شرکت نفت و تبلیغاتی که ناشی از جهالت و قلب حقایق می باشد توأم گشته است. بیم آن می رود که تمایل ایرانیان به انتقاد بی پایه از شرکت نفت و بریتانیا مبنی بر تعصبات گذشته باشد و هیچ توجهی به خدمات عمده ای که مردم انگلستان در ازمنه اخیر به طور کلی به عالم انسانیت کرده اند، نشده است. به نظر من فوق العاده تأسف آور است که افکار عمومی در ایران به طوری که مشهود است هنوز پای بند این عقیده کهنه باشد که انگلستان دولتی است که می خواهد امپریالیسم و استعمارطلبی را در هر نقطه ای که بتواند تحمیل نماید...^۱

از سوی دیگر دکتر گریدی سفیر کبیر آمریکا به دولت ایران اطلاع داد که حاضر است بین شرکت نفت و دولت ایران حکمیت و میانجیگری کند و نظر دولت آمریکا را در مورد نفت جنوب ایران روزنامه اطلاعات از قول والتر لوی چنین نوشت:

والتر لوی رئیس سابق دایره نفت در اداره همکاری اقتصادی آمریکا امروز اعلام نمود که بدون شک دولت ایران در آینده مذاکرات خویش را با اولیای شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس بر اساس قراردادی که اخیراً بین نفت «آرامکو» عربستان سعودی و مقامات آمریکایی امضا شده است آغاز خواهد کرد.^۲

مسئله هدف این میانجیگری تأمین منافع ملت ایران در نفت جنوب نبود بلکه وسیله ای بود برای شرکت دادن دولت آمریکا در غارت منابع نفتی ما. اتفاقاً همان سال دولت آمریکا تصمیم گرفت که در اختلاف مصر و انگلستان راجع به کانال سوئز و استقرار غیرقانونی قوای انگلیس در آنجا «میانجیگری» نماید و برای این کار راه حل «ساده ای» پیشنهاد کرد و آن اینکه «یک ساخلوی آمریکایی در کانال سوئز مستقر شود».^۳

لکن انگلستان قبل از انجام این «میانجیگری» دست به کار شد و خود پیشنهاد تنصیف عواید را به رزم آرا داد و شاید رزم آرا می خواست این پیشنهاد را در فرصت مناسبی مورد استفاده قرار دهد، اما اجل مهلتش نداد و روز ۲۹/۱۲/۱۶ به دست خلیل طهماسبی در مسجد شاه به قتل رسید. شکی نیست که قتل رزم آرا - کسی که نقش وکیل مدافع شرکت نفت جنوب را به عهده داشت و ملی کردن صنعت نفت را به ضرر ملت ایران می دانست و کار را به جایی رسانده بود که آشکارا به ملت ما توهین کرده در جلسه نمایندگان مطبوعات گفت: «ملت ایران شایستگی ساختن لولهنگ را هم ندارد» - مردم را تشجیع و جیره خواران شرکت نفت جنوب و یاران انگلستان را مرعوب ساخت و

۱. کتاب «پنجاه سال نفت ایران»، نوشته مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷-۴۰۶.
۲. اطلاعات، مورخه ۲۹/۱۱/۱۸. ۳. نیسان، شماره ۴۴، مورخه ۲۹/۸/۲۵.

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور / ۵۱۳

در تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از طرف مجلسین شورا و سنا تأثیر بسزایی نمود.

فردای آن روز کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آرا اصل «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» را پذیرفته تصمیم خود را به شرح ذیل تقدیم مجلس شورای ملی نمود:

مجلس شورای ملی، نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمديد می نماید. بنابراین ماده واحده ذیل را با قید دو فوریت برای تصویب، تقدیم مجلس شورای ملی می نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی تصمیم مورخه ۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمديد مدت موافقت می نماید.

تبصره یک - کمیسیون نفت مجاز است از کارشناسان داخلی و خارجی در صورت لزوم دعوت نماید و مورد استفاده قرار دهد.

تبصره دو - آقایان نمایندگان حق دارند تا پانزده روز بعد از تشکیل کمیسیون حق حضور داشته باشند.

مجلس شورای ملی در جلسه ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ به اتفاق آرا تصویب کرد و عین ماده فوق نیز در تاریخ ۲۹ اسفندماه به تصویب مجلس سنا رسید.

بدین ترتیب نهضت ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور که نهضتی بود اصیل و ملی، با وجود مجلس و دولتی که اکثریت آن را یاران و مزدوران انگلستان تشکیل می دادند نه فقط توانست قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را رد نماید بلکه به گذراندن قانون «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» نیز توفیق یافت و تصویب این قانون موج عظیمی از مسرت و اشتیاق در میان مردم ایران برانگیخت.

ترور رزم آرا و انعکاس خبر ملی شدن صنعت نفت در جهان

در حقیقت کشف اسرار واقعی ترور رزم آرا به علت فقدان اسناد و دلایل کافی به طور دقیق ممکن نیست. اما بررسی مدارک و قرائنی که در دست است و توجه به اینکه چه کسانی از این حادثه بهره مند شدند و یا زیان دیدند می توان به حقایقی پی برد:

آنچه مسلم است دفاع علنی رزم آرا از منافع شرکت نفت جنوب و تحقیر ملت ایران، مساعدترین زمینه را برای ترور او فراهم ساخت. لکن وجود خصومتها و رقابتهای شخصی بین رزم آرا و پاره ای از مقامات و شخصیتهای کشور از طرفی و رنجیدگی و قطع امید سیاست آمریکا از زمامداری وی از طرف دیگر کاملاً در پیش آمدن حادثه مؤثر بودند.

توجه به سوابق سوء قصد کننده خلیل طهماسبی مسئله را روشنتر می‌سازد. وی عضو جمعیت «فداییان اسلام» بود. این جمعیت کمی پیش از حادثه ۱۵ بهمن به وسیله نواب صفوی که خود را یکی از مریدان آیت‌الله کاشانی نشان می‌داد تشکیل شد. اما اعضای جمعیت مزبور همگی از نواب صفوی پیروی نمی‌کردند بلکه دسته‌ای از آنها مستقیماً تحت رهبری آیت‌الله کاشانی بودند^۱ و خلیل طهماسبی یکی از افراد این دسته بود.

آنچه دربارهٔ خصومت شخصی بین آیت‌الله کاشانی و سپهبد رزم‌آرا می‌توان گفت اینکه چند ساعت بعد از حادثه ۱۵ بهمن به دستور رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، مأمورین فرمانداری نظامی به طرز وحشیانه‌ای آیت‌الله کاشانی را از منزل خود بیرون کشیده پس از کتک کاری مفصلی که به شکستن دندان وی منجر شد او را به فلک‌الافلاک تبعید نمودند و چندی بعد نیز از کشور اخراجش کردند. اما محمدرضا شاه که خود نیز از رزم‌آرا سخت بیمناک بود، آیت‌الله کاشانی را مورد تفقد قرارداد و «دولت منصور نامه‌ای از جانب اعلیحضرت به آیت‌الله کاشانی نوشت و اطلاع داد که ایشان مورد محبت قرار گرفته‌اند و شایسته است به تهران مراجعت نمایند»^۲ و آیت‌الله کاشانی روز ۲۹/۳/۲۰ از تبعید لبنان به تهران بازگشت.

پس از ترور رزم‌آرا آیت‌الله کاشانی نظر خود را در این باره چنین اظهار داشت:

... نخست‌وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان بشدت حمایت می‌کرد. چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل‌ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری شرکت نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری رزم‌آرا برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید عمومی مردم ایران گردید و جوانی غیور و وطن‌پرست و مثدین از میان مردم ایران برخاست و نخست‌وزیر بیگانه‌پرست را به جزای اعمال خود رسانید ...^۳

از نظر دربار سلطنتی توافق دولتهای انگلیس و آمریکا بر سر اینکه «مرد مقتدری در ایران باید روی کار آید» و انتخاب سپهبد رزم‌آرا به عنوان «مرد مقتدر» و اعلام اینکه «اگر ایجاب کند رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند» و حمله مستقیم دکتر گریدی سفیر آمریکا به شاه به محض رسیدن به تهران و پشتیبانی وی از رزم‌آرا، قدرت و موقعیت محمدرضا شاه را بشدت متزلزل ساخته بود. لذا وی باطناً نمی‌توانست از چنین نخست‌وزیری که نظارت مستقیم بر ارتش را نیز در اختیار خود داشت بیمناک نباشد. به علاوه رزم‌آرا در تمام مدت زمامداری خود از برانگیختن گروههای مختلف علیه دربار و تحقیر

۱. این مسئله در جریان اختلافاتی که پس از قتل رزم‌آرا بین آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی پیش آمد آشکار شد.

۲. اطلاعات ماهانه، شماره ۴۷ بهمن‌ماه ۱۳۳۱ از خاطرات سرلشکر بازنشسته «آرام».

۳. ایران ما، شماره ۴۱، مورخه ۳۰/۱/۲۳ متن مصاحبه آیت‌الله کاشانی.

و تخفیف محمدرضا شاه در خارج و داخل کشور غافل نبود. از آن جمله وضع افتضاح آمیز جشن عروسی شاه با ثریا^۱ را می‌توان نام برد که منجر به تشکیل کمیسیون رسیدگی و استعفای حکیمی وزیر دربار گردید.

ضمناً ارتباط بسیار نزدیک رزم‌آرا با محافل سیاسی انگلیس و تماس مستقیم و دوستانه وی با سادچیکوف سفیر کبیر شوروی نیز بیش از همه بر سوءظن شاه می‌افزود.

در چنین شرایطی بود که محمدرضا شاه «گرچه عابد» شده بود و در مصاحبه با آلبیون راس مخبر روزنامه نیویورک تایمز از دموکراسی و آزادی دفاع می‌کرد و می‌گفت:

... من در ممالک دموکراتیک تربیت شده‌ام ... دیگر آن قدرت فردی در مملکت نیست و آن قدرت فردی تجدید نخواهد شد (منظور قدرت فردی رضاشاه است). اکنون در تمام دنیا تمایل بر این است که آزادی بیشتر رشد کند و بیشتر گردد. من نیز می‌کوشم خدماتی انجام دهم ... اما از طریقی دیگر نه از راه تجدید قدرت فردی. صحیح است که این روش به کندی پیشرفت می‌کند ولی اثرات آن از نظر زمان پایدارتر خواهد بود و پس از من به جای خواهد ماند. یکی از نقاط ضعف قدرت فردی این است که به مجرد رفتن پیشوا خطر از میان رفتن ترقیاتی است که به دست او پی‌گذاشته شده است.^۲

و به مخبر رویتز تأکید می‌کرد که «ما محتاج دیکتاتوری نیستیم».^۳

علی‌هذا گذشته از خود شاه، چون به قول روزنامه فرانسوی سامدی سوار «اشرف پهلوی در بسیاری از وقایع سیاسی ده ساله اخیر دخالت داشته»^۴ مسلماً در کار ترور رزم‌آرا نیز وی در جریان بوده است. در این باره روزنامه «استار» در شماره ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ خود مقاله جالبی دارد. آن روزنامه می‌نویسد:

... یکی از جدیترین مخالفین سیاسی رزم‌آرا در پشت پرده شاهزاده اشرف سیاه‌موی، خواهر شاه بود. این شاهزاده قدرت‌دوست از سابق در انتخاب دولتهای برادرش دست داشت. منتخبین او همواره وزارت دارایی را در دست داشتند. او رزم‌آرا را مانعی در راه خود می‌یافت. ... وقتی رزم‌آرا در میان مردم وجهه‌ای یافت شاه بر ضد او برخاست. اگر با مرگ او اشرف قدرت خود را به دست آورد علی‌سپیلی ممکن است نخست‌وزیر شود.^۵

۱. روزنامه باختر امروز در این باره چنین نوشت: «... راهروها سرد و تاریک و میهمانان سخت در بلاتکلیفی بودند به‌طوری که هر کس از تماشای این وضع متأسف می‌گشت. تاکنون هیچ یک از مهمانیها و پذیراییها را به این بی‌ترتیبی کسی ندیده بود»، شماره ۴۵۳، ۲۹/۱۱/۲۴، «جریان مراسم عروسی».

۲. داد، شماره ۱۹۲۰ - مورخه ۲۹/۷/۶ «مصاحبه اعلیحضرت با آلبیون راس خبرنگار مخصوص نیویورک تایمز در تهران». ۳. داد، شماره ۱۹۷۱، ۲۹/۹/۱۲ «مصاحبه اعلیحضرت با مخبر رویتز».

۴. نقل از مقاله «اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱»، نوشته علی‌اصغر امیرانی، خواندنیها، شماره ۸۷، سال ۱۳.

۵. به سوی آینده، شماره ۲۲۴، ۲۹/۱۲/۲۴ «تفسیر اخبار».

ذکر این مطلب نیز بی مورد نیست که اسدالله علم پادوی محمدرضا شاه که در کابینه رزم آرا سمت وزارت کار را داشت کسی بود که رزم آرا را به قتلگاه (مسجد شاه) برد و اولین شخصی بود که خبر قتل وی را به شاه رسانید^۱ و به گفته سیدضیاءالدین طباطبایی که در آن ساعت در حضور شاه بود، علم به محض رسیدن با هیجان و اضطراب به شاه گفت: «کشتند و راحت شدیم»^۲

از رهبران جبهه ملی، به احتمال بسیار قوی دکتر مظفر بقایی که از یاران سیاست آمریکا بود در جریان ترور بوده ولی مسلماً اکثریت رهبران آن جبهه و شخص دکتر مصدق دخالتی در این امر نداشته‌اند. زیرا خلیل طهماسبی محافظ شخصی دکتر بقایی در روزنامه شاهد بوده و مدت یک ماه شبها در چاپخانه‌ای که روزنامه مزبور چاپ می‌شد می‌خوابیده و نام وی نیز در دفتر مخصوص نام نویسی افراد، جهت «ملی کردن صنعت نفت» ثبت گردیده بود که بلافاصله پس از حادثه ترور نام وی به وسیله فراش چاپخانه از دفتر مزبور پاک می‌شود.^۳

ضمناً حزب توده ایران هیچ گونه دخالتی در ترور رزم آرا نداشت. زیرا علاوه بر اینکه آن حزب از نظر ایدئولوژیک اصولاً مخالف ترور فردی بود رزم آرا تماسهای محرمانه‌ای نیز با آن حزب داشته و قول آزادی فعالیت به آن حزب داده بود. در حقیقت رزم آرا می‌خواست به این ترتیب از قدرت حزب توده برای منکوب ساختن جبهه ملی و از مبارزه ضد آمریکایی آن حزب جهت عقب راندن سیاست آمریکا از میدان مبارزه نفتی استفاده کند و مسلماً وی در ایجاد نفاق و تفرقه بین احزاب و گروههایی که علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند دست داشته و از آن بهره‌مند می‌شده است.

اینک به انعکاس خبر قتل رزم آرا و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در محافل سیاسی جهان می‌پردازیم. نخستین تفسیر درباره این ترور را همان شب قتل رادیوی لندن داده گفت:

خبر از تهران دایر بر اینکه سپهد علی رزم آرا نخست وزیر ایران امروز صبح به قتل رسید در لندن با حیرت فراوانی تلقی گردید. مستر بوین وزیر امور خارجه انگلستان به محض اینکه این خبر را شنید پیامی به وزیر خارجه ایران فرستاد دایر بر اینکه خود و همکارانش در انگلستان از این واقعه سخت متأسف و متحیرند و از جانب انگلستان بیان تسلیت می‌کنند. مخبر سیاسی ما راجع به اولین عکس العملی که در لندن بر اثر فاجعه قتل مرحوم سپهد رزم آرا حاصل شده است می‌نگارد که در انگلستان مطلعین به امور ایران این فاجعه تأسف انگیز را با انزجار و نگرانی تلقی کرده‌اند ... سپهد رزم آرا ملی نمودن شرکت نفت را عملی نمی‌دانست و معتقد بود که این امر به صرفه ایران نیست و عقیده خود را بدون خوف و هراس اظهار می‌داشت ...^۴

و روزنامه «دیلی میل» در شماره ۱۷ اسفند خود نوشت:

۱. داد، شماره ۲۰۵۱، ۲۹/۱۲/۱۷، «جریان ترور رزم آرا».
۲. این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجلس و محافل مختلف اظهار داشته است.
۳. به سوی آینده، شماره ۲۲۴، ۲۹/۱۲/۲۴، «تفسیر اخبار».
۴. نرید آینده، شماره ۲۷، ۲۹/۱۲/۱۸، تفسیر اخبار.

رزم‌آرا بر سر نفت می‌خواست با انگلستان قرارداد جدیدی ببندد اما شکست خورد ... مرگ او از این نظر وحشت‌انگیز است که ایران را باز و بی‌دفاع رها کرد و رفت ...^۱

روزنامه فرانسوی تریبون دوناسیون نیز ترور رزم‌آرا را چنین ارزیابی کرد:

در نتیجه قتل رزم‌آرا بهای سهام شرکت نفت تنزل کرده است. درياداری انگلستان و انتلیجنت سرویس در اثر این حادثه میلیونها متضرر شده‌اند. زیرا سهام شرکت نفت یک چهارم از قیمت عادی پایتتر آمده و دولت بریتانیا قسمت اعظم سهام را دارا می‌باشد...^۲

و این هم تفسیر رادیوی لندن از قانون ملی شدن صنعت نفت که پس از تصویب آن قانون از رادیوی مزبور پخش گردید:

امروز پارلمان ایران پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را در کشور تصویب کرد. این پیشنهاد توسط عده معدودی از مرتجعین و ثروتمندان و همچنین یک عده ملاهای متمصب که در رأس آنها سیدابوالقاسم کاشانی قرار گرفته پشتیبانی می‌شود ... اصلاً معلوم نشد فکر ملی کردن نفت چطور به خاطرها آمد. فقط چند نفر منفی‌باف که عده‌ای از جوانان ساده‌لوح از آنها پیروی می‌کردند فریاد می‌کردند نفت ایران برای ایرانی، ولی هیچ کس نگفت چطور ممکن است که ایرانی نفت خود را اداره کند. فقط کسانی از قبیل رزم‌آرا که می‌دانستند اداره کردن نفت به دست ایرانی عملی نیست با پیشنهاد ملی کردن نفت مخالفت می‌کردند ...

... از زمانی که رزم‌آرا هشت ماه قبل توسط شاه که تمایل اصلاح‌طلبی داشت روی کار آمد مخالفت کاشانی شدیدتر شد و با کمک عده معدودی از مرتجعین پولدار صدای ملی شدن نفت را بلند کردند. در صورتی که شاه و رزم‌آرا می‌خواستند با پولی که از شرکت نفت بگیرند خرج برنامه هفت ساله کنند و سطح زندگی مردم ایران را بالا ببرند. رزم‌آرا مورد تنفر شورویها هم بود ولی با مانورهایی که انجام داد تا اندازه‌ای اعتماد آنها را جلب کرد ...^۳

ترور رزم‌آرا برای دولت آمریکا تأسفی نداشت. زیرا با وجود اینکه رزم‌آرا با حمایت مشترک انگلیس و آمریکا بر سر کار آمد لکن در تمام دوره زمامداری‌اش نسبت به سیاست آمریکایی‌مهری نشان داد. وی در جریان جنگ کره درخواست آمریکا را برای اعزام سربازان ایرانی به کره نپذیرفت و مراتب را طی تلگرافی به تریگولی دبیر کل سازمان ملل متحد اطلاع داد.^۴ و همزمان با امضای قرارداد بازرگانی با شوروی به محدود ساختن نفوذ و مواضع آمریکا در ایران پرداخت. از آن جمله پخش برنامه‌های «صدای آمریکا» را از رادیو تهران قطع کرد و قرارداد کمپانی آمریکایی «اورسینز کانسالتا اینکورپوریتد» را که به امر تنظیم برنامه هفت‌ساله اشتغال داشت لغو کرد و به «ماکس تورنبرگ» رئیس هیئت مشاورین ماوراء بحار و عده‌ای از مستشاران آمریکایی پیشنهاد کرد که ایران را

۱. به سوی آینده، شماره ۲۲۴، ۲۹/۱۲/۲۴، تفسیر اخبار.

۲. باختر امروز، شماره ۴۷۶، ۲۹/۱۲/۲۱.

۳. شاهد، شماره ۳۴۶، مورخه ۲۹/۱۲/۲۶.

۴. کیهان، شماره ۲۱۸۲، مورخه ۲۹/۵/۳، «ایران به کره سرباز نمی‌فرستد».

ترک گویند.^۱ به علاوه تصمیم گرفت افسران ایرانی را که جهت آشنایی با سیستم سازمانی نیروهای مسلح آمریکا به آن کشور اعزام شده بودند قبل از موعد مقرر به ایران احضار کند و مهمتر از همه در رقابت نفتی بین انگلیس و آمریکا جانب انگلستان را گرفت.

به همین لحاظ کمک و حمایت دولت آمریکا از دولت رزم‌آرا نیز از مرحله حرف وارد مرحله عمل نشد. در این باره خبرگزاری آسوشیتدپرس اواخر دی‌ماه سال ۱۳۲۹ چنین گزارش داد:

اگرچه آمریکاییها با انتصاب رزم‌آرا به سمت نخست‌وزیری روی موافق نشان دادند لکن تاکنون کمک و حمایت آمریکا نسبت به کابینه این مرد از مرحله حرف وارد مرحله عمل نشده است و به همین جهت می‌توان گفت یکی از علل اصلی تقلیل اعتبار سیاسی دولت رزم‌آرا بی‌اعتنایی دولت آمریکا به دولت وی بوده است ...^۲

بالاخره رزم‌آرا در بهمن‌ماه همان سال ضمن مصاحبه با خبرگزاری فرانسه اعلام نمود که «ایران دیگر برای دریافت کمک آمریکا اصرار ندارد».^۳

اما تصویب قانونی ملی شدن صنعت نفت شور و شعف شرکتهای نفتی آمریکا را برانگیخته امید آنها را برای تصرف منابع نفتی ایران قوت بخشید. همان روزها خبرگزاری یونایتدپرس جریان امر را از نیویورک چنین گزارش داد:

به مجردی که خبر تصویب لایحه ملی شدن نفت ایران به آمریکا رسید سر و صدای بزرگی در شرکتهای آمریکایی پدید آورد. سخنگوی شرکت نفت تکزاس آمریکا گفت: اگر دولت ایران بهره‌برداری از منابع نفت خود را به مزایده بگذارد کلیه شرکتهای نفت آمریکا در مزایده شرکت خواهند کرد، ولی اعلام داشت که شرکت نفت تکزاس در مزایده احتمالی شصت درصد سود به نفع دولت ایران پیشنهاد خواهد کرد.

نماینده شرکت نفت استاندارد گفت که ما حاضریم شصت و یک درصد از مجموع سهام را به دولت ایران بدهیم. معاون شرکت نفت «سوکونی و اکیوم» به مخبر یونایتدپرس گفت: در سالهای اخیر این شرکت پیوسته مراقب اوضاع ایران بوده و انتظار داشته است که دولت ایران قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران را لغو کند و اکنون که این فرصت به دست آمده شرکت نفت سوکونی و اکیوم با دادن ۶۵ درصد سود خالص به دولت ایران موافق است.

یکی از کارشناسان شرکت «اوسو اویل کمپانی» اظهار داشت که در صورت گرفتن امتیاز نفت ایران حاضر است ۶۷ تا ۷۰ درصد سود خالص را به ایران بدهد.

نماینده آرامکو نیز گفته است: اگر قرار باشد بهره‌برداری از نفت ایران به مزایده گذاشته شود و دولت ایران موافقت کند لوله نفتی از منابع زرخیز آن کشور به دریای مدیترانه کشیده شود، این شرکت ۷۲/۵ درصد سود خالص را به ایران خواهد داد.

... تصمیم مجلس ایران از طرفی سهام شرکت نفت انگلیس را یک شیلینگ و سه پنس تقلیل داده

۱. اطلاعات ماهانه، شماره‌های ۵۱ و ۵۲ سال ۱۳۳۱، از خاطرات سرلشکر بازنشسته «آرام».

۲. اطلاعات ماهانه، شماره ۵۷ آذرماه ۱۳۳۱، از خاطرات سرلشکر بازنشسته «آرام».

۳. اطلاعات، شماره ۷۴۵۴، مورخه ۲۹/۱۲/۱.

است ولی از طرف دیگر بازار سهام کمپانیهای آمریکایی را گرم ساخته است. یونایتدپرس می‌نویسد: روز پنجشنبه خرید و فروش سهام کلیه شرکتهای نفت آمریکایی بخصوص آرامکو در بورس گرم بود ... سهام شرکت آرامکو در بورس حتی ۸۰ سنت ترقی یافته و بعدازظهر نیز ۸۳ سنت خرید و فروش می‌شد.^۱

رادیوی مسکو نظر دولت شوروی را دربارهٔ رزم‌آرا با نقل مقاله‌ای از «کراسنایا آرمییا» ارگان ارتش سرخ بدینسان بیان داشت:

رزم‌آرا افسر با کفایتی بود که به هر نقطهٔ ایران سفر کرده و به موقعیت جغرافیایی آن کشور کاملاً آشنا بود و این یکی از خصوصیات افسران هر کشور متمدنی می‌باشد.

این مجله ضمناً خاطرنشان می‌کند:

رزم‌آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد و وی حتی مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به انگلستان و آمریکا بروند بلکه علاقه داشت که این افسران به شوروی اعزام شوند و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فراگیرند و حتی سعی می‌کرد به جای اینکه سلاح کهنه و از بین رفتهٔ زمان جنگ آمریکا را به ایران بدهند از دولت شوروی سلاح جدید خریداری کنند. لیکن امپریالیستهای آمریکایی مانع از این نقشه‌ها می‌شدند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچ گونه کمکی به وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت.

رزم‌آرا به بهبود روابط دوستانه و تجاری دو کشور شوروی و ایران علاقهٔ زیاد داشت و مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقهٔ خود امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال را به شوروی بدهد و وضع کارگران ایران را با این عمل بهبودی داده و موجبات سعادت آنها را فراهم سازد.

دولت شوروی به خاطر این دوستی و صمیمیت حاضر شد خسارات زمان جنگ را که ارتش شوروی به آن کشور وارد کرده بود تماماً بپردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو به ودیعه گذاشته شده است به آن دولت مسترد دارد و حتی افسران و سربازان ایرانی را که از مرزهای شوروی تجاوز کرده بودند، سالم به مقامات ایرانی تحویل داد و در تعهدات خود نسبت به قرارداد بازرگانی با درستی کامل رفتار می‌کرد و بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان «وال استریت» می‌باشند رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچ گاه در تاریخ ایران، دوستی شوروی و ایران به پای فعلی و یا آینده نمی‌رسید.^۲

اما آنچه مسلم است مطبوعات شوروی بر خلاف جراید وابسته به حزب تودهٔ ایران صریحاً و به طور مداوم از شعار جبههٔ ملی مبنی بر «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» جانبداری کرده و هیچ گونه مخالفتی با آن به عمل نمی‌آوردند.^۳

۱. نوید آینده، شماره ۲۲۸، مورخه ۲۹/۱۲/۲۸، «بعد از ملی شدن نفت».

۲. کیهان، شماره ۲۳۷۷، مورخه ۲۹/۱۲/۲۹، «دنیا همچنان از ملی شدن صنعت نفت ایران بحث می‌کند».

۳. در فصول بعد در این باره بحث خواهد شد.

حسین علاء عامل سرشناس انگلستان در مقام نخست‌وزیری

پس از کشته شدن رزم‌آرا بنابه اصرار و پافشاری محمدرضا شاه حسین علاء که خود یکی از عاقدین قرارداد ۱۹۳۳ و همکار صمیمی تقی‌زاده بود به نخست‌وزیری رسید. و برخلاف معمول در انتخاب وی رأی تمایل مجلسین خواسته نشد، بلکه در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی رأی موافق یا مخالف نسبت به نظر شاه استفسار گردید. به همین علت محمود نریمان نماینده مجلس شورا و عضو جبهه ملی در مخالفت با دولت علاء گفت:

بزرگترین و مهمترین دلیل مخالفت من با دولت جناب آقای علاء با آنکه اشخاص خوشنام در این کابینه زیاد شرکت دارند این است که ایشان برخلاف روح و مفاد و اصول قانون اساسی و مشروطیت، بدون رعایت سابقه دیرینه و سنت تاریخی رأی تمایل مجلس شورای ملی سرکار آمده‌اند و در واقع ایشان نخست‌وزیری هستند که از طرف اعلیحضرت شاه برگزیده شده‌اند نه مجلس شورای ملی و این برخلاف اصول مشروطیت و حکومت مردم بر مردم است و من از این جهت ایشان را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌توانم بشناسم.^۱

اما این نخست‌وزیر منتخب محمدرضا شاه حتی قبل از اینکه از مجلسین رأی اعتماد گرفته رسمیت یابد، با سوء استفاده از تعطیلات عید مجلسین دست به اختناق زد و از روز ۲۹/۱۲/۲۹ در تهران و حومه و از تاریخ ۳۰/۱/۴ در خوزستان حکومت نظامی برقرار نمود.

دولت علاء در نخستین روزهای زمامداری خود با اعتصاب کارگران جنوب مواجه گردید. اعتصاب به طور طبیعی در اثر کسری در صد از دستمزد ناچیز کارگران نفت بندر معشور، آغاجاری و لثالی و نفت سفید که شب عید سال ۱۳۳۰ تعمداً از طرف شرکت نفت جنوب انجام گرفت، پیش آمد.

درباره علت اعتصاب و قانونی بودن آن و حقانیت کارگران نفت جنوب محمد مهراڻ رئیس هیئت اعزامی دولت به جنوب چنین می‌گوید:

... از روز بیست و پنجم اسفندماه که موقع پرداخت حقوق بود در مناطق کارگری جنب و جوش و نگرانی به وجود آمد، زیرا به کارگران اطلاع رسیده بود که کارفرمای آنها یعنی شرکت نفت از پرداخت سی درصد فوق‌العاده آنها جلوگیری خواهد کرد. تصادفاً هماهنگی ملی شدن نفت و تصویب پیشنهاد مربوط به آن این تصمیم شرکت نفت به موقع اجرا گذاشته شد به طوری که به کارگری که در بندر معشور ۴۰ ریال داده می‌شد ناگهان ۲۸ ریال پرداخت گردید و دیگری که در آن هوای سوزان و شرایط دشوار بیست ریال می‌گرفت ۱۴ ریال دریافت کرد. این بود علت رنجش بزرگ و قانونی کارگران. این اقدام شرکت نفت که در بندر معشور و سه نقطه نفت سفید و آغاجاری و لثالی صورت گرفت اعتصاب مهمی را به وجود آورد. شرکت نفت این اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و به این جهت و به عنوان همدردی با اعتصابیون، کارگران مسجد سلیمان و هفتگل نیز دست از کار کشیدند. هیئت اعزامی

۱. باختر امروز، شماره ۴۹۹، ۳۰/۱/۲۶، «نطق نریمان در جلسه ۳۰/۱/۲۵ مجلس شورا».

دولت تأیید نمود که حق با کارگران می‌باشد و شرکت ناچار اعتصاب را قانونی شناخت و قرار شد که حقوق کارگران به همان ترتیب سابق پرداخت شود.^۱

این اعتصاب تمام کارگران و کارمندان و کارآموزان شرکت نفت را در بر گرفت و از همدردی و پشتیبانی مردم خوزستان نیز بهره‌مند شد. اما با وجود اینکه اعتصاب توأم با نظم و ترتیب کاملی بود و حتی روزنامه اطلاعات هم آن را تأیید نموده نوشت:

«رفتار عموم اعتصابیون در این چند روز بسیار منظم و مرتب بوده» (شماره دهم فروردین ۱۳۳۰) لکن دولت علاء به جای آنکه شرکت نفت را به عدول از تصمیم غیرقانونی خود وادار سازد با سرنیزه و گلوله حکومت نظامی به جنگ کارگران رفت و چون خواست رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید کند حوادث خونینی را پیش آورد که منجر به کشته شدن سه نفر انگلیسی و عده‌ای از ایرانیان گردید. دولت انگلیس نیز که در انتظار چنین فرصت مناسبی بود کشتیهای جنگی خود را به آبهای ایران فرستاد و به بهانه حفظ جان و مال اتباع انگلیسی، کشور ما را تهدید به مداخله نظامی نمود. اما همچنان که آشتیانی‌زاده نماینده مجلس گفت با وجود دولت علاء و حکومت نظامی‌اش به دخالت نظامی دولت انگلیس احتیاجی نبود. وی چنین اظهار داشت:

من شنیده‌ام که وحشت دارند مبادا قشون انگلستان وارد مملکت شود. این اشخاص نمی‌بینند که وقتی دولت سرنیزه به ضرر مردم به کار می‌برد انگلستان چه لزومی دارد که نیرو پیاده کند؟ آیا غیر از این می‌کرد که امروز دولت آقای علاء می‌کند؟ شرکت نفت سی درصد از حقوق کارگران را کسر کرد دولت به جای اینکه به کمپانی فشار بیاورد و حق کارگران را بگیرد به کارگران فشار آورد و خونریزی به پا کرده و خون آنها هم پایمال شده است...^۲

این اعتصاب با همت مردانه و پایداری دلیرانه کارگران، کارمندان و کارآموزان شرکت نفت و پشتیبانی صمیمانه مردم سراسر کشور از اقدام بحق آنان با پیروزی کارگران پایان پذیرفت. اما جبهه ملی در برابر دولت علاء رویه‌ای متزلزل و دوگانه نشان داد. زیرا از طرفی دکتر مصدق رهبر جبهه از دولت علاء تعریف و تمجید نموده گفت: «قبلاً لازم است که از جانب آقای علاء نخست‌وزیر، دوست سی ساله خود برای اینکه بعد از الغای حکومت نظامی به مجلس آمده تشکر کنم. چون با سوابقی که درباره اخلاق ایشان دارم راضی نمی‌شدم به مجلس بیایند و در همان وهله اول مورد اعتراض نمایندگان جبهه ملی واقع شوند. ... امیدوارم دولت با شیوه مرضیه‌ای که پیش گرفته بتواند آمال آزادیخواهان و وطن‌پرستان را عملی نماید»^۳ و از طرف دیگر نریمان عضو همان جبهه با دولت علاء مخالفت ورزیده گفت: «علاء را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌شناسم.» با

۱. اطلاعات، شماره ۷۴۹۸، مورخه ۳۰/۱/۳۱.

۲. پرچم صلح، شماره ۲۴۹، مورخه ۳۰/۱/۲۶، تفسیر اخبار.

۳. اطلاعات، ۷۴۸۷ - مورخه ۳۰/۱/۱۸ مذاکرات مجلس.

وجود این جبهه ملی بلافاصله رویه خود را تغییر داده طی بیانیه‌ای مخالفت جبهه را با حکومت نظامی اعلام داشت و هنگام اخذ رأی در مجلس شورای ملی، از حضور در مجلس امتناع نمود تا هم با آن دولت آشکارا مخالفت نکند و هم مسئولیت اعمال آن را به گردن نگیرد.

از سوی دیگر با پیشرفت مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت و پس از آنکه پیشنهاد جرج مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا مبنی به تنصیف عواید - که در پایان سال ۱۳۲۹ در تهران ارائه گردید - پذیرفته نشد، دولت آمریکا که در آغاز مبارزه به لحاظ رقابت با کمپانی نفت انگلیس و ایران در بازارهای بین‌المللی و به منظور تسلط بر منافع نفتی کشور ما نسبت به ملی شدن صنعت نفت روی موافق نشان می‌داد به عللی که ذیلاً ذکر خواهد گردید روش سیاسی خود را تغییر داده و به اتخاذ سیاست مشترکی با انگلستان مبادرت ورزید. و این سیاست مشترک در کنفرانس واشنگتن اتخاذ شد که روز ۳۰/۱/۱۹ با حضور جرج مک‌گی نماینده آمریکا و سر الیور فرانکیس سفیر کبیر انگلستان در آمریکا وعده‌ای از کارشناسان نفتی تشکیل گردید.

درباره علل تشکیل و وظایف این کنفرانس روزنامه نیوزویک چنین نوشت:

مهمترین مسائلی که فعلاً آمریکا و انگلستان در خاورمیانه با آن مواجه شده‌اند عبارتند از: ۱. نقشه‌های انگلیس و آمریکا جهت مقابله با بحران ملی شدن نفت ایران. ۲. تثبیت وضع کشورهای همسایه ایران که به نوبه خود دارای منابع نفت هستند.^۱

در این کنفرانس جرج مک‌گی از طرف دولت آمریکا پیشنهادهای ذیل را درباره نفت ایران ارائه داد:

۱. انگلستان با ملی شدن صنعت نفت موافقت کند. ۲. قراردادی با دولت ایران امضا نماید که به موجب آن شرکت نفت ایران و انگلیس به نمایندگی از طرف دولت ایران مشغول عمل شود. ۳. تقسیم منافع بالمناصفه انجام پذیرد. ۴. دولت انگلیس به علت نقض امتیازنامه نفت غرامت از ایران بگیرد. ۵. چون دولت ایران قادر به تأدیه این غرامت نیست بنابراین دولت آمریکا حاضر می‌شود مبلغ مزبور را برای پرداخت در اختیار دولت ایران بگذارد.^۲

بدیهی است با اجرای این پیشنهادهای در عین حال که رضایت انگلستان جلب می‌شد نفوذ سیاست آمریکا نیز در صحنه سیاسی و منابع نفتی کشور ما افزایش یافته تحکیم می‌گردید. کنفرانس بر اساس پیشنهادهای آمریکا و طرق اجرای آن به توافق رسید و خبرگزاری آسوشیتدپرس جریان امر را چنین گزارش داد:

توافق نظر قطعی بین طرفین حاصل شده و مقامات انگلیسی به کمک و همکاری آمریکا امیدوار گردیده‌اند. حمایت آمریکا از دعوی انگلیس بر سر نفت به سه طریق انجام خواهد گرفت:

۱. داد، شماره ۲۰۶۶-۳۰/۱/۱۹ «پشت پرده سیاست».

۲. اطلاعات، شماره ۷۴۹۳، مورخه ۳۰/۱/۲۵.

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور / ۵۲۳

۱. از طریق مذاکرات سعی خواهد شد که پیشنهاد تقسیم متساوی سود را بقبولانند.
۲. در صورت شکست، آمریکا از شکایت انگلیس در سازمان ملل متحد پشتیبانی خواهد کرد.
۳. در دیوان داوری لاهه نیز آمریکا از شکایت انگلیس دفاع خواهد کرد.^۱

در این میان روز ۳۰/۱/۲۶ کمیسیون مخصوص نفت به ریاست دکتر مصدق یک کمیسیون فرعی هفت نفری انتخاب نمود که طرح اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را تنظیم و به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

علی‌هذا دولتهای انگلیس و آمریکا امیدوار بودند پیش از آنکه کار به مرحله اجرای قانون ملی شدن برسد، راه حل «مناسبی» برای مسئله نفت پیدا کنند و به همین لحاظ روزنامه آمریکایی تایم نوشت:

تصمیم مجلس ایران یک روزنه امید باقی می‌گذارد: ملی شدن به موقع اجرا گذاشته نمی‌شود مگر بعد از دو ماه (منظور دو ماه مهلتی است که مجلس شورای ملی در ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۹ به کمیسیون نفت داده بود).

شاه و نخست‌وزیر جدیدش حسین علاء هر دو با ملی شدن مخالفند و دوره دو ماه مطالعه ممکن است شانسی به آنها بدهد تا احساسات ضد خارجی را سرد کنند.^۲

اما برخلاف انتظار آنها روز پنجم اردیبهشت ماه کمیسیون نفت طرح نه ماده‌ای مربوط به اجرای قانونی ملی کردن صنعت نفت را مبنی بر خلع ید از شرکت نفت جنوب به اکثریت آرا تصویب کرد. عصر همان روز شپرد سفیر کبیر انگلیس به ملاقات علاء شتافت و علاء نیز دست به دامان دکتر مصدق شد. لکن دکتر مصدق در تصمیم کمیسیون نفت پافشاری نمود و حاضر به عدول از آن نشد. علاء جریان را به اطلاع شاه رسانید و این ملاقاتها طی بیست و چهار ساعت بعد از تصمیم کمیسیون ادامه داشت و چون نتیجه‌ای حاصل نگردید دولت علاء در اثر فشار سیاسی انگلستان روز ۳۰/۲/۶ مستعفی گردید. شاه اصرار داشت که علاء از استعفا منصرف شود (بنابه اظهارات صریح سردار فاخر حکمت رئیس مجلس و جمال امامی نماینده مجلس - اطلاعات، شماره ۷۵۰۴، مورخه ۳۰/۲/۷). اما علاء به بهانه اینکه کمیسیون نفت بدون مشورت با دولت تصمیم به خلع گرفته است و در حقیقت به علت شکست در انجام خدمت به ولی نعمت خود در واگذاری مجدد منابع نفتی کشور به انگلستان استعفای خود را پس نگرفت.

روزی که دولت علاء سقوط کرد شپرد سفیر کبیر انگلیس در یک جلسه مطبوعاتی اظهاراتی نمود که قسمتهایی از آن را ذیلاً نقل می‌کنیم. وی گفت:

... حال که اعتصاب در آبادان و نواحی نفت خیز رو به خاتمه است اینجانب امیدوار بودم که روابط

۱. داد، شماره ۲۰۶۷، مورخه ۳۰/۱/۲۰.

۲. نوید آینده، شماره ۲۳۱، مورخه ۳۰/۱/۷.

انگلیس و ایران به طور کلی به وضع بهتر و طبیعتاً درآید ... این تصور کهنه که هنوز هم ظاهراً در ایران زیاد شیوع داشته و مبنی بر این است که بریتانیای کبیر یک کشور امپریالیستی و دارای نقشه‌های خودخواهانه در ایران می‌باشد، مورد ندارد. دولت بریتانیا بود که نهضت مشروطه را در ابتدای این قرن تشویق نمود. قرارداد عقیم ۱۹۱۹ به منزله یک برنامه هفت ساله ولی بر اساس محدودتری استوار بود، گویانکه آن موقع سی سال زود بود.

وی پس از ذکر تاریخچه‌ای از قرارداد ۱۹۳۳ و جریان رد لایحه الحاقی به اظهارات مستر موریسون وزیر خارجه انگلیس مبنی بر اینکه دولت انگلیس تصمیم دارد «به پیشرفت خیر و سعادت ملل خاورمیانه و استقرار عدالت اجتماعی در آن خطه» کمک نماید، اشاره نموده ادامه داد:

... اگرچه اخیراً سوء تعبیرات و تهمتهای ناروای زیادی به شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا به طور کلی به عمل آمده ولی امیدوارم که ملت ایران به این نکات توجه داشته و مجلس اقدام یکطرفانه و عجولانه‌ای راجع به نفت به عمل نخواهد آورد که باب مذاکرات را مسدود و نتایج وخیم و دامنه‌داری به بار آورد.^۱

برای آشنایی با چگونگی «تهمتهای ناروایی» که ملت ایران به شرکت نفت جنوب و دولت بریتانیای کبیر نسبت می‌داد به آمار مراجعه می‌کنیم:

مجموع نفتی که شرکت در تمام مدت امتیاز از ایران استخراج کرد	۳۲/۶۶۰/۰۰۰ تن
مجموع سودی که به صاحبان سهام شرکت در آن مدت پرداخته شد	۱۱۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره
مجموع مالیاتی که به دولت انگلستان در آن مدت پرداخت	۱۷۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره
مجموع وجوهی که شرکت به مصرف توسعه کار خود رساند و از درآمد برداشت نمود	۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ لیره
مجموع حق‌الامتیازی که در تمام مدت امتیاز به دولت ایران پرداخته شد	۱۰۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره
به عبارت دیگر شرکت برای هر یک تن نفتی که از ایران استخراج کرد و فروخت (پس از کسر کلیه هزینه‌ها) تقریباً دو لیره و کسری عایدی خالص داشته و فقط قریب به شش شیلینگ به ایران پرداخته است. یعنی درآمد شرکت که مستأجر بوده تقریباً هفت برابر درآمد صاحب مال و موجر (که ایران می‌باشد) بوده است. بدون تردید چنین اجحاف و تعدی پیش هر مغرضی هم موجه نخواهد بود. ^۲	

اما «کمکی» که دولت بریتانیای کبیر «به پیشرفت خیر و سعادت» ملت ما می‌نمود علاوه بر غارت ثروت ملی کشور به قول دکتر مصدق عبارت بود از «عزل و نصب دولتها، انتخاب مأمورین، جلوگیری از اقداماتی که به رفاه ملت بود. و همه اینها برای این بود که در پناه این سکوت مرگبار ثروت ما غارت شود و هیچ کس را یارای سخن گفتن نباشد.»^۳

۱. اطلاعات، شماره ۷۵۰۴ - ۳۰/۲/۷۰.

۲. کتاب «پنج‌جاه سال نفت ایران»، صفحه ۴۱۴.

۳. اطلاعات، شماره ۷۶۰۷، ۳۰/۶/۱۰، از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

پس از سقوط دولت علاء روز هفتم اردیبهشت ماه مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل نمود. اما دکتر مصدق قبول مقام نخست‌وزیری را به تصویب لایحه نه ماده‌ای کمیسیون مخصوص نفت مشروط ساخت. لذا لایحه مزبور همان روز در مجلس شورای ملی و روز نهم اردیبهشت ماه در مجلس سنا به تصویب رسید.

آن قانون مقرر می‌داشت که برای اجرای ملی کردن صنعت نفت هیئتی از نمایندگان مجلسین شورا و سنا و وزیر دارایی تشکیل گردد. هیئت مزبور با نظارت دولت بلافاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران خلع ید نماید و اگر شرکت برای تحویل فوری مؤسسات متعذر به بهانه‌هایی شود، دولت تا میزان ۲۵٪ از عایدات نفت را پس از کسر مخارج برای تأدیه مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی‌الطرفین به ودیعه بگذارد و به حساب شرکت نفت جنوب از تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت رسیدگی نماید. هیئت مزبور وظیفه‌دار بود که اساسنامه شرکت ملی نفت را تنظیم و جهت تصویب به مجلس پیشنهاد کند. قانون مذکور ضمناً تأکید می‌نمود که کلیه خریداران سابق شرکت نفت جنوب در خرید نفت از ایران به نرخ عادلانه دارای حق تقدم می‌باشند.

بدین ترتیب دکتر محمد مصدق با در دست داشتن قانون مربوط به خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران به مقام نخست‌وزیری رسید و در دو ماده برنامه دولت خود را اعلام داشت:

۱. اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون اجرای اصل ملی شدن، مصوب نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.
۲. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها.

حزب توده ایران و مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»

در آغاز سال ۱۳۲۹ در شرایط آمادگی انقلابی مردم ایران و مساعد بودن شرایط بین‌المللی جهت پیشبرد مبارزه ملی ضد استعماری، حزب توده ایران - با وجود نوسانات چپ و راست و ضعف کیفی رهبری چه از نظر تئوریک و چه از لحاظ صفات انقلابی - تنها سازمان متشکلی بود که اکثریت مبارزین راه آزادی در کشور ما دور آن حلقه زده بودند. لذا نه فقط انحلال رسمی حزب توده ایران موجب از میان رفتن آن نگردید، بلکه نفوذ معنوی آن را در میان طبقات زحمتکش و آزادیخواهان ایران بیشتر ساخت.

این امر را مطبوعات و منابع خارجی نیز تصدیق داشتند. چنان که روزنامه کیهان به نقل از روزنامه «کریسچن ساینس مونیتور» نوشت:

در این اواخر تشدید فعالیت حزب منحلۀ توده در ایران بیش از پیش مسلم و مشهود است. در واقع عده‌ای از مقامات دولتی ایران منکر این حقیقت نیستند که حزب منحلۀ توده با وجودی که دولت پس از سوء قصدی که نسبت به شاه ایران به عمل آمد آن را غیرقانونی اعلام نمود مع‌هذا تنها سازمانی است که می‌توان آن را یک حزب سیاسی خواند.^۱

و روزنامهٔ باختر امروز به نقل از روزنامهٔ فرانسوی «فران تیور» نوشت:

ایران جز یک حزب سیاسی ندارد و آن حزب کمونیست توده است که پنهانی کار می‌کند.^۲

حزب تودهٔ ایران ضمن انتشار روزنامه‌های مخفی «مردم» و «رزم» از اوایل اردیبهشت ماه، روزنامهٔ «به سوی آینده» را نیز به شکل ارگان علنی خود منتشر ساخت. و در تیرماه همان سال به تشکیل «جمعیت طرفداران صلح» مجدانه کمک کرد. این تلاش مخصوصاً در تهران توفیق بزرگی به دست آورد و اعضای جمعیت طرفداران صلح که اکثریت آن را اعضا و طرفداران حزب تودهٔ ایران تشکیل می‌دادند توانستند پانصد هزار امضا ذیل بیانیه استکهلم مبنی بر منع استعمال سلاح اتمی در سراسر ایران جمع‌آوری نمایند.^۳

لکن درگیری حزب تودهٔ ایران در این کار به اضافهٔ عدم شناخت صحیح جامعهٔ ما و ارزیابی نادرست مبارزهٔ ملت ایران با شرکت نفت جنوب از طرف رهبری حزب، آن حزب را از جنگ مقدس ملت ایران با بزرگترین دژ استعماری در کشور ما غافل ساخت. زیرا بی‌تردید مبارزه در راه صلح برای هر کشوری بنا به شرایط و مقتضیات، نزدیکترین راه وصول به آزادی و حاکمیت ملی آن کشور است. همچنان که در عصر ما مبارزه در راه صلح برای ملت شوروی همزیستی مسالمت‌آمیز و اتخاذ سیاست تشنج‌زدایی در برابر آمریکا و مدارا با سایر دول سرمایه‌داری است، حال آنکه برای ملت قهرمان ویتنام مبارزه در راه صلح پیکار مسلحانه با امپریالیسم آمریکا جهت کسب آزادی و حاکمیت ملی می‌باشد.

حزب تودهٔ ایران در اولین سالهای مبارزهٔ مخفی توانست تعداد کثیری از با ایمانترین و صدیقترین مبارزین راه آزادی مردم ایران را به دور خود جمع کرده و سازمان متشکلی که تا آن تاریخ در کشور ما سابقه نداشت به وجود آورد.

حزب توده ایران می‌کوشید عده‌ای از رهبران خود را که در ۱۵ بهمن دستگیر و به سیاهچالهای جنوب تبعید شده بودند، به تهران بازگرداند و با لغو حکم دادگاه‌های نظامی و تجدید دادرسی در دادگاه‌های عادی آنها را از زندان آزاد نماید و در صورت امکان فعالیت آزاد حزب را از سر گیرد.

۱. کیهان، شماره ۲۱۳۵، مورخه ۲۹/۳/۷.

۲. باختر امروز، شماره ۳۳۴، مورخه ۲۹/۶/۲۲.

۳. رهبران جبهه ملی بیانیه استکهلم را با اضافه کردن جمله زیر امضا کردند: «با هر جنگ تهاجمی خواه آنکه در آن سلاح اتمی استعمال شود و یا غیر آن مخالفیم و جنگ تهاجمی را بزرگترین خیانت بر ضد بشریت می‌دانیم». باختر امروز، شماره ۳۲۵، مورخه ۲۹/۶/۱۲.

از میان مطبوعات روزنامه‌داریا به مدیریت حسن ارسنجانی پیش از همه با حزب توده همراهی می‌نمود و مرتباً مقالاتی در دفاع از زندانیان سیاسی انتشار می‌داد.^۱

ارسنجانی کوششهای خود را برای آزادی زندانیان سیاسی چه از راه روزنامه و چه با مراجعه به نخست‌وزیر رزم‌آرا ادامه می‌داد. در مجلس شورای ملی نیز نمایندگان جبهه ملی به دفاع از زندانیان سیاسی پرداختند و بالاخره در اثر کوششهای مداوم از جهات مختلف سران تبعیدی حزب توده ایران به زندان قصر تهران منتقل شدند. دیوان عالی کشور نیز حکم دادگاه نظامی را دایر به محکومیت آنان فسخ نمود. اما سازمان نظامی حزب توده ایران برای آزاد کردن رهبران حزب زیاد در انتظار نماند و با نقشه ماهرانه‌ای آنان را از زندان قصر فراری داد - اقدامی که اعتبار و پرستیژ حزب را در میان مردم به میزان زیادی بالا برد.

حال ببینیم رهبری حزب توده ایران با امکاناتی که در اختیار داشت چه روشی در برابر جبهه ملی و مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور پیش گرفت.

جبهه ملی از نظر حزب توده ایران

حزب توده معتقد بود که «جبهه ملی» جریانی است مربوط به «بورژوازی و ملاکین لیبرال»^۲ که با اتکاء به سیاست آمریکا بر سر تقسیم قدرت با هیئت حاکمه مبارزه می‌کند و این مبارزه جز سازش با همین هیئت حاکمه و شرکت دادن دولت آمریکا در غارت منابع ثروت کشور ما و استفاده از دستگاه دولتی علیه توده‌های مردم سرانجامی ندارد.

بتدریج با پیشرفت مبارزه علیه شرکت نفت جنوب و مباحثاتی که از طرف اقلیت مجلس (نمایندگان جبهه ملی) پیش کشیده شد، حزب توده نظر خود را روشتر ساخت و روزنامه «به سوی آینده» که به شکل ارگان علنی آن حزب منتشر می‌شد، جبهه ملی و اقلیت مجلس را چنین معرفی کرد:

... مجلس ایران از سه گروه تشکیل شده است. گروه اول با سمت متولی کارگردان امورند. اینها افرادی هستند که پایبند به هیچ گونه مسلک و رویه سیاسی نیستند، عقاید و نظریاتشان را مانند پیراهن عوض می‌کنند، با همه کس و همه چیز می‌سازند، اینها واسطه‌العقد جناحهای مختلف طبقه حاکمه ایرانند. گروهی دیگر اقرار خورشیدهای نکبت و بدبختی‌اند. وجودشان منبعث از وجود متولیهاست. هر چه متولیه‌ها بگویند می‌گویند - و هر چه را نهی کنند از آن سر می‌پیچند. غیر از این دو گروه، گروه سومی هم هستند که آنها را «عوام‌فریبان» باید نامید.

۱. انتشار نامه‌های زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها در تابستان سال ۱۳۲۹ و سری مقالات «شیرهایی که در قفس دیدم» در مهرماه همان سال.

۲. رزم، ارگان سازمان جوانان حزب توده ایران، نقل از ایران ما، شماره ۱۷، مورخه ۲۹/۴/۹، «تازه‌ها و خواندنیها، ایران ما».

عوامفربیان واجد کلیه خصائص آن دو گروه دیگرند و ضمناً یک خصیصه دیگر هم دارند و آن «غمخواری» برای ملت ایران است. ملتی که هرگز او را نشناخته‌اند، ملتی که حتی یک شب در گرسنگی، بدبختی و دربدری دمسازش نبوده‌اند، ملتی که هرگز ایده‌آلها و آمالش را ندانسته‌اند. عوامفربیان همیشه سینه خود را سپر تیر بلایا و مخافات می‌کنند، همیشه پرچمدار حفظ استقلال و آزادی کشورند ... ولی حتی یک بار دیده نشده است که به نفع استقلال و آزادی واقعی کشور و به نفع حقوق مردم و قانون اساسی کوچکترین اقدام مفید و مؤثری کرده باشند.

... عوامفربیان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر مصدق نماینده آن گروه است.

... هر سه گروه باید بدانند که ملت آنها را می‌شناسد، و به وظیفه خود در قبال اعمال آنها آشناست. بی‌شک روزی خواهد رسید که مارش عزای دشمنان ملت خاموش خواهد شد...^۱

و این هم سیمای «ملیون» از دیدگاه رهبری حزب توده ایران:

ملی نقاب سیاهی است که چهره‌های داغدار و ننگین را می‌پوشاند. ملی سرپوشی است که قبايح و رذایل را مخفی می‌کند.

ملی لنگری است که در پس آن دشمنان عوامفرب خلق، دزدان، غارتگران، مزدوران فرومایه استعمار، طفیلیها و حشرات پلید به توطئه‌چینی، تخریب، تحریک، آشفتن اذهان، تیره کردن روانها، زد و بند، ایجاد مفسده و آشوب، توهین به مبارزان راه آزادی ادامه می‌دهند.

... ملی با استعمار مخالف است، ولی درفش استعمار را بر دوش می‌کشد. با بیگانه دشمن است ولی از بیگانه دستور می‌گیرد. برای ملت دل می‌سوزاند ولی در کام ملت زهر می‌چکاند. برای آزادی ملت سینه می‌زند ولی برای حلقوم ملت طنابدار ابریشمین می‌بافد.

... عقل ملی ناقص، فکرش کوتاه، منطقش ضعیف، زبانش الکن، اشکش گشوده، مطبخش پر دود، بسترش راحت، قصرش رفیع، پولش بی‌حساب، نیرنگش بی‌پایان است. اینهاست خصائص ملی!

در برابر ملی دروغین، ملت واقعی جای دارد. در همان حال که ملی در دام فریب و نیرنگ خود می‌تند، جبهه ملت نصبح و قوام می‌گیرد، گسترش می‌یابد، نیرومند می‌شود، منطق مبارزه را می‌آموزد و راه فیروزی را درک می‌کند.

... سرنوشت ملی چیست؟ تاریخ آموخته است که سرنوشت ملی عقب‌نشینی است، شکست است، سقوط است و پس از آن مرگ سیاه، پس از آن لعن و نفرین و دشنام خلق.

در تنگنای گردآلود تاریخ هر کس که به معارضه با خلق برخیزد، بی‌شک بر زمین خواهد خورد، بی‌شک لگدکوب خواهد شد، بی‌شک نابود خواهد گشت ... خواهیم بود و اضمحلال ملی‌ها را خواهیم دید...^۲

۱. به سری آینده، شماره ۱۲۱ - مورخه ۲۹/۷/۳ «صحنه سازیهای اخیر مجلس».

۲. به سری آینده، شماره ۱۳۷، ۲۹/۷/۲۱، «سیمای «ملیون» - «ملی چیست و کیست؟».

و بالاخره رهبری حزب توده به این نتیجه رسید که جبهه ملی عامل رسوای استعمار است:

... بلوک استعماری انگلوامریکن طی سالیان اخیر، بخصوص احساس کرده است که با شیوه‌های قرون وسطایی به هیچ وجه نمی‌تواند از سیل مبارزه و کوشش پیگیر مردم برای درهم گسستن زنجیرهای استعمار جلوگیری کند. بدین مناسبت استعمارطلبان انگلیسی و آمریکایی برای جلوگیری از پیشرفت ثمربخش مبارزه ملت‌ها به طرق و وسایل تازه‌ای توسل می‌جویند. ایجاد جریانات کاذب اصلاح‌طلبانه، تشکیل جبهه‌ها، دسته‌ها از عوامل و ایادی خود، نشر شعارهای به‌ظاهر مترقی ولی در باطن ارتجاعی و استعماری از این قبیل شیوه‌هاست. در کشورهای عقب‌مانده نظیر ایران تشکیل دسته‌بندیهای ارتجاعی و کثیفی نظیر «جبهه ملی» از این گونه اقدامات است.

جبهه ملی یک جریان دروغین رفورمیستی است که با شعارهای متقلبانه خود، درصدد انحراف توده‌های ملت از مبارزه صحیح و عمیق اجتماعی است. سرجنابان این دسته‌های پلید در همان حال که در یک دست شعارهای متقلبانه عرضه می‌دارند، در دست دیگر زنجیرهای سنگینی برای به زنجیر کشیدن ملت رنج‌دیده ما آماده کرده‌اند ... امپریالیسم تنها در ایران نیست که به تشکیل چنین جبهه مزدوری دست زده است. اما در ایران این کوشش استعماری شکل مفتضحتر و پلیدتری به خود گرفته است. امپریالیسم در ایران به ایجاد یک بند و بست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود پرداخت و آن را «جبهه ملی» نام گذارد. جبهه ملی در بحرانیترین دوران تاریخ ایران در همان گاه که دشمنان سرسخت و ثابت قدم و سلحشور امپریالیسم، اسیر زنجیرها بودند و دستگاه تفتیش عقاید به شیوه‌های قرون وسطایی مشغول تعقیب و مجازات مبارزان راه آزادی بود، بوجود آمد.

... حاجتی به توضیح نیست که میان افراد این جبهه ملی سنخیت کامل حکمفرما نیست و نمی‌توان همه را به یک چوب راند ولی تردید نباید داشت که این به اصطلاح «جبهه ملی» کلاً مجری نظریات استعماری است. ... مبارزه ملت ما برای ریشه کن کردن اساسی استعمار، برای اضمحلال قطعی کلیه عوامل و ایادی آن، در هر لباس و هر مقام که باشند با کمال شدت ادامه خواهد یافت.^۱

کمیته مرکزی حزب توده ایران به نثار فحش و ناسزا علیه جبهه ملی تنها در روزنامه‌های علنی خود قناعت نکرد، بلکه با انتشار نشریه‌ای به نام «ماهیت جبهه ملی» آن جبهه را «جبهه امپریالیستی»، «ضد ملی» و «عامل استعمار» معرفی نمود.

بدین ترتیب در حالی که به علت غفلت و اشتباهکاری کمیته مرکزی حزب توده ایران که خود را پیشاهنگ مبارزات مردم ایران می‌دانست جبهه ملی زیر ضربات مزدوران انگلیس، پیشاپیش مبارزه ضد استعماری مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت حرکت می‌کرد و رهبری واقعی این مبارزه را در دست گرفته بود، حزب توده ایران در صف مخالف آن قرار گرفت تا آن چنان که خود می‌گفت وظیفه «افشای ماهیت استعماری و ضدانقلابی» آن را ایفا کند!

درست است که رهبران جبهه ملی ماهیت یکسان و وابستگیهای واحدی نداشته و جنبه‌های کاملاً متفاوت و گاهی متضادی را دارا بودند و در ترکیب جبهه عناصر گوناگون از وابستگان به سیاستهای استعماری و مقامات ارتجاعی تا شخصیت‌های واقعاً ملی و دموکرات شرکت داشتند که هر

۱. به سری آینده، شماره ۱۷۴، ۲۹/۹/۸، «جبهه ملی یا عامل رسوای استعمار».

کدام از آنها در مراحل حاد مبارزه جهت خود را مشخص ساختند، در این نیز شبهه‌ای نیست که جبهه ملی به پشتگرمی ترغیب و تشویق‌هایی که از طرف مأمورین سیاسی دولت آمریکا (نظیر دکتر گریدی، تورنبرگ و مک‌گی) در ملی کردن صنعت نفت از آن جبهه به عمل می‌آمد، سیاست نفتی خود را بیش از حد لزوم روی رقابت آمریکا و انگلستان و جلب نظر موافق دولت آمریکا بنا نهاده بود و از طرف دیگر به علت پیوندها و وابستگی‌هایی که با هیئت حاکمه داشت ملاحظه کاری و سازش نسبت به مقامات و عناصر ارتجاعی کشور نشان داده و در برابر اقدامات ضد ملی و خائنانه آنها قاطعیت به خرج نمی‌داد - رویه زیانبخشی که نتایج شوم خود را در مبارزات ملت ایران بر جای گذاشت.

لکن همچنان که گفته شد در آن هنگام به علت غفلت و مسامحه رهبران حزب توده ایران، رهبری مبارزه ملت ما علیه شرکت نفت در دست جبهه ملی قرار گرفته بود و چون شخص دکتر مصدق با وجود ملاحظه کاریها و سازگاریهای بیجای ناشی از وابستگیهای طبقاتی خود، از پاکترین و گرانبهاترین حس میهن پرستی و خصائل عالی ملی و ضد استعماری برخوردار بود، جبهه ملی را به اتکاء ملیت‌ترین و دموکرات‌ترین افراد آن جبهه و به پشتگرمی افکار عمومی در مبارزه علیه شرکت نفت جنوب صادقانه و صمیمانه پیش می‌برد.

در چنین شرایطی حزب توده ایران به عنوان حزبی که در راه نجات ملت ایران از چنگال استعمار و ارتجاع پیکار می‌کرد، می‌بایست جبهه ملی را تقویت می‌نمود و به تجمع و تشکل تمام نیروهای ملی و ضد استعماری در پیرامون خط‌مشی صحیح و ثمر بخش می‌پرداخت و از اتحاد کلیه گروهها و دسته‌هایی که علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند، جبهه مؤتلفی تحت شعارهای واحد به وجود می‌آورد. زیرا در هر مبارزه‌ای باید به اتکاء واقع‌بینی انقلابی، قوای دشمن و نیروهای خودی را بدرستی شناخت و با توجه به تنوع حیات و اشکال گوناگون مبارزه، ارزش و نقش همراهان دائم و موقت خویش را هر چند نیروی آنها ضعیف و حقیر باشد، از نظر دور نداشت.

البته در ائتلافی درست و سنجیده عناصر مؤتلف از اختلاف نظرهای اصولی خویش دست بر نمی‌دارد، بلکه پس از ائتلاف نیز انتقاد منطقی و مراقبت اصولی آنها نسبت به هم به شکل بهتر و مفیدتری ادامه می‌یابد و درست به همین جهت است که باید قبلاً با توجه به اینکه ائتلاف به مفهوم همکاری و وحدت سازمانی و مرامی نیست هدف و حدود ائتلاف و وظایف هر یک از مؤتلفین را مشخص و معین ساخت.

آنچه درباره رهبری چنین ائتلافی باید گفت اینکه احزاب، گروهها و افرادی رهبری را شایسته‌اند که مظهر پیگیری و از خود گذشتگی و دانایی انقلابی در میدان نبرد آزادی ملت خویش باشند و با انتخاب شعارهای سیاسی و عملی درست و ابراز شور و فداکاری واقعی در راه نیل به هدف، آگاهی و دوراندیشی بیشتری از خود نشان دهند. و گرنه رهبری ارثیه‌ای نیست که به حزبی و یا فردی دو دستی تقدیم شود.

روش حزب توده ایران در مبارزه برای «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»

رهبری حزب توده ایران در ابتدا به علت نداشتن درک صحیح و واقع بینانه‌ای از جامعه و فقدان قدرت پیش‌بینی و اعتقاد به اینکه آن حزب وارث انحصاری آزادیخواهی در کشور ما است، مبارزه جبهه ملی را با شرکت نفت سرسری گرفت و با بی‌اعتقادی تمام به تمربخش بودن چنین مبارزه‌ای، استیفای کامل حقوق ملت ایران را از آن شرکت موکول به تسخیر حکومت از طرف حزب توده ایران ساخته نوشت:

از هم اکنون می‌توانیم مطمئن باشیم که تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب به هر حال به سود ملت نخواهد انجامید و جز تثبیت موقع انگلیسها در کشور ما کاری انجام نخواهد داد. استیفای کامل حقوق ملت ایران در مورد منابع نفتی جنوب تنها در یک صورت قابل تصور است و آن وقتی است که ملت ما حاکم بر سرنوشت خویش باشد. پس حل مسئله نفت هم منوط به پیروزی حزب ما یعنی ملت ایران است.^۱

و روزنامه «به سوی آینده» ارگان علنی حزب، تحت عنوان «طوفان نزدیک می‌شود» نوشت:

... به نظر ما و کلیه کسانی که از دریچه حقیقت‌بینی به مسائل و قضایای سیاسی می‌نگرند و ماهیت سیاستهای گوناگون را می‌شناسند، استیفاء واقعی حقوق ایران از شرکت نفت در شرایطی فعلی و به وسیله دولتهای کنونی امری است که قابل تحقق نیست. ... تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب تنها وقتی می‌تواند به نحو عادلانه و طبق مصالح ملت ایران انجام شود که در مجلس ایران نمایندگان ملت جلوس کرده باشند و از زبان ملت سخن بگویند. مجلسی که به قول یکی از نمایندگان نماینده ملت نیست و دولتی که مبعوث این مجلس است طبعاً نمی‌تواند مسئله نفت را به [سود] ملت ایران فیصله بدهد. حل ماجرای نفت هم مانند بسیار چیزهای دیگر موکول است به یک امر اساسی و این امر عبارت است از حاکم شدن ملت بر سرنوشت خویش ...^۲

حزب توده ایران بر این عقیده بود که اولین قدم در راه استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت، داشتن حکومتی است که در کام استعمار نباشد و از اردوگاه سوسیالیسم دفاع نماید و سپس «با تاب و توانی کافی» حق خود را از شرکت نفت باز ستاند. و این است آنچه روزنامه به سوی آینده در این باره نوشت:

... به نظر ما راه استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت تا وقتی که دولت ایران سیاست خارجی کنونی را دنبال می‌کند و وزیر امور خارجه آن خود را هواخواه سیاست یکجانبه می‌داند، محال است. ... اگر بخواهیم حقوق ایران از نفت جنوب استیفاء شود باید نخست در سیاست خارجی خود تجدیدنظر کنیم، خود را از کام استعمار بیرون بکشیم، آزادی عمل سیاسی برای خود فراهم سازیم آن

۱. روزنامه مردم، شماره ۲۷، مورخه ۲۹/۳/۲۲.

۲. به سوی آینده، شماره ۲۸، مورخه ۲۹/۳/۱۵.

وقت با تاب و توان کافی به سراغ نفت برویم و حق خود را بستانیم و گرنه با این بازیهای موش و گربه قطعاً حقوق ملت تأمین نخواهد شد. این است نظر ما دربارهٔ ماجرای نفت.^۱

لذا روزنامه «جبههٔ آزادی» ارگان حزب ایران کاملاً حق داشت که بنویسد «... تعلیق مبارزه با شرکت به استقرار «حاکمیت ملی» ... که اولیای شرکت نفت را تا فرا رسیدن انقلاب ایران یا ظهور حجت عصر (ع) کاملاً آسوده خاطر می‌کند، ریشخندی بیش نیست ...»^۲

همان موقع، بودند مطبوعات و اشخاصی که راه اشتباه‌آمیز حزب توده را متذکر می‌شدند. اما غرور بیجا و کوری سیاسی مانع از درک و اصلاح اشتباهات بود. اینک خلاصه‌ای از مقالهٔ پر مغز روزنامه «جهان ما» را که تحت عنوان «هیئت حاکمه و مبارزه با شرکت نفت» نوشته شده ذیلاً می‌آوریم:

عناصر هیئت حاکمه یکدست و یک شکل نیستند، اختلافات طبقاتی یا اختلافات گروهی و یا رقابتهای شخصی بین آنها وجود دارد که باید مورد استفادهٔ طبقات و سازمانهای مبارز قرار گیرد. عدم استفاده از این اختلافات مانند این است که یکی از حربه‌های مبارزه را در نتیجه عدم آگاهی یا توجه، بدون استفاده گذاشته و عملاً مبارزه را ضعیف و به‌طور غیرمستقیم کمکی به دشمن کرده باشیم. استفاده نکردن از این رقابتهای که در تعیین نقشهٔ مبارزه باید به حساب آورده شوند و راندن همهٔ عناصر هیئت حاکمه به یک چوب صف دشمنان را فشرده‌تر و متشکلاتر می‌سازد. حال آنکه ما باید هر قدر ممکن است در صفوف دشمن شکاف ایجاد کنیم.

... مبارزه با امپریالیسم را موکول به ریشه‌کن ساختن قطعی هیئت حاکمه کردن، موجب تقویت امپریالیسم و تضعیف صف ضد امپریالیسم و دشوار ساختن فراوان مبارزه با هیئت حاکمه خواهد بود. اتخاذ یک چنین نظری مثل این است که خود را از هر گونه مبارزهٔ پارلمانی یا مبارزات قانونی دیگر بی‌نیاز پنداریم به این عنوان که این مبارزات در هیئت حاکمه یا سرنوشت مبارزه تأثیری نخواهد داشت. در صورتی که تأثیر چنین مبارزاتی هم از نظر تسهیل شرایط مبارزه در کادر موجود، هم از جهت تفرقه انداختن در صف دشمنان و هم از لحاظ تبلیغاتی و نشان دادن قیافهٔ حقیقی دستجات مختلف هیئت حاکمه و بیدار ساختن مردم انکارناپذیر است.

... اشتباه دیگر این است که تحول مراحل مبارزه را در نظر نگیریم و تصور کنیم که در یک وهله می‌توان با ریشه‌کن ساختن هیئت حاکمه آزادی قطعی را به دست آورد. در صورتی که نه تنها در ایران بلکه در هیچ کشوری مبارزه در یک وهله پایان نیافته است و آزادی قطعی یکجا به دست نیامده بلکه محصول کوششها و پیکارهای متوالی و مداوم و نتیجهٔ یک سلسلهٔ موفقیت‌های فرعی و مقدماتی بوده است.

این پیکارها و موفقیت‌های مقدماتی صف دشمن را ضعیف می‌کند، راه مبارزهٔ قطعی را باز می‌نماید، اردوی مبارز را آزموده و مجهز می‌سازد و توده‌های غفلت‌زده را بیدار می‌کند و به مبارزه می‌کشد. خلاصه زمینه را برای پیروزی نهایی آماده می‌نماید.^۳

۱. به سری آینده، شماره ۴۳ - ۲۹/۴/۱، «نخست‌وزیر از امضاء لایحهٔ نفت بیم دارد».

۲. جبههٔ آزادی، شماره ۱۶، ۲۹/۹/۱۵، «از ملی کردن نفت نترسید - نفت ایران را ملی کنید».

۳. جهان ما، شماره ۲۲، ۲۹/۹/۱۲.

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور / ۵۳۳

از طرف دیگر حزب توده ایران آشکارا ادعا می‌کرد که تمام اقداماتی که به نام استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت به عمل می‌آید خیمه‌شب‌بازی است و به دست خود شرکت انجام می‌پذیرد.

در این باره روزنامه به سوی آینده نوشت:

... مسلماً قسمت اعظم وقایعی که این روزها در پیرامون نفت می‌گذرد به وسیله شرکت نفت و ایادی آن تنظیم و اداره می‌شود.

... باید مردم ایران بدانند که طبقه حاکمه کنونی ایران اعم از دولت و مجلسین و منضعات آنها به هیچ وجه به استیفاء واقعی حقوق ملت ایران از شرکت نفت نخواهند پرداخت و از مجموعه اقدامات آنها چیزی جز زیان عاید نخواهد گردید...^۱

به همین جهت روزنامه داریا با اشاره به مقاله فوق‌الذکر نوشت:

شمشیر شرکت نفت از میان سطور به سوی آینده برق می‌زند ... مقصود از سرمقاله به سوی آینده این است که هیچ کس در مقابل کمپانی نفت نباید دست از پا خطا کند و هر اقدامی هم بر ضد کمپانی از طرف هر کس بشود جز زیان نتیجه‌ای نخواهد داشت.

به سوی آینده مردم را تا رسیدن روز موعود - که معلوم نیست چه زمانی خواهد بود - به سکوت دعوت می‌نماید. تصادفاً رؤسای کمپانی هم چیزی جز همین نمی‌خواهند. زیرا کمپانی خوب می‌داند که اگر روزی اوضاع بین‌المللی ایجاب کرد که رژیم حکومت ایران عوض شود و مردم زمامدار شوند، حتی یک ساعت هم در ایران نخواهد ماند.^۲

بدیهی است تبلیغ اینکه «تمام این مبارزات از طرف شرکت نفت اداره می‌شود» جز مأیوس ساختن مردم از مبارزه و تلاش و گمراه کردن مبارزین، تا مشتبه شوند و در مبارزه علیه کمپانی نفت جنوب شرکت نجویند و بالمآل خنثی کردن اثر مبارزات حاصل دیگری نداشت.

همین که مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی نفت را رد کرد، رهبری حزب توده ایران تازه دریافت که «وقایع پیرامون نفت» نه خیمه شب‌بازی بوده و نه بازی موش و گربه، بلکه یک مبارزه واقعی است که رهبری آن در دست جبهه ملی قرار گرفته است و آن وقت به دست آوردن رهبری این مبارزه را هدف قرارداد. اما از چه راهی؟ متأسفانه از راه حمله‌های ناروا و تهمت و افترا به کسانی که در این راه صمیمانه می‌کوشیدند و یا لااقل ادعای مبارزه کردن را داشتند تا مگر جبهه ملی را از میدان به در کرده خود رهبری را به دست گیرد. در تعقیب این روش ناپسندیده روزنامه به سوی آینده پس از رد قرارداد الحاقی در کمیسیون مخصوص نفت نوشت:

... قرارداد الحاقی را ملت ایران رد کرد نه جبهه مفتضح ملی و جراید معلوم الحال. اکنون که قرارداد الحاقی «گلشایان - گس» بر اثر فشار افکار عمومی و مبارزه شدید ملت ایران رد گردیده است روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی مخصوصاً نامه معلوم الحال شاهد ارگان دکتر بقایی و روزنامه داریا شروع به یک سلسله تبلیغات درباره نقش خود در این مبارزه نموده‌اند ... ملت ایران بخوبی می‌داند که

۱. به سوی آینده، شماره ۱۶۴، ۲۹/۸/۲۶، «قرارداد نفت جنوب باید لغو شود».

۲. داریا، شماره ۳۱۱، ۲۹/۸/۲۷.

آنها چه نقش پستی برای ارضاء مطامع استعمار خارجی به عهده دارند. مردم بخوبی می‌دانند که «جبهه ملی» چه معجونی است و چگونه دست استعمار برای فریب توده‌های ملت آن را به وجود آورده است. مردم هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که پیشوای این جبهه پیرمرد مکاری که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است در عمر دراز خود چه شعبده‌های رنگارنگی به قالب زده است. مگر همین پیشوا نبود که در مجلس چهاردهم طرح الغاء قرارداد نفت را امضا نکرد پس چطور امروز جبهه معلوم الحال او کمر به الغاء قرارداد بسته است. آیا معجزه روی داده است؟^۱

و سپس شعار «الغای بی‌قید و شرط امتیاز نفت جنوب» را در برابر شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» که به وسیله جبهه ملی داده شده بود، قرارداد. زیرا معتقد بود که «... اصولاً چگونه می‌توان صنعتی را که در دست امپریالیسم باشد ملی کرد؟»^۲

در این موقع کمیته مرکزی حزب توده ایران بی‌توجه به اینکه ائتلاف در مرحله معینی از مبارزه به معنای همکاری مرامی و سازمانی نیست اعلام داشت که مبارزین واقعی علیه شرکت نفت جنوب باید زیر پرچم آن حزب گرد آیند و آن را تقویت کنند و ائتلاف با جبهه ملی را ذنب لایغفر دانسته ادعا کرد که هر نوع همکاری با جبهه ملی «افتادن در لجن‌زار اپورتونیزم» است.

روزنامه به سوی آینده در این باره نوشت:

... آنها که امروز شعار الغاء و رد قراردادهای نفت را می‌دهند، اگر راستی هوادار طرد نفوذ استعمار از خاک ایران هستند، باید نهضت آزادی ایران را که مهمترین سنگر مبارزه با استعمار است با کلیه قوا تقویت کنند. تنها یک نهضت متشکل و نیرومند ضد استعماری می‌تواند استعمار را ریشه کن کند و تنها زیر درفش یک نهضت متشکل مبتنی بر قدرت کارگران، دهقانان و زحمتکشان می‌توان قوای بهره‌کش استعمار را درهم شکست. افرادی که امروز برای الغاء قرارداد نفت شعار می‌دهند باید بدانند که تنها با نشر چند شعار مترقی نمی‌توانند حسن نیت خود را در مبارزه با استعمار به اثبات رسانند. فقط در صورتی می‌توان آنها را در این مبارزه واجد حسن نیت دانست که از نهضت متشکل و نیرومند ضد استعماری ایران و از جبهه بین‌المللی صلح و دموکراسی واقعاً هواداری کنند. در دنیای امروز مبارزه ضد استعماری با این مسائل انفکاک‌ناپذیر است.

... مبارزه بر ضد کمپانی نفت یکی از بهترین وسایل آشکار ساختن اختلاف مسلکها و عقیده‌هاست. جز با داشتن مسلکی که متکی بر منافع توده‌های زحمتکش ایران و مخالف اصولی امپریالیسم باشد، مبارزه بر ضد کمپانی نفت غیرممکن خواهد بود. هر کس این سازش را توصیه کند، منظورش این است که عناصر ضد امپریالیستی را در لجن‌زار اپورتونیزم بکشد و قدرت مبارزه را از ملت ایران به این طریق سلب کند...^۳

پس از آنکه مجلس شورای ملی گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد، حزب توده ایران جمعیتی به نام «جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت» تشکیل داد و شعار اصلی آن را «اعلام بطلان امتیاز نفت ایران و انگلیس و ملی کردن آن» قرار داده «همه احزاب و جمعیتها و

۲. مردم، شماره ۶۷، ۲۳/۱۰/۲۹.

۱. به سوی آینده، شماره ۱۷۳-۷/۹/۲۹.

۳. علاج به جای به سوی آینده، شماره ۶-۲۲/۹/۲۹ سرمقاله.

گروه‌های مترقی کشور را قطع نظر از هر گونه اختلافی که در مسلک‌های گوناگون آزادیخواهانه دارند،^۱ زیر پرچم این جمعیت به همکاری دعوت نمود.

اما گذشته از آنکه در هر ائتلافی قبلاً باید روی شعارها و حدود همکاری به توافق رسید - کاری که رهبری حزب توده ایران انجام آن را دون شأن خود می‌دانست - هنوز روزنامه‌های علنی و مخفی حزب، سران جبهه ملی را «مزدوران استعمار» و «عمال امپریالیسم» می‌نامیدند. پس چگونه این ائتلاف و همکاری سر می‌گرفت؟

حال ببینیم هر یک از طرفین چگونه از شعارهای اساسی خود دفاع می‌کردند. نظر حزب توده ایران چنین بود:

اعلام شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» با وجود اینکه جز در خوزستان صنعت نفت در محل دیگر وجود خارجی ندارد، توجه ملت را از حمله به یک نقطه استراتژیک باز می‌دارد و دقت و حمله را به تمام مملکت، به نقاطی که خالی از دشمن است گسترش می‌دهد و از فشار عمده قوی به منطقه صف‌آرایی دشمن می‌کاهد و شاید بسا اشکال دیگر پدید می‌آورد. بهتر است توجه همه ملت را به ملی کردن صنعت نفت جنوب یعنی تنها صنعت موجود کشانید و سیل نفرت مردم را به جانب شرکت غاصب نفت جنوب روانه کرد و به اتکاء قوی پای مستعمره‌جویان را درهم درید...

و این هم آنچه جبهه ملی می‌گفت:

... دلیل ما برای عدم قبول شعار الغاء بسیار منطقی و ساده بود. ما می‌گفتیم یا آنچه را شرکت نفت قرارداد می‌نامد، قانونی است یا غیرقانونی. اگر قانونی است، الغاء یکطرفه آن قابل بحث است و اگر غیرقانونی است محتاج به الغاء نیست بلکه قبول شعار الغاء خود متضمن این معنی است که قبل از الغاء، ملاک عملی معمول به بوده است...^۲

ملی کردن بالاترین مظهر اعمال حق حاکمیت یک ملت است و هیچ نیرو و قانون نمی‌تواند مانع اجرای آن باشد. ملی کردن فوق هر نوع الغاء قرارداد یا امتیاز است. یعنی وقتی صنعتی ملی شد، خودبخود کلیه امتیازات مربوط به آن صنعت، رسمی و غیررسمی و قراردادهای قانونی و غیرقانونی ملغی خواهد شد. (از بیانیه سازمان دانشجویان حزب ایران - نفت ایران را ملی کنید).^۳

اما پس از شکست فلاکت‌بار نهضت ملی ایران و استقرار دیکتاتوری بطامی در کشور ما باقیمانده کمیته مرکزی فراری حزب توده ایران، که بار سنگین این شکست را بر دمه داشت، با تصویب قطعنامه‌ای روش خود را در برابر شعار «ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» که از طرف جبهه ملی طرح شده بود، چنین توصیف کرد:

۱. نرید آینده، شماره ۳، ۲۹/۱۱/۲۲، «جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت ...».

۲. نرید آینده، شماره ۲۹/۱۲/۲۱-۳۰، «بحث قانونی درباره طرح جمعیت ملی مبارزه با کمپانی نفت جنوب».

۳. جبهه آزادی، شماره ۲۹/۱۰/۱۳-۲۰، «ملی کردن صنایع نفت را با گرافگویی تضعیف نکنید».

۴. جبهه آزادی، شماره ۲۹/۹/۲۹-۱۷.

سمت‌گیری غلط درباره مسئله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط‌مشی چپ‌روانه و نادرست در قبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق مهمترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید. رهبری حزب به جای آنکه از شعار ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم، حالت اساسی اتحاد کلیه نیروهای ضد امپریالیستی بود، طرفداری نماید، شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آن را در مقابل شعار جبهه ملی مطرح ساخت.

این شعار حزب ما درباره نفت، هم از لحاظ منطقی و هم از نظر تاکتیکی نادرست بوده است. زیرا اولاً ملی شدن صنایع نفت خودبخود الغاء قرارداد ۱۹۳۳ را دربر داشت و چون بر مبنای حق حاکمیت ایران استوار بود، خدشه‌ناپذیر بود. در صورتی که الغاء یکجانبه قرارداد ۱۹۳۳ دولت ایران را به مشکلات قضایی می‌کشانید و قبول‌اندن آن در مراجع بین‌المللی خالی از اشکال نبود. ثانیاً محدود ساختن قانون ملی کردن صنایع نفت به یکی از نواحی ایران نمی‌توانست اصولاً صحیح باشد. ثالثاً نتیجه این روش آن شد که حزب ما تا مدتی از بخش معتناهی از قشرهای ضد امپریالیستی منفرد گردید و نقش رهبری سیاسی را در مسئله ملی کردن نفت از دست داد...^۱

حزب توده ایران که حل مسئله نفت را موکول به استقرار «حاکمیت ملی و انهدام عوامل استعمار» می‌ساخت و هر نوع مبارزه‌ای با شرکت نفت جنوب را قبل از استقرار حاکمیت ملی بی‌ثمر می‌دانست در آستانه تصویب قانون «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» از کمیسیون مخصوص نفت و مجلس شورای ملی می‌خواست که در آن قانون اسمی از پرداخت غرامت برده نشود.^۲ لکن جبهه ملی می‌گفت:

قبول پرداخت غرامات تعهدی برای ملت ایران ایجاد نمی‌کند که فلان مبلغ را مثلاً بپردازد. چه پرداخت غرامات در مرتبه دوم است که محتاج رسیدگی و محاسبه و دعاوی طرفین است. و در این مورد ملت ایران با شرکت نفت حسابها دارد که در محاکم آزاد بین‌المللی طرح خواهد کرد.^۳

جریان حوادث، صحت نظر جبهه ملی را ثابت کرد. زیرا منظور داشتن پرداخت غرامت در قانون ملی شدن صنعت نفت در تمام مجامع بین‌المللی به نفع ایران تمام شد. ضمناً در شرایطی که ملت ایران سرگرم مبارزه برای طرد شرکت نفت جنوب بود و عوامل داخلی شرکت نفت هر روز توطئه جدیدی در راه این مبارزه می‌چیدند و لذا کاملاً ضروری بود که کلیه نیروها در راه اصلی مبارزه مصروف گردد، رهبری حزب توده ایران به عنوان نخستین قدم در مبارزه با شرکت نفت شعارهای تند و تیز و خیالبافانه‌ای مطرح می‌ساخت. مثلاً از شرکت نفت می‌خواست که مزد کارگران را «براساس متغیر حداقل هزینه زندگی» بالا ببرد، به کارگران «در هر هفته یک روز و در هر سال پنج رز مرخصی با حقوق» بدهد، برای کارگران خانه بسازد و پلیس اختصاصی شرکت را

۱. از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره روش حزب در مورد مسئله ملی شدن صنایع نفت، ۲۶-۵ تیرماه ۱۳۳۶.

۲. نوید آینده، شماره ۱۴، ۲۹/۱۲/۴، «درباره پیشنهاد رئیس کمیسیون نفت».

۳. جبهه آزادی، شماره ۲۵-۱۸/۱۱/۲۹، «ولی این حزب توده ایران نیست که ...».

منحل کند و غیره. و از دولت می‌خواست که به احزاب و اجتماعات و سندیکاها در سراسر ایران «منجمله در قلمرو شرکت نفت» آزادی بدهد، حکومت نظامی را موقوف کند، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد سازد و تصمیمات مجلس مؤسسان را ملغی نماید.^۱ بدیهی است که ملی کردن صنعت نفت به عنوان مرحله‌ای از مبارزه، محتاج ایجاب این همه درخواست نبود. زیرا ملت ایران شرکت نفت جنوب را از کشور طرد می‌کرد، پس چه لزومی داشت که از آن شرکت تقاضای خانه‌سازی برای کارگران بنماییم. ثانیاً مبارزه با امپریالیسم که خطرناکترین دشمن خلق و مهمترین پشتیبان هیئت حاکمه است و طرد استعمار از کشور اولین قدم حقیقی در راه رسیدن به هدفهای فوق است نه بالعکس و این نظر رهبری حزب توده جز تعبیری نو از اینکه «قبلاً حاکمیت ملی را برقرار کنیم و سپس با تاب و توانی کافی به سراغ نفت برویم» چیز دیگری نبود.

با کمال تأسف نه فقط از فرصت بسیار مناسبی که برای شکل و تجمع تمام نیروهای ملی و ضد استعماری در پیرامون یک خط‌مشی صحیح، قاطع و ثمربخش پیش آمده بود، استفاده نشد، بلکه اقداماتی که بظاهر تحت عنوان اختلاف شعار و روش و در باطن برای به دست آوردن رهبری مبارزه و ارضاء خودخواهیها و کوته‌نظریها به عمل آمد، آن چنان تفرقه و پراکندگی در میان مبارزین ایجاد نمود که حتی برای حل اختلاف عقیده چوب و چماق مورد استفاده قرار گرفت و کار به برخوردهای اسف‌انگیز و زدوخوردهای خونین بین گروههای مختلف مبارزین در تمام کشور از آن جمله در صحنه دانشگاه کشید - تفرقه و تشتتی که هنوز آثار شوم و زیانبخش آن زایل نشده و مانع و رادع مهمی در اتحاد و یکپارچگی صفوف مبارزین راه آزادی مردم ما است.

بدین ترتیب نیروهایی که می‌بایست صرف مبارزه با امپریالیسم می‌شد، بدون هیچ دلیل معقول و پسندیده‌ای مصروف مبارزه با یکدیگر و تهمت زدن به هم و مأیوس ساختن مردم و دور کردن آنها از میدان مبارزه شد. به نظر ما با توجه به سوابق امر شعار «ملی کردن صنعت نفت در جنوب» و مستثنا کردن سایر نقاط ایران از این قانون بحق شبهه‌ها و سوءظنهایی برمی‌انگیخت. لذا کاملاً منطقی و ضروری می‌نمود که تحت همان شعار «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور»، جبهه مؤتلف نیرومندی تشکیل می‌گردید تا استعمارگران و جیره‌خواران آنها نتوانند به آسانی دستاوردهای گرانبهای مردم ما را پایمال سازند.

نکته جالب توجهی که در اینجا باید ذکر شود اختلاف روش میان حزب توده ایران و سیاست دولت شوروی در مسئله ملی کردن صنعت نفت بود. گرچه بعد از «جبهه آزادی» بعضی از روزنامه‌های جبهه ملی و در رأس آنها «شاهد» چنین وانمود کردند که دولت شوروی مخالف ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران بود. حال آنکه تمام مطبوعات و رادیوهای شوروی طی مدتی که

۱. مردم، شماره ۶۴، مورخه ۲/۱۰/۲۹، «ملت ایران می‌خواهد بطلان امتیاز نفت جنوب و ملی ساختن آن هرچه زودتر از طرف مجلس اعلام گردد».

مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در کشور ما جریان داشت، از این شعار دفاع کردند. اینک در این مورد خلاصه‌ای از مقاله روزنامه حجار را ذیلاً می‌آوریم:^۱

... روش دولت شوروی از ابتدا یکنواخت صریح و موافق «ملی کردن صنعت نفت» بوده در صورتی که روش دستگاه رهبری حزب توده گوناگون، متغیر، ناپایدار، مبهم و به‌طور کلی مخالف «ملی کردن صنعت نفت» بوده است.

سیاست شوروی در تمام مدت مبارزه، از هر عملی که موجب تضعیف آن شود خودداری کرده در صورتی که دستگاه رهبری حزب توده تا یک هفته پیش گاه آشکار و گاه در پرده ولی مرتباً با «ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» مخالفت کرده و غالب روشهای آن موجب تضعیف اجرای این شعار بوده است.

... اولین بار که مطبوعات شوروی درباره مبارزه وسیع ضد استعماری مردم ایران با شرکت نفت و شعار آن اظهار نظر کردند، در شماره ۲ سال جاری مجله «عصر جدید» به تاریخ ۷ ژانویه (۱۵ دی‌ماه ۱۳۲۹) بود. این مجله در مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانیان علیه استثمار مستعمراتی قیام می‌کنند» نوشت: «ایرانیان خواستار الغاء امتیازات اعطا شده به شرکت نفت انگلیس و ایران که اداره آن از طرف لندن صورت می‌گیرد و ملی شدن صنعت نفت می‌باشند... اکنون چند تن از نمایندگان مجلس تقاضا دارند امتیاز ۱۹۳۳ ملغی و صنعت نفت ملی شود» و سپس قسمتی از اظهارات آقای نریمان را به عنوان «عضو جبهه ملی» نقل و آن را تأیید کرد.

ولی در همان موقع روزنامه «مردم» شعار «ملی کردن» را «خیانت» به ملت ایران شمرد و روزنامه «به سوی آینده» نوشت: «پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت هم مانند عنوان جبهه ملی بسیار خوش ظاهر است. جبهه ملی که تا چندی پیش از کنار آمدن با انگلیسیها سخن می‌گفت، صحبت از ملی کردن صنایع نفت را پیش کشیده است.» (شماره ۲۵ آبان)^۲

... همچنین مجله عصر جدید در شماره ۷ مارس خود (۱۵ اسفند ۱۳۲۹) مجدداً نوشت: «در سراسر کشور تظاهرات وسیع مردم صورت گرفته که خواهان انحلال شرکت و ملی شدن نفت تمام کشور بودند.» ولی درست در همین تاریخ «جمعیت مبارزه با شرکت نفت» به بحبوحه مبارزه خود بر سر شعار «اعلام بطلان امتیاز و قرارداد نفت جنوب و ملی ساختن آن» رسیده بود و ارگان و روزنامه‌های وابسته به آن، شعار «سراسر کشور» را «خائنانه» اعلام می‌داشتند و هر کسی که از کلمات «آن» و «بطلان» پا فراتر می‌گذارد «خائن» و دارای «سوءنیت» معرفی می‌کردند. مثلاً «ستاره آسیا» ارگان جمعیت در شماره ۲۸ اسفند نوشت: «کسانی که مسئله را به صورت «امکان الغاء قرارداد» مطرح می‌نمایند، به ملت ایران قصد خیانت دارند. ولی کسانی را نیز که دانسته فرق شعار ما را با این قبیل عناوین ندیده می‌گیرند، نمی‌توانیم خالی از سوءنیت بدانیم.»

... نکته قابل دقت این است که این اختلاف نظر میان مطبوعات شوروی و مطبوعات حزب توده، تنها به موضوع «ملی کردن صنعت نفت» محدود نمانده، به قضاوت در ماهیت جبهه ملی نیز کشیده شد. شاید کمتر کسی باشد که نداند در روزنامه «مردم» و جزوه «ماهیت جبهه ملی» و روزنامه‌های «همگام» با حزب توده، ده‌ها بار «جبهه ملی» را یک «جبهه امپریالیستی» و «ضد ملی» و «عامل استعمار» و نظایر آن معرفی کرده‌اند.

۱. حجار، شماره ۲ (۳۹)، ۳۰/۴/۱۶.

۲. به سوی آینده، شماره ۲۹/۸/۲۵-۱۶۳ تفسیر اخبار.

... اما روزنامه در راه صلح پایدار و دموکراسی توده‌ای ارگان دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست (کمینفرم) در شماره ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ (۳۰ فروردین ۱۳۳۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «در ایران چه روی می‌دهد؟» نوشت:

«کوشش حکومت‌های دست‌نشانده انگلیس برای اینکه مجلس را وادار به تصویب «قرارداد الحاقی نفت» بسازند، هم با مخالفت گروه نمایندگان طرفدار آمریکا در مجلس و هم با مخالفت نمایندگان ناسیونالیست متعلق به «جبهه ملی» مواجه گردیده. رزم‌آرا که در ۱۹۵۰ به حکومت رسید، عقیده داشت که بحران را می‌توان به وسیله گرفتن وام از آمریکا و افزایش درآمد از محل شرکت نفت انگلیس و ایران که ناشی از «قرارداد الحاقی» است حل کرد. نمایندگان «جبهه ملی» از جانب خود اعلام می‌کردند که تنها به وسیله محو استیلایی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران اعمال می‌شود، ممکن است بر بحران اقتصادی و مالی فائق آمد.

ولی درست در همان موقع به سوی آینده می‌نوشت: «دسته سازشکار جبهه ملی چاره‌ای جز محکومیت و شکست ندارد.» (شماره اول اردیبهشت)^۱ و «جبهه ملی به درجه پست‌ترین دشمنان ملت تنزل کرده است.» (چهارم اردیبهشت)^۲ و «جبهه ملی که در هفته‌های اخیر نقاب از چهره برگرفته است در کار توطئه خائنانه علیه مصالح ملت ایران همدست بوده. مسئله نفت با آنکه علی‌الظاهر تمام شده و مجلس ایران تصمیم نهایی خود را اتخاذ کرده است هنوز وسیله‌ای است برای توطئه‌های سیاست‌های امپریالیستی خارجی و عوامل داخلی آنها. عمال آشکار امپریالیسم و دار و دسته سازشکار «جبهه ملی» می‌خواهند در پناه اختناق ملت ایران به نحو «مطلوب» حل کنند» (فوق‌العاده به سوی آینده ۶ اردیبهشت). اما پس از تشکیل دولت دکتر مصدق بازهم این اختلاف میان مطبوعات شوروی و مطبوعات حزب توده در نظریه آنها نسبت به این دولت وجود داشت.

روزنامه اطلاعات در شماره دوم خرداد ضمن اخبار خود می‌نویسد:

«مطبوعات مسکو دیروز سرمقالات خود را به بحث درباره ایران اختصاص داده بودند و تحت عنوان «مداخله انگلیس و آمریکا در امور داخلی ایران» نوشته بودند: «نامه‌ای که اخیراً وزیر دارایی ایران به شرکت سابق داد و در آن پیشنهادهای شرکت نفت انگلیس دایر بر ارجاع مسئله نفت به حکمیت را رد کرده از طرف دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران تهیه شده بود و این نامه نه تنها پاسخی به شرکت نفت بود، بلکه به‌طور کنایه و غیرمستقیم پاسخ دندان‌شکنی می‌باشد به دولتهای انگلیس و آمریکا که بدون جهت خود را در قضیه نفت آلوده کرده‌اند.»

اما «به سوی آینده» در همان روز دوم خرداد تحت عنوان «دولت دکتر مصدق تنها در لفظ با امپریالیسم آمریکا و انگلیس مخالفت می‌کند» راجع به همین نامه چنین می‌نویسد: «اخیراً دولت دکتر مصدق با کوشش زیادی این گونه وانمود می‌کند که با تشبثات تهدیدآمیز امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی مخالف است. وزارتخانه‌های دارایی و خارجه ایران با ارسال یادداشتها و تذکاربیه‌هایی به شرکت نفت و سفارت آمریکا روش مداخله‌جویانه نفت‌خوران انگلیسی و پشتیبانان آمریکایی آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند. اما با نوشتن جملات و یادداشتها هر چند هم پر از کلمات پرزرق و برق راجع به «استقلال» و «حاکمیت ملی» باشد نمی‌توان امپریالیسم را از ایران بیرون کرد.»^۳

۱. به سوی آینده، شماره ۲۵۴-۳۰/۲/۱، سرمقاله.

۲. به سوی آینده، شماره ۲۵۶-۳۰/۲/۴، سرمقاله.

۳. به سوی آینده، شماره ۲۷۶-۳۰/۳/۲، سرمقاله.

همچنین روز ۱۴ خرداد روزنامه «ستاره سرخ» تحت عنوان «مبارزه با امپریالیسم در ایران» نوشت: «دولت و ملت ایران جدا تصمیم گرفته‌اند مملکت ایران را از چنگالهای خونین عمال «وال استریت» نجات دهند. نفت ایران دیگر ملی شده و به تمام معنی به دولت و مردم ایران تعلق دارد و مساعی انگلستان و آمریکا برای جلوگیری از اجرای این قانون یک نوع تجاوز به حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران به شمار خواهد رفت.» ولی «به سوی آینده» در همان روز ۱۴ خرداد می‌نوشت «دکتر مصدق با سیاست مردد و ناتوان خود به اجرای توطئه‌های خیانت‌آمیز امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی کمک می‌کند.»^۱

اما این اختلاف نظر و روش از طرف رهبری حزب توده ایران نادیده انگاشته می‌شد و در مطبوعات مخفی و علنی آن حزب انعکاس نیافت تا اعضای حزب از آن آگاه نشوند. بالاخره در حالی که مبارزه با شرکت نفت جنوب و امپریالیسم انگلستان با شدت و قاطعیت تمام ادامه داشت حزب توده ایران در ترویج این عقیده می‌کوشید که جبهه ملی و دکتر مصدق جز جایگزین کردن امپریالیسم آمریکا بر سر جای استعمار انگلستان منظور و مقصودی ندارد و روزنامه مردم ارگان آن حزب می‌نوشت:

... کاملاً آشکار است که وقتی انگلیسها رزم‌آرا این عامل صدیق خود را به عنوان سنگ بزرگ در ترازو گذاشتند، آمریکاییها نیز با سوءاستفاده از افکار و احساسات ملت ایران بزرگترین سنگ خود یعنی ملی کردن صنعت نفت را به دست اقلیت در کفه دیگر ترازو جای دادند.^۲

۱. به سوی آینده، شماره ۲۸۶، مورخه ۳۰/۳/۱۴، سرمقاله.

۲. روزنامه مردم، شماره ۹۲، مورخه ۳۰/۴/۱۵.

دکتر مصدق بر سریر قدرت

گفتیم که روز هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی برای اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت، دکتر محمد مصدق را به مقام نخست‌وزیری برگزید تا با بریتانیای کبیر دست و پنجه نرم کند و آرزوی دیرین ملت ما را در طرد استعمار حيله گر و کهنه کار انگلیس جامه عمل پوشاند. حال ببینیم این فرد میهن پرست و فرزند وفادار ملت ایران که مزاجی نحیف و رنجور اما اراده‌ای قوی و پولادین داشت چه کسی بود.

دکتر مصدق کی بود؟

دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) فرزند میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از خانواده آشتیانی^۱ و نجم‌السلطنه قاجار از بستگان نزدیک مظفرالدین‌شاه بود (پدر و مادر). وی اولین فعالیت آزادیخواهانه خود را در دوران مشروطیت و سلطنت محمد علی‌شاه انجام داد و چون محمد علی‌شاه بر آزادیخواهان چیره گردید مصدق نیز به اروپا تبعید شد و در آنجا با استفاده از فرصت به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.^۲

دکتر مصدق در دولت مشیرالدوله که با حمایت افکار عمومی برای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و رد آن بر سر کار آمد، سمت وزیر عدلیه را داشت و هنگام کودتای ۱۲۹۹ در مقام استانداری فارس بود. همین که سید ضیاءالدین در اجرای نقشه وزارت خارجه انگلستان دست به کودتا زد، دکتر مصدق جزو اولین کسانی بود که به مخالفت با کودتاچیان برخاست و ابلاغیه دولت کودتا را در فارس انتشار نداد. به قول حسین مکی «مخالفت دکتر مصدق نخستین ضربتی بود که بر شالوده حکومت کودتا وارد شد و به دیگران جرئت و جسارت بخشید».^۳

پس از سقوط حکومت سید ضیاء و رد قرارداد ۱۹۱۹ و برکناری مستشار مالی انگلیسی که طبق

۱. خانواده آشتیانی یکی از ارکان هیئت حاکمه یکصد و پنجاه ساله اخیر ایران می‌باشد و خانواده‌های دفتری، قوام، وثوق، مستوفی، فرهاد ... از آن منشعب می‌باشند.

۲. Encyclopaedia Britannica-Mossadegh، صفحه ۸۴۹.

۳. کتاب تاریخ بیست ساله ایران، صفحه ۱۳۴.

همین قرارداد نظارت بر مالیه ایران را عهده‌دار بود، مجلس چهارم جهت موازنه بودجه و اصلاح و تصفیه تشکیلات وزارت مالیه اختیاراتی به مدت سه ماه به دکتر مصدق داد. در این باره ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد:

از کارهای عمده مجلس چهارم بودجه‌بندی کشور بود ... که به اهتمام وزیر مالیه قوام‌السلطنه دکتر مصدق صورت گرفت.^۱

اما به گفته دکتر مصدق «در اثر تحریکات سیاست خارجی ... اصلاحاتی که با خون جگر صورت گرفته بود بکلی از میان رفت».^۲

دکتر مصدق در دوره پنجم مجلس شورای ملی به نمایندگی از تهران انتخاب شد و در جلسه تاریخی نوزدهم آبان‌ماه سال ۱۳۰۴ که با توطئه‌چینی و تمهیدات قبلی جهت خلع سلطنت از قاجاریه و تفویض پادشاهی به رضاخان پهلوی تشکیل گردیده بود، بشدت با انتخاب رضاخان به سلطنت مخالفت ورزیده گفت:

... نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به این مملکت نکرده‌اند که من امروز بتوانم دفاع کنم ... آمدم گفتیم قاجاریه بد. خیلی خوب کسی منکر نیست باید تغییر کند. خوبی کی بیاید؟

البته امروز کاندید مسلم آقای رئیس‌الوزراء است. خیلی خوب. رئیس‌الوزراء رفت مسند سلطنت را اشغال کرد. آیا امروز در قرن بیستم می‌شود گفت یک مملکتی مشروطه است و پادشاهش مشغول کار است. پادشاه، رئیس‌الوزراء، وزیر جنگ یا رئیس کل قوا یک نفر است.

آیا این استبداد صرف نیست؟ در زنگبار هم چنین حکومتی نیست. اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیایید و بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...

من که اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه‌ام کنند، ریز ریز کنند و آقا سید یعقوب (انوار) هزار فحش به من بدهد به این شکل حکومت رأی نخواهم داد...^۳

در پاسخ همین مخالفت بود که رضاشاه دکتر مصدق را توقیف و به بیرجند تبعید نمود. اما دوستی و آشنایی فرزند دکتر مصدق با ارنست پرون سوئیسی که یکی از رفقای محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران بود، سبب گردید که محمدرضا بنا به درخواست ارنست پرون شفاعت دکتر مصدق را پیش پدر برد و بر اثر این شفاعت دکتر مصدق از زندان بیرجند آزاد و به ملک شخصی خود احمدآباد منتقل شد و در همان جا تحت نظر قرار گرفت. پس از حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ دکتر مصدق نیز مانند سایر زندانیان سیاسی آزاد گردید و با شرکت در انتخابات دوره چهاردهم فعالیت سیاسی خود

۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صفحه ۲۵۹.

۲. کیهان، شماره ۲۹۰۹، مورخه ۳۱/۱۱/۴۳ از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

۳. مذاکرات مجلس، جلسه ۲۱۰، مورخه ۱۳۰۴/۸/۱۹.

را از نو آغاز نمود.^۱

دکتر مصدق انسانی بود متواضع و آزادمنش و به قول خود «هیچ لذتی را نمی‌توانست با حفظ آزادی عقیده و بیان برابر کند»^۲ و به همین لحاظ پس از انتخاب به مقام نخست‌وزیری به شهربانی کل کشور دستور ذیل را صادر نمود:

شهربانی کل کشور - در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود هرچه نوشته باشند و هرکه نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد...^۳

دکتر مصدق مدافع حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی ایران بود. خود وی در این باره می‌گوید:

... برای حفظ قانون اساسی من آن قدر که تاب و توانایی تحمل رنج و مشقت و تبعید و زندان را داشته‌ام تا سرحد مرگ به ملت حق‌شناس ایران آزمایش وفاداری داده‌ام... من از سنین جوانی تا امروز که سنین کهولت و نقاهت و رنج‌پیری را طی می‌کنم خدمتگزار مردم بوده و به سهم ناچیز خویش برای حفظ اصول قانون اساسی رنج سخت‌ترین حوادث را بر خود خریده‌ام.^۴

وی خواستار آن بود که «شاه سلطنت کند نه حکومت» و در این خواسته حکومت مشروطه انگلستان را معیار و ملاک خود قرار داده می‌گفت:

پادشاهان مشروطه جهان باید از پادشاه مملکت مشروطه اصلی تبعیت کنند و آن پادشاه انگلستان است...

و به استناد همین امر به محمدرضا شاه اظهار می‌داشت:

... اعلیحضرت باید حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید، زیرا ورشکست می‌شوید... در امور دولت دخالت نکنید.^۵

اما هنگامی که محمدرضا شاه به نصایح او گوش نکرده جهت تأمین منافع استعماری انگلستان و آمریکا در امور دولت دخالت نمود، دکتر مصدق در برابر او و عوامل ارتجاع داخلی ملاحظه‌کاری نشان داد و بنابه خصلت طبقاتی و پیوندهای خانوادگی مدارا و مماشات را بر مبارزه قطعی با آنان ترجیح داد.

به عنوان مثال با وجود اینکه دکتر مصدق مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ و مصوبات آن را غیرقانونی و خلاف اصول مشروطیت و حقوق مردم می‌دانست، از بنیانگذار چنین مجلسی تعریف

۱. فعالیت سیاسی دکتر مصدق بعد از دوره چهاردهم در فضول مختلف این کتاب شرح داده شده است.

۲. کیهان، شماره ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/۴ از پیام دکتر مصدق به ملت ایران.

۳. اطلاعات، شماره ۷۵۰۸، ۳۰/۲/۱۱، خبرهای کشور.

۴. کیهان، شماره ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/۴. از پیام دکتر مصدق به ملت ایران.

۵. اطلاعات، شماره ۷۲۳۳، ۲۹/۳/۴، مذاکرات مجلس.

و تمجید کرده می‌گفت:

... خدا شاهد است آقایان، این شاه وطن خودش را دوست دارد، با حسن نیت است والله شاید کسی از ما به قدر او حسن نیت ندارد.^۱

تاریخ بخوبی نشان داد که این عقیده چقدر خوشباورانه، زیانبخش و دور از حقیقت بود. دکتر مصدق در حالی که سرسختانه و مجدانه با امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کرد، با خوش بینی بی‌حسابی از دولت آمریکا که به حيله و نیرنگ خود را مدافع آزادی ملت‌ها نشان می‌داد، امید پشتیبانی و مساعدت داشت. اما هرگز زیر بار تحمیلات دولت آمریکا نرفت و یوغ بردگی امپریالیسم آمریکا را به گردن نگرفت. دکتر مصدق در تمام دوران زمامداری خود از سازش با شرکتهای نفتی انگلیسی و آمریکایی امتناع نمود و کلیه کوششهای آنها را جهت ادامه غارت منابع زرخیز کشور ما با ناکامی مواجه ساخت.

دکتر مصدق به امید جلب مساعدت دولت آمریکا در به راه انداختن صنعت نفت کشور ما به دست مردم ایران و پرهیز از متهم شدن به همکاری با اردوگاه سوسیالیسم از نزدیکی و همکاری با کشورهای سوسیالیستی اجتناب می‌نمود. اما هنگامی که وی از کمک آمریکا ناامید شد و برای فروش نفت به سوی شرق روی آورد و استرداد طلاها و مطالبات ایران را از دولت شوروی خواستار گردید، دست رد به سینه او گذاشته شد.

دکتر مصدق در عین حال که طرفدار استقرار حاکمیت ملی و طرد استعمار بود، بنا به خصلت طبقاتی از گسترش نهضت انقلابی و عمیقتر شدن آن در میان مردم زحمتکش بیم داشت. به طور قطع و یقین روش شرم‌آور رهبری حزب توده ایران در جریان مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت و مبارزه کینه‌توزانه آن حزب با شخص دکتر مصدق به عنوان «عامل سرسپرده امپریالیسم آمریکا» و دنباله‌روی کورکورانه کمیته مرکزی حزب توده ایران از سیاست دولت شوروی، این بیم و هراس را تشدید می‌نمود و برای ملت ما جز برخوردهای خونین، اتلاف بیهوده نیروهای مبارز، تفرقه و تشتت و کینه و خصومت در بین مبارزین - که بخوبی مورد بهره‌برداری ارتجاع و استعمار قرار می‌گرفت - و گمراهی و بدبینی مردم نسبت به اصیلترین مبارزه ضد استعماری کشور ثمره دیگری به بار نمی‌آورد. دکتر مصدق فرزند خلف و شایسته ملت ایران، انسانی بود میهن‌پرست، ناسیونالیست و ضد استعمار که مشتاقانه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور عزیز ما ایران را آرزو می‌کرد و بزرگترین خدمت او به ملت ما مبارزه سرسختانه و پیگیرانه‌اش در راه ملی کردن صنعت نفت و رد توطئه‌های غارتگرانه امپریالیسم انگلیس و آمریکا جهت تسلط بر منابع نفتی کشور ما بود و درست به همین لحاظ نام دکتر محمد مصدق به عنوان یکی از ارجمندترین مدافعین منافع ملی مردم ما و خدمتگزار وفادار ملت ایران در صفحات تاریخ کشور ما جاویدان خواهد ماند.

کوشش دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت

پس از آنکه دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت، انتظار می‌رفت که وی وزراء خود را از میان عناصر خوشنام، صالح و فعال در داخل یا خارج جبهه ملی انتخاب نماید. اما دکتر مصدق بنابه رویه سیاسی خاص خود و به احتمال قوی جهت راضی نگه داشتن و ساکت کردن جناحهای مختلف هیئت حاکمه، وزرا و همکاران دولتی خود را از عناصری که در دولتهای سابق نیز شرکت داشتند، برگزید. از جمله جواد بوشهری عامل نشاندار انگلستان را به وزارت راه منصوب کرد.

تشکیل این کابینه اولین شکاف را در میان اعضاء مؤسس جبهه ملی ایجاد نمود. از جمله عبدالقدیر آزاد به علت مخالفت با ترکیب دولت از جبهه ملی و فراکسیون وطن کناره‌گیری کرد.^۱ و «آیت‌الله کاشانی با یک اعلامیه چند سطره خود را از مداخله در طرز تشکیل این دولت برکنار دانست.»^۲

دولت انگلستان زمامداری دکتر مصدق را با این خبر استقبال کرد:

انگلیسها پس از نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق گفته‌اند که ما رابطه‌مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می‌سازیم.^۳

و در اجرای این منظور سفیر کبیر انگلیس در تهران به حضور شاه رسیده از وی خواست که قانون خلع ید را توشیح نکند. اما مطابق اصل ۴۹ متمم قانون اساسی شاه هرگز نمی‌تواند اجرای قوانین مصوب مجلس شورای ملی را تعویض یا توقیف نماید. لذا انجام این تقاضا مقدور نگردید. سپس شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان قانون ملی شدن صنعت نفت را نقض یکطرفه قرارداد ۱۹۳۳ دانسته به دولت ایران شدیداً اعتراض کردند و نماینده شرکت نفت در تهران تقاضا کرد که اختلاف به داوری مراجعه شود. اما دکتر مصدق در جواب پیام موريسون وزیر خارجه انگلیس اعلام داشت که ملت ایران می‌خواهد با استفاده از حق حاکمیت ملی اداره منابع نفت خود را به عهده داشته باشد و به مشتریهای سابق شرکت نفت نیز به نرخ عادلانه بین‌المللی نفت بفروشد. ضمناً حاضر است به دعاوی شرکت سابق هم رسیدگی شود.

روز بیست و هشتم اردیبهشت‌ماه دولت آمریکا درباره نفت ایران و مذاکراتی که در واشنگتن و لندن بین مقامات انگلیسی و آمریکایی به عمل آمده بیانییه زیر را منتشر نمود:

کشورهای متحد آمریکا درباره اختلاف دولتی ایران و بریتانیای کبیر راجع به نفت ایران نگرانی عمیق دارد... کشورهای متحد آمریکا می‌خواهد این اختلاف به‌طور دوستانه حل شود. زیرا این اختلاف نه تنها برای دو طرفی که مستقیماً ذینفع هستند، بلکه برای تمام دنیای آزاد نیز خطیر است. ... از آنجا که درباره روش کشورهای متحده آمریکا گفتگوهای شده است، مصلحت چنین است

۲. داد، شماره ۲۰۹۴، ۳۰/۲/۲۳.

۱. داد، شماره ۲۹۰۳، ۳۰/۲/۲۲، مهمترین اخبار.

۳. داد، شماره ۲۰۸۷، ۳۰/۲/۱۳، یادداشت روز.

سیاستی را که در مذاکرات خود با نمایندگان ایران و بریتانیای کبیر اتخاذ کرده‌ایم تشریح نماییم. لزوم حل اختلاف را به طریق دوستانه و از راه مذاکرات و همچنین لزوم احتراز از تخویف و تهدید به اقدام یکجانبه را به هر دو دولت تأکید کرده‌ایم.

هنگام مذاکره خود با دولت بریتانیای کبیر این عقیده را اظهار کرده‌ایم که با ایرانیان ترتیباتی بدهند که کنترل بیشتری در اداره امور نفت و منافع بیشتری از استخراج منابع نفت خوزستان داشته باشند و تمایلی را که ایرانیان در این باب اظهار نموده‌اند، شناخته شود.

در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطیری را که در نتیجه الغاء یکطرفه روابط دوستی که بر قرارداد مترتب است و کشورهای متحد آمریکا قویاً مخالف آن خواهد بود تذکر داده‌ایم.

... شرکت‌های آمریکایی ... به دولت آمریکا اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یکجانبه دولت ایران بر ضد شرکت انگلیسی، مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به عهده بگیرند. علاوه بر این متخصصین نفت چه از لحاظ کفایت و چه از نظر تعدادی که لازم است به جای متخصصینی که اکنون در ایران مشغول هستند گمارده شوند، به علت کمیابی متخصص در رشته مخصوص نه در آمریکا و نه در کشورهای دیگر عقیده ممالک متحده آمریکا بر این است که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه‌حلی بیابند (و خواهند یافت) تا دوباره روابطی را برقرار سازند که براساس آن هر یک از طرفین نقش کامل خود را در نیل بدان هدف مشترک بخوبی ایفا نمایند. چنین به نظر می‌رسد که از طریق این نوع مذاکره آمال و منافع ایران تأمین گردد و منافع انگلستان محفوظ بماند و تهیه مهم و لازم نفت ایران به بازارهای جهان آزاد کماکان ادامه یابد...^۱

همان روز از طرف دولت انگلیس نیز تذکاریه‌ای به دولت ایران تسلیم گردید حاکی از اینکه قرارداد ۱۹۳۳ معتبر است و در صورت لغو یکجانبه آن انگلستان علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت خواهد کرد. ضمناً انگلستان حاضر است فوراً هیئتی را به تهران اعزام دارد تا نسبت به شرایط یک قرارداد جدید مذاکره نمایند.

اما چون دولت ایران دخالت انگلیس را در اختلاف بین یک شرکت خصوصی و دولت ایران بیمورد می‌دانست لذا وزارت دارایی به شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد که ملی کردن صنعت نفت ناشی از حق حاکمیت ملی است و وجود قراردادهای خصوصی بر فرض صحت آنها مانع اجرای این حق که مبتنی بر اصول بین‌المللی است نمی‌باشد. ضمناً از شرکت خواست که برای ترتیب کار و اجرای قانون مزبور نمایندگان خود را معرفی نماید.

دولت ایران در پاسخ بیانیۀ دولت آمریکا نیز یادداشتی فرستاد مبنی بر اینکه صلاح‌اندیشی دوستانه یک دولت خارجی جز مداخله در امور داخلی کشور ما چیز دیگری نیست و از آن دولت تقاضا نمود که مانند سابق روش بیطرفانه و دوستانه خود را از دست ندهد.

روز ششم خرداد دولت انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که آن دولت علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت کرده است و دیوان داوری لاهه نیز شکایت آن دولت را به استحضار ایران رسانید. اما دکتر مصدق به دیوان مزبور اطلاع داد که اصولاً آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلاف

بین یک دولت و یک شرکت خصوصی را ندارد و طبق حقوق بین‌المللی دولت انگلستان نمی‌تواند شکایت شرکت نفت را به عنوان حمایت دیپلماتیک از تبعه خود در دیوان بین‌المللی مطرح نماید. دهم خرداد ترومن رئیس‌جمهور آمریکا طی پیامی به دکتر مصدق پس از تشویق دولت ایران به آغاز مذاکره با انگلستان برای انعقاد قراردادی جدید اظهار داشت:

... من می‌دانم که جنابعالی بر نتایج خطیر این وضع قابل انفجار وقوف کامل دارید و مطمئنم شما می‌دانید تا چه اندازه نگرانم که در خصوص این اختلاف هیچ‌گونه اقدامی به عمل نیاید که منجر به عدم توافق بین ایران و دنیای آزاد گردد. یقین دارم که راه‌حلی می‌توان یافت که هم مورد قبول ایران و هم مورد قبول بریتانیای کبیر باشد...^۱

روز دوازدهم خرداد شرکت نفت به دولت ایران اطلاع داد که نمایندگان خود را برای مذاکره خواهد فرستاد و روز بیستم خرداد مقارن با ورود هیئت انگلیسی به ریاست جاکسون هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت مأمور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت نیز در عمارت مرکزی شرکت در خرمشهر استقرار یافته طی اعلامیه‌ای به کارشناسان و کارمندان خارجی شرکت خبر داد که شرکت ملی نفت ایران آنان را به عنوان مستخدمین آن شرکت می‌شناسد و ادامه کار آنها را می‌پذیرد. جاکسون رئیس هیئت انگلیسی پس از ورود به ایران ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران اظهار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر است با «یک نوع ملی شدن نفت» موافقت کند که در آن محلی هم برای شرکت نفت جنوب وجود داشته باشد و اساس تقسیم عواید بالمناصفه تعیین گردد.^۲ و چون منظور از اعزام این هیئت ابقاء و ادامه کار شرکت نفت انگلیس و ایران بود لذا مذاکرات بی‌نتیجه ماند و روز بیست و نهم خرداد پس از شکست مذاکرات، دولت دستور اجرای قانون ملی شدن نفت را صادر کرد.

عصر همان روز دکتر مصدق در پیامی که خطاب به ملت ایران از رادیو تهران ایراد نمود گفت:

... از روز اول زمامداری تمام سعی و مجاهدت اینجانب به حل مسالمت‌آمیز قضیه نفت معطوف گردید و در تمام مکاتبات و مذاکرات با نمایندگان و وابستگان کمپانی سابق مکرر تذکر دادم که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت برای این است که ملت ایران از یک طرف بندهای سیاسی را از گردن خود بردارد و از طرف دیگر به فقر و بدبختی غلبه کند. آنچه توانستیم تسهیلات فراهم آوردیم و طرق حل مشکلات را پیش‌بینی کردیم و دست خریداران سابق نفت را برای خرید آن باز گذاشتیم و موافقت کردیم آنان همچنان گردش چرخ صنایع مملکت خویش را با نفت خوزستان تأمین کنند ولی ناچار بودیم قانون را اجرا کنیم.

شرکت سابق در جواب اظهار خلع ید که از طرف دولت ایران به او ابلاغ شد اظهار داشت که پیشنهادهایی در زمینه قانون ملی شدن صنعت نفت دارد و نمایندگان خود را برای بیان مطلب به تهران اعزام می‌دارد. دولت شاهنشاهی با حسن نیت کامل ورود آن هیئت و حتی تمدید را که خواسته

۱. اطلاعات، شماره ۷۵۳۲، مورخه ۳۰/۳/۱۱، پیام ترومن به نخست‌وزیر ایران.

۲. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، نوشته فواد روحانی، صفحه ۱۴۵.

بودند پذیرفت. ولی دیشب پس از آنکه پرده از روی پیشنهادهای آنها برداشته شد معلوم گردید که زبان ما را نخواسته‌اند بفهمند. من مکرر چه در مجلس و چه در یادداشتها و بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها اعلام کرده بودم که به هیچ وجه در اجرای قانون که مظهر آرزو و اراده ملت ایران است نمی‌توانم قصور و مسامحه بکار برم. گویا نمایندگان شرکت این حقیقت را ندیده گرفته‌اند و راه ادامه مذاکرات را بر ما بستند. بنابراین برای اینکه اجرای قانون ادامه پیدا کند و تأخیر و وقفه‌ای در کار روی ندهد صبح امروز با تصویب کمیسیون مختلط و هیئت دولت تصمیمات لازمه اتخاذ شد و دستور دادم عملیات اجرایی ادامه داده شود.

اکنون به شما هموطنان عزیز که در تهران و ولایات پراکنده‌اید این پیام مخلصانه و صمیمانه را می‌فرستم و از تقویت و حمایتی که در همه حال از دولت برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت نموده و می‌نمایید قبلاً تشکر می‌کنم و تمنی دارم با آرامش و دوراندیشی بیشتری که شأن و شایسته ملت تاریخی ایران است مراقب اوضاع باشید و صف آهنین وحدت و یگانگی خود را حفظ کنید و نگذارید عوامل و ایادی حریف کهنه کار بر قدرت روحی و نیروی ایمان شما هجوم آورد.

شرکت سابق می‌خواست بدون توجه به حق مسلم حاکمیت ملی و قانون مصوب مجلسین، ما را با دادن چند میلیون لیره علی‌الحساب گرم مذاکرات دور و دراز نگاه دارد. غافل از اینکه من اطمینان دارم فرد فرد شما بادیه و کاسه‌ای را که در خانه دارید حاضرید همه را در راه نجات وطن در اختیار حکومت خدمتگزار خود بگذارید و گلیم زیر پای خویش را در گذرها به فروش برسانید...^۱

روز چهارم تیرماه وزیر خارجه انگلیس ضمن نطقی در مجلس عوام آن کشور گفت:

چون هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران از کشتیهای حامل نفت رسید مطالبه می‌کند^۲ لذا دولت انگلیس به تمام کشتیهای نفتکش دستور داده است که از آبادان خارج شوند و حتی اگر لازم باشد نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند تخلیه نمایند.

وی در مورد حفظ جان و مال اتباع انگلیسی نیز گفت:

... نخست وزیر ایران و دولت وی باید بدانند که بر طبق قوانین بین‌المللی مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیس در ایران می‌باشند و اگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند دولت انگلستان خود آن را به عهده خواهد گرفت و برای انجام این منظور وسایل لازم را بکار خواهد برد.

ضمناً وی آشکار ساخت که رزمناو «موریشوس» را به حومه آبادان اعزام داشته است.^۳ بدین ترتیب انگلستان از صدور نفت ایران جلوگیری کرد و با فرستادن رزمناو و چتربازان انگلیسی به پایگاههای نظامی خود در خاورمیانه به تهدید نظامی متوسل گردید. ولی همچنان که روز اول تیرماه روزنامه تایمز لندن نوشت: «... اعزام سربازان انگلیسی را ایرانیان عمل خصمانه‌ای تلقی خواهند کرد و نتیجه‌اش این خواهد شد که یا حکومت فعلی سقوط کرده و یک دولت توده‌ای

۱. اطلاعات، ۷۵۴۹، ۳۰/۳/۳۰، پیام دکتر مصدق خطاب به ملت ایران.

۲. دکتر مصدق مایل بود به منظور اینکه جریان صدور نفت متوقف نشود نفت جنوب با دریافت رسید به کشتیهای انگلیسی تحویل گردد. (از نطق وی در جلسه ۳۰/۴/۲۰ مجلس شورای ملی).

۳. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۵۳۵ و ۵۳۶.

(کمونیستی) روی کار خواهد آمد و یا ایرانیان دست پیش را گرفته و مندرجات پیمان ایران و شوروی منعقد در سال ۱۹۲۱ را به کمک خود برمی‌انگیزند» (درخواست ورود قوای شوروی به ایران)، اوضاع و شرایط بین‌المللی مساعد با اقدام انگلیس در جنوب ایران نبود.

سیزدهم تیرماه دادگاه لاهه تصمیمی مبنی بر لزوم انجام اقدامات تأمینی جهت جلوگیری از «هرگونه عمل زیان‌آور به حقوق طرفین که ادامه بهره‌برداری صنعتی و بازرگانی شرکت نفت انگلیس و ایران را دچار مشکل سازد» اتخاذ و به دولت ایران اعلام نمود. اما دولت ایران در پاسخ اطلاع داد که دیوان داوری لاهه را در رسیدگی به این امر صالح نمی‌شناسد و به رأی صادره در این مورد نیز ارزشی قائل نیست. ضمناً تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد مخابره کرده توضیح داد که «چون دیوان داوری لاهه از جاده عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته است لذا دولت ایران از این تاریخ اعلامیه مورخ دوم اکتبر ۱۹۳۰ خود را درباره قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور مسترد می‌دارد.»^۱

روز هفدهم تیرماه ترومن نامه‌ای به دکتر مصدق ارسال داشته ضمن تأیید تصمیم دیوان لاهه اطلاع داد که برای حل اختلاف مایل است اورل هریمن نماینده شخصی خود را به تهران اعزام دارد. چنانچه نخست‌وزیر ایران موافقت کند با کمال خوشوقتی به این کار اقدام خواهد کرد و دکتر مصدق در پاسخ نامه مزبور موافقت خود را با اعزام هریمن به استحضار ترومن رسانید.

در این فاصله صدور نفت ایران به علت کارشکنی و توطئه چینی شرکت نفت جنوب و حمایت کارتل بین‌المللی نفت از آن شرکت، کاملاً متوقف گردید. منظور از این اقدامات گرفتار ساختن ایران به افلاس و ورشکستگی اقتصادی بود تا در برابر استعمارگران سر تسلیم فرود آورد. در حالی که دولت آمریکا چه از نظر ارزی و چه از لحاظ مواد نفتی احتیاجات انگلستان را مرتفع می‌نمود. در این باره دکتر مصدق در نخستین جلسه نمایندگان دوره هفدهم مجلس شورای ملی چنین گفت:

... ما تصور می‌کردیم اگر ما به عوائد نفت احتیاج داریم دولت انگلستان هم به نفت ما نیازمند است. چه نفت ما علاوه بر سوخت برای او در حکم کالایی بود که از انگلستان به ممالک دیگر صادر می‌کرد و بدین وسیله از فروش نفت ایران تحصیل ارز می‌نمود و احتیاجات دیگر خود را از سایر کشورها مرتفع می‌کرد. ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به وسیله کمک آمریکا برطرف نمود. یعنی از آمریکا دلار گرفت و نفت مورد احتیاج خود را خریداری کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت فشار قرار دهد.^۲

بیست و سوم تیرماه اورل هریمن با دو نفر همکاران خود وارد تهران گردیدند. در آن روز شوم حادثه دردناک و تأسف‌انگیزی روی داد که موجب تألم و تأثیر هر ایرانی شرافتمندی گردید. در آن روز مأمورین شهربانی و ارتش آن چنان کشتار بیرحمانه‌ای به راه انداختند که هیچ انسانی

نمی توانست در برابر وحشیگریها و سببیت نیروهای انتظامی که به روی مردم بی سلاح آتش گشودند و سینه های جوانان ما را با گلوله های گرم مشبک ساختند و بدن زنان و مردان بیگناه را زیر چرخهای تانکها و زرهپوشهای «اهدایی دولت آمریکا» خرد کردند، ساکت بنشینند و فریاد خشم و نفرت خود را بلند نکنند.

در برابر چنین هیولای جنایت و وحشیگری مردم شهامت و شجاعت و پایداری بیمثالی از خود نشان دادند. در آن روز مردم تهران قهرمانانه مبارزه کردند و در حدود ۷۰۰ نفر کشته و زخمی از خود به جا گذاشتند.^۱ درود به روان شهدای ۲۳ تیر!

این حادثه خونین چگونه بوجود آمد؟

چند روز قبل از حادثه، «جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری نفت در ایران» وابسته به حزب توده روز ۲۳ تیرماه را «روز شهدای خوزستان» (به مناسبت یاد بود شهدای ۲۳ تیرماه سال ۱۳۲۵ خوزستان) اعلام و مردم را به شرکت در دمونستراسیونی که از طرف آن جمعیت ترتیب داده شده بود دعوت نمود. و چون دمونستراسیون «دوچرخه سواران صلحدوست» که روز چهاردهم تیرماه از طرف جمعیت هواداران صلح برگزار شده بود به وسیله چاقوکشان دکتر بقایی و شمس قنات آبادی مورد هجوم قرار گرفته و سبب زخمی شدن عده ای از شرکت کنندگان شده بود، لذا جمعیت مزبور ضمن دعوت به دمونستراسیون اعلام داشت که اگر بار دیگر چنین حمله نامردانه ای تکرار شود «مشت محکم کارگران و جوانان و نفرت کلیه مردم شرافتمند تهران دهان یاوه گویان را درهم خواهد شکست و این روبهان را بر سر جای خود خواهد نشانید».^۲

لذا دمونستراسیون ۲۳ تیرماه با تحریک احساسات قبلی و اطلاع از تمهیدات مفصلی که برای برهم زدن دمونستراسیون آماده شده بود^۳ و با تدارکاتی که خود شرکت کنندگان در دمونستراسیون دیده بودند، آغاز شد. از طرف دیگر چون در آن روز هریمین نماینده ترومن رئیس جمهور آمریکا وارد تهران می گردید، این دمونستراسیون نمایشی بود علیه ورود هریمین. شبهه ای نیست که از طرف پلیس و ارتش و پاره ای از وابستگان جبهه ملی که در رأس آنها دکتر مظفر بقایی و «حزب زحمتکشان» او قرار داشت توطئه وحشیانه ای جهت درهم شکستن دمونستراسیون و سوءاستفاده از آن فراهم شده بود.

حال ببینیم طرفین مبارزه چگونه این حادثه را ارزیابی می نمودند. چه کسانی از آن منتفع شدند و حقیقت قضایا از چه قرار بود؟

۱. اطلاعیه رسمی تعداد کشته شدگان را بیست نفر و زخمیها را دویست نفر ذکر می کند. اما روزنامه طلوع کشته شدگان را یکصد نفر و زخمیها را ششصد نفر می نویسد.

۲. به سوی آینده، شماره ۳۱۵، مورخه ۳۰/۳/۱۹، «ای مردم شرافتمند جنوب تهران!».

۳. به سوی آینده، شماره ۳۱۸، مورخه ۳۰/۴/۲۳، «تحریکات دسته عرب - بقایی».

رهبری حزب توده ایران که معتقد بود «جبهه ملی عوامفریبانه کباده مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد»^۱ و دکتر مصدق مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیستهای آمریکا ندارد، این حادثه را به حساب نخست‌وزیر گذاشت و نوشت: دکتر مصدق که «با ورود نماینده ترومن به ایران می‌خواهد کار را یکسره کند و سازش خیانتکارانه خویش را علنی گرداند ناچار است که از احساسات ضداستعماری ملت ایران جلوگیری نماید...» و «مردم شرافتمند و دلاور را به عنوان خیرمقدم برای نماینده جنگ‌افروز نفت‌خواران جهان قربانی کند...»^۲

رهبری حزب توده ایران که تا آن تاریخ از هر فرصتی برای حمله به جبهه ملی و سران آن استفاده کرده بود، مبارزه خود را علیه دکتر مصدق تشدید نموده نوشت:

دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت‌کشی، فاشیسم، دروغ‌گویی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است. روزبروز عمق توطئه بزرگی که دولت دکتر مصدق با الهام از منابع امپریالیستی بر ضد منافع ملت ایران چیده است آشکارتر می‌شود... دکتر مصدق برای اینکه محیط را آماده برای مذاکره تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده استعمار آمریکا سازد، لازم دانسته است ملت را به گلوله ببندد و ریختن خون شایسته‌ترین فرزندان استقلال‌دوست ملت را ضامن سیاست نوکری خود نزد نماینده امپریالیسم آمریکا قرار دهد... راه دولت دکتر مصدق راه ملت‌کشی، راه توسل به عملیات فاشیستی، راه دروغ‌پراکنی، گوبلس‌منشی، راه‌بند و بست با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و راه فدا کردن منافع ملت ایران در مورد نفت است...^۳

همچنین نوشت «دولت ضد مشروطه، ضد آزادی، ضد دموکراسی و ضد ملت»^۴ دکتر مصدق با کشتار ۲۳ تیر «می‌خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا اثبات نماید و نشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار کند تا مورد پشتیبانی ترومن قرار گیرد»^۵ و چون دکتر مصدق سرلشکر بقایی را از مقام ریاست شهربانی کل کشور به علت حوادث ۲۳ تیر عزل نموده به دادگاه نظامی فرستاد، به سوی آینده نوشت:

دکتر مصدق سعی می‌کند تا مسئولیت جنایات ۲۳ تیر تهران را با عوامفریبیهای کهنه از گردن خود بردارد ولی امروز فجایع دولت دکتر مصدق مانند هیولای شومی همه نقاط ایران را فرا گرفته است.^۶

لکن دکتر مصدق اقدامات مأمورین انتظامی را در روز ۲۳ تیر مورد تقبیح قرار داده مسئولیت حادثه را به گردن محمدرضا شاه و دربار سلطنتی انداخت و گفت:

... اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و

۱. به سوی آینده، شماره ۲۷۵، مورخه ۳۰/۲/۳۱.

۲. صلح پایدار (به جای به سوی آینده)، شماره ۳، مورخه ۳۰/۴/۲۲، سرمقاله.

۳. شجاعت (به سوی آینده)، شماره ۱ - مورخه ۳۰/۴/۲۶، سرمقاله.

۴. رستاخیز خلق (به جای به سوی آینده) شماره ۱، ۳۰/۴/۲۸. ۵. رستاخیز خلق، مورخه ۳۰/۴/۳۰.

۶. رستاخیز خلق (به جای به سوی آینده)، ۳۰/۴/۳۱.

این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفت‌هایی شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم، مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.^۱

وی همچنین گفت:

در روز ۲۳ تیر ... من به تمام مأمورین گفتم که شما می‌بایست به قدر کافی قوه داشته باشید. شما نمی‌بایست شلیک کنید مگر وقتی که لازم باشد آن هم با اجازه. ... چون این مطلب بر من آشکار بود که مأمورین ارتش ما ممکن است اغفال شوند، دستور دادم شلیک نباید بشود مگر با اجازه رئیس شهربانی و خود من. البته من در شهر بودم و با وسایل بلندگو و تلفن آقای رئیس شهربانی با من مربوط بود و می‌توانست در صورت لزوم کسب دستور کند و شلیک کند و اگر لازم بود اشخاص را به جای خود بنشانند.

در روز ۲۳ تیرماه که آقای سرلشکر بقایی رئیس شهربانی بود از نظر اینکه ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، من در کار شهربانی به هیچ وجه دخالتی نکردم و دیدیم که وقایع ۲۳ تیر در این شهر به میان آمد و اکنون که گزارش هیئت تفتیشیه رسیده گفته شده که مأمورین شهربانی عده زیادی را مقتول کرده‌اند و عده‌ای از مأمورین شهربانی در پست خود نبوده‌اند.

سرلشکر بقایی در خانه خود نشسته بوده. من صراحتاً می‌گویم تا این دولت سرکار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیرماه به اشخاص بیگناه شلیک کرده‌اند، مجازات خواهد کرد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاص بی‌پرنسیپ را که به قول خودشان دستورات عمل هم به‌طور سابقه داشته‌اند، مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت همیشه باید جنبه عدل را رعایت کند. دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت است و فلان دسته مخالف دولت. فقط عدالت را باید نگاه کرد تا عدالت را مستقر نکند دیگر دولت مفهومی ندارد و هرج و مرج در مملکت ایجاد می‌شود...^۲

قبل از توضیح اینکه چه کسانی از این حادثه خونین استفاده کردند، باید روشن ساخت که پس از انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری به علت استقلال رأی او و عدم اطاعت از اوامر دربار دو قدرت در کشور ما حکومت می‌کردند: ۱. دولت قانونی دکتر مصدق ۲. قدرت نظامی محمدرضا شاه با تکیه به ارتش و شهربانی و حمایت کلیه عناصر ارتجاعی و یاران سیاست انگلیس در مجلسین و در دستگاه‌های دولتی.^۳

چنان که پس از علنی شدن اختلافات موجود بین دکتر مصدق و محمدرضا شاه در مطبوعات کشور نیز آشکارا نوشته شد، تا هنگامی که دکتر مصدق پست وزارت دفاع (وزارت جنگ) را شخصاً

۱. کیهان، شماره ۲۹۶۲، مورخه ۳۲/۱/۱۷، از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

۲. اطلاعات، شماره ۷۶۱۳-۳۰/۶/۱۷، نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی.

۳. تا هنگامی که وزارت جنگ تحت نظر مستقیم دکتر مصدق قرار نگرفته بود «وزراء دولتی جداگانه بود و ستاد ارتش هم دولتی جداگانه»، باختر امروز، ۳۰/۴/۲۶-۸۶۴، «حسین مکی اسرار استعفای دکتر مصدق را فاش می‌سازد»، نوشته حسین مکی.

در اختیار نگرفته بود. ستاد ارتش و فرماندهان نظامی به دستورهای و فرامین دولتی و قعی نمی‌نهادند و در تمام موارد دستور عملهای خود را مستقیماً از شخص محمدرضا شاه می‌گرفتند.^۱

با توجه به این حقیقت مسلم می‌توانیم دریابیم که کدام مقامات داخلی و خارجی و چه کسانی از حادثه ۲۳ تیرماه بهره‌مند شدند. محمدرضا شاه که مخالف اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و آخرین امید استعمار انگلستان بود و در عین حال از استحکام پایه‌های حکومت دکتر مصدق به عنوان خطری برای تاج و تخت خود بیم داشت و به قول وزیر دربارش حسین علاء از آن می‌ترسید که «مملکت یک وقت جمهوری شود»^۲ برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق و ایجاد اختناق در کشور به نفع سیاست استعماری انگلستان و حفظ تاج و تخت خود از هیچ تلاشی فروگذار نبود. دولت انگلیس نیز با قطع امید از کنار آمدن با دکتر مصدق بی‌صبرانه انتظار چنین روزی را می‌کشید. لذا هر حادثه‌ای نظیر فاجعه ۲۳ تیر دکتر مصدق را در موقعیت حساسی تضعیف کرده راه را برای اجرای توطئه شوم استعمارگران هموار می‌ساخت و امکان مقاومت استوار در برابر فشار مقامات انگلیسی و آمریکایی را از دولت دکتر مصدق سلب می‌نمود. در نتیجه حوادثی از این قبیل، به زیان مبارزه ملت ایران در راه آزادی و طرد استعمار اما سود دولت انگلیس و ارتجاع داخلی تمام می‌شد. بینیم استعمار و ارتجاع از آن حادثه چگونه استفاده کردند؟

صبح همان روز ۲۳ تیرماه رادیوی لندن خبر داد که امروز بعد از ظهر در تهران حوادث خونینی روی خواهد داد.^۳ و دو روز بعد همان رادیو گفت:

فاجعه روز یکشنبه نشان داد که دکتر مصدق حاکم و مسلط بر امور کشور نمی‌باشد و کمونیستها در کمین هستند که ایران را ببلعند و اگر انگلستان پای خود را از ایران کنار بکشد کار ایران تمام شده است.^۴

در داخل کشور نیز روزنامه‌های وابسته به سیدضیاء و محافل دریاری نظیر «طلوع» و «صدای مردم» با مطبوعات مخفی و علنی حزب توده همصدا شده به «خونخواهی» قربانیان ۲۳ تیر برخاستند و افرادی نظیر جمال امامی، شوشتری و عماد تربتی که در وابستگی آنها به سیاست انگلیس کوچکترین شبهه‌ای نبود، حکومت «ملت‌کش» دکتر مصدق را به باد انتقاد و اعتراض گرفتند. جریان مبارزه نشان داد که دکتر مصدق نمی‌خواست «محیط آماده‌ای برای مذاکره تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نماینده استعمار آمریکا» فراهم سازد و «نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم

۱. در این باره بموقع بحث خواهد شد.

۲. «... روزی که من در مجلس متوقف بودم جناب آقای وزیر دربار تشریف آوردند... و گفتند مملکت یک وقت جمهوری نشود؟ گفتم جمهوری؟ کی می‌خواهد جمهوری کند؟ گفتند یک اشخاصی افراطی در اطراف شما هستند و ممکن است آنها مملکت را جمهوری کنند...»، از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی، اطلاعات، شماره ۷۶۱۳،

مورخه ۳۰/۶/۱۷. ۳. باختر امروز، شماره ۵۷۲، ۳۰/۴/۲۴.

۴. باختر امروز، شماره ۵۷۴، ۳۰/۴/۲۶.

آمریکا» به ثبوت رساند. لذا وی از این حادثه جز تهمت و افترا و حملات ناروای مخالفین و کارشکنی مقامات و عناصری که مخالف اجرای ملی شدن صنعت نفت بودند، ثمره‌ای نبرد. اما بار مسئولیت رهبران حزب توده ایران در این حادثه بسیار سنگین است. شکی نیست که اعتراض علیه دخالت آمریکا در امور داخلی ایران وظیفه هر ایرانی وطن پرستی است.

ولی با توجه به اینکه دستگاه رهبری حزب توده ایران از توطئه‌های ارتجاع علیه دموکراسیون ۲۳ تیر اطلاع قبلی داشت و می‌دانست که هرگونه زدوخورد و کشمکش شدیدی می‌تواند دستاویزی برای ایجاد اختناق در اختیار مقامات ارتجاعی قرار دهد - اختناقی که مسئله ملی شدن نفت را از بیخ و بن منتفی سازد - می‌توانست به منظور اجتناب از هرگونه پیشامدی دموکراسیون را به میتینگ ثابت علیه مداخله هریمین مبدل نماید.

بدیهی است که برخورد و خونریزی در جریان مبارزات اجتناب‌ناپذیر است. اما یک سازمان مبارز با رهبرانی شایسته و واقع‌بین هیچ وقت نسنجیده عده‌ای از بهترین افراد خود را به کشتن نمی‌دهد و نیروی مبارز خویش را بیهوده و بیجهت تضعیف نمی‌کند.

لکن، همچنان که گفته شد رهبری حزب توده ایران دکتر مصدق را عامل سیاست آمریکا می‌دانست و اقدامات او را برای طرد استعمار انگلستان عوام‌فریبی و ظاهرسازی معرفی می‌کرد لذا با ایجاد چنین حوادثی دولت دکتر مصدق را می‌کوبید. در حالی که در زیر لوای مبارزه با استعمار عملاً به سود سیاست استعماری انگلستان و علیه مبارزه ضد استعماری واقعی مردم ایران قدم برمی‌داشت.

چنان که گفتیم اورل هریمین نماینده مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا جهت وساطت بین دولت ایران و شرکت نفت جنوب که از طرف دولت انگلستان حمایت می‌شد وارد تهران گردید و دولت ایران هیئتی را مأمور مذاکره با هریمین و همراهانش نمود. به دنبال این مذاکرات که نتایج آن توسط شخص هریمین به اطلاع دولت انگلستان رسانیده شد یک هیئت انگلیسی به ریاست استوکس مهربار سلطنتی نیز به تهران رسیده در مذاکرات شرکت نمود. در جریان مذاکرات یاران و جیره‌خواران انگلیس با استوکس در تماس بودند و او را تشجیع می‌کردند که برای قبولاندن پیشنهادهای خود مبنی بر ابقاء شرکت نفت جنوب تحت عنوان و نامی دیگر پافشاری کند.

دکتر مصدق در اشاره به همین موضوع طی نطقی که در مجلس شورای ملی ایراد نمود گفت:

... وقتی انگلستان منافعی را بخواهد از مملکتی ببرد برای این کار فکر می‌کند که چه باید بکند. این دولت در همه جا باید از خود عمالی بگمارد که این منافع را تأمین کنند. این عمال در همه جا هستند، نمی‌توانند نباشند. اگر شما بفهمید که در جاهای مؤثر عمال دولت انگلیس نیستند، هیچ کس از شما این مطلب را قبول نمی‌کند. عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه و ملت، عمال انگلیس در دربار و بالاخره همه جا وجود دارند... وقتی که استوکس آمد، بعضی اشخاص رفتند و گفتند ای پدر عزیز اگر شما از این مملکت بروید ما بی‌پدر می‌شویم. شما در این

مملکت بمانید و از ما صاحبی کنید... به هر حال چون این اشخاص رفته بودند و به آقای استوکس گفته بودند پیشنهاد خود را مسترد ندارید، در جامعه نفوذ کلام نداشتند ایشان آمد و پیشنهاد هشتگانه خود را پس گرفتند.^۱

جریان مذاکرات با هیئت انگلیسی را نیز دکتر مصدق چنین شرح داد:

استوکس می‌گفت ... شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران وجود ندارد. ولی آن شرکت خارجی می‌خواهد مقدار مهمی نفت از این مملکت خریداری کند. بسیار خوب این یک معامله تجارتي است. مگر آقایان مخالفند که آن شرکت از ما نفت بخرد؟ بعد گفتند مدت معامله بیست و پنج سال است. گفتم بسیار خوب این هم برای من اهمیت ندارد زیرا نرخ بین‌المللی هر سال یک جور است و دولت انگلیس که دوست ما است و همیشه لاف دوستی با ما می‌زند چه اشکالی دارد که بیست و پنج سال نفت را به قیمت بین‌المللی از ما بخرد. بعد گفتند آن شرکت خارجی باید اطمینان داشته باشد که این مقدار نفت به او داده شود. آن شرکت خارجی باید یک آژانس در اینجا داشته باشد و یک مدیر انگلیسی داشته باشد که عملیات شرکت را اداره کند و بعد صورتحساب را به شرکت ملی نفت ایران بدهد و پنجاه درصد از منافع این شرکت را برای عملیات خودش بردارد.

... من از آقای استوکس پرسیدم پس کار شرکت ملی نفت چیست؟ وقتی شما نفت زیادی می‌خرید و وقتی برای بیست و پنج سال نفع می‌برید، وقتی شما آژانسی برقرار می‌کنید که تمام کارهای نفت را بکند پس کار شرکت ملی نفت چیست؟

ایشان در جواب گفتند در این صورت شرکت ملی نفت مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات می‌اندازد.^۲

چون دولت دکتر مصدق زیر بار تحمیلات مشترک آمریکا و انگلیس نرفت مذاکرات قطع گردید و استوکس و هریمن به همراهی هیئتهای خود از ایران رفتند.

اما پس از عزیمت استوکس و هریمن، مجلس شورای ملی قیافه دیگری به خود گرفت. عده‌ای از نمایندگان که تا آن تاریخ جرئت مخالفت با دکتر مصدق را نداشتند، نقاب از چهره برداشتند. مثلاً در جلسه ۳۰/۶/۱۰ مجلس شورای ملی، تیمورتاش نماینده مجلس گفت:

در موقع تصویب اجرای خلع ید محیطی به وجود آوردند که من نتوانستم مخالفت کنم... اگر آمریکا هم نمی‌تواند کاری بکند و از ما کناره‌گیری کند و ما یکه و تنها بمانیم چه خواهد شد. آیا ما می‌خواهیم زیر یوغ کمونیسم برویم؟

در پایان همان جلسه کار مجلس به تشنج و دشنام‌گویی و دعوا کشید.

دکتر مصدق نه فقط مورد مخالفت و تهدید مرتجعترین عناصر هیئت حاکمه بود، بلکه حزب توده ایران نیز به زعم خود به علت «تسلیم شرم‌آور به منافع استعماری کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی»^۳ و «سازش ننگین و خائنانه» با امپریالیسم آمریکا او را می‌کوبید.

۱. اطلاعات، شماره ۷۶۱۳، مورخه ۳۰/۶/۱۷، مذاکرات مجلس شورای ملی.

۲. اطلاعات، شماره ۷۶۱۳، ۳۰/۶/۱۷، مذاکرات مجلس.

۳. به سوی آینده، شماره ۳۲۷، ۳۰/۵/۴، سرمقاله.

روزنامه‌های مخفی و علنی حزب توده ایران چنین می‌نوشتند:

دولت دکتر مصدق با پیروی محض از امپریالیسم آمریکا راه خیانت و سازش با شرکت نفت جنوب را در پیش گرفته است.^۱

دولت دکتر مصدق کجا می‌رود؟ به جانب اطاعت کورکورانه از آمریکا و گر نه چرا مملکت را به آمریکا می‌فروشد.^۲ سازش‌ننگین دکتر مصدق و «جبهه ملی» در مسئله نفت مورد نفرت شدید ملت ایران است - به سوی آینده، شماره ۳۳۹ - ۳۰/۵/۹.

و سر مقاله روزنامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران در شماره ۹۷ مورخ ۳۰/۵/۱۹ تحت عنوان «مصدق نقش دلال نفت را بازی می‌کند» چنین می‌گفت:

اکنون برای مردم مراقب و باهوش ایران کاملاً واضح و آشکار است که دولت مصدق مسئله نفت را می‌خواهد به سود امپریالیسم پایان دهد و با نام ظاهر فریب «ملی شدن» نفوذ استعماری را در منابع نفتی ایران پا بر جا نگاه دارد. مصدق نقش دلال نفت را بازی می‌کند... دکتر مصدق علناً به منافع ملت ما خیانت می‌ورزد و برای پا بر جا نگاه داشتن نفوذهای ارتجاعی و امپریالیستی به ملت ما از پشت خنجر می‌زند.

اما این چگونه «دلال» و «عامل سرسپرده» ای بود که به دسایس انگلستان وقعی نمی‌نهاد و به فشار هریمن تسلیم نمی‌شد؟ نقاط ضعف واقعی سیاست دکتر مصدق ملاحظه کاری و مماشات با هیئت حاکمه مزدور ایران و عدم قاطعیت در مبارزه ضد استعماری بود. اما مسلماً وی نه «عامل سرسپرده استعمارگران» بود نه «دلال نفت» آنها. رهبری حزب توده ایران دکتر مصدق را هنگامی با تهمت و افترا می‌کوبید که تمام عمال واقعی استعمار و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب در راه سقوط و نابودی او می‌کوشیدند.

بدیهی است حزبی که ادعای روشن‌بینی و پیشروی را داشت، وظیفه‌دار بود که در چنین شرایطی ضمن انتقاد اصولی و منطقی از حکومت دکتر مصدق پشتیبانی می‌کرد و دکتر مصدق را به جهت ایستادگی در برابر استعمارگران تشویق می‌نمود نه آنکه با حملات شدید به آن دولت و تشدید فشار سیاسی دکتر مصدق و جبهه ملی را به جانب راست می‌راند. اما حزب توده ایران راه تهمت و افترا و طریق لجن مال کردن را در پیش گرفت و پس از آنکه دکتر مصدق پیشنهاد های استوکس را رد نمود و زیر بار تحمیلات هریمن نرفت به سوی آینده نوشت:

دکتر مصدق که تحت فشار افکار عمومی و تضاد دو سیاست امپریالیستی خود را به مانور قطع مذاکرات مجبور دید در انتظار فرصت است که دوباره وسایلی برای تجدید مذاکرات بر انگیزد ... و نقشه‌های شوم شرکت های نفت انگلیسی و آمریکایی را جامه عمل پوشاند.^۳

۱. به سوی آینده، شماره ۳۲۷، ۳۰/۵/۴، سرمقاله.

۲. به سوی آینده، شماره ۳۳۱، ۳۰/۵/۹.

۳. به سوی آینده، شماره ۳۵۷، مورخه ۳۰/۶/۱۰، سرمقاله.

قضاوت تاریخ نشان داد که حزب توده ایران راه خطا می پیمود و مردم را به گمراهی می کشانید. سیزدهم شهریورماه نخست وزیر در مجلس سنا اعلام داشت که چون انگلستان می خواهد در اثر عدم تولید و فروش نفت، ایران را گرفتار مضیقه مالی نماید لذا دولت ایران در نظر دارد به آن دولت اطلاع دهد چنانچه تا دو هفته برای ادامه مذاکرات حاضر نشود در انقضای مدت جواز اقامت کارشناسان انگلیسی را لغو خواهد کرد.

از سوی دیگر در مجلس شورای ملی اقلیتی مرکب از مرتجعترین عناصر هیئت حاکمه برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق کوشش می کردند. به همین منظور در جلسات مجلس حاضر نمی شدند. دکتر مصدق با نطقی که روز ۳۰/۶/۱۷ در مجلس شورا ایراد نمود - و ما به قسمتهایی از آن در بالا اشاره کردیم - نشان داد که تصمیم به مقاومت دارد. وی طی این نطق اولتیماتومی را که به وسیله هریمن به دولت انگلستان فرستاده بود، به شرح زیر به اطلاع مجلس رسانید:

... بدیهی است دولت انگلیس به حقایق امور مملکت ما بیشتر از ما مطلع است. از می داند که اگر سه ماه دیگر گذشت مردم این مملکت از فرط نداری می آیند و به مجلس و دولت هجوم می آورند و بعد او می آید و می گوید آقایان من بیست میلیون لیره به شما می دهم بیاید بگیرید و بعد قرارداد خود را هم به ما تحمیل می کند، از این جهت برای اینکه ملت و دولت ایران به زانو در نیاید، من قائل شدم به اینکه به دولت انگلیس به طور غیرمستقیم به وسیله جناب آقای هریمن اعلام کنم که اگر تا پانزده روز دیگر شما نیایید و مطابق عدالت عمل نکنید، دولت ایران به اقامت متخصصین انگلیسی خاتمه می دهد یعنی جواز اقامت این اشخاص را باطل می کند ...

چنان که گفته شد یگانه امید وزارت امور خارجه انگلستان بسته به این بود که نمایندگان مجلس شورای ملی از دولت دکتر مصدق پشتیبانی نکنند. حتی به گفته نخست وزیر «سفیر کبیر انگلیس به دیدن تقی زاده رفته و گفته بود چه شده است که در مجلس شورای ملی اقلیت تشکیل شده که با دولت مخالفت کند ولی در مجلس سنا چنین اقلیتی تشکیل نشده است؟»^۱ اما تظاهرات مردم و پشتیبانی آنها از دکتر مصدق مخالفین را موقتاً وادار به عقب نشینی ساخت.

نوزدهم شهریورماه دکتر هنری گریدی که جبهه ملی و دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت تشویق و ترغیب نموده بود، در اثر فشار سیاسی دولت انگلیس تغییر مأموریت یافت و روز ۳۰/۶/۳۰ لوی هندرسن سفیر کبیر جدید آمریکا در ایران وارد تهران شد.^۲

در همین ایام شرکت نفت انگلیس و ایران اختطاری در جراید دنیا انتشار داد حاکی از اینکه اگر کسی از ایران نفت خریداری کند در محاکم مورد تعقیب قرار خواهد گرفت و خزانه داری انگلستان اعلام نمود که «نظر به قطع مذاکرات راجع به حل قضیه نفت مزایای استثنایی را که تاکنون درباره

۱. باختر امروز، شماره ۶۳۱، ۳۰/۷/۴ از نطق دکتر مصدق در میدان بهارستان.

۲. «محافل سیاسی واشنگتن رسماً اعلام کردند ظاهراً دکتر گریدی بنا به میل خود کناره گیری نکرده و بلکه انگلیسها مقدمات این کار را برای او فراهم کرده و او را مجبور به این عمل نموده اند»، اطلاعات، شماره ۷۶۸۲، ۳۰/۹/۱۳.

ایران رعایت می‌کرده و عبارت بوده است از تبدیل لیره به دلار از تاریخ ۱۸ شهریورماه به بعد موقوف خواهد داشت و داد و ستدهای لیره با ایران در آینده موقوف به اجازه خزانهداری انگلیس خواهد بود ... و خرید بعضی کالاهای کمیاب از انگلستان که به‌طور عادی مشمول پروانه صدور بوده و در مورد ایران بدون پروانه صادر می‌شده است، در آینده موقوف خواهد شد ...^۱ روز دوم مهرماه دولت ایران دستور داد که کارشناسان انگلیسی تا یک هفته باید خاک ایران را تخلیه نمایند و روز چهارم مهرماه دولت انگلستان طی یادداشتی به این اقدام دولت اعتراض نموده مسئولیت عواقب امر را به عهده دولت ایران گذاشت.

همان روز هیئت وزیران انگلستان جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که نخست‌وزیر انگلیس تلگرافی به رئیس‌جمهور آمریکا نموده و از او درخواست مساعدت نماید. در این تلگراف نخست‌وزیر گفته بود که اگر کارشناسان انگلیسی از ایران اخراج گردند لطمه‌ای به حیثیت و آبروی انگلستان در خاورمیانه وارد خواهد شد و راه دیگر این است که انگلستان متوسل به نیروهای نظامی شود تا از اخراج آنها جلوگیری نماید. رئیس‌جمهور فوری جواب داده و به دولت انگلستان توصیه نمود که از به کار بردن قوای نظامی خودداری نماید و علاوه نمود که اگر انگلستان مبادرت به چنین کاری نماید دولت آمریکا از آن پشتیبانی نخواهد کرد. همان روز رئیس‌جمهور آمریکا به دولت ایران توصیه نمود که از تصمیم خود عدول نماید زیرا اجرای آن موجب خواهد شد که حل قضیه نفت را مشکلتر سازد.^۲

اما دولت ایران از تصمیم خود عدول نکرد، روز چهارم مهرماه سربازان ایرانی پالایشگاه آبادان را اشغال کردند و روز دهم مهرماه کلیه کارشناسان انگلیسی آبادان را ترک نمودند و کار خلع ید به‌طور کامل انجام یافت.

در همین اوان دولت انگلیس بیانیه‌ای انتشار داده ضمن توضیح اینکه اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران مخالف اصول بین‌المللی است، اعلام نمود:

با وجود اینکه اقدام دولت ایران اعزام نیروهای نظامی را جهت حفظ منافع انگلستان ایجاب می‌نمود، لکن آن دولت به احترام سازمان ملل متحد به شورای امنیت شکایت می‌کند.

دکتر مصدق دستاویز دولت انگلیس را در شکایت به شورای امنیت چنین شرح داده:

بهانه انگلستان در عرض حال خود این بود که دولت ایران تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری در باب اقدامات تأمینیه راجع به دعوای شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را به موقع اجرا نگذاشته و امتناع دولت ایران از اجراء تصمیم مزبور ممکن است صلح دنیا را به خطر اندازد و بنابراین شورای امنیت باید به این کار رسیدگی کند و دولت ایران را به اجرای تصمیم بین‌المللی وادار نماید.^۳

همین که شکایت انگلستان در شورای امنیت مطرح گردید نمایندگان شوروی و یوگسلاوی ملی

۱. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۵۶۷.

۲. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۵۶۷.

۳. از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی، ۳۰/۹/۳.

کردن صنعت نفت و اقامت اتباع خارجه در ایران را مربوط به امور داخلی کشور و در صلاحیت دولت ایران دانسته اعلام داشتند که شورای امنیت حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارد. اما شکایت انگلستان با رأی موافق اکثریت در دستور شورا قرار گرفت.

چهاردهم مهرماه هیئت نمایندگی ایران به ریاست دکتر مصدق جهت شرکت در شورای امنیت به نیویورک رفت و دکتر مصدق طی نطقی ضمن رد صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به این مسئله مظالم شرکت نفت جنوب و تجاوزات عمال آن شرکت در امور داخلی ایران و محروم ساختن ملت ایران از حداقل زندگی و همچنین آمال و آرزوی مردم کشور ما را در نیل به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی به سمع شورای امنیت رسانید. شورای امنیت پس از استماع مدافعات طرفین مقرر داشت که تا دیوان بین‌المللی لاهه راجع به صلاحیت خود اظهار نظر ننموده موضوع مسکوت بماند. در نتیجه مراجعه دولت انگلستان به شورای امنیت به ضرر آن دولت تمام شد.

پس از اتمام کار شورای امنیت، دکتر مصدق با مقامات آمریکایی به مذاکره پرداخت تا مگر به میانجیگری آنها انگلستان را حاضر به قبول نظرات خود نماید. ضمناً در این مذاکرات کوشش کرد که مقداری نفت به آمریکا بفروشد و با توضیح وخامت اوضاع اقتصادی ایران از آمریکا درخواست وام فوری کرده عایدات نفت را وثیقه استرداد آن قرار داد. اما برخلاف خوش‌بینی دکتر مصدق نسبت به دولت آمریکا تقاضاهای او مورد توجه قرار نگرفت. زیرا آمریکاییها از آن وحشت داشتند که توفیق دکتر مصدق در برابر دولت انگلیس و شرکت نفت جنوب موج جنبشهای ضد استعماری را در خاورمیانه برانگیزد.

همزمان با مذاکراتی که بین مقامات آمریکایی و دکتر مصدق جریان داشت، بانک بین‌المللی نیز به عنوان اینکه می‌خواهد کار نفت را کد نماید و در بازار بین‌المللی جریان پیدا کند به دکتر مصدق مراجعه کرد و مداخله بانک بین‌المللی مورد قبول نخست‌وزیر ایران قرار گرفت. در اثر همین توافق نمایندگان بانک در دی‌ماه همان سال به ایران آمدند.

اوایل آبان‌ماه همان سال، حزب محافظه‌کار انگلستان در انتخابات پیروز شد و چرچیل مأمور تشکیل کابینه گردید. پس از تشکیل دولت محافظه‌کار انگلیس، هریمن با زمامداران جدید تماس گرفت و نتیجه مذاکرات واشنگتن را به اطلاع آنها رسانید. نمایندگان بانک بین‌المللی نیز طرح خود را به دولت محافظه‌کار ارائه دادند. ولی چون چرچیل آماده ملاقات با رئیس‌جمهور آمریکا می‌گردید، مذاکره با نمایندگان بانک بین‌المللی معوق ماند.

اول آذرماه دکتر مصدق پس از یک سفر طولانی به ایران بازگشت و تصمیم خود را دایر به شروع انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی به اطلاع عامه رسانید. اکثریت نمایندگان مجلس شانزدهم بخوبی می‌دانستند چنانچه انتخابات به دست دکتر مصدق انجام گیرد آنها به مجلس راه نخواهند یافت. لذا آنها کوشیدند که انتخابات را به تعویق اندازند تا بتوانند در این فاصله دولت دکتر

مصدق را ساقط کرده دولت دیگری را که نسبت به آنان نظر موافق داشته باشد روی کار آورند. ولی در این امر توفیقی نیافتند.

روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه یک بار دیگر تهران شاهد حوادث اسفناک و جانخراش و مناظر شرم‌آور و وحشیانه‌ای بود که در اثر سیاست حادثه‌آفرینی رهبران حزب توده ایران و مقابله و انتقامجویی نیروهای انتظامی و اراذل و اوباش و چاقوکشان تحت حمایت پلیس و ارتش با نظارت و اطلاع دولت پیش آمده بود.

حادثه بدین قرار بود که از چند روز پیش سازمانهای دانشجویان و دانش‌آموزان وابسته به حزب توده ایران برای «اعتراض علیه تضییقات خلاف قانون که نسبت به جوانان دانشجوی و دانش‌آموز کشور اعمال می‌شود» برنامه تظاهراتی ترتیب داده بودند که می‌بایست از جلو دانشگاه تهران شروع و در میدان بهارستان پس از انجام میتینگ خاتمه یابد.

شهربانی از تاریخ دوازدهم آذرماه چند بار اعلام کرده بود که از دموستراسیون و میتینگ جلوگیری خواهد کرد و در صورت تخلف با استفاده از نیروهای انتظامی از آن جلوگیری خواهد نمود. ولی ترتیب‌دهندگان تظاهرات به اخطار پلیس توجه ننموده و به انجام دموستراسیون و میتینگ دست زدند. نیروهای انتظامی ابتدا به تظاهرکنندگان حمله کرده پس از کشتن و زخمی کردن و توقیف عده‌ای، آنها را متفرق ساختند. اما کار بدینجا خاتمه نیافت. بلافاصله عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌های وابسته به احزاب «زحمتکشان» دکتر بقایی، سومکا و پان - ایرانیست با در دست داشتن چوبدستی و میله آهنی و با دادن شعارهای «زننده باد دکتر مصدق»، «زننده باد جبهه ملی»، «مرگ بر حزب توده ایران» در خیابانها به راه افتادند و به تخریب و آتش زدن مؤسسات، چاپخانه‌ها و روزنامه‌های مخالف دولت و حتی دکانها و دکه‌ها پرداختند و از حمله و توهین به مردم خودداری نکردند.

روزنامه‌کیهان جریان حوادث را چنین شرح می‌دهد:

تظاهرکنندگان به خانه صلح هجوم بردند و بعد از آنکه کلیه وسایل و لوازم داخل خانه صلح حتی لامپهای چراغ برق، ناودانها، گنجه‌ها، نیمکتها، میزها، روزنامه‌ها و اوراق را خرد و بلااستفاده نمودند، ابتدا در وسط حیاط و سپس در داخل اتاقها مقداری از روزنامه‌ها و اوراق را آتش زدند و هر چه میز و صندلی و لوازم چوبی دیگر هم به دست می‌آوردند به روی آنها می‌ریختند و حتی به این هم قناعت نکرده درهای اتاقها را نیز طعمه آتش نمودند به طوری که مأمورین آتش‌نشانی برای جلوگیری از توسعه حریق آن را خاموش کردند. چاپخانه روزنامه به سوی آینده (باستان)، محل جمعیت جوان دموکرات و تئاتر سعدی نیز به همان ترتیب غارت و آتش زده شد. جمعیت آزادی ایران و جمعیت مستأجرین نیز به چپاول رفت. تظاهرکنندگان به گردش خود در خیابانها ادامه داده هر جا کیوسکی را که کتابهای چپی و انتقادی می‌فروخت خراب کرده و شکستند. بعد ادارات روزنامه آتش و طلوع را خراب و غارت کردند. همچنین روزنامه راهنمای ملت که مدتی به جای به سوی آینده منتشر می‌شد غارت گردید. محل جمعیت مبارزه با استعمار، روزنامه‌ها و مجلات ستاره صلح، زنان نو، آزادی ایران، چلنگر و

غیره نیز دچار همان سرنوشت گردید.

تظاهرات تا آخرین ساعات روز ادامه داشت و در تمام مدت تظاهرات، جریان به وسیله بیسیم به آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور و سرپرست شهربانی کل کشور اطلاع داده می شد. آقای امیر تیمور نیز جریان را به اطلاع آقای نخست وزیر می رسانیدند.^۱

اعلامیه شهربانی کل کشور که همان روز منتشر گردید پس از ذکر «وظیفه قانونی شهربانی در جلوگیری از اقدامات افراد ماجراجو که سعی دارند انتظامات و امنیت شهر را مختل سازند» می گوید:

اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران هم که به ماهیت این عناصر کاملاً پی برده اند، با نیروی انتظامی در تمام موارد کمال همکاری و معاضدت را کرده و عناصر اخلاکگر را به سزای اعمال خود رساندند.

شهربانی کل وظیفه خود می داند که از معاضدت و همکاری بی مانند مردم شرافتمند تهران تشکر کند ...^۲

این رجاله بازیهای شرم آور و ننگین را پاره ای از جراید وابسته به جبهه ملی ستایش کردند و رادیو تهران نیز آن را تمجید نمود. دو روز بعد از این حادثه روزنامه کیهان طی سر مقاله ای تحت عنوان «یک اعلامیه عجیب» روش دولت و شهربانی را در قبال این واقعه دردناک چنین توصیف کرد:

عجیبترین چیزی که من در عمر خود دیده ام اعلامیه روز پنجشنبه شهربانی کل بود. این اعلامیه در همان شماره روزنامه ما چاپ شده بود که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند اداره روزنامه و چاپخانه و کتابخانه را داشت و آن کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل کشور از ایشان تشکر می کرد. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می خواسته چندین خانه و اداره روزنامه و کتابخانه یغما و سوزانده شود و «اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران» در این راه با وی همکاری کرده اند.

... چقدر شایسته بود که شهربانی به جای این اعلامیه عجیبی که داد اعلامیه ای مبنی بر اظهار تأسف از آن وقایع می داد و می گفت که آنها بر خلاف میل ما و به طور ناگهانی صورت گرفته و ما به مجرد اینکه خبر شدیم جلوگیری کردیم.

... جمعی ریخته اند چند خانه سوزانده اند، چند مطبعه و روزنامه غارت کرده اند و شهربانی از ایشان تشکر می کند؟! پس شهربانی حافظ امن و نظم نیست، مشوق فتنه و آشوب است. من شرط می بندم که از اول تا آخر دنیا یک شهربانی چنین اعلامیه ای نداده و نخواهد داد.^۳

در این مورد روزنامه کیهان کاملاً حق داشت. این حادثه و نظایر آن به مانند لکه های سیاهی بر دامن جبهه ملی و رهبران آن نشست.

درست است که حزب توده ایران ارزیابی و سیاست نادرستی داشت و حادثه آفرینی می کرد، در اشتباه بود و راه خطا می پیمود. لکن خطاهای آن حزب اعمال این چنین فزاینده دولت جبهه

۱ و ۲. روزنامه کیهان، شماره ۲۵۸۲ به تاریخ ۳۰/۹/۱۴.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۲۵۸۳، به تاریخ ۳۰/۹/۱۴.

ملی را به هیچ وجه توجیه و تبرئه نمی نمود. جنایات و فجایعی از این قبیل نمی تواند مورد تنفر و انزجار عمومی نباشد و هیچ دولتی هر قدر هم که خدمتگزار ملت باشد، نمی تواند خود را از مسئولیت چنین اعمال رسوایی مبرا دارد.

نظری کوتاه به دوران حکومت دکتر مصدق نشان می دهد که وی در سیاست داخلی اش لبه تیز حملات خود را به حزب توده ایران و نیروهای ضداستعماری وابسته به آن متوجه ساخته بود. در آن دوران همواره زندانها از دهقانان، کارگران، روشنفکران و هواداران صلح که پیگیرترین مبارزین ضداستعمار بودند مملو بود و توقیف روزنامه هایشان به کار روزمره ای تبدیل شده بود. حتی به فعالیت آزاد کلاسهای مبارزه با بیسوادی که به ابتکار حزب توده ایران و به همت دانشمند عالیقدر دهخدا تشکیل یافته بود، میدان عمل داده نمی شد.

حال آنکه به حریم امنیت جیره خواران شناخته شده استعمار و خدمتگزاران به نام ارتجاع که دائماً و منظمأ در توطئه های شرکت می کردند که جز عقیم ساختن مبارزه ضد استعماری مردم و ساقط کردن حکومت دکتر مصدق هدفی نداشت، کوچکترین تجاوزی نمی شد و روزنامه ها و بلندگوهایشان که بشیرمانه پیروزیهای ملت ما را تخطئه می کردند و از نفاق و پراکندگی در صفوف مبارزین حداکثر سوء استفاده را می بردند، طعم توقیف و تعطیل نمی چشیدند و آزادانه به اعمال ننگین خود ادامه می دادند. و چنانچه به علت کشف مدارک انکارناپذیر خیانت هایشان، پاره ای از آنان دستگیر می شدند، در اثر اهمال و مسامحه دولت بلافاصله آزاد می گردیدند تا دسیسه های ناتمام و توطئه های نافرجامشان را با اطمینان و شهامت بیشتری دنبال کنند.

ملت ما و شخص دکتر مصدق در مقام نخست وزیر مورد اعتماد مردم، مبارزه علیه امپریالیسم حيله گر و کهنه کار انگلستان و بعدها پیکار در برابر اتحاد امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی را آغاز کرده بودند، در حالی که بنا به گفته مصدق استعمار در سرتاسر دستگاه دولتی، در دربار، ارتش، پلیس، مجلس، ادارات و در جامعه ما ریشه های عمیقی داشت و مقامات حساسی در دست آنها بود. و چنین مبارزه عظیمی، بدون دادن آزادیهای دموکراتیک به مردم، بدون فراهم ساختن حداکثر تجمع و تشکل نیروهای ضد استعماری، و بی اتکاء به نیروی لایزال زحمتکشانشان کشور، طبقات محروم و متوسط، نمی توانست پایان موفقیت آمیزی داشته باشد.

برقرار ساختن حکومت نظامی که به معنای لغو آزادیهای فردی و اجتماعی مردم است، در حالی که مدتها ستاد ارتش و فرماندهان نظامی گوش به فرمان دولت دکتر مصدق نبودند و مستقیماً از دربار که مرکز اصلی توطئه های ضد ملی است دستور می گرفتند، چگونه می توانست از مبارزه ضد استعماری مردم دفاع و پشتیبانی نماید.

شخص دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی همیشه اعتراف داشتند بر اینکه اگر تظاهرات عظیم و مبارزات دامنه دار مردم کشور نبود، مجلس شانزدهم هرگز قانون ملی شدن صنعت نفت را تصویب

نمی‌کرد و بر اساس همین نظر هر موقع که نخست‌وزیر دچار مشکلی می‌گردید، به مردم عادی کوچه و بازار مراجعه می‌کرد و می‌گفت «مجلس حقیقی همین جاست».

لذا شبهه‌ای نیست چنانچه آزادیهای فردی و اجتماعی جامعه دچار اختناق می‌شد، اصول دموکراسی پایمال قلدری و رجاله‌بازی می‌گردید، آزادی مطبوعات از میان می‌رفت و مردم نمی‌توانستند آزادانه از حقوق و خواسته‌های خود دفاع کنند، مبارزه ضد استعماری پیروز نمی‌گردید و شکست قطعی بر استعمار و ارتجاع وارد نمی‌آمد.

به اعتراف همگان در آن زمان حزب توده ایران متشکلتترین و نیرومندترین حزب موجود در ایران بود. اگر رهبران حزب در اشتباه و خطا غوطه‌ور بودند، توده عظیم متشکل در سازمانهای مخفی و علنی آن حزب صادقانه خواستار آزادی کشور و طرد استعمار بوده و در آن راه مصممانه و شجاعانه مبارزه می‌کردند. مسلماً جبهه ملی نیز وظیفه داشت که به جای انتقامجویی و به راه انداختن کشتارهای خونین که از غرور در دست داشتن قدرت دولتی ناشی می‌شد - قدرتی که آن چنان لرزان و ناپایدار بود - به جای سهل انگاشتن مبارزه با هیولای استعمار و تصور اینکه با چند نشست و برخاست و چند تجمع و تظاهر سازمان‌نیافته و کم‌عمق و نااستوار می‌توان نفوذ ریشه‌دار استعمار را از کشور ما بیرون راند، به خاطر پیروزی مبارزه ضد استعماری مردم و به نام آزادی ملت رنج کشیده ما در رفع تفرقه و پراکندگی، ایجاد اتفاق و اتحاد در صفوف مبارزین، آشکار ساختن اشتباهات رهبران حزب توده ایران در میدان عمل و نشان دادن ماهیت ضد استعماری و آزادیخواهانه خود به توده مردمی که در اعمال و رفتار آنها دچار شک و تردید بودند، پیگیرانه و مصممانه می‌کوشید.

متأسفانه ملاحظه‌کاری در برابر سیاست آمریکا و جلب رضایت آن دولت به امید اینکه مشکل نفت به دست او حل گردد و وحشت از اینکه اقدامات دولت دکتر مصدق به عنوان تلقینات حزب توده و اردوگاه سوسیالیسم تعبیر و تفسیر شود، جبهه ملی را از این راه صواب باز داشت.

روز بیستم آذر دولت طی نامه‌ای به تمام سفارتخانه‌ها اعلام نمود که اگر مشتریان سابق نفت تا ده روز برای معامله و خرید نفت مراجعه نکنند دولت در فروش نفت به هر مشتری که مراجعه کند آزادی عمل خواهد داشت و حق تقدیمی که در قانون ملی شدن صنعت نفت منظور گردیده مراعات نخواهد شد. در پاسخ این تصمیم دولت انگلستان اطلاع داد که تا صدور رأی دیوان لاهه حاضر به خرید نفت ایران نمی‌باشد و «حق قانونی برای دولت ایران درباره فروش نفت به رسمیت نمی‌شناسد.» دولت آمریکا نیز توسط سفیر کبیر خود در تهران فوراً خواستار شد که دولت ایران از فروش نفت به اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی خودداری کند.

این موضع‌گیری دولتهای انگلیس و آمریکا موجب شد که سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز از خرید نفت ایران امتناع ورزند. از کشورهای سوسیالیستی دولتهای چکسلواکی، لهستان و مجارستان

برای خرید نفت به دولت ایران مراجعه کردند.^۱

اما با وجود اینکه دولت چکسلواکی اعلام نمود که «کلیه تعهدات حمل و نقل را عهده‌دار خواهد شد و از بابت تهدیدات شرکت سابق نفت برای جلوگیری از حمل نفت ایران ابداً نگرانی به خود راه نخواهد داد»^۲ و بنابه نوشته روزنامه اطلاعات «... وزیر مختار دولت لهستان از دولت ایران گله کرده که مدتی است پیشنهاد خرید نفت داده ولی هنوز تصمیمی درباره آن گرفته نشده است»^۳ دولت دکتر مصدق به ملاحظه دولت آمریکا که از آن امید کمک و مساعدت داشت و خود نیز باطناً نمی‌خواست جریان نفت ایران به جهان غرب قطع شود، در اجرای پیشنهادهای دول سوسیالیستی مسامحه کرد و نتوانست قدم عملی برای فروش نفت ایران به آن کشورها بردارد.

بدین ترتیب استخراج نفت ایران تقریباً قطع گردید و در حالی که میزان استخراج قبل از خلع ید سی و دو میلیون تن در سال بود به ۱/۳ - ۱/۲ میلیون تن تنزل کرد و فقر اقتصادی ایران تشدید گردید. در پایان آذرماه دکتر مصدق پیامی از رادیو تهران به ملت ایران فرستاده انتشار اوراق «قرضه ملی» را از طرف دولت به اطلاع عموم رسانید و از مردم دعوت نمود که با خرید اوراق مزبور سهم خویش را در کمک مالی به دولت و مبارزه علیه استعمار انگلستان ایفا نمایند. وی ضمن پیام خود گفت:

... هموطنان عزیز، اکنون شما مراحل نهایی این جهاد تاریخی را به پایان می‌رسانید و با شرکت در قرضه ملی آخرین فداکاری را برای حصول به مقصود مقدس خود ظاهر می‌سازید. با خرید قرضه ملی گذشته از اینکه در بهبود وضع مالی دولت کمک مؤثری می‌کنید، برای آتیه فرزندان خود نیز سرمایه و اندوخته‌ای فراهم می‌سازید. پرداخت برگهای قرضه ملی و جایزه آن طبق قانون ۲۶ مردادماه ۱۳۳۰ از طرف دولت تعهد شده است و کوپنهای جایزه اوراق قرضه از ابتدای سال دوم در باجه‌های کلیه بانکها به حساب دولت قابل پرداخت می‌باشد و اصل قرضه را هم بعد از دو سال می‌توانید بابت هر نوع بدهی که به دولت داشته باشید از قبیل مالیات و حقوقی گمرکی و سایر عوارض حساب کنید ...^۴

اما طبقات مرفه و ثروتمند جامعه از خرید اوراق قرضه ملی خودداری کردند و قسمت اعظم فروش اوراق مزبور مربوط به طبقات محروم و متوسط جامعه بود و همان‌طوری که دکتر مصدق گفت: «... ما می‌دانستیم آنهایی که به واسطه حمایت بیگانگان و فساد دستگاه ما که آن هم معلول دخالت اجنبی در امور داخلی است موفق شده‌اند ثروت هنگفتی به دست آورند کوچکترین کمکی در این موقع تنگدستی به دستگاه این دولت نخواهند کرد. غلبه ملت را بر اجنبی موجب اضمحلال خود می‌دانند و بنابراین در مبارزات ملت ایران با اجانب محال است که به کمک ملت خود برخیزند. کما اینکه اوراق قرضه ملی را بجز معدودی از متمکنین، اشخاصی خریدند که به هیچ وجه

۱. اطلاعات ۷۶۹۴، ۳۰/۹/۲۸، «چکسلواکی و لهستان هر کدام تقاضای خرید پانصد هزار تن نفت کردند.»

۲. باختر امروز، شماره ۷۰۴، چهارم دی‌ماه ۱۳۳۰، مصاحبه با خبرنگار روزنامه.

۳. اطلاعات، شماره ۷۷۰۵، ۳۰/۱۰/۱۱. ۴. اطلاعات، ۷۶۹۶، ۳۰/۱۰/۱۱.

استطاعت مالی نداشتند.^۱

حزب توده ایران نیز خرید اوراق قرضه ملی را تحریم نمود و روزنامه به سوی آینده تحت عنوان «درباره قرضه ملی» نوشت:

... نقشه استقراض دوست میلیون تومان (از راه فروش اوراق قرضه ملی) به هیچ وجه به خاطر رفع بحران مالی خزانه طرح نگشته بلکه اقدامی عوامفریبانه و صرفاً به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا بدین وسیله دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت آور آن را لازم و ضروری بشناساند و از این راه بر تلاشهای خود در جهت نفع امپریالیسم آمریکا پرده بکشد.^۲

گذشته از سخافت این استدلال در شرایطی که امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی جهت فلج ساختن اراده ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از اعمال هر نوع فشار سیاسی و اقتصادی ابا نمی کردند، اقدام به فروش اوراق قرضه ملی عمل کاملاً درست و بجایی جهت ایستادگی و پایداری در برابر استعمارگران بود که می بایست مورد پشتیبانی و حمایت تمام مبارزین راه آزادی و خواستاران طرد استعمار از کشور ما قرار می گرفت. متأسفانه رهبران حزب توده ایران از درک آن عاجز ماندند و در خلاف جهت آن حرکت نمودند.

نهم دی ماه متعاقب مذاکرات واشنگتن هیئتی از طرف بانک بین المللی به ریاست پرودوم وارد ایران گردید و نامه ای از طرف گارنر معاون بانک بین المللی تسلیم دولت ایران نمود. ولی دخالت بانک بین المللی در امور بهره برداری و طرز تقسیم سود، آن چنان که از طرف آن بانک پیشنهاد می شد، مورد توافق قرار نگرفت.

در این بین مذاکراتی میان چرچیل و ترومن در واشنگتن جریان داشت که منجر به صدور اعلامیه مشترکی گردید. ضمن اعلامیه مزبور گفته می شد:

دولت آمریکا و انگلیس موافقت کردند که برای حل اختلافاتی که بین دولت ایران و شرکت (سابق) نفت ایران و انگلیس به وجود آمده است به نحو اتم و اکمل از طرح پیشنهادی بانک بین المللی توسعه و ترمیم برای حل این مسئله پشتیبانی نمایند.^۳

اما دولتهای آمریکا و انگلیس در جوار توافقهایی که کرده بودند، اختلافهایی نیز بر سر حکومت دکتر مصدق داشتند. بدین ترتیب که «آمریکاییها معتقد بودند با سقوط دولت دکتر مصدق زمینه روی کار آمدن یک دولت افراطیتر و شاید دولت کمونیست در ایران فراهم خواهد شد، در صورتی که وزارت خارجه انگلیس زیربار این طرز فکر نرفته و آن را غیرمعقول می دانست.»^۴ راجع به

۱. اطلاعات، ۷۷۸۳، ۳۱/۱/۲۳، از اظهارات نخست وزیر در نخستین جلسه نمایندگان دوره هفدهم.

۲. به سوی آینده، شماره ۴۵۱، ۳۰/۱۰/۸.

۳. اطلاعات، شماره ۷۷۱۲، ۳۰/۱۰/۱۹.

۴. اطلاعات، شماره ۷۶۹۶، ۳۰/۱۰/۱، «چرچیل هنگامی که درباره لزوم وحدت دیپلماسی انگلستان و آمریکا با ترومن گفتگو می کرد، ناگهان موضوع فراهم آوردن زمینه سقوط دولت دکتر مصدق را پیش کشید و گفت یکی از طرق ←

سیاست دولت انگلیس در ایران که مرکز توطئه‌های ضد ملی آن در دربار شاهنشاهی قرار گرفته بود و حتی در این مورد دکتر مصدق صراحتاً به وزیر دربار گفته بود:

... علیاحضرت ملکه مادر (و والا حضرت اشرف) با اغلب نمایندگان مخالف دولت در مجلس ارتباط نزدیک سیاسی دارند و مخالفین دولت را تحریک و تشویق می‌کنند و همچنین آقای میدلتن کاردار سفارت انگلیس اغلب نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را نسبت به دولت و مصالح مردم ایران در دربار طرح می‌کند و اگر ارتباط دربار با وکلای مخالف دولت و رفت و آمد و تحریکات آقای میدلتن در دربار قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم، از کار کناره‌گیری خواهم کرد...

روزنامه فرانسوی تریبون دناسیون مقاله جالبی دارد که عیناً نقل می‌شود:

همان طور که تریبون دناسیون برای نخستین بار در مطبوعات بین‌المللی متذکر شده است، وضع ایران از آغاز بحران نفت به وسیله معارضه دکتر مصدق و شاه مشخص می‌شود و برخورد منافع ملت ایران را با بریتانیای کبیر مجسم می‌سازد.

طبق گزارشهایی که خبرنگاران ما از لندن و تهران مخابره کرده‌اند این بحران طی روزهای اخیر به یک مرحله قطعی رسیده است. برای درک وضعی که بر تهران حکومت می‌کند، باید روشهای اتخاذ شده توسط حکومت کارگری انگلیس را قبل از تخلیه آبادان به خاطر آورد.

در آن موقع لندن به اتکاء گزارشها و تلگرامهای سر فرانسیس شپرد سفیر خود در تهران تصور می‌کرد که حکومت مصدق ممکن است به وسیله قدرت سقوط کند و شاه حاضر است به انجام این نقشه مساعدت نماید. تعویقها و مسامحه‌ها از طرفی و عقب‌نشینی شاه در مقابل عکس‌العمل افکار عمومی ایرانیان از طرف دیگر موجب ورشکستگی کامل سیاست انگلستان گردید.

در آن زمان محافظه‌کاران که در صف مخالف دولت انگلیس قرار داشتند، حکومت کارگر را از اینکه به انتظار سقوط مصدق نشسته است بشدت سرزنش و انتقاد می‌کردند. ولی امروز به نظر می‌رسد که محافظه‌کاران نیز همان رویه را تعقیب کرده و برای ابقاء و استقرار امتیازات شرکت سابق در ایران وسیله‌ای جز ساقط کردن دولت مصدق نیافته‌اند. در لندن گفته می‌شود که حکومت بریتانیا به نماینده خود در تهران دستور داده است که به شاه پیشنهاد کند آقای ... یا آقای ... را به جای دکتر مصدق بنشانند زیرا این دو شخصیت به داشتن تمایلات دوستانه با انگلیسها شهرت دارند و حاضر خواهند شد قوانین مربوط به نفت را با منافع انگلستان تلفیق دهند. در اینجا شایع است که شاه موافقت خود را با پیشنهادهای بریتانیا اعلام داشته است ولی عقیده دارد ساقط کردن دکتر مصدق زمانی میسر است که اعتبار و ارزش خود را در افکار عمومی از دست بدهد.

نفوذ و رخنه عوامل وابسته به لندن در حکومت فعلی ایران یکی از وسایل وصول به این مقصود است. زیرا اخیراً دو نفر وارد کابینه شده‌اند که ژنرال یزدان پناه به عنوان وزیر جنگ یکی از آنها بود. شخص اخیرالذکر با وجود مشاغل دولتی خود به وسیله آقای دشتی که دوست مشترک او و آقای امامی (جمال) است با مخالفین دولت تماس دائم دارد.

ظاهراً در وزارت خارجه انگلیس نسبت به نقشه مداخله در امور ایران اختلاف نظر موجود است.

زیرا از یک طرف عده‌ای از دیپلمات‌ها که در رأس آنها سر ویلیام استرانک معاون دائمی وزارت خارجه قرار دارد فکر می‌کنند که شاه نمی‌تواند به طور مؤثر به نفع انگلستان کار کند و شایسته است راه حل دیگری را با شخصیت‌هایی غیر از شاه مورد عمل قرار داد. از طرف دیگر مستر بوکر که متصدی مسائل مربوط به خاورمیانه و متخصص امور راجع به ایران در وزارت خارجه انگلیس است عقیده دارد که علاقه شدید شاه به حفظ تاج و تخت خود برای گذاردن شاه در رأس حوادث کافی خواهد بود.

از طرفی مستر بوکر گمان نمی‌کند که پس از برکناری مصدق دربار و ارتش قادر به حفظ نظم باشند و در آن موقع تهدید حزب توده و حالت انقلابی وقایع، آمریکایی‌ها را نسبت به لزوم مداخله نظامی بریتانیا در جنوب ایران «برای محافظت تأسیسات نفت» متقاعد خواهد ساخت.

در تعقیب نظریات مستر بوکر خبر می‌رسد که دکتر مصدق ملاقات تازه‌ای با شاه به عمل آورده و صریحاً اظهار کرده است که قصد دارد هرگاه تحریکات دربار او را مجبور به استعفا کند کلیه مطالب را به وسیله رادیو به اطلاع ملت ایران برساند. نخست‌وزیر همچنین نسبت به فعالیت ضد دولتی ملکه مادر که از متحصنین^۱ مجلس آشکارا پشتیبانی کرده و به آقای قوام السلطنه فشار می‌آورد که مسافرت خود را به اروپا به تأخیر اندازد و نیز توطئه‌ها و تحریکات را تقویت می‌نماید، اعتراض کرده است. آقای علاء وزیر دربار به دکتر مصدق قول داده است که ملکه مادر مزاحم، بزودی برای استراحت به اروپا فرستاده خواهد شد. ولی معلوم نیست تا چه اندازه این قول به صورت عمل درآید.^۲

مخالفین دکتر مصدق که اغلب به قدرتهای نیرومند خارجی متکی هستند، دیگر نقشه‌های خود را مکتوم نمی‌دارند و اکنون لیست اشخاصی که به محض وقوع کودتا باید بازداشت و یا تبعید شوند، موجود است و البته در مقدمه این لیست نام سیدابوالقاسم کاشانی و یکی دو نفر از دوستان نزدیک او، دکتر مصدق و مکی قرار گرفته است.

اعمالی که در آن واحد در تهران و لندن جریان دارد مورد موافقت دولت آمریکا واقع نشده است. در واشنگتن نگرانی نسبت به ایران روز بروز افزایش می‌یابد و عقیده محافل نزدیک به دولت این است که بسیاری از عوامل مهم را که پس از گذشت فرصت ظهور خواهند کرد در نظر بگیرد ...^۳

روز هیجدهم دی ماه در اثر توطئه چینی‌هایی که مأمورین رسمی دولت انگلیس به کمک عوامل و جیره‌خواران خود جهت قتل و کشتار و کودتا فراهم می‌ساختند، دولت ایران یادداشت شدیداللحنی درباره مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران تسلیم سفارت انگلستان در تهران نمود. در آن یادداشت گفته می‌شد:

... طبق گزارشهای واصله به دولت فعالیت و مداخلات صریح مأمورین دولت انگلستان در ایران در این اواخر شدت یافته و دولت متبوع دوستدار حاضر نیست بیش از این تحمل این رویه نامطلوب را که برخلاف اصول دوستی و مقررات جاریه بین‌المللی است بکند و شدیداً به آن اعتراض می‌نماید و لزوماً یادآور می‌شود که چنانچه مأمورین آن دولت در ایران رفتار خود را تغییر ندهند، دولت متبوع دوستدار ناگزیر خواهد شد تصمیمات جدی برای خاتمه دادن به این وضعیت نامطلوب اتخاذ

۱. جمال امامی، محمدعلی شوشتری، منوچهر تیمورتاش، عبدالقدیر آزاد و چند نفر دیگر.

۲. در اثر فشار و اصرار دکتر مصدق ملکه مادر (تاج الملوک) و اشرف پهلوی در سال ۱۳۳۱ از ایران اخراج گردیدند.

۳. ایران ما، شماره ۷۰، مورخه ۳۰/۱۰/۱۳، به نقل از تریبون دناسیون.

نماید...^۱

اما سفارت انگلیس به بهانه اینکه «لحن این یادداشت برخلاف نزاکت و اصول دیپلماسی است و متن آن نیز قبل از دادن به سفارت در جراید انتشار یافته» آن را بدون جواب مسترد داشت. دولت ایران در پاسخ این اقدام دولت انگلیس روز بیست و یکم دی ماه طی یادداشتی از دولت انگلستان خواست که به علت مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران کلیه کنسولگریهای خود را در ایران تا تاریخ ۳۰/۱۰/۳۰ منحل نماید. تقاضای دولت ایران انجام یافت و دولت انگلستان سفیر کبیر خود را از ایران احضار نمود.

در همان ایام انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در نقاط مختلف کشور آغاز گردید. انتخابات تهران نیز روز ۳۰/۱۰/۲۲ شروع شد. در این دوره با وجود اینکه نسبت به دوره های قبل عده بیشتری از مردم در انتخابات شرکت کردند، اما رسواییها و افتضاحات زیادی در جریان انتخابات مشاهده شد و به قول روزنامه ایران ما «پول، زور، هو و جنجال، اعمال نفوذ، چاقوکشی، سوء استفاده از نام اشخاص و ناپسندیهای بسیاری از این قبیل در اغلب بلکه عموم صندوقهای تهران همه روز کم و بیش فرمانروایی می کرد. هزارها رأی مردم را نگذاشتند به صندوقها برسد و چندین هزار رأی مردم از نزدیک صندوقها به وسیله چاقوکشانی که از طرف بعضی سرمایه داران و مالکین وابسته به جبهه ملی استخدام شده بودند، خراب شد و آنها را در هنگام اخذ رأی عوض کردند.»^۲

و چون حزب توده ایران نیز در انتخابات شرکت کرده بود «... در بعضی حوزه ها عناصر مغرض رأی اشخاص را به زور گرفته نگاه می کردند و اگر غیر از کاندیداهای جبهه ملی بوده آنها را کتک زده و حتی توهینهای شرم آوری نسبت به ایشان معمول می داشتند. داشتن کلاه کپی و سر و وضع کارگری موجب این می شده که انجمن، اشخاص را از دادن رأی به عناوین مختلف مثلاً عکس نداشتن شناسنامه و غیره محروم سازد. خرید و فروش رأی و تقلبات دیگر نیز از طرف عناصر وابسته به بعضی از سازمانهای منسوب به جبهه ملی نیز استعمال می شده است...»^۳

دولت برای انتخاب شدن طرفداران خود از شهرستانها تلاش می کرد و در بعضی نقاط از ابزار و آلات سابق نیز استفاده می برد.^۴ ستاد ارتش نیز در اجرای اوامر دربار به وسیله تلگرافهای رمز که

۱. اطلاعات، شماره ۷۷۱۱، مورخه ۳۰/۱۰/۱۸.

۲. ایران ما، شماره ۷۳، ۳۰/۱۱/۴، «دکتر مصدق و انتخابات آزاد».

۳. حجاز، شماره ۶۵، ۳۰/۱۱/۶ «دخالت های جبهه ملی در انتخابات».

۴. «محرمانه/مستقیم ۳۰/۱۰/۹ جناب آقای رئیس اداره دارایی شهرستان رشت، بنا به امر جناب آقای نخست وزیر و توصیه حضرت آیت الله کاشانی به مجرد دریافت این نامه مقرر دارید که کارمندان کلیه دوایر و بنگاه های تابعه از تبلیغات و فعالیت انتخاباتی که برخلاف مصالح کاندیداهای ملی تشخیص داده شود جلوگیری و با استفاده از بودجه ترفیعات و اضافات کارمندان دولت توصیه فرمایید که کارمندان، آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند. از طرف وزیر دارایی فروزان» (به سوی آینده، شماره ۴۶۶، ۳۰/۱۰/۲۵، «اسناد غیرقابل انکار»)

مضمون آنها به بهانه «حفظ اسرار نظامی» از نخست‌وزیر هم پنهان نگه داشته می‌شد، کاندیداهای دربار و وابستگان به سیاست انگلستان را از صندوق انتخاباتی شهرستانها در می‌آورد.^۱ بالاخره ادامه و تشدید این مبارزه موجب شد که دولت دکتر مصدق دستور قطع انتخابات در پاره‌ای از شهرستانها را صادر نمود.

به محض افتتاح مجلس شورای ملی، دکتر مصدق نامه‌ای به مجلس نوشته با اشاره به سوء جریان بعضی از حوزه‌ها و اعمال خلاف قانون پاره‌ای از انجمنهای نظار از نمایندگان حقیقی خواست که «روی انتخابات مخدوش خط بطلان بکشند و اعتبارنامه اشخاصی را که نماینده حقیقی مردم نیستند و برخلاف حق در بین نمایندگان وارد کرده‌اند رد کنند.»

برای رسیدگی به پرونده‌های انتخاباتی، کمیسیون تحقیقی تشکیل گردید. جریان کار نشان داد که نمایندگان تحمیلی بیشتر از نمایندگان حقیقی بودند. لذا اکثریت اعضاء کمیسیون تحقیق کلیه پرونده‌های انتخاباتی را تطهیر نمودند و همه کسانی را که به نحوی از انحاء وارد مجلس شده بودند در صندلیهای نمایندگی جای دادند.

بیست و یکم بهمن ماه دومین هیئت اعزامی بانک بین‌المللی تحت ریاست گارنر به تهران رسید و مذاکرات مجدد بین نمایندگان دولت ایران و بانک بین‌المللی آغاز گردید. در این مذاکرات میدلتون کاردار سفارت انگلیس نیز شرکت می‌نمود. اما به علت اصرار نمایندگان بانک بین‌المللی در بازگشت کارشناسان انگلیسی و خرید نفت به قیمت نازل، مذاکرات به بن‌بست رسید و هنگامی که دولت تصمیم داشت اعلامیه‌ای دایر بر عدم توافق صادر کند، نمایندگان مجلس سنا مستقیماً با هیئت اعزامی بانک بین‌المللی تماس گرفته تقاضا کردند که عزیمت خود را به تعویق انداخته و به مذاکرات ادامه دهند. لکن از مذاکرات مجدد نیز نتیجه‌ای حاصل نشد.

علت شکست مذاکرات را دکتر شایگان و دکتر حسینی اعضای هیئت نمایندگی ایران چنین بیان داشتند:

بانک بین‌المللی در موارد ذیل اصرار داشت: ۱. چون بهره‌برداری طبق اصول اقتصادی به حداکثر بدون کمک کارشناسان خارجی میسر نیست و پیدا کردن کارشناسان نفت به حد کفایت از کشورهای دیگر نیز مقدور نمی‌باشد لذا باید کارشناسان انگلیسی باز گردند. ۲. چون دولت ایران وسیله حمل و نقل و توزیع نفت را فعلاً در اختیار ندارد اجباراً باید سه (نه دهم) نفت حاصله را با یک ثلث تخفیف آن هم بر اساس قیمت نفت خام در خلیج فارس در اختیار بانک بین‌المللی بگذارد. هیچ یک از پیشنهادهای فوق نمی‌توانست مورد قبول دولت ایران قرار گیرد لذا مذاکرات شکست خورد.

۱. «محرمانه/مستقیم ۳۰/۱۰/۷ فرماندهی نیپ گرگان، بلافاصله پس از وصول این نامه مقرر دارید که کلیه شناسنامه‌های افراد وظیفه و احتیاط شهرستان گرگان و حومه جمع‌آوری گردد تا در روز اخذ آراء مورد استفاده قرار گیرد. جای مهر وزیر» (به سوی آینده، شماره ۴۶۶، ۳۰/۱۰/۲۵، «اسناد غیرقابل انکار»)

پس از شکست مذاکرات ایدن وزیر خارجه انگلیس گفت:

با این شکست و اصرار مصدق در پیش بردن مقصود خود آمریکا در روش خود تغییری به نفع انگلستان داده و به نظر دولت انگلستان نزدیک خواهد شد. یعنی قبول خواهد کرد که تنها تغییر دولت اجازه می‌دهد که مسئله نفت ایران حل شود.^۱

وزارت خارجه آمریکا نیز در پاسخ درخواست وام دولت ایران اعلام نمود:

مادام که برای ایران مقدور است درآمد شایسته‌ای از صنعت نفت خود بدون زیان وارد ساختن به تمایلات ملی خویش به دست آورد پرداخت وام از طرف دولت آمریکا به ایران موجه نیست ... ما معتقدیم که پیشنهاد بانک بین‌المللی برای کمک به حل قضیه نفت ایران فرصت مناسبی فراهم آورده است گویانکه حل این قضیه به‌طور موقت صورت بگیرد.^۲

سال ۱۳۳۱ با حادثه خونین دیگری آغاز گردید. روز هشتم فروردین بنا به دعوت کانون جوانان دموکرات وابسته به حزب توده ایران به مناسبت «پایان هفته جهانی جوانان» میتینگی در میدان فوزیه ترتیب داده شد. پس از میتینگ شرکت‌کنندگان به‌طور دسته جمعی به طرف کانون جوانان دموکرات به راه افتادند. پلیس مخالف حرکت دسته جمعی آنها بود لذا در خیابانهای فردوسی و نادری به متفرق کردن آنها پرداخت. در نتیجه زد و خوردی بین قوای پلیس و جوانان روی داد که منتهی به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن بیش از پنجاه نفر گردید. و دولت به استناد همین حادثه از روز ۳۱/۱/۱۰ به مدت یک ماه در تهران و حومه حکومت نظامی اعلام کرد.

در سال ۱۳۳۱ نیز مشکلات مالی و گرفتاریهای اقتصادی دولت روز بروز افزایش می‌یافت لذا دکتر مصدق با قطع امید از کمک آمریکا برنامه «اقتصاد بدون نفت» را برای ایران طرحریزی کرد. اما در حالی که دولت آمریکا از دادن وام و کمک واقعی به اقتصادیات ایران امتناع می‌نمود اصل چهارم ترومن به فعالیت‌هایی نظیر نصب تنور مستراح در دهات و سمپاشی با گرد د.د.ت و اصلاح نژاد الاغ در ایران می‌پرداخت. از جمله در اواخر سال ۱۳۳۰ آن اداره تعداد پانزده رأس الاغ «اصیل» قبرس جهت اصلاح نژاد به همراهی یک نفر مستشار به نام «جیمزداسن» با هواپیما وارد تهران کرد.^۳

از طرف دیگر با وجود اینکه مستشاران و میسیونهای نظامی آمریکا در ارتش و ژاندارمری قوای نظامی ایران را در جهت سیاست آمریکا هدایت می‌کردند، در آغاز سال ۱۹۵۲ (دی ماه سال ۱۳۳۰) دکتر مصدق از امضای پیمان امنیت متقابل خودداری کرد - پیمانی که می‌گوید اگر دولت آمریکا جنگ با کشور دیگری را شروع کرد، دول امضاکننده این پیمان نیز متعهد به شرکت در آن جنگ می‌باشند - یعنی «از ملحق شدن به بلوک ضد شوروی که توسط آمریکا در خاورمیانه سر هم بندی

۱. اطلاعات، شماره ۷۷۷۱، ۳۰/۱۲/۲۸.

۲. کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۵۹۱ تلخیص از اعلامیه وزارت خارجه آمریکا.

۳. جبهه آزادی، شماره ۱۰۶، ۳۰/۱۲/۸.

شده بود امتناع ورزید.^۱ لذا دولت آمریکا اعلام کرد که از ارسال کمک نظامی به ایران خودداری خواهد کرد و دولت ایران نیز اعلام نمود که قرارداد مزبور را نمی‌تواند امضا کند زیرا «ناقض اصول سیاست خارجی ایران که مبتنی بر بی‌طرفی است می‌باشد».^۲ بالاخره بر اثر مذاکراتی که بین نخست‌وزیر دکتر مصدق و هندوسن سفیر کبیر آمریکا صورت گرفت با موافقت اورل هریمن که امور مربوط به اعطای کمکهای نظامی خارجی را بر عهده داشت فرمولی تهیه شد و بر اساس آن فرمول، دکتر مصدق نامه ذیل را به سفیر کبیر آمریکا ارسال داشت:

در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به استحضار آن جناب برسانم که دولت اینجانب نظر به وضعیات مالی و اقتصادی کمکی را که دولت متبوعه آن جناب حاضر است به این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع ایران اجازه می‌دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می‌نماید و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می‌تواند می‌کند و از هر طرفی که مورد حمله قرار گیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد.^۳

بدین ترتیب دولت دکتر مصدق در برابر دریافت کمک نظامی آمریکا پشتیبانی از اصول منشور ملل متحد را تعهد نمود و اعلام داشت که فقط با قوایی وارد جنگ خواهد شد که آزادی و استقلال ایران را مورد تجاوز قرار دهند. همان موقع سخنگوی دولت نیز گفت که «دولت ایران برای دریافت کمک نظامی حاضر به قبول هیچ گونه شرایطی نیست».^۴ اما قبول این کمک مستلزم ادامه کار مستشاران آمریکایی در ایران بود که الزاماً پذیرفته شد.

چنان که گفته شد شورای امنیت شکایت انگلستان را تا اعلام رأی دیوان داوری لاهه مسکوت گذاشت. اینک انگلستان شکایت خود را از طریق دیوان لاهه تعقیب می‌نمود.

روز هفتم خرداد دکتر مصدق به همراهی هیثی برای دفاع از حقوق ملت ایران عازم لاهه گردید و در آنجا ضمن رد صلاحیت دیوان لاهه در رسیدگی به شکایت انگلستان، پرده از روی مظالم و توطئه‌های استعماری دولت انگلیس و شرکت سابق نفت برداشت. هنگامی که دکتر مصدق در لاهه بود، دولت انگلستان با توطئه‌چینی کشتی رزماری را که حامل نفت ایران به ایتالیا بود در عدن توقیف نمود تا فشار اقتصادی به ایران را تشدید کند و یا همچنان که خود می‌گفت: «ما این قدر انتظار می‌کشیم تا وضع اقتصادی ایران دکتر مصدق را مجبور به کناره‌گیری نماید و آن گاه دولت جدید و واقع‌بینی روی کار آمده و قبلاً برای حل قضیه نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود».^۵ پس از بازگشت دکتر مصدق از لاهه روز چهاردهم تیرماه مجلس شورای ملی آمادگی خود را اعلام داشت و نخست‌وزیر بنا به سنت پارلمانی استعفا کرده مجدداً به نخست‌وزیری تعیین شد.

۱. «تاریخ معاصر ایران»، نوشته م. س. ابوانف، چاپ مسکو ۱۹۶۵، متن روسی، صفحه ۱۶۸.

۲. کیهان، شماره ۳۱۷۶، ۳۲/۱۰/۱۵ «سخنگوی وزارت امور خارجه ...».

۳ و ۴. اطلاعات، شماره ۷۷۹۴، ۳۱/۲/۶.

۵. کیهان، شماره ۲۶۸۱ - ۳۱/۱/۲۱ تفسیر سیاسی.

هنگام اخذ رأی مجلس سنا در دادن رأی تمایل تعلل کرد ولی بالاخره با اکثریت ضعیفی دکتر مصدق را به نخست‌وزیری پذیرفت.

بیست و دوم تیرماه نخست‌وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی برای اصلاح امور مالی، اقتصادی، بانکی، استخدای و ایجاد سازمانهای ملی از مجلس شورای ملی اختیارات شش ماهه خواست و آن را برای اجرای سریع اصلاحات ضروری دانست. از نمایندگان شورا عده‌ای با این تقاضا موافق و عده‌ای مخالف بودند. روز ۲۵ تیرماه دکتر مصدق پس از سه ساعت مذاکره با شاه از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد و استعفانامه خود را به شرح ذیل تقدیم داشت:

۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ - پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد. - فدوی دکتر محمد مصدق^۱

قیام ملی سی‌ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق

دکتر مصدق می‌گفت که من نخست‌وزیرم و طبق قانون اساسی وزراء مسئولیت مشترکی در برابر مجلس دارند پس باید وزیر جنگ را نیز خود تعیین کنم و در اعمال او مستقیماً نظارت داشته باشم. اما تا آن تاریخ وزیر جنگ را محمدرضا شاه شخصاً معین می‌کرد و وزارت جنگ فقط مجری فرمانهای او بود. به طوری که نه فقط دولت از مفاد تعالیم و دستورهای ارتش مسبوق نمی‌شد، بلکه در اعمال فرماندهان لشکرها و رئیس ستاد ارتش و دوایر ارتشی کوچکترین نظارتی نداشت. و چون دکتر مصدق نمی‌خواست در چنان موقع حساس و بحرانی ظاهراً مسئولیت وزارت جنگ را عهده‌دار شود ولی معنای حق نظارت و دخالتی در کارهای آن وزارتخانه و اعمال فرماندهان لشکرها نداشته باشد لذا مجبور به استعفا گردید.

بیست و ششم تیرماه بنا به اصرار محمدرضا شاه مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان طرفدار دکتر مصدق به زمامداری احمد قوام (قوام‌السلطنه) رأی تمایل داد و روز بعد شاه فرمان نخست‌وزیری به نام او صادر کرد و لقب «جناب اشرف» را که پس از حوادث آذربایجان از او پس گرفته بود، بی سر و صدا به وی مسترد داشت. قوام این پیرغلام استعمار که با رسوایی و فضاحت از ایران رفته بود، با اشاره دربار به ایران بازگشت و زمینه نخست‌وزیری‌اش با توافق مشترک آمریکا و انگلیس در خارج از کشور ترتیب داده شد.

در این باره روزنامه فرانسوی پاری پرس بیست روز قبل از وقایع سی تیر ضمن بحث از

کاندیداهای نخست‌وزیری در ایران نوشت:

انگلیسیها و آمریکاییها بیشتر از همه به قوام‌السلطنه معتقدند. زیرا به عقیده دیپلماتهای انگلیسی پس از سقوط مصدق فقط یک مرد مانند قوام‌السلطنه می‌تواند آتش احساسات مردم را فرونشاند و با دول غرب سازش کند...^۱

بازیگر پشت پرده این حادثه نیز اشرف پهلوی بود. راجع به این موضوع علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها می‌نویسد:

... والاحضرت اشرف چند روز قبل از حوادث خونین سی‌ام تیر وارد تهران شد و با قوام‌السلطنه تماس گرفت و با نمایندگان مجلس برای زمینه‌سازی و تحمیل حکومت انگلیسی‌منشی عین‌الدوله وارد گفتگو گردید، به تکاپو پرداخت و بدون تردید او یکی از مسئولین روی کار آوردن قوام و حوادث سی‌ام تیر می‌باشد.^۲

درست در همان روزی که مجلس شورای ملی مشغول انتخاب نخست‌وزیر جدید بود (پنجشنبه ۳۱/۴/۲۶) فرمانداری نظامی که مستقیماً به دستور محمدرضا شاه عمل می‌کرد اعلامیه شدیداللحنی «برای حفظ انتظامات» صادر و سپس مأمورین انتظامی با تانک و زرهپوش به خیابانها ریختند و مجلس را محاصره کردند. قوام‌السلطنه نیز بعد از دریافت فرمان نخست‌وزیری اعلامیه غلاظ و شدادی منتشر ساخته به مردم کشور ماکشترهای دسته‌جمعی و تیره‌روزی وعده کرد. وی چنین نوشت:

... ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست ... من بهمان اندازه که از عوامفریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سیاه را تقویت نموده‌اند لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد. ... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم بزنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنان که در گذشته نشان داده‌ام بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیان را سیاستی دگر آمد.

تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱، رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه^۳

۱ و ۲. خواندنیها، شماره‌های ۸۱ و ۸۹ سال ۱۳، به نقل از مقاله «اسرار مهمی از وقایع سی تیر ۱۳۳۱»، نوشته علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها.

۳. کیهان، شماره ۲۷۵۹، ۳۱/۴/۲۸، از اعلامیه قوام‌السلطنه.

به محض انتخاب قوام به نخست‌وزیری سی نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که خود را «نمایندگان طرفدار ادامه نهضت ملی ایران» می‌نامیدند، اعلامیه‌ای انتشار داده مردم را دعوت به مقاومت کردند. در آن اعلامیه گفته می‌شد:

ملت رشید ایران! ... برای اعلام این نکته اساسی به جهانیان که نهضت ملی ایران هرگز مقهور دخالت‌های استقلال‌شکنانه بیگانگان نخواهد شد و تا حصول نتیجه قطعی در احقاق حق و رهایی کشور از چنگال سیاست‌های استعماری استقامت خواهد کرد روز دوشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می‌شود ...

و آیت‌الله کاشانی در پاسخ اعلامیه قوام طی یک مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت:

برادران عزیزم ... کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشه استعمار و بر انداختن مظاهر و آثار استثمار به عنایات پروردگار می‌رفت که نتیجه قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهایی بخشید. ولی سیاستی که قرون متمادی دولتهای مزدور را بر سر کار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه خیانت خود می‌دانست بر کنار و در صدد برآمد عنصری را که در دامن دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است برای چندمین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی گمارد.

... احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنج‌دیده آن پس از سالها رنج و تعب شانه از زیر دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت محکم بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آنها پایمال و نام باعظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی شود ...^۱

مردم به محض اطلاع از استعفای دکتر مصدق، از همان اولین روزها در حال اعتراض و اعتصاب بودند. بیشتر مغازه‌ها و قسمت اعظم بازار تعطیل بود و بین مردم و قوای انتظامی برخوردهای پراکنده‌ای روی می‌داد. مأمورین انتظامی پیاده و سواره با باتون و سرنیزه و تاختن اسب در میان جمعیت، تظاهرکنندگان را متفرق می‌ساختند. از طریق هوا نیز نیروی نظامی فعالیت داشت و هواپیماهای متعددی بر روی شهر تهران پرواز می‌نمودند. در خیابان شاه‌آباد و جلو مجلس نیز تانکها مستقر بودند.

تظاهرات و اعتراض مردم منحصر به شهر تهران نبود. موج اعتراض در سراسر کشور برخاسته بود و بنابه گزارش آسوشیتدپرس قبل از سی تیر «بزرگترین تظاهرات از طرف مردم در آبادان رخ داد».^۲ از طرف دیگر سیل تلگرافات و نامه‌ها مبنی بر اعتراض به دولت قوام‌السلطنه و پشتیبانی از

۱. کیهان، شماره ۲۷۵۹، ۳۱/۴/۲۸، از اعلامیه آیت‌الله کاشانی.
۲. کیهان، شماره ۲۷۶۰، ۳۱/۴/۲۹.

دکتر مصدق از سراسر کشور به سوی تهران جریان داشت «تا جایی که برخلاف قانون اساسی و مقررات بین‌المللی وزارت پست و تلگراف از مخابره و توزیع تلگرافها خودداری کرد».^۱

روز ۳۱/۴/۲۸ قوام «برای اعاده امنیت در سراسر کشور درخواست اختیارات فوق‌العاده از محمدرضا شاه نمود و روز بیست و نهم تیر از او خواست یا فرمان انحلال مجلسین را صادر کند و یا استعفایش را بپذیرد. شاه قول داد که در صورت وخامت اوضاع فرمان انحلال مجلسین را صادر خواهد کرد و به وی دستور داد که جهت «برقراری نظم» از نیروی انتظامی استفاده کند».^۲

حال ببینیم در قبال این تحول سیاسی حزب توده ایران چه روشی داشت؟ گفتیم که کمیته مرکزی حزب توده ایران دکتر مصدق را نه زمامداری ملی و ضد استعمار می‌شناخت و نه نماینده بورژوازی ملی ایران. برعکس معتقد بود که «هدف نهایی مصدق چیزی جز تحکیم نفوذ امپریالیسم در کشور ما نیست. ... دکتر مصدق در خطوط کلی از روش اسلاف خود افرادی از قبیل ساعد و رزم‌آرا پیروی کرده و اگر احیاناً هم تغییری درباره وجوه داده شده برای تشدید سیاست ضد ملی سابق بوده است».^۳ و «دکتر مصدق «مرد سال» چیزی جز کاریکاتور چپانکایچک نیست».^۴

روز ۲۵ تیرماه که دکتر مصدق از نخست‌وزیری استعفا کرد روزنامه «نوید آینده» که به جای «به سوی آینده» انتشار می‌یافت در سرمقاله خود از حکومت وی چنین یاد کرد:

... مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آنها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد ... همینها هستند که سالها یک روز به دنبال قوام، یک روز به دنبال رزم‌آرا و یک روز هم به دنبال مصدق انواع جرائم و جنایات را مرتکب می‌شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است فقط نقابها فرق می‌کند.

از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به یک امپریالیسم جهانخوار بین‌المللی است ... تکیه‌گاه خارجی او یعنی امپریالیسم آمریکا نیز نظری جز به اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد ... بدین ترتیب دولتی که از نظر خارجی و داخلی چنین تکیه‌گاههایی داشته باشد چگونه می‌تواند مصدر اقدامات اصلاح طلبانه شود ...^۵

لذا پس از استعفای دکتر مصدق و تعیین قوام به نخست‌وزیری با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی نسبت به این تغییر نوشت:

... نتیجه زد و خورد جناحین هیئت حاکمه ایران هر چه باشد پس از چهارده ماه یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت حاکمه ایران

۱. خواندنیها، شماره ۸۱، سال ۱۳، «اسرار مهمی از وقایع سی نیر ۱۳۳۱».

۲. باختر امروز، شماره ۸۶۷، ۳۱/۴/۳۱.

۳. به سوی آینده، شماره ۴۴۸، ۳۰/۱۰/۴، سرمقاله.

۴. به سوی آینده، شماره ۴۵۸، مورخه ۳۰/۱۰/۱۶، سرمقاله.

۵. نوید آینده، شماره بیست و پنجم، تیرماه ۱۳۳۱، سرمقاله.

دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن ملت و مدافع ماشین بهره‌کشی هیئت حاکمه ایرانند ... نخست‌وزیر آینده هر که باشد در عزم راسخ ملت ایران دایر به ادامه مبارزه کوچکترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ‌زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است.^۱

حال آنکه در آن مرحله تاریخی هدف اولیه و اساسی جنبش مبارزه تمام خلق یعنی دهقانان، کارگران، روشنفکران، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن بود نه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی. و رهبری حزب توده ایران با ایجاد شکاف و تفرقه بین طبقات و نیروهای انقلابی عملاً نهضت ملی ایران را به سوی شکست می‌کشانید.

بیست و نهم تیرماه «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» وابسته به حزب توده ایران کلیه احزاب و سازمانها و جمعیتها از جمله جبهه ملی و شخصیتهایی نظیر آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق را صرف‌نظر از اختلافات کلی زیر شعارهای حداقل زیر: ۱. سقوط دولت قوام ۲. تأمین حداقل آزادیهای دموکراتیک در سراسر کشور ۳. اخراج کارشناسان آمریکایی، به تشکیل جبهه واحد ضد استعمار دعوت نمود. علی‌هذا در همان دعوت نامه نیز دکتر مصدق را به اطاعت و تسلیم در برابر سیاست آمریکا متهم کرده نوشت:

... دکتر مصدق علاقه‌مند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول بر کرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکایی بود، ولی در عمل برای جلوگیری از هر گونه پیروزی نمایندگان واقعاً ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد. و نتیجه چهارده ماه زمامداری دکتر مصدق این است که امپریالیسم امروز خیلی بیش از زمانی که دکتر مصدق زمامدار شد بر کشور ما مستولی است ... دکتر مصدق و طرفداران او نمی‌توانند حتی یک قدم جدی سیاسی را نشان دهند که دولت ایران برخلاف نظر مشترک امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی یا نظر یکی از آنها داده باشد.^۲

اما در آن شماره به دعوت نمایندگان اقلیت مجلس مبنی بر تعطیل عمومی روز دوشنبه سی‌ام تیر هیچ گونه اشاره‌ای نشده بود. همان روزنامه دعوت مزبور را بدون اظهار نظر در ستون اخبار انتشار داد و در مطبوعات مخفی و علنی حزب هیچ گونه دعوتی مبنی بر شرکت در تعطیل عمومی مشاهده نشد.

در آن روز دکتر مصدق مظهر مبارزه ضد استعماری و ملی مردم ایران و قوام مظهر ارتجاع و استعمار بود. لکن حزب توده ایران که از بدو زمامداری دکتر مصدق او را به عنوان عامل امپریالیسم آمریکا کوبیده و برای سقوط دولتش آنچه در قدرت داشت کوشیده بود، طبعاً نمی‌توانست از زمامداری دکتر مصدق دفاع نماید. گرچه سقوط دولت قوام الزاماً به زمامداری مجدد دکتر مصدق منجر می‌گشت.

۱. دژ به جای به سوی آینده، ۳۱/۴/۲۷، سرمقاله.

۲. دژ به جای به سوی آینده، ۳۱/۴/۲۹، سرمقاله.

روز بیست و نهم تیرماه کارگران انبار چای سازمان برنامه، چیت‌سازی تهران، سیلو، کارخانه سیمان، راه‌آهن و چند مؤسسه دیگر با تشکیل جلساتی ضمن تأیید اعلامیه «جمعیت مبارزه با استعمار» به ابتکار خود و به عنوان پشتیبانی از شعارهای جمعیت مزبور از ساعت یک بعدازظهر روز ۳۱/۴/۲۹ به مدت ۲۴ تا ۴۸ ساعت اعلام اعتصاب کردند.

بالاخره در آخرین ساعات روز ۲۹ و صبح روز ۳۰ تیر رهبران حزب توده ایران پس از ملاحظه موج فزاینده اعتصاب و اعتراضات مردم به دنبال جنبش خلق افتادند و دستور نیم‌بندی جهت شرکت در اعتصاب عمومی صادر کردند. بدیهی است به علت عقب افتادگی از جنبش توده مردم نتوانستند رهبری واقعی آن را به دست گیرند. فقط افراد ورزیده و فداکار حزب توده ایران که در تظاهرات خیابانی تجربه و آزمودگی داشتند توانستند رهبری دسته‌های متفرق را در میدان عمل به عهده گیرند.^۱

تظاهرات پرشکوه روز سی‌ام تیر قیام واقعی و پر عظمت یک ملت زنده بود. در آن روز ملت قهرمان ما به پا خاست و جنگ بی‌امانی بین حق و باطل، ظلم و عدل، آزادی و ارتجاع آغاز گردید. دژخیمان، بی‌دریغ بر روی مردم بی‌سلاح گلوله باراندند و برای سرکوب آنها از تانک و زرهپوش مدد گرفتند. لکن ملت کشته‌ها بر جای گذاشت و از پیشروی باز نایستاد. تا سرانجام قوام‌السلطنه آن پیرغلام ارتجاع و استعمار را از اریکه زمامداری به زیر کشیده پوزه اربابان او را به خاک مالید و پیروز شد.

از اولین ساعات روز سی‌ام تیر تهران وضع یک شهر اشغال شده را داشت. اکثر خیابانها مخصوصاً آنهایی که به مجلس شورا ختم می‌شد در محاصره نیروهای پلیس و نظامی و تانکها و زرهپوشها بود. به نوشته روزنامه کیهان «اولین محلی که تظاهرات را شروع کرد، دانشگاه بود. چند دقیقه پس از شروع تظاهرات عده‌ای سرباز و پاسبان به محل رسیدند تا تظاهرکنندگان را متوقف سازند. ولی کاری از پیش نبردند. تظاهرکنندگان موج به موج به جلو می‌رفتند.»^۲

در تظاهرات، تمام مردم از هر حزب و دسته و جمعیت و از هر طبقه و صنفی با هماهنگی قابل ستایشی شرکت داشتند. و شعار اصلی اکثریت آنها «مرگ بر حکومت ننگین قوام»، «زنده باد دکتر مصدق» بود.

در خیابان اکباتان از طرف مردم بیشتر مقاومت می‌شد. در این خیابان که حزب «زحمتکشان ملت ایران» در آن واقع است و روزی فروش روزنامه‌های دست‌چپی در آن کار مشکلی بود امروز مرکز فعالیت عناصر افراطی دست‌چپ نیز بود. روزنامه‌های شاهد ارگان حزب زحمتکشان، پرچمدار ارگان

۱. قطعنامه پلنوم چهارم کمیته مرکزی در این باره چنین می‌گوید: «... در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آن هم پس از آنکه بخشی از توده حزبی به ابتکار خود جنبید، وارد صحنه شدیم ...» (به نقل از قطعنامه پلنوم درباره خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲).

۲. کیهان، شماره ۲۷۶۱، ۳۱/۴/۳۰، سرمقاله.

پان ایرانیستها، جوانان دموکرات و به سوی آینده ارگان چپهای افراطی با هم به فروش می‌رفت و این سه چهار دسته ابتکار عملیات را در دست داشتند. امروز این چند دسته که تا چند روز قبل غالباً با یکدیگر در زد و خورد بودند دوستانه با یکدیگر حرکت و تظاهر می‌کردند.^۱

عناصر افراطی چپ از لحاظ «فرار» و «قرار» از سایر دسته‌ها با تجربه‌تر بودند و به همین جهت در بسیاری از خیابانها ابتکار عملیات در مقابل حملات مأمورین انتظامی در دست آنها بود. وقتی مأمورین برای تفرقه تظاهرکنندگان دست به اقداماتی می‌زدند این عده مردم را دعوت به مقاومت و رفتن به کوچه‌ها می‌کردند.^۲

در سراسر شهر مغازه‌ها، اتوبوسهای شهری، کارگاهها و کارخانه‌ها تعطیل بود و با آنکه دولت کوشیده بود ادارات خود را باز نگه دارد به علت غیبت اکثر کارمندان از ساعت ۹ صبح به بعد اداره‌های دولتی هم تعطیل گردید و به علت اعتصاب کارگران راه‌آهن قطارهای مسافری و باری نیز از کار باز ماند. بتدریج آثار عدم اطاعت از دستورهای فرمانداری نظامی مبنی بر قتل عام مردم در میان نظامیان ظاهر گردید و چنان که آسوشیتدپرس گزارش داد:

نزدیک میدان توپخانه سه هزار نفر از مردم به طرف یک تانک حمله‌ور شدند ولی سربازان و مردم به جای آنکه یکدیگر را مضروب و مجروح سازند همدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند. در تهران یک انقلاب کامل العیار بخوبی نمایان بود.^۳

اما دشمنان نقابدار ملت نیز بیکار نبودند و با استفاده از اختلاف نظرها و اشتباهات، تخم تفرقه می‌پراکندند. از جمله روزنامه شاهد ارگان دکتر بقایی در شماره سی تیر خود آگهی ذیل را داشت:

قوام به جراید خود دستور داد بنویسند که توده‌ایها امروز جریان را در دست دارند و توده‌ایها هم مأمورند که در میان شما مقاصد سوء خود را اجرا کنند تا قوام بتواند نقشه پلید خود را انجام دهد. فقط از رهبران ملی، فقط از شعارهای ملی پیروی کنید. هوشیار باشید!

و از همه جالبتر آنکه سخنگوی رادیوی تهران حوادث ۲۳ تیر، ۱۴ آذر و ۸ فروردین را به دانشجویان و دانش‌آموزان یادآوری می‌کرد تا آنها را وادار به ترک تظاهرات کند.^۴

اما هیچ نیرنگ و تدبیری کارگر نیفتاد و با وجود اینکه به فرمان مستقیم محمدرضا شاه و به دست سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران که لحظه به لحظه با دربار در تماس بود، هشتصد نفر از مردم تهران زخمی و یا کشته شدند، قوام السلطنه ساعت هفت بعد از ظهر روز سی ام تیر مجبور به استعفا گردیده از تهران فرار کرد و دکتر مصدق مجدداً مقام نخست‌وزیری را عهده‌دار شد.

تجربه سی ام تیر نشان داد که اگر نیروی عظیم خلق متشکل شود و بدرستی رهبری گردد، بدون

۱. این قسمت از خیابان اکباتان از همان روز به نام «خیابان ملت» مشهور است.

۲. کیهان، شماره ۲۷۶۱، ۳۱/۴/۳۰، سرمقاله.

۳. کیهان، شماره ۲۷۶۲، ۳۱/۴/۳۱، «انعکاس وقایع ایران...».

۴. دژ به جای به سوی آینده، ۳۱/۴/۳۱.

کوچکترین تردیدی پیروزی از آن ملت خواهد بود. خاطره گرانقدر روز سی‌ام تیر سال ۱۳۳۱ همیشه برای ملت ما عزیز و گرامی خواهد بود!

با درخشش قیام سی‌ام تیر، جیره‌خواران استعمار به لانه‌های خود خزیدند و محمدرضا شاه که سرکردگی آنها را به عهده داشت مفتضحانه عقب‌نشینی کرد. همان شب خبر اعلام رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به قضیه نفت ایران نیز به تهران رسید و این رأی که حقانیت ملت ایران را در مبارزه با استعمار انگلیس به ثبوت می‌رسانید، پیروزی سی‌ام تیر را تکمیل نمود.^۱

روز سی و یکم تیرماه به دعوت «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» میتینگ و دمونستراسیون عظیمی در تهران تشکیل شد که اکثریت مردم تهران با نظرات و عقاید مختلف در آن شرکت کردند و چون نیروهای پلیس و نظامی جرئت نداشتند که پیش چشم مردم آفتابی شوند در آن روز مردم تهران خود حفظ انتظامات را به عهده گرفتند. حتی تنظیم عبور و مرور وسایل نقلیه نیز به شکل بسیار منظمی توسط خود مردم انجام می‌گرفت.^۲ شعار اصلی میتینگ روز ۳۱ تیر، اتحاد تمام نیروهای ضد استعمار و مبارزه علیه دربار به عنوان مرکز اصلی توطئه‌های ضد ملی بود. در جریان تظاهرات کلیه عکسهای شاه و خانواده سلطنتی جلو عکاسی‌ها لگدمال شد و رادیوی لندن همان روز خبر داد که «در تهران تظاهرات جمهوریخواهانه انجام گرفته است».^۳ قیام سی‌ام تیر که تظاهر درخشان و پرشکوه اراده مردم بود دکتر مصدق را مجدداً به نخست‌وزیری رسانید و عقب‌نشینی و سکوت موقت دربار و کلیه عوامل استعمار و ارتجاع را سبب شد.

تحت تأثیر این قیام ملی ملکه مادر و اشرف پهلوی به علت تحریکات و کارشکنی‌هایی که در راه پیشرفت نهضت ملی می‌نمودند و به عنوان توطئه‌گرانی که در حوادث سی تیر دخالت مستقیم داشتند از ایران تبعید شدند، دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدختها بسته شد و حق مکاتبه مستقیم با ادارات از آنها سلب گردید و یا همان‌طور که مطبوعات می‌نوشتند دربارهای کوچک زنانه و مردانه برچیده شد.

از سوی دیگر مجلس شورای ملی روز دوم مردادماه در جلسه فوق‌العاده خود قیام سی‌ام تیرماه را قیام مقدس ملی شناخت و شهدای آن روز را شهدای ملی نامید. مجلس با تصویب ماده واحده‌ای احمد قوام را به علت «کشتار دسته جمعی روز ۳۱/۴/۳۰ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران مفسد فی‌الارض» شناخته کلیه اموال و دارایی او را مشمول مصادره ساخت.

همچنین لایحه تفویض اختیارات شش ماهه به دکتر مصدق در مجلس شورا تصویب شد و توأم

۱. قابل تذکر است که قاضی انگلیسی «مستر مکتر» در دیوان داوری لاهه به نفع ایران رأی داد.

۲. کیهان، شماره ۲۷۶۳، ۳۱/۵/۱، «مردم در جایگاه پلیس در چهارراهها عبور و مرور وسایل نقلیه را کنترل می‌کردند»، (توأم با عکس).
۳. دژ به جای به سوی آینده، ۳۱/۴/۳۱.

با این لایحه اختیارات نظامی نیز به او واگذار گردید و مجلس شورا آیت‌الله کاشانی را به جای امام جمعه تهران که از خدمتگزاران استعمار بود و به کمک دربار وارد مجلس شده بود به ریاست مجلس برگزید.

به علاوه قیام سی‌ام تیر پرده از چهره کریه مزدوران سیاست آمریکا و انگلستان و فرصت‌طلبانی که در جبهه ملی جای گرفته بودند برداشت و رهبری حزب توده ایران را نیز مجبور ساخت که در روش سیاسی خود تغییراتی به عمل آورد.

اما با تمام این احوال اژدهای استعمار و ارتجاع فقط زخم برداشت و سرکوب نشد. از فردای روز سی‌ام تیر عده‌ای از وابستگان به جبهه ملی در دولت و مجلس به تبرئه دربار که مرکز اصلی توطئه ضد ملی بود پرداختند و نطق‌های تملق‌آمیزی سر دادند و پاره‌ای از جراید هوادار جبهه ملی به دفاع از شاه کمر بستند. در نتیجه دست محمدرضا شاه از دخالت در امور کشور کوتاه نگردید. مسئولین جنایات سی‌ام تیر نه فقط سرعت و قاطعیت به مجازات اعمال خود نرسیدند بلکه سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران و سرلشکر گرزین رئیس ستاد ارتش ابتدا به صورت «دوستانه» در باشگاه افسران توقیف شدند و سپس به‌خاطر اینکه فرمان «بزرگ ارتشتاران» در کشتار مردم تهران افشا نشود آزاد شدند.

مستشاران آمریکایی که بهترین دست‌افزار سیاست استعماری آمریکا بوده و علاوه بر جاسوسی جهت تعلیم متد «آمریکایی» فرو نشانیدن اغتشاشات مردم به ایران آمده بودند و به افسران ما می‌آموختند که برای جلوگیری از اغتشاشات شیوه فرانسوی یعنی تیراندازی به طرف پا و زخمی کردن مردم، کهنه شده باید شیوه آمریکایی بکار برد، باید مستقیماً مغز و قلب را هدف قرار داد تا مردم بدانند که شما شوخی نمی‌کنید.^۱ این چنین کارشناسانی در ارتش و ژاندارمری باقی ماندند تا زمینه کودتای ۲۸ مرداد را با آمادگی کافی فراهم سازند.

بعد از قیام سی‌ام تیر جبهه ملی نیز یکپارچگی خود را از دست داد و عده‌ای از بنیانگذاران آن جبهه علیه نهضت ملی مردم ایران به پا خاستند. اما جبهه ملی صفوف خود را از عناصر ارتجاع و استعمار تصفیه نکرد و برای مقابله در برابر حملات انتقامجویانه ارتجاع به‌سازماندهی استوار و کارآمدی در میان مردم کوچه و بازار که پیروان صدیق جبهه ملی بودند توجهی ننمود و نه فقط به بسط آزادیهای دموکراتیک جهت دخالت بیشتر و مؤثرتر مردم در سرنوشت خود اقدامی نگردید بلکه حکومت نظامی به عنوان ابزار سرکوب نهضت مردم پابرجا ماند. فقط به جای سرلشکر علوی مقدم معاون او سرتیپ افشارپور که خود در جنایات سی‌ام تیر سهمی بسزا داشت، به فرمانداری نظامی منصوب شد.

بدین ترتیب فرصت بسیار مناسب و پرارزشی که قیام ملت و خونبهای شهیدان در اختیار دکتر

۱. دژ به جای به سوی آینده، «نقش مستشاران آمریکایی ارتش در کشتار فجیع سی‌ام تیر».

مصدق و یاران او قرار داده بود در اثر مسامحه و مماشات با عمال ارتجاع بیهوده از دست رفت. از نظر خارجی قیام سی‌ام تیر دولت انگلستان را در عقیده خود مبنی بر لزوم ساقط کردن دولت دکتر مصدق پابرجا ساخت اما دولت آمریکا را که به مبارزه با کمونیسم و جلوگیری از نفوذ شوروی بیش از مسئله نفت جنوب اهمیت می‌داد و معتقد بود که با سقوط دکتر مصدق، حزب توده ایران قدرت را در دست خواهد گرفت، دچار وحشت و تردید نمود. در این باره خبرگزاری آسوشیتدپرس از لندن چنین گزارش داد:

محافل سیاسی در لندن اظهار داشتند که دولت آمریکا به انگلیس پیشنهاد کرده که برای نجات ایران از کمونیسم لازم است که از دکتر مصدق نخست‌وزیر آن کشور پشتیبانی به عمل آید. به عقیده آمریکا وخامت اوضاع ایران موجب شده که چرچیل نخست‌وزیر انگلیس کلیه اختلافات ایران و انگلیس را در جلسه کابینه مورد بحث قرار دهد. کنار آمدن انگلیس با ایران موجب خواهد شد که بن بست مذاکرات بین دولتی که مدت ۱۸ ماه است ادامه دارد و ایران را بیش از هر موقع دیگر به دامان شوروی نزدیک ساخته از بین برود. به طور کلی نظر آمریکا این است که آمریکا و انگلیس با هماهنگی یکدیگر باید مصدق را در ایران تقویت کنند و به نظر مطلعین اگر آمریکا و انگلیس برنامه‌ای برای این موضوع تهیه کنند این برنامه موجب خواهد شد که انگلیس از قسمتی از ادعاهای خود نسبت به ملی شدن صنعت ۱،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار نفت ایران برای حل قضیه دست بردارد تا صنعت مزبور دوباره به کار بیفتد و آمریکا نیز برای کمک به ایران جهت رفع بحران مالی اقدام عاجل به عمل آورد و البته قبل از اینکه آمریکا و انگلیس متفقاً از دکتر مصدق طرفداری و پشتیبانی کنند دو شرط باید محقق شود:

۱. مصدق قول بدهد که از پرداخت غرامات به انگلیس و به کار افتادن مجدد صنعت نفت جلوگیری نخواهد کرد.

۲. مصدق اجازه بدهد که افراد غیر ایرانی که احتمالاً آمریکایی خواهند بود از اینکه کمک آمریکا صرفاً به مصرف بهبود وضع اقتصادی ایران خواهد رسید مطمئن گردند تا عقاید و نظریات آمریکا در جلسه کابینه انگلیس مورد علاقه قرار گرفته و چرچیل و همکارانش با توجه به این نظریات کلیه روابط انگلیس را با ایران مطالعه نمایند.^۱

هشتم مردادماه بانک شاهنشاهی که از سال ۱۳۲۸ زیر عنوان «بانک انگلیس و ایران در خاورمیانه» کار می‌کرد به علت ممنوع شدن از معاملات ارزی توسط دولت ایران پس از ۶۳ سال عملیات بانکی خود را در ایران تعطیل کرد و با تعطیل این بانک یکی از لانه‌های جاسوسی و یکی از اهرمهای فشار اقتصادی بر ملت ما از کار افتاد.

شانزدهم مردادماه دولت ایران نامه‌ای به سفارت انگلیس فرستاده ضمن تشریح اقدامات خلاف قاعده و ظالمانه شرکت سابق نفت جنوب و دولت انگلستان و خساراتی که از این طریق به دولت ایران وارد شده خواستار گردید:

لااقل وجوهی که تعلق آن به دولت ایران مورد تصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخته

نشده فوراً تأدیه گردد و همچنین وجوه دیگری که متعلق به دولت شاهنشاهی است و در بانکهای انگلستان تودیع گردیده تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد و مخصوصاً برای حفظ مناسبات و روابط حسنه و رفع هرگونه سوء تفاهم بین دو ملت شرکت سابق نفت از این به بعد از اقدامات ناروا در جلوگیری از فروش نفت ایران خودداری کند.

دولت شاهنشاهی با حسن نیتی که در موارد عدیده به ثبوت رسانیده اینک نیز اعلام می‌دارد که به منظور پیدا کردن راه حل برای رسیدگی به مطالبات و دعاوی حق شرکت در حدود قانون ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و همچنین مطالبات و دعاوی متقابل دولت ایران حاضر است با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود. و در صورتی که از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی در این باره حاصل نگردد شرکت می‌تواند دعاوی خود را در محاکم صالحه ایران اقامه نماید. دولت ایران انتظار دارد این حسن نیت دولت شاهنشاهی از طرف دولت انگلستان چنان که باید استقبال شده و به شرکت سابق توصیه کنند که نمایندگان خود را برای مذاکره در این امر با دولت ایران تعیین نمایند. لزوماً متذکر می‌شود چنانچه در پرداخت وجوه متعلق به دولت ایران از طرف بانکهای انگلیس و شرکت سابق تأخیر و مسامحه شود و یا شرکت سابق و دولت انگلستان اقدامات نامشروع خود را به هر صورت که باشد علیه ایران ادامه دهند مسئولیت کلیه اقدامات مزبور و خسارات ناشیه از آن من جمیع الجهات متوجه دولت انگلیس و شرکت سابق نفت خواهد بود.

پنجم شهریور هندرسن سفیر کبیر آمریکا و میدلتون کاردار سفارت انگلیس پیام مشترک ترومن و چرچیل را به پیوست قرارداد مخصوصی تسلیم دکتر مصدق نمودند. آنها در پیام خود می‌گفتند:

... محرک ما احساسات دوستی و صمیمانه و تاریخی است که نسبت به ملت و مردم ایران داریم و قلباً آرزومندیم هر چه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه اختلاف کنونی را فراهم سازیم.

اما پیشنهاد آنها به قدری «صمیمانه و دوستانه» بود که دکتر مصدق پس از قرائت آن گفت: «من شرم دارم این پیشنهاد را بخوانم تا چه رسد به قبول آن.» چرچیل و ترومن به‌طور خلاصه چنین پیشنهاد می‌کردند:

۱. موضوع پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت «با در نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت موجود بوده» با توجه به کلیه دعاوی و دعاوی متقابل طرفین به دیوان داورى لاهه ارجاع شود. و در صورت موافقت با ماده اول دولت انگلیس حاضر است:
۲. ترتیب جریان نفت ایران را به بازارهای بین‌المللی بدهد و برای حمل نفتی که هم‌اکنون در آبادان ذخیره شده پس از موافقت درباره قیمت، اقدام به تهیه وسایل حمل بنماید و بابت هر مقدار نفتی که حمل می‌کند پرداخت مقتضی به عمل آورد.
۳. دولت آمریکا نیز حاضر شده است که فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به ایران کمک نماید.

مفهوم واقعی این پیشنهاد چنین بود:

۱. با ارجاع موضوع غرامت براساس «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت» به دیوان دادگستری لاهه قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ احیا شده به صورت قرارداد بین دو دولت انگلیس و ایران درآید. حال آنکه پس از اعلام قرار عدم صلاحیت دیوان داورى لاهه تنها محاکم ایران

صلاحیت رسیدگی به اختلاف شرکت سابق نفت و دولت ایران را دارا بودند.
۲. به بهانه جریان یافتن نفت به بازارهای بین‌المللی دولتهای آمریکا و انگلیس متفقاً از راه خدعه و تزویر قرارداد اسارت‌آور دیگری به ایران تحمیل نمایند.

دکتر مصدق پس از دریافت پیام مزبور با توجه به اینکه مجلسین تعطیلات تابستانی خود را می‌گذراندند ضمن انتشار متن پیام از رادیو تهران نمایندگان را جهت استماع گزارش دولت و اعلام نظر به تهران دعوت کرد. در پاسخ دولت ایران به پیام مشترک ترومن - چرچیل گفته می‌شد:

چنانچه شرکت نفت جنوب نخواهد به مراجع صلاحیتدار (محاکم ایران) مراجعه کند دولت ایران طبق شرایط ذیل حاضر است قضاوت دیوان داورى لاهه را قبول نماید:

۱. میزان غرامت بابت اموالی که شرکت سابق هنگام ملی شدن در ایران داشته تعیین شود. با توجه به اینکه دولت ایران جز بهای اموال مذکور غرامت دیگری به شرکت سابق پرداخت نخواهد کرد.

۲. در رسیدگی به دعاوی طرفین از تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت هیچ قراردادی به هیچ عنوان نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

۳. میزان خسارتی که به وسیله ایجاد موانع و مشکلات در فروش نفت ایران و از راه محاصره اقتصادی به ایران وارد آمده نیز باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

۴. قبل از مراجعه به دیوان داورى لاهه مبلغ ۴۹ میلیون لیره که در بیان سال ۱۹۵۱ بابت افزایش حق‌الامتیاز و مالیات و حق‌السهم ایران از ذخایر به حساب آمده علی‌الحساب تأدیه شود.

دولت ایران امیدوار است که با این پیشنهادهای صریح موضوع نفت فیصله یابد. اما چنانچه دولت انگلستان سیاست خود را مبنی بر وقت‌گذرانی، فشار اقتصادی و ممانعت از فروش نفت ادامه دهد، بی‌تردید ادامه مناسبات سیاسی برای طرفین حاصلی نخواهد داشت و لذا دولت ایران به خود حق می‌دهد که جهت حفظ منافع خویش از هرگونه اقدامی هر چند منجر به قطع روابط سیاسی بشود فروگذار نکند.

گزارش دولت و پاسخ او به پیام مشترک انگلیس و آمریکا به اکثریت آرا در مجلسین شورا و سنا مورد تأیید قرار گرفت.

اما دولتهای آمریکا و انگلیس از قبول پیشنهادهای ایران سر باز زدند. لذا دکتر مصدق در تاریخ پانزده مهرماه طی نامه‌ای خطاب به وزیر امور خارجه انگلیس مجدداً آمادگی خود را جهت مذاکره بر اساس پیشنهادهای دولت ایران اعلام داشته از دولت انگلستان خواست که تا یک هفته نمایندگان خود را اعزام دارد و قبل از اعزام نمایندگان از ۴۹ میلیون لیره مذکور در بیان ۱۹۵۱ بیست میلیون لیره قابل تبدیل به دلار در اختیار وزارت دارایی ایران قرار دهد و بقیه را پس از پایان مذاکرات که مدت آن سه هفته پیش‌بینی می‌شود به دولت ایران پرداخت نماید. اما دولت انگلیس با حمایت دولت آمریکا در اجرای نظرات خود اصرار ورزید و از اعزام نمایندگان جهت آغاز مذاکرات خودداری نمود. همزمان با مکاتبات فوق‌الذکر مطبوعات آمریکا و انگلیس به منظور مشوب ساختن افکار عمومی جهانیان، به بهانه اینکه دولت ایران حاضر نیست بابت اموال شرکت نفت

غرامت پردازد به تبلیغات شدیدی علیه ایران دست زدند. حال آنکه به قول دکتر مصدق: «بریتانیا بابت منافعی که اگر شرکت سابق به کار خود در ایران ادامه می‌داد و غارت گذشته همچنان دوام داشت از این مملکت ممکن بود استفاده نماید، از ما «غرامت مطالبه» می‌کرد.»^۱

از طرف دیگر در حالی که مکاتبات و تماسهای رسمی بین دولتهای انگلیس و آمریکا با دولت ایران جریان داشت استعمارگران به کمک جیره‌خواران ایرانی‌شان از انجام نقشه‌های پلید خود جهت مرعوب ساختن مردم و سرکوبی نهضت ملی و ساقط کردن حکومت دکتر مصدق نیز غافل نبودند. هنوز یک ماه و اندی از قیام سی‌ام تیر نگذشته بود که تحریکات دربار و استعمارگران انگلیس و آمریکا به صورت تجهیز دسته‌های ساطور به دست «سومکا»، «پان ایرانیست»، «حزب زحمتکشان» و چاقوکشان بنام ظاهر گردید. این گروههای جنایتکار علناً در خیابانها به شرارت و ایذاء مردم، حمله به سازمانهای وابسته به حزب توده ایران و به آتش کشیدن آنها، برهم زدن بساط روزنامه‌فروشیایی که نشریات دست چپی می‌فروختند، آلوده کردن دیوارها با شعارهای «شاهپرستانه» و حتی حمله به محل اداره روابط فرهنگی ایران و شوروی و اداره بازرگانی مجارستان می‌پرداختند و مقامات انتظامی نه فقط در برابر این اعمال شرم‌آور سکوت اختیار می‌کردند بلکه گروهبانهای ارتش و کوماندوهای شهربانی را نیز در لباس مبدل به کمک آنها می‌فرستادند و کامیونهای ارتشی را در اختیار آنها قرار می‌دادند.

گرچه دولت، منشی‌زاده سردهسته اوباش سومکا و عضو کتابخانه سلطنتی را توقیف کرد اما بنابه سیاست عمومی دکتر مصدق مبنی بر سازش و مماشات چندی بعد او را آزاد نمود و با سکوت و چشمپوشی در برابر جنایات و اعمال غیرانسانی این دسته‌ها، چاقوکشان و رجاله‌های مزدور دربار را جری ساخته به آنها فرصت داد تا در نهم اسفند همان سال برای کشتن نخست‌وزیر به خانه دکتر مصدق هجوم ببرند.

اوایل شهریورماه دولت عده‌ای از افسران ارشد ارتش را که در میان آنها یک سپهبد (شاهبختی) و چهار سرلشکر (از جمله علوی مقدم و گرزن) و ده سرتیپ بودند بازنشسته کرده آنها را از دخالت در امور ارتشی محروم ساخت. افسران بازنشسته که از نوکران حلقه به گوش دربار بودند به سرپرستی سرلشکر فضل‌الله زاهدی که سناتور بود کانون افسران بازنشسته را به مرکز اصلی توطئه‌های ضد ملی و عملیات ارتجاعی مبدل کردند.

اما مطلب مهمتری که بعدها کشف گردید اینکه پس از قیام سی‌ام تیر علیرضا پهلوی که هوای سلطنت بر سر داشت و برخلاف روش حيله‌گرانه و مودیانۀ محمدرضا شاه مدافع شدت عمل بود با شرکت عده‌ای از افسران بازنشسته و عمال انگلیس و آمریکا که در مجلس و دولت مسئولیت‌هایی به عهده داشتند به تشکیل ستاد مخصوصی مبادرت ورزید که وظیفۀ اصلی مبارزه با نهضت ملی

۱. از پیام دکتر مصدق به ملت انگلیس بعد از قطع رابطه سیاسی با انگلستان.

ایران و سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق را عهده‌دار بود. چنان‌که در صفحات بعد خواهیم دید این ستاد در تمام توطئه‌های بعدی با اطلاع و موافقت محمدرضا شاه نقش اساسی را بازی کرده است.

در نیمه دوم شهریورماه حزب توده ایران با اطلاعات دقیقی که به وسیله سازمان نظامی خود کسب می‌نمود، آماده شدن دربار و عوامل استعمار را برای انجام کودتایی افشا کرد و روزنامه به سوی آینده (که به نام رزم‌آوران منتشر می‌شد) در شماره شانزدهم شهریورماه خود تحت عنوان «مقدمات کودتا فراهم می‌شود» نوشت:

طبق اطلاع موثق در روز ۱۲ شهریور به گردان تندربولت و هاریکن و هارورد و تیپ شکاری دستور داده‌اند که هواپیماها را به فوریت برای یک مأموریت آماده نمایند و ماتریل لازم را بسته‌بندی کنند. پرسنل این هواپیماها نیز روز بعد تعیین و شش تندربولت و چهار هاریکن حاضر به عمل گردیده و از جهت تیراندازی و بمب آماده شده و از تهران به سوی یکی از شهرستانها پرواز کرده‌اند تا در روز کودتا از دسترس مردم تهران خارج باشند و بتوانند بر فراز تهران پرواز نموده مردم قهرمان تهران را بمباران کنند.

همان روزنامه یک روز بعد از مردم خواست که «توطئه کودتا را باید به جنگ ضد کودتا مبدل ساخت» و خطاب به نیروهای نظامی نوشت:

سربازان، گروه‌بازان، درجه‌داران و افسران شرافتمند ارتش! اسلحه‌ای را که در اختیار دارید برای سرما و گرما و امنیت و آرامش نیست، برای این نیست که به فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی فرزندان قهرمان و میهن‌پرست به کار رود بلکه برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تارومار کردن دشمنان ملت ایران است. شما می‌توانید و باید توطئه کودتا را به جنگ بر ضد عمال کودتا مبدل کنید.^۱

دولت ابتدا این هشدار را با بی‌اعتنایی تلقی کرد. اما جریان حوادث صحت اطلاعات حزب توده را ثابت کرد و سخنگوی دولت روز بیست و یکم مهرماه با اشاره به کشف توطئه کودتا چنین گفت:

چون گزارشهایی از عملیات سرلشکر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان رسیده بود که به معیت آقای سرلشکر زاهدی و بعضی افراد دیگری که دارای مصونیت پارلمانی هستند به نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک می‌باشند، نامبردگان که مصونیت پارلمانی نداشتند امروز صبح از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به زندان شهربانی تحویل گردیدند. لازم است تذکر داده شود که از این پس عناصر و افرادی که به هر صورت موجب تحریک و تشنج و یا آلت دست سیاستهای خارجی قرار گیرند طبق مقررات تعقیب و برای تعیین مجازات قانونی تسلیم دادگاه خواهند شد و نسبت به سایرین که مصونیت پارلمانی دارند دولت مطالعه خواهد کرد تا اقدام لازم معمول گردد.^۲

به نوشته مطبوعات جلسات کودتاچیان در منزل سرلشکر زاهدی در راه حصارک با حضور هفت

۲. کیهان، شماره ۲۸۲۵، ۳۱/۷/۲۱.

۱. «سرانجام» به جای به سوی آینده، ۳۱/۶/۱۷.

نفر سناتور، چهار نفر نماینده مجلس شورا، پنج افسر ارشد ارتش (سرلشکر حجازی فرمانده سابق دانشکده افسری، سرتیپ آریانا فرمانده سابق لشکر گارد شاهنشاهی، سرتیپ حاجی انصاری معاون سابق لشکر گارد، یک نفر سرهنگ و یک نفر سرگرد) و برادران رشیدیان تشکیل می‌شده و افراد مذکور با مقامات سفارت انگلیس ملاقات می‌کرده‌اند. جلسات دیگری نیز با حضور سیدضیاءالدین طباطبایی، علم رئیس املاک سلطنتی، سرلشکر زاهدی و میدلتون کاردار سفارت انگلیس در منزل سناتور خواجه‌نوری تشکیل می‌گردیده و هر دو دسته برای انجام کودتا همکاری می‌نموده‌اند.

گرچه برادران رشیدیان در بازجویی اعتراف کردند که «پولهایی از جانب رکن دو ستاد ارتش و دربار در اختیار آنها گذاشته شده تا در جریان کودتا مصرف نمایند»^۱ اما دولت دکتر مصدق با نهایت تأسف در برابر کودتاچیان روش قاطع و کوبنده‌ای اتخاذ نکرده دستگیرشدگان را چندی بعد با وساطت دربار آزاد نمود. سرتیپ آریانا یکی از عوامل مسلم کودتا را به جای توقیف و محاکمه به سمت وابسته نظامی ایران به پاریس فرستاد، به سرلشکر زاهدی عامل اصلی کودتا اجازه داد که با استفاده از سنگر مصونیت پارلمانی بیانیه و اعلامیه انتشار داده دکتر مصدق را به «ایجاد فقر و برقراری دیکتاتوری» متهم سازد^۲ و با تحریف حقایق خیانت خود را پپوشاند.

حال آنکه باید در برابر دشمنان خلق سختگیر، قاطع و بی‌رحم بود تا نتوانند محصول مبارزات مردم و ثمره خونبهای شهیدان را بر باد دهند.

بیست و چهارم مهرماه دکتر مصدق گزارشی را که برای قرائت در مجلس شورای ملی تهیه کرده بود به علت حاصل نشدن حد نصاب کافی جهت تشکیل مجلس از طریق رادیو مستقیماً با مردم ایران در میان گذاشت. در آن گزارش گفته می‌شد:

جنبش ملی ایران از روز اول با کارشکنی و تحریکات عوامل شرکت سابق و دولت انگلیس در داخل و خارج کشور روبرو گردید.

پس از آنکه قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین رسید دولت انگلیس برای جلوگیری از اجرای آن نخست دست به حربه ارباب و اخافه زد و برخلاف شرایط دوستی که پیوسته از آن دم می‌زدند، ملت صلح دوست ما را به سزای آنکه از یکی از حقوق اولیه خود استفاده کرده بود به کشتیهای موریشس و فلامنکو و قوای زمینی و دریایی و هوایی متمرکز در دور و نزدیک مرزهای ایران تهدید نمود. ولی چون حربه ارباب حریف بر اثر ثبات و مقاومت ملت ایران از کار افتاد دولت انگلیس تدبیری اندیشید و هنگامی که از قدرت‌نمایی طرفی نبست، قیافه مظلومانه به خود گرفت و آنچه توانست کوشید تا ملت ایران را در انظار جهانیان مردمی غاصب و متجاوز به حقوق دیگران معرفی کند و کار اختلاف بین دولت ایران و یک شرکت طمعکار را به صورت اختلاف دو دولت به شورای امنیت کشانید. نتیجه مذاکرات شورای امنیت این شد که تا صدور رأی نهایی دیوان بین‌المللی درباره صلاحیت خود مذاکرات در آن شورا متوقف و مسکوت بماند و دولت انگلیس نه تنها از اقدام خود

۱. جهان بین (به سوی آینده) شماره ۶۸۳، مورخه ۳۱/۷/۲۹.

۲. کیهان، ۲۸۲۷، ۳۱/۷/۲۳، بیانیه سرلشکر زاهدی.

طرفی نیست بلکه بدین وسیله مظالم شرکت سابق و دخالت‌های ناروای دولت انگلیس بر جهانیان روشن شد و حقانیت ایران مسلم گردید.

دولت انگلیس سپس از حربه دیگری استفاده کرده ضمن پیام رسمی ۳۰/۶/۸ به فشار اقتصادی دست زد. منظور از فشار و تضيیقات ملی از قبیل توقیف وجوه و اموال دولت ایران که با هیچ قانونی وفق نمی‌دهد این است که دولت انگلیس بدین وسیله مردم این مملکت را مستأصل و پریشان کند و زمینه را برای قبول تحریکات ایادی خود در ایران فراهم نماید.

اینک دولت ایران به استناد اینکه روابط سیاسی بین دولتها فقط وسیله‌ای است برای حفظ دوستی و همکاری متقابل و چنانچه این نتیجه حاصل نشود و روابط سیاسی مزبور فقط وسیله حفظ منافع و مطامع یک طرف قرار گیرد مصلحت ایجاب می‌کند که با قطع روابط به تحریکات و تشبثات روز افزون خاتمه داده شود.^۱

همین که تصمیم دولت دکتر مصدق مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان اعلام گردید. محمدرضا شاه که در اتخاذ این تصمیم سهیم نبود و با آن موافقتی نداشت و به زعم خود می‌توسید که این کار «امنیت کشور» را به خطر اندازد و یا در حقیقت امنیت تاج و تخت او را دچار مخاطره سازد، به کمک هندرسن سفیر کبیر آمریکا حداکثر کوشش خود را برای جلوگیری از قطع رابطه سیاسی با انگلستان به کار برد. در این مورد یونایتد پرس از لندن گزارش می‌دهد:

اخبار واصله به لندن حاکی است که پادشاه ایران در آخرین دقایق برای جلوگیری از قطع روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس کوششهایی به عمل آورده و از دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران درخواست کرده که در تصمیم خود دائر به قطع روابط با انگلیس تجدید نظر کند. مقامات آمریکایی نیز می‌کوشند تا به دکتر مصدق ثابت کنند که از اقدام علیه انگلیس نتیجه‌ای نخواهد گرفت.^۲

اما کوشش آنها به جایی نرسید و ساعت ۲/۵ بعد از ظهر روز ۳۱/۷/۳۰ قطع روابط سیاسی ایران با انگلیس طی یادداشتی از طرف دولت ایران به سفارت کبرای انگلستان رسماً ابلاغ شد. همزمان با قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان دکتر مصدق به وسیله میدلتن کاردار سفارت انگلیس پیامی به ملت انگلستان فرستاده پس از ذکر مختصری از تاریخ مبارزات ملت ایران در راه ملی کردن صنعت نفت خود چنین نوشت:

... اکنون که آخرین مأمورین سیاسی امپراتوری انگلیس پایتخت ایران را ترک می‌گویند، دولت ایران صریحاً اعلام می‌کند که بین ملت ایران و ملت انگلیس نهایت صمیمیت باقی و برقرار و روابط دوستانه بین دو ملت همچنان استوار است و برای افراد انگلیسی اعم از بازرگانان یا مسافر کمتر مشکلی ایجاد نشده است.

... اینجانب یقین دارم که اگر روزی دفاتر شرکت سابق نفت در برابر چشم ملت حق‌پرست انگلیس گذارده شود و مداخلات و حق‌کشیها و سیاست‌بازیه‌ها و تحریکات و یغمای او را یکایک نظاره کنند بدون شک به صبر و بردباری و طاقت ملت ما آفرین خواهند گفت. ولی پرده سیاه تبلیغات ناروای

شرکت در خارج و در داخل انگلستان جلو نشر حقایق را گرفته و یک بار دیگر این جریان ثابت کرد که هنوز «قدرت پول» حق و عدالت قرن بیستم را مسخره می‌کند. ولی ملت ما آن قدر مبارزه شرافتمندانه خود را ادامه خواهد داد که اکثریت افراد و ملت انگلیس به قضاوت بی‌طرفانه «آقای مکنر» برسند و سطوری چند از آنچه را ایشان خوانده و شنیده‌اند بخوانند و بشنوند.^۱

اما میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران بنابه دستور شخص ایدن بر خلاف نزاکت از قبول پیام دکتر مصدق به ملت انگلیس خودداری نمود.

فردای همان روز که دولت ایران رسماً روابط سیاسی خود را با دولت انگلیس قطع نمود، مجلس شورای ملی نیز به اکثریت آراء انحلال مجلس سنا، این لانه جاسوسی و خیانت و این سنگر دشمنان فرومایه ملت ایران را تصویب کرد. مجلس شورا در این اقدام خود از قانون اساسی مدد گرفت و به موضوع مدت دوره تقنینیه مجلس سنا استناد جست. در این باره دکتر شایگان در مجلس چنین گفت:

قضیه تفسیر قانون اساسی راجع به اینکه مدت تقنینیه مجلس سنا نیز به همان مدت تقنینیه مجلس شورای ملی محدود شود دو جنبه دارد یکی سیاسی و دیگری قضایی. از نظر سیاسی «آزادیخواهان صدر مشروطیت» یعنی آزادیخواهان واقعی منظور نظرشان این بود که مجلس سنا تشکیل نشود و اگر مشکلاتی نداشتند حتی ذکر نام آن را هم نمی‌کردند. در دوران اخیر که مردم در تعیین سرنوشت خود شرکت کردند، وزیر خارجه ایران به لندن رفته ترتیب تشکیل سنا را داد و رادیو لندن به ایادی فهماند چه باید بکنند. لذا قهرمان سنا در ایران دولت انگلستان بود ... حالا جریان طبیعی طوری است که وقتی ریشه خشک شد باید شاخه هم خشک شود. از لحاظ قانونی نمایندگان سنا خودشان نظامنامه نوشتند و مدت تقنینیه تعیین کردند ولی این حساب را نکردند که لااقل از حیث مزایا در ردیف مجلس شورا باشند ... برای اینکه این امتیاز از بین برود باید امتیازات او در حدود امتیازات مجلس شورای ملی باشد نه بیشتر. به عبارت دیگر ارتجاع هموزن آزادیخواهی باشد و رجحان نداشته باشد.^۲

چهاردهم آبان ماه ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و چند روز پس از انتخابات، هندرسن سفیر کبیر آن دولت در ایران به آمریکا رفت. در همان ایام چون بعضی از شرکتهای نفتی مستقل آمریکا مایل بودند که از ایران نفت خریداری نمایند، لذا وزارت خارجه آمریکا بیانیه‌ای صادر کرده آنها را در خرید نفت ایران آزاد گذاشت و در عین حال اعلام داشت که قبول مسئولیتهای ناشی از این اقدام به عهده خود آنها خواهد بود.^۳

پس از صدور اعلامیه وزارت خارجه آمریکا که در حقیقت امر، شرکتهای آمریکایی را از خرید نفت ایران منع می‌نمود شرکتهای بزرگ نفتی آن کشور اعلام داشتند که مایل به خرید نفت از ایران نمی‌باشند.^۴

۱. باختر امروز، شماره ۹۴۶، ۳۱/۸/۱۰.

۲. آقای مکنر قاضی انگلیسی دیوان داوری لاهه که به نفع ایران رأی داد.

۳. تلخیص از نطق دکتر شایگان در مجلس شورای ملی به تاریخ ۳۱/۸/۱.

۴. کیهان، شماره ۲۸۶۸، ۳۱/۹/۱۶.

۴. کیهان، شماره ۲۸۷۱، ۳۱/۹/۱۹.

اینک در این مرحله از مبارزه وضع و موقعیت نیروهای مخالف و موافق نهضت ملی را از نظر می‌گذرانیم:

مجلس شورای ملی که چهل نفر از نمایندگان به نخست‌وزیری احمد قوام رأی داده بودند و فقط در اثر فشار افکار عمومی و قیام ملی سی تیر مجبور به عقب نشینی شده و با انتخاب مجدد دکتر مصدق به نخست‌وزیری موافقت کردند، اینک با پیشرفت و حدت مبارزه ضداستعماری مردم ایران قیافه واقعی خود را ظاهر می‌ساختند.

در عین حال وابستگان به سیاستهای استعماری انگلیس و آمریکا و عناصری از ارتجاعیترین جناح هیئت حاکمه و فرصت‌طلبانی که برای کسب وجهه و ایفای نقش خرابکارانه در داخل نهضت ملی ایران وارد جبهه ملی شده بودند، در این موقعیت حساس که دژهای استعماری پشت سرهم ویران می‌گردید و راههای خرابکاری بسته می‌شد با استفاده از آخرین فرصت به میدان آمده و ماهیت ضد ملی خود را بروز می‌دادند. بلافاصله بعد از قیام سی‌ام تیر حائری‌زاده و دکتر بقایی مخالفت خود را با دکتر مصدق آشکار ساختند. آیت‌الله کاشانی نیز به آنها پیوست و حسین مکی به هوای نخست‌وزیری افتاد. بالاخره با استعفای مشار اعظم از فراکسیون نهضت ملی و گفتن اینکه مجلس «مرعوب و مجذوب» شده است - یعنی آزادی اظهار نظر در مجلس وجود ندارد و مجلس تحت فشار دیکتاتوری است - مسلم گردید که اختلافات داخل جبهه ملی را دیگر نمی‌توان پنهان داشت و اینک وقت آن فرا رسیده است که پوسته ظاهری جبهه ملی از هم شکافته شود و عناصر نامتجانس آن هر یک راه خود در پیش گیرد.

حزب ایران نیز دچار تشتت و تفرقه بود. این حزب که جهت توسعه و افزایش کمی خود پس از ائتلاف با حزب میهن، اعضای گروه نهضت را نیز در حزب پذیرفته و دو نفر از رهبران آنها را به نامهای نخشب و رازی در کمیته مرکزی حزب ایران شرکت داده بود، با تشدید اختلاف بین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی دچار اختلافات داخلی گردید. بدین ترتیب که گروه نهضت به علت داشتن وابستگی به آیت‌الله کاشانی پس از ورود به حزب ایران نیز ارتباط فراکسیونی خود را در داخل حزب محفوظ داشتند و پس از دگرگونی‌هایی که در صحنه سیاست کشور پیش آمد تصمیم گرفتند که رهبری سابق حزب را برکنار ساخته خود رهبری را به عهده گیرند. اما نقشه آنها قبل از اجرا فاش شده با شکست مواجه گردید.

در این هنگام تنها افکار عمومی مردم بود که از اقدامات ضد استعماری دکتر مصدق صمیمانه پشتیبانی می‌کرد، بی‌آنکه متکی به سازمان متشکل و نیرومندی باشد.

البته در جبهه ملی و مجلس شورای ملی نیز کسانی بودند که صادقانه به مبارزه ضداستعماری ملت ایران ایمان داشته و از دکتر مصدق به عنوان مظهر این مبارزه دفاع می‌کردند. لکن بزرگترین و پایدارترین نیروی مدافع اقدامات ضداستعماری دکتر مصدق افکار عمومی و قدرت ملت بود.

متأسفانه ارزش واقعی این نیرو از طرف دکتر مصدق و یارانش شناخته نشد و به صورت سازمان متشکل و نیرومندی که بتواند حملات سبعانه ارتجاع و استعمار را درهم شکند درنیامد. علاوه بر این قانون «امنیت اجتماعی» که در اوایل آبان ماه به تصویب دکتر مصدق رسید، آزادیهای دموکراتیک را بیش از پیش محدود ساخت و برای منکوب ساختن مبارزین واقعی راه آزادی ایران به ابزاری در دست ارتجاع مبدل گردید. مطابق این قانون اعتصاب جرم شمرده می شد و اندک نافرمانی نسبت به رؤسا اخلال در نظم و آرامش شناخته شده و متهم به دادگاه تحویل می گردید. هر کارفرما و یا رئیس اداره حق داشت که کارگر یا کارمند را به اتهام تحریک و عصیان به سه ماه تا یک سال حبس و تبعید بدون استفاده از حقوق تهدید کند و غیره. این قانون به هر منظور و علیه هر دسته و جمعیتی که تصویب شده بود، کاری بود برخلاف ابتدائترین آزادیهای فردی و اجتماعی و کاملاً نادرست.

از اوایل آذرماه اختلاف بین دولت و مجلس به جایی رسید که دولت تصمیم گرفت تا فراهم شدن محیطی مناسب از حضور در مجلس خودداری نماید. اما با پادرمیانی عده ای از نمایندگان به اختلافات سرپوش گذاشته شد. در نیمه دوم دی ماه دکتر مصدق که دوره اختیارات شش ماهه اش پایان می پذیرفت تقاضای تمدید اختیارات به مدت یک سال از مجلس شورای ملی نمود. به محض اینکه تقاضای نخست وزیر به اطلاع نمایندگان رسید، آیت الله کاشانی که از یک سو با دربار مشغول زد و بند بود و از سوی دیگر با هندرسن سروسری داشت و در مخالفت با دکتر مصدق سر از پا نمی شناخت، برخلاف وظایف و اختیارات قانونی خود به مجلس نوشت:

تا موقعی که ریاست مجلس شورای ملی را به عهده دارم اجازه طرح لایحه اختیارات و نظیر این قبیل لوایح را که مخالف قانون اساسی است در مجلس نمی دهم و صریحاً قدغن می کنم که از طرح آن خودداری شود.^۱

حسین مکی «سرباز فداکار وطن» و یا به قول روزنامه جبهه آزادی «سرباز خطا کار وطن» به مانور استعفا از نمایندگی مجلس شورای ملی دست زد و با صحنه سازی به مجلس بازگشت. دکتر بقایی بشدت با تمدید اختیارات مخالفت کرده نطق بسیار مفصلی در این باره ایراد نمود و حائری زاده عدم اعتماد خود را به دولت دکتر مصدق اعلام داشت. علی هذا این بار نیز تظاهرات مردم و فشار افکار عمومی به کمک دکتر مصدق شتافت و لایحه اختیارات با اکثریت آراء در مجلس تصویب شد. پس از تصویب لایحه مزبور دکتر مصدق طی پیامی به ملت ایران با اشاره به مخالفت هایی که در مجلس شده بود گفت:

... آنها که به عظمت مبارزه نمی اندیشند، چقدر شایسته و بجاست که مجالی باقی بگذارند تا از این ورطه هولناک بگذریم و کار حریف حيله گر و کهنه کار را به پایان رسانیم. آن وقت ممکن است برای

جدالها و مبارزه‌های کوچک فرصت پیدا شود. امروز مجادله با حکومتی که در تمام جبهه‌ها با اجنبی سرگرم زد و خورد است، اگر دور از انصاف نباشد شایسته وطن‌پرستان و علاقه‌مندان به استقلال و حاکمیت مملکت نیست...^۱

از طرف دیگر هندرسن سفیر کبیر آمریکا که پس از انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری عازم آمریکا شده بود در اوایل دی‌ماه به ایران بازگشت و بلافاصله با نخست‌وزیر وارد مذاکره شد. روزنامه نیوزویک درباره این مذاکرات خبر داد:

مذاکرات مصدق - هندرسن بر محور تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی برای فروش نفت ایران و ارجاع موضوع غرامت به داوری دور می‌زند.^۲

نهم بهمن دکتر مصدق به سادچیکوف اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات دریای خزر پایان یافته و دولت حاضر به تمدید امتیاز نیست و از دولت شوروی خواست که نمایندگان خود را برای تصفیه امور شیلات تعیین و معرفی کند. دولت شوروی با نهایت حرمت و نزاکت اقدام دولت ایران را قانونی شناخت و سریعاً کمیسیونی جهت تصفیه امور شیلات به ایران اعزام داشت. و بدین ترتیب با پایان مدت امتیازنامه مزبور شیلات در دست دولت ایران قرار گرفت.

آنچه درباره حزب توده به عنوان بزرگترین نیروی متشکل و مجهز ضدامپریالیستی در ایران می‌توان گفت اینکه از نظر تشکیلاتی تمام پیکر حزب دچار دسته‌بندی (فراکسیون‌بندی) و فساد سازمانی گردیده و رهبران آن از لحاظ تئوریک در منجلاب جمود فکری (دگماتیسم) و دنباله‌روی کورکورانه غوطه‌ور بودند.

حزب توده ایران در اصول تشکیلاتی بظاهر متکی به دموکراسی و سانترالیسم بود. اما در حقیقت امر کوچکترین آثار دموکراسی برای اعضای حزب وجود نداشت و عملاً تمام کوشش رهبران مصروف جلوگیری از رشد و پرورش مستقل فکر و تعقل و منطق اعضای حزب می‌شد. رهبران حزب از فرط خودخواهی و جاه‌طلبی تاب تحمل کوچکترین انتقاد و اعتراضی را نداشتند و برای کسانی که کورکورانه اطاعت نمی‌کردند و شخصیت و استقلال فکری نشان می‌دادند جز تهمت و افترا و بدنام کردن و طرد آنها از دستگاه‌های رهبری حزب پاسخی نداشتند.

تاریخ حزب توده نشان می‌دهد که در موارد مختلف عده افرادی که خطاهای سیاست و تاکتیک حزب را درک نموده و از آن انتقاد می‌نموده‌اند کم نبوده است. اما رهبران حزب با توسل به ناجوانمردانه‌ترین وسایل و وارد آوردن اتهامات دروغ آنان را سرکوب می‌ساختند.^۳

۱. کیهان، شماره ۲۹۰۹، ۳۱/۱۱/۴. ۲. کیهان، شماره ۲۹۰۷، ۳۱/۱۱/۱.

۳. مجله عبرت (ناشر افکار اعضای سابق حزب توده)، شماره ۹، مهرماه ۱۳۳۵، «چند موضوع اساسی درباره سازمان داخلی حزب توده نوشته محمد حسین تمدن عضو مشاور کمیته مرکزی حزب»، این مجله پس از دستگیری اکثریت کادرهای حزب توده و متلاشی شدن حزب به وسیله همین کادرهای زندانی منتشر می‌شد.

این امر به حدی محرز و مسلم بود که باقیمانده هیئت اجراییه کمیته مرکزی در سال ۱۳۳۴ با انتشار جزوه‌ای تحت عنوان «حزب ما و جنبش انقلابی سالهای اخیر» به قسمتی از گناهان گذشته اعتراف کرده نوشت:

در داخل حزب نه فقط به انتقادات و نظریات افراد حزبی توجه نمی‌گردید، بلکه نسبت به انتقادکنندگان انتقامجویی می‌شد ... درباره مسائل مهم سیاست حزب در دایره بسیار کوچکی اتخاذ تصمیم می‌شد ... هیئت اجراییه خود را موظف به دادن گزارش به حزب نمی‌دانست، بوروکراتیسم بر پیکر حزب تسلط داشت ... در کارهای حزبی از افراد بیشتر اجرای خشک دستورات طلب می‌شد ... رفیق‌بازی و فردپرستی بر حزب حاکم بود و در انتخاب کادرها صلاحیت واقعی آنها در نظر گرفته نمی‌شد.^۱

اما مهم‌تر از همه اینکه حزب توده دیگر سازمان یکپارچه‌ای نبود. زیرا فراکسیون‌یسم در داخل حزب عمیقاً ریشه دوانده بود. مجملاً می‌توان گفت از همان زمانی که حزب توده غیرقانونی اعلام شد مهندس نادر شرمینی دبیر اول سازمان جوانان حزب توده سازمان مزبور را برای ارضای خودخواهیها و جاه‌طلبیهای خود در برابر حزب علم کرد. اما چون دسته دکترکیانوری - احمد قاسمی بر هیئت اجراییه کمیته مرکزی تسلط داشت، هنوز «نبوغ داهیانه» این «رهبر عالیقدر» مجال تجلی نمی‌یافت. پس از دموستراسیون هشتم فروردین‌ماه سال ۱۳۳۱ که به نوشته ارسلان پوریا عضو مؤثر کمیته مرکزی سازمان جوانان «بدون نظر و علی‌رغم دستور کمیته مرکزی حزب» تشکیل شد^۲ هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب، شرمینی را از سمت دبیرکلی سازمان جوانان معزول ساخت. اما با این اقدام نه فقط دسته‌بندی از بین نرفت بلکه بیش از پیش شدت یافت.

کادرهای سازمان جوانان مسئول جدید خود متقی را به بازی نگرفتند و تصمیمات اصلی سازمان را در جلسات خصوصی با حضور شرمینی اتخاذ کرده به موقع اجرا گذاشتند و به کشمکشهای خصوصی و جاه‌طلبیهای خود شکل به اصطلاح تئوریک دادند. مخصوصاً پس از رفتن سه نفر از اعضای مؤثر هیئت اجراییه به مسکو (قاسمی، فروتن، بقراطی) جهت شرکت در کنگره حزب کمونیست شوروی به نمایندگی از طرف حزب توده و تقسیم هیئت اجراییه به اقلیت و اکثریت جدید (دکترکیانوری از یک طرف و دکتر بهرامی، دکتر جودت و دکتر یزدی از طرف دیگر) این دسته‌بندی قیافه کریه خود را با تمام وضوح آشکار ساخت و اکثریت جدید به منظور اینکه تسلط بر هیئت اجراییه از دست نرود، حتی از بازگشت نمایندگان اعزامی کمیته مرکزی به مسکو ممانعت کردند و به دوستان مسکوی گفتند که ما امکان تأمین امنیت آنها را نداریم. در نتیجه شرمینی این «بلشویک کبیرا» با وجود اینکه نه عضو هیئت اجراییه بود و نه مسئول سازمان جوانان با پشتیبانی اکثریت هیئت اجراییه، سازمان جوانان را به حزبی در داخل حزب مبدل ساخت و برای

۱. نشریه «حزب ما و جنبش انقلابی سالهای اخیر»، صفحات ۱۷ و ۲۸ و ۷۲، شهریورماه ۱۳۳۴.

۲. عبرت، شماره ۵، خردادماه ۱۳۳۵، «دسته‌بندیهای حزب توده و سازمان جوانان و شرکت من در آنها».

تسلط هرچه بیشتر بر تشکیلات حزبی به سپردن مقامات حزبی به کادرهای سازمان جوانان پرداخت. تا کار بدانجا کشید که سازمان جوانان، یعنی سازمانی که افراد آن هنوز عضو حزب نبودند بلکه تحت نظر حزب برای کسب لیاقت عضویت در آن، دوره آمادگی می‌گذراندند به کمیته‌های حزبی «کمیته‌های سیاسی» می‌فرستاد و چنین «کمیته‌هایی» به منظور فرار دادن و بیرون ریختن کادرهای حزبی از سازمان جوانان آنها را به باد مسخره و استهزا می‌گرفتند. در این باره ارسال پوریا «دومین شخصیت» سازمان جوانان چنین می‌نویسد:

در مدتی که من مسئول کمیته شهرستان سازمان بودم دستور داده بودم در تمام کمیته‌ها نمایندگان و رابطین حزبی را دست ببندازند و مسخره کنند.^۱

در عین حال رهبری سازمان جوانان اعضای خود را با جشن و فستیوال و بازی و سرگرمیهای مبتذل مشغول می‌داشت و آنها را برده‌وار به هر سو می‌کشانید تا مجال تفکر و تعقل نداشته باشند. از نظر سیاست خارجی، رهبران حزب توده به شکل شرم‌آوری از اتحاد جماهیر شوروی تملق و مداهنه می‌گفتند و اطاعت کورکورانه و دنباله‌روی محض از سیاست آن دولت را تبلیغ می‌کردند. برای آنها تصور اشتباه و خطا از ناحیه شوروی محال و ممتنع بود.

رهبران حزب به نحو حیرت‌انگیزی دچار جمود فکری قرون وسطایی بودند. حال آنکه یک دستگاه رهبری واقع‌بین و لایق که آزادی و نجات مردم کشور خویش را هدف‌غایی و مقصودنهایی خود قرار داده باشد، هرگز به تقلید نمی‌پردازد و دنبال «قالبهای از پیش پرداخته» نمی‌گردد^۲ بلکه درسهای انقلابی کشورهای دیگر و تجربیات کلیه ملل جهان را در کسب آزادی، درک و هضم کرده و آنها را به اتکاء شعور سیاسی و استقلال فکری با شرایط کشور خود تطبیق می‌نماید و سپس با رهگشایی این چراغ راهنما به مبارزه و عمل می‌پردازد.

لکن سران حزب توده از تئوری مورد ادعا نه درک صحیحی داشتند و نه می‌توانستند آن را با شرایط کشور خود تطبیق نمایند. آنها تئوری را نه به عنوان راهنمای عمل بلکه به خاطر فضل‌فروشی و تفاخر برای کوبیدن رقبای داخل حزبی و برای اشغال مقامات بالاتر در حزب طوطی‌وار حفظ می‌کردند و به همین شکل رواج می‌دادند.

باور نکردنی است که دو فراکسیون داخل حزبی به خاطر این ادعای لفظی همدیگر را می‌کوبیدند که باند شرمینی می‌گفت: «حزب توده ایران حزب طبقه کارگر است» و دسته دیگر مدعی بود که «حزب توده ایران حزب طبقات زحمتکش به رهبری طبقه کارگر است.» و بر سر این جدال اتهامات

۱. عبرت، شماره ۵ خردادماه ۱۳۳۵، «دسته‌بندیهای حزب توده ...».

۲. بازماندگان حزب توده ایران در توجیه علت عدم تشخیص ماهیت حکومت دکتر مصدق چنین می‌گویند: «... اگر برخورد پراگماتیک و سیاست روزانه‌خوری برحسب شم سیاسی را کنار بگذاریم و بخواهیم ماهیت دولت مصدق را از نظر تئوریک تحلیل کنیم کدام قالب از پیش پرداخته‌ای را در دست داریم؟»، کتاب «ماتوئیسیم و بازتاب آن در ایران»، صفحه ۹۳، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳.

«اپورتونیست»، «تروتسکیست»، «خرده بورژوا»، «خائن به طبقه کارگر» و غیره بیدریغ نثار یکدیگر می کردند و حزب را به لجن کشیده و خلقی را به جان هم می انداختند.

از نظر سیاست داخلی گرچه حزب توده ایران پس از قیام سی تیر در برابر فشار توده حزبی ادعا کرد که نظر خود را نسبت به دولت دکتر مصدق تغییر داده حتی سازمان جوانان این ادعا را «انحراف سازشکاری و اپورتونیسم» نیز نامید. اما در واقع رهبران حزب لااقل تا نهم اسفند ۱۳۳۱ هیچ گونه تغییر اصولی در نظرات سابق خود ندادند. در نظر آنها هنوز «دولت ارتجاعی دکتر مصدق تسهیلات تازه ای در راه امپریالیستهای آمریکایی فراهم می آورد» (به سوی آینده، شماره ۷۳۹ - ۳۱/۱۰/۹) و منظور دکتر مصدق از تمديد اختیارات تشدید فشار بر توده های ضد استعمار ملت بود» (به سوی آینده، شماره ۷۵۱-۳۱/۱۰/۲۳).

هنوز حزب توده معتقد بود که دکتر مصدق نوکر سیاست آمریکا است و به سوی آینده تحت عنوان «مقدمات یک توطئه عمیق به دست مصدق و هندرسن فراهم می شود» می نوشت:

دولت مصدق با مانورهای مزورانه خود روز به روز بر دامنه نفوذ امپریالیستهای آمریکایی در کشور ما می افزاید ... مصدق امپریالیستهای آمریکایی را خارجی نمی داند زیرا آنها تکیه گاه او و نظایر او هستند و در سراسر جهان سیاست آنهاست که طبقات حاکمه رو به زوال را سرپا نگاه داشته است. مصدق از بدو زمامداری خود گاهی در پرده و زمانی آشکار سیاست تبعیت از امپریالیسم آمریکا را دنبال کرده بود.^۱

لذا حادثه آفرینیه، زد و خوردهای خونین و برخوردها بر سر اختلاف عقیده در دانشگاهها، مدارس، ادارات و کارخانه ها و غیره همچنان ادامه داشت.

ضمناً بعد از سی تیر هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده تصمیم گرفت که برای خرید و جمع آوری اسلحه و ساختن مواد منفجره و تعلیم افراد دست به کار شود و در این مورد اقداماتی نیز به عمل آورد. لکن با توجه به اینکه حزب چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ سازمانی و عملی دچار تناقض و سردرگمی بود، با وجود سازمان وسیع نظامی و افراد از جان گذشته آماده تعلیم و امکانات مساعد داخلی برای فراهم کردن اسلحه و تجهیزات کاری از پیش نبرد.

حزب توده ایران در پاییز سال ۱۳۳۱ تشکیل کنگره ای را برای تصویب برنامه و اساسنامه جدیدی پیش بینی کرد و نظرات خود را در جزوه ای تحت عنوان «برنامه حزب توده ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما» منتشر ساخت. در آن جزوه حزب توده خود را «حزب طبقه کارگر و دارای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی» می نامید و وظیفه خود را برانداختن رژیم سلطنتی و فئودالها و مالکین بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم، تغییر قانون اساسی و تأمین آزادیهای دموکراتیک، تشویق سرمایه های داخلی برای توسعه صنایع و کشاورزی و تأمین منافع

۱. به سوی آینده، شماره ۷۵۴، ۳۱/۱۰/۲۶، سرمقاله.

عادلانه و قانونی برای آنها، تأمین آزادی کسب و تجارت، مصادره و تقسیم بلاعوض املاک زراعتی، کمک به دهقانان مرفه و خرده‌مالک برای توسعه اقتصادیات خود و بالاخره استقرار دولت دموکراسی توده‌ای قرار می‌داد. اما آن کنگره تشکیل نشد و برنامه و اساسنامه جدید نیز به تصویب نرسید.

تشدید فعالیت مشترک انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت ملی ایران

اواخر بهمن‌ماه مطبوعات خبر دادند که ایل بختیاری به سرپرستی ابوالقاسم بختیار با نیروی نظامی کشور وارد جنگ و ستیزه شده است. گزارشهای رسیده به دولت حاکی بود که در میان افراد ایل بختیاری عده‌ای از افسران بازنشسته وجود دارند. دخالت نمایندگان مخالف دولت و سرلشکر زاهدی سرپرست کانون افسران بازنشسته هم در این شورش محرز بود. لذا روز ششم اسفندماه دولت، سرلشکر زاهدی را توقیف نمود. ضمناً دکتر مصدق طی مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران کیهان، دخالت دربار را در این حادثه بنا به روش خاص خود بی‌آنکه نامی از محمدرضا شاه ببرد چنین بیان داشت:

... دولت می‌خواهد تکلیف این خرابکاریها را روشن کند و اگر مراکزی برای این تحریکات وجود داشته باشد آن «مراکز» را متوجه مسئولیت خطیر خود بنماید.^۱

و پس از توطئه نهم اسفند، ضمن بیاناتی در جلسه خصوصی مجلس شورا گفت:

عده‌ای به من گفتند که ابوالقاسم خان پسر مصمصام السلطنه ممکن است یاغی شود، اسلحه تهیه کند، عده جمع کند. ولی من گفتم که من وزیر دفاع ملی هستم اگر همچو چیزی باشد لشکر اصفهان به من خبر می‌دهد. فرمانده لشکر خوزستان خبر می‌دهد، ولی اینها مرا بیخبر گذاشتند و هیچ کس به من اطلاع نداد تا یکمرتبه گفتند جنگ شروع شده است.^۲

بازرسیهایی که از ذخایر و تجهیزات ارتش به عمل آمد نشان داد که به دستور و راهنمایی ستاد شاهپور علیرضا و با اطلاع محمدرضا شاه تجهیزات فراوانی در اختیار ایل بختیاری گذاشته شده است. از آن جمله دویست تا سیصد هزار فشنگ از ذخایر دانشکده افسری توسط سرگرد تاجبخش رئیس رکن ۳ دانشکده افسری به جنوب فرستاده شده و در مجموع از کلیه ذخایر ارتش میلیونها فشنگ به جنوب ارسال گردیده است.

اما طبق معمول سیاست سازش و مماشات دکتر مصدق مانع از آن شد که مسئولین این حادثه مجازات شوند. سرلشکر زاهدی روز ۳۱/۱۲/۲۶ با وساطت دربار آزاد گردید.^۳

۲. کیهان، شماره ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰.

۱. کیهان، شماره ۲۹۳۳، ۳۱/۱۲/۳.

۳. باختر امروز، شماره ۱۰۵۹، ۳۱/۱۲/۲۶.

و ابوالقاسم بختیار که در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۳۲ دستگیر و به تهران اعزام گردید به مجازات نرسید.

چند روزی از شورش ایل بختیاری نگذشته بود که محمدرضا شاه شخصاً وارد میدان شده با یک صحنه سازی رسوا توطئه قتل دکتر مصدق را فراهم ساخت.

به طور خلاصه حادثه از این قرار بود: پس از آنکه عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی ماهیت ضد ملی خود را آشکار ساختند و شورش ایل بختیاری آغاز گردید، دکتر مصدق که بخوبی می دانست منشأ تمام این تحریکات دربار شاهنشاهی است پیامی به شرح ذیل به شاه فرستاد:

... تصمیم دارم رفتارم را عملی کنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم. به مردم بگویم که والا حضرت اشرف وقتی اینجا بود چه کارهایی در حق من کرده‌اند و علیاحضرت ملکه مادر چه موانعی سر کارهای من تراشیده‌اند. همچنین قضایای بختیاری را هم می‌گویم!^۱

سپس شاه تمایل خود را جهت مسافرت به خارج از کشور به اطلاع دکتر مصدق رسانید تا نقشه‌ای را که با همکاری وابستگان به سیاستهای استعماری و ارتجاع داخلی از آن جمله آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی^۲ و کانون افسران بازنشسته طرح شده بود به مرحله اجرا در آورد. به گفته دکتر مصدق شاه در ملاقات با وی چنین گفت:

...توقف من در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوء تفاهمی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص من و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبیبی به خارج بکنم.

و قرار بر این شد که تمام مذاکرات به حدی محرمانه بماند که احدی مطلع نشود و به منظور اینکه کاملاً در استتار بماند شاه با هواپیما مسافرت نکند بلکه به نام مسافرت به رشت با اتومبیل از تهران خارج شده به بغداد برود. صبح روز نهم اسفند ماه به دستور علاء وزیر دربار یک دستگاه ضبط صوت از طرف اداره تبلیغات به کاخ اختصاصی آورده شد و پیام محمدرضا شاه به ملت ایران به شرح ذیل ضبط گردید:

هموطنان عزیز! در این هنگام که به تجویز پزشکان برای معالجه از راه بغداد به صوب اروپا حرکت می‌کنم، نخست به زیارت عتبات مقدسه که مایه آرزوی من است می‌روم تا سعادت و رفاه حال ملت عزیزم را به شفاعت اولیای حق از خدای بزرگ مسئلت نمایم. اکنون که عازم مسافرت هستم ملت عزیز خود را مخاطب قرار داده و همگی را به اتحاد و اتفاق دعوت می‌کنم و به فرد فرد هم‌میهنان گرامی

۱. کیهان، شماره ۲۹۳۹، ۱۰/۱۲/۳۱، از بیانات دکتر مصدق در جلسه خصوصی مجلس شورا.

۲. معلوم نیست که اگر به زعم مؤلفان کتاب، آیت‌الله کاشانی از وابستگان به سیاستهای استعماری بوده است، به چه دلیل انگلیسی‌ها نقشه قتل وی را می‌کشیده‌اند. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه نک. «خون و نفت»، منوچهر فرمانفرمایان، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷. و.

توصیه و تأکید می‌نمایم که از همراهی و مساعدت با جناب دکتر مصدق نخست‌وزیر و از پشتیبانی کامل دولت فروگذار نکرده برای موفقیت دولت در حل مشکلات و نیل به هدف مقدس، قلماً و قدماً سعی باشید. اگر چه ایام نوروز باستانی نزدیک است و هنگام حلول سال نو ظاهراً از وطن محبوب دورم، با این حال مطمئن باشید که قلب من همیشه به شما نزدیک است و از خداوند متعال همواره پیروزی و نیکبختی همه شما را مسئلت می‌کنم و امیدوارم پس از بازگشت از این مسافرت بتوانم علاقه قلبی و معنوی خود را نسبت به شما اظهار نمایم. اکنون هم میهنان عزیز را به خدای بزرگ سپرده انتظار دارم آنها نیز مرا از دعای خیر فراموش نکنند.^۱

دولت نیز تمام مقدمات مسافرت به اضافه ده هزار دلار به عنوان مخارج اولیه فراهم نمود و طبق قرار، دکتر مصدق ظهر روز نهم اسفند جهت خداحافظی و بدرقه «شریاب شد». در این فاصله طبق نقشه قبلی عده‌ای از ارازل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنها کفن پوشیده بودند به دستور آیت‌الله بهبهانی از میدان بارفروشان، سید بزاز و شوش به راه افتادند و ابتدا با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه‌ها کنند و سپس به طرف کاخ سلطنتی سرازیر شدند. در این مورد گزارش فرمانداری نظامی می‌گوید:

در حدود ساعت ۱۰/۵ از کلانتریهای ۸ و ۱۶ تلفناً گزارش رسید که عده‌ای از اشخاص ماجراجو و آشوب‌طلب اهالی و کسبه بازار را به تعطیل مجبور نموده و مردم را تشویق به رفتن به دربار می‌نمایند.

و با وجود اینکه دکتر مصدق به رؤسای ستاد ارتش، شهربانی و فرمانداری نظامی حتی رئیس کلانتری ناحیه کاخ شخصاً دستور داده بود که انتظامات اطراف کاخ و خانه نخست‌وزیر را بخوبی حفظ نموده و از تجمع اشخاص جلوگیری نمایند علی‌هذا چاقوکشان و رجاله‌ها به همراهی عده‌ای از افسران بازنشسته از جمله سپهبد شاه‌بختی، سپهبد احمدی، سرلشکر گرز و غیره و جمعی از افسران اکتیو که از میان آنها سرهنگ عزیز رحیمی نقش اصلی را به عهده داشت در برابر درب معمولی کاخ که در سمت جنوب است جمع شده شروع به دادن شعارهای «شاهپرستانه» و «اظهار نگرانی از مسافرت شاه» کردند تا به محض اینکه دکتر مصدق از کاخ خارج شود او را به قتل رسانند. اما دکتر مصدق با راهنمایی یکی از کارکنان دربار از در شمالی کاخ خارج شد و با اتومبیل خود به منزل رفت. همین که توطئه‌گران متوجه شدند دکتر مصدق از دام مرگ فرار کرده و یا به قول درباریان «مرغ از قفس پریده» شاهپور حمیدرضا از در شمالی خارج شده به مأمورین انتظامی که مراقب منزل نخست‌وزیر بودند دستور داد که مانع حرکت مردم نشوند و گفت: «مردم آزادند به هر کجا که می‌خواهند بروند.» بدین ترتیب «شاهپرستان» توانستند خود را به منزل نخست‌وزیر رسانیده به کمک یک جیپ ارتشی در آهنی منزل را بشکنند تا شعبان بی‌منخ با قتل دکتر مصدق «وظیفه میهن‌پرستانه» خود را انجام دهد. اما چون دکتر مصدق از پشت بام فرار کرده بود، توطئه با ناکامی

۱. تهران مصور، شماره ۴۹۹، ۳۱/۱۲/۱۵، از مقاله «دکتر مصدق گفت: اگر خانه مرا هم آتش بزنند ...».

مواجه شد.

در تمام این مدت سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش در کاخ سلطنتی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی و سایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار از او خواسته شده بود در اختیار مأمورین انتظامی قرار نداده بود.^۱

همان روز دربار شاهنشاهی پیشرمانه اعلامیه‌ای به شرح ذیل منتشر ساخت:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به واسطه کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق پس از زیارت عتبات مقدسه به خارج بفرمایند. این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن‌پرستانه از طرف قاطبه مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه می‌باشد با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرمودند.^۲

تظاهرات عظیمی که طی روزهای بعد از طرف مردم در دفاع از دکتر مصدق و مخالفت با دربار، مرکز توطئه‌های ضد ملی، به عمل آمد مشتمل محکمی به دهان درباریان و جیره‌خواران استعمار نواخت. اما دکتر مصدق تکلیف خود را با دربار روشن نساخت و عمال انگلیس و آمریکا را بر سر جای خود نشانید. مطابق معمول عده‌ای دستگیر و پس از چندی آزاد شدند تا با دقت بیشتری توطئه‌های خود را انجام دهند. شاه روبه‌صفت، خود را معصوم جلوه داد و دشمنان خلق جریت‌تر و جسورتر شدند و به یأس و دل‌سردی مردم افزوده شد.

حسین مکی نیز دلالتی دربار را به عهده گرفت، رابط سرلشکر زاهدی و شاه شد و ملاقاتهای مشکوکی در داخل و خارج تهران با شاه به عمل آورد، تا سقوط دولت دکتر مصدق را تسریع کند.^۳ دکتر مصدق و یاران او به جای اینکه با شهادت و قاطعیت پرده از تحریکات و توطئه‌چینیهای دربار بردارند و مردم کشور را در جریان وقایع قرار دهند تا دیگر بار جیره‌خواران استعمار نتوانند برای سرکوبی نهضت ملی ایران اقدام کنند به انتخاب «هیئت مأمور رفع اختلاف بین دربار و دولت» تن در دادند. هیئت رفع اختلاف که از میان نمایندگان مجلس شورا انتخاب گردید گزارشی تهیه کرد مبنی بر اینکه مطابق قانون اساسی اداره امور کشوری و لشکری از حقوق و وظایف دولت است نه دربار. این گزارش که تکرار موادی از قانون اساسی بود جهت تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم شد. اما نمایندگان مخالف دولت حتی از تصویب آن نیز ابا نموده آن را موکول به سلب اختیارات از دکتر مصدق نمودند.

۱. تلخیص از «بیانات دکتر مصدق در جلسه خصوصی مجلس»، کیهان، شماره ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰ و «سخنگوی دولت امروز گفت، کیهان، شماره ۲۹۳۹، ۳۱/۱۲/۱۰ و «پیام نخست‌وزیر به ملت ایران»، کیهان، شماره ۲۹۶۲، ۳۲/۱/۱۷.

۲. کیهان، شماره ۲۹۳۸، ۳۱/۱۲/۹، «اعلامیه دربار شاهنشاهی».

۳. کیهان، شماره‌های ۲۹۴۲، ۳۱/۱۲/۱۳ و ۲۹۵۹، ۳۲/۱/۱۲.

همزمان با حوادث داخلی در خارج نیز دولتهای انگلیس و آمریکا کوششهای خود را جهت ساقط کردن دولت مصدق و عقیم ساختن نهضت ملی ایران ادامه می دادند.

بنابه گزارش دکتر مصدق، آخرین پیشنهادی که دولت انگلستان به وسیله هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ به دولت ایران تسلیم داشته بود فقط در الفاظ با پیشنهادهای سابق تفاوت داشت نه در معنا. زیرا در آن پیشنهاد گفته می شد که به جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن نفت» جمله «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» گذاشته شود. یعنی آن دولت برای تمام مدتی که طبق قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ می توانست به غارت ثروت ملی کشور ما ادامه دهد (تا پایان سال ۱۹۹۳) از ملت ما غرامت مطالبه می کرد. حال آن که به قول دکتر مصدق: «... اولاً در صنایع ملی شده در تمام دنیا آن هم به فرض وجود قراردادی که طبق موازین حقوقی و مدنی بدون تحمیل و ارباب منعقد شده باشد جز غرامت اموال و تأسیسات چیزی پرداخت نمی شود و قبول غرامت از دست رفتن کسب و کار برخلاف اصل ملی شدن صنایع و نقض غرض است. ثانیاً شرکت سابق در حقیقت در ایران کسب و کار نداشت بلکه باید گفت که بزرگترین ثروت ملی ایران را به رایگان می برده و چیزی که در مقابل این گنج بادآورده به دولت ایران می داده در حقیقت فقط حق السکوتی بوده که به اولیاء امور پرداخته است و بنابراین چنین عملی که من باب مثال یک ریال بدهند و بیست ریال بهره ببرند کسب و کار نیست و یک نوع غارتی است که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد.»^۱

هنگام اتخاذ این تصمیم که با نظر مشترک دولتهای آمریکا و انگلیس به عمل آمده بود هنوز دولت آمریکا دکتر مصدق را «آخرین امید غرب» در ایران می دانست و مایل به حفظ و نگهداری او بود؛ زیرا می ترسید با سقوط دکتر مصدق حزب توده ایران قدرت را در دست گیرد. در این مورد ایدن پس از ملاقات با آیزنهاور در گزارش تلگرافی خود به نخست وزیر چرچیل چنین می گوید:

... آیزنهاور از اوضاع ایران فوق العاده نگران بود. او گفت در نتیجه مداخلات جدی که هندرسن به نفع شاه کرده است موقعیت او پیش مصدق متزلزل شده و آخرین امکان برای او فقط دریافت پاسپورت می باشد. به نظر می رسد که پرزیدنت از احتمال قطع روابط ایران و آمریکا فوق العاده ناراحت است و او معتقد است به هر قیمتی باید این روابط برقرار بماند و چاره ای نداریم که هندرسن را از ایران فراخوانده دیپلمات دیگری که کمتر از هندرسن متعهد باشد به ایران بفرستیم. در عین حال او معتقد بود که نباید با ایران روشی پیش گیریم که توافق با سایر کشورهای تولیدکننده نفت را مشکل سازد. با این حال به نظر می رسد که او حاضر است به کمپانیهای نفت فشار وارد کند تا به هر قیمتی است مصدق را حفظ نمایند، چون به نظر او مصدق آخرین امید غرب در ایران می باشد.

آقای دالس گفت او مطمئن است که مصدق پیشنهاد اخیر آمریکا و انگلیس را هم رد خواهد کرد. پرزیدنت جواب داد در این صورت کسی دیگر به ایران خواهد فرستاد که بیشتر مورد اعتماد ایرانیان باشد و بتواند اوضاع را مهار کند. او در نظر داشت آلتون جونز دوست شخصی خود را به این کار

منصوب نماید. او گفت ملت آمریکا ضرورت فداکاری در خاورمیانه را درک نخواهد کرد و نمی‌توان به ملت حالی کرد که نتیجه گسترش احتمالی نفوذ روسیه در ایران منجر به قطع نفت خاورمیانه و یا جنگ جهانی خواهد شد. من به او توضیح دادم که کنترل روسها در ایران اگر هم عملی شود نمی‌تواند منجر به قطع جریان نفت سایر کشورهای خاورمیانه به غرب بشود. وانگهی روسها نخواهند توانست از منابع نفتی ایران استفاده کنند و مجبورند در جاهایی که آن را لازم ندارند به غرب واگذار نمایند. پرزیدنت گفت کارشناسان به او گفته‌اند که نصب لوله‌های نفتی از آبادان تا قفقاز بیش از دو سال وقت نمی‌گیرد. من مجدداً اثر سوئی را که انعقاد قراردادی نامناسب با ایران در سایر کشورهای خاورمیانه خواهد گذاشت تأکید کردم. در حالی که پرزیدنت این مطلب را قبول می‌کرد به نظر می‌رسید هنوز تردید دارد و از وحشت کمونیستهای ایران نمی‌تواند تصمیم بگیرد. واضح است که مصدق مجدداً آمریکاییها را ترسانده است.

ایدن ادامه می‌دهد که با دالس راه‌های متعددی را بررسی کرده‌اند و می‌نویسد:

... دالس می‌گفت اگر آخرین پیشنهاد ما رد شود ما (آمریکاییها) ناگزیریم تکنیسین و وسایل تصفیه و سایر ماشین‌آلات مورد لزوم ایرانیان را به آبادان بفرستیم. ولی من یادآور شدم که این کار از نظر روابط آمریکا و انگلیس درست نیست و از نظر سایر شرکتهای نفتی نیز مطرود است. بالاخره من مطرح کردم به جای اینکه با مصدق معامله کنیم در دنبال جانشین او باشیم و در این مورد توافق کردیم.

چنان که از گزارش ایدن برمی‌آید دولتهای آمریکا و انگلیس توافق کرده بودند که در صورت رد آخرین پیشنهاد آنها «به دنبال جانشین دکتر مصدق» باشند. و چون پیشنهاد اخیر آنها پذیرفته نشد در اسفندماه سال ۱۳۳۱ کنفرانسی با شرکت وزرای خارجه آمریکا و انگلیس و مشاورینشان در واشنگتن تشکیل گردید که به مسائل «فوری و غیرعادی» خاورمیانه رسیدگی کند. در آن کنفرانس نمایندگان انگلیس و آمریکا به این نتیجه رسیدند که چون دولت مصدق اصرار دارد که نظریاتش را به کرسی بنشانند و قبول این نظریات برای آنها مقدور نیست لذا دادن پیشنهادهای دیگر و ادامه مذاکرات با دولت ایران بی‌فایده است.^۱

در حقیقت آنها تصمیم گرفتند که مشترکاً از راه اعمال زور دولت دکتر مصدق را ساقط نمایند. لذا سفارت آمریکا وظیفه سفارت انگلستان را به طور کامل عهده‌دار شد و ملاقاتهای خصوصی با علاء وزیر دربار، با مخالفین دولت در مجلس و سایر جیره‌خواران استعمار جهت ترتیب نقشه کودتا شدت یافت.^۲

شب اول اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۲ سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور با وجود اینکه

۱. خاطرات ایدن، صفحات ۲۱۳ - ۲۱۱، متن انگلیسی.

۲. کیهان، شماره ۲۹۵۶، ۳۲/۱/۸.

۳. کیهان، شماره ۲۹۶۶، ۳۲/۱/۲۲، «هندرسن با وزیر دربار ملاقات کرد»، و کیهان، شماره ۲۹۷۱، ۳۲/۱/۲۹ «روز گذشته آقای لوی هندرسن برای تسلیم به کاشانی به مناسبت فوت متعلقه وی و دادن نامه رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، با آیت‌الله ملاقات کرد و این ملاقات ۱/۵ ساعت طول کشید».

سابقه خوشی نداشت اما از حکومت دکتر مصدق صادقانه دفاع نموده از دستورهای دربار تبعیت نمی‌کرد و در توطئه‌های ضد دولتی شرکت نمی‌ورزید، در تهران مفقود شد. شش روز بعد اعلامیه فرمانداری نظامی تهران جریان امر را به شرح ذیل به اطلاع عموم رسانید:

متأسفانه بر اثر تحقیقاتی که مأمورین ارتش و شهربانی به عمل آورده‌اند معلوم شد عده‌ای که اسامی آنها بعداً افشا خواهد شد، تیمسار سرتیپ افشارطوس را در منزل حسین خطیبی در خیابان خانقاه غافلگیر نموده و به خارج تهران برده و به قتل رسانیده‌اند. کمیسیون صلاحیتداری مشغول رسیدگی به پرونده و اقاریر متهمین بوده نتیجه بعداً به عرض هموطنان گرامی خواهد رسید.^۱

این قتل یک عمل جنایی معمولی نبود بلکه توطئه‌ای بود علیه دولت دکتر مصدق. توطئه‌گران می‌خواستند با دستگیر کردن پنج نفر از افراد مؤثر حکومت، عدم ثبات دولت مصدق را نشان دهند و احتمالاً آن را ساقط نمایند. اما این توطئه که به رهبری ستاد شاهپور علیرضا با شرکت دکتر مظفر بقایی و سرلشکر زاهدی و عده‌ای از افسران ارشد بازنشسته به مرحله اجرا درآمد به نتایج مورد نظر نرسیده با شکست روبرو گردید.

بنابه اعتراف صریح بازداشت‌شدگان قرار بر این بود که «بعد از افشارطوس، دکتر فاطمی، تیمسار ریاحی (رئیس ستاد)، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرکزاده و تیمسار مهنا (معاون وزارت دفاع ملی) را دستگیر نموده دولت را ساقط نمایند» و کابینه جدیدی مرکب از اشخاص ذیل تشکیل دهند: دکتر بقایی نخست‌وزیر، سرتیپ مزینی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ دکتر منزه وزیر بهداشت، سرتیپ بایندر وزیر دفاع ملی، سرتیپ زاهدی و سرگرد بلوچ^۲ و تعدادی از افسران ارشد بازنشسته نیز جزو کابینه بودند. شرکت کنندگان در قتل از مدت‌ها قبل در منزل خطیبی که از دوستان نزدیک دکتر بقایی بود و خانه او را دکتر بقایی خانه دوم خویش می‌نامید، مشغول تمرین بوده‌اند. سرتیپ افشارطوس بنابه دعوت سرتیپ نصرالله زاهدی به منزل خطیبی می‌رود تا راجع به اختلاف نظرهای خود درباره دولت دکتر مصدق صحبت کنند و در همان جا به وسیله عده‌ای که تمرینات قبلی دیده بودند غافلگیر و طناب پیچ می‌شود و سپس سرتیپ دکتر منزه به وسیله کلروفورم و اتر او را بیهوش می‌کند تا بتوانند وی را به خارج شهر منتقل نمایند. سپس سرتیپ افشارطوس را در حال بیهوشی به دیم‌زار تلو نزدیک لشکرک، ملک عبدالله امیر علایی برده و در غاری زندانی می‌نمایند و بعد از دو روز شکنجه و آزار به طرز وحشیانه‌ای می‌کشند.

بلافاصله بعد از دستگیری افشارطوس، حسین خطیبی گزارش امر را به اطلاع دکتر بقایی می‌رساند و شب در منزل دکتر بقایی می‌خوابد. روز دوم اردیبهشت شرکت کنندگان در قتل ناهار را در منزل دکتر بقایی صرف می‌کنند. همان جا دکتر بقایی دستور قتل افشارطوس را می‌دهد و سرگرد

۱. کیهان، شماره ۲۹۷۸، ۳۲/۲/۶.

۲. سرگرد بلوچ رفیق شکار شاهپور علیرضا بود و شاهپور همواره وی را با خود به شکار پلنگ می‌برد.

بلوچ آن را به موقع اجرا می‌گذارد.^۱

چون مخالفین دولت مدعی بودند که اعلامیه فرمانداری نظامی ساختگی است لذا فرمانداری نظامی اعترافات و اقراریه متهمین را که به خط خودشان نوشته بودند در اختیار مطبوعات قرار داد. اما فرمانداری نظامی با وجود اطلاع از مراکز اصلی توطئه که دربار بود و شناسایی رابط دربار و دکتر بقایی که در مطبوعات نیز انعکاس یافت، در اعلامیه خود از معرفی توطئه‌گر اصلی خودداری نمود. به علاوه فرمانداری نظامی با اخطار رادیویی به سرلشکر زاهدی، که از متهمین اصلی حادثه بود، مبنی بر معرفی خود به فرمانداری نظامی به وی مهلت داد که از توقیف و مجازات فرار کند. زیرا پس از این اخطار رادیویی سرلشکر زاهدی با موافقت آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس و به وسیله میراشرفی به مجلس آورده شد و به بهانه نداشتن «امنیت» در آنجا متحصن گردید و کاشانی به گرمی از او استقبال نموده «از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای وی فراهم شده» اظهار تأسف کرد و خدمات او را به نهضت ملی ایران ستود.^۲

از طرف دیگر وزیر دادگستری طی نامه‌ای به مجلس سلب مصونیت از دکتر بقایی را خواستار شد و رادیوی تهران دلایل اتهام دکتر بقایی دایره به شرکت در قتل افشارطوس را در ۲۸ صفحه قرائت کرد. اما تا انحلال مجلس هفدهم سلب مصونیت از دکتر بقایی عملی نگردید.

پس از شکست توطئه این بار نیز دربار موقتاً عقب‌نشینی کرد، علاء از سمت وزارت دربار معزول گردید و ابوالقاسم امینی به جای وی تعیین شد و شاه به موجب فرمانی املاک سلطنتی را که طبق قانون ۲۸ تیر ۱۳۲۸ به ملکیت او در آمده بود به دولت واگذار نمود و قرار بر این شد که از درآمد املاک مخارج سازمان شاهنشاهی تأمین و تحت نظارت دولت به مصرف برسد.^۳

با تمام این احوال در اثر مماشات و اهمال دکتر مصدق، مار زخم‌خورده زنده ماند و کمین کرد تا با جسارت و دقت بیشتری برای انجام توطئه‌های خطرناکتر آماده شود.

بیست و یکم خردادماه بین دولت ایران و دولت شوروی موافقت‌نامه بازرگانی جدیدی به امضاء رسید. در این موافقت‌نامه مبادلات به دو برابر افزایش یافت و کالاهای مورد نیاز کشور در آن گنجانیده شد. ضمناً طی مذاکراتی با نمایندگان سیاسی شوروی، دولت دکتر مصدق استرداد یازده تن طلای موجود در بانکهای شوروی و پرداخت مطالبات دلاری ایران را از آن دولت خواستار شد. این مطالبات اعم از طلا و دلار به ترتیب ذیل حاصل شده بود: در جریان جنگ دوم جهانی پس از ورود ارتش متفقین به ایران برابر قرارداد دوستی و همکاری منعقد بین ایران و متفقین، دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداختهای ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار

۱. تلخیص از اعلامیه فرمانداری نظامی تهران درباره قتل سرتیپ افشار طوس، کیهان، ۲۹۸۲، ۳۲/۲/۱۲.

۲. کیهان، شماره ۲۹۸۴، ۳۲/۲/۱۴.

۳. اصل فرمان در شماره ۱۰۹۶، ۳۲/۲/۲۱ روزنامه باختر امروز مندرج است.

دهد. به همین منظور در اسفندماه سال ۱۳۲۱ موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضا شد و مطابق این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریالهای دریافتی چهل درصد ارز تضمین شده به طلا (دلار آمریکایی) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دو پنجم ($\frac{2}{5}$) و سه پنجم ($\frac{3}{5}$) به بانک ملی ایران بپردازد.

پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران بانک ملی بابت اسکناسهایی که در اختیار ارتش سرخ قرار داده بود مبلغ بیست میلیون دلار که دوازده میلیون دلار آن بابت ۶۰٪ (شمش طلا) و هشت میلیون دلار آن بابت ۴۰٪ (دلار آمریکایی) محسوب می‌شد از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد.

یازده تن طلا و یا به حساب دقیق یازده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هفتاد گرم و سی سانتی گرم طلا بابت دوازده میلیون دلار یا شصت درصد طلب بانک ملی بود که در آخر هر سال یک نسخه از بیلان بانک ملی ایران از مجرای وزارت امور خارجه برای بانک مسکو ارسال می‌گردید و چون بانک مسکو ایران را طلبکار می‌دانست نه فقط اعتراضی نمی‌کرد بلکه آن را تأیید می‌نمود (تلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی)، ولی عملاً طلب ایران را نمی‌پرداخت.

علاوه بر این دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که ذیلاً فهرست‌وار ذکر می‌شود: صورتحساب گمرکات بابت حقوق گمرکی کالاهایی که دولت شوروی به ایران وارد یا از کشور خارج کرده بود به مبلغ پنجاه میلیون تومان. صورتحساب وزارت جنگ بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش بیش از پنجاه میلیون تومان. صورتحساب راه‌آهن دولتی ایران بابت حمل شش میلیون تن اسلحه از بندر شاهپور به بندر شاه هشت میلیون دلار.^۱

استرداد یازده تن طلا و مطالبات فوق‌الذکر مسلماً می‌توانست دولت دکتر مصدق را از مضیقه مالی شدیدی که گرفتارش بود نجات دهد حتی اگر مطالبات مزبور به صورت تحویل کالاهای مورد نیاز ایران مستهلک می‌گردید. اما با وجود درخواستهای مکرر دکتر مصدق این مطالبات بموقع پرداخت نشد و مطالبات مزبور پس از سقوط دولت دکتر مصدق برابر موافقت‌نامه‌ای که «راجع به حل مسائل مرزی و مالی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»^۲ با دولت زاهدی به امضاء رسید و در تاریخ ۳۴/۱/۳۱ از تصویب شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی گذشت به ترتیب ذیل پرداخت گردید:

۱. مقدار ۱۱,۱۱۹,۶۰۷/۳۰ گرم طلا در دو پارتی که اولین پارتی آن در تاریخ یازدهم خردادماه

۱. تلخیص از ایران ما، شماره ۷۲۸ - ۲۶/۲/۲۷ و باختر امروز، شماره ۱۱۶۸، ۳۲/۵/۲۰، «مطالبات ایران از دولت شوروی».

۲. کیهان، شماره ۳۴۵۰، ۳۳/۹/۱۷، این موافقت‌نامه در یازدهم آذرماه سال ۱۳۳۳ به امضای طرفین رسید و در تاریخ ۳۳/۱۲/۱۹ از تصویب نهایی مجلسین گذشت.

۱۳۳۴ و دومین پارتی چند روز پس از آن به دولت علاء تحویل داده شد.
۲. مبلغ ۸,۶۴۸,۶۱۹/۰۷ دلار آمریکایی که به صورت تحویل کالای مورد نیاز ایران از طرف وزارت بازرگانی خارجی اتحاد جماهیر شوروی مستهلک گردید.

آنچه دربارهٔ فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی باید گفت اینکه پس از شکست آخرین تلاشهای دولت دکتر مصدق جهت فروش نفت به کشورهای غربی و هنگامی که به علت تشدید فشار و محاصرهٔ اقتصادی امپریالیسم انگلیس و تعطیل پالایشگاه آبادان و قطع درآمد نفت - چیزی که به منظور حقیقی امپریالیستها کمک می نمود - اقتصاد کشور به ورشکستگی کشانده شد، دکتر مصدق تصمیم گرفت که از فروش نفت به شوروی و کشورهای سوسیالیستی استفاده کند. و به همین منظور مادهٔ ۷ قانون خلع ید را لغو نموده به تمام کشورهای جهان منجمله به دولت شوروی و کشورهای اروپای شرقی اعلام داشت که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به آنها بفروشد. به کشورهای لهستان، چکسلواکی و مجارستان نیز - که قبلاً پیشنهاد خرید نفت داده بودند ولی پیشنهاد آنها به ملاحظهٔ دولت آمریکا مورد توجه و رسیدگی قرار نگرفته بود - اطلاع داد که نمایندگان خود را برای تعیین شرایط فروش به ایران بفرستند.^۱

متأسفانه این بار کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران خودداری نمودند و سفیر مجارستان ضمن مصاحبه‌ای که به مناسبت عقد قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان با وی به عمل آمد اظهار داشت:

گنجانیدن فروش نفت در قرارداد به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده و الاً دولت مجارستان هیچ علاقه‌ای به این امر نداشت و علت این امر این است که ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن حمل نفت ممکن نیست.^۲

و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌الله کاشانی در جواب گلهٔ وی مبنی بر اینکه چرا دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا نفت ایران را نمی‌خرند گفت:

دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازهٔ کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند.^۳

لذا برخلاف آنچه ایوانف مورخ شوروی در کتاب «تاریخ معاصر ایران» می‌نویسد «مصدق از منابع ملی یعنی ذخایر نفت که در اختیار داشت به نفع کشور بهره‌برداری نکرد. او نتوانست تصمیم بگیرد که نفت را به کشورهای سوسیالیستی بفروشد. با اینکه این عمل می‌توانست تا حد زیادی از

۱. کیهان، شمارهٔ ۲۸۱۰، ۳۱/۶/۳۱، «یک مقام وابسته به شرکت ملی نفت گفت: «ما برای بستن قرارداد فروش نفت با هر کشوری حتی شوروی آماده‌ایم.»

۲. حجار، شمارهٔ ۱۱۷، ۳۱/۹/۱۹، «تحلیلی از اعلامیهٔ جمعیت مبارزه با استعمار.»

۳. ماختر امروز، به تاریخ ۳۱/۵/۲۹.

مشکلات مالی دولت بکاهد و در نتیجه موضوع تحریم نفت ایران را بی‌اثر سازد»^۱ دکتر مصدق در ابتدا آنچه در قدرت داشت برای فروش نفت به کشورهای غربی کوشید و پیشنهادهای خرید نفت دولتهای چکسلواکی، لهستان و مجارستان را جدی نگرفت اما پس از آنکه از دول غربی مأیوس و ناامید گردید جهت فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی روی آورد. چنان‌که سفیر مجارستان اعلام نمود «گنجانیدن فروش نفت در قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان به اصرار نمایندگان دولت ایران بوده»، علی‌هذا کشورهای سوسیالیستی به استناد نداشتن وسیله حمل و عدم احتیاج از خرید آن خودداری نمودند.

از اوایل سال ۱۳۳۲ مخالفتها و رجزخوانیهایی که از طرف اقلیت مجلس به سردهستگی حائری‌زاده علیه دولت دکتر مصدق آغاز شده بود شدت یافت و مخالفین با پشتیبانی رئیس مجلس و در اجرای دستورهای دربار مانع تشکیل جلسات علنی مجلس شدند. در ابتدا منظور آنها ممانعت از تصویب گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف بود - گزارشی که به استناد قانون اساسی شاه را از دخالت در امور لشکری و کشوری منع می‌کرد.

پس از قتل افشارطوس و وصول درخواست وزیر دادگستری مبنی بر سلب صلاحیت از دکتر بقایی، اقلیت مجلس علاوه بر منظور فوق به قصد جلوگیری از سلب صلاحیت دکتر بقایی و در صورت امکان استیضاح و ساقط کردن دولت، مجلس شورای ملی را فلج کرد و در جلسات معدودی که طی چهار ماه اول سال تشکیل شد، با جار و جنجال و رجاله‌بازی و دشنامگویی و کتک کاری ادامه کار مجلس را غیرممکن ساخت. لذا روز بیست و نهم خرداد فراکسیون نهضت ملی جهت تشکیل میتینگ و استماع حقایق اوضاع و وقوف بر کارشکنیهای دشمنان مردم در مجلس از مردم تهران دعوت عام به عمل آورد.

میتینگ با شکوه تمام در میدان بهارستان برگزار گردید. حزب توده ایران نیز به دعوت عام فراکسیون نهضت ملی پاسخ مثبت داد. اما این بار سران فراکسیون نهضت ملی خود را کنار کشیدند و صفوف منظم جمعیت ملی مبارزه با استعمار را به میدان بهارستان راه ندادند. لذا آنها ناچار شدند میتینگ خود را در شاه‌آباد تشکیل دهند تا از پیش آمدن حوادثی نظیر ۲۳ تیر جلوگیری کنند.

این اقدام فراکسیون نهضت ملی بجز تضعیف مبارزه ضد استعماری ملت ایران و تشدید نفاق و پراکندگی در صفوف مبارزین حاصل دیگری نداشت. زیرا غلبه بر نیروی متحد ارتجاع و استعمار بدون همکاری و شرکت فعال حزب توده ایران، به عنوان بزرگترین و متشکلاترین نیروی طبقات ضد استعمار، غیر مقدور بود. مخصوصاً با توجه به اینکه حزب توده ایران پس از حادثه نهم اسفند، ضمن حفظ موضع انتقادی خود، سیاست و ارزیابی نادرست خویش را نسبت به دکتر مصدق و مبارزات ضد استعماری او اصلاح کرده روش مثبتی در دفاع از دولت او و فراکسیون نهضت ملی

۱. کتاب «تاریخ معاصر ایران» نوشته ایوانف چاپ مسکو، سال ۱۹۶۵ - متن روسی فصل «سیاست دکتر مصدق».

پیش گرفته بود.

اما نه فقط دکتر مصدق، فراکسیون نهضت ملی، حزب ایران و طرفدارانشان به لزوم و اهمیت همکاری و اشتراک مساعی با حزب توده ایران برای درهم شکستن استعمار و ارتجاع پی نبردند، بلکه در ادامه سیاست مصالحه و مماشات با دربار و جلب کمک آمریکا هر چه توانستند از حزب توده ایران دوری جستند تا خود را از «تهمت کمونیسم» مبرا دارند و به تفاق افکنان میدان دادند تا هر چه بیشتر صفوف مبارزین را متفرق سازند.

برعکس، دشمنان ملت و مخالفین نهضت ملی با تمام قوا به اتحاد و اتفاق کوشیدند و روز بروز جسورتر و جریتور شدند. آنها مجلس شورای ملی، این خانه ملت را به لانه جاسوسان انگلیس و آمریکا و امنترین پناهگاه جنایتکاران، توطئه گران و مزدوران دربار پهلوی مبدل ساختند. اینک آیت الله کاشانی، سرلشکر زاهدی، دکتر بقایی، حائری زاده، میراشرافی، جمال امامی و سایر نوکران استعمار برای طرح و اجرای فتنه های جدید در مجلس شورای ملی جمع می شدند. و با وجود اینکه فراکسیون نهضت ملی توانست آیت الله کاشانی را از ریاست مجلس برداشته دکتر معظمی را به جای او بنشانند، اما مجلس همچنان به صورت پایگاه اخلاف و کارشکنی باقی ماند.

به همین جهت دکتر مصدق بدرستی تصمیم گرفت که با انجام رفراندوم و اعلام انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی، مجلس جدیدی با نمایندگان واقعی مردم تشکیل دهد. فراکسیون نهضت ملی در اتخاذ تصمیم مردد بود و رئیس مجلس دکتر معظمی اطمینان می داد که «از اخلاف و عملیات خلاف آیین نامه اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی قاطعی که دولت پس از طرح استیضاح به دست خواهد آورد احتیاجی به رفراندوم نیست.»^۱ اما دکتر مصدق در نظر خود اصرار ورزید و گفت:

این درمان موقتی است و دولت بایستی با آرامش خیال بتواند منویات ملت را تأمین نماید و مجال کافی برای اصلاحات داخلی داشته باشد.^۲

لذا شب ۳۲/۴/۲۳ اعضای فراکسیون نهضت ملی به استناد اینکه وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه وظیفه نمایندگی نیست به طور دسته جمعی استعفا کردند و با این عمل اولین قدم در راه انحلال مجلس هفدهم برداشته شد. به دنبال آنها عده دیگری از نمایندگان استعفا کردند و مجلس عملاً تعطیل گردید.

بیست و نهم تیرماه پس از آنکه نظر دولت و فراکسیون نهضت ملی مبنی بر انحلال مجلس هفدهم مسلم شد سرلشکر زاهدی از پناهگاه خود خارج شده عمارت بهارستان را ترک نمود و با اتومبیل رئیس مجلس (که عضو فراکسیون نهضت ملی بود) تحت مراقبت و همراهی سروان پژمان

معاون گارد مجلس به منزل خود رفت^۱ و فرمانداری نظامی که او را احضار کرده بود جهت توقیف و دستگیری اش اقدامی به عمل نیاورد.

سی‌ام تیر به مناسبت یاد بود سی تیر سال ۱۳۳۱ میتینگهای عظیمی با شکوه و آرامشی بسی سابقه در میدان بهارستان برگزار شد. اما این میتینگها ضمن نمایش قدرت نیروهای ضد استعماری ملت ایران نفاق و تفرقه موجود بین صفوف مبارزین را نیز بخوبی نشان می‌داد، زیرا میتینگ طرفداران دکتر مصدق و فراکسیون نهضت ملی صبح روز سی‌ام تیر و میتینگ حزب توده ایران عصر همان روز در میدان بهارستان تشکیل گردید. اما شرکت‌کنندگان میتینگهای صبح و عصر (هر دو دسته) خواستار انحلال فوری مجلس هفدهم بودند.

پنج‌م مردادماه دکتر مصدق با فرستادن پیامی به ملت ایران از رادیو تهران تصمیم خود را دربارهٔ مراجعه به آراء عمومی جهت ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم اعلام نمود. وی در پیام خود با اشاره به اینکه در ماههای اخیر مجلس شورا به صورت «هسته مرکزی» و «پایگاه اصلی» اخلاص‌گرایان و توطئه‌های ضد ملی درآمد اظهار داشت:

... وقتی دولت احساس کرد با این همه اخلاص‌گرایان و کارشکنیان نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و مسئولیت بزرگی را که بر عهده دارد همچنان بردوش بگیرد تصمیم گرفت در این باره از ملت رشید ایران استمداد کند... و از شما مردم وطن‌پرست تقاضا کند عقیده خود را در ابقاء یا انحلال مجلس صریحاً اظهار کند.

در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی بر علیه دولت درآید مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به عهده مردم محول می‌نمایند. چنان که افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند نمایندگان دیگری انتخاب و روانه مجلس شوند و به این ترتیب بین دولت و مجلس همکاری ایجاد شود و چرخ اداره مملکت از کار نیفتد. بنابراین تنها اراده قاطبه افراد ملت که دولت و مجلس به وجود آنان قائم است می‌تواند قضاوت قطعی در این باب بنماید و آن کسانی که ادعا می‌کنند ملت حق ندارد و نمی‌تواند در این باره اظهار عقیده کند سخت در اشتباهند. زیرا تنها ملت است که می‌تواند راجع به سرنوشت خود و سرنوشت مملکت اظهار عقیده کند.

... این تنها ملت ایران یعنی به وجود آورنده قانون اساسی و مشروطیت و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند لاغیر. قانونها، مجلسها، دولتها همه برای خاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم به خاطر آنها. وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند می‌توانند نظر خود را دربارهٔ آن ابراز کنند.

در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست. به همین جهت دولت در این لحظه تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می‌گذارد.^۲

بلافاصله هیئت وزیران تصویب‌نامهٔ مربوط به انجام رفراندوم را تصویب و اعلان نمود و روز

۱. باختر امروز، شماره ۱۱۵۲، ۳۲/۴/۲۹.

۲. شجاعت (به جای به سوی آینده)، شماره یک، ۳۲/۵/۶، «پیام دکتر مصدق به ملت ایران».

دوشنبه ۳۲/۵/۱۲ در تهران و حومه روز رفراندوم تعیین شد. چند روز بعد نیز در شهرستانها به آراء عمومی مراجعه گردید.

روز دوشنبه دوازدهم مردادماه تمام احزاب و گروهها و اشخاصی که طرد استعمار و سرکوبی ارتجاع داخلی را آرزو می‌کردند با شور و شعف و نظم و آرامش بی‌نظیری در رفراندوم شرکت کردند و روز رفراندوم مبدل به روز سان و نمایش پرشکوه و با عظمت نیروهای ضد استعماری و آزادیخواه ایران گردید. مردم با شرکت وسیع در رفراندوم فرمان انحلال مجلس هفدهم را که به صورت کانون توطئه‌های درباری و پناهگاه مزدوران ارتجاع و استعمار درآمده بود صادر کردند و با این فرمان دربار پهلوی این تکیه‌گاه سیاستهای استعماری انگلیس و آمریکا را به لرزه درآوردند.

لکن استعمارگران نیز بیکار نبودند. دولت آمریکا که پس از رد آخرین پیشنهاد مربوط به حل مسئله نفت از دکتر مصدق قطع امید کرده بود برای ساقط کردن دولت او سخت در تلاش بود. در اجرای این مقصود دالس در مسافرتی که اواخر اردیبهشت‌ماه به خاورمیانه و پاکستان کرد به ایران نیامد و هندرسن سفیر کبیر آمریکا جهت ملاقات وی به کراچی رفت.

دوازدهم تیرماه آیزنهاور به نامهٔ دکتر مصدق مبنی بر اینکه «... ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمکهای اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید.» چنین پاسخ داد:

«... حکومت و مردم آمریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز به حصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند ملتی خوشنود و آزاد به وجود آورند که به ترقی و پیشرفت صلح دنیا کمک کند. ولی چون ایران و کشور متحدهٔ انگلستان نتوانسته‌اند نسبت به غرامت توافقی حاصل نمایند این مسئله حکومت دول متحدهٔ آمریکا را از مجاهداتی که برای کمک به ایران به عمل آورده باز داشته است. در ممالک متحدهٔ آمریکا و حتی در میان آمریکاییانی که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی به دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای دربارهٔ غرامت، بار دیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود، هرگاه حکومت دول متحد بخواهد به میزان معتناهی از طرق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین‌طور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحدهٔ آمریکا عمیقاً مخالفت خواهند کرد... امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی به عمل آید...»^۱

اما با وجود چنین اخطارهای صریحی دکتر مصدق از خطر فعالیتهای خرابکارانهٔ جاسوسان آمریکایی که در لباس مأمورین سیاسی، مستشاران نظامی و کارکنان اصل چهار درآمده بودند غافل

۱. کیهان، شماره ۳۰۳۸، ۳۲/۴/۲۰، از پاسخ آیزنهاور به پیام دکتر مصدق.

بود. در حالی که همان روزها بین آکن دالس رئیس سازمان «سیا»، هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران، ژنرال شوارتسکف افسر عالی‌رتبه سیا و اشرف پهلوی در سوئیس ملاقاتهایی برای طرح نقشه قطعی کودتا انجام می‌گرفت.

به علاوه اشرف با عمال کمپانی سابق نفت و «میس لمپتون» عضو اداره اطلاعات سفارت کبرای انگلیس در تهران نیز ملاقاتهایی در پاریس به عمل می‌آورد.^۱

پس از طرح نقشه کودتا و اتخاذ تصمیمات لازم برای ساقط کردن حکومت دکتر مصدق روز سوم مردادماه اشرف پهلوی بی‌آنکه اجازه ورود به ایران بگیرد (اشرف و ملکه مادر بعد از سی‌ام تیر از ایران تبعید شده بودند و بدون کسب اجازه از دولت حق ورود به ایران را نداشتند) به‌طور ناشناس به اسم «بانو شفیق» وارد تهران شد و یکسر به کاخ سعدآباد رفت تا پیغامها و نقشه‌های طرح شده را به محمدرضا شاه ابلاغ کند.

ورود اشرف به تهران با سابقه ذهنی که از حوادث سی تیر وجود داشت موجب اعتراضات شدید مطبوعات و محافل اجتماعی ایران گردید. لذا دکتر مصدق به شاه پیغام داد که اشرف باید ظرف ۴۸ ساعت تهران را ترک کند.^۲ به گفته وزیر دربار اشرف علت ورود خود را به تهران چنین توجیه کرد: «من قصد خاصی از آمدن به ایران ندارم. فقط آمده‌ام از محل فروش اموالم مبلغ بیست هزار دلار تهیه کنم و برای معالجه فرزندم که مدتها است مبتلا به سل استخوانی بوده و در سوئیس بستری است» برسانم^۳ اما محمدرضا شاه که از غلیان افکار عمومی و اقدامات قانونی دکتر مصدق واهمه داشت با صدور اعلامیه ذیل خود را کنار کشید و به اشرف دستور داد که فوراً ایران را ترک کند:

اعلامیه دربار شاهنشاهی - نظر به اینکه والاحضرت اشرف پهلوی بدون اجازه از پیشگاه همایونی و بی‌اطلاع قبلی به دربار شاهنشاهی دیروز بعد از ظهر به تهران وارد شده‌اند با کسب اجازه از پیشگاه اعلیحضرت همایونی به معظم‌الیه‌ها ابلاغ شد که فوراً از ایران خارج شوند و از این پس نسبت به هر یک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت دربار که بستگی با حیثیت مقام شامخ سلطنت را دارد ننمایند با سخت‌ترین ترتیب عمل خواهد شد. - کفیل دربار شاهنشاهی.^۴

در نتیجه اشرف عصر روز ۳۲/۵/۸ به اجبار تهران را ترک نمود. اما برخلاف ادعای اشرف، روزنامه فرانسوی «پاری ماچ» در شماره ۸ اوت ۱۹۵۳ خود (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) علت مسافرت اشرف را چنین شرح داد:

اشرف به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر مصدق بشوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران مصدق را از میان بردارد. ولی دکتر مصدق به او مجال فعالیت را نداد و اشرف با

۱. باختر امروز، شماره ۱۱۵۷-۳۲/۵/۵.

۲. «ماجرای ورود ناگهانی والاحضرت اشرف»، خواندنیها، شماره ۹۰، سال ۱۳، به تاریخ ۳۲/۵/۱۰.

۳ و ۴. خواندنیها، شماره ۸۹، سال سیزدهم ۳۲/۵/۶.

افتضاح از ایران اخراج شد. اما اشرف در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آن را در آینده خواهیم دید.^۱

روز چهارم مرداد یکی دیگر از شرکت‌کنندگان اصلی توطئه، ژنرال شوارتسکف با در دست داشتن وجوه اعطایی سیا^۲ وارد تهران شد و اظهار داشت که برای «دیدار از دوستان قدیم» یک هفته در تهران خواهد ماند. وی طی اقامت خود در تهران با محمدرضا شاه و سرلشکر زاهدی ملاقاتهای طولانی به عمل آورد و چند روز بعد عازم کراچی شد.

همین که نتیجهٔ رفرائدوم در تهران اعلام گردید آیزنهاور طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

... تهدید کمونیستها نسبت به آسیا برای آمریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان فائق آید و خود را از آن خلاص سازد. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می‌برد. تمام این اوضاع آن صفحات برای آمریکا شوم و نحس می‌باشد. زیرا اگر دنیا این نقاط را از دست بدهد چگونه می‌تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را نگاه دارد. در این صورت ملاحظه می‌کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد و دیر یا زود بایستی مسدود گردد و ما مصمم به این کار هستیم.^۳

راجع به سیاست شوروی در ایران باید گفت که آن دولت در تمام دوران حکومت دکتر مصدق و مبارزهٔ ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت سیاست صبر و انتظار در پیش گرفت و چون کاملاً روشن شد که مبارزه با شرکت نفت جنوب یک مبارزه واقعاً ضد استعماری است و دکتر مصدق به عنوان یک شخصیت ملی به سیاستهای خارجی وابستگی ندارد و با وجود اینکه او به کمک و همراهی دولت آمریکا چشم امید دوخته حاضر نیست در دسته‌بندیهای ضد شوروی شرکت نماید، دولت شوروی فقط در حد توسعهٔ روابط بازرگانی و رفع اختلافات مرزی و مالی قدم پیش گذاشت. با آغاز حمله صلح از طرف شوروی اواسط مردادماه مالکف طی نطقی در جلسهٔ مشترک شورای اتحاد و شورای اقلیتها دربارهٔ ایران گفت:

... دولت شوروی برای حل اختلاف مرزی خود با ایران و اتخاذ سیاستی که متضمن حل و فصل روابط مالی بین شوروی و ایران باشد پیشقدم شده است.^۴

متعاقب این نطق لاورنتیف سفیر کبیر جدید شوروی در ایران سیاست جدید زمامداران آن دولت «مبنی بر ایجاد روابط دوستانه با همسایگان مبتنی بر اصل رعایت عدم مداخله» را به دولت و ملت ایران اعلام داشت. لذا بلافاصله مذاکرات بین نمایندگان ایران و شوروی برای رفع اختلافات

۱. خواندنیها، شماره ۹۵، سال ۱۳ به تاریخ ۳۲/۵/۲۷، «نقشه کودتا...».

۲. بنا به نوشته مطبوعات خارجی این مبلغ بالغ بر ده میلیون دلار بود.

۳. باختر امروز، شماره ۱۱۶۴، ۳۲/۵/۱۵.

۴. باختر امروز، شماره ۱۱۶۶-۱۸، ۳۲/۵/۱۸.

مرزی و مالی آغاز گردید.

البته دکتر مصدق نیز هیچ گونه تمایل واقعی به نزدیکی و همکاری با شوروی و بلوک شرق نداشت و از این امر غالباً برای تهدید آمریکا و وادار ساختن آن دولت به انصراف از حمایت انگلستان در موضوع نفت جنوب و قبول نظرات دولت ایران استفاده می‌کرد.

روز هیجدهم مردادماه حزب توده ایران که در جریان رفراندوم و بعد از آن خواستار تشکیل مجلس مؤسسان در محیطی کاملاً آزاد و دموکراتیک بود تا «دربار را به عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت متمدنی کشور ما برای همیشه بی‌اثر سازد»^۱ در مطبوعات خود هشدار داد که «جبهه متحدی با شرکت شریک‌ترین دشمنان ملت به وسیله سیاستهای امپریالیستی برای عقیم ساختن مبارزه ضد استعماری ملت ما به وجود آمده است. باز هم دربار مرکز اصلی توطئه است»^۲ حزب توده ایران با اتکاء به سازمان نظامی خود اطلاعات صحیح و دقیقی از فعالیتهای پشت پرده و اقدامات کودتاچیان به دست می‌آورد. لذا هشدار آن حزب برای دستگیری و مجازات فوری عمال کودتا و تشکیل مجلس مؤسسان جهت بی‌اثر ساختن دربار کاملاً بجای و بموقع بود. اما یاران و همکاران دکتر مصدق می‌گفتند: «حالا که دیگر دربار کاری ندارد چرا دست از سرش بر نمی‌دارید».

روز بیست و دوم مردادماه مطبوعات حزب توده ایران خطاب به مردم کشور نوشتند:

مردم شرافتمند ایران! توطئه خائنانه کودتا در شرف اجراست. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید!

و اشخاص ذیل را به عنوان گردانندگان اصلی کودتا معرفی نمودند: سرلشکر زاهدی، سرلشکر باتمانقلیچ، سرلشکر گرز، سپهبد شاه‌بختی، سرتیپ دادستان، سرتیپ محوی، سرتیپ کمال و عده‌ای دیگر از افسران.

بیست و سوم مردادماه روزنامه به سوی آینده دستور آماده‌باش حزب توده ایران را به شرح ذیل منتشر کرد:

کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگانان و طنخواه، مردم رشید ایران! دشمنان ملت، نوکران دربار یک بار دیگر برای پایمال کردن محصول مبارزات شرافتمندانه شما به توطئه دامنه‌داری پرداخته‌اند. این بار هم دربار در رأس توطئه جای دارد. قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضد استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود مختنق نمایند. یک بار دیگر محصول کوششهای طولانی شما در سایه یک خطر جدی قرار گرفته است.

وظیفه دارید که پیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید. باید به محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئه دشمنان وارد میدان شوید! نیروی شما بیکران است. شما تاکنون بارها دربار و عمال آن را شکست داده‌اید، این بار هم می‌توانید و باید توطئه

۱. شجاعت (به جای به سوی آینده) شماره ۳۲/۵/۹۴ «بیانیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار».

۲. شجاعت، شماره ۳۲/۵/۱۸-۱۰ سرمقاله.

آنها را درهم شکنید و تارومارشان سازید.

رققا! دوستان عزیزا

دشمن با تمام قوا تلاش می‌کند. شکستهای متوالی روحیه او را بسختی متزلزل کرده است. در حالی که نیروی ملت عظیم است و از یک روحیه عالی برخوردار است، دشمن با ضعف شدید روحیه، تفرقه و تشتت دست به گریبان است. شما می‌توانید و باید با استفاده از برتری کمی و کیفی قوا و با استعانت از توده‌های ملل سراسر جهان که مبارزه حق طلبانه شما را تأیید می‌کنند دشمن را درهم شکنید. برای درهم شکستن دشمن آماده باشید^۱

اما دولت دکتر مصدق ادعا می‌کرد که بر اوضاع کاملاً مسلط است و نخست‌وزیر از شاه تأیید انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دوره هیجدهم را تقاضا می‌کرد.

طرفداران دکتر مصدق نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند بلکه هیچ گونه آمادگی و تشکیلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند. برعکس حزب توده ایران با داشتن شبکه وسیع نظامی و اطلاعاتی و افراد کارآمد و ورزیده قدرت لازم برای درهم شکستن کودتا را دارا بود اما با وجود هشدارها و آماده‌باشهای مکرری که در مطبوعات مخفی و علنی حزب منتشر می‌شد به‌طور روشن و مشخص کسی نمی‌دانست که هیئت اجراییه کمیته مرکزی به چه طریق و چگونه می‌خواهد کودتای نظامی را درهم شکند. در این باره نه فقط سازمانهای حزبی شهرستانها سردرگم و به انتظار پیک حزبی بودند حتی در شهر تهران اعضای سازمان نظامی که مقامات حساسی را در ارتش، شهربانی و ژاندارمری به دست داشتند نمی‌دانستند که دیرکتیو عملی آنها در برابر یک کودتای نظامی چیست؟

شاید رهبران حزب توده تصور می‌کردند که با انجام تظاهرات خیابانی نظیر آنچه در سی‌ام تیر انجام یافت می‌توان کودتاچیان را وادار به عقب‌نشینی نمود. حال آنکه اوضاع و شرایط نسبت به یک سال قبل کلاً فرق کرده بود: تمام نیروهای ارتجاع داخلی متحد شده به کمک و پشتیبانی آشکار دولت آمریکا متکی بودند، جبهه ملی متلاشی شده و عده‌ای از بنیانگذاران آن به صفوف دشمن پیوسته بودند و دشمنان ملت با احساس خطر اضمحلال قطعی هارتر و درنده‌تر شده از سیاست مماشات و تردید دکتر مصدق حداکثر بهره‌برداری را می‌کردند.

اما بر صفوف طرفداران دکتر مصدق که فاقد نیروهای سازمان یافته‌ای بودند یأس و تفرقه حکمفرما بود و تنها نیروی متشکلی که می‌توانست به‌طور مؤثر علیه کودتاچیان وارد میدان عمل شود حزب توده ایران بود.

بیست سوم مردادماه مقدمات کودتا توسط شوارتسکف، شاه و سرلشکر زاهدی فراهم شده و آماده اجرا بود. طبق قرار می‌بایست ساعت یک بعد از نیمه شب با حمله واحدهای گارد سلطنتی به شهر به فرماندهی سرهنگ نصیری و چند واحد دیگر از شهر تهران کودتا عملی گردد. اما به علت

اینکه جزئیات نقشه کودتا ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز به وسیله حزب توده ایران در اختیار نخست وزیر قرار داده شد، کودتا عقیم ماند و کودتاچیان نیم ساعت بعد از نیمه شب با پرتاب موشک سفیدی انصراف از کودتا را به واحدهای کودتاچی ابلاغ کردند.

لکن همان طور که حزب توده ایران بدرستی و با کمال صراحت می گفت، اصل توطئه کودتا به هیچ وجه منتفی نشده بود. کودتاچیان بشدت در تکاپو بودند و فقط تاریخ کودتا را تغییر داده بودند. لذا حزب توده ایران کاملاً حق داشت که در توقیف و مجازات فوری دشمنان ملت اصرار ورزد و دکتر مصدق را از ادامه سیاست مماشات و سهل انگاری برحذر دارد.

اما متأسفانه دولت دکتر مصدق تذکرات بجا و تقاضاهای درست حزب توده را مبنی بر سرکوبی عمال کودتا و نجات دادن نهضت ملی ایران از شر کودتاچیان با بی اعتنایی و لاقیدی تلقی می کرد و هیچ گونه اقدام قاطع و عاجلی به عمل نمی آورد.

کودتاچیان که به علت افشاء اسرارشان تاریخ کودتا را تغییر داده بودند انجام کودتا را به نیمه شب شنبه ۳۲/۵/۲۴ ماکول ساختند. لکن ساعت ۱۰/۵ همان شب جزئیات نقشه کودتا و اسم فرماندهان و مأموریت های آنها به وسیله حزب توده ایران به اطلاع شخص دکتر مصدق رسانیده شد. در آن ساعت سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش در منزل خود استراحت می کرد و فقط اعلام خطر حزب توده او را از منزل خارج کرده از چنگ کودتاچیان رهانید. دکتر مصدق به محض اطلاع از جریان امر دستور آماده باش و رسیدگی به ستاد ارتش و سایر مراجع انتظامی صادر کرد.^۱

کودتاچیان به قصد غافلگیر کردن دولت ساعت یازده شب شروع به اقدام کرده دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس زیرک زاده را توقیف نموده به سعدآباد بردند.

اما به دستگیری رئیس ستاد موفق نشدند. عده ای دیگر از عوامل کودتا نیز سیمهای تلفن ستاد ارتش را قطع کردند و تلفنخانه بازار را اشغال نمودند.

ساعت نیم بعد از نیمه شب چهار کامیون سرباز و دو جیپ و یک زرهپوش به فرماندهی سرهنگ نصیری به خانه نخست وزیر مراجعه کردند و به بهانه تقدیم یک نامه محرمانه از طرف شاه اجازه ورود خواستند. همین که جریان را به اطلاع نخست وزیر رساندند دستور داد که سرهنگ نصیری و همراهان او را توقیف نمایند و با وجود اینکه عمال کودتا مقداری از وظایف خود را انجام داده بودند پس از توقیف سرهنگ نصیری آنها نیز بتدریج دستگیر و زندانی شدند و تا صبح روز ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت کننده در توطئه کودتا دستگیر و سربازان گارد شاهنشاهی نیز خلع سلاح شدند و بدین ترتیب در اثر هشیاری و بیداری سازمان نظامی حزب توده ایران این بار نیز نقشه کودتا نقش بر آب شد. صبح روز ۲۵ مرداد کاخ سعدآباد وسیله مأمورین نظامی با حضور اشرفی فرماندار تهران و ارنست پرون رفیق شفیق و محرم راز محمدرضا شاه مورد بازرسی قرار گرفت. همزمان با

ورود بازرسان به کاخ سعدآباد سرهنگ هادی کسرائی که از افسران گارد بود جریان شکست کودتا و بازرسی قصر شاهی را تلفنی به اطلاع شاه که در کلاردشت بود رسانید و بلافاصله توقیف گردید. از قصر شاهی و دفتر خصوصی محمدرضاشاه سه دسته مدارک به دست بازرسان افتاد:

۱. نامه‌های متبادله با افراد در داخل و خارج کشور که حاکی از توطئه‌گریهای دربار بود.
۲. نامه‌های خانوادگی از جمله نامه‌ای از اشرف خطاب به ارنست پرون با عنوان Mon Cher Peron که در آن نامه اشرف از اینکه برادر تاجدارش دربار را به جنده‌خانه مبدل ساخته گله می‌کرد.
۳. عکسهای فراوانی از محمدرضاشاه که اعلیحضرت را در حال انجام عمل منافی عفت با افراد مختلف به انواع و اشکال گوناگون نشان می‌داد.

تمام مدارک توقیف و به ستاد ارتش انتقال داده شد.

محمدرضاشاه که با شکست کودتا کاملاً مفتضح و رسوا شده بود پس از اطلاع از جریان امر با هواپیمای خود به بغداد فرار کرد و پس از فرار او، ابوالقاسم امینی کفیل دربار شاهنشاهی که به علت شرکت در توطئه کودتا به زندان افتاده بود به عجز و لابه افتاده طی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر چنین نوشت:

بعد از مقدمه ... قادر لایزال شاهد و گواه است روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرتعالی کسب تکلیف کردم که از این کارگند کناره‌جویی کنم موافقت فرمودید. بالاخره این جوان آنچه را نباید بکند کرد و با حيله و مکر همه را از من پنهان داشت. به خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به وزارت دربار گفته نمی‌شود. خودتان سؤال بفرمایید که من بیچاره چه اطلاعی از این کار ممکن است داشته باشم. من چه مسئولیتی در قبال عمل خلاف کسی که خود مسئول بوده و فرار اختیار کرده است می‌توانم داشته باشم. ... این گتندکاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مؤمن (ا) لابد از آنجا به رئیس گارد داده است... آخرین ضربه بی‌آبرویی را این جوان به من زد. خداوند انشاءالله جزای او را بدهد. به هر حال خواهشمندم به داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبرویی برای من باقی نمانده و متهم به خیانت هستم. - کفیل دربار شاهنشاهی ابوالقاسم امینی.^۱

درباره فرار شاه خبرگزاریها و رادیوهای خارجی نیز گزارشهایی پخش کردند. از جمله رادیوی بغداد گفت:

شاه ایران با همسرش ملکه ثریا به بغداد وارد شد. آجودان شاه که همراه وی بود اظهار داشت که پس از بی‌نتیجه ماندن کودتای نظامی اخیر ایران شاه فرار کرده ولی مشارالیه هنوز از سلطنت استعفا نداده است. در فرودگاه بغداد سفیر کبیر ایران از محمدرضاشاه پهلوی استقبال به عمل نیامد و هنوز هم با وی ملاقاتی به عمل نیامده است.

و مخبر رویترا از بغداد گزارش داد:

محافظ شاه اعلام نمود که بعد از کودتای بدون موفقیت، شاه از تهران فرار کرده ولی هنوز از مقام سلطنت استعفا نداده است.

مازندنی خبرنگار یونایتدپرس نیز از تهران چنین گزارش داد:

امروز گفته معروف «در نیمه دوم قرن بیستم فقط پنج سلطان در دنیا باقی خواهد ماند یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق بازی» در تهران به مرحله عمل درآمد. ملت ایران یکی دیگر از سلاطین (شاهنشاه محمدرضاشاه پهلوی) را از تاج و تخت سلطنت سرنگون کرد. امری که فوق العاده مسلم است این است که خاندان پهلوی دیگر در ایران امید بازگشت یا ادامه حیات ندارند. گرچه خود دکتر مصدق در وضع حاضر کاملاً مخالف است که مملکت به جمهوری درآید ولی اکثریت قریب به اتفاق ملت خواهان ختم سلطنت می باشد.^۱

اما محمدرضاشاه پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت او به ایران فرار خود را در مصاحبه با خبرنگار مجله «المصور» چنین توجیه کرد:

... وقتی تصمیم به برکناری مصدق از حکومت گرفتم... به سرهنگ نصیری رئیس گارد نگهبانی سلطنتی گفتم با عده ای از سربازان خود این فرمان را نزد مصدق ببر... و رسید دریافت دارد... وقتی مصدق فرمان برکناری خود را رد کرد و به این مسئله صورت انقلاب داد و خواست از قدرتی که در دست داشت برای سیطره بر کشور استفاده نماید هواپیمای مخصوص من کاملاً برای ترک ایران آماده بود و من بیشتر برای جلوگیری از خونریزی می خواستم ایران را ترک کنم.^۲

پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه سرلشکر زاهدی نخست وزیر کودتا برای ادامه کار در تهران ماند و مخفیانه به سفارت آمریکا پناه برد تا به کمک و راهنمایی دوستان آمریکایی نقشه کودتا را به ثمر رساند. اینک فرمانداری نظامی که بیست و شش روز قبل سرلشکر زاهدی را هنگام خروج از تحصن مجلس به اتهام شرکت در قتل افشارطوس دستگیر نکرده و اجازه داده بود که وی با ماشین رئیس مجلس و تحت حمایت و حفاظت معاون گارد انتظامی مجلس به منزل خود برود برای دستگیری او جایزه تعیین نمود. اعلامیه شماره ۴۰ فرمانداری نظامی در این باره می گوید:

... هر کس از محل سکونت سرلشکر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد.^۳

اما تنها خبرنگار آسوشیتدپرس از محل اقامت او خبر داشت که پس از ملاقات با وی چنین

۱. باختر امروز، شماره ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶، «اخبار رادیوهای خارجی درباره شاه فراری ایران».

۲. کیهان، شماره ۳۰۸۹، ۳۲/۶/۳۰ (دکتر مصدق ضمن مدافعات خود در این باره گفت: «... دستخط که تانک و زرهپوش نمی خواهد ... بر فرض می خواستند مرا عزل کنند روز دستخط را به کفیل دربار می دادند و می آورد. اگر قبول می کردم که هیچ، اگر نمی کردم هر کاری می خواستند می کردند.» صفحه ۲۰ مدافعات دکتر مصدق).

۳. باختر امروز، ۱۱۷۴، ۳۲/۵/۲۷.

گزارش داد:

در ملاقاتی که با آقای سرلشکر زاهدی به عمل آوردم نامبرده فرمانی را که به امضاء شاه و مورخ روز ۲۲ مردادماه می‌باشد به من نشان داد و ضمناً خاطرنشان ساخت که سرهنگ نصیری مأمور ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق بوده است.^۱

روز ۲۵ مرداد همین که خبر شکست کودتا و فرار شاه به اطلاع عامه رسید مردم با شور و شعف بیسابقه‌ای به خیابانها ریختند و در تظاهرات عمومی شرکت نمودند. در تهران عظیمترین و پرشورترین تظاهرات ضد درباری برگزار شد. اما همچنان دوگانگی در میان طرفداران دکتر مصدق و پیروان حزب توده ایران وجود داشت. هر دو دسته مخالف شاه بودند. مثلاً دکتر فاطمی طی سخنرانی خود در میتینگ روز ۲۵ مرداد گفت:

... جنایات دربار پهلوی جنایات ملک فاروق را روسفید کرد... خائن همیشه خائف است. کودتای اجنبی وقتی نقش بر آب شد، شاه به اولین سفارت انگلیس پناه برد. شکر خدا را که آخرین پایگاه سی ساله انگلستان یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد که جز اراده شما نمی‌توانست این کانون را منهدم کند.^۲

و روزنامه باختر امروز در سرمقاله خود به قلم دکتر حسین فاطمی نوشت:

... من همیشه گفته‌ام که حق این بود پیش از بستن کنسولگریها در شهرستانها و سفارت فخمیه در تهران آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخته و پرداخته شده «آیرون ساید - کلنل انگلیسی» و «هاوارد» معروف است کوبیده شود و درب این خانه مجری اراده اجنبیها را گل بگیرند...^۳

و شرکت‌کنندگان در میتینگ فریاد می‌زدند: «ما شاه نمی‌خواهیم»، «شاه فراری و اجنبی‌پرست باید محاکمه و مجازات شود»، «نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی»، «مصدق پیروز است».^۴ شعار پیروان حزب توده ایران نیز چنین بود: «پیروز باد ملت - بر شاه ننگ و لعنت»، «ما ملت بیداریم - ما شاه نمی‌خواهیم».^۵

اما حزب توده ایران بحق می‌خواست که بیدرنگ الغای سلطنت و اعلام جمهوری به فرماندوم گذاشته شود و به موجب یک قانون دموکراتیک برای تغییر قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل گردد. حال آنکه دکتر مصدق و یارانش با اساس سلطنت مخالفتی نداشتند و به همین لحاظ فراکسیون نهضت ملی در جلسه مورخ ۲۷ مرداد تصمیم گرفت که «فعلاً یک شورای سلطنتی تشکیل

۱. شجاعت (به سوی آینده) شماره ۱۷، به تاریخ ۳۲/۵/۲۶.

۲. نیروی سوم، شماره ۲۴۵، ۳۲/۵/۲۶.

۳ و ۴. باختر امروز، شماره ۱۱۷۳، ۳۲/۵/۲۶.

۵. شجاعت، شماره ۱۷، ۳۲/۵/۲۶.

گردد تا بعد تکلیف شاه روشن شود.^۱ در این باره دکتر مصدق ضمن مدافعات خود در دادگاه نظامی چنین گفت:

... تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد درخواست شود هرچه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند.^۲

بیست و پنجم مردادماه پس از فرار شاه دکتر مصدق با صدور اعلامیه ذیل انحلال مجلس را اعلام داشت:

بنابه اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری بزودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلان خواهد شد.
دکتر محمد مصدق

در حالی که دکتر مصدق و همکارانش سرگرم ایجاد «آرامش» و خاموش کردن غلیان احساسات عمومی بوده و مقدمات تشکیل شورای سلطنت را فراهم می‌کردند و فرمانداری نظامی ختم تظاهرات را اعلام می‌داشت نقشه انجام کودتا به رهبری دولت آمریکا و به وسیله عمال ارتجاع و استعمار بشدت تعقیب می‌شد.

هندرسن سفیر کبیر آمریکا که کودتا را از نظر خارجی اداره می‌کرد و می‌خواست پس از سقوط دولت دکتر مصدق وارد تهران شود، روز ۲۶ مرداد با عجله وارد تهران شد و بلافاصله به ملاقات دکتر مصدق شتافت. بنابه گفته رادیو پاریس وی در این ملاقات به دکتر مصدق اطلاع داد که: «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند. هندرسن رسماً به دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به مصدق تکلیف کناره‌گیری از کار را نمود. ولی دکتر مصدق با لحن تنندی هندرسن را از خانه خود بیرون کرده گفت فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد. هندرسن پس از این مشاجره از منزل دکتر مصدق خارج شد و بلافاصله با رابطین دولت جدید در مرکز تماس گرفته به آنها ابلاغ کرد که دولت آمریکا دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند.^۳ کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز نظرات و خواسته‌های خود و وظایف فوری مبارزین ضد استعمار را طی بیانیه‌ای به شرح ذیل اعلام داشت:

هم‌میهنان عزیز، مردان و زنان ضداستعمار
حوادث چند روز اخیر یک بار دیگر درستی پیشگوییهای حزب توده ایران را به‌طور بارز و روشنی

۱. شجاعت (به سوی آینده)، شماره ۱۹، ۳۲/۵/۲۸.

۲. کتابچه مدافعات دکتر مصدق، صفحه ۳۸.

۳. خواندنیها، شماره ۹۶، سال ۱۳، به تاریخ ۳۲/۵/۳۱.

تأیید نمود. امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی با استفاده از روش پرمماشات و غیرقاطع دکتر مصدق نسبت به خائنین و مزدوران استعمار یک بار دیگر به دست عامل شماره یک خود، پسر رضاخان، توطئه خائنانه‌ای - که در صورت موفقیت ضربه بزرگی به جنبش نجاتبخش ملی ما و پیروزیهای آن وارد می‌ساخت و پایه‌های سلطه و حاکمیت غارتگران آمریکایی و انگلیسی را به طور قابل ملاحظه‌ای در کشور ما محکم می‌کرد - ترتیب دادند.

این توطئه خائنانه پسر رضاخان، مزدور پست استعمار آمریکا و انگلیس بر اثر هشیاری نیروهای ضد استعمار با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده شاه خائن شماره یک از کشور فرار کرد و عده‌ای از دستیاران او دستگیر گردیدند. ولی شکست این توطئه نباید به هیچ وجه این خوش‌باوری را به وجود آورد که گویا به طور کلی امکان تجدید توطئه‌های امپریالیستی از بین رفته و توطئه‌گران قلع و قمع شده‌اند. تحلیل ریشه‌های این کودتای خائنانه و توطئه‌های نظیر آن، تحلیل وضع دولت و دستگاه دولتی نسبت به آن نشان می‌دهد که با وجود این شکست مفتضح خطر توطئه به هیچ وجه مرتفع نشده و با تمام قوت خود باقی است و تنها توسعه و تشدید روزافزون مبارزات ضد استعماری و برطرف کردن کلیه موانع و استفاده حداکثر از امکانات مساعد می‌تواند جنبش نجاتبخش ملی ما را از خطر این گونه توطئه‌ها مصون نگه دارد و پیشرفت به سوی تأمین آزادی و استقلال کامل ملی را تأمین نماید.

۱. گردانندگان اصلی توطئه ضد ملی و هدف آنها:

در رأس دشمنان خارجی آمریکا و انگلیس و در رأس دشمنان داخلی شاه، دربار و ملاکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم قرار دارند.

هدف آنها: سرکوب جنبش ملی، غارت منابع نفتی و تبدیل کشور به پایگاه سوق‌الجیشی است. ظرف یک سال اخیر پنج توطئه کودتایی به وسیله امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی و شاه و سران ارتش ترتیب داده شد ولی شاه به جای خود باقی ماند، مستشاران آمریکایی محکم در جای خود ماندند و در برابر آنها مماشات و گذشت نشان داده شد ولی مبارزین ضد استعمار تحت فشار و تعقیب قرار گرفتند.

اشرف خواهر حادثه‌جوی شاه و شوارتسکف جاسوس شناخته شده امپریالیسم آمریکا بلامقدمه به ایران آمدند تا مستقیماً به شاه دستور کودتا را ابلاغ کنند و در تهیه مقدمات آن راهنمایی و کمک لازم را بنمایند.

دکتر مصدق و مقامات دولتی در برابر اعلام خطر حزب توده ایران و نزدیک شدن توطئه گوش شنوایی نداشتند و در نتیجه کودتاچیان در عمل خود تشجیع می‌شدند.

روز جمعه ساعت پنج بعدازظهر خبر قطعی آماده شدن واحدهای لشکر گارد برای حمله به شهربانی با نام کلیه شرکت‌کنندگان در توطئه و نقشه آنان به مراجع دولتی اطلاع داده شد و در روزنامه‌های شنبه عصر منتشر گردید و یادآوری شد که کودتا به علت افشا شدن انجام نگرفت و خطر به هیچ وجه از بین نرفته. مع‌ذلک ستاد ارتش و دولت در روز شنبه که کودتاچیان واحدهای گارد شاهنشاهی و بعضی از هنگهای پادگان تهران را به حال آماده‌باش برای عملیات نگه داشته بودند اطلاعی نداشتند و رئیس ستاد مانند هر شب برای استراحت به منزل ییلاقی خود رفته بود و چنانچه نیروهای ضد استعماری بیدار نبودند کودتا موفق می‌شد.

عمال امپریالیسم به منظور اغفال مردم و حفظ امکانات تجدید توطئه و سازشکاران برای منصرف ساختن مردم از اقدامات جدی و قاطع می‌کوشند این طور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن شاه دیگر هیچ خطری متوجه نهضت ملی نیست و باید فوراً «آرامش» برقرار شود و سعی دارند با یک سلسله اقدامات سطحی و ظاهری از قبیل انتخابات مجلس هیجدهم هیجان مردم را بنخوابانند و زمینه

را برای تحکیم پایه‌های تزلزل‌یافته ارتجاع مهیا سازند.

هموطنان عزیز مبارزین ضد استعمار

هشیار باشید و گول این شیادان را نخورید. با شکست کودتای شاه و فرار او به هیچ وجه نهضت ملی، از خطر توطئه‌های امپریالیستی مصون نگردیده است... نیروهای اصلی ایجادکننده توطئه همه در جای خود باقی هستند و تا ضربات خردکننده جنبش نجاتبخش ملی این نیروهای اصلی یعنی پایه‌های نفوذ استعماری و مزدوران آن را در کشور ما درهم نشکند، خطر توطئه منتفی نیست. دشمن زخم خورده و از هر وقت خطرناکتر است. هرگونه غفلت و خوش‌خیالی و سرگیجه از پیروزی و کوچک گرفتن دشمن ضربت خورده می‌تواند عواقب بسیار وخیمی برای نهضت به بار آورد.

دشمن یعنی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی با تمام نیروی خود در مقابل ماست. تنها یکی از مهره‌های آن از میدان به در رفته است و به جای آن مهره‌های تازه که تاکنون قیافه دوست ملت را داشته‌اند به میدان خواهند آمد. باید دشمن را در هر لباس بشناسیم و برای عقیم گذاشتن توطئه‌های آن با قاطعیت دست به کار شویم.

وظایف فوری مبارزین ضد استعمار

کودتا شکست خورد، پسر رضاخان فرار کرد ولی سلطنت برچیده نشد و به همین علت مرکز توطئه و خطر توطئه به قوت خود باقی است... سازشکاران و عوامل استعمار می‌کوشند که با منحرف کردن افکار عمومی مردم این طور وانمود کنند که این شاه خائن بود ولی «اساس سلطنت خوب است باید آن را نگه داشت، سلطنت مظهر ملیت است».

هموطنان عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برچیده نشود این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به وجود خواهد آورد. وظیفه نهضت ضد استعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکند و سلطنت را براندازد

برچیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک!

این است شعار روز مبارزان ضد استعمار. باید بلادرنگ مسئله برافکندن سلطنت و برقراری جمهوری به فراندوم گذاشته شود و مجلس مؤسسان برای تغییر و تکمیل قانون اساسی طی یک انتخابات آزاد و دموکراتیک تشکیل شود... هر کس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یا جانشین کردن شاه فراری به وسیله مزدور دیگر محفوظ نگه دارد به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد.

۲. باید بکوشیم تا نفوذ استعمار را از کشور خود ریشه‌کن سازیم. برای این منظور باید:

۱. کلیه مستشاران نظامی آمریکایی از کشور اخراج شوند.

۲. بساط اصل چهار و کنسولگریهای آمریکا و سایر ادارات جاسوسی آمریکا در سراسر کشور برچیده شود.

۳. قراردادهای اسارت‌آور نظامی و سیاسی لغو و باطل گردد.

۴. سیاستمداران مداخله‌جوی آمریکا از ایران اخراج شوند و به آنان اجازه مراجعت به ایران داده نشود.

۵. مزدوران شناخته شده انگلیس و آمریکا از کلیه مقامات حساس دولتی برکنار و به جرم اعمال خائنانه خود محاکمه و مجازات شوند.

۳. برای تأمین آزادیهای دموکراتیک در سراسر کشور مبارزه کنیم. برای این منظور باید:

۱. آزادی احزاب و سازمانهای دموکراتیک و سندیکاها و در رأس همه شورای متحده مرکزی اعلام

و تأمین گردد.

۲. حکومت نظامی که وجودش در حکم تعطیل کلیه آزادیهای دموکراتیک است در همه جا برچیده شود.

۳. کلیه قوانین ضد آزادی لغو گردد.

۴. زندانیان سیاسی در همه کشور آزاد شوند.

۵. و احکام محکومیت صادره پس از آذر ۲۵ احکامی که به دستور استعمار و برای تأمین منافع آنان صادر شده لغو و بلااثر گردد.

۶. آزادی فعالیت حزب توده ایران که یگانه حزب توده‌ای و بزرگترین تکیه‌گاه مبارزه علیه استعمار در خاورمیانه است و تنها به منظور تأمین نقشه‌های خائنانه استعمار پیرو کودتای ۱۵ بهمن به دست مزدورانی چون ساعد و اقبال غیرقانونی شده است اعلام و تأمین گردد.

۷. دادن مهلت به دشمن برای تجدید قوا خدمت به او خیانت به منافع ملی است.

۴. لزوم تشکیل جبهه واحد ضد استعمار

برای رسیدن به هدفهای بالا اولین قدم تشکیل جبهه واحدی از همه نیروهای ملی و ضد امپریالیستی است. برای تشکیل جبهه ملی علیه استعمار ضروری نیست که افراد و دسته‌ها عقاید خود را ترک کنند. تشکیل جبهه تنها براساس حفظ عقاید سیاسی و همکاری روی نقاط مشترک است.^۱

طی سه روز از ۲۵ تا ۲۸ مرداد تظاهرات خیابانی گروه‌ها و احزاب مختلف کم و بیش ادامه داشت. مردم مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه را سرنگون می‌کردند، تصاویر و عکسهای شاه و افراد خاندان سلطنتی را از ادارات و مغازه‌ها پایین می‌کشیدند و حتی سرگرم تعویض نام خیابانها بودند. حزب توده ایران نیز کوشش خود را مصروف تأمین فعالیت علنی حزب ساخته بود، چنان که روزنامه «مردم» - ارگان حزب - آزادانه در خیابانها به فروش می‌رسید. در عین حال بر سر اختلاف شعار «مصدق پیروز است» که از جانب طرفداران دکتر مصدق داده می‌شد و «ملت پیروز است» که از طرف پیروان حزب توده ایران عنوان می‌گردید به زد و خورد و منازعه نیز می‌پرداختند. و دولت همان قدر که در برابر کودتاچیان غیرفعال بود فعالانه از توسعه تظاهرات مردم جلوگیری می‌کرد و فرمانداری نظامی مردم را به «آرامش» دعوت می‌نمود.

در صورتی که سرلشکر زاهدی و وابستگان به دربار و کلیه جیره‌خواران امپریالیسم آمریکا و انگلیس با هدایت و رهبری هندرسن سفیر کبیر آمریکا و کریمیت روزولت^۲ رئیس سازمان سیا در منطقه و به کمک مستشاران نظامی آمریکایی در ایران فعالانه برای انجام کودتا می‌کوشیدند.

اما این بار ستاد آنها در سفارت آمریکا قرار داشت و نقشه کودتا از دیدگاه سازمان نظامی حزب توده ایران به دور بود.^۳ به همین جهت حزب توده ایران تصور می‌کرد که کودتاچیان صحنه اصلی عملیات خود را به شهرستانها منتقل ساخته‌اند. در این باره روزنامه به سوی آینده صبح روز ۲۸

۱. شجاعت (به سوی آینده) شماره ۱۸-۲۷/۵/۳۲ تلخیص از بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

2. Kermite Rosvelt

۳. «... تدارک فنی کودتا را این بار آمریکاییان در خفا می‌دیدند و ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم»، درباره ۲۸ مرداد، صفحه ۴۹، نشریه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

مرداد چنین نوشت:

... بعد از اینکه توطئه کودتا در مرکز مواجه با شکست شد صحنه فعالیت عمال آنها که هنوز دستگیر نشده‌اند به شهرستانها منتقل گردید. به قرار اطلاعی که به دست آوردیم یکی از صحنه‌های مهم این فعالیت خوزستان است. فرمانده لشکر خوزستان سرتیپ مغروری که با کودتاچیان در تهران ارتباط دارد به دستور آنها درصدد است که آشوبی در این استان حساس و مهم کشور ایجاد کند و با اعلام استقلال خوزستان برای ساقط کردن دولت وارد عمل شود. اخبار دیگری نیز حکایت می‌کند که سرلشکر زاهدی به اصطلاح نخست‌وزیر شاه خائن هم بعد از اینکه در تهران دچار ورشکستگی گردید عازم خوزستان گردیده است تا در آنجا به اتفاق سرتیپ مغروری و با کمکهایی که می‌تواند از مناطق تسلط انگلیسیها یعنی بصره و کویت و بحرین بدست آورند به توطئه خائنانه خود ادامه دهند... قرار است شاه فراری هم از خارج به اهواز وارد شود تا «حکومتی» را که استعمارگران با سرکوبی استقلال و حاکمیت ملی ما برای او تهیه می‌بینند تحویل بگیرد.

هموطنان عزیز! در این هنگام که خطر در مقابل ملت ایران خودنمایی می‌کند به دولت دکتر مصدق هشدار می‌گوییم و آغاز فوری عملیات را به منظور عقیم گذاشتن کودتا و سرکوبی کودتاچیان طلب می‌کنیم.

هموطنان عزیز! استعمارگران خون‌آشام آمریکایی و انگلیسی می‌خواهند به هر قیمتی هست با لگدمال کردن استقلال، آزادی، حاکمیت و تمامیت ارضی ما حکومت مزدوران پیشرم خود را به ملت تسلیم‌ناپذیر ما تحمیل کنند.

مردم ضد استعمار ایران! هوشیارانه به پاخیزید و هرگونه سوءقصد استعمارگران و خدمهٔ پلید ایشان را ریشه‌کن سازید... در این لحظات تاریخی که وطن وارد مرحلهٔ تازه‌ای از تاریخ خود می‌شود باید بیدار و هشیار بود و دشمن را به هر شکل و در هر لباس و از هر نقطه که خواست وارد شود سرکوب کرد.^۱

اما صحنه اصلی کودتا هنوز در شهر تهران بود و در همان ساعاتی که آخرین شمارهٔ روزنامهٔ به سوی آینده آمادهٔ پخش می‌گردید، کودتا آغاز شده بود.

۱. شجاعت (به جای به سوی آینده)، شماره ۱۹، ۳۲/۵/۲۸، سرمقاله.

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران

فرمان نخست‌وزیری سرلشکر فضل‌الله زاهدی طبق اطلاعات موثق بدین ترتیب صادر گردید که مأمورین سیاسی آمریکا در ایران از محمدرضا شاه سفیدمهر گرفتند تا از میان کاندیداهای نخست‌وزیری فرمان را به نام کسی صادر کنند که مورد اعتمادتر بوده و قادر به انجام کودتا باشد و چون سرلشکر زاهدی بیش از همه حائز شرایط بود به دستور سفارت آمریکا هیراد منشی شاه نامه سفیدمهر را به نام او پر کرد.

این مطلب را دکتر مصدق نیز در دادگاه نظامی تأیید کرده گفت:

... من آن شب دستخط را نگاه کردم، دیدم اول صفحه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته شده بود تا به امضا برسد.^۱

پس از فرار شاه ستاد عملیات کودتاچیان به سفارت آمریکا منتقل گردید و مستشاران نظامی آمریکا به همراهی کلیه مأمورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک کرمیت روزولت رئیس سازمان سیا در خاورمیانه رهبری کودتا را به دست گرفتند و به تجمع قوا پرداختند. بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد هنگامی که فرمانداری نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام می‌داشت، محمود مسگری یکی از کارگردانان شهرنو و رمضان یخی که مشهور خاص و عام بود با عده‌ای از یاران خود به خیابانهای لاله‌زار و نادری ریختند و به کمک و همراهی جمعی از گروه‌بانیان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات «شاه‌پرستانه» پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیز به طور پراکنده به سرکردگی شعبان بی‌منخ، طیب و غیره و به توسط دسته‌های مزدور و اوباش مجهز به چوب و چماق و افراد بیکاره‌ای که با دریافت پول سوار کامیونها و اتوبوسها می‌شدند در خیابانهای تهران ادامه یافت و سپس فواحش و «خانم رئیس»ها که به نفع شاه شعار می‌دادند و عکس

۱. کتابچه مدافعات دکتر مصدق ص ۲۲.

اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توأم با این تظاهرات جمعی از گروه‌بانها و رنجرهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی لباس فرم به تن داشتند به منظور ارباب مردم شلیکهای هوایی می‌کردند.

همین که تظاهرکنندگان به میدان بهارستان رسیدند به غارت ادارات روزنامه‌های ضددرباری و کلوپها و سازمانهای طرفدار دکتر مصدق و یا وابسته به حزب توده ایران پرداختند. در عین حال مغازه‌داران و بازاریان را وادار به تعطیل کردند و رانندگان تاکسیها و اتوبوسهای شهری را مجبور ساختند که چراغهای اتومبیلهای خود را به رسم شادمانی روشن کنند و عکس شاه را پشت شیشه اتومبیل نصب نمایند.

اما با وجود غارت و تخریب و ایزاء مردم فرمانداری نظامی که جهت ممانعت از تظاهرات ضددرباری روز ۲۷ مرداد ختم تظاهرات را اعلام داشته بود برای جلوگیری از اعمال ننگین چاقوکشان و اوباش اقدامات جدی به عمل نیاورد.

کودتاچیان قبل از آغاز کودتا برای جلب نظر مساعد فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران و حداقل بیطرف ساختن آنها با فرماندهان مزبور (نوذری، اشرفی، شاهرخ، پارسا، ممتان) در تماس و مذاکره بودند. اما دکتر مصدق با وجود اینکه از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی داشت با اعتماد به فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران - که از میان آنها نوذری و اشرفی با شرکت در کودتا و شاهرخ و پارسا با سکوت تأییدآمیز خود راه کودتاچیان را هموار ساختند - و با پیروی از سیاست همیشگی خود که مبتنی بر عدم قاطعیت و مماشات بود حتی پس از شروع کودتا عمق حادثه را درک نمی‌کرد. به همین لحاظ دکتر مصدق به‌رغم درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادیویی آغاز کودتا و استمداد از مردم کشور از این کار خودداری نمود. اقدامی که می‌توانست تظاهرات وسیع و دامنه‌دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و به احتمال قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.

بدین ترتیب در حالی که رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و تردید بودند واحدهای نظامی کودتا به دنبال اراذل و اوباش وارد عمل شدند و نقاط حساس شهر از جمله اداره تبلیغات و رادیو را به تصرف درآوردند و خانه نخست‌وزیر دکتر مصدق را محاصره کردند.

بالاخره ساعت ۳/۵ بعدازظهر روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی سقوط دولت دکتر مصدق و انتصاب خود را به مقام نخست‌وزیری از رادیوی تهران اعلام نمود.

در آن روز تنها مقاومت جدی که در برابر کودتاچیان نشان داده شد از طرف گارد محافظ خانه دکتر مصدق بود. افراد گارد مزبور به فرماندهی سرهنگ ممتاز تا ساعت ۷/۵ بعدازظهر سرسختانه و تا آخرین فشنگ جنگیدند.

تمام این جریانات در برابر چشمان حیرت‌زده طرفداران دکتر مصدق که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان حزب توده ایران که سازمان مجهزی داشتند - جماعتی که در مجموع

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۲۵

اکثریت مردم تهران را تشکیل می‌دادند - انجام می‌پذیرفت در حالی که همه مدافعان نهضت ملی ایران بی‌آنکه دستور عمل و دیرکتیوی از طرف رهبران خود دریافت دارند سرگشته و حیران بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد.

اما کمیته مرکزی حزب توده ایران خطای رهبری حزب را درباره ۲۸ مرداد طی قطعنامه پلنوم وسیع خود (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶) چنین شرح می‌دهد:

... پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آنکه مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند، بدان اکتفا نمودند و به اطمینان دادن او که دولت بر اوضاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آنکه حادثه بسط یافت و جنبه خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی‌آید بکنید اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعدازظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعدازظهر پس از تلفن دوم به مصدق روز ۲۸ مرداد که آن نیز به اتفاق آرا گرفته شده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه‌ها و تمیز کردن آنها از اسناد و مدارک حزبی بود عملاً فلج شده بود. در این موقع رهبری می‌توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه بدین امکانات عملاً هیچ‌گونه کاری انجام نگرفت.^۱

و یا به نوشته جزوه «درباره ۲۸ مرداد» «به منظور پرهیز از هر عملی که به تحریک و پرووکاسیون تعبیر شود»^۲ دست روی دست گذاشته و «در انتظار اقدامات دولت نشستند».^۳

بدینسان این «رهبران عالیقدر» پیشقراول و پیشاهنگ طبقه کارگر ایران با همه لاف و گزاف‌هایشان درباره سرکوبی کودتا و کودتاچیان هیچ نقشه‌ای برای مقابله با کودتا نداشتند. لذا به تماشای تسلط کودتاچیان نشستند تا بعد از شکست نهضت ملی ایران با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی که به نام «ثوری انقلابی» جا می‌زدند خود را از هرگونه مسئولیتی مبرا دارند و ادعا کنند که چون «در این مرحله از انقلاب رهبری به عهده بورژوازی است و ما عهده‌دار مرحله دوم انقلاب می‌باشیم لذا مسئولیت شکست نهضت ملی به گردن بورژوازی است».^۴

دکتر یزدی عضو هیئت اجراییه کمیته مرکزی درباره ۲۸ مرداد اعترافات جالبی دارد. وی می‌گوید که از پنج نفر اعضای هیئت اجراییه (دکتر بهرامی، دکتر یزدی، دکتر جودت، دکتر کیانوری، مهندس علوی) دکتر کیانوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر کودتاچیان و بقیه مخالف آن بودند. لذا روز ۲۸ مرداد هیچ‌گونه اقدامی به عمل نیامد و به استناد همین امر دکتر یزدی خود را مستحق «عفو ملوکانه» دانسته به محمدرضا شاه می‌نویسد:

... ضمناً از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشته اینجانب که مانع از

۱. به نقل از نشریه هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران، قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیته مرکزی.

۲ و ۳. «درباره ۲۸ مرداد» از انتشارات کمیته مرکزی حزب توده ایران، بهمن ۱۳۳۲، صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۶۶.

۴. «درباره ۲۸ مرداد»، صفحه ۴۷.

اعمال ماجراجویانه عده‌ای از رهبران خائن حزب توده شدم ... استدعای هرگونه بذل توجه و عواطف بی‌پایان شاهنشاه را دارم.^۱

اینک مجدداً به قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران مراجعه می‌کنیم. این قطعنامه در توضیح علل ذهنی شکست نهضت ملی ایران و کامیابی کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

۱. سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ‌روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده بویژه یک رشته اقدامات چپ روانه ما در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲. عدم تدارک و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا - رهبری حزب با آنکه از یک سال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس می‌کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد و نقشه آماده عمل نداشت. این تدارک بویژه می‌بایست به صورت تدارک وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ‌روی و سکتاریسم باشد. این تدارک همچنین بایستی به صورت تدارک برای مقابله عملی با کودتاچیان در آید.

۳. غفلت و سرگیجه از موفقیت که بویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب شده بود و با آنکه خطر کودتا را احساس می‌کرد ولی وقوع آن را در آینده‌ای بدین نزدیکی پیش‌بینی نمی‌کرد.

۴. عدم تشخیص ماهیت کودتایی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پربها دادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هرگونه تحرک از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد و عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند.

دنباله‌روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان در آمد.^۲

بدین ترتیب در اثر سازشکاری، عدم قاطعیت و سهل‌انگاری شخص دکتر مصدق و رهبران فراکسیون نهضت ملی از یک طرف و فقدان شعور سیاسی و قدرت تصمیم، ناشایستگی و بی‌لیاقتی در رهبری مبارزه و ناتوانی به کار گرفتن نیروهای انقلابی که سرشار از شوق و عزم انقلابی بودند از طرف رهبران حزب توده ایران نهضت ملی مردم ما که به آن حد از اعتلا رسیده بود، پایمال گردید و پیروزی سهل و آسانی در اختیار استعمارگران و ارتجاع داخلی قرار گرفت.

آنچه درباره ماهیت کودتای ۲۸ مرداد باید گفت اینکه به قول اندریو توالی (Andrew Tully) مفسر آمریکایی «احمقانه است که بعضیها نوشته‌اند مصدق را ایرانیها بر انداختند؛ این عملیات از اول تا آخر یک یورش آمریکایی بود».^۳

۱. کتاب سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۲۲۵، اعترافات دکتر یزدی. (اما حقیقت اینکه از میان اعضای کمیته مرکزی فقط مهندس غلوی مدافع بیرون ریختن قوای حزبی علیه کودتاچیان بود).

۲. به نقل از نشریه هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران - قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیته مرکزی ۱۳۳۶.

۳. کتاب *Arabia Without Sultans* تألیف Fred Halliday متن انگلیسی، چاپ بریتانیا، سال ۱۹۷۴، صفحه ۴۷۳.

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۲۷

در این باره رئیس کمکهای نظامی آمریکا به کنگره آن کشور چنین گزارش داده:

وقتی که بحران شروع شد و اوضاع داشت رو به وخامت می‌رفت ما ضمن اقدامات دیگر فعالیت خود را تشدید نموده بسرعت ارتش ایران را برای اقدام فوری و جدی آماده نمودیم و با تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای الکتریکی و کمکهای پزشکی شرایط مساعدی برای حمایت از شاه فراهم ساختیم ... در روز ۲۸ مرداد تفنگهایی که قیام کنندگان در دست داشتند، اربابه‌های جنگی که سوار بودند، زرهپوشهایی که در خیابانها به راه افتادند، وسایل منخابراتی و ارتباطات رادیویی، همه و همه از طریق کمکهای نظامی آمریکا تهیه شده بود و کلیه این اقدامات بدان جهت انجام گرفت که حکومت ضد آمریکایی ایران ساقط شود.^۱

علاوه بر تجهیزات جنگی، سفارت آمریکا در تهران وجوه لازم جهت انجام کودتا را نیز در اختیار کودتاچیان قرار داد و با وجود اینکه روز ۲۷ مرداد در مقابل چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به نام ادوار گ. دونالد از بانک ملی ریال گرفته شده بود، چون پول ایرانی برای حاتم‌بخشیهای کودتاچیان کفاف نداد دلار جای آن را گرفت و در روز کودتا به پول رسمی تهران مبدل شد. چنان که عده‌ای از کودتاچیان حتی پول تا کسی را هم به دلار می‌پرداختند.

مطبوعات جهان طی سالهای بعد از کودتا حقایقی را افشا کردند که ما چند مورد از آنها را نقل می‌کنیم: روزنامه ساتردی /ثوینینگ پست که در آمریکا منتشر می‌شود در شماره ۶ نوامبر ۱۹۵۴ خود نوشت:

یکی دیگر از موفقیت‌های سیا کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ ایران است. با این کودتا نخست‌وزیر دیکتاتور پیر ایران دکتر مصدق ساقط شد و محمدرضا شاه دوست آمریکا مجدداً به قدرت رسید.

روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ خود نوشت:
در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق سیا نقش اصلی را بازی کرد.
روزنامه آلمانی دی‌چایت در شماره ۶ ماه مه ۱۹۶۶ خود چنین نوشت:

سیا نه تنها نخست‌وزیر متمایل به چپ گواتمالا آردنز گوزمان را سرنگون کرد بلکه نخست‌وزیر ایران مصدق را هم ساقط نمود.

و این هم آنچه آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان که اصلیت‌ترین ضربه سیاست ضداستعماری دکتر مصدق را تحمل کرده و مدتها برای تهیه مقدمات کودتا کوشیده بود پس از سقوط دولت دکتر مصدق در دفتر خاطرات خود نوشت:

... خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به دست من رسید که به همراهی همسر و فرزندم جهت

گذراندن ایام تعطیل در میان جزایر یونان در مدیترانه مشغول استراحت بودم و من آن شب به خوشحالی وصول این خبر خواب راحتی کردم.^۱

مسئولیت جبهه ملی در شکست نهضت ملی ایران

جبهه ملی که مظهر و نماینده طبقات مرفه ضد استعمار کشور ما بود با تمام معایب و نواقصی که داشت در مرحله معینی از مبارزه ضد استعماری مردم ایران، رهبری آن را به عهده گرفت و آن مبارزه را تا مرحله تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور و اجرای خلع ید از شرکت نفت جنوب به پیش راند. و چنان که دیدیم حزب توده ایران در این مبارزه به عنوان نماینده و مدافع طبقات زحمتکش نه فقط قادر به کسب رهبری این مبارزه نشد بلکه بر سر راه آن مشکلاتی نیز ایجاد نمود.

اما جبهه ملی بنا به ماهیت و ترکیب خود که از افراد دموکرات و ملی گرفته تا وابستگان به طبقات مختلف هیئت حاکمه و عمال امپریالیسم انگلیس و آمریکا در آن شرکت داشتند در حفظ نتایج به دست آمده از مبارزه ضد استعماری مردم ایران توفیق حاصل نکرد. زیرا رهبری آن جبهه به علت پیوستگیها و وابستگیهایی که با طبقات حاکمه داشت در مبارزه ضد استعماری قاطع و بی‌گذشت نبود و قدرت اصلاحات اساسی و بنیادی در کشور را نداشت.

جبهه ملی به علت ترکیب و ماهیت خود نه فقط نمی‌توانست عامل یک تحول اساسی در کشور ما باشد بلکه عدم تجانس در میان عناصر تشکیل‌دهنده آن آشکارا نشان می‌داد که این جبهه قابل دوام نیست و چنان که دیدیم در لحظات حساس مبارزه (قطع رابطه با انگلستان و رد آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا) عمال امپریالیسم که ریاکارانه در جبهه ملی جای گرفته بودند نقش خرابکارانه خود را ظاهر ساخته و آن جبهه را از داخل متلاشی کردند.

از آغاز مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت شخص دکتر مصدق و جبهه ملی همواره وصول به این مقصود را فقط در مبارزه خارجی و مذاکرات پیاپی و بی‌سرانجام با مقامات انگلیسی و آمریکایی جستجو کرده و چنین تصور می‌نمودند که مبارزه در صحنه بین‌المللی به تنهایی قادر خواهد بود که اجرای ملی کردن صنعت نفت را تضمین نماید. البته نظرات و حسابهای دولت دکتر مصدق درباره ارزش قانونی عمل ملی کردن از نظر حقوق بین‌المللی و اینکه شرایط جهانی در آن زمان به دولت انگلیس اجازه دخالت نظامی در ایران را نمی‌داد، کاملاً صحیح و بجا بود و نتایج مثبت خود را نیز در جریان مبارزه به بار آورد.

استفاده از رقابت دولتهای انگلیس و آمریکا بر سر تقسیم بازارها و منابع جهانی هم تا هنگامی که مبارزه ملت ایران به صورت خطر مشترکی برای هر دو دولت آمریکا و انگلیس در نیامده بود،

۱. خاطرات ایدن، متن انگلیسی جلد اول، صفحه ۲۱۴، چاپ لندن، سال ۱۹۷۰.

اقدامی بود تماماً درست و منطقی.

اما فراموش کردن ماهیت این رقابتها و تصور اینکه دولت آمریکا به خاطر منافع ملت ایران معادلات بین‌المللی خود را دچار مخاطره ساخته و از متحد اصلی خود، دولت انگلستان روی برخواهد تافت تصویری بود باطل و خطا.

مهمتر از همه اینکه دکتر مصدق و یاران او به شرط اصلی و پایه‌ی اساسی پیروزی در مبارزه نفت مبنی بر اینکه این مبارزه قبل از هر چیز می‌بایست در داخل کشور و براساس غلبه نیروهای ضد استعمار داخلی بر عوامل و تکیه گاههای استعمار در کشور ما استوار باشد کوچکترین توجهی نکردند.

جریان مبارزه بخوبی نشان داد هنگامی که دولت دکتر مصدق از نظر داخلی وضع استوارتر و پایدارتری داشته و دشمنان داخلی را به عقب رانده، در صحنه بین‌المللی نیز غلبه با او بوده است و برعکس هر موقع که در سیاست داخلی تزلزل و تردید به خود راه داده و در پیکار با دشمنان داخلی سهل‌انگاری و مماشات پیش گرفته در کادر جهانی نیز مجبور به عقب‌نشینی شده است.

لذا یکی از بزرگترین اشتباهات دکتر مصدق و جبهه ملی در این بود که قدرت اصلی دشمن را در خارج از ایران تصور می‌کرد حال آنکه دشمن خود بزرگترین حربه‌اش را همواره در داخل کشور به صورت عوامل، مزدوران و پایگاههای داخلی به حساب می‌آورد و در مواقع لزوم با استفاده از وجود آنها در میان هیئت حاکمه و مقامات لشکری و کشوری دست به خرابکاری ترور و کودتا می‌زد.

لذا تحکیم پایه پیروزی نفت فقط به وسیله درهم شکستن پایگاههای داخلی استعمار و منکوب کردن عمال و مزدوران آن در سراسر کشور با تکیه به اراده و نیروی مردم امکان‌پذیر بود و لاغیر.

اما دکتر مصدق و رهبران نهضت ملی تشخیص ندادند و یا بنا به وابستگیهای طبقاتی خود نخواستند قبول کنند که یگانه عامل قطعی در مبارزه ضد استعماری نیروی متشکل توده‌های مردم است و به همین لحاظ برای متشکل کردن و رهبری سازمان‌یافته آنها هیچ اقدام اساسی به عمل نیاوردند.

دکتر مصدق و همکارانش لازمه مبارزه ضد استعماری را سازش و مماشات با هیئت حاکمه دانسته و برای حفظ و ادامه این سازش حاضر به تسلیم و گذشت می‌شدند. آنها تصور می‌کردند که با نشست و برخاستهای نمایندگان مجلس و تظاهرات خلق‌الساعه پراکنده و بی‌نقشه مردم کار مبارزه ضد استعماری پایان پذیرفته و نفوذ استعمارگران برای همیشه از کشور ما رخت برخواهد بست. آنها دشواری و طولانی بودن راه را پیش‌بینی نمی‌کردند و لذا با استفاده از فرصتهای مناسب خود را برای مقابله با حمله کینه‌توزانه و سبعمانه ارتجاع و استعمار آماده نمی‌ساختند.

اگر جبهه ملی از ملاحظه کاری و مدارا نسبت به دربار و هیئت حاکمه دست برمی‌داشت و تنها به نیروی متشکل مردم تکیه می‌زد، تکلیف خود را با دربار و مزدوران آمریکا و انگلیس روشن می‌نمود

و مردم را در جریان توطئه‌چینیها و خیانت‌های آنها می‌گذاشت، خیانتکاران را بشدت مجازات می‌نمود و به آنها امکان نمی‌داد که با جسارت و وقاحت بیشتری اعمال ننگین خود را دنبال کنند، بخوبی می‌توانست جلو آشوبها، توطئه‌ها و کودتاها را سد کرده و آخرین حربه دشمن را از دست او بگیرد تا استعمارگران نتوانند به اتکاء عوامل و پایگاه‌های خود نهضت ملی ایران را گرفتار ناکامی و شکست سازند.

لکن رهبران جبهه ملی نتوانستند روابط خود را با هیئت حاکمه قطع کنند و از تمایلات شوم آن پیروی نمایند. در نتیجه با گذشت زمان نه فقط ارتباط حکومت دکتر مصدق با مردم عمیقتر و استوارتر نگردید، بلکه سست‌تر و ضعیفتر شد. و چون مفسد دستگاه حاکمه کم و بیش به صورت سابق باقی ماند و زورگوییها و اعمال خلاف قانون همچنان ادامه یافت، مردم دچار یأس و ناامیدی گردیده روح مبارزه‌جویانه خود را از دست دادند و بتدریج از میدان مبارزه کناره‌گیری کردند.

دکتر مصدق در دوران حکومت خود چند بار با توطئه‌ها و کارشکنیهای عمال استعمار و ارتجاع روبرو شد و هر بار با پشتیبانی افکار عمومی از خطر نجات یافت. اما به محض رفع خطر فوری، او و همکارانش به جای اینکه آتش مبارزه را تندتر و شعله‌ورتر سازند و از راه سازماندهی رهبری صحیح، مردم را به مبارزه پیگیر و جدی جلب نمایند از یک طرف با دادن اطمینان خاطر آنها را به سکوت و آرامش دعوت نمودند - گو اینکه با انجام تظاهرات و رفع خطر از دکتر مصدق وظیفه آنها پایان یافته است، زیرا دخالت مردم را در سیاست کشور بیش از این حد صلاح نمی‌دانستند - و از طرف دیگر با اغماض و پرده‌پوشی نسبت به توطئه‌گران اصلی موجب گمراهی مردم شدند. بدین ترتیب سستی، بی‌نقشگی و روش تسلیم‌آمیز دکتر مصدق و همکارانش منشأ اصلی یأس و ناامیدی مردم و پراکندگی نیروهای اصلی نهضت ملی گردیده مقدمات شکست نهضت را فراهم ساخت.

از نظر سیاست اقتصادی نیز دکتر مصدق به علت پیوندهای نزدیکی که با طبقات حاکمه ایران داشت نتوانست از روشهای مؤثر برای رفع بحران اقتصادی استفاده کند.

آمار نشان می‌دهد که عایدات بودجه کشور در سال ۱۳۲۹ برابر ۷۸۰ میلیون تومان بود که یک سوم (۲۵۰ میلیون تومان) آن را مالیات غیرمستقیم به قند و چای و سیگار و مایحتاج اکثریت مردم تشکیل می‌داد و مالیات مستقیم فقط ۹۰ میلیون تومان یعنی ۱۱/۵ درصد عایدات دولت بود که قسمت اعظم آن نیز از پیشه‌وران و بازرگانان کوچک وصول می‌گردید. یعنی سرمایه‌داران و مالکین بزرگ مالیات ناچیزی می‌پرداختند.

لذا دولت دکتر مصدق می‌بایست با افزایش مالیات مستقیم بر سرمایه‌های بزرگ و املاک وسیع و تحصیل مالیاتهای معوق، قسمتی از کسر بودجه خود را جبران نماید. اما نه فقط این اقدام به عمل نیامد بلکه با افزودن سی درصد به مالیات دخانیات، بار مالیاتی مردم کم‌درآمد را سنگینتر کردند. به علاوه دکتر مصدق که قبل از انتخاب به نخست‌وزیری می‌گفت: «این دستگاه وسیع ارتش در حال

حاضر برای ما خیلی زیاد است و در صورت بروز جنگ نقشی بازی نخواهد کرد. برای جبران کسر بودجه خود از اعتبار مالی ارتش که یک سوم (۱/۳) بودجه کل کشور ما را تشکیل می‌داد چیزی نکاست.

از نظر سیاست خارجی امید و اطمینان بی‌حد و حصر دکتر مصدق و همکارانش به یاری و حمایت آمریکا و تلاش بی‌حاصل برای به اصطلاح «جدا کردن سیاست آمریکا از سیاست انگلیس» در موضوع نفت ایران و اصرار آنها در فروش محصولات نفتی ایران به جهان غرب با وجود تحمل ورشکستگی و فشار شدید اقتصادی، ابقاء مستشاران نظامی آمریکایی حتی پس از تصمیم مشترک آمریکا و انگلیس برای سرنگون کردن دولت دکتر مصدق، ادامه سیاست دلجویی از آمریکا و ملاحظه کاری در برابر آن دولت و پرهیز از هر اقدامی که موجبات رنجیدگی دولت آمریکا را فراهم سازد سبب گردید که دولت دکتر مصدق در اوایل اجرای قانون ملی کردن که بلوک شرق آماده خرید نفت ایران بود از فروش نفت به آنها خودداری کرد و حاضر نشد در رفع بحران اقتصادی کشور از امکانات بلوک شرق استفاده کند. یعنی هنگامی که دولتهای چکسلواکی و لهستان پیشنهاد خرید نفت به ایران می‌دادند و حتی وزیر مختار لهستان به علت عدم توجه به پیشنهاد خرید نفت از طرف دولت متبوعه‌اش از دولت دکتر مصدق گله می‌کرد - اعم از اینکه این پیشنهادها پشتوانه داشته باشد و یا نه - دکتر مصدق تمام سعی خود را برای فروش نفت به دنیای غرب به کار می‌برد و پیشنهادهای کشورهای کمونیستی را نادیده می‌گرفت تا به اصطلاح بهانه به دست دولت آمریکا ندهد.

اما پس از آنکه دکتر مصدق از فروش نفت به کشورهای غربی مأیوس شد و محاصره اقتصادی استعمارگران انگلیس رو به شدت نهاد، وی تصمیم گرفت از فروش نفت به شوروی و کشورهای کمونیستی استفاده کند. متأسفانه در آن موقع نیز به علت تغییر سیاست جهانی دولت شوروی یا به علل دیگری که برای ما معلوم نیست بلوک شرق از خرید نفت ایران امتناع ورزید و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌الله کاشانی گفت که «دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به اندازه کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند».

مجملاً می‌توان گفت که از نظر داخلی سازش و مماشات و عدم قاطعیت در برابر پهلوی که مرکز اصلی توطئه‌های ضد ملی بود و گذشت و سهل‌انگاری نسبت به مزدوران آمریکا و انگلیس و از نظر خارجی امید بیهوده به مساعدت و حمایت آمریکا برای نیل به پیروزی در مبارزه نفت و سیاست ملاحظه کاری و دلجویی در برابر آن دولت بزرگترین فرصت را در اختیار ارتجاع داخلی و امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار داد تا نهضت ملی ایران را دچار شکست سازند.

مسئولیت حزب توده ایران در شکست نهضت ملی ایران

حزب توده ایران که به اتکاء سازمان نظامی خود پیشاپیش نقشه‌های کودتایچیان را علیه دولت دکتر

مصدق کشف و افشاء می نمود، همواره از اعضای خود و مردم کشور می خواست که برای درهم شکستن کودتا آماده باشند و «خصم کین توز را از هر جا که سر بر آورد سرکوب کنند»^۱ در شهریورماه سال ۱۳۳۱ هنگامی که نقشه کودتای سرلشکر حجازی - سرلشکر زاهدی افشا گردید روزنامه به سوی آینده نوشت:

کودتا را باید به جنگ ضد کودتا مبدل ساخت. (۳۱/۶/۱۷، سرمقاله)

دهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ جمعیت ملی مبارزه با استعمار طی اعلامیه‌ای که به مناسبت توطئه نهم اسفند انتشار داد از هموطنان عزیز خواستار شد که «برای نگهداری پیروزیهای ملی از دستبرد امپریالیستی بپا خیزید. با مشیت محکم خود توطئه مزدوران استعمار را درهم شکنید. هیچ نیرویی در مقابل قدرت ملت تاب مقاومت نخواهد داشت.» (به سوی آینده، شماره ۷۹۰-۱۰/۱۲/۳۱، سرمقاله)

هیجدهم مردادماه سال ۱۳۳۲ حزب توده ایران اعلام کرد «جبهه واحدی با شرکت شریکترین دشمنان ملت» برای عقیم ساختن مبارزه ضد استعماری مردم ایران خطاب به دکتر مصدق نوشت: باید با یک جمله مردانه قلعه فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروایی ملت را بر فراز آن استوار کرد. (شجاعت به جای به سوی آینده، شماره ۱۰-۱۸/۵/۳۲، در حاشیه حوادث)

بیست و دوم مردادماه حزب توده ایران به مناسبت نزدیک شدن توطئه کودتا اعلام خطر کرده نوشت:

مردم شرافتمند ایران توطئه خائنانه کودتا در شرف اجرا است. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید! (شجاعت به جای به سوی آینده، شماره ۱۴-۲۲/۵/۳۲، سرمقاله)

در روزهای آخر مردادماه سال ۱۳۳۲ هر قدر کودتای ضد ملی نزدیکتر می شد حزب توده ایران شور و هیجان انقلابی مردم را تندتر و شعله‌ورتر می ساخت و روزنامه به سوی آینده ارگان علنی آن حزب از ۲۳ مردادماه تا روز کودتا همه روزه خطاب به کلیه هم‌میهنان فرمان آماده باش صادر می نمود. در آن فرمان گفته می شد:

هشیار و آماده باشیم - کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگانان و طنخواه، مردم رشید ایران! دشمنان ملت ... به توطئه دامنه‌داری پرداخته‌اند قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضد استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود مختنق نمایند... شما وظیفه دارید که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید باید به محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئه دشمنان وارد میدان مبارزه شوید! ... برای درهم شکستن دشمن آماده باشید! (شجاعت به جای به سوی آینده، شماره ۱۵، مورخه ۲۳/۵/۳۲)

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۳۳

لذا روز ۲۸ مرداد اعضای حزب و کلیه مردم کشور که گمان می کردند رهبری حزب توده ایران لاقلاً به همان اندازه که از مردم هشیاری و آمادگی طلب می کند خود نیز هشیار و آماده است و نقشه خنثی کردن کودتا را چه از راه برپا کردن تظاهرات خیابانی و چه به وسیله مقاومت مسلحانه از مدتها قبل فراهم ساخته است بحق انتظار داشتند که هیئت اجراییه کمیته مرکزی بیدرنگ دستور عمل و دیرکتیوهای لازم را صادر نماید.

در آن روز توده های حزبی و غیرحزبی و قشرهای وسیعی از مردم ضد استعمار دارای آن چنان آمادگی انقلابی و روح مبارزه جویانه بودند که اگر رهبری حزب توده بموقع و بدرستی عمل می کرد لاقلاً تسلط کودتاچیان به آن سهولت در شهر تهران امکان ناپذیر بود. زیرا تمام مردم تهران از جمله طرفداران دکتر مصدق نه فقط موضع مخالف نمی گرفتند بلکه به کمک حزب می شتافتند و علیه کودتاچیان به پا می خاستند.

در حقیقت با یک اقدام درست و سنجیده جبهه واحد ضد استعماری نظیر روز سی ام تیر در میدان عمل تشکیل می شد و اصولاً پس از آن همه اشتباهات و خطاهایی که رهبری حزب توده در جریان مبارزه ضد استعماری مردم ایران مرتکب شده بود تنها شانس تشکیل جبهه واحد ضد استعمار در میدان عمل و در مقابله عملی با کودتاچیان بود.

بدیهی است احتمالات گوناگونی نظیر تسلط عمال کودتا در بعضی از شهرستانها و استانها و ایجاد تحریکات و آشوبهایی میان پاره ای از عشایر پیش بینی می شد. اما هر دسته ای که مرکز کشور را در اختیار می گرفت امکان موفقیت بیشتری داشت، مخصوصاً با توجه به اینکه از یک حکومت قانونی که طرفدارانی در دستگاه دولتی داشت دفاع می شد.

لکن رهبری حزب توده ایران گرانباترین موقعیت و مساعدترین فرصتی را که برای رهایی مردم ایران از چنگ استعمار و ارتجاع بعد از انقلاب مشروطیت به دست آمده بود بیهوده از دست داد و بدین طریق لطمات جبران ناپذیری به آزادی و رهایی مردم ستم کشیده کشور عزیز ما وارد ساخت. سرتاسر روز ۲۸ مرداد اعضا و طرفداران حزب توده که از شدت غلیان خشم و نفرت سر از پا نمی شناختند و خون جگر می خوردند هر چند ساعت یک بار با رابطین حزبی در تماس بوده و از آنها دستور عمل حزبی می خواستند. گذشته از اعضا و طرفداران حزب حتی مردم غیرحزبی که قلباً مدافع نهضت ملی بودند با مراجعه به دوستان و آشنایان حزبی خود از آنها می پرسیدند که حزب توده چرا اقدام نمی کند؟ اما جواب همگی یکسان بود: «هنوز دستوری از بالا نرسیده است»

و بالاخره هیئت اجراییه حزب آن قدر در اتخاذ تصمیم دست به دست کرد که در عرض چند ساعت تظاهراتی که با پیشکسوتی چاقوکشان، فواحش و رجاله ها و پشتیبانی واحدهای کودتاچی آغاز گردیده بود بدون برخورد با کوچکترین مقاومتی از طرف حزب توده ایران و طرفداران دکتر مصدق با سقوط حکومت ملی و استقرار دیکتاتوری نظامی پایان پذیرفت.

از فردای همان روز انتقادات و مباحثات پرهیجانی از طرف اعضا و طرفداران حزب دربارهٔ روش رهبری حزب تودهٔ ایران نسبت به کودتاچیان شروع شد و این بحثها تنها در میان افراد حزبی محدود نماند بلکه بین افراد غیرحزبی و طرفداران دکتر مصدق نیز توسعه یافت.

هیئت اجراییه کمیتهٔ مرکزی ابتدا انتقادکنندگان را به باد تهمت و افترا گرفت و آنها را به نام «قهرمانان خرده‌بورژوازی که قهرمانی آنها آنی و زودگذر است» کسانی که «پیروزی را بسیار نزدیک و سهل‌الوصول می‌بینند» و «خواسته‌های خود و نهضت را به جای قوانین تکامل اجتماعی قرار داده‌اند» و اشخاصی که دارای «روحیه غیرپرولتاریایی، روحیه مخصوص خرده‌بورژوازی هستند و مدام از یک قطب به قطب مقابل می‌افتند» کوید و کوشش کرد که از راه ارعاب و تهدید اعضای حزب را ساکت کند. بدیهی است که هیئت اجراییه نه فقط از این رویه طرفی نسبت بلکه تشتت افکار در داخل حزب موجب از هم گسیختگی وحدت سازمانی گردید. دیگر اعضای حزب به‌طور منظم در حوزه‌ها حاضر نمی‌شدند، حق عضویت نمی‌پرداختند و تردید و عدم اعتماد نسبت به دستگاه رهبری روزبروز رشد می‌یافت.

مسئلهٔ هر شکستی در جریان مبارزه می‌تواند چنین نتایجی به بار آورد. اما هستهٔ وفادار و با شعور تودهٔ حزبی که شکست و عقب‌نشینی نهضت آزادی را به دفعات تحمل کرده و از پای ننشسته بود، این بار معتقد شده بود که شکست نهضت در ۲۸ مرداد تنها ناشی از قدرت ارتجاع و استعمار نیست بلکه عدم لیاقت در رهبری، نبودن برنامه و نقشهٔ عمل و فقدان قدرت تصمیم در دستگاه رهبری حزب یکی از موجبات اصلی شکست نهضت می‌باشد.

اینک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران برای غلبه بر تشتت آراء و افکار دو راه در پیش داشت:

۱. به اشتباهات و خطاهای خود صادقانه اعتراف کرده از رهبری حزب کناره‌گیری کند.
۲. با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی به نام «تئوری انقلابی» اشتباهات جبران‌ناپذیر خود را توجیه کرده دستگاه رهبری حزب را «تبرئه» نماید.

کمیتهٔ مرکزی راه دوم را انتخاب کرد و در اجرای این منظور نشریهٔ «در بارهٔ ۲۸ مرداد» را منتشر ساخته به سازمانهای حزبی دستور داد که نشریهٔ مزبور را در تمام حوزه‌ها به بحث گذارند و آن را به اعضای حزب بقبولانند.

حال ببینیم این نشریه چه می‌گوید و چگونه حکم «برائت» این «رهبران عالیقدر» را صادر می‌کند. نشریه تحت عنوان «چرا باید شکست بخوریم؟» علل شکست نهضت را چنین توجیه می‌نماید:

استالین مراحل تکامل انقلابات در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را به سه مرحله تقسیم کرده: ۱. انقلاب ضد امپریالیستی ۲. انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۳. انقلاب سوسیالیستی. ... مرحلهٔ اول انقلاب، انقلاب ملی است که بورژوازی در مجموع خود به استثناء قشر کومپرادور طرفدار انقلاب و مخالف امپریالیسم است. از طرف دیگر نهضت وسیع دهقانی، شورشهای دهقانی

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۳۵

علیه فتودالها و ملاکین بزرگ گسترش نیافته است. در این مرحله به مناسبت ضعف نسبی پرولتاریا و عدم شرکت فعالانه دهقانان در نهضت انقلابی ضدامپریالیستی رهبری نهضت در دست بورژوازی است که تمایلات سازشکارانه دارد و در مبارزه علیه امپریالیسم مردد و متزلزل است.^۱ ... نهضت انقلابی ایران با وجودی که دهها سال از آغاز آن می‌گذرد و در گذشته پیروزیهایی داشته است مع ذلک هنوز در مرحله اول خود می‌باشد.^۲

بدین ترتیب کمیته مرکزی حزب توده ایران مدعی است که چون انقلاب ایران در مرحله اول یعنی مرحله ضد امپریالیستی بوده لذا مطابق تئوری انقلابات در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره رهبری انقلاب را می‌بایست بورژوازی عهده‌دار شود و چنین نیز بوده است. علت شکست نهضت را نیز چنین توجیه می‌کند:

رهبری نهضت به وسیله بورژوازی، گروهی که آن را ترمز می‌کرد، این است یکی از اساسیترین موجبات عقب‌نشینی موقت نهضت ملی ضد استعماری خلعهای ایران.^۳

بنابراین به گفته رهبران حزب توده چون در این مرحله رهبری سهم بورژوازی بوده مسئولیت شکست نهضت نیز به پای اوست نه حزب توده ایران و یا به نوشته نشریه «درباره ۲۸ مرداد»: «... اگر در مرحله دوم انقلاب رهبری و لذا مسئولیت سرنوشت نهضت با ماست در مرحله اول رهبری دست بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر نیز با اوست.»^۴

اما پیشروان مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزند که پس از انقلاب کبیر و غلبه بر فاشیسم نقش اساسی در جنبشهای آزادی ملی مستعمرات و نیمه مستعمرات حتی در مرحله انقلاب ملی ضد امپریالیستی - با وجود ضعف نسبی و کمی تعداد - به عهده طبقه کارگر است و در سنگر مقدم جنبش آزادی ملی طبقه کارگر و حزب رهبری‌کننده آن قرار دارند.

روشن است که کمیته مرکزی حزب توده ایران فقط برای پرده‌پوشی خطاهای جبران‌ناپذیر خود به جعل «تئوری انقلابی!» دست زده است.

از سوی دیگر کمیته مرکزی حزب توده با انتشار جزوه «برنامه حزب توده ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما» که «استقرار دولت دموکراسی توده‌ای» را فوریت‌ترین وظیفه حزب می‌شمارد، مرحله تکامل اجتماعی کشور را مرحله انقلاب بورژوا - دموکراتیک تشخیص داده است. زیرا رژیم دموکراسی توده‌ای رژیمی است ماهیتاً بورژوا - دموکراتیک و ضد امپریالیستی که رهبری آن در دست زحمتکشان قرار دارد نه بورژوازی.

لذا چنین مستفاد می‌گردد که به زعم رهبران حزب توده ایران کشور ما از نظر تکامل اجتماعی قبل از شکست ۲۸ مرداد در مرحله دوم و بعد از شکست در مرحله اول قرار داشته است!

۱. «درباره ۲۸ مرداد»، نشریه کمیته مرکزی حزب توده ایران، بهمن ۱۳۳۲، صفحات ۱۱ و ۱۲.

۲. صفحه ۱۳ همان کتاب. ۳. همان کتاب، صفحه ۳۶. ۴. همان کتاب، صفحه ۴۷.

به علاوه پایه و اساس کلیه برخوردها و کشمکشهای حزب توده ایران با جبهه ملی در تمام دوران مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، بر سر رهبری آن مبارزه و یا به قول زعمای حزب برای کسب «هژمونی پرولتاریا» بود. حال که نهضت ملی دچار ناکامی و شکست گردیده بود کمیته مرکزی حزب که همواره رهبری مبارزه را ارث پدری خود می پنداشت صرفاً به منظور سلب مسئولیت از خود و رد بلا رهبری را دودستی تقدیم بورژوازی می نمود.

علت دیگری که هیئت اجراییه برای شکست نهضت بیان می کند «عدم آمادگی شرایط عینی» است. نشریه کمیته مرکزی در این باره می نویسد:

... نهضت ملی ضد استعماری ایران فاقد حداقل یکپارچگی، فاقد هدفهای صریح بود. قسمت اعظمی از قشرهای متوسط شهری که به دنبال جبهه ملی می رفتند تحت تأثیر رهبران آن روز خود همه دشمنان خود را نمی شناختند. ... و بدتر از همه اینکه به جای اعتماد به پیشقراول مبارزه ضد استعماری - حزب توده ایران - به رهبران امتحان نداده جبهه ملی ابراز اعتماد می کردند.^۱

شبهه ای نیست که در اثر سازش و مماشات رهبران جبهه ملی با دربار و عمال استعمار و ارتجاع که در دستگاههای دولتی نفوذ عمیقی داشتند اکثریت قشرهای ضد استعماری کشور پایگاههای امپریالیسم را بدرستی نمی شناختند. لکن علت اصلی تفرقه و پراکندگی در نهضت سیاست نادرست و نفاق افکنانه رهبری حزب توده در جریان مبارزه نفت به عنوان حلقه اساسی مبارزه ضد استعماری مردم ایران بود و درست به همین علت حزب توده ایران نتوانست اعتماد و اطمینان اکثریت قشرهای ضد استعماری را به خود جلب نموده و آنان را به دنبال خود بکشانند.

یکی دیگر از دلایل اصلی شکست نهضت به نظر هیئت اجراییه این است که چون حکومت دکتر مصدق از اعلام رسمیت حزب توده ایران و قانونی بودن فعالیت آن مصرانه خودداری نموده و از فعالیت آزاد سندیکاها و کارگری جلوگیری کرد و از تبلیغات ملی - دموکراتیک و ضد درباری در ارتش ممانعت به عمل آورد لذا نهضت ضد استعماری مردم کشور ما با شکست مواجه گردید.^۲

اما حقیقت جز این است، زیرا لااقل از نهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ به بعد حزب توده ایران یک حزب نیمه علنی بود فقط کلوپ رسمی نداشت. سازمانهای مختلف تحت رهبری آن حزب در میان مردم فعالیت می کردند و شورای متحده مرکزی نیز در مبارزات صنفی خود مشکلات زیادی نداشت و گرنه چنانچه آزادیهای دموکراتیک به تمام معنای کلمه وجود داشت ارتش ما یک ارتش ملی بود و توده های مردم دشمنان خود را بخوبی می شناختند، مسلماً قشرهای ضد استعماری مردم ایران برای درهم شکستن توطئه های استعماری احتیاجی به رهبری هیئت اجراییه حزب توده نداشتند. زیرا نقش قاطع و اساسی احزاب و رهبران هنگامی آشکار می گردد و اثرات انکارناپذیر خود را در تاریخ ملتها برجای می گذارد که مردم در شناخت دوستان و دشمنان خود گرفتار مشکلاتی

۱. «درباره ۲۸ مرداد» صفحه ۱۶. ۲. همان کتاب، از صفحه ۲۷ تا ۳۶.

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۳۷

بوده و در انتخاب طریق صحیح مبارزه دچار تردید باشند.

علی هذا کمیته مرکزی حزب اعتراف دارد بر اینکه می‌بایست «پیش‌بینیهای لازم از قبل درباره شکل مبارزه در صورت کودتا» به عمل می‌آورد تا افراد حزبی در آن روز دچار بلا تکلیفی نشوند و به همین جهت کمیته مرکزی از خود انتقاد نموده می‌نویسد:

... ما معتقد نیستیم که روز ۲۸ مرداد با وجود سرعت جریان حوادث نمی‌بایستی کاری انجام دهیم. اگر حزب ما در آن روز کاری انجام نداد گناه از ماست و کمیته مرکزی از اینکه از پیش شقوق مختلف عملیات ارگانها و رفقای حزبی را پیش‌بینی نکرده است و در این مورد خط‌مشی خود را به صراحت تعیین ننموده و در روز ۲۸ مرداد هم در اتخاذ تصمیم سرعت کافی به خرج نداده است از خود انتقاد می‌کند.^۱

حال ببینیم نظر کمیته مرکزی درباره اقداماتی که «در صورت تعیین قبلی خط‌مشی حزبی» به عمل می‌آورد چیست؟ رهبری حزب نظر خود را چنین بیان می‌کند:

... اقدامات ما در آن روز شکل مبارزه ما در ۲۸ مرداد چه می‌بایستی باشد؟ می‌گوییم ما غافلگیر شدیم اطلاع قبلی نداشتیم تصمیم سریع نگرفتیم و منتظر اقدامات دولت شدیم. خوب تصمیمی که می‌بایست می‌گرفتیم چه بود؟ آیا می‌بایستی مسلحانه در برابر کودتاچیان مقاومت می‌کردیم؟ پاسخ این پرسش به طور قطع منفی است. این عمل بدون آمادگی مردم و ما - می‌گوییم مردم و ما زیرا آمادگی ما به تنهایی به هیچ وجه کافی نیست - در حکم انتحار بود. شکل عملیات ما می‌توانست و می‌بایست همان شکل عملیات ما در حوادث ۳۰ تیر و پس از ۹ اسفند را داشته باشد. ما می‌بایستی به انواع وسایل دست به کارهای تهییجی می‌زدیم و مردم را به تظاهرات علیه کودتاچیان دعوت و تشویق می‌نمودیم.^۲ ولی اگر اقدام عمومی مسلحانه‌ای انجام می‌دادیم شکست و سرکوبی شدیدتر می‌شد و ما پیشقراول پیشقراولان را در نبردی نامساوی بدون آمادگی عمومی از دست می‌دادیم. در صورت تظاهرات معمولی نیز ممکن بود سرکوبی شدیدتر از تضيیقات پس از ۲۸ مرداد روی دهد. البته این سرکوبی به نوبه خود موجب سروصداهای زیادی از طرف عناصر بورژوازی می‌شد، بورژوازی به دنبال تبلیغات روزهای قبل خود ما را متهم به پرووکاسیون و اخلال می‌نمود. روزنامه «نیروی سوم»^۳ ما را به تحریک قوای نظامی علیه دولت و دادن بهانه به دست آنها متهم می‌ساخت، میلیتاریستها از ما انتقام می‌گرفتند، این هیاهو مانند دوران پس از عقب‌نشینی آذربایجان به داخل صفوف حزب رخنه می‌کرد، سروصدایی بظاهر در جهت عکس (چرا نسنجیده وارد میدان نبرد شدیم!) بلند می‌شد. ولی به هر حال اگر شکل مبارزه ماجرایی (اقدام مسلحانه عمومی) در نظر گرفته نمی‌شد، عناصر مبارز و استوار از آن درس می‌گرفتند و برای نبردهای آینده آبدیده‌تر می‌شدند.^۴

۱ و ۲. «درباره ۲۸ مرداد»، صفحه ۶۶ (تکیه بر روی کلمات از خود کتاب است).

۳. ارگان دسته خلیل ملکی رهبر انشعاییون از حزب توده ایران.

۴. «درباره ۲۸ مرداد»، صفحه ۶۹ (چندی پس از انتشار این کتابچه شعبه تبلیغات کمیته مرکزی که تحت نظر دکتر کیانوری اداره می‌شد با انتشار نشریه تعلیماتی شماره ۴۴ نظرانی مخالف عقاید اکثریت هیئت اجراییه پیش کشید. اما این نشریه در اثر مخالفت اکثریت رهبران به طور بسیار محدودی پخش شد).

هنگام انتشار نشریه «در باره ۲۸ مرداد» هنوز سازمان نظامی حزب توده ایران کشف نشده بود و جز رهبران حزب کسی نمی دانست که هفتصد نفر از فعالترین، شجاعترین، بهترین و فداکارترین افسران و درجه داران ارتش، شهربانی و ژاندارمری که پستهای مهمی را در اختیار داشتند، گوش به فرمان حزیند و با دستور حزب می توانند انبارهای اسلحه و مهمات را در اختیار افراد حزب قرار دهند و خود علیه کودتاچیان وارد عمل شوند.

ادعای «عدم آمادگی مردم» نیز تهمت ناروا و بیشرمانه‌ای بود که کمیته مرکزی حزب توده ایران جهت تبرئه خود به مردم ما، به مبارزین از جان گذشته حزب و به شریفترین فرزندان خلق وارد می ساخت و بازماندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران خود به این امر اعتراف دارند. در این باره قطعنامه پلنوم وسیع آن کمیته چنین می گوید:

... با توجه به شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل اینکه «ما کودتا را به جنگ علیه کودتاچیان مبدل می کنیم» با توجه به پیروزیهای برجسته خلق ما در مبارزه برای ملی کردن نفت و علیه امپریالیسم - با توجه به فرار شاه و ضعف جدی دربار و میلیتاریسم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیعترین قشرهای دموکراتیک کشور از طرف دیگر که بویژه در رفراندوم به شکل درخشانی بروز کرد - با توجه به امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود، با توجه به اینکه اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به هنگام اجرای نقشه خود با تزلزل و تردید وارد صحنه شد، خطای رهبری خطایی است بزرگ و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد توده حزبی و مردم شده است.^۱

... نمی توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به پیروزی می رسند و یا شکست می خورد، ولی می توان گفت که اولاً این اقدامات با توجه به شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیاً اگر هم پیروز نمی شد حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی انقلابی خود می بود و ناچار به بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می گردید.

درباره کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به بسط حوادث داشت. ولی در آغاز می توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق به صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و بتدریج در صورت ضرورت به اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد.

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری یعنی عدم آمادگی، غفلت و عدم تحرک وی مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است و البته نمی توان و نباید آن را به اتکاء علل عینی توجیه و تبرئه کرد. زیرا هیچ علت عینی نمی تواند موجه این امر باشد که رهبری یک حزب انقلابی در موقع لزوم به وظیفه خود عمل نکند.^۲

بعجاست از بازماندگان کمیته مرکزی حزب توده ایران، این مدعیان رهبری مبارزات خلق ایران سؤال کنیم اگر شما واقعاً ایمان دارید «در لحظه‌ای که دست بردن به اسلحه و سرکوب ضد انقلاب

۱ و ۲. به نقل از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد.

ضرورت تاریخی است، روی برتافتن از آن خیانت به انقلاب است»^۱، روش و عمل کمیته مرکزی حزب توده ایران را در برابر کودتای ۲۸ مرداد چگونه ارزیابی می‌کنید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ضد استعماری مردم ایران، کمیته مرکزی حزب توده ایران دچار آشفتگی و سردرگمی شدیدی گردید. رهبری حزب از طرفی برای آغاز جنگهای چریکی شروع به تعلیم افراد حزبی نمود، به ساختن و جمع‌آوری اسلحه پرداخت و ستادی مرکب از اعضای هیئت اجراییه و چند نفر از هیئت دبیران سازمان نظامی جهت اداره این کار تشکیل داد. ضمناً برای تنظیم اقدام مشترک نظامی به منظور ساقط کردن حکومت کودتا با سران ایل قشقایی تماس گرفت. اما کمی بعد از این تصمیم نیز منصرف شد. از طرف دیگر به علت عدم شناخت ماهیت فاشیستی حکومت سرلشکر زاهدی نه فقط در حفظ کادرها و سازمانهای حزبی و مصون داشتن آنها از تعقیب و فشار پلیس کوشش جدی به عمل نیاورد، بلکه با همان روش نیمه علنی سابق مبارزه را ادامه داد و به برپا ساختن اعتصابات و تشکیل میتینگهای موضعی، پخش تراکت، نوشتن شعار بر دیوارها، فروش روزنامه و تمبر و امثال آن پرداخت و کودتا را نظیر یک تغییر کابینه معمولی تلقی کرد و نشریه «درباره ۲۸ مرداد» وظایف آتی حزب را تحت عنوان «چه باید کرد؟» به ترتیب ذیل معین ساخت:

وظایف روز ما، فعالیت، کار توضیحی در جهت بیدار کردن مردم، تشویق آنها به مبارزه علیه حکومت فلدری، تبلیغ ایده جبهه واحد ضد استعماری، اقدام به تشکیل آن از پایین در هر کارخانه، در هر کارگاه، در هر مدرسه و هر مؤسسه است. توضیح نقش رهبری قاطع نهضت به وسیله طبقه کارگر برای قشرهای انقلابی و مضرات روشهای مذبذب بورژوازی و فهماندن این مسئله است که امپریالیسم را با روشهای مسالمت‌آمیز نمی‌توان از کشور بیرون کرد. هر کس این وظیفه را کوچک و ناچیز و غیرمهم و یا «حرف» بداند باید گفت که وظایف و تئوری حزبی را درست درک نکرده است و این ادعای او هم به هیچ وجه حاکی از این نیست که کارهای «جدیتر» را در واقع و در عمل استقبال نماید.^۲

برعکس حکومت کودتا و فرمانداری نظامی‌اش با حداکثر استفاده از سهل‌انگاری و غفلت رهبران حزب توده و با توسل به شکنجه‌ها و تضییقات ددمنشانه و غیرانسانی در حق توقیف‌شدگان به کامیابیهای بزرگی دست یافتند. یکی از این روشها که بظاهر مضحک و تمسخرانگیز به نظر می‌رسید، تصمیم فرمانداری نظامی تهران به دریافت «تعهد اخلاقی» از دستگیرشدگان بود.^۳

ابتدا این تعهد اخلاقی عبارت بود از شرحی مبنی بر اینکه «اینجانب ... به حزب منحل توده هیچ گونه وابستگی نداشته و از آن حزب متنفرم و بدین وسیله وفاداری خود را به حکومت مشروطیت و مقام سلطنت اعلام می‌دارم.» در برابر این تصمیم فرمانداری نظامی، هیئت اجراییه حزب دستور داد که هیچ یک از اعضای حزب حق ندارد آن را امضا کند و مطبوعات حزبی خطاب به کسانی که به

۱. «مائوئیسم و بازتاب آن در ایران»، صفحه ۹۹، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۳.

۲. «درباره ۲۸ مرداد»، صفحه ۸۴. ۳. مصاحبه سرتیپ بختیار با خبرنگاران، کیهان، شماره ۳۱۶۹، ۳۲/۱۰/۷.

علت ضعف و ترس و یا جهت فرار از چنگال فرمانداری نظامی بی آنکه اسرار حزبی را فاش کنند این «تعهد اخلاقی» را امضاء می کردند می نوشتند: «روسپی صفتان! تنفرنامه هایتان را به پیشانیان بچسبانید.»

لذا این «تعهد اخلاقی» در دست فرمانداری نظامی به معیار و محک قاطع و دقیقی جهت شناسایی وفادارترین و استوارترین اعضای حزب مبدل گردید. اینک فرمانداری نظامی بدین وسیله اطمینان می یافت که از میان دستگیرشدگان چه کسانی به حزب توده وفادارند و از آن دفاع می کنند. و پس از شناسایی به کمک شکنجه های وحشیانه حمامهای زندان قزل قلعه آنان را وادار می ساخت که اطلاعات خود را افشا کنند و بدین ترتیب نه فقط تنفرنامه فوق را از اکثریت آنها می گرفت بلکه به کشف سازمانهای حزبی و متلاشی ساختن تشکیلات حزب نیز توفیق می یافت.

این تنفرنامه که لطومات بزرگی به سازمانهای حزبی وارد ساخت آن چنان وضع مسخره آوری به خود گرفته بود که مثلاً آشود کوچاریانس می نوشت: چون مرام حزب توده با قوانین دین اسلام منافات دارد او از آن حزب متنفر است. اینک عین تنفرنامه مزبور:

اینجانب آشود کوچاریانس، فرزند آقباب، شهرت کوچاریانس، شناسنامه ۱۹۵، صادره از تهران، شغل مکانیک، بدین وسیله به عرض می رسانم نظر به اینکه در عرض این چند سال کاملاً به من ثابت شد عملیات و اقدامات حزب منفور توده جز جاسوسی و خیانت به میهن چیز دیگری نبوده و سران خائن آن همیشه در پناه پیگانگان سعی دارند به هر نحوی شده تیشه به ریشه استقلال کشور ما بزنند و مرام این حزب خائن با قوانین دین اسلام منافات داشته و بی ناموسی و بی عفتی را ترویج و تبلیغ می نمایند لذا تنفر شدید خود را نسبت به این حزب منحله و منفور و سران جاسوس و اجنبی پرست آن ابراز و وفاداری خود را نسبت به سلطنت مشروطه و شاهنشاه محبوب ابراز و اعلام می دارم.^۱

اما کشف سازمان نظامی حزب توده ایران که در نوع خود بی نظیر بود و با متلاشی شدن آن ملت ایران عده ای از بهترین و لایقترین فرزندان مبارز خود را بی هیچ گونه دلیل و علت معقولی از دست داد، مثال بارزی از لاقیدی و سهل انگاری رهبران نالایق حزب توده و بی اعتنایی آنها نسبت به سرنوشت ملت ما بود.

روز ۲۱ مردادماه سال ۱۳۳۳ با دستگیری سروان اخراجی عباسی که مدتها تحت تعقیب فرمانداری نظامی تهران بود و رهبری حزب نیز از این مسئله اطلاع داشت حادثه دردناکی شروع گردید که به دستگیری ۶۰۰ نفر افسر وابسته به حزب توده و اعدام ۲۷ نفر از آنان منجر شد. اینک جهت اطلاع از علل و جهات و چگونگی کشف سازمان نظامی به «یادداشت های زندان» یکی از اعضای سازمان مراجعه می کنیم:

وقتی به خانه آمدم مادرم گفت دیشب آقای بهمن به منزل آمد و سراغ تو را گرفت و چون نگهبان

بودی قرار گذاشت ساعت یک بعدازظهر امروز مجدداً به اینجا بیاید و اصرار داشت که حتماً در خانه باشی چون کار فوری و مهمی دارد. غالب اوقات که به خانه می‌آمدم مادرم از این گونه مطالب می‌گفت ولی نمی‌دانم چرا این دفعه لحن ادای مطلب طور دیگری به نظر آمد. غم مبهم و گنگی دلم را می‌فشرد و با بیصبری منتظر رسیدن ساعت یک بودم.

وقتی بهمن آمد برخلاف همیشه دست‌پاچه و رنگ و رو باخته بود. لباس غیرنظامی بر تن داشت. بدون مقدمه و هول هولکی گفت تمام کتابها ... را ظرف همین امروز بعدازظهر از بین ببر که وضعمان ممکن است به خطر بیفتد، سرهنگ مبشری را بازداشت کرده‌اند و گویا حسینی (سروان اخراجی عباسی) که چندی قبل دستگیر شده آنها را لو داده است و به این ترتیب بعید نیست تمام آنهایی را که او می‌شناسد بازداشت نمایند! با وجودی که وضع روحی‌اش آشفته بود، ظاهراً خودش را از تک و تا نمی‌انداخت و به اصطلاح به من دل‌داری و قوت قلب می‌داد: «ما که می‌دانستیم اینجا حلوا تقسیم نمی‌کنند و پیه این چیزها را به تنمان مالیده بودیم.» دیگر معطل نشد و رفت.

ناراحتی شدیدی به من دست داد و برای مدتی هاج و واج بودم نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و حالا باید چه بکنم؟ پرده‌پوشیهای نابجا از حوادثی که بیشتر در اثر ولنگاری مسئولین پیش می‌آمد و کوچک نشان دادن اتفاقات بزرگ که گاهی منجر به از هم پاشیدگی و حتی اضمحلال ما می‌شد، امری عادی و پیش پا افتاده و به اصطلاح تاکتیک همیشگی مسئولین ما بود و این بیماری طبعاً در بین همه رایج شده و کار عمده ما بیخبر نگه داشتن یکدیگر از پیش‌آمدها و خطرات حتمی‌الوقوع بود. حس ابتکار که به سبب وابستگی زیاد و چشم انتظارداشتهای بیموردی که به مسئولین داشتیم ضعیف شده بود، تقریباً ما را در تنگنای حوادث گپیج و سردرگم کرده و قدرت هر گونه عمل جسارت‌آمیز را سلب می‌نمود. ناچار در حدود دستورات رفتار نمودم و با نگرانی در انتظار سوانح و پیش‌آمدهای احتمالی نشستیم.

... روز سه‌شنبه ۱۶ شهریور که به آمفی تئاتر دانشکده افسری رفته بودم سرلشکر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش طی سخنرانی خود گفت: «ما هفت چمدان مدرک و یک کامیون کتاب به دست آورده‌ایم.» ... این همه سهل‌انگاریها! در کجای دنیا یک سازمان مخفی، سازمان پراهمیت نظامی یک حزب این قدر مدرک و اسم در اختیار دشمن قهرآلود و عصبانی آن هم در موقعیت باریک و خطیری که دو مسئله مهم و حیاتی نفت و پیمان نظامی بغداد مطرح است می‌گذارد؟ آیا این هم صفحه سیاه دیگری بر دفتر قطور افتخارات (۱) حزب می‌باشد، یا لکه ننگ و نکبتی است که تا ابد از دامن سردمداران و رهبران عالیقدر پاک نخواهد شد؟ جنبش اصیل ملتی پس از سالها فداکاری و جانبازی نیست و نابود شد و مملکتی به رایگان از دست رفت!

... به طریقی موفق شدم از هیئت اجراییه کمیته مرکزی کسب تکلیف نمایم. ولی با این منطق که اولاً هرچه تعداد دستگیرشدگان بیشتر باشد مجازات آنها خفیفتر خواهد بود و ثانیاً از دیگران هم مدارک زیادی دارند گیر افتادن مدرک از من چندان مهم نیست اصرار داشتند که مخفی نشوم. مرحوم سروشیان (ارسطو سروشیان سرگرد سوار) را که عضو کمیته یازده نفری و دارای وضع وخیمی بود آن قدر در مخفی کردنش سستی کردند که سرانجام گرفتار و اعدام شد. عدم درک درست وقایع، نداشتن تجربه کافی، داشتن نقطه‌نظرهای خصوصی، فکر حفظ منافع شخصی و اختلافات بچگانه و کثیف بین آقایان رهبران سبب شد که سازمان نظامی درست لو برود و تمام افراد آن بجز تعداد کمی که آنها هم با ابتکار شخصی بدون توجه به دستورات حزب مخفی شدند، گرفتار گردند. لو رفتن سازمان نظامی به دنبال خود آن چنان شکستی به بار آورد که به جرئت می‌توان گفت نهضت آزادیخواهانه مردم ایران دچار اضمحلال شد. بهترین افسران میهن‌پرست و گل‌های سرسبد جنبش ضد استعماری وطن دسته

دسته تیرباران شدند و افتخارات حزب توده ایران به علت وجود رهبران بی شخصیت و ترسو به گورستان منتقل گردید و اگر در حال حاضر بنخواهیم نتیجه پانزده سال مبارزه و فداکاریهای قهرمانانه افراد حزب را که رهبری خائنانه عده‌ای ضعیف‌النفس را گردن نهادند ببینیم باید راه قبرستان را در پیش گیریم و قبرها را شماره کنیم.

باری قبل از ظهر ۲۹ شهریور هنگامی که با عده‌ای از افسران در دفتر گردان سرگرم صحبت بودیم، امربر فرمانده هنگ نفس‌نفس‌زنان به سراغم آمد. من که از مدتی قبل هر لحظه در انتظار چنین پیشامدی بودم دریافتم که این احضار، احضار ساده و معمولی نیست و عجله امربر برای این بود که احیاناً فرار نکنم...

علل لو رفتن: ... ظاهراً عباسی که عضو هیئت دبیران و یکی از عوامل مؤثر سازمان نظامی است هنگام حمل یک چمدان کتاب و مدارک دیگر در خیابان دستگیر می‌گردد و او اطلاعاتش را تمام و کمال در اختیار فرمانداری نظامی می‌گذارد و آنها هم به مخفیگاهها و اعضا و هیئت دبیران و دفترچه‌های رمز دسترسی پیدا می‌کنند و کار به اینجا کشیده می‌شود که سازمان نظامی در دست لو می‌رود و همراه با آن بقیه سازمانها، چاپخانه‌ها، مخفیگاههای حزب یکی پس از دیگری وسیله نیروی انتظامی فتح می‌شود. این ظاهر مسئله...

تا اینکه محقق و مختاری^۱ را از زندان پادگان عشرت‌آباد به زندان ما منتقل کردند. آن وقت بحثها وسعت گرفت، ایرادها مطرح شد و خواستن توضیح از این دو نفر شروع شد. اظهارات آنها هم هر دفعه شکل دیگری داشت. یک بار محقق می‌گفت: «پس از دستگیری عباسی، دکتر جودت مدارک را از ما گرفت ولی پس از یک هفته دوباره آنها را پس آورد» و بار دیگر منکر می‌شد.

سرانجام محقق و مختاری با مشورت یکدیگر خلاصه‌ای از علل لو رفتن و شکل لو رفتن و اقدامات احتیاطی حزب تهیه کردند و وسیله مختاری به صورت سخنرانی برای دسته دسته از ما ایراد شد. آنها چهار علت اساسی برای لو رفتن سازمان نظامی قائل بودند:

۱. کودتای ۲۸ مرداد و حوادث ناشی از آن که فاشیسم را در ایران مستقر ساخت و با استفاده از نتایج آن بی‌پروا دست به شکنجه دادن و کشتن و مرعوب کردن مردم زدند و یارای مقاومت را از آنان سلب نمودند. آنها می‌گفتند ما خودمان فاشیسم را درک نکرده بودیم، مفهوم شکنجه برایمان روشن نبود و وقتی می‌شنیدیم که برای اقرار گرفتن شلاق می‌زنند، حداکثر شلاق زدن در سربازخانه‌ها را به خاطر می‌آوردیم و با این حساب فکر می‌کردیم که تحمل درد آن مشکل نیست. ولی وقتی که با شلاق سیمی به قصد کشت ما را زدند فهمیدیم که قضیه طور دیگری است.

۲. اشتباهات حزب توده در عدم درک وقایع و شناختن ماهیت فاشیستی حکومت زاهدی و به شوخی گرفتن آن.

۳. اشتباهات سازمان نظامی که به تبعیت از اشتباهات حزب صورت گرفت.

۴. ضعف عباسی.

شکل لو رفتن: شب ۲۱ مرداد عباسی برای جابجا کردن یک چمدان کتاب به منزل برادر روزبه می‌رود. چون کوچه تنگ بوده و امکان حرکت جیب در آن نبوده اجباراً چمدان را برای رساندن به خیابان به حمالی می‌سپارد. قبل از رسیدن به جیب، پاسبانی به آنها مظنون شده و دستگیرشان می‌سازد و عباسی موفق به تطمیع پاسبان نشده به کلاتری جلب می‌گردد. راننده جیب که هیچ گونه اقدامی

۱. سروان فراری توپخانه اسماعیل محقق دوانی و ستوان یکم فراری هوایی منوچهر مختاری گلپایگانی هر دو عضو هیئت اجراییه هفت نفری سازمان نظامی بودند.

برای رهایی عباسی نمی‌توانست بکند فوراً جریان را به حزب اطلاع می‌دهد و از این به بعد اقدامات احتیاطی شروع می‌شود.

اقدامات احتیاطی: هیئت دبیران پس از اطلاع از جریان امر همان شب با سروان مدنی رئیس کلانتری ... تماس می‌گیرد و برای رهایی عباسی از او استمداد می‌نماید. سروان مدنی فوراً به عنوان بازدید از کلانتری و ظاهراً بر حسب تصادف و خیلی عادی به کلانتری می‌رود. در غیاب او افسر نگهبان صورتجلسه‌ای از صورت کتابها و مدارک دیگری که در چمدان بوده^۱ منجمله دو شناسنامه جعلی که یکی از آنها ملصق به عکس عباسی بوده تنظیم می‌کند و عباسی هم خود را به نام اصلی معرفی نمی‌نماید. سروان مدنی پس از مشاهده این وضع و اینکه اقدامی برای آزادی او نمی‌تواند به عمل بیاورد جریان را به سازمان نظامی گزارش می‌دهد. ضمناً مطلب به اطلاع فرمانداری نظامی می‌رسد و از طرف فرمانداری سروان عمید مأمور تحویل گرفتن عباسی از کلانتری می‌گردد و این تحویل و تحول نیز انجام می‌شود. هیئت دبیران برای بررسی وضع تشکیل جلسه می‌دهد و تصمیم می‌گیرند که برای نجات عباسی از تمام امکانات حزب استفاده نمایند و قرار می‌شود مجموع اطلاعات راجع به عباسی نزد روزبه که رابط سازمان با حزب و معاون شعبه اطلاعات بوده متمرکز گردد و در همان جلسه دکتر جودت دفترچه‌های رمز را که نزد محقق بوده و او یعنی محقق در همان مخفیگاه عباسی زندگی می‌کرده با خود می‌برد. ولی بعدها برای اینکه کار متوقف (ا) نماند آنها را برمی‌گرداند. در جلسه هیئت دبیران این مطلب بررسی شده بود که عباسی فولاد نیست و امکان اینکه از خودش ضعف نشان بدهد هست. ولی به قول مختاری اصلاً تصور اینکه عباسی درست هیئت دبیران و مخفی‌گاهها و محل دفاتر رمز را نشان بدهد، نمی‌شده و حداکثر فکر می‌کردند که در صورت ضعف اسامی چند نفر از افسران بدون مسئولیت را خواهد گفت. تلاش برای ارتباط با عباسی به نتیجه نمی‌رسد و فقط افسر نگهبان پادگان لشکر زرهی سروان علوی که بعد از چند روز موفق به دیدار عباسی در زندان می‌شود گزارشی از وضع او که حالش خوب است و فقط خراش کوچکی در ناحیه شقیقه داشته تهیه و به مسئول خودش رد می‌کند. این گزارش هشت روز پس از دستگیری عباسی تهیه شده بود و چند روز هم در راه بوده و قبل از اینکه به هیئت دبیران برسد با مدرک دیگری به دست مأمورین فرمانداری نظامی می‌افتد.

ضمناً از طریق سیدضیاء برای نجات عباسی به اسم اینکه شخص بی‌اهمیت و بیگناهی است اقدام می‌گردد و او جواب مساعد می‌دهد و شایع شده بود که می‌خواهند عباسی را با گرفتن تنفرنامه آزاد نمایند و هیئت دبیران در یک جلسه این موضوع را بررسی می‌کند که آیا دادن تنفرنامه صحیح است یا نه؟ و تصویب می‌شود که در صورت اصرار فرمانداری نظامی عباسی تنفرنامه را امضا نماید. در خلال همین جریانات برادر روزبه که کارمند راه‌آهن بوده دستگیر ولی بعد از دو روز آزاد می‌گردد. هیئت دبیران هم که خطر را مرتفع شده تلقی می‌کند طبق معمول به کار خود ادامه می‌دهد.

عباسی از مدتها قبل مورد سوءظن مقامات انتظامی، کارآگاهی و رکن دوم بوده و به صورت نیمه مخفی زندگی می‌کرده. یعنی بعضی از شبها برای انجام کارها از خانه بیرون می‌آمده و حتی مأمورین رکن دو و فرمانداری نظامی مطلع بودند که او اغلب به آرایشگاه ژاله می‌رود و در تعقیب او بوده‌اند. مجموع این جریانات را هم حزب اطلاع داشته است.

کارها به شکل عادی جریان داشته نگرانی از وضع عباسی برطرف شده بود و همگی غافل و

۱. یکی از مدارک موجود در چمدان کروکی کاخ سعدآباد با کلیه راههای خروجی و ورودی و تعداد گشتیها و ارايه‌های جنگی اطراف آن بود.

بی خبر از همه جا سرهایشان را مانند کبک در زیر برف نموده بودند تا صیاد به سراغشان بیاید. دستگیری: صبح روز دوم شهریور به تمام افسران و درجه داران و سربازان فرمانداری نظامی دستور می دهند که از محل کارشان خارج نشوند و خود را برای انجام مأموریت مهمی آماده نمایند. بلافاصله آنها را به چند دسته تقسیم می نمایند. سروان پولاددژ که به اتفاق سرگرد زیبایی عازم مأموریت شده بود، در راه اطلاع پیدا می کند که برای دستگیری مختاری به مخفیگاه او می روند. به محل که می رسند پولاددژ زیبایی را فریب داده و منزل را عوضی به او نشان می دهد (پولاددژ از قبل آدرس منزل را می دانسته) و برای اینکه مختاری را که در منزل پهلویی سکونت داشته متوجه ماجرا نماید، شروع به داد و بیداد می کند سرباز پشت بام می فرستد و خودش با اسلحه لخت وارد منزل می شود. در نتیجه صاحبخانه با مشاهده این وضع بنای داد و بیداد و اعتراض را می گذارد. سر و صداها به گوش مختاری می رسد و او با یک کیف حامل مدارک و به اتفاق ستوان نصیری که با هم در یک منزل بودند از مخفیگاه فرار می کنند. سرگرد زیبایی پس از آنکه متوجه اشتباه خود می شود منزل اصلی یعنی مخفیگاه مختاری را محاصره می نماید. اما دیگر دیر شده بود و مختاری و نصیری موفق به فرار شده بودند. در اینجا تیر آقاییان به سنگ می خورد و با کمال یأس و ناامیدی دست خالی به فرمانداری بر می گردند. دسته دیگری از مأمورین به سرپرستی سروان عمید رهسپار مخفیگاه محقق می شود و پس از محاصره منزل، گروهیان از دیوار بالا رفته و در را به روی سایرین باز می کنند. آنها داخل منزل شده در را می بندند. سروان عمید به اتفاق دو گروهیان بدون سر و صدا وارد اتاق محقق که مشغول بررسی و کار در دفترچه های رمز بوده می شوند و با تهدید او وسیله اسلحه کمری بدون کمترین مقاومتی او و دفترچه ها را به چنگ می آورند.

در این اثنا مختاری و نصیری که از مخفیگاه خود فرار کرده بودند غافل از ماجرا به منزل محقق آمده و در می زنند. سربازها در را باز و مختاری را که حامل کیف بود به داخل منزل می کشند. نصیری مجدداً پا به فرار می گذارد ولی سربازها او را تعقیب کرده و در خیابان دستگیر می نمایند و بدین شکل هیئت دبیران، دفترچه های رمز و مخترع رمز (سرهنگ مبشری) درست لو می روند. این بود خلاصه ای از سخنرانی مختاری درباره لو رفتن سازمان نظامی.

در فرمانداری نظامی دفترچه های رمز و مقداری از اسناد به سروان پولاددژ و سروان افخمی اردکانی سپرده می شود. پولاددژ به افخمی پیشنهاد می کند که مدارک را بردارند و با هم فرار کنند. افخمی ضعف نشان می دهد ترس و وحشت بر او چیره می گردد و علاوه بر اینکه این پیشنهاد را نمی پذیرد فوراً گزارشی با خط قرمز تهیه و به عنوان اعلام خطر به فرماندار نظامی می دهد. سرتیپ بختیار، پولاددژ را جهت ادای توضیح احضار می کند. او هم با تردستی بختیار را گول می زند و می گوید من منظورم آزمایش افخمی بود و می خواستم مطمئن شوم که آیا او افسر مورد اعتمادی هست یا نه؟ بختیار قانع می شود ولی دفترچه ها را از آنها می گیرد.

پولاددژ پس از اینکه در اجرای نقشه اش مواجه با شکست می گردد به تنهایی مدارکی را که تحویل او بوده برداشته و فرار می کند.

این بود خلاصه ای از علل لو رفتن و اقدامات احتیاطی که وسیله هیئت دبیران و کمیته مرکزی حزب توده به عمل آمده و مختاری برای ما تشریح نمود.

در حال حاضر به نظر ما کار آنها خیلی ایراد داشته و معلوم نیست که چون مسئله حل شده است این ایرادات به نظر صحیح و پیش پا افتاده و بجا می رسد یا اینکه اگر مثلاً ما به جای آنها بودیم واقعاً دچار این همه اشتباهکاری و سهل انگاری نمی شدیم. تا آنجا که به عقل من می رسد بسیاری از این ایرادها بجاست و کارها و اقدامات آنها بسیار بچگانه و نپخته بوده است. تصمیماتشان نشانه

بی‌تجربگی و عدم واقع‌بینی و هوشیاری بوده است و اما ایرادها:

۱. عباسی که به تصدیق مختاری شخص شناخته شده و مظنونی بود نمی‌بایست این قدر علنی دست به اقداماتی از قبیل جابجا کردن کتاب و ... بزند. این کار از یک پیک ساده حزبی نیز بر می‌آمد و برای یک فرد مسئول خرده کاریهای بی‌اهمیت و پرداختن به امور پیش‌پاافتاده ضرورتی ندارد. چون احتمال گیر افتادن به همان نسبت زیاد می‌شود. چنان که بارها اتفاق افتاده بود و یک نمونه آن گیر افتادن عباسی بوده است.

۲. با وجود اینکه عباسی و سایر اعضای هیئت دبیران می‌دانستند که رکن دو از آمد و رفت عباسی در آرایشگاه ژاله اطلاع دارد و همیشه در تعقیب او است مع‌ذلک آمد و رفتش را به آنجا قطع نمی‌کرده. ۳. عباسی که فرد نیمه‌مخفی بوده چرا با محقق که مسئول دفتر رمز و کاملاً مخفی بوده است در یک منزل سکونت داشته؟ آیا این کار امکان‌پذیر است؟ رفتن یک فرد مخفی یا یک مخفیگاه را زیاد نمی‌کند؟ ۴. عباسی دارای اسم مستعار «حسینی» بود و این مطلب را ساده‌ترین فرد سازمان نظامی می‌دانست و هر وقت صحبت می‌شد، می‌گفتیم رفیق حسینی که همان عباسی باشد. وقتی اسم شخص این گونه مشخص و علنی باشد خیلی احتمال دارد که رکن دوم هم موضوع را بداند. در این صورت اسم مستعار چه معنی دارد؟

اصولاً عباسی علاقه زیادی داشت همه را بشناسد، از همه کاری سر در بیاورد، با فرد فرد ما آشنایی داشته باشد و خیلی علاقه داشت که همه اعضا او را به نام یک فرد مسئول و مؤثر بشناسند. تا بدین وسیله نفوذی در بین ما پیدا کند و به این طریق معروفیت و اهمیت خود را بالا ببرد و یکی از علل اینکه ما می‌دانستیم حسینی همان عباسی است همین حس خودخواهی و خودنمایی او بوده است. وقتی عضوی دانست که حسینی عضو هیئت دبیران است و رفیق حسینی همان عباسی است، اگر این عضو آدم شارلاتان و ریاکاری باشد با خوش‌آمدگویی از آن مسئول زمینه ارتقای خودش را به مقام عالیت‌ری مهیا خواهد ساخت.

۵. پس از دستگیری عباسی اولین کار می‌بایست تخلیه مخفیگاه او باشد. در مخفیگاه او محقق عضو هیئت دبیران مسکن داشته و دفترچه‌های رمز در آنجا بودند. آیا این عمل به نظر هر آدم معمولی نمی‌رسد؟ چه احتمالی از این بیشتر که اولین چیزی که مأمورین از عباسی بخواهند آدرس منزل او باشد؟ و چه تضمینی موجود است که در زیر فشار شکنجه، عباسی نشانی منزل را در اختیار آنها نگذارد؟ اگر قبل از اینکه هیئت دبیران از دستگیری او مطلع می‌شدند، عباسی نشانی منزل را می‌گفت و آنها غافلگیر می‌شدند ایراد خیلی کم بود. ولی این کار بیش از ده روز طول کشیده. به این بی‌خردی و سهل‌انگاری چه نامی می‌توان نهاد که عضو هیئت دبیران با دفترچه‌های رمز در منزل عباسی باشد و پس از گیر افتادن او محقق بدون هیچ‌گونه اقدام احتیاطی در همان جا بماند و به کار خود ادامه دهد تا سروان عمید به اتاق او بیاید و او را در حین کار در روی دفتر رمز دستگیر سازد؟

کمال تأسف است! بدبختی عظیمی است که در این شرایط حتی دیده‌بانی، مراقبی در کوچه، پشت در خانه یا در حیاط منزل گمارده نشده باشد. به طوری که ورود مأمورین به منزل و حتی اتاق توجه صاحب‌خانه را جلب نکند. کمتر نظیر این بی‌خردی، این بی‌خبری دیده شده است.

۶. مختاری می‌گفت ما فکر می‌کردیم عباسی فولاد نیست و تصور می‌کردیم اگر مجبور به اقرار شود چند افسر غیرمسئول را اسم خواهد برد. فرض کنیم این تصور بجا و درست بوده، بسیار خوب! آیا این افسران غیرمسئولی که شما فکر می‌کردید ممکن است وسیله عباسی لو داده بشوند چه کسانی بودند؟ آیا باید تمام افسران عضو ساده را در نظر بگیریم و خطر را متوجه آنها بدانیم؟ که در این صورت خطر لو رفتن خیلی وسعت می‌گیرد و یا عده معینی را.

آیا این عده معین مشخص بودند؟ و آیا به آنها در مورد اینکه اقداماتی را از قبیل پاک کردن منزل و تعطیل کردن کار سازمانی و قطع تماس برای مدتی مثلاً تا رهایی عباسی به عمل بیاورند توجهی داده شده بود؟ من یک عضو ساده حتی از گرفتاری عباسی هم اطلاع نداشتم. اصلاً ممکن نیست حد چنین کاری را تعیین نمود که چه کسانی لو داده خواهند شد با علم به اینکه عباسی متجاوز از ۲۵۰ نفر از ماها را به اسم و رسم می‌شناخت.

۷. مختاری می‌گفت بعد از دستگیری عباسی، دکتر جودت که رابط کمیته نظامی با کمیته مرکزی بوده دفترچه‌های رمز را از مخفیگاه او برد ولی پس از هفت روز پس آورد. چرا؟ مگر خطر منتفی شده بود. اصلاً وقتی که موفق نشده بودید با عباسی تماس بگیرید چه دلیلی برای از بین رفتن خطر در دست داشتید که کار را در مخفیگاه او بدون کوچکترین اقدام احتیاطی از سر گرفتند؟ فقط به صرف اینکه شایع بود که می‌خواهند با گرفتن تنفرنامه عباسی را آزاد سازند؟ و اگر هیئت دبیران تشکیل جلسه می‌داده برای بررسی این مسئله بوده است که آیا دادن تنفرنامه صلاح هست یا نیست؟

زهی تصور باطل، زهی خیال پوچ! به قول مرحوم ایرج میرزا: «دو دست او درون پیچ‌هاش بود - دو دستم بند در ماهیچه‌اش بود». رکن دو و فرمانداری نظامی با مهارت و دقت مشغول تهیه مقدمات یک حمله بزرگ، و ما در کشاکش اینکه دادن تنفرنامه مجاز است یا نه! آیا این غفلت‌زدگی نتیجه چیزی جز عدم درک واقعیتها آن هم واقعیتهای با این آشکاری نمی‌باشد؟

از سازمان نظامی ۲۷ نفر اعدام شدند. آنها در حالی که شعار می‌دادند، اشعار انقلابی می‌خواندند و ایمان خلل‌ناپذیرشان را به آرمانهای انسانی خود در آخرین لحظات حیات تأیید و تأکید می‌کردند به استقبال مرگ شتافتند. آنها در واپسین دقایق زندگی آرزو کردند که مبارزه ملت ایران در راه آزادی توفیق یابد و «به روی استخوانهای آنها ملتی خوشبخت پایکوبی کند»^۱ و آخرین کلام سرگرد ارسطو سروشیان که هنوز در گوش ملت ما زنگ می‌زند و به ما هشدار می‌دهد چنین بود: «رفقا! راه ما حق است. اگر اشتباهاتی شده به حساب نادرستی راه نگذارید، با کوشش و اتحاد خود آن را جبران کنید و انتقام ما را بگیرید!»

دروغ به آنان که خون گرمی خود را به خاطر سربلندی وطن به پای ملت ایران ریختند و به عنوان طلایه‌داران نهضت مقدس و ملی ما در نبرد با دشمن قهرمانانه مردند تا ما به نیروی عشق و شجاعت آنها جهان را از نو بسازیم، جهانی استوار بر پایه عدالت و برابری تا انسان ناگزیر نباشد به خاطر شرف به پیشواز مرگ بشتابد!^۲

چنان که دیدیم سنگینی بار شکست نهضت ملی بیش از همه بر دوش رهبران حزب توده ایران است زیرا آنها تنها نیروی متشکلی را که می‌توانست کودتای نظامی استعمارگران و مزدوران ایرانی آنها را در هم شکند و نهضت ملی استعماری ایران را از خطر شکست نجات دهد دست بسته به دشمنان ملت تسلیم نمودند و ثمره مبارزات و فداکاریهای مردم ما را به هدر دادند.

بازماندگان رهبری حزب توده ایران این «سرداران بی‌سپاه» در برابر کلیه خطاهای جبران‌ناپذیر خود بسادگی می‌گویند که «اشتباه کرده‌اند». اما به قول یکی از نویسندگان جوان «شاید هیچ واژه‌ای را در زبان فارسی نتوان یافت که به اندازه واژه «اشتباه» این چنین دو پهلوی، نارسا و ناخوانا با معنی عینی

۱. گفتار ستوان یکم هرابی منوچهر مختاری گلپایگانی قبل از اعدام.

۲. از یادداشت‌های زندان یک افسر عضو سازمان نظامی.

و واقعی آن به کار برده شود. این کلمه کشدار می‌تواند از کوچکترین خطای حواس فرد تا بزرگترین خیانت ملی را در برگیرد و می‌توان آن را در هر جا برای راحت کردن خود و ساده کردن قضیه به کار برد، بی‌آنکه مسئله‌ای را روشن کند...»^۱

با کشف سازمان نظامی ستون فقرات حزب توده ایران شکسته شد و در مدت زمان محدودی چاپخانه‌های حزبی، مخفیگاه‌ها، سلاح‌ها و اکثریت قاطع کادرهای حزب از بالا تا پایین به چنگ فرمانداری نظامی افتادند و از هیئت اجراییه پنج نفری حزب سه نفر (دکتر یزدی، دکتر بهرامی، مهندس علوی) دستگیر شدند و دو نفر (دکتر کیانوری، دکتر جودت) به خارج از ایران فرار کردند. اما دکتر محمد بهرامی که در مقام دبیرکل حزب توده ایران می‌بایست مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ننگین و شرم‌آور ترجیح می‌داد با نوشتن تنفرنامه مشهوری مبنی بر اینکه «در آلمان از روی سادگی اغفال شده و به دام کمونیسم بین‌المللی افتاده» و بعد از شهریور ۱۳۲۰ «یکی از بانیان حزب بیگانه‌پرست توده شده» و «در تمام جریان‌ات حزب خائن توده دخیل و ناظر بوده» اما وی «کم‌تقصیرترین فرد عضو کمیته مرکزی بوده» به نام دبیرکل حزب «خطاب به بقایای افراد معدود دستگیر نشده حزب» اعلام داشت:

۱. آن چند نفر معدود از مخفیها که هنوز دستگیر نشده‌اند صلاح کارشان در این است که فوراً خودشان را به مقامات انتظامی معرفی کرده هرچه در اختیار دارند تحویل داده و اطلاعات خودشان را تسلیم کنند. مخصوصاً خسرو روزبه، علی متقی، شما باید بدانید که دیر یا زود دستگیر خواهید شد. نمونه کار من باید سرمشق همه باشد. بلافاصله بعد از دستگیر شدن فقط یک جا را بلد بودم و آنجا مخفیگاه مهندس علوی بود که محل تشکیل جلسات هیئت اجراییه هم بود. فوراً در جیب نشسته آنجا را شخصاً به مقامات انتظامی نشان داده و بالنتیجه مهندس علوی هم گرفتار و حزب کاملاً بدون رهبری شد.

۲. تمام کویلهای^۲ باقیمانده و کسانی که از بقیه مخفیگاه‌ها اطلاع دارند فوراً جریان را به اطلاع فرمانداری نظامی برسانند. با عرض تنفرنامه.

۳. کادرهای درجه ۳ و افراد ساده لااقل تماس خودشان را قطع کرده دنبال کار و زندگی خود بروند. ۴. در باب سازمان جوانان توصیه احمد سمیعی دبیر اول سازمان را تأیید کرده و به نام رابط سابق کمیته مرکزی سازمان جوانان توصیه انحلال کامل بقایای آن سازمان متلاشی را می‌نمایم. در خاتمه با کمال شرمساری از خاک پای همایونی طلب عفو می‌نمایم و قول می‌دهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که شغل جان نثار است ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقمه جاسوسی و خیانت به دهان خود و فرزندانم نخواهم گذاشت. از مقامات دولتی و انتظامی هم طلب عفو می‌کنم و قول می‌دهم غیر از مطالبی که تا به حال درباره خیانتها و جاسوسیها و آدمکشیها و بیگانه‌پرستیهای حزب منفور توده عرض کرده‌ام بقیه مطالب را نیز فاش کرده در آتیه تا جان در بدن دارم از منویات شاهنشاه معظم پیروی و با دستگاه انتظامی همکاری نمایم.^۳

۱. کتاب «سپیدار»، چاپ تبریز، ۱۳۵۴، «رابطه دیالکتیکی اشتباه و تعمد»، پرویز بابایی.

۲. خانواده‌هایی که منزل خود را در اختیار کادرهای مخفی قرار داده بودند.

۳. «تنفرنامه دکتر محمد بهرامی دبیرکل حزب توده ایران» به نقل از کتاب سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰.

با دستگیری خسرو روزبه این فرزند قهرمان ملت ایران، که در اثر خیانت به دام فرمانداری نظامی تهران افتاد و تا واپسین دم شجاعانه و قهرمانانه از آرمانهای خود دفاع نمود، سازمان حزب توده ایران به معنای واقعی کلمه متلاشی شد.

خسرو روزبه به عنوان آخرین سخن در دادگاه نظامی چنین گفت:

... اگر من در محضر دادگاه با صراحت هرچه تمامتر از عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خودم دفاع کردم نه به خاطر آن بود که به طور مطلق مرگ را شرتی شیرین و گوارا می‌دانم. مردن به هر حال ناگوار است بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده، امید به آینده‌ای روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن به هر قیمت و به هر شرط نیز شایسته انسانها نیست. زیرا هرگز راه نباید هدف را منتفی سازد.

... هر کس وظیفه تاریخی مشخصی دارد. عباسی وظیفه داشت بمیرد و حرف نزنند ولی من وظیفه دارم بمیرم و حرف بزنم ... من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی‌ها، قریشی‌ها و مخصوصاً عباسی از سیر تا پیاز گفته بودند. حتی مطالبی که فقط دو نفر از آن واقف بودند مثلاً فقط من و عباسی از آن اطلاع داشتیم افشا شده بود. حجم اطلاعات دستگاه برآستی ده برابر مجموعه اطلاعات من بود... من به این جهت در ایران ماندم تا به رغم همه خطرات جانی کاری را که امثال یزدی‌ها و بهرامی‌ها و قریشی‌ها و شرمینی‌ها انجام نداده بودند انجام دهم. در حلقه کارزار جان دادن بهتر که گریختن به نامردی.

خسرو به میثاق خود وفادار ماند و با سربلندی، شهامت و افتخار مرگ را استقبال نمود و نام خود را در تاریخ ملت ما جاودانه ساخت.

چنان که گذشت حزب توده ایران که طی دوران فعالیت خود به بزرگترین سازمان سیاسی پیشرو کشور ما مبدل گردید و مردم ایران را با طرز تفکر علمی آشنا نموده اصول تشکیلاتی و فعالیت جمعی و اسلوب مبارزه علنی و مخفی را در کشور ما رایج ساخت، به علت داشتن رهبرانی که صلاحیت و شایستگی رهبری چنین حزبی را نداشتند با وجود توده حزبی متشکل از زبده‌ترین، فداکارترین و فهیمترین فرزندان خلق - افرادی که در کلیه مبارزات مظهر و نمونه فداکاریها و شایستگیها بودند - در حساسترین لحظات تاریخ ایران چه از نظر سازمانی و چه از لحاظ فکری به شکست و اضمحلال کشانده شد.

رهبران حزب توده ایران تاوان خطاها و کجرویها، سستیها و خودخواهیها، کوتاه‌بینیها و بی‌لیاقتیهای خود را با اضمحلال حزب پرداختند. اما مردم ایران که حاصل قربانیها و جانبازیهای نسلی از پرجتربین فرزندان خود را به دست رهبرانی ناصالح و نالایق بیهوده از دست داده بود، هرگز آنها را نبخشید. اینک مردم ایران باید با طی راهی پرشکنجه و عذاب و با نثار جان عزیزترین و ارجمندترین فرزندان خود گذشته‌ها را جبران کنند تا به کسب ابتدایترین حقوق انسانی و نعمت آزادی نائل شوند.

اما با کمال تأسف بازماندگان چنین «دستگاه رهبری عالیقدری» پس از کودتای ۲۸ مرداد به

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی - استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران / ۶۴۹

خارج پناه برده با غضب نام حزب توده ایران مدعی رهبری مبارزات مردم ایران گردیدند. و حاصل این «رهبری» آنکه آنها حتی نتوانستند تعداد خیلی از اعضای سابق حزب را که هنوز اعتقاد و ایمانی به آنها داشتند به راه صحیح هدایت نمایند و در مدت بیست و اند سالی که از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد این «رهبران» - که معلوم نیست کدام توده حزبی آنها را به رهبری برگزیده است - با ارزیابیهای غلط و نادرست، دنباله‌رویهای کورکورانه، کجرویها و کوتاه‌بینیهای خود کسانی را که با نیتی پاک و با ایمان و صداقت به دنبال آنها روان بودند یا گمراه ساختند و یا تسلیم دژخیمان پلیس نمودند.

حال آنکه اگر آنان در برابر خلق ایران و سرنوشت مردم این سرزمین کوچکترین مسئولیتی احساس می‌نمودند، اگر هنوز آخرین شعله‌های آزادیخواهی در دلشان خاموش نشده بود و اگر ابرهای سیاه خودخواهی و کوردلی وجدانشان را تیره و تار نساخته بود، می‌بایست به کفاره قسمت کوچکی از گناهان گذشته دست از سر مردم ما برمی‌داشتند و از سر راه جنبش نوین آزادی مردم ایران کنار می‌رفتند. بدیهی است چنان که این «سرداران بی‌سپاه» خود به میل و رغبت از سر راه مبارزات خلق کنار نروند، تاریخ به وضعی رسواتر و ننگینتر آنها را به دور خواهد ریخت.

کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد که با سرپرستی و دخالت مستقیم دولت آمریکا انجام پذیرفت محمدرضا شاه را که با فصاحت و رسوایی از کشور ما فرار کرده بود به ایران بازگردانیده مجدداً به تخت سلطنت نشانید تا به دست او ملت را به زنجیر کشیده به غارت ثروتهای ملی ما ادامه دهد و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما را لگدکوب سازد.

به همین منظور هنوز چند روزی از کودتا نگذشته بود که ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا کسی که در پاسخ درخواست کمک دکتر مصدق نوشت: «... هرگاه دول متحده بخواهد به میزان معتناهی از طریق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است» با صدور اعلامیه‌ای مبلغ ۴۵ میلیون دلار به دولت کودتا کمک فوری داد.

اینک دولت زاهدی وظیفه داشت که با سرکوبی نهضت ملی ایران، محیط آماده‌ای برای انجام مقاصد آزمندانه و غارتگرانه امپریالیستهای انگلیس و آمریکا فراهم سازد و چنین محیطی با حبس و تبعید و اعدام آزادیخواهان فراهم شد. سپس زیر سایه سرنیزه‌های حکومت کودتا «انتخاباتی» انجام یافت که اکثریت کرسیهای مجلس شورا و مجلس سنا را نصیب جیره‌خواران استعمار و عمال ارتجاع ساخت تا دولت زاهدی بتواند «مسئله نفت» را به سود امپریالیستها و به زیان ملت ایران حل کند.

حکومت کودتا به عنوان اولین قدم در این راه ابتدا روابط سیاسی بین ایران و انگلستان را برقرار ساخت و روز ۱۴ آذرماه سال ۱۳۳۲ سخنگوی دولت اظهار داشت که از این ساعت روابط سیاسی بین دولتهای ایران و انگلستان دوباره برقرار است. در این باره اعلامیه مشترک دولتهای ایران و آمریکا چنین می‌گفت:

دولتین انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را برقرار سازند و هر یک بزودی سفیر کبیر به کشور دیگر اعزام دارند. سپس در نزدیکترین موقعی که مورد موافقت طرفین باشد در باب حل اختلافات مربوط به نفت که اخیراً موجب تیرگی روابط بین آنها شده بود شروع به مذاکرات نمایند و به این طریق دوستی دیرینه خود را برقرار و تحکیم نمایند. دولتین اطمینان دارند که با حسن نیت به راه حلی می‌توان رسید که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص منابع طبیعی کشورشان ملحوظ و شرافت و مصالح و منافع طرفین براساس عدل و انصاف تأمین شود.^۱

۱. کتاب «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، نوشته فؤاد روحانی، صفحه ۴۱۴ (تکیه بر روی کلمات از ماست).

برای تصاحب و بهره‌برداری از منابع نفتی ایران دولتهای انگلیس و آمریکا کنسرسیومی مرکب از شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا، فرانسه و هلند و شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) تشکیل دادند. اما توافق بر سر غارت ثروت ملی ما و یا به اصطلاح «تقسیم عادلانه شکار» یک سال به طول انجامید.

قبل از سقوط حکومت دکتر مصدق شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان از نظر حقوق بین‌المللی در شرایط ذیل قرار داشتند:

مجامع صلاحیتدار بین‌المللی نظیر شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان داوری لاهه صحت اقدام دولت ایران را در ملی کردن صنعت نفت خود که ناشی از حق حاکمیت هر کشوری است تأیید نموده بودند و اقدامات دولت انگلیس برای توقیف کشتیهای حامل نفت ایران در دادگاههای توکیو و ونیز شکست خورده و دولت ایران در آن دادگاهها حاکم شده بود.

لذا برای دولت انگلستان از نظر حقوقی و قضایی جز مراجعه به دادگاههای کشور ما جهت تعیین و دریافت غرامت تأسیسات نفتی خود راه دیگری باقی نبود و هیچ مرجع صالح بین‌المللی ادعای شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان را مبنی بر غرامت «از دست رفتن کسب و کار» یا «عدم‌النفع» قانونی نمی‌شمرد، چنان که در سال ۱۹۳۸ هنگام ملی شدن نفت در مکزیک به آمریکاییها تعلق نگرفت.

اما توفیق ملت ایران در اعمال حق حاکمیت ملی خود و به دست گرفتن اداره صنعت نفت کشور، لطمات بزرگی به منافع ظالمانه و غارتگرانه دولتهای انگلیس و آمریکا در خاورمیانه و در سراسر جهان وارد می‌ساخت. لذا آنها با ساقط کردن حکومت ملی دکتر مصدق و بازگرداندن محمدرضا شاه - که برای حفظ تاج و تخت خود حاضر به هر گونه گذشت و حاتم‌بخشی از کیسه ملت فقیر ما بود - نهضت ملی مردم ایران را درهم شکسته تسلط استعمارگرانه خود را دوباره در کشور ما استوار ساختند.

گفتیم که دولتهای آمریکا و انگلیس برای بهره‌برداری از نفت ایران به تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت پرداختند که هشت کمپانی بزرگ نفتی جهان در آن شرکت داشتند و سهام کنسرسیوم نیز به ترتیب ذیل تقسیم می‌گردید: استاندارد اوایل نیوجرسی ۸٪، سوکونی و اکیوم ۸٪، استاندارد اوایل کالیفرنیا ۸٪، گالف اوایل ۸٪، شرکت تکزاس ۸٪، بدین ترتیب ۴۰٪ نصیب شرکتهای نفتی آمریکا گردید. شرکت نفت انگلیس و ایران ۴۰٪، شرکت هلندی رویال داچ شل ۱۴٪ و شرکت نفت فرانسه ۶٪.

و چون شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) دو پنجم از سهام شرکت رویال داچ شل را دارا بود لذا آن شرکت رویهمرفته مالک ۴۵/۶ سهام کنسرسیوم شد. ضمناً با توجه به اینکه «انگلیسها در شرکت نفت آمریکایی گالف اوایل نیز سهام بودند و با شرکت نفت فرانسه هم که

۲۳/۵ درصد شرکت «عراق پترولیوم» را داشت مشارکت و هم‌آهنگی داشتند»^۱ بنابراین شرکت نفت انگلیس و ایران بزرگترین سهامدار کنسرسیوم گردید.

از طرف دیگر «به دنبال تشکیل کنسرسیوم عده‌ای از شرکتهای نفت مستقل و نسبتاً کوچک آمریکایی در مقام اعتراض برآمدند که چرا ترتیب مربوط به سهم شدن آمریکا در بهره‌برداری از نفت ایران منحصر به شرکتهای بزرگ شده است و چون در آن تاریخ هر پنج شرکت بزرگ به اتهام نقض قوانین ضد تراست آمریکا تحت تعقیب بودند، دولت آمریکا نمی‌خواست مورد این اتهام قرار گیرد که از شرکتهای مزبور پشتیبانی می‌کند و بنابراین در نتیجه اصرار وزارت خارجه آمریکا شرکتهای پنجگانه حاضر شدند که هر یک، یک سهم از هشت سهم خود را به تعدادی از شرکتهای مستقل واگذار کنند»^۲ ولی موافقت‌نامه‌هایی که بین شرکتهای تشکیل‌دهنده کنسرسیوم منعقد گردید منتشر نشد و دالس وزیر خارجه آمریکا «از افشای مفاد این اسناد به کمیته پارلمانی آمریکا خودداری نمود و اظهار کرد که به عقیده او این کار در روابط خارجی آمریکا تأثیر نامساعد خواهد داشت»^۳

کنسرسیوم دو شرکت عامل یکی برای امور اکتشاف و تولید و دیگری برای انجام تصفیه طبق قوانین هلند تشکیل داده و در ایران به ثبت رسانید. این دو شرکت کلیه عملیات اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل و نقل را به عهده گرفتند. این شرکتها در حقیقت عامل کنسرسیوم بودند نه عامل شرکت ملی نفت ایران. زیرا سرمایه آنها از طرف کنسرسیوم تأمین می‌شد و دستور عمل نیز از کنسرسیوم می‌گرفتند.^۴

همزمان با تشکیل کنسرسیوم و زدوبندهایی که در خارج و داخل کشور برای اعطای امتیازی جدید به کنسرسیوم بین‌المللی نفت جریان داشت فرستادگان آمریکا و انگلیس از جمله هربرت هوور مشاور امور نفتی وزارت خارجه آمریکا ادعا می‌کردند که «شرکتهای آمریکایی نفع بازرگانی در بهره‌برداری از نفت ایران ندارند ولی دولت آمریکا حاضر است نظر به مقتضیات سیاسی به آنها فشار آورد که داخل در عملیات نفت ایران بشوند»^۵ و تورکیلد رieber (Torkild Rieber) کارشناس نفت که دولت ایران وی را به عنوان مشاور به ایران دعوت کرده بود و به نوشته فواد روحانی «در واقع مشاور بیطرف نبود بلکه توجیه‌کننده و مدافع نظریات کنسرسیوم بود»^۶ کراراً می‌گفت «دولت ایران در وضعی نیست که بتواند چانه بزند چون دنیا دیگر احتیاجی به نفت ایران ندارد و اگر به خاطر فشار دولت آمریکا به علل سیاسی نبود شرکتهای نفتی آمریکا به هیچ وجه به نفت ایران علاقه‌مند نمی‌شدند»^۷

۱. از نطق سناتور رضاعلی دیوان بیگی در مجلس سنا هنگام طرح قرارداد با کنسرسیوم در آن مجلس، صفحه ۷۲ (این نطق از روزنامه رسمی کشور استخراج و به صورت کتابچه‌ای منتشر شده است.)

۲. «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، فواد روحانی، صفحه ۴۶۳. ۳. همان کتاب، صفحه ۴۶۲.

۴. همان کتاب، صفحه ۴۶۶. ۵. همان کتاب، صفحه ۴۲۲. ۶. همان کتاب، صفحه ۴۲۶.

۷. همان کتاب، صفحه ۴۳۰.

دولت زاهدی نیز به عنوان بلندگو و مدافع منافع امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی مطالب فوق را عیناً تکرار می‌کرد و با استفاده از رادیوی دولتی و مطبوعات وابسته به دولت، آنها را به خورد مردم می‌داد. مثلاً دکتر علی امینی وزیر دارایی کابینه کودتا در موقع انتشار اعلامیه مشترک ایران و کنسرسیوم گفت:

بازار دنیا از نفت اشباع شده و نفت کویت و عراق جای نفت ایران را گرفته و دیگر از نظر اقتصادی به نفت ایران احتیاجی نیست.^۱

و رادیوی تهران ادعای سالوسانه و عوامفریبانه شرکت‌های بزرگ نفتی را شب و روز تکرار کرده می‌گفت:

علت اینکه دولتهای آمریکا و انگلیس برای بهره‌برداری مجدد از منابع نفت ایران پیشقدم شده‌اند فقط از جهت کمک و مساعدت به ایران است تا در حال حاضر کمونیسم به واسطه فقر و استیصال ایرانیها در این کشور ریشه ندهد.^۲

اما وزیر سوخت انگلستان در اشاره به انعقاد قرارداد جدید نفت با ایران اظهار می‌داشت:

... باید به ملت انگلیس مژده دهم در این روزها که نفت ایران مجدداً به دست ما به جریان افتاد خواهد توانست خیلی خیلی از آن استفاده نماید و کمبود سوخت خود را که بیش از سه سال بود در نتیجه ملی شدن نفت در ایران پدید آمده بود جبران کند.^۳

و نیوزویک می‌نوشت:

اکنون دیگر ترس آن نیست که حل مسئله نفت ایران وضع همسایگان تولیدکننده نفت را دچار مخاطره سازد و برخلاف انتظار کاهش میزان تولید در هیچ یک از کشورهای خاورمیانه عملی نخواهد شد. افزایش سالیانه ۱۵ میلیون تن در مصرف نیمکره شمالی محصول نفت ایران را جذب خواهد کرد.^۴

سپهد زاهدی نخست‌وزیر کودتا هنگام تقدیم لایحه نفت به مجلس مدعی شد که «امتیازی به کسی داده نشده و عهدنامه‌ای تنظیم نگردیده است» و «ایران مالک بلامنازع تأسیسات عظیم و پرقیمت نفت» می‌باشد.^۵ لایحه اعطای امتیاز به کنسرسیوم نیز به منظور اغفال و گمراه ساختن مردم تحت عنوان «قرارداد فروش نفت و گاز» تقدیم مجلس شد.

اما کنسرسیوم با عنوان مذکور که آن مؤسسه را مانند خریدار عادی و رابطه ایران و کنسرسیوم را رابطه بایع و مشتری قلمداد می‌کرد موافقت ننمود و اظهار داشت که «دولت ایران می‌تواند خود هر

۱. از نطق سناتور لسانی در مجلس سنا، صفحه ۵۲.

۲. نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه ۱۱۶.

۳. نطق سناتور دیوان بیگی، صفحات ۹۱ و ۹۲.

۴. از نطق محمد درخشش در مجلس شورای ملی، صفحه ۵۹۴.

۵. نطق سناتور لسانی، صفحه ۵۶.

نامی که مصلحت بداند روی لایحه قرارداد بگذارد» ولی در متن انگلیسی عنوان موافقتنامه ایران و کنسرسیوم «Oil Agreement» (یعنی قرارداد نفت) ذکر شد و حق الامتیاز پرداختی به ایران نیز: «پرداخت مشخص» نام گرفت.^۱ با توجه به اینکه ماده ۴۸ قرارداد می‌گوید: «... هرگاه بین دو متن فارسی و انگلیسی اختلافی در مورد حقوق و وظایف طرفین پیدا شود متن انگلیسی معتبر خواهد بود»^۲ کوچکترین شبهه‌ای نیست که دولت کودتا، چنان که شرح آن خواهد آمد، با واگذاری اختیار اکتشاف، استخراج و تصفیه یا کلاً بهره‌برداری نفت جنوب به کنسرسیوم، امتیازنامه ننگینی به ملت ما تحمیل نمود که به مراتب بدتر از امتیازنامه ۱۹۳۳ و حتی امتیازهای دول همجوار نظیر عراق و عربستان سعودی بود.

دکتر امینی وزیر دارایی دولت کودتا که نقش دلال استعمارگران انگلیس و آمریکا را در واگذاری این امتیاز بازی می‌کرد، در مقدمه نطق خود در مجلس گفت:

ما موفق شدیم قرارداد را به نفع ملت ایران در چارچوب قانون ملی شدن نفت که مظهر مبارزات قهرمانانه ملت است تنظیم کنیم.^۳

اما این قرارداد ثمره مبارزات قهرمانانه ملت ایران را پایمال می‌کرد و خط بطلان بر قانون ملی شدن صنعت نفت در کشور ما می‌کشید.
قانون ملی شدن صنعت نفت می‌گوید:

به نام سعادت ملت ایران کلیه عملیات اکتشاف، استخراج و تصفیه و بهره‌برداری نفت در سراسر کشور باید کاملاً در دست ایرانیها و دولت ایران قرار گیرد.

و بند ج از قانون سی ام مهرماه سال ۱۳۲۶ واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن را به شرکتهای خارجی مطلقاً منع می‌کند و قانون نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ چنین مقرر می‌دارد:

شرکتی به نام شرکت ملی نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می‌گردد که دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات آن نامحدود.

حال ببینیم چگونه این قرارداد در چارچوب قانون ملی شدن نفت قرار دارد:

ماده ۴ قرارداد «فروش نفت و گاز» حاکی از این است که شرکتهای عامل در مدت این قرارداد کلیه حقوق و اختیارات برای انجام اکتشاف و تولید و تصفیه و صدور نفت را دارا می‌باشند.
... و حقوق مربوط به شرکت ملی نفت ایران در ناحیه عملیات کنسرسیوم باید طوری تعدیل شود

۱. «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، فواد روحانی، صفحات ۴۲۴ و ۴۵۶.

۲. کتاب سفید (تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران)، نشریه شرکت ملی نفت ایران، اسفندماه ۱۳۴۴،

صفحه ۴۰. ۳. نطق سناتور دیوان پیگی، صفحه ۷۴.

که با مقررات این قرارداد تطبیق نماید.^۱

کنسرسیوم علاوه بر اکتشاف و حفاری و استخراج و تصفیه نفت و تهیه محصولات دیگر و ضبط و ربط تأسیسات نفتی موجود کلیه حقوق و اختیارات لازمه را دارا خواهد بود که چه در داخل حوزه عملیات و چه در خارج ناحیه عملیات خود از تمام اراضی و مواد معدنی دیگر متعلق به شرکت ملی نفت و اراضی متعلق به دولت ایران که احتیاج داشته باشد، استفاده بلا شرط، مجانی و مانع‌الغیر کند. همین طور از هر آبی که روی زمین یا زیرزمینی یا در حال عبور از زمینها بوده باشد استفاده نماید و در همه جا شرکت ملی نفت ایران مکلف است اگر آب و زمین متعلق به مالکین خصوصی حتی مورد احتیاج مالک بوده باشد بدون تأخیر آن اراضی و میاه را برای شرکت‌های عامل کنسرسیوم خریداری یا اجاره کند و بهای آن هم نبایستی از قیمت بازار یا اجاره بهای معمولی تجاوز کند و آن اراضی و میاه باید بدون هیچ گونه قید و شرطی به عنوان داشتن حقوق و بدون هیچ گونه پرداخت دیگری تا آخر مدت قرارداد در تصرف شرکت‌های عامل باشد.^۲

به علاوه به موجب ماده ۴ قرارداد اختیارات وسیعی برای «ایجاد خطوط آهن و بنادر و سرویس‌های تلفن و تلگراف و تلگراف بی سیم و تسهیلات مربوط به هواپیمایی در ایران به کنسرسیوم واگذار شده است. استفاده از این اختیارات منوط به موافقت قبلی و کتبی ایران است ولی دولت ایران نباید بدون دلیل موجه از موافقت مزبور خودداری و یا در اعلام این موافقت تأخیر نماید.»^۳

قرارداد مزبور وظایف شرکت ملی نفت را در ماده ۱۷ به شرح ذیل تعیین می‌کند:

شرکت ملی نفت ایران عملیات غیرصنعتی از قبیل خانه‌سازی، راه‌سازی و راهداری، بهداشت و رفاه اجتماعی، اداره نمودن تالارهای غذاخوری و رستورانها و فروشگاه‌های البسه، حفظ اموال، تنظیم وسایل نقلیه عمومی و فراهم ساختن آب و برق مورد مصرف اهالی و هرگونه کارهای دیگری را که ارتباط مستقیم با بهره‌برداری و استخراج و تصفیه و صدور نفت نداشته باشد عهده‌دار خواهد بود.^۴ و درست به همین جهت لزوم تغییر اساسنامه شرکت ملی نفت احساس گردید و سهام‌السلطان بیات مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران به خبرنگاران مطبوعات گفت: «چون بایستی اساسنامه شرکت ملی نفت طوری باشد که با قرارداد کنسرسیوم و اختیاراتی که به دو شرکت عامل داده می‌شود مطابقت داشته باشد لذا هیئت مدیره شرکت ملی نفت با تشریک مساعی آقای وزیر دارایی مشغول تغییر در اساسنامه شرکت شده است.»^۵

چنان که می‌بینیم قراردادی که به نام «فروش نفت و گاز» با کنسرسیوم منعقد گردید قانون ملی شدن صنعت نفت را پایمال کرده آن را به یک قالب بی‌محتوا مبدل ساخت و از شرکت ملی نفت ایران خلع ید نموده آن را به خدمتگزاری کنسرسیوم درآورد. و گر نه منابع زیرزمینی هر کشوری

۱. کتاب سفید نفت ۱۳۴۴، صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

۲. از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحه ۸۰.

۳. کتاب سفید نفت ۱۳۴۴، صفحات ۲۰ و ۲۱.

۴. همان کتاب، صفحات ۲۷ و ۲۸.

۵. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحات ۷۵ و ۷۶.

اصولاً ملی است یعنی مالکیت آن در دست دولت می‌باشد و این بهره‌برداری از آن منابع است که ملی می‌گردد. لذا واگذاری اختیار بهره‌برداری از آن منابع جز اعطای امتیاز چیز دیگری نبود. امتیازنامه‌ای که به نام «قرارداد فروش نفت و گاز» زیر سایه سرنیزه‌های حکومت کودتا بر ملت ما تحمیل شد حق حاکمیت ملی ما را لگدکوب ساخت و موادی از تصویب مجلس شورای ملی گذرانید تا از نسلهای آینده ملت ما نیز سلب اختیار نماید. در این باره ماده ۴۱ قرارداد چنین می‌گوید:

هیچ گونه اقدام قانونگذاری یا اداری اعم از مستقیم یا غیرمستقیم و یا عمل دیگری از هر قبیل از طرف ایران یا مقامات دولتی در ایران (اعم از مرکزی و محلی) این قرارداد را الغاء نخواهد نمود و در مقررات آن اصلاح یا تغییری به عمل نخواهد آورد و منحل حسن اجرای مقررات آن نخواهد شد.^۱

اما وضع قانون از بارزترین نمونه‌های حق حاکمیت هر ملتی است. لذا هیچ مجلس قانونگذاری نمی‌تواند حق حاکمیت ملتی را ولو برای مدتی محدود سلب نماید. جالب توجه است که هربرت هوور که خود از پایه‌گذاران قرارداد کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود در سال ۱۹۴۸ با اشاره به ماده ۲۱ قرارداد نفت ۱۹۳۳ که می‌گوید: «... این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آئیه به وسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجراییه قابل تغییر نخواهد بود»^۲ ضمن گزارش خود صراحتاً به دولت ایران چنین نوشته:

هیچ دولت و ملتی از حق حکومت خود استعفا نمی‌دهد لذا ماده ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ به واسطه اینکه مغایر است با حق حاکمیت ایران باطل و کان لم یکن می‌باشد.^۳

بدیهی است اگر ماده ۲۱ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ مانع از الغاء این قرارداد گردید مسلماً ماده ۴۱ قرارداد کنسرسیوم نیز می‌تواند از لغو این قرارداد ننگین، که به گفته سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا «... ولو در به این پاشنه بچرخد ملت ایران برای قرارداد «پیچ - آمینی» ارزشی قائل نیست و به هیچ وجه خود را مسئول تعهدات ناشیه از آن نمی‌داند (۱)»^۴ جلوگیری کند.

قرارداد «فروش نفت و گاز» برای شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلیس در کشور ما حقوق خارج مملکتی یعنی نوعی کاپیتولاسیون را به رسمیت شناخت و به آنها اجازه داد که در صورت بروز اختلاف به دادگاه‌های کشورهای دیگر مراجعه نمایند.^۵ حال آنکه حق حاکمیت ملی ایجاب می‌کند که در صورت پیش آمدن اختلاف بین دولت ایران و شرکت‌های عامل نفت که مباشر و کارگزار آن دولت می‌باشد به دادگاه‌های کشور مراجعه شود. ذکر این نکته ضروری است که «در اغلب ممالک مشرق زمین مثل ترکیه و اسرائیل و پاکستان و هندوستان که بهره‌برداری از نفت طبق قوانین

۱. کتاب سفید نفت، صفحه ۳۷. ۲. کتاب سفید نفت، صفحه ۱۱.

۳. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۱۲۶.

۵. مواد ۴۴، ۵۴، ۵۲ قرارداد.

۴. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۱۲۷.

مخصوص توسط شرکتهای خارجی انجام می‌گیرد، در صورت بروز اختلاف، آن شرکتهای حق رجوع به حکمیت یا دادگاههای خارجی را ندارند و باید به مراجع قضایی محلی رجوع کنند.^۱

اما دولت کودتا برخلاف حق حاکمیت ملی ما پذیرفت که اولاً شرکتهای عامل نفت طبق قوانین هلند تأسیس و دفتر مرکزی آنها در آن کشور قرار گیرد تا خواه ناخواه هنگام بروز اختلاف رسیدگی در محاکم هلند انجام پذیرد و ثانیاً تغییر مقررات قرارداد «متکی بر اصول مورد تصدیق ملل متمدن باشد» و چون «اصول مشترک بین کشورهای متمدن به هیچ وجه معین و روشن نیست مبنایی که برای تشخیص معنی قرارداد معین شده به اندازه‌ای کشدار و قابل انعطاف است که داور تقریباً هرچه را بخواهد می‌تواند در قالب مأخذ مذکور در قرارداد ریخته و به عنوان اصول حقوقی مورد قبول کشورهای متمدن توجیه کند.»^۲

حدود حوزه امتیاز و شعاع عملیات کنسرسیوم خیلی بیشتر از حوزه فعالیت شرکت سابق نفت تعیین گردید. زیرا علاوه بر قسمتی از خاک بلوچستان، قسمت جنوبی استان کرمان، تمام استان فارس، قسمت جنوبی استان دهم اصفهان و تمام استانهای خوزستان و لرستان و بروجرد و ملایر و صفحات جنوبی کرمانشاهان «جزایر خارک و خارگو و شعیب و هندورابی و کیش و قشم و هنگام و هرمز و ناحیه‌ای که در داخل خطی سه میل فاصله در دریا از پست‌ترین جزر هر یک از این جزایر واقع است (فلات قاره)» در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت.^۳

و یا همان طور که سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا گفت: «می‌بینیم از حلب تا کاشمر میدان سلطان سنجر است.» ماده ۴۹ امتیازنامه مدت قرارداد را ۲۵ سال از تاریخ اجرا تعیین می‌کند. اما در حقیقت امر مدت قرارداد چهل سال است یعنی دو سال هم بیشتر از مدت باقیمانده قرارداد ۱۹۳۳ زیرا کنسرسیوم می‌تواند با یک اخطار قبلی مدت قرارداد را سه دوره پنجساله تمدید نماید و این اختیار یکطرفه و منحصر به کنسرسیوم است. یعنی دولت ایران نمی‌تواند با تمدید سه دوره پنجساله مزبور موافقت نکند و مجبور از قبول آن است. لکن سپهبد زاهدی نخست‌وزیر کودتا در جلسه مشترک هیئت رئیسه مجلسین راجع به محاسن تمدید قرارداد اظهار نظر «داهیانه‌ای» کرده و چنین گفته:

با تمدید قرارداد در واقع کلاه سر انگلیسیها و آمریکاییها رفته برای اینکه تا هفت هشت سال دیگر نیروی اتم جای سوخت نفت را در دنیا می‌گیرد و ذخایر نفت ایران بی‌مصرف می‌ماند در این صورت پس از ده سال هرچه از کنسرسیوم بگیریم وجهی است بازیافتی!^۴

راجع به نحوه نظارت دولت ایران در عملیات شرکتهای عامل نفت جزء د ماده سوم قرارداد

۱. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۱۱۹.

۲. «تاریخ ملی شدن صنعت نفت»، فواد روحانی، صفحه ۴۵۹.

۳. کتاب سفید نفت، ضمیمه یک ناحیه عملیات، صفحه ۴۳.

۴. از نطق سناتور دیوان بیگی.

چنین مقرر می‌دارد:

از هفت نفر اعضای هیئت مدیره هر یک از شرکتهای عامل دو نفر ایرانی خواهند بود. این دو نفر مسئولیت اجرایی نداشته فقط در جلسات هیئت مدیره شرکت خواهند کرد اما خواهند توانست هر گونه اطلاعاتی که برای انجام وظیفه مدیریت لازم داشته باشند از شرکتهای دریافت دارند.^۱

به قول سناتور دیوان بیگی «بسیار خوب دو نفر نماینده ما فرضاً که دست نشانده خودشان نباشند در مقابل پنج نفر آنها چطور می‌توانند هنگام اخذ تصمیمات منافع ایران را حفظ کنند؟» دکتر امینی وزیر دارایی دولت کودتا جواب این سؤال را چنین داده: «گرچه از نظر کمیت ما در اکثریت نیستیم ولی از لحاظ کیفیت و معنوی در اکثریت هستیم»^۲ کدام معنویت؟! درباره چگونگی اعمال نظارت دولت ایران در عملیات شرکتهای عامل بند ۱ جزء ح ماده چهار قرارداد می‌گوید:

اعمال نظارت به صورتی نخواهد بود که مانع پیشرفت یا موجب بطوء جریان عملیات شرکتهای عامل بشود و یا اثر سوء در این عملیات بیند.^۳

اما معلوم نیست چگونه رسیدگی به محاسبات و آگاهی بر میزان واقعی استخراج نفت خام و مقدار نفت تصفیه شده و تطبیق آنها با دفاتر شرکت و جلوگیری از حسابسازی و تقلب می‌تواند مانع پیشرفت عملیات صنعتی شرکتهای عامل گردیده و یا سوء اثر در آن عملیات داشته باشد. و چون تشخیص اینکه مدیران ایرانی ضمن انجام نظارت مانع پیشرفت کار یا کندی عملیات شرکتهای عامل شده‌اند با کنسرسیوم است کاملاً روشن است که ذکر «نظارت ایران بر عملیات» در قرارداد تعارفی بیش نیست و عملاً هیچ گونه نظارتی وجود نخواهد داشت.

هنگام طرح لایحه قرارداد با کنسرسیوم در مجلس سنا مهندس شریف امامی سناتور انتخابی تهران برای اثبات اینکه قرارداد حاضر بدتر و ننگینتر از قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ می‌باشد این دو قرارداد را باهم مقایسه نموده چنین نتیجه گرفت:

هر جا در قرارداد ۱۹۳۳ قیدی برای عملیات شرکت بوده در قرارداد فعلی اسقاط شده و هر جا آزادی عملی برای دولت ایران بود آن آزادی سلب شده و در قراردادی که در سرنوشت یک ملت لااقل چهل سال تأثیر دارد هر جا محدودیتی برای دولت ایران و شرکت ملی نفت بوده با الفاظ صریح بیان شده و در هر مورد که پای منافع کنسرسیوم در کار بوده الفاظ مبهم و کشدار بکار رفته است و یا قید شده که حقوق و اختیارات کنسرسیوم منحصر به آنها که ذکر شد نخواهد بود. یا آنکه اگر کنسرسیوم فلان چیز را خواست باید با موافقت ایران باشد ولی ایران مخالفت نخواهد کرد و امثال اینها.^۴

حال ببینیم در برابر واگذاری چنین امتیازی ننگین، چه چیزی عاید ملت ایران گردید؟ آنچه

۱. کتاب سفیدنفت، صفحه ۲۰. ۲. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۷۹.

۳. کتاب سفید نفت، صفحه ۲۱.

۴. نطق سناتور شریف امامی در مجلس سنا، مستخرجه از روزنامه رسمی کشور، صفحه ۱۲۸.

می‌توان گفت اینکه ملت ایران در سایه حکومت کودتا هم منابع نفتی خود را تسلیم غارتگران آمریکایی و انگلیسی کرد و هم غرامت پرداخت یا به قول مشهور هم چوب خورد و هم پیاز. هنگام تشکیل کنسرسیوم، شرکتهای نفتی آمریکا قرارداد ۱۹۳۳ و «حق کسب و کار» شرکت نفت انگلیس و ایران را تا سال ۱۹۹۳ در کشور ما به رسمیت شناختند و برای ۱۰۰٪ سهام امتیازی که در اختیار آن شرکت بود، مبلغ یک میلیارد دلار سرقفلی معین کردند. از این سرقفلی ۴۰٪ سهام را به صورت سهم در اختیار شرکت مزبور قرار دادند و برای ۶۰٪ بقیه پرداخت ۶۰۰ میلیون دلار به آن شرکت را تعهد نمودند. روزنامه تایمز لندن با اشاره به این مطلب چنین نوشت:

مبلغی که قرار است شرکتهای عضو کنسرسیوم بابت تأسیسات نفت ایران به شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند هنوز به طور قطع معلوم نیست ولی این مبلغ ممکن است بالغ بر ۲۱۴ میلیون لیره یعنی در حدود ۶۰۰ میلیون دلار گردد و در واقع توافق در مورد پرداخت این مبلغ به شرکت انگلو ایرانیان و همچنین تأدیه ۲۵ میلیون لیره بابت غرامت از جانب ایران موجب شده است که شرکت سابق برای تجدید فعالیت در ایران رضایت بدهد.^۱

و خبرگزاری فرانسه از نیویورک نحوه پرداخت این سرقفلی را بدینسان شرح داد:

شرکت سابق نفت مبلغ ششصد میلیون دلار از هفت کمپانی که در کنسرسیوم شرکت دارند خواهد گرفت. به این ترتیب که به محض تصویب قرارداد از طرف مجلسین ایران شرکتهای مزبور مبلغ نود میلیون دلار در سه نوبت به شرکت سابق خواهند پرداخت و پانصد میلیون دلار بقیه را در عرض ۳۵ یا ۴۰ سال خواهند پرداخت و شرکت سابق از هر چلیک نفت که از ایران صادر خواهد شد یک دهم دلار می‌گیرد تا مبلغ ششصد میلیون دلار مستهلک شود. حساب کرده‌اند در عرض چهل سال آینده ده میلیارد باریل^۲ یعنی ده هزار میلیون چلیک نفت ببرند تا این ششصد میلیون دلار استهلاک شود. شرکت نفت فرانسه که دارای ۶ درصد کلیه سهام کنسرسیوم می‌باشد مبلغ شصت میلیون دلار به شرکت سابق خواهد پرداخت که ۹ میلیون دلار آن در اولین سال پرداخت می‌شود.^۳

اما دکتر امینی وزیر دارایی در مجلس گفت:

اساساً یک میلیارد دلاری در بین نیست و در قرارداد همچنین مطلبی نیست و اگر خودشان با هم قراری گذاشته باشند به ما مربوط نیست. (۱)^۴

در صورتی که مبلغ مزبور به علت بهره‌برداری از نفت ایران پرداخت می‌شد و اگر بهره‌برداری و استفاده از نفت ایران در بین نبود شرکتهای آمریکایی، فرانسوی و هلندی چه جریمه‌ای به شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پرداختند؟ چنانچه روزنامه پترولیوم تایمز مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۴ حقیقت امر را آشکار ساخته نوشت:

۱. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۸۹.

۲. هفت و نیم باریل تقریباً یک تن می‌شود.

۳. از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحه ۹۰ و ۸۹.

۴. از نطق سناتور لسانی، صفحه ۶۱.

ایران به خیال خود یک غرامت ناچیزی می‌پردازد غافل از اینکه مبلغ بسیار بزرگتری را نیز که کنسرسیوم به شرکت «انگلو ایرانیان» می‌دهد باید بتدریج ایران بپردازد.^۱

با توجه به اینکه قبل از سقوط حکومت دکتر مصدق مراجع بین‌المللی برای شرکت نفت انگلیس و ایران جز دریافت غرامت تأسیسات نفتی حق دیگری قائل نبودند اگر دولت ایران می‌خواست امتیاز نفت جنوب را به شرکتهای خارجی واگذار کند، سرقتی یا پذیره پرداختی بابت آن امتیاز منحصرأ به دولت ایران تعلق می‌گرفت نه شرکت نفت انگلیس و ایران.

اما ملت ایران نه فقط از این حق مسلم محروم شد و نتوانست مطالبات خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران وصول کند بلکه مبلغ ۱۴۳ میلیون لیره تقریباً ۴۰۰ میلیون دلار نیز غرامت پرداخت. اینک به اختصار اقلام مهم مطالبات دولت ایران را که شرکت نفت جنوب ملزم به پرداخت آنها بود نام می‌بریم:

۱. سهم منافع ایران بابت تفاوت قیمت نفتی که به دریاداری انگلستان فروخته شده و به‌طور محرمانه تخفیف قابل ملاحظه‌ای داده شده بود که حسین مکی ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی میزان آن را با استناد به اسناد و ارقام یکصد و بیست میلیون لیره (۳۳۶,۰۰۰,۰۰۰ دلار) تعیین کرده است.

۲. سهم ایران در شرکتهای تابعه و مؤسسات خارج از ایران و حساب استهلاکها و ذخیره‌ها که قیمت ۳۷ مؤسسه بزرگ آن در بدترین زمان یک میلیارد لیره تقویم شده و بیست درصد آن حقاً سهم ایران است ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره (تقریباً معادل ۵۶۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار)

۳. بهای هشت میلیون و پانصد هزار تن مواد نفتی که از تاریخ ملی شدن صنعت نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) تا خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) شرکت نفت جنوب از ایران صادر کرده به اضافه نفتی که کشتیهای انگلیس بدون دادن رسید قاچاق کرده‌اند.

۴. ۵۱ میلیون لیره که بابت طلب ایران در ترازنامه سال ۱۹۵۰ شرکت نفت سابق قید شده بود.

۵. مطالبات بابت حقوق گمرگی و مالیات به میزان ۶۰ میلیون لیره (۱۶۸,۰۰۰,۰۰۰ دلار)

۶. طلب ایران بابت تفاوت قیمت واقعی طلا در بازار لندن و نرخ رسمی. توضیح اینکه شرکت سابق برخلاف نص صریح بند ۵ از ماده ۱۰ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ به جای آنکه حقوق متعلق به دولت ایران را در صورت تنزل بهای لیره بر اساس قیمت طلا در بازار لندن بپردازد نرخ مصنوعی و رسمی را اساس محاسبه قرار داده و از این لحاظ هم حق ایران را ضایع نموده است.

۷. خسارت سه سال محاصره اقتصادی و ممانعت از فروش نفت ایران و لغو یکجانبه قرارداد بانکی و ضبط اموال خریداری شده از طرف دولت ایران که در حدود ۳۵۰ میلیون لیره (۹۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار) برآورده شده است.

۱. از نطق دکتر محمود حسینی رئیس دانشکده علوم سناتور انتصابی، در مجلس سنا.

۸. قیمت ۱,۵۰۰,۰۰۰ تن نفت تصفیه شده موجود در مخازن آبادان که توسط ایرانیها و به خرج شرکت ملی نفت تصفیه گردیده بود. کنسرسیوم بدون پرداخت قیمت نفت مذکور آن را تصرف نموده در عوض تعهد کرد که «در تاریخ انقضای مدت قرارداد همان مقدار نفت خام در مخازن باقی بگذارد»^۱

از این مطالبات فقط مبلغ ۵۱ میلیون لیره طلب ایران که در ترازنامه سال ۱۹۵۰ شرکت نفت جنوب قید شده بود به حساب ایران منظور و بابت ادعای عدم النفع و خسارت سه ساله شرکت نفت سابق تهاتر گردید.

اینک آنچه دولت ایران بابت غرامت به شرکت نفت سابق پرداخت نمود:
جزء الف از ماده اول قسمت دوم قرارداد ایران را محکوم به پرداخت ۲۵ میلیون لیره غرامت به شرکت سابق نفت می نماید. اما مبلغ حقیقی غرامت پرداختی دولت ایران ۱۴۳ میلیون لیره به شرح ذیل می باشد:

۱. مبلغ ۶۶ میلیون لیره بابت عدم النفع و خساراتی که طی سه سال از ملی شدن صنعت نفت در ایران به شرکت سابق نفت جنوب وارد شده. یعنی دولت ایران قبول کرده است که چون شرکت سابق طی سه سال از ملی شدن صنعت نفت مجبور شده از خارج نفت خریداری نموده در لندن تصفیه کند و در بازارهای جهانی به فروش برساند لذا از این راه خسارت زیادی دیده که باید آن خسارات از کیسه ملت ایران جبران شود.

۲. مبلغ ۱۰ میلیون لیره بابت تأسیسات نفت کرمانشاه و دستگاههای پخش داخلی پرداخت شده تا آن تأسیسات در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گیرد. لکن لزومی به پرداخت این مبلغ وجود نداشت، زیرا اولاً این تأسیسات در پیشنهاد استوکس بلاعوض به ایران واگذار می گردید «آن هم نه برای اینکه می خواستند ارفاقی درباره ما کرده باشند بلکه به این مناسبت که قبلاً شرکت سابق قیمت آن را ضمن هزینه جاری خود و فروش مواد نفتی در ایران استهلاک کرده بود. ثانیاً نگهداری تأسیسات نفت کرمانشاه برای انگلیسها فایده ای نداشت. زیرا محصول آن که در حدود سالی صد هزار تن است قابل توجه نیست و اگر استخراج بیش از این هم ممکن باشد از آن محل دوردست صدورش سودی ندارد»^۲

از ۷۶ میلیون لیره مجموع دو قلم فوق الذکر ۵۱ میلیون لیره که فقط یک مورد از مطالبات ایران را تشکیل می داد کسر شد و ۲۵ میلیون لیره باقیمانده به نام غرامت پرداختی ایران در جزء الف ماده ۱ قسمت دوم قرارداد گنجانیده شد.

۳. ۶۷ میلیون لیره بابت استهلاک تأسیسات نفت جنوب که برابر بند ۱ جزء د ماده ۶ قرارداد جزو

۱. «تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران»، فواد روحانی، صفحه ۴۷۳.

۲. از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحات ۸۷ و ۷۸.

هزینه‌های جاری کنسرسیوم منظور خواهد شد و «شرکتهای عامل مبالغ وصولی بابت هزینه استهلاک تأسیسات ثابت را به هر نحوی که مقتضی بدانند مصرف خواهند کرد.» یعنی مبلغ ۶۷ میلیون بابت تأسیسات نفت جنوب به شرکت سابق پرداخت خواهد شد.

به علاوه برابر بند ۱ جزء ماده مزبور کلیه تأسیسات جدیدی که نصب شود یا تعویضهایی که به عمل آید به حساب شرکت ملی نفت ایران گذاشته خواهد شد.

اما دولت ایران با وجود پرداخت غرامت تأسیسات نفت جنوب نه فقط مالک و اختیاردار آن نشد بلکه آن تأسیسات را مجاناً و مادام‌العمر یعنی تا مدتی که قابل استفاده‌اند در اختیار کنسرسیوم قرار داد. این مطلب را پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم به خبرنگاران خارجی چنین توضیح داد:

نحوه عمل شرکت ملی نفت ایران با کنسرسیوم مانند آن است که کسی مالک اتومبیلی باشد ولی استفاده از آن را مادام که قابل استفاده است به دیگری واگذار نماید.^۱

به همین جهت کنسرسیوم حتی اجازه نداد ایران نفت خامی را که به عنوان حق‌الامتیاز (پرداخت مشخص) دریافت می‌کرد در تأسیسات متعلق به خود تصفیه نموده، به مشتریان محدودش بفروشد «و به این ترتیب اندک رابطه‌ای هم که شرکت ملی نفت ایران با بازارهای خارجی ایجاد کرده بود از میان رفت.»^۲

نکته بسیار عبرت‌انگیزی که باید تمام افراد ملت ما و نسلهای آینده این کشور از آن مطلع باشند این است که طی چهل و پنج سال یعنی از سال ۱۲۸۸ شمسی که بهره‌برداری از منابع نفت جنوب توسط شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز گردید تا سال ۱۳۳۳ عایدات دولت انگلیس از منابع نفتی ما به شرح ذیل بوده است:

۱. به دولت انگلیس عاید شده از طریق تفاوت قیمت نفت برای مصرف نیروی دریایی انگلستان ۵۰۰ میلیون دلار.
۲. ایضاً به دولت انگلیس پرداخته‌اند بابت مالیات بر درآمد ۱۰۰ میلیون دلار.
۳. یک بار دیگر به دولت انگلیس داده شده بابت سود سهام شرکت نفت متعلق به خزانه‌داری انگلستان ۱۸۰ میلیون دلار.
۴. به سایر دارندگان سهام شرکت سود داده شده ۱۷۰ میلیون دلار.
۵. نزد شرکت نفت انگلیس و ایران بابت تأسیسات متفرقه در تمام اقطار جهان و نفتکشها در تمام اقیانوسها و سرمایه‌های گذاشته شده در ۱۵۰ شرکت تابعه جهت اکتشافات نفتی و توسعه عملیات مانده ۲۷۰۰ میلیون دلار، جمع چهار میلیارد و پانصد و پنجاه میلیون دلار.^۳

۱. از نطق سناتور لسانی در مجلس سنا، صفحه ۲۲.

۲. «تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»، فواد روحانی، صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹.

۳. از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحات ۸۴ و ۸۵.

اما جمع کل وجوهی که به دولت ایران، مالک اصلی منابع نفتی، پرداخت شده ۴۵۰ میلیون دلار است. و چنان که دیدیم انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نه فقط ۴۰۰ میلیون دلار آن را به نام غرامت از ما پس گرفت بلکه مبلغ یک میلیارد دلار بابت سرقتی نیز به حساب ملت ایران برداشت نمود! آنچه از این قرارداد عاید ایران می‌شد نصف عواید حاصله از نفت بود که ۱۲/۵ درصد آن به صورت حق‌الامتیاز (پرداخت مشخص) و بقیه به نام مالیات پرداخت می‌شد. اما کشورهای همسایه ما نظیر عراق و عربستان سعودی نیز بی‌آنکه غرامتی پرداخته و یا تأسیسات نفتی را خریده باشند، همان نصف عواید از نفت استخراج شده را دریافت می‌داشتند.

مطلب مهم دیگر اینکه هم تعیین قیمت نفت در خلیج فارس و هم احتساب هزینه‌های تولید، هر دو را کنسرسیوم عهده‌دار بود و کوچکترین تضمینی وجود نداشت که قیمت تعیین شده قیمت واقعی بوده و در احتساب هزینه تولید حسابسازی نشده باشد.

بدین ترتیب مسئله نفت ایران به سود استعمارگران آمریکا و انگلستان و به زیان ملت ما «حل شد» و به همین مناسبت آیزنهاور و چرچیل به محمدرضا شاه تبریک گفتند. مخصوصاً چرچیل تأکید نمود که «پشتیبانی اعلیحضرت در حل مسئله نفت اهمیتی شگرف داشته و خواهد داشت».^۱ محمدرضا شاه نیز که تاج و تختش مدیون کوششها و زحمات امپریالیسم آمریکا و انگلستان بود، در پاسخ پیام آیزنهاور به مناسبت «حل مسئله نفت» نقش خود را در آن مسئله و مراتب سپاسگزاری‌اش را از دولت آمریکا بدین سان بیان داشت:

... این امر البته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نائل گردد که با توجه به اوضاع فعلی جهان به نظر می‌رسد تا حد امکان راه‌حل منصفانه‌ای برای مسئله‌ای چنین دشوار باشد.

... از وصف این نکته به حد کفاف بر نمی‌آید که مساعدت آمریکا نسبت به ما بسیار بموقع و مفید بوده است. آن حضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که کمکهای ذیقیمتی که حضرت رئیس‌جمهور شخصاً و دولت آمریکا و سفیر کبیر شایسته آن حضرت آقای لوی هندرسن به این منظور کرده‌اند، موجب کمال سپاسگزاری است.^۲

دولت کودتا پس از فراغت از «حل مسئله نفت» با تبعیت از سیاست جنگ سرد دولت آمریکا و برای تکمیل خط جبهه ضد شوروی در خاورمیانه به پیمان نظامی بغداد پیوست^۳ و سپس در سال ۱۳۳۷ یک قرارداد نظامی دوجانبه بین ایران و آمریکا در آنکارا به امضا رسید. مطابق این قرارداد بنابه تقاضای دولت ایران در صورت بروز «تجاوز مستقیم یا غیرمستقیم» یعنی در صورت وقوع قیامهای

۱. کیهان، شماره ۳۳۵۱، ۳۳/۵/۱۷، از «پیام چرچیل به شاهنشاه به مناسبت حل مسئله نفت».

۲. کیهان و اطلاعات، مورخه ۳۳/۵/۱۸ (در تنظیم این فصل از نطق محمد درخشش در مجلس شورای ملی و سخنرانیهای سناتور لسانی، سناتور دیوان بیگی، سناتور مهندس شریف امامی و سناتور دکتر محمود حسابی استفاده شده است. قرارداد با کنسرسیوم در تاریخ ۳۳/۸/۷ به امضاء شاه رسیده رسمیت یافت).

۳. این پیمان پس از خروج دولت عراق از آن، نام «سنتو» به خود گرفت.

ملی و اوج جنبشهای توده‌ای دولت آمریکا اجازه دارد سپاهیان خود را وارد ایران کند. طی سالهای بعد از کودتا به منظور تبدیل کشور ما به پایگاه نظامی آمریکا و جلوگیری از نضج و رشد نهضت ملی مردم ایران، دولت آمریکا با اعزام مستشاران نظامی و دادن وامهای سنگین ارتش ایران را تقویت نمود تا به قول هوبرت همفری «ارتش ایران از برکت کمکهای نظامی آمریکا آمادهٔ مقابله و سرکوبی جنبشهای داخلی باشد».^۱

دولت کودتا با نظارت و راهنمایی آمریکا «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» یا ساواک را به وجود آورد تا وظیفهٔ پایمال نمودن آزادیهای فردی و اجتماعی مردم، تفتیش عقاید و از میان بردن بهترین فرزندان ملت ما را که خواستار آزادی و استقلال کشور می‌باشند به عهده گیرد و در سراسر کشور یک سکوت گورستانی برقرار سازد.

اما نه سیاهچالها و شکنجه‌گاههای ساواک و نه آدم‌دزدیها و کشتارهای آشکار و پنهانش و نه اقدامات عوامفریبانهٔ رژیم نتوانست از اوج نهضت ملی ایران جلوگیری کند. اینک مردم کشور ما در راه سرنگون کردن رژیم ضد ملی ایران مصممتر و قاطعتر از همیشه پیش می‌روند.^۲

۱. «از یالتا تا ویتنام»، نوشته داوید هوروریتز، متن انگلیسی، چاپ لندن، ۱۹۶۶، صفحه ۱۹۰.

۲. اوج نوین نهضت آزادی مردم ایران و «انقلاب سفید» محمدرضاشاه در کتابچهٔ دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۶۶۸ / گذشته چراغ راه آینده است

ادیسن، ۴۷۰	افکاری، جهانگیر، ۴۴۴
ارانی، دکتر تقی، ۱۳۸، ۱۴۹، ۲۲۷، ۴۸۵	اقبال آشتیانی، عباس، ۲۹
ارسنجان، حسن، ۸-۴۵۷، ۵-۵۰۴، ۵۲۷	اقبال، دکتر، ۳۸۴، ۴۸۴، ۶-۵۰۵
ارشاد العمری، ۳۷۹	اقتدار، ۳۰۳
ارفع، سرلشکر حسن، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۶۴	الموتی، نورالدین، ۱۳۹
۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۲۸	الهامی، غلامرضا، ۲۸۷، ۲۹۲
ارمنی، ۷۷، ۲۰۳، ۲۷۸، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۷۴	اماموردی، مهندس حسن، ۴۴۴
استالین، ۱-۲۰، ۹-۲۶۸، ۲۷۸، ۷-۳۱۶، ۳۲۸	امامی، جمال، ۳۴۱، ۴۰۴، ۵۲۳، ۵۵۳، ۵۶۷، ۶۰۶
۳-۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۱، ۶-۳۵۵، ۴۵۶، ۶۳۴	امامی، نورالدین، ۴۹۲
استراتکونا، لرد، ۳۳	امیراحمدی، سپهبد، ۸۷، ۸۹
استرانک، سرویلیام، ۵۶۷	امیرانی، علی اصغر، ۵۱۵
استرایک، ۴۶۴	امیر بهمن، ۳۹۰
استوکس، ۶-۵۵۴	امیرخیزی، علی، ۲۵۴
اسدی، سلمان، ۳۴۳	امیر عبدالله (نایب السلطنه عراق)، ۱۹
اسدی، کلنل، ۴۱۷	امیرعلایی، شمس الدین، ۳۸۴
اسدی، محمدولی خان (مصباح السلطنه)، ۱۱۶	امیر علایی، ع، ۱۳۰
اسفندیاری، جمشیدخان، ۲۴۹، ۴۲۳	امیر علایی، عبدالله، ۶۰۱
اسفندیاری، حسن، ۸۳، ۶-۱۰۵	امیر موثق ← نخجوان، سرلشکر احمد
اسفندیاری، یمین، ۴۹۲، ۵۰۵	امیر مؤید سواد کوهی، ۵۳
اسکندری، ایرج، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲-۱۸۱، ۳۰۴، ۳۸۴	امین، سرلشکر، ۱۹۰
اسکندری، سرگرد، ۲۳۸	امین الحق، ستوان، ۳۴۰
اسکندری، سلیمان میرزا، ۱۳۹	امین الدوله، ۳۳۹
اسکندری، عباس، ۳۴۰، ۴۰۱، ۴۵۵، ۴۸۲، ۴۸۸	امینی، ابوالقاسم، ۵۰۵، ۶۰۲، ۶۱۴
اسلامی، مهین، ۶-۴۸۵	امینی، داود، ۳-۸۲
اسلحه دار باشی، ۳۶۴، ۴۰۳، ۴۰۵	امینی، دکتر علی، ۵-۶۵۴، ۶۰-۶۵۹
اسمایلز، کلنل، ۴۹	انتظام، ۵۴، ۸۹، ۱۹۵، ۴۱۱
اسمیت، کلنل ارمیتاز، ۵-۳۴، ۴۵، ۴۹، ۷-۵۶	انصاری خلخالی، ح، ۳۱۳
اشرفی، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۲۴	انصاری، عبدالله، ۲۵۱
اصفهانی، آیت الله آقا سید ابوالحسن، ۴۰۶	انصاری، مشاور الممالک، ۵۰
اصفهانی، حاج مؤمن، ۱۱۵	انصاری، مهندس صادق، ۴۴۴
اصفهانی، محمدحسین، ۱۱۵	انقلاب آذر، خلیل، ۱۸۸
اصلانلو (ایل یا عشایر)، ۲۲۹، ۲۸۴	انگجی، آیت الله سید محمد علی، ۴۹۴
اصلانی، امیرجعفر، ۲۴۹	انگلس، ۴۲۷
اصلانی، منصور، ۲۴۹	انوار، سید یعقوب، ۹۲، ۵۴۲
افخمی اردکانی، سروان، ۶۴۴	اورنگی، دکتر، ۲۹۲
افشار (عشایر)، ۲۲۹	ایپکچیان، فتحعلی، ۶-۳۶۵
افشارپور، سرتیپ، ۵۸۰	ایدن، آنتونی، ۵۸، ۷۹، ۱۳۷، ۱۴۴، ۲۰۹، ۲-۴۶۱
افشارطوس، سرتیپ، ۲-۶۰۰، ۶۰۵، ۶۱۵	۴۶۶، ۵۷۰، ۵۸۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۲۷

نمایه کسان و نسبتها / ۶۶۹

بوکر، مستر، ۵۶۷
 بویراحمدی (ایل)، ۱۹۲، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۷۰، ۵۱۶، ۵۰۲
 بسوین، مستر، ۳۲، ۲۸۵، ۶-۳۱۵، ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۹۴

بهار، ملک الشعراء، ۶۰، ۱۷۴، ۲۶۳، ۲۷۵، ۵۴۲
 بهارمست، سرلشکر، ۵۹۷
 بهبهانی، آیت الله میرزا محمد، ۱۵۹، ۷-۵۹۶، ۶۲۳
 بهرامی، دکتر محمد، ۴۳۸، ۴۹۵، ۵۹۲، ۶۲۵، ۶۴۷
 بهرامی، فضل الله، ۵۰۵
 بهرامی، قادر (رشید السلطنه)، ۴-۳۰۲
 بیات، مرتضی قلی (سناهام السلطنه)، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۱-۲۹۰، ۶۵۶
 بیات ماکو، آتش، ۳۲۵
 بی‌ریا، محمد، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲-۴۲۰
 بیشاب، کاپیتان، ۲۲۰
 بیگدلی (عشایر)، ۲۲۹

پ

پاخیتانوف، ۳۰۸
 پادگان، آذر، ۴۲۵
 پادگان، صادق، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۷، ۳۲۵، ۴۰۳
 پارسا، ۶۲۴
 بازارگاد، ۱۷۳
 پاکروان، ۳۷
 پالیوکای تیس، ۱۸۶، ۳-۲۲۲
 پت، سرهنگ ا.ر. (مستشار انگلیسی)، ۳۰۵
 پرون، ارنست، ۵۴۲
 پرودوم، ۵۶۵
 پروین السلطنه، ۱۰۱
 پزشک احمدی، ۶۳، ۱۳۴، ۵۱-۱۴۸
 پژمان، سروان، ۶۰۶
 پژوهنده، عبدالعلی، ۳۲۶
 پسیان، کلنل محمدتقی خان، ۱۳۷، ۳۱۰، ۳۴۱، ۴۳۰
 پناهی، ژنرال، ۳۸۶
 پناهیه، ۴۲۳
 پنبه‌ای، عباسعلی، ۳۲۳

ایرانسکی، ۶۰
 ایرج میرزا، ۶۴۶
 ایلرس، ۶۹، ۷۲، ۸۰
 ایلیف، مستر، ۱۵۷
 ایوانف، م. س.، ۸-۴۷، ۶۸، ۵۷۱، ۵-۶۰۴

ب

بابایی، پرویز، ۸۱
 باتمانقلیچ، ۴۵۲، ۶۱۱، ۶۴۱
 باراتوف، ژنرال، ۴۷
 بارزانی، ملا مصطفی، ۳۲۰، ۹-۴۴۸
 بارزانی (ایل)، ۴۴۸
 باقراوف، میرجعفر، ۲۵۳، ۳۲۰، ۴۳۱، ۴۵۰
 بالفور، ۵۶
 بامداد، مهدی، ۱۱۵
 باوندپور (ایل)، ۳۰۲
 بایندر، دریادار، ۸۶
 بایندر، سرتیپ، ۶۰۱
 بختیار، ابوالقاسم، ۳۸۲، ۵۹۶
 بختیار، سرگرد یا سرتیپ، ۳۸۷، ۶۳۹، ۶۴۴
 بختیاری (ایل)، ۷۷، ۹۳، ۸-۱۴۷، ۲۲۹، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۳۶، ۶-۵۹۵
 بدر، محمود، ۷-۹۶، ۱۰۳
 برنس (وزیر خارجه آمریکا)، ۶-۳۱۵، ۵-۳۵۴
 بصیر السلطنه، ۳۰۸
 بقایی، سرلشکر، ۲-۵۵۱
 بقایی، دکتر ابوالفضل، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۱۶، ۵۳۳، ۵۵۰، ۵۶۰، ۵۷۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۲-۶۰۱، ۶۰۶
 بقراطی، محمود، ۲۶۰، ۴۳۸، ۴۹۵، ۵۹۲
 بلشویکها، ۱۳، ۸۱
 بلگریو، ۴۵۵
 بلوچ خسروی (بخشدان)، ۳۰۳
 بلوچ، سرگرد، ۲-۶۰۱
 بنش، دکتر، ۳۸
 بواسحق، سرهنگ، ۸-۴۰۵
 بوذرجمهری، سرلشکر کریم، ۵۵، ۹۹
 بوشهری، امیر همایون، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰
 بوشهری، جواد، ۵۴۵

۶۷۰ / گذشته چراغ راه آینده است

تفضلی، جهانگیر، ۲۵۰، ۲۷۱، ۲۹۳، ۲۹۶-۷، ۳۰۹، ۳۴۰، ۳۴۳-۴
تفضلی، محمود، ۲۹۴، ۳۱۳
تقی‌زاده، سیدحسین، ۳۹، ۴۳، ۵۸، ۲۰۴، ۳۰۱، ۳۹۴، ۴۶۱، ۴۸۳-۴، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۲۰، ۵۵۷
تمپل، ۳۷۸
تمدن، محمدحسین، ۴۰۱، ۴۴۲، ۵۹۱
تنکابنی، آقا میرزا طاهر، ۹۸
توالی، اندریو، ۶۲۶
توپسون بون، سرهنگ، ۱۶۵
توده‌ایها، ۴۸۵، ۵۷۸
تورنبرگ، ماکس، ۵۱۷، ۵۳۰
توللی، فریدون، ۴۴۶
تیمرم، ۱۶۵
تیمورتاش، ۳۵، ۳۷-۸، ۱۴۸-۹، ۵۵۵
تیمورتاش، منوچهر، ۵۶۷
تیموری، ابراهیم، ۲۹

ث

ثریا، ۶۱۴
ثقة الاسلامی، ۱۸۱، ۲۹۹

ج

جاکسون، ۵۴۷
جاوید، دکتر سلام‌الله، ۱۱۳، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۷۵-۶، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۱-۲، ۴۱۷، ۴۲۰-۴، ۴۲۸، ۴۳۲-۴
جاویدان، سروان، ۴۲۴
جدی، شمس، ۳۲۶
جرنگان، جان د، ۳۱۵
جعفر قلی‌خان اسعد ← سردار اسعد بختیاری
جعفری، عباس، ۴۲۶
جکمن، ۳۸
جلالی نائینی، ۴۹۴
جم، محمود، ۴۶۰، ۴۷۷
جمالی، دکتر فاضل، ۳۷۹
جنتل، جیروانی، ۱۳
جواهری، محمدعلی، ۴۴۴، ۴۴۶

پوریا، ارسلان، ۵۹۲-۳
پوروالی، اسماعیل، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۶-۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۴۴، ۴۰۰
پولاد دژ، ۶۴۴
پولادزاد، سروان، ۶۴۴
پهلوی، اشرف، ۱۰۹، ۵۱۵، ۵۶۷، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۰۹
پهلوی، علیرضا، ۷۳، ۵-۶۱۴، ۵۸۴
پهلوی، محمدرضا، ۴۶، ۶۲، ۶۷، ۹۴، ۱۰۱-۲، ۱۰۵، ۱۰۱-۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۹۰، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۶۴، ۳۷۰، ۴۲۹، ۴۶۴، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۴۲، ۵۶۷، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶-۶۱۴، ۶۳۱، ۶۶۸
پیت، کلنل، ۳۰۳-۴
پیچ، ۶۵۷، ۶۶۳
پیرس، سرهنگ ر، ۴۶۲
پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ۳۴، ۱۶۴، ۱۹۵
پیرنیا، دکتر حسین، ۱۵۵
پیرنظر، ۳۴۳
پیشهوری، سیدجعفر، ۱۳۸، ۱۷۳، ۱۷۹-۸۱، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳-۵، ۲۶۰، ۲۶۵-۷، ۲۷۰-۱، ۲۷۵-۷، ۲۸۱-۳، ۲۸۶-۷، ۲۹۰-۲، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰-۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵-۶، ۳۶۵-۷۰، ۳۷۴-۷، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۴-۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۰-۱، ۴۳۳، ۴۵۰، ۴۷۸

ت

تاتهای قفقاز، ۲۶۳
تاجبخش، سرگرد، ۵۹۵
تدین، سید محمد، ۱۷۸
ترات، مستر، ۱۷۵، ۳۸۹، ۳۹۴
تربتی، عماد، ۵۵۳
ترکی، عقیقه، ۳۲۶
تروتسکیست، ۵۹۴
ترومن، ۳۵۵، ۴۷۱، ۴۸۸، ۴۹۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰-۱، ۵۵۵، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۸۲-۳
تریگولی، ۵۱۷

جوانرودی (ایل)، ۵۰۷

جسودت، دکتر، ۲۳۲، ۳۸۳، ۴۹۵، ۵۹۲، ۶۲۵، ۶۴۲، ۶۴۶-۷

جونز، آلتون، ۵۹۹

جووی، ستوان یکم علی، ۳۶۳

جهانشاهلو (ایل یا عشایر)، ۲۲۹، ۲۸۴، ۴۰۵، ۴۱۹

جهانشاهلو، دکتر (رئیس فرقه دموکرات زنجان)، ۳۱۱، ۳۶۶

چ

چرچیل، سر وینستون، ۱۹-۲۲، ۳۸، ۷۸، ۱۳۱، ۳۱۴-۵، ۳۵۱، ۳۵۵، ۴۵۷، ۵۵۹، ۵۶۵

چشم آذر، ۲۸۷

چمبرلن، ۷-۱۵، ۵۸

چیانکایچک، ۵۷۵

چیکاکی، ۳۷۸

ح

حاتمی، کلنل، ۴۱۷

حاج احتشام، ۲۵۲-۳

حاج عظیم خان (برادر ستارخان)، ۲۸۶

حاج علی اکبر بقال، ۴۲۶

حاج علی دوافروش، ۳۰۸

حاج مهدی آقا، ۳۰۸

حائری، هاشم، ۴۶۹

حائری زاده، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۰۹، ۵۸۹-۹۰، ۶۰۵-۶

حجازی، سرهنگ یا سرلشکر عبدالحسین، ۳۸۲، ۳۹۰، ۵۸۵-۶، ۶۳۲

حجازی، سید محمد باقر، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۵

حریری، ستوان حسن، ۹۷

حسابی، دکتر محمود، ۶۶۱، ۶۶۴

حسام وزیری، محمد حسین، ۷-۷۶

حسنکیفی، آقا جان، ۱۰۲

حسیبی، مهندس کاظم، ۵۶۹

حسین بن علی (ع)، ۱۴۹

حسین خان باغبان، ۳۰۸

حسینقلی خان، ۹۸

حسینی ← عباسی، سروان

حسینی، ستوان حیدر، ۲۳۸

حق شناس، مهندس، ۶۱۳

حق کیفی، کاظم، ۹۸

حکمت، ۱۶۱، ۲۴۱، ۳۹۳، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۲۳

حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک)، ۲۲۷، ۲۸۲

۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۱-۲۹۹، ۳۱۷-۹، ۳۲۲، ۳۲۴

۳۲۶-۸، ۳۴۰، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۶۱-۲، ۴۶۹-۷۰

۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۹، ۵۰۵، ۵۱۵

حیات داودی، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۱۳

حیات داودی (ایل)، ۳۸۸

خ

خواجه نوری، ابراهیم، ۴۷۸، ۵۸۶

خامه، انور، ۳۴۹

خرمدل، ۲۸۷

خزعل، شیخ، ۵۸-۶۰، ۱۴۸، ۳۶۷

خزعلی، شیخ جاسب، ۳۷۹

خطیبی، حسین، ۶۰۱

خلعتبری، ارسلان، ۲۷، ۶۵، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۴۵

۱۴۹، ۱۶۳، ۳۵۰، ۴۰۹، ۴۵۱، ۴۹۴

خلعتبری، رحمانقلی، ۱۸۱

خلعتبری، ساعد الممالک، ۹۸

خلعتبری، ناصرقلی، ۱۰۵

خلیل دایی، ۴۲۵

خلیلی، ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۹۴

خوشباور، کاظم، ۴-۳۲۳

خویی، حاج رحیم، ۱-۱۸۰

خوئینی، شیخ محمد، ۴۲۵

خیابانی، شیخ محمد، ۱۳۷، ۲۶۲، ۲۸۱

د

داداش بیگ، ۵۳

دادستان، سرتیپ، ۶۱۱

دارایی، برهان السلطنه، ۲۸۴

دارسی، ویلیام، ۳۲

داسن، جیمز، ۵۷

۶۷۲ / گذشته چراغ راه آینده است

- داشناکها، ۵۲، ۵۶
 داگلاس، ویلیام (قاضی آمریکایی)، ۳۳۶، ۴۲۴، ۴۷۹-۵۰۷
 دالس، ۶۰۰-۵۹۹، ۶۰۸-۹، ۶۵۳
 دانش، بهرام (ماژور)، ۳۶۳
 دانشیان، ژنرال غلام یحیی، ۴۰۳
 داودی، حاج مصطفی، ۲۸۹
 داویتان، ۶۰
 دبورین، ژرژ، ۱۵
 درخشان، سرتیپ، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۸۹-۹۰
 ۴-۲۹۳، ۲۹۷، ۳۱۲
 درخشش، محمد، ۶۵۲، ۶۶۴
 دری، ۲۶۳
 دریفوس، ۷۲، ۸۰، ۲۷۷
 دشتی، سید ضیاء، ۳۴۱
 دشتی، علی، ۳۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۷، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۴۱، ۵۶۶
 دشمن زیاری (ایل)، ۳۹۵
 دموکراتها، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۶۹، ۴۰۸-۱۰، ۴۲۰، ۴۲۴
 دنسترویل، ژنرال، ۴۸
 دولت آبادی، یحیی، ۵۸
 دولتشاهی، ۱-۲۹۰
 دولفوس، ۶۹
 دومن، سرهنگ ف.ک، ۱۶۵
 دونالد، ادوارگ، ۶۲۷
 دونیتز، دریاسالار، ۲۲۵
 دهخدا، ۵۶۲
 دهقان، احمد، ۱-۲۰۰، ۴۵۲
 دیبائیان، ۳۲۵، ۴۲۵
 دیکسن، ژنرال، ۴۹، ۵۷
 دیلمقانی، صادق، ۳۶۶
 دیوان بیگی، سناتور رضا علی، ۶۰-۶۵۳، ۴-۶۶۲
- ذوالفقاری، سلطان محمودخان، ۴۲۴
 ذوالفقاری‌ها، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۸۶، ۷-۴۰۳، ۴۱۷
- ر
 رادمنش، دکتر رضا، ۱۷۳، ۱۷۹، ۷-۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۷-۸، ۲۷۴، ۳۸۳، ۴۳۸، ۴۷۷، ۴۹۵
 رازی، ۵۸۹
 راس، آلبیون، ۲-۵۰۱، ۵۱۵
 راسخ، مصطفی، ۱۳۴، ۱۴۹، ۲۳۲
 رامتین، اکبر، ۴۱۹
 راوندی، م، ۲۷۳
 رایدن، دریاسالار اریش، ۱۸
 رایس، ۴۷۰
 رائین، اسماعیل، ۷۵، ۱۸۴، ۱۹۰، ۳۳۹
 رحمانی، ماژور، ۴۱۷
 رحیمی، عبدالله، ۳۲۵
 رحیمیان، غلامحسین، ۲۱۳
 رزم‌آرا، سرلشکر یا سپهبد حاجعلی، ۱۹۰، ۳۹۰، ۴۲۰، ۴۴۹، ۳-۴۶۲، ۶-۴۸۴، ۲۰-۵۰۲، ۵۲۷، ۴۰-۵۳۹، ۵۷۵
 روزولت، کرومیت، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۸۵، ۳۵۱، ۶۲۰، ۶۲۳
 رسولی، مهندس رضا، ۱۸۸، ۲۹۲
 رشاد، محمد، ۱۶۰، ۱۶۲
 رشتی، میرزا کریم (خان اکبر)، ۳۷۱
 رشیدی، حاج میرزا حسن، ۲۶۵
 رشید عالی گیلانی، ۹-۱۸، ۷۷
 رشیدیان (برادران)، ۶-۵۸۵
 رشیدیان، حبیب‌الله، ۳۹۰
 رشیدیان، اسدالله، ۳۹۰
 رشیدیان، قدرت‌الله، ۴۰۴
 رضاخان (میرپنج)، ۵۳، ۵۵، ۹-۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۹۱، ۹۵، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۰، ۵۴۲، ۶۱۸-۹
 رضا زاده شفق، دکتر، ۳۴۳، ۴۵۶
 رضوی، ۳۴۳
 رفیعی، محمد تقی (نظام‌الدوله)، ۱۸۱، ۲۶۰
- ذکاءالملک، فروغی، محمد علی
 ذوقی (رئیس فرهنگ آذربایجان)، ۲۴۷
 ذوالفقاری (عشایر)، ۲۲۹

نمایه کسان و نسبتها / ۶۷۳

۴۳۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۹-۴۵۸، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۹۱
 ساری، اسماعیل، ۴۲۵
 ساعد، محمد، ۱-۸۰، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۵،
 ۲۰۸-۱۹۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲-۲۲۱، ۴۶۴، ۴۷۱،
 ۴۷۷، ۳-۴۸۲، ۴۸۸، ۴-۴۹۳، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۷۵،
 ۶۲۰
 سالار منصور، ۳۰۳
 سالک، محمد، ۴۴۶
 سپهبدی، انوشیروان، ۳۸۴
 سپهر، مورخ الدوله، ۳۶۶
 ستارخان، ۲۶۲، ۲۸۶، ۲۹۹، ۱۰-۳۰۷، ۴۱۵،
 ۴۳۰، ۴۳۶
 سجادی، دکتر، ۹۴، ۵۰۵-۶
 سراج میر (ذکاءالملک)، ۲۹۰
 سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان)، ۵۰،
 ۹-۱۴۸
 سردار سپه ← رضاخان
 سردار نصرالله یورتچی، ۲۴۹
 سردار همایون، ۵۴
 سرمد، صادق، ۱۷۳
 سروری، ۱۵۰
 سروشیان، سرگرد ارسطو، ۶۴۱، ۶۴۶
 شریدان، ۱۶۸
 سربه، ۴۲۵
 سلطانزاده. آ، ۶۲، ۱۳۸
 سلطانزاده تبریزی، ۶-۲۲۵
 سلیمان اوف، ۲۳۹
 سمیعی، احمد، ۶۴۷
 سنجابی (ایل)، ۳۰۲، ۴۹۴
 سنجابی، دکتر، ۴۹۴
 سوسیال دموکراتها، ۱۲، ۱۳۹
 سوسیالیستها، ۴۳۵
 سهام السلطنه ← بیات، مرتضی قلی
 سهیلی، سرهنگ، ۹۶، ۱۰۶
 سهیلی، علی، ۱۶۳، ۱۷۴، ۸-۱۷۷، ۱۹۰، ۵۵۱
 سیاح، حمید، ۳۴۳
 سیاسی، دکتر، ۴۸۰
 سیاهپوش، سرتیپ، ۱۲۱

رکنی، کیوان، ۱۰۱
 رمضان یخی، ۶۲۳
 روحانی، فواد، ۵۴۷، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۸،
 ۳-۶۶۲
 رودبارکی، قاسم، ۱۰۲
 روسو، روبرت، ۲۹۷
 روسها، ۴۶، ۶۹، ۱۹۳، ۲۹۵، ۵-۳۱۳، ۳۴۳،
 ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۴۲۸،
 ۴۵۵، ۵۱۹، ۶۰۰
 روزبه، ۳-۶۴۲، ۸-۶۴۷
 روزول پالمر، رابرت، ۱۳
 رومل، مارشال، ۱۸
 رویتز، بارون ژولی وس، ۲۹، ۳۲
 ریاحی، تیمسار، ۶۰۱، ۶۱۳
 ربیر، تورکیلد، ۶۵۳
 ربین تروپ، ۷۴
 ریدر بولارد، سر، ۷-۳۱۵
 ریدلی، سرلشکر، س. ۱۶۵

ژ

زاوش، مهندس، ۴۴۶
 زاسلاوسکی، د.، ۳۴۸
 زاهدی، رضا، ۴۸۶
 زاهدی، سرتیپ نصرالله، ۶۰۱
 زاهدی، سرلشکر فضل الله، ۵۲، ۷۵، ۷۷، ۱۳۵،
 ۱۴۳، ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۹۱، ۴-۳۹۳، ۴۰۰-۳۹۹،
 ۶-۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۶، ۲-۶۱۰،
 ۶-۶۱۵، ۱-۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۲
 زربخت، ستوان یکم مرتضی، ۳۶۳
 زنجانی، مهندس اسماعیل، ۴۴۶
 زند، ۲۳۸
 زنگنه، احمد، ۲۹۰، ۶-۲۹۵
 زنگنه، دکتر، ۴۸۸
 زهتاب فرد، رحیم، ۴۷۸
 زیبایی، سرگرد، ۶۲۴
 زیرک زاده، مهندس، ۶۰۱، ۶۱۳
 سابلیه، ادوارد، ۵۰۳
 سادچیکوف، ۳۴۷، ۹-۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۹، ۴۱۸،

۶۷۴ / گذشته چراغ راه آینده است

سید ضیاء الدین ← طباطبائی، ضیاء الدین
سیف، سرهنگ، ۲۵۱
سیف آزاد، ۷۰
سیف الدینی، ستوان سوم، ۳۶۳
سیف الله خان، ۴۲۶
سیف قاضی، محمد حسین، ۳۲۰، ۳۶۶، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۲۶
سیمون، سر جان، ۱۵

ش

شادمان، جلال، ۵۰۵
شاه بختی، سپهبد، ۱۹۱، ۴۷۹، ۵۸۴، ۵۹۷، ۶۱۱
شاهرخ، ارباب کیخسرو، ۱۴۶
شاهرخ، بهرام، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۶۲۴
شاهرود، باقر، ۱۴۰
شاهسونها، ۳۸۷
شاهقلی، سرگرد، ۴۸۷
شاهنده، عباس، ۱۷۳، ۲۹۴، ۲۹۶-۷، ۲۹۹، ۴۵۹
شایر، ویلیام، ۲۰
شایسته، محمد، ۷۹
شایگان، دکتر، ۱۶۶، ۴۸۰، ۴۹۴-۵، ۵۰۹، ۵۶۹، ۵۸۸، ۶۰۱
شبستری، علی، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۸۶، ۳۹۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۳۳-۴
شپرد، سرفرانسیس، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۶۶
شرمینی، مهندس نادر، ۳-۵۹۲، ۶۴۸
شریعت زاده، ۱۸۰
شریف امامی، مهندس، ۶۵۹، ۶۶۴
شعبان بی منخ، ۵۹۷، ۶۲۳
شفیق (اشرف پهلوی)، ۶۰۹
شفایی، کلنل، ۴۱۷
شقاقی، سرهنگ، ۴۰۷
شقاقی، سلطانعلی، ۴۲۶
شکاک (ایل)، ۴۴۹
شکوه الملک، ۹۹
شمس، اسماعیل، ۲۴۷، ۳۲۵
شوادران، بنیامین، ۵۸
شوارتسکف، سرهنگ، ۱۶۵، ۳۶۶، ۳۷۵-۶

۴۱۷، ۴۲۸، ۴۶۲، ۱۰-۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۸
شوشتری، ۵۵۳، ۵۶۷
شولتسه، برتولد، ۷-۷۵، ۱۴۳، ۱۸۹، ۱۹۲
شولنبرگ، کنت، ۷۴
شهریور، احمد، ۵۲
شیروانی، ابوطالب، ۲۴، ۱۷۸، ۳۹۰، ۴۰۴

ص

صاحب دیوانی، ۲-۴۹۱
صادق، صادق (مستشارالدوله)، ۳۶۶
صارم الدوله، ۱۷۸، ۱۹۳، ۲۲۹، ۳۶۴، ۳۸۹
صالح، اللهیار، ۳۸۴، ۵۰۹
صبا، میرزا حسین خان، ۱۱۳
صبحی، قلی، ۴۲۶
صدر، حسن، ۲-۱۵۱، ۲۲۷، ۳۰۵، ۳۹۷، ۴۹۰
صدر، محسن ← صدرالاشراف
صدرالاشراف، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۲۷-۹، ۲۳۶، ۲۳۸-۹، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۸۱، ۴۰۲، ۴۸۹
صدر قاضی، ۴۴۸
صفاری، سرپاس، ۳۹۳، ۳۹۰
صفاری، سرتیپ، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۴
صفاری لاهیجانی، سروان، ۹۷
صمصام، جهان شاه خان، ۳۹۰
صمصام السلطنه، ۳۴۶، ۵۹۵
صمصام بختیاری، ۲۲۹

ض

ضرغامی، سرلشکر، ۸۳

ط

طالیوف، عبدالرحیم، ۱۴۰
طاهری، دکتر، ۲۹۹، ۳۴۱، ۴۰۴
طبا، دکتر، ۴۸۸
طباطبایی، سید ضیاء الدین، ۱-۵۰، ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱-۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۰۱، ۴۶۶، ۵۱۶، ۵۸۶
طباطبایی، سید محمد صادق، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۷۷
طباطبایی، عباس، ۳۰۲، ۳۰۴

علی مسیو، ۳۰۸
 علی آبادی، جواد، ۷۷
 علیم الدوله، ۶۳
 عمادی، ۲۹۶
 عمادی، کاظم، ۱۱۱
 عمرخان شکاک، ۲۹۷
 عمید، سروان، ۵-۶۴۳
 عمیدی نوری، ۴-۶۳، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۰،
 ۱۶۱، ۱۷۳، ۴-۳۴۳، ۴۰۰، ۴۶۹، ۴۹۴
 عیسی خان، ۵۶
 عین الدوله، ۳۳۹، ۵۷۳
 غروی، آیت الله، ۴۹۴
 فاتح، مصطفی، ۳۱، ۳۵، ۴۰-۳۸، ۱۰۴، ۱۴۴،
 ۳۱۷، ۳۸۳، ۲-۵۱۱
 فاخر حکمت، سردار، ۱-۵۰۰، ۵۰۵، ۵۲۳
 فاطمی، دکتر حسین، ۱۷۳، ۴۹۴، ۶۰۱، ۶۱۳،
 ۶۱۶
 فاطمی، عماد، ۳۹۱
 فاطمی، مصباح، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۱، ۵۰۵
 فائد، صمد، ۲۹۶
 فتاحی، ۱۷۳، ۲۸۷
 فخرآرائی، ناصر، ۷-۴۸۴
 فخرآرائی، ابراهیم، ۱۳۷
 فداکار، تقی، ۱۸۷، ۳۸۶
 فراماسونها، ۱۱۵، ۲۳۱، ۳۳۹
 فرامرزی، عبدالرحمن، ۱-۳۰۰، ۳۹۶
 فرانکو، فرانسیسکو، ۱۶، ۶۹
 فرانکیس، سر الیور، ۵۲۲
 فریود، حشمت الدوله، ۳۹۱
 فریخ، سید مهدی (معتصم السلطنه)، ۸۶، ۸۸-۹،
 ۲۸۰
 فرخی یزدی، ۴۹، ۳۴۰
 فرستال، ۴۵۳
 فرمانفرمایان، فیروز، نصرت الدوله
 فروتن، دکتر غلامحسین، ۴۳۸، ۴۹۵، ۵۹۲
 فروزان، ۱۱۰، ۱۲۲، ۲۶۲، ۵۶۸
 فروزش، ۱۷۳، ۴-۲۹۳
 فروغی، محمد علی، ۳۹، ۵۰، ۵۹، ۸-۸۶، ۹۱

طباطبایی، میرزا محمد تقی، ۳۰۸
 طبری، احسان، ۳-۱۴۲، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۳۶،
 ۴۳۸، ۴۹۵
 طفرایی، مازور، ۴۱۷
 طهماسبی، خلیل، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶
 طیب، ۶۲۳

ظ

ظفر، امیر حسین، ۳۸۲

ع

عابدی، دکتر رحیم، ۳۴۶
 عامری، جواد، ۳۴۳، ۴۸۸
 عباسی، سروان، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶-۶۴۵، ۶۴۸
 عبدالله، شیخ، ۳۷۹
 عثمانیها، ۶۲
 عدالت، سید حسین خان، ۳۰۸
 عراقی، حاج آقا اسماعیل، ۱۴۶
 عرب، ۵۵۰
 عزام پاشا، ۳۷۹
 عزت پور، ۲۰۲
 عزیزه، ۴۲۴
 عزیز رحیمی، سرهنگ، ۵۹۷
 عزیز یوسف اوغلو، ۴-۳۲۳
 عطائی، مهندس، ۳۰
 عظیم، غلامعلی، ۲-۱۶۰
 عظیم، محمد، ۳۲۵
 عظیم، یوسف، ۲۹۲
 عظیمی، ژنرال، ۴۲۶
 عظیمی، محبوب، ۴۴۴
 علاء، حسین، ۲۸۵، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۵۲۰،
 ۵۲۳، ۵۵۳
 علم، اسدالله، ۵۰۵، ۵۱۶، ۵۸۶
 علم، حاج سید مرتضی، ۳۱۲
 علوی، بزرگ، ۴-۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱
 علوی، سروان، ۶۴۳
 علوی، مهندس، ۴۹۵، ۶-۶۲۵، ۶۴۷
 علوی مقدم، سرلشکر، ۵۷۸، ۱-۵۸۰

- ۵-۹۴، ۱۱۲، ۳۴-۱۱۵
 فروهر، غلامحسین، ۵۰۹-۱۰
 فرهمند، محمد، ۲۸، ۳۰
 فرهنگ، ۲۶۵، ۲۹۶
 فرهی، ۱۰۱
 فرید، اصلان، ۳۲۳
 فردلیپ، دکتر، ۲۰۰
 فریزر، مستر، ۳۹
 فلسفی، ۱۱۲
 فوت، ۹۹
 فولادی، سیف‌الله، ۱۴۷
 فهیمی (فهیم‌الممالک)، ۲۴۸-۹
 فیروز، مظفر، ۱۷۵-۶، ۳۴۲، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۴
 ۴-۳۸۳، ۹۱-۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۰
 فیروز، نصرت‌الدوله (فرمانفرمائی‌ان)، ۳۳، ۱۴۷، ۱۷۵
 فیروزه، سرلشکر، ۳۸۴
 فیضی، عیسی، ۳۵
 فیلجر، کلنل، ۳۰۳
- ق**
 قادی کلاهیا، ۲۳۹
 قاسمی، ابوالفضل، ۳۳۹
 قاسمی، احمد، ۱۸۴، ۴۰-۲۳۹، ۴۹۵، ۵۹۲
 قاضی، محمد، ۲۰-۳۱۹، ۴۱۲، ۹-۴۴۸، ۵۰۷
 قبادی (ایل)، ۳۰۲
 قبادیان، ۴۰۰، ۳-۴۹۲
 قجر (عشایر)، ۲۲۹، ۲۸۴
 قراگوزلو، حسینعلی (فتح‌السلطنه)، ۴-۷۳
 قرشی، ۴۰۲
 قریشی، امان‌الله، ۴۴۴، ۶۴۸
 قزاق (قزاقها)، ۸-۴۶، ۴-۵۲، ۹۵، ۱۱۳
 قزاقهای همدان، ۵۳
 قزلباش، ۴۰۳، ۵-۴۱۴، ۴۱۹
 قشقایی (ایل)، ۲۴، ۷-۷۵، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۲
 ۳۸۲، ۳۸۹، ۶۳۹
 قشقایی، خسرو، ۱۷۸، ۲۲۹، ۳۸۲، ۳۸۹، ۲-۳۹۰
 قشقایی، محمدحسین خان، ۳۹۰، ۳-۳۹۲
- قشقایی، ملک منصور، ۳۹۲
 قشقایی، ناصر، ۱۹۴، ۳-۳۹۱، ۴۰۰
 قلی اوف، ۴۲۲
 قلیخانی (ایل)، ۳۰۲
 قنات‌آبادی، شمس، ۵۵۰
 قوام، ابراهیم، ۹۴
 قوام، احمد (قوام‌السلطنه)، ۱۵۴، ۱۵۹، ۲-۱۶۱
 ۲-۲۸۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۸، ۴۳-۳۳۹، ۳۴۷
 ۳۵۸، ۳۶۱، ۵-۳۶۴، ۷۳-۳۶۹، ۳۷۵، ۸-۳۷۷
 ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۲-۳۹۹، ۴۰۸، ۲-۴۱۱
 ۴۱۶، ۴۲۱، ۹-۴۲۸، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۵
 ۴۹۰، ۵۰۵، ۵۴۲، ۵۶۷، ۴-۵۷۲، ۹-۵۷۷، ۵۸۹
 قوام‌الدوله، میرزا محمد، ۳۳۹
 قوام شیرازی (قوام‌الملک شیرازی)، ۱۹۲، ۳۶۴
 قهرمان، سلطان، ۴۱۷
 قهرمانی، علی، ۴۲۵
 قیامی، زین‌العابدین، ۲۶۰، ۲۹۲، ۳۲۵
- ک**
 کاشانی، آیت‌الله سیدابوالقاسم، ۷-۷۶، ۵۱۷
 ۸-۵۶۷، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۰، ۹۰-۵۸۹، ۵۹۶
 ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶-۶۰۴، ۶۳۱
 کافتارادزه، ۲۰۲-۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۱، ۵-۲۱۳، ۲۲۲
 کاکس، سرپرسی، ۴۹، ۵۱
 کامبخش، عبدالصمد، ۲۳، ۲۵، ۱۸۶
 کانلی (سناتور امریکایی)، ۳۵۴
 کاویان، جعفر، ۲۹۲
 کاویانی، دکتر، ۴۹۴
 کایتل، ۲۱
 کدمن، لرد جان، ۳۵، ۳۷، ۴۰-۳۹
 کریتس، ۶-۱۹۵
 کرزن، لرد، ۳۰، ۳۲، ۵۰
 کریازین، گئورگو، ۶۰
 کسرائی، سرهنگ هادی، ۶۱۴
 کسروی، احمد، ۲۶۵، ۸-۳۰۷
 کشاورز، دکتر، ۱۷۹، ۳-۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۴
 ۲۳۶، ۱-۲۵۰، ۲۷۴، ۳۸۴، ۴۳۷، ۴۹۵
 کشوری، مرتضی، ۱۰۲

نمایه کسان و نسبتها / ۶۷۷

کلالی، امیر تیمور، ۴۹۴، ۵۶۱
کلنل کاظم خان، ۵۲
کلنل محمد تقی خان ← پسیان، کلنل
محمد تقی خان
کلهر ← باوندپور (ایل)
کمال، سرتیپ، ۶۱۱
کمونیتها، ۱۳۸
کنان، جرج، ۴۲۸
کنفوسیوس، ۳۳۹
کوچاریانس، آشود، ۶۴۰
کورس، ۱۷۰
کولومبی تسف، ۴۸
کی استوان، حسین، ۴۹، ۲۱۷، ۲۴۱
کیانوری، دکتر نورالدین، ۱۷۲، ۶-۲۳۵، ۳۸۶،
۴۳۸، ۴۹۵، ۵۹۲، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۷
کیانی، شیخ موسی، ۳۲۶
کیسلینگ، سرگرد ویکدون، ۲۲۵

گ

گارنر، ۵۶۵، ۵۶۹
گاموتا، ۶۹، ۷۵، ۱۴۳، ۱۸۹
گرزن، سرلشکر، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۹۷، ۶۱۱
گرومیکو، ۸-۳۵۷
گریدی، دکتر هنری، ۴-۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۳۰، ۵۵۷
گس، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۳
گلد، ۲۲۹، ۳۹۴
گلشائیان، ۳-۴۹۲، ۵۰۱-۴۹۹، ۵۱۳، ۵۳۳
گوران ولدبیگی (ایل)، ۳۰۲
گورینگ، هرمان، ۵-۱۴
گوزمان، آردنز، ۶۲۷
گیلان شاه، سرهنگ، ۳۹۵

ل

لاری، حاج سید عبدالله، ۴۳۰
لاورنتیف، ۶۱۰
لرن، سر پرسی، ۵۹
لسانی، ابوالفضل، ۳۲، ۵۰، ۵۲، ۶۵۴، ۶۶۰،
۴-۶۶۳

لطیفی، مجدالسلطان، ۹۹
لمپتون، میس، ۱۰۳، ۶۰۹
لنکرانی، شیخ حسین، ۳۶۶، ۴۳۲، ۴۵۳، ۴۷۳
لنین، ولادیمیر ایلچ، ۱۷۶، ۳-۲۲۲، ۲۵۶، ۲۷۸،
۳۱۰، ۳۱۲، ۴۳۰، ۶-۴۳۵
لوسوتور، امیل، ۶-۵۵
لويس، ج.، ۱۳۱
لیقوانی، ۱۱۱
لیندنبلات، ۶۸
لثوی، والتر، ۵۱۲

م

مارکس، ۴۲۷
مازندی، ۶۱۵
ماژور، فضل الله ← سرلشکر زاهدی
مافی، میرزا هاشم خان، ۱۱۳
ماکسیموف، ۲۱۴، ۳۲۸
مکگی، جرج، ۵۲۲
ماکویی، قاسم، ۱۰۲
مالسون، ژنرال، ۴۸
مالنکف، ۶۱۰
مانی پنی، ۲۲۹
ماهونی، سرهنگ توماس، ۱۶۵
مایر، فرانتس، ۶۹، ۷۲، ۷-۷۵، ۱۴۳، ۱۸۹، ۱۹۲
مائوتسه تونگ، ۱۸۵
مبشری، سرهنگ، ۶۴۱، ۶۴۴
متقی، ۵۹۲، ۶۴۷
متین دفتری، ۱۴۳، ۱۵۰، ۴۵۲، ۴۸۴
مجد، فطن السلطنه، ۵۰۵
محامد، محمد تقی، ۲۵۲
محبوب، ۲۶۲
محتشمی، ۲۵۱
محسنی، ۲۴۷
محقق دوانی، سروان اسماعیل، ۵-۶۴۲
محمد علی شاه، ۲۲۸
محمدلو (عشایر)، ۲۲۹
محمدی، محمد امین، ۴۴۴، ۴۴۶
محمود، محمود، ۳۹

۶۷۸ / گذشته چراغ راه آینده است

مظفرالدین شاه، ۳۳، ۲۷۴، ۳۳۹، ۵۴۱	محمود مسگر، ۶۲۳
معمدالسلطنه، میرزا ابراهیم، ۳۳۹	محو، سرتیپ، ۶۱۱
معظمی، دکتر، ۱۶۳، ۴۹۴، ۵۰۱، ۶۰۱، ۶۰۶	محیط طباطبایی، ۱۷۳
معین‌الملک، ۵۴	منخبرالسلطنه، ۳۷، ۵۸، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۶
مغروری، سرتیپ، ۶۲۱	مختاری، رکن‌الدین، ۸۳، ۸۷، ۱۲۱، ۱۳۴
مقدم (ایل)، ۲۸۴	۶-۱۴۵، ۵۲-۱۴۹، ۲۲۸
مقروچیان، سیمون، ۳۲۵	مختاری گلپایگانی، ستوان منوچهر، ۶-۶۴۲
مک‌آرتور، ۳۵۴، ۵۰۳	مدرس، سید حسن، ۶۰، ۱۴۷
مکلوی، جان، ۴۶۳	مدنی، سروان، ۶۴۳
مکلین تاک، ۳۴	مدنی، علی‌اکبر، ۱۳۲
مکتر، مستر، ۵۷۹، ۵۸۸	مرتضوی، سرهنگ، ۴۰۵، ۴۰۷
مکی، حسین، ۳۰، ۵-۵۱، ۵۹، ۱۷۱، ۳۴۰، ۴۶۹	مرتضی قلی‌خان، ۲۹۰، ۳۹۰
۴۸۳، ۸-۴۸۶، ۴-۴۹۲، ۵۰۰، ۱۰-۵۰۹، ۵۴۱	مری، ۷۹
۵۵۲، ۹۰-۵۸۹، ۵۹۸، ۶۶۱	مزینی، سرتیپ، ۶۰۱
ملک فاروق، ۶۱۶	مستشاری، سرگرد، ۳۱۲
ملک، مهندس حسین، ۴۴۴، ۴۴۶	مستوفی‌الممالک، ۵۸
ملک مرزبان، لطفعلی خان (سالار)، ۷-۹۶	مستوفی، عبدالله، ۱۴۷، ۶-۲۴۳، ۲۶۳
ملکه ثریا، ۶۱۴	مسعود، اکبر ← صارم‌الدوله
ملکه مادر، ۳۷۱، ۷-۵۶۶، ۵۷۹، ۵۹۶، ۶۰۹	مسعودی، عباس، ۲۵، ۳۷، ۱۱۰، ۱۴۶، ۱۵۹
ملکی، احمد، ۱۱۳، ۱۷۳، ۴۹۴	۲-۱۶۰، ۱۷۴، ۱۹۹
ملکی، خلیل، ۳۲، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۳۲، ۴۳۸	مسعودی، قاسم، ۳۴۳
۴۴۲، ۸-۴۴۶، ۶۳۷	مسعود، محمد، ۴۷۳
ممتاز، سرهنگ، ۶۲۴	مشارعظم، ۴۹۵، ۵۸۹
منتظم‌الملک، ۹۸	مشار، یوسف، ۴۹۴
منزه، سرتیپ دکتر، ۶۰۱	مشاور، دکتر محمود، ۱۲۷، ۱۲۸
منشی‌زاده، ۵۸۴	مشیرالدوله ← پیرنیا، حسن
منصور، علی، ۴-۸۳، ۵۰۱	مصباح‌زاده، دکتر، ۱۷۹
منوچهری، سرهنگ (تیمسار آریانا بعداً)، ۲۵۰	مصدق، دکتر محمد (مصدق‌السلطنه)، ۳۱، ۴۱
مؤمن‌الملک، ۱۱۷، ۱۲۷	۵۰، ۵۷، ۶۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱-۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۴
مورگان شوستر، ۳۳۹	۱۶۴، ۱۶۷، ۲-۱۷۱، ۸۱-۱۷۹، ۱۸۵، ۲۰۳
موری، والاس، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۶۳	۲۰۵، ۲۰۸، ۴-۲۱۱، ۸-۲۱۷، ۳-۲۲۰، ۲۲۸
موریسون، مستر، ۵۲۴، ۵۴۵	۳-۲۴۱، ۶-۳۰۵، ۳۱۸، ۱-۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۸
موسولینی، ۱۳، ۷-۱۶	۴۸۳، ۴۹۰، ۵-۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۰-۴۹۹، ۵۰۹
موسوی‌زاده، ۴۰۱	۵۱۶، ۵۲۱، ۵-۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۶
موقر، مجید، ۸۵، ۱۱۳	۴۹-۵۳۹، ۶۰-۵۵۱، ۷۹-۵۶۲، ۹۱-۵۸۱
مولوتف، ۷۴، ۳۱۵، ۴-۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۲، ۴۵۶	۶۱۳-۵۹۳، ۸-۶۱۵، ۱-۶۲۰، ۳۴-۶۲۳، ۶۳۶
موهر، آنتون، ۳۴	۶۳۸، ۲-۶۵۱، ۶۶۱
مهتاش، دکتر جاوید، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۳۶	مصطفوی، رحمت، ۱۱۱

نمایه کسان و نسبتها / ۶۷۹

نزیه، حسن، ۱۶۰	مہجور، ۸۰
نصر، دکتر، ۵۰۰	مہران، محمد، ۵۲۰
نصیری، ستوان، ۶۴۴	مہران، منوچہر، ۴۳۸
نصیری، سرہنگ، ۳-۶۱۲، ۶-۶۱۵	مہنا، تیمسار، ۶۰۱
نظری، ماژور، ۴۱۷	میدلتن، ۵۵۶، ۵۸۷
نفیسی، دکتر مشرف، ۳-۱۳۲، ۱۵۳	میراشرافی، ۶۰۶
نفیسی، سعید، ۱۱۵	میرخاص اردبیلی، سید احمد، ۲۴۹، ۲۹۵
نواب صفوی، ۵۱۴	میرزا حسین واعظ، ۳۰۸
نوایی، سرہنگ، ۲۳۸	میرزادہ عشقی، ۱۴۶
نوبخت، حبیب اللہ، ۶-۷۵، ۱۴۳	میرزا کوچک خان، ۳۱۰، ۳۴۱، ۴۳۰
نوبری، میرزا اسماعیل، ۳۰۸	میرزا ملکم خان، ۱۱۵
نوذری، محمد علی، ۵۰۵، ۶۲۴	میرشریف، ۴۲۶
نورتگرف، ۴۷۰	میر ممتاز، ۹۸
نوروز، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹	میکائیلیان، آرتیس ← سلطانزادہ، آ.
نوری اسفندیاری، ۴۷۰	میلیتاریستہا، ۶۳۷
نوری، ستوان، ۱۹۱	میلیسپو، دکتر آرتور، ۶۸، ۱۳۱، ۱۵۴، ۷۲-۱۶۴،
نوٹاد، ۲۴۷، ۲۷۱، ۳۱۰، ۳۶۷-۸، ۳۸۰	۱۸۷، ۱۹۵-۶، ۲۰۰، ۲۲۰، ۳۴۰
نوشین، عبدالحسین، ۴۳۸	میمندی نژاد، دکتر، ۱۱۵
نیرومند، سرہنگ، ۹-۱۴۸	
نیساری، مصطفی (صدق السلطان)، ۶-۲۴۵	ن
نیکپور، ۳۴۳	نادری، عباس، ۹۸
نیک پی، اعزاز، ۳۹۳	نازیہا، ۲۲۵
نیوندی، حسین، ۷۰۶	ناصری، مهندس ابوالفضل، ۴۴۴، ۴۴۶
	ناصرالدین شاہ، ۳۲، ۳۳۹
و	ناصرالملک، ۵۰
واندنبورگ (سناتور آمریکایی)، ۵-۳۵۴	نامدار، احمد، ۷۷
وایلی، جان، ۴۷۴، ۵۰۳	نامور، رحیم، ۴۴۷
وثوق، ۳۰۳	نجم آبادی، شیخ عبدالحسین، ۹۹
وثوق الدولہ، میرزا حسین، ۳۴، ۵۲-۴۸، ۱۳۶، ۳۳۹	نجم السلطنۃ قاجار، ۵۲۴
وثیق، سروان، ۳۹۵	نخجوان، سرلشکر احمد (امیر موثق)، ۵۲، ۸۱،
ورہرام، سرہنگ، ۲۸۹	۸۶، ۱۹۱
وزیر دفتر، میرزا ہدایت اللہ، ۵۴۱	نخشب، ۵۸۹
وطن پور، سلطان، ۴۱۷	نخمی، دکتر محمد، ۵۰۵
ویویان، ۱۶۷	ندیمی، سروان عبدالرحیم، ۲۳۹
ویسانوف، ۵۹	نراقی، ۱۵۵
ویشنسکی، ۳۲۷	نرمان، مستر، ۵۰
وینانت، ۷۹	نریمان، محمود، ۵-۴۹۴، ۱-۵۲۰، ۵۳۸

هـ

۶۶۴

هندیها، ۳۸۳
 هوروریتز، داوید، ۶۶۵
 هوشمند افشار، سرتیپ، ۳۹۵
 هوور، هربرت، ۶-۱۹۵، ۶۵۳، ۶۵۷
 هیتلر، آدولف، ۲۲-۱۳، ۶۸، ۷۰-۱، ۷۵، ۱۴۳،
 ۱۶۴، ۳۵۱
 هیراد، ۶۲۳
 هیلاسلاسی، ۱۶
 هیلدوروژتل، ۴۱۸
 هیندروس، موریس، ۳۳۷
 هیئت، علی، ۳۹۳

ی

یانک، دکتر، ۳۹
 یزدان پناه، سرلشکر، ۵۶۶
 یزدی، دکتر مرتضی، ۳۸۴، ۴۳۸، ۴۹۵، ۵۹۲،
 ۶-۶۲۵، ۸-۶۲۷
 یزدی، سید علی، ۵۱
 یعقوب اوف، ۳۲۸
 یمین لشکرها، ۵-۴۰۴
 یمینی، ۴۰۳

هارولدلسکی، ۳۵۳
 هاشمی، احمد، ۶-۴۸۴
 هاشمی حائری، ۴۶۹
 هاشمی، سرتیپ، ۴۲۷
 هاشمی، سرهنگ، ۷-۴۰۶
 هافنگل، ۱۹۰
 هالدر، ژنرال، ۲۰
 هالیفاکس، لرد، ۱۵
 هاوارد، ۱۱۷، ۶۱۶
 هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، ۸-۳۷
 هدایت، خسرو، ۴۵۹، ۴۸۱
 هرمز، محمود، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۹
 هریمز، اورل، ۵۰-۵۴۹، ۷-۵۵۴، ۵۵۹، ۵۷۱
 هژیر، ۳۸۴، ۱-۴۷۰، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۵
 همانپور، پرویز، ۳۵۶، ۳۵۹
 همایی، جلال، ۱۱۵
 همت، سرتیپ، ۴۱۳
 همفری، هوبرت، ۶۶۵
 هنتیک، فن، ۷۳
 هندرسن، لرد، ۵۱۱، ۵۵۷، ۵۸۲، ۸-۵۸۷،
 ۱-۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۰-۵۹۹، ۹-۶۰۸، ۶۱۷، ۶۲۰،

نمایه جایها، گروهها و موضوعات

آبادان، ۵۸، ۱۸۷، ۲۳۲، ۳۸۳، ۴۱۹، ۵۲۳، ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۴، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۶۲	آبادان، ۶۴۷، ۴۶۲، ۴۲۷
آبعلی، ۱۰۹	آمریکا (ایالات متحده): در بیشتر صفحات
آتن، ۵۰۳	آمریکای لاتین، ۱۱۱
آذربایجان، ۳۳، ۴۸-۹، ۸۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴-۳۰۱، ۳۰۶-۱۳، ۳۱۵-۸۴، ۳۸۶-۹۰، ۳۸۷-۸، ۳۹۰، ۳۹۲-۳، ۳۹۶-۴۰۰، ۴۰۲-۹، ۴۱۱-۳۸، ۴۴۰، ۴۴۸-۵۰، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۸-۹، ۵۰۵، ۵۷۲، ۶۳۷، ۶۶۶	آمل، ۲۴۴-۵
آذربایجان شوروی، ۲۵۳، ۳۲۸، ۴۳۰	آنتورپ، ۴۸۳
آزارات، ۴۵۰	آنکارا، ۶۶۴
آرژانتین، ۱۱۱، ۲۵	
آستارا، ۲۴۴، ۳۶۴، ۴۲۹	الف
آستارود، دهات، ۴۵۲	ائتلاف احزاب آزادیخواه، ۲۳۷
آسیا، ۵۳۸	اپورتونیسسم، ۵۳۴، ۵۹۴
آشوراده، جزیره، ۴۸	اتحادیه آفریقای جنوبی، ۱۵۶
آغاجاری، ۳۷۸، ۵۲۰	اتحادیه اعراب، ۳۷۸-۹، ۳۸۱
آفریقا، ۸-۱۷، ۲۹	اتحادیه سوسیال دموکراتهای یهود، ۲۷۸
آق بابا، ۵۳	اتحادیه عشایر جنوب، ۳۹۳
آق چشمه، ۳۹۶	اتحادیه عشایر خوزستان، ۳۷۸-۹، ۳۸۱
آلبانی، ۱۷	اتحادیه کارگران آذربایجان، ۱۸۸، ۲۶۰، ۴۱۵
آلمان، ۲۲-۱۱، ۲۸، ۳۰، ۳۸، ۶۸، ۷۹-۶۹، ۸۶، ۸۸-۹، ۹۰، ۱۳۰-۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۵-۶، ۳۱۴، ۳۵۱-۲	اتحادیه کارگران اصفهان، ۱۵۷، ۲۲۶
	اتحادیه کرمانشاه و ایلات غرب، ۴۰۰
	اتریش، ۱۶، ۶۹
	احمدآباد، ۵۴۲
	اراک، ۲۵
	اردبیل، ۲۴۹-۵۰
	اردهان (ناحیه در ترکیه)، ۳۹۲
	اروپا، ۲-۱۱، ۸-۱۴، ۲۹-۳۱، ۶۵، ۸۵، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲-۳۵۱، ۴۶۸، ۴۸۱، ۵۴۱، ۵۶۷، ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۳۱

انقلاب مشروطیت ایران، ۵۸، ۶۷، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۳۹، ۳۸۰، ۴۹۰، ۴۹۷، ۶۳۳
انگلستان (انگلیس): در بیشتر صفحات
اوتوا، ۱۵۶
اودر، رود، ۳۵۱
اوکراین، ۲۱
اهر، ۳۳۰
اهواز، ۵۸، ۸۴، ۳۹۴، ۶۲۱
ایتالیا، ۴-۱۱، ۷-۱۶، ۷۱، ۹۰-۸۸، ۲۶۸، ۵۷۱
ایران: در بیشتر صفحات
ایرلند، ۲۷۷، ۴۲۹
اتلیجنت سرویس، ۱۹۰، ۵۱۷

ب

بازرگان (نام مکان)، ۱۱۰، ۴۵۰
باسمنج، ۴۲۵
باشگاه افسران، ۱۹۰، ۵۸۰
باشگاه نیرو و راستی، ۴۳۸
باغ ارم، ۳۹۱
باغ جوادیه، ۳۸۶
باغشاه، ۵۴
باکو، ۴۸، ۲۵۳، ۷-۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۸، ۴۲۳، ۴۵۰
بالاق، آبادی، ۲۹۶
بالکان، شبه جزیره، ۲-۳۵۱
بانس، آبادی، ۵-۳۹۴، ۳۹۷
بانک استقراضی، ۴۷، ۲۰۴، ۲۲۲، ۳۲۳
بانک انگلستان، ۹۵، ۴۶۸، ۴۸۸
بانک انگلیس و ایران در خاورمیانه، ۵۵، ۵۸۱
بانک بین‌المللی، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۸۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۷۰-۵۶۹
بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۵۶، ۶۰۳
بانک شاهی (شاهنشاهی)، ۴۷، ۵۵، ۶۵، ۶۹، ۴-۱۵۳، ۳-۳۲۲، ۴۶۱، ۸-۴۶۷، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۹۵، ۵۸۱
بانک مسکو، ۵۱۹، ۶۰۳
بانک ملی ایران، ۶۵، ۶۸، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۶، ۶-۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۴۴، ۴۰۳، ۵۲۵، ۶۰۳، ۶۲۷
بانده، ۱۹۰

اسپانیا، ۱۶
استابروک (از شهرهای آلمان)، ۳۵۱
استالینگراد، ۶-۷۵، ۷۸، ۱۷۴، ۱۹۲، ۳۱۱
استرآباد (گرگان فعلی)، ۳۳
اسرائیل، ۶۵۷
اسلامبول، ۲۹
اشنویه، ۸۸
اصفهان، ۳۰، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۷، ۹۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۸۵، ۹۳-۱۸۷، ۲۱۹، ۷-۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۱۰، ۶-۳۸۵، ۳۸۹، ۱-۳۹۰، ۳۹۴، ۷-۴۰۶، ۴۰۵، ۴۵۸
اصل چهارم ترومن، ۵۷۰
اصلاحات ارضی، ۵۰۷
اعتصاب آبادان، ۲۳۲
اعلامیه حقوق بشر، ۲۶۵
الموت طالقان، ۹۷
امتیاز بانک شاهی، ۴۶۱، ۴۶۸
امتیازنامه بانک شاهنشاهی، ۴۸۲
امتیازنامه دارسی، ۳۱، ۶-۳۳، ۳۸، ۲-۴۰، ۴۴، ۴۶، ۲۰۳، ۲۱۷، ۵۰۰
امتیازنامه رویتر، ۲۹، ۳۲
امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس، ۲۸۲
امتیاز نفت جنوب، ۳۱، ۳۹، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۳۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷، ۵۳۴، ۵۳۷، ۶۶۱
امتیاز نفت شمال، ۱۷۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۹-۲۱۸، ۳۴۰، ۴-۳۴۳، ۳۵۳، ۴۹۹
املاک خالصه، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۲، ۴۹۳
انترناسیونالیسم بورژوازی، ۴۳۵
انترناسیونالیسم پرولتری، ۲۳۸، ۴۳۵
انجمن ایالتی آذربایجان، ۲۶۵، ۲۷۲، ۴-۳۷۲، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۶، ۲-۴۱۱، ۲-۴۲۱، ۴۳۳
انجمن ایالتی خوزستان، ۳۷۶
انجمن صلح پاریس، ۳۷۹
انجمن ولایتی کردستان، ۳۱۹
انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۲۵۳، ۸-۲۵۷، ۲۶۷، ۴-۲۷۲، ۳-۲۸۱، ۷-۲۸۶، ۲۹۰، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۶۹
اندونزی، ۵۰۴، ۶۱۰
انزلی، ۲۹
انقلاب سوسیالیستی اکتبر، ۴۶، ۳۲۸، ۶۳۴

نمایه جایها، گروهها و موضوعات / ۶۸۳

- بیجنورد، ۱۹۵
بحر احمر، ۳۱
بحر خزر، ۲۹، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۷۸، ۲۶۰، ۲۹۰، ۳۵۳، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۷۲
بحرین، ۶۰، ۴۵۳، ۸-۴۵۵، ۶۲۱
برلن، ۷۱، ۴-۷۳، ۷۷، ۱۱۸، ۳۵۱
برنامه اقتصاد بدون نفت، ۵۷
بروجرد، ۶۵۸
بریتانیا، ۱۲، ۱۷-۲۰، ۵۰، ۵۶، ۸۰-۷۹، ۱۴۲، ۲۳۲، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۶۷، ۳۷۱، ۴۶۲، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۴۱، ۷-۵۴۵، ۷-۵۶۶، ۵۸۴، ۶۲۶
بریگاد قزاق، ۴۸
بصره، ۱۹، ۳۰، ۳۸۳، ۶۲۱
بغداد، ۱۹، ۳۰-۲۹، ۴۹، ۱۱۵، ۳۷۹، ۵۹۶، ۵-۶۱۴، ۶۴۱، ۶۶۴
بلژیک، ۱۲، ۱۷، ۳۰، ۳-۴۸۲
بلوچستان، ۲۳، ۱۷۲، ۲۰۵، ۳۶۰، ۶۵۸
بم، ۹۷
بمبئی، ۳۱، ۱۲۱
بندر آرخانگلوسک، ۲۲
بندر انزلی، ۳۶۴، ۴۲۹
بندر دیلم، ۸۸
بندر سانفرانسیسکو، ۲۲
بندر شاه، ۲۳۹، ۵۲۱
بندر شاهپور، ۸۴، ۵۲۱
بندر عباس، ۱۰۴، ۱۰۱۱، ۱-۱۲۰، ۱۷۸، ۴۷۲
بندر معشور، ۳۸۲، ۵۲۰
بندر مورمانسک، ۲۲
بورژوازی، ۲۵، ۶۰، ۶۲، ۷-۱۸۶، ۹-۲۶۸، ۴۳۵، ۵۲۷، ۶۲۵، ۵-۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۹
بورژوازی کومپرادور، ۲۶۹، ۴۲۷
بورژوازی ملی، ۲۵، ۶-۱۸۵، ۲۶۹، ۷-۵۷۶، ۶۲۶
بوروکراتیسم، ۵۹۲
بوشهر، ۵۹، ۶۶، ۴-۳۹۱، ۷-۳۹۶، ۴۰۰، ۴۱۳
بهشهر، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۸۸، ۴۱۹
بیانیه استکهلم، ۵۲۶
بیانیه حزب دموکرات کردستان، ۳۱۹
بیانیه دوازده شهریور (مراجعتنامه)، ۲۴۰
بیرجند، ۵۴۲
بیرمنگام، ۱۵۳
- بیضا، دهستان، ۳۹۴
بیمارستان سینا، ۴۸۴
- پ
پادگان تبریز، ۲۹۳
پادگان رضائیه (ارومیه)، ۲۹۶
پادگان میاندوآب، ۲۹۸، ۳۱۲
پارلمان تارسیسم، ۱۴۳
پاریس، ۳۷۹، ۴۳۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۵۸۶، ۶۰۹، ۶۱۷
پاکستان، ۶۰۸، ۶۵۷
پالایشگاه آبادان، ۵۵۸
پایین بلاغ، ۳۶۴
پایین تاشکی، قریه، ۹۷
پراگماتیک، ۵۹۳
پرت آرتور، ۳۵۴
پرولتاریا، ۵۷۶، ۶-۶۳۴
پرووکاسیون، ۶-۶۲۵
پطروگراد، ۱۵۳
پلیس جنوب، ۷-۴۶، ۵۱
پوتسدام، ۵-۳۱۴، ۳۵۲
پیمان اتحاد ایران و متفقین، ۱۳۰، ۱۵۳، ۲۳۱
پیمان امنیت متقابل، ۵۷۰
پیمان سعدآباد، ۶۸
پیمان سنتو، ۶۶۴
پیمان صلح و رسای، ۱۲، ۱۵
پیمان ضد کمیترون، ۱۶
پیمان نظامی ایران و آمریکا، ۴۶۰
پیمان نظامی بغداد، ۶۴۱، ۶۶۴
- ت
تازه کند، ۴۱۶
تاکستان، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۸
تئاتر سعدی، ۵۶۰
تبریز، ۲۹، ۸۴، ۹۶، ۹-۱۲۸، ۳-۱۵۲، ۱۶۷، ۸۱-۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۳۹، ۵۶-۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳-۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۵، ۳-۲۸۰، ۶-۲۸۵، ۲۸۹، ۷-۲۹۰، ۹-۳۰۷، ۳-۳۱۱، ۵-۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۸-۳۶۲، ۷-۳۷۲، ۴۰۳، ۴۱۲، ۸-۴۱۷، ۴-۴۲۰، ۷-۴۲۶، ۲-۴۳۱، ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۷۴، ۹-۴۷۸، ۴۹۴، ۶۴۷

- ترعه سونز، ۱۹
ترکمن صحراء، ۹-۲۳۸
ترکیه، ۸۰، ۸۸، ۲۰۷، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۴-۵، ۳۶۰، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۷۴، ۵۰۴، ۵۵۷، ۶۵۷
تفلیس، ۴۸، ۴۵۰
تکاب، ۳۶۴، ۳۷۵-۶، ۴۰۳، ۴۳۴، ۴۴۹
تنکابن، ۸-۹۷، ۲۶۲
تنگه بیدگان، ۳۸۹
تنگه باجگاه، ۳۹۵
تنگه بردگان، ۱۹۱
تورپاق قلعه، آبادی، ۲۹۶
توکیو، ۶۵۲
تهران: در بیشتر صفحات
جامعه ملل، ۱۶، ۳۸، ۴۵
جبهه آزادی ایران، ۳۸۰، ۴۳۷
جبهه ملی ایران، ۱۷۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۹-۱۱، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰-۲، ۵۲۶-۷، ۵۲۹-۳۱، ۵۳۳-۴۰، ۵۴۵، ۵۵۰-۱، ۵۵۶-۷، ۵۶۰-۳، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۹، ۶۱۲، ۶۲۰، ۶۳۶-۳۰
جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه، ۱-۳۸۰، ۳۸۴، ۴۰۴، ۴۱۳
جلفا، ۸۴، ۲۴۹
جمعیت آذربایجان، ۸-۲۴۷
جمعیت سوسیالیست توده ایران، ۴۴۵
جمعیت طرفداران صلح، ۵۲۶
جمعیت فداییان اسلام، ۵۱۴
جمعیت مقاومت ملی، ۴۸۵
جنگ آلمان و لهستان، ۷۸
جنگ جهانی اول، ۲-۱۱، ۵۱، ۱۵۳، ۳۱۸
جنگ جهانی دوم، ۱۵، ۱۹، ۲۱-۲، ۶۹، ۷۸، ۱۳۱-۲، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۳۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۸۸
جنگ عراق و انگلیس، ۱۹
جوانرود، ۵۰۷
جیرفت، ۷-۹۶
- چهارباش، ده، ۲۹۶
چین، ۱۶، ۲۹، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۸
- ح
حبشه، ۱۶
حزب آزادگان، ۱۲۸
حزب اجتماعیون عامیون، ۱۳۶
حزب اراده ملی، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۹۹
حزب ایران، ۸-۲۲۶، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۴-۵، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۳۷، ۴۵۱-۲، ۴۵۴-۵، ۴۶۲، ۴۷۶، ۵۰۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۸۹، ۶۰۶
حزب پان ایرانیست، ۵۶۰، ۵۷۸، ۵۸۴
حزب توده ایران: در بیشتر صفحات
حزب جمهوریخواه آمریکا، ۳۵۴
حزب جنگل (اعتدالیون)، ۴۰۴
حزب دموکرات آذربایجان، ۲۷۱، ۲۷۴-۵، ۲۹۸، ۴۲۹، ۴۳۶
حزب دموکرات آمریکا، ۳۵۴
حزب دموکرات ایران، ۱۴۱، ۲-۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷-۹، ۴۰۰-۲، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۵۰، ۴۵۹
حزب دموکرات عامیون، ۱۴۰
حزب دموکرات کردستان، ۲۰-۳۱۹
حزب زحمتکشانشان، ۵۵۰، ۵۷۷، ۵۸۴
حزب سوسیالیست جبهه دموکرات، ۴۰۴، ۴-۴۴۳
حزب سومکا، ۵۶۰، ۵۸۴
حزب کمونیست شوروی، ۵۹، ۱۳۸، ۵۹۲
حزب کمونیست ایران (عدالت)، ۶۲، ۱۳۶، ۱۳۸-۹، ۱۴۲، ۵۰-۳۴۹، ۶۱۰
حزب میهن، ۵۸۹
حزب نازی، ۱۴
حزب نهضت ملی، ۲۳۸
حزب وطن، ۱۸۸
حزب همراهان سوسیالیست، ۱۴۴
حصارک، ۸۵
حکومت تزاری، ۴۸، ۲۲۳
حکومت رضاخان، ۵۹، ۶۲، ۹۵، ۱۳۸، ۲۶۵
حکومت شوروی، ۱۱، ۱۳، ۶۲، ۲۲۱، ۲۳۰
حکومت کارگری، ۲-۱۱، ۶۰
حکومت ملی کردستان، ۳۲۰
- چالوس، ۴۱۹
چکسلواکی، ۱۲، ۷-۱۶، ۳۵۱، ۴۷۳، ۴-۵۶۳، ۵-۶۳۱

حکومت ویشی، ۱۹
حیدرآباد، ۸۸

خیابان نادری، ۴۵۳، ۵۷۰
خیرآباد، قریه، ۱۰۳

خ

خاچماز، ۴۵۰
خارک، جزیره، ۶۵۸
خارگو، جزیره، ۶۵۸
خانقین، ۸۸

خانه صلح، ۵۶۰
خاوردور، ۱۶، ۴۶، ۵۸-۹، ۶۹، ۷۱، ۸۱، ۱۳۱،
۱۶۹، ۱۷۰، ۳۵۲

خاورمیانه، ۹-۱۸، ۳۵۳، ۳۵۵، ۴-۴۵۳، ۴۶۲،
۵۰۲، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۸-۹، ۵۶۷، ۵۷۰،
۵۸۱، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۶۴
خاور نزدیک، ۴۶۰

خداد (نام محلی در آذربایجان شوروی)، ۴۵۰
خراسان، ۳۳، ۸-۱۵۷، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۳۸،
۴۰-۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۹-۱۰،
۳۳۱، ۴۳۶، ۴۷۲، ۵۰۵-۶

خرده بورژوازی، ۷-۵۷۶، ۵۹۴
خرمآباد، ۸۸

خرمدره، ۸۸، ۴۰۶
خرمشهر، ۵۸، ۸۴، ۵۴۷
خسروی، ۳-۳۰۲

خلخال، ۲۵۵، ۳۶۷

خلیج فارس، ۹-۱۸، ۳-۲۲، ۳۰-۲۹، ۳۵، ۷۸-۹،
۲۶۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۴۳۶، ۴۵۵، ۴۷۲، ۵۶۹
خمسه (ایالت)، ۲۸۴، ۳۶۸، ۳۷۴، ۷-۳۷۶، ۴۰۳،
۴۳۱، ۴۲۵، ۴۰۵

خوزستان، ۳۵، ۵۹، ۷۵، ۸۴، ۹۶، ۱۵۲، ۱۶۰،
۱۹۰، ۱۰-۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۳۷، ۸۲-۳۷۸،
۳۸۶، ۱-۳۹۰، ۲-۴۰۱، ۴۳۶، ۴۶۶، ۵۰۵،
۱-۵۲۰، ۵۳۵، ۷-۵۴۶، ۵۵۰، ۵۹۵

خوی، ۲۹۶، ۴۷۹
خیابان اکباتان، ۸-۵۷۷

خیابان شاهآباد، ۵۷۴

خیابان فردوسی، ۵۷۰

خیابان فروردین، ۴۸۱

خیابان لاله زار، ۶۲۳

خیابان ملت، ۵۷۸



دادگاه نورنبرگ، ۱۶، ۲۱
دادگاه فرقه دموکرات، ۲۶۰
دارخوین، ۳۸۲
دالان لهستان، ۱۷
دانزیک، ۱۶

دانشگاه آذربایجان، ۳۲۴، ۳۷۳
دانشگاه تبریز، ۳۲۷
دانشگاه فولتون، ۳۵۵
دانمارک، ۱۷

دریاچه رضائیه، ۳۶۰، ۳۷۲
دزداب، ۳۰

دگماتیسم، ۵۹۱

دماوند، ۲۳، ۱۵۸

دموکراسی، ۶۰۷

دموکراسی توده‌ای، ۶۳۵

دمونستراسیون، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۷۹، ۵۹۲

دوچی (محلای در تبریز)، ۳۰۸

دهلی نو، ۳۸۳

دیسکریمیناسیون، ۳۴۶

دیم‌زارتلو (نام مکان)، ۶۰۱

دیوان داوری لاهه، ۵۲۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۷۱، ۵۷۹،

۳-۵۸۲، ۵۸۸، ۶۵۲

ر

رامسر، ۱۰۲

رشت، ۴۸، ۹۶، ۵۶۸، ۵۹۶

رضائیه، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۲۲، ۳۶۰، ۳۷۱

رفراندوم، ۸-۶۰۶، ۱-۶۱۰، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۳۸

رودسر، ۹۸، ۱۰۱

روسیه تزاری، ۳۲، ۸-۴۷، ۵۰، ۶۱، ۷۱، ۲۰۴،

۳-۲۲۲

روسیه شوروی، ۳-۱۲، ۱۷-۲، ۲۰-۲۱، ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۵۰،

رومانی، ۱۲، ۲۲، ۹۰-۸۹، ۶۰۴، ۶۳۱

ز

زابل، ۴۸۷

۶۸۶ / گذشته چراغ راه آینده است

سوتیس، ۱۵۴، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۷۶، ۴۴۱، ۴۶۸، ۵۴۲	زاهدان، ۱-۳۰
سوریه، ۹-۱۸، ۳۴۹	زبان آذری، ۲۶۳
سوسنگرد، ۳۸۲	زبان آذربایجانی، ۲۴۸، ۲۵۷-۸، ۲۶۴-۵، ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۲۳، ۴۲۹
سوسیالیسم علمی، ۴۴۵	زمینانیتسا، ۳۵۱
سیاه دهن، ۳۶۴	زنجان، ۸۸، ۹۷، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۷۴
سیاهکوه، ۷۷	۸۸-۳۷۶، ۱۳-۴۰۲، ۴۱۶، ۴۱۹-۲۰، ۴۲۵
سیستان، ۱۷۲	۴۲۸-۹، ۴۳۸
ش	زندادان پادگان عشرت آباد، ۶۴۲
شاه آباد، ۵۰۷	زندادان غار وزراء، ۶۳
شاهرود، ۸۸، ۲۳۹، ۳۴۶، ۳۵۷	زندادان قزل قلعه، ۶۴۰
شاهی، ۱۰۶، ۴۱۵، ۴۱۹	زندادان قصر تهران، ۵۰، ۹۸، ۱۰۸، ۵۲۷
شاهین دژ، ۴۴۹	زنگبار، ۵۴۲
شرکت استاندارد اوپل کالیفرنیا، ۴۵۷	زیرآب، ۸۸، ۴۱۵، ۴۱۹
شرکت استاندارد واکيوم، ۱۹۶	ژ
شرکت اوسو اوپل، ۵۱۸	ژاپن، ۱۶، ۲۲، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۵۰۳، ۵۰۸
شرکت بحرین پترول، ۴۵۷	ژنو، ۴۵
شرکت تکزاس اوپل، ۵۱۸، ۶۵۲	س
شرکت رویال داج شل، ۶۵۲	سازمان جاسوسی آلمان، ۶-۷۵
شرکت سوکونی واکيوم، ۵۱۸	سازمان جوانان حزب توده ایران، ۲۵۲، ۵۲۷، ۵۹۲
شرکت شل، ۱۹۶	سازمان دانشجویان حزب ایران، ۵۳۵، ۵۶۰
شرکت شنکرس، ۷۲	سازمان سیا، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۳
شرکت عراق پتروليوم، ۶۵۳	سازمان زنان فرقه دموکرات، ۴۲۴
شرکت فروستال، ۷۲	سازمان ملل متحد، ۳۲۷، ۳۵۷، ۵۱۷، ۵۴۹، ۵۵۸
شرکت گالف اوپل، ۶۵۲	سازمان ملل متفق، ۲۷۹، ۳۵۴، ۴۶۰
شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، ۳۵۸، ۳۶۰	سازمان نظامی حزب توده، ۵۲۷، ۳-۱۱۱، ۶۲۰
۳۸۰، ۴۵۴، ۹-۴۵۸	۶۳۱، ۴۳-۶۳۸، ۶۴۷
شرکت مشاوره ماوراء بحار، ۴۶۴	سانتراليسم، ۵۹۱
شرکت ملی نفت ایران، ۶۰۴، ۶۵۳، ۶-۶۵۵، ۶۶۲	ساوه، ۱۱۷
شرکت موريسن نودسن، ۶۴۱	ستون پنجم، ۶۹
شرکت نفت آرامکو، ۵۱۱	سراب، ۲۸۴، ۳۱۱، ۴۲۵
شرکت نفت استاندارد، ۵۱۸	سردشت، ۳۷۵، ۴۰۳
شرکت نفت انگلیس و ایران، ۲-۳۱، ۶-۳۴، ۳۸	سکتاریسم، ۶۲۶
۴۵-۶، ۶۹، ۱۰۴، ۲۰۸، ۳۷۸، ۴۵۷، ۸-۴۶۷	سمنان، ۸۸، ۱۴۷، ۲۰۱، ۳۴۶، ۳۵۷
۴۷۰، ۴۸۲، ۴۸۹، ۵۱۱، ۵-۵۲۲، ۹-۵۳۸	سمیرم، ۱۹۰
۷-۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۵، ۸-۵۵۷، ۵۶۵، ۳-۶۵۲	سنگر ده، ۲۹۶
۱-۶۶۰، ۶۶۳	سوادکوه، ۲۴۵
شرکت نفت بلژیک، ۴۸۲	سوئد، ۱۵۴، ۴۴۱، ۴۶۸
شرکت نفت جنوب، ۳۴، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۱۳۳	
۱۴۴، ۳۶۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۳	

ف

فارس، ۲۷، ۷۹، ۱۹۲، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۰-۱، ۳۸۰، ۳۹۰-۳، ۳۹۲-۴۰۳، ۳۹۵-۴۱۳، ۴۱۹، ۵۴۱، ۶۵۸
فاشیسم، ۱۱، ۷-۱۳، ۷۱، ۱۴۴، ۱۸۷، ۲۲۵-۶، ۲۵۷
۶۴۲، ۵۵۱، ۶۳۵
فتودالیسم، ۲۶۵، ۹-۲۶۸، ۴۲۷، ۴۴۱
فدراسیون، ۲۷۴
فراکسیون نهضت ملی، ۷-۶۰۵، ۶۱۷، ۶۲۶
فراکسیون وطن، ۵۴۵
فراکسیون نیسم، ۴۴۴، ۲-۵۹۱
فراماسونری، ۱۱۵، ۳۳۹
فرانسه، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۷-۱۶، ۲۰-۱۹، ۲۱۷، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۷۸، ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۸، ۶۵۲، ۶۶۰
فرح آباد، ۵۵، ۷-۶۶
فرقه دموکرات آذربایجان، ۵-۲۵۳، ۶۱-۲۵۷، ۷-۲۶۴، ۲۶۹، ۸-۲۷۱، ۲۸۰، ۳-۲۸۲، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۹، ۲۰-۳۱۹، ۳۴۲، ۳۷۵، ۳۸۰، ۸-۳۸۷، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۶، ۲-۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۷۴
فرقه دموکرات کردستان (کومله)، ۲۰-۳۱۹
فرودگاه بغداد، ۶۱۴
فلسطین، ۱۹، ۷۵، ۱۷۵، ۳۴۹
فلک الافلاک، ۵۱۴
فنلاند، ۲۲
فیروزه، جزیره، ۵۰
فیروزکوه، ۴۲۸

ق

قارص (ناحیه ای در ترکیه)، ۳۵۴
قافلانکوه، ۴۱۲، ۴۱۸
قانون اساسی آذربایجان، ۶-۳۲۵
قانون اساسی ایران، ۳۱۶، ۴۹۰، ۵۴۳
قانون اساسی یوگسلاوی، ۴۸۵
قانون امنیت اجتماعی، ۵۹۰
قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۲۵۷، ۳-۲۷۲، ۲۷۵
قانون تحریم امتیاز نفت، ۲۱۶، ۳۴۴
قبرس، ۵۷۰
قرارداد الحاقی ساعد - گس، ۵۱۰، ۵۳۴

۴۹۹، ۵۰۱، ۱۴-۵۰۹، ۵۲۰، ۷-۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۷۰، ۶۱۰، ۶۲۸، ۶۵۲، ۶۶۱
شرکت نفت فرانسه، ۶۵۲، ۶۶۰
شریف آباد قزوین، ۲۸۵، ۳۹۸
شط العرب، ۳۸۳
شعیب، جزیره، ۶۵۸
شورای امنیت، ۸-۳۲۷، ۸-۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۰، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۷۲، ۹-۵۵۸، ۵۷۱، ۵۸۶، ۶۵۲
شورای جامعه ملل، ۳۸
شورای سلطنتی، ۴۹۷، ۶۱۷
شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان، ۳۸۱
شورای مرکزی اتحادیه کارگران، ۲۵۶
شورای نیابت سلطنت، ۶۱۹
شوروی (اتحاد جماهیر سوسیالیستی): در بیشتر صفحات
شوونیسم، ۲۷۰
شهرضا، ۱۷۸
شهرکرد، ۳۸۲
شهریار، ۸۶
شهسوار، ۱۸۱
شیراز، ۷-۹۶، ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴-۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۷۳

ط

طالش، ۳۶۴

ع

عدن، ۵۷۱
عراق، ۹-۱۸، ۳۰، ۱۴۶، ۱۹۰، ۳۲۰، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۵۰-۴۴۸، ۴۵۳، ۵۹۸، ۵-۶۵۳، ۶۶۴
عربستان، ۳۷۹، ۴۵۳، ۲-۵۱۱
علی آباد، ۸۸
عمارت بهارستان، ۶۰۶
عهدنامه ورسای - پیمان صلح ورسای

غ

غزه، ۱۷۵

۶۸۸ / گذشته چراغ راه آینده است

کرکوک، ۴۴۸
 کسرممان، ۷-۹۶، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۱، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۹۳، ۵۰۵، ۶۵۸
 کسرممانشاه، ۵۰، ۸۴، ۸۸، ۲۲۰، ۳۰۲، ۳۰۴-۵، ۳۶۴، ۴۰۰
 کسرممان، ۳۰۳
 کسارستاق، ۸-۹۶، ۱۰۲
 کساردشت، ۱۰۲، ۶۱۴
 کسار حزب توده ایران، ۲۲۶
 کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی، ۶۵۲
 کمپانی سابق نفت، ۶۰۹
 کمپانی سسترال ماینینگ اینوستمنت، ۲۰۰
 کمپانی سینگلر، ۱۹۶
 کمپانی دسردینک، ۶۸
 کمپانی نفت انگلیس و ایران ← شرکت نفت انگلیس و ایران
 کمپانی نفت برمه، ۳۳
 کمپانی نفت جنوب، ۵۳۳
 کمپانی یونکرس، ۶۸
 کمربند قرنطینه، ۱۳
 کمونیسم، ۳۴۹، ۵۰۸، ۵۵۵، ۵۸۱، ۶۰۶، ۶۲۶، ۶۴۷، ۶۵۴
 کمیته آهن، ۵۲
 کمیته سری تهران، ۴-۷۳
 کمیته فرقه دموکرات و فدایی، ۳۱۱
 کمیسون سه گانه بوین، ۳۱۹
 کنسرسیوم بین‌المللی نفت، ۵۹۱، ۶۱-۶۵۲، ۶۶۳-۴
 کنسرسیوم رویال داچ شل، ۶۸
 کنفرانس پوتسدام، ۳۱۵
 کنفرانس تهران، ۱۷۴، ۳۱۴
 کنفرانس لندن، ۳۱۴، ۵۰۲، ۵۰۴
 کنفرانس مسکو، ۳۱۴، ۷-۳۱۶، ۳۵۳
 کنفرانس مونیخ، ۱۷
 کنفرانس واشنگتن، ۵۲۲
 کنگره دهقانان آذربایجان، ۳۳۳
 کنگره کارگران آذربایجان، ۳۳۷
 کنگره ملی خلق آذربایجان، ۳۴۲
 کودتای سوم اسفند، ۵۵-۶
 کودتای ۲۵ مرداد، ۱۳۳۲، ۵۵۷، ۶۱۵، ۶۲۶

قرارداد الحاقی گس - گلشائیان، ۵۰۱، ۵۱۳، ۵۳۳
 قرارداد پیچ - امینی، ۶۵۷
 قرارداد داری، ۵۰۹
 قرارداد شیلات دریای خزر، ۵۹۱
 قرارداد فروش نفت و گاز، ۶۵۴، ۶۵۷
 قرارداد نفت جنوب، ۷-۴۵۵، ۴۶۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸
 قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۵۲-۴۹، ۵۵-۷، ۵۴۱، ۱۳۶
 قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، ۵۷، ۳۰۶، ۳۴۶-۷
 قری تو (نام محل)، ۳۰
 قزل آشق، آبادی، ۲۹۶
 قزوین، ۲۹، ۴۸، ۵۲-۶، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۸۵، ۳۱۱، ۳۶۴، ۴۰۸، ۴۲۸-۹
 قشمر، جزیره، ۴۷۲، ۶۵۸
 قصر شیرین، ۸۴، ۳۰۲
 قصر فرح آباد، ۵۵
 قفقاز، ۲۳، ۲-۵۱، ۷۵، ۷۹، ۲۵۵، ۳-۲۶۲، ۸-۲۹۷، ۳۴۶، ۶۰۰
 قم، ۷۵، ۸۶
 قوچان، ۶۳، ۱۵۸، ۲۰۱، ۲۱۳

ک

کاپیتولاسیون، ۴۹، ۵۷، ۶۵۷
 کاخ سعدآباد، ۸۳، ۶۰۹، ۴-۶۱۳، ۶۴۳
 کازرون، ۳۹۴، ۴۱۳
 کاسل (محل در آلمان)، ۳۵۱
 کاشان، ۹۷، ۲۵۶
 کاشمر، ۱۴۷
 کاغذکنان، ۲۴۹
 کالج، دهستان، ۹۷
 کانون جوانان دموکرات، ۵۷۰
 کانون افسران بازنشسته، ۵۸۴
 کجور، دهستان، ۸-۹۷
 کراچی، ۶۰۸، ۶۱۰
 کربلا، ۱۴۹
 کرج، ۲۹، ۵۳، ۱۴۶، ۲۷۰
 کسردستان، ۱۹۰، ۲۸۹، ۲۰-۳۱۹، ۳۶۴، ۴۰۴
 ۴۳۷، ۹-۴۴۸، ۵۰۷
 کردکوی، قصبه، ۱۰۳

نمایه جایها، گروهها و موضوعات / ۶۸۹

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۵۵۷، ۵۸۰، ۶۱۵، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۸-۹، ۶۴۲، ۶۴۸-۹، ۶۵۱
کوشک بی بی چه، آبادی، ۳۹۵
کوی امیرخیز (محلّی در تبریز)، ۳۰۸
کویت، ۴۵۳، ۶۲۱، ۶۵۴
کویر خوریان، ۸۸
کیش، جزیره، ۶۵۸

گ

گچساران، ۸۸
گرجستان، ۳۵۴
گرگان، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۵۶۹
گنبد کاووس، ۲۳۸
گنجه، ۴۵۰، ۵۶۰
گواتمالا، ۶۲۷
گوران (نام بخش)، ۳۰۲-۳
گیلان، ۲۷، ۳۳، ۴۹، ۹۵، ۹۷، ۱۵۲، ۲۰۱، ۲۵۶، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۶۴، ۴۷۲، ۵۰۵

ل

لاهور، دهمکده، ۱۰۲
لاسه، ۲۱، ۵۲۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۹، ۵۸۲-۳، ۵۸۸، ۶۵۲
لثالی (ناحیه ای در خوزستان)، ۵۲۰
لبنان، ۳۴۹، ۵۱۴
لرستان، ۴۷۹، ۶۵۸
لشکرک، ۶۰۱
لنجان، ۱۷۸
لندن، ۱۸، ۲۰، ۳۴-۷، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۸۴، ۱۰۲-۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۶، ۲۳۴، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۴-۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۵۵، ۳۷۹، ۳۸۲-۳، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۲۹، ۴۶۰، ۴۶۶-۷۲، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۶-۷، ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۶۶-۷، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۷-۸، ۶۲۸، ۶۶۵-۶، ۶۶۰-۲
لنگرود، ۹۸، ۱۰۶
لنینگراد، ۲-۲۰
لهستان، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۷۸، ۲-۳۵۱، ۴۷۸، ۴۶۳-۴، ۵۶۳-۵، ۶۰۴، ۶۳۱

لیتوانی، ۱۷

لیقوان، ۳-۲۵۲، ۸۰-۲۷۹

م

مسا زندان، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۹۵، ۹۷، ۲-۱۰۰، ۷-۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۳۹، ۲۴۵، ۳۶۴، ۴۲۸، ۴۷۲
مارکسیسم لنینیسم، ۱۳۹، ۳۰۶
ماکو، ۱۰۲، ۱۷۸، ۵-۲۴۴، ۲۹۶، ۳۲۵
مانش، کانال، ۲۰
مانهایم، ۳۵۱
مبارک آباد، ۱۱۸
مجارستان، ۹۰-۸۹
مجلس سنا، ۹-۴۶۸، ۴۷۷، ۱-۴۹۰، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۱۳، ۵۲۵، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۸۸، ۶۵۱
۴-۶۵۳، ۶۵۶، ۹-۶۵۷، ۳-۶۶۱
مجلس شورای ملی: در بیشتر صفحات
مجلس مؤسسان، ۴۶۷، ۷۱-۴۶۹، ۹۱-۴۸۹، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۳۷، ۵۴۳، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۱۹
محمدره، ۵۸
محور رم - برلین، ۱۶
مدیترانه، ۶۲۸
مراجعت نامه، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۲۵، ۳۲۹
مراغه، ۲۸۴
مرامنامه حزب توده ایران، ۱۸۳
مرامنامه فرقه دموکرات، ۲۹۵، ۳۲۵
مراوه تپه، ۲۳۸
مردکان، ۴۵۰
مرند، ۲۹۶
مربوان، ۱۹۰
مسجد سلیمان، ۳۱، ۸۸، ۵۲۰
مسجد شاه، ۵۱۲، ۵۱۶
مسجد کبود تبریز، ۲۹۰
مسجد گوهرشاد، ۱۷۵
مسکو، ۱۵، ۲۰، ۳۷، ۸-۴۷، ۵۰، ۶۰، ۶۸، ۷۴، ۸۰-۱، ۸۴، ۹۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۴-۵، ۲۲۲، ۳۰۱، ۶-۳۱۴، ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۵-۸، ۳۷۰، ۴۰۱، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۴۸، ۴۵۶، ۵۱۹، ۵۳۹، ۵۷۱، ۵۹۲، ۶۰۳

۶۹۰ / گذشته چراغ راه آینده است

مشروطیت (رژیم)، ۳۸، ۲-۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲-۲۸۱، ۲۸۴، ۸-۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۵
 مشهد، ۲۹، ۱۴۹، ۸-۱۵۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۷، ۴۰۹
 مشهدسر، ۲۴۵
 مصر، ۸-۱۷، ۳۴۹، ۵۱۲
 مکزیک، ۶۵۲
 ملایر، ۴۱۹، ۶۵۸
 ملی شدن صنعت نفت (ملی کردن)، ۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۰، ۳-۵۱۲، ۹-۵۱۶، ۳-۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۷، ۳۱-۵۲۹، ۸-۵۳۴، ۱-۵۴۰، ۸-۵۴۴، ۴-۵۵۳، ۸-۵۵۷، ۳-۵۶۲، ۵۶۵، ۳-۵۸۲، ۷-۵۸۶، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶-۶۵۵، ۶۵۸، ۳-۶۶۱، ۶۱۰، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۵۲
 ممل (محل در اروپا)، ۱۷
 منجیل، ۴۸
 منچوری، ۱۶، ۳۵۲، ۳۵۴
 منشور آتلانتیک، ۲۶۰، ۳۱۴
 منشور ملل متحد، ۴۷۱، ۴۷۵، ۵۷۱
 منشور ملل متفق، ۳۵۴، ۴۳۹، ۴۷۷
 موافقتنامه نفت شمال، ۴۳۱، ۴۵۹
 موریس، جزیره، ۱۰۵، ۱۲۱
 مهاباد، ۲۰-۳۱۹، ۴۲۶، ۹-۴۴۸
 مهرآباد، ۵۴، ۳۶۶
 میانپشته، قریه، ۱۰۱
 میاندوآب، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۶۰، ۴۲۶، ۴۴۹
 میانه، ۲۵۱، ۵-۲۸۴، ۲۹۷، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۱۶، ۹-۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۴
 میچکار، ده، ۹۸
 میدان بهارستان، ۴۰۲، ۵۵۷، ۵۶۰، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۲۴
 میدان ۲۴ اسفند، ۱۰۱، ۱۲۲، ۴۸۱
 میدان توپخانه، ۵۴، ۵۷۸
 میدان سیدبزاز، ۵۹۷
 میدان شوش، ۵۹۷
 میدان عالی قاپوی تبریز، ۳۲۳، ۴۱۵
 میدان فوزیه، ۵۷۰
 میلیتاریسم، ۶۳۷

ن

ناسیونال سوسیالیسم، ۲۱

نروژ، ۱۷
 نفت سفید (نام مکان)، ۵۲۰
 نقشه بارباروسا، ۱۸
 نوشهر، ۹۸
 نهضت جنگل، ۲۵۶
 نهضت ملیون ایران، ۷۵
 نیریز فارس، ۹۷
 نیویورک، ۲۶۵، ۳۱۴، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۵، ۴۳۲، ۴۶۳، ۴۷۹، ۷-۵۰۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۵۹، ۶۲۷، ۶۶۰

و

واشنگتن، ۱-۸۰، ۸۵، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳-۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۳، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۲۲، ۵۴۵، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۷
 ورامین، ۶۰۰
 ونزوئلا، ۳۲
 ونیز، ۶۵۲

ه

هتل ریتس، ۴۶۶، ۴۷۵
 هرمز، جزیره، ۶۵۸
 هروآباد، ۴۱۴
 هفتگل، ۳۱، ۸۸، ۵۲۰
 هلند، ۱۷، ۳۰، ۶۸، ۳-۶۵۲، ۶۵۸، ۶۶۰
 همدان، ۲۹، ۴۸، ۵۳، ۹۷، ۱۰۱، ۲۶۲، ۳۰۲، ۳۶۴
 هندورابی، جزیره، ۶۵۸
 هندوستان، ۱۸، ۳۲-۲۹، ۴۸، ۶۱، ۶۶، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۲۱، ۲۰۷، ۷-۲۷۶، ۳۱۱، ۳۸۳، ۴۲۹، ۶۵۷
 هنگام، جزیره، ۶۵۸
 هیئت ملی آذربایجان، ۹۱-۲۸۹
 هیئت ملی کردستان، ۳۲۰

ی

یالتا، ۳۵۱
 یزد، ۱۷۹
 یوسفآباد، ۵۴
 یوگسلاوی، ۱۲، ۵۵۸
 یونان، ۳۴۹، ۴۷۴، ۴-۵۰۳، ۶۲۸

نمایه کتاب و نشریات

- آ
- آتش، روزنامه، ۴۷۶
آذر، روزنامه، ۴۳۱
آذربایجان، روزنامه، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۸، ۶۲-۲۵۹،
۲۶۴-۸، ۲۷۰-۷، ۲۷۹-۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶-۹۳،
۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۱-۶،
۳۰-۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۵-۶، ۳۴۱-۲، ۳۴۹، ۳۵۶،
۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۶-۷، ۳۸۶-۷،
۴۰۲-۸، ۴۱۴، ۴۱۵-۹، ۴۲۱-۲، ۴۲۸-۹،
۴۳۱-۲
آزادگان، روزنامه، ۱۲۸، ۲۰۲
آزادی ایران، نشریه، ۵۶۰
آزیر، روزنامه، ۱۰۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۹،
۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۵، ۳۰۵،
۳۴۰، ۳۴۱
آکسیون، مجله، ۴۷۲
آنا دیلی، کتاب، ۲۶۵
آنسیکلوپدیا ایتالیانا، کتاب، ۱۳
آهن، روزنامه، ۴۰۸، ۴۱۰
- الف
- اتحاد ملی، روزنامه، ۴۸۴، ۴۸۶
اخبار ایران، روزنامه، ۴۳۷، ۴۵۲
اخبار روز، روزنامه، ۱۶۰
ارس، روزنامه (به جای ایران ما)، ۵-۶۴، ۲۳۰،
- ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۵۷-۸، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۶،
۲۸۸، ۳۰۴-۵، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۶۵،
۳۷۳، ۳۷۷، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۴۹، ۴۵۳،
۵۹۴
از مسکو تا لنینگراد، کتاب، ۲۰
از یالتا تا ویتنام، کتاب، ۶۶۵
استار، روزنامه، ۵۱۵
استخر، روزنامه (شیراز)، ۹۰-۳۸۹
اسرار جنگ جهانی دوم، کتاب (متن انگلیسی)، ۱۵۰
اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی
و کمونیستی ایران، کتاب، ۱۳۸، ۱۶۲، ۳۵۰
اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا، کتاب،
۳-۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۲۳۰، ۳۱۳، ۳۲۷-۸، ۳۴۶،
۷-۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۱، ۹-۴۲۸، ۴۶۵
اصلاحات ارضی ایران، کتاب (متن انگلیسی)،
۱۰۳
اطلاعات، هفتگی، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۱۱۶
اطلاعات، ماهانه، ۵۱۴، ۵۱۸
اطلاعات روزنامه، ۲۴، ۳۷، ۴۰، ۱-۹۰، ۱۰۶،
۱۱۰، ۱۱۲، ۲۰-۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰،
۱۵۶، ۱-۱۶۰، ۱۷۴، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۵،
۳۱۵، ۳۲۸، ۴-۳۵۳، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۶۰، ۴۷۲،
۴۵۵، ۴۷۹، ۴۸۲، ۱-۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۰۰،
۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۸، ۲-۵۲۱، ۵۳۹، ۵۲۴، ۴-۵۴۳،
۷-۵۴۶، ۵۴۹، ۳-۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵-۵۶۴،

۶۹۲ / گذشته چراغ راه آینده است

- ۵۶۸، ۱-۵۷۰، ۵۹۹، ۶۶۴
افق آسیا، روزنامه (به جای رهبر)، ۲۴۱
اقدام، روزنامه، ۱۰۴، ۱۴۶، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۱
اکونومیست، مجله، ۳۵۳، ۳۵۶
المصور، مجله، ۶۱۵
النداء، روزنامه، ۴۷۰
امید، روزنامه، ۴۰۸
انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، کتاب، ۴۲۷
اوبسورر، روزنامه، ۲۳۶
ایران، روزنامه، ۷-۲۶، ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۸-۱۰۴، ۳-۱۱۱، ۲۰-۱۱۸، ۴۱۰
ایران ما، روزنامه، ۹۹، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱-۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۳۰-۲۲۹، ۴-۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۰، ۴-۲۵۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۵-۲۷۴، ۶-۲۸۴، ۵-۲۹۳، ۹-۲۹۷، ۵-۳۰۴، ۱۳-۳۰۹، ۶-۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۰، ۴-۳۴۲، ۷-۳۴۶، ۳۴۹، ۳-۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳-۳۶۲، ۳۶۶، ۱-۳۷۰، ۶-۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۱-۳۹۰، ۶-۳۹۴، ۴۰۱-۳۹۹، ۴۰۳، ۹-۴۰۸، ۲۰-۴۱۹، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۷-۴۴۶، ۵۱-۴۴۹، ۴۵۳، ۶۰-۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۸، ۳-۴۷۲، ۶-۴۷۵، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۲۷، ۸-۵۶۶، ۶۰۳، ۶۴۸، ۶۵۴
ایزوستیا، روزنامه، ۲۲۲
- ب**
باختر امروز، روزنامه، ۱۴۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۸، ۷-۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۶، ۳-۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۸۸، ۵۹۵، ۴-۶۰۲، ۶۰۷، ۱۰-۶۰۹، ۶-۶۱۴
بحران جهانی، کتاب، ۳۳
برخورد آراء و عقاید، کتاب، ۲۳۲
برنامه حزب توده ایران، جزوه، ۶۳۵
به سوی آینده، روزنامه، ۵۰۳، ۷-۵۱۵، ۵۲۶، ۹-۵۲۷، ۴-۵۳۱، ۴۰-۵۳۸، ۱-۵۵۰، ۶-۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۵، ۹-۵۶۸، ۸۰-۵۷۵، ۶-۵۸۵، ۵۹۴، ۶۰۷، ۲-۶۱۱، ۷-۶۱۶، ۱-۶۲۰، ۶۳۲
- بهرام، روزنامه، ۴۰۲
بیداری کرمان، روزنامه، ۱۰۵
بیداری ما، روزنامه (به جای رهبر)، ۴۱۹
- پ**
پارس، روزنامه، ۴۶۳، ۴۷۳
پاری پرس، روزنامه، ۵۷۲
پاری ماچ، روزنامه، ۶۰۹
پترولیوم تایمز، روزنامه، ۶۶۰
پراودا، روزنامه، ۳۴۸
پرچم اسلام، روزنامه، ۵-۴۸۴
پرچمدار، روزنامه، ۵۷۷
پرچم صلح، نشریه، ۵۲۱
پنجاه سال نفت ایران، کتاب، ۳-۳۱، ۳۵، ۴۱-۳۸، ۶-۴۵، ۶۱، ۱۰۴، ۳۱۷، ۳۸۳، ۲-۵۱۱، ۵۲۴، ۹-۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۰
پنجاه و سه نفر، کتاب، ۹۳
پیغام، نشریه، ۳۹۸
پیمان، مجله، ۱۲۸
- ت**
تاریخ بیست ساله ایران، کتاب، ۳۴۰، ۵۴۱
تاریخ بیداری ایرانیان، کتاب، ۲۶۲
تاریخ جهان نو، کتاب، ۱۳
تاریخ رجال ایران، کتاب، ۱۱۵
تاریخ مختصر احزاب سیاسی، کتاب، ۶۰، ۵۴۲
تاریخ مشروطیت ایران، کتاب، ۲۶۵، ۳۰۸
تاریخ معاصر، کتاب - حیات یحیی
تاریخ معاصر ایران، کتاب، ۸-۴۷، ۶۸، ۵۷۱، ۵-۶۰۴
تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵، ۳-۶۶۱
تایم، روزنامه، ۵۲۳
تایمز لندن، روزنامه، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۷۸، ۵۴۸، ۶۶۰
تجدد ایران، روزنامه، ۸-۲۷، ۳۰، ۵۲، ۶۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۳-۱۲۲، ۱۲۵، ۱۷۳، ۲۴۴
تحقیقات اقتصادی، مجله، ۵۰۸

تربیبون دوناسیون، روزنامه (فرانسوی)، ۲۹۹، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۶، ۵۱۷، ۵۶۶
تربیبون، مجله، ۲۹۹
توسعه رشد اقتصادی ایران، کتاب، ۱۸۷
توسعه و رشد اقتصادی ایران، کتاب (متن روسی)، ۲۲۲-۳
تهران امروز، روزنامه، ۱۹۲
تهران مصور، مجله، ۷۵، ۱۹۰، ۲۰۰، ۵۹۷

ج

جبهه، روزنامه، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۱-۲، ۳۹۷، ۴۷۶
جبهه آزادی، روزنامه، ۵۳۲، ۵۳۵-۷، ۵۹۰، ۶۰۶
جرس، روزنامه (به جای به سوی آینده) ۶۳۲
جنگ نفت، کتاب، ۳۴، ۴۰
جوانان دموکرات، روزنامه، ۵۷۸
جوانمردان، روزنامه، ۴۷۹
جهانبین، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۸۶
جهان ما، روزنامه، ۵۳۲

چ

چلنگر، نشریه، ۵۶۰
چه باید کرد، کتاب، ۴۴۳

ح

حجاری، روزنامه، ۵۳۸، ۵۶۸، ۶۰۴
حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد، کتاب، ۱۸۳-۴
حقیقت، روزنامه، ۲۵۶
حیات جاوید، روزنامه، ۱۱۲
حیات یحیی، کتاب، ۵۸
حیدرخان عمواغلی، کتاب، ۱۸۴

خ

خاطرات ایدن، کتاب، ۶۰۰، ۶۲۸
خاطرات جنگ جهانی دوم، کتاب، ۱۹، ۲۱-۲، ۷۸، ۱۳۱، ۳۵۱
خاطرات سرلشکر ارفع، کتاب، ۳۱۶

خاطرات سیاسی فرخ، کتاب، ۸۶، ۸۹
خاطرات و خطرات، کتاب، ۳۸
خاطراتی از مأموریت من در آذربایجان، کتاب، ۲۹۰، ۶-۲۹۵
خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، کتاب (متن انگلیسی)، ۵۸
خواندنیها، مجله، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۹۳، ۲۷۱، ۴۰۸-۱۰، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۸۴-۸، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۰۹-۱۰، ۶۱۷
خورشید ایران، روزنامه، ۱۷۳



دائرةالمعارف تاریخ شوروی، کتاب، ۱۳۸
دائرةالمعارف فارسی، کتاب، ۲۶۵
داد، روزنامه، ۳۰، ۵-۶۴، ۱۰۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۷-۸، ۱۹۵، ۲۰۰-۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۷-۸، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۴-۶، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۹-۹۰، ۳۹۲-۴، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۱-۳، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶-۷، ۴۶۹-۷۰، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۴-۵، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۷-۸، ۵۰۳، ۵۱۵-۶، ۵۱۶، ۵۲۲-۳، ۵۴۵، ۶۲۰، ۶۵۵
داریا، نشریه، ۴-۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۳۳
در باره ۲۸ مرداد، کتاب، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۳۴-۹
دژ، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۷۶-۸۰
دماوند، روزنامه، ۹-۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۳-۴
دموکرات، روزنامه، ۳۶۸
دموکراسی نوین، کتاب، ۱۸۵
دنیا، سالنامه، ۳-۷۲، ۸۱-۷۹، ۸۵، ۲۹۷، ۳۲۷-۸، ۳۴۶، ۳۵۶-۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۲۸

دنیای امروز، نشریه، ۳۱۲
دوازده شهریور، کتاب، ۵-۲۵۴، ۲۷۹
دی چایت، روزنامه، ۶۲۷
دیلی تلگراف، روزنامه، ۳۵۵
دیلی میل، روزنامه، ۵۱۶
دیلی نیوز، روزنامه، ۷۵

ر

راه پیروزی، روزنامه، ۴۰۸
 رزم، روزنامه، ۱۴۲-۳، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۰۴-۵، ۴۲۶، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۲۷
 رزم مهرگان، روزنامه، ۴۷۷
 رستاخیز خلق، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۵۱
 رعد امروز، روزنامه، ۴-۵۱، ۷۷، ۱۳۲-۳، ۱۵۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۹۱-۳
 رهبر، روزنامه، ۲-۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۰-۲، ۱۷۶-۷، ۱۸۰، ۱۸۲-۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۲-۳، ۲۰۷-۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۷-۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶-۸، ۲۴۰-۱، ۲۴۹-۵۱، ۲۵۳، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲-۳، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۵-۶، ۳۸۹، ۴۰۱-۲، ۴۱۳، ۴۱۸

ز

زنان نو، نشریه، ۵۶۰
 زندگی، روزنامه، ۴۶۹

س

ساتردی اتوینینگ پست، روزنامه، ۶۲۷
 سامدی سوار، روزنامه، ۵۱۵
 سپیدار، کتاب، ۶۴۷

ستاره، روزنامه، ۳۱، ۵۹، ۶۲-۳، ۶۵، ۶۸، ۷۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۱-۳، ۱۲۶-۹، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵-۹، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۹۵، ۴۶۹، ۵۰۵

ستاره آسیا، روزنامه، ۵۳۸
 ستاره ایران، روزنامه، ۱۱۳
 ستاره سرخ، روزنامه، ۵۴۰
 ستاره صلح، نشریه، ۵۶۰
 ستاره، هفتگی، ۶۳، ۱۰۳

سرانجام، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۸۵
 سردار جنگل، کتاب، ۱۳۷
 سرزمین عجیب با مردمی مهربان، کتاب، ۳۳۶، ۴۲۴، ۴۷۹

سفرنامه خوزستان، کتاب، ۵۹

سوم تا بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۲۰، کتاب، ۳-۸۲، ۸۵، ۹۱
 سیاست، روزنامه، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۴۹
 سیاست انگلیس در ایران، کتاب، ۳۰
 سیاست موازنه منفی، کتاب، ۳۱، ۴۵، ۴۹، ۵۸، ۶۳، ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۴۱، ۳۰۶، ۳۱۷-۸، ۳۴۸
 سیر کمونیسم در ایران، کتاب، ۶۲۶، ۶۴۷

ش

شاهد، روزنامه، ۵۰۷، ۵۱۶-۷، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۷۷-۸، شاهین، روزنامه، ۴۵۲
 شجاعت، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۵۱، ۶۰۷، ۶۱۱-۲، ۶۱۶-۷، ۶۲۰-۱، ۶۳۲
 شرق جدید، مجله، ۶۰

شعائر ملی، جزوه، ۱۷۵، ۲۷۳

شفق سرخ، روزنامه، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۹-۲۲۶، ۲۳۴، ۲۵۲

شهباز، روزنامه (به جای ایران ما)، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۸۵، ۲۹۴-۵، ۲۹۸-۹، ۳۰۹، ۳۱۱-۳، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۴۷

شهریورین اون ایکیسی، کتاب ← دوازده شهریور

ص

صدای ایران، روزنامه، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۴۹
 صدای مردم، روزنامه، ۵۵۳
 صلح پایدار، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۳۹
 طرح مسئله ملی، کتاب، ۲۶۹
 طلای سیاه یا بلای ایران، کتاب، ۳۲، ۳۴، ۳۷-۹
 طلوع، روزنامه، ۵۵۰، ۵۶۰
 طوفان، روزنامه، ۴۹، ۱۱۳، ۳۴۰

ظ

ظفر، روزنامه، ۱۸۸
 ظهور و سقوط رایش سوم، کتاب، ۱۸، ۲۲۵

ع

عبرت، مجله، ۵۹۱، ۵۹۳

۴۳۴، ۴۶۰، ۴۸۱، ۴۸۳-۵، ۴۸۸-۹، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۵-۶، ۵۴۲-۳، ۵۵۲، ۵۶۰-۱، ۵۷۱، ۵۷۳-۴، ۵۷۷-۹، ۵۸۱، ۵۸۵-۸، ۵۹۰-۱، ۵۹۵-۶، ۵۹۸، ۶۰۰-۴، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۳۹-۴۰، ۶۶۴

گ

گفتار صریح، کتاب، ۳۱۶

ل

لوموند، روزنامه، ۳۱۶، ۳۵۶

م

مائوئیسم و بازتاب آن در ایران، کتاب، ۵۹۳، ۶۳۹

مأموریت برای وطنم، کتاب، ۵۷

مجموعه آثار لنین، کتاب (متن فرانسه)، ۲۷۸

محیط، مجله، ۱۷۳

مختصری از زندگی احمدشاه، کتاب، ۳۰

مدافعات دکتر مصدق، کتابچه، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۳

مذاکرات مجلس شورای ملی، مجله، ۷-۱۹۶، ۵۵۵، ۲۰۰

مرد امروز، روزنامه، ۷۱، ۷۳-۴، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۱۲۱، ۴۱۰، ۴۷۳

مردم، مجله، ۹-۴۳۸

مردم، روزنامه، ۵-۱۴۴، ۲۰۵-۳۱۸، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۴۲-۳، ۴۴۷-۸، ۴۵۱-۲، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶-۷، ۴۷۹، ۴۹۵، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۵۶، ۶۲۰

مردم برای روشنفکران، روزنامه، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۶

مسالك المحسنين، کتاب، ۱۴۰

مسئله آذربایجان، کتاب، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۳۰

مستحکم، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۰۳

مہتاب، مجله، ۱۲۸

مهر ایران، روزنامه، ۳-۵۲، ۵۵، ۶۰، ۱۰۲، ۱۴۶، ۱۵۱-۲، ۲۰۴، ۴۶۹، ۴۷۹

عصر اقتصادی، روزنامه، ۱۶۹

عصر بی خبری، کتاب، ۲۹

عصر جدید، مجله، ۵۳۸

علاج، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۳۴

ف

فراموشخانه و فراماسونری در ایران، کتاب، ۴۸، ۱۱۵، ۳۳۹

فران تیرو، روزنامه، ۵۲۶

فرمان، روزنامه، ۲۹۶، ۲۹۹

فرهنگ معین، کتاب، ۲۶۵

فریاد، روزنامه، ۱۶۰، ۹-۲۴۸، ۲۵۲

فریاد ملت، روزنامه، ۴۸۵

فیلادلفیا، روزنامه، ۵۰۴

ق

قیام، روزنامه، ۴۸۰

قیام ایران، روزنامه، ۱۵۱، ۳۰۶، ۳۹۷، ۴۵۱، ۴۵۳-۴، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۰-۱، ۴۷۳-۴، ۴۸۰-۱، ۴۹۰

قیام شرق، نشریه، ۴۴۸

قیام شیخ محمد خیابانی، کتاب، ۱۳۷

قیزیل صحیفه لر، کتاب (صفحات طلایی)، ۲۵۹

ک

کار، روزنامه، ۵۰-۴۹، ۵۲

کاویان، مجله، ۵۰۶

کتاب سفید نفت، ۹-۶۵۶

کتاب سیاه یا حکومت خانواده ها، کتاب، ۳۳۹

کتاب سیاه، کتاب، ۵۰۹

کتاب هفته، نشریه، ۲۰

کراسنایا آرمییا، مجله، ۵۱۹

کریسچن ساینس مونیتور، روزنامه، ۵۲۵

کلیات آثار لنین (جلد ۲۲)، کتاب، ۴۳۶

کوشش، روزنامه، ۷-۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۴

کیهان، روزنامه، ۱۶۶، ۱۷۹، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۷۱

۳۰۰-۱، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۰، ۳۶۶-۸، ۳۷۱

۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲-۳، ۳۹۱، ۳۹۶-۷، ۴۰۹، ۴۳۰

ن

- ناسیونالیسم، کتابچه، ۲۳۸
 ناله ملت، روزنامه، ۲۶۵
 نامه ایران باستان، نشریه، ۷۰-۱
 نامه مردم، روزنامه (به جای ایران ما)، ۴۳۸، ۴۴۲
 نبرد، روزنامه (به جای ایران ما)، ۲۲۱، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۷، ۴۳۰
 نبرد امروز، روزنامه، ۴۶۲
 نبرد من، کتاب، ۲۰
 نجات ایران، روزنامه، ۱۰۱-۲، ۱۵۰، ۱۷۳، ۲۹۴، ۴۵۲
 ندای حقیقت، روزنامه (به جای رهبر)، ۲۳۸
 ندای عدالت، روزنامه، ۳۰۱
 نسیم شمال، روزنامه، ۲۶۲
 نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، کتاب، ۲۳، ۲۵، ۱۸۶
 نوروز ایران، روزنامه، ۲۷۴
 نوید آینده، روزنامه (به جای به سوی آینده)، ۵۱۱

۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۵-۶، ۵۷۵

- نیروی سوم، روزنامه، ۶۱۶، ۶۳۷
 نیسان، نشریه، ۴۹۸، ۵۱۲
 نیوز ریویو، مجله، ۴۶۸
 نیوزویک، روزنامه، ۵۲۲، ۵۹۱، ۶۵۴
 نیویورک تایمز، روزنامه، ۳۵۵، ۴۶۳، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۵، ۶۲۷
 نیویورک هرالڈ تریبون، روزنامه، ۳۳۷، ۳-۳۵۲

و

- واشنگتن پست، روزنامه، ۳۵۲
 وطن، روزنامه، ۱۱۳
 وظیفه، روزنامه، ۴۷۵، ۴۷۸، ۲-۴۸۱
 وقایع ایران، کتاب، ۵۵

ی

- یغما، مجله، ۱۱۵

کتابهای تاریخی انتشارات ققنوس

منتشر شده است

گذشته چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹

پژوهش از جامی

ایران باستان

یوزف ویسهوفر

ترجمه مرتضی ثاقب فر

خون و نفت

(خاطرات یک شاهزاده ایرانی)

منوچهر فرمانفرمایان، رخسان فرمانفرمایان

ترجمه مهدی حقیقت خواه

منتشر می شود

هخامنشیان

آملی کورت

ترجمه مرتضی ثاقب فر

جهان در قرن بیستم

کارتر و. فیندلی

جان الکساندر م. رائی

ترجمه بهرام معلمی

جهان باستان

لوکاس دوبلويس

روبارتوس وان در اسپک

ترجمه مرتضی ثاقب فر

است چراغ راه آینده گذشته

۱۳۳۲-۱۲۹۹

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

ISBN 964-311-135-0



9 789643 111359



۳۵۰۰ تومان